باید که تری کند و اندک از بحران باید که تری کند و اندک از بحران باید تا صداع نیارد و معلوم باید کرد اینکه فایده شیر آب آنست
که طعام زود تر کورد و از هجاج دور باشد که مضرت آن بزرگست باب یازدهم اندر حمی یوم که از بسیاری خواب و آسایش تولد
که پیدا است مردوح را همچنان حرکتست مرتن را از بهر انکه بیداری جز بحرکت آن نیست که روح نفسانی همانستها را کار می فرماید و روح
روح حیوانی حرکتها و اندامها را بر حسب اختیار روح نفسانی بر نظام عمر دارد بدین حرکتها بخارها و فزونی بحلیل از روح جدا می شود
گاه که مردم بسیار بخسپد و ریاضت که عادت داشته باشد دست بدارد بخارها و فزونی در روح بماند و بحلیل
نیابد و روح بدان سبب کدر و کرم شود و حمی یوم تولد کند و کدر بیارسی تیره گردد علامت این تب سبب او باشد یعنی
هرگاه که معلوم کرد که این کس بسیار خفته است و از ریاضت معتاد دست بداشته است باید دانست که این از بسیار خفتن
و ریاضت ناکردن خاسته است و نشان دیگر آنست که نبض بسبب بسیاری بخارها ممتلی باشد و علاج آن کرمایه و عرق آوردن
و آب کرم معتدل بکار داشتن و ریاضت معتدل کردن و مالیدن بدستها مخالف و غذا هم از ان نوع که در سکر تپها یاد کرده
آمد است تو لیکن بسخت اندک و شراب بخورد کز یادتی بخارها بود باب دوازدهم اندر حمی یوم که از شادی تولد کند
همچنان که از خشم و اطراف تا کز شادی با فراط تولد کند علامتها آن همچون علامتهای حمی یوم باشد
که از هم تولد کند مگر بیت خشم که برخلاف آن باشد و هم چنان که از خشم در چشم آن بتوان دید از شادی
هم اندر چشم این نیز بتوان دید و تواند از نبض این شخص کمتر بیابد و علاج او این تب همچون علاج حمی یوم عنی باشد حسابانکه یاد کرده آمد
باب سیزدهم اندر حمی یوم که از ترس تولد کند هم چنانکه از غم حمی یوم تولد کند از ترس نیز هم بدان طریق حمی یوم تولد کند از بحر انکه بر
اندر هر دو حالی روح باندرون باز گریزد بحر انکه طبیعت یار غم و ترس خصم گریزان باشد علامتها آن هم چون علامتهای حمی
یوم باشد که از غم تولد کند و از ترس بر روی آن هر دو نبض این دو مختلف تر از نبض آن باشد علاج او هم چون علاج حمی یوم بود
که از غم تولد کند او را از ترس ایمن گردانیدن باید کرد و بشارتها دادن و شراب و براسود میبایست داد باب چهاردهم اندر حمی یوم که از رنج تولد کند
هرگاه که رنجور مردم رسد حرارت غریزی را بر اثر روز دو روح را گرم کند و از گرم شدن روح حمی یوم تولد کند علامت آن
یکی آنست که سخت رنجور رسیده باشد و بدان سبب بندوک دلها گرم تر از دیگر جایها باشد و در اندامها دردی
دماندگی همر باید و نبره خشک باشد و اندر آخر تب عرق کند مگر که رنجور قوی بوده باشد و خشکی با فراط باشد چهارم انکه
یا در آخر تب عرق اندک کند و ممکن باشد که با این سعال سکی پدید آید و نبض صغیر نماید و میل بصبلی دارد و بول بسبب حرکت
رنگین و نبره باشد و بسبب تحلیل رقیق باشد علاج او آسایش و خواب چند انکه ممکن گردد و بوقت احتیاط در
کرمایه شود و جای معتدل بنشیند که عرق بیارد و اگر اندر آن معتدل نشیند سود مند تر باشد و چون بیرون آید تری آن بشه خورد بر
همه اندام او بپروزی بنفشه یا روغن نیلوفر و اندامها و بدستها مختلف بمالند مالیدنی نرم که تا اندامها نرم شود و تری
که از آب یافته باشد براند و دیگر بار عرق آب بپوشد و آب بیرون آید تری آب بنفشه بردارد و نوباز اندامها را بروغن

پچنین کند تا اندر که هیچ عرق نکند و چون اندر حمیه

جرب کند و بمالد تا اندامها نرم شود و تری آب در وی نماند و نگذارد که صبح عرق کند و چون انگ مایه و آب زن فارغ
شود غذا اندک خورد و جمله میوها و ترها سرد و تر موافق باشد و شراب ممزوج خصوصا و اگر شراب خوردن عادت
ندارد دجلابی که سنم کلانجبین کرده باشد مجلا بخورد و بر بستر نرم نشیند و جامه نرم پوشد و از جماع و چیزی که خرد آزرده دور
باشد

وخشید

باب پانزدهم اندر حمی یوم کز اسفراغ تولد کند و علاج آن

دار بر حسب خلط فرید
دو رباعی خاصه
از جماع ح

بسیار تن باشد که از بس انکه در وی کار کرد حمی یوم تولد کند از بهر انک دارو
اخلاط تن را بجنباند و بشوراند و ارواح را نیز بسبب حرکت اخلاط حرکتها رباشد که هم ارواح را کرم شود و حمی یوم تولد کند از بهر انکه
دارو اخلاط تن را بجنباند و بشوراند و ارواح را نیز بسبب حرکت اخلاط حرکتها رباشد که هم ارواح را کرم شود و حمی یوم تولد کنند از بهر انکه

تعبی

که نیز که سبب اعیائی که در حال پدید آید حمی یوم تولد کند و باشد که حرارت در روحها و ارواح را و خون را کرم کند و سبب حمی یوم
کردد و از بس فضله نیز سبب آن شود انکه تری خون و تری بخار ما اندرین کم شود و باقی خون کرم تر کم شود و صفرا چیره شود و بخار ها در خانه

که اندر رباعی یازدهم
از نوع سیوم از کتاب
از بخش دوم

کیرشود و حمی یوم تولد کند علاج اما آنرا که از درد ها تولد کند نخست طبع را باید کرفت بدرد ها پیش ازین از کتاب سیم
یاد کرده آمد است و غذای دهد که قوت او ترکیا فزاید و ما را هم غذا سود مند باشد بود صفت ما آلجم که اندرین جایها
بکار آید بکیرند کوشت تازه از پشت یا از کوشفندی که آن ساعت کشته باشند و کباب کنند تنک و فربه از وی دور کنند و آن کباب را
در پاتیله سنکین کنند و مقدار پنج درم کلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب آبی ترش بر وی افکنند
و عصاره انار سرد کوشت بهند و چندان بکذارند که کوشت کرم شود و آب ترش بر وی افکنند و عصاره
در سر کوشت بهند و چندان بکذارند که کوشت از خون تن بکذارد آن آب را وی بکجا از بکیرد و دیکر باره
هم چنین بکلاب و آب میوه بر افکنند و بکذارند تا باقی قوت و آب کوشت از کوشت جدا شود و نک کوشت
سپید کونه شود باقی آن از وی بردارند و جمله را دیکر باره در پاتیله کنند و اندکی آب کوک و آب کشنیز تر یا رب کدو تر و نمک
اندکی نمک در افکنند و جوشی بدهند تا لخته لخته و لختی صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و طباشیر سوده نیز افکنند و بدهند
و اکر قوت سخت ضعیف شده باشد بعوض آب میوه اندکی شراب ریحانی کنند قوت

کرم بر نهند چنانکه نیم کرم شود از بهر انکه هر چیه نیم کرم شود از بهر انک هر چه نیم کرم نهند سستی آرد و اکر این خمادی باشد
بروغن مصطکی یا بروغن سنبل تر کرده سخت نافع شود و اکر تب سخت کرم نهند و تشنکی هم آرد بر دل و جکر باز خمادها سخت بر نهند
و دیکر روز کرمابه و آبزن بکار دارند و غذا ها سرد و تر و سبک دهند و علاج آنج از بس فضله تولد کند هم این شود لیکن بخبها قابض

باب شانزدهم اندر حمی یوم کز آرسیس تولد کند

که طبع را باز کیرد حاجت نیاید

درد سر

در سر و در کوش و در چشم و در دندان و در دماغ و در دماغ و در دماغ

از تب یقینی مانده باشد علاج آن چون علاج محرقه یعنی باید خون گرفتن والله اعلم چنانک معلوم است باب هفدهم انورحمی یوم که از اماس تولد کند

انور پنجوله ران و بغل درست و به نزدیکی انور تین اماسها تولد کنند و محرقه یوم ازان تولد کند و سبب پدید آمدن اماس انورین جایهای دو است یکی انکه انورین جایهای کبد آن است که اگر فضله بارودی کبد و لختی آنجا بماند از بهر انکه بند گاهست و فراخی دارد و سبب دوم آنست که گوشت این جایها نازک و متخلخل است و فضله را قبول کند و بخویشتن انور بخیند پس هرگاه که مثلاً برساق یا بر قدم فرحه یا رنجی یا دردی پدید آید طبیعت بخون مدوح بسیار بدان جایگاه میل کند و گذر آن برین گوشت نازک باشد و برین بند راه که بروی فراخی است و لختی اندر بماند پس آن اماس تولد کند و اگر دور روز یا بیشتر بماند هم بجا بسبب دیر ماندن عفونت پدید آرد و گرم شود و بخار ان بمیانجی شریانها بدل باز آید و محرقه یوم تولد کند و انور زیر بغل دست و اندر بیخ ران نیز هم بدین طریق اماس پدید آید اگر لخت تب پدید آید پس اماس تولد کند باید دانست که آن تب محرقه یوم نیست و سبب آن اماس فضله باشد که انور قعر تن است و حرارت تب آنرا بجنبانیده است و بگداخته و بجوشانیده و بدین جایها رنجانیده و کار این دراز تر و مشکل تر است علامتها علامت این تب آنست که انورین جایها اماسی پدید آید و تب از پس اماس پدید آید و نبض عظیم و سریع و متواتر باشد و سبب حرارت و سبب آماسی لختی بصلابت گراید از بهر انکه رگ کشیده شود و علاج لخت فضله باید کرد از رگی که فضله آن عضو را موافق تر باشد پس طبخ لازم باید کرد و ماده آماس را بهال از تن پاک کردن و غذا اندک تر باید فرمود و حیوانی با نیکی رفت و بعد از آن مشغول باید کرد چنانکه انور حمی یوم گفته شود ان شاء الله تعالی اما لخت ضمادها سرد قوی کننده بر باید نهاد تا آن موضع را قوی کند و ماده را باز پس راند و ازان موضع باز دارد و انور بکار داشتن این ضمادها احتراز باید کرد تا ماده خام نماند و دل را و فم معده را بشربتها قوی خنک قوی کردن تا چون ضماد متوی سرد پدید آمد نهند بخار آن بسوی دل باز نگردد و این شربتها چون شراب انار و شراب سیب ترش و شراب لیمو و شراب ترنج و آب مبوها باشد و کشکاب و اسپغول و شکر نیز موافق باشد و آماس باید گزید تا آن وقت که ماده اماس بتحلیل خرج شود یا لخته کرده و از شراب دور باید کرد که بود که حرارت آن اندر عفن کردن ماده یاری دهد باب نوزدهم انور حمی یوم که از عفونی تولد کند ممکن است که بسبب خلط صفراوی یا اخلاط دیگر حمی یوم پدید آید و سبب آن حرکت کرم شود و حمی یوم تولد کند علامتها علامت آن آنست که از علامتهای دیگر هیچ نباشد و احوال نبض انور عفنی مختلف باشد گاهی سردی غلبه کند و نبض باطل شود و گاهی که حرارت برافروزد نبض سریع شود و انور بیشتر احوال نبض خداوند عفن چون نبض خداوند قبول صفراوی و دموی علاج نخست لبلاب سرد کرده که بر سینه و روی او زنند و او را بیدار کنند و بخور ها سوختن و بوها خوش بوییدن و آنچه انور با عفن یار کرده شود بکار داشتن و غذاها زود گوارا باید داد چون ماء اللحم یا زرده خایه مرغ نیم برشت و اگر ماء اللحم با شراب دهند و قت را زود تر بجای باز آرد و انورین وقت از حرارت تب پاک نباید داشت و چون از عفن بیرون آید و نوبت او نیک شود باز آید علاج تر نمیتها و غذاها

سرد و تر بهم باید کرد و تصرف بحسب مشاهده می باید کرد باب نوزدهم انذر حمی یوم که از کرسنگی تولد و قبض کاه باشد که مردم کرسنه شود
و حرارت غریزی از بیرا نک غذا نیابد که آنرا هضم کند روی باختلاط آرد از بهر انکه طبیعت از کار فرو ماند
بدین سبب بخارها بر خیزد و روح ازان بخار تیره شود و کرم کرد و حمی یوم تولد کند علامت این تب آنست که نبض ضعیف
و صلب شود علاج انذر آبزن باید نشینند و جوشانده از آب زن بر آید روغن انذر مالند و غذا محسوس باشد از کشک جوش و اسفاناخ یا کوک علی الجمله
سوجو بیخبره و تر باید خواند کی خورد تا جوشانده این حشو هضم شود و بتدریج بشوربا بامو اسفیدباج کوفته و دیگر غذا ما شود باب بیستم
انذر یوم کرسنه حمی یوم که از کرسنگی حمی یوم تولد کند از بهر انکه بخارها که از نایافتن غذا و ناکاشتن طعام تولد کند گرم
تر و سوزان تر باشد علاج اندک اندک آب سرد می خورد و مضضه و غرغره می کند تا لب بتدریج جرعه جرعه خورد
آغاز کند و شربت آب میوها خصوصا آب انار ترش و آب خیار نرش و انبرود و جغی جوشانده و اگر تواند که در آب سرد غسل
کند بباید کرد که سخت نافع باشد پس تدبیر خواب و آسایش کند و غذا آنچه خورد سرد و تر باید که بسبب الله اعلم باب بیست و یکم
انذر حمی یوم که از بسته تولد کند اسباب سته شش نوع است یکی انکه مردم گرسنه نیابد و نوشت او در شت شود دوم
انکه کرد و شوخ بسیار بر بشره او بنشیند و مسام را به بندد سوم انکه سر ما یابد و مسام بسته شود و چهارم انکه در آبهای
قابض جون آب معدن زاک و شب سفر و آب سرد غسل کنند پنجم انکه حرارت آفتاب بشره او را بسوزاند و مسام او بدان
سبب بسته گردد و ششم انکه سرما ناریک ان ناک که در همه تن پراکنده است همچون لیف کز ها شود و همه آن بسته شود
و آنچ گویند حمی یوم سدی است این تب را گویند که ازین نوع تولد کند و سبب این سده یا غلیظی و لزوجی خلط باشد یا آماسی که انذر
عضوی پدید آید و کذ نا را تنگ کند با کوشش فزونی نرود پدید جون تولول و مانند آن و سبب تولد تب ازین سده آنست که تحلیل
کمتر باشد و بخارها انذر تجاویف رگها بماند و روح و خون چنانکه باید در تجاویف دم نتواند زد و نتواند گذشت بدین سبب خون گرم شود
و حمی یوم تولد کند و این تب عفونی نباشد لیکن بی خونی باشد که آنرا عفونی خوش گویند از بهر انکه انذر بیشتر جاها بخار رو خونی عذب باشد
یعنی خوش پس اگر از حد عذبی انذر گذرد و گرم تر شود و تیز و گرد حمی یوم جنبی دیگر شود و عفونی کرد و انذر همه انواع حمی یوم بیم آن باشد
که بدق باز گردد و اندرین نوع بیم بیشتر باشد از بهر انکه ماده بسیار باشد و این تب را دشوار توان دانست از بهر انکه مانند
تنها عفونی باشد و اگر سده بسیار باشد تب سه شبانه روز بدارد و اگر کمتر باشد زود تر کسار دهد و اگر تدبیر خطایی رود ممکن باشد
که این نوع حمی یوم بکسار د و باز معاودت کند و همچون تنها نوبت شود از بهر انکه هنوز سده که سبب تب است بر جای باشد
و باز معاودت کند و همچون تنها نوبت شود از بهر انکه هنوز سده که سبب تب است بر جای باشد و نشان انکه این تب بگردد
و عفونی شدن آنست که فراش کند و بلرزاند علامتها علامت این تب آنست که هیچ سببی از اسباب واضحه ظاهر
نباشد و تبی کمتر گیرد که نوبت دراز دارد خاصه اگر آخر نوبت هیچ عرق نکند نه اندک و نه بسیار هر گاه که طبیب بدین حال
رسد نباید امتلا باید جسم کند که حمی یوم سدی است یک خاصه انذر شخص که خون افزای باشد یا اخلاط او غلیظ باشد و فرق میان انکه سبب سده

امتلاست یا غلیظی خلط نخست که اگر امتلا باشد نشانهای امتلا چون سرخی روی و برخاستن رگها و مانند آن پیدا شود و اگر غلیظی خلط باشد رنگ روی و رگها بر حال خویش باشد و از نشانهای امتلا هیچ پیدا نشود علاج اول بهر آنکه تدبیر کردن سده و لطیف کردن خلط غلیظ یکنوع است علاج این تب چه آنچ از سده تولد کند و چه آنچ از خلط غلیظ تولد کند یک نوع است و فرق اندر علاج هر دو بیش از آن نیست که اگر سبب تب سده است امتلا نخست فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد از بس فصد سنوزاغ کنند بمسهلی که در خور مادهٔ امتلا باشد و اگر امتلا سخت با فراط نباشد طبع را با میوه‌ها و سکنجبین ساده نرم گردانند پس تدبیر کردن سده مشغول شوند و بهیچ استوزاغ نکنند تدبیر دیگر و مشغول نشاید شد از بهر آنکه ایمن نشاید بود که اگر نخست قدیر سده مشغول شوند خلط دیگر که اندر عروق باشد بجنبد و روان گردد و بسبب بسیاری یا غلیظی اندر دهانهای رگها تنگ و باریک گذر نیابد و آنجا باز گیرد و سده را قوی‌تر کرده و تبهای عفونی تولد کنند و نشان بسیاری سده صعبی تب آن باشد پس اگر نخست تعصید و اسهال مشغول کردند و فضلها فرو نشاندن و خلط را از تن بیرون کنند قوت تب و مادهٔ آن بریده شود و ایمن گردد از آنچ تب عفونی شود و چاره اگر فصد خون بسیار بیرون کنند خلط نگاه دارد چندانکه هم نگاه دارد لیکن بشرط آنکه سال و عمر و سخنه و قوت و فصل سال از آن باز ندارد و از بهر آنکه اندر این تب حاجت بفصد بیشتر افتد تا تدبیر کردن سده آنست که هر وقت که تب در اطخاط افتد یا بکاردن گرمابه نرود و آب فاتر بسیار بر روی نریزد و اندر آبزن نشیند و بسیار در تنگ کند اندر روی و پشره را با آب جو و آب دبا قلی و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته و بیخ سوسن کوفته و اشنان اصفهانی کالبذ و همه را بشویند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته و بیخ بنفشه معجل بسرشند و با آب حل کنند و بشره را بدان کالبذ و بشویند و اگر این تب معاودت میکند و نوبتی بدید آید و نوبتها سخت قوی باشد بچهار ساعت پیش از آنکه وقت نوبت تب باشد در گرمابه شود و در آب زن نشیند و چون از گرمابه بیرون آید انوار مسلخ بکند و اناعرق کند و این تدبیری خوبست اندر علاج این تب و بدین تدبیر از تب مطبقه خلاص باید یافت سده را زندروی را بسیر تنها لطیف کنند و کشک جو ساده و بلوری و آب کاشکی و آب بادیان با پوست بیخ او و پوست بیخ انار روی بخته و شراب فقیمی و غذاهم از کشک جو با اندک نمک تخم بادیان و سعتر بخته باشند و سبوس آب بارو غن بادام و خلطها غلیظ را هم بدین شربتها و هم بدین تدبیر لطیف تواند کردن سپس که سده ظاهر و باطن را زدوی تولد کند از خوشتن باز باید داشت و مالیدن بسیار اندر گرمابه بروغن بنفشه و غیر آن نشاید جالینوس میگوید اگر خداوند این تب را طبیب جاهل اتفاق افتد که علاج کند و او را از غذا باز دارد از بس سه روز گرم یوم تب زیاده کرد از بهر آنکه باز گردن غذا اندرین تب اخلاط را تیز کنند و هر گاه که این تب از بس سه روز بکاردشان آن باشد که عفونی کند و اگر بکار دو باز معاودت کند و معاودت هم بدان سختی و گرمی کند که نخست بوده باشد یا گرم‌تر و بول خوب نباشد حکم باید کرد که تب عفونی کند و در از خواهد کشید و علاج عفونی تمام باید کرد پس اگر معاودت نیاید و گرم کند و بول خوب باشد نشان سلامت است و بدین جمله ابن علاج و تدبیر که گفته شد مر کند تا باقی سده پاک داده شود

باب بیست و دوم اندر تب یوم که بسبب آن بیشتر خلط گشته باشد از سر ماندهٔ و غیره و امتحان علامتها این تب از پنج جنس تب دیگر است

یکی آنکه معلوم باشد که سرما زرد گردد دوم از لمس بشره یعنی دست بر پوست بیمار نهادن سیم از حال نبض چهارم
از حال بول اما اگر از سرما رسیدن باشد خود ظاهر بود و حال بشره چنان باشد که چون دست بر وی نهند حرارت تب پس
ظاهر نشود لیکن چون ساعتی دست بر وی نهاده دارند حرارت تب بشره دست بشره را گرم کند و مسام بدان سبب اندکی گشاده شود
و بخار دخانی لختی قوت بیرون دهد حرارت تب ظاهر گردد و حرارت آن موضع گرم تر شود و حال نبض از بهر آنکه حرارت غریزی
میل باندرون کرده باشد و تحلیل نتوانسته است بود و قوة بر جای بود و نبض بدان سبب ضعیف نباشد لیکن بسبب ضعیف حاجت
بسرعت گراید و اندر بعضی حالها مختلف گردد لیکن اختلاف پس ظاهر نباشد مگر کسی را که سرما اثری تمام کرده باشد و مضرت
آن قوی گشته تا بدان سبب مختلف و ضعیف باشد و بصلابت گراید و چشمها بسبب تحلیل نابودن دور فرو رفته نباشد
و بول ممکن باشد که سپید گردد بسبب آنکه حرارت غریزی مقهور شده باشد و ممکن باشد که بسبب آنکه حرارت میل باندرون
دارد و آنچ می باید که از مسام تحلیل افتد بطریق بول میل کند علاج نخست اندر خانه گرم باید خفت و بشب و جامه گرم
و نرم باید پوشند تا عرق کند پس بآخر نوبت تب اندر گرمابه شود و بسیار نشیند و آب بجوشانند تا عرق کند پس وی را
بمالند نرم تا مسام گشاده تر شود و بابونه و مرزنگوش و شبت در آب بپزند و خویشتن بدان آب بشویند و از آن آب
بر اندامهای او همی چکانند پس اندامهای او را بروغن شبت یا بروغن بابونه یا بروغن قسط یا بروغن سوسن چرب کنند
و بمالند و این ترتیب که یاد کرده آید نگاه دارند هر یک از پس دیگری و چون از گرمابه بیرون آید باید که پوشیده بیرون
آید و باید که یکساعت اندر مسلخ بنشیند یا بخسپد پس غذای لطیف بکار برد چون دراج و طیهوج بریان کرده یا نخود آب پخته و ترنج
و مرزنگوش می بوید و اگر داند که مسام بیشتری گشاده شد و شراب آرزو کند اندکی شراب ریحانی صرف بخورد و اگر داند
که مسام بیشتری بسته است شراب نشاید خورد از بهر آنکه شراب اخلاط را بجنباند و بخارها برانگیزد و مسام را نتواند
گشاد و مضرت آن بیشتر از منفعت آن باشد اولیتر آن بود که ترک کند باب بیست و سیوم اندر یاد کردن حمی یوم
که سبب آن غسل کردن بآبهای قابض باشد علامتهای این تب هم از پنج چیز توان دانست یکی آنکه معلوم شود که اندر چنین
آبی نشسته است و خویشتن بدان آب شسته دوم از حال بشره سیوم از حال نبض چهارم از حال چشم پنجم از حال بول
اما اندر آب نشستن علامتی درست است از بهر آنکه سبب خود آنست که حال بشره هم چون دست کسی باشد که اندر آب
مازو یا آب انار پوست کاری کرده باشد و دست اندر وی داشته و نبض نزدیک بود به نبض آنکه پیش ازین یاد کرده
آمد و باشد که صغیرتر و سریع تر شود از بهر آنکه مسام او بسته تر و پوست او اندر هم کشیده تر باشد و بسبب صغیری تنگی
جای بود و سبب سریعی بسیاری حاجت باشد و چشمها دور فرو رفته نباشد هم بدان سبب که اندر باب گذشته یاد کرده آمد است
و بول در بیشتر حالها سپید و رقیق باشد از بهر آنکه طبیعت بسبب بسیاری بخارها که از اندرون تن باز ماند بهضم آن مشغول
گردد و ممکن باشد که بسبب بستگی مسام رطوبتها اندر تن بماند نه بعرق بیرون آید و نه هوا آنرا بیرون کشد تا بدین سبب بول بسیار شود

از حال چشم پنجم

مختلف

ریزند و می

خواهد آمد

چنین

اندر باب گذشته

اما باید دانست که این علاج تب نزدیک است

معالجت علاج این تب نزدیک باشد بعلاج باب گذشته و صواب تر آن باشد که همان ترتیب نگاه دارند
لیکن نخست که اندر گرمابه شود و یکساعت اندر هوای گرمابه صبر کند پس بر سر آب زن نشیند و اندر آب زن آبی باشد که
باشد که مثل مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم اندر وی پخته باشد و گرم کرده تا پوست او ببخار این آب نرم
و تر شود و مسام گشاده گردد و عرق کند و بخارها که زندرون تن باز گرفته باشد و ماده تب گشته تحلیل پذیرد و از پس
آنکه عرق بسیار کرده باشد اندامها را بروغنی چرب کند چون روغن حب الغار و روغن شبت و روغن مرزنگوش و روغن
بابونه و تدبیر غذا اندرین تب لطیف تر از آن باید که اندر تبهای دیگر یاد کرده آمده است و آنچ بکار برد طعامی نرم و معتدل باید
چون حسو از چغندر و نخود درست پخته و توابل آن شبت و زیره و سعتر و دارچینی و آبکامه و روغن شیره تازه و ماش و اسفاناخ
نیز موافق باشد و از پس آنکه تب یکبار دیگر هفته بدین ترتیب گذارند و بدین گونه غذاها قناعت کنند و اهرن
گوید اندرین تب و اندر همه بیماریها تدبیر و غذا در خورد فصل سال و در خورد قوت بیماری باید کرد چنانکه بقراط می گوید عالج الاشیاء
بقدر الزمان ان عالجت من حرارت فی الشتاء احد ما یعالج به من ذلک و ان عالجت من البرد فی زمان القیظ عرفت
ان الحر احد ما به فاریق و یعالج المرضی بقدر ما تری من کثرته و قلته یعنی هر بیماری را علاج در خورد فصل و سال باید
کرد و اگر بیماری گرمی است و فصل سال زمستان است بباید دانست که هوا زمستان یکنوع است از علاجها که تو خواهی
کرد و اگر بیماری سرد بود و روزگار تابستان است هوای تابستان یک نوع است از علاجها که تو خواهی کرد پس اندر همه بیماریها
رفق باید کرد و علاج و تدبیر هر یک در خورد قوت بیماری و فصل سال باید کرد تا نافع آید و زوال دور باشد باب چهارم در آنکه
در کدام مزاج زود تر و بیشتر تولد کند بسیار باشد که مردم اندر گرمابه گرم بیشتر مقام کنند یا بنزدیک آتش یا در آفتاب نشیند دماغ او
گرم شود و هوائی که از آفتاب و از نزدیک آتش گرم شده باشد از راه دم زدن بدل او برسد و از دل بمیانجی شریانها
اندر همه تن پراکنده شود و حمی یوم تولد کند و این نوع حمی یوم بیشتر از آفتاب تولد کند و اثر حرارت آفتاب بیشتر اندر دماغ
بیشتر اثر کند خاصه اگر اندر تن فضلها باشد و بحرارت آفتاب بگدازد و بخاران زود بدماغ شود و درد سر آرد و اثر گرمابه
و آتش بیشتر اندر دل باشد علامتها این تب چهار نوع است یکی آنکه معلوم شود که ازین سببها که یاد
کرده آمد چون گرمابه و نشستن و رفتن اندر آفتاب و نزدیک آتش یکی اتفاق افتاده باشد دوم درد سر و آنکه
سر گرم تر از دیگر اندامها باشد سیوم آنکه چشم سرخ باشد و شعاع روشنائی نخواهد چهارم آنکه ظاهر تن گرم
تر از باطن باشد و نشانی آنکه باطن بدان گرمی نیست آنست که تشنگی بدان اندازه نکند که تبهای دیگر کند که بدان
گرمی باشد این خاصیت تبی است که از حرارت آفتاب تولد کند و اما تبی که از گرمابه و تپش آتش تولد کند تشنگی
صعب آرد و نفس عظیم گرداند علاج لخلخه سازند از ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل
و بر سر برف یا یخ سرد کنند و خرقهای کتان بدان تر می کنند و بر سینه و سر او می نهند و می بویانند و صندل سپید و کافور

بالاشیاء الباردة

ذلک

یعالج به من ذلک

درخور

۲ و هوای گرمابه

حرارت

اندرین خانه سرد و خویشتن را جامه نرم پوشند

اندرین لخلخه کنند و می بوبانند و بر سر و سینه می نهند و بنفشه و نیلوفر و کافور و شاهسفرم نهند و ده می بوبانند و خیار بادرنگ را اندر میان برف و یخ سرد کنند و بشکنند و آنرا ببویند و بای با آب کرم اندر نهند و بمالند و اگر اندرین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شکوفه بید اندر لخته باشند سود مند بود و خانه را پاکیزه بشویند و آب سرد بزنند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و شاهسفرم نهند و می بویند و اندر ان خانه شود و خویشتن را بجامه نرم بپوشد و بخپیره جایی ساکن بنشیند و راه باد از بن خانه باز دارند تا باشد که عرق کند و آب سرد بسیار بر معده راستی کند لیکن یکنیم تب تمام نخورد چنانکه دل خویش کردند و از شربتها شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عوزه و شراب ریواج و شراب ترنج و آب انار ترش و شیرین سرد کرده و اندکی روغن گل بر جکانیده می خورد تا تشنگی و در دسر بنشاند و کشکاب سرد کرده با شکر بایست جویا شکر کوتاه و چون تب بوقت الحظاط رسد اندرکم مایه شود و اگر چه از زکام و نزله اثری باشد باک ندارد و در کم مایه تاخیر بکند و آب خوشنیم کرم بسیار بر سر او ریزند تا ترنگ کند و تب بتحلیل بگذارد و از خانه کرم بدر آید و در شود و اگر اندر آب زن فاتر نشیند سود مند بود و خدا و ند این تب را باب زن و کم مایه حاجت بپیش او زان باشد که بروغن مالیدن و اگر اندر آبزن بنفشه و نیلوفر و لختی بابونه بخته باشند سود مند بود و اگر هیچ اثر زکام نباشد روغنی از وی دور تواند کرد و اگر نباشد او را بر روغن بنفشه و رد روغن نیلوفر چرب کنند و طعام او نان میده باشد اندر آب یخ شربت کرده یا با مزوره کدو و ماش یا غل زیت یا مغز خیار و خیار بادرنگ و کوک و برگ خرفه باید خورد و در جمله غذا باید که نسیل سردی دارد و بعد از غذا طلب خواب کند باب بیست و پنجم اندر حمی یوم که سبب آن طعام مهضوم و اندرونا کرم باشد بباید دانست که چنانکه اندر حمی یوم که از حرارت آفتاب تولد کند دماغ گرم شود و تب اندر روح نفسانی نهاد و اندر حمی یوم که از حرارت گرمایه و نزدیکی آتش تولد کند دل گرم شود و از روح حیوانی نهاد و اندرین تب جگر گرم شود و تب اندر روح طبیعی نهاد علامت وی آنست که اندر جانب جگر حرارتی زیادت یابد و تشنگی غلبه کند و دهان خشک شود و چشم تاور خسار هر سه سرخ نهاد و بسیار باشد که صداع آرد علاج نخست تدبیر اندر ابتدا بود باید کرد و شربتها و خشکی باید داد و از آب تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم خربزه و تخم خرفه با شکنجبین ساده بس طبع را نرم کردن بجیره خشت و خرما و هندی یا با آب انار ترش و شیرین با شیر خشت و خوردن خربوت سرد کرده و شراب خربوت و مغز خیار و خیار و بادرنگ و لعاب اسپغول با شکر بنفشه موافق باشد و مهضوم بود و تدبیر چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمد است اندرین باب نیز سود مند بود باب بیست و ششم اندر حمی یوم که از شراب تولد کند از شراب خوردن بسیار و اندک اتفاق افتد که حمی یوم تولد کند و علامت آن سبب و علامت این تب علاج خمار باشد و آب انار و شراب عوزه سرد کرده سخت موافق باشد و مالیدن دست و پای و خواب سود مند بود و اگر در دسر باشد طبع را با آب میوه نرم باید کرد یا قصد کردن یا قی کردن و چون تب بوقت انحطاط افتد

ا اندرکه به شود و آر
شش نیم کرم شود و آب خوش نیم کرم بسیار برو ریزند و غذا ادراج و طبوخ وجوزه
مرغ خانگی باب عوزه یا بنا زد انگبین یا برزشک بخته بلعیوله باب بیست و هفتم در حمی یوم که از بسیاری طعام خوردن و نا
کوارید ان تولد بسیار شد که مردم طعام بسیار خورد و نکوارد و آروغهای ناخوش برمی آید و این آروغ
از دو گونه باشد یکی انکه دهن ناک باشد و کنده همچنانک طعامی که دو دندان رسیده باشد و آنرا تباه کرده
و بتازی آروغ را جشا گویند و طبیبان این آروغ دود ناک را جشاء دخانی گویند و سبب آن کرمی معده آبلی باشد
که در وی صفرا بیشتر تولد کند خاصه اگر طعام نا کرم بود و صفرائی خورده باشند باطعامهای لطیف که زود بسوزد و بخار صفرا گردد
و روح زا کرم کند و سبب تب کرد و نوع دوم آروغ ترش باشد و بوی ترش دهد و با آروغ ترش تب نادر افتد و اگر
تبی آید ضعیف بود و ممکن کردد که سبب تب چیزی دیگر باشد و بباید دانست که حمی یوم که سبب آن بسیار خوردن ناکوارید
طعام باشد بیشتر کسی را گیرد که از پس طعامهای بسیار زود ناکوارید حرکت و ریاضت کند یا در آفتاب مقام دارد یا در
گرمابه شود تا بدین سبب نخارهای کرم در تن وی بسیار کردد و روح را کرم کرداند خاصه اگر مزاج صفرائی باشد و بشره بی
موی و مسامها بسته علامات علامت این تب آنست که اعراض این همچو اعراض مطبقه باشد چشمها و رخساره سرخ
بود و نبض عظیم و سریع و تب سخت کرم باشد و این تب بسیار باشد که چهار نوبت یا هفت نوبت بازمی آید
و هم حمی یوم باشد و جنسی دیگر نشود و نشان این آن باشد که نبض او هم چون نبض تن درستان باشد و بول بسبب ناکوارید ن
طعام سپید مایل و ممکن بود که بسبب بسیاری حرارت و تولد صفرا و بخار نا کرم زنگین شود و هر وقت که بوی آروغ بکردد
و چون بوی آروغ تن درستان شود نشان زایل شدن تب باشد معالجات اگر طبع نرم باشد و استفراغ کرده می بود حمی
طعام فاسد نیست بهیچ وجه بعلاج آن مشغول نتوان بود چه آنک آب کرم و جرعه می خورد تا معده و امعا را از بقایای
فضلهٔ در طعام فاسد بشوید و پاک کردند و چون تب در انحطاط افتد در گرمابه شود و اگر بسبب استفراغ ضعیف ظاهر گشته باشد
از گرمابه دور باشد و اگر ضعیف نباشد در گرمابه رود و زود بیرون آید و چون از گرمابه بیرون آید معده را قوت دهد
یا بمیبه ساده یا شکنبین سرجلی و آب بی ترش قابض بستانند و آب سبب ترش و روغن بگل نابوی بهم بزنند
و با تش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و پشم پاره بدین روغن چرب کنند و بعفشار بندند تا روغن از وی برود
و آنرا کرم کنند و بر فم معده نهند و ببندند و اگر از صندل و کلنرخ و افاقیا و سک و رامک و عصاره لحیة الثیس و آب مورد و آب
شاخ رز ضمادی سازند و بر فم معده ببندند نافع بود پس اگر با استفراغی که می باشد خلطهای دیگر همی آید و قوت ضعیف می شود
از گرمابه باز باید داشتن و سفوف حب الرمان باید داد و باز گرفتن طبع مشغول باید بود و خوردنیها سرد باید داد که فساد
کمتر پذیرد چون سماقیه و زرشکبا و غوره با نار تا با بخ بدین ماند و شربت چون شراب لیمو و شراب زرشک باید
داد و تدبیر آب بش کنند و هر گاه که اسهال باز ایستد معده را بروغن افشتین طلی کنند تا قوت گیرد و اگر تب سخت کرم شود روغن

۲ انار و نرا بر
نار دین

با روغن مصطکی طلی کنند و بهتر آن باشد که پشم پاره بروغن چرب کنند و بفشارند تا روغن از وی بیرون آید و آنرا گرم بر فم
معده نهند و هرچه بر معده نهند سخت گرم باید از بهر آنکه هرچه نیم گرم باشد معده را ضعیف کند و هر وقت که این
روغنها را گرم کنند هم در میان آب نرم کنند تا ضعیف نشود و بسیار باشد که بضمادی قوی تر از ضماد هیضه حاجت آید
و اگر خداوند این تب بعد از آنکه طبع او دو یا سه مجلس اجابت کرده باشد اتفاق افتد که فصد کند اسهال وی
پیوسته گردد و باشد که اسهال کندی گردد یعنی اسهالی که از ضعف جگر باشد و طعام او هرچه زود گوارتر و سبکتر
باید چون ماهی تازه خرد که بر سنگ ریزه ماوی دارد و این ماهی را بتازی رضراضی گویند و پست جو در آب انار ترش
و نان که خمیر آن بسرکه کرده باشند یا کعک بغدادی در آب انار ترش خورد و پیش از غذا نخست شربتی از شراب آبی
ترش یا شراب انار ترش یا میبه ساده بخورد و اگر شهوت غذا نباشد گوارشی که معده را قوت دهد اندکی بدهند
تا طعام بگوارد و سده بگشاید لیکن این گوارش پس از آن توان داد که تب پاک گسارده باشد و هیچ حرارت او باقی
نباشد و بویهای خوش و خنک باید بوئید و اگر در تابستان باشد در خانه خنک باید نشست پس اگر طبع نرم کردن
باید کرد و تامل کردن در معده هیچ باقی طعام هست یا نه اگر باشد نخست قی باید کرد پس طبع نرم کردن و اگر دشوار باشد
بمعالجت تب مشغول نباید بود تدبیر گواریدن طعام و دفع آن باید کرد بحب الافاویه یا معجون الراحة یا بکمونی که
در وی بوره نه دو چندان باشد که در سخت است و اگر ثفل در امعا فروتر باشد دفع آن بشافها و حبها
باید کرد و اگر در امعا سوزشی و حرارتی می باشد حقنه نرم باید کرد از عناب و بنفشه و کشک جو نیم کوفته و روغن
بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خانگی و اگر در رودها یا دو قراقر باشد حقنه باید که در وی تخم کرفس و بادیان و زیره
و بوره باشد و هر کس که طعام خورد که چون آن عادت ندارد یا طعامی غلیظ تر باشد یا بیشتر خورد و بدان سبب وی را
تب آید انتظار گساریدن تب نباید کردن لیکن بتدبیر گواریدن و دفع آن مشغول باید بودن از بهر آنک این تب چون
تب مطبقه چند روز پیوسته باشد و بباید دانست که اگر طعام گرم بوده باشد و مزاج گرم است طبع را بماء القوا که نرم باید
کرد و بماء الرمانین یا شیرخشت و طعام اگر سرد بوده باشد و مزاج سرد باشد طبع را بکمونی و حب الافاویه و معجون الراحة
نرم باید کردن **صفت** روغن افسنتین که درین باب بکار آید و روغن زیت و افسنتین رومی در قدحی کنند و قدح را
در پاتیله آب نهند و بجوشانند تا روغن قوة افسنتین گیرد و روغن ناردین و روغن مصطکی در معالجات معده یاد
کرده شود **صفت** حب الافاویه بگیرند بلبل و دار بلبل و دارچینی و قرنفل و زنجبیل و مصطکی و نارمشک راستا راست
بکوبند و بیزند و از جمله مقدار ده درم بگیرند و سقمونیا ده درم و شکر طبرزد ده درم و کثیرا یک درم کثیرا را با آب بودنه حل کنند
و اگر بودنه حاضر نباشد با آب انار شیرین حل کنند یا بگلاب و حبها سازند هر یک چند نخودی یک حب بخورند یک
مجلس اجابت بود و طعام بگوارد و بادها بشکند **صفت** معجون الراحة بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و بلبل و دار بلبل و جوز بوا

آب

حبها

برابر جمله را بکوبند و بیزند و از جمله ده درم بگیرند و ده درم سقمونیا بر وی نهند و جلابی سازند از آب آبی شیرین و شکر
عسکری بقوام تمام آورده و بعد از آن داروها بدان جلاب بسرشند و شربتی از آن جمله دو درم بکار برند و اگر ضعیف باشد
شربت باید که یکدرم بکار برند نافع بود ان شاء الله تعالی **گفتار سیم** اندر یاد کردن احوال تبهاء عفونی که چگونه باشد و این
گفتار سه جزو است **جزو اول** اندر شناختن آنچ عفونت چیست و علامتها و علاج آن و شناختن اختلاف نوبتهاء تب و این
جزو پنج بابست **باب نخستین در یاد کردن اسباب** اسباب عفونت سه نوع است یکی خوردنیهاست از بهر آنکه بعضی آنست
که گوهر او بد است و زود در معده تباه گردد و گنده شود و بعضی طعامهاء پاک و لطیف است اگرچه گوهر او نیک باشد
بسبب نازکی زود متغیر شود و تباه گردد و چون شیر و مانند آن و بعضی میوهاء تر و آبناک است که قوام خون
را رقیق گرداند تا بدان سبب باندک مایه حرارت بجوشد و عفونت پذیرد و بعضی خوردنیهاست که از وی رطوبتهاء
خام تولد کند و حرارت غریزی از پختن و بصلاح آوردن باز ماند و ممکن باشد که حرارتی غریب آنرا تباه گرداند
چون خیار و بادرنگ و شفتالو و غیر آن و بعضی خوردنیها باشد که ترکیب حوائج آن بد ساخته باشند یا در پختن سوخته
شده باشد یا آفتی دیگر رسیده باشد یا بنا وقت و بی ترتیب خورده شود و بدان سبب عفونت پذیرد
و نوع دوم سده است و سبب سده تقصیر حرارت غریزی باشد و اینچنان باشد که حرارت غریزی بدان ضعیف
نباشد که غذا را و خلط خام فاسد را نگدازد و در وی هیچ اثر نکند لیکن نضج ناتمام دهد و بدان سبب رطوبتهاء فزونی
فاسد تولد کند و این رطوبات بسبب ناپختگی و نیم خامی و غلیظی در گذرهاء باریک بماند و سده تولد کند و عفونت اخلاط را هیچ
سبب قوی تر از سده نیست از بهر آنکه سده راه دم زدن اخلاط بسته باشد و نوع سیوم هواء بد است چون هوا و یا هواء
مسها و آبهاء ایستاده و عفن شده و ماده عفن از دو بیرون نباشد یا در نیمه تن باشد یا در عضوی که بسبب حرارت غریب یا بسبب
دردی گرم تر شده باشد یا بسبب ضعیفی و نازکی عضو در وی گرد آمده باشد و آنجا عفن شده این همه اسباب عفونت انگیز باشد
باب دوم در سبب اختلاف نوبتهاء تب در صعبی و آهستگی و درازی و کوتاهی اخلاط چون عفونت پذیرد یا خون باشد
یا صفراء یا سوداء یا بلغم یا از عفونت خون تب مطبقه تولد کند که او را سونوخس گویند و این تبی سخت گرم و با خطر باشد از بهر آنکه
لازم باشد و هیچ نگسارد و بیمار آسایش نیابد و از عفونت صفرا تب غب تبی باشد که یک روز گیرد و یک روز نه و این
تب سلیم تر باشد از بهر آنکه بیمار یک روز در تب باشد و دیگر روز آسایش یابد و نوبتهاء او کوتاه تر از نوبت دیگر تبها باشد
از بهر آنکه ماده صفرا لطیف ترین مادتهاست زود تر پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و از عفونت بلغم در بیشتر وقتها تب نائبه
تولد کند یعنی تبی که هر روز بنوبت می آید و نوبت این تب دراز تر باشد از بهر آنکه خلط بلغم غلیظ و لزج باشد و دیر تحلیل پذیرد و بیمار ازین
تب رنجور تر و پر خطر تر باشد از بهر آنکه هیچ روز از تب خالی نباشد و آسوده نباشد و آن وقت نیز که بگسارد از بی تابی تب
و خستگی آن خالی نباشد و از عفونت سودا در بیشتر وقتها تب ربع تولد کند و این تب سلیم تر از تب بلغم باشد

عفونت

و خیار

از بهر آنکه بیمار دو روز از تب آسوده باشد و مدت او دراز بود از بهر آنکه خلط سودا غلیظ‌ترین خلطهاست و بدین سبب دیر پخته شود و دشوارتر بدرد و پیش
ازین یاد کرده آمده است که جمله اخلاط و خون نیز هم زندرون رگها عفونت پذیرد و هم بیرون رگها پس هرگاه که بیرون رگها عفونت
پذیرفته باشد و سببی دیگر نبود چون ورمی که در عضوی از اعضاء اندرونی که بخار عفونت از آن عضو بدل می‌رسد از هر خلطی این
تبها تولد کند که یاد کرده آمد و هر یک بنوبت همی آید و می‌گسارد مگر تب بلغمی که اگرچه بگسارد تن از باقی آن خالی نباشد لیکن
آن باقی ظاهر نبود پوشیده‌تر باشد و اگر زندرون رگها عفونت پذیرفته باشد همه تبها لازم باشد و هیچ نگسارد لیکن
گاهی گرم شود و گاهی آهسته‌تر و نشان باز آمدن نوبتهای این تب آنست که گرم‌تر شود و نشان گساریدن آنست که آهسته
تر گردد و اگر عفونت خلط باندرون همه رگهای تن رسیده بود یا برگها که بدل نزدیکست رسیده باشد نوبتهای این تب را نشان
پدید نباشد لیکن تبی دایم و لازم بود از بهر آنکه ممکن نگردد که اندر دو نوبت یا سه نوبت ماده عفونت بتمامی تحلیل پذیرد
لیکن از بهر آنکه رگها بیکدیگر اندر دو نوبت بشریانها پیوسته است و آنچ اندرون رگها باشد هم چنان بیکدیگر پیوسته باشد پس
چاره نباشد از آنکه هر جزوی از یکدیگر عفونت می‌پذیرد و مستحیل میشود بسبب مجاورت و بخار عفونت بدل می‌رسد
و حرارت عفنی از دل بمیانجی شریانها باز در تن پراکنده می‌شود لاجرم تب دایم و لازم باشد و تبها که از عفونت خلط
تولد کند که بیرون رگها عفن شده باشد گسارنده باشد می‌گسارد و باز می‌آید از بهر آنکه ماده همه در یک موضع نباشد لیکن اندک
اندک بدان موضع که در وی عفن میشود گرد می‌آید و مدت گساریدن که در میان دو نوبت افتد مدت گرد آمدن خلط
است هر جزوی از آن ماده که بدان موضع می‌رسد و بدان خلط عفن که در وی است می‌پیوندد و مستحیل میشود و اندک
اندک عفونت می‌پذیرد و از بهر آنکه خلط عفن بسبب حرارت عفونی گرم‌تر شود لابد هم بسبب این حرارت
لطیف می‌شود و تحلیل می‌پذیرد تا بخار او بدل رسد و از دل بمیانجی روح و شریانها بهمه تن باز آید و تب سخت
شود و حرارت غریزی نیز هم بسبب حرارت تب افروزد و آنچ تحلیل تواند کردن از باقیها نیز تحلیل کند چون
بدان موضع رسد که معظم آن خلط در وی است آنرا بسبب بسیاری یا بسبب غلیظی و لزجی تحلیل نتواند کردن لیکن
چون آنچ از آن موضع آمده باشد تحلیل کرد و تب گسارنده شود از بهر آنکه رگها از آن ماده خالی باشد و اگر بقیتی از مادتی
مانده باشد نه بکیفیت چنان باشد که سبب دایمی تب شود و نه بکمیت چندان باشد بدین سبب تب گسارنده
شود تا آن وقت که دگر باره گرد شود نوبت تب باز آید و سبب باز آمدن نوبت اینست که ماده گرد می‌آید و مستحیل
میشود و ماده را که بدان عضو نزدیک باشد و مستعد قبول استحالت بود مانند خود می‌کند اما سبب منقطع شدن نوبتهای
تب آنست که این ماده بعضی تحلیل می‌پذیرد و بعضی سوخته میشود تا چون ماده اصلی سپری شود و ماده که مستعد قبول استحالت
است بماند تب منقطع گردد و هرگاه که اتفاق افتد که خون بعضوی میل کند و چندان جمع شود که آماس کند سبب عفونت گردد از
بهر آنکه منفذهای آن عضو بسبب آماس بسته شود و بدان سبب خون در وی باز داشته شود و نسیم هوا که مردم بدم زدن

بقیتی

گیرند چندانکه حاجت موضع باشد بدو نرسد بدان سبب خون در وی باز داشته شود و نسیم هوا که مردم
بدم زدن بگیرند چندانکه حاجت آن موضع باشد بدو نرسد بدان سبب عفونت پذیرد و حرارت عفونتی
در آن عضو تولد کند و بخار آن عفونت بعضوی که بدو پیوسته است باز دهد همچنین از عضوی باز می دهد تا بدل
باز رسد و از دل بمیانجی شریانها بهمه تن باز آید و تب لازم شود تا آن وقت که آماس پخته شود و ماده
عفن از وی ببالاید اما اسباب اختلاف دورهای تب سه نوع است یکی زودی و دیری جمع شدن
خلط در آن موضع که عفونت اندر وی ریزد و دوم کمی و بیشی ماده و سیوم غلیظی ماده و رقیقی بدین سبب است
که تب بلغمی نایبه باشد یعنی هر روز گیرد از بهر آنکه بلغم زودتر جمع شود و بسیارتر از دیگر خلطها باشد در تن و عفونت
زودتر از خلطهای دیگر پذیرد بسبب تری لیکن بتحلیل پذیرفتن و گساریدن تب بحسب کمی و بیشی ماده و بحسب قوام آن
باشد که اگر ماده غلیظ و لزج باشد تب لازم باشد و نوبتها درازتر و اگر رقیق باشد سبکتر گذرد و زودتر
گسارد لیکن در همه حالها رگها از باقی ذات تب پاک شود و سوداوی بنوبت ربع از بهر آن آید که سودا در همه تن از
خلطها کمتر باشد و دیرتر جمع شود و عفونت دیرتر پذیرد از بهر آنک سرد و خشک است و تحلیل پذیرفتن و گساریدن
تب هم بحسب کمی و بیشی ماده و بحسب قوام آن باشد لیکن بر هر صفت که باشد بسبب ترشی و تیزی سخت لزج
نباشد بدین سبب زود تحلیل پذیرد و تب لازم نباشد از بهر آنکه رگها از باقی ماده تب پاک شود و تب صفراوی بنوبت
غب آید از بهر آنک صفرا در تن بجنبد و تری او بیشتر از سودا و کمتر از بلغم باشد و گوهر او از گوهر هر دو لطیف تر و رقیق
تر باشد بدین سبب نوبت او میان نوبت بلغمی و سوداء باشد و علی الجمله سبب درازی نوبتها چهار چیز است یکی
غلیظی و لزجی ماده و دوم بسیاری ماده سیوم ضعیف قوت حرارت غریزی چهارم بستگی مسام و تحلیل نابودن
و سبب کوتاهی نوبت ضد آن باشد پس هرگاه که همه سببهای کوتاهی نوبت جمع شود تب سخت کوتاه باشد و هرگاه
که همه سببها درازی جمع شود تب سخت دراز باشد و بباید دانستن که پیران را تب سخت گرم کمتر آید از
بهر آنکه مزاج ایشان بدان گرمی نباشد و گوشت بر تن ایشان کمتر باشد و نوبت تبهای مرکب از صفرا
و بلغم از بهر آن شطر الغب باشد که تا ماده تب صفرا تحلیل می پذیرد و ماده بلغمی بدان موضع که صفرا در وی عفونت
می پذیرد و ریخته شود و عفونت می پذیرد یا بموضع دیگر تا چون نوبت صفرا بگسارد بلغمی آغاز کند و همچنین بلغمی میگسارد
و صفراء آغاز می کند و صفراء می گسارد و بلغمی آغاز می کند و دوری نوبت این بود و روزی نوبت آن پس برین موجب
چون ماده این و آن یعنی ماده صفرا و ماده بلغم که شطر الغب از آن خیزد هر دو ماده سپری شود تب منقطع گردد باب
سیوم در آنکه ماده صفرا و سودا اگرچه هر دو خشک اند عفونت پذیرد این حال بدان می ماند که گروهی را شبهه افتاده است که صفرا
و سودا بسبب خشکی مزاج عفونت پذیر نبود خصوصا سودا که سرد و خشک است بطلان این شبهه آنست

که بدانی که صفرا و سودا بر دو راصورت مخالف مزاج آمده است از بهر آنکه اگر چه مزاج صفرا گرم و خشک است و مزاج سودا سرد
و خشک صورت هر دو مرتست از بهر آنکه اگر چه می دانیم که مزاج هر دو خشک می نیم که دو بصورت همچون آب رونده اند
و قوام نیکی رقیق و مزاج او گرم و خشک و طعم او تلخ و اگر گوید که حد سودا حست گویم رطوبتی است که قوام او غلیظ
و مزاج او سرد و خشک و طعم او ترش و اصل اندرین باب آنست که بدانی که هر چه بصورت تر باشد اگر مزاج او
سرد و خشک باشد عفونت پذیرد چون برگ مورد و تر و برگ گل مورد و تر و مازو تر و غیر آن هر گاه که بر هم پوشیده
شود و هوا در میان او راه نیابد نسبت تری حرارت غریب در وی تولد کند و متغیر شود و منکرح گردد اما معلوم باید
کردن که آنچ عفونت پذیر نباشد هم بصورت و هم بمزاج خشک باید که باشد تا بسبب بی رطوبتی متغیر نشود چون خاک خشک
و آهک و غیر آن **باب چهارم در علامتهای تهیاء عفونی بر وجه کلی** از علامتهای تهیاء عفونی آنچه خاصه ترست است
که از اسبی و اصله نباشد لیکن سبب آن سابقه باشد و پیش از حدوث تب سببهای بیجوابی و بی آرامی
و گرم شدن نه چون گرمی تب و تاسه و گرد بدین از بن پهلو بدان پهلو گردن باشد و بر وز اندر خوابیدن ماندگی و کسلانی
همی یابد و دست و پای و هم اندام میکشد و می بازد و گاه گاه نفس تنگ میشود و رگهای سر پهلوها که آن را متازی
شرائیف گویند کشیده شود و سر گران شود و رگهای بناگوش و صدغ می جهد و بسیار باشد که مشی گشتن آرد بسیاری
آب دهان و بینی و بسیاری بول و کندگی او و برز کنده و تهیج و نواتر نبض باین علامتها باشد هر گاه که این
علامتها پدید آید و تدبیر آن کرده نشود تب عفونی بر اثر آن پدید آید و ضعف آرد و رنگ روی زرد شود و هر گاه که نبض
فشارده شود علامت آغاز تب باشد و فشارد گی نبض آن باشد که فاتر و صغیر و سریع و مختلف شود و اندر میانه
نبضها بزرگ و قوی می افتد و در جمله اندر نفس و نبض حرکت انقباض سریع تر باشد از بهر آنکه حاجت بیرون
کردن بخار بیشتر باشد و گاه بود که نبض صلب شود خاصه اگر در عضوی صلب بود اگر چه ورم صلب نباشد مانند آنچه
سرد خورده شود تا بدان سبب نبض صلب کردد یا نسبتی دیگر از سببها که اندر باب نبض گفته آمده است صلب
کردد و اختلاف نبض اندر وقت تزاید تب و اندر انتهای آن از جمله علامتهای خاصه است تهیاء عفونی را مگر
اندر تب غب که اختلاف نبض سخت ظاهر نباشد از بهر سبکی ماده و اگر نبض فشارده و سریع نشود چنین که
یاد کرده آمد بباید دانست که تب عفونی نیست اما محریوم است و از علامتهای تب عفونی دیگر آنست که نوبت
تخنثین عرق نکند و روز کار تزاید تب و تزاید بسیاری متناسب نبود و مدت تزاید دراز بود و تا مادام که نبض اندر
عظم همی فزاید هنوز مدة تزاید باشد و بیشترین تهیاء عفونی با درد سر و تشنگی باشد و زفان سیاه شود خاصه
نزدیک انتها و احوال بسیار بسبب کوشیدن طبیعت با علت مضطرب باشد و بول اندر آغاز بسیاری
خام باشد یا اگر نشان نخستین دارد نشان ضعیف و اندک باشد و ممکن بود که سخت کرم بود و اندر تهیاء مختره

یعنی تبهاء که می کسارد ... بت باز می آید نخست فراشا کند یا لرزه قوی کند که آنرا طبیبان نافض گویند و بوقت کساریدن
عرق کند یا بر بشره تری پدید آید و سبب فراشا و لرزه پنج حال بود یکی تیزی و سوزانی خلط که عضلها را بگزد و بسوزاند دوم
عاجزی و ضعیفی حرارت غریزی بود سیوم سردی هوا چهارم سردی خلط پنجم میل حرارت باندرون تن از جهت
آنکه ماده زندرون باشد و فرق میان آنکه سبب فراشا و لرزه تیزی و سوزانی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی
خلط باشد بیمار با آنکه سرما می باید پندارد که سوزن اندر اندامهاء او می زنند و اگر دست بروی نهند دران حال گرم
و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف نهاده است و اگر
دست بروی نهند گرم نباشد اما فراشا آنرا گوئیم که سبب آن تیزی و سوزانی خلط باشد و قشعریره نیز گوئیم و نافض نیز گوئیم
ولیکن فرقی هست میان نافض و قشعریره و آن آنست که قشعریره بیش ازان نباشد که بظاهر سرما همی یابد و بباطن گرم
باشد و حرکتهاء بی اختیار هیچ نباشد چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها و نافض حالی باشد که بیمار اندامهاء
خود را از حرکتهاء بی مراد فرو نتواند داشتن و همه اندامها چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و سبب
صعود لرزانیدن نافض آنست که قوة دافعه عضلها قوی باشد و هر چند ماده سوزان تر و قوت دافعه
قوی تر لرزانیدن نافض قوی تر باشد و بسیار بود که سرما قوی باشد و با وی لرزه نبود چنانکه در تب بلغمی و تب ربع
بود و سبب آن دو چیز بود یکی آنکه ماده سوزان نبود و دوم آنکه قوة دافعه عضلها قوی نباشد و آنرا که سبب سردی
خلط باشد حمی برد گوئیم و بپارسی تب سرد گوئیم و سبب آنکه تبهاء که در آغاز سرما کند بعرق کسارد آنست که حرارت
تب اگرچه غریب باشد رطوبت را بگدازد و تحلیل کند و سبب دیگر آنکه همه رطوبتها در عروق نباشد بدان سبب تحلیل
بیشتر باشد و عرق بسیار بود و در آغاز تبها لازم فراشا و سرما نباشد الا بسبب ضعیفی قوت یا بسبب میل کردن حرارت
بجهت ماده تا بدان سبب در آغاز تب اطراف سرد شود و این علامتی نیک نباشد از بهر آنکه علامت بسیاری و غلیظ
ماده و ضعیفی حرارت باشد که در بعضی تبهاء قشعریره با لرزه مرکب شود از بهر آنکه ماده مرکب بود از صفرا و بلغم و هرگاه که قوة
ضعیف باشد و ماده بسیار ممکن نبود که تب منقطع گردد مگر ببحران انتقال چنانکه در کتاب چهارم در بابهاء بحران یاد کرده
آمده است و هرگاه که در ذات الجنب و غیر آن از پس آنکه ورم ساکن شود تبی همی آید معلوم خود باید کردن که ماده ورم
هنوز هست و هر کجا که المی باشد ماده میل بدان موضع کند و اسباب عفونت و علامات آن گفته شد باب
پنجم اندر سرمائی که بوقت قشعریره و نافض بیماران یابند سبب اندرین آنست که هرگاه که خلط سرد اندر تن ساکن بود تن با وی
الفت گیرد و بمجاورت آن عادت کند و حس سردی آن یافته نشود لیکن چون حرارت بدان خلط رسد
که او را بجنباند حس سردی آن یافته شود هم چنانکه در کتاب سیوم یاد کرده آید که سبب آنکه اندر تابستان ما تا هواء
گرم را بجنبانیم اگرچه مزاج هوا بقیاس با روح و حرارت غریزی ما سخت سرد است خنکی او نیابیم آنست که این

هوائی مماس پوست ماست چون ساکن شود در مدت سکون از پوست ما حرارتی پذیرفته باشد
و کیفیت پوست گرفته و هوا و پوست هر دو بکیفیت مانند یکدیگر شده و حس لمس را از چیزی که مانند او بود و با آن
خوی کرده بود خبر نباشد همچون سوء المزاج متفق که پیش ازین یاد کرده آمدست و هر گاه که هوا را بجنبانیم آن هوا
که هوا مماس پوست ما باشد دور شود و هوای تازه که مماس پوست نیست باز گردد کیفیت هوای تازه محسوس شود
همچون سوء المزاج مختلف که هم درین باب یک اشارت کرده آمد یاد کرده شدست همچنین تا خلط سرد در موضع خویش
ساکن باشد آن موضع که با وی عادت کرده باشد کیفیت آن محسوس نبود لیکن چون حرارتی غریب او را
بجنباند و در تن پراکنده کند و اعضاء دیگر که با آن عادت نکرده باشد و کیفیت آن بیاید همچون کسی که اندر گرمابه آب
سخت گرم بر خویشتن ریزد اجزاء رطوبت ار آمیده بجنبد و بگدازد و خواهد که تحلیل پذیرد کیفیت آن محسوس گردد
و اما این رطوبت که او را حرارتی غریب بجنباند هم ازین حرارت عفونت پذیرفتن گیرد تا هر گاه که چون آن قدر
بجنبد جمله عفن شود و گرم گردد تب گرم پدید آید اینست سبب سرما که در مقدمه تب پدید آید و بسیار باشد که بسبب پراکنده
شدن بلغم زجاجی در تن سرمائی پدید آید و بلرزاند و تب گرم تولد کند و ماده که سبب اعیا باشد اگر بسیار باشد
و هنوز عفونت نیافته باشد سبب ناقض گردد و اگر عفونت یابد سبب تب گردد و بسیار باشد که مردم طعام خورد
و حرارت میل بسوی اندرون کند تا بهضم مشغول شود ظاهر تن سرد بماند بدان سبب سرما و لرزیدن پدید آید و هم
چنین بسیار بود که حرارت بسبب ورمی که در باطن باشد میل بدان جانب کند و ظاهر تن سرد بماند و مردم بدان
سبب بلرزد و سرما یابد و گاه باشد که ناقض علامت بهترین و زایل شدن بیماری بود و این چنان بود که نخست
در نضج پدید آمده باشد و ناقض در روز بحران افتد و بیمار از پس آن راحتی یابد چون حال این باشد نشان دست
یافتن طبیعت باشد بر علت و دفع کردن ماده و اگر بر خلاف این باشد بباید دانستن که سبب بسیاری خلط است
نه قوة طبیعت و گاه باشد که ناقض نشان مرگ بود و آن وقت باشد که مردم پس از پدید آمدن علامتهای خشکی
و پس از قوت و نقصان حرارت سرما یابد و بلرزاند **جزو دوم** اندر شناختن تدبیرها اندر علاج تبهای عفونی بر وجهی
کلی و تدبیر استفراغ و تدبیر طعام و شراب خوردن و گرمابه و این جزو ده بابست **باب نخستین** در یاد کردن اصلها و
قانونها که در علاج این تبها بکار باید داشت بباید دانست که طبیب را در معالجات این تبها قصد سه کار باید کرد یکی آنکه
گرمی و خشکی تب را بچیزهای سرد و تر تلافی کند و بدان تسکین دهد دوم آنکه قوت بیمار نگاه داشتنی تمام سیوم آنکه بنگرد تا اگر
ماده بسیارست لختی کم کند و اگر ماده خام است نضج دهد و این چنان باشد که اگر ماده غلیظ بود آنرا بچیزهای معتدل کننده رقیق گرداند
رقیق باشد بچیزهای غلیظ کننده معتدل گرداند و گاه باشد که با آنکه تب گرم باشد غلیظی و خامی خلط از تدبیر تسکین آن باز دارد و پزانیدن
و رقیق کردن آن مهم تر باشد اگر چه چیزها پزاننده و رقیق کننده میل بگرمی دارد لابل که خود همه گرم باشد و چیزها که اخلاط را گرم کند هم گرم باشد طبیب

درچنین جای نگاه کند تا کدام مهم ترست بزانیدن یا کم کردن ماده را یا تسکین تب کردن یا قوة نگاه داشتن
بدانچ مهم تر باشد مشغول گردد و در بیشتر حالها احتیاط آنست که بکشکاب قناعت کنند و اگر ماده کمتر همی باید کرد
پس از یکهفته کند و آغاز بماء الفواکه کند و هرگاه که حرارت سخت قوی باشد و طبیب بسبب غایت گرمی تب
از تب رخصت نیابد که جز بتعدیل مزاج و تسکین حرارت مشغول باشد خاصه اگر قوة بیماری قوی نباشد بتسکین
حرارت و نگاه داشتن قوة مشغول باید بودن بچیزی که درچنین جایگاه لایق باشد چون کشکاب با فروج کنند
یا با کنار قرص یا ماهی تازه خورد بسرکه پخته یا بآب غوره یا بآب انار ترش یا بآب زرشک و تسکین حرارت در آن
حال بقرص کافور و مانند آن نکند از بهر آنکه مضرت آن بیش از آنکه ماده کمتر کند بزرگ باشد ماده را بفشراند و خام
تر کند و بیماری دراز گردد و هرگاه که بیند که لختی قوت بجای باز آمد و حرارت ساکن تر شد بتدبیر ماده مشغول
گردد و مراعات جانب تب و جانب قوة فرو نگذارد و اصلی بزرگتر اندر علاج آنست که بنگرند اگر مثلاً مزاج
طبیعی یعنی مزاج درشتی سرد است و بیماری گرم افتاده است دانند که از مزاج طبیعی دور افتاده است علاج بضد آن
[illegible] کنند و اگر مزاج طبیعی گرم باشد و بیماری گرم افتاده بود از مزاج طبیعی پس دور افتاده باشد
علاج آن سهل تر باشد و اگر مزاج طبیعی و بیماری هر دو گرم باشد طبیعت بیماری نگه باید کرد چنانکه در باب پنجم
ازین خبر یاد کرده آید و اگر مزاج طبیعی و فصل سال و هوای شهر و سال عمر همه گرم باشد و بیماری گرم افتد
بباید دانست که بسبب سخت قوی نیست چنانکه اگر مثلا مرد جوان را در ولایت حجاز در فصل تابستان
تب گرم آید بباید دانست که آن تب از مزاج عمر و از مزاج ولایت و از مزاج فصل سال پس دور نیست و بسبب
سخت قوی نیست و اگر مردی پیر مرطوب را در ولایت شمال در فصل زمستان تبی گرم آید و بیماری
گرم افتد بباید دانست که از مزاج عمر و از مزاج ولایت و مزاج فصل سال سخت دور افتاده است و بسبب
[illegible] قویست علاج بضد آن باید کرد و هرگاه که با تب درد سر باشد بعلاج تب مشغول باید بودن لیکن وقت
باشد که بسبب صعبی درد نوبت تب دراز تر گردد و گرم تر شود علاج درد سر و علاج تب برابر باید داشت
و درد سر را بچیزهای بوئیدنی ساکن کردن و هرگاه که با قولنج تب بود تا قولنج گشاده نشود البته کشکاب نشاید و نخست
بحقنه نرم علاج باید کردن و شوربای خروس می باید داد تا هم قوت بر جای دارد و طبع را بگشاید و اگر
[illegible] حاجت آید کشکاب رقیق باید داد با روغن بادام و هرگاه که بول یرقانی شد در تب دلالت کند
که اندر جگر و حوالی آن اماسی هست جز سکنجبین نشاید داد با کشکاب رقیق با روغن بادام و چون تب
ساکن گردد بعلاج اماسی مشغول باید شد و خداوند تب گرم را در تابستان در خش خانه و سردابه خفتن نشاید
از بهر آنکه اندر هر دو جای ظاهر تن خشک شود و حرارت باندرون تن باز گردد اولیتر آن باشد که تن بجامه

نخست

پوشیده دارد و هوا را خانه خنک کنند تا هوا که بنفس می کرد خنک بود و هیچ بیمار در اول سه روز از قرصها که از بهر تب
خورند جون قرص کافور و قرص کل و قرص کهربا نشاید داد مگر تب بعد از نضج ماده و بعد از استفراغ باب دوم
در تدبیر آب سرد که در تبها دهند حتی اوند تب کرم را از آب سرد باز نشاید داشت لیکن جون ماده خام
و غلیظ باشد و تر سند که غلیظ تر و خام تر گردد باز باید داشت و اگر خلط رقیق و صفراء باشد آب سرد بهترین چیزهای است
از بهر آنکه نضج صفرا آنست که قوام او معتدل شود و آب سرد آنرا قوام دهد و ضد مزاج تب باشد لیکن اگر در معده یا در
جگر ضیقی باشد یا از اندامی از اندامها و اندرونی آماسی باشند یا در عضوی دردی باشد یا حرارت غریزی ضعیف
باشد یا بیمار آب سرد خوردن عادت کرده باشد جنانکه مردمان کرم مزاج که لاغر باشند یا خون افزای نباشد آب
سرد نشاید داد از بهر آنکه حرارت غریزی را فرو نشاند و ضعف زیادت شود دوم فواق و نشنج باشد در جمله بخت
نگاه باید کرد اگر ماده کرم و رقیق باشد یا اگر نیز غلیظ باشد لیکن نضج یافته باشد و تن گوشت ناک و حرارت غریزی
تمام و قوة قوی و احشا بسلامت باشد و آب سرد خوردن عادت بوده باشد هیچ مضرت نکند بلکه سودمندترین علاجی است و اگر بر خلاف این باشد سخت زیان دارد و بسیار بود که جون آب سرد خورد
قوة باید و ماده را بجوشه که ممکن باشد یا بعرق یا بادرار البول یا بقی یا باسهال دفع کند و بیمار عافیت یابد و هر گاه که
طبیب در تبهای محرقه داند که حرارت ساده است اگر آب سرد مقدار یکین لقمان یا یکین و نیم بدهند جنانکه لرزه بر بیمار
افتد و رنگ او سیز گردد حرارت فرو نشیند و تب گسارنده شود و ممکن نباشد که تب بلغمی گردد و گاه باشد که مانعی
باشد جون ضعیف جگر و معده یا آماس اندامی از اندامها اندرونی یا غیر آن لیکن می ترسد که اگر بیمار را از آب سرد
باز دارد تب ذبوبی شود دستوری دادن تا آب سرد خورد اولی تر بود از باز داشتن از بهر آنکه اگر مانع خامی خلط
یا آماس باشد تدبیر آن سهل تر از تدبیر تب ذبولی باشد لیکن در جنین حال آب سخت سرد نباید داد و اگر با گفتن یا
با جلاب ممزوج کند مضرت او در غلیظ کردن ماده و در صلب کردن آماس کمتر باشد و بباید دانست که کمترین
مضرت اندر بسیار خوردن آب سرد آنجا که مانعی لایق نباشد آنست و بباید دانست که کمترین مضرت اندر
بسیار خوردن آب سرد آنجا که مانعی لایق نباشد که مسام را ببندد و بلا شد که بدان سبب نوعی دیگر از تب زیادة
شود و ممکن گردد که این تب دوم قوی تر از تب نخستین باشد و کسانی را که تب نباشد از بسیار خوردن
آب سرد مضرتها بسیار باشد خاصة اگر در تن خلطی خام بود از بهر آنکه اگر عضوی ضعیف باشد آفتی در فعل آن عضو عضوی
پدید آید و دم زدن و بیشرتی بمجری طعام و شراب فرو بردن دشوار شود و عده و نشنج و ضعیف کرده و مشانه و ضعیف
امعاء قولون تولد کند و هوشربتی از آب سرد که خورده شود و در معده دیر بماند و قرار کند و طعام را که در معده
باشد تباه کند و جون از معده فرو رود اندر امعاء صائم دیر بماند و بجگر دیر رود و بدین سبب تشنگی تولد کند

ونه ادرار البول تواند کرد از بهر آنکه چون در معده دیر بماند خنکی او بجگر و بقعر تن نرسد تا تشنگی نتواند نشاند و اگر از جگر
نیز دیر گذرد بدان سبب ادرار البول نتواند کرد و اگر چنان باشد که کسی صبر نتواند کرد با سکنگبین یا با جلاب باید خورد
تا زودتر از معده فرو رود و در تبها که بنوبت آید اندر آغاز نوبت آب سرد خوردن سخت زیان دارد و اندر میانه
نوبت خوردن مضرت آن کمتر از آن باشد که اندر آغاز نوبت و کسی را که در تن درستی از آب سرد مضرت بود
اندر بیماری لامحاله بیشتر باشد **باب سیوم** در تدبیر سکنگبین و ماء العسل و غیر آن سکنگبین شرابی است مرکب از
سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر و گلاب در جمله ترکیبی سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است
و با سردی تیز و گذرنده است و مضرت او در عصبها و اندامها که از عصب است چون معده و رحم عظیم باشد از بهر آنکه
عصب سرد است و سبب سردی او آنست که اندر وی خون نیست بدین سبب همه سردیها او را زیان
دارد خاصه چیزی که با سردی تیز و گذرنده باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست
که صفرا را قهر کند و قوة او بشکند و مضرت عسل آنست که مزاج را گرم کند و صفرا را تیز کند و منفعت او آنست که بادها را
[illegible] و بتی را که سخت غلیظ بود یا لزج باشد لطیف گرداند پس چون آنرا بسکنگبین سازند مضرت عسلی بسرکه شکسته شود
و مضرت سرکه بعسل شکسته شود و منفعت هر دو با منفعت آب حاصل آید و آن آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا ساکن
کند و کام و دهان تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که اندر گذرهاء دم زدن و گذرهاء اخلاط باشد لطیف کند و رطوبت را که
بسرفه صعب و بدشواری برآید بآسانی براندازد و سده اندامهاء اندرونین بگشاید و خلط رقیق را نیز با ادرار البول از رگها
بیرون آرد و گاه باشد که طبع را بجنباند و اسهال کند لیکن باید که بس ترش نباشد تا این منفعتها بی مضرت نباشد
از بهر آنکه سکنگبین ترش اثری قوی کند و اگر چه منفعت او آنجا که منفعت کند زود باشد مضرت او آنجا که مضرت
کند عظیم باشد و هر که از سکنگبین ترش بزودی منفعت نیابد علامت آن باشد که علت با خطر است و ماده نضج
پذیر نیست و از خامی و غلیظی بدان حد است که سکنگبین آنرا لطیف نمی تواند کرد لیکن غلیظ تر می کند از بهر آنکه هر چه
[illegible] است از وی جدا می شود بتحلیل و باقی لزج تر میشود و بسیار باشد که قوت قوی باشد سکنگبین رطوبت لزج
را لطیف کند و ناگاه آنرا بسرفه براندازد بآسانی و گذرهاء دم زدن را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت
را بسرفه بر نتواند انداخت خناق کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال قوت و حال ماده و کمی و بیشی و غلیظی
و رقیق آن نگاه کند تا ماده نضج پذیر است و در بیمار خلاص هست یا نه اگر ماده غلیظ بیند و روزگار زمستان باشد سکنگبین معتدل
دهند نیم گرم تا خلط غلیظ را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوة
تب را بشکند و حرارت ناری را ساکن کند و سدهاء اندرونی بگشاید و بی یخ و بی برف دهند تا خلط را لطیف تواند
کردن و نگذارد که لعاب دهان بیمار لزج شود بدین سبب در تبهاء محرقه و مطبقه و غب سکنگبین معتدل با آب یا با گلاب آمیخته

تدبیر سکنگبین

سخت موافق بود و در تبهاء بلغمی سکنگبین بزوری یا سکنگبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل
بزوری قوی تر از ساده باشد در پزانیدن و لطیف کردن و سده کشادن و بباید دانست که در سکنگبین ترش
دو مضرت است یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد و دوم آنکه بسبب زدائیدگی بیم بود که اگر در تن صفرا
یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و با معا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خصوصا اگر امعا ضعیف باشد بدین
سبب سکنگبین معتدل دادن صواب تر باشد تا ازین مضرتها ایمن تر باشد اما جلاب آنجا که خشکی غلبه دارد تری
بیش از کشکاب دهد پس در مزاج خشک بعوض سکنگبین جلاب باید داد و در تبهاء حاده اگر قوت قوی باشد
و نشان آنکه انتها روز پنجم خواهد بود پیدا باشد جز از جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد
و بیم بود که جلاب در معده صفرا گردد چندان آب با وی بیامیزد که غلبه آب را بود تا صفرا بیفزاید و تشنگی بنشاند
و این جلاب برین گونه از آب بهتر باشد از بهر آنکه زودتر فرو گذرد اما اگر آب کمتر باشد طبع را نرم بهتر کند و جلاب
پخته پدید آرد خوبتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن اندر طبع نرم کردن ضعیف تر باشد و ماء العسل هم چنین باشد
و آنجا که ترسند که ماء العسل در معده صفرا گردد با آب بسیار باید آمیخت چنانکه آب بر عسل غلبه گیرد تا تشنگی نیارد
و اگر در نواحی گرده خلطی باشد با درار البول بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی بر اندازد
لیکن در بر انداختن رطوبت سکنگبین قوی تر از وی باشد از بهر آنکه سکنگبین گذرنده تر و لطیف کننده تر
و زداینده تر است و هرگاه که خلط غلیظ و لزج در نواحی سینه و شش گرد آید علاج آن بچیزی گذرنده و لطیف کننده
باید کرد تا قوت او از غشاء صلب که استر پهلوها و غاشیه و غلاف اندامهاء اندرونین است بتواند گذشت
و خلط را لطیف تواند کردن و قوة ماء العسل بیش از آن نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم
مرطوب را و سرد مزاج را سودمند بود از بهر آنکه درین معنی یعنی پاک کردن سینه و شش سکنگبین قوی تر باشد از
ماء العسل و بباید دانست که اگر اندر اندامهاء اندرونی چون جگر و سپرز آماسی صلب یا نرم باشد ماء العسل زیان دارد
از بهر آنکه آماس گرم شود و صفرا تولد کند و خداوند سده را زیان دارد از بهر آنکه جگر و سپرز را بسبب شیرینی
زود جذب کنند و سرهاء رگها بقیاس این جذب با جذب طبیعی تنگ آید از بهر آنکه جذب طبیعی و سببی دیگر
یار شوند و فزون از آن جذب افتد که در آن رگها گذر تواند یافت و سکنگبین بدین ساخته اند تا قوت
شیرینی بسرکه شکسته شود و جگر و سپرز را اندر جذب آن چندان شود که تا برقت بسرکه ماده زودتر لطیف
گردد و سده گشاده شود و بسیار باشد که ماء العسل صرف مردم تن درست را یک نوبت یا دو نوبت
صفراء کفک ناک بر انگیزاند و بباید دانست که رنگ اسهال صفراء ناری باشد و اگر چه بروی کفک بود و رنگ بول
صفرا هم ناری باشد و اگر بروی کفک باشد سبب آن حرارتی باشد با فراط یا تنگی گذرهاء بول و اضطراب

بادها باشد که در گذرها میل باز ماند و بسیار باشد که خداوند گدازش و کاهش که آنرا بتازی ذبول گویند اجابت طبع صفرا
باشد و فایده این سخن درین موضع آنست که هرگاه که طبیعت ازین نوع استفراغها بیند ماء العسل ندهد اما اندر تبها و مادی
و تیز استفراغ صفرا بسیار افتد و هرچند استفراغ می باشد حرارت و تاسه زیادت شود و این نشان غایت حرارت باشد و ممکن است
که روده را بخراشد و سحج تولد کند نه ماء العسل باید داد و نه جلاب و سکنگبین لیکن آب سرد بغایت می باید داد و ماء العسل از
پس کشکاب نیک نباشد از بهر آنک ماء العسل بصحبت آن اندر معده درنگ بیشتر کند و سبب نفخ و اضطراب گردد
و ممکن باشد که بسبب دیر ماندن در معده صفرا گردد و کشکاب را تباه گرداند پس صواب آن باشد که ماء العسل
پیش از کشکاب خورند تا زود فرو گذرد و راه کشکاب گشاده کند اما اگر بیمار را طبع خشک باشد و حرارت بافراط
باشد بعوض جلاب و ماء العسل آب خرما هندی با جلاب آمیخته دهند

باب چهارم در تدبیر کشکاب ساختن

طبیبان ما تقدم کشکاب را در علاج تبها از بهر آن اختیار کردند که علاج همه بیماریها بضد آن باید کردن و در تبهای محرقه و مطبقه و تب
غب حرارت غریزی ناری شود و ماده تبهای عفونی بعضی سوخته باشد و بعضی نضج ناپذیرفته و بعضی خام بود تدبیر
دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام بود هر دو بهم باید کردن و قوت بیمار درین میانه نگه باید داشت و قوت را
بتبدیل مزاج و بغذا نگاه توان داشت و آنچ مزاج را بدل کند و بگرداند شربتهای خنک است و آنچه قوت را نگه دارد چیزی
غذائی است و معده بیمار بشربت و غذا ممتلی نشاید داشت از بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی بهضم شربت
و دوم بهضم غذا و سیوم بنضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض تری که حرارت تب از تن بیمار گداخته و تحلیل کرده
باشد بدو باز باید رسانید از بهر آنکه این کارها شربتی جستند که این منفعتها از وی یافته شود هیچ چیز بجای کشکاب نیافتند
آنرا اختیار کردند و بقراط اندر ستایش کشکاب می گوید شوینده است و اندر وی لزوجتی است بنرمی و لغزانی و پیوستگی
یعنی همواری قوام و تری او معتدل است و در معده فزون تر نشود و نفخ نکند از بهر آنکه اندر پختن چندان فزونی که خواست
کردن کرده شود و نفخ از وی بیرون شده از بهر آنکه طبع او تر است تشنگی را بنشاند و از بهر آنکه نرم است و قوام او هموار
معده را معتدل کند و بپزاند و درشتیها را نرم کند و از بهر آنک سرد و تر است با قوت را نگاه دارد و تن را غذا
دهد و از بهر آنکه لغزنده است زود اندر رگها بگذرد و رگها را بشوید و هیچ آلودگی از وی در رگها نماند از بهر آنکه با لزوجت
لغزنده است و زداینده و این خاصیت جز کشکاب را نیست از بهر آنکه از چیز لزج لغزیدن و زدودن کم آید نه بینی که چیزهای
دیگر هست که بقوام کشکاب توان ساخت و از هیچ چیز این خاصیت نیاید چون آب گندم که اگرچه آنرا بقوام کشکاب سازند
با لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن در وی پزانیدن و زدودن نبود و از وی در رگها آلودگی بسیار بماند
و خایه مرغ نیم برشت را هم این لزوجت و نرمی هست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و پزاینده نیست و از فم معده
ناگوارنده فرو رود از بهر آنکه فعل فم معده آرزو جستن است فعل گواریدن ندارد و از بهر آنکه بر فم معده درنگ بسیار کند غثیان

پس ازین جمله معلوم گردد که این خاصیت لزوجت در زودن کشکاب راست خاصه و بیرون ازین که گفته آمد کشکاب را
دو خاصیت دیگر هست یکی آنکه قوة او قوتی یکسانست و در وی قوتهاء متضاد نیست چنانکه در بعضی خوردنیهاء دیگر هست چون
عدس مثلا که در وی قوتهاء متضادی هست جرم او قبض کننده است و آب او اسهال کننده پس از بهر آنکه قوت او یکسان
غذائی که او دهد بغایت نیکی باشد و قوة فزاید و بدین سبب است که مردمانی که خواهند که قوی باشد و در تن ایشان
خلط بد تولد نکند چون کشتی گیران و مانند ایشان بامداد نان بی نان خورش و بیگوشت خورند و شبانگاه گوشت بی
نان خورند تا در غذاء ایشان قوتهاء مختلف نباشد و اگر اندر کاری قوت کنند از تن ایشان خلط بد نباشد که بجنبد
و سبب ضعف و بیماری شود پس چون طبیبان در کشکاب این قوت و خاصیت یافتند آنرا اختیار کردند و اما خاصیت
دوم آنست که تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد این همه خاصیتها که یاد کرده آمد از وی بجملگی یافته شود نه بینی
که منفعتهاء کشکاب یکیک از شربتهاء دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و لطیف کردن ماده باشد این
غرض از سکنگبین یافته شود و اگر غرض آن باشد که تن بهره تری یابد جلاب تری فزون از کشکاب کند و اگر غرض
قوام دادن خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض یافته شود لیکن منفعت غذا دادن و قوه نگاه داشتن تا دیگر
منفعتها بهم چیز از کشکاب یافته نشود و از بهر اینست که آنجا که تدبیر بغایت لطافت باید خبز کشکاب ندهند تا
طبیعت را بهضم چیزی غذا مشغول نکرده باشند چون این جمله معلوم شد بباید دانست که هرچه با کشکاب در معده جمع شد
تا منفعت کشکاب باطل کند و سبب اضطراب گردد از بهر آنکه هرگاه که چیزی با وی جمع شود قوتهاء مختلف
پدید آید و طبیعت در هضم و تفرق کردن در آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار و از دو قوت مختلف جز اضطراب
تولد نکند و هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزی با کشکاب در معده سکنگبین باشد از بهر آنکه کشکاب را تباه کند و همواری
قوام او باطل کند و او را هضم نایافته از معده بیرون برد پس صواب آن باشد که چون کشکاب خواهند دادن پیش از کشکاب
بدو ساعت سکنگبین دهند تا خلط را لطیف کند و مستعد دفع طبیعت گرداند و معده را درشت کند و سببهاء آروغ را از کار باز
دارد یا از معده بیرون برد و از بهر آنکه سکنگبین را در معده فزون از دو ساعت درنگ نباشد چون
دو ساعت کشکاب خورده شود مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم گرداند و خلطی که سکنگبین آنرا لطیف
کرده باشد بشوید و دفع کند و رگها و گذرهاء اخلاط را پاک گرداند و گاه باشد که دفع بادرار البول کند و گاه باشد که بعرق کند
و اگر از پس کشکاب بچهار ساعت شربتی دیگر سکنگبین خورد مزاج کشکاب آنرا معتدل کرده باشد و نضج داده و زود دفع
شود و منفعت سردی و تری که از کشکاب حاصل آمده باشد همه تن برسد و ترتیب کشکاب دادن
که کشکاب رقیق دهند جائی که رقیق باید دادن و نزدیک انتهاء کشکاب باز گیرند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید بجلاب
یا سکنگبین قناعت کنند و آنجا که حاجت باشد که قوت نگاه دارند کشکاب غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب با ثقل او دهند

قوت ایشان

یعنی با کشک و آنجا که ی یا اماس یا از اعراض ضعیف عرضی باشد بعوض کشکاب جلاب یا سکنجبین دهند
اگر چنان باشد که مدتی طبع اجابت نکرده باشد و ثقل در امعا مانده بود کشکاب نشاید داد از بهر آنک کشکاب گذر
نیابد و امتلا زیادت گردد و بادها و بخارها زیادت گرداند و بدان سبب دردی عظیم تولد کند و دم زدن متواتر شود
و بسبب حرکت متواتر آلتهاء دم زدن گرم شود و خشکی و تنگی تولد کند صواب آن باشد که نخست بحقنه یا بشیاف
طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر شخصی را کشکاب در معده ترش میشود و او را بکشکاب حاجت است وی را
کشکاب رقیق دهند و اندکی بیخ کرفس اندر بپزند و اگر چیزی قوی تر باید اندکی پلپل با آن یار کنند خاصه اگر ماده سخت
گرم نباشد یا با انگبین مصفی دهند و اگر کشکاب در معده مجرد رنج کند اندر کتابهاء قدیم که خمر مباح بوده است آورده اند
که کشکاب با اندکی خمر ممزوج باید کرد و بباید دانست که کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را خواهد و نه علاج را اما
پختن کشکاب چنان باید که یک پیمانه کشکاب جو باشد و پیمانه بیست آب و آنرا بپزند تا به پنج پیمانه آب باز آید و آنچه
رقیق تر باشد و از وی بپالایند و کشکاب رقیق که یاد کرده آمد این باشد تن را غذا کمتر دهد لیکن تری بیشتر کند و ماده را
بهتر بزند و رگها را پاک تر کند و سردی باعتدال دهد و زودتر هضم شود و کمتر ترش گردد و کشکاب آنجا بکار باید داشت
که بیماری ساکن باشد و عرض خطرناک و دردی صعب نباشد و نه بفصد و نه باسهال حاجت باشد که مهلت نبرد
و طبیب باید که این قانونها را نگه دارد و بحسب مشاهده تصرف میکند **باب پنجم در تدبیر** غذا بیمار و نگاه داشتن قوة هرگاه که
طبیب خواهد که قوت بیمار نگاه دارد از چیزی غذای چاره نباشد لیکن نخست ده چیزش نگاه باید داشت یکی
طبیعت بیمار است دوم اوقات بیماری سیوم قوة بیمار چهارم عادت بیمار پنجم سحنه بیمار ششم شهوت بیمار
هفتم وقت نوبت تب هشتم فصل سال نهم عمر بیمار دهم سببها که از غذا دادن باز دارد اما آنچه تعلق بطبیعت
بیماری دارد آنست که حال بیمار اندر تیزی و آشفتگی و آهستگی و میانگی بنگرد از بهر آنکه بعضی بیماریها سخت آشفته و تیز گذرنده
باشد و ماده آن سخت متحرک بود و این را بتازی حاده گویند و بعضی آهسته باشد و دیر گذرد و بتازی مزمنه گویند
و بعضی میان این و آن باشد بدین سبب در طبیعت بیماری نگه باید کرد تا حاده است یا مزمنه یا میان این و آن و در تدبیر
غذا در خورد طبیعت بیماری و در خورد درجه آن اندر آشفتگی و آهستگی کردن و حال درجات بیماری آنست که بعضی بغایت
تیزی است و بتازی فی غایة الحدة گویند و این بیماری اندر روز دوم یا سیوم یا چهارم یا پنجم بحران کند و بگذرد
و بعضی حاده مطلق است و این بیماری باشد که اندر روز هفتم یا نهم یا یازدهم بحران کند و بعضی آهسته تر ازین باشد اما
اندر بیماری که فی غایة الحدة باشد و بیند که قوة قوی است و تا بوقت انتها بجای تواند ماند طبیعت از غذا سبک باز
دارند و بهیچ غذا که اندر وی قوت کثافت باشد مشغول نکنند لیکن یکبارگی غذا باز گیرند تا طبیعت بر علت مستولی
گردد و روی بماده بیماری آرد و آنرا بپزاند و دفع کند و این چنان باشد که بیمار را جز اندکی جلاب شکر عسکری با آب

بسیار ندهند چنین که رنگ و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و این را طبیبان التدبیر الذی فی غایة اللطافة گویند
والبالغ فی اللطافة نیز گویند و اگر مزاج بیمار یا فصل سال سخت گرم باشد بر اثر این جلاب اندکی سکنگبین معتدل با آب
یا با گلاب بسیار آمیخته دهند یا خود بعوض جلاب سکنگبین دهند لیکن بر سکنگبین اقتصار نباید کردن تا از سحج ایمن باشد از بهر
آنک سحج اندر بیماریهای حاده مخوف باشد و اندر بیماری که حاده مطلق باشد و از آن نوع بود که روز هفتم بحران کند از
روز اول کشکاب رقیق باید داد با اندکی جلاب یا با شراب بنفشه و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین
هم باید داد مگر روز ششم که جلاب بی کشکاب باید داد با آب انار و سخت اندک باید و روز هفتم که روز بحران باشد هیچ
نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده می باید داد و این را طبیبان تدبیر لیس فی غایة اللطافة گویند و اگر بیماری
از آن نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا اندرین میانه بحران کند هر روز دو بار کشکاب غلیظ باید داد یا ثقل او و اگر شهوت
قوی باشد بامداد کشکاب و آخر روز مزورهٔ کدو و اسفاناخ و غیر آن باید داد و این را تدبیر لطیف مطلق گویند و هر چند
بیماری آهسته تر بود تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و اطراف طیهوج و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ خایهٔ
مرغ نیم برشت می باید داد و این را اندر بیماری تدبیر غلیظ گویند و اندر شین درستی تدبیر لطیف گویند و بقراط رح
تدبیر لطیف میگوید الذین یاتی منتهی مرضهم بدیا فینبغی ان مدبر و ما التدبیر اللطیف مدبا والذین یتاخر منتهی مرضهم
فینبغی ان یجعلهم تدبیرهم فی ابتداء مرضهم اغلظ ثم ینقص من غلظ قلیلا کلما قرب منتهی المرض وفی وقت منتهاه
بمقدار ما یبقی قوة المرض علیه وینبغی ان یمنع من الغذاء فی وقت منتهی المرض فان الزیادة فیه مضرة وهم اندرین معنی
میگوید اجود التدبیر الذی فی امراض التی فی الغایة القصوی التدبیر الذی فی القصوی واذا کان حاد اجد من الاوجاع
التی فی الغایة القصوی یاتی فیه مدما ویجب ضرورة ان یستعمل فیه التدبیر الذی فی الغایة القصوی من اللطافة
فاذا لم یکن کذلک لکن کان یحتمل من التدبیر ما هو اغلظ من ذالک فینبغی ان یکون الانحطاط علی حسب لین المرض ونقصانه
عن الغایة القصوی واذا بلغ المرض منتهاه فعند ذلک یجب ضرورة ان یستعمل فیه التدبیر الذی فی الغایة القصوی من اللطافة
و اندر بیماریهای مزمن تدبیر لطیف نشاید کردن از بهر آنکه با تدبیر لطیف قوة تا بوقت انتها پای ندارد لیکن چنان باید که بدن بر
غلیظ باشد و بتدریج لطیف می کنند تا بوقت انتها بتدبیر لطیف باز آورده باشد تا قوة بسلامت بر جای بماند و چون وقت انتها
باشد علت را بلطیف باز گذارند و قوة بر وی مسلط کنند و بهیچ غذا مشغول نگردانند تا طبیعت کار خویش بکند از بهر آنکه قوة اندر بیماری
هم چون توشه است و بیماری چون سفر و طبیعت با بیمار همچون مسافر توشه باندازهٔ سفر سازد و اگر سفر کوته باشد توشه کمتر سازد
و اگر دراز باشد بیشتر سازد و باندازه خرج کند تا پیش از آنکه مسافت بریده شود توشه سپری نشود طبیب نیز اندر طبیعت بیمار
نگه کند اگر بیند که بیماری حاده و گذرنده است و قوت قوی است از اول غذا باز گیرد و چیز نگه داشتن قوة مشغول نباشد همچون
مسافری که مسافت سفر او کوتاه باشد اندیشهٔ توشه کمتر کند و اگر بیند که بیماری دراز است اندر اول بیماری قوت نگاه می دارد

وتدبیر درخورد آن می سازد و چیزهاء غذای میدهد و بتدریج بوقت انتها رساند تا قوت پیش از وقت انتهاء ضعیف
نشود همچون مسافری که انتهاء سفر او دراز باشد توشه نگه می دارد تا پیش از آنکه سفر تمام شود توشه کمی نکند و آنچه تعلق
باوقات بیماری دارد آنست که بیکبارگی ناگاه تدبیر بگردانیدن تن درست را زیان دارد فکیف بیمار را بدین سبب
اندر اول بیماریها که تدبیر شاید گردانیدن رخصت باشد که چیزی غذای داده شود چنان باید که نخست تدبیر
میل بغلیظی دارد و بتدریج لطیف می گرداند تا بوقت انتها بغایت لطافت باز آورده باشد چنانکه یاد
کرده آمد تا بیکبار ناگاه تدبیر برخلاف عادت گردانیده نباشد تا قوت ضعیف نشود و اصلی دیگر آنست
که نه در وقت نوبت تبهاء عفونی و نه نزدیک او و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد
و کشکاب رقیق هم نشاید داد از بهر آنکه هرچه ازین نوع بود سبب گرانی و درازی نوبت باشد و منفذهاء
اخلاط و متقدم زدن را نیک کند و دران خطری بزرگ باشد و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که بدانی
که تدبیر غلیظ اگرچه قوت را زیادت کند بیماری را مدد باشد و تدبیر لطیف اگرچه قوت ضعیف کند مدد
بیماری کم کند و هر غذا که گوهر او نیک باشد و باندازهٔ حاجت خورند قوت را نگاه دارد و این را
که بیمار غذا خورد که گوهر او نیک و باندازهٔ حاجت باشد تدبیر معتدل گویند و در بیماری حاده بفزونی قوة حاجت نیست
لیکن در بیماریهاء مزمنه بدان حاجت است که بتدبیر معتدل قوة را نگاه دارند و در بیماریهاء حاده اگر قوة قوی باشد
بتدبیر لطیف مدد بیماری باز گیرد و بدان ننگرد که این تدبیر قوت را ضعیف کند از بهر آنکه در بیماریهاء حاده تا قوت ضعیف
شدن گیرد طبیعت ماده را پخته باشد و دفع کرده و هنوز قوة برجای باشد بدین سبب است که اندر بیماریهاء مزمنه
هرچند اعراض بیماری صعب تر می شود تدبیر لطیف تر می باید کرد تا وقت انتها بغایت لطافت باز آورده باشد
بتدریج تا طبیعت جز بعلت مشغول نباشد طریقی دیگر آنست که در نگاه داشتن قوة که بنگرند اگر بیماری از امتلا باشد و
قوت قوی بود تدبیر لطیف باید کردن و اگر بیماری از غذا نایافتن یا از استفراغ افتاده باشد و قوت ضعیف باشد
[illegible]ط باید کرد لیکن بمقدار اندک و بتفاریق باید کردن و اگر قوت ضعیف و بیماری از امتلا باشد یا اگر قوت قوی و بیماری
از تهی شکمی باشد تدبیر معتدل باید کردن و بقراط می گوید ما کان من الامراض یحدث عن الامتلاء فشفاءه یکون با
الاستفراغ وما کان منها یحدث عن الاستفراغ فشفاءه یکون فی الامتلا وشفاء سایر الامراض یکون فی المضاد و هرگاه
که قوت و بیماری حاده باشد تدبیر بغایت لطافت باید کردن و اگر قوة ضعیف باشد تدبیری باید کرد که میل بغلیظی دارد لیکن
اندک اندک و بتفاریق باید کردن و اگر قوت قوی باشد و انتها دیر خواهد بود تدبیر معتدل باید و یکبار باید کرد و اگر قوت
معتدل بود و انتهاء نزدیک بود تدبیر لطیف و پراکنده باید کرد و بقراط از بهر این گفت ینبغی لبعض المریض غذاءهم فی مرة
واحدة وبعضهم فی مرتین ویجعل ما یعطونه منه اکثر او اقل وینبغی ان یعط الوقت الحاضر من اوقات

الستة خطة من هذا والسن والعادة و آنچه تدبیرهاء صواب که اندر نگاه داشتن قوت باید کردن شاد
داشتن بیمار است و مرادهاء او دادن و رضاء او جستن و او را از هواء بهواء موافق تر بردن و از جای بجای خوشتر
تر آوردن و دوستان او را پیش او حاضر داشتن و بچیزهاء خوش و امید و بشارتها دادن تا قوت حیوانی
و نفسانی بدان قوت گیرد و فایده دهد و بقراط از بهر این گفت وقد ینبغی لك ان لا تقتصر علی توخی فعل
ما ینبغی دون ان یکون ما یفعل المریض ومن یحضره کذلك والاشیاء التی من خارج و آنچه تعلق بعادت
بیمار دارد آنست که بنگرند اگر عادت بیمار بسیار خوردن است غذا بیکبار باز نگیرند نه اندر ابتداء نوبت و نه اندر وقت
تزاید و نه اندر وقت انتها و نه در امراض حاده از بهر آنکه غذا از وی باز گرفتن خطا است و بیم باشد که غشی افتد خاصه
اگر سحنه صفرائی و قوت ضعیف باشد بیم باشد که زود هلاک شود و اگر قوة قوی باشد بیم باشد که کاهش و گدازش در تن
او پدید آید و سبب غشا آن باشد که صفراء سوزان بمعده اندر آید و فم معده او را بگزد و بسوزاند و قوت ببرد و بسیار
کس باشد که تن قوی و گوشت آلوده بود و هر گاه که غذا نیابد زود لاغر و ضعیف شود غذا از وی باز گرفتن
خطر باشد و هر گاه که حرارت غریزی سخت قوی باشد یا سخت ضعیف بود غذا باز نشاید گرفت از بهر آنکه
اگر سخت قوی باشد بر بی غذائی صبر نتواند کرد و اگر سخت ضعیف بود چون غذا باز گیرند مدد او کشته شود و
کس باشد که هر گاه غذا دیرتر یابد فم معده او بدرد آید و بمشارکت معده سر او بدرد آید این گروه را کشکاب رقیق
کفایت بود و اگر حاجت باشد مقداری آب انار یا غیر آن از پس کشکاب بدهند تا فم معده را قوت دهد
و بقراط از بهر این گفت التدبیر البالغ فی اللطافة عسر مذموم فی جمیع الامراض المزمنة لا محالة والتدبیر الذی
یبلغ فیه الغایة القصوی من اللطافة فی الامراض الحادة اذا ما لم یحتمل المریض عسر مذموم و اگر
عادت بیمار کم خوردن باشد غذا باز باید گرفتن و اندکی کشکاب رقیق با آب انار و مانند آن باید دادن از بهر
آنکه از بیماری غذا بروی گران گردد قوت او بدان سبب ضعیف گردد و بیم آن بود که هلاک شود و آنچه تعلق
بسخته دارد آنست که بنگرند اگر بشره نازک و متخلخل باشد غذا باز نگیرند و در خورد طبیعت بیمار تدبیر می کنند
و قوت نگاه دارند و اگر بشره درشت بود و مسام بسته باشد تدبیر لطیف کنند چنانکه از طبیعت بیماری
واجب کند و آنچه تعلق بشهوت بیمار دارد آنست که بنگرند از طعامها که او را موافق و سودمند بود کدام آرزو
کند اگر آنچه سودمندتر اختیار کند بغنیمت دارند و اگر چیزی آرزو کند که سودمند نباشد و آنچه سودمند بود
نخواهد آن باید داد که آرزو کند از بهر آنکه طبع آنرا بهتر قبول کند و زودتر گوارد و بدین سبب قوة بیش یابد و بباید دانست
که در بیشتر حالها شهوت بیمار رمیده باشد چون چیزی آرزو کند که طبیعت آنرا نیابد شهوت بیکبارگی رمیده شود
و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آنچه آرزو کند چیزی دیگر دهند که سودمندتر باشد لیکن طبع بیمار و آرزوی

بسخته

او بدان

او بدان نمی گراید این چیز را سودمندی در معده بیمار چنانکه باید نباشد از بهر آنکه طبع او آنرا قبول نکند و چون هضم چنانک باید نباشد
قوه را از آن هیچ بهره نباشد لیکن خلطی بد تولد کند و بیماری درازتر و قوت ضعیف تر شود و مضرت آن بزرگ باشد
بدین سبب اولیتر آن باشد که طبیعت متابعت آرزو کند و آنجا که داند که آنچه آرزو کند سخت زیان کار نیست یا زیان
آنرا بچیزی دیگر در توان یافت از آن نوع که آرزو کرد چیزی توان ساخت بسازند و آرزو را باز آرند و بنگرند تا مضرت اندر
متابعت آرزو کردن بیشتر است یا در آرزو باز داشتن و طبیعت و شهوة نفوذ کردن این معنی را میزان سازند و بر موجب آن میروند
و آنچه تعلق بوقت نوبت تب دارد آنست که بنگرند اگر نوبتهاء تب بر یک نظام می آید و قرار و باز نمی افتد و نه در وقت
نوبت و نه از پیش آن شش ساعت غذا نشاید داد و تا آن وقت که تب ناک نگسارد تدبیر غذا نشاید کرد
پس اگر صبر چندان نتواند کرد چندان صبر باید کرد که حرارت تب در انحطاط افتد و از بالاء تن باطراف فرو
آید سر و سینه و شکم از حرارت پاک شود و بقراط میگوید اذا کانت الحمی ادوارا فامتنع من الغذا
فی اوقات نوائبها فان الزیادة فیه مضرة و اگر وقت انحطاط یا وقت گساریدن تب عادت غذا خوردن
بیمار باشد سخت نیک نباشد و اگر تب از تبهاء مطبقه لازم باشد اندر آن وقت که گرم تر شود تدبیر غذا نشاید
کرد از بهر آنکه هرگاه که حرارت غریب یعنی حرارت تب معده و احشا را گرم کند غذا هضم نشود لیکن ماده تب گردد
و بیماری درازتر شود و بقراط این معنی میخواهد آنجا که میگوید اذا کانت نوائب الحمی لازمة لادوارها فلا ینبغی فی اوقا
تها ان یعطی المریض شیئا او اضطر الی شیء لکن ینبغی ان ینقص من الزیادات من قبل اوقات الانفصال
و اگر تب گردان و نوبتهاء بی نظام باشد غذا بوقت عادت باید داد یا هر وقت که آرزو کند آن وقت
باید داد و آنچه تعلق بفصل سال دارد آنست که بنگرند اگر فصل تابستان باشد و بیمار غذا بیش از آن خواهد
که روز گرم شود بغنیمت باید داشت از بهر آنکه حرارت غریزی آن وقت قوی تر باشد و آنچه خورد بفعل
سرد باید تا طبع آنرا بهتر قبول کند و اگر در وقتی دیگر خواهد نباید کوشید تا بدان وقت باز آرزو کند و اگر فصل
[illegible] باشد بوقت نیم روز دهند که حرارت غریزی در زمستان آن وقت قوی تر باشد
و لیکن آنچه خورد بفعل گرم باشد و بباید دانست که در تابستان غذا بیشتر و بتفاریق باید داد لیکن
گوهر او سبک تر و لطیفتر باید که در تابستان مسام گشاده تر و تحلیل بیشتر باشد و بتفاریق از بهر آن باید که
تحلیل بتفاریق باشد و بدل آنچه خرج شود هم بتفاریق باز باید آورد و نیز اگر غذا بسیار بیکبار خورد طبیعت
گران بار شود و بهضم آن وفا نتواند کردن و در زمستان مسام بسته باشد و تحلیل کمتر باشد بدل باندازه
تحلیل باز باید آورد و از بهر آنکه حرارت غریزی اندر زمستان میل باندرون دارد و هضم بهتر باشد بدین سبب
آنچه خورد بیکبار باید و باز خورد تا طبیعت بهضم آن وفا تواند کردن و فصل خریف بدترین فصلهاء سالست تدبیر

اما بیشتر از بهر ا

نگاه داشتن قوة وتدبیر پرانیدن علت برفق باید کرد بدین سبب تدبیر معتدل و بتفاریق باید و فصل اعتدال است لیکن
از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط در تن بجنبد و بگدازد و زیادت شود غذا اندک تر و دیرتر از آن باید که در زمستان
تا امتلا مدد نیابد و بقراط می گوید اصعب ما یکون احتمالا لطعام علی الابدان فی الصیف والخریف واسهل
ما یکون احتماله علیها فی الشتاء ثم بعد فی الربیع بدین ربیع اول فصل بهار می خواهد یا بهاری که بفصل
زمستان ماند یا طبع زمستان دارد و آنچه تعلق بسالهاء عمر بیمار دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا
باز نگیرند از بهر آنکه هضم کودک بسبب فزونی حرارت او بهتر باشد و گوهر اندامهاء او پر و نازک باشد پس باز
گرفتن غذا بسبب ضعف قوة او باشد و اگر بیمار پیر باشد هم نشاید غذا باز گرفتن اگرچه پیر نایافتن غذا صبر بهتر
تواند کردن از کودک و از نایافتن غذا بدو مضرت نرسد که بکودک رسد و غذا بسیار دادن هم
نشاید از بهر آنکه حرارت پیر ضعیف و اندک باشد هر وقت آنرا مددی باید پراکنده تا افروخته می شود
و بیکبار نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه هیزم بسیار آتش اندک را فرو میراند و حال
مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال پیران و کودکان باشد و بقراط می گوید ما کان من الابدان فی
النشو فالحار الغریزی فهم علی اکثر ما یکون و یحتاج الی الوقود الی اکثر ما یحتاج الیه فان لم یتناول ما یحتاج
الیه من العدادیل مدته و ینقص و اما فی الشیوخ فان الحار الغریزی قلیل فمن قبل ذلک لیس یحتاجون من
الوقود الا الیسیر لان حرارتهم مطفا من الکثیر و من قبل هذا ایضا لیس یکون الحمی فی المشیخة حارة کما یکون فی النشو
و ذلک لان ابدانهم باردة و آنچه بتعلق سببها دارد که از غذا دادن باز دارد آنست که بنگرند اگر در معده فضله غذا
و در رودها ثقلی باشد تا آن فضله از معده فرو نرود و رودها از ثقل خالی نشود غذا نشاید داد و موافق ترین غذا خداوند
تب را غذاء تر باشد خاصه کودکان را و خداوندان مزاجهاء تر را از بهر آنکه غذا که تر باشد هم مانند مزاج ایشان و هم ضد
مزاج تب باشد و اگر بیماری را استفراغ حاجت دارد باید که تا بدارو مسهل یا بتدبیر حقنه یا باستعمال شیاف یا بفصد آنچ بحسب مشاهده
صواب بیند استفراغ بکنند و غذا نشاید داد **باب ششم اندر تدبیر خمر دادن بر وجه مداوات** بباید دانست که اندر روزگار پیغمبران
گذشته علیهم السلام خمر مباح بوده است و امروز که حرام است در شریعت نبوی صلوات الله علیه با این همه در شریعت علی سبیل
التداوی معین مباح است و بعضی پادشاهان بدان میلی دارند و طبیب که در خدمت پادشاه باشد چاره نباشد از آنکه
بشناسد تدبیر آن کند تا اگر پادشاهی بدان میل کند تدبیر آن بداند کرد از بهر آنکه طبیبان ما تقدم بعضی بیماران را خمر فرموده اند
و تدبیر آن در کتب یاد کرده از بهر آنکه تمامی کفایت و تمامی علاج نیز بمتابعت ایشان اندرین موضع یاد می کردیم بباید
دانست که همه انواع خمر در همه انواع بیماریها زیان دارد جز شراب سپید رقیق صافی که رنگ و قوام نزدیک باشد
و بوی او تیز نبود اگر ازین شراب با آب ممزوج کرده مقداری معتدل در بیماریهاء بلغمی و تب ربع و غب غیر خالصه

بهار اگرچه فصل

قدری

شراب

بکار دارند

انکار دارند حرارت غریزی را و قوت را مدد دهد و باقی خامی خلط را بپزاند و لطیف کند و بر هضم یاری دهد طبع را نرم کند
و ادرار البول کند و خواب آرد و بیمار در خواب آسایش تمام یابد و در آخر ذات الریه و ذات الجنب که ورم
پخته باشد و طبیعت بدفع آن برخاسته باشد و تپ ساکن شده سودمند بود و قوت را یاری دهد تا خلط را
بآسانی براندازد و شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ باشد سده آرد خداوند تپ صفرائی را و خونی را سخت
زیان دارد لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل باشد خداوند سرفه را سودمند بود و گذرهاء دم زن را پاک گرداند
لیکن خلط غلیظ و لزج را دفع نتواند کرد از بهر آنکه خلط لزج را قوتی برنده و زداینده باید تا پاک تواند کرد اند و ماء العسل و
سکنگبین معتدل و کشکاب درین باب از بهر این کار گزیده اند اما آنچه غلیظ باشد از شراب شیرین بتوانند که
مردم آنرا بدم زدن همی گیرد با وی در گذرهاء دم زدن در نتواند گنجید و آنرا فراز و باز نتواند برد و آنچه سخت رقیق بود
پیش از آنکه منفعت او پدید آید بخار گردد و با هوا که بدم زدن بیرون کنند خرج شود و آنجا که بدشواری برآید بشراب
علاج نشاید کرد و شراب قابض رودها را قوی کند و اسهال و ادرار البول باز دارد و خداوند صداع را
و کسانی را که در سر هیچ گونه گرانی بود شراب سخت زیان دارد و شراب تلخ و رقیق خداوند معده
سرد و ضعیف را سودمند بود لیکن مردم صفرائی را سخت زیان دارد **باب هفتم در تدبیر خواب کردن بیماران**
نشاید البته که بیمار در آغاز نوبت تپ بخسپد خاصه اگر در مقدمه تپ فراشا و لرزه باشد از بهر آنکه حرارت
در خواب بجانب زندرون تن میل کند و ازین جهت سرما زیاده گردد و تپ دراز شود و لاشک چنین است
هر که بخسپد ظاهر بشره او سرد شود و اما نزدیک انحطاط تپ ممکن باشد که سودمند بود و در وقت انتها
زیان کمتر دارد **باب هشتم در یاد کردن تدبیر استفراغ** بیماران هرگاه که طبیب خواهد که در تپهاء عفونی استفراغ
می فرماید نخست یازده چیز نگاه باید کرد یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سیوم مزاج بیمار
چهارم سحنه بیمار پنجم آنکه بداند که ماده تپ کدام خلط است ششم حال پختگی و خامی ماده هفتم آنکه میل بکدام
جانب دارد هشتم سالهاء عمر بیمار نهم هوای شهر و مسکن بیمار دهم عادت بیمار یازدهم
فصل سال اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر تبی است که بنوبتی راست همی آید
روز نوبت هیچ استفراغ نشاید کرد از بهر آنکه روز نوبت روز حرکت ماده بیماریست و چون ماده
حرکت باشد اگر بطریق استفراغ اخلاط را بجنباند اضطراب زیادت گردد و اگر بضرورت باستفراغی
حاجت آید توقف باید کرد تا نوبت بگذرد و اگر تبی لازم باشد وقتی که آهسته شود طلب باید کرد تا
دو شبانروز آن وقت که هوا خوشتر باشد آن وقت باید جست و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد
آنست که اگر قوت قوی باشد خلط همی بیرون کند تا تن بیکبار پاک گردد و اگر قوت قوی نباشد

وضعیف باشد استفراغ نشاید کرد لیکن مزاج را بشربتهاء خنک باعتدال باز می باید آوردن تا هر وقت که مزاج
باعتدال باز آید و قوت تیز بتن باز آید پس استفراغ فرماید که اگر قوت سخت قوی نباشد یا سخت ضعیف نباشد
استفراغ بتفاریق باید کرد تا قوت برجای بماند و مدة میان هر استفراغی چندان باید که آن خلط خام بعضی پخته
شود و قوت که باستفراغ نخستین کمتر شده باشد اندران مدة بجای باز آمده باشد و هر گاه که استفراغ
بفصد می باید کرد انتظار نضج واجب نیست چنانک در استفراغ خلطهاء دیگر از بهر آنکه در فصد تاخیر کنند
باشد که قوت ضعیف شود و فصد ناکرده بدانند و هم چنین هر گاه که وهم آن باشد که خلطی دیگر بجنبد احتیاط را
زیان ندارد که در آغاز بیماری که هنوز قوت برجای باشد استفراغ کند اگر چه اخلاط خام بود و نزدیکی وقت انتها
هیچ خلط را نشاید جنبانید تا نضج ظاهر شود و اندر بیشتر وقتهاء طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را
دفع کردن آغاز کند نگاه باید کرد اگر طبیعت کار خویش میکند بطبیعت باز باید گذاشت و اگر در کار طبیعت
تقصیری هست طبیعت را بچیزی لطیف یاری باید داد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب را
تدبیر استفراغ باید کرد و طبیعت را مدد دادن چنانکه حال واجب کند که هر استفراغی که بضرورت کنند
در وقت خویش کنند از بهر آن کنند تا پیش از آنکه اخلاط بجنبد و روی بعضوی نهد آن اخلاط را
لختی کمتر کرده باشد و این چنان باشد که بیماری را بضرورت و نه در وقت خویش مثلا در وقت
انتها که بیرون وقتهاء غذا دادن است غذا دهند تا قوت ساقط نشود پس اگر دیگر باره رنجی مراجعت
کند لابد باستفراغ مشغول باید شد و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم است
و بیماری گرم استفراغی بخرماء هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند این کنند و اگر بیماری سخت گرم
نباشد و خواهند که استفراغ کنند بهلیله و شاهتره و مانند آن کنند روا بود و آنچه بسحنه بیمار
تعلق دارد آنست که بنگرند اگر گوشت آلود و تن آبادان باشد و بسیار خلط بود استفراغ کردن دلیرتر باشد
و اگر خشک و لاغر است بتعدیل مزاج مشغول باید شدن و از استفراغ باز دارد و آنچه تعلق بماده بیماری
دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خونست یا خون با آن برابر است فصد اولیتر باشد خاصه
اگر بول سرخ و غلیظ باشد و از پس فصد و اگر طبع خشک باشد طبع را بچیزی لطیف نرم کنند چون
کشکاب یا شیرخشت یا شراب بنفشه و شراب آلو و چنان باید که مقصود درین حال طبع نرم
کردن باشد نه استفراغ کلی و اولیتر آن بود که حقنه سبک سازند از روغن بنفشه و آب برگ چغندر کوفته
فته و فشارده و شکر سرخ و اندکی بوره در آن کنند و حقنه در آغاز بیماری صواب تر باشد از بهر آنک
به نزدیکی وقت انتها قوت ضعیف بود و اگر بول زرد و تازی بود فصد نشاید کردن از بهر آنکه بیم بود

و بباید دانست

کم

که صفرا تیز تر شود و از پس آنکه طبع نرم کرده باشد تدبیر ادرار البول کنند بسکنگبین که در وی تخم کرفس و مانند
آن چیزی پخته باشد پس تدبیر مسام گشادن و عرق آوردن کنند بچیزی که سخت گرم نباشد چون
روغن بابونه یا شراب سپید با آب نیم گرم آمیخته و اگر تب سخت گرم باشد این تمریخ و تنطیل
نشاید کرد و تمریخ روغن مالیدن را گویند و هرچه بر عضوی ریزند یا بر چکانند آنرا نطول گویند و ریختن
و بر چکانیدن را تنطیل گویند و در وقت استفراغ نگه باید کرد تا خلطی که بیرون می شود ماده بیماری
هست یا نه و اگر قوت قویست و ماده بیماریست چندانکه حاجت است که کمتر شود رها باید کرد تا بیرون
شود و اگر نه آنست استفراغ باز باید داشت تا بیماری زیادت نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که
ماده غلیظ و لزج باشد و قوة سخت قوی نبود و طبیب را حاجت آید که استفراغی کند بمسهلی قوی که فعل او
اندک باشد تا قوة دارو غلیظ بجنباند و دفع کند و کم فعلی استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد اندرین حال
از مسهل قوی اندکی بباید دادن یا مسهلی باید ساخت ازین گونه بگیرند تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج یا
هفت درم گلشکر بسرشند یا غاریقون و سقمونیا هم برین قیاس بسرشند و اگر این دارو با عصاره گل
تازه یا با شراب گل خورد روا باشد و آنچه بخامی و پختگی ماده دارد آنست که هرگاه که این اصلها
که یاد کرده شد در ابتدای بیماری کار بسته باشد جز بدانکه ماده را بپزاند مشغول نباید بود و تا اندر تن
خلط بسیار نه بیند و یا بیم آن نباشد که خلطی بجنبد و روی بعضوی شریف بنهد پیش از نضج هیچ استفراغی نشاید
کردن و هر استفراغی که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند که تا ماده لختی کمتر شود و طبیعت را سبک باری
باشد تا باقی را بتواند پزانید و هر استفراغی که از بهر پاکی تن کنند از پس ظاهر شدن نشانهای نضج
باید کرد از بهر آنک بسیار باشد که ماده خام که مستعد استفراغ نباشد در حرکت آید یا اگر لختی پخته باشد
خلطهای خام که مستعد استفراغ نباشد یا آنچه پخته بیامیزد و استفراغ با رنج و اضطراب باشد و گروهی
پنداشته اند که مقصود از پزانیدن خلط آنست که خلط رقیق شود و از بهر آنکه خلط صفرائی رقیق باشد
گفتند آنرا پزانیدن حاجت نیست و آن پنداشت باطل است از بهر آنکه مقصود طبیب پزانیدن خلط آنست
که خلط رقیق را قوامی دهد تا معتدل گردد و خلط غلیظ را رقیق کند تا قوام آن معتدل شود تا هر دو مستعد دفع طبیعت
شوند نه بینی که در تب صفرائی روز نخست در بول هیچ رسوب نباشد و به نزدیک انتها رسوب پدید آید
و رسوب جز ماده بیماری نیست که پخته شده است پس اگر پختگی ماده رقیق شدن بودی بایستی
که رقیق بول و بی رسوبی نشان پختگی بودی پس چون می بینیم آنکه سبب آنکه روز نخست طبیعت رسوب از
آب جدا نمی تواند کرد خامی ماده است و سبب آنکه نزدیک انتها رسوب ظاهر میشود آنست که ماده بیماری پخته شدن

خلط

طسوج

ابتدا است که باطل شد و هم ازینجا معلوم کردن از بهر آنکه اگر پیش از نضج استفراغ کنند بیم باشد که اخلاط
بجنبد و خلط رقیق با غلیظ آمیخته شود و اضطراب تولد کند و باشد که هیچ استفراغ نیفتد و باشد که خلط
رقیق دفع شود و غلیظ در تن بماند و عسرتر و غلیظ تر شود اما اگر در تن خلطهاء بسیار بود چنانکه بقراط آنرا هالج می
گوید اگر استفراغی کنند روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و نشان بسیاری و جنبانی اخلاط آنست که خلط
در تن بیماران جای بجای می گردد و بیمار بیقرار باشد و طبیب ترسد که بسیاری اخلاط قوت را مهلت پزانیدن
ندهد یا ترسد که بیماری سرسام شود یا در عضوی آماسی تولد کند در چنین حال اگرچه اثر نضج پدید نباشد
استفراغ روا باشد از بهر آنکه اخلاط متحرک باشد و طبیعت نیز آنرا از جانبی بجانبی میگرداند و چون طبیعت از طبیب
در طریق دفع آن یاری یابد دفع آن یاری یابد دفع آن آنی بواجب کند و خطر کمتر باشد و ممکن شود که راحتی تمام
پدید آید و آنچه تعلق بمیل دارد آنست که بنگرند اگر ماده میل بسوی معده دارد استفراغ بقی کنند
و از بهر قی چیزی دهند که از عادت سخت دور نباشد و بسکنگبین و آب نیم گرم قناعت کنند و اگر میل بسوی روده
ها دارد استفراغ باسهال کنند و اگر بجانب حدبه جگر دارد استفراغ بادرار البول کنند و اگر بجانب مقعد دارد
استفراغ باسهال اولیتر بود اما بداروهائی کنند که جگر را موافق باشد و اگر امعا فروسوین دارد استفراغ
بحقنه باشیاف کنند و نشانهاء این میلها هر یک در موضع خویش گفته آید انشاء الله تعالی و آنچه تعلق بسالهاء عمر بیمار
و بهوا و مسکن و شهر او دارد آنست که بنگرند اگر بیمار جوانست یا کهل و شهر او شهری معتدل است
و فصل سال بهار است یا خزان استفراغی که حاجت باشد بفرمایند و اگر بیمار کودک و یا پیر باشد و شهر گرم باشد
چون شهرهاء جنوبی یا سرد باشد چون شهرهاء شمالی و فصل سال تابستان باشد یا زمستان از استفراغ باز دارند
و اگر ضرورت باشد استفراغ بتقاریق و برفق کنند و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد آنست که بنگرند اگر
بیمار داروی مسهل خوردن عادت باشد و خواهد که مسهل خورد طبیب مسهلی که بدان حاجت شد
بفرماید و اگر عادت نداشته است در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته است مسهل
خوردن عادت نداشته است یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته است استفراغ
بنوعی فرماید که عادت داشته از بهر آنکه منفعت در آن بیشتر باشد و استفراغ بدان طریق تمام تر آید و آسان تر باشد
و اندر فصد نیز عادت نگه باید داشت اگر بیمار فصد کردن عادت داشته است و فصد می باید کرد فصد
کنند و خون چندانکه بیرون باید کرد بیرون کنند و اگر عادت نداشته است و فصد می باید فصد کنند و خون
کمتر از آن بیرون کنند که می باید تا بر خلاف عادت بر طبیعت حملی قوی کرده نباشد و آنچه تعلق بفصل سال دارد
آنست که در تابستان مسهل کمتر و باحتیاط تر فرمایند و آنچه فرمایند در ساعتی فرمایند که هوا خوشتر

سکین

و حرارت

وحرارت غریزی در تن پراکنده تر بود اما داروها که اندر تبهاء گرم استفراغ بدان تواند کردن ازین نوع باید کرد که
درین موضع یاد کرده می آید اندر عمر جوانی و تبهاء صفرائی استفراغ بآب خرما هندی و شیرخشت و اندکی خیار چنبر و اگر
بسقمونیا حاجت افتد اندکی درین بآبها حل کنند و اگر در جلاب یا اندر آب او حل کنند و بی شیرخشت و غیر آن
بدهند روا باشد از بهر آنکه سقمونیا زود اجابت کند و هنوز حرارت او اندر تن پدید نیامده باشد که او
استفراغ کند و تن از ماده صفرا پاک سازد و شراب بنفشه و حب بنفشه درین باب نافع بود بغایت اما
حب بنفشه بدین صفت باید بگیرند بنفشه یک مثقال سقمونیا نیم دانگ تا دانگی و اگر خواهند که فم معده را مراعات
کنند سقمونیا مشوی کنند کتیرا نیم مثقال در آب سیب یا آبی یا گلاب حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان بسرشند
و حب کنند و اگر مراعات فم معده قوی باید نیم دانگ پودنه با وی یار کنند صفت حبی مسهل که حرارت
را تسکین دهد بگیرند کشنیز خشک و گلسرخ و طباشیر از هر یک دو دانگ کافور از یک جو تا یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ
تا دانگی کشنیز دانگی حب کنند چنانکه رسم است و این حب جز مرد جوان را که حرارت بر وی غالب باشد نشاید
دادن صفت معجونی که هم بدین درجه بود بگیرند شیرخشت یا ترنجبین آنچه باشد ده درم آب سیب و آب آبی شیرین
از هر یک ده درم آبها بر شیرخشت نهند تا بگدازد و بر آتش نرم آنرا بقوام آرند و یکدرم سقمونیا و دانگی کافور
با آن مقدار که حال واجب کند در وی بسرشند پس از آنکه از آتش برداشته باشند و نیم گرم شده این جمله
شش شربت باشد معتدل و اگر ده درم جلاب و بیست درمی آب آلو یا آب خرما هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
در وی حل کنند مسهلی تمام بود و کسی را که منش گشتن رنجه دارد سقمونیا در آب انار سیب یا در آب آبی یا آب لیمو حل کنند
و بدهند و اگر در تبهاء یرقانی از بهر آنکه جگر گرم خواهند دو دانگ روغن سقمونیا اندر ماء الجبن حل کنند صواب بود
صفت معجونی که اسهال کند و حرارت ساکن بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم رب السوس
یکدرم و نیم ترنجبین یا شیرخشت بیست درم در آب آبی بگدازند و بقوام آرند و یکدرم سقمونیا با دیگر اخلاط در وی
بسرشند این جمله شش شربت باشد صفت قرص طباشیر مسهل معده را قوة دهد و حرارت را ساکن
گرداند بگیرند طباشیر و عصاره زرشک از هر یک یکدرم سقمونیا دانگی و گلسرخ و کتیرا از هر یک دانگی جمله را با آب کشنیز
بسرشند و اگر خواهند حب کنند و اگر خواهند جمله را با دو درم شکر طبرزد با آب کشنیز بسرشند یا با آب عنب
الثعلب یا با آب کاکنج و قرص کنند و در سایه خشک گردانند و بوقت حاجت بدست بمالند و بدهند صفت
حبی که در تبهاء گرم و درشتی سینه شاید داد بگیرند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال هر دو را بعسل خیار چنبر بسرشند
چنانک حب توان کردن و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا بیمار هر شب پنج درم شیر
خشت بخورد بغایت نافع بود و همچنین یکدرم بنفشه سوده و یکدرم شکر هم بر وی حل کنند باب نهم در تدبیر ضمادهای

بیماران بعضی بیمار انرا در حالت تنها حاجتمند باشند که جگر او دل را مراعات بشتر کنند و نگه دارند روقتی که صواب بینند
ضمادی سرد تر بر جگر نهند با خرقه بطلاب مسرد کرده برنهند این معنی بزوقتی که معده از طعام خالی باشد
نشاید کرد و محمد ذکریای گوید هر گاه که تب ساده طبع خشک باشد نشان گرمی جگر باشد تدبیر ما سرد
و تر باید کردن و هم چنین میگوید من در چنین حال ضمادی سرد و تر بر جگر بیمار کردم طبع او اجابت کرد و منفعت افتاد

باب دهم در تدبیر کرمابه سببها که از کرمابه بازدارد هیچ است یکی ضعیفی قوت از بهر انکه کرمابه تحلیل کننده است قوه را ضعیف
ترکند و قوه ضعیف را ساقط کند دوم قی و منش کشتن از بهر انک سبب منش کشتن ضعیفی فم معده باشد و ضعیفی فم معده
سبب ضعیفی قوه شود سیم باشد که غشی معده تولد کند سیوم خون آمدن از بینی از بهر انک در کرمابه همه خلطها گداخته
شود و در حرکت آید و هم باشد که خون تیز در حرکت آید و خون آمدن از بینی بافراط شود و بدین سبب است
که هر گاه که خون طبیب جشم دارد که بیماری را از بینی خون آید یا کری ها آید ضعیف می آید و خواهد که تمام تر آید و برا
کرمابه نرسد چهارم خلطی که شاید که بدان طریق آن قدر استفراغ میکند از بهر انک کرمابه سهال باز دارد
و اخلاط را بجانب مخالف باز کشد آن خلط بدین سبب اندر تن بماند و مضرت آن قوی کرد پنجم خشکی طبع
از بهر انکه هاضمه را که در امعا ثفلی باشد در کرمابه نشاید رفت تا امعا از ثفل خالی نشود هم ازین سبب است که یاد کرده
شد و باید دانست که منفعتها کرمابه سه نوع است یکی نضج و دوم تحلیل و سیوم مرطوب و خداوند تب
و بیمار بیمار صفراء که مادهٔ بیماری صفرا محض باشد اگر در عضوی آماسی نباشد پس از انکه طبیب استفراغ کرده
باشد کرمابه نافع باشد صفرا را تحلیل کند و بر نضج باقی یاری دهد و ترکیب کند و خداوند تب محرقه را
که مادهٔ تب او بلغم شور نباشد زیان دارد از بهر انکه خون بلغم غلیظ باشد و بجانب ظاهر تحلیل نتواند یافت
چنانکه صفرا پذیرد و خداوند ذات الریه و خداوند ذات الجنب پس از نضج و استفراغ سود مند
باشد و بر نضج باقی خلط یاری دهد و دردها را بنشاند و بوست را تر کرداند و مفاصل و عصبها را و گذرگاه
دم زدن را نرم کند و بدان سبب دم زدن و رطوبت راندا ختن آسان تر شود و هر بیماری که
در تن درستی کرمابه دوست دارد و اگر در بیماری کرمابه خواهد از پس نضج و استفراغ ویرا از کرمابه باز نشاید
دانست که از جمله منفعتهای است که بنضج و تحلیل تعلق دارد و آنچه که از کرمابه مقصود تر طبیعت باشد چنان باید که
اگر بر تن شوخ بسیار نباشد و از خارش رنج نباشد بشوخ برداشتن و خاریدن روزگار نبرد و بدان مشغول
نباشد از بهر انک هم باشد که عرق کند و خشکی فرآید و لوبتیران باشد که آب خوش نیم گرم
بروی می ریزند بسیار و در خانهٔ معتدل خوش هوا نشینند یا در آب زن معتدل و زود از ان بیرون
آید و بازاری نرم تری آب از اندام بردارد و همه تن روغنی فاتر یعنی گرم چرب کند تا مسام بگشاید

وفضله که باقی باشد آنرا تحلیل کند و پوست و رگها و عصبها را نرم کند و تری آب اندر وی نگه دارد از روغن گرم
ناکرده این منفعتها یافته نشود و سرما تولد کند و چون از گرمابه بیرون خواهد آمدن بتدریج بیرون آید سر و تن پوشیده
دارد تا باد خنک و از سرما بدو نرسد فی الجمله گرمابه معنی عجب است در تحلیل بعضی ماده غلیظ و در تنظیف ظاهر بشره
و در آنچه در زمستان اگر باستفراغ از حال ضرورت حاجتمند باشد طبیب فرماید که در گرمابه شربه خورد خصوصاً
اگر ماده بیماری خلطی خام و غلیظ باشد اما در جمله بیماری رخصت نیست جزو سیوم اندر شناختن انواع تبهاء عفونی
و علامات و معالجات هر یک بشرح و تفصیل یاد کرده آید و این جزو دوازده باب است باب نخستین در یاد کردن انواع تبهاء صفرائی
تبهاء صفرائی سه نوع است یکی تب غب است که یک روز آید و یک روز نه و ماده این تب صفراء
خالص باشد و بدین سبب این تب را غب خالصه گویند دوم غب لازمه است و ماده این صفرائی باشد
که رطوبت آمیخته باشد آمیختگی محکم و غلبه صفرا را بود لیکن از محکمی که آمیخته باشد فعل هر یک جداگانه پدید نتواند
آمد و بحس اندر یافته نشود و از بهر آنک ماده تب صفرا و رطوبت باشد و رطوبت تحلیل بدشواری پذیرد و حرارت
صفرا در رطوبت آویخته باشد لازم بود و این را عرضی فراخ است یعنی در زیر این نوع انواع بسیار اندر آید
آنجا که صفرا غالب تر باشد تب تیز و آشفته تر باشد و اعراض آن صعب تر باشد و زود تر گذرد و آنرا محرقه
گویند و حاده نیز گویند و آنجا که رطوبت غالب باشد تب نرم تر و لازم تر و عسر تر باشد و این را غب
غیر خالصه گویند و گاه باشد که این نوع تب مدتی دراز تر بنزدیک شش ماه می آید و گاه باشد که در آخر این
تبها سپرز بزرگ شود و هیچ در چشم و روی پدید آید یعنی چون آماسیده شود و گوشت و پوست بیمار نرم و آویخته
گردد و بتازی این را نزهل گویند و سیوم تبی است که یک روز نوبت او گرم تر و آشفته باشد و دیگر روز آهسته تر و ماده
این تب هم صفرا و هم رطوبت باشد و لیکن بهم آمیخته و یکی گشته نباشد بلکه از یکدیگر جدا باشند و بدین سبب
نوبت هر یک جداگانه پدید آید آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرم تر آید و آن روز که نوبت
حرکت رطوبت باشد تب نرم تر آید و این تب را شطر الغب گویند و بباید دانست که ماده تب غب خالصه
گویند میل بجانب پوست و گوشت دارد و بدین سبب است که در آخر این تب عرق بیشتر آید و فراشا و لرزانیدن
او بدان ماند که پوست را بسر سوزنها هم آرند و ماده تب غب غیر خالصه اندر رگها باشد و بدین سبب است که مدة
آن دراز تر باشد لیکن در رگها که به نزدیک دل است کمتر باشد و ماده تب محرقه در رگها که در حوالی دل و فم معده
و رگهاء جگر است بسیار تر باشد و بدین سبب است که اعراض آن صعب تر و آشفته تر باشد باب دوم در یاد کردن
تب غب خالصه و علامات و علاج آن علامتهاء تب غب خالصه ده است که آنرا از غیر خالصه بدان توان دانست
یکی فراشا و لرزیدن اندر آغاز تب باشد و چگونگی آن دوم حال حرارت تب سیوم حال بول چهارم نبض پنجم حال عرق

که در آخر تبها باشد ششم احوال نوبتهاء تب از درازی و کوتاهی هفتم عدد نوبتهاء روزهاء تب [illegible] م حال تزاید تبها نهم
اعراض تب دهم استفراغها این ده علامتهاء خاصه است و بیرون ازین حالها که انرا در بیماریها اثرها و شهادتهاست
چون فصل سال و عمر بیمار و شهر و سنخه و عادت و صنعت او و بیماریها که در سالی بیشتر افتد و تدبیرها گذشته که بیمار را
اتفاق افتاده باشد اندرین حال نیز نگاه باید کرد تا شهادتهائی علامت دیگر قوی تر شود اما آنچه از فراشا لرزه
داشته شود آنست که در آغاز تب سرما بیشتر بر آید همچنانکه کسی مانده باشد و آب گرم بروی ریزند سرما بپشت
او بر آید و سبب این آن باشد که حرارت ناری بجنبد و اندک مایه رطوبتی را که یابد بگدازند و بعضلها رسانند تا جنس
آن یافته شود از بهر آنک حرارت این سخت قوی باشد قوت حرارت بر اثر آن بعضلها رسد و آنرا بسوزاند
تا بدان ماند که پوست و عضلهاء بیمار بسوزنها همی آرند و هم بدین سبب است که این سرما سخت قوی نباشد لیکن پس ازان قوی
تر شود و نیک بلرزاند از بهر آنکه حرارت غریزی میل باندرون کند انجا که ماده است روی بدان آرد و این
لرزه و سرما زود ساکن گردد و مدت آن سخت دراز نباشد و حرارت تب زود ظاهر گردد و نوبت نخست
و دوم لرزه و سرما قوی تر شود و هرچه روزگار بر می آید آهسته تر میشود بخلاف لرزها و تبهاء دیگر چون تب ربع
که روز نخستین لرزه ضعیف تر باشد و هرچند روزگار بر می آید قوی تر میشود از بهر آنکه در تب ربع کیموس سودا که
بر عضلها ریزد نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضج و لطافت یافته نشود و هرچند روزگار بر می آید نضج می یابد
و لطیف تر میشود و آنچه عضوی بر عضلها ریزد بسیار تر و گزیده تر باشد بدین سبب لرزه قوی تر شود و نبض نیز
هم بدین سبب قوی تر شود و گاه باشد که در تب ربع و تب بلغمی از بهر آنکه ماده که بر عضلها ریخته شود و سرد تر باشد
نیک بلرزاند لیکن فرق میان این لرزه و آن لرزه یعنی صفرائی آنست که در لرزه صفرا طعم دهان تلخ باشد و اندر
بلغمی تلخ نباشد و ممکن شود که هرگاه که چون ماده تبهاء ربع و بلغمی پخته شود و لطیف گردد طعم دهان اندک تلخ گردد و آنچه
از حرارت تب دانسته شود آنست که تب غب خالصه زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از همه تبها باشد
و آنجا که دست بر نهند تیزی تب دست را بسوزاند لیکن چون زمانی دست بر آن موضع نهاده دارند حرارت
را آن موضع کمتر شود از بهر آنکه ماده صفرا سخت لطیف باشد حرارت دست و حرارت تب آنرا لطیف تر
و تحلیل پذیرنده تر کند بدین سبب حرارت آن موضع کمتر شود و آنچه از بول دانسته شود آنست که بول سرخ
و ناری و رقیق باشد و اگر قوامی دارد بس غلیظ نباشد و بسیار باشد که در روز اول یا سیوم اثر نضج بروی پدید
آید و بیشتری اندر چهارم یا هفتم پدید آید و آنچه از نبض دانسته شود آنست که نبض اندر آغاز نوبت صغیر
و ضعیف و متفاوت باشد از بهر آنک هنوز حرارت تب اندر تن پراکنده شده نباشد و حرارت
غریزی نیز میل باندرون دارد از بهر کوشیدن با ماده تب لیکن زود ازان بگردد و عظیم و قوی و مختلف شود اما

قوت

قوت ازان یابد خلط صفرا لطیف و سبک است قوة را ازوی چندان ماندگی و گرانی نباشد که از خلطهای دیگر بود و از بهر آنکه
حرارت صفرا قوی باشد که خاصیت تبهای عفونی آنست که نبض مختلف شود لیکن اختلاف نبض تب صفرا سخت
قوی نباشد از بهر آنکه مادهٔ صفرا بسبب لطافت و سبکی قوة را فرو نگیرد و بدان گران باری نکند که مادهای دیگر کنند
و اما آنچه از حال عرق دانسته شود آنست که کسانی که این تب عنب خالصه بعرق باشد و بسیارتر ازان باشد که در تبهای
دیگر از بهر آنکه خلط صفرا لطیف تر از همه خلطهاست و هرگاه که در تب آب بازخورد خوزده شود بر بوست او بخاری تر
پدید آید چنانکه گویی عرق خواهد کرد و باشد که عرق کند و آنچه از حال نوبتهای تب دانسته شود آنست که در بیشتر
حالها درازی نوبت تب عنب هفت ساعت باشد و کمترین حد او ساعت و درازترین دوازده ساعت و آنچه
بر دوازده ساعت نیفزاید و تا پانزده ساعت بر سد عنب خالصه نباشد و چون نوبت تب درازترین
دوازده ساعت باشد بیشی و شش ساعت آسوده بود و بدین سبب است که این تب باسلامت تر از تبهای
دیگر است و آنچه از عدد نوبتها دانسته شود آنست که اگر بیمار تخلیطی نکند و طبیب را غلطی نیفتد نوبت خالصه هفت بیش
نباشد چنین که هفت نوبت در چهارده روز افتد و بسیار بود که بسبب لطافت یکنوبت بیش نیاید و بعرق یا بقی صفرا
یا با سهال صفرا بگذارد و آنچه بر آید نوبتها دانسته شود آنست که تزاید آن تیغ فرو دن ان بنسبت راست نباشد
و تزاید عنب غیر خالصه و دیگر تبها بنسبت راست نباشد و آنچه از اعراض تب معلوم کرد آنست که درین تب بیخوابی
و بیقراری و تشنگی و خشم و صخرت و ملالت و مانند این بسیار باشد و آنچه که ضد اخیر باشد در سر هیچ کرانی نباشد
از بهر آنکه خلط صفرا سبک باشد کرانی نکند و بباید دانست که بسیار باشد که یک تن را دو نوبت تب عنب خالصه مرکب آفتد
امروز که نوبت آسایش این تب باشد نوبت حرکت آن باشد و بیمار هر روز در تب باشد بدین سبب هرگاه که طبیب علامتهای
این نوبت جوید و دیگر علامتها دیگر باید که یاد کرده آمد و آنچه از استفراغها دانسته شود آنست که استفراغ صفرا یا بقی یا با
سهال یا با عرق یا با دو راه البول صفرا باشد پس هرگاه که بینند که قی با سهال صفرا باشد و عرق بسیار می کند و دو راه البول
صفرا هم باشد معلوم کرد که مادهٔ صفرا خالص است و تب عنب خالصه بود معالجات بباید دانست که سببهای تب عفونی
دو چیز است یکی گرد آمدن خلط عفن اندر تن دوم گرمی و تباهی مزاج که از عفونت تولد کند پس طریق این تبها آنست
که تدبیر کم کردن خلط و تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج با یکدیگر برابر کنند لیکن در تب از بهر آنکه حرارت قوی
و مادهٔ لطیف تر و سبک تر تو را حاجت بتدبیر مزاج متباه و فرو نشاندن حرارت غریب بیشتر ازان باشد که بکم
کردن مادهٔ غافل نباشد لیکن او لیتر آن بود که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن مادهٔ غافل نباشد و موافق ترین چیزی
آب انار ترش و شیرین است که با شحم او بنوشانند و با اندکی شکر میدهند تا هم حرارت را تسکین میکنند
و هم بقوت شحم طبع را زخم دارد و آب لوبا شکر و آب خربا دهندی با اندک خیار چنبر و شراب انور دکرر

بباشد و حاجت بقی زدن و بهوای
تازه در آوردن بسبب گرمی بغایت عظیم

یا سکنجبین سرد کرده و شراب بنفشه و مقدار پانزده درم بنفشه بزورده در گلاب شسته و بالوده مقدار دو درم
اسپغول یا شراب آنرا این همه شربتهاست که حرارت غریب را بنشاند و طبع را نرم کند پس اگر با تب صداع
و تاسه باشد بحقنه نرم مجبب کردن طبع اولیتر باشد صفت حقنه نرم بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس گندم از هریک ده درم
غاب پست عدد شپشتان بنجاه عدد کشک جوسی درم انگبین بنجدرم سبوس را اندر خرقه کنند و اندر آب بجوشند
و شیره او بکشند و خطمی و غاب و شپشتان و کشک جو این جمله در چهار من آب بجوشانند تا بیکمن باز آید و بپالایند
و مقدار بنجاه درم یا ده استار ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر اندروی گدازند و پنج درم آلکامه یا وی بیامیزند
بیمزند و بخفته کنند صفت حقنه دیگر بگیرند بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه از هریک ده درم سبوس گندم ده درم
الخبز بنجدد و شبستان بنجاه عدد کشک جو یک مشت اصل السوس نیم کوفته ده درم برگ جغندره عدد در چهار من
آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند و مقدار ده استار ازوی بگیرند و ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن
بنفشه یا وی بیامیزند و دو درم نوره در وی حل کنند و بکار دارند و اگر بنجدرم آلکامه یا وی بیامیزند تمام تر باشد
و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند کشکاب و خبزی از غذا نشاید داد و قانون طبع نرم کردن و غذا
دادن و قوه نگاه داشتن و کشکاب دادن پیش ازین در بابها گذشته یاد کرده آمده است و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت میکنند بتدبیر طبع کشادن حاجت نباشد و بباید دانست که بعضی طبیبان گفته اند درین باب
داروی که در وی گرمی و درشتی باشد نشاید دادن از بهر آنکه ایمن نتوان بود که محرقه گردد یا بسرسام باز گردد
لیکن هر چه بتری و خنکی میل دارد آن باید داد و محمد ذکریا میگوید اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه باشد
بیست درم هلیله زرد مقشر اندر آب جوشیده تر باید کردن و بدست بمالیدن و بالودن و بیست درم ترنجبین در وی
حل کرده روز آسایش یعنی روزی که تب نباشد وقت سحر بدادن و همچنین میگوید دانگی و نیم سقمونیا در بیست درم
جلاب که با آب آمیخته باشند حل باید کرد و بدادن هم در روز آسایش تا تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و از پس این
شربت تب باز ننماید و اگر باز آید بتی ضعیف باشد و هم چنین میگویند اگر فصل تابستان بود و بیمار اهل تنعم یا ضعیف
بود هر شب آنگاه خربق هندی و بیست عدد الوسیاه قریه در نیم من آب بباید خیسانید تا نیک بخیسد شود و بدست
بمالیدن و ده درم شکر اندر وکد اختن و بدادن تا بران خسپد و بامداد شش پیش از بر آمدن آفتاب کشکاب
دادن و همانا که اهل تنعم آویخته و بدست بمالیده دشوار تواند خوردن او لیتر آن باشد که از بامداد آلو بکار
بیارند و خرما و هندی با وی در آب گرم تر کنند و شبانگاه صافی بپالایند بی آنکه بمالند و شکر در گذارند و بدهند
خوشتر و لطیفتر باشد و گروهی گفته اند اگر در ابتدا و بیماری روزگار تر اید حاجت باشد که طبع نرم شود هر روز دو
ترنجبین اندر آب حل باید کرد و بدادن و اگر بدین نرم نشود بیخ استار خرما و هندی در آب گرم تر کنند هر شب و بامداد بپالایند

ده درم

وده درم شیرخشت با ترنگبین در وی گذارند و بدهند و دیگر می گوید سه استار ترنگبین در آب سرد حل کرده کسی را
که بتدبیرهای لطیف حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولیتر آنست که در تبهای گرم دست از ترنگبین کوتاه دارند
و اگر چاره نباشد بی خرمای هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنگبین خواهند داد هفت درم شیرخشت
دهند فی الجمله ترانگبین را در تب صفرائی چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و خرمای هندی نشاید
داد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که صفرا گردد و اگر در تب دهان خشک میشود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب
شربتی تری فزاینده باید داد چون جلاب خام با آب آلو و آب خرمای هندی و آب خیار ترش و آب کدو و آب خربزه
هندی و آب برگ خرفه و آب تخم او و لعاب اسپغول با شکر و اگر دهان خشک نمیشود پیش از کشکاب سکنگبین دهند چنانکه
در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و اگر بیمار کشکاب نخواهد آب کدو با آب انار آمیخته بجای کشکاب باشد و آب تخمها
دادن نافع بود از بهر آنکه ادرار البول اندرین تب موافق بود و اصل درین تب آنست که روز نخست جز آب تخم خرفه
و سکنگبین با آب خرمای هندی و شکر با آب خربزه هندی یا آب غوره و شکر آمیخته یا آب انار ترش و شیرین یا
آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر ندهند و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر
سوده در و کنند نافع افتد فی الجمله درین روز هر چه بغذا ماند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و اندر تب
پس از آنچه از لرزه و سرما آسوده شود اگر آب سرد خورد صواب باشد خاصه اگر در معده و جگر مانعی نباشد چون
ضعیفی و آماسی و خلط نضجی پدید آورده باشد و جز درین تب آب سرد نشاید داد همچنین در ابتدای بیماری اندر چیزهای
سرد دادن افراط نشاید کرد الا آنجا که ترسند که تب محرقه شود از افراط حرارت و چنان باید که بوقت
نوبت معده از طعام و شراب خالی باشد و روز آسایش بامداد سکنگبین سرد کرده خورد و از پس آن
بدو ساعت کشکاب خورد و از پس کشکاب بچهار ساعت سکنگبین شربتی دیگر سخت موافق باشد و از
پس آن بدو ساعت دیگر مزوره کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش مقشر یا طفیل از ماش مقشر با آب غوره یا
مزوره از ساق کوک بسرکه و مغز بادام و شکر ساخته و اولیتر آن باشد که مزوره کدو را آب غوره یا مزوره
یا از پس آن بچیزی ترش دهان خشک کنند از بهر آنکه کدو چیزی سخت نازک است و اگر در معده هیچ گونه
صفرا باشد کدو مستحیل شود و صفرا گردد و خل زیت بروغن بادام یا بشیره مغز بادام و مغز خیار و اندکی
کوک موافق باشد و مزوره زرشک و آلو و نمشو بمغز بادام و شکر موافق بود و شبانگاه که بخواهد خفت
شربتی آب غوره با شکر و طباشیر با آب انار ترش یا آب تخم خرفه با لعاب اسپغول بخورد و بران بخسبد
و اگر وقت نوبت پس از نماز پیشین باشد بامداد شربتی کشکاب رقیق دادن صواب باشد و اگر بعد از
آنکه تب رها کند باقی حرارت را از سر فرو کشند و سکنگبین که بروز نوبت پنجم و ششم خورد بزوری یا بدین

یا طفیل

صفت بگیرند شیرهٔ تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه کرمه از هر یک مقدار بیست درم کسنی ده درم تخم
کسنی را در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا نیمه باز آید و بپالایند و شیرهٔ تخمها با این سرکه بیامیزند
و سی استار شکر جلاب کنند و کفک بردارند پس این جلاب را بر این سرکه و شیرهٔ تخمها افکنند و سکنگبین سازند
و از بهر آنکه عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت تب در چهارده روز آید نگاه باید کردن اگر
از بیمار تخلیطی و از طبیب غلطی نرفته است از پس نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر باید کردن و از پس نوبت ششم که
روز آسایش باشد و آن روز سیزدهم است این روز غذا باز باید گرفت و بکشکاب یا بآب انار قناعت
باید کردن تا نوبت هفتم بحران کند تمام و بگذرد و چون وقت بحران آید و ماده پخته باشد اگر طبیعت کار
خویش کرد و ماده را دفع کرد فبها و نعمه و اگر نه تدبیر دفع آن باید کرد و نگاه کردن که ماده بکدام جانب
میل دارد اگر منش گشتن می باشد و قی نمی افتد تدبیر دفع آن بقی باید کردن و اگر در امعا نفخ و قراقری و پیچیدنی
و گرانی هم باشد و اسهال تمام نمیکند تدبیر دفع آن باسهال باید کردن و اگر تقاضا بول می باشد و ادرار تمام
نمیکند طبیعت را بدفع آن بچیزها که ادرار البول کند یاری باید داد و اگر بر پوست بخاری تر پدید آید و عرق
تمام نمیکند دفع آن بعرق آوردن باید کردن و بر خلاف میل ماده هیچ دفع نشاید کردن از بهر آنکه خلاف
میل طبیعت باشد پس اگر هیچ نشان میل ماده نیاید استفراغ و دفع باسهال باید کردن و اگر بیمار از پس
روز هفتم گرمابه خواهد روا باشد و اگر چه نشانهای نضج پدید نیامده باشد از بهر آنکه مادهٔ آن تب لطیف
باشد و تحلیل بآسانی پذیرد خاصه اگر هر روز در گرمابه رفتن عادت دارد و از پس پدید آمدن نضج و از
پس استفراغ گرمابه بهترین علاجها است لیکن در روز کار آسایش باید در روز نوبت نشاید و منفعتهای گرمابه
و تدبیر آن پیش ازین یاد کرده آمده است و اگر بیماری باشد که بشراب میل دارد یا اگر آدمی باشد که نزد
او شراب مباح است اگر از پس پدید آمدن نضج و از پس استفراغ هر وقت که از گرمابه بیرون
آید برآساید چون غذا بخورد و از عاسر برآساید شراب ممزوج رقیق که یک بهره آب و یک بهره شراب باشد
و دیگر آب بهر آب مقدار همین باز خورد و خویشتن را نیک بپوشد تا عرق تمام ببازد و باقی خلط را نتواند
پس اگر از تشنگی و درد سر و گرانی سر و چشم رنجی باشد البته شراب نشاید دادن و باقی تدبیر شراب پیش
ازین یاد کرده آمده است درین کتاب و اگر از پس روز چهاردهم حرارتی مانده باشد سکنگبین بزوری
که درین باب وصف کرده آمده است می باید داد و اگر حاجت آید اندکی بیخ کرفس درین سکنگبین
باید پخت و بباید دانست که علاج غب لازمه همچون علاج غب خالصه است لیکن عنایت در بیزانیدن
خلط پیش ازین باید کردن که در غب خالصه و بچیزهای سخت سرد تر دادن چندان دلیری نشاید کرد و پیش از آنکه

که رقیق

نشان

نشان نضج پدید آید استفراغ نشاید کردن و در کرمایه نشاید رفتن واز اول جز بجفته نرم یا آب میوها و شراب نفیقه طبع را نشاید
جفانیدن باب سیوم در تب غیر خالصه و علامات و معالجات آن علامتهای غب غیر خالصه دوازده نوع
است یکی انکه مدة سرمای غب خالصه باشد و بسیار بود که لرزه نباشد دوم انکه وقت نوبت بر نظام نباشد
و فزودن آن متناسب نباشد سیوم عدد نوبتهای آز احدی معلوم نیست چنانکه عدد تب خالصه راست و بر
گونه که باشد بیشتر از هفت نوبت باشد و جالینوس میگوید جوانی را دیدم که او را شش ماه تب غب غیر خالصه
می آمد و مصنف کتاب کامل الصناعة میگوید که بماری دیدم که او را در آخر تابستان این تب آمد تا فصل بهار در آن
بماری بماند با انکه علاج صواب می یافت چهارم انکه در سرکرانی باشد پنجم انکه نوبت تب سخت دراز کشد
و باشد که بیست و چهار ساعت تا سی ساعت در تب باشد ششم انکه روز کار آسایش نیز دراز باشد چنانکه
چهل و هشت ساعت انگاشته باشد و بدین سبب گمان افتد که تب ربع است و ربع نباشد هفتم انکه نضج دیرتر
باشد هشتم انکه عرق دیرتر آرد و کمتر از غب خالصه باشد نهم انکه حرارت تب آهسته تر از حرارت
غب خالصه باشد دهم انکه سخنه زود کداخته شود یازدهم انکه بول رنگین و غلیظ باشد و کاه باشد که بسبب
گرانی سر و برفتن ماده بر دماغ بول کم رنگ یا سپید باشد دوازدهم انکه نبض در آغاز نوبت ضعیف و صغیر و منفاوت
و با آخر مختلف باشد و در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه باشد معالجات دوری این تب از غب
خالصه باندازهٔ درازی نوبت تب باشد بدان مقدار که از دوازده ساعت فزون باشد از غب خالصه دور
باشد و علاج باندازهٔ دوری او بکردد اگر بخالصه نزدیک باشد از علاج آن اندکی بکرداند و اگر دور تر باشد بیشتر
بکرداند و اگر دلیل رنگین و غلیظ باشد نخست فصد اولی تر باشد و در بیشتر احوال جون فصد کرده باشد از حقنه
مسطی کردد و اگر فصد اتفاق نیفتد از طبخ نرم کردن بجفته یا بشربت چاره نباشد و حقنه سودمند تر بود و درین تب از
بالونه و خسک و برگ حقند و تخم معصفر و بنفشه و انجیر و سبستان و خیار خنبر و روغن و شیر بجب اندکی
بوره باید ساخت تا لختی قوی تر باشد و قانونها که پیش ازین در مثل این یاد کرده آمده است بکار باید داشت
تا از انجا معلوم کردد که درین بماری نخست طعامها غلیظ تر باید دادن و بتدریج لطیف تر کردن چنانکه یاد
کرده آمده است و بشربتها و غذاها سرد چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه شاید کرد اگر هر چند
روزی طعامی که قوتی را شاید بخورد و تبی کند سخت سودمند بود و آب سهال را نوقف باید کردن تا نضج بدید
آید و چون وقت سهال باشد مسهل معتدل باید داد و در کتاب خبز ناپژانده و لطیف کننده در
یابد بجبن جون تخم بادیان و سعتر و زوفا و بوره و سبل در خورد مزاج و کتاب که از کشک جو و خبز
پزند بیمانیم سخت سودمند بود و معتدل باشد و اگر دلیل رنگین و نبض سریع باشد بامداد کشک ساده با شکر

باید داد و از پس آن بچهار ساعت سکنگبین یا آب سرد و اگر ممکن باشد که روز نوبت کشکاب و غذا نخورد
هر دو باز باید گرفتن و بر سکنگبین قناعت کردن و اگر ممکن نباشد اندر آخر نوبت کشکاب با شکر خورد یا سبوس
آب با روغن بادام و شکر با اندکی پوست گندم با آب سرد و شکر و روز آسایش زیره با غوره و انار با
باید خورد و دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و هر چند با نتها نزدیکتر میشود غذا لطیفتر می باید دادن و روز
آسایش ساکن باید کردن حرکت و ریاضت نشاید کردن از بهر آنکه حرکت طبیعت را از بزانیدن خلط باز
دارد و خلط را بگدازد و بدو با نیک بیامیزد و در تن پراکنده کند و بیماری بدین سبب درازتر گردد و اگر
ساکن باشد خلط عفن در جای خویش آرامیده بود و طبیعت بر وی مستولی گردد و بپزاند و دفع کند اما
آنچه در نضج یاری دهد سکنگبین بزوری است یا گلشکر یا سکنگبین سرشته با آب بادیان گلشکر اندر وی
گداخته و اگر گلشکر با آب گرم بدست بمالند و اندکی تخم بادیان در وی بجوشانند و ببالایند و سرکه بر افکنند
و سکنگبین سازند شرابی لطیف و بزاننده باشد و چون اثر نضج پدید آمده بود با هستگی تدبیر استفراغ می باید
کردن و چیزی که درین وقت بدان استفراغ کنند گلشکر گداخته است با سکنگبین آمیخته با قدری خیار چنبر در
وی حل یا با اندکی تربد ترکیب کرده و شراب افسنتین مسهلی موافق است معده را دباغت کند و قوت دهد
تا غذا را هضم کند و بلغم بکند از بهر آنکه اندر افسنتین سه قوة سودمند بود یکی قوت قبض که معده را قوی کند و دوم
قوتی لطیف کننده و گشاینده سده را بگشاید و رطوبت را لطیف گرداند و گذرهاء اخلاط را پاک کند و ادرار
البول کند و قوه سیوم قوتی است که صفرا را جذب کند و اصل این بیماری خلط صفرا است که رطوبت را
گرم کند تا عفن شود لیکن تا نشانهاء نضج پدید نیاید افسنتین نشاید داد از بهر آنکه بقوت قبض که در وی است
ماده را صلب کند و خامی زیادت شود صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سپید تراشیده
نیم کوفته دو درم سنبل یکدرم گلسرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا بیک من باز آید و ببالایند
و هر بامداد مقدار چهل درم یا ده درم شکر یا با یکدرم صبر بخورند صفت نسخهٔ دیگر افسنتین رومی هفت درم مصطکی و اذخر
و خرو ساذج هندی و سنبل و صبر و غاریقون و گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند
تا نیمه باز آید و یکمن عسل با شکر یا ترنگبین بر افکنند و بقوام آورند و در بعضی نسخهاء چنین است که یکدرم بیخ بادیان و
یکدرم بیخ کرفس و نیم درم انیسون و نیم درم نانخواه یا بادیان و نیم درم پودنه و آنچه یاد کرده آید و قرص بنفشه درین
بیماری مسهلی نافع است صفت قرص بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد سپید یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا دانگی
جمله کوفته و بیخته با پنج درم شکر سرخ در آب گرم بخورند و تا اثر نضج سخت ظاهر نباشد این مسهل نشاید دادن
البته صفت نسخهٔ دیگر بنفشه و تربد و رب السوس و سقمونیا بدین وزن نسخه پیشین و دانگی بودنه با انیسون

زیادت کنند

و داروها بسرشند و حب کنند

زیادت کنند و دانگی کثیرا کوفته با آب کرفس یا با آب کسنی یا بگلاب حل کنند و بکار برند نافع بود صفت مطبوخی
که شیخ رئیس ابو علی بن سینا رحمة الله ترکیب کرده است بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی از هر یک پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار بادرنگ و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سپید نیم کوفته یکدرم خیار چنبر یک استار مویز دانه
بیرون کرده بیست عدد سپستان سی عدد انجیر ده عدد گلنگبین پانزده درم جمله را بپزند چنانکه رسم است و نیم
دانگی سقمونیا بر صد درم ازین مطبوخ ترکیب کنند و بخورند و این مطبوخ سخت موافق است لیکن چنین دانم که ده
درم تخم کرفس در وی بسیار است و ظن بر خطاء ناسخ افتاده است و اگر چنان بزرگی اندیشه بلیغ کرده باشد
دو درم یا پنج درم تمام باشد و همچنین آب لبلاب با تربد سپید و بسفایج و شکر با فلوس خیار چنبر مسهلی لطیف است
و نیم درم تربد سپید و یک طسوج سقمونیا با نیم درم غاریقون و یک طسوج سقمونیا با هفت درم گلشکر بسرشند یا با عصاره گل
تازه و پنج درم شکر با شراب الورد بخورند مسهلی قوی باشد اما فعل او اندک بود خلط غلیظ لختی دفع کند و از پس
استفراغ اقراص طباشیر و اقراص گل و مانند آن موافق باشد و گاه بود که اقراص غافث حاجت آید
بباید داد صفت قرص طباشیر که در آخر تبهاء صفرا سودمند بود بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم تخم کوک
و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو از هر یک سه درم پاک کرده و رب السوس دو درم ترنگبین پاک کرده
ده درم قرص کنند چنانکه رسم است بر هم قرص یکمثقال صفت نسخهٔ دیگر بگیرند طباشیر و گل سرخ و صمغ و کثیرا
از هر یک چهار درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و اصل السوس از هر یک هشت درم زعفران دو درم
نشاسته سه درم کافور یکدرم بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و قرص کنند هر قرصی یکمثقال اندر تبها که با تشنگی
و سرفه بود نافع باشد صفت قرص الورد از بهر تبهاء غب غیر خالصه که صفرا بر رطوبت غلبه دارد بگیرند گل سرخ
ده درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم کاسنی و تخم خیار پاک کرده از هر یک چهار درم قرص کنند هر یک مثقال صفت
نسخهٔ دیگر اندر تبهاء غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر باشد نافع بود بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم
تخم کسنی پنج درم شربت یک مثقال صفت قرص بنفشه اگر با تب سرفه باشد سودمند بود بگیرند بنفشه و گل سرخ از هر یک
پنج درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی سه درم صمغ عربی و مغز تخم کدو از هر یک پنج درم مصطکی یکمثقال سنبل یکدرم نشاسته
درم مغز تخم خیار پنج درم رب السوس سه درم شربت یک مثقال صفت قرص بنفشه اگر با تب و سرفه طبع
خشک باشد نافع بود بگیرند بنفشه ده درم تخم خشخاش و تخم کشنی و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم کثیرا و رب السوس
از هر یک چهار درم هر بامداد یک مثقال با جلاب بخورد و گاه باشد که حاجت آید چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیادت
کنند و شربت دو درم بکنند صفت قرص غافث در آخر تبهاء کهن نافع بود و خداوند یرقان را و درد جگر را سودمند بود بگیرند
عصاره غافث پنج درم گل سرخ و سنبل از هر یک ده درم طباشیر سه درم ترنگبین ده درم شربت یک مثقال صفت

قرص طباشیر

قرص الورد

قرص بنفشه

قرص غافث

اقراص مازریون در غب خالصه و غیر خالصه که با تشنگی درد سرد بود و طبع خشک بود سودمند بود بگیرند مازریون
که هفت روز در سرکه تر کرده باشد پس خشک کرده و آرد جو و هلیله زرد و شکر طبرزد از هر یک راستا راست یک شربت
یک مثقال دهند صفت اقراص القرط در تبها که با سهال باشد سودمند بود بگیرند قرط و طراثیث و بلوط و حب الآس
و بزر الحماض راستا راست شربت یک مثقال دهند صفت اقراص انبرباریس در تبها که با تشنگی و گرمی و ضعیفی معده
و جگر باشد سودمند بود بگیرند عصارهٔ انبرباریس که بپارسی زرشک گویند چهار درم گل سرخ دوازده درم بیخ
سوسن و عصارهٔ غافث و تخم خیار و خیار بادرنگ و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و طباشیر و زعفران و تخم خرفه
از هر یک دو درم لک و ریوند چینی و سنبل از هر یک کافور نیم درم ترنگبین چهار درم در آب حل کنند و داروها
بدان بسرشند و قرص کنند هر قرصی یک مثقال و شربتی یک قرص بود صفت نسخهٔ دیگر در تبها که با آماس معده و جگر
باشد نافع بگیرند انبرباریس پاک کرده از دانه و رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم
مصطکی و سنبل و عصاره و غافث از هر یک دو درم روناس که بتازی فوه گویند و ریوند چینی و زعفران از هر یک دو درم
تخم کشوث و تخم هندبا از هر یک سه درم طباشیر یک درم و نیم ترنگبین شش درم قرصها سازند هر قرصی یک مثقال و بسیار
باشد که خلط عسر باشد و حاجت آید سر پهلوها را و معده ضمادی بر نهادن که گرم کند و خلط را بپزاند و معده را قوة دهد
صفت ضمادی بگیرند سه درم و روغن گل بگدازند از هر یک هفت درم و پنج درم گل سرخ و دو درم رامک و دو درم
مصطکی همه را بکوبند و بدین لادن گداخته بسرشند و هر گاه که معده خالی باشد بر نهند و اگر دو درم دارچینی
و دو درم اشنه زیاده کنند قوی تر باشد و گرمابه اندر اول بیماری زیان دارد رطوبت خام را بگدازد
و بدان موضع ریزد که در وی همی عفونت پذیرد و بدین سبب مادهٔ عفونت زیاده شود خلطی که لطیف تر باشد
آنرا بتحلیل خرج کند و باقی کثیف تر شود و در آخر بیماری که اخلاط پخته باشد و استفراغ کرده سودمند بود خاصه اگر
در پوست خارش و بثرها پدید آید و اگر بابونه و اکلیل الملک و مانند آن در آب بپزند و خویشتن را بدان بشویند
سخت نافع بود و چیزها که ادرار البول کند از پس پدید آمدن نشان نضج تمام سودمند بود و بهترین چیزها درین باب
سکنگبین بزوری بود باب چهارم در یاد کردن تبهاء محرقه و معالجات محرقه دو گونه بود هر دو تبی بود لازم و اگر بکسارد
کساریدنش ظاهر نبود یکنوع مادهٔ صفراء سوخته باشد که اندرون رگهاء همه عفونت پذیرد یا اندرون رگهائی
که نزدیک دل یا نزدیک فم معده و جگر عفونت پذیرفته باشد و نوع دوم مادهٔ بلغم شور بود که در رگهاء همه تن
یا اندرون حوالی دل عفونت پذیرفته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد که با صفراء سوخته آمیخته گردد پس از
آنجا که حقیقت است مادهٔ شور نوع دوم هم از تیزی صفرا باشد که رطوبت رقیق را شور و عفن کند و اعراض این تب
صعب تر از اعراض غب خالصه باشد بدین سبب واجب کنند که مدة این بیماری کوتاه تر از مدة غب خالصه باشد و پیران

قرص مازریون

اقراص القرط

اقراص انبرباریس

لادن اندر روغن سوسن

تب

رانپ

در محرقه کودکان

راتب محرقه کم تر آید بجهة انکه حرارت آتشی ایشان سخت قوی نباشد و صفرا در تن ایشان بسیار نشود و اگر پیری راتب محرقه آید خلاص بدشواری یابد از بهر دو چیز یکی انک قوت بس ضعیف باشد دوم انکه سبب سخت قوی باشد قوت او با آن سبب برابری نتواند کرد و کودکان را و جوانان را بسیار تر آید از بهر انکه مزاج کودک میل تری دارد و بسیار باشد که کودک را در تب محرقه سات بدبد آید یا حالی که بدان ماند از بهر انکه حرارت تب بخار ماده تری بدماغ برآرد و کودک شیر خواره اندرین تب شیر نخواهد و انچه بمزد بمعده او ترش کردد و بقراط می گوید آن من عرض طعم فی الحمر المحرقه رعشة فان اختلاط الذهن یحل عنه الرعشة میگوید هر بیماری را که در تب محرقه رعشه بدید آید اگر سخن مشانه کفتن کیرد و رعشه زایل شود طبیبان گفته اند سبب زایل شدن رعشه درین حال آنست که تا دماغ نهایت کرم نشود سخن بیهوشانه نگوید پس از بهر انکه دماغ که مبدای عصبهاست کرم شود عصبها نیز و رعشه زایل کردد علامتها تب محرقه را از پنهاد دیگر به پنج علامت توان شناخت یکی انکه حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب تشنکی سخت عظیم باشد و بقراط رحمة الله میگوید اگر اندر تب محرقه سعال پدید آید بدان سبب تشنکی زایل شود از بهر انکه تشنکی درین تب از بهر خشکی شش باشد و بحرکت سعال رطوبتها بشش فرو رخیده شود از کوشت نرم که نزدیک اوست دوم انکه در آغاز این تب فراشاد سرما نباشد و هیچ عرق نکند الا به نزدیکی بحران هم اندر آغاز فراشاد کند و هم اندر آخر عرق کند و سیوم انکه زفان سیاه کند یا زرد یا درشت و سیاه بدتر باشد و درشتی سهل تر بعد و زردی میانه باشد و چهارم انکه فرق میان محرقه و مطبقه انست که محرقه بنوبت عنب قوی تر شود و زنک و روی و چشم بدان سرخی و رکها بدان پری نباشد که در مطبقه باشد پنجم انکه بحران او بقی باشد یا باسهال یا برعاف یا بعرق و نباید دانست که اندرین بیماری نکس کمتر افتد و اگر افتد سبکتر از نکسهای دیگر بود معالجات علاج این تب همچون علاج عنب خالصه ست لیکن از بهر انکه درین تب باطن سوزان تر از ظاهر باشد تدبیر تسکین حرارت قوی تر باید و اصل تسکین حرارت جهار کارست هوا را خانه خنک کردن و سر بتها و غذاها را خنک دادن و نطولها و ضمادها را خنک بر سر و سینه و بر جکر نهادن آماده بر خانه آنست که اندر تابستان باد زنها بیاویزند و با هستکی می کشند و برف و یخ بسیار نهند و شاخها بید دسته کرده بستر نهند و میوه بسیار چون سیب و آبی و بسیاری ازان میوها بشکافند و کلاب و کافور و اندکی صندل سوده و اندکی سرکه بر میوها بریزند و هم ریزند و بنفشه و نیلوفر اکر حاضر توانند کرد بسیار حاضر کنند و بستر بیمار از فرش طبری سازند و اکر خانه را باشد که در وی کذر آب تواند بود و دیوار بکل پاکیزه اندوده باشند و بعوض کاه اندران کل مثیه و یخ کرده باشند سخت نیک باشد و کلاب و سرکه بر دیوار ها می زنند تا بوی کل میدهد و بستر بیمار بر تختی باشد که در زیر آن آب میکذرد و از شربتهای سکنجبین کرده از شیره تخم خیار و خیار با درنک و تخم خرفه و تخم کشنیز ساخته باشند با آب آلو یا آب خرما هندی سخت موافق باشد لیکن اکر طن

گرم بود آب انار دان و پسته جو اولیتر و اگر نرمی طبع بیش ازان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت میکند
چیزی که نرمی طبع زیادت کند بباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و شراب ریواج و شراب انار و شراب
لیمو و شراب سیب یا گلاب می باید داد هر ساعت و شراب صندل سخت موافق باشد و آب خربزه هندی
و آب خیار ترش و آب کدو و با اندکی آب غوره می باید داد یا اندکی شکر یا با سکنجبین ساده هر روز این شربتها
اندک اندک می باید داد و هر گاه که اثر نضج پدید آید و حرارت تب و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص
کافور با سکنجبین ساده باید دادن و وقت آفتاب بر آمدن کشکاب سرد کرده خورد و اگر در معده و جگر و دیگر
اندامهاء اندرونی ضعیف بود و آماسی و دردی نباشد آب سرد سخت نافع بود فی الجمله اندر آب سرد و کشکاب سرد
دادن انتظار نضج باید کردن و قانون آب سرد دادن پیش ازین یاد کرده آمده است **صفت** شراب صندل بگیرند
صندل سپید سوهان کرده پنجاه درم یکشبانروز یا سه اندر سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و نیم من آب فرغار
کنند پس بجوشانند تا بنیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر بر نهند و بقوام آرند شربتی ده درم
با آب تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شراب از بهر او بی سرکه و آب غوره پزند لیکن بگلاب پزند
و بسیار باشد که بیمار بسبب بر آمدن بخارها بر دماغ از خویشتن غافل شود اگر چه تشنه باشد آب نخواهد و هر گاه که این
غفلت بینند هر ساعت جرعه آب در دهان وی می باید ریخت تا حلق او خشک نشود و اگر حاجت نباشد
لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا با آب انار می باید داد و دانه آلو که لختی گوشت او بکار داشته باشند و لختی
که مانده بدو دهند تا آن اندر دهان بگردانند تا کام و زفان خشک نشود و دانه خرماء هندی که با وی لختی گوشت
او باشد دهان تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی نباشد روغن گل با روغن نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر بیمار
بکنند تشنگی بنشاند و اگر مانع زکام و نزله و سعال باشد یا در سر گرانی یابد دلیل بر آمدن بخار باشد بر دماغ
با این موانع هیچ ازین نشاید کرد و زیان کارترین چیز با این موانع بر سر نهادن آنست که شیر بر سر
دوشد از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار بدماغ بر آمده باشد بخار صفرا باشد روغنها و آب سرد
و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفرا و بخارهاء تر آنست که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک
شود و بخار تر منفذ بینی تر دارد و سر گران تر دارد و غفلتی و سباتی با آن باشد اگر درین حال بینی و روی
سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن سخت صواب باشد و اگر نه تدبیر آن باید کرد که ماده را بجانب
پایهاء او فرو کشند و بسیار باشد که بسبب تشنگی و گرمی و خشکی تب شراب خشخاش که اندر کشکاب بخورد
و یا گرمی و خشکی تب برابری کند و بخواباند و از بهر آنکه اندر خواب تری کشکاب و خنکی دیگر شربتها بقعر تن
رسد تشنگی زایل شود و اگر بیمار بپشت باز خفتن عادت دارد تکلف کنند تا عادت بگردانند از بهر آنک خفتن

بندل

بران

بر آن شکل دهان خشک گرداند و بیمار تشنه شود **صفت** حبی که تشنگی را بنشاند بگیرند و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم کوک و رب السوس و اصل السوس و ترنگبین برابر بکوبند و همه بیزند و بلعاب دانه ابی و بلعاب اسبغول حب
کنند تا حب اندر دهان می گرداند تشنگی بنشاند **صفت** اقراص طباشیر که تشنگی را بنشاند طباشیر پنج درم
کتیرا و صمغ و نشاسته از هر یک سه درم رب السوس و هفت درم تخم خرفه و مغز خیار بادرنگ و مغز تخم
کدو شیرین از هر یک چهار درم قرص کنند بلعاب اسبغول چنانکه رسم است و هر بامداد بباید فرمود تا لختی
روغن بادام اندر دهان گیرد و ساعتی بدارد پس بریزد و زفان او بخلابی یا لختی درشت پاکیزه بمالند
تا بخار و درشتی از وی برخیزد و بر اثر آن اندکی لعاب اسبغول با جلاب آمیخته بباید داد و بیشتر روز سینه
وی بخرقهاء کتان و توری بگلاب و صندل آغشته پوشیده باید داشت تا دم زدن او باعتدال شود و هر زمان
گوش بدم زدن وی می باید داشت و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعتی می باید
داد تا می بوید و بر جگر نیز خرقهاء کتان بگلاب سرد آغشته می دارند و بر می نهند لیکن نگاه باید کردن
تا بوقت آنکه بیمار عرق خواهد کرد از این خرقها هیچ نزدیک او نبرند و بشره او را خنک نکنند تا بحلیلی که خواب
بودن باز نگردد و بیماری دراز نگردد اگرچه درین تب درازی بیماری با سلامت تر از تیزی تب بود و محمد
زکریا میگوید سحرگاه آب آلو باید داد و کشکاب بامداد و نیم روز آب خیار یا آب خربزه هندی و وقت
خواب اسبغول و در فرو نشاندن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغت کردن
اندر فرو نشاندن حرارت بحران باز پس افکند مشغول نباید بودن که من هر دو طریق را آزمودم طریق
فرو نشاندن حرارت بحران بی خطر تر و با سلامت تر یافتم و طریق دیگر که دست در تسکین حرارت
آهسته دارند طریقی است که بیمار را بدست علت باز داشته باشد تا سوزانی تب دماغ او را بریان
کند و معده او را بسوزاند و عصبها را درهم کشد و بقوت و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک که در عصبهاء
عضلها پدید آید ضیق النفس تولد کند سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب باید داشتن
و اگر در موم روغن بنفشه و خطمی خشک کوفته و بیخته موافق نباشد و کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن
گل بر سینه و گردن او ضماد کنند و تدبیر غذا همچنانکه در غب خالصه یاد کرده آمده است می باید کردن و اگر
بیمار غذا نخواهد یا مانع بود اندر روزی کشکاب دو بار باید و بار دوم آن وقت بود که قوت تب
اندکی ساکن تر شود و روزی که تب سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد
تا هر بار بیمار را از بهر شربتی نباید رنجانید و تا در صعبی تب معده او از چیزی که بغذا ماند و شربتی خنک
خالی نباشد و جالینوس درین تب و در وقت صعبی تب طعام فرموده است تا بیم رفتن قوت

و ما اصل السوس

داده

واگر بیمار را شهوت طعام نباشد نگیرند اگر در نم معده خلطی بر معده رابقی پاک کنند واگر معده ضعیف معده را قوة
دهد چیزی که در خورد مزاج باشد وطعامهای خوش بوی که شهوة طعام را بجنباند پیش هم آرند جون مرغ
که در خمیر گرفته باشد و در تنور بریان کرده پیش او بنهند و نان خانکی گرم ببویانند و سرکه مصوص
بجشنند و بوی پست جوکه با آب نر کرده باشند شهوت بجنباند واگر بیماری را شهوت کلی بدید
آید از ترنجبین و مغز کدو و خیارو مانند آن حلوا سازند پرّ و مغز بادام و بدهند و باید دانست که بسیار بود که
سبب فساد صفرا تیز تر شود و تب سوزان کرداند بدین سبب نخست اندر دلیل نگاه باید کرد اگر قولم
آب غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر برخلاف این باشد فصد نباید کرد و تدبیر استفراغ
بمسهل پیش ازین در جزو دوم ازین گفتار یاد کرده ایم بر باید خواند و مسهل ازان نوع باید ساخت که اندر علاج
عنب خالصه یاد کرده آمدست واگر طبع گشاده باشد و بیازکردن حاجت آید اقراص طباشیر ممسک باید داد
وجلاب و سکنجبین دور باید داشت صفت طباشیر ممسک بگیرند طباشیر وگل سرخ از هریک دو درم ونیم
تخم خرفه وتخم کشنی از هریک دو درم صندل یکدرم رب السوس ونشاسته از هریک یکدرم کافور دانگی ونیم مخوان
دو دانگ شربتی دو درم باشد وگشکاب پست جو بزند با گل قرسی مقدار یکدرم وصمغ اعرابی نیم درم سود مند
بود واگر درین گشکاب مقدار بخدرم حب الآس نیم کوفته وآبی پاره کرده در بزند قوی تر بود وشراب ریواج موافق
باشد سفوف الطین بدین نسخه بود بگیرند اسپغول بریان کرده وگل قرسی وطباشیر از هریک دو درم صمغ عربی یکدرم
واگر اسهال خونی باشد اندر سفوف الطین گرمابه دم الاخوین و ریوند چینی زیادت کنند وسفوف با شراب آبی
دهند یا با آب سماق یا با آب برگ خرفه یا با آب برگ حماض وغذا مزوره سماق ومزوره زرشک و برگ خرفه
و برگ حماض اندر بخته وکعک در آب آبی و آب سیب و آب سماق نیک باشد وهر گاه که تب و بیماری در انحطاط
افتد گرمابه نیم گرم و آب نیم گرم که میان سردی دارد روا باشد واگر تب ازان نوع باشد که از بلغم شور تولد کند گرمابه لایق
تر باشد محمد بن ذکریا می گوید اگر این تب در آخر بیماری تولد کند و بدرازا ند چنانکه بقراط میگوید بیمار خلاص یابد واگر سرما
نکند و قوة قوی باشد بیمار پرخطر باشد واگر قوة ضعیف باشد هلاک شود و باید دانست که هر گاه ماده در تب در
حوالی فم معده باشد منش کشتن و تاسه قوی بود و قی کمتر کند واگر قی فرمایند کردن سکنجبین و آب نیم گرم صواب باشد
واگر ماده غلیظ بود یا طبقهای معده آنرا در خود گرفته بود آبارج فیقرا که صبر آن مشغول باشد سود مند بود یا حب صبر باید دادن
تا استفراغ کند و ازان پس آب انار ترش و شیر برنج دادن تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی همی بود و از
افراط آن ضعف همی گیرد شراب انار که در وی بود نه بخته باشند و آب سیب ترش یا آب آبی که بوست سرو بر
بسته اندر وی جوشانیده باشند آنرا باز داد و اگر بر معده ضماد ی از صندل و گلاب و آب سیب و آب مورد و آب بید یا

ن ظ
هم ۳ درم تخم کدو و تخم خیار از هریک

اندکی لادن و اندکی بارتنگ و سماق

اندکی لادن و راک بر نهند صواب باشد و اگر از پوست انار و مازو و گلنار و گل سرخ ضمادی سازند بشراب
یا بسرکه سرد دست بر معده نهند روا باشد و اگر بقی سودا بر آید اسفنج بسرکه تر کرده بر معده نهند و گاه باشد
که این تب بحران بعرق کند یا برعاف و هیچ استفراغ بحرانی را باول بار نشاید داشت لیکن چون افراط
کند بضرورت باز باید داشت اما تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبک تر کنند و هواء خانه خوش
گردانند چنانکه یاد کرده آمده است و عرق از وی پاک نکنند از بهر آنک هر چند پاک میکنند مدد بیشتر می آید
و اگر بگذارند و پاک نکنند خشک شود و باز ایستد و اگر حاجت آید آب برگ مورد تر و آب آبی بروغن
گل بجوشانند تا آبها برود و روغن بماند این روغن در پشت و مفاصل او همی مالند و اگر مورد تر نباشد برگ مورد
خشک و گلنار و گل سرخ و معصفر و آبی تازه کرده در آب بپزند و مقدار چهار یک وزن آن آب روغن بر افکنند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیم کوفته در آن آب بپزند با این اخلاط قوی تر باشد و برگ مورد
و گلنار و کهربا سوده همچون غبار بروی همی پراکنند و اگر افراط از حد بگذرد لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی را با آب
صمغ بیامیزند و طلی کنند و اگر اطراف او اندر برف و یخ کوفته نهند روا باشد اما تدبیر باز داشتن رعاف آنست
که یخ بر سر و پیشانی نهند و پلیته بسرگین خر تر کرده اندر بینی می نهند یا قطره از آن تری در بینی وی میچکانند و من دیدم
که بهیچ تدبیر باز نتوانستم داشت از آن دست فصد فرمودم و مقدار بیست درم خون بیرون کردم در حال باز ایستاد
و بسیار باشد که اندر تب بسبب بر آمدن بخاری بر دماغی سبات پدید آید تدبیر آن باشد که بیمار را بیدار می کنند
و آواز بلند می دارند و با وی سخن میگویند و پایهاء او از بن ران تا بقدم به بندند بستنی که او را از الم آن خبر نباشد
و اگر مانعی نباشد شیافی لطیف بر نهند تا طبع بگشاید و بر مهره گردن و بر میان دو کتف شیشه حجامت بر نهند
و حجامت کنند و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و بدان سبب دماغ ممتلی گردد و قوة نیز ضعیف گردد و تدبیر باز داشتن
عطسه آنست که چشم و بینی و پیشانی بیمار همی فرو باید مالید و بفرمود تا تکلف کند و آروغ می آرد و گردن و اطراف
او نیک می مالند خاصه بروغن بنفشه با نیم گرم اندر گوش چکانند صواب باشد و خرقها و ازارها و نمدهاء گرم کرده بر بس
گردن او می نهند و گرد دود داروی دود دود دارند و بسیار بود که هر وقت که تب گرم تر خواهد شد صفرا بر فم
معده بیمار ریزد و غشی آرد در حال آب سرد بر روی و سینه او باید زد و گلاب و صندل و کافور بویانیدن و پایها در
کشیدن و معده و شکم او بمالیدن و اطراف بنشستن تا ماده فرو رود و گاه باشد که حاجت آید که بینی بیمار بگیرند یکزمان
اندک و دست بر دهن او نهند تا حرارت باندرون باز گردد و قوة را بر انگیزاند و سکنگبین با آب گرم بحلق
او فرو ریزند تا از دو مقصود یکی حاصل شود یا ماده از فم معده فرو رود و طبع اجابت کند یا بقی باز گردد و اگر این
ممکن نگردد مقدار سه درم شراب ریحانی با آب سرد آمیخته در حلق او فرو ریزند در حال که بهوش آید پسته جو و ناردان

واگر قطره دو سه

دهند وجون این عادت داشته باشند پس از وقت کرم شدن تب چند لقمه نان پاکیزه غوره یا در آب انار
ترشش یا در آب لیمو بدهند بغایت مفید بود و مجربست **باب پنجم در یاد کردن تب مطبقه** و معالجات آن تب مطبقه دو نوع است
یکی انکه خون اندر رگها عفن کرده و از عفونت آن تب تولد کند دوم انکه خون کرم کرده و بجوشد بقراط رحمة
الله این نوع دوم را سوناخس گوید یعنی تب لازم اما سبب کرم شدن خون در شش حالها یاسده باشد یا سببی قوی
از سببها حمی یوم و این تب بتی است میان حمی یوم و حمیات عفونی نه اینست و نه آن و فرق میان این
و آن یعنی حمی یوم انست که سبب این تب کرم شدن خون است و سبب حمی یوم کرم شدن روح و فرق میان
این تب و تب عفونی آنست که سبب این تب عفونت خلطی نیست و سبب بتهای عفونی عفونت اخلاطست
پس معلوم شد که این تب نه تب یکروزه است و نه عفونی و نه دق لیکن گاه باشد که این تب از حال خویش
بگردد یا عفونی شود یا دق و بباید دانست که هر گاه که مردم را از ریاضتها و استفراغها که عادت رفته باشد
باز مانند بسببی یا باختیار خویش باز ایستد و در طعام و شراب بر عادت همی رود اندر تن و رگها او بزودی امتلا
و سده امتلائی پدید آید و هر وقت که ناگاه بیکبار حرکتی و ریاضتی قوی کند خون در تن او بجنبد و بسبب سده
و امتلا دم نتواند زد کرم شود و بجوشد و سبب تب کردد و سببها که تولد نکند در کتاب دوم یاد کرده آمد و پیش
ازین کتاب اشارتی کرده شد و سبب نوع دیگر آنست که خون در رگها یا بیرون رگها عفن شود و سبب عفن
شدن خون بسیار خوردن میوه ها ترش بود تا خون بدان سبب رقیق شود و آب ناک و زود عفونت بذیرد و کرم
شود و بجوشد و این تب بتی لازم باشد هیچ نکساد و کساریدن او بحران نیک باشد یا بمرگ و در حالات این
تب سه است یکی انکه اول صعب تر باشد و اندک اندک آهسته تر میشود و این را تبازی منحط گویند و این سهل
تر باشد دوم انکه هر ساعت قوة تب هم فرو آید و صعب تر میشود و بحران روز هفتم کند و این را تبازی متزاید
فی الصعوبة گویند و علاج این مشکلتر بود و بحران این در شش حالها روز هفتم بود سیوم از همه انکه از اول تا آخر بر یک
حال باشد و این را تبازی الواقف گویند و حال این دو مشکل علاج میان این و آن بحران باشد و بسیار بود که
هفت روز بر یکدرجه و یک حال بمانده بود و گاه باشد که مطبقه بگردد یا سرسام شود یا محرقه و باشد که سبب آبله
و حصبه شود و گاه باشد که سبب بسیار علاجها سرد لشیر غش کرد **علامات** اندرین تب سه گونه علامتها
نگاه باید کرد یکی علامت سونوخس دیگر علامتها عفونت سدد مگر علامت بگردیدن سونوخس و نوعی دیگر کشتن
اما علامتها سونوخس بجنوع است یکی انکه تب لازم باشد و بالازم تب رنگ روی و چشم سرخ و رگها
ممتلی شود و جایگاه حجامت و سر رگها که فصد آن عادت بوده باشد و بینی خارش گیرد و از آب چشم همی آید دوم
انکه تب بدان سوزانی نباشد که تب محرقه و عنب خالصه باشد و اگر دست برانداز او نهند گرمی او همچون گرمی اندام کسی باشد

الجامد

که از گرمابه بیرون آید

که از گرمابه بیرون آید گرمی و تری و خشکی گراید سیوم آنکه بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین آماس گیرد و دم بدشواری
تواند زدن و در بیشتر حالها دم زدن او بدم زدن خداوند ضیق النفس ماند و بعضی طبیبان این تب را الحمی الربویه گویند
و بپارسی دشواری دم زدن را ربویه گویند و سبب این ربو آن باشد که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی آن باشد
و آنجا گرم شود و بجوشد و بخارهاء آن همه در سینه و شش جمع شود و ربو تولد کند و چهارم آنکه نبض بسبب تری عظیم
و قوی و ممتلی باشد و بسبب تب سریع و متواتر باشد و از بهر آنک امتلاء خونی باشد و عفونت ندارد در اختلاف بدان
درجه نبود که در غب خالصه پنجم آنکه دلیل لطیف و ارغوانی باشد و لطافت از بهر گرم شدن و جوشیدن باشد
و ارغوانی رنگ خون گرم باشد و علامتهاء مطبقه که از عفونت خون تولد کند سه نوع است یکی آنکه تب گرم تر از سو
نوخس بود و اعراض او قوی تر و تب محرقه ماند دوم آنکه نبض سخت مختلف باشد سیوم آنکه دلیل تیره و ناخوشبوی
باشد و علامت بگردیدن سونوخس آنست که هرگاه سونوخس بگردد و عفونی یا محرقه یا سرشام شود علامتها بگردد
و علامت تب دوم پدید آید و بباید دانست که هرگاه که در روز سیوم و چهارم اثر نضج و علامت بحران ظاهر نشود
روز هفتم بحران نباشد هم برین قیاس اگر روز هفتم اثر نضج و علامت بحران پدید نباشد علامت درازی بیماری
بود و خلطی خام که با خون آمیخته شده باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن باشد که روز چهاردهم بحران
کند و این تبها بیشتر کودکان را گیرد چهار سالگی و دوازده سالگی و در فصل بهار بیشتر باشد و کسانی را که گوشت آلود
و فراخ رگ باشند بسیار باشد خاصه که گوشت خواره بود و هرگاه که با این تب سبات پدید آید و شکم باد گیرد و چون
دست بر رسد آواز طبل کند و بیمار بی آرام باشد و بر بستر همی گردد و از اجابت طبع هیچ آسایش بر تن او نیاید
خشک ریزه پیشیره پهن پدید آید علامت مرگ بود **معالجات** در سونوخس اگر قوة مساعد باشد در فصد کردن
باسلیق و اکحل بباید شتافت و خون تمام برداشتن و اگر فصل سال موافق فصد باشد و عمر بیمار دستوری خون دهد
چندان بر باید داشتن که بیمار بحد غشی رسد یا غشی افتد از بهر آنکه در غشی حرارت تب یکبار زایل گردد
و فصد از روز نخست و دوم و سیوم باز پس نشاید ادا کند و انتظار نضج نباید کردن از بهر آنکه خون خود پخته
باشد و بسیار بود که از پس غشی یا قی افتد یا عرق کند یا اسهال صفرا و بسیار باشد که فصد و آب سرد از بسیار
علاجها مستغنی کند و جالینوس رحمة الله میگوید آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد اگر در احشا آفتی نباشد
علاج بآب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد که آسان در توانیم یافت یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد
علاج هم بآب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوة قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول شویم و در هر دو معنی
اندر گشادن سده و کم کردن امتلا داروهاء خنک بکار داریم و محمد بن ذکریا رحمة الله گوید که بسیار باشد که در تبهاء
حاده آب سرد دهند تب در حال ساکن شود و لیکن بعد از آن تبی آهسته باز آید و باشد که تا چهل روز بیشتر بدارد و تا

رعاف پدید نیاید یا غرق نکند زایل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت اندر تبهای بحران باشد و بسبب آب سرد
ازان باز مانده باشد و تاخیر افتاد پس بر طبیب واجبست که نیک تامل کند تا هیچ علامت تبهای بحران بیند یا نه اگر ببیند
در آب سرد تاخیر کند و اگر نه دلیر شود و از آب سرد میدهد از بهر انکه خطر اندر آب سرد دادن بیش ازان نباشد
که بیماری دراز تر شود و اگر ندهند خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تب محرقه یاد کرده آمدست می گوید من هر دو
طریق آزموده ام دادن آب سرد کم خطر تر است و بعضی طبیبان گفته اند درین تب استفراغ همچنان کنیم که در تب محرقه
و هم بدان دارو ها کنیم و اگر با این تب تخمه باشد یا طعام دشوار می گوارد توقف کنیم تا طعام بگوارد پس فصد کنیم
و جالینوس میگوید هر گاه که در سوء تخمه فصد کرده شود ممکن نیست که تب تهی دیگر شود بدین سبب اندرین تب علاجی
نافع تر از فصد کردن نیست جز همه چندانکه بحد غشی رسد و اگر قوة نبود که غشی احتمال کند خون بدو دفعه بیرون کنیم و هم جالینوس
می گوید فصد اندرین تب بهیچ حال تاخیر نشاید کرد از بهر انکه اگر فصد کرده نشود ورعافی یا غرقی اتفاق نه افتد هم
باشد که مفاجا بمیرد یا بیماری سرسام کرد و یا تب عفونی شود از بهر انکه طبیعت خون بسیار را که گرم شد از میل کردن
بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت درجمله هر گاه که در فصد تاخیر کرده شود هم باشد که هم الواب علاج
باطل شود از بهر انکه درین تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا کم کردن یا امتلا یا بفصد توان کردن
یا باسهال یا بادرار البول و اندر تاخیر فصد حرارت خون زیادت شود و تب قوی تر کرد و قوة بدان سبب
ضعیف کردد و یا ضعیف وقت فصد ممکن نشود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیادت کنند و تسکین حرارت جز
بجزما سرد نتوان کرد و سرد بیمار سده زیادت کند و امتلا نیز بسبب سده و باز ماندن بخار ما باندرون تن زیادت
شود بدین سبب تاخیر فصد با مساعدت قوة خطای بزرگست و هر گاه که طبیب سر بیمار رسد ند بر فصد باید کردن
اگر همه از بس هفت روز زیاده روز باشد و بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشت خاصه که علامتها امتلا بر جای
باشد و قوت مساعد بود و اگر قوه و فصل سال و ساعات عمر بیمار و شهر و عادت او بعضی موافق فصد باشد و
بعضی نه بعوض فصد حجامت باید کرد و اگر ازین سببها بیشترین مساعد باشد هم فصد اولیتر باشد لیکن خون بتفاریق
بیرون باید کرد اندک اندک و بعضی طبیبان گفته اند که فصد اندر اول بیماری باید کردن و در روز کار تر اید و نزدیک
انتها فصد نباید کردن خصوصا در الخطاط و بسیار کس اندرین تب بفصد که نه بوقت کرده اند هلاک شده اند
از بهر انکه قوت در وقت تراید بیماری و در انتها و الخطاط آن مساعدت نکند که در اول کند بدین سبب طبیب را
با ضعف قوة در فصد کردن دلیری نشاید کردن و اگر چه همه اسباب دیگر موافق باشد اعتماد بر قوه باید کرد و اگر
قوه ضعیف باشد در اول بیماری هم فصد نشاید کردن و اگر قوت قوی باشد و دیگر اسباب موافق نباشد اعتماد
بر قوت باید کردن و فصد یا حجامت فرمودن و هر گاه که قوت مساعد باشد مغرت ناموافق دیگر اسباب بسهل بعض

و تکمیر کردن ص

بیمار خلص

وبیمار خلاص یابد رحال فصد کردن درخون نگاه باید کرد اگر رقیق وآب ناک باشد یا صفرائی باشد بشراب عناب
وانار ترش وطفشل ومانند آن قوام باید داد واگر غلیظ باشد بسکنجبین ساده وزیره بالطیف باید کردن تا
تحلیل تمام پذیرد وازبس فصد آب انار ترش وشیرین باید داد یا آب خرمای هندی یا جلاب با آب خربزه
بندی یا شراب عوزه وسکنجبین ومانند آن یا آب ترشی تریخ یا آب لیمو یا جلاب وشراب ریوناج باشکر سخت موافق
بود واگر فصل تابستان بود این یا آب لیمو یا جلاب وشراب اترج شربتها هم سرد کرده باید داد جز شراب ریوناج که آنرا بجای
تریخ دادن صواب تر از بهر انکه سردی آن وسردی برف وتریخ معده را ببخاند ودرحال غشی کند وکنار قرص در آب
عوزه وآب لیمو مالیده دهند یا مانند آن چیزی وآن روز که فصد کند غذا ازان نوع باید داد که در باب عنب خالصه
یاد کرده آمده است واگر قوت ضعیف باشد مزورهٔ طیهوج ودراج وجوزه مرغ خانکی باید داد ودیگر روز فصد
کردن نگاه باید کرد که بیماری حاده لغابیت است یا حاده مطلق است یا از جملهٔ بیماریهاست که باهستکی گذرد
واگر حاده لغابیت باشد وقوة قوی بود بشربت جلاب وآب انار ترش وآب عوزه وشراب بنفشه قناعت
کنند واگر قوة ضعیف باشد بامداد شراب یا غیر آن بدهند ودقت نیم روز کشکاب رقیق با آب انار بدهند واگر حاده مطلق است
وتوقع باشد که روز هفتم بحران کند بامداد شربتی سکنجبین یا غیر آن بدهند وازبس دو ساعت کشکاب دهند مقدار
چهل درم باده درشکر طبرزد وازبس کشکاب بخبارده ساعت سکنجبین با آب سرد وشبانگاه لعاب اسبغول باشکر وآب
انار دهند واگر شبانگاه این شراب دهند که وصف کرده می آید صواب باشد صفت آن شراب بگیرند آلو سیاه
قریه سی عدد خرمای هندی ده استار هر دو را در دو من آب بپزند تا بیک من باز آید وببالا نیند صافی وده استار
آب انار ترش وشیرین وده استار آب نرشی تریخ یا آب لیمو با او بیامیزند تا نیمه باز آید وصد درم شکر طبرزد
وپنجاه درم گلاب برافکنند ولعوام آرند هر شب مقدار پانزده درم یا بیست یا دو درم تخم خرفه سوده بخورد
واگر حرارت وتشنگی سخت قوی باشد نیم درم طباشیر سوده واندکی لعاب اسبغول با وی بیامیزند واگر
قوت ضعیف باشد یا عادت بیمار بسیار خوردن باشد روزی دو بار کشکاب دهند واگر طبع ازدو بار کشکاب
نفرت گیرد بار دوم کمک سوده با آب سرد وشکر دهند یا بیست جو یا بست کندم با آب گرم شسته اندر آب سرد کنند
وبا شکر بدهند یا خل زیت با روغن بادام وشکر ومغز خیار وخیابا درنگ وکنار قرص دهند واگر بیماری از بیماریها
باشد که آهسته تر گذرد بحران روز هفتم یا بیست وچهارم یا بیست وهفتم کند پس از شربت بدو ساعت کشکاب
دهند وپس از نیم روز از مزورهٔ ماکه در باب عنب خالصه یاد کرده آمده است چیزی که خواهد بدهند واگر حاجت
باشد که طبع نرم کند آب انار ترش وشیرین با شحم او فشرده وشکر برافکنده موافق باشد آب خرمای
هندی وشیر خشت یا فلوس خیار چنبر وخرمای هندی وشیر خشت یا ترنجبین وشیافی سازند از خطمی وبورة وشکر

سرخ یا از زرچین یا از بنفشه و اندکی سفونیا و شکر یا حقنه نرکنند و اگر اندراحث ورمی باشد بجد رم فلوس خیارچنبر
وسی درم ترنجبین و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه جمله اندر یکمنی و نیم آب بپزند تا دو بهر و یک بهر بماند و بیالایند
و بدهند و فلوس خیارچنبر و عناب ترنجبین در آب عنب الثعلب سخت موافق باشد و مقدار بجد رم فلوس
خیارچنبر در آب کشنی حل کرده و بالوده هر بامداد موافق باشد و کشکاب یا آب انار ترش و شیرین دهند
و بشب اسپغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم از اول صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کشنی و عنب الثعلب
و آب کشنیز ترمی نهند و ماجرمیر و زعفران باب کشنیز ترمی نهند یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کشنی
برمی نهند و در فصد تاخیر کنند صفت ضمادی که درین موضع سود دارد بگیرند موم سپید و روغن گل یا روغن
بنفشه و عصاره کشنه و عصاره کشنیز و عصاره سماق ترساق و برگ خرفه و دوسه قطره سرکه بهم بپوشند و بر خرفه
آن طلی کنند و بر آن موضع نهند و اگر آماس در جگر یا در معده و فم معده بود چاره نباشد از خیری کوفته یا این چیزها
آمیختن جوز مصطکی و آب آبی و اندکی سنبل و اگر فصل تابستان بود ضماد ها سرد کنند بر نهند و اگر زمستان باشد نیم
گرم بر نهند و اندرین تبها این قانون نگه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر طبع خشک بود نخست
شربت طبع نرم کنند پس کشکاب دهند و طعام نیز پس ازان دهند که طبع نرم کند و اگر در حلق دردی باشد
تا درد زایل نشود نه کشکاب دهند و نه غذا اما اگر عفونت صفرا با خون آمیخته باشد و تب تیز و شوزان
باشد و همچون تب محرقه نوبت عنب کرم تر میشود و اعراض قوی تر پدید می آید هم اولتر آن باشد که نخست فصد
کنند لیکن اندر فصد اعتماد بر قوت باید کردن و از قانونها که پیش ازین یاد کرده آمده است غافل نشاید بود
و اندرین بر موجب قانون و اندازهٔ حرارت مبالغه باید کرد و هر بامداد سی درم آب کدو تر بادیه درم جلاب و نیم
درم طباشیر دهند و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد کدو و قرص کافور دهند پس ازان بدو ساعت
کشکاب رقیق با آب انار آمیخته و شبانگاه آب خیارترش با جلاب آمیخته با آب خرمای هندی باشراب بنفشه
با این شراب که درین باب وصف کرده آمده است تخم خرفه و طباشیر با وی بیامیزند و هوای خانه
خنک کنند چنانکه پیش ازین یاد کرده آمده است و چون هوای خانه خنک کرده باشند بیمار را بجامه بپوشند
تا بسبب خنکی خانه حرارت باندرون تن باز نگردد و دل گرم نشود و هوای خانهٔ خویش بدم زدن می گیرد
و راحت نسیم آن بدل می رساند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کلاب و کافور می بوید و آواز نای بلبند
و زمزمها ازوی دور دارند و نیز دیگی بحران که بر قانون نهاده کرده آمده است بدست پسر لطیف باز کردن و اندکی
آب انار با آب سیب با جلاب دهند و هرگاه که بنزدیکی بحران علامت ان پدید آید که بحران بعرق خواهد
بودن و بیمار را از خانهٔ خنک بخانهٔ معتدل باید برد تا بحران باز نگردد یا ناقص نشود و اگر از پس بحران در رگهای پای

ازاده دوبه تحلیل الورم حاصل ایه

نب مانده

از ماده بود بتحلیل آن حاجت آید آب کشنی کوفته و فشارده بپوشانیده و صافی کرده با آب کشوث مقدار بیست درم با یک اوقیه
سکنگبین ساده بدهند سه روز یا پنج روز و اگر خشک باشد آب آلو کشنه دهند تا باقی را برفق ازین پاک گرداند و گاه باشد
که حاجت افتد بمسهلی بدین گونه بسازند **صفت** آن بگیرند آلو سیاه و عناب از هر یک بیست عدد سبست حال و
سی عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم خرما هندی بیست درم گل سرخ هفت درم شاهتره دو درم تخم خرفه و تخم خرفه
و تخم کشوث از هر یک چهار درم تخم بادیان و انیسون از هر یک دو درم هلیله زرد مقشر پانزده درم جمله سه من آب
جوشی سبک بدهند پس در شیشه فراخ سر کنند و روز در آفتاب و شب در جای گرم می نهند از پس سه روز هر بامداد
چهل درم با پانزده درم سکنگبین و ده درم شراب بنفشه دهند **باب ششم در دریاد کردن** شطر الغب و اسباب و
علامات و علاج آن شطر الغب تبی است که از ترکیب بلغم و صفرا تولد کند و نه کما بیشی هر یک را حدی است که از هر یک
کدام بیشتر یا کمتر باشد و نه چگونگی آنرا از بهر آنک گاهی بلغم غلیظ تر و عسر تر با صفرا مرکب شود و گاهی بلغم رقیق و آب ناک
و گاهی محکم ترکیب تر باشد و هر دو تب بیکبار حرکت کند و گاهی بدان محکم نباشد و گاهی عفونت هر دو ماده زندرون
رکها باشد و گاهی هر دو بیرون و گاهی عفونت صفرا زندرون رکها بود و عفونت بلغم بیرون و گاهی عفونت بلغم زندرون
رکها باشد و عفونت صفرا بیرون بدین سبب گاهی تب صفرا لازم تر باشد و گاهی تب بلغم و گاهی هر دو لازم باشند
و گاهی نخست یک ماده حرکت کند و دیگر بر اثر او در حرکت آید چنانکه هر دو در یک روز بر اثر یکدیگر حرکت کنند
و گاهی هر دو بیکبار حرکت کنند بدین سبب تبها که از هر یک تولد کند دشواری توان داشت و فرق دشوار توان کرد
و گاهی نخست یک ماده حرکت کند و نوبت خویش بدارد و بگسارد و دیگر روز ماده دیگر حرکت کند و نوبت خویش بدارد و بگسارد
بدین سبب علامتهای هر یک ظاهر باشد و گساریدن محسوس و گاهی یک ماده بیشتر بود و گاهی هر دو مساوی باشد بدین سبب
گاهی اثر یکی ظاهر تر باشد و گاهی اثر هر دو برابر باشد از بهر این تفاوت کما بیشی بیشتری تبهای مرکب را نامهای خاصه نیست و
بعضی را نامهای خاصه است و از جمله تبهای مرکب که آنرا نامی خاصه است یکی شطر الغب است و گاه باشد که اندر شطر الغب ماده
بلغمی ماده صفرا را عسر تر کند تا بدان سبب نوبتهای تب صفرا دراز تر گردد و بحران دیر تر کند و گاه باشد که ماده صفرائی ماده بلغمی را
لطیف کند و زود تر نضج دهد تا بدان سبب نوبتهای بلغمی سبکتر شود و بحران زود تر کند لیکن بر هر حال که باشد تبهای مرکب
عسر تر و دیر تر گذرد ناگاه باشد که شطر الغب مدت نه ماه یا بیشتر بماند و بسیار باشد که شطر الغب حاده شود و باشد که دق کنده
شود و باشد که بیماری مزمن شود و شخصی را که در تن او تولد صفرا بسیار باشد و عفونت زود تر پذیرد و ریاضت عادت دارد
اگر از ریاضت باز ایستد و تدبیرهای رطوبت فزاینده بر دست گیرد بیماری بیشتری شطر الغب باشد و اگر شخصی باشد که اندر تن او
تولد رطوبت بسیار باشد هر گاه که ریاضت و تدبیرهای گرم کننده بر دست گیرد بیماری او هم شطر الغب باشد و حال کودک که از
سالهای کودکی بسالهای ترعرع و جوانی رسد همچون حال شخصی باشد که در تن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیر

گرم کننده بر دست گیرد و حال جوانی که از جوانی بکهولت رسد همچون حال شخصی باشد که در تن تولد رطوبت او
تولد رطوبت بسیار باشد ریاضت عادت دارد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیرهای تری فزاینده بر دست گیرد
بدین سبب در بیشتری حالها بیماریهای هر دو شطر الغب باشد **علامات** ظاهرترین علامتی آنست که یک روز نوبت
تب درازتر و آهسته تر بود و دیگر روز سبکتر باشد لیکن گرم تر و آشفته تر باشد و بسیار باشد که در یکنوبت دو بار
یا سه بار سرما و فراشا یابد از بهر آنکه هنوز یک تب نوبت خویش تمام داشته نباشد نوبت خویش تمام داشته نباشد الی نوبت
دیگر اندر آید یا اندر میانه تب هر دو ماده بهم باز کوشند بدان سبب حرارت بروی بموضع ماده آرد و ظاهر تن سرما یابد
یا ماده بر دیگر دست یابد مثلا صفرا گداخته تر شود و رطوبت راه بر عضلها ریزد و بلرزاند یا بلغم غلیظ تیزی صفرا کمتر کند
و آنرا غلیظ گرداند و غلبه بلغم پدید آید فراشا تولد کند و بدین سبب بسیار باشد که بیمار پندارد که تب بانتها رسید یا از سرما
و فراشا بیاسود یک بار یا دو بار دیگر فراشا کند و نوبت این تب دراز باشد از بهر آنکه در میانه این تب بسبب باز
کوشیدن مادتها با یکدیگر حرکت تب فرو می ایستد و بسیار باشد که شطر الغب از غب دایمیه و تب بلغمی نایبه مرکب
شود علامت وی آن باشد که هیچ نه اندر اول تب و نه در میان فراشا کند و اگر کند ضعیف باشد و علامت
غلبه هر خلطی از هیچ اعراض تب باید جست اگر غلبه بلغم را بود نوبتها درازتر باشد و لرزه ضعیف تر و نبض فشارده
تر و اطراف زودتر سرد شود و دیرتر گرم گردد و اگر غلبه صفرا را بود نوبت کوتاه تر باشد و اطراف او زودتر گرم
گردد و تشنگی زیادت باشد و عرقی تمام کند و سرما و لرزه قوی تر باشد و دلیل رنگین تر و اگر صفرا و بلغم هر دو
برابر باشند اعراض هر دو برابر بود فی الجمله در تب شطر الغب عرق کمتر کند **معالجات** طریق صواب اندر
علاج این تب آنست که تدبیر طبع نرم داشتن و تدبیر قی و ادرار البول کند و مسام گشادن و عرق آوردن
و پاک کردن تن از ماده تب بچیزهای سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت
کند و استفراغ قوی از پس نضج کند و از چیزهای که طبع را نرم کند و پیش از نضج روا باشد آب لبلاب است و اگر ماده
بلغمی بیشتر باشد با گلنگبین دهند و اگر صفرا بیشتر باشد با ترنگبین دهند و با شیرخشت و اگر صفرا و بلغم برابر باشد فلوس
خیار چنبر در آب خرمای هندی یا مقداری ترب دهند و شربتها از آن نوع که در غب غیر خالصه یاد کرده آمده است
و جالینوس میگوید کشکاب باندکی پلپل درین تب نافع باشد و بعضی طبیبان ما تقدم گفته اند که این از جالینوس سهوی
بزرگست از بهر آنکه غافل بوده است از آنکه پلپل حرارت تب را بر فروزاند و کشکاب رطوبت را زیاده کند و تب بلغمی
را عسرتر کند و دیرتر گوارد من میگویم که این اعتراض بر جالینوس خطاست از بهر آنک در بیماریهای مرکب هیچ صواب
تر از آن نیست که شربتی مرکب سازند تا اگر طبیعت قوی باشد درین شربت تصرف کند و قوه حرارت را
بجانب ماده فرستد تا ماده را لطیف می کند و قوه خنکی را بجانب دل فرستد تا دل را و روح را آسوده میدارد و با حرارت

بر

تب برابری کند و آنجا که طبیعت قوی نباشد و این تصرف نتواند کرد هرچه کنند سود ندارد و هم این کس که اعتراض
کرده است میگوید اولیتر آن بودی که بعوض پلپل چیزی معتدل فرمودی چون کرفس و شبت مگر بدانستست که اندکی
پلپل در کشکاب بدان گرمی نباشد و کشکاب حرارت او را معتدل کند و قوة او را بموضع ماده رساند و اگرچه اندک
باشد لطیف کردن کرفس بسیار باز بیفتد و درین باب گلشکر و سکنگبین ساده عسلی و نقیع صبر در آب کاسنی و آب
بادیان موافق باشد و قی کردن بسکنگبین در آب گرم یا در آب ترب صواب باشد و ادرار البول که بآب نخود و آب
تخمها که شیرهٔ آن بآب بادیان کشیده باشد و بداروها معتدل باید کرد و تدبیر عرق آوردن بران جمله باید کردن
که در بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و غذا هم بدان ترتیب که در تب غیر خالصه مذکور است روزی که تب قوی
تر باشد مزوره بآب غوره و آب انار ترش با سفاناج و مغز بادام با زیره یا و روزی که [illegible] آهسته تر باشد طیهوج
و دراج و تذرو و جوزه مرغ خانگی بریان کرده یا بزیره یا غوره یا و مانند آن پخته و در طعامها [illegible] و شبت و سعتر و آب
کامه و اندکی تخم بادیان و زیره می کنند از هر یک درخورد غلبهٔ صفرا و بلغم و تدبیر استفراغ نیز هم بران ترتیب و داروها
ها ازان نوع باید ساخت فی الجمله در علاج این تب باب علاج غیر خالصه مطالعه باید کرد **صفت** حبی مسهل که از
پس نضج باید دادن بگیرند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا دانگی و نیم کتیرا دو دانگ مقل دانگی حب
کنند چنانکه رسم است **صفت** حبی دیگر که در آخر تبهاء کهن هر شب دو درم بدهند مصطکی و هلیلهٔ زرد و ریوند چینی
و عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین و گل سرخ از هر یک یکدرم و زعفران نیم درم جمله بآب کشنی بسرشند و حب
کنند و در بعضی نسخها بعوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطری کرده اند و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین بدست نیاید غافث
و افسنتین عوض آن کنند **صفت** قرص گل که در آخر تبهاء کهن سودمند بود بگیرند گل سرخ و بیخ سوسن از هر یک چهار
درم ترنگبین سه درم سنبل و افسنتین رومی و طباشیر از هر یک دو درم شربت دو درم **صفت** قرص گل که در
تبهاء گرم باید داد بگیرند گل سرخ شش درم بزر الحماض و صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته و زرشک پاک کرده
با عصارهٔ او و طباشیر و تخم خرفه از هر یک دو درم کتیرا و زعفران و سنبل و ریوند چینی از هر یک یکدرم کافور
دانگی شربت دو درم **صفت** قرص الورد که در تبها که باسهال باشد و باسهال باید داد سنبل و عود و زعفران از هر یک
سه درم عصارهٔ زرشک دو درم ریوند چینی و گل سرخ از آنکه تمام نشکفته باشد و لک و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده
و کهربا از هر یک پنج درم تخم خرفه بریان کرده شش درم گل ارمنی هفت درم شربت دو درم و نیم **باب هفتم در یاد کردن**
تبهاء بلغمی نایبه و اسباب و علاج آن هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت در وی پدید آید و گرم
شود و سبب تب بلغمی گردد و عفونت یا اندرون رگها باشد یا بیرون رگها و آنچه بیرون رگها در دماغ و معده و جایها
خالی بود که در تن هست و آنچه اندرون رگها باشد سرما و فراش نکند از بهر آنکه از جای خویش بیرون نمی آید و بر عضله

شرابی غوره عسلی

قرص گل

ریخته نمی شود و بباید دانست که بلغم ناطبیعی یا رطوبتی است با قوام و سپید و بی طعم مزاج و صورت سرد و ترست و طعم
بلغم ناطبیعی یا شیرین باشد یا شور یا ترش و اگر سخت گرم شود طعم او از شوری بتیزی گراید و این را بتازی بورقی
گویند و گاه باشد که قوام بلغم همچون آبگینه گداخته گردد و آنرا بتازی بلغم زجاجی گویند علامتهاء این تب از هفت
چیز باید جست یکی از سرما و گرما تب و چگونگی آن دوم از عرق سیوم از تشنگی چهارم از رنگ روی پنجم از نبض ششم
از بول هفتم از اعراض که درین تب بیشتر باشد و بباید دانست که هر نوع را ازین رطوبتها که یاد کرده آمد علامتهاء دیگر گونست
اما آنچه از سرما و گرما تب و چگونگی آن باید جست آنست که هر گاه که سبب تب رطوبتی زجاجی باشد یا رطوبتی ترش
سرما و لرزه قوی باشد و سرما زجاجی قوی تر و پاینده تر از همه باشد لیکن سرما بیکبار ظاهر نشود نخست دست
و پای سرد شود و اندک اندامها سرد شود تا بدان حد که گوئی اندامها در میان برفت و بدشواری گرم شود و تا گرم
شدن هر زمان سرما معاودت میکند از بهر آنکه ماده سخت غلیظ باشد و سبب سرما اندرین تب بلغمی باشد که اندر
راه عفونت پذیرفتن باشد و عفونت همی پذیرد و سبب لرزه بلغمی باشد که عفن شده بود و از بهر آنکه عفونت نخست اندر بلغم
شیرین و شور تولد کند پس اندر ترش پس در زجاجی از عفونت این دو نوع دیرتر پدید آید و سرما سخت صعب و لرزه
بنزدیکی انتها باشد و هر گاه که سبب تب بلغمی شور باشد در اول بیماری و آغاز تب فراشا کند لیکن سرما بدان اندازه نباشد
و از بلغم زجاجی باشد و چون مدتی بر آید سرما قوی تر شود و اگر چه باندازه سرما زجاجی نباشد و سرما بلغم شیرین کمتر
بود از سرما همه انواع بلغم از بهر آنکه او بطبیعی نزدیک ترست و اگر دست دهد بر روی نهند حرارت تب در تن او هموار نباشد
جای گرم تر باشد و جایی بدان گرمی نباشد و آنجا که گرم تر بود نخست بدان گرمی ننماید لیکن چون یکزمان دست بر یکجای
بدارد گرم تر باشد چنانک گوئی چیزی گرم از قعر تن همی بر آید و بظاهر تن می رسد و هیچ حال حرارت او بدان اندازه
نباشد که حرارت تب صفراء باشد و در بیشتر حالها مدة این تبها تا هژده ساعت بکشد و مدة آسایش شش ساعت باشد و پاک
بگسارد و آنچه از حال عرق آمدن باید جست آنست که از بهر آنکه ماده بلغمی است گاه گاه بخاری تر بر پوست پدید می آید
چنانک پندارد که عرق خواهد کرد لیکن از بهر آنک ماده غلیظ باشد عرق کمتر کند و اگر عرق کند هموار نباشد و آنچه از حال تشنگی باید جست
که غلبه تشنگی در تب بلغمی نشان شوری ماده باشد و آنچه از رنگ و روی باید جست آنست که چنانکه در تبهاء دیگر رنگ روی بر افروزد
درین تب نتواند فروخت لیکن رنگی باشد که از زردی باشد بسبزی و سپیدی گراید چون رنگ ارزیز و آنچه از نبض باید جست آنست
که درین تب نبض افتاده و ضعیف و صغیر و متفاوت نباشد و آخر متواتر شود و سخت مختلف باشد و آنچه از حال بول باید جست
آنست که در ابتداء تبهاء بلغمی غشی بسیار افتد از بهر آنکه تب بلغمی بهیچ حالت بی آفت فم معده و ضعف آن نباشد و بدان
سبب شهوت باطل شود و طعم دهان سخت ناخوش باشد و بسبب ناخوردن طعام قوة ضعیف گردد و غشی تولد کند
و از بهر آنکه ماده این تب بلغم است و گوهر بلغم گران نرم است تب و سرماء آن با گرانی و نرم است و سرماء آن با گرانی

و عفونت

وغنودن باشد بسیار باشد که پهلوها نفخ نکند و باشد که سپرز بزرگ شود **معالجات** اندر علاج این تبها قانونها که در
باب گذشته یاد کرده آمده است یاد باید داشت و از بهر آنکه مادهٔ این تبها گاهی بلغم شیرین باشد و گاهی شور
و گاهی ترش و گاهی زجاجی علاج هر یک در خورد مادتها باید کرد و آنجا که مادهٔ بلغم شیرین باشد داروهای
بکار باید داشت که در گرمی و لطیف کردن معتدل باشد و گاه باشد خنک با آن باید آمیخت مثلا چون سکنگبین بزوری با
سکنگبین ساده سرشته و مانند آن و آنجا که ماده بلغم ترش یا زجاجی باشد و داروهای قوی تر و لطیف کننده
گرم تر باید فرمود چون فلافلی و کمونی و مانند آن اما اصل اندر علاج همه انواع آنست که اندر اول بیماری بسه
چیز عنایت کند یکی نرم داشتن طبع باندازه اعتدال دوم قی فرمودن هم باعتدال سیوم تدبیر ادرار البول
کردن بداروهای لطیف کننده معتدل و آنجا که بینند که ماده غلیظ نیست یا اندک است و انتها خود خواهد بودن سه روز
اول کشکاب دهند و اگر بینند که ماده غلیظ است در اول بیماری غذا باز بگیرند لیکن تدبیر معتدل کنند یا آنکه گرسنه بودن
و بر گرسنگی خفتن و ریاضت کردن درین تب اگر بیم ضعف قوة نباشد سودمند بود و اگر نیز ضعف پدید آید بغذا در توان
یافت از بهر آنکه بیماریهای بلغمی مهلت دهد و بر خلاف بیماریهای حاده باشد که مهلت ندهد و آنجا که در اول بیماری
در تدبیر طعام بر عادت بیمار رفته آید و تدبیر غلیظ کرده شود پیوسته بران نشاید رفتن و از پس یکهفته ازان بباید گشت
در جمله درین تب تدبیر غلیظ چنانکه در تب ربع کنند نشاید کرد نخست مزورتهای حیوان باید داد پس اگر ترسند که قوت
ضعیف شود مزوره بمرغ باید داد و بهترین تدبیری در علاج این تب آنست که در ابتداء بیماری خاصه در ابتداء نوبتهای تب
قی فرمایند بسکنگبین و آب گرم یا بسکنگبین عسلی و این موافق تر است و در قی کردن الحاح نباید کرد لیکن سکنگبین و آب گرم
بسیار بباید داد و آنچه بآسانی بر آید بغنیمت دارند و آنچه بر نیاید دل دران نتوان بست که چیزی بر نیارد که
ماده تب را لطیف کند و با معا فرو برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی باید داد که آنرا لطیف کند چون سکنگبین
ساده بزوری باید فرمود و اگر ترب را در سکنگبین فرغاء کنند یکشب و بامداد آن ترب و سکنگبین بدهند
و پس از یکساعت ترب و سیب در آب بجوشانند و بپالایند و آب آن با سکنگبین بزوری بیامیزند
و بدهند نیک بود و آنجا که منش گشتن باشد و بی تکلف قی همی افتد خاصه در ابتداء تب یا بیم آن نباشد
که ضعف قوة یا خشکی تولد کند باز نشاید داشت و اگر حاجت آید که باز دارند بشراب بودنه و میبه باز
باید داشت و اولیتر آن باشد که قی از پس یکهفت فرمایند تا روز هفتم گذشته باشد و بیم آن نبود که معده را برنجاند
و آماس معده تولد کند و اگر شخصی را قی دشوار باشد قی نشاید فرمود و در تدبیر لطیف کردن ماده بهترین شربتی
گلشکر است در آب گرم گداخته و از پس یکهفته اگر بچیزی لطیف کننده تر حاجت آید دران آب گلشکر خواهند گداخت
اندکی بادیان یا تخم کرفس بجوشانند لطیف تر شود و سکنگبین بزوری و سکنگبین ساده و ماء العسل که در وی قور

بزوری و قی بآب ترب و سکنگبین

زوفا باشد لطیف کننده باشد و لوحنا سرافیون هم براین است که تا هفت روز بگذرد آب بادیان و مانند
آن نشاید داد و هم چنین میگوید از پس یکهفته صوابست و با فایده و اگر بچیزی که معده را پاک کند و قوت دهد
و ادرار البول کند حاجت افتد چون انیسون و مصطکی هم از پس هفت روز شاید داد تا هم بسرما تب برابری
کند و هم تشنگی بلغمی زایل کند در جمله اندر تبهای بلغمی هم معده را قوة بیشتر باید کرد و گلشکر با اندکی پودنه و انیسون
و مصطکی خائیدن غایت درین باب سخت نافع باشد **صفت صمادی که فم معده را قوت کند** بگیرند سنگ سه درم لادن و دو درم
گل سرخ و قصب الذریره از هر یک پنج درم زعفران یک درم جمله را بکوبند و بآب مرزنگوش و بآب سبز بسرشند و بر فم معده
نهند گرم کرده و تدبیر نرم داشتن طبع در ابتدا بگل شکر مسهل باید کرد خاصه اگر قوت قوی باشد و ده درم گلشکر
در هفتاد درم آب لبلاب یا ده درم شکر یا فانید یا پنج درم تخم معصفر سوده اندر آب لبلاب صواب تر باشد
و اسهال بلغم کند برفق و اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد شراب ۲ یا بنفشه پرورده یا بنفشه خشک سوده با شکر اندر آب لبلاب یا
مقداری شیرخشت در آب لبلاب یا ده درم گلشکر یا سی درم ترنگبین حل کرده صواب باشد و بباید دانست که درین
تدبیرها و شربتها افراط و الحاح نشاید کرد و خرمای هندی و عناب و آلو و مانند آن نشاید داد **صفت مسهل که طبع را برفق نرم دارد و معده را**
قوة دهد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگر چه اثر نضج پدید نیامده باشد شاید دادن بگیرند تربد و مصطکی و زنجبیل از هر یک ده
درم شکر طبرزد سی درم ازین جمله هر شب یک مثقال بدهند و اگر طبع نرم باشد و هر روز دو نوبت اجابت کند بدین حاجت
نباشد و هر شب که این شربت خورد بامداد پنج درم گلشکر بخورد و بر اثر آن ده درم سکنگبین عسلی بخورد و آنجا که حرارتی باشد
و بکشکاب حاجت آید در کشکاب اندکی پنج رازیانه و پنج کرفس اندر بزند و نخست گلشکر خورد پس کشکاب و آنجا که حرارتی ظاهر
نباشد کشکاب نباید داد و مدة سه روز که اول بیماری بود هر بامداد بیست درم تا سی درم سکنگبین ساده باید داد با اندکی آب و از پس سه روز هر بامداد
و نخست مقدار هفت درم گلشکر باید داد و از پس آن بدو ساعت بیست درم سکنگبین با اندکی آب و اگر تشنگی و حرارت رنجه دارد
و گلشکر سحرگاه باید داد و بامداد که آفتاب برمی آید بیست درم سکنگبین ساده و اگر بوقت آفتاب برآمدن کشکاب دهند صواب
تر و از پس کشکاب بچهار ساعت بیست درم سکنگبین ساده دهند و آنجا که دلیل غلیظ و رنگین باشد اگر فصد کنند روا باشد و از
پس چهارده روز سکنگبین بزوری و قرص الورد باید داد و اما مالیدن اندامها بروغن و بی روغن درین تب سودمند بود و نافع
تر از آن باشد که در تبهای دیگر و در ابتدای بیماری آنجا که در تن خلطی گران بود مالیدن بروغن احشا را ضعیف کند و هر گاه که
بیماری را مالیدن آرزو کند حال قوت و حال سرما و حال تب و لرزه نگاه باید کردن اگر قوة قوی باشد و تب سخت گرم بود
و سرما نیک می لرزاند مالیدن سخت بروغنهای لطیف کننده سخت نافع بود و اگر خلاف این باشد روغن و مالش قوی نشاید و اگر
قوت تب و سرما میانه باشد مالیدن و روغن معتدل باید و گفته اند مالیدن روغن زیت و خانه عنکبوت سودمند
بود و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی نباشد شراب سعتر و شراب مرزنگوش سودمند بود **صفت شراب**

سعتر بگیرند

سعتر بگیرند سعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودنه و کشنیز خشک از هر یک سه درم مویز منقی بی دانه بیست عدد جمله
جمله را در دویست درم آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند بپالایند و پیش از وقت نوبت بیکساعت مقدار سی درم
بخورد گرم کرده نافع بود صفت شراب مرزنجوش بگیرند مرزنجوش و اذخر و بابونه و عاقرقرحا نیم کوفته از هر یک پنج درم
جمله را همچون شراب سعتر بپزند و بباید دانست که تا از وقت طعام تا بوقت نوبت تب شش ساعت باید که
درمیان افتد کمترین چهار ساعت که طعام بخورد و آب خورد و زیرباو خل زیت بشکر پودنه و طرخون و کرویا و اگر
مزوری سازند که در وی چغندر و اسفاناخ و نخود آب کامه باشد صواب باشد و آبزارهای مزوره سعتر و زیره
و کرویا و دارچینی و پودنه باشد و اگر قوه ضعیف دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی بریان کرده خورد و از هر چه تری
افزاید چون ترها و میوه‌های تر و از سیر و ماهی تازه و ترید و غیر آن پرهیز کند و آب سرد سخت زیان دارد که
و هرگاه که اثر نضج پدید آید مسهلات و مداوات ازین نوع باید کرد صفت مسهل که اسهال بلغم کند بگیرند تربد و غاریقون
از هر یک چهار دانگ حب النیل یکدرم ایارج فیقرا یکدرم نمک نفطی دو دانگ مقل دانگی جمله چنانک رسم است
حب کنند باب کرفس صفت حبی دیگر بگیرند تربد و مغز تخم معصفر از هر یک یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک
نفطی دو دانگ انیسون و تخم کرفس از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند چنانکه رسم است هر هفته ازین نوع
مسهل باید و در میانه هفته قی باید کرد اگر زمان و قوت مساعدت کند صفت ماء الاصول که از پس پدید آمدن
اثر نضج نافع بود و ادرار بول کند بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون از هر یک یکمشت
مصطکی و تخم کرفس از هر یک دو درم جمله اندر یکمن آب بپزند تا نیمه باز آید بپالایند و بامداد بدهند
صفت مسهلی که تن را از ماده تبهای بلغمی پاک کند از ترکیب محمد ذکریا بگیرند ایارج فیقرا نیم درم تربد یکدرم شحم
حنظل دانگی غاریقون نیم درم عصاره افسنتین دانگی نیم مصطکی دانگ جمله را بکوبند و بسکنگبین عسلی بسرشند
و بخورند و اگر ماده سخت غلیظ و بغایت سرد باشد از پس آنکه استفراغی قوی کرده شود شربتی تریاق فاروق
بدهند و اگر روزگار زمستان باشد و بیمار سرما سرد مزاج باشد از پس استفراغ هر روزی دو دانگی با نیم درم
تریاق یا مثرودیطوس یا سجزینیا یا تریاق اربعه شربتی بدهند در آب یا دیان یا در آبی که در وی زیره و اسارون
و حاشا پخته باشند و در تابستان و عمر و جوانی و مزاجهای گرم ازین معجونها بهیچ ندهند لیکن بر سکنگبین بزوری قناعت
کنند و گلنگبین و قرص گل دهند صفت ماء الاصول که درین تب نافع بود بگیرند بیخ کرفس و بیخ رازیانه و بیخ کبر از هر یک
ده درم انیسون و تخم کرفس از هر یک دو درم غافث و افسنتین و شکاعی و بادآورد از هر یک پنج درم
فنطریون باریک سه درم در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید هر بامداد سی درم بخورد با هفت درم گلنگبین
و اگر سه درم مصطکی درین ماء الاصول زیادت کنند بهتر باشد صفت ماء الاصول دیگر که آنجا که لختی صفرا باشد

نافع بود بیخ بادیانه و اصل السوس از هر یک ده درم بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم مصطکی دو درم
غافث و افسنتین از هر یک هفت درم هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم باد آورد پنج درم شکاعی چهار درم
مویز منقی بی دانه بیست درم بپزند چنانکه رسم است صفت مطبوخی ما آنجایگاه که صفرا بیشتر باشد نافع بود بگیرند شاهتره
و شکاعی و باد آورد و افسنتین از هر یک پنج درم مویز منقی و هلیله زرد از هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و حبی
که دماغ را پاک کند بگیرند مصطکی دانگی عصارهٔ افسنتین دانگی و نیم شحم حنظل دانگی ایارج فیقرا نیم درم غاریقون
نیم درم بسکنگبین عسلی بسرشند و حب کنند صفت حبی که دماغ و معده را پاک کند بگیرند ایارج فیقرا هشت درم
هلیله سیاه پنج درم گل سرخ و عصارهٔ غافث از هر یک چهار درم نمک نفطی سه درم شکاعی و باد آورد از هر یک
چهار درم انیسون سه درم تربد ده درم مقل سه درم جمله بکوبند و مقل را با آب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربتی یکدرم و نیم تا دو درم و آنجا که مانعی باشد و بسبب آن نتوان داد اعتماد بر ماء الاصول
و چیزهای لطیف کنند باید کردن که هم عرق آرد و هم ادرار البول کند و قرص الورد اندرین حال و از پس پدید آمدن
اثر نضج سود مند بود صفت قرص الورد از نسخهٔ محمد زکریا بگیرند گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم
مصطکی یکدرم سنبل و اسارون و عود خام و فقاح اذخر از هر یک یکدرم شربت سه درم در ماء الاصول
با گلنگبین دهند صفت قرص الورد آنجا که مادهٔ سخت غلیظ باشد و بیماری دراز گردد نافع بود بگیرند انیسون و تخم
کرفس و تخم بادیان از هر یک سه درم بودنه خشک و قاقله و خیربوا از هر یک دو درم عصارهٔ غافث و عصارهٔ
افسنتین و فقاح اذخر و ریوند چینی و قطر اسالیون و مصطکی و زعفران و سلیخه و سنبل و گل سرخ از هر یک یکدرم شربت
چهار دانگ با ماء الاصول دهند و اگر در پشت پا و پشت چشم و روی تهیج و آماسیدن پدید آید قرص الو
با ایارج فیقرا باید ساخت صفت آن بگیرند انیسون پنج درم مغز بادام تلخ چهار درم فقاح اذخر سه درم لک
مغسول پنج درم ریوند چینی شش درم زعفران سه درم ایارج فیقرا هفت درم عصارهٔ غافث سه درم تخم بادیان
تخم کرفس از هر یک سه درم بودنهٔ خشک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل شش درم جمله را با آب عنب الثعلب
بسرشند و قرصها سازند هر یک دو درم و نیم هر بامداد یک قرص در ماء الاصول بخورد صفت قرص الورد از نسخهٔ
جالینوس اندر تبهای کهن که سخت بلرزاند و پشت پای و روی که آماس گیرد سودمند بود بگیرند انیسون
چهار درم ساذج هندی و اسارون و افسنتین و سنبل و مغز بادام تلخ از هر یک سه درم صبر چهار درم عصارهٔ
غافث سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس قرص کنند و در آب بادیان بسکنگبین بدهند نافع بود صفت
قرص الورد از نسخهٔ ثابت ابن قره بگیرند گل سرخ تمام ناشکفته ده درم سنبل و مصطکی و تخم بادیان و تخم
کرفس و تخم کسنی و عصارهٔ غافث و افسنتین از هر یک یکدرم طباشیر پنج درم شربت دو درم در آب بادیان

غافث

وگلنگبین

وکلنکبین دهند و اگر نانخواه با انگبین بسرشند و مقدار سه درم بدهند اندر آخر تبها که سخت بلرزاند و دیگر گرم شود
سودمند بود و غاریقون مقدار یکدرم تا یکمثقال با عسل سرشته بدهند سخت سود دارد و بزر الانجره یک
مثقال با عسل سرشته بدهند نافع بود و از پس نضج چندان منفعت کند که جای تعجب باشد و در چنین حال
چیزهای گرم دادن احتیاط باید کردن تا اگر حرارت تب قوی باشد ندهند که منفعت آن بمضرت باز
گردد و شراب از پس نضج درین علت سودمند بود و باقی ماده را لطیف کند و بپزاند و حرارت غریزی
را مدد کند و عرق آرد و ادرار البول کند و گرمابه در آخر بیماری که علت در انحطاط افتاده باشد سودمند بود
و در آب گرمابه و آبزن قوت با بودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و مانند این باید تا باقی اخلاط
را لطیف کند و بباید دانست که نوعی تب بلغمی است که بیمار در تب غشی افتد یعنی بیهوش گردد و بی طاقت
و بی قوت شود سبب این در بیشتر وقتها بسیاری و پراکندگی بلغم عفن باشد در تن از بهر آنکه تبهای بلغم از ضعیفی
فم معده خالی نباشد بدین سبب گاهی ضعیفی فم معده سبب غشی گردد و گاهی از ماده تب لختی بجانب دل و حوالی
آن میل کند و روح از آن سرد شود و قوة مقهور گردد و غشی پدید آید و گاه باشد که طبیعت جهد کند تا آن
ماده را لطیف کند و حرارت تب عفونت ماده در آن یاری دهد لیکن اگرچه بدین سبب دل از مضرت
سردی ماده خلاص یابد آن مضرت حرارت عفونت خالی نباشد و خلاص بدشواری یابد و
نوبتهای این تب همچون نوبت بلغمی باشد و در چشم و روی آماس و تهیج پدید آید و رنگ و روی
بر یک حال نماند گاهی رصاصی باشد و گاهی زرد و گاهی بکبودی و سیاهی گراید و گاهی بسبزی و چشمها
تیره باشد و سر پهلوهای درد و نفخ باشد و علاج این سخت مشکل باشد از بهر آنکه اگر ماده را بقوت
باز گذارند قوت بیمار بلطیف کردن و پختن آن وفا نتواند کرد و از دفع آن عاجز آید بدین سبب علی
الضرورت غذا باید دادن تا از بهر آنکه اندر تن او خلطی نباشد که طبیعت آنرا بصلاح آورد و هضم
کند تا قوت را مدد باشد و اگر غذا داده شود هضم درست نباشد و مدد ماده تب گردد و اگر
غذا باز گرفته شود قوت بتمامی باطل شود و اگر خواهد که ماده را برفق کمتر کند سخت دشوار باشد
از بهر آنکه ماده خام و بسیار بداروی سبک و برفق اجابت کند و بیم باشد که ماده بجنبد دفع نشود و
منفذهای دم زدن و منفذهای روح به بندد و خفه کند و اگر خواهد که استفراغ قوی کند و قوت طاقت
آن ندارد و چگونه طاقت توان داشتن که استفراغ ناکرده و خلط ناجنبانیده غشی همی افتد پس
صواب آنست که از نخست سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوة ضعیف باشد اندکی
کشکاب دهند و کشکاب از کشک جو و نخود پزند بنیمانیم باد و بهر کشک جو و یک بهر نخود چنانکه بحسب مشاهده واجب

حرارت

هیچ چیز

کند و اگر بجزی دیگر حاجت آید لختی نان در جلاب یا در ماء العسل تر کرده بدهند هر وقت که خربزه
کشکاب و جلاب چیزی دیگر خوزد اگر قدری شراب دهند سودمند بود و خلط بتراند و قوت را مدد کند
و آنجا که در اول بیماری طبع مجیب نباشد لخت رود ماء الجبنه از آب جغندر و از اندکی بوره پاک کنند
و تن ویرا بروغنی که در وی قبض نباشد چون روغن خیری و یا روغن شیرهٔ تازه بدستیاری بسیار و جنبش
درست تا خلط لطیف میشود و در زمستان روغن خیری بهتر بود و جالینوس میگوید من در این هیچ استفراغ
نتوانستم کرد الا بمالیدن و ترتیب مالیدن چنین باید که لخت ساقها را از بالا بزیر فرو مالند پس رانها و پشت را
و سینه را هم چنین از بالا بزیر فرومی مالند پس همچنان بر دست هم چنین فرو مالند و هم برین ترتیب از ساق
آغاز می کنند و بر بالا میشویند و بزیر فرومی مالند چندانک بوست سرخ شود و پیم باشد که بیمار بهوش شود و چنان
سازند که روز کار بیمار یک نیمه در مالیدن مشغول دارند و یک نیمه اندر خواب و جای خواب او خانه
باید خشک و در گرمی و سردی معتدل و خواب معتدل سودمند بود و بسیار خفتن زیان دارد و اگر اندامهای
زندرونین گرانی پدید آید و آب سکنجبین انجته خورد و از آب سرد بپرهیزند و اگر بیمار آب سرد خوردن
دن عادت داشته باشد و فصل تابستان باشد سکنجبین با آب سرد که عادت داشته باشد خوردن
روا بود و اندر زمستان با آب گرم باید دادن و اگر آب گرم بی سکنجبین دهند روا باشد در جمله شربتها
بتها گرم کرده اولیتر مگر که فصل سخت گرم بود و ماء العسل سودمند باشد و اگر در ماء العسل قوة زوفا و
گرفش باشد لطیف کننده تر باشد لیکن اگر ترسند که ماده گرم شود ماء العسل ساده صواب تر باشد
از بهر انکه قانون علاج این تب لطیف کردن است ماده را بی انکه گرم شود و هر گاه که طبع خشک
شود حقنه از آن جغندر آب جغندر و بوره می باید کرد و اگر طبع مجیب باشد تدبیر امساک نباید کردن
الا آنگی ترسند که قوت ساقط شود و ماء العسل غلیظ اسهال کمتر کند و غذا بیشتر دهد و اگر بیمار از ماء العسل
نفور شود یا اسهال از حد بگذرد بجوض ماء العسل کشکاب یا کندم آب باید داد و اگر حاجت آید لختی سماق
و نار دان و کندم بهم جایی بپزند روا باشد و هر گاه که نبض ضعیف شود نان در آب مخروج ترکنند
و بدهند لیکن اگر اندامهای زندرونین آماسی باشد نشاید داد از بهر انک اگر در اندامهای زندرونین
آماسی باشد نه علاج را وجه باشد و نه امید خلاص باشد و رگ زدن بهیچ وجه نشاید از بهر انکه سبب
بیماری ماده خام باشد و اگر فصد کنند تن سرد کرد و خلط خام بماند و هم غذا تباه شود و گر مایه سودمند بود و
هوا سخت گرم و سخت سرد زیان دارد از بهر انکه در هوای گرم پیم بود که اخلاط بگداز د و بسینه
بشش و حوالی دل میل کند تا بجانب دماغ برآید و هوای سرد از نفخ باز دارد و اگر کسی را قی آسان

بالشه

باشد امیدوار بود اگر قی کند زودتر خلاص یابد و دو نوع دیگر تب بلغمی است نوبت یکی بروز بود و رهائی بشب
کند و این را بتازی نهاری گویند و نوبت دیگر بشب باشد و بروز رها کند و این را بتازی لیلی گویند و هر دو
عسر بود و دراز کشد و بیم بود که بدق باز گردد و نهاری عسرتر بود از بهر آنک هوای روز گرم تر باشد و حرارت
غریزی اندر تن پراکنده تر و مسام بدان سبب گشاده تر و تحلیل بیشتر و این همه اسباب سبکی و گساریدن
تب است پس آنجا که با این همه اسباب تب بلغمی ظاهر شود ماده سخت بسیار و عسر باشد و سبب قوی تر
تر و دشواری علاج تب نهاری آنست که بیمار را اندر تب غذا نشاید داد بدین سبب وقت غذا
دادن بشب باز افتد و چون بشب غذا داده شود نتوان دستوری داد که بر امتلاء معده بخسبد و باز
داشتن از خواب قوة را ضعیف کند و ماندگی آرد و اگر بروز اندر تب بخسبد زیان دارد و خواب
روز بجای خواب شب نه ایستد اما طریق علاج هر دو نوع طریق علاج تبهاء بلغمی است چنانکه پیش
ازین گفته شده است باب هشتم در تبهای بلغمی لازم که آنرا بتازی الحمیات اللثقة گویند و معالجات آن همه
علامتهای این تب علامتهاء تب بلغمی است جز آنکه درین تب هیچ لرزه و سرما نباشد و گساریدن
او سخت پوشیده باشد و مانند باشد بتب دق و عرق نکند مگر آن روز که تب رها کند معالجات علاج
این تب هم علاج تب بلغمی است جز آنکه در علاج این تب بشربتها و داروهای پزاینده و لطیف کننده
آن دلیری نتوان کردن که در علاج تب بلغمی نایبه توان کردن خاصه اگر با وی صداعی باشد یا در دماغ
ضعیف باشد از بهر آنکه بسیار باشد که در وقت تزاید بسرسام باز گردد از بهر آنکه ماده خون لطیف
برگردد و بر دماغ بر آید لیکن اولی آن باشد که معده را بگلشکر قوة میدهند و از بهر لطیف کردن خلط از
سکنگبین ساده که در وی اندکی بیخ رازیانه پخته باشند با جلاب و اندکی بادیان با آب کرفس تر جوشانیده
بیخ در نگذرد و قرص گل و بقراط از بهر این گفته است که الحمی فی المشایخ لینة و لا تغیر فی المشایخ ببلا
دة الحمی و کینها و لا یتقدم علی التسخین الا بعد الاحتیاط و التثبت میگوید مردم پیر را تب نرم
و آهسته گیرد و بنرمی و آهستگی آن غره نشاید بود و بچیزهای گرم دادن دلیری نشاید کرد الا باحتیاط تمام
و آنجا که دماغ قوی باشد و صداع نباشد و تب آهسته باشد استفراغ بلغم باید کردن بحبها که در وی
شحم حنظل باشد و ادرار البول کردن بماء الاصول و اقراص غافث و اقراص افسنتین سودمند بود
صفت قرص الغافث بگیرند غافث سی درم گلسرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربة دو درم صفت نسخه دیگر بگیرند
عصارهٔ غافث شش درم ورق گل و سنبل و طباشیر از هر یک دو درم ترنگبین ده درم شربة یک مثقال صفت
اقراص افسنتین بگیرند اسارون و افسنتین و انیسون و تخم کرفس و مغز بادام تلخ و شکاع و بادآورد

وعصارهٔ غافث ومصطکی وسنبل از هر یک دو درم شربت یک مثقال بسکنجبین ساده خورد صفت قرص گل
بگیرند گل سرخ شش درم اصل السوس وسنبل از هر یک چهار درم مصطکی وکهربا از هر یک سه درم شربت
یک مثقال وبسیار باشد که این تب بآخر باستسقا باز گردد وهرگاه که علامتهاء آن پدیده آید بعلاج آن
مشغول باید بودن چنانکه صواب بیند باب نهم در تبها که از اندرون سرد باشد وبیرون گرم وبرعکس این وعلاج آن تبهاء
که در اندرون سرد باشد وبیرون گرم مادهٔ آن بلغم زجاجی بود که در قعر تن بسیار گشته باشد وبخار آن
عفونت همی پذیرد وگرم همی شود وبظاهر تن بیرون همی دهد وانچه عفونت پذیرفته نباشد ز اندرون تن
سرد همی دارد وسبب آنکه تولد تب باشد تن از سرمای این تب آگاهی نمی یافت آنست که ماده در تن
ساکن بود نه از جای بجائی حرکت می کرد ونه از حال بحالی دیگر می گشت بدین سبب اجزای تن ماده
خوی کرده بود پس چون ماده از حال بحالی دیگر شد وحرکت عفونت اندر وی پدید آمد واز جای
بجای جنبیدن گرفت هر جزوی از قرارگاه خویش بجنبد وجزوی دیگر که آن جزو از تن با وی وبا
آن حال که از وی تازه شد خوی کرده نبود بجای او باز آمد وهمسایگی همه اجزای تن با همه اجزای
ماده یکیست هر جزوی از تن حس سرمای آن جزو که با وی کرده نبود یافتن گرفت وتبها که زندرون گرم
باشد وبیرون سرد بود مادهٔ آن از دو گونه باشد یکی بلغمی ودیگر صفرائی اما آنکه مادهٔ او بلغمی باشد چنان بود
که بلغم در قعر تن عفونت پذیرد وگرم شود وتن را بسه سبب گرم کند یکی آنکه بلغم تحلیل دشوار پذیرد بخار او
بظاهر تن کمتر رسد ظاهر سرد باشد وباطن گرم وسبب دوم آنکه حرارت غریزی میل بجانب ماده کند
تا ظاهر تن سرد شود خاصه اگر در ظاهر تن بلغم خام باشد وسبب سیوم آنکه گاه باشد که سبب میل کردن حرارت
غریزی بجانب ماده بخاری تر گرم گشته وعفونت ناپذیرفته از تن برخیزد وبظاهر تن برآید ولختی گرمی کند
وزود خنک شود همچون آب گرم که اگرچه بآتش گرم کنند زود حرارت بگدازد وزودتر سرد شود وآنکه
مادهٔ او صفرا باشد چنان بود که صفرا در باطن عروق گردد وبدان سبب تحلیل دیرتر پذیرد وبخار او ظاهر
هر کمتر رسد واندرون تن میسوزد سوال اگر گویند ما را که جد تب گفته که تب حرارتی غریبست
که در دل برافروزد وبمیانجی روح وخون اندر رگها بگذرد ودر همه تن پراکنده شود وتن را گرم کند
واندرین هر دو تب که درین باب یاد کردهٔ آن شرط نمیکنی که حرارت بدل رسد واز دل
بهمه تن رسد جواب گوئیم اندر همه تبها حرارت بدل رسد واز دل بمیانجی شریانها وخون وروح در
همه تن پراکنده شود لیکن چون مانعی پدید آید که حرارت از دل بهمه اندامها راست راست نرسد
انچ در پیش ازین گفته آمده است باطل نشود چنانک معلوم شده است که چیز گران میل بجانب مرکز دارد

بیش از آنکه

وهرگاه

و هرگاه که مانعی نباشد قرارگاه او جز مرکز نباشد لیکن چون مانعی پدید آید بمرکز نتواند رسید بدین سبب گرانی او
باطل نشود **معالجات** علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست و بیشترین عنایت بتدبیر قی کردن باید کرد و قی بسکنگبین و تخم
ترب و مانند آن باید فرمودن و از اول بیماری تا هفت روز هر بامداد هفت درم گل شکر بخایند تا معده را
قوت دهد و از پس آن شربتی آب گرم خورد و از پس دو ساعت بیست درم سکنگبین ساده خورد و اگر سرما قوی
باشد و دلیل خام بود بعوض گلشکر گلنگبین خورد و سکنگبین عسلی خورد یا بزوری و از پس یکهفته نقیع صبر و ایارج فیقرا
و حب الصبر و شراب گل دهند **صفت حب صبر** بگیرند صبر اسقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم
گل سرخ و انیسون و زعفران از هر یک یکدرم کتیرا و مقل از هر یک یکدرم شربت دو درم **صفت نقیع صبر**
بگیرند صبر اسقوطری چهار دانگ آب کشنی چهل درم صبر را آهسته بسایند و درین آب کشنی حل کنند و یکشبانروز بنهند این
یک شربت باشد و اگر بعوض صبر ایارج فیقرا باشد روا بود **صفت نسخه دیگر تخم بادیان پنج درم** در دو من آب
بپزند تا بنیمی باز آید بپالایند و دو درم ایارج فیقرا در وی حل کنند و در شیشه کنند و جایگاهی گرم بنهند روز سیوم
سی درم از آن نیم گرم کنند و بخورند معده را از خلط لزج پاک کند و صداعی که از بخار معده تولد کند زایل شود **صفت شراب**
الورد بگیرند گل سرخ اقماع جدا کرده دو من و اندر ده من آب کنند و بپزند تا بنیمه باز آید و دیگر روز گل تازه در وی
بپزند و پس بپالایند دو من انگبین و دو من شکر برافکنند و بعوام آورند **صفت مسهل** که از پس نضج باید دادن
بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم بسکنگبین بسرشند و سحرگاه بدهند و دیگر روز قرص گل دهند با گل شکر
یا با گلنگبین و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی با آن ترکیب کنند اگر معده با سلامت باشد و حرارتی
ظاهر نبود قرص گل با سکنگبین دهند و مالیدن همه اندامها سودمند بود و حقنها که میل بگرمی دارد درین تبها
سودمند بود و در آخر علت کمونی و قونجی و مانند این نافع بود و بعضی طبیبان گفته اند اگر بیمار پیر باشد بعلاج مشغول
نباید بود که پیران ازین تب خلاص نیابد اگر کهل باشد و قوی بود داروهای لطیف کننده باید داد چون دواء المسک
مر اندر ماء الاصول و اگر فصل زمستان باشد شلشا و مثرودیطوس و تریاق بزرگ نافع بود و علاج آنکه حرارت
در باطن باشد برفق باید کرد اما این طریق نگاه باید داشتن که اندر ابتدا تب هر نوعی قدری مخصوص چندانکه بحسب مشاهده
صواب بیند سکنگبین ساده شکری باید داد بغایت مفید بود و همچنین گل شکر دادن و بعد از آن معلوم گشته باشد
نقیع صبر بر آن صفت که فرموده شده است آن قدر که صواب بینند می دهند و همچنین ایارج فیقرا و آب بادیان
و آب کشنی و قرص الورد و مانند آن بکار میدارند و قانونها که در علاج تب بلغمی یاد کرده آمده است دستور
سازند **باب دهم در یاد کردن تب ربع و معالجات آن** تب ربع دو جنس است یکی را ربع نایبه گویند یعنی ربعی که بنوبت
آید و دوم را ربع دایمه گویند یعنی ربع لازم و این جنس کمتر باشد و اسباب ربع لازم کمتر اتفاق افتد.

اسهال تب ربع لازم و اسباب تب ربع نایبه که در سپرز بعضی درد خون طبیعی باشد و بعضی بلغم باشد یا
خون با سودا در تن بسیار گردد و سودا بعضی درد خون طبیعی باشد و بعضی بلغم باشد یا خون با سودا یا صفرا که
سوخته شود و هرگاه که تا در همه عروق باشد ربع دایمه تولد کند و هرگاه که بیرون عروق باشد ربع نایبه تولد
کند و هرگاه که در یک عضو باشد ورمی صلب یا سرطان یا خوره تولد کند و بیشترین تبهای ربع کم خطر باشد
و اگر در تدبیر و علاج خطا نکنند مدة درازترین وی یکسال باشد و مردم بدان تب از بیماریهای سودائی
چون صرع و مالیخولیا و تشنج خلاص یابند و اگر درین علاج خطا کنند و ماده سخت خام باشد مدة وی دراز گردد
تا بدان حد که دوازده سال بدارد و آنچه دراز بکشد بیشتر وقتها باستسقا باز گردد و بسیار بود که تبهای مرکب
در آخر بربع باز گردد **علامتها اندر تب ربع** نخست لرزه و سرما اندک باشد و هر نوبتی زیادت میشود تا
بوقت انتها و از پس انتها بتدریج کم میشود و سرما با درد استخوانها و تکسر باشد و نیک برنجاند و بلرزاند چنانکه
دندانها برهم زند و از بهر آنک ماده غلیظ سرد باشد دیگر گرم شود لیکن چون گرم شود گرمی وی کمتر از گرمی تبهای
بلغمی باشد و نشان نضج آن بود که سرما و لرزه کمتر شود و بسیار باشد که در آخر تابستان کسی را تب غب آید
و در تیر ماه بربع باز گردد از بهر آنک ماده که رقیق باشد بعرق و استفراغهای دیگر دفع شود و باقی غلیظ اندر تن بماند
و گاه که سببی از سببهای عفونت در باقی آن اثر کند سبب ربع گردد و همچنین هرگاه که ماده تبهای مرکب که نوبتهای آن مختلف باشد باستفراغها خرج شود ثفلی غلیظ بماند ماده تبهای ربع گردد و مدت نوبت ربع خالصه
بیست و چهار ساعت بود و مدت آسایش از وی چهل و هشت ساعت بود جمله ساعتها از ابتدا یکنوبت
تا انتهای نوبت دیگر هفتاد و دو ساعت باشد و گروهی گفته اند بیشترین دورهای ربع خالصه چهل و نه دور باشد
از بهر آنکه سبب حرکت علتهای سودائی حرکت زحل است و استیلای قوت او بر قوت دیگر ستاره
کان هفت و نه آید هر یکی در فلک دیگر و زحل در فلک هفتم است هفت را در هفت ضرب کردند چهل و نه آید
گفتند دورهای ربع خالصه چهل و نه باشد اما علامت ربع بلغمی آنست که نوبت او درازتر باشد و نبض بطی
و نرم بود و بول غلیظ باشد و در همه انواع ربع نخست بول سپید بود و بسبزی گراید و خام باشد و از
پس انتها بسیاهی گراید و عرق تب ربع بقیاس با تب بلغمی بسیار باشد و بقیاس با تب صفرائی اندک بود
اما علامت ربع دموی پدید آمدن نشانهای غلبه خون باشد و سحنه و عادت و فصل سال و غذاها گذشته
بران گواهی دهد اما علامت ربع صفرائی آنست که نوبت او کوتاه بود و نبض سریع و متواتر باشد و عرق بیشتر کند
و تشنگی و حرارت غلبه دارد و سحنه و عادت و فصل سال و غذاهای گذشته بر آن گواهی دهد اما علامت ربع
سودائی آنست که اسباب تولد سودائی در پیش افتاده باشد و مزاج و عادت و سال عمر و فصل سال و غذاها

سابق

سابق بران گواهی دهد **معالجات اما علاج** عام در همه انواع تب ربع آنست که روز نوبت از طعام و شراب
باز ایستد خاصه از آب سرد و روزه گیرند و روزها که در میان دو نوبت باشد از طبوخ و جوزهٔ مرغ خانگی چاره
چاره نباشد و در اول بیماری تدبیر لطیف نشاید کردن و غذاها و داروهای گرم و خشک نشاید داد و استفراغها
قوی نشاید الا از پس نضج لیکن اگر اندر اول بیماری استفراغی اندک کرده شود بمسهلی که خلط غلیظ را
لختی کم کند صواب باشد چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمدست و آنجا که طبیعت اندر اول بیماری مسهل صواب
نه بیند حقنه نرم اولیتر بود و تدبیر ادرار البول نیز نخست برفق باید کردن و از طعامهای غلیظ و از میوهای تر
و شیر و جغرات و هرچه از وی بادها تولد کند پرهیز باید کرد و آسایش و گرمابه معتدل که گرم نکند و عرق نیارد
موافق باشد و طعامهای معتدل که میل بگرمی و تری دارد سودمند بود از بهر آنکه گرمی و تری ضد سودا باشد و آنچ
سردتر باشد کم مضرت باشد از بهر آنکه بتری مخالف سودا باشد لیکن آنچه ازین نوع باشد بدان
اندازه باید که سردی آن ماده را خام نکند و نضج را باز پس نیکو کند و اگر چیزی گرم با آن بیامیزد
تا معتدل شود روا باشد چنانکه **جالینوس میگوید** از بهر خویش قلیه فرمودم از کوک تا خواب من تمام بودی
و دارچینی اندر افکندمی تا مضرت کوک باز داشتی و طعامهای سرد و خشک خداوند این تب را زیان
دارد و خربزه شیرین از بهر آنکه ادرار کند و مادهٔ لطیف را با ادرار دفع کند و غلیظ بگدازد موافق نباشد
و شفتالو هرچه سخت نازک باشد و زود عفونت پذیرد زیان دارد این دقایق نگه باید داشتن و بباید
دانستن که ربع تابستان زودتر گذرد بدین سبب تدبیر لطیف باید کردن و بشوره یا وزیره یا با جوزهٔ
مرغ خانگی قناعت کند و استفراغ کمتر کنند و هر روز که نوبت نباشد سکنگبین و کشکاب می باید دادن
چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و اگر خلط غلیظ تر باشد هر بامداد هفت درم گلنگبین یا ده
درم سکنگبین ساده سرشته بخورند و مویز منقی دانه بیرون کرده با پسته و مغز بادام می خورد و طعام شوربا
بای نخود باشد و زیره یا مرغ تدبیرها بسیار تبهای ربع زایل شده است و آنچه در تیر ماه تولد کند دراز
آهنگ باشد از اول تدبیر لطیف الی اول تدبیر لطیف نشاید کردن و قانون علاج تبهای عفونی که در
بابهای گذشته یاد کرده آمدست در تدبیر نگاه داشتن قوت بکار باید داشت و از حرکتهای سخت
و اندیشه و خشم و غم و مانند آن خویشتن را نگه باید داشتن اما علاج ربع خونی که از بسیاری دردی
خون طبیعی تولد کند آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ بزنند و اگر خون تیره باشد
و بسیاهی گراید چندانکه باید بیرون کند و رگ فراخ زنند تا تیرگی خون بیرون تواند شد و اگر خون سرخ
و نیکو باشد بیرون نکند از بهر آنکه اگر خون نیکو بیرون کنند قوت ضعیف شود و رگ زدن و هر استفرا

بستانی

که خواهد کرد روز نوبت نشاید و روز دیگر از روز نوبت باید کرد مثلا روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه زند
و اگر از پس روز نوبت در گرمابه شود گرمابه معتدل باید و چندان مقام کند که تری گرمابه در رگها و اندامهای
او اثر کند و عرق ناکرده بیرون آید سودمند بود و خلط نرم و پخته شود و طعام از پس رگ زدن دراج و طیهوج
و جوزه مرغ خانگی باشد و زرده خایه مرغ نیم برشت و گوشت بره و بزغاله با اسفیدباج و زیره با و اسفیدار
دیگر از دارچینی و کرویا و شبت باید و در اول بیماری با جگر و سپرز عنایت باید کرد و سکنگبین و کشکاب بران
ترتیب که در بابهای گذشته یاد کرده آمدست نافع بود و اگر بمسهل حاجت آید مطبوخ شاهتره موافق
باشد صفت مطبوخ شاهتره بگیرند شاهتره ده درم عناب و آلوی سیاه از هر یک سی عدد تخم کسنی پنج درم
پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس از هر یک ده درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد بپزند چنانکه رسم
است و بپالایند و چهل درم ترنگبین در وی حل کنند و بپالایند دیگر باره و بکار برند و مطبوخ هلیله همچنین
نافع بود صفت آن هلیله زرد و هلیله کابلی مقشر از هر یک هفت درم گل سرخ و تخم کسنی از هر یک پنج درم مویز منقی
و آلوی سیاه از هر یک سی عدد سپستان سی عدد پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک
یکدرم انیسون و برگ کرفس تر و برگ کسنی از هر یک دسته کوچک پودنه تر ده شاخ بنفشه ریحانی
پنج درم خرمای هندی بیست درم جمله در یک من و نیم من آب بپزند تا یکمن برود و نیم من بماند بپالایند
و بر مقدار ده استیر یا سی درم ترنگبین بر افکنند و بگذارند و باز بپالایند این یک شربت باشد و اگر خواهند
هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیار چنبر زیادت کنند قوی تر باشد
و تا از اول بیماری بیست روز نه بگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت از پس مسهل آب کسنی
و سکنگبین دهند با آب انار ترش و شیرین با آب آلو و سکنگبین و اگر حرارت قوی نباشد سکنگبین با
آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن اندر همه انواع تب ربع نافع بود اما علاج ربع صفرا هم بدین
نزدیکست نخست رگ زنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و کشکاب و سکنگبین
و آب انار و آب کسنی و آب بادیان تر می دهند بر قانونی که در علاج ربع خونی یاد کرده آمد هر یک
بوقت و بجایگاه خویش و طبع بآب لبلاب و خیار چنبر و گل شکر نرم کنند یا بماء الجبن که بسکنگبین افتیمونی
سازند با شراب گل یا بمطبوخ هلیله و اگر نخست بحقنه نرم استفراغ کنند صواب باشد و اگر روز
نوبت در آغاز تب که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سخت نافع بود صفت مطبوخ که بدان قی کنند
بگیرند هلیله زرد و کابلی از هر یک هفت درم تخم خربزه نیم کوفته و بیخ خربزه از هر یک پنج درم جمله بپزند
بپالایند و مقدار صد درم یا کمتر یا پنجاه درم سکنگبین نیم گرم بیامیزند و بخورند و اگر روزگار دراز شود

نکبین

سکنگبین

لجبن

ازین

ازین قرص بدلا... بند صفت قرص الغافث بگیرند غافث سه درم ریوند چهار درم لک مغسول چهار درم
گل سرخ شش درم تخم کشوث شش درم سنبل چهار درم انیسون تخم کبر از هر یک سه درم پوست
بیخ کبر چهار درم تخم بادیان پنج درم زعفران سه درم حب البان چهار درم بکوبند و به بیزند و باب کرفس
بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم شربت یک قرص با سکنگبین یا در آب کشنی نافع باشد صفت قرصی که ثابت
بن قره ترکیب کرده است بگیرند گل سرخ و زرشک و طباشیر از هر یک سه درم تخم کشوث یا کشوث از
هر یک دو درم و نیم صمغ و نشاسته از هر یک یکدرم لک مغسول و ریوند و عصاره غافث از هر یک
نیم درم رب السوس سه درم قرص کنند شربت یکدرم صفت سکنگبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار باید داشت بگیرند
افتیمونی ده درم بسفایج ده درم لسان الثور پنجدرم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج
و خربق را نیم کوفته کنند و خربق را جدا کانه در صره کنند و افتیمون در صره دیگر کنند و جمله را در صد درم
آب و صد درم سرکه بپزند تا نیمه باز آید و افتیمونی بآخر تر در افکنند پس این سرکه بپالایند و یکمن
شکر بر افکنند و سکنگبین سازند و طعام مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیره یا بمغز بادام و تا سه هفته
نگذرد دراج و جوزه مرغ خانگی ندهند مگر که قوت ضعیف باشد و از پس چهل روز گوشت بره و بزغاله
باید داد و از میوهای انار و اما علاج ربع بلغمی آنست که در ابتدای علت هیچ استفراغی قوی
نکنند از بهر آنکه ماده خام باشد و اگر استفراغ کنند آنچه لطیف و صفرائی باشد خرج شود و آنچه غلیظ
و سودائی باشد غلیظ تر و عسر تر شود و هر بامداد ده درم گلنگبین عسلی در پانزده درم آب بادیان
و ده درم آب کرفس جوشانیده و صاف کرده بخورند و اگر طبع نرم باید کرد پنجدرم مغز تخم معصفر کوفته
و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب بخورد و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج
درم تخم معصفر در مویز آب کنند و بخورند و اگر گلنگبین مسهل خورد هر هفته یکبار صواب باشد صفت گلنگبین مسهل
بگیرند تربد چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم داروها بکوبند و با گلنگبین بسرشند
این جمله یک خوراک بود و اگر بیمار محرور بود و نحیف و فصل تابستان باشد ماء الجبن و شکر دهند
تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب باشد صفت حقنه نرم انجیر بستی ده عدد خشک ده درم
سبوس گندم ده درم بودنه پانزده درم شب پنج درم در یک من و نیم آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر
بماند بپالایند و پانزده درم روغن تازه و ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک در وی حل کنند و بکار دارند
و در طعام از بهر نرم داشتن طبع برگ چغندر و اسفاناخ بپزند و با بکامه خوش کنند و شوربای خروس پیر و
شوربای گنجشک صواب باشد و از میوها انجیر بستی و مویز خراسانی اگر از نوبت وقت سرما قی کند

سکنگبین

باب شب وترب وانکبین وتمک صواب باشد واگر کسی راقی کردن دشوار آید ترب راجوش دهند
بپزند ویک زده بنهند ولختی تمک بر کنند ویک زده دیگر بنهند ولختی دیگر تمک بر کنند همچنین سه جاره ده
بنهند وسکنکبین عسلی برآن کنند وبگذارند بنهند بامداد ازان ترب چندان که توانند بخورند وطعام ماهیچه
شور وحقند بخت خورند باخردل سوده وآن سکنکبین از پس طعام باآب نیم گرم بخورند وریاضت وما لیدن
هسته هر دو سودمند ومشام رانگاه دارد واخلاط رانرم کند وهر وقت که نشان نضج پدید آید مسهلی قوی
خورند صفت مطبوخی که استفراغی قوی کند بگیرند هلیله سیاه وهلیله کابلی از هر یک ده درم بلیله وآمله از هر یک
پنجدرم فستین رومی چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور وبرگ بادرنجبویه وبنفشه نیم گوفته از هر یک
چهار درم سنامکی پنجدرم انوی سیاه وموز خراسانی بی دانه از هر یک بیست عدد جمله را در دومن آب
به پزند تا بچهار یکی باز آید وبپالایند مقدار صد درم بخورند یا یک مثقال بغار لیون ونیم درم مجرد ونیم درم ملح نفطی
ودانکی ونیم خریق سیاه اگر این ترکیب چب بسازند بگیرند افتیمون یکدرم تربد یکدرم نانخواه دو دانگ
بنفشه چهار دانگ انیسون وتخم کرفس وتخم نادیان از هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون
یکدرم ملح نفطی درم حب کنند چنانکه رسم است باآب بپودنه سرشته یکدرم ونیم بوقت خواب بخورند وبامداد
مطبوخ باز خورند واگر ازین حب هر هفته دو درم ونیم بخورد صواب باشد صفت معوفی که از پس پدید آمدن
اثر نضج هر هفته یکبار دهد بگیرند هلیله کابلی وهلیله سیاه از هر یک هفت درم بنفشه وافتیمون از هر یک سه درم جمله
بکوبند وبه بیزند شرته سه درم شکر وازپس آن آب گرم خورد وهرگاه که روزگار دراز شود وفضل مبتان
آید معجونهای گرم بکار دارد جوشن معجون انگزد وغلافلی وغیر آن صفت معجون انگزد بگیرند برگ سپند آب وپلپل
وانجزه ومر از هر یک راست است بکوبند وبانکبین مصفی بسرشند شرته بنیم مثقال دهند نافع باشد ثابت قرحه مجمد
ذکریا میگوید اگر وقت نوبت یکمثقال ازین معجون بخورد خود را گرم بپوشانند تا عرق کند سخت موافق باشد
صفت معجونی دیگر زنجبیل وپلپل ونانخواه وسلیخه از هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل ده درم بودنه
جبلی وانیسون از هر یک پنجدرم انکبین مصفی سه بار چندهم در روغن شرته یکدرم باآب بادیان وکرفس
دهند صفت فلافلی بگیرند پلپل سپید وپلپل سیاه ودارپلپل از هر یک بیست درم خولنجان ده درم
زنجبیل وتخم کرفس وسلیخه وشیانوس واسارون وراسن از هر یک یکدرم سنبل وحماما از هر یک چهار درم
انکبین مصفی دو بار چندهم دارو ناشرته یکدرم بایک مثقال صفت قرصی که درین تب نافع بود برگ سداب
چهار درم افتیمون سه درم جندبیدستر یکدرم حماما چهار درم وب السوس هفت درم تخم خشخاش سپید شش درم
همه وانیسون از هر یک سه درم کوفته سوخته دو درم ونیم بکوبند وبه بیزند وبمثلث برشند ازپس انکه نضج پدید آمده باشد

میگوید

والسقراطی کله

واستفراغها کرد ... زنوبت پیش از وقت نوبت بسه ساعت مقدار دو درم در آب گرم بخورد نافع بود
و اگر هفته از مشروفیطوس و تریاق بزرگ مقدار دو دانگ بخورد نافع بود اما علاج مرتبع سودائی بعلاج ربع
بلغمی نزدیکست طبع نرم باید داشتن هم بدان طریق که در ربع بلغمی یاد کرده شده است و استفراغ قوی از بس
نضج باید کردن و در دارو تا افتیمون و لبلفاج و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجوردی و خربق سیاه بیشتر باید
کردن ورک با سلیق زدن از بس نضج درین باب سود مند بود و جالینوس میگوید بسیاری تبها ربع سودائی را
علاج کردم بدین طریق که از بس نضج مسهل دادم و از بس آن چند روز شراب افسنتین دادم و از بس
آن تریاق دادم سود مند افتاد و شراب سپید و رقیق و صافی درین تب سود مند باشد و ربع دایم
کمتر اتفاق افتد و اگر باشد سبب وی آن که مادهٔ در دو عضو باشد و هر یکی نوبتی دیگر آغاز کند و علاج
آن هم ازین نوع باشد که یاد کرده آمد لیکن تدبیر طعام و شراب و دارو و احتیاط باید کرد که میل باعتدال دارد
اولیتر چیزی سکنجبین بزوری و کلنجبین باشد که بدهند اگر حاجت نباشد سکنجبین ساده
شکری و کلنجد دهند و مار الاصول معتدل و آب مادیان تر و آب کرفس و ورک با سلیق زدن از بهر آنک
ماده در رگها باشد که بقصد صافی آن حاجت آید باب یازدهم در تبهای خمس و سدس و معالجات آن بباید دانست
که مادهٔ این تبها آن جنس ماده تب ربع باشد لیکن کمتر و غلیظ تر بود و جالینوس چون منکری است این
تبها را وی گوید من اندر عمر خویش از ین تبها هیچ ندیده ام مگر خمس ضعیف میگوید همانا سبب این تبهای
سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکتی و ریاضتی قوی بوقتی ناگاه و یا طعامی و شرابی و دارویی ناموافق
یا چیزی از اعراض نفسانی چون شادی و غم و خشم و اندیشه که در مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازین
سببها تازه شود تب تولد می کند این معنی نگاه می باید داشتن و بباید آزمود تا غلط نیوفتد بقراط می گوید
این تبها هست و سبع را مدت دراز باشد و تسع را دراز تر تسبع بود میگوید خمس بتر از دیگر تاست
از بهر انکه گاه باشد که مقدمهٔ شک بود و گاه باشد که بر طبع آن بدید آید و شیخ رئیس رحمة الله گوید قول
بقراط که گفت خمس بتر از همه است مراد او ازین خمس مطلق است لیکن مراد او آنست که بعضی از تبهای
خمس بتر از تبهای دیگرست از بهر انکه گاه باشد که در تبها مختلف اعضا رئیسه گرم شود و برق ادا کند
وی گوید عجبتر نتوان گفت که بسیار بها که مانده ایم یا در کتابها یاد نکرده اند نتوانند بود که ما بسیار چیزها می یابیم
که در هیچ کتاب یاد کرده نیست و تب ربع نه از بهر آن بنوبت ربع می آید که مادهٔ او سودا ست لیکن از
بهر آن بدین نوبت هم آید که مادهٔ او غلیظ و اندک است بس چه عجب باشد اگر جائی مادهٔ غلیظ تر و کمتر ازان
باشد و تب بنوبتی دیرتر گردد معالجات علاج این تبها هم چون علاج تب ربع بلغمی باشد لیکن بچیزهای گرم دیری

کمتر باید و استفراغ نیز کم تر باید کرد مگر از پس آنک نضج تمام پدید آید و اگر استفراغی کند بمسهل در خورد حال
صواب باشد و مرا غلامی بود او را ازین نوع تبها همی آید و من هم چنانک جالینوس میگوید نخست گمان بردم
این غلام تخلیطی می کند هر وقت باین تب بدان سبب همی آید پس گوش بدو داشتم و بر تقویم وقت
ابتداء تب نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزها که بی نوبت بود معلوم کردم و ابتدای
دیگر تب نشان کردم و مدة نوبت آن نیز نگاه داشتم چند نوبت چنین نگاه داشتم معلوم شد که تب
تسعست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز تب آمد سکنگبین و آب تخم خرفه دادم و بر اثر آن بچند ساعت کشکاب
دادم و غذا زیره با شوربا نخورد و شب گوشت بره یا مرغ و پیش از روز نوبت بدو روز نخورد آب دادمی
یا زیره یا مزوره بمغز بادام و روز نوبت جز سکنگبین ندادمی و سخت اندک دادمی و با آب آمیخته دادمی تا آب
ساده نخورد و از اخلاط معجون النهاج حبی ساختم از پس روز نوبت بدو روز مقدار دو درم بدادم و این حب
دو بار بیش ندادم بدین طریق تب زایل شد **باب دوازدهم در تبهای مرکب و معالجات آن** تبها که در هم آمیخته بود
آنرا مرکب گویند گاه باشد که دو نوبت که بجنس از یکدیگر دور باشد مرکب شوند چون تب دق و تب عفونی
و گاه باشد که دو تب عفونی با یکدیگر مرکب شوند چون شطر الغب و گاه باشد که تب ورمی با نوعی دیگر
از تبهاء عفونی مرکب شود و گاه باشد که دو غب مرکب شود هر دو خالصه و گاه باشد که دو ربع یا سه مرکب شوند و گاه
باشد که سه غب مرکب شوند چنانکه یکی می گسارد و دیگر همی گیرد و طبیبی که اصول علم و علامتهاء نیک نداند گاهی
گمان برد که تب نایبه بلغمیست و بدین سبب است که بر نوبتهاء تب اعتماد نمی شاید کرد اعراض و نشانهاء
دیگر را نگاه باید کردن **علامتها بباید دانست** که از نشانهاء تب مرکب یکی آنست که تب نخستین رها نکرده باشد
و سرما و لرزه معاودت کند و شناختن ترکیب تب عفونی با تب دق سخت مشکل باشد از بهر آنک تب عفونی
که می گسارد و تب دقی سخت ظاهر نباشد و طبیب بتجربت ناکرده آن بیند که یک تب رها کرد و تبی دیگر نرم
دارد و باز فراشا و لرزه آغاز کند و باز گرم شود بدین نشانها پندارد که تبی هست مرکب از تبی لازمه
و تبی مفتره و گاه باشد که دو نوع تب بر ولا گیرد و از پس نشانهاء تبهاء نیک باز جویند تا بر حقیقت هر یک
واقف گردند و هر گاه که نوبت تبها کوتاه شود زود از زود معاودت میکند بباید دانست که سببی قوی
و ماده سخت تیز و بسیار است تا چنین نوبتها پیوسته میشود و گروهی گفته اند دو نوبت لازم مرکب نشود از بهر آنکه
ماده تب لازم باندرون رگها باشد چون موضع ماده یکی باشد عفونت بیکبار پذیرد و چون عفونت بیکبار پذیرد حرکت
تب باید که بیکبار باشد و این درست نیست از بهر آنکه ممکن شود که عفونت در رگها دو عضو تولد کند و نخست از یک عضو
حرکت کند پس بدیگر اجزا ماده باز دهد و آغاز تب دیگر تعلق بتاریخ عفونت دومین دارد و هر یک جدا آغاز کند

وجدا رها

وجدارها کند و هرگاه که تبی نخست بلرزاند و لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تب هر وقت سرما
و لرزه معاودت میکند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند حکم باید کردن که تب مرکبست و همچنین هرگاه که در تب مطبقه
لرزه قوی باشد و مدة آن و مدت سرد ماندن دست و پایها دراز گردد بباید دانست که تب مرکب باشد
معالجات همچنانک تبهای مرکب آمیخته باشد از تبهای صفرائی و بلغمی و خونی و سودائی علاج وی نیز آمیخته باید
و بر طبیب واجب باشد که بنگرد تا علامتها کدام تب قوی ترست و ترکیب از چند ماده است مثلا اگر از دو ماه باشد
بنگرد اگر مادها و نشانها راستا راست بود در تدبیر و علاج در خورد آن بیامیزد و اگر یکی قوی تر بیند علاج آن
یکی بیشتر کند و اگر یکی خطرناک تر بود علاج آن مهم تر دارند تا از خطر ایمن شوند و در تبهای مرکب و تبهای خمس
و سدس و غیر آن اولیتر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت اندامهای اصلی نیاویزد و بدق
ادا نکند و تا قوت بسبب بسیاری استفراغ ضعیف نشود و در بیماری پای تواند داشت و با آن برابری تواند
کردن و مادام تا قوت برجای بود از درازی مدة نباید اندیشید و آنجا که حرارت قوی باشد قرص
کافور دادن صواب بود و لیکن ترکیب قرص از چیزهای سرد تر باید کردن چون مغز تخم خیار بادرنگ
و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و تخم آبی و تخم خشخاش و تخم کوک و مغز بادام و کشنیز و کثیرا غذا
نیز باید باید که میل بسردی و تری دارد و چیزها باید که عفونت نپذیرد که عفونت چون زیره با و غوره با و مزوره
بلک و آلو و غیر آن و چنین علاج باید که در همه ترشی بود از عفونت دور باشد گفتار چهارم اندر بیان کردن
تبهای دق و تبهای ورمی و علامات باهی و معالجات آن و این گفتار چهار بابست باب نخستین در یاد کردن
تب دق و معالجات آن بباید دانست که در تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است هرگاه که یک نوع ازین
رطوبتها خرج شود تب دق تولد کند نخستین رطوبتی است که در رگها و همه اندامهای اصلی پراکنده است برسان
شبنم که در فصل خریف هر شب بر نباتها پدید آید و آفریدگار تبارک و تعالی اندر جبلت طبیعت قوتی نهاده است
که هرگاه که چون سببی است که مردم طعام و شراب دیر تر یابد طبیعت او بدان قوت که کی روا دارد روی
بدان رطوبت آرد و آنرا که پخته نباشد تمام بپزاند و هضم کند و دوم رطوبتی است که باندامها آمیخته و سرشته
است و بدان مانند گشته و فسرده شده لیکن هنوز محکم فسرده نباشد از بهر آنکه در فسردن قریب عهد
باشد هرگاه که حرارتی قوی تر بدو رسد یا ریاضتی با فراط اتفاق افتد آن رطوبت گداخته گردد و بتحلیل خرج
شود سیوم رطوبتی است که اندامهای اصلی بدان سرشته شده باشد و پیوستگی همه اجزای تن بدانست
هرگاه که این رطوبت نماند پیوستگی اندامها باطل شود اما رطوبت نخستین همچون روغنی است که در چراغ
باشد و رطوبت دوم همچون روغنی است که اندر چراغدان باشد و پلیته در خورده باشد و رطوبت سیوم

همچون روغنی است که پیوستگی اجزای پلیته بدان است هرگاه که رطوبت نخستین در تن کمتر شود خاصه از احوالی
دل همچنان باشد که روغن چراغ کم شود و مدد چراغ گسسته گردد و کار بدان رسد که روغنی که پلیته
اندر خورده است خرج خواهد شدن بدین سبب تب دق تولد کند و این درجهٔ نخستین باشد از دق
و زودتر علاج پذیرد لیکن بدشواری توان دانست و تا نیک تامل کرده نشود طبیب بر آن واقف نشود
و هرگاه که رطوبت دومین خرج شود همچنان باشد که روغن پلیته خرج شود و این درجهٔ دوم از دق
باشد و این را بنام خاصهٔ او ذبول گویند و این ذبول را درجهٔ اول و میانه و آخر باشد و آنچه بدرجهٔ
آخر رسد علاج پذیر نباشد و هرگاه که رطوبت سیوم خرج شود همچنان باشد که در رطوبتی که اجزای پلیته
بدان پیوسته می ماند نیست شود و این را تفتت گویند بهیچ حال این نوع را علاج نباشد و بباید دانست
که مبدای دق دل است چنانکه پیش ازین در حدیث یاد کرده آمده است لیکن گاه باشد که حرارت جگر و
معده و شش بدق ادا کند از بهر آنکه حرارت این اندامها بدل باز دهد و همچنین گاه باشد که تب یکروزه
و تبهای عفونی و دمی بدق ادا کند و بسیار باشد که آنجا قوت ساقط می شود و غشی می افتد طبیب بضرورت
ماء اللحم دهد یا خمر یا دواء المسک و دل بدان سبب گرم شود و بیماری بدق باز گردد و تب را نخستین دشوار
توان دانست و علاج آسان توان کردن و علاج زودتر پذیرد و بآخر سخت ظاهر باشد و علاج دشوار
پذیرد **علامات تب دق** از سه وجه باید جستن یکی از نبض دوم از دلیل سیوم از چگونگی حرارت تب اما آنچه از نبض جویند
نبض خداوند دق صلب و ضعیف و رقیق و متواتر باشد و بر یک حال مانده باشد و آنچه از دلیل معلوم شود آنست
که در بول روغنی پدید آید و هرگاه که بحد ذبول رسد روغن ظاهرتر می شود و رسوبی همچون صفایح سبوس پدید آید
و آنچ از چگونگی حرارت تب معلوم گردد هم از سه وجه معلوم توان کردن یکی آنکه تب دق باهسته باشد
و بیمار از تب خویش سخت آگاه نباشد از بهر آنکه حرارت تب او را هم چون مزاج گشته باشد دوم آنکه
هرگاه که دست بروی نهند سخت گرم نباشد و هرچند دست بروی میدارند حرارت بیشتر
می نماید و رگها و سر و پایها گرم تر می باشد سیوم آنکه همچون روغن که در چراغدان کنند چراغ بهتر برافروزد
پس هرگاه که در تب دق طعام خورند تب ظاهرتر و نبض قوی تر شود و اندکی بعظمی گراید و در بهترین نشانی
درین تب این است و طبیب جاهل از بهر آنکه تب از پس طعام ظاهر میشود از طعام باز دارد و بدان
هلاک گردد و اگرچه در تبهای دیگر هرگاه که طعام خورده شود احوال دق برخلاف احوال این تبهاء
دیگر باشد از بهر آنکه طعام خوردن در تبهای دیگر فراشا و درازی تب و تکسر و گرانی آید و اندامهای دیگر و
سردی دست و پای و اختلاف نبض زیادت کند و در تب دق جز ظاهر کردن تب نباشد علامت آنکه

خرج شود و

ماء اللحم

بگردد و احوال

حمی یوم بدق

حمی یوم بدق باز گردد آنست که تب فزون از سه شبانروز دارد و علامت گساریدن ظاهر نشود و گرم
تر از آنچ نخست بوده باشد نگردد و تن خشک تر از آن شود که از آن تب واجب کند و رنگ زرد شود
هرگاه که این نشانها پدید آید بباید دانست که حمی یوم بدق باز گشت اما علامت مرکب شدن تب دق
یا تب عفونی آنست که هرگاه که مدت نوبت تب عفونی بگذرد و عرق کند و اندر تن حرارتی و خشکی مانده
باشد و تن لاغرتر از آن شود که از آن تب واجب کند و در بول و براز چربیش پدید آید اما علامت ذبول
آنست که چشمها دور اندر شود و رمص خشک پدید آید و سرهای استخوانها ظاهر شود و صدغها اندر نشیند و پوست
پیشانی کشیده شود و رونق و نازکی رنگ پوست بشود و بدان ماند که غباری بر نشسته است و ابروها میل بگرانی
دارد و چشمها بچشم خواب آلود ماند و سر بینی تیز شود و موی دراز تر نماید و شپش در وی پدید آید و کتفها بر افرازد
و هرگاه که ذبول بدرجهٔ آخر رسد موی ریزیدن گیرد و ناخنها کوژ شود و از علامتها پیش ازین ظاهر نشود
از بهر آنکه چندان مهلت ندهد که علامتی دیگر ظاهر شود جالینوس رحمة الله گوید ذبول دیده ام که سبب آن
آماس روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول ادا کرد و دیده ام که سبب آن آماس مری
و آماس مثانه و آماس کرده بود و هرگاه از پس زلق الامعاء درازی مدت آن تبی آهسته پدید آید و معلوم شود
که سببی از سببهای خشک در نواحی دل تولد کرده است حکم باید کردن که تب دق است معالجات تا قوت
برجای بود و استخوانها بگوشت پوشیده بود و علامتهای ذبول پدید آمده نبود امید بهی و صلاح پذیرفتن بود
و طریق علاج آن پنج وجه است یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش دوم تدبیر گرمابه و آب زن
و تمریخ سیوم تدبیر شیر دادن و بر اندامها دوشیدن چهارم تدبیر شربتها و داروها پنجم تدبیر غذا اما تدبیر
هوای خانه و مفرش و مسکن آنست که اگر فصل تابستان بود در خانهٔ خنک نشیند که شمال در وی گذر یابد و اگر
درین خانه آب روان بود و بستر او بر لب آب کرده باشند یا بر تختی که آب در زیر آن می گذرد سخت نیک باشد
و اگر نه طغارهای نو پر از آب خوش کرد او بنهند و استرمها او بنهند سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب
و آبی و بادزنهای کتان بنرمی کند و می جنباند آهستگی و بستر او جامهای کتان نرم باید و بهترین بستری حصیر طبری است
کتان در نهاده و هر چند روزی کتان تازه کنند یا همانرا بگمان حلاجان بزنند تا نرم شود و اگر از ادیم بستری دوزند
با تضربتهای بسیار و آنرا پر آب کنند تا بسبب تضربتها آب در جمله بستر پراکنده باشد و آنرا بر روی دیگر بسترها او
کنند و بیمار بران خسپد و بران نشیند صواب باشد و پیش از آنکه طعامی خورد یا پس از آنکه آنچ خورده باشد از فم
معده فرو گذرد بر سینه و کتفهای او خرقها تر کرده بصندل و گلاب و آب کشنیز و آب برگ خرفه و آب حی العالم
و روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر تر می نهند چون گرم شود بر دارند و دیگری بر نهند باید که در شبانروزی

دو بار یا سه بار پیش بر نهند از بهر آنکه اگر ضادهای سرد بر اندامها دم زدن بسیار بر نهند و بسیار بر وی بگذارند
خطر باشد که ضیق النفس تولد کند و آواز بگردد و اگر بیمار از سردی این خرقها بلرزد آنرا نیم گرم کرده بر نهند و بشب روغن
بنفشه و روغن مغز کدو در ناف و کفهای و بینی و گوش و مقعد همی مالند و اگر فصل زمستان باشد هوای خانه معتدل
باید تا از سرمای رنج نرسد و زکام نکند و بستر او کرباسها باید شسته و نرم پنبه بسیار در نهاده و کسوت او در تابستان
کتان و توزی باید بصندل و گلاب و کافور خوشبوی کرده و در زمستان کرباس نرم شسته و تدبیر آب زن و
گرمابه و تمریخ چنان باید که گرمابه و آب زن خوش و نرم و نیم گرم باشد و حرارت گرمابه بدان حد نباید که دل را گرم کند
و نفس را بگرداند و عرق آرد و گرمی آب نیز چنان باید که او را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ خرفه در
بپزند سخت نیکو باشد و اگر کدوی تر بتراشند و با اندکی خشک جو نیم کوفته در آب زن بپزند هم سودمند بود و اندر گرمابه و آبزن
پیش از آن نشاید بودن که پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و نشاید که بسبب گرمابه رفتن و نشستن در آب زن
هیچ رنج بدو رسد بگرمابه بمحفه برند و اگر در آب زن خواهد نشست نخست آنرا باز کنند و بیمار بر میان ازار نشیند و دو تن
کنارهای ازار بر گیرند و او را بر دارند و تا گردن او را در آب زن فرو گذارند و سه بار بر می آرند و فرو می گذارند
و زود بیرون آرند تا ضعیف نشود و اگر نه آنست که جز مردم لاغر نشاید که در آب سرد نشیند آب سرد علاج نیکست و آنرا
که لختی گوشت بر جای باشد صواب تر آن بود که نخست در آب نیم گرم نشیند و از آنجا بر آرند و در آبی فاتر نشاند
و بتدریج از آب با آب می آرند تا بآب سرد باز آرند و سردی آن پیش از آن نباید که آب تابستانی باشد و نشاندن درین
آب سرد پیش از آن نباشد که او را با آب فرو زنند یکبار و در حال بر آرند چنانکه در آب هیچ درنگ نباشد که او منفعت
این آنست که حرارت گرمابه از وی بشود و قوت بدو باز آید و مسام که گشاده باشد معتدل شود تا تری که از گرمابه و آب
زن یافته بود بتحلیل خرج نگردد و چون از آب زن فارغ شود همه اندامهای وی چرب کنند بروغن بنفشه یا بروغن نیلوفر یا بروغن مغز
دانه کدو و یا بروغن بادام و چنان باید که روغن باندکی آب بهم نرسد پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر
باز آرند و چون در گرمابه خواهد رفتن یا در آب زن خواهد نشستن نخست یک شربت کشکاب بخورد و دو ساعت
صبر کند پس تدبیر گرمابه و آبزن کند و چون از گرمابه بیرون آید و بیاساید زود چیزی نرم بیاشامد چون حسو که از کشک جو
سازند با شربتی دوغ تازه یا زرده خایه مرغ نیم برشت و اگر از پس آنکه غذا خورده باشد و چهار ساعت بر آمده
یکبار دیگر در آب زن نشیند تا بگرمابه رود صواب باشد اما تدبیر شیر و دوغ چنان باید که شرط آن نگاه دارند چه اگر
از آن غافل باشند و باک گردد اما شرط آنست که هیچ تبی دیگر با آن مرکب نباشد و درین ماده نبود که عفونت
پذیرد و چیز از تب دو هیچ عارضی دیگر نباشد و بهترین شربتی شیر زنان و شیر خر بود و ازین هر دو گذشته
شیر بز از بهر آنکه این شیرها رقیق تر باشد زود تر گوارد و در رگها زود تر گذرد و بهیچ اندران کمتر باشد و رگها مدقوق

رقیق

تنگ و ریک

تنک و باریک باشد خشکی بروی غلبه دارد بدین سبب حاجت او بچیزی بیشتر باشد که رگهای نرم کند و زود
در وی بگذرد و تن او را بهره تری دهد و درین معنی هیچ بجای شیر نیست خاصه این شیرها که یاد کرد آمد و خری
که شیر او بکار دارند تن درست و جوان باید و شرزه نخستین نباشد و از وقت زادن او چهار ماه
گذشته باشد و علف نیک می گوارد و نشان گواریدن علف آنست که سرگین او سخت گنده نباشد
و در خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده باشد لختی از آب و گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد
آب و گیاه او زیادت کنند و اگر سخت گنده باشد علف او خوید باید و سست و کوک و کشنیز تر و اسفاناخ و برگ خرفه
و لسان الحمل و خیار و هر بار که شیر خواهند دوشیده قدحی چینی پاکیزه یا آبگینه یا اسفید روی بگیرند و بچند آب گرم
بمالند و بشویند پاک قدح را در میان آب گرم نهند و در قدح دوشند و خر را وقت دوشیدن نزدیک
بستر بیمار دارند تا در حال شیر او بخورد پیش از آنکه از حال بگردد و از بهر آنکه شیر هم چون منی است و منی
که جدا شد یک طرفة العین بر حال خویش نماند بدین سبب است که قدح شیر در آب گرم باید نهاد و خر نزدیک
بیمار از بهر آن باید آوردن که روز کار کمتر زود و زودتر خورده شود و از حال بنگردد و ترتیب و مقدار آن چنان
باید که روز نخست نیم سکره و روز دوم سکره هر روز نیم سکره می باید تا هفت روز چنانکه روز هفتم سه سکره و نیم
خورده شود هفت روز بدین قرار دهد و نفزاید و نکاهد و از پس آن هر روز نیم سکره میکاهد تا هم بتدریج بیرون آید
جالینوس میگوید هر بامداد که شیر خورده باشد پس از یکساعت نبض او نگاه باید کرد و با نبضی که پیش
از آن بوده باشد قیاس کردن اگر نبض قوی تر میشود و در عظمی می فزاید بباید دانست که شیر نیک می گوارد
و در معده تباه نمیشود و دیگر روز زیادت توان کردن و اگر نبض ضعیف و مختلف یا صغیر و متواتر میشود بباید دانست
که شیر در معده تباه می شود اندر شیر دادن توقف باید کردن و اگر در میان روزها که شیر میخورد نشان
حرارت و تهمتی از تبی پدید آید شیر باز گیرند و بعوض آن آب خیار یا آب خربزه هندی یا آب تخم خرفه و قرص کافور
دهند و اگر بسبب شیر عفونتی تولد کند طبع را بچیزهای لطیف نرم کنند چون شراب آلو و شراب بنفشه و آب
میوها و مانند آن و جالینوس میگوید احتیاط باید کردن تا شیر در معده پنیر نگردد و احتیاط آنست که آن قدر که
خواهد بتفاریق خورد و اندکی نمک با عسل با وی بیامیزد و دیگران گفته اند که از سکره منفعت عسل یافته شود و بدان گرمی
نباشد و اگر طبع نرم باشد نمک در نکنند از بهر آنکه نمک اسهال کند و شکر سخت اندک کند و گروهی گفته
اگر یک جزو شیر کنند و دو جزو آب باز آن بجوشانند تا بنیمه باز آید و شکر بر افکنند صواب باشد و گر طبع نرم شود
شوند و ضعیف می آرد دوغ تازه بگیرند و ببالایند تا مسکه از وی جدا شود و آهن تاب کنند و چیزی قابض بر افکنند
چون طباشیر و طراثیث بدهند و اگر با تپ دق سعال باشد یکدرم کشنیز و کتیرا با شیر و شکر بدهند اما تدبیر

دوغ و ترتیب آن چنان باشد که دوغ بر ببالایند تا مسکه از وی برود و نیم روز بنهند تا مزه او خوش گردد و پس از
نیم روز آنرا بجنبانند تا آب که بر سر او پدید آمده باشد با وی بیامیزد پس نان بر آورده پاکیزه بریان کرده بکوبند و بسایند
نرم مقدار ده درم ازین نان سوده اندر سی درم دوغ کنند و چندان صبر کنند که آغشته شود و بخورد و روز دوم پنج
درم دوغ زیادت کنند و یکدرم نان کم کنند هر روز همچنین پنج درم دوغ می فزایند و یکدرم نان میکاهند تا بآن
سیری شود پس از آن هر روز پنج درم دوغ میکاهند و یکدرم نان می افزایند تا دوغ بسی درم باز آید که
نخست روز خورده بود و نان بده درم رسد و اگر کسی خواهد که ازین دوغ مدتی بیشتر خورد نان نیم درم فزایند
و نیم درم کاهند و بعضی طبیبان گفته اند دوغ از ده درم آغاز باید کردن و نان از یک مثقال و هر روز سه درم دوغ
فزودن تا شربت به نزدیک سی درم فزودن و کاهیدن نان در خورد دوغ باید کردن و آنجا ترسند
که بسبب دوغ تبی یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند صفت قرص طباشیر که اینجا بکار آید بگیرند طباشیر
چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه از هر یک سه درم
گل ارمنی و کهربا از هر یک سه درم جمله را بکوبند نرم و بآب لسان الحمل یا بلعاب اسبغول بسرشند و قرص کنند هر قرص یک
مثقال و تدبیر شربتها و داروها چنان سازند که وقت سپیده دم قرص کافور خورد اندر شراب خشخاش یا اندر آب انار
شیرین یا اندر آب خربزه هندی یا اندر آب کدو یا اندر آب خیار یا اندر جلاب و وقت آفتاب بر آمدن کشکاب خورد سرطان نهری
اندر وی پخته یا آب انار شیرین آمیخته یا جلاب و از پس کشکاب بچهار ساعت بیست درم شراب عناب یا شراب خشخاش
خورد با آب سرد آمیخته و وقت خواب لعاب اسبغول و جلاب خورد با شراب عناب یا آب تخم خرفه با شکر و روغن
بادام یا لعاب دانه آبی و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورد جز آب انار شیرین صفت کشکاب
سرطانی بگیرند سرطان را که در آب خوش روان باشد و بآبهای او بیفکنند و او را به نمک و خاکستر بمالند چند بار بشویند
و پاک کنند تا شوخ و زهومت وی برود پس اندر کشکاب او کنند و به پزند چنانکه رسم است و سرطان ماده بهتر باشد
و نشان ماده آنست که سوزنی بدو فرو برد اگر رطوبتی همچون شیر از وی بر آید نشان ماده کی باشد و اگر سرطان نر است
نباید که عناب و خشخاش اندر پزند و روغن بادام بر چکانیده دهند صفت قرص کافور تخم خرفه و مغز تخم کدوی شیرین
و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز دانه آبی شیرین از هر یک پنج درم گل سرخ سه درم صمغ عربی و صندل سپید و نشاسته و کتیرا
از هر یک دو درم رب السوس و طباشیر از هر یک سه درم تخم کوک یکدرم کافور نیم درم جمله را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند
و قرصها کنند هر یک دو درم نافع صفت نسخه دیگر تخم کوک یعنی کاهو هفت درم گل سرخ دو درم طباشیر و تخم خیار و خیار
بادرنگ از هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم رب السوس سه درم ترنگبین ده درم
کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بسرشند و قرص کنند صفت نسخه دیگر طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم خرفه و تخم خیار

و خیار بادرنگ

وخیار بادرنگ و مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم تخم کوک و تخم کسنه از هر یک چهار درم صندل مقاصری و سرطان
نهری رب السوس از هر یک یکدرم زعفران و کافور از هر یک نیم درم ترنگبین ده درم کتیرا و صمغ عربی از هر یک
یکدرم و نیم بکوبند و بلعاب اسبغول یا بلعاب دانهٔ آبی بسرشند و قرص کنند و اندر وی بعضی نسخهای عود خام و سنبل
یاد کرده اند هم سنگ کافور برین قیاس عود و سنبل و کافور از هر یک نیم درم باید کرد و اگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش دهند بدین گونه **صفت قرص** خشخاش بگیرند تخم خشخاش سفید و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم خیار
بادرنگ و مغز دانهٔ آبی از هر یک سه درم صمغ عربی و طباشیر و طین قبرسی و بزر الحماض از هر یک یکدرم و نیم نشاسته
سته یکدرم گل سرخ دو درم و نیم کافور نیم درم تخمها و مغزها و صمغ بریان کنند و جمله را بکوبند و بسرشند و قرصها کنند
هر یک دو درم هر بامداد یک قرص اندر آب سیب بمالند یا اندر آب آبی ابرود چینی بدهند **صفت قرص دیگر که اسهال**
باز دارد گل ارمنی پنج درم شاهبلوط بریان کرده چهار درم بزر الحماض چهار درم گل سرخ چهار درم طباشیر
سه درم زرشک پاک کرده شش درم کهربا سه درم قرصها کنند چنانکه رسم است این قرص هم با رب آبی یا رب
سیب یا با شراب مورد بدهد و شبانگاه یک مثقال اسبغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال
گل ارمنی و یک درم سرطان یا رب آبی یا با شراب مورد بدهند نافع بود اما تدبیر غذا چنان سازند که آنچ
خورده باشد از شربت و کشکاب و شیر و دوغ و غیر آن هضم شده باشد پس غذا دهند و آن مقدار
که خواهد خورد بچند نوبت تا بروی گران نشود و حرارت تب قوی نگردد و از طعامهای ماش و پوست کنده
با کوک و آب اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کوک بیکجا بپزند
با مغز بادام و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسفاناخ و نان پاکیزه را در آب گرم تر کنند و آب آن بریزند پس
با آب یخ تر کنند تا اغشته شود طعامی نیک باشد و حرارت تب را باطل کند و اگر قوت ضعیف بود بدل آب
سرد شراب ممزوج کنند چنانکه شراب یک جزو باشد و سه جزو آب و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص
دراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و هلام و قریص از گوشت بزغاله و گوساله و ماهی تازه خورد مصوص کرده
موافق بود و خایهٔ مرغ نیم برشت سخت موافق باشد و پیه بز بره شوربا کرده دادن باک نباشد و زیره با اگر
سخت ترش نباشد بدراج و جوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و شکر چاشنی کرده نیک باشد و از میوها انار
املسی و سیب شیرین که نیک رسیده باشد و خربزهٔ هندی و عناب تر آینده کی روا بود و از شیرینی
حلوا از شکر و روغن بادام و خشخاش تر کنند و اگر تخم خشخاش تر نباشد مغز تخم کدوی شیرین
و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام کوفته بدل کنند و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار و سخت سرد
زیان دارد و حرارت غریزی ضعیف کنند یا چنان کند که زود بدق برانه که دق الشیخوخه گویند

مورد

حسوی

بازگردد صفت حسوی که خداوند ذبول را نافع بود و تری فزاید کشک جو پاک کرده نیم کوفته بیست درم ماش پوست
کنده و تخم خشخاش سپید از هر یک هفت درم باقلی سپید کرده ده درم مغز بادام سپید کرده شیرین پنج درم جمله را
در یکمن و نیم آب کدو بپزند تا نیک پخته شود و بپالایند بر سان کدو کشکاب و بیست درم آب انار شیرین
و چهار درم روغن بادام بر چهل درم ازین کشکاب ترکیب کنند و مغز نان در وی مالند مقدار ده درم بخورد
و آنچه بماند بیاشامد و دو ساعت صبر کند پس در آب زن نشیند چنانکه یاد کرده آمده است و احتیاط باید
کرد تا طبع نرم نشود و هر وقت که طبع نرم شود و غبیرا و زعرور و شاهبلوط سودمند بود و گاه باشد که مدقوق
ضعیف و بی قوت شود چنانکه غشی افتد و بماء اللحم حاجت آید صفت ماء اللحم بگیرند گوشت بزغاله و سپیدی از وی
جدا کنند و سرخی را کباب کنند و در پاتیله سنگین نهند و اندکی گلاب بر چکانند و سر پاتیله بپوشند و بر سر
آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز تا پخته تر و خوش تر چنین گردد و اندکی نمک و کشنیز
خشک بعد از آن در افکنند و بخورند قوت را بغایت نگاه دارنده بود باب دوم در شناختن تب دق پیران
که آنرا دق الشیخوخه گویند و علاج آن دق الشیخوخه تب نیست لیکن از بهر آنکه خشکی بر مزاج غلبه کند
و مردم بصورت مدقوقان نمایند و اگر بروزگار پیری نارسیده این حالها پدید آید و این علت را دق الشیخوخه
گویند گاه باشد که با آن خشکی بر مزاج غلبه کند اندر گرمی و سردی معتدل باشد و گاه باشد
که با خشکی سردی غلبه کند و این بیماری پیران را بیشتر از آن افتد که جوانان را بیشتر افتد که کودکان را
بلکه جوانان و کودکان را نیز بسیار افتد و اسباب آن پنج نوع است یکی آنکه هر دم نه بوقت آب
سرد خورند چنانک از پس ریاضت قوی و از پس گرمابه که مسام گشاده باشد و قوت تحلیل کرده و اندامهاء
اندرونین بر کشیدن آب بخویشتن حریص گشته بود و آب سرد خوردن اندامهاء اندرونین را سرد کند
و قوت را و حرارت غریزی را ضعیف کند تا بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و هم چنین
اگر تبهاء عفونی که ماده هنوز خام باشد و در ضعیفی قوت آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده
بفسرد قوتهاء از کار باز ماند چنانکه اندر آخر روزگار پیری باشد و سبب دوم آنست که بخار رطوبتهاء بد بجانب
دل شود و مزاج دل را سرد کند و سبب سیوم آنکه بسبب ریاضتی یا غیر آن رطوبتها بگدازد و حرارت غریزی
و ماده او تحلیل پذیرد تا بدان سبب طبیعت ضعیف گردد و سردی و خشکی غالب شود و سبب چهارم استفراغهاء
قوی باشد که ماده حرارت غریزی در آن استفراغها خرج شود و سبب پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم افراط
رود تا بدان سبب مزاج بگردد و سردی غالب شود فی الجمله این علتی است که چون مستحکم شود علاج پذیر نباشد
و اگر آنرا علاج توانستی کردن مرگ را باز توانستی داشتن و این ممکن نباشد و علامات این علت از چهار

ماء اللحم

وجه باید جست یکی از سخنه وجهره دوم از گرمی و سردی بشره سیوم از نبض چهارم از دلیل اما سخنه
وجهره درین علت خشک و بدرنگ باشد و از زردی بسبزی زند و بصورت مدقوقان باشد و گرمی و سردی
بشره چنان باشد که هر وقت که دست بروی نهند بشره سرد باشد و نبض صغیر و بطی متفاوت باشد
و دلیل سپید و رقیق باشد فی الجمله همه احوالهاء او باحوال پیران باشد ماند معالجات بباید دانست که این
علت را علاج از بهر آن باید کردن تا مستحکم نشود و آنرا که مستحکم شده باشد علاج از بهر آنکه باید کرد
تا زود هلاک نشود و اصل در علاج این علت آنست که دران کوشند که مزاج را در گرمی و تری باعتدال
باز آرند و از اسباب تری گرمابه و آب زن پس از آنکه طعام گواریده باشد نافع بود و اگر پیش از
گواریدن طعام در گرمابه شود قوت ساقط گردد و حقنه که از سر و پایچه سازند موافق بود بغایت
صفت حقنه بگیرند سر بره و دست و پای او پاک کنند و بکوبند مشت نخود و یک مشت کشک گندم
و ده درم شبت و یکدرم و یک مشت کشک جو و ده درم بابونه و دو درم خشک و ده عدد انجیر سیاه
فربه در پنج من آب بپزند تا دو بهر آب از آن برود یکی باز بماند زود بپالایند و مقدار دو استار ازین شوربا
بگیرند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن شیر تازه و پنج درم روغن بآن با اندکی موم گداخته
بهم بیامیزند و حقنه کنند سه روز مثل هر روز بدین نوع و اندازه و پنج روز فرو گذارند و باز هم این حقنه
سه روز دیگر بکار دارند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بکار
دارند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اندامها بروغن لطیفتر چرب کنند چون روغن نرگس و روغن
سوسن و خیری و هر بامداد به ترنج پرورده و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده مقداری بخورد با عسل
و از پس یکساعت پنج زرده خایه مرغ خانگی نیم برشت بخورد یا بیشتر و بر اثر آن مقدار چهل یا
پنجاه درم شراب انگوری بخورد و ساعت صبر کند پس در گرمابه شود چون از گرمابه بیرون آید بیاساید
پس طعام خورد و طعام او اسفیدباء گوشت بره باید و شبت و نخود و مزوری پخته و آنرا دارچینی و زنجبیل
و خولنجان باشد و شربتی از عسل سازند و اگر از پس طعام شراب خواهد مقدار صد درم بیش نخورد
و بوی نرگس و مرزنجوش و ترنج و بوی عود و مثلث نافع بود و هرگاه که قوت بدو باز آید و اثر
بهتری پدید آید معجونهاء بزرگ چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ نافع بود و مجامعت
نکند باب سیوم در تبها که بر طبع آماس پدید آید تبها که بر طبع آماس پدید آید دو جنس است از بهر آنکه آماس نیز
دو جنس است یکی آماسی است که بر ظاهر تن باشد و دوم آماسی است که در باطن باشد اما آنچه
بر طبع آماسهاء ظاهر پدید آید نخست از جنس حمی یوم باشد از بهر آنکه حرارت آماس که بدل باز دهد و سبب

تب کرد دخت بی عفونت باشد و اسباب این آماسها اندر بیشتر حالها اسباب بادیه باشد چون زخمی
و افتادنی و اگر تب لرزش حمی نیوم بکرده و جنسی دیگر شود سبب آن صفرای آماس و بسیاری و بدی ماده
امتلا باشد که از اسباب سابقه حاصل شده باشد و آنچ بر طبع آماسهای باطن پدید آید تنها عفونی باشد و صعوبت
و سهولت آن بحسب نزدیکی و دوری اماس باشد از دل و نوبتهای تب و بحسب مادتها و بحسب اندکی و
بسیاری و رقیقی و غلیظی آن در جمله تنها که بر تبع آماسهای باطن باشد بسیار نوع است و بعضی آماسها باطن را
بنامهای خاصه است و بعضی را نام خاصه نیست و آنچه آنرا نامهای خاصه است پنج است یکی آماس دماغ و غشاء او
و بپارسی سرسام گویند یعنی آماس سر و بلغت یونان قرانیطس گویند و تنها که بر تبع او باشد گرم و سوزان
باشد و دوم آماس حلق و حنجره و نواحی آنست و این را تبازی خناق گویند و بر تبع آن تبی گرم باشد
و سیوم آماس غشاء پهلوهاست و آماس سینه و عضلها که درمیان آنست و این را بپارسی سرسام
گویند یعنی آماس بدو تب که بر طبع آن باشد باسعال و ضیق النفس و اگر ماده صفرائی یا خونی باشد تب سخت
گرم و سوزان باشد و اگر بلغمی یا سودائی باشد آهسته نرم تر بود چهارم آماس حجاب بود و آنرا ذات الجنب
گویند و شوصه نیز گویند و تب که بر طبع آن باشد با دشواری نفس و با درد باشد و پنجم آماس شش است
و آنرا تبازی ذات الریه گویند و تب که بر طبع آن بود روی را سرخ کند و افروزاند و نفس متواتر
باشد و سعال پیوسته بود و این پنج آماس است که آنرا نام خاصه است و تنها که بر طبع آن باشد بدین نامها
باز خوانند و دیگر آماس جگر است و بر طبع آن تبی گرم باشد با تشنگی صعب و تنگی نفس و آرزوی طعام باطل
شود و دردی بر کتف و چنبر کردن پدید آید که آنرا تبازی انتر قوه گویند و در زیر پهلو نا درد پدید آید و طبع
خشک باشد و دیگری آماس مری بود که آن مجری طعام و شراب است و بر طبع آن تبی باشد گرم و طعام و
شراب فرو بردن بدشوار باشد و حجامت گاه که میان دو کتف باشد درد کند و دیگر آماس
معده است بر طبع آن تبی باشد گرم و آرزوی طعام باطل شود و در زیر استخوان نا سینه دردی
پدید آید و بیمار ضعیف و ضجر باشد و دیگر آماس سبرز است و بر طبع آن تبی باشد سرد و موضع سبرز بلندتر
شود و دیگر آماس امعاست و بر طبع آن تبی باشد بحسب مادهٔ آماس و اعراض تب هم بحسب آن ماده
باشد و گاه باشد که طبع بازگیرد و دیگر آماس گرده است و بر طبع آن دردی باشد در کمرگاه با تبی ملازم و هرگاه
که بر روی خپیده مدان ماند که در اندرون از پشت او چیزی آویخته است و گرانی می کند و عقل شوریده
شود و بول بدشواری بیرون آید و دگر آماس رحم است و بر طبع آن تبی باشد همچون تب آماس مثانه.
علامات و علاج این تنها بتمامی و بشرح در باب علاج آماس این اندامها یاد کرده آمده است و بسیار باشد

که آماس گرم در عضوی عصبانی پدید آید و تشنج ادا کند و گاه باشد که ذات الجنب زایل شود و تب هم
بدان حال که بوده است همی آید و نشان آن باشد که ماده پاک نشده است و اگر دراز گردد دق شود
خاصه که آماسی در جگر باشد و از آنجا که آماس در حجاب باشد مهلت آن ندهد که دق گردد زودتر هلاک
گردد و اندر همه آماسها نبض یا منشاری باشد یا نبضی بود مرکب از منشاری و موجی و بول نیز در بیشتر
حالها کم رنگ باشد و میل بسپیدی دارد و اندر کتاب ششم که معالجات هر عضوی یاد کرده آید علاج آماسی
از آنجا طلب باید کرد و بباید دانست که در علاج این تبها آن رخصت که در تبهاء دیگر باشد از آب سرد
خوردن و در گرمابه رفتن و در آب زن نشستن هیچ نباید و آنجا که آماس خونی و صفرائی بود خرقهاء تر کرده
باب خرفه و کوک و کشنیز تر با اندکی آرد جو سرد کرده بر نهادن روا بود **باب چهارم در تبهای وبائی** و معالجات آن
معنی وبا کشتن هوا باشد و همچنانکه آب در آب دان چون دیر بماند طبیعت او بگردد یا بسبب آنکه چیزی
از قوت نباتهاء بد یا از زمین بد بوی بیامیزد از حال خود بگردد و عفونت پذیرد و هوا نیز بسبب آنکه در میان
درختان و در میان خاکها دیر بماند یا بسبب بخارها و دخانهاء بد که با وی آمیخته شود و حرکت بادهای خوش
که عادت است بدو نرسد و او را نجنباند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و گاه باشد که بادها بسیار آید
و از زمینهاء بد و از گورستانها و چراگاهها بخارهاء بد بموضعی دیگر رساند و هوا را بد کند و گاه باشد که در باطن
زمین بخارهاء بد تولد کند و بظاهر بر آید و مضرت آن اندر آب و هوا پدید آید هر گاه که هوا بسببی ازین
سببها که یاد کرده آمد بگردد و باز تولد کند و از بهر آنکه چیز با روح جانوران آمیخته تر اند هوائیست هر گاه
هوا بد شود بیماری و مرگ جانوران پدید آید و بدین سبب است که جانوران که حس ایشان لطیف تر است
چون خطاف که بپارسی برسنگ گویند و چون لقلق از ولایتی که هوای آن بد شود بگریزند و اندر هوای
تر وبا بیشتر از آن باشد که در هوای خشک و بدین سبب است که در تابستان گرم و خشک وبا کمتر باشد لیکن
هر بیماری که در وی افتد تیزتر و گرم تر باشد یا زودتر هلاک کند یا زودتر بگذرد و بهترین سالها آن باشد
که هر فصلی از وی بطبع خود باشد چنانکه مثلا اندر **فصل** خریف هوا سخت گرم و سرد نباشد و بارانها
معتدل آید و در **فصل** زمستان سرمائی باران بیحد نباشد و بی سرما و بارانها که عادت هر موضعی است نباشد
و فصل بهار بغایت اعتدال باشد و بی باران چند معتدل نباشد و تابستان بی گرمی که عادت است نباشد
و هر گاه که فصلهاء سال بدین گونها باشد اندر آن سال وبا نباشد و بیماری کمتر بود و در کتاب **سیوم** حالهاء
تن مردم اندر سالهائی که فصلهاء آن مخالف افتد و بیماریهائی که از آن حذر باید کردن یاد کرده آمده است
و بباید دانست که هر گاه که وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا درین خلطی بد نباشد هوای

اثر نکند لیکن اگر شخصی بود که جماع بسیار کند یا هر روز اندر گرمابه شود و مشام او بدان سبب گشاده شود
اگرچه در تن او خلطی بد نباشد هوای بد بمشام او در شود و اخلاط او را تباه کند و هوای بد میوها را
و نباتها را تباه کند و همه جانوران را زیان دارد و هر که از این میوه و گوشت آن جانوران خورد که آن
نباتها خورده باشند مضرت آن بدو باز رسد و اندر بیشتر وقتها وبا اندر آخر تابستان یا در فصل
خزان افتد و هر گاه که اندر اول فصل خریف و در ماه ایلول اندر شب ستارها بسیار بیند که
برود و دنبال کشیده شود و اندر هوا سرخها پدید آید نشان آن باشد که وبا خواهد بود و هر گاه که در کانون
الاول و کانون الآخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمناک شود چنانکه مردم پندارند که باران خواهد بودن
و نباشد هم نشان تباهی هوا باشد و هر گاه که در فصل ربیع هوا سرد باشد و بارانها بارد پس باد جنوب آید
و روزی چند هوا تیره شود باز مدت یک هفته کمتر یا بیشتر هوا صافی شود و شبها خشک و روزها گرم
و فرو گرفته شود و هوای روز تیره بود نشان تولد وبا و آبله و مانند آن باشد و همچنین هر گاه که تابستان
هوا تیره شود و سخت گرم نباشد در تیر ماه بشب ستارها بسیار کشیده می شود و سرخیها پدید می آید نشان
وبا باشد و هر گاه که اندر هر فصلی که باشد روزی هوا تیره بود و روزی صافی غبار و روزی نرم نشان
بدی هوا و هم وبا باشد و هر گاه که بینند که حشرات زمین و جانوران زمینی از عفونت تولد کنند
و ضفدع آبی و صحرائی بسیار باشد یا بینند که موش و دیگر جانوران که اندر زمین پنهان باشند بر ظاهر زمین
آیند و چون مدهوشی و متحیری باشند یا بینند که تعلق آشیان خویش بگذارد و پیش از آنکه عادت
غیبت اوست غایب شود بباید دانست که هوا بد شود و بخارها بد از زمین با هوا آمیخته شد و وبا آمد
علامتها اما علامتهاء تب وبا چهارده نوع گاه باشد که همه علامتها در یک شخص پدید آید و گاه باشد
که بعضی پدید آید و بعضی نه اما نخستین و عامترین آنست که ظاهر تن سخت گرم نباشد و در باطن مسند
عظیم و حرارتی قوی باشد دوم آنکه دم زدن از حال طبیعی بگردد و بعضی را نفس تنگ شود و بعضی را
متواتر و بعضی را سر بلند و بعضی را ناخوش و هر که را نفس ناخوشبوی شود زود هلاک گردد از بهر آنکه
نشان عفونت باشد اندر حوالی دل سیوم آنکه عرق نیز گنده بود چهارم آنکه آنکه نبض صغیر و متواتر بود
پنجم آنکه گاه باشد که دلیل سودائی بود ششم آنکه گاه باشد بود که سپرز بزرگ شود تا حالی همچون استسقا
پدید آید هفتم منش گشتن و شهوت طعام نابودن و فم معده و جانب دل درد کردن هشتم آنکه گاه باشد
که قی سودائی کند و قی صفرائی خود بسیار بود نهم تشنگی صعب و خشکی زبان و دمیدن گوشت بن دندانها
و دهانها دهم سعال خشک یازدهم بیخوابی و اختلاط عقل دوازدهم غشی و ساقط شدن قوت و سستی اندامها

غیبت

سیزدهم

سیزدهم نرمی طبع و کنگ ناکی و ناخوش رنگی نفل چهاردهم پدید آمدن بثرهای سرخ بر بشره
و باز پنهان شدن و گاه باشد که این اعراض از نخست برین گونه باشد و بآخر دست و پای سرد شود
و غشی افتد و باشد که لیثرغس یعنی سرسام سرد پدید آید و بگزاز و تشنج ادا کند و گاه باشد که حرارت سخت
ظاهر شود نه اندر ظاهر تن و نه اندر باطن و نبض و دلیل از حال طبیعی بس دور باشد و بیمار زود هلاک شود معالجات
گفته ایم که هر گاه که هوا بد شود هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد بدین سبب علاج و بآنکه کی اندر روز کار وبا
از خانه بصحرا نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند باید که نشود و احتیاط آن بود که هر روز اندر خانه بچند نوبت عود
و عنبر و قسط حلو و کندر و مصطکی و میعه و سندروس و انجیر و لادن و زعفران و سک و سعد و ابهل و وج و اسارون
و بادام تلخ و اذخر و اشنه و چوب گز و جوشیر و لختی بسوزند و انجیر در سرکه حل کنند و هر روز به بیرون و اندرون
خانه در سه نوبت بپراکنند و گفته ایم که در هوای تر و با بیشتر افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از طعام
های تری فزای بباید داشت و طعامهای خشکی فزاینده باید خوردن و اندر گرمابه نباید شد الا بوقت ضرورت
و شراب نشاید خورد البته از بهر آنکه گرمابه سده بگشاید و هوای بد بمسام اندر شود و اخلاط را تباه گرداند و شراب
و گرمابه هر دو تری فزایند و گوشتها را بسماق و زرشک و ریواج و نار دانگ و غوره و سرکه باید پخت و اندک تر
از عادت روزها دیگر باید خوردن تا امتلا تولد نکند و هلام نسرد و مصوص با آب غوره و سرکه و آب لیمو و آب سماق
سخت نیک و سرکه کبر سودمند باشد و گاه باشد که نشانهای پدید آمدن وبا ظاهر شود اگر از بهر احتیاط تریاق و مثرودیطوس
خورند تا دل را قوی کند و قوتها را مدد دهد و عفونت باز دارد سخت صواب باشد و انجیر نیز از بهر آنکه عفونت باز
دارد و خشکی فزاید خداوند مزاج سرد و تر را سودمند بود و اگر گمان افتد که در تن رطوبتی فزونی است تن را از آن پاک
باید کرد و این جمله یاد کرده آمد تدبیر تندرستان و تدبیر باز داشتن مضرت است از وبا اما تدبیر آنکه او را تب وبا گرفت آنست
که نخست تن از خلط فزونی پاک کند و هوای خانه را بمیوهای خوش بو و بصندل و گلاب خوشبوی دارد و به ابر غمهای
خنک چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید و هر ساعت لختی گلاب و سرکه با آب بید بیرون کند و هر بامداد قرص کافور دهند
با آب غوره و رب آبی و رب انبروط و حماض ترنج و رب ریواج و رب لیمو آنچه حاضر باشد و اگر هیچ حاضر نباشد سرکه
با آب بیامیزند و سرد کنند و قرص کافور در وی مالند با ترف ترش در گلاب حل کنند و قرص در وی بمالند
و بدهند و این ترف در گلاب حل کرده با قرص کافور سودمند بود و تشنگی را بنشاند و آب یخ که سرد بغایت باشد
اگر بیکبار شربتی تمام بخورد سودمند بود و اگر اندک خورد حرارت را برافروزد و زیان دارد و بر تشنگی صبر
کردن سخت زیان دارد و طعام اگر چه آرزو نبود بر نایاب است زندگی بباید خورد و از طعامهای ترش که یاد کرده آمد
بکار باید برد و بباید دانست اندکی غذای نیک خوردن امیدوارتر از طعام باز گرفتن باشد و در پیش بیمار صندل

۲ سیب و رب ۲

۷ و بی قرص کافور

و کافور و پوست انار و برگ مورد و آبنوس و انیسون و چوب گز و سیب و آبی و کیر همی باید سوخت و گل دود خورده
بسرکه و گلاب تر می کنند و می بوید چون کار بدان رسد که سر پهلوها و پوست شکم طرنجیده شود و دست و پای
سرد گردد و اندر حالت دم زدن و نفس کشیدن سینه بر می افرازد و خواب هیچ نیاید و از خود بیخبر نمیشود
ازان چاره نبود که بیمار را بجامه گرم بپوشانند تا حرارت بظاهر تن کشد **گفتار پنجم** اندر بیان کردن
احوال آبله و حصبه و معالجات آن و این گفتار سیزده بابست **باب** نخستین در یاد کردن اسباب آبله و حصبه و احوال
آن آبله و حصبه هر دو از یک جنس اند از بهر آنکه هر دو بثرهای بسیار اند و بثرهای آبله بر ظاهر تن پدید آید
و بثرهای حصبه مقلوب باشد و سردی اندرون تن باشد و هر دو از جوشیدن خون تولد کند لیکن بنوع جدا اند
از بهر آنکه ماده آبله خون بسیار نیست گرم شده و میل تیزی دارد و ماده حصبه خون صفرائیست و اندک است و میل
بخشکی دارد و بدین سبب است که بثرهای او کوچک تر است و از پوست برداشته نشود و لیکن حصبه کشنده تر است
از بهر آنکه از خونی تباه تولد کند و هر دو از جمله بیماریهای وبا است که بتازی امراض وافده گویند یعنی بیماری است
که هر گاه که در ولایتی افتد خلقی بسیار را ازان بیماری دران روزگار پدید آید و سبب آبله آنست که خون
در تن گاهی بر سبیل کاری طبیعی بجوشد و گاهی بسبب آنکه رقیق و آبناک گردد و هر وقت که حرارتی فزونی
بدو رسد بجوشد اما آنچ بر سبیل کاری طبیعی بجوشد همچون جوشیدن شیره انگور بود که گرم شود و از حال
بگردد و بجوشد و اجزای او یکدیگر جدا شود و آنچ کفک باشد بر سر آرد و آنچ ثقل باشد در بن نشیند و آنچه صافی
و رسیده باشد در میان بماند چون در تن مردم همچنین بجوشد و اخلاط بد که از غذای نخستین که خون حیض است
تولد کرده باشد و فرو آمده و خلطهای دیگر و بخارهای بد که از پس ولادت در تن وی جمع شده باشد و با خون
آمیخته از وی جدا شود و آنچ بسبب آبناکی خون جوشد همچون خوردنیهای تر و نازک بود که در تابستان
از گرمی هوا زود بجوشد و تباه شود و مثال خون کودک همچون شیره خام است و مثال خون جوان همچون
شیره پخته و رسیده است و خون پیر همچون شیره است که قوت بگذاشته باشد و سرکه خواهد شدن از بهر آنک خون
کودک خام و رطوبت ناک باشد کم کودکی باشد که ازان آبله خلاص یابد ازینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان
آنست که خون کودک از حال بگردد و ریختن و جوشیدن آید تا خلط خام و فزونی از وی جدا شود و خون او
صافی و پخته گردد و خاصه کودک نرینه که چاره نیست ازانکه رطوبت کودک از وی گردد و خون او پخته و بقوام
شود و کم اتفاق افتد که خون کودک بی آنک بجوشد پخته شود از بهر آنک مزاج کودک گرم و تر بود و ممکن
نیست که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حال بحالی گردد بی آنک بجوشد و سببی که این سبب را که یاد
ه آمده است درست کند که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعهد شیرخوارگی نزدیک و هنوز فضله

حصبه

غذاها

غذا نا لخنین تری و نازکی شود در تن ایشان باشد با انکه طعامها آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتهای بی هنگام
کنند این همه اسباب خامی و رطوبت ناکی خون شود و آنها که از حد شیر خوارگی و نزدیک ان در گذشته
باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان شیر بیفکنند و دیگری قوی
تر بر آید و درین سالها نیز واجب کند که حال خون بگردد و خامی و رطوبت ناکی از وی جدا شود و پخته
و با قوام گردد تا قوت زیادة شود و بالیدن اندامهای او محکم باشد لیکن حال همکنان در خامی و رطوبت ناکی
خون یکسان نیست از بهر انک مزاجها یکسان نیست و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون متفاوت
افتد و مزاج هوا در هر موضعی حالی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود تر آید و بعضی را دیر تر و بعضی را بیشتر آید
و بعضی را کمتر و بعضی را با خطر این همه بتقدیر و تدبیر آنرا که نزدیک و تعالی باشد برین قیاس واجب کند
که جوانرا آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت یافته باشد یا اگر بوده باشد اندکی بوده باشد
بدان قدر خامی و رطوبت فزونی از خون او جدا کشته نباشد و خون او بتوام راست رسیده نباشد یا مزاج
او گرم تر باشد و طعامهای خورد که تری افزاید تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را
آبله اتفاق افتد و ممکن باشد که اگر چه در کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک
گرم و خشک بود بس در جوانی بهوای دیگر شود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف روزگار
کودکی کرد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوای بدید آید اگر تا در جوانی او را آبله بر آید و مردم
بسیار آبله نباشد اندر روزگار وبا کی بیشترین مردمان بر آمده باشد و هوای بد و نفس بیماران باندرون دل
او رسد و روح او را بگرداند و تباه کند و بمیانی شریانها و روح که اندر اوست خون همه رگهای تن مردم
جهان تباه شود و بباید دانست که بسیار غذا هست که خون را رطوبت ناک و مستعد تباه شدن و جوشیدن کند
چون میوها تر و شیر گاو و گوسفند و جزات و شیر اشتر و شیر اسپ خاصه اگر عادت نبوده باشد و جزنا
گرم با آن خورده شود چون عسل و شراب و داروهای گرم و مضرت آبله بیشتر انست که بر همه اندامها یکسان یعنی
بسیط و اندامهای مرکب یعنی آلی اندرون و بیرونی بر آید و بسیار باشد که آبله با جز قلیلی و ما شاکردد
کرسوی یا دیگر از مادهٔ وی تولد کند و حصبه اتفاق افتد که امان دهد باب دوم در تنبها و مزاجها که مستعد آبله و حصبه بود
و شناختن فضلها که در وی بدید آید شخصی که مستعد آبله تر بود تن آبادان و خون افزای و سرخ
یا کندم گون باشد و او را از بیماریهای تب حاده و مطبقه و رعاف و نزله و بثرات و سرخ بسیار باشد
خصوصا اگر شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیدهٔ خرما و حلواء انگبین و انجیر و عنب و انگور و شکر
و شراب بسیار خورد و هر که مستعد حصبه نباشد خشک و لاغر و صفرائی باشد و اگر او را آبله بر آید آبله او کم

تر باشد یا آنکه از اول بیماری تا آخر بی تب نباشد و حصبه و آبله بیشتر اندر آخر فصل خریف باشد یا در اول
فصل بهار و بباید دانست که هر گاه که زمستان خوش گذرد و سرما عادة اندر تابستان باران بسیار آید و بادهاء
جنوبی جهد در خریف آبله بسیار بود و هر گاه که زمستان خوش گذرد و سرما که عادت ولایتی باشد بر آن بر
عادت نبود و تابستان وی گرم و خشک باشد و خریف نیز گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار باشد

باب سیوم در یاد کردن علامتهاء آبله و حصبه و احوال آن از علامتها پدید آمدن آبله آنچ بدو مخصوص است
پنج است یکی آنکه تب آبله یا تاسه عظیم و یا درد پشت بود و بسبب درد پشت پری و طرنجیدگی شریان بزرگ که
نزدیک مهرهاء پشت نهاده است دوم ترسیدن در خواب و هر وقت که بپشت باز گردد پای بلرزد سیوم صداع
و گرانی سر با سرخی چشم و روی و خارش بینی و دویدن اشک از چشم بی گریستن چهارم آنکه گاه بود که در
تب آبله سرفه و درد گلو پدید آید و نفس تنگ و آواز گرفته شود پنجم آنکه در تب همه تن گران و سست باشد و بیش
از تب بی آنکه رنجی برداشته باشد ماندگی عظیم یابد اما علامت خاصه حصبه آنست که تب او گرم تر و تاسه ناک تر بود
از تب آبله و درد پشت کمتر باشد از بهر آنکه آبله از بسیاری خون بد تولد کند و حصبه از غایت تباهی خون باشد نه
از بسیاری خون و منش گشتن و تاسه بیحد این جمله نشانهاء خاصه حصبه است و حصبه در بیشتر حالها بیکبار بیرون
آید و آبله بیکهفته و زودترین اندر سه روز بیرون آید و بثرهاء حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نباشد
پندار با بثره حصبه سر با اندرون تن دارد **باب چهارم در سلامت و نشانهاء خطرناک** نشانهاء کی نشانهای سلامت
و خطرناکی از شش چیز جویند نخستین از رنگ آبله دوم از شکل و حجم او سیوم از کمی و بیشی چهارم از دیری
و زودی بیرون آمدن او و پخته شدن پنجم از تب و احوالهاء آن ششم از قوت و احوال بیمار
اما آنچ از رنگ آبله باید جست آنست که بدانی که انواع آبله بشش رنگ باشد سپید و سبز و زرد و سرخ
و بنفش و سیاه و آنچ امیدوارتر بود سپید باشد و اندک و پراکنده و ازین گذشته آبله سرخ باشد که امیدوار
تر بود و اگر دیگر علامتهاء او که یاد کرده آید نیک باشد از بهر آنکه ماده او خون باشد و خون بهترین خلطی است
در تن و ازین گذشته زرد نیز امیدوار بود اگر دیگر علامتهاء او نیک بود از بهر آنکه ماده او خون صفرائی بآن آمیخته
گردد و آنچ سبز و بنفش و سیاه باشد خطرناک بود از بهر آنکه ماده او خون سوخته و سودا بود و آنچه از شکل آبله باید
جست آنست که بدانی که شکل آبله بعضی بزرگ باشد و بعضی خورد باشد و بعضی پهلوهاء دراز دارد یا پهلوها درهم
و پیوسته باشد و بعضی دو آبله اندر میان یکدیگر باشد اما آنچه گرد و سپید و بزرگ و پراکنده باشد امیدوار بود
و آنچ اگرچه بزرگ و سپید پهلوها دارد با یکدیگر نزدیک باشد یا درهم پیوسته باشد یا دو آبله اندر میان یکدیگر
باشد بود از بهر آنک نشان بسیاری بود هم بد باشد از بهر آنکه نشان بسیاری و غلیظی ماده باشد و نشان آن بود

ماده باشد و آنچه خورد و بسیار

که دیر پخته شود اگرچه سپید باشد و بسبب سپیدی گمان امیدواری افتد ایمن نتوان بود که پیش از آنکه پخته شود
حال بیمار بد گردد و قوت نماند و هلاک شود و آنچ از کمی و بیشی باید جست آنست که بسیاری آبله دلیل بسیاری
اندر یکدیگر پیوسته نباشد و چون آبله بیرون آید تب و تاسه آن زایل شود دلیل سلامت باشد و آنچه از دیری و زودی
دی بیرون آمدن و پخته شدن و ناپخته ماندن باید جست آنست که بدانی که اگر آبله خورد و بدشواری و دیری
بیرون آید و سخت باشد دلیل غلیظی و عسری و دیری پختن ماده باشد و آنچ زود بیرون آید نشان
زود پختن و آنکه روز سیوم بیرون آید میانه باشد و اگر از پس روز چهارم بیرون آید دیر پخته شود و اعتماد
سلامت و خطرناک بر نشانهای دیگر باشد و آنچ اندر روزی نیک بیرون آید از روزهاء بحران دلیل سلامت
باشد لامحال و اگر بروز بد بیرون آید بد باشد و آنچه گاهی بیرون می آید و گاهی باندرون باز می گردد
و بدرنگ باشد بد بود خاصه اگر بنفس باشد حکم باید کردن که غشی خواهد افتاد و اگر دیر بیرون آید
و قوت ضعیف شود و عضوی سبز یا سیاه شود بد بود و آنچه از تب و احوال آن باید جست آنست که اگر
تب سوزان تر باشد و با تاسه بود دلیل تباهی ماده باشد و اگر تب سخت سوزان نباشد و چون
آبله بیرون آمدن آغاز کند تب و تاسه کمتر و آ[illegible]تر میشود و چون تمام بیرون آید تب کساریده شود
نشان سلامت باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس تب گیرد خطرناک باشد و خطر فزون از آن
باشد که آبله بیرون آمده باشد و هنوز تب دارد و آنچه از قوت بیمار و دیگر احوال باید جست آنست
که اگر آبله بهمین باز میشود و درهم می پیوندد و تاسه بی حد شود و شکم باد گیرد بمیرد یا بمرگ نزدیک باشد
و اگر آبله کوچک و بی آدب باشد و میطرقد و بیمار سخن بیهوشانه می گوید بمرگ نزدیک باشد
و اگر نفس و آواز بگردد بباید دانست که در حجاب آماسیست اما قوت ساقط میشود و اگر باین حال تشنگی
و تاسه بیحد شود و بشره سرد گردد و آبله سبز شود علامت نزدیکی مرگ باشد و اگر آبله بر روی
و سینه و شکم بیشتر باشد و بر دست و پای کمتر بود دلیل غلیظی ماده بود و بسبب غلیظی باطراف
نمی رسد و اگر در آبله بول بزودی خون گردد و پس سیاه شود و بیمار هلاک گردد خاصه اگر قوت
ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفرائی با آن یار شود و اما نشاء سلامت و خطرناکی حصبه هم اینست
که یاد کرده آمد اما اگر در حصبه سیوم روز حفظ آغاز کند بد بود و حمیقا چیزیست که میان آبله و حصبه بود

باب پنجم در بیان آنکه چگونه کنند

احتیاط تا آبله بر نیاید و اگر بر آید کمتر باشد که احتیاط درین معنی آنست
تا هر گاه که علامتهاء پدید آمدن آبله اندر فصلهاء سال یافته شود یا در شهری بعضی مردمان را بر آید
جوانان و کودکان که چهارده ساله باشند و آبله بر نیامده باشد فصد کنند و آنها که کم از دوازده سال

ماده باشد لیکن اگر با بسیاری

شود

ماده باشد و اگر روز نخست
که تب آید نشان آبله بیرون
زند گاهی دلیل بسیاری ماده
باشد و گاهی دلیل
زود پختن

یا از ده سال کم باشد حجامت کند و جمله تدبیرها که در باب احتیاط کردن ازو با یاد کرده آمده است
بر دست گیرند و طعامها سرد خورند چون فرفیون و هلاکم و طفیشل و کوک و کسنه و کشنیز تر و برگ و مانند
آن و از شربتها اسپغول و شکر و سکنگبین و شراب کذر و قرص کافور و مانند این خورند و در آب سرد
همی نشینند و بدان غسل همی کنند و از شربتها پرهیز کنند خاصه از خرما و خربزه و انگبین و انجیر و انگور از بهر آنکه
خاصیت انجیر آنست که فضلها را بظاهر پوست ادا کند و انگور خون را یاد ناک کند و مستعد جوشانیدن گرداند
و از جماع و کارهاء با رنج و از آفتاب و از غبار و از آبها بسیار ایستاده پرهیز کنند فضلها از تن بماء الفواکه
و بماء الجبن بیرون کنند صفت سکنگبین بگیرند خل الخمر صد درم گلاب دویست درم بهم بیامیزند و ده
درم برگ گل سرخ خشک و پنج درم گلنار و ده درم رمیخ تراشیده درین سرکه و گلاب تر کنند و سه روز
بگذارند و بعد از آن یک جوش بدهند و بپالایند و سیصد درم شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند چنانکه
رسم است صفت شرابی که قوت او همچون قوت شراب کذر باشد خل خمر یکمن و نیم آب انار ترش
و آب ترشی ترنج و آب غوره و آب ریواج و افشرده خرنوب و آب سماق و آب زرشک از هر یک
نیم من برگ کوک و برگ طرخون بگیرند و هر یک جدا گانه بکوبند و آب بکشند و از هر یکی ده سیر آب
بگیرند و عناب را از دانه جدا کنند و اندر آب کنند و به بپزند و عدس را سرخ کنند و هر یک جدا بپزند
و از آب هر یکی مقدار یکمن با این سرکه و آبهاء دیگر بیامیزند و چهل من شکر طبرزد بر افکنند و بقوام
آرند و ده سیر طباشیر سوده و ده درم کافور ریاحی در هاونی پاکیزه کنند و قدری ازین شراب
گرم بروی کنند و در هاون بمالند تا حل شود و آنرا با جمله این شراب بیامیزند و بچوب بید یا برمح
شکافته بجنبانند تا نیک آمیخته شود و بکار دارند این شراب از پیش پدید آمدن آبله و از پس پدید آمدن
نیز و در همه بیماریهاء خونی و صفرائی و اندر طاعون سودمند صفت شراب کذر که شیخ رئیس رحمة الله در
کتاب قانون وصف کرده است بگیرند خوب کذر یکمن صندل سپید مقاصری نیم من هر دو را بسوهان کنند
تا سوده شود یا بکوبند نرم و در پنج من سرکه مقطر با آب غوره تر کنند و سه روز بگذارند تا آغشته شود و بعد از آن
با آتش نرم بجوشانند تا خوب نرم پخته شود و بدست بمالند نیک و بفشارند نیک و صافی کنند و آن سرکه را نگه
دارد پس دوغ ترش بگیرند و بنهند تا هر چه غلیظ تر است بنشیند و آب صافی بر سر آبدان آب صافی
جدا کنند و اگر ازین دوغ برسان آنکه از شیر ماء الجبن سازند آب جدا کنند لطیف تر بود و ازین
آب دوغ و آرد جو فقاع سازند و بنهند تا ترش شود و سرد کنند و این فقاع را صافی بپالایند
و از این آب صافی را چند بار فقاع می سازند و می پالایند بهتر باشد از آب این فقاع پنج من بستانند

شراب ماء الجبن لطیف تر باشد

و آب زرشک

و آب زرشک تر فشارده نیمن و آب انار برود چینی و آب سیب ترش و آب انار ترش و آب آبی
ترش و آب لیمو و آب آلوی ترش و آب خربوزه که هنوز ترش بود و آب زرد آلو خام که پخته
او ترش باشد و آب زعرور و آب ریواج و آب سرشاخ زر و آب گل فارسی فشارده و آب بنفشه فشارده
و آب نیلوفر فشارده از هر یک سیزده ستیر و آب نارنج ترش و آب ترنج از هر یک بیست و شش ستیره
و آب کشنیز تر فشارده از هر و آب برگ کوک فشارده و آب شکوفه خشخاش فشارده و آب کسنی فشارده
از هر یک ده ستیر و آب برگ خرفه فشارده و آب بید فشارده و آب برگ سیب ترش و آب برگ
انبرود چینی فشارده و آب برگ زعرور فشارده و آب برگ درخت گل فشارده و آب الراعی فشارده
از هر یک ده ستیر برگ گل خشک و نیلوفر خشک و عصاره لحیة التیس و تخم کسنی و تخم کوک و گلنار از هر یک
بیست و شش درم آب برگ بودنه فشارده شش ستیر و نیم داروهای خشک را بکوبند و به بیزند و نگاه دارند
و آبها را بیامیزند و چهار من عدس سرخ و دو من کشک جو و سه من سماق و سه من انار دانه تک درین آبها کنند
و بپزند با آتش نرم تا بنیمه باز آید و بگذارند تا چنان شود که دست در وی توان کردن و بمالند و بفشارند
و ثفل از وی پاک کنند و این جمله آبها که پخته اند بدانند تا چندست نصیب هر سعید درم یکمثقال کافور ریاحی
سوده با داروهای کوفته بیامیزند و اندرین قرابه کنند و این شراب پخته بر سر آن کنند و بجنبانند تا نیک آمیخته
شود و سر قرابه استوار کنند و نگاه دارند شربت از پنج درم تا ده درم و این نسخت آنست که در کتاب قانون آورده
است و شک نیست که این شراب سخت ترش باشد و گلو فراهم کشد از بهر آنکه عفوصت دارد لیکن ایمن نتوان
بود از آنکه ترشی و تیزی او معده و امعا را بگزد و بزند و عفوصت او با قوت ترشی برابری نتواند کرد از
بهر آنکه ترشی سخت بسیارست و نیز هر گاه که این آبها را به نیمه باز آرند چنانکه می فرماید نیک سخت و نیک پخته
نباشد و قوام او راست نبود ممکن باشد که بسبب کشک جو و آبهای تر با متغیر شود همانا اگر یکمن لعاب اسبغول
و ده ستیر صمغ عربی سوده با این آبها بپزند و پنج من شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند تیزی و گزندگی آن و برائی
آن معتدل گردد و پس از آن که بقوام آورده باشند و هنوز گرم بود صد درم طباشیر سوده با کافور و دیگر
داروها برین شراب افکنند و بچوب بید بجنبانند تا آمیخته شود و بکار دارند صفت سفوف طباشیر که
جوشیدن خون و اسهال صفرا را باز دارد و حرارت جگر را بنشاند برگ گل سرخ خشک ده درم طباشیر
بیست درم سماق و بزر الحماض و عدس سرخ و زرشک پاک کرده با عصاره او خشک و تخم خرفه و تخم
کوک و پوست خشخاش اسفید از هر یک پنج درم صندل سپید دو دو درم و نیم درم و کافور یکدرم هر
بامداد ازین سفوف سه درم در سکنگبین یا در شرابی که وصف کرده است بخورد یا در شراب غوره یا در شراب
آمد

قرص کافور

فیمو یا در شراب انار یا در شراب ریواج دهند **صفت** قرص کافور گلسرخ و طباشیر از هر یک ده درم صندل
سپید سه درم کافور یکدرم جمله را بکوبند و به بیزند و بلعاب اسپغول بسرشند و قرصها کنند هر یک قرص سه درم هر بامداد
قرصی با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمد بخورند این جمله که یاد کرده آمد تدبیر باز داشتن آبله است و احتیاط کردن
دران اما چون تب و علامتهاء آبله پدید آید این تدبیرها دشوار توان کرد از بهر آنکه هر گاه خون در تن بجنبد
و در جوش آید طبیعت جهد کند تا فضلهاء را بظاهر با عضوی خسیس دفع کند و هر گاه که بداروها و شربتها
خشک خون را غلیظ کند و باز می نشاند بدان غلیظی که باید نتواند کرد و اگر چه قراری اندک پدید آید بدان
حد نباشد که دیگر باره بجوش آید نباید لیکن ممکن باشد که بار دوم و سیوم بجنبد و بجوشد بدین سبب هرگز
پس از آن که تب و نشانهاء آبله پدید آید و حصبه پدید شود بتسکین مشغول شود طبیعت را از دفع فضلهاء و از
کار خویش باز داشته باشد پس صواب آنست که هر گاه که نشان آبله پدید آید اگر نشانهاء خون بیشتر باشد
فصد کنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه غشی افتد از بهر آنکه آنجا که فصد واجب باشد اگر خون بسیار
بیرون نکند هم بیم باشد که ماده باطراف میل کند و اطراف را تباه گرداند و اگر به تسکین مشغول شوند فصد
ناکرده همچنین باشد و فصد باسلیق اولیتر و اگر نباشد اکحل زنند و اگر نیابند قیفال زنند و رخصت در فصد کردن
از روز نخست باشد که اثر تب پدید آید تا روز سیوم و اگر روز دوم و سیوم اثر آبله و حصبه پدید آید فصد نشاید کرد مگر
آنجا که علامتهای خون سخت قوی باشد و اگر اندکی خون بیرون کنند چندانکه بیمار سبکتر شود و ماده کمتر گردد
روا باشد و آنجا که نیز علامتهاء خون سخت ظاهر شود اگر هنوز آبله پدید آمده نباشد فصد کنند و خون اندکی بیرون
کنند و بتسکین مشغول شوند صواب باشد اگر بدین تدبیرها تب آهسته گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید بتسکین
مشغول باشند و آب سرد که بغایت سردی باشد چنانکه هر گاه که بخورد احشاء او سرد شود مقدار نیم من
تسکین بغایت کنند و هر گاه که حرارت بر میفروزد شربتی دیگر مقدار نیم من میخورد چنانکه در مدت نیم ساعت
یکمن و نیم خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم بر آب شود قی کند تا آب بر آید و دیگر باره معاودت
کند تا سکون تمام بحاصل آید اگر عرق یا ادرار بول پدید آید بباید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود
نیک خواهد شدن هم بتسکین مشغول باشد و اگر آب گذر نکند و حرارت همی فروزد بشربتهاء دیگر چون
شراب گذر و قرص کافور باز گردد پس اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش بود یا زیادت می شود
بباید دانست که ماده قوی است و چاره نیست از آنکه آبله یا حصبه بیرون آید ازین تدبیرها در گذرد و طبیعت
[illegible]ی دهد تا ماده را بکلی بظاهر تن دفع کند و اما تدبیر یاری دادن طبیعت بر دفع ماده در باب دیگر
[illegible] کرده آید **باب ششم در آنکه** چگونه طبیعت را یاری دهند تا آبله و حصبه بیرون اندازد تدبیر آنکه آبله و حصبه زودتر

بیرون آید

بیرون آید آنست که هوای خانه سخت سرد نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد می دهند از بهر آنکه
آب سرد چون اندک اندک خورند عرق بیرون آید و طبیعت را بر دفع ماده یاری دهد خصوصاً اگر تب سوزان بود و
از اندرون حرارتی و تاسه عظیم باشد و تدبیر دیگر آنکه بیمار را بنشانند و دو مکان آب گرم بغایت در زیر دامن
او نهند از پیش و از پس و جامه دیگر بزیر بر جامه او پوشیده باشند و ازاری گرد گردن او در آویزند تا بخار
آب بهمه تن او برسد و بسر و روی او بر نشود و بشره نرم و مسام گشاده شود و فضله زود بیرون آید و اگر هوای
معتدل یا هوای گرم یا پوشیدن جامه ضعف یا غشی آرد هوای خانه خنک کنند چنانکه معلوم است تا هوائی
که بدم زدن می گیرد و بدو می رسد خنک باشد و کافور و صندل می بویانند تا دل گرم نشود و تن را بجامه گرم
پوشیده دارد تا مسام بسته نشود و اگر بدین قناعت نکنند گاه گاه جامه از سینه او سبک تر کنند تا خنکی جز بدان موضع
نرسد خاصه اگر بدین تدبیرها و از پس آنکه آبله بیرون تاسه تب و حرارت زندرون کمتر نشود و زبان سیاه تا این
حالها تن را گرم داشتن خطا بود و گرمابه و آب زن خطا بود و زیان دارد از بهر آنکه قوت را ساقط کند و غشی آرد
و هرگاه که غشی افتاد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید و سفرمها خنک
و کافور و گلاب و صندل نزدیک داشتن آنجا که ماده غلیظ و لزج نباشد این تدبیر اندر یاری دادن طبیعت و بیرون
آوردن آبله و حصبه کفایت باشد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و تاسه و بی قراری دایم و آبله بدشواری بیرون
آید و روز پنجم هنوز آبله تمام بیرون نیامده باشد دست از تدبیر تسکین بباید داشتن و بشره بیمار بخار آب
گرم نرم همی باید داشت و مسام گشاده کردن و گاه گاه آب گرم دادن و تدبیرهای دیگر اندرین معنی یاد کرده
آید باحتیاط و آهستگی باید کردن مگر آن وقت که معلوم شود که حرارت تب در اندرون همچون حرارت
ظاهر آهسته است و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر پیش گرفته آید و حرارت تب بدان حد نرسد که بیمار طاقت
آن ندارد و نشان آهستگی حرارت اندرون آنست که نبض و نفس سریع و متواتر و عظیم نباشد و ظاهر سینه
سخت گرم نبود هرگاه که حال این باشد و آبله دیر بیرون می آید تدبیرهای قوی تر پیش باید گرفت و ابتدا
بشربتهای معتدل باید کرد نخست چند کرت آب گرم باید داد با آب بادیان تر و آب کرفس تر یا شکر
و اگر آب بادیان تر حاضر نباشد تخم بادیان یا تخم کرفس یا هر دو در آب بجوشانیده بدهند و انجیر
خشک را بپزند تا مهرا شود و آب او می دهند از بهر آنکه خاصیت انجیر آنست که ماده را بظاهر تن دفع کند
صفت شربتی که اندر تن معنی شود دارد بگیرند که اسپغول پنج درم عدس سرخ هفت درم
کتیرا سه درم همه را در نیمن آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و بکار برند نافع بود صفت شربتی دیگر خشک هفت
عدد عدس سرخ سه درم لک مغسول سه درم کتیرا و تخم بادیان از هر یک دو درم همه را در یکمن آب بپزند

و هرگاه که غشی آرد

تا بصد درم باز آید و ببالایند و آب او می دهد **صفت** شربتی دیگر انجیر سی عدد مویز منقی دانه بیرون کرده بیست
عدد هر دو را یکمن و نیم آب بپزند تا مهرا شود اندر شبانروزی مقدار ده ستیر بدهند و اگر این شربت را با آب
تخم بادیان و تخم کرفس سخت قوی باشد بیامیزند چنانک چهل درم ازین شربت باشد و بیست درم آب تخم
کرفس سخت قوی باشد **صفت** شربتی دیگر که در هر وقتی شاید دادن بگیرند گل سرخ چهار درم عدس
سرخ هفت درم انجیر زرد ده عدد کثیرا سه درم مویز دانه بیرون کرده ده عدد لک مغسول سه درم تخم کرفس
از هر یک پنج درم جمله در یکمن آب به بپزند تا به نیمه باز آید ببالایند و دانگی زعفران بر و نهند و مقدار ده ستیره
بسه شربت بدهند نافع بود **باب هفتم در تدبیر باز داشتن ابله از چشم و بینی** و حلق و مانند آن اولیتر اندامهائی که از
آفت ابله نگه باید داشت چشم است و بینی و حلق و گوش و شش و روده و بند و گشادها از بهر آنکه مضرت
ابله اندرین اندامها عظیم باشد اما چشم را بیم باشد که تباه شود و منفذ بینی که گذر نسیم هواست اگر آبله بر آید گذر
نسیم بسته شود و اگر در حلق بر آید بیم باشد که ساق کند و شش آلت دم زدن است بیم باشد که تضییق النفس
یا بسل ادا کند و امعا را بیم سحج باشد و بند و گشادها را بیم باشد که آبله بزرگ بر آید و بند رگها گشاده را
تباه کند اما تدبیر نگاه داشتن چشم آنست که چون نشان آبله پدید آید سماق در گلاب تر کنند و ببالایند
و اندکی کافور در وی حل کنند و بچشم اندر چکانند و آب کشنیز تر و آب شحم انار ترش اندر چکانند چشم را
از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و در چکانند سخت قوی باشد **صفت شیافی** که از بیرون چشم طلی
کنند نافع بود بگیرند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا از هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را بکوبند نرم
و شیاف سازند و با آب کشنیز تر بسایند و طلا کنند ابله را از چشم باز دارد و هرگاه که ابله پدید آید باید که کافور
اندر گلاب حل کنند و در چشم میچکانند و هرگاه که بینند که این تدبیرها سود نمی دارد و چشم سرخ بود آبکامه
نبطی که ترش نباشد در چکانند نافع بود گروهی گفته اند که نفط سپید در کشیدن سخت سودمند باشد و هرگاه
که بر سیاهی چشم ابله بزرگ بر آمده است سرمهٔ اصفهانی و کافور را با آب کشنیز حل کنند و هر ساعت
بچشم در می چکانند و اگر سرمه بگلاب در می چکانند سودمند باشد و رفاده بر پشت چشم نهند
و تختهٔ از سرب باندازه چشم بر بالاء رفاده دارند و بسته دارند تا چشم را فرو نشاند اما تدبیر نگاه داشتن
بینی آنست که هر ساعت سرکه و گلاب یا سرکه تنها به بینی می بر افکنند یا صندل و شیاف مامیثا و رب
غوره می سایند و بر می کشند یا قطرهٔ در می چکانند و روغن گل یا روغن مورد با اندکی کافور در چکانیدن
و طلا کردن بر اندرون بینی سودمند بود و تدبیر حلق آنست که از روز نخست که تب آغاز کند و علامتها
آبله پدید آید انار دانگ می میزد و می خاید و هر ساعت غرغره بشراب خرنوب می کند مفید باشد

۷ بادیان و تخم

۲ بادیان و تخم

تدبیر ابله اطفال

واگر ساق

واگر ساق و گل خشک و عدس سرخ اندر گلاب بجوشانند و بدان آب غرغره می کنند سخت سودمند بود و بآب سرد
غرغره کردن نیک باشد و تدبیر شش نگاه داشتن آنست که چون آبله بیرون آید که اگر سینه و آواز درشت
باشد و حرارت سخت قوی نبود و طبع نرم نباشد اندک اندک مسکه و شکر می دهند و اگر حرارت قوی
باشد لعاب اسبغول و روغن بادام و شکر طبرزد دهند صفت لعوقی که درین باب نیک بود بگیرند مغز تخم کدوی
شیرین دو جزو و مغز بادام سپید کرده یک جزو و شکر سه جزو و کثیرا یک جزو و جمله را بلعاب دانه آبی بسرشند
یا بلعاب اسبغول و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان کرده سازند و مغز تخم خیار بریان
کرده و نشاسته بریان کرده بسرشند و تدبیر نگاه داشتن مفاصل آنست که صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی
و گل سرخ خشک و اندکی کافور بگلاب همی سایند و سرکه بر میچکانند و بر بندگاه طلی می کنند و اگر بر بند
گاه خراجی بزرگ بر آید زود بشکافند تا آنچه گرد آمده باشد از وی بیرون شود پس تدبیر درست
کردن جراحت کنند و تدبیر نگاه داشتن امعا آنست که چون آبله در انحطاط افتد شراب مورد
و قرص طباشیر و رب آبی و مانند آن هر وقت می دهند باب هشتم در تدبیر بزائیدن آبله هرگاه که آبله بیرون
آید و تاسه و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نفس و نبض بحال طبیعی باز آید اگر آبله بیرون آید و دیر پخته شود تدبیر
بزائیدن باید کرد و اگر با آنکه آبله بیرون آید تاسه و بیقراری کمتر نشود و نفس و نبض بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت
بسیار باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر بزائیدن نباید کرد اما آنجا که علامتها خیر پدید آمده باشد
تدبیر بزائیدن آنست که بابودنه و اکلیل الملک یا بنفشه و خطمی یا سبوس گندم آنچه حاضر باشد یا همه بیکجا در
آب بجوشانند و در زیر جامه بیمار نهند از پس و از پیش تا بدین تدبیر آب گیرد و پخته شود و پس از آن
تدبیر خشک کردن کنند باب نهم در تدبیر خشک کردن آبله تمام بیرون آید و هفت روز بگذرد و اثر پختگی پدید آید آنچه
بزرگ باشد بسوزن زرین بباید شکافت بآهستگی و آب او بمخرقه نرم برچیند و بعد از آن برگ گل خشک یا برگ
مورد و یا برگ سوسن کوفته و بیخته یا صندل با چوب گز سوده در زیر دامن او دود کنند اما تابستان گل و
مورد در صندل صواب تر و زمستان برگ سوسن و چوب گز و آتش که در زمستان کنند از چوب گز و چوب
زر صواب تر بود و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین بسایند
و بر آن موضع می کنند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد بر برگ گل سرخ سوده بر آرد ارزن و آرد جو خوابانند
و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوسن و از شاخ فرو کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل سرخ
سوده و برگ مورد خشک سوده بر جایگاه خشک سوده بر یکجا خراشیده می کنند و اگر بر ریگ نرم خوابانند سخت
نیک بود و منفعت آن اندر یک روز پدید آید و اگر دیر خشک شود از نمک آب چاره نباشد و آنجا که پوست خراشند

باشد یا آبله شکافته باشد نمک آب نشاید رسانیدن و تا تمام نخفته نشود نمک آب دور باید داشت وصواب آن بود که
عدس سرخ وگل سرخ وخوب کز تراشیده اندر آب بپزند نیک پس درین آب نمک در افکنند و بینه پاکیزه نرم
بدان تری کنند و بر آبله می نهند و آب ان بدومی رسانند و اگر حرارت قوی باشد قدری کافور وصندل
سوده درین آب حل کنند و برگ سپیدوده و برگ نیلوفر و اسفیداج ارزیز و مردار سنگ سوده برکردن بغایت
سودمند بود و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوردنی یا گل فرادی سپید در جمله گل سپید باشد و بر خی نگرایند مقدار صد درم
بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی سوده با وی بیامیزند و بگلاب تر کنند و بر آبله طلی میکنند
و دو ساعت بگذارند تا بروی خشک شود پس بشویند و بباید دانست که آبله چون از انجشک کردن حاجت
نباشد البته باید که روغن دور دارند و اگر جنان باشند که آبله خشک شده باشد روغن مالیدن سودمند بود
بغایت و خشک ریشه را بیفگنند و آبله که ریش گشته باشد مرهم کافوری سودمند بود بغایت و اگر جنان باشد
که ریشی در بنی بدید آید هم جنین مرهم کافوری طلی کنند نافع صفت مرهم کافوری بگیرند موم سپید و روغن
گل موم روغن سازند و سپیدهٔ ارزیز و قلمیاء سیم واندکی کافور سودمند چون غبار درین موم روغن بسرشند و بدسته
ناون بمالند و بکار برند باب هشتم در تدبیر خشک ریشهٔ آبله تا زود پاک شود خشک ریشهٔ آن بوست را گویند که بروی ریشی بدید آید
هرگاه که آبله خشک شود و خشک ریشه بماند بنگر د اگر خشک ریشه خشک و باریک باشد در زیر او هیچ تری نباشد
قطرهٔ روغن نیم گرم بروی زنند یا بر چکانند تا زود تر بفتید و بهترین روغنی از بهر این کار روغن دست مال
تازه باشد و آنج بر روی باشد روغن بسته بزنند و روغن دست مال از وی دور دارند از بهر آنکه
نشان آبله بروی نماند و اگر خشک ریشه سطبر باشد باید دانست زیر آن رطوبتی باشد آنرا باستکی بی روغن بردارند
و رطوبت ازوی بر چیند و بنگرند اگر عمقی دارد یعنی بوست فرو رفته باشد ذروری از صبر و مرو زرد چوبه
و مردار سنگ و قلمیاء سیم و سپیده ارزیز و اسرنج بروی کنند و اگر عمق ندارد و بابوست برابر باشد شب یمانی
و نمک سوده بر کنند و بگذارند تا دیگر بار خشک ریشه برآورد و دیگر باره باستکی بردارند و بنگرند اگر
در زیر خشک ریشه هم جنان رطوبتی باشد همجنین علاج کنند و اگر رطوبت نباشد بعلاج حاجت نباشد
و اگر جنان باشد که دیگر باره خشک ریشه سر آرد باید که هر وقتی بر روغن چرب می کنند تا بیکبار بیفتد باب
یازدهم در تدبیر طعام و شراب خداوند آبله و حصبه از بهر انکه سبب آبله حرارتی غریب است که در خونی رطوبت
ناک اثری می کند تا بدان سبب خون بجوشد نکوترین طعامی و شرابی در آبله چیزی باشد که سردی
و خشکی دارد چون پست جو یا پست عدس اندر آب انار ترش یا در آب غوره یا در ریواج
رطبی خشک باشد و در سینه و حلق در شتی نبود و حرارت سخت عظیم نباشد پست با جلاب

دهند و اگر طبع نرم باشد و حرارت عظیم و سینه و حلق درشت بود دست را دیگر بار بریان کنند
و با قرص طباشیر بدهند و اگر صمغ عربی و طباشیر و اندکی شکر طبرزد دهند روا باشد و اگر طبع سخت نرم
باشد کشکاب از کشک جو بریان کرده و انار دان و تخم خشخاش بپزند هر سه را راست است و اگر حلق درشت
باشد و بیخوابی رنجه دارد کشک بریان کرده و تخم خشخاش نیمانیم کنند و طعام خداوند آبله طفیل باید یا آب
غوره یا سبرکه و اگر سینه درشت باشد عدس سرخ و کشک جو نیمانیم یک جای می بزند مغز بزند بادام و اگر
طبع نرم باشد کشک و مغز بادام بریان کنند و عدس را خشت جدا کانه بپزند آب بپزند و آب او بریزند
پس با کشک جو در او کنند و بیکجای تمام بپزند و از بهر آنک ماده حصبه گرم تر و تباه تر باشد و سبب او غلبه
صفرای سوخته باشد و تباه کردن وی خون را لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد تر تا با خشکی و تیزی
صفرای سوخته برابری کند و خون را بصلاح آورد جوشانده لعاب اسپغول و کشکاب و مانند آن و کشکاب
و لعاب را با آب غوره یا با آب انار ترش و مانند آن بباید آمیخت و بباید دانست که امثال ماده حصبه چون
آبی ایستاده است که مدتی دراز در آب دانی ایستاده باشد و عفن شده باشد و حرارت
آفتاب او را بسوخته بود و لطافت از وی برده و هرگاه که آبی پاکیزه و بسیار باوی بیامیزد تباهی
او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد تر در معده و جگر خداوند حصبه اندر شود و در رگهای او
بگذرد و با خون بیامیزد خون او بصلاح آید یا آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز موافق
باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از بهر این سبب که یاد کرده آمد و آب سرد خداوند حصبه را
موافق تر از آنست که خداوند آبله را و پست اندر آب سرد و آب غوره و آب ریواج
و آب زرشک تیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار
ترش نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد از آنکه خداوند آبله را و اگر با بیرون آمدن آبله تب
سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید **باب دوازدهم در تدبیر استفراغ** و احتقان خداوند
آبله و خداوند حصبه طبع خداوند آبله نکه باید داشت و طبع خداوند حصبه همچنین تا اسهال نیفتد که اندران
خطر باشد خاصه در آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاه باشد که در ابتدای آن حاجت باشد
بدانکه طبع را نرم کنند یا استفراغی کنند از هر دو معنی و **علامت** یکی آنکه صداعی و حرارتی کی باشد بدان زایل
شود و دوم تا ماده لختی کمتر شود و طبیعت سبکبار گردد و **علامت** حاجتمندی بطبع نرم کردن و ماده
کمتر کردن آنست که رطوبتی ممتلی باشد و رنگ روی سخت سرخ بود و نبض موجی باشد و بنگران بود و سخت
فروزان نبود و تباهی چنین را بتازی حمی ملیده گویند هرگاه احوال این باشد بقصد حاجت بود لیکن باید

حاجت آید صفت مسهلی که درین حال موافق بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر تنها بپزند و بپالایند و شکر طبرزد بر افکنند
و بدهند صفت شربتی دیگر که صفرا و رطوبت کمتر کند و هیچ گرمی نکند انار ترش و شیرین بگیرند و پوست
باز کنند و آنرا با شحم او بکوبند و آب بکشند و طبرزد بر نهند و بدهند و اگر قوی تر باید شحم دو انار دیگر از دانه
جدا کنند و با این انارها بکوبند تا آب آن قوی تر باشد و شکر طبرزد بر افکنند و بدهند و خداوند حصبه را همچنین اگر بکم
کردن ماده حاجت باشد آلوی سیاه بکار سازند و اندر جلاب خام تر کنند یک شب و دیگر روز یخ بر سر
آن نهند تا سرد شود و از آن جلاب میخورد و از آن آلو نیز دانهٔ چند بخورد و بباید دانست که اندر حصبه ترنگبین
نشاید داد از بهر آنکه مضرت آن خداوند حصبه را هم چون مضرت انگبین باشد مردم محرور را تا سه و منش
گشتن و بیقراری زیادت شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش گشتن و تا سه زیادة گرداند و هم چنانکه در آبله
اولیتر آنست که اگر علامت ها غلبه خون ظاهر گردد و نخست فصد کنند اندر حصبه اولی تر آنست که فصد
نکنند لیکن اول لختی صفرا کمتر کنند و پس بتسکین مشغول شوند خاصه اگر تب سخت گرم بود و دهان تلخ و چشم
زرد بود و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم بود بهیچ وجهی تدبیر استفراغ نباید کرد از بهر آنکه ایمن نتوان
بود که استفراغ پیوسته گردد و همیشه در آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا از پس پنج روز طبع نرم شود خاصها
اندر حصبه از بهر آنک خطر اسهال اندر عظیم باشد و سبب خطر آنست که ماده باندرون باز گشته باشد
و کمترین مضرتی آن بود که امعا بگزد و سحج کند و هر گاه که خواهند تا احتیاط کنند که طبع نرم
نشود کشکاب از پست جو کنند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر بزیادت ازین حاجت
آید شقایق حب الرمان و کشک جو بریان کرده نیم نیم بیکجا بپزند برسم کشکاب و اگر طبع سخت نرم
باشد صمغ عربی و طباشیر بر افکنند برین کشکاب و اگر بدین کار بر نیاید پیش ازین کشکاب مقدار
سه درم سفوف الطین با رب آبی ترش بخورند و پس کشکاب خورند نافع بود صفت سفوف
الطین بگیرند گلسرخ و طباشیر و بزر الحماض و سماق و زرشک و گل مختوم از هر یک جزوی پوست
خشخاش صمغ عربی و گلنار از هر یک نیم جزو شربت سه درم یا ده درم رب آبی و اگر
کار دراز گردد دوغ ترش با آلوده مسکه از وی جدا کرده با کعک و صمغ عربی سوده می دهند و بباید دانست
که هر گاه که در آخر حصبه اسهال خون رقیق پدید آید حال بیمار بد باشد لیکن ممکن بود که بعضی از آن خلا یابند
و هر گاه که خوناب باشد امید خلاص نبود و زود تر هلاک شود و اگر بچیزی قابض علاج کنند آماسی
کنند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوار تر بود اگر چه از خطر خالی نباشد
و سایت کردن در حصبه آنست که اول اندکی استفراغ آرند و در آخر حصبه رها نکنند که اسهال بود

باب سیزدهم در تدبیر زایل کردن نشانهاء آبله سخنها اندرین نوع اندر کتاب زینت یاد کرده آید و تدبیر زایل کردن
نشان از چشم در کتاب معالجات جزوی اندر مقاله علاج چشم یاد کرده آید اما داروها که اندر طلاهاء روی بکار
آید و نشان آبله ببرد اینست مردارسنگ سپید کرده و بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کفک دریا و قسط و عنزروت
و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و تخم ترب و تخم خربزه و تخم کنگر که بتازی جرجیر خوانند و آرد باقلی و برنج و ترمس
و لوبیا و پشک گوسفند کهن و حب البان و سفال نو و نخود جمله کوفته با زرد آب معصفر طلی میکنند صفت طلی که
نشان از روی ببرد بگیرند استخوان سوخته یا بوسیده پشک گوسفند کهن و سفال نو و تخم خربزه و نشاسته و برنج
شسته و آرد نخود از هر یک ده درم حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل از هر یک پنج درم بیخ نی خشک
بیست درم همه را بکوبند و به بیزند و روی بدان آب بشویند صفت طلی دیگر آرد باقلی و آرد نخود از هر یک
سه درم تخم خربزه و بیخ نی دو درم مردارسنگ سپید کرده دو درم و بیخ نی خشک سه درم همه را بسایند و بگلاب
بسرشند و طلی کنند پس از آنک از گرمابه بیرون آیند و پوست خربزه و بنفشه و سبوس و نخود نیم کوفته در آب
بجوشانند و روی بدان آب بشویند و دیگر باره طلا کنند صفت طلی دیگر آرد باقلی پنج درم تخم کنگر
دو درم و نیم و قسط حلو دو درم مردارسنگ سپید دو درم و نیم بیخ نی خشک سه درم همه را بسایند و بگلاب
بسرشند پس از آنکه از گرمابه بیرون آیند طلی کنند هم بران سان صفت طلی دیگر که قوی تر است
بگیرند آرد ترمس پنج درم مغز بادام تلخ و قسط حلو و تخم کنگر و تخم ترب از هر یک دو درم هم بران گونه
بکار برند صفت طلی قوی تر اسفیداج و مردارسنگ مغسول و زیره عاج از هر یک سه درم بیخ نی خشک
و آرد نخود و استخوان بوسیده و آرد برنج و مغز تخم خربزه و حب البان مقشر و قسط از هر یک چهار درم همه را
بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و بشب طلا کنند چند بار و بامداد بنفشه و بابونه در آب بجوشانند
و روی را بدان بشویند نافع بود گفتار ششم اندر بیان کردن احوال نکس و تدبیر نگاه داشتن ناقه از نکس
و تدبیر طعام و شراب ایشان و این گفتار پنج بابست باب نخستین در احوال نکس معنی نکس باز آمدن
بیماری بود و نکس از اصل بیماری بتر باشد از بهر آنکه مردم نخست از تن درستی در بیماری افتد و قوت
آن دارند که بیماری بتوانند کشیدن و نکس برخلاف این باشد و مردم از بیماری در بیماری شوند و قوت
آن ندارند که بیماری بتوانند کشیدن و نکس برخلاف این باشد و مردم از بیماری در بیماری شوند و قوت
آن ندارند که بیماری دوم بکشند بدین سبب طبیب را بعلاج آن شتاب نباید کردن تا حال قوت و حال
بیمار نخست معلوم کند و هر نکسی که زودتر افتد بدتر باشد از بهر آنکه قوت هنوز هیچ بجائی باز
باشد و یا بی قوتی اندر بیماری دوم افتد و هر نکسی که سبب آن خطای بیمار یا خطاء طبیب باشد سهل

بود که بی تدبیری خطا پدید آید و از خطا پدید آید و از خطاها که سبب نکس گردد یکی آنست که ناقه را چیزی گرم فرمایند
چون قرص گل و گلنگبین و تا طعام هضم کند و بباید دانست که هر بیماری که بحران آن ناقص کند و علت تمام
زایل نشود نکس آرد خاصه اگر بحران آن بیرقان یا بجرب یا بچیزی مانند آبله کرده باشد و هر بیماری که بحران آن تمام نکند
نکس افتد **باب دوم** در علامتهای نکس و علامتهاء نکس حالهائی باشد که نشانی دهد بر آنک اگر احتیاط
بواجب نکنند بیماری باز آید و آن دوازده حالست یکی ضعیفی قوت دوم آرزوی نابودن طعام سیوم
منش گشتن چهارم طعام ناگواریدن و در معده تباه گشتن و سر پهلوها باد گرفتن پنجم حوالی جگر
و سپرز آماس گرفتن و تهیج در روی و پشت چشم پدید آمدن ششم بیخوابی و خوش ناخفتن هفتم
تشنگی با فراط هشتم آنکه تن قبول غذا نکند و بروی پدید نیاید نهم آنکه بحران بجرب و مانند آن
کرده شود و اندرون باز گردد دهم آنک این اعراض بد در وقت نوبتهاء بیماری گذشته قوی تر شود یازدهم
آنک نبض هنوز سریع و متواتر باشد دوازدهم آنکه بول از آن حال که در بیماری بوده باشد نگردد و نشانهای
تندرستی در وی پدید نیاید و بباید دانست که بسیار بیماریها بود که اندر بیشترین بیماران نکس کند چون تبهای ورمی
خاصه اگر از پس آنکه تب بکسارد و حرارتی و سوزشی همی باشد در احشا و چون صرع و درد سر و درد نیم سر
و سر گشتن و درد جگر و سپرز و درد گرده و نزله و بیماریهای دیگر که از نزله تولد کند چون درد چشم و ضیق النفس
و مانند آن و در فصل خریف و بیماریها که اندر آن فصل باشد در اغلب احوال نکس کند **باب سیوم در احوال
ناقه ناقه کسی را گویند** که از بیماری برخاسته باشد و هنوز حال تندرستی تمام نیافته و قوت باز نیافته باشد
و بر ناقه این حالها که اندر باب گذشته یاد کرده آمدست بسیار پدید آید و بسیار باشد که تن در از ماده
بیماری پاک نشده باشد یا استفراغی اتفاق افتاده بود باقی آن بعضوی دیگر ریزد و خراجی تولد کند
یا عضوی تباه شود و بسیار باشد که ناقه از بیماری برهد و در بیماری دیگر افتد ضد بیماری نخستین بسبب افراط
که در علاج بیماری نخستین رفته بود چنانک بعضی را زبان سنگی شود و بعضی اندر فالج و قولنج سرد و درد سر
و درد نیم سر و صرع سکته افتد و بعضی را خارش پدید آید و بعضی را موی سپید شود از بهر آنک غذا بدو نرسد
و رطوبت غریزی که سیاهی موی را نگاه دارد مانده نباشد چون بحال تندرستی باز آید موی سیاه
شود هم چون نبات که آب باران نیابد خشک و سپید گردد و اگر آب یابد بحال تندرستی و سبزی باز آید
باب چهارم در تدبیر ناقه تا در نکس نیفتد احتیاط درین باب آنست که پس از آن که تب گسسته
شود و بیماری زایل گردد مدتی هم بر آن پرهیز که در بیماری کرده باشد قرار گیرد و کمترین آن باشد
که یک هفته پرهیز کند چندانکه که روز بحران بزرگتر بروی بگذرد و از پس هر بیماری مدت بحران بیماری

پرهیز باید کرد

پرهیز باید کرد و چون بغذا باز آیند بتدریج باز آیند و بسر هیچ عادتی جز بتدریج باز نشاید رفت نه بحرکت
و ریاضت و نه بطعام و شراب و نه بغیر آن و هر روز اندکی ریاضت معتدل باید کرد چندان که در
خورد قوت او باشد بعد از آن بتدریج به تدبیر آسایش و خوشدلی مشغول شود و از اندیشهٔ کارهای
که غم دل تنگی آورد دور باشد و از همه استفراغ پرهیز کند خاصه از جماع لیکن بیماری که بحران او پوشیده
یا ناقص بوده باشد او را استفراغ معتدل سودمند بود خاصه اگر بر آن براز او برنگ ماده بیماری بوده
و آرزوی طعام کمتر بود و هرگاه که حال این بود نخست قوت را مدد باید کردن برفق پس بچیزی لطیف
و لغزانندهٔ استفراغ کردن چون آلو سیاه و شیرخشت و فلوس خیار چنبر و مانند آن و محرور و مردم
صفرائی را آب تخمها و شراب لطیف ممزوج نافع بود از بهر آنک صفرا را بیارد و رگها پاک گرداند
و ناقه را بفصد حاجت کمتر اتفاق افتد و تا از سحنه و دیگر علامتهاء خونی و فزونی آن معلوم نشود بدان
مشغول نشاید بود و از جملهٔ نشانها که فصد واجب کند آنچه درست ترست آنست که بقیتی از تب
در رگها همی باشد و بر لب بثرها که آنرا بپارسی تب خال گویند بر آید و گاه باشد که بسبب باقی
اخلاط بد که در تن بود حاجت آید بدان که اندکی خون بد بیرون کنند و بغذاهای نیک بجای باز
آرند و این تدبیر هم برفق باید کردن و خواب کردن ناقه بروز گاهی از بهر آنکه آسایش بود سود
مند یابد و گاهی از بهر آنکه تن را سست کند زیان دارد و بسیار خفتن بروز حرارت غریزی
را ضعیف کند و تب آرنده و بباید دانست که ناقه را تدبیر لطیف زیان دارد از بهر آنکه مزاج
گرم شود و تن بد حال گردد و ضعیفی شهوت نشان آن باشد که اندر رگها اخلاط بد است و اگر
شهوت قوی بود و طعام خورده می شود و بر تن او پدید نیاید از سه حال نشانی دهد یکی آنک
طعام زیادت از کفایت خورده میشود و طبیعت آنرا هضم نمی تواند کرد دوم آنکه اندر تن اخلاط
بسیار است و طبیعت بدان مشغول است بهضم آنچه میخورد نمی رسد سیوم آنک قوت معده و
حرارت غریزی ضعیف است و طبیعت بسبب ضعف حرارت اندر آنچ خورده میشود
تصرف بواجب نمی تواند کرد و هرگاه که حال این باشد اگر چه از نخست آرزوی طعام می باشد
آخر بدان باز گردد که شهوت ساقط شود و اگر کسی را شهوت طعام نباشد پس بدین
پدید آید به از آن باشد که نخست شهوت باشد پس باطل شود و اگر کسی را اشتها باشد
و غذا بر تن او پدید نیاید نشان آن بود که فم معده که آلت شهوة است قویست و معده که
هضم است ضعیف است و سبب قوة فم معده و دایم بودن شهوت غلبهٔ سودا باشد و آمدن

سحنه

آن از سپرز بفم معده چنانکه در موضعش یاد کرده آمده است و از بسیار خوردن ترشیها و سکنگبین
هم باشد که سحج کند و موی ستردن زود از زود و استره بر سر راندن ناقه را زیان دارد همچنین عرق
آوردن زیان دارد از بهر آنکه گوشت او نازک باشد و هرگاه که ناقه بسبب عرق می کند نشان دو حال
باشد یکی آنکه طعام فزون از کفایت میخورد دوم آنکه اندر تن او هنوز فضله است آنرا بریاضت و تدبیر لطیف
دفع باید کرد و بقراط میگوید العرق الکثیر فی النوم من غیر سبب بیّن یدل علی ان صاحبه یحمل علی
بدنه من الغذا اکثر مما یحتمل فان کان کذلک من غیر ان ینال صاحبه من الطعام فاعلم انه
یحتاج الی الاستفراغ لان العرق الکثیر مع صحة القوة لا یکون الا الکثیرة المادة التی من حق الطبیعة
ان یدفعها وتلک الکثیرة اما ان یکون بسبب قریب وهو الامتلاء الامتلاء القریب هو من الطعام
الوقتی ومثل هذا الامتلاء یدفعه الجوع والریاضة والعرق الذی اندفع بالطبع واما ان یکون
بسبب متقادم وهو من الفضول السابقة وهو لا یفنی فی مثلها الا الاستفراغ المنقی للبدن و بباید
دانست که بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق بیرون آید و آنچ غلیظ و لزج بود بماند و نشان این آنست
که مردم از بسی عرق هیچ راحت نیابد و ضعیف تر شود و هر چند حرارت غریزی قوی تر باشد تحلیل
پوشیده تر باشد از اینجا معلوم گردد که بسیاری عرق کاری طبیعی نیست و سبب آن بسیاری ماده است یا گشادگی
مسام یا عاجزی طبیعت از هضم کردن طعام و گواریدن آن و همچنین سبب آن یا حرکتی باشد یا ریاضتی
بقوت که از وی در وجود می آید **باب پنجم** در تدبیرهای طعام و شراب ناقه تدبیر صواب آنست که در طعام و شراب چندان
تاخیر نکنند که تشنه و گرسنه شود و آنچ خورد از شربت و غذا همه ضد آن بیماری باید که بوده باشد لیکن چندان افراط نشاید
کرد که حال بدل شود و مزاج بگردد و بیماری ضد بیماری نخستین تولد کند چنانکه پیش ازین یاد کرده آمده است و بسیار باشد
که ناقه روزی طعام که بر یا شراب فزون تر خورد و ممتلی شود تب معاودت کند بدین سبب آنچ خورد بدان اندازه باید که بر معده
گران نشود و هرگاه که بیند که از طعام گران بار نمیشود و قراقر و بادها تولد نمی کند و اندر امعا سخت دیر نمی ماند یا سخت
زود فرو نمی گذرد اندک اندک می باید فرمود تا بتدریج بعادت باز رسد و وقت طعام خوردن ناقه اندر تابستان و زمستان
خوشترین وقتی باید از روز مگر ضرورتی افتد که بدان سبب زودتر یا دیرتر روا باشد و آب سخت سرد ناقه را
زیان دارد و احشا را ضعیف کند و باشد که بتشنج ادا کند و بسیار بوده است که ناقه بسبب آب سرد هلاک
شده است و از شربتها سکنگبین سفرجلی چنانکه یاد کرده آمده است بغایت مفید باشد خاصه را اگر بسبب ضعف معده
شهوت طعام ضعیف باشد و بسیار بود که اگر چیزی دیگر که معده قوی کند بکار دارد چون قرص گل و گلنگبین
و غیر آن سبب نکس گردد اینست آخر کتاب پنجم الحمد لله شکرا کبیرا **کتاب ششم از ذخیره طبیبی بباید دانست**

که اندرین

که اندرین کتاب ششم بیماریهاء جزوی از سر تا پای یاد کرده شود و معالجات آن و این کتاب بیست و یک گفتار است و این فهرست
دو گفتار است **گفتار اول** اندر بیان کردن بیماریها و معالجات آن و این گفتار پنج جزو است **جزو اول** نخستین اندر شناختن
بیماریها که سبب آن آماس و تفرق اتصال گوهر دماغ باشد یا آماس و تفرق اتصال غشاء دماغ بود و این جزو هفت بابست
باب اول اندر یاد کردن قرانیطس و علاج آن دوم اندر یاد کردن فلغمونی و علاج آن سیوم اندر یاد کردن صابرا
و اسباب و علامات و علاج آن چهارم اندر قوبا و حمره که بر دماغ افتد پنجم اندر یاد کردن لیثرغس و علاج آن ششم
اندر یاد کردن سبات سهری و سهر سباتی و علاج آن هفتم اندر یاد کردن اخذه و علاج آن جزو دوم اندر شناختن
بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی باشد بد یا بخار خلطی بد باشد در دماغ و این جزو هفت بابست
اول اندر یاد کردن مالیخولیا و علاج آن دوم اندر انواع دیوانگیها و علاج آن سیوم اندر عشق و علاج آن
چهارم اندر غفلت و ابلهی و فراموشکاری و هذیان و اخلاط ذهن و فساد تخیل و علاج آن پنجم اندر یاد کردن بسیاری
خواب تا طبیعی و علاج آن ششم اندر یاد کردن بیداری و بیخوابی و علاج آن جزو سیم اندر شناختن بیماریها
که سبب آن گرد آمدن خلطی بلغمی باشد غلیظ و فزونی در گذرها و تجویفهاء دماغ و این جزو چهار بابست اول اندر
یاد کردن دوار و سدر و علاج آن دوم اندر کابوس و علاج آن سیوم اندر صرع و علاج آن چهارم اندر سکته و علاج
آن جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که سبب آن فرو آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت
است و این جزو هشت بابست اول اندر یاد کردن اختلاج و علاج آن دوم اندر لقوه و علاج آن سیوم اندر
خدر و علاج آن چهارم اندر رعشه و علاج آن پنجم اندر فالج و علاج آن ششم اندر تشنج و علاج آن
هفتم اندر کزاز و علاج آن هشتم اندر تشنج و علاج آن جزو پنجم اندر شناختن انواع صداعها و اسباب و علامات
و معالجات آن و این جزو بیست و یک بابست اول اندر یاد کردن صداع گرم بی ماده و علاج آن دوم اندر صداع
گرم صفراوی و علاج آن سیوم اندر صداع خونی و علاج آن چهارم اندر صداع سرد بی ماده و علاج آن پنجم اندر صداع
بلغمی و علاج آن ششم اندر صداع سودائی و علاج آن هفتم اندر صداع که از بادهاء غلیظ تولد کند و علاج آن هشتم
اندر یاد کردن صداعی که از خشکی خیزد و علاج آن نهم اندر صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد و علاج آن دهم اندر صداعی
که از قوت حس دماغ خیزد و علاج آن یازدهم اندر صداعی که از پس خواب پدید آید و علاج آن دوازدهم اندر
صداعی که از پس جماع خیزد سیزدهم اندر صداعی که از بویها و بخارها خیزد که از بیرون بدماغ رسد و علاج آن چهاردهم
اندر صداعی که از بادها خیزد که از بیرون بمردم رسد و علاج آن پانزدهم اندر صداعی که از زخم و جراحتهاء سر
خیزد و علاج آن شانزدهم اندر صداعی که از تولد کرم خیزد و علاج آن هفدهم اندر صداعی که از خمار خیزد و علاج
آن هژدهم اندر شناختن صداعی که از ضربان خیزد و علاج آن نوزدهم اندر صداعی که مزمن و لازم باشد و

و باب هفتم اندر آبی که در کاسه سر پدید آید

آن بیستم اندر ضداعی که از اعراض تب خیزد و علاج آن و بیست و یکم اندر صداعی که شقیقه گویند گفتار دوم
بیان کردن بیماریها و جایهای چشم و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار را هفت جزو است جزو اول شناختن
مزاج چشم و آنچ اندر انواع علاج او بکار آید بر وجهی کلی و این جزو هفت بابست اول اندر یاد کردن مزاج چشم
و جایها که بدان تعلق دارد دوم اندر اصول علاج بیماریهای چشم سیوم اندر یاد کردن اسباب بیماریهای
چشم که با ماده بود چهارم اندر معرفت داروهای چشم پنجم اندر تدبیر داروهای چشم که چگونه مدبر باید کردن و چگونه باید ساخت
ششم اندر انکه چشم بیمار چگونه باید کشید و داروها چگونه باید کشید هفتم اندر تدبیر نگاه داشتن چشم تا درست بماند و
دردمند نشود جزو دوم اندر شناختن بیماریها که اندر بلک چشم افتد و معالجات آن و این جزو بیست و نه بابست اول اندر یاد کردن
بردو و علاج آن دوم اندر نخیر و علاج آن سیوم اندر التصاق و علاج آن چهارم اندر شتره و علاج آن پنجم اندر شعیر
و علاج آن ششم اندر موی فزونی و علاج آن هفتم اندر انقلاب الشعر و علاج آن هشتم اندر دردیچ و علاج آن نهم
اندر سلاق و علاج آن دهم اندر شرناق و معالجات آن یازدهم اندر حرب و علاج آن دوازدهم اندر خارش
اندرون بلک و کوشهای چشم و علاج آن سیزدهم اندر حصا الاجفان و علاج آن چهاردهم اندر سطبر شدن بلک چشم
و علاج آن پانزدهم کدگد و علاج آن شانزدهم اندر توتیه و علاج آن هفدهم اندر کمنه و علاج آن هژدهم اندر تولول
که بر بلک چشم پدید آید و علاج آن نوزدهم اندر شری که بر بلک پدید آید و علاج آن بیستم اندر نملة که بر بلک پدید آید و علاج
آن بیست و یکم اندر سفعه که بر بلک پدید آید و علاج آن بیست و دوم در انتفاخ بلک و معالجات آن بیست و سیوم
اندر سلعه که بر بلک پدید آید و علاج آن بیست و چهارم اندر تاکل و جراحت در بیرونی بلک بیست و پنجم اندر استرخای بلک
و علاج آن بیست و ششم اندر کبودی و سبزی بلک بسبب زخمی که رسد و علاج آن بیست و هفتم اندر سپس که در مژگان
پدید آید بیست و هشتم اندر ریزیدن مژگان و سپید شدن و علاج آن بیست و نهم اندر ریزیدن موی ابرو و علاج آن جزو سیوم
اندر شناختن بیماریها که اندر گوشه چشم افتد و معالجات آن و این جزو سه بابست اول اندر یاد کردن غرب و علاج ان
دوم اندر غده که در گوشه چشم پدید آید و علاج آن سیوم اندر سیلان و علاج ان جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که
اندر طبقه ملتحمه افتد و علاج آن و این جزو سیزده بابست اول یاد کردن انواع رمد و معالجات آن دوم اندر یاد کردن طرفه
و علاج آن سیوم اندر یاد کرد افتادن چیزی در چشم و دودی و گردی که رسیده باشد و علاج آن چهارم اندر انتفاخ ملتحمه
و علاج آن پنجم اندر ظفره و علاج آن ششم اندر دوشه صلب شدن ملتحمه و علاج آن هفتم خاریدن ملتحمه و علاج آن هشتم
اندر سبل و علاج آن نهم اندر دوشه و علاج آن دهم اندر دمعه و علاج آن یازدهم اندر دپله ملتحمه و علاج آن دوازدهم اندر
توتیه ملتحمه و علاج ان سیزدهم اندر تفرق اتصال و علاج آن جزو پنجم اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد
و معالجات آن و این جزوه بابست اول یاد کردن قرحه و دپله و معالجات آن دوم اندر بشره و سلخ و جفره و علاج آن

سیوم

سیوم اندر سپیدهٔ چشم و ازرقی و معالجات آن چهارم اندر تغیر لون قرنیه و علاج آن پنجم اندر تری قرنیه و علاج
آن ششم اندر خشکی قرنیه و علاج آن هفتم اندر سرطان که بر قرنیه افتد و علاج آن هشتم در کمینه و علاج آن نهم اندر نتو
قرنیه و علاج آن دهم اندر تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد و علاج آن جزو ششم اندر شناختن بیماریهاء که اندر طبقهٔ عنبیه افتد
و معالجات آن و این جزو پنج بابست باب اول اندر یاد کردن اتساع حدقه و علاج آن دوم اندر تنگی حدقه و علاج
آن سیوم اندر نتو عنبیه و علاج آن چهارم اندر تفرق الاتصال عنبیه و علاج آن پنجم اندر فرو آمدن آب و علاج آن جزو هفتم
اندر یاد کردن بیماریهاء چشم که انرا بحس ادراک نتوان کرد و معالجات آن و این جزو یازده بابست اول اندر یاد کردن بیماریهاء
رطوبت بیضیه و علاج آن دوم اندر بیماریهاء رطوبت جلیدیه و علاج آن سیوم اندر یاد کردن حالهاء قوت باصره و علاج
آن چهارم اندر شب کوری و روز کوری و علاج آن پنجم اندر حال چشمی که سرما زده باشد و علاج آن ششم اندر بیماریهاء
رطوبت زجاجیه و علاج آن هفتم اندر بیماریهاء که در طبقهٔ شبکیه افتد و علاج آن هشتم اندر بیماریهاء عصب مجوف و علاج آن
نهم اندر بیماریهاء که اندر عضلهٔ عصب مجوف افتد و عضلهاء خاصهٔ چشم و معالجات آن دهم اندر بیماریهاء ضعف بنیادی
و علاج آن یازدهم اندر جحوظ چشم بسبب استرخاء عصب مجوف گفتار نخستین اندر بیان کردن انواع بیماریهاء سر
و معالجات آن و این گفتار پنج جزوست که معلوم می باید کرد بر آنک بیماریهاء سر پنج گونه است یکی بیماریهائیست که سبب آن
آماس و تفرق الاتصال غشاء دماغ و گوهر دماغ باشد دوم بیماریهاست که سبب آن فرود آمدن خلطی بد یا بخاری بد
باشد در دماغ سیوم بیماریهاست که سبب آن گرد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر گذرهاء تجویفهاء دماغ چهارم بیماریست
که سبب آن درد آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکتست پنجم انواع صداعها از هر جنس پس
لاجرم بحکم این قسمت این گفتار پنج جزو آمد جزو اول اندر شناختن بیماریها که سبب آن درد گوهر دماغ بود یا ورم غشاء
دماغ و این جزو هفت بابست باب نخستین در یاد کردن قرانیطس و علاج آن قرانیطس بلغت یونان سرسام سرد را
گویند خاصه و سرسام نیز آماس غشاء دماغ بود نه آماس گوهر دماغ و غشاء دماغ دو است یکی بر دماغ پوشیده است
و این را غشاء لین گویند و دیگر اندر زیر استخوان کاسهٔ سر است و این را غشاء صلب گویند و سرسام لفظی پارسی است
همچون برسام از بهر آنکه بر سینه است و سام آماس است یعنی آماس عضلهاء سینه و سرسام یعنی آماس سر هرگاه که خلط
سخت گرم و تیز و صفرائی باشد اندر غشاء دماغ گذر تواند کرد و اجزای آنرا از هم در تواند کشید و اندر میان اجزاء او خود را جای
تواند کرد تا بدان سبب غشاء او آماس گیرد و اگر خلط بدان گرمی و تیزی نباشد اندر غشاء بسبب صلبی او گذر نتواند کرد لیکن
در گوهر دماغ گذر کند و بدان سبب دماغ آماس گیرد و آماس گوهر دماغ را سرسام گویند و قرانیطس از بهر اعراضی که
تبع آماس باشد گویند چون تب گرم و سخن بیهوشانه و آشفتگی و شوریدن عقل و ترجمهٔ قرانیطس سخن بیهوشانه است
و هرگاه که دماغ یا غشاء او آماس کند تب گرم و سخن بیهوشانه و آشفتگی عقل بدید آید لیکن قرانیطس آ

دماغ را گویند خاصه و سرسام تیز این باشد و بسیار باشد که غشاء دماغ آماس گیرد و گوهر نیز بسبب همسایگی دماغ او و بسیاری
ماده آماس کند و سخت بد باشد روز چهارم بکشد و اگر از چهارم درگذرد امید خلاص باشد و گاه باشد که آماس اندر همه اجزای
دماغ باشد و بیشتری اندر اجزای پیش سر افتد که محل حواس است یا اندر اجزای میانه که محل تفکر و تمیز است و گاهی ماده آماس
خون صفرائی باشد و گاهی صفرا محض و گاهی سودائی که از صفرائی سوخته تولد کرده باشد و این سخت بد بود که شوریدگی عقل
با گریه و خنده آمیخته باشد یعنی بیمار گاهی بی سببی که مردم هوشیار از آن خنده و گریه نیاید بخندد و بگرید و آن نیز بد باشد و گاه بود
که غشاء دماغ و رگها که از سر بیرون همی آید آماس گیرد و این چنان باشد که بیمار پندارد که درزهای سر او گشاده میشود و گروهی
پنداشته اند که گوهر دماغ آماس نکند از بهر آنکه سخت نرم است و میگویند هرچه نرم باشد چون درد دماغ یا سخت باشد چون
استخوان آماس نتواند کرد از بهر آنکه کشیده نشود و ممکن نیست که آماس کند و این پندارست باطل است از بهر آنکه گوهر دماغ
با نرمی چربست لزج همه چیزها نرم و لزج کشیده شود و آماس پذیرد و استخوان نیز اگرچه صلب است فزونی پذیرد و ببالد و این معنی
در کتاب دوم یاد کرده آمده است از آنجا مطالعه باید کرد و گاه بود که ذات الریه سرسام گردد بسبب مشارکت غشاء سینه
یا غشاء دماغ بعصبهائی که از دماغ بغشاء سینه فرود آمده است و این سخت بد باشد از بهر آنکه نشان ضعیفی حرارت و بسیاری ماده
بود و گاه بود که سبب سرسام آفت فم معده و آفت مثانه و رحم باشد بسبب مشارکت این اندامها با دماغ و گاه بود که
سبب سرسام سببی سرسام دروغین گردد یعنی قرانیطس لیثرغس بلغت یونان فراموشی را گویند و بتازی نسیان
خوانند و گروهی از طبیبان سرسام سرد گویند و از بهر آنکه جز آماس گرم را نگفته اند لیثرغس را سرسام دروغین شاید گفتن
و این نیز بد و گاه باشد که سرسام بدق باز گردد و باشد که بدیوانگی باز گردد و هرگاه که اندر سرسام گرانی سر و گردن و سینه
و شش دایم گردد و تشنج و تی زنگاری پدید آید بیمار اندر آن ساعت هلاک شود و اگر قوت قوی باشد یکروز یا دو روز
مهلت بیش ندهد و هرگاه که خداوند سرسام بقی کردن سرخ برآرد و قوت ضعیف باشد هم آن روز هلاک شود و اگر قوت
قوی باشد یکروز یا دو روز مهلت دهد و در بیشتر وقتها بحران قرانیطس بعرق باشد یا برعاف و گاه باشد که بحران بخون
بواسیر باشد که بسیاری برود و مردم پیر را از سرسام تیز خلاص کمتر باشد از بهر آنکه سببی سخت قوی باید تا مردم پیر را
سرسام افتد و طبیعت پیر با سبب قوی برابری نتواند کردن و بعضی طبیبان گفته اند بسیاری باشد که بیماری مانند
قرانیطس پدید آید بی تب از بهر آنکه دماغ و غشاء او آماسیده نباشد لیکن خداوند علت بی آرام و خمیده باشد
و حرکتهای شوریده کند چنانکه خواهد که بر دیوارها بر جهد و سخت بیخبر و دل تنگ باشد و تشنگی غلبه کند و دم بدشواری تواند زد
و اگر آب خورد بحلق او فرو نتواند شد و بر اندازد و روی و زبان او سیاه شود و چشمها باز مانده بود و همه حرکتها
که میکرد سست گردد و قوت یکبار باطل شود و زور هلاک گردد و بیشتری بخناق میرند و بعضی روز نخست میرند
یعنی چهارم روز در جمله درین علت هیچکس خلاص نیابد و شیخ رئیس رحمة الله میگوید همانا سبب این علت تشنجی

و هرچه کشیده نشود

یا آفتی دیگر باشد

یا آفتی دیگر باشد اندر عضوی از اعضاء دم زدن و مشارکت دماغ و غشاء او، با آن عضو یا آفت آن عضو بدماغ باز دهد و این اعراض
تولد کند علامتها اندرین علت تب کرم لازم باشد و بوقت نیم روز گرم تر شود و هذیان با فراط باشد یعنی سخنها بیهوشانه بسیار گوید از آنکه
آماس اندر دماغ باشد و عقل بدان سبب شوریده شود و گاه باشد که بسبب دل تنگی و ضعیفی سخن نگوید و گاه باشد که آواز گسسته شود
و هیچ آواز نتواند دادن و دم زدن عظیم و یا عظیم مضطرب و بی نظام باشد و سرها، پهلو که آن را سرسام خوانند
بسوی بالا برکشیده شود و خواب مضطرب شود و خوابها، شوریده بیند و گاه باشد که در خواب بانگها کند و از خواب شوریده
بیدار شود و خشم آلوده و دلتنگ باشد و روشنائی نخواهد و زبان درشت باشد و حرکات زبان در سخن گفتن مضطرب باشد
و حرکات زبان در سخن گفتن مضطرب باشد و گاه باشد که زبان را بگزد و گاه باشد که زبان ماسیده باشد و نشان آنکه ماده
آماس خونی است و اندر کوهر دماغ است آنست که چشمها سرخ و بیرون خسته باشد و اگر ماده صفرائی بود چشمها زرد باشد و گاه که
سرسام بمشارکت عضوی دیگر افتد نخست بیماری آن عضو و علامتهای آن بیماری پدید آید پس سرسام ادا کند و آنجا که
ماده خونی بود همه علامتهای سرسام با خنده و شادکامی بمعنی بود و نفس عظیم بود و از چشم اشک میرود و در مص میکند و زبان
درشت و سرخ باشد و گاه باشد که سیاه شود و سخن بگرانی و کسلانی گوید و همه علامتهای خونی پدید آید و آنجا که ماده صفرا محض باشد
همه علامتهای صفرا پدید آید چون بیخوابی و درشتی زبان و خشکی و سوزانی و تیزی تب و زردی چشم و زبان و بدخوی و جنگ
جستن و خصومت و دست داشتن و مانند آن و آنجا که ماده صفرا، سوخته باشد دیوانگی و آشفتگی و دلتنگی و تیزگی چشم
و همه علامتها، سودا که از صفرا، سوخته تولد کند ظاهر بود و هرگاه که آماس اندر مقدم دماغ باشد بیماری چشم فراز کرده دارد
و بپوشیده بود از جامه و گاه از دیوار کندن گیرد و دست پیش چشم همی جنباند بر سان آنکه کسی خواهد که مگس براند یا گیرد و گاه بود
که این حرکتها چشم باز کرده کند و هرگاه که آماس اندر میانه دماغ باشد بیمار سخنها بیهوشانه بسیار گوید و گاه باشد که بی مراد او
بول از وی جدا میشود و رها کند و در جمله نشانهای باطل شدن تمییز ظاهر باشد و هرگاه که آماس اندر مؤخر دماغ باشد
بیمار هر چه بگوید و بخواهد در حال فراموش کند چنانکه گاه بود که میوله خواهد تا بول کند و چون میوله پیش آرند و فراموش کرده باشد
که او خواست است و هرگاه که آماس اندر همه اجزای دماغ باشد این همه نشانها بیکبار ظاهر باشد و بباید دانست که بول خداوند
سرسام بسیار و رقیق باشد چون آب و نبض ضعیف و از بهر آنکه آماسی در غشاء دماغ باشد و غشاء از جنس عصبهاست
و عصب صلب باشد و بسبب صلابت و ضعیفی قوت صغیر باشد و بسبب تب فشرده باشد و ازان خالی بود که بموجی ماند از بهر آنکه
دماغ نرم و تر است و غشاء او نیز نرمی و تری دارد و گاه بود که عظیم با متواتر شود و هرگاه که نبض مضطرب شود یا حرکت
اجزاء نبض مختلف یا مرتعش گردد نشان غشی باشد مگر آنجا که قوت قوی باشد در رگ صلب بود تا بدان سبب
اختلاف و ارتعاش در نبض پدید آید و آنجا که قوت ضعیف باشد جز نشان غشی نباشد و گاه باشد که نبض همچون نبض خ
تشنج باشد و نشان آن بود که که تشنج خواهد کرد و هرگاه که آماس اندر غشاء لین باشد علامتها، علتها که یاد کرده آمد قوی
لین

وظاهرتر و چشمها بیرون خاسته و اندر ابروی بیمار و از اندرون چشم ~~دردی~~ دردی باشد و گرانی کند و اگر اندر غشاء صلب باشد این علامتها
کمتر و سلیم‌تر باشد و بباید دانست که خشکی طبع اندر امراض حاده و تبها مقدمهٔ سرسام باشد و همچنین دم زدن عظیم و بشتاب و اختلاج اندامها اندر
بیماریهاء گرم مقدمهٔ سرسام باشد و هرگاه که مردم تندرست را چیزها زود فراموش میشود و بی سببی اندوهمند باشد و خواب مضطرب ~~بود باشد~~
و هرگاه که مردم تندرست ~~را و خوابها~~ شوریده بیند و درد سر کند و گران باشد و روی بزردی گراید و روشنائی دشمن دارد مقدمهٔ سرسام بود
و هرگاه که کار ازین مقدمات درگذرد و اندر سرسام خواهد افتاد رگهاء سر و چشم پر شود و درد سر پدید آید خاصه اندر پس سر و چون در سرسام افتد
نخست چشمها خشک باشد پس اشک آمدن گیرد و بیشترین اشک از یک چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیماری را دردی باشد و از آن
درد غافل شود نشان آن باشد که اندر سرسام افتد معالجات آنجا که علامتهاء خون ظاهرتر باشد و قوت قوی بود و مانعی نباشد هم آن روز
که عقل شوریده شود و هذیان گوید رگ قیفال زنند و اگر هم آن روز اتفاق نیفتد اندر هفته نخستین رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد
هر چند رگ زودتر زنند سودمندتر باشد اگر رگ قیفال نیابد اکحل گشایند و خون باندازه قوت بیرون کنند و اگر قوة قوی باشد چندان خون
بیرون کنند که هم غشی باشد و اگر قوت چنان نبود کمتر کشد و اگر قوی باشد بیرون از تن خون باشد که طبیعت بقوت آن با علت تواند کوشید و صولت
بحران تواند کشید و بر نایافتن غذا پای تواند داشت و اندر نگاه داشتن از غشی احتیاط باید کرد و احتیاط آن باشد که طبیعت طبیب دست
بر نبض بیمار دارد تا هرگاه که بیند که نبض متفحص میشود یعنی پست میگردد یا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه نبض یکی عظیم باشد و دوم صغیر
در حال رگ ببندد تا از غشی ایمن شوند و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی بود روز دوم از پس رگ زدن رگ پیشانی بزنند
و همچنین اگر قوت قوی نباشد و رگ زدن ممکن نشود یا مانعی باشد رگ پیشانی باید گشادن یا از بینی خون باید آورد یا بر میان حجامت باید کرد
و اگر حال سرسام و تیزی آن وقت میانه بود و اندر تاخیر رگ زدن خطری نباشد دو روز یا سه روز تاخیر باید کردن و رگ پس از قرار گرفتن
ماده زنند تا منفعت رگ زدن بیشتر باشد و تاخیر باید کردن و رگ پس از قرار گرفتن ماده زنند تا منفعت باشد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر او
می باید نهاد بدین صفت بگیرند روغن گل ده درم گلاب ده درم سرکه پنج درم همه را در شیشه کنند و بزنند تا نیک آمیخته شود و خرقه بدان تر میکنند
و بر سر او می نهند و لخلخه سرو میبویانند برین صفت آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و می بویانند و نطول
خنک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و بابونه بدین صفت بگیرند بنفشه و نیلوفر از هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه کنند و بر آب کنند
و بپزند و آفتابه پوشیده دارند چون پخته شود و حرارت آتش از وی کمتر شود سر آفتابه پیش روی او بگشایند تا بخار آن به بینی او بر شود
و در طشتی کنند و روغن گل بر سر این آب کنند و سر بیمار بر آن دارند و چادری بسر بیمار اندر کشند تا بخار آن پراکنده نشود و باقی آب آفتابه
بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن لخلخه و نطول آنست که اندر ابتداء این علت چیزهاء رادع بکار دارند یعنی چیزها که ماده علت را باز
گرداند مگر آنجا که رگها که از قحف سر بیرون آمده است آماسیده باشد و درد سر بدان ماند که دردهاء سر بان میشود چیزهاء نرم کننده و تحلیل دهنده بآن
بدهند تا درد بنشاند و تحلیل کند و اگر اندر بنفشه نخستین رگ زدن اتفاق نیفتاده باشد یا قوت ضعیف بوده باشد یا مانعی دیگر باشد شکم را
بحبسهاء نرم بباید راندن صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو دو استیر بنفشه و نیلوفر از هر یک یک ستیر عناب پانزده عدد سپستان سی عدد

ب باصداع
صفرا باید دید

بابونه پنج درم

بابونه پنجدرم همه را در دو من آب بپزند تا یکمن باز آید بالایند و مقدار پنجاه درم از وی بستانند و یک سیر شکر سرخ اندروی کنند گداخته
و یک سیر روغن بنفشه بر چکانند و بزنند تا آمیخته شود و نیم گرم بکار دارند و اگر حقنه از کشکاب ساده و روغن کل سازند روا باشد و اگر
آب خوشه و روغن زیت تازه بهم بزنند و حقنه کنند روا باشد و اگر حقنه ممکن نشود شیافی سازند از بنفشه و شکر اندکی سقمونیا و اگر شاف نیز
ممکن نشود آب میوها که از خربزه هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده باشند و خیارخضر و شیر خشت اندروی حل کرده
بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیر خشت حاضر نباشد عوض آن شکر سرخ کنند و اگر هر شب سی درم خطمی و هندی و سی عدد آلو سیاه
بکار دارد و بیست درم شکر اندر آب کنند و بامداد از بیرون سرد کنند و بیالایند و بدهند صواب باشد و شبانگاه وقت خواب
دو درم اسپغول و هفت درم شکر اندر آب انار ترش و شیرین بدهند و بهر طریقی که ممکن گردد ماده را از سر فرو باید کشید و طریق آن
بسه گونه است یکی آنکه پای بیمار در آب گرم می باید مالید بامداد و شبانگاه خاصه اگر درین آب بابونه و بنفشه و بسوبس نخته باشند
دوم آنکه ازین راهها تا بقدم همی بندند شلوار بندها و نوارهای نرم چنانکه بیمار را از رنج نبستن آگاهی نباشد و الم باید المی معتدل
و یکساعت در آبی گرم نهند پس بگشایند و کف دن از جانب قدم آغاز کنند و بستن ازین ران و سیوم آنکه مجمه بر عضلهای ساق
و کف پای می نهند این هر سه آن ساعت صواب بود که تبزی تب گذشته باشد و نوبت باخر رسیده خاصه اگر تب را
اول و آخر و تیزی و آهستگی پیدا باشد و اگر پیدا نباشد از پس روز دوم هر وقت که این تدبیرها کنند روا باشد و اندر ابتدای
بیماری غذا باز باید گرفت و بر آب انار ترش و شیرین باید کی جلاب یا بر سکنجبین ساده مخروج با آب سرد یا با کلاب
افتصار باید کرد و اگر هنوز طبع خشک باشد شربتها نرم کننده باید داد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا آب انار یا آب کدو
یا آب خربزه هندی اندر جلاب با شراب آلو یا آب میوها با شکر و از پس یکروز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی
سکنجبین و قوت رانگاه باید داشت چنانکه اندر باب چهارم و پنجم از جزو دوم از گفتار سیوم از کتاب پنجم یاد کرده آمده است
آن فصلها اینجا باز گفتن دراز گردد اندر حر غلاج که کشکاب باید داد و قوت رانگاه باید داشت آن هر دو باب که درین معنی
یاد کرده شده است مطالعه باید کرد و جای خواب او خانه خوش هوا و اندر تاریکی و روشنائی معتدل باید و ساده و بی رنگ
و بی تصاویر باید از بهر آنکه بنظاره صورتها و رنگها حریص گردد و نظر او اندران بماند و بسیاری نظر اندران دماغ او را
برجاند و نزدیک او کسانی آیند که او را دوست باشند و او را دیدار و نشست با ایشان خوش آید و از ایشان حشمت
دارد و پیش او میوها و اسفرغها خنک نهاده باشد چون خیار و پیدسته و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و همدان باید کرد
که او را بخوابانند و بنگرند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلی کنند و بمویانند و اگر هیچ گونه ضعیفی باشد
افیون نزدیک او نباید برد از بهر آنک افیون قوت ضعیف را در حال فرو میراند لیکن شراب خشخاش باید داد یا
اندکی تخم خشخاش یا تخم کوک اندر کشکاب باید پخت یا ضمادی از کوک بر سر او باید نهاد یا نطولی باید ساخت
از بنفشه و نیلوفر چنانکه اندرین باب یاد کرده آمده است و اندر نطول اندکی بوست خشخاش بکوفتن یا بخوابانند و باندازه او

تا مضرت خشخاش باز دارد و تحلیل کند و هرگاه که بیمار حرکتهای مضطرب کند که دران رنجور شود اگر خواهند او را
به بندند صواب باشد و هرگاه که بیمار بسبب شوریدگی و بیهوشی یا بسبب آنکه حس او ضعیف گشته باشد
بول کردن فراموش کند روغن زیت نیم گرم بر زهار و بیغولهاء او طلی کنند و انگشت بر زهار او نهند و بآهستگی بمالند
و بفشارند تا بول بیرون آید پس اگر بدین طریق بیرون نشود نطولی سازند از بابونه و اکلیل الملک و بر زهار او میچکانند
تا بول بیرون آید و اگر علت گران تر باشد و مدت دراز گردد و سرسام مانند سباتی باشد و آرامیدگی فزون از حرکت
باشد چیزهای سخت سرد از وی دور باید داشت خصوصاً خشخاش و از پس هفت روز اندر نطول بودنه و سداب
و تمام و اکلیل الملک اندر باید فزودن و بر سر او لعاب تخم کتان و روغن زیت بهم آمیخته بر باید نهاد و همه اندام او بروغن
نیم گرم کرده چرب باید داشت و بباید دانست که گاه بود که علت زایل گردد و تب گسارده شود بیمار هنوز سخن بیهوشانه
میگوید بنگرند اگر قوت قوی باشد شیر بز بر سر او میدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان بر دوشند و از پس هر دوشیدنی سر او بشویند
بنطولی معتدل که در وی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و غیر آن پخته باشند و فایده شستن سر او بنطول معتدل آنست که شیر بز
بر سر او خشک نشود و مسام را نه بندد و باقی ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذاء خداوند این علت مزوره از آب غوره و طفیل
از ماش مقشر یا از عدس و ساق چغندر و سرکه و بشکر شیرین کرده و ماهی تازه خرد بسرکه پخته و مانند این باید و آنجا که
ماده بیماری صفرائی محض باشد و علامتهای آن ظاهرتر بود بنگرند اگر صفرا تیز گشته و عفونت پذیرفته نیست بتسکین
و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت پذیرفته باشد با تسکین و تعدیل تدبیر استفراغ باید کرد ترتیب علاج
برین گونه باید کرد که بامداد وقت صبح شربتی از شراب غوره یا شراب ریواج یا سکنگبین یا شراب شربتی ترنج
یا شراب لیمو یا شراب انار دهند و اگر طبع نرم نبود و شراب آلو و آب خرماء هندی اندر جلاب بدهند و از پس دو ساعت شربتی
کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تر باشد آب کذر دهند یا آب خربزه هندی صفت آب کدو بگیرند آب کدو شیرین و اندر
خمیر گیرند و خمیر از آرد جو باید و اندر تنوری نیم گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا پخته شود و بردارند و خمیر از وی باز کنند و سوراخ
کنند و آب کدو بیرون آرند صفت آب خربزه هندی او را سوراخ کنند و بکارد ببازند و شکر سوده اندر عصاره کنند و او را
اندران عصاره نگونه بنهند تا آب از وی بچکد و شکر بگدازد و شراب خشخاش و شراب بنفشه اندرین علت
موافق باشد و وقت نیم روز شربت از آب خیار ترش دهند با شکر و آنجا که حاجت بغذا باشد مزوره کدو
و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش پوست کنده با کوک و اندکی کشنیز تر بدهند و مزوره خیار همه بروغن بادام
و از آب سرد که بغایت سردی باشد و از جمله شربتهاء سرد بباید ترسید و خون کمتر بیرون باید کرد و بباید دانست
که فرق علت صفرائی و خونی آنست که اندر علت صفرائی بتبرید و تسکین باید کرد چنانکه گفته شد و اندر علت خونی
با تسکین تحلیل همی باید کرد و اندر شربتهای سرد و آب سرد بغایت خوض نمی باید کرد و چندان دلیری نشاید کرد

که در علت صفرا

که در علت صفرا شاید کرد و در علت صفرا تدبیر آنکه بیمار بخسپد می باید کرد و شراب خشخاش و مزوره از سماق
و کوک و برگ کوک موافق باشد اندرین باب و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم باید فرمود چون روغن بنفشه با روغن
گل اندر کشکاب صفت حقنه نرم که حرارت و تشنگی را بنشاند بگیرند کشکاب بیست درم لعاب اسپغول ده درم سپیده
دو خایه مرغ خام همه را بهم بزنند و بکار دارند صفت حقنه نرم که حرارت و تشنگی را بنشاند بگیرند کشکاب بیست درم لعاب صفت حقنه
دیگر بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و سبوس گندم از هر یک یکمشت همه را اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه اندر او کنند و بکار دارند و آنجا که بمسهل حاجت آید
مسهل از بنفشه و خرماء هندی و شیرخشت سازند و اگر از سعال رنجی باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان
و خیار چنبر و شیرخشت سازند و اگر از پس استفراغ هنوز حرارتی قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده
خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب تر کرده اندکی کافور بر جگر و سینه آدمی نهند روغن گل و گلاب و اندکی سرکه
بهم بزنند و بر سر آدمی نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست
خشخاش و کشک جو و برگ کوک پخته بر سر او می باید ریخت و هر شب ناف و مقعد و کف پای و بینی او بروغن مغز
دانه کدوی شیرین و روغن بنفشه چرب می باید کرد و شیر زنی که دختر دارد اندر بینی چکانند و شراب خشخاش دادن
و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه اندر آب می پزند و پای او اندر آن همی نهند و بدان آب میشویند و اگر منش گشتن
وقتی پدید آید باز بباید داشت پس اگر ازین بگذرد رب سیب و رب آبی و رب ریواج و رب غوره و شراب انار و شراب لیمو
و سریق حب الرمان با رب سیب میدهند و بر معده او ضماد از عود و زعفران و آب مورد تر و آب آبی پیدا می نهند و اگر
اسهالی پدید آید و ضعف آرد قرص طباشیر با شراب انار و شراب غوره میدهند و پست جو با سماق و اندکی بلوط نیک باشد
و غذا هم از پست جو و سماق و از کادرس یا سماق پخته بمغز بادام بریان کرده و اگر عرق بسیار کند و ضعف آرد آب آبی و آب
مورد تر بگیرند و روغن گل با آن بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا هر دو آب برود و روغن بماند آن اندر پست و بند و کشادها او
می مالند و اگر روغن گل با روغن بید یا روغن مورد با آب غوره بهم بزنند و همی مالند روا باشد و آنجا که ماده بیماری سودائی باشد
که از صفرا سوخته تولد کرده باشد علامتها سودا پیدا باشد و خیالها خشمناک بیند و اندر خواب بترسد و بانگ کند و دلتنگ و سخت
مستوحش باشد و دیگر علامتهای قرانیطس با آن باشد علاج آن چنان باید که هرگاه که این حال با نشان نضج پدید نیاید
نه حقنه شاید کرد و نه مسهل شاید داد و تا نشان نضج باید آمدن گیرد شربت کشکاب تنک می باید داد با جلاب آمیخته و پست
روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار در کف پای و بینی و مقعد همی باید مالید و شیر زنان بر سر او می باید دوشید و علاجهای دیگر
مرکب باید از علاج خونی و صفرائی **باب دوم** در فلغمونی و معالجات آن فلغمونی آماس خونی را گویند که اندر گوهر دماغ افتد
آماس اندر بیشتر وقتها از خون پوسیده و تباه شده تولد کند و بسیار بود که بسبب صعبی آماس در زهار سر از هم باز شود

روغن گل ده درم

وباشد

وشهیه که دماغ ازهم درکشیده بشود علامتها علامت این علت پنج است سه خاصه و دو بمشارکت اما سه خاصه یکی آنست که چشم وروی بیمار سخت سرخ باشد و چشمها پرون خسته و دوم آنکه در دردسر باشد صعب چنانکه گوئی سرمی شکافند سیوم آنکه خفتن بیمار بهندام نباشد بی نظام و برخلاف عادات باشد و بشتر بپشت بازافتد لیکن نه بشکل خوب و آن شرکتی یکی آنست که گاه باشد که بسبب مشارکت غشاء دماغ باگوهر دماغ گزاز تولد کند و دوم آنکه بسبب مشارکت معده با دماغ منبش کشتن دقی پدید آید علاج این علت علاج قرانیطس است لیکن استقصا و مبالغت درین بیشتر خصوصاً رگ زدن ورگ زیر زبان و رگ پشانی از پیش آنکه رگ قیفال زده باشد سودمند بود باب سیوم در صبار او اسباب علامات و علاج آن صبار دیوانگی و آشفتگی افراط را گویند که با سرسام تیز باشد که از صفرای محض سوخته تولد کند علامتها علامت صبارا از هفت چیز باید جست یکی از خواب و احوال آن دوم از چشم و احوال آن سیوم از سخنهای بیمار چهارم از حرکات و افعال آن پنجم از نبض و اعراض آن ششم از نبض و نفس هفتم از دردها که پدید آیند اما از خواب و احوال آن باید دانست که خواب کمتر باشد و آنچه بخسپد خوابی مضطرب باشد و خوابهای شوریده بیند و در خواب بجهد و بترسد و آنچه از چشم و احوال آن جوید آنست که چشمها سرخ باشد و گاه بود که بزردی گراید و با حرکتها مضطرب باشد و با اضطراب چشمها بگرانی گراید و خشمی ماند که خاشاک در افتاده باشد و بیمار از نیک چشم او آب میرود و آنچه از سخنهای او جوید آنست که سخن بیهوده گوید و آنچ گوید فراموش کند و آنچه ازوی پرسند دباوی گویند جواب او جواب آن سخن نباشد و بدان نماند و بآخر سخن کمتر گوید و گفتن و شنیدن دشمن دارد و آنچه از حرکات و افعال او جوید آنست که از نخست سخت متحرک شود و آشفته باشد و بآخر آرمیده تر گردد چنانکه چشمها نیز بگرانی گراید و بیزار از جامه و گاه از دیوار جدن گیرد و آنچ از تب و اعراض آن جوید آنست که تب سخت سوزان باشد و زبان درشت و دهان خشک باشد و آنچ از نبض و نفس باید دانست آنست که نبض نخست سریع و قوی باشد و بآخر ضعیف و صغیر و صلب شود و سبب صلبی غایت خشکی و نفس نیز نخست عظیم و متواتر باشد و بآخر تواتر برجای باشد و لیکن عظیم بسبب ضعف کمتر شود و آنچ از دردها باید دانست آنست که از بس کردن دردی پدید آید چنانکه گوئی رگها را کشیده میشود و سبب آن بسیاری بخار بود و برآمدن آن بخار بجانب دماغ علاج اصل در علاج این علت تسکین صفراست و تدبیرهای تری نیز بسیار بکار بود و برآمدن آن بخار بجانب دماغ علاج اصل در علاج این علت تسکین صفراست و تدبیرهای تری نیز فرمودن دست و پای بسته داشتن تا اضطراب کمتر کند و آنچه در تسکین صفرا و تری فزودن باید از تدبیر قرانیطس طلب کند

باب چهارم در قوباء و حمره که بر گوهر دماغ باشد و علاج آن قوباء لفظی تازیست و بارسی او بریون باشد و حمره اما بارسی صفرائی است و این هر دو علت در گوهر دماغ افتد و این علت را سه علامت است یکی آنکه از اندرون سر دردی سوزنده قوی باشد و دوم آنکه بوست روی سرد بود از بهر آنکه حرارت میل باندرون سر دروی دارد زنگ روی و چشم سبب زرد باشد پس بیکبار روی گرم شود و چشمها سرخ گردد و لیکن اندر بشتر جاها بسرخی زردی میل دارد سیوم آنکه این گرم تر از تب فلغمونی بود و اعراض این قوی باشد و دهان سخت خشک باشد لیکن اندر سران گرانی نباشد

که در فلغمونی باشد

که در فلغمونی باشد از بهر آنکه ماده این صفرا باشد و صفرا سبکترین اخلاط است و بیشتر چنان باشد که روز سیوم بکشد اگر از آن بگذرد
امید خلاص بود علاج این چون صبا است بعینه و کودکان را این علت بسیار باشد و علامت این آن باشد که قحف سر او که
جایگاه مغز است چون فرو نشسته شود و چشمها دور اندر افتد و کوچک تر شود و بشرهٔ او خشک باشد علاج وی آنست که قدری
سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بهم بزنند و سرد کرده هر وقتی بر سر کودک می نهند و هر ساعتی که گرم شود بردارند و دیگری بدهند
و آب برگ خرفه و کشنیز تر و آب کدو فشارده و آب کوک همچنین با روغن گل بر می نهند **باب پنجم** در لیثرغس سرسام
سرد را گویند و این لفظی یونانیست و ترجمهٔ او بتازی نسیانست و نسیان فراموش کاری و اهل یونان این علت را این نام
از بهر آن کردند که نسیان از لوازم این علت است و سبب این علت بخاری غلیظ باشد که از بلغمی غلیظ که عفونت پذیرفته باشد
برخیزد و این بلغم از بسیار خوردن بیاموزد و میوهای تر و بسیار خوردن شراب و از ناگواریدن طعام بسیار تولد کند و مادهٔ
این علت نه اندر گوهر دماغ باشد و نه اندر غشاء دماغ لیکن در گذرگاه دماغ باشد از بهر آنکه بلغم غلیظ و بخار او اندر غشاء دماغ باشد
لیکن خود را جای خود نتواند کرد از بهر آنکه مادهٔ نرم غشاء صلب تر از وی باشد و اندر گوهر دماغ نیز گذر نتواند کرد از بهر آنکه
ماده نرم و غلیظ اندر جسم نرم و لزج گذر نتواند کردن لیکن گاه باشد که در مدة دراز اندک اندک تشرب کرده باشد یعنی اندر خورده
و این چنان باشد که غشاء دماغ با گوهر دماغ اندر مدت دراز بدین بلغم آغشته شود و آنرا اندر خورد علامتها این علت را چهارده
علامت است دوازده خاصه و دو شرکتی و عارضی اما دوازده خاصه یکی آنست که درد سر آهسته باشد از بهر آنک ماده نرم است
لیکن سر گران تر باشد از بهر آنکه مادهٔ بلغم غلیظ است دوم آنکه آهسته بود هم ازین سبب باشد که تب همچنان آهسته باشد
که گمان افتد که تب نیست لیکن آماس که از خلط عفن تولد کند بی تب نباشد و فرق میان لیثرغس و سبات آنست
که لیثرغس بی تب نباشد بسبب آماس و سبات بی تب باشد و گاه بود که اندرین تب اطراف عرق کند سیوم آنکه
خواب او گران باشد و اندر بیداری چشم بر هم نهاده دارد اگر آواز دهند چشم باز کند و زود فراز کند چهارم فراموش کاری
چنانکه هرچه گوید یا شنود در حال فراموش کند پنجم کسلانی از جواب و سخن و غیر آن تا بدان حد که گاه باشد که دهان
باز کند و باز کرده بماند ششم نبض متفاوت و بطی و موجی و نفس بطی و ضعیف و گاه بود که بسبب بسیاری ماده نفس
تنگ شود هفتم آنکه تثاؤب بسیار کند یعنی دهان فراخ باز کند چنانکه مردم ملول و خواب آلود کند هشتم آنکه زبان سپید باشد
نهم آنکه آب دهان بسیار باشد دهم آنکه بسبب آماس عقل شوریده گردد و تمیز کمتر کند یازدهم آنکه بول او همچون بول
خر بود دوازدهم آنکه خفتن او بر بستر چنان باشد که بجانب پای فرو می گراید این دوازده علامتست که لیثرغس بی این
نباشد و اما دو علامت شرکتی و عارضی یکی آنست که بیمار بسبب مشارکت عصبها با دماغ و گاه باشد که ماده لیثرغس
سودائی باشد و علامت این آنست که درد سر قوی تر باشد و بیمار بد دل بود و سخن بیهوشانه بسیار گوید و نظر
همچون متحیری باشد اگر ماده اندر غشاء دماغ باشد درد سر سخت قوی باشد و حرکات بیمار سبکتر باشد و اگر اندر ماده اندر غشاء

و خود را جای نتواند کرد

دماغ باشد سبات قوی تر باشد و حرکات آهسته تر و زبان در هر دو نوع سپید باشد **معالجات** اول تر آنست که نخست ماده
از دماغ باز دارند بلخلخها چون سرکه و گلاب و روغن گل خرقها بدان تر میکنند و بر سر او می نهند مدت دو روز می بویانند و روز سیوم
سرکه عنصل کنند و اندکی جند بیدستر با وی بیامیزند و از پس آن چهار روز حقنه تیز کنند تا ماده را از دماغ فرو آرند **صفت**
حقنه بگیرند شحم حنظل یکجزو و تخم معصفر دو جزو و بزر الانجره یک جزو و بودنه دشتی یکدسته کوچک پوست بیخ کبر یکجزو و همه را در یکمن و نیم من آب
بپزند تا بیکمن باز آید بپالایند و مقدار ده سیر از وی بگیرند و ده درم آبکامه نبطی و پنجدرم روغن زیت بر افکنند و بکار دارند و اگر
بعوض حقنه شیافی یا حمولی سازند هم روا باشد و اگر ضرورت باشد و بحقنه و شیاف میسر نشود ایارج فیقرا ساده و حب الصبر
سودمند بود و اگر یا در مستکی ایارج فیقرا دانگی و نیم با شحم حنظل ترکیب کنند و دانگی و نیم افتیمون و دانگی مقل قوی تر و نافع تر بود
یا در مستکی ایارج فیقرا با دانگی شحم مصطکی حنظل ترکیب کنند سخت نافع بود و اگر در مسهل پیشین بعوض افتیمون هلیله کابلی کنند
و دانگی مصطکی زیاده کنند روا باشد و استفراغ بدین حبها آن وقت شاید کرد که تب سخت گرم شود و از عادت بیمار معلوم بود
که بدین حبها استفراغ افتد یا نه و اگر دانند که اندر حال تندرستی قذف کردن بروی آسان بوده است نخست بتدبیر قذف
مشغول شوند پس دست بدین حبها زنند و تدبیر قی بدین گونه کنند بگیرند شبت و ترب آب به پزند و بپالایند و سکنگبین عسلی
با آن بیامیزند و اندکی نمک هندی در وی افکنند و بدهند تا بخورد و پر مرغ چرب کنند و سر پر بخردل و عسلی یا با پاره فیقرا آلوده کردانند
و بحلق او فرو کنند تا ماده علت لختی بر اندازد و از پس آنکه معده را بقی و بشربت ایارج فیقرا پاک کرده باشند کلنگبین و مصطکی
می باید داد و معجونها که رطوبت را کم کند اندر این وقت سخت نافع بود معجون بلادر و تبادریطوسی و هر چه رطوبت را بادرار بول
کم کند نافع باشد و جایگاه خواب او از اول بیماری تا آخر خانه روشن باید و پیوسته آواز می باید دادن و او را بیدار می باید
داشتن و اگر در خواب شود بالحاح بیدار کردن و موی صدغ می کشیدن و می کندیدن تا بیدار شود و بند گشادها و همه اندامها
او را روغنها و گرم میمالیدن چون روغن بان و روغن سوسن و مانند آن و اگر بلبل و عاقرقرحا و نطرون و تخم انجره و تخم
مازریون بکوبند و با روغن زیت یا غیر آن همی مالند نافع بود و غرغره بسکنگبین که از سرکه عنصل کرده باشند و حاشا و بودنه دشتی
و زوفا و سعتر اندر پخته سخت نافع بود و بوی مشک و عود و مرزنگوش و مانند آن نافع بود و ضمادهای محلل و بر سر نهادن سخت
نیک بود خاصه ضماد عنصل تر بگیرند و اندر هاون سنگین یا چوبین بکوبند نرم و بسرکه حل کنند و بر سر و پیشانی طلی کنند
و اولیتر آن بود که این ضماد بر پای و ساقها و رانها بر نهند تا ماده را از بالا فرو کشد و تحلیل کند **صفت ضمادی دیگر**
جند بیدستر و بسرکه عنصل یا بشراب انگوری بسایند و طلی کنند **صفت** ضمادی دیگر تمام بودنه دشتی سعتر زوفا خشک راستا
راست بکوبند و به پزند نرم و بسرکه عنصل تولد کنند و طلا سازند و عطسه آوردن بکندش و بلبل و مانند آن نافع بود آن همه یعنی ضماد
و عطسه از پس استفراغ نافع تر بود و اولیتر و هر گاه که مدة دراز شود و مزاج سرد بود و رعشه پدید آید و خواهد که استفراغ کند
یک جند بیدستر بوزن زر و دانگی سقمونیا یا کمتر مسهلی سازد و اگر از معاودت تب اندیشه کند بهند بر یکمزاج قناعت باید کرد

و جند بیدستری

چند بیدستری سقمونیا باید داد و اگر بمسهلی غیر این حاجت آید حبی سازند از ایارج فیقرا و شحم حنظل چنانکه در اول این باب
یاد کرده آمده است و هم بدان شرط دهند و هر وقت که مسهل داده باشند هر ساعت تقاضای برخاستن می باید کردن
و یاد باید داد او را می فرمودن تا بحاجت برمیخیزد و تکلف می کند و موی سر باز کردن و ارزن و نمک گرم کرده اندر خرقه
بر میان سر او نهادن تا دماغ را گرم و تریها بگدازد و بخارها را تحلیل کند سخت صواب باشد و پیوسته استفراغی می باید کردن
بچیزی که رطوبت را با درار البول دفع کند یا بحقنه رطوبتها دفع کردن و اما غذا نخود آب با سعتر و دارچینی و کردیا و سبوس آب
با عسل و روغن بادام و آنجا که بکشکاب حاجت آید نخود و کشک جو نیمانیم و اندکی زوفا و برگ کرفس تر با بودنه کوهی
بیک جای بپزند و آنجا که تب گرم تر و ظاهر تر باشد نخود و کشک جو تنها بپزند و اگر کشک جو و کرفس بیکجای بپزند و اگر کشک جو
و کرفس بیک جای بپزند و عسل و روغن بادام دهند روا باشد و هر وقت که طعام خورده باشد و یکساعت یا دو ساعت برآید
پایهاء او بمالند تا بخار بر دماغ نرود **باب ششم در سباتی** سهری و سهر سباتی و علاج آن سبات سهری و سهر سباتی
دو نوع بیماریست هر دو مرکب از قرانیطس و لیثرغس و ماده هر دو مرکب از صفراء بلغم آنجا که صفرا غالب باشد علامتها قرانیطس
ظاهر تر باشد و سخن بیهوشانه بسیار تر گوید و غنودن باشد و خواب این را سهر سباتی گویند و سبات بیمار غنودن باشد
و سهر بیخوابی بود و بسیار مردم باشد که اندر تن او خلطی بد باشد و لیکن تا بیدار و نشسته بود خلط آرمیده باشد و هر گاه که
بغنود و قصد خواب کند و بخسپد حرارت غریزی زندرون تن او بهضم و بزائیدن اخلاط مشغول گردد لیکن قوت
حرارت او بدان کار وفا نتواند کرد جز آنکه خلط را بجنباند و بخارها را برانگیزاند و آن بخارها بر سر او برآید زود بیدار شود
و هر چند خواهد که بخسپد خوش نتواند خفت و آرزوی خواب باشد لیکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و این هم
از نوع سهر سباتی باشد و این حال خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که بلغم غالب باشد علامتهاء لیثرغس بیشتر و ظاهر تر
باشد و این را سبات سهری گویند و غنودن و خواب قوی تر از آن باشد لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود و هر گاه که
چشم بگشاید زود فراز کند و گاه باشد که پلک چشم برکشیده باشد چنانکه خشم تمام فراز کرده نبود و شکل خفتن او همچون
شکل خداوند لیثرغس بود و اگر علت سخت قوی نباشد شربت بحلق او فرو شود و اگر علت قوی باشد شربت در حلق او
بماند و باشد که از بینی بیرون آید و این علامت سخت بد باشد و گاه بود که بول و براز باز گیرد یا سخت اندک آید و باشد که
نفس تنگ شود و احوال او با حوال اختناق رحم ماند لیکن اندرین علت بر بیمار تکلیف سخن گفتن و جواب دادن
توان کردن و در اختناق رحم اندر حال اختناق این تکلیف نتوان کردن و دیگر آنست که اندر اختناق رحم روی
و چهره بیمار بر حال خویش باشد و اندر سبات چشم و روی با تشنج باشد و آنجا که علامتهاء لیثرغس ظاهر تر باشد
رنگ و روی بکبودی گراید همچون رنگ ارزیز و نبض خداوند سبات بسبب آماس سریع و متواتر باشد و بسبب بلغم
عریض و قصیر در جمله نبض سبات از نبض لیثرغس قوی تر باشد و از نبض قرانیطس ضعیف تر و نبض اختنا

طعام

و تشنج و بی قوی باشد و نبض سباتی بی تشنج و تمدد بود و قوت ساقط نبود **معالجات** علاج مشترک آنجا که ممکن گردد
نخست فصد است پس حقنه و نگاه باید کرد و اگر سبب علت امتلاء طعام باشد و معلوم گردد که طعامهای غلیظ بسیار خورده است
استفراغ باید فرمود و معده را پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلاء شراب و مستی و متواتر هیچ نباید کردن تا مستی زایل گردد
پس علاج خمار باید کردن و تدبیر شربه و حقنه و نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه در علاج قرانیطس و لیثرغس یاد کرده آمده است
تصرف آن بر طبیب واجب باشد چنانکه مصلحت بیند تصرف میکند در جمله آنجا که علامتهاء قرانیطس ظاهرتر باشد حقنها باید کردن
که میل به نرمی دارد و نطول از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشک جو و بابونه و اکلیل الملک و شبت باید ساخت
و آنجا که علامتهاء لیثرغس باشد حقنها باید کردن که میل به تیزی دارد باندازه حاجت و اندر نطول که یاد کرده آمد برگ غار و سداب
و بودنه و زوفا و جندبیدستر و سعتر زیادت باید کرد و آنجا که هر دو خلط برابر بود اندر نطول پیش از شیح و مرزنجوش زیاده نباید کرد
و چون علت در انحطاط افتد هر چه میل بسردی دارد از وی باز باید داشت و تدبیر لطیف کننده باید کرد **باب هفتم در یاد کردن**
آخذه و علاج آن طبیبان این علت را آخذه گویند و شخوص یا جمود نیز گویند معنی آخذه گرفتن باشد و شخوص چشمها باز
ماندن باشد و جمود فسردن باشد این علت را بدین نامها از بهر آنکه گویند که ناگاه حس و حرکت مردم گرفته شود چنانکه اگر بر پای باشد
یا نشسته یا خفته یا اندر کاری باشد چون این علت پدید آید همچنان بماند خشک و اگر بیدار بود چشمها باز کرده بماند و اگر
خفته باشد چشمها فراز کرده بماند و ماده این علت اندر جزو باز پسین دماغ باشد لیکن بسبب مشارکت آفت بهمه اجزاء دماغ
باز دهد بدین سبب است که حس و حرکت همه باطل گردد و نبض بطی بود و صلب از بهر آنکه ماده سرد و خشک بود **معالجات**
علاج این علت همچون علاج لیثرغس باید کرد الا آنکه علاجها این قوی تر آید از بهر آنکه ماده این علت خلط سودائی باشد
و ماده لیثرغس خلط بلغمی و خلط سودا عسرتر از خلط بلغم باشد اما نخست حقنه نیز باید کرد بدین صفت بگیرند شحم حنظل و افتیمون
از هر یک یکمشت بودنه دشتی یکدسته بسفایج دو مشت بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و آنرا با روغن بابونه بکار برند و آنجا
که تیزتر باشد یکدرم نمک هندی سه درم بوره دو درم فانیذ ده درم آبکامه ترکیب کنند و ترکیب همه داروها باندازه قوه بیمار
و در خورد مزاج و عمر و عادت او باید کرد و ضمادها که در علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار باید داشت چون حس و حرکت
بدو باز آید بنگرند اگر حاجت آید حبی سازند از ایاره فیقرا و غاریقون و افتیمون نمک هندی باندازه حاجت و اگر مطبوخی
سازند که اندران افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس پخته باشند صواب باشد و چون علت در انحطاط افتد شربت سکنگبین
عسلی دهند و بجای آب ماء العسل دهند و طعام آنچه بدین لایق نباشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی حقنه بیخوابی پدید آید
روغن بنفشه نیم گرم بر سر او می باید نهاد یا نطول سازند از بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل سرخ و تخم کوک و پوست خشخاش
چنانکه رسم است و بر سر او میریزند **جزو دوم** اندر شناختن بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد اندر دماغ
این جزو هفت بابست **باب نخستین** در یاد کردن مالیخولیا و معالجات آن بعضی از طبیبان نام این علت مالیخولیا کرده اند

از پس لام

در علاج سودا

از پس لام نون و گروهی مالیخولیا از پس لام و این نام یونانی است و ما تحقیق این دشوار توانیم دانستن و ابو الخیر الخماری
می گوید مالی نام سودا است و ماخولی نام خلط است چون خواستند که گویند خلط سودا گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را
مالیخولیا گویند بدین تفصیل درست آن باشد که مالیخولیا گویند از پس لام یا این علت علتی سودائی است و خداوند علت
همیشه از چیزی ترسان باشد و بداندیش و اندوهمند بود و سبب این همه آنست که اصل این علت از دماغ است و هرگاه که
اندر دماغ مرضی پدید آید افعال قوتهاء دماغی بدان سبب باطل گردد یا ناقص یا مضطرب و مرض دماغ از دو وجه تواند بود
یکی از آن وجه که دماغ عضوی متشابه الاجزاست یعنی عضوی یکسان ممکن بود که در وی مرضی یکسان افتد و دوم از آن وجه که
اگرچه دماغ عضوی متشابه الاجزاست آلت حس و فهم و حفظ و فکرست و ازین روی عضوی آلتست و ممکن که اندر وی مرضی
آلی افتد چنانکه اندر دیگر اندامها که آلت کارهاست افتد و کار آن اندام باطل شود یا ناقص یا مضطرب اما مرضهاء یکسان تغیر مزاج
باشد و هرگاه که مزاج دماغ بگردد مثلا خشکی بر وی غلبه کند بیخوابی پدید آید اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند عقل شوریده گردد و اگر
سردی و خشکی غلبه کند علت آخذه که پیش ازین یاد کرده آمده است تولد کند و اگر تری غلبه کند خوابهاء بافراط آرد و اگر
با تری گرمی باشد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سردی بود علت سبات و فراموشی و اندیشهاء بی وجه تولد کند
و مردم کم داش و خرف گردد فی الجمله هر کجا که این مرض از مزاج گرم و خشک تولد کند با اضطراب و بیخوابی باشد و آنچه از مزاج سرد
تولد کند با خواب بسیار و آرامیده گی بود و مرضها که از جنس سده باشد چنان بود که خلطی فزونی اندر تجاویف و منفذهای دماغ
گرد آید تا بدان سبب افعال خونهاء دماغ تباه گردد و اگر خلط آخذه در اجزاء پیشین دماغ باشد خیالهاء فاسد بچشم آید و صورتها تصور
افتد که آنرا حقیقتی و حاصلی نباشد و اگر اندر اجزاء میانین بود اندیشهاء تباه افتد و اگر اندر اجزاء پسین باشد فراموشکاری تولد کند
و اگر در همه اجزای دماغ بود افعال تباه شود و تباهی هر یک در خورد مزاج خلط و باندازه کمی و بیشی آن باشد و مقصود اندرین
باب یاد کردن آفتهاء سودا است و خلط سودا دو نوعست طبیعی ناطبیعی اما طبیعی دردی خونست و ناطبیعی صفراء سوخته است
و گاه باشد که سودای طبیعی ناطبیعی گردد و این دو گونه باشد یکی آنکه با مزاجی سرد پدید آید و آنرا بفسراند و غلیظ کند یا مزاجی گرم پدید آید
و آنرا بسوزاند و احوال این هر دو گونه نیز مختلف باشد از بهر آنکه ماده گاهی کمتر بود و گاهی بیشتر و گاهی فسرده تر بود و گاهی بدان
فسرده گی نباشد و گاهی سوخته تر باشد و گاهی بدان سوختگی نباشد و گاهی در دیر نرمانده باشد و گاهی تازه تولد کند و گاهی عفونت
پذیرفته باشد و گاهی عفونت پذیرفته نباشد و گاهی با خلطی دیگر آمیخته نباشد و از هر نوعی ازین اثری دیگر تولد کند در خور مزاج
و حال آن معلوم شده است که تخیل و تصور و تفکر و توهم و حفظ فعل یقین است و آلت نفس اندرین کارهاء دماغ است
و روح نفسانی که اندر تجویفها و منفذهاء دماغ است و اگرچه موضع پدید آمدن فعل روح نفسانی دماغ است معدن تولد او دل
از دل برآید و بغشاء شبلی که در زیر دماغ است اندر آید و آنجا پخته و شایسته کار بستن قوت نفسانی گردد و از آنجا
اجزای پیشین دماغ حاصل شود و آنجا پخته تر و شایسته تر بود و آنجا صافی شود پس باجزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن

و شایستگی دیگر پیدا آید و با جزای بازپسین آید و تمام گردد و قوت او را اندر کار آرد و افعال خویش از وی پدید آرد پس هرگاه که
مزاج دماغ بگردد مزاج روح نیز بگردد از بهر آنک قوة هاضمهٔ دماغ گوهر این روح را تمام نتواند پزانید و صافی گردانید چنانکه باید با آنکه قوة
دماغ گوهر روح را صافی نتواند کرد خلطها که در دماغ گرد آمده باشد با گوهر دماغ روح آمیخته شود افعال نفس تباه و مضطرب گردد پس
دانستیم که سبب این علت تغیر مزاج دماغ است از خلط سودائی و دانستیم که هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج روح نفسانی متغیر شود
از بهر آنکه گوهر روح نفسانی روشن و شفاف پذیرنده لونهاست و خلط سودائی خلطی تیره و تاریکست و هرگاه که با روح بیامیزد روح را
تیره و تاریک گرداند و هرگاه که گوهر روح تاریک شد مردم بضرورت ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شوند از بهر آنک هیچ چیز نیست
مردم ترساننده تر از تاریکی از بهر آنک اندر تاریکی فرق نتواندن کردن میان نیک و بد و چیزهای زیانکار نتواند دید و نتوان شناخت
و هیچ شادکننده تر و ایمن گرداننده تر از روشنائی نیست از بهر آنکه درو نیک و بد را میتوان دید و از آنچه حذر باید کرد و آنچه بایسته باشد میتوان جست
و یک معنی دیگر هست و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی است از بهر آنکه گوهر این روح روشن و شفافست و تاریکی ضد آنست
بدین سبب همیشه روح در روشنائی جوید و از آن راحت یابد و از تاریکی گریزد و از آن ترسد و هیچ فرق نیست میان آنکه تاریکی از بیرون
دماغ مردم باشد و مردم در تاریکی مانده بود و میان آنکه تاریکی زندرون دماغ مردم باشد لابل که این صعب تر باشد از بهر آنک از تاریکی
اندرون دماغ و از تیرگی روح خویش نتوان گریخت و از تاریکی بیرون توان گریخت از بهر آنکه خلط سودائی سرد و خشک است
و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم گرفته و باز داشته دارد از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت
ترسان و اندوهمند بود و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب گرفتگی و ناخوش طبعی دایم باشد از بهر آنکه چیزی خشک هر اثری که
پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر در وی بماند بدین سبب هر حال که او را پدید آید و هر اندیشهٔ بد که کند دیر در آن بماند و بباید دانست
که اوهام و خیالات خداوند این علت از بسیاری گونه باشد بعضی را وهم باشد که زود بخواهد مرد و سخن مرگ گوید و از آن بترسد
و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده باشند یا خواهند داد و بدین سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم افتد
که رویش بدحال خواهد بود و غم درویشی خورد و اندیشهٔ وی از آن نوع باشد که بعضی را وهم افتد که او را بخواهند گرفت و بخواهند کشت
و بعضی را وهم افتد که او را سر نیست و سبب آن وهم مادهٔ باد بآن باشد و مادهٔ بادی عضو را سبک دارد و بعضی را وهم افتد که پوست او
چون کاغذ شده است و سبب آن وهم خشکی مزاج و خشکی ماده سودائی بود و بعضی را وهم افتد که ماری در حلق فرو شود یا شده است
و اندر حکایتها پیشینگان آورده اند که زنی را این وهم افتاده بود و بدین سبب بیمار و بدحال شد طبیب آن روزگار وی را قی
فرمود و داروی قی داد و نخست از وی پرسید که حال کجا افتاد و چگونه بود زن گفت بفلان موضع در باغی خفته بودم ماری بیامد
و بحلق من فرو رفت و من آنوقت بیدار شدم که فرو رفته بود طبیب گفت که این سخن راستست و این بسیار افتد و بدان ماران
باشند و صفت ایشان چنین و چنان باشد و ماری بگرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد و پنهان داشت تا آن ساعت که او را
[illegible]ی قی کردن گرفت طبیب آن مار کشته در طشت افکند چنانکه او ندید چون قی تمام کرده بود آن مار بدو نمود تا آن وهم

از وی برخاست

ازوی برخاست و علاج آن پذیرفت و ازان بیمار خلاص یافت و پرستاری او نام ایشان از حبس کاری باشد که در بندرستی
عادت کرده باشند و بدان مشغول بوده اگر مثلا لشکری بوده باشد دعوی بادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر خرب و قلعه
گشادن و مانند آن کند و اگر ویرا خصمی بوده باشد و هم افتد که قومی قصد گرفتن و کشتن او کنند او را زهر خواهند داد و اگر دانشمند
بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن خدای گوید و خلق را دعوة کند جالینوس گوید مردیرا دیدم که علم نجوم داشت
و او را این علت افتاد و همیشه ترسیدی که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد و دستها بر میدبستی تا اگر فرو افتدی بدست بگیرد
تا بر سر او نیاید و دیگری را دیده اند که بندرستی مرغ فروشی کردی چون دران علت افتاد و هم او چنان افتاد که او مرغ گشت
هر وقت بازوها را بجنبانیدی و بانگ خروس کردی و همچنین مردیرا دیده اند که سفال فروشی کردی چون دران علت افتاد
و هم او چنان شد که او سفالین شده است ترسیدی که اگر بدیواری باز افتد بشکند و سبب این و هم خشکی مایه سودا باشد
و این علت زنانرا نیز افتد خاصه که حیض ایشان بس از هنگام باز ایستادن باز ایستادن روش گوید شخصی را دیدم که ویرا این
علت بود و از هیچ چیز جنان نترسیدی که از آواز رعد و هر گاه که آواز رعد شنیدی بهم بودی که هلاک شود و همه قول و فعل او
بسلامت بود جز این و از بهر این کار سردابها و خانها پوشیده ساخته بود تا اگر وقتی رعد آید آنجا رود تا آواز رعد نشنود و دیگری
بوده است که همه قول و فعل او بسلامت بود جز انکه از سگ ترسیدی بی انکه سگ را میدیدی و هرگز او را هیچ سگ مضرت
نرسانیدی فی الجمله احوال خداوندان این علت مختلف باشد از دو وجه یکی از بهر محل ماده علت دوم از بهر امتزاج امتحان خلطی که
آمیخته دیگر با خلط سودا اما اختلاف احوال که از بهر محل ماده باشد جنان بود که اگر ماده در اجزای میانگاه دماغ باشد که محل تمییز
و فکرست خرد و تمییز باطل شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس میگوید مردیرا این علت افتاد و مسکن وی حجره بود
که از دریچه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردندی و از وی بر سبیل فسوس و بازی چیزها خواستندی و ویرا آنچه
بودی نمردم می انداختی تا روزی ویرا هیچ نماند کودکی پیش او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک اگر کسی خواهد تا فرو اندازم
کودک را بگرفت و فرو انداخت کودک هلاک شد مردمان غمگین شدند و بازی مردمان ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیشین
دماغ باشد که محل خیال است خیالها باطل نماید چنانک جالینوس گوید یکی را از طبیبان آنرو رکار این علت افتاد و او را خیالهای
بستی و بندا بستی که در خانهٔ او مطربانند نشسته و ایستاده و بازی میکنند و نای میزنند فرمود تا که اینها بیرون کنید از بهر انکه
محل تمیز او باک بادش آمدی که او را خیالی باطل افتاده بود و تمیز و خرد او بر جای بود و دیگری را از حکیمان انروزگار این علت
افتاده بود سگ دیوانه ویرا بگزید و گرمایه شد صورت سگ اندر آب بدید تبرسید پس از بهر انکه هنوز آفت بمحل تمیز نرسیده بود
باخویشتن اندیشید که ممکن نیست که اندرین آبزه اندرین جایگاه سگ باشد این خیال فاسد است که مرا مینماید بدان اندیشه
خویشتن را دلیر کرد و آب بخورد و ازان علت سلامت یافت و اگر علت اندر همه اجزای دماغ باشد خیالها و اندیشه
و فعل او همه تباه شود و اختلاف احوال که از بهر امتحان اخلاط دیگر باشد یا ماده علت جنان باشد که اگر خلط صفرا

خداوند علت خشمناک و تند باشد و اگر خلط بلغم آمیخته باشد خداوند علت کسلان و آرمیده تر باشد و اندر کتب پیشینگان همی آید
که یکی را این علت افتاد و همه هوس او آن بودی که مردمان از وی بخندیدی و خویشتن را بر زمین افکندی و چنان نمودی
که بر نمیتواند خاست و زاری کردی تا او را یاری دهند تا برخیزد چون کسی دست او گرفتی تا او را بردارد آنکس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی
بر سبیل مزاح و بر جامه بول میکردی تا مردمان بخندندی روفس میگوید بعضی خداوند این علت حالی پدید آید که گاه گاه از کارها گذشته
غایب و از کارهای که خواهد بود خبر دهند و راست آید و شناختن سبب آن بر فیلسوف است بر طبیب نیست بعلم اعلی تعلق دارد که اشرف
العلوم است و بباید دانست که ماخولیا علتی است دماغی و بدماغ مخصوص است لیکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد چون معده
و سپرز اگرچه بمشارکت معده افتد مضرت او دماغ است همچون صرع اگرچه بمشارکت اعضاء دیگر بسیار افتد علت دماغی باشد
و جالینوس رحمة الله گوید معده را با دماغ مشارکتی تمام است گاه باشد که آفت دماغ بسبب مشارکت معده باشد و گاه باشد
که آفت معده بسبب مشارکت دماغ افتد نه بینی که هرگاه که مردم بوی ناخوش یابد یا چیزی پلید و کریه بیند بر اندیشند منش گشتن
پدید آید و معده دران وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان عصب بزرگست که از سر فم معده فرود آمده است و بدین سبب است
که حس فم معده قوی تر از حس همه اندامهاء دیگرست و هم جالینوس گوید که هرگاه آفت نخست اندر معده پدید آید پس بدماغ بر دهد
و خداوند علت بهضم طعام و با روغن و تقی و تنقیه معده راحت یابد دانیم که مبداء علت از معده است این علت را مراقی گوییم
و هرگاه که آفتها دماغی پدید آید و معده پیش ازان بسلامت بوده باشد دانیم که مبداء علت دماغ است و بمشارکت معده نیست و ابو الخیر
حماد گوید سبب تولد این علت بمشارکت سپرز است خانهٔ سودا است و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از سپرز بمعده
آید بمنفذی که از سپرز بمعده در گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده بسیار تر آید یا سودای ناطبیعی آید و قوت دافعه معده آنرا
دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری ازان سودا برانگیزد و بدماغ برآرد و دماغ پذیرائی او باشد این علت را مراقی گوییم
و بعضی طبیبان گفته اند هرگاه که فرو سوی معده آنجا که منفذ ثقل است آماسی باشد بسبب آماس خلط سودا که از سپرز بمعده آمده باشد
بروده فرو نتواند گذشت و سبب حرارتی که آنجا باشد بخاری از خلط سودا برخیزد و بادها تولد کند و بخار بدماغ برآید و این علت
تولد کند مراقی این را گفته اند و گروهی گفته اند این آماس اندر ماساریقا باشد و این دو گروه میگویند دلیل بران که سبب این علت
و این آماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند این علت خورده باشد از پس دو روز قذف کند از بهر آنکه بسبب آماسی
گذر یافته نباشد و دلیل بر آنکه آنجا حرارتی افزونست که اندر معده او سوزی پدید آید و طعامهاء خنک او را موافق باشد و ابو الخیر الحماد گوید
سبب این علت آماس نیست از بهر آنکه معلوم است که آماس گرم اندرین موضع که یاد می کنند بی تب نباشد و خداوند این علت
از تب خالی بود پس اگر گویند این آماس آماسی سرطانی باشد صلب گوییم اگر آماس صلب بود واجب کند که بسبب نزدیکی آماس
بجگر مزاج جگر سرد شود و امراضی که طبع سوء المزاج سرد باشد تولد کند و حال خداوند این علت برخلاف این باشد و حجت این قوم
بدین نیست که گفتند طعام و خلط سودا اندر معده دیر ماند و گذر نتواند کرد و این حجتی ضعیف است و ممکن است که سبب گذشتن خلط ضعیفی

یا ازان

قوت دافعه باشد

قوت بود دافعه باشد و ممکن است که مانع آن بود که معده گرد طعام اندر نتواند آمدن و هضم نتواند کردن بسبب بادها که اندر معده تولد کنند
و معده را بطر بخاند و قوت هاضمه و دافعه هر دو بدان سبب از کار خویش باز مانند و اگر هاضمه کار خود تواندی کرد بادهای غلیظ را
تحلیل کندی و دافعه آنرا دفع کردی علامتهای این علت از شش وجه است یکی از خاصیتی که خداوند این علت را باشد
دوم از چهره و سحنهٔ این خداوند علت سیوم از بادها که در معده او تولد کند و آروغها چهارم از احوال معده پنجم از حال خواب و بیداری
ششم از حالها و تدبیرها که پیش ازین بوده باشد اما آنچه از هیأت و چهره و سحنهٔ او باید جست آنست که خداوند این علت
موی ناک باشد و موی او سطبر یا باریک و یا سخت سرخ یا گندم گون و بیشتر بسبزی گراید و سینه و کتف و اندامها بالائین
قوی تر از اندامها فروسوین باشد از بهر آنکه اندر مزاج ایشان بادها بسیار تولد کند و باد بسوی بالا میل کند و حرکتهای چشم ایشان
سبک باشد و بلک پیوسته بر هم میزنند و سخن بشتاب و نامبین گویند و این علت کسانی را بیشتر افتد که دل و جگر ایشان گرم بود و بدان سبب سودا
سوخته اندر تن ایشان تولد بیشتر کند و دماغ تر باشد بدان سبب بخارها بدرودتر قبول کند و آنچ از خاصیت باید جست که وی را باشد
آنست که خداوند این علت همیشه اندر هر که تهمت برد که از طب چیزی داند علاج خویش می پرسد و آنچ او را آموزند هیچ نکند و آنچ
از بادها و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سرهای پهلوهای او بادهای غلیظ گرد آید و دشوار تحلیل پذیرد و آروغ بر نتواند آوردن
و اگر آروغی بر آید راحتی یابد و از نخست آروغهای وی ترش باشد پس ناخوشبوی گردد ناخوشی که آنرا نام نتوان بردن
و بعضی هیچ آروغ بر نیاید بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت و رودهای ایشان قراقر بسیار کند و شبق بر ایشان غالب باشد
و شبق آرزوی جماع باشد و بعضی را اندامها اختلاج کند و اختلاج جستن اندامها گویند و بعضی را اندر دماغ آوازها افتد همچون آواز
حرکت درختان یا آواز جلاجل یا آواز آسیا و مانند آن و این آوازها بتازی طنین گویند و دوی گویند و سبب این همه که یاد کرده آمد
تولد بادهای غلیظ بود و بباید دانست که هر کرا طنین بسیار باشد و اندامهای او سرد شود و حاستهای او کند و ضعیف گردد و دست
و پای او گران می شود علامت آن باشد که در علتی دگر خواهد افتاد چون صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال معده باید جست
آنست که طعام بدگوارد و دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن ناگواریدن طعام باشد و بعضی را شهوت طعام قوی تر باشد
و بعضی را ضعیف تر و بر هر حال که باشد طعام بدگوارد اگر چه اندک خورد اندر بیشتر وقتها طبع خشک باشد اگر چه طعام بدگوارد
و گاه باشد که بعضی را با ثفل صفرا بیرون آید و اندر معده ایشان سوزشی قوی باشد و سبب آن گرمی بادهای غلیظ سودا باشد که اندر
معده ایشان تولد کند از بهر آنکه باد غلیظ و بخار سودا که اندر تن مردم گرم شود بر مثال بخارهای دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و آتشها که
آنرا صاعقه گویند از آن افتد و بعضی را درد معده رنجه دارد و درد و سوزش آن گاهی بناف و حوالی آن فرود آید و گاهی بپشت و میان
هر دو کتف باز دهد و سبب آن آنست که میل قعر معده بسوی بیرون است و میل فم معده باشد درد بمیان هر دو کتف باز دهد
و آنچ از احوال خواب باید جست آنست که او را خواب کمتر بود و اگر بخسپد خواب او مضطرب باشد و خوابهای عجب و بیم ناک بیند
و آنچه از حالهای گذشته باید جست آنست که نگاه کنی تا پیش ازین علت او را اندر سپرز رنجی و ضعیفی بوده است یا

مرکب کشیده است یا نه یا استفراغی خونی که از نو اسیر عادت دیرینه است باز ایستاده است یا اندر افتاب مقام نموده است
یا رنجی بتن رسیده است از سفری یا از حرکتی دکاری همانند آن یا طعامی از طعامهای سودائی خورده است چون گوشت گاو و گوشت بز
و مایهای بزرگ و گوشت صیدهای دشتی و کوهی و آبی و گوشت قدید و نمکسود و کرنب و عدس و حبة الخضرا خاصه برگ تر او که نهاده باشند
و نان خشکار سبوس ناک خاصه اگر از گندم کهن باشد و پنیر خشک و شرابهای غلیظ و هرگاه که خداوند مالیخولیا خندان روی و تازه بود
و شادکام باید دانست که ماده علت خونی است و خون بدان تباهی و سوختگی نیست که علاج دشوار پذیرد و هرگاه که زرد روی و نزار
و بسیار حرکت بود و هر ساعت آب خواهد باید دانست که ماده یا صفرا آمیخته است یا ماده خود صفرا سوخته است و هرگاه که ترش روی
و گرفته و غمگین و گریان باشد و خلوت گزیند باید دانست که مادهٔ علت سودا سوخته باشد و علاج این عسر تر بود و هرگاه که آشفته
و کسلان و کوی باشد و بسیار خسپد باید دانست که مادهٔ علت بلغم آمیخته است بخلاف معالجات نخست تامل باید کرد
که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کرده است یا مراقی است یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی سپرز و همچنین تامل باید کرد
تا ماده علت خونی است یا صفرائی یا سودائی یا بلغم و علاج آن هر عضوی و هر ماده چنانکه واجب باشد اما علاج کلی آنست
که هرگاه جوئی اعراض ماخولیا پدید آید زود بعلاج مشغول شوند پیش از انکه علت قوی گردد و اعراض آن لازم شوند و خداوند علت
یکبار از عادتها رتن درستان باز ایستد از بهر انکه چون علت قوی گردد علاج دشوار باشد خاصه که خاصیت خداوند علت آنست
که فرمان طبیب نبرد و شربت ندارد و ها که فرمایند نخورد اما جهد کنند تا دل او خوش و شادمان دارند و در خانه پاکیزه و دلگشای نشانند
و هوای خانه را با سفرمها و میوها خوشبوی کنند و در دغنها خوشبوی و عطرها معتدل و اسفرمها خوشبوی و میوها بویانند و طعامهای
پسندیده و پاکیزه و قری فراز دهند بمقدار معتدل و باندازهٔ هضم و قوت معده و باید که پیش از طعام گرمابه فرمایند و در گرمابه آب خوش
و معتدل در گرمی و سردی بکار دارند و از پس طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالیدنی معتدل چنانکه تری غذا بندامهای اورا
در جمله عنایت اندر تری فزودن پیش ازین باید کرد که اندر کرم کردن مزاج و آز جماع باز باید داشت و تدبیر خوابانیدن او باید کرد
و آنجا که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کند و سبب مزاج دماغ گرم باشد چنانکه خونی بغذا دماغ خواهد گشت اندر وی گرم شود و بسوزد
و سودائی گردد و گاه باشد که سبب این حرارت پیش آفتاب بوده باشد یا بکار داشتن شرابهای لطیف و طعامهای لطیف کننده
یا بیخوابی یا اندیشه بسیار در علمهای باریک و اصل اندر علاج آنکه ازین نوع باشد آنست که مزاج دماغ را باعتدال باز آرند و باز آوردن مزاج دماغ
بضمادها و نطولها و بویها سرد و تر باشد و باید پیش از تدبیر مزاج از تدبیر تحلیل غافل نباید بود و هیچ ضمادی و نطولی و سمومی از چیزی تحلیل کننده
خالی نباید گذاشت چون بابونه و اکلیل الملک و هرگاه که در زین ضمادها و نطولها بنشیت و بیخ سوسن و غیر آن حاجت آید از بهر انکه
سردیها ساده را بی چیزی محلل بر سر نشاید نهاد و ایمن نشاید بود از بهر انکه مادهٔ غلیظ را چیزهای سرد ساده غلیظ تر کند و تحلیل نیز بمقدار
باید سبب آنرا که مادهٔ لطیف بتحلیل خرج شود و کثیف تر بماند پس ترکیب ضمادها برین گونه باید کرد بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ
کدوی تر از هریک یکجزو نیم بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن از هریک نیمجزو و باین هردو تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل انگاه

داشتن قوت دماغ نیز غافل نباید بودن و چیزهاء تحلیل کننده همچنانک ماده را تحلیل کند قوت را نیز ضعیف کند بدین سبب
اندر چنین ضمادها چیزی قوی کنند چون برگ مورد و آبی و مانند این زیادت باید کرد و پیش از آنکه استفراغ کنند
ضمادهاء قوی دور دارند و جز گلاب و آب بید با آب بنفشه و نیلوفر با اندکی آب بابونه یا روغن او بکار نشاید داشت و اگر از پس
دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند و بر سر او می نهند روا باشد و این آنجا شاید که مزاج گرم بغایت باشد
و روغن بنفشه یا روغن گل آمیخته نافع باشد و تدبیر استفراغ برین ترتیب باید هر بامداد شربتی ماء الجبن که بسکنگبین افتیمونی
ساخته باشند بخورد و هر هفته یکدرم ایارهٔ فیقرا و دو درم یا سه درم اطریفل کوچک و دو دانگ یا نیم درم افتیمون ترکیب
کنند و بدهند و اگر احتمال کند دانگی شحم حنظل زیادت کنند صفت سکنگبین افتیمون بگیرند افتیمون و بسفایج نیم کوفته
از هر یک ده درم خربق سیاه یکمثقال هر چند جداگانه اندر خرقهٔ فراخ بندند و خربق را نیز نیم کوفته کنند و یکشبانروز اندر نیم من
سرکه تر کنند دیگر روز نیم مقدار آب با وی بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند و خرقهٔ و بسفایج و خربق اندرین سرکه و آب
میجوشانند چون بیند که آب سپری و بمقدار سرکه باز می آید خرقهٔ افتیمون اندرین افکنند و یکجوش بدهند و برارند پس از آتش
بردارند و هر سه خرقه را بدست بمالند اندرین سرکه تا قوت او بیرون آید و شکر برافکنند و کفک بردارند و بقوام آرند و نیم من
سرکه را یکمن و نیم شکر کنند صفت ماء الجبن هر بامداد شیر بز را بجوشانند اندر پاتیله سنگین و مقدار بیست درم ازین
سکنگبین برین شیر جوشان نهند و یکجوش دیگر بدهند و از آتش بردارند و سر پاتیله بپوشند و بنهند تا آب از پنیر
جدا شود مقدار چهل درم ازین آب بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایهٔ مرغ نیم برشت و شوربا مرغ خانگی فربه و گوشت
بزغاله و گردن و پایچه بره و مانند این و در گرمابه آب خوش فاتر بر سر او میریزند و روغن بنفشه بر همه اندامهاء او می نهند
و چون از گرمابه بیرون آید و برآساید تدبیر غذا دادن کنند و از پس استفراغ دل او را بمفرحها قوی کنند اگر حرارت قوی باشد
بمفرح سرد و اگر قوی نباشد بمفرح معتدل و بباید دانست که در علاج این نوع استفراغهاء قوی و ایارهاء بزرگ نشاید داد
از بهر آنکه خداوند این علت بیم باشد که دیوانه مالیخولیا مانیا گردد و بسیار بود که از پس بیماری گرم نوعی مالیخولیا پدید آید و هر گاه که
اندرین بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرها صواب کرده آنرا قوی و مددی نباشد نطول و ضمادها و بویها که یاد کرده آید
اندران کفایت بود و آنجا که مادهٔ مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس کفایت بود
و آنجا که ماده بیماری با خون آمیخته باشد نخست رگ اکحل باید گشاد و لختی خون کم کردن و غذا سبک تر کردن و چیزهاء خنک دادن
که کیموس آن پسندیده باشد و یکهفته برین ترتیب بودن پس دیگر بار هم اکحل گشادن اگر قوة قوی باشد خون را بدان مقدار
که طبیب تقدیر کند که بیرون می باید کردن بیکبار بیرون کنند از بهر آنکه این استفراغ که بیکبار باشد قوت برآمدن بخارها بر دماغ
باز گیرد و اگر قوت قوی نباشد آنقدر که بیرون می باید کردن بدو دفعه یا بسه دفع بیرون کنند و اگر از رگ خون رقیق آید از رگ
گردن پشیمان که باشد نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بدین سبب است که رگ را فراخ باید گشاد تا خون غلیظ باسانی

میشود

ماالجبن

بیرون آید و زنان را رگ مابض باید گشاد یا صافن تا حیض ایشان روان شود و تن پاک کردن و آنجا که طبیب را معلوم گردد که بخار این خون
اندر دماغ محکم شده است رگ پیشانی باید گشاد و پس از گشادن رگ یکهفته آسایش دهد بعد از آن ماء الجبن چنانکه پیشتر یاد کرده شده است
و استفراغ با ایارج فیقرا و اطریفل کوچک و افتیمون هم بران ترتیب میکند اگر بدین علاج اثر شده است و استفراغ بهتری پدید آید
فبها و نعمه و اگر نه داروی قوی تر دهند و بهترین دارو اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر از پس آنکه سه دفع با ایارج جالینوس
استفراغ کرده باشد اثر بهتری پدید نیاید حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا هر یک
بدان مقدار که طبیب بحسب مشاهده از بهر آن شخص صواب بیند و ایارج روفس و لوغاذیا نیز یا مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله
سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندک نمک هندی سودمند بود و اگر ازین نیز راحتی نیابد حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا ترکیب کنند
بنمایم و بدهند و اسکندر حجر ارمنی دو درم با سه درم باندازه ماده مرض و قوت باید داد و می کوبد بکاهد و بیفزاید چنانکه صواب بیند
از هر شخصی و جای دیگر میگوید کمابیش یکدرم دهند و از پس هر شربتی از داروهای قوی تر تا بدیگر شربت یکبار یا دو بار سه درم
اطریفل کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون ترکیب کنند و بدهند و هرگاه که این همه شرطها بجا آرند و علت بر جای خویش باشد
نومید نباید بودن لیکن همین طریق بر دست همی باید داشت که هر وقت که هوا بگردد بهترین پدید آید و اگر از هوا بهوای دیگر شود
صواب بود و معجون النجاح اندرین باب سخت مفید باشد خون را از خلط سودای صافی گرداند صفت معجون النجاح بگیرند هلیله
کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد و افتیمون و بسفایج از هر یک پنجدرم غاریقون پنجدرم حجر ارمنی
مغسول دو درم و نیم انگبین مصفی چند سه وزن همه داروها شربة چهار درم و اگر شخص ضعیف باشد و علاجهای قوی احتمال نکند
او را جز بماء الجبن و سفوفی که بان دهند علاج نشاید کرد صفت سفوف بگیرند افتیمون و هلیله سیاه از هر یک درمی شکر چهار درم
همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخصی باشد که قی کردن آزموده باشد و بآسانی تواند کردن نخست از همه کارها قی کند تا بقوت قی کردن
همه مادهای سودایی از قعر تن بجنباند و بمعده آید و بقی بیرون آید و تدبیر قی برین گونه باید کردن نخست سه درم هر روز در طعام چیزهای
لطیف کننده بکار می برد چون ترب بسرکه و سداب و کرفس بسرکه روز چهارم طعامی خورد از بهر آنک قی موافق باشد و ازین
کرفس و سداب و ترب لختی فزونتر بکار دارد و از داروهای قی آنچه طبیب صواب بیند بدهند تا قی تمام کرده شود در مدت سه هفته
سه دفع قی کند برین ترتیب و هر باری که از قی فارغ شود ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل
و اسارون و سعد و سعتر و بر معده او می نهند تا بمعده قوت دهد و بعد از آنک سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای دیگر کنند
که یاد کرده آمده است و بباید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و تیز تر باشد و از خون
متمیز بود اندر عروق بر سر خون ایستاده باشد چنانکه بتازی طافی گویند خارش و کروهق سیاه و مانند این از وی تولد کند
علاج این سهلتر بود از بهر آنکه ماده لطیفست و از خون متمیز و گاهی که سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی بنشیب نهد چنانکه
ی را سبب بواسیر و دوالی و داء الفیل از وی تولد کند و این را نیز بحکم آنکه از خون متمیز بود سهل شمارند اگرچه علاج او با سهل شمارند

معجون نجاح

اگرچه علاج او

اگرچه علاج او عسرتر بود و گاهی که همه اجزاء سودا با همه اجزاء خون آمیخته بود تا متمیز بود بیماریهاء گوناگون تولد کند و این نوع مالیخولیا
که یاد کرده اند از آن جمله باشد و آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و ماساریقا باشد حال او همچون مکبود بود و کسی را گویند که در جگر او
آفتی باشد و علاج او بشربتهاء خنک باید کرد چون آب تخمها و آب کسنی و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هندی و شراب بنفشه
و استفراغ بآب گلاب و آب کسنه و فلوس خیار چنبر و خرماء هندی و شیرخشت باید کرد یا بماء الجبن و رگ باسلیق باید گشاد
و غذاها خنک باید داد و هر وقت که طعام خورد لختی کوک و کسنه با سرکه بخورد و اگر سده باشد یا حاجت آید که خلطی را لطیف کنند
لختی کرفس بآن بخورند و چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنه خام و پخته سودمند بود و اگر قوت هاضمه قوی باشد
و اندر منفذهاء جگر سده نباشد طعامهاء خنک و غلیظ باید داد تا با حرارت جگر باز کوشد و با آن برابری کند چون هلام و فسردان
گوشت گاو و ماهی بزرگ و بطون گاو و سر و پایچه بسرکه پخته و مانند این و آنجا که سبب ضعیفی سپرز بود رگ اسیلم باید زدن و سپرز را
پاک کردن و قوت دادن بتدبیرها که آن در باب علاج سپرز یاد کرده آید و ماء الجبن که بسکنگبین افتیمون کرده باشند می باید
داد و هرچه اندر علاج ماده سودائی که با خون آمیخته باشد یاد کرده آمده است بکار می باید داشت و آنجا که مالیخولیا مراقی باشد
قی نباید فرمود مگر کسی را که آسانی قی کند و خلط اندر فضای معده باشد و صواب آن بود که طبع را نرم دارند بافتیمون و ایارج فیقرا
بهم آمیخته و اگر حاجت آید هر روز ازین ترکیب یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری طبیب بحسب مشاهده صواب بیند بخورد سخت نافع بود
و معده را پاک کند و خلطها را که در معده بود بآسانی از معده فرود آرد و دفع کند و هرگاه که این طریق بر دست دارند معده و امعا بران راست
بایستد که ثقل را دفع کند و هر بامداد شراب افسنتین مقدار سی درم بدهند صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی ده درم
تربد سپید تراشیده چهار درم سنبل هندی دو درم و اندر بعضی نسخها همی آید مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر از هر یک ده درم
غاریقون چهار درم این همه را در دو من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و هر دو بامداد سی درم ازین شراب با بیست درم شکر
سوده بخورد و اگر قنطوریون باریک را بپزند و بپالایند و هر بامداد همچنین بکار دارند نافع بود و معده را پاک گرداند و طعام را نرم دارد
و هرگاه که معده را پاک میشود و طعام هضم میکند و ثقل طعام دفع میشود بادها و بخارها تولد نکند و ماده علت بریده شود و ماء الجبن که از شیر
سازند یا از شراب طبع را نرم گرداند و اندکی از آن اسهالی اندک کند و بسیاری از آن اسهال بسیار کند و طعام او یک لون باید
و الوانها نشاید از بهر آنکه قوت معده اندر هضم طعام الوان متحیر شود و هضم نتواند کرد و چون یک لون باشد نیک هضم کند و حیوانی که
از بهر او کشند گوشت آن اندر برف و یخ پنهان کنند یکروز تا نرم شود و آنچه بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود هنوز تری
باید که مانده باشد و بباید فرمود تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی و شبت بودنه دشتی و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب بجوشانند و بپالایند و آن آب را در مثانه گاو کنند و بر معده او نهند و نگاه دارند تا معده را قوت دهد و بادها را باز دارد و اگر خواهند که قوت
قوی تر باشد سعتر و کندر با این چیزها یار کنند و بباید دانست که بیشتری خداوندان مالیخولیا از شربتها و طعامهاء سرد و تر منفعت
یابند و سبب یکی آنکه ضدی تریها با خشکی سودا و دوم آنکه چیزهاء سرد و تر بادها و بخارها تولد نکند و بر دماغ نرود و اگرچه منفعت سرد

و مکبود

سرد و تر ایشانرا منفعتی حقیقی نیست لیکن بحکم آنکه ازین چیزها تولد سودا نباشد مدد سودا ماده از تن ایشانرا گسسته شود و آن ماده
که حاصل باشد بخار نتواند گشت امیدوار بود که طبیعت بران مستولی گردد و آنرا بصلاح باز آرد و از بهر این معنی است که گاه باشد
که تدبیر غلیظ نگذارد که سودا چیره گردد و گاه باشد که تدبیر لطیف زیان دارد و سودا را یاری دهد از بهر آنکه تدبیر لطیف اخلاط را بسوزاند
و سردی و تری را کمتر کند و بآسایشی که خداوند این علت از قذف بلغم یابد مغرور نشاید شد از بهر آنکه آن راحت از قذف بلغم
نباشد لیکن هرگاه که امتلا و فشاردن اخلاط اندر یکدیگر بقذف بلغم کمتر شود راحت پدید آید ازینجا معلوم گردد که اصل
در علاج مالیخولیا آنست که تری حاصل میکند و اندر استفراغ سودا هیچ تقصیر نکند بولس گوید از جهت استفراغ سودا دوازده کرمه
افتیمونی با ماء الجبن بباید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد با ماء العسل دهند و دوازده کرمه نه درم باشد و میان هر استفراغی تا
استفراغی دیگر هر روز شراب افسنتین می باید داد از بهر آنک افسنتین درین علت سخت نافع است معده را پاک گرداند
و قوت دهد و ادرار بول آرد و خون از خلط غلیظ بادرار البول صافی شود و آنجا که ماده سودا با بلغم غلیظ آمیخته باشد سکنگبین
که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و خلط غلیظ را پخته گرداند و روفس گوید جماعتی را شناسم که افسنتین تنها بکار داشته اند و سلامت
یافته اند ازین علت و ابو الحماد گوید من آزمودم افسنتین را درین علت همچنان یافتم که روفس میگوید و منفعت آن بزرگ چیز دیدم
و همچنین روفس حکایتی میکند و آن حکایت درین باب سخت با فایده است چنین میگوید که مردی را دیدم که عمر او سی سال بود
و اندر امعاء او خلطی غلیظ گزج کرده آمده بود و بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز طبع او یکبار اجابت کردی
و جز بدارو یا پخته طبع او نرم نشدی و هر وقت که دارو خوردی بلغمهای غلیظ چون سنگ شده از وی بیرون آمدی و من از بهر او
سکنگبین عنصل ساختم بعسل و او را فرمودم تا هر روز یک شربت ازین میخورد و از آن منفعت یافت و هر روز یکبار طبع او اجابت
میکرد و از آن بلغم لختی همی آورد و مدتی برآمد مرا ندید و با من مشورتی نکرد و هم آن سکنگبین بکار میداشت پس از قریب یکسال
نزدیک من آمد و گفت اندر سپرز خویش سوزشی می یابم دست بر سپرز او نهادم اما سی بیافتم از وی پرسیدم که درین مدت
که مرا ندیده چه میکردی گفت بیرون از آنچه تو فرمودی هیچ چیز دیگر نکردم و آن سکنگبین بکار داشته ام گفتم تا دست از آن سکنگبین
بدارد و چیز دیگر فرمودم بعوض آن روزی چند بگذشت و آن سوزش کمتر نشد من گمان بردم که بسبب این سکنگبین که پیوسته
بکار داشته است آن خلط غلیظ کمتر شده است و خلطی تیز در تن او تولد کرده او را داروی مسهل دادم پس کاری نکرد دیگر روز
افتیمون بسیار و بسفایج و اندکی سقمونیا دادم طبع او اندکی گشاده شد و حرارتی قوی که از افتیمون تولد کند در اندرون او تولد کرد
روز دیگر ماء الجبن با افتیمون دادم شبانگاه آن روز وی را تب آمد و دیگر روز اعراض مالیخولیا پدید آمد چون این حال را بدیدم خواستم که
فصد کنم باز تاخیر کردم و بر سپرز و همه شکم او ضمادها ساکن کننده و قوة دهنده بر می نهادم و هر وقت که اعراض مالیخولیا
شدی گفتی آن سوزش سخت تر است و بر بالا بر می آید دیگر روز از پای چپ او نزدیک شتالنگ رگی گشادم و خون بیرون کردم
و تمام آن سوزش سپرز او کمتر شد و اعراض مالیخولیا بیشتری زایل شد روز دوم بدو دفعه خون دیگر بیرون کردم از بهر آنک قوة مرد

برجای بود

برجای بود و شب دیگر از آن روز مالیخولیا دادم بی افیمون از حرارتی که افیمون کند اندیشیدم لیکن مالیخولیا بسیار دادم
تا طبع او اجابت کند و حقنه نیز فرمودم ضمادهای خنک بر سر زدی نهادم در روز دیگر اندکی سقمونیا اندر مالیخولیا حل کردم و دادم
بدین ترتیب هشت روز او را علاج کردم بسلامت از علت بیرون آمد هم روز نبض میکوبید همچنین مردی دیگر را دیدم که هر سال
در فصل بهار اندر میان پهلوها دردی پدید آمدی سخت و با این درد نه تب بودی و نه نفخ و گفتی اندر میان پهلوها دردی سخت
سوزانست و در جایگاه درد حرارت ظاهر نیافتی و هر سال بسبب آن درد فصد کردی و مسهل خوردی درد لختی کمتر شدی لیکن تا هوا
گرم نشدی بقیت دردی برجای بودی او را گمان افتاد که فصد کردن و دارو خوردن او را بهبود مهذب نمیدارد و اگر علاج نکند
دیگر این در مدتی سلطنت خویش میراند و بدان وقت زایل میشود دست از رگ زدن و دارو خوردن بداشت آن درد بردی
صعب گشت و از پس چند روز آغاز کرد و بسوی بالا برآمد تا به نزدیک پستان برسید رگ زد و دارو خورد فایده نداشت و آن درد
همچنان برآمد تا بر حصار او رسید من اندیشیدم که بنماند که ازین بیم درد بچشم و دماغ دی برآید و مرد هلاک شود و باز فصد کردم یکبار زیر بای
نزدیک شنانک دیگبار دگر بر دست و سه بار مسهل دادم بس بر میان پهلوی او داغ نهادم آنجا که آغاز درد از آنجا بود آرامی تمام
پدید آمد و چهار روز بگذشت هیچ رنجی نبود روز پنجم گفت پیش چشم خالها سیاه می بینم از بهر آنک او را فصد بسیار کرده بودم و
دارو با داده خشکی تولد کرده بود نه فصد توانستیم کرد نه دارو توانستیم داد بتدبیر بارتری آرنده مشغول گشتیم تا بهر گاه که لختی تری باز
باز آید اگر دیگر بار مسهل باید داد بدهم این خالها سیاه دو روز دیگر بود و سیوم اعراض مالیخولیا پدید آمد قوی امید از وی برداشتند ... لیکن
من از بهر آنک دانستم که هیچ ماده کسنه کرده ام ایمن بودم و بتری باز آوردن مشغول همی بودم کتاب و جندروس و غیر آن مینداشتم
مدت سی روز علت زایل شد و از ابتدا پدید آمدن درد تا این روز که علت زایل شد هشتاد روز بود که طبیبان سبب این
حال جستن گرفتند و هر یک چیزی دیگر گفتندی اما من دانستم که در سر یا نهاد او فضله سودائی بود بتدریج خون او را تباه میکرد
و آن تباهی بالا بری داد از بهر آنکه من استفراغ ها بر فضله سودائی او قوی کرده بودم و اصل فضله بیرون کرده الخ باقی بود
بتدریج نقصان میگرفت اگرچه بر بالا همی آمد چون بدماغ رسید ضعیف گشته بود لیکن از بهر آنکه آنجا ماده یافت همچون خمیره گشت
و او را سودا کرد انید تا مالیخولیا تولد کرد و از بهر آنک ماده اندک بود و این خمیره که بدو پیوست ضعیف بود و استفراغ حاجت نیامد
لیکن بتدبیر بارتری آرنده بصلاح باز آمد و اندر تجارب محمد بن ذکریا همی آید که جوانی خداوند مالیخولیا بود نزدیک او بردند
و او را بری ظاهر نبود از اعراض مالیخولیا آن بود که گاهی موی ریش همی کندی و گاهی گلوخ از دیوار همی کندی و اندر خایه او
غدهای سخت پدید آمده بود چون با دریشه محمد ذکریا بفرمود تا وی را فصد کردند گفت اگر خون سیاه بسیار چندان بیرون کنند که رنگ خون
بگردد و در یکماه دو بار مطبوخ افیمون دهند و آن سبب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند وقت خواب دهند افیمون با مویز دانه
بازن کرده بکوبند و بدهند و بامداد مطبوخ دهند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر خایه ضمادها نرم کنند و بر می نهند و دل او
بدین تدبیر بصلاح آمد و سلامت یافت صفت مطبوخ افیمون و افیمون بلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز دانه بیرون ...

از هر یک ده درم بسفایج پنجدرم تربد نیم کوفته چهار درم و در بعضی نسخها همی آید سنا مکی هفت درم همه را در یکمن و نیم آب بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند و از بهر کسی که مطبوخ نتواند خورد حب افتیمونی سازند صفت آن بگیرند افتیمون دو درم بسفایج و غاریقون
از هر یک یکدرم خربق سیاه و نمک هندی از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یکدرم و نیم این دو شربت
تمام باشد مفرحی که خداوند مالیخولیا را شاید بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و زعفران و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوزبوا و
قاقله و نارمشک و بهمن سپید و بهمن سرخ و زرنباد و درونج و زعفران و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک
دانگی و نیم این همه را بکوبند و نگاه دارند و پنجاه درم هلیله کابلی مقشر و هفتاد و پنجدرم آمله مقشر بگیرند و دو من آب به پزند تا بنیمه باز آید
و بعد از آن بدست بمالند و بپالایند و نیمن انگبین مصفی برافکنند و بقوام آرند و داروها بدو بسرشند چنانکه رسم است شربت از پنجمله دو درم
و نیم دهند **باب دوم در یاد کردن** انواع دیوانگی ها و معالجات آن انواع دیوانگی چهار نوع است یکی را بلغت یونانی مانیا گویند و دوم را
داء الکلب و سیوم را صبارا و چهارم قطرب اما خداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددگان گیرد هر چه یابد بشکند و بدرد و همیشه قصد آن
میکند که در مردم افتد چنانکه خوی ددگان باشد و نظر مردمان نماند بنظر ددگان ماند و داء الکلب نوعی از مانیا باشد لیکن گاهی بدخوی کند
و گاهی مردمی نماید و مهربانی و چاپلوسی همچو خوی سگان و ماده علت مانیا بخار صفراء سوخته بود که در دماغ گرد آید یا بخار سودای سوخته
و مادهٔ مالیخولیا چون سوداء باشد یا بلغم سودائی یا بسیاری سودای طبعی و صبارا از پس سرسام گرم و تبهاء محرقه افتد و سبب آن
خشکی طبع بیمار باشد تا بدان سبب حرارت و بخار صفراء سوخته همه بر دماغ او پر شود و تب ضعیف گردد چنانکه گمان افتد که تب نیست
و قطرب نوعیست از مالیخولیا و خداوند این بر یک جاء قرار نگیرد و قطرب جانوری است خورد همچون پشه بر سر آب میرود و حرکتهاء
زود از زود از چپ و راست و پیش و پس بی ترتیب و بیمعنی میکند و از جهت بی آرامی این علت را قطرب گویند علامتهاء فرق میان مانیا
و سرسام گرم آنست که خداوند سرسام اندر تب مطبقهٔ سوزان باشد و چشمهاء او سرخ و رگهاء چشم او برخاسته و چشمهاء خداوند مانیا
خشک و دور فرو رفته بود و پوست روی و پیشانی او خشک و درشت و تن او لاغر بود و سخن بیهوشانه بسیار گوید و نبض بسبب خشکی
صلب و صغیر باشد و دلیل در بیشتر وقتها از تبی تمام بد رنگ باشد و گاه بود که بسرخی گراید و قوام اندر هر دو حال رقیق باشد اما آنچه ماده او
صفراء سوخته باشد تند و جهنده بود و زود در حرکت آید لیکن زود فرو آرد و آنچه مادهٔ سوداء سوخته باشد ساکن تر از آن باشد بل همچون
غافلی و متفکری باشد لیکن هرگاه که بشورد و در حرکت آید او را دشوار فرو توان گرفتن و دیر آرام گیرد و خداوند داء الکلب میان این
و آن باشد از بهر آنکه مادت علت او با خون آمیخته و خداوند صبارا از همه شوریده تر و بیقرارتر بود و سخن بیهشانه بسیار تر گوید
و دلیل او سپید و رقیق باشد همچون آب صافی از بهر آنک حرارت همه روی بدماغ آرد و از خویشتن بدین سبب بیخبر باشد
و گاه بود که بول او باز گیرد و دست اندر زهار زنهار نهد و میمالد و از بی عقلی نداند گفت چه باشد و گاه باشد که لرزه بر اندامهاء او
خداوند قطرب از مردم گریزد و ماوی در گورستانها گیرد تا مردم را کمتر گیرد بیند و اگر یکی را بیند از وی بگریزد و اگر از آن جانب دیگر را
ی بگریزد و ترش روی و گرفته و اندوهگین باشد و بر پای او ریشی و جراحتها باشد از بهر آنکه بشب بسیار گردد و پایهاء او

حب افتیمون

مفرحی

در یاد کردن انواع دیوانگی

برسنگ وخارها ومانند آن همی افتد ومجروح میگردد وازوی نیک حذر باید کرد ازبهرانکه وی ازمردم بترسد واعتقاد او چنانست
که ازمردم بباید گریخت اگرناگاه کسی دردست وی افتد بدین اعتقاد ازدست وی دشوار تواند زیستن معالجات علاج علت بعلاج
سرسام گرم نزدیکست نخست نگاه باید کرد اگر امتلاء را خلاط یابند فصد کنند تا لختی خون بدکمتر شود وبهروجه که ممکن گردد تدبیر آن کنند
که تری بند وباز می آرند وبهر یکچندی استفراغ سودا میکنند آنجا که خلط دموی یا صفرائی بود از انجمله استفراغ بمطبوخ هلیله کنند
وآنجا که خلط سودائی بود استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند وصفت ان اندرباب گذشته یاد کرده آمده است صفت مطبوخ هلیله
که درین علت سودمند بود بگیرند هلیله زرد مغشر بانزده درم هلیله کابلی مقشره ده درم افسنتین رومی وافتیمون ازهریک چهار درم
بسفایج نیم کوفته پنجدرم سنا، مکی سه درم تربدنیم کوفته چهار درم الوه سیاه سی عدد خرما، هندی بیست درم فلوس خیار چنبر بیست درم
تر انگبین پنجاه درم این مطبوخ بزنند چنانکه رسم است دربالا بیند اگر حاجت آید نیم دانگ سقمونیا دروی حل کنند ودهند این نسخت
چون دستوری است وطبیب درخورد هر شخصی تصرف میکند دراعداد ویه واوزان آن دربعضی عهاد وقات باشد که بنفشه
وعناب ونیلوفر زیادت کنند واز جهت جراحات عمده مصطکی وانیسون زیادت کنند وتدبیر تری باز آوردن بدین نوع کنند
هربامداد شربتی گلناب مقدار چهل درم بایست درم شراب خشخاش دسه درم روغن بادام بدهند صفت شراب خشخاش
بگیرند آب نیلوفر آب بنفشه وآب کدو ازهریک نیم تخم خشخاش سپید صد درم کوفته ونرم کرده بعضی طبیبان یکمثقال
تخم تنک سپید ناکوفته با این یار کنند وتخم را اندرین آب تر کنند دسه روز بنهند وتخمها را بمالند وبفشارند آن آب را
صافی کنند وبنکبین شکر برافکنند وبرسم جلاب بپزند ویقوام آرند واز پس این شربت کربله وآبزن در روغن بنفشه مالیدن
واز پس کرمابه آسایش وغذا دادن غذا سبک وگوارنده چنانک معلوم است واگر از گلناب ملالت نماید این شراب
با آب انار شیرین دهند واگر طبع خشک باشد با شراب آلوده دهند تا هم تری کند وهم طبع را نرم کند دنگاه کنند اگر در دماغ فضلی
خوفی باشد رگ زیر زبان ویا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند واگر فضله سودائی باشد یا هر چند شبی دو درم حب شبیار
یا دهند صفت حب شبیار بگیرند مذایارج فیقرا وافتیمون ازهریک دو مثقال اسطوخودوس یکدرم تخم خطمی وحجر ارمنی مغسول
باحجر لازورد مغسول ازهریک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم گلنار یکدرم حب کنند چنانکه رسم است
واگر فضله اصفرای سوخته باشد چشمها دبدین صفت سازند بگیرند مذایارج فیقرا دهلیله زرد وافتیمون ازهریک یکچهارد وشربه یکمثقال
وشبیار را باندازه حاجت باید داد وافراط نباید کرد تا خشکی زیادت نشود لیکن چندانکه مبدانند که منفعت میکند می باید داد
واما نطولها چندانکه توانند بکار می باید داشت واگر در یکروز یخ بار نطول بکار دارند شاید خاصه پس از انکه استفراغ کرده باشند
صفت نطول بگیرند بنفشه ونیلوفر وگل وخطمی وشاسفرم وکنگ جو وبرگ بید وگشنیز برگ کوک ازهریک یکمشت بلوبه یکمشت
غب الثعلب یکمشت برگ مورد ترمشتی این همه بپزند در کرمابه در سرای پس سر او بخار مذدادن آب نیم گرم
تا بخار سر ماجه برده می برآیند آب آن بر سر او میچکانند دمسکه بر سر او طلی میکنند وشیر وخشتان بر سر او می دوشند

واگر خواب نمی یابد پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او می ریزند و در غذاها کوک و تخم کوک همی پزند و اندکی دارچینی بآن بکار میدارند
و نباید گذاشت که طبع او خشک باشد یا بخار بدماغ او برود و رانها و ساقهاء پیوسته همی بندند و همی مالند و پای او در آب گرم می نهند
و می شویند و اگر در آن آب بابونه پخته باشند نافع بود و مغز تخم کدو اندر بنفشه به پرورند و روغن او بکشند و اندر بینی او میچکانند صواب باشد
و هرچه ادرار البول کند از وی دور دارند و هرچه سده کند چون نشاسته و غیر آن از وی دور دارند و شراب رقیق و سپید مروج موافق
باشد و تری فزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجاند یا از حرکتهاء مضطرب بر خویشتن جنابتی کند او را ببندند و علاج میکنند و اگر از بهر او
چیزی چون قفصی سازند و او را اندران قفص کنند و قفص را محکم کنند و معلق بدارند آویخته صواب باشد و خداوند قطرب را هم
بدین ترتیب علاج کنند الا آنکه در فصد او مبالغت کنند و خون چندانکه بنزدیک غشی رسد بیرون کنند از بهر آنکه خون سخت بد باشد
و اندر تری باز آوردن نیز مبالغت کنند بهمه نوعی و استفراغ بماء الجبن کنند و اگر یکهفته بامداد شربتی ماء الجبن با شکر بدهند و با یارج
ارکاغانیس یا غیر آن استفراغ کنند صواب بود و از پس استفراغ بتریاق فاروق دل او را قوت دهند و اندر تدبیر خواب او
نیز مبالغت باید کرد و چیزها که خواب آرد چون افتیمون بقدر حاجت می باید بویانید تا بخسپد و طبع او را نرم باید داشت و او را آرام
باید داد بهر وجه که باشد و اگر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود او را نیک بزنند زدنی دردناک و تبیخهاء سخت بر روی و سر وی
هر وقت میزنند و همچنین بر میان سر او داغ کنند مگر بدین طریق بهوش باز آید و اگر چنان باشد که دیگر بار بشورد دیگر او را بزنند
هم بدان طریق که گفته شد **باب سیوم در یاد کردن** عشق و معالجات آن عشق بیماری است که مردم آنرا خود بخویشتن کشد
و چون محکم شد بیماری باشد یا وسواس مانند مالیخولیا و خود کشیدن آن بخویشتن آنچنان بود که مردم همه اندیشه خود
اندر خوبی و پسندیدگی صورتی بندد و امید وصل او در دل خود محکم کند و قوت شهوانی او را بدان مرد میدهد تا محکم گردد علامتهاء
چشمهاء عاشق عاد دور فرو رفته باشد و خشک بود الا بوقت گریستن تر شود و سخن گفتن او بیشتر باشارت چشم باشد
و با تبسم چنانکه کسی خبری خوش شنود یا چیزی خوب بیند و دم سرد بسیار کشد و هر وقت که غزلی یا دو بیتی شنود یا چیزی
خوب بیند که در وی ذکر وصال باشد طربی در وی پدید آید و اگر بیتی شنود که در وی ذکر فراق باشد بگرید و در وی خوئی پدید آید
و شمایل او از آنچه پیش از آن بوده باشد بگردد و نبض او مختلف و بی نظام شود خاصه آن وقت که ناگاه معشوق را ببیند یا نام او شنود
یا خبر او یابد و کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق بتوان دانست که معشوق او کیست و این چنان باشد که طبیب انگشت
بر نبض او دارد و بفرماید تا ناگاه نام کسی که گمان برند که عشق او بر ایشان ممکن است یاد کنند و صفت هر یک میکنند و احوال هر یک میگویند
چند بار بیازمایند تا از تغیر نبض او نزدیک شنیدن نام و صفت آنکس معلوم گردد که معشوق او کیست و چه نام است و شیخ رئیس
رحمة الله میگوید این طریق آزمودم و بدست آوردم که معشوق کیست و دیدم که عاشق بیماریها کشیده بود و قوت او رفته
بود رسیده چون او را امیدوار کردند که میان ایشان وصال و صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید در سنت قوة او
[illegible] و سلاج پذیرفت و سلامت یافت چنانکه از زود پذیرفتن علاج تعجب کردم و همچنین میگوید چون وصال او دشوار گردد

و اندر ناف و مقعد و کف پا او میمالند و اگر روغن مغز کدو با تیر نان یا با سفیده خایه مرغ بر سر او می نهند میچکانند صواب باشد و در بینی او

تدبیری

انه بری باید کردن که بسترین حوال میان انسان و صل چو بند مازود بصلاح بازآید معالجات نگاه باید کرد مادر زن اوج
خلطی نوخته است اگر قوت دارد تخت مذهر مار استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف است قوت را مدد می دهند و او را
امید دادن پس خنده تا حتی قوت بدو باز آید پس مذهر استفراغ کنند پس مذهر تری باز آوردن کنند و مذهر خونخوابی او کنند و جهانگ
در بسته آمده شسته باد کرده آمد و خصوصا مشاغلها مهم که مردم را مشغول دارد مذهر سازند تا بدان مشغول بود و پس از مدتی فراموش
کند و اگر دیگر را پس او ستون کنند مذهر و وصف دستها بل و اخلاق او کنند و او را بدین و دیگر رغبت افتد بهتر پس اگر حتی دین
دیگر میل کند و قوت عشق نخستین کمتر شود و پس از آنکه بهر عشق دوم محکم شود شغلی مهم در پیش او نهند تا هر دو از دستها فارغ
برخیزد و اگر عاشق خردمند باشد او را نصیحت و پند دوستان و دریغ داشتن روزگار او بعشق کفایت باشد از جمله مذهر
صواب بر نکبتهای گیتری خردمند و بدستان مشغول داشتن تا بتدریج از دلبسته نخستین فراموش کند دل از آن بردارد
دوم دیگر از جمله مذهر ها صواب آنست که هر زنان و مخنثان را بر کار مذهر از معشوق او حکایتها از زشت ناپسند بدو که فرمانش
از آن ننگ آید و نفرت کند میکوشند تا دل او سرد شود و جان باید که این حکایتها با جد بگوید و جان نماید که بهمان از وی
میگویند و نمیدانند که از وی می شنود تا این از صواب غرض مذهر از عشق بعضی را بسها عداوت آسایش بود
دل خوش کردن و بعضی را مذلت تازه کردن و زیانکار بودن این معانی بتجربت توان دانست و بعضی را علاج اصحاب مالیخولیا باید کرد

باب چهارم در غفلت و ابلهی و فراموش کاری و بدیان و فساد و تخیل و اختلاط ذهن و معالجات آن این همه یا بسبب
دماغ است و آفت عقل باشد سبب بسیار غفلت و ابلهی و فراموش کاری و بدیان و اختلاط ذهن همه اندر جزو میانین بود
از دماغ لیکن غفلت و ابلهی آفتی است از جنس نقصان عقل و بطلان جنون حال کودکان و یا حال بهران و چیزی که کار را
این ان نافی بود از نقصان عقل و از هر چه از نقصان و بطلان است سبب آن سردی مزاج دماغ بود از بهر آنکه بسردیت
تری مخزن را غلیظ کند و بفسرد و از کار باز دارد تا فان سبب غفلت و ابلهی تولد کند و از بهر آنست که فرید کار بارک تعالی
محل فکر و تمیز را کرانش میانین است از دماغ گرم تر از آن کشیده تر و بگرد تا قوت حرارت افعال فکر و تمیز حاصل میکرد
و این سردی عارضی را که سبب غفلت و ابلهی است سه گونه باشد یا سردی ساده بود یا سردی و خشکی یا بهم باشد یا سردی
و تری با هم باشد و اختلاط ذهن و اختلاط ذهن آفتی و اضطرابی است که مضرت آن اندر تمیز و فکر پدید آید و خداوند این علت آن
گاه که باز گفت و مانند آن چیزها که باید جست و مانند آن اندیشد که باید اندیشید و سبب این یا گرمی مزاج دماغ باشد یا نقصان
و گشن دماغ از بهر آنکه این آفتی و اضطرابی و گسستن چنانست هر چه از جنس نقصان است سبب آن سردی مزاج دماغ است
هر چه از جنس اضطراب است سبب آن گرمی مزاج دماغ باشد و بسیار باشد که اختلاط ذهن و بدیان با فساد تخیل بود باشد
چنان چنین که صورت و شکل مردم و غیر مردم برخلاف آن نماید که هست یا پیش چشم او خیالها پدید آید که موجود
نباشد و بود فلان کس را پیش من دهد کند و فلان را از من باز دارد و سبب این گرمی مزاج باشد و آفت اندر جزو پشت

از اجزای دماغ و فراموش کاریست که از ابتدای فساد گویند الذکر الذکر گویند آفتیست که سبب آن سردی مزاج جنس باریستن دماغ بود
و آنچنان باشد که همه حاستها بسلامت بود هرچه به بیند درست بیند و هرچه شنود درست شنود ولیکن هرچه دید و شنید زود
فراموش کند و بباید دانست که اگر نخست آفت اندر فراموشی باشد و بر طبع آن بسبب مشارکت اجزاء دماغ مضرت بافعال
تفکر و تمیز باز دهد سهل تر ازان باشد که نخست مضرت بافعال تفکر و تمیز رسد و بر طبع آن بسبب مشارکت آفت اندر فراموشکاری
پدید آید اما اسباب اختلاط ذهن و هذیان یا بخار سودای سوخته باشد یا بخار صفراء سوخته یا بخار رطوبتی عفن که اندر تجاویف دماغ گرد
آمده باشد یا سوداوی المزاج گرم ساده یا بخار عفونتها که از همه تن برآید چنانکه اندر تبها گرم بود یا بخاری که از اماس عضوی باشد یا الم
و آفتی که اندران عضو بود چون فم معده و رحم و اماس پای و غیر آن علامات بباید دانست که اگرچه محل تفکر و تمیز دیگر است
و محل یاد داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو از جنس نقصان و بطلان است اسباب هر دو یک جنس است و علامتها و علاج هر دو
یکدیگر نزدیکست و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلهی سه گونه است یا سردی است ساده یا سردی و خشک بهم اما علامت
سردی و خشکی بینی و ادراک محسوسات و معقولات بدشواری کردن و کارهای گذشته یاد ماندن و کارهای وقتی فراموش
کردن از بهر آنک معلوم گشتست که چیز خشک نقش بدشواری پذیرد و اگر نقشها پذیرفته باشد بدشواری بگذارد و علامت سردی
و تری خواب بسیار و تری دلعاب و آب دهان و تری بینی و گرانی سر و چشم است و کارهای گذشته فراموش کردن و کارها
وقتی بعضی مدتی اندک یاد ماندن و بعضی زود فراموش کردن و علامت سردی ساده میان این و آن باشد و علامتها اختلاط
ذهن آنست که هر بیماری که از دردی همی نالد و ناگاه ازان دردی خبر شود بی آنکه سبب درد زایل شده است بباید دانست که
از خویشتن بیخبر شده است و در اختلاط ذهن افتاده و بر تر از جامه دگاه از دیوار جستن و دست پیش چشم آوردن برسان آنکه گویی میخواهد گرفت نشان اختلاط ذهن و فساد تخیل بود و علامتها مادهٔ سوداء و صفراء و خونی و بلغمی و علامت خشکی و نقصان کوهر
دماغ همه آنست که اندر بیماریهای گذشته معلوم شده است و بباید دانست که بیشترین هذیان و اختلاط ذهن اندر تبهای حاد افتد
و سبب آن بخارهای بد باشد که از همه تن بدماغ برمی آید و آنجا که بخار از یک عضو مرمی برآید احوال آن عضو بران گواهی دهد معالجات
علاج غفلت و فراموشکاری آنجا که علامتها سردی و خشکی ظاهر شود و مزاج بدل باید کرد و غذاها گرم و تر و معتدل و گرمابه ابزان
فرمودن و تدبیر خواب او کردن و روغنها معتدل بر سر او نهادن و بمچکانیدن چون روغن نرگس و روغن خیری و روغن سوسن
خاصه پس از انکه موی سر سترده باشد و ضمادها و نطولها گرم و تر بر سر او کردن صفت نطولی نافع بگیرند سر و باجه بره و مالونه
و اکلیل الملک و حلبه و شبت بپزند و بر سر او می نهند صواب باشد و اگر با لوده عسلی با عصیدهٔ خرما نیم گرم بر سر او می نهند صواب باشد
و سر او را بخرفهای درشت مالیدن چندانکه غذا بخلیدن گشاد سود مند بود و مالیدنی که تحلیل کند نباید و آنجا که علامتها سردی
باظاهر شود و علاج ازان نوع باید کرد که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است و استفراغ باید کرد نخست بایارج فیقرا و شحم حنظل
اندی چند بدستر باید کرد پس بلوغاذیا و ایارج بنادر لیطوس و ایارج جالینوس استفراغ کردن و از پس استفراغ دماغ بخور باید

همه

به خاکستر دماغ مالیدن نیز داده آمده است

باختلاط دماغ نسبت بخار داده آمده است

سبب اندر علتها باز نمود

قوت دادن

قوت دادن چون مشک و قرنفل و مرزنجوش و جوزبویا و مانند آن و خردل را بکوفتن و با انگبین بسرشتن و گرم کردن و بر سر او
نهادن از بهر آنک طبیبان قدیم هر کجا که خواسته اند که حرارت غریزی را بجنبانند و بعضی که حرارت او ضعیف گشته باشد
باز آرند خردل بکار داشته پس چیزهاء گرم و تحلیل کننده بکار داشتن چون نطرون و مانند آن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد
که از چنین بلادی حرارتی فزونی بیفزاید هیچ از وی سودمندتر نیست خاصه اندر علت فراموشکاری و اندر استفراغ رطوبتها
افراط مبالغت نشاید کرد از بهر آنک بیم بود که رطوبت اصلی خرج شود و گاه که رطوبت اصلی خرج شود ماده حرارت اصلی
بماند و خشکی تولد کند که سبب زیادت سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادت نسیان بود و همچنانکه مبالغت کردن
اندر استفراغ ماده حرارت اصلی را کم کند امتلا حرارت اصلی را ضعیف کند و فرو میراند بدین سبب زیانکارترین کارها
ممتلی گشتن است از طعام و شراب و مستی بدترین همه کارهاست لیکن اگر اندکی شراب انگوری کهن خورده باشد
حرارت اندرین بگستراند و روح قوت یابد و از بسیاری خوردن آب مستغنی کند و بسیار خفتن زیان دارد خاصه از
پس امتلا و بیخوابی با فراط هم زیان دارد از بهر آنک روح را ضعیف کند و دماغ از بخارها ممتلی گردد و بر گذر بادها نشستن
زیان دارد و موافق ترین طعامی اندرین علت گوشت دراج بخاصیتی که او راست و آن چنانست که خونی که از غذا
وی تولد کند گوهر دماغ از آن بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و دارفلفل پرورده و وج پرورده اندر علت فراموشکاری
سخت نافع است صفت آن وج را بگیرند و پاره پاره کنند هر پاره چند یک بند انگشت و در چنبره کنند و روغن گاو گداخته
بر سر او ریزند چندانکه پهناء انگشت بر سر او ایستاده باشد و چنبره پر نکنند چند سبکی از چنبره تهی باید کرد که باشد پس از آن
آنرا در زیر جو پنهان کنند و چهل روز دیگر بگذارند پس بیرون آرند و روغنی که مانده باشد از وی بیرون کنند و انگبین مصفی بجای آن
بار کنند و چهل روز دیگر در زیر جو پنهان کنند و پوست شربتی دو درم تا سه درم فراموشکاری را ببرند و دارپلپل همچنین پرورند مر و مصطکی
و سعد و پوست کندر از هر یک برابر زعفران نیم دانگ جمله کوفته و با انگبین مصفی سرشته هر بامداد یکدرم بخورد سخت نافع بود صفت
معجونی نافع بگیرند زیره کرمانی پنجدرم پلپل یکدرم وج دو درم سعد دو درم هلیله سیاه دو درم عسل بلادر یکدرم آنچه کوفتنی است بکوبند
و با انگبین مصفی بسرشند و انگبین سه بار چند همه داروها باید صفت معجونی دیگر وج و سعد و دارپلپل و زنجبیل از هر یک ده درم کندر
ده درم همه بکوبند نرم بپزند و بروغن گاو چرب کنند مقدار روغن ده آستار و با انگبین صافی کرده مقدار سی درم استار بسرشند
و خمره کنند و در میان جو پنهان کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورد صفت معجونی بلادر این معجون را بلغت یونان معجون
انقردیا گویند و انقردیا بلادر گویند باشد بگیرند سنبل الطیب و ساذج هندی و مر و سلیخه و زعفران و در بعضی نسخها شیخ ارمنی آورده اند
و افتیمون و اذخر و ریوند چینی و حب البان مقشر و قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان و زنجبیل
و صبر از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن اسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ بادیان یکمن و نیم خل الخمر سه قسط پوست بیخ
درین سرکه تر کنند و سه شبانروز بنهند پس بجوشانند تا سه جوش برآید پس از آتش بردارند و بمالند و قوة بیخ بستانند و بپالایند

وج پرورده

معجون بلادر

عسل با بین سرکه بجوشانند تا بقوام آید و داروها بکوبند و به پزند و نخست بعسل بلادر اندروی حل کنند پس داروها را بدان بسرشند
و در نسخه دیگر عسل بلاد زهشت درم آورده اند و غاریقون دو مثقال شربتی تمام ازوی یکدرم و کسی که ضعیف تر باشد کمتر دهند فراموشی
کاری و سستی عصبها و درد معده و همه دردها که از سردی باشد ببرد اما مسکن او خانهٔ روشن باید از بهر آنک این علت از سردی خیزد
و روشنائی از دو شیدن آفتاب و ستارگان پدید آید بدین سبب روشنائی ضد این علت باشد و تاریکی یار این علت و از بهر
اینست که در روشنائی خواب کمتر برد و هر که خواهد که نخسپد خانه را تاریک کند و طریق علاج اختلاط ذهن چنانست که
سبب بخار مادهٔ تب بود که از همه تن بدماغ براید بلخلخه که از گلاب و سرکه و روغن گل سازند دماغ را قوت باید داد و تن را از مادهٔ
تب پاک گردانیدن و باقی مادهٔ را از دماغ فرو کشیدن و مزاج را با عتدال باز آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد بجب بنفشه
و جب الصبر و غرغره دماغ را پاک باید کردن و پاهها را بستن و مالیدن و شستن با آب گرم و طبع نرم داشتن و آنجا که بخار از عضوی
بر آمدنگاه باید کردن تا از کدام خلط و کدام عضو برمی آید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول باید شد و دماغ را بلخلخها قوت دادن
و آنجا که سبب بیخوابی تفکر بوده باشد تدبیر بارتری فزاینده باید کرد و نطولها و ضمادها معتدل بکار باید داشت و شیر زنان و روغن
بنفشه و شوربا، سر و پایچه بره و پالوده بشکر و روغن بادام بر سر نهادن و ناف و معده و کفهای و ناخنان بروغن بنفشه چرب کردن
و بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن خفته نیز باشد که بخار آن بدماغ برآید صواب آن باشد که در حال خفته نرم کنند
چون کشکاب و روغن بنفشه یا روغن گل و آنجا که باختلاط ذهن تب نبود و ضعف قوت نباشد و در هیچ عضو از اعضاء آفتی و المی
و اماسی نباشد و همچنان از اسباب خشکی المی سابق نبوده باشد و علاجها بصواب از بهر جنس کرده شود و فرموده آید و بهیچ بهیچ تدبیر
اثر بهتری پدید نیامده باشد نسخهٔ چند بر سر و روی او باید زد زخمی نیک بزدن تا مگر بدین طریق بهوش باز آید و بعضی مردمان را حاجت آید
اندرین علت که بر میان سر ایشان داغی صلبی برنهند شفا یابد **باب پنجم در بسیاری خواب ناطبیعی و علاج آن**
خواب حالی است که روح نفسانی اندران حال از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد تا حاستهایی کار بماند و از افعال روح
نفسانی جز حرکت آلتها، دم زدن چندانکه مردم بدان زنده باشد نماند و خواب طبیعی حالیست که روح حیوانی روی براندرون تن باز آرد
تا غذا را بپزاند و روح نفسانی اندران حالی بر متابعت او از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد همچنانکه دو جوهر لطیف
که با یکدیگر پیوسته و آمیخته باشد اگر یکی را حرکتی افتد بجای جوهر دیگر بضرورت حالی طبع او کردد و همچنان جانب میل کند و گاه باشد
که بسبب رنجی و ریاضتی و حرکتی عنیف یا بسبب استفراغ بافراط کوهر روح تحلیل پذیرفته باشد و بسبب بسیاری تحلیل منبسط شود اندر
یعنی اندر همه تن گسترده نتواند گشت طبیعت آسایش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرمودن آلتها حس و حرکت
باز ایستد چندانکه روح حیوانی مددی یابد و بدل آنچه ازوی تحلیل افتاده باشد بدو باز آید و خواب غرق که بیمار را که تندرستی
بدو ما زخواهد آمد ازین نوع باشد و علامت نقصان بود لیکن اگر تندرستی بی سببی ازین سببها که یاد کرده آمد خوانی غرق
پذیرد مدت آن دراز بود و اگرچه بیدار کنند بدشواری بیدار کردد آن خواب طبیعی نباشد بلکه مقدمهٔ حال ناطبیعی باشد

واین خواب که برین گونه باشد انرا سبات گویند و بباید دانست که سببهاء سبات و گرانی خواب نه است یکی بسیاری
تحلیل بدین سببها که یاد کرده آید دوم نقصان علت چنانک اکنون گفته آمد سیوم داروی سرد با سببی بیرونی
که مزاج را سرد کند و بدان سبب عصبهای حس و حرکت خدر گردد و روح اندر عصبها چنانک باید گذر نکند و بقعر تن باز گردد و در تن
منتشر و گسترده نشود و مردم بدان سبب اندر سبات افتد و در خواب غرق شود چهارم بسیاری تری در تن چندانکه
عصبهاء حس و حرکت را نرم و آغشته و سست کند و گذرهای روح فرو گیرد و گوهر روح را غلیظ و تیره کند تا از حرکت انبساط
باز ماند و مردم بدان سبب اندر سبات افتد و اندر خواب غرق شود و خواب مستی و خواب ناگواریدن طعام و گرانی آن
بر سر معده ازین نوع باشد و این هر دو بقی کردن زایل شود پنجم تبی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت با علت بر آویزد
و بدان مشغول گردد و با بسیاری ماده اندر ماند و گرانبار شود و روح نفسانی چنانکه پیشتر گفته آمده است متابعت او شود
و دست از کار فرمودن آلتهاء حس و حرکت باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد
و بسبب عفونت گرم شده ششم بسیاری خون بود در تن هفتم بسیاری بخارهای بد که از عضوی بدماغ بر آید چون معده و شش
و غیر آن هشتم زخمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب اندر زیر کاسه سر فشارده شود یا زخمی که بر عضله صدغ آید و عصب حس
بدان سبب کوفته شود و گذر روح بسته گردد نهم حب القرع و کرمهای دیگر که در معده و امعا تولد کند و مردم بدان سبب
ضعیف گردد و بخارهای بد که از ایشان بدماغ بر آید و در آن یاری دهد و سبب خرخره که مردم در خواب کند رطوبتی باشد اندر حنجره
و حلقوم و بر هم نشستن آن تا بدان سبب دم زدن بآواز بیرون آید و بباید دانست که از بهر آنک اندر خواب نخست حس
سمع و بصر بیکار شود واجب کند که سبب سبات اندر اجزای پیشین دماغ باشد علامتها و علاج آن آنجا که سبب سردی و تری باشد
نبض نرم و موجی عریض باشد و رنگ و روی و چشم و زبان سپید باشد و پشت چشم آماسیده همه علامتهاء سردی و تری ظاهر
باشد و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد و علاج آن بعلاج لیثرغس و علاج صداع سر نزدیک باشد اما ترتیب دادن آن چنین باید
که نخست قی فرمایند بداروهای قوی پس تن را بحب اصطمخیقون پاک کردن و اگر حاجت آید حقنه نیز فرمایند و از پس استفراغ
و حقنه دماغ را بحب صبر و حب ایاره و حب قوقایا پاک کردن و از مراعات معده چیزی فرمایند که رطوبت را ببرد و معده را
قوه دهد غافل نباید بود و نطولهاء تحلیل کننده بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و اندامهاء فرو سوی بستن و در آب گرم
نهادن و دماغ را بچیزهاء بوئیدنی قوت دادن و از تدبیرهاء صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و چیزها کنند و گویند که خشم آلوده شود
از بهر آنکه خشم حرارت غریزی را اندر تن بجنباند و مزاج او را بصلاح آرد صفت اصطمخیقون از قرابادین شابوریین سهیل بگیرند
ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هر یک درم تربد سپید ده درم شحم حنظل سقمونیا از هر یک
دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون پخته حل کنند و داروها را بدان بسرشند و حبها کنند هر یک خ
دو درم و نیم نسخه را نسخه گزیده میخوانند صفت نسخه دیگر هلیله کابلی شش درم آمله و افسنتین رومی و غاریقون

از هر یک سه درم اسارون و انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سپید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل
یکدرم فانیذ چهار درم همه داروها بکوبند و به بیزانند و فانیذ را در آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام عسل باز آید و داروها بدان بسرشند
و بکوبند تا همه همچون یکچیز گردد پس حبها سازند چند بلیلی شربة دو مثقال این نسخت کندی است صفت حب صبر بگیرند صبر اسقوطری
سه درم مصطکی یکدرم و نیم بسایند و بآب کرنب بسرشند و حب کنند شربة دو مثقال صفت حب ایارج ایارج فیقرا یکدرم تخم حنظل
دانگی و نیم تربد نیم درم افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ مقل و کثیرا از هر یک دانگی حب کنند چنانکه رسم است بآب کرفس صفت
نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا شش درم هلیله کابلی مقشر چهار درم تربد سپید هشت درم نانخواه و انیسون از هر یک دو درم نمک هندی و نیم
شحم حنظل سه درم کثیرا دو درم حب کنند بآب کرفس هر هفته دو درم و نیم بدهند صفت حقنه نیز بگیرند شحم حنظل یکمشت بسفایج دو مشت
بودنه دشتی یکمشت کوچک افتیمون یکمشت همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا بسیکی باز آید و مقدار صد درم از آن آب بگیرند و یک اوقیه
روغن بابونه با وی بیامیزند و حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم
تربد و اسطوخودوس از هر یک پنج درم حب کنند چنانکه رسم است بآب کرفس جوشانیده و صافی کرده این جمله ده شربت معتدل باشد
نسخهٔ دیگر صبر سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصاره افسنتین رومی و اگر عصاره حاضر نباشد افسنتین عوض کنند از هر یک راستار است
حب کنند بآب کرفس شربة یکدرم تا یکمثقال این نسخهٔ جالینوس است و اگر یکدرم ازین حب با یکمثقال ایارج فیقرا مرکب کنند
سخت نافع بود و نواحی دماغ را پاک کنند و مراعات معده و پاک کردن آن بنقیع صبر و بضمادها قوی کننده باید کرد صفت
نقیع صبر نسخهٔ این افیون بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و بیخ بادیان و بیخ کشنی و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یک ده درم سنبل الطیب
و قصب الذریره از هر یک سه درم شکاع و بادآورد از هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه در دو من و نیم آب بپزند تا بکمتر از یکمن
باز آید بپالایند و یک اوقیه صبر و اسقوطری سوده درین آب افکنند و اندر شیشه کنند و در آفتاب نهند شربت از هر یک اوقیه تا دو
اوقیه در خورد قوت شخص دهند صفت ضمادی که بر معده نهند تا تولد بلغم نیز دارد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام از هر یک
سه درم گلسرخ چهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم و مشک دانگی همه را بکوبند و بآب مرزنگوش بآب تمام بسرشند و هر وقت که
معده خالی باشد بر معده نهند و باقی تدبیر مراعات معده از بابهاء علاج معده طلب باید کرد و صفت غرغره که دماغ را از رطوبتها
پاک گرداند خداوند سبات و خداوند نسیان و صرع و فالج را سودمند بود بگیرند ایارج فیقرا و خردل و سعتر و زوفا خشک و عاقرقرحا
و پوست بیخ کبر از هر یک برابر همه بکوبند نرم و بسرکه عنصل تر کنند و با انگبین بسرشند و حبها سازند و نگاه دارند و وقت حاجت
اندکی اندر سکنگبین عنصلی حل کنند اندر آبکامه و بدان غرغره کنند و بلبل و کندش و جندبیدستر بکوبند نرم و ببویانند تا عطسه آرد
و نطولی که اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است بکار دارند و چیزها که بخوابی آورد بکار دارند از بن را تا بقدم همی بندند تا بیدار بماند
[illegible] سبب مزاج سرد و ساده باشد بی رطوبت فراموش کاری و نقصان تمیز علامت آن بود و سبات بدان گرانی
[illegible] از علامتهاء خونی و بلغمی چیزی ظاهر نباشد علاج او بوی مشک و مرزنگوش و عود و جندبیدستر و مانند آن باشد و ضمادها که

چون گلقند که بسایند و بر سوراخ بینی
طلا کنند و پشت چشم وی را
بسرکه طلا کنند و
پایها را

از جندبیدستر

حب ایارج

یکدرشت

حب قوقایا

نقیع الصبر

از خیار بید بستر و تفاح اذخر و قسط و جوز السرو و ثمال و فرفیون و ابهل و عاقرقرحا سازند بر سر او می نهند و مشرود بطوس و تریاق دادن
سخت نافع باشد و در غذاها نا نخواه و زیره و کرویا و سیر بکار دارند و طعام او نخود آب و قلیه خشک و شورباء کنجشک و مطبخه
و مانند آن باشد و آنجا که سبب بسیاری خون بود لاغرتن و علامتها رخون ظاهر باشد علاج او فصد الکحل بود و قیفال و حجامت ساق
از بس فصد تا ماده از دماغ فرود و فصد صافن نیز نافع بود و تدبیرها رکذشته که اندر علاج قرانطیس و موی یاد کرده آمده است
علاج او باشد لیکن طبیب بحسب مشاهده زیادت و نقصان میکند و آنجا که سبب سر ما بیرونی باشد از علامتها اخلاط بیخ تریاق
و مشرود بطوس و دواالمسک و مانند آن دادن بود و روغن قسط با جند بیدستر و فرفیون و روغن بان جند بیدستر تر بسرها دادن
و سداب و جند بیدستر و عاقرقرحا اندر آب بختن و موی مشک و جند بیدستر سخت نافع بود و در طعام او جلبتین یا سیر و مغز خورد را کنند
و آنجا که سبب خوردن داردی سرد باشد جوشانیدن و تخم کنک و بیروج و تخم کفاج و جوز مائل و کشنیز بسیار و اسپغول بسیار
و علامتها که اندر کتاب سموم یاد کرده آمد ظاهر باشد و علاجها آن باشد که اندران کتاب یاد کرده شود و آنجا که سبب آمدن بخار
بد باشد که از عضوی برآید سر گشتن که بتاری و دوار کوید و آوازها که در کوش افتد و خیالها و رنگها که در پیش چشم بد پدید آمد چون
مکسی و پشه و خطی سیاه یا سرخ یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد علاج آن چنان بود که نخست بعلاج عضو مشغول شود چنانکه
هریک در جایگاه خود یاد کرده آید و جانب دماغ را لضمادها و نطولها و خورد قوت میکنند و باقی بخارها از دماغ فرو آرند بطریق
مالیدن پای و بستن و اندر آب کرم نهادن و حب شبیار دادن و آنجا که سبب تب باشد بعلاج تب مشغول باید بودن و تن
از مادهٔ تب پاک کردن پس بقوت دماغ و پاک کردن آن مشغول شدن چنانکه یاد کرده آمده است و آنجا که سبب ضعفی روح باشد
اسباب آن از پیش رفته باشد و بتدریج اندر سبات افتد و علاج بماءاللحم و مشرود بطوس و عنفج و دواالمسک باید کرد و اگر
محرور باشد و مشرود بطوس اندر شراب لیمو یا شراب سیب یا در شراب انار باید داد و هم سنک مشرود بطوس طباشیر باوی
سرشتن و اگر مبرود و مطروب باشد مشرود بطوس اندر ماءالعسل یا اندر رب سیب یا اندر شراب عنبی باید داد و ماءاللحم نیز با اندکی شراب داد
و محرور را ماءاللحم با کلاب و آب سیب باید داد و صندل و کلاب و کافور می بوبانیدن و علاج غشی [illegible] و آنجا که سبب زخمی باشد
علاج او اندر مقالت زخمکاری آنجا که علاج زخمها یاد کنیم کفته آید ان شاءالله و آنجا که سبب حب القرع باشد پس ازان
علامتها آن ظاهر بوده باشد و علاج آن علاج حب القرع باشد و پاک کردن رودها ازوی پس دماغ را قوت دادن و بخارها
باز کردانیدن و فرق میان سبات و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی باشد و نبض تندرستان ماند و نبض خداوند غشی ضعیف بود
و بقیاس با نبض سبات صلب بود و رنک خداوند غشی رفته باشد و رنک سباتی برجای بود و فرق میان سبات و سکته
آنست که خداوند سبات بجهد بیدار توان کرد و حرکت او بهمچون حرکت خفتکان باشد و حواس او اکرچه کند بود اخر چیزی برجای بود
و خداوند سکته را حس و حرکت بجملکی رفته باشد و باید دانست که هر کجی در دماغ اصلی باشد آب سرد خوردن او را
کردن سخت زیان دارد باب ششم در یاد کردن بیداری و بخوابی و علاج آن بیداری حالیست که روح نفسانی

ظاهر بود در کسانی که سبب کرمی و نفس بهلک بود
و مشابهت باشد و علاج او

آلتهاء حس و حرکتی را کار فرمایند تا مردم بقصد و اختیار خویش حرکتها میکنند و از محسوسات خبر یابد و بیخوابی بافراط بیماری باشد
و اسباب بیخوابی نه است یکی مزاج گرم و خشک دویم گرد آمدن رطوبت شور اندر دماغ سیوم غمهاء با تفکر چهارم درد سخت
پنجم امتلاء تن از اخلاط بد و ناگواریدن طعام ششم طعامها که از وی بادها تولد کند و بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب
خوابهاء شوریده بیند و در خواب به ترسد چون باقلی و عدس و غیر آن هفتم بخارهاء دخان سوزان چون بخار تب [illegible] بدماغ
بر آید هشتم آماس سودائی چون سرطان و مانند آن که در حوالی دماغ پدید آید نهم پیری و بیخوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبت
پیران دوم آنکه گوهر دماغ پیران بقیاس با گوهر دماغ جوانان خشک باشد علامتها آنجا که سبب گرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر
و چشم هیچ گرانی نباشد و محسوسات زود ادراک کند و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد و تشنگی غلبه کند و اندر قعر چشم
حرارتی و سوزشی باشد معالجات آسایش جوید و از حرکتها و ریاضتها و تفکرها به پرهیزد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدوی
شیرین بر سر می نهد و هر شب وقت خواب کف پای و ناف و مقعد و بینی بدین روغنها چرب کنند و قطره دو نیم گرم بگوش
اندر چکانند و لعاب اسپغول و برگ خرفه کوفته و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ خرفه و کوک و اسفاناخ خوردن نافع بود
و گرمابه و آبزن بر معتدل سخت نیک باشد و اگر کسی پس از گرمابه خواب نبرد بباید دانست که مزاج او درست نیست یا خشکی
سخت غالب است یا اندر تن او خلطی بدست و حرارت گرمابه آنرا می جنباند و بخار بر سر میدهد تن را از آن خلط پاک باید کرد
و از تدبیرهاء صواب که مردم بیخواب را خواب آرد سماع خوش و آهسته است و ایقاعهاء ثقیل چون پرده و گسسته و نهاوند و پرده
زنگله و آواز آب روان و آواز حرکت درختان بی دسته باشد و هموار خواب آرد و اگر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه پدید آید
زود هلاک شود و آنجا که سبب خشکی ساده بود بی گرمی علامتها هم این باشد که یاد کرده شد لیکن تشنگی و سوزش نباشد
و علاج هم بدان نزدیک بود لیکن عنایت به تری باز آوردن باید کرد بچیزهای معتدل و آنجا که سبب رطوبت شور باشد
چشم و بینی تر باشد و هر گاه که بخسپد رمص آرد و اندر سر اندک مایه گرانی آرد و هر که در خواب شود زود بیدار گردد و عادت
و تدبیرهاء گذشته و سالهاء عمر بران گواهی دهد علاج او آنست که از همه خوردنیهاء تلخ و شور و تیز پرهیز کند و طعامهای ماهی خورد
و تازه باید و مرغ فربه و شوربای یکوشت بره و کم نمک و استفراغ بحب شیاء و ایارج و اگر با یارج مقر فیقرا شحم حنظل
و هلیله زرد بهم ترکیب کنند صواب بود و آنجا که رطوبت بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و گلشکر با سکنگبین عسلی
بسرشند هر بامداد موافق بود که و بباید دانست که علاج بیخوابی پیران دشوار بود و نطول که اندر وی بابونه و کشک جو بود
نافع بود و هر شبانگاه این نطول بکار باید داشت و روغن بابونه و روغن اقحوان به بینی بر کشند اندکی و اندر طعامها اندکی
کوک با تخم او بکار برند و جالینوس میگوید من از بهر خویش هر روز قلیه فرمایم کردن از کوک و دارچینی اندر وی بکار دارم
تا مضرت کوک باز دارد و از تدبیرهای که از بهر کسانی که اندر تن ایشان خلطی بد باشد سودمند است و خواب آرد آنست که
[illegible]ید تا لختی ریاضت کند و از پس ریاضت در گرمابه رود و چون از گرمابه بیرون آید و آسوده شود طعام خورد و ازین داروها

لختی بکار دارد

یعنی بکار دارد اندرحال درخواب شود و آنجا که سبب امتلا باشد معده سبک داشتن از طعام و اخلاط بدراکم کردن
و آنجا که سبب طعامها نفاخ باشد ازان پرهیز باید کردن و ایاره فیقرا و حب شیار بکار داشتن و آنجا که سبب دردی بود
یا اندیشه یا بخار رتب بود علاج آن منع سبب بود و دوای یاقوتی ساده بخارت از دماغ بازدارد و خواب آرد و نیشانی
و صداع بروغن خشخاش و روغن کوک جرب کنند و نطولها ترتی فرایند بکار دارند و در خورد نهار تخم خشخاش و تخم کوک در افکنند
و هرچه در علاج صداع گرم یاد کرده آید اینجا نافع بود و چیزها که اندرین باب آزموده اند سلیخه بست یکدرم افیون و زعفران
از هریک نیم درم اندر روغن گل حل کنند و سر و بینی بدان جرب کنند و اگر شبانگاه وقت خواب اطراف او به بندند و چراغ
بنهند و قومی گرد او نشینند و حدیث میکنند و بارسنی میخوانند و سمرها می گویند و او را ارجه دارند و از بسیار گفتن و شنیدن و تکلیف آن
کردن که آن سمرها را گوش دارند بعد ازان اطراف بیکبار بگشایند و چراغ را بردارند و سخنها را بیکبار گسسته کنند و هیچ آواز
ندهند و یکبار برخیزند بدین تدبیر بخسپد و خواب خوش یابد **باب هفتم** در یاد کردن آبی که در اندرون کاسهٔ سر گرد آید و نشکی
اطفال و علاج آن بسیار باشد که در اندرون کاسهٔ سر بالاغار طوبتی همچون آب گرد آید و علامت وی آنست که در سر گرانی باشد
و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز نتواند کردن یا بدشواری فراز تواند کردن و پیوسته چشم تر باشد و اشک می ریزد و این را
علاج نیست و گاه باشد که این رطوبت بیرون کاسهٔ سر باشد و این بسیار افتد و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست
که آنجا فرو نشسته تر باشد اندر زیر دست نرم نماید و هرگاه که زنگ بوست بگردد و آنجا گاه برآمده تر نماند و با نگشت باز گوشد
و دردی و سوزشی همی یابد بباید دانست که اماسی است از مادهٔ دیگر معالجات اگر ماده بسیار بود و هرگاه که انگشت بر نهند
فرو می نشیند و ماده باندرون باز می شود بعلاج آن مشغول نباید شدن و اگر ماده اندکی باشد و میان پوست و گوشت بود
و علاج آن مشغول دستکاری است بشکافند و باک کنند و شراب انگوری و روغن زیت بر جراحت کنند و به بندند
و سه بار روز نگشایند و بهمه علاج کنند و اگر ماده اندکی بود ضمادها تحلیل کنندهٔ بر نهادن کفایت باشد اما نشنگی کودکان
طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد و اگر کودک را اسهال باشد کشکاب از پست جو بریان کرده سازند و کودک را طعام
و نخم خرفه بریان کرده دهند و بنفشه تازه بکوبند و بر سر او می نهند و دایه را از گرمابه باز دارند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بهم بزنند
و بر سر کودک می نهند و آب کدوی تر و آب شنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب همه یا آنچه حاضر بود بر سر کودک نهند
سودمند بود **جزو سیوم** اندر شناختن بیماریها که سبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود در تجاویف دماغ و این جزو چهار باب است
باب نخستین در دوار و سرگشتن و معالجات آن دوار علتی است که مردم را چنان نماید که جهان بگرداو میگردد و سر و دماغ او
نیز میگردد و بدین سبب نتواند بر جاستن و نتواند ایستادن و اگر برخیزد بیفتد و گاه باشد که از صبی دوار چشم نتواند گشادن
و بندد آنرا گویند که هرگاه که مردم برپای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد و بیم باشد که بیفتد و سبب کلی هر دو یا
روح باصره است که اندر تجاویف دو گذرنا در کهاد شریانها دماغ بسبهای ازین سببها بجنبد و بگردد و موج کند و هرگاه که روح باصره

ار یا گاه دای بیگاه
از اندرون کاسه آید

اندر معدن خویش بگردد چنان نماید که جهان گرد او میگردد از بهر آنکه سبب نزدیکتر آنست که چیزها که برابر چشم باشد از برابری بگردد چیزی بگردد
و این را بتازی تبدل محاذات گویند و هیچ فرق نیست میان آنکه چشم از برابری چیزی بگردد و میان آنکه چیزی از برابری چشم بگردد
از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابر ادراک کند و هرگاه که چشم از برابر چیزی بگردد حال همان باشد که چیزی از برابر چشم بگردد از بهر آنکه بهر دو حال
تبدل محاذات حاصل است و سبب چیزی وی پنج است یکی آنست که هرگاه که چون مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگه کند
روح باصره از نظارهٔ آن هیأت گردانی پذیرد و آن هیأت مدتی اندر وی بماند و هر چند محسوس قوی تر باشد و قوتهای بدنی
ضعیف تر اثر محسوس اندر آلت حس قوی تر باشد و بیشتر ماند و سبب تکلف دوم ضعیف بیماری است از بهر آنکه بیمار ضعیف
بتکلف بسیار حرکت تواند کرد و بسبب تکلف روح او را رنج رسد و حرکت مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیوم بخاری باشد
که در تجاویف دماغ بگردد و این چهار گونه بود یکی آنکه بخار خود اندر گوهر دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه خلطی بد اندر تجاویف
دماغ گرد آمده باشد و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و در منفذهاء دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده یا اندر رحم یا اندر مثانه
و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت بخار بر دماغ دهد و گاه باشد که بسبب تهی شکم و گرسنگی فم معده اضطراب کند
و بخار اضطراب بسبب مشارکت بدماغ باز دهد چهارم آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از رگها و شریانها همه تن بدماغ برآید و روح باصره را
بجنباند و بگرداند و آن سبب سبب دوار سدر پدید آید و مادهٔ بخار صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون باشد هم بصفرا و بلغم
آمیخته باشد و بخار سودا نیز باشد و آنچه بلغمی باشد بصرع ماند و بدان ادا کند و سبب چهارم آنکه ناگاه سوء المزاجی قوی پدید آید
و بسبب قوت سوء المزاج و ناگاهی آن حرکت مضطرب اندر روح پدید آید و دوار تولد کند و سبب پنجم سببی بیرونی باشد
چون افتادنی و زخمی که بر سر آید علامات و معالجات آنجا که سبب زخمی و افتادنی باشد و آنجا که سبب نظارهٔ چیزها
گردان باشد آنرا بعلامت جستن حاجت نیاید اما علاج آنچه از زخمی و افتادنی باشد بتسکین درد مشغول باید بود و اگر دردی در دماغ
باید داشت و قوت اخلاط از دماغ باز داشتن و اخلاط را بجانب پای کشیدن چنانکه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است
و آنچه از نظارهٔ چیزهاء گردان افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است و آنجا که سبب بخاری یا خلطی باشد که خود اندر تجاویف
گرد آمده باشد دوار دایم باشد اگر معده پر باشد و اگر تهی دوار بر یک حال بود و پیش از پدید آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین
گوش بوده باشد و روشنائی چشم تیره و همه حاستها کند باشد و مزهٔ طعامها نیک نیاید و اگر مادهٔ بخار خلطی بلغمی باشد
سر گران بود و خواب بسیار آید و نبض نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتهاء بلغم ظاهر بود علاج نخست دماغ بحب صبر و حب
قوقایا و حب اصطمخیقون پاک باید کرد و معده را نیز بقی پاک کردن اگر مانعی نباشد تدبیر قی کردن برین گونه باید که ترب بسیار
بخورد با انگبین چندانکه سیر شود و شبت بسیار در آب بجوشانند و بپالایند و مقدار صد درم از آن آب با چهل درم انگبین
و یکدرم نمک در افکنند و نیم گرم باز خورد و از پس قی کردن معده را قوت دهد با طریفل کوچک و سکنگبین کهن با مصطکی
و عود خام کوفته و بهم سرشته و اگر هر بامداد بیست عدد مویز منقی بخورد سخت نافع باشد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر باید کرد

چندانکه تواند

وانجا که سبب گرسنگی و تهی معده باطل باشد بامداد پیش از برآمدن آفتاب و پیش از آنکه حرارت گرسنگی بر دماغ شود چند لقمهٔ نان اندر
شربت غوره و رب سیب و رب آبی و مانند این زنند و بخورند و شرابهای میوها چون شراب انار و شراب سیب و شراب لیمو
و شراب زرشک و شراب غوره و شراب ریواج همه موافق باشد و این نوع دوار را باز دارد و گاه باشد که در بیماریها دوار پدید آید
و آن دوار مقدمهٔ بحران بود که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود اما دوار دایم خاصه پیران را مقدمه سکته بود زود تدارک آن
مشغول باید شد و تدبیرهای موافق چون قی کردن و معده را پاک داشتن و ایارج فیقرا و حب شبیار خوردن و اخلاط را بجانب پای
فرو کشیدن و اگر عضوی خدر بوده باشد و بر عقب آن دواری پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ بر می آید و هم سکته بود هم
بدین علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد و بسیار باشد که بعضی مردمان را از پس دوار صداع پدید آید و بدان صداع دوار زایل گردد
و باشد که بهیچ دیگر از معالجات آن حاجتمند نباشد باید که درین اصلی تاملی بلیغ کنند **باب دوم در یاد کردن** کابوس علتی است که
مردم در خواب پندارد که شخصی گران بر سینه او افتاده باشد و او را میفشارد و نفس او تنگ گردد و خواهد که بجنبد و آواز دهد نه آواز
دادن تواند و نتواند جنبید و بیم باشد که حرارت خفته شود و هرگاه که این حال بروی بگذرد در حال بیدار شود و این علت مقدمهٔ سه علت
صعب باشد یکی صرع دوم سکته سیوم دیوانگی که آنرا مانیا گویند و سبب این علت بخار غلیظ باشد که بدماغ بر آید و سبب برآمدن آن
بخار ساکنی مردم باشد از حرکتهای بیداری که بخارها تحلیل میکند و چون آن حرکتها باطل شود و آن بخارها تحلیل نیابد یکبار
بدماغ بر آید و دماغ را پر کند و مردم را فرو گیرد و مادهٔ آن بخار یا بلغم باشد یا سودا یا خون غلیظ سودائی و گاه بود که سرمای صعب بدماغ رسد
خاصه نزدیک وقت خواب و دماغ را کثیف کند و فراهم فشارد کابوس پدید آید و بخار هر ماده اندر خواب رنگ آن ماده
نماید چنانکه معلوم است علاج است اگر مادهٔ خونی باشد نخست فصد باید کرد پس استفراغ خلط غلیظ مشغول شدن و حب اصطمخیقون و ایارج
لوغاذیا و ایارج روفس درین علت سودمند بود صفت حبی که مردم قوی را شاید بگیرند ایارج فیقرا یکدرم خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دانگی
و نیم انیسون دو دانگ شحم حنظل دانگ و نیم کثیرا دانگی بآب کرفس حب کنند یکشربت بود و آنچه از سرما صعب افتد روغنهای گرم
قابض و ضمادها که گفته آمده است نافع بود **باب سیوم** در صرع و معالجات آن صرع علتی است که افعال آلتهای حس و حرکت را
بی نظام و ناتمام کند و اندامهای مردم اندر حال صرع بر هیأت طبیعی نتواند ایستاد و سبب کلی اندرین علت سدهٔ ناتمام باشد
که اندر منفذهای جزو پیشین دماغ افتد و بسبب آن سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی حس و حرکت بجملگی باطل شدی
و اگر سده نبودی افعال آلتهای حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و سبب کفک که در دهان مصروع پدید آید تشنج است
و اضطراب حرکتهای آلتهای دم زدن و سبب کفک اندر دهان خداوند سکته دشواری دم زدن بود و گرفتگی راه او بباید دانست
که اسباب تشنج سه است یکی امتلا دوم خشکی سیوم آنکه دماغ از بخاری و کیفیتی که ناخود ناپسندیده بدو رسد گریز جوید بهم باز آمدن
و عضو از چیزی ناپسندیده بدین عضو از چیزی ناپسندیده را که بدو رساند از بهر آنکه معلوم است که تشنج خشک بیکبار افتد
اندک اندک پدید آید معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست و آنجا که خشکی بدان رسد که دماغ بدان سبب تشنج کند

مرگ زودتر

مرگ زودتر پدید آید تشنج باشد و ازینجا معلوم شد که سبب تشنج صرع امتلا بود یا بهم باز آمدن دماغ بود بسبب گریختن از بخاری یا ماده
ناپسندیده که بدو رسد همچنانکه معده طعامی را نه پسندد و خواهد که دفع کند بدان سبب اندر عصبهای چشم و روی و غیر آن حرکتهای مختلف
پدید آید و تشنج کند و گروهی پنداشته اند که بی آنکه ماده اندر دماغ حاصل شود صرع تواند بود و شیخ رئیس میگوید اگر بدین آن میخواهد
که بخاری و کیفیتی بد باشد که بدماغ رسد ماده این پنداشت وجهی دارد و اگر آن میخواهد که مزاج ماده باشد بی ماده این محال بود
از بهر آنکه اگر سبب مزاج بودی واجب کردی که صرع دایم و لازم بودی از بهر آنکه مضرتی را که سبب سوء المزاج حاصل بود
مضرت لازم بود و سوء المزاج چیزی نیست که ناگاه یکبار پدید آید و زود یکبار گسسته زایل شود و اکثر ام لازم گردد و بگسلد و هرچه یکبار پدید آید
زود یکبار زایل شود سبب آن حاصل و متمکن نباشد لیکن سببی باشد که ناگاه یکبار بدماغ رسد و زود مدد آن گسسته شود
و آن ماده روان کیفیت از عضوی دیگر بدماغ میرسد و بیشتری از معده آید و از سپرز و از دیگر اندامهای نیز باشد تا از انگشتان
پایها و انگشتان دستها و بسیاری از خداوندان این علت حکایت کرده اند و خبر داده که در آغاز صرع ایشان را آگاهی بوده است
که چیزی چون بخاری سرد از انگشتان پای ایشان حرکت کرده است و به بالا بر می آمده و چون به نزدیک دل و دماغ پدید آمده است
و هرگاه که پیش از آنکه نوبت حرکت آن ماده بوده است ساق ایشان بسته اند نوبت صرع سبکتر بوده یا اندر گذشته است و آنرا که
ماده صرع از چنین عضوی بر آید اگر آن عضو را داغ کنند یا ریش کنند و بگذارند تا مدتی ببالایند صرع او زایل شود و صرعی که سبب آن
کرم کدودانه بود و غیر آن هم ازین گونه بود و هرگاه که کرم پاک شود صرع زایل گردد و بسیار باشد که حیوانی زهرناک چون کژدم
و زنبور و غیر آن زخمی کند بر عضوی و زهر او اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر بمشارکت عصب بدماغ رسد و دماغ گریز جوید
از آن و خویشتن را فراز هم آرد تا اثر آن بدو کمتر رسد و از تقریب دماغ و خویشتن را فراز هم آوردن از آن تشنج پدید آید و صرع کند
و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض بسته شود و آن ماده اندر رگهای ایشان تباه گردد و بخار آن بدماغ بر آید همان حال که یاد
کرده آمد و این نوع را که سبب آن باز گرفتن حیض باشد اختناق رحم گویند و مردان را که خویشتن را یکبار از مباشرت باز دارند
و منی اندر موضع خویش گرد آید و تباه گردد و بخار آن بدل و دماغ بر آید همان حال افتد و بسیار باشد که زنان را اندر روزگار حمل صرع افتد
چون فارغ گردند زایل گردد و گاه باشد که بسببی از سببها جنباننده خلطی بجنبد و موج کند یا بسبب حرارتی بجنبد و بجوشد و قوت حس
و حرکت را زحمت کند و راه قوتها بسبب او بسته گردد تا آن قوتها بآلتهای خویش نرسد و گاه باشد که این زحمت از بادی غلیظ باشد
که اندر منفذ قوتها بایستد ازینجا معلوم گردد که صرع علتی دماغ است و اگرچه بشرکت عضوی دیگر افتد و مبدا عضوی دیگر باشد
تا بخار و کیفیت بد از آن عضو بدماغ نرسد صرع تولد نکند و همچنین اگرچه آفت صرع بجزو پیشین دماغ مخصوص است اما بسبب
همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب است که همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد
و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو پیشین دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت اندر حرکت عضلهای چشم
و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگری اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل

ودم زدن از حال طبعی نگشتی و بقراط میگوید که بیشترین گوسفندان که ایشانرا صرع افتد اگر دماغ ایشانرا نگاه کنند رطوبتی یابند تباه
وکنده شده و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که اندر دماغ افتد پس بدیگر اندامها رسد بدان ماند که تشنجی که در عضوی دگر افتد
صرع آن عضو است و همچنین بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچکست و صرع و عطسه بزرگ لیکن آنست که دفع عطسه بسوی پیش آید از بهر آنکه
قوت قوی باشد و ماده ضعیف و اندک و دفع صرع بدانجانب تواند بود که دفع آسان تر پذیرد و بسبب بسیاری ماده [illegible]
بهمه جایها باز دهد و بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنجی محسوس نباشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
نباشد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی سده افتادی و تشنج کردی و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت آن گریز جستی و خویشتن را فراهم آوردی
و تشنج محسوس گشتی و صرع کودکان از بسیاری رطوبت باشد جهد باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر کنند پیش از آنکه بالغ شوند تا بوقت بلوغ
زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ و پس از بلوغ صرع افتد لیکن بسبب قوت حرارت غریزی باشد اگر بتدبیر و علاج صواب
پیش باز شوند زایل گردد و صرعی که از پس بیست و پنج سالگی پدید آید دشوار بود و مشکل زایل گردد خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج
صواب کنند ممکن گردد که نوبتهای آن سبکتر و دیرتر شود و پیرانرا صرع که از سده دماغ افتد کمتر باشد و بباید دانست که هرگاه که صرع
متواتر شود و نوبتهای آن صعب تر و درازتر شود بکشد این آنگاه باشد که دماغ ضعیف و زبون باشد و ماده صرع را و بخارها را
و کیفیتها را زود قبول کند و دیر دفع کند و تمام دفع نتواند کردن و هرگاه که تمام دفع نتواند کردن و هرگاه که تمام دفع نشود اگرچه صرع
گشاده شود و بگذرد همیشه تاثیر ماده اندر دماغ حاصل باشد که باندک مایه سببی و مددی بجنبد و تشنج کند و صرع آرد و بسیار باشد که شخصی را حس دماغ
قوی و تیز باشد و کیفیتها بدو زود بدو رسد و آنرا نیک دریابد و از آن سخت رنجور شود و بدان سبب بحرکت دفع کردن کوشد و خود را فراهم آرد
و از آن حرکت تشنج و صرع پدید آید و صرع دماغ دو نوع بود و بسیار باشد که مصروع را مدتی دراز تب آید خاصه تب ربع و سبب درازی
مدت و حرارت تب ماده صرع پخته شود و تحلیل پذیرد و از صرع خلاص یابد و گاه باشد که در آغاز تبها سرما سخت پدید آید و مردم را
بلرزاند لرزانیدنی که بتازی ناقض گویند پس گرم شود و عرق بسیار کند ماده صرع بدان لرزه از جای کنده شود و بحرارت تب پخته
و گداخته گردد و بعرق تحلیل پذیرد و علت صرع سبکتر شود یا زایل گردد و همچنانکه شخصی از سکته خلاص یابد بعلت فالج گاه باشد مصروع مفلوج
گاه باشد مصروع مفلوج شود و از صرع بدان خلاص یابد و دوفس گوید هرگاه که مصروع را بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل ماده
صرع بود و بدان خلاص یابد علامات علامتهای مشترک که در همه انواع صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصروع زرد باشد
و رگها زیر زبان سبز بود دوم آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک مایه خشمی در وی پدید آید سر او گران گردد سیوم آنکه هرگاه که
نوبت صرع نزدیک آید زبان گران تر شود چهارم آنکه خوابهای شوریده بسیار بیند پنجم آنکه فراموش کار بود ششم بددلی و ترسیدن از هر چیز
و هر آوازی هفتم اندیشهای بد همچون خداوند مالیخولیا هشتم تنگ دلی و بی صبری نهم از کارهای حقیر خشم صعب آوردن و خشم آوردن
تا که نباید که مردم را از آن خشم آید اما علامت صرع دماغی آنست که سر گران باشد و حاستها کند و تیره و در حال هشیاری و تندرستی
تمام عقل نباشد و دوار و سدر لازم باشد و اگرچه معده خالی و سبک بود و طبع اجابت بر عادت میکند این علامتها هیچ کمتر نشود

همیشه تاثیر ماده اندر دماغ

وعلامتهای

و علامتهای مشترک همه برجای باشد و ماده صرع بیشتر از بلغم غلیظ باشد یا از سودا و از صفرا کمتر و نادر باشد که از خون ساده صرع تولد کند
لیکن از خون سودائی بلغم بسیار باشد و علامت هر ماده و علامت ترکیب هر یک با دیگر از بابهای گذشته معلوم گشت علاج خلاصه آنست
که نگاه کنند و اگر علامتهای خون بینند رگ صافن بگشایند یا بر ساق حجامت کنند و تن را بمطبوخ هلیله پاک گردانند و از شیرینی و لبنیات باز دارند
و طعام از سماق و انار دانگ و زرشک و غوره فرمایند و گوشت دراج و تذرو و طیهوج و بزغاله و آهو بره و در نان او کشنیز خشک فرمایند
کرد و اگر در طعام او لختی کشنیز تر می کنند صواب باشد و شراب سخت زیان دارد خاصه پس از آنکه از گرمابه بیرون آید از بهر آنکه شراب دماغ را
نرم کند و نشستن بسیار در گرمابه و بر گذر باد زیان دارد و سر پوشیده باید داشت تا سرما و گرما بافراط بدو نرسد و اگر علامتهای خونی نباشد
استفراغ بحب قوقایا و حب اصطمخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا خورد صواب باشد و اگر در هر شب
یکدرم خورد هم صواب باشد و حب غاریقون اندر صرع دماغی نافع ترین چیزیست صفت آن بگیرند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه دانگی و نیم سقمونیا دانگ و نیم مقل دانگ و نیم حب کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت باشد
و لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس نافع باشد و از معجونهای بزرگ مثرودیطوس و معجون ترمس نافع باشد و ابن سرابیون میگوید
دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بسرشند و بدهند و اگر نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل با یک شربت بیادریطوس
بسرشند و بدهند صواب باشد و اما علامتهای صرع معدی آنست که نزدیک نوبت صرع منش گشتن و قی کردن و درد سر
رنجه دارد و فم معده اختلاج کند خاصه اگر طعام خوردن از وقت باز پس تر افتد و اندر حال صرع دست و پای همه اندامها بلرزد
لرزیدن صعب و آوازی بلند از وی برآید و باشد که جامه از بول و براز و منی و ودی پلید شود اگر در حال صرع قی کند و خلط بسیار برآید
نوبت صرع سبکتر شود یا در حال بهوش باز آید و هر چند معده پرتر و آلوده باشد صعبی صرع قوی تر و نوبت آن درازتر باشد و هر چند
معده سبکتر و پاک تر باشد صرع سبکتر و کمتر بود و نوبت آن کوتاه تر بود و ناگواریدن طعام و قراقر و آروغ ناخوش و ضعف معده
بران گواهی دهد و گاه باشد که سبب صرع معدی تباه شدن اخلاط باشد نه بسیاری آن و علامت وی آنست که صرع وقت سبکی
و تهی معده افتد از بهر آنکه خلط تباه فم معده را خالی یابد و او را بگزد و اندر وی اثر کند و اگر طعامی موافق خورد بمقداری معتدل
صرع زایل شود و اگر خلط تباه صفرائی باشد از تشنگی و حرارت و سوزش فم معده رنج باشد و اگر سودائی باشد شهوة طعام قوی باشد
و تفکر و وسواس بیشتر و آروغ ترش باشد و هر گاه که خداوند صرع معدی طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف او
درد خیزد و تا آنچه خورده باشد هضم نشود و درد ساکن نشود و اگر پس از آنکه طعام هضم شود یا اگر چیزی زیادت خورده باشد و اینجا گاه
درد می کند سبب آن خشکی طبع باشد و هر گاه که طبع نرم شود درد زایل گردد اما علامتهای صرع مراقی بدین نزدیکست و علاج خاصه او
آنست که پیش از وقت نوبت صرع یا اندر حال صرع پر مرغی چرب کنند بروغن سوسن و بحلق مصروع فرو کنند و
تا قی کند و معده را با ایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و بگلشکر و مصطکی و گوارشهای معتدل و شراب بود نه
قوت میدهد و از تخمه و ناگواریدن طعام نگاه میدارند و غذاهای زود گوار و پسندیده دهند و ضمادهای قوت فزاینده بر معده

صفت ضماد بگیرند سنبل الطیب و گلسرخ و مصطکی و قشور کندر و بسایند و بشراب انگوری یا بآب سیب و آب آبی بسرشند
و گرم کرده بر معده نهند و آنرا که سبب صرع بخاری باشد که از همه تن برآید رنگ پوست و رنگ روی و خشکی و تری و لاغری پوست
و فربهی بسیار گوشتی و نبض و بول و تدبیرها و حالها گذشته و حالی که بران و بر مادهٔ آن گواهی دهد اما علاج خاصهٔ او آنست که نگاه کنند تا ماده علت
چیست تن را ازان ماده پاک کنند و معده و دماغ را قوت دهند و بخارها را از دماغ باز دارند اگر ماده خونی باشد نخست از [illegible]
قیفال کشایند یکبار و باندازهٔ قوت خون بیرون کنند خاصه اندر فصل بهار و از پس آن بچند روز رگ زیر زبان زدن و بر قفا حجامت کردن
تا ماده را از دماغ باز گرداند خاصه اگر اندر دماغ ضعیفی نباشد و مزاج دماغ ازان باز ندارد و بسبب بیرون کردن سردی فزونی تولد نکند
و آنجا فصد کرده آید و پس از فصد یکهفته آسایش دهند و تعهد کنند و دیگر باره فصد کنند و یکهفته دیگر آسایش دهند پس تدبیر اسهال کنند
و اندر مسهل قنطوریون و شحم حنظل و خربق سیاه بکار دارند و اگر حاجت آید پس از آنکه دارو خورده باشد رگ صافن بزنند یا بر ساق
حجامت کنند و حجامت پس سر و میان دو کتف نافع بود و نگاه کنند و اگر هنوز اندر تن علامتهای بسیاری ماده یابند از پس هر استفراغی
یکهفته آسایش میدهند و قوت دل را مراعات می کنند و باز استفراغ میکنند تا تن پاک شود بعد ازان تدبیر غرغره و عطسه آوردن کنند
و اگر شیثا بآب مرزنگوش بگذارند و در بینی چکانند صواب باشد و تدبیر مسهل و تدبیر غذا اندر اول این باب یاد کرده آمده است
و اگر مادهٔ بلغمی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند کرد و در حال صرع نیز بباید دانست که قی اندر همه انواع صرع سودمند بود و در حال ازان
راحت یابند مگر در صرع دماغی که قی بسیار کردن زیان دارد و استفراغ بحب اصطمخیقون و بحب ایارج کنند صفت
حب ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون باریک دو دانگ ملح نفطی دانگی مقل دو دانگ ازین حب
هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارج روفس درین سخت نافع است
این سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل یا یکشربت مثرودیطوس بسرشند و بدهند سودمند بود و معجون عاقرقرحا هر بامداد یک کفچه
نافع بود صفت آن عاقرقرحا را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند و نگاه دارند و وزن انگبین دو بار چند وزن عاقرقرحا کنند و اگر هر
بامداد و شبانگاه نیم درم ایارج ترمس دهند سخت نافع بود و لیکن این شربتها که مزاج را بدل کند و بگرداند بتدریج باید داد مثلا
مثرودیطوس بار نخستین دانگی دهند بار دوم دو دانگ بار سیوم نیم مثقال دهند و شربت تمام ازوی نیم مثقال بود و دیگر معجونها
هم برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت جانوران سنگی زیان دارد و اگر خلط سودائی باشد علاج او بعلاج مالیخولیا
نزدیک باشد و حب ایارج که در علاج صرع بلغمی یاد کرده آمده است نافع بود در جمله شربت و مسهل و معجونهای و تدبیرهای طعام و شراب
که در علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است اندرین باب موافق بود و اگر نیم درم بثار دریطوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل
بهم دیگر بسرشند و بدهند نافع بود و ثابت میگوید مزاج را بمعجون النجاح بدل کنند و بهتر از معجون النجاح تریاق ثمانیه است هر روز ازین دو گانه
تر باشد یکمثقال بدهند و تریاک اربعه نیز از بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در سرماه و زمستان شربت یکمثقال با سکنگبین
عنصلی دهند یا اندر مطبوخ روفا و اگر ماده علت صفرائی باشد هرچه اندر علاج مالیخولیای کبدی و در علاج سرسام گرم و علاج دیوانگی

هر دو در

حب ایارج

یاد کرده آمده است

یاد کرده آمده است موافق باشد و طبیعت را بحکم مشاهده و بامازه علت تصرف باید کرد و نوعی از صرع هست که آنرا
ام الصبیان گفته اند الصبیان صرع صفرای است بدین سبب علاج آن بسردی دتری فرموده اند و آبزن دبیمز زبان بر سر
دوشیدن سود مند بود و اگر مصروع طفل بود علاج دایه را باید فرمودن تا شیر او خشک شود و تابستان در خانه معتدل باید داشت
که نه بسرمائی که اطفال را افتد ام الصبیان باشد اعتماد بر علامتهای ماده باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود
و او را از جماع پرهیز باید کرد و کودک را نگاه باید داشت تا ناگاه آوازی بلند یا آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد
و از سرمای سخت و گرمای سخت و ناگوار بدن نگاه باید داشت و سداب بو یانیدن نافع بود و آنرا که سبب صرع بخاری باشد
که از جگر بر آید علامتهای احوال جگر طلب باید کرد اگر علامت گرمی جگر ظاهر باشد تدبیر تسکین حرارت باید کرد و بگشانیدن سرده
مشغول باید شد و استفراغ بادالحف فرمودن یا بآب لبلاب و آب کشنی و فلوس خیار چنبر و خرمای هندی و شیر خشت ورک
باسفیدبا بیزدد اگر علامتهای بلغم و سردی جگر خاصه بود سده را بمدالاصول باید کشاد و مزاج را بدل باید کرد چنانکه اندر بیماری جگر
یاد کرده آید و آنرا که سبب صرع بخاری باشد که از سبز بر آید علامتهای آن اندر باب علاج سپرز طلب باید کرد و آنرا که سبب
صرع بخاری باشد که از زخم بر آید احتباس عمث و احتباس منی بران گواهی دهد و اندر زاروپیخولهاران و اندر کرده و نیست
دردی گرانی باشد علاج خاصه وی آنست که مذبرک هن حیض کند چنانکه در علاج احتباس عمث یاد کرده آید و اگر آنکه سبب صرع
بخاری باشد که از اندامی دورتر چون انگشت دست و پای رسانند آن می بر آید علامت وی آنست که خداوند علت را خبر باشد
که چیزی چون باد می سرد از آن موضع حرکت میکند و به بالا بر می آید علاج خاصه او آنست که پیش از وقت نوبه بر تر از آن موضع بعصابه
بمبندند سخت تا وقت نوبه بگذرد و صرع باسبکتر افتد یا نوبت بدا اندر گذرد و چون وقت نوبه اندر گذرد پای یا دست که بکار
از وی هیچ نیرو اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را نیک فرو گیرند تا بلبذ و تدبیر آن سازند که آن موضع را ریش کنند
و شیشه بر نهند و بگذرند و بدی جراحت باز دارند تا خلط بسیار ازوی به بالا بد صفت داروی که ریش کند بلبل خرد دل و مرو
هر سه را بکوبند و بعسل بیالایند و بران موضع نهند و به بندند تا ریش کند صفت داروی که زود تر ریش کند بگیرند ذراریح و سگبیج
و اشنان هر سه را با عسل بیالایند و بر نهند و به بندند و آنرا که سبب صرع تیزی حس دماغ باشد علاج خاصه او بشراب
تسخیص کنند و طعامهای از فرمایند چون سر و پاچه بره و گوشت گوساله و ماهی تازه و اندر طعام او تخم کوک و تخم خشخاش در افکنند
و بباید دانست که سبب این که یاد کرده آمد از علاج خاصه هر نوعی تدبیر دیگر است که اندر همه انواع صرع بدان حاجت و خبر دیگر
است که در همه انواع زبان دارد و ازان پرهیز باید کرد اما آنچه بدان حاجت است دو نوع است یکی تدبیرهای است که در حال
صرع باید کرد دوم تدبیر ماست که علاج اوست اما آنچه در حال صرع باید کرد آنست که مصروعی که زبان میجاید هرگاه که او را
صرع پدید آید باید که دو دانه پاسداز گرد پاس نرم و پنبه در نهاده در حال صرع نگذارند تا از خائیدن زبان بسلامت و
دوم آنکه انگشت و هر سه آن نرم پاسند و بسنگینی عسلی بسر شند و در دهن او بجانند سیوم آنکه چیزهای کپاسیده باندرون منی

چون کندش و خربق سپید و شحم حنظل و عصارهٔ قثاء الحمار و بلبل و شونیز و زنجبیل و مر و فرفیون و جندبیدستر آنچ حاضر باشد ازین
داروها بیامیزند و بکار دارند و عود فاوانیا پیش بینی او دود کنند و اگر بسایند و در بینی او دهند روا باشد و بوی سداب اندر حال صرع
و بیرون صرع نافع بود و اختیار چنین است که بعشیا را بگیرند و آرد جو و بسرکه انگوری بسرشند و خمیر کنند و شمامه سازند و در حال
صرع و بیرون از صرع می بویانند و شیلثا با آب مرزنگوش حل کنند و اندر بینی چکانند و اسکندر می گوید اندر حال صرع اندامهای
مصروع راست به باید داشت و بر شکل طبیعی نگاه داشتن و چیزی گرم بر سر او نهادن چون ارزن گرم کرده و نمک تا زود بهوش باز آید
و مصروع را مامیثا پیش بینی دود کنند اگر بهوش باز آید امیدوار بود که زود علاج پذیرد و اگر نه مشکل باشد و آنچه بیرون صرع باید کرد
از تدبیرها کلی اولا ریاضت است که پیش از طعام ریاضت کند برفق و پیش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هرگاه که استفراغ کرده شود
و اخلاط پاک گردانیده اگر از پس طعام ریاضتی کند چندانکه مانده نشود صواب باشد و مصروع را ریاضت اندامهای فرو شوینده صواب تر بود
و اندر حال ریاضت سر او ساکن باید و بهیچ حال سر جنبانیدن و آویخته داشتن نشاید و مالیدن سینه و پشت بجانب قدم
فرو آمدن سودمند بود و بتدریج باید مالیدن و بخرقهای خوش و نخست باهستگی آغاز کند و هر ساعت سخت تر میمالند تا اندامها
سرخ شود و پس از مالش گامی چند برود تا باقی تحلیل پذیرد و از پس آنکه استفراغ کرده شود و باقی مانده ها بجانب پایها فرو کشیده بود
اگر سر را شانه کند و گرم کند یا داغی کند روا باشد و اگر خواهد که در گرمابه رود هم روا باشد و غرغره کردن اندر گرمابه با بکامه یا پاره
فنقرا و سعتر و مانند آن پس از استفراغ و پس از آن که باقی مانده ها بجانب پای فرو کشیده باشد سخت نافع بود و هر بامداد شربتها
که رطوبت را لطیف کند و معده را پاک دارد میدهند چون سکنگبین عنصلی و شراب افسنتین و سکنگبین بزوری که در وی سعتر
و زوفا و تخم بادیان و انیسون پخته باشند و معجون عاقرقرحا که پیشتر یاد کرده آمده است و گلشکر و مصطکی و گوارش و عود و معجون النجاح
آنچه حاضر باشد می باید داد و اگر فصل زمستان باشد سکنگبین عنصلی و بزوری اندر آب گرم دهند و اگر تابستان باشد در آب سرد
دهند صفت سکنگبین بگیرند پیاز عنصل که طبیبان انرا اسفیل گویند پاره پاره کنند و اندر سرکه و آب بپزند تا نیک پخته شود پس
بدست بمالند و بیفشارند و از آن سرکه سکنگبین سازند که عنصل در وی پرورده باشند روا بود صفت معجون که خداوند صرع
بلغمی و ریحی را سودمند بود بگیرند سیسالیوس سه مثقال زراوند مدحرج دو مثقال اصل فاوانیا دو مثقال جندبیدستر و اسفیل مشوی
از هر یک یکمثقال با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسم است هر بامداد یکدرم یا دو درم با سکنگبین عنصلی بخورد و از هوای تر جنوبی
بهوای خنک شمالی رفتن صواب بود و مغز ساق گاو اندر روغن گل گداخته بر موضع صدغ و بر سینه و گردن او مالیدن صواب باشد
و اگر اندامی تشنج کند و پیچیده بماند روغن تازه با آب نیم گرم بیامیزند و اندام را بدان بمالند و راست کنند و عود فاوانیا بازو بستن سودمند بود
و طبیبان ما تقدم این معنی آزموده اند و منفعت آن یافته اند و این عود فاوانیا نزدیک ما عود الصلیب گویند و شیخ رئیس میگوید
این خامیست درین عود بهنگام تری و در بلاد روم ظاهر می شود صفت تریاق اربعه که مزاج را بدل کند زراوند طویل حب الغار
بطیانا مر از هر یک برابر بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یکمثقال صفت تریاق ثمانیه زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار

چینی

مرجنطیانا

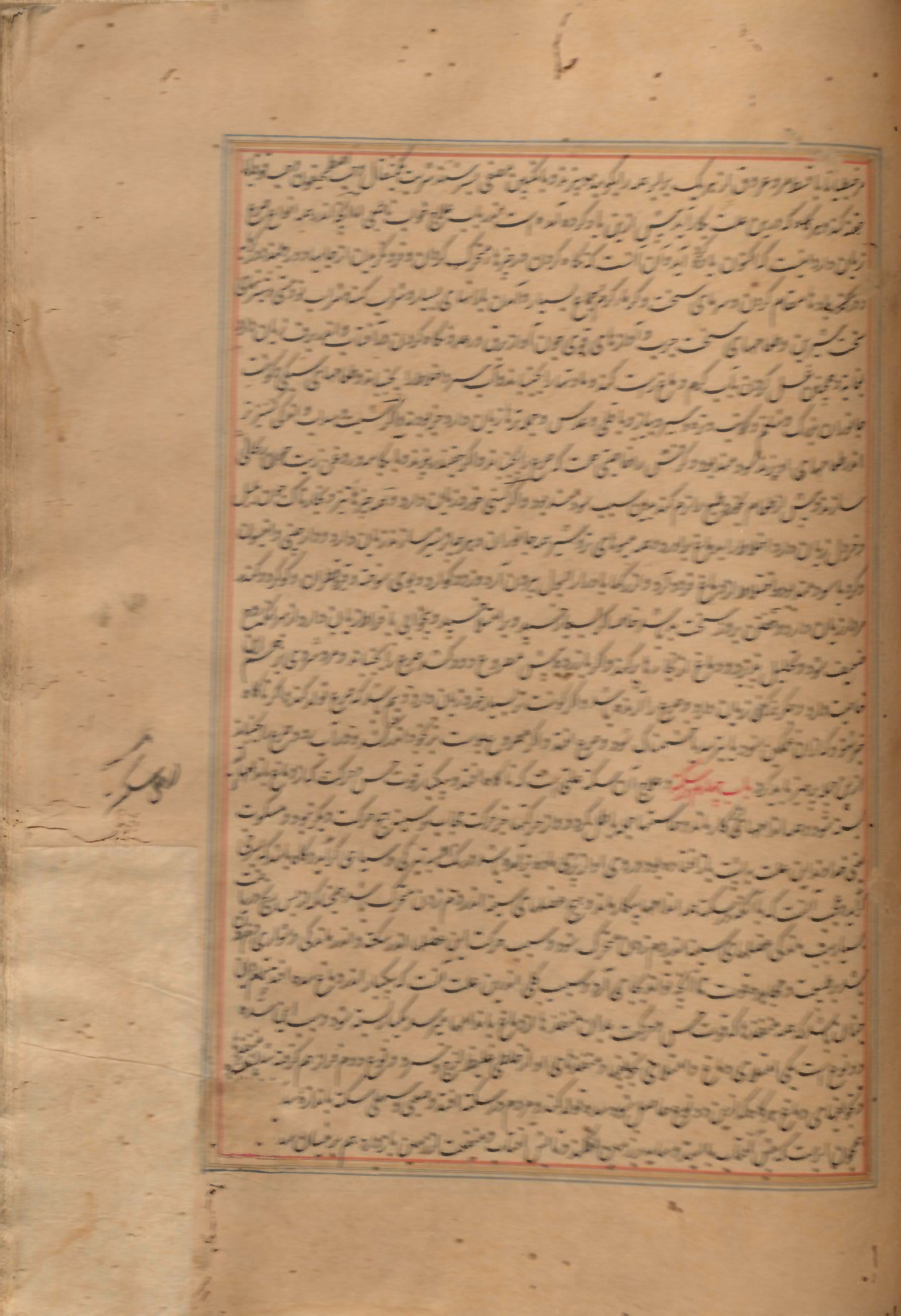

دماغ افتد وراه فرو آمدن قوتهای دماغ باندامها بربندد و منفعت حس و حرکت از اندامها باز دارد اما سبب سده امتلائی
دو نوع است یکی اما سس دماغ و تمدد او بسبب بسیاری ماده و تمدد بسیاری طرنجبید کی را گویند و نوع دوم آنست که ماده بسیار غلیظ
اندر تجویفها و منفذهای دماغ افتد و اگرچه اما سس بگذارد راه فرو آمدن قوت حس و حرکت برسده بربندد و سبب سده دیگر که از فراهم
آمدن تجویفهای دماغ بود هم دو است یکی انکه بر سر زخمی افتد و الی صعب و سده تا دماغ و تجویفها و منفذهای او بدان سبب
حرکت انقباض کند یعنی خویشتن را فراز هم آرد و راه قوتها بسته کردد و دوم انکه سرمای با فراط بدماغ رسد و همه اجزای دماغ
بدان سبب بهم باز آید و درهم نشیند و بیخ رئیس این نوع سده که از سرما تولد کند در قانون یاد کرده آمده است و حالینوس میکوید
که سکته علتی است که ناکاه افتد و بیکبار و سبب او کاری تواند بود که بیکبار افتد و سوداوی المزاج سرد یا کرم اندک اندک باشد
بس ممکن نیست که سبب سده سوداوی المزاج باشد و اکرچه سخن جالینوس که میکوید ماشد خشک تولد کند چنانکه بیماری پیش که
امزاج بتدریج خشک می شود اندک اندک تا چون خشکی بغایت رسد بیکبار سنج پدید آید ناکاه همچنان ممکن باشد که سرما اندک اندک
اثر میکند و باندازه اثر سرما اجزای دماغ بیکدیکر فراز هم می آید و درهم می نشیند و اندامها اندک اندک خدر و بی اکاه میشود
تا چون قوت سرما غلبه کند اجزای دماغ تمام اندر هم نشسته شود و بیکبار راه قوت حس و حرکت بسته کردد و انجا که سبب قوی باشد
امید کشاده شدن سکته نبود و انجا که سبب ضعیف باشد اکر کشاده شود بفالج کشاید یا بلقوه یا بهردو اندازه ماده و چکونکی
کشادن آن بقراط کوید اذا کانت قویة لم تبرأ و اذا کانت ضعیفة لم یسهل برءا و بباید دانست که کاه باشد که سبب سکته
خشکی طبع باشد و بدین سبب است که علاج او بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کردن و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون بود
اندر همه تن و رکها و شریانها پر شود و تجویفهای دماغ را پر کند و ناکاه راه برآمدن قوت حیوانی از دل سوی دماغ و راه
فرو آمدن قوت روح نفسانی از دماغ بهمه اندامها بدان سبب سرد شود و سکته پدید آید و بدین سبب است که هر کاه که در تن
امتلائی خونی پدید آید در حال فصد باید کرد خاصه در فصل بهار و کردهی از طبیبان این را اختناق قلبی کویند و از صواب دور نیست
و بسیار باشد که مادهٔ فالج منتشر کردد و بهر دو جانب دماغ پر شود و علت فالج بسکته ادا کند و هر که را بسبب تباهی خون بسنه بفصد بسیار
حاجت آید و هر وقت که فصد کند راحت یابد بهم باشد که اکر در فصد تاخیر کند زیان دارد و بدان سبب فالج یا سکته تولد کند و بسیار باشد
که خداوند صراع سر دیا خداوند دوار استفراغ ناکرده و ماده علت کم نشده بر سبیل علاج دارو ما و طعامهای کرم خورد و مادهٔ اندر
بدان سبب در حرکت آید در وی بجانب دماغ نهد و سبب سکته کردد و خداوند مزاج کرم و خشک را سکته نادر باشد و اکر افتد صعب
صعب تر باشد از بهر انکه تا سببی سخت قوی نباشد علتی مخالف مزاج تولد نکند و بسیار بود که شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نتواند کشیدن
و هیچ فرق نتوان کرد که زنده است یا مرده و با این همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب انکه هیچ نفس نتواند کشیدن آن بود که حرارت او
غریزی نیست که حاجت همی افتد بنفس کشیدن و آنقدر حاجتی که هست بحرکت نبض تمام می شود و سبب آن علاج پدید آمد آنست که
سکته غلیظ نباشد بدین سبب هر کرا حال او مشکل کردد بزودی دفن نشاید کرد و هفت دو ساعت نکاه باید داشت علامات زنکاه که

سکته

لحمی ۱۷

شخصی را گرانی سر و دوار و طنین گوش و کسلانی اندر حرکتها و خیره گی چشم و اختلاج اندامها و دندانها بر هم سودن اندر خواب
و امتلا در رگهای گردن پدید آید و دست و پایها سرد میشود و بول او زنگاری باشد یا بسیاهی گراید و رسوب آن بخالی بود علت
سکته بد و سخت نزدیک باشد و هر کرا ناگاه درد سر خیزد پس اندر سکته افتد و در دل او با خرخره باشد زودتر از یکهفته هلاک شود
پس اگر او را تب گرم گیرد ممکن باشد که آن ماده را بگدازد و تحلیل کند و از هفته بگذرد و این از آن نوع بود که جالینوس میگوید که بسیار باشد
که سبب سکته آماس دماغ بود و می گوید که این نوع سکته ناگاه نباشد و پیش از آن علامتهای آماس ظاهر شده بود اما این نوع
که از تب گرم گشاده شود نخست صداع سرد بوده باشد و در سکته از لیثرغس افتاده باشد و علامت صعبی سکته و سهلی آن
دشواری و آسانی دم زدن است اما پدید آمدن کفک علامت عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعب تر باشد نه کفک آرد
و نه خرخره کند و نه دم تواند زدن و اگر شخصی شربتی بحلق او فرو ریزند از بینی او بیرون آید زود هلاک شود و کفک اندر سکته
بر خلاف آن دلالت کند که اندر صرع از بهر آنکه کفک اندر صرع بآخر نوبت پدید آید که صرع خواهد گشاده شدن و اندر سکته نشان
زیادت شدن سبب باشد و نشان صعبی علت و دشواری دم زدن و نزدیکی مرگ و آنکه اندر سکته دم باسانی زند و بی نظام
نگردد باشد چنانکه گاه گاه سست تر می شود هم نشان صعبی علت باشد و آنکه دم باسانی زند و بی نظام نگردد امید باشد
که علاج پذیرد و جالینوس میگوید نه هر که بیفتد حس و حرکت او باطل گردد و در سکته باشد ممکن بود که اندر سبات بود و فرق
میان سکته و سبات آنست که خداوند سکته دم بدشواری زند و دم زدن او اندر بیشتر حالها با خرخره باشد و سبات بتدریج
تولد کند و سکته ناگاه بود و بیکبار افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طنین و غیر آن و سکته در وی از تب
خالی نبود و سکته خونی با علامتهای خون باشد چنانکه معلوم است و چشم سرخ بود و سکته خونی با علامتهای خون باشد
چنانکه معلوم است و چشم سرخ بود و سکته بلغمی با علامتهای بلغمی باشد و تدبیرهای مقدم بر هر یک گواهی دهد و هر کرا اختلاج
بسیار بود و بعد از آن در سکته افتد زود هلاک شود بدین اختلاج اختلاج همه تن و همه اندامها میخواهد نه اختلاج یک اندام
و آنجا که شبهت افتد که خداوند علت در سکته است یا که مرده پلک چشم او باز کند اگر مرده باشد حدقه ناپیدا باشد و اگر اندر سکته
است حدقه ناپیدا نبود **معالجات** آنجا که سبب سکته غلبه خون بود نخست نگاه باید کرد اگر امیدوار بود در حال فصد باید کرد
و قیفال باید گشاد و خون بسیار بیرون کردن و اگر طبیب صواب بیند رگهای گردن که آنرا بتازی الوداجان گویند
بباید گشاد و پس ساق او حجامت کردن و اگر پس از آنکه فصد و حجامت کرده باشد بازوهای او ببندند و در آنها
تا بقدم و اطراف او بمالند صواب باشد و سرکه و روغن گل بر سر او می نهند پس تدبیر حقنه معتدل کنند تا باقی ماده را از دماغ
فرو کشند چون سکته گشاده شود بتدبیر لطیف مشغول باشند و بر کشکاب تنک و جلاب اختصار کنند و بتدریج بگوشت طیهوج
و دراج و تدرو و مرغ خانگی رسانند و آنجا که سبب بلغم باشد و خون بادی آمیخته باشد علامتهای هر دو پیدا باشد نخست
فصد باید کرد پس بتدریج حقنه قوی و شیاف مشغول باید شد و اندر شیاف جاکل و جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهر

و شحم حنظل باید که باشد و جهد باید کرد تا پر مرغ بروغن چرب کرده و با یارج فیقرا آلوده بحلق او فرو کنند تا باشد که قدری افتد و رطوبت برآید
و آنجا که سبب بلغم غلیظ لزج سرد باشد امید کمتر باشد پس اگر طبیب امیدی بیند تدبیر استفراغ و گشادن سده و گرم کردن دماغ کند
بدین ترتیب نخست استفراغ کند بحقنه تیز و اگر داند که طعامی غلیظ خورده است یا بسیار خورده است جهد کند تا دهان او بگشاید
و پر مرغ چرب کند و با یارهٔ فیقرا آلوده کند و بحلق او فرو کند تا قی افتد و اگر قی نیفتد قوت دارو که بدو رسد و تهوعی که کند سودمند بود
و دماغ را گرم گرداند و اگر روغن که پر مرغ بدان چرب کنند روغن سوسن بود نافع تر بود پس همه مهرهای گردن و مهرهای پشت
او بروغن گرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن اسقیل و مانند آن پس سر او را گرم کنند بچیزهائی که یاد کرده آمد
پس سعوطی لطیف کنند و کشنده اندر بینی او چکانند و سعوط چیزی را گویند که در بینی چکانند و اگر حاضر باشد یک شربت تریاق بزرگ
یا مثرودیطوس اندر ماء العسل حل کنند و بگلو او فرو ریزند و اگر تریاق بزرگ حاضر نباشد معجون سنجرنیا و انقردیا و شلیثا روا باشد
و اگر سکنج با حلتیت یا جندبیدستر از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر ممکن گردد
که مسهل توان داد هیچ مسهل بهتر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آب گوگرد نشاندن و گرمابهٔ خشک نافع باشد
صفت حقنهٔ تیز بگیرند شحم حنظل و قنطوریون و باریک و نانخواه و شبت و سداب و حلبه و انجدان از هر یک یک مشت سکنج دو درم
بودنه هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرهٔ گاو دو درم داروها در یک من آب بپزند تا مقدار ده استار باز آید و به
پالایند و روغن و انگبین و بوره و سکنج و زهرهٔ گاو ترکیب کنند چنانکه رسم است صفت حقنهٔ دیگر شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون
باریک و عرطنیثا و خربق سپید از هر یک یک مشت اندر یک من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید به پالایند و ده سیر از وی بستانند
و حقنه کنند و اگر حقنه زود بیرون آید و رطوبتی نیارد دیگر بار حقنه کنند تا رطوبتی بسیار فرود آید و نافع بود صفت روغن فرفیون
که اندر مهرهای پشت و مهرهای گردن مالند بگیرند سداب و بکوبند و بیفشارند و آب بستانند یک من روغن سوسن ده استیر با این آب
بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر از هر یک سه درم جاوشیر
بارزد و فرفیون از هر یک یک مثقال همه را نیک بسایند و چون گرم باشد این همه داروهای سوده در وی افکنند و بمالند و اگر روغن
بلسان حاضر باشد سه درم روغن بلسان با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن ترب اگرچه ضعیف است بدل آن کنند
و گرم بکار دارند صفت روغن قسط بگیرند ابهل و اذخر و راسن و وج از هر یک دو درم قسط سی درم سنبل ده درم
همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس به پالایند و روغن زیت مقدار ده استیر بران افکنند و بجوشانند تا آب جمله برود
و روغن بماند و سه درم جندبیدستر و یک مثقال فرفیون سوده اندر افکنند و بکار دارند صفت روغن اسقیل بر چهار اوقیه روغن زیت
یک من اسقیل در روغن بپزند چنانک در وی مالیده شود و اگر کسی خواهد که عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون و مشک
قوی تر باشد صفت نطولی که بر سر و بر مهرهای پشت او می برچکانند بگیرند شیح و شبت و مرزنگوش و برگ ترنج
و اکلیل الملک و بابونه و بودنه دشتی و سداب و حاشا از هر یک چندانکه خواهند و بپزند چنانکه رسم است اما تدبیر گرم کردن دماغ

روغن فرفیون

چنان باید

چنان باید که بگیرند تخته آهن و با آتش سرخ کنند و از پس سر او میدارند چنانکه موی او نسوزد و اگر سر او بسترند و جند بیدستر
و خردل هر دو بسایند و بسرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند دماغ را گرم گردانند و قرنفل و هاله و بسباسه و جوز بویا و دوج بکوبند و گرم کنند و در
خرقه بسته بر سر او می نهند نافع بود صفت سعوط بگیرند زهره کلنگ و بآب مرزنگوش یا آب سداب بسایند و در بینی او چکانند
و اگر جند بیدستر سوده بماء العسل حل کنند و اندر بینی چکانند نافع بود و بارزد و جند بیدستر می بویانند صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج
و اشق و جاوشیر و مقل و صبر و جند بیدستر و هزار سپند از هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو درم و نیم شربه یکمثقال صفت حبی که معروفست
بحب بیمارستان بگیرند جند بیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون دانگی ایارج فیقرا یکدرم این جمله یکشربه باشد محمد زکریا رحمه الله گوید
حلتیت اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ برابر او نیست که تن را گرم کند و قوت آرد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه
مقدار یکپا اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل اندر علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند و تا نخست بحقنه و قی
استفراغ نکنند نه سعوط نه روغن و نه نطول هیچ بکار ندارند و از روغنها هر چه قوی تر است باز پس تر دارند و نخست روغن
سداب ساده و روغن را بموم گذارند تا بدان موضع که باید بماند و هر گاه که بهوش باز آید بیست و چهار روز هم این تدبیرها می کنند
از نطول و سعوط و روغن فرفیون مالیدن و ازین حبها که یاد کرده آمد هر هفته یکشربه بدهند یا حقنه کنند و طعام نخود آب دهند
و شوربای گنجشک و کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی و سعتر و اگر انجیر خشک یا مویز منقی با نان خورد موافق باشد و از پس
بیست و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر حقنه ایارج فیقرا خورد و ایارجهای بزرگ چون لوغاذیا و ایارج روفس
بکار دارند چنانکه جالینوس میگوید و علاجهای دیگر همچون علاج فالج کنند جزو چهارم اندر شناختن بیماریهای که سبب آن
گرد آمدن رطوبتی فزونی بود در عصبها که آلت حس و حرکتست و این جزو بهشت بابست باب نخستین در اختلاج و معالجات
آن اختلاج حرکتی است اندر عضلها افتد بی اختیار و بی خواست مردم و تولد این حرکت از بادی باشد غلیظ متحرک و دلیل
بر آنکه از باد است آنست که زود بگذرد و تحلیل پذیرد و دلیل بر آنکه غلیظ است آنست که اندر مزاج سرد و از سببهای سردی
فزای تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه در عضله است آنست که معلوم است که هر چه نرم است چون دماغ و هر چه سخت است
چون استخوان باد اندر وی باز داشته نشود و هر چه میان این و آن باشد چون گوشت و عصب و ممکن است که باد اندر وی
باز داشته شود و اسباب اختلاج مزاج سرد باشد یا ماده سردتر و بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی
و غم سبب اختلاج گردد از بهر آنکه بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه در گفتار نهم یاد کرده آمده است و حرکت روح
ماده را تحلیل کند و از تحلیل ماده باد تولد کند و اختلاج که در همه تن افتد مقدمه سکته باشد یا مقدمه کزاز و اگر اندر عضلهای شکم
افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر در عضلهای روی افتد و دایم شود مقدمه لقوه باشد و اگر در زیر پهلوها افتد
و دایم شود مقدمه آماس حجاب باشد و باد غلیظ بادی باشد که در تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته همچون هوا که در جای
بماند که دم بدان نرسد و آنرا بجنباند معالجات نخست اندر هر چه ماده و سبب آنرا زیادت کند پرهیز باید کرد چون

سعوط

حب فرفیون

حلتیت

وطعامهای سرد و بادناک و شراب با فراط و مانند آن و آن موضع را لخرقه درشت به باید مالید و روغنی گرم چون روغن
فرفیون طلی کردن و هر بامداد و گلفکبین عسلی با تخم بادیان میدادن و تدبیرهای لطیف کردن و آنچه خورند آب باشد
و شوربای کنجشک و کبوتر بچه و مانند آن یا سعتر و دارچینی و زیره و کرویا و آب دریا گرم کرده اندر مشانه کاویا خیری یا مانند آن
کنند و بران موضع نهند و نمک آب تلخ بجای آب دریا باشد و استفراغ بایاره روفس نیک بود و محمد ذکریا گوید آن موضع که
درشت به باید مالید تا سرخ شود بس بروغن جوز طلی کردن و اگر اختلاج دایم کردد بعلاجهای سبکتر که در معالجات لقوه
گفته آید علاج باید کرد **باب دوم** در یاد کردن لقوه و معالجات آن لقوه علتی است که در عضلهای روی افتد از بخت جسم
و ابرو و بوست پیشانی و لبها کوژ شود و از نهاد طبیعی بکردد و اسباب این علت چهارست یکی تشنجی است که از رطوبتی غلیظ تولد کند
و این چنان نباشد که عضلهای حرکت این اندامها بدان باشد از رطوبتی غلیظ ممتلی کردد و پهنای آن زیادت شود در ازیا کم
و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از نهاد خویش بکردد و دوم استرخایی یکجانب روی باشد و این چنان باشد که عصبها
و عضلهای یکجانب بسبب رطوبتی رقیق که از دماغ فرو آید تر و آغشته و سست کردد و بدان سبب حرکت اندامهای نیمه روی
سست کردد و عضلهای آن بازیده شود و اندامهای او چون فرو آویخته باشد و لیکن لقوه تشنجی بیشتر باشد و لقوه استرخایی
کمتر بود و علاج آن هردو نوع یکی است لیکن بر طبیب واجبست که فرق کند و این ازان باز شناسد که جالینوس می گوید
درزی است که بر میان کام کذرد و جدائی هر نیمه از استخوانها و اندامهای روی بدان است و زاندرون دهان غشائی
تنک پوشیده است و این در زبدان غشا بیکدیگر پیوسته است هرگاه که این استرخا پدید آید که یاد کرده شد و اگر خداوند علت
دهان خویش تمام بکشاید طبیب انگشت بر زبان وی نهد یک نیمه غشا پندمسترخی شده و آویخته و رطوبتی باید ازوی
افتاده و رنک او بکردیده و دیکر نیمه بسلامت پندبر حال خویش معلوم کردد که لقوه استرخائی است و اگر عضله صدغ و عضله
پیشانی را صلب و طربخیده یابد و غشای دهان بدان صفت نیابد معلوم کردد که لقوه تشنجی است و سیوم غلبه خشکی و این در آن
بیمارهای کرم و تبهای محرقه و نزدیک مرک افتد و از بسن استفراغهای با فراط نیز بسیار و سبب آن نیست شدن رطوبت
و سوختن و بریان شدن دماغ و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم مشترکت کاهی لقوه باشد و کاهی فالج و این چنان باشد
که خلطی افتد و سبب خلط آماس عضله کردن باشد و ممکن باشد که عضلهای کردن و اوتار عضلهای روی را اندر کشد
و لقوه پدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلهای روی از چیرکردن رسته است و بعضی از سر استخوان سینه و بعضی از خرک کتف
چنانکه اندر تشریح عضلهای یاد کرده آمده است و این نوع لقوه اندر لبهای پدید آید از تشریح معلوم کردد و آنچ سبب فالج
باشد چنان بود که بسبب آماس عضله کردن و منفذ عصبها فشارده شود و براه فرو آمدن قوت حس و حرکت بسته کردد
و خدر و مفلوج شود از بهر آنکه عصب دست از مهره کردن بیرون آمده است کرد یهی کفته اند که این جانب چون لقوه
شد دیکر جانب را بکشد بسوی خویش و بدین سبب آن جانب که بسلامت باشد کوژ بماند و جانب علت راست بود

واین درست نیست از بهر آنکه اگر علت در جانب راست بودی نقصان حس و حرکت و طرنجیدگی عضلهای اندران جانب
بودی محمد ذکریا می گوید بسیار خداوند لقوه را دیدم که مفلوج شد و فالج همدران جانب افتاده که روی کوژ بود نه اندران جانب
که راست بود و این دلیل است بر آنکه هم دران جانب که لقوه باشد کوژی بود نه اندران جانب که راست بود و هم او میگوید
که هر که مستعد لقوه باشد از حجاب کردن اندر علت لقوه افتد و همچنین میگوید که من دیدم که دو مرد در یک روز حجامت کرده
بودند و خایه مرغ خورده بودند هر دو را هم آن روز لقوه پدید آمد یکی پیری فربه بود و یکی جوان بود لیکن مزاج خلیه زیان داشت
و هم او میگوید که مردی حجامت کرد پس از حجامت گرسنگی کشید ویرا علت لقوه پدید آمد و روی و دهان او کوژ نشد جز آن
نبود که یک چشم برهم نتوانست نهادن و دیگر چشم که برهم نهادی بدشواری توانستی نهادن و هرگاه که آب خوردی آب
از دهان او ریختی و سبب آنکه روی او کوژ نشد آن بود که علت اندر هر دو جانب بود جالینوس می گوید هرگاه که عضلهای
که پلک چشم را فرو خواباند سست گردد چشم برهم نتواند نهاد محمد ذکریا میگوید بسیار دیدم که نخست لقوه پدید آمد پس سکته فرو گرفت
و بسیاری دیدم که گفتند سی سال است تا ما را این علت است و جز از نشان لقوه رنجی دیگر نبود و بسلامت بودند و از
هیچکار باز نماندند و دیگری میگوید که بسیار باشد که خداوند لقوه اندر چهار روز هلاک شود و اگر چهارم روز بگذرد از خطر سکته
بیرون آید و هر لقوه که در دو ماه زایل نشود دراز کشد و هر چه بشش ماه کشد زایل شدن آن عسر بود ۵ علامات خداوند لقوه
آب از دهان راست بیرون نتواند انداخت و اگر خواهد که باری اندر دمد راست نتواند دمیدن هم با دو هم آب از یکجانب
بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی آنست که حاستها بر حال خویش باشد و پوست عضله روی سخت باشد و طرنجیده و خطهای
شکنهای پوست پیشانی بسبب طرنجیدگی پوست روی ناپیدا شود و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله علامتهاست که اندر لقوه
تشنجی بیشتر باشد و علامت خاصه لقوه استرخائی آنست که حاستها کند شود و پوست و روی و عضلها نرم باشد بلکه فرو شدن
چشم فرود آمده تر باشد و چون فرو کشیده نماید و غشای کام فرو آویخته باشد چنانکه یاد کرده آمده است و آب دهان باز نتواند
داشت و از نشانها که بدان معلوم گردد که آفت در کدام جانبست یکی آنست که اگر آن جانب که علتست بدست راست کند
و به بندد جانب دیگری تکلیف راست شود و شکل و هیات او طبیعی او گردد اما نشان پدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانهای روی
دردی پدید آید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج در یک نیمه گردن بسیار افتد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز
بگذرد او را بجنبانند لیکن اگر طبع خشک باشد روز دوم بحقنه نرم طبع او بگشایند و اگر با لقوه علامتها که مقدمه فالج یا مقدمه سکته بود
همی بیند به باید شتافت و استفراغ قوی کردن بحقنه نیز با مسهلی قوی و در هفته نخستین غذای لطیف کننده معتدل اندر خشکی
و تری باید داد چون نخود آب بروغن زیت و چیزی که غذای رطوبت را گرم کند و تحلیل کند چون عسل نباید دادن و تا مدت یکهفته
و کمترین چهار روز نگذرد و استفراغی قوی کرده نشود و از علاجها که بلقوه مخصوصست چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید که
غرغره و عطسه ماده دیگر را بموضع علت کشد و ماده را که آنجا باشد و خام بود دفع نتواند کرد و نیز داروهای تیز اندر ابتدای

سخت زیان دارد از بهر آنکه هرچه لطیف تر بود از ماده تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر گردد و علاج و دارو در وی نیز بدشواری
تولد کرد و بدین سببهائی که یاد کرده شده است اولی تر آن بود که صبر کنند تا ماده که بموضع علت میل کرده است قرار گیرد و جز
بدان مشغول نباید بود که ماده نیاید و قوت بر جای بماند و تا چهل روز بگذرد سقوط بکار نشاید داشت و با تپ هم نشاید و ترتیب
صواب اندر علاج آنست که چون چهار روز بگذرد یکمثقال ایارهٔ فیقرا بر سبیل شبیار بخورد و از پس یکهفته بحقنه تیز استفراغ کند
صفت حقنه بگیرند شبت و بابونه و مرزنگوش و هزار اسفند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه و تخم کتان و برگ چغندر و سبوس گندم
و انجیر خشک و شحم حنظل و تخم انجیر و قنطوریون باریک از هر یک یکمشت روغن زیت کهن یک اوقیه آبکامه یک اوقیه انگبین
یک اوقیه تخم معصفر و تخم بید انجیر نیم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و بکار برند صفت حقنه دیگر سبکتر بگیرند تخم
بادیان پنجدرم سداب و شبت از هر یک یکدسته همه را به پزند چنانکه رسم است و به پالایند و مقدار هفتاد درم با یک اوقیه
روغن سداب حقنه کنند و خداوند علت در خانه نشیند که بس روشنی نباشد و لختی بتاریکی گراید و اندر آئینه چینی نگاه می کند
و فایده اندر این آنست که آئینه چینی سخت روشن نباشد و اندر خانه تاریک تکلف باید کرد تا صورت خویش بتواند دید در وی آن
تکلف نافع بود و هیات اندامهای روی تکلف راست گردد جوز بویا اندر دهان دارد و آن علاجها که طبیبان هند آزموده اند
و منفعت آن بزرگست آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه و گورخر و کفتار و گاو کوهی بپزند و آنرا از استخوان جدا کنند
و بکوبند و با روغن زیت بر سر او می نهند و آهو درین باب سودمند نیست از بهر آنکه گوشت او بدان گرمی نیست که این گوشتهای
دیگر که یاد کرده آمد و پیوسته روی او را بسرکه می شویند و میمالند خاصه ابرو و پیشانی و اندر سرکه چیزهای لطیف کننده اندر
پزند چون حاشا و زوفا و سعتر و بودنه دشتی و از آن سرکه به بینی بر میکشند تا رطوبتها از راه بینی فرود آید و اگر خردل بسرکه بسایند
و طلی کنند سودمند بود و مرزنگوش و هزار اسفند و قیسوم و سداب اندر آب بپزند با آتش گرم و سر بخاران میدارد و اندر
لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم باید کرد پس بتحلیل ماده مشغول شدن و روغن پیه مرغ اندر صدغ و مهرهای گردن مالیدن
و این گوشتهائی که یاد کرده آمد که عضلها را نرم کند بریش کردن و بر سر او می نهند و از بهر عضلهای چشم و دماغ را با یارهٔ
فیقرا و شحم حنظل و بحب قوقایا پاک کنند و داروها و ضمادها که یاد کرده آمد به پیش سر بکار دارند نافع بود و محمد ذکریا گوید اندر قرابادین
قدیم همی آید که خداوند لقوه را اندر خانه تاریک باید نشاند چنانکه هیچ روشنائی نه بیند و روز و شب از آن خانه بیرون نشود تا باد
بروی بجهد و هیچ حیوان و میوهٔ تر نخورد و هر بامداد ناشتا غرغره می کند تا بوقت نیم روز چنانکه هر ساعت غرغره می کند پس طعام خورد
و هر هفت روزی یکروز بامداد ناشتا اندر بینی او از آن جانب که چشم بر هم نتواند نهاد و بیست و یکقطره روغن جوز با روغن
حبة الخضرا نیم گرم اندر چکانند بتفاریق و در جانب دیگر شش قطره اندر پس بابونه و سعتر و بودنه دشتی اندر آفتابه سر بسته
و آن آب اندر طشتی کنند و سر بخار آن دارد و گلیمی در کشد تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق از وی پاک کنند
و سر و روی بخرقهٔ درشت بمالند و بخارند تا سرخ شود و روغن جوز با روغن حبة الخضرا گرم کرده در سر و روی و صدغ و پس گردن او

پیوسته

او بمالند

بمالند و یکساعت آسایش دهند و بگذارند که باد بروی بزنند دیگر باره افتابه بازارند همچنان گرم و سرد ببخار آن فرود آرد و همبران
سان که بار نخست و هم آن روغن اندر مالد و هر ساعت هم این کار میکند چنانکه اندر یک شبانه روز ده بار این کار کرده باشند
و هر هفت روز همچنین کند و هر که از بس یکماه بدین علاج نیک نشود به باید دانست که علاج پذیر نیست بعلاج آن مشغول نباید بودن
در جمله این علت را سر ببخار طبیخ بابونه و مانند آن داشتن و روغنها که یاد کرده آمد در چکانیدن خاصه روغنی که در وی قوت
جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد مفید است و روغن ناردین اندرین علت سودمند نبود از بهر آنکه قابض است و غالیه و روغن
بان مالیدن و جانب علت را بسته داشتن سخت نافع بود و محمد زکریا می گوید طعام از وی باز گیرند تا تن او گرم شود و رگها خالی
گردد و سر و روی ببخار آفتابه فرو میدارد که یاد کرده شده و روغن قسط با روغن سداب با روغن حبة الخضرا در سر و گردن میمالند
گرم کرده و اگر تب آید باک ندارند و میگوید جالینوس گفت از بهر علتهاء عصب جندبیدستر نافع ترست از بهر آنکه بخوردن
و مالیدن هیچ دارو بدان موضع که او رسد نتوان رسیدن و میگوید بلبل عصبها را گرم کند آنرا بسایند تا چون غباری شود
و با روغن طلی میکنند و هیچ دارو درین باب برابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بر غرغره است و بر سعوط و سعوط
داروئی را گویند که اندر بینی چکانند و داروها که ترکیب سعوطها از وی سازند این است جندبیدستر و فرفیون و شحم حنظل
و عصاره قثاء الحمار و بلبل و زنجبیل و کندش و عرطنیثا و خربق سفید و جبلاهنگ و مرزنگوش و نفسیا و نوشادر و شونیز و بورق
و خردل و زهرهها و عاقرقرحا و مویزج و سکبینج و وج و جاوشیر صفت سعوطی نافع بگیرند جندبیدستر و شحم حنظل و بلبل سپید
و کندش همه را بکوبند و بآب مرزنگوش بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار دارند و زهره شبوط و زهره کلنگ
در بینی چکانند با شیر زنان سودمند بود و زهره و زهره شبوط و زهره باشنو و شهدانه و عصاره مرزنگوش و عصاره حقندر و سکبینج
بآب حل کرده با روغن سوسن و مقدار یک عدس فرفیون با شیر زنان سوده آنچه حاضر باشد در چکانیدن نافع بود و دو درم
آب مرزنگوش و دانگی سکبینج اندر وی سوده با نیم درم روغن زیت اندر چکانیدن نافع بود و در مدت پنج روز زایل شود
و هرگاه که ازین داروها بدماغ رسد روغن بنفشه و روغن شیر بحب تازه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانیدن و بر پیش سر
می نهند و خطمی و سرکه و سپیده خایه مرغ بهم بزنند و بر سر می نهند و محجمه بر پیش گردن نهادن و نیازردن ماده را از بخار
دماغ بیرون آرد تا چون بداروهای دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهره گردن و عضلها فک سودمند بود و همچنین
آورده اند که غسل کردن بآب گرم مایه که نیمک شور کنند بجای آب دریا بایستد و اگر آب دریا بایستد بهتر و اگر آب دریا میسر شود
غسل کردن بدان بهتر باشد و لقوه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و باقی علاج لقوه از معالجات تشنج بلغمی طلب باید کرد
و غذای خداوند لقوه نخود آب باید و بجای آب ماء العسل خورد و جوز بویا در دهان میدارد و وج و قرنفل میخاید باب سیوم
در حذر شدن اندامها و علاج آن حذر لفظی تازی است و معنی آن بپارسی باطل شدن حس لمس باشد از عضو و قوام هر
زنده باشد و حس او باطل شود گویند خفته است و این در اندامها افتد که آلت حس و حرکتست و نخست حس لمس آن اندا

سعوطی

یا باطل و حرکت نیز از حال طبعی بگردد از بهر آنکه چون منفذ قوت بسته شود ممکن گردد که منفذ قوت [illegible] نیز بسته شود
و گاه بود که سبب ضعیف باشد حرکت از حال خویش نگردد از بهر آنکه عصبها که آلت حس است دیگرست و آلت حرکت
دیگر و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروئی خورد که روح را غلیظ و ضعیف کند چون افیون دوم آنکه [illegible] بیرون سرما
با فراط بعضوی رسد و مزاج او تباه کند و سیوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد بگزد چون کژدم تا هرگاه که حس زخم او بر عضو [illegible]
حس او باطل شود و خاصیت ماهی و عادهٔ هم ازین نوع باشد و این ماهی است که هرگاه که او را بدست گیرند حس دست باطل شود
و میگویند که اگر در دام ماهی گیر افتد در حال دست ماهی گیر خدر شود و رشتهٔ دام نگه نتواند داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی
و در بیشتر حالها بلغم یا خون و سودا کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد پنجم آنکه عصبی فشارنده یا پیچیده گردد چنانکه کسی بر پای نشسته باشد
چون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد و آنچه مبدای عصبی کوفته شود بسبب زخمی و افتادنی هم ازین نوع باشد ششم آنکه
جالینوس میگوید گاه باشد که مزاج خداوند خدر اگر خشک بود و داروی گرم خورد خشکی زیادت گردد و بدان سبب در سر انگشتان او
خدر پدید آید و برتر همی آید و باندامهای دیگر باز دهد و آنچه اندر تبهای محرقه بسبب تحلیل رطوبتهاء اصلی و غلبهٔ خشکی خدر اندر دست و پای
پدید آید هم ازین نوع باشد هفتم آنکه قوت روح حیوانی ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص شود چنانکه در حالی غشی
و حال مرگ افتد لامحاله علامتها هرگاه که سبب خدر امتلا باشد و ماده در دماغ بود حس و حرکت همه تن باطل شود و هم آن روز
هلاک شود و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع باشد نقصان حس و حرکت باندازهٔ سبب در همه تن یا اندر یک نیمه پدید آید
و حس اندامهای روی بسلامت باشد و هرگاه که اندر سبب اندر یک شاخ باشد از عصبی که یک مهره بیرون آید از مهرهای پشت و آفت
در یک عضو که آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید و هرگاه که سبب خدر خلط بلغمی بود و لازم شود باشد که بفالج باز گردد و بسیاری خدر
مقدمهٔ فالج باشد یا مقدمهٔ صرع یا مقدمهٔ سکته یا مقدمهٔ تشنج و هرگاه که خدر اندر عضوی پدید آید بیم باشد که بسکته باز گردد
و گاه باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام سرد بخدر و استرخا باز گردد و آنجا که سبب خدر بسیاری خون غلیظ باشد
علامتهای خون ظاهرتر باشد قصد کنند و مبلغی خون تمام بردارند و غذاهای خون افزای باز گیرند و آنجا که علامتهای بلغم ظاهرتر
باشد علاج او از جنس رعشه و فالج کنند و آنجا که علامتهای خشکی ظاهرتر باشد به تدبیر تری باز آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج
تب دق یاد کرده آمده است و آنجا که سبب اندر شاخی از شاخهای عصب باشد بعلاج آن موضع مشغول شوند و از پرهیزهای موافق
غافل نباشد و بعد از آنکه استفراغی بواجب کرده باشند داروهای گرم کننده بران موضع بکار دارند و روغن قسط و روغن فرفیون
از جمله داروها موافق است اندرین باب فی الجمله هرچه عصب را گرم کند درین باب نافع است و آن از علاج رعشه و فالج طلب کنند

باب چهارم در رعشه و علاج آن رعشه لرزیدن اندامها باشد و این علتیست که اندر اندامهائی افتد که آلت حرکت است
[illegible]ن چنان باشد که هرگاه که مردم خواهد که دست خویش را بجنباند و کاری فرماید حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود
و سعت حرکت اختیاری ناقص گردد و همچنین هرگاه که خواهد که از حرکت فراز ماند حرکتی نه باختیار با سکون اختیاری آمیخته شود

و از هر دو رعشه تولد کند

واز هر دو رعشه تولد کند و سبب کلی درین علت سه نوع است یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت حرکت سیوم ضعیفی هر دو
بیکجا آنچ از ضعف قوت باشد دو گونه بود یکی آنکه بیمار آنرا از پس بیماریها افتد و کسانیکه جماع بسیار کنند بخاصه از پس آنکه معده را
از طعام گرسنگی کرده باشند دوم از هیبت پادشاهی یا از ترس کاری عظیم یا از فرو نگریدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیواری
یا از شادی بزرگ یا از خشمی صعب که دل مردم بطپد و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی
سست گردد چنانکه نه مفلوج شود و نه بر حال تندرستی ماند چنانکه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از بسیار خوردن آب سرد
دست بلرزیدن آید دوم آنکه از امتلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن اندر عصبی سده افتد و قوت در وگذر بدشواری تواند کرد
و آنجا که ماده سده سخت غلیظ و لزج باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سیوم آنکه خشکی غلبه کند و عصب در حرکت فرمان برداری نکند
چنانکه باید و آنچه از ضعف قوت و صعب آلت افتد چنان باشد که سرمای بافراط یافته باشد یا حیوانی زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی
رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند یا در اندرون خلطی سرد بغایت سردی یا خلطی گرم بغایت گرمی گرد آید تا بدین سببها هم اندر قوت
و هم اندر آلت ضعف تولد کند و رعشه اندر دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندر همه اندامها افتد و اسباب آن که اندر دست
بیشتر افتد سه است یکی آنکه هرگاه که طبیعت ماده رعشه را از سر دفع کند بعضو نزدیکتر فرو ریزد دوم آنکه بتقدیر و فرمان آفریدگار تبارک و تعالی
نخاع را حمایه کند و ماده را از وی باز دارد و بشاخ عصبی فرستد که از نخاع رسته است تا آفت کلی نباشد سیوم آنکه قوت محرکه که اندامهای
فرو سوین را کار فرماید قوی تر از محرکه اندامهای بر سوین آید از بهر آنکه اندامهای فرو سوین سنگی تر است و بارکش همه تن است
و از بهر آنکه محرکه او قوی تر است از هر سببی آفتی قبول نکند و یا سببهای که ضعیف تر باشد باز کوشد و اگرچه اندر آلت او ضعفی افتد بفزونی
قوتی که آنجا هست آنرا کار فرماید و رعشه که در جانب چپ افتد عسرتر بود و رعشه پیر آن علاج پذیر نباشد معالجات بدانکه اندر همه
انواع رعشه گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت نافع بود جز اندر یک نوع که سبب آن خشکی و فرمان نابردن عصبها باشد و در آب دریا
و آب معدن گوگرد و معدن زرنیخ و معدن قیر و بوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از شراب خوردن بسیار افتد علاج صواب
آنست که یکبارگی دست از شراب خوردن باز دارد و روغن گل یا روغن مورد و باندکی سرکه بر سر می نهد و طعامهائی که خورد
که خون را غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سودمند و آنچه از جهت لرزیدن سر آزموده اند
یکدرم اسطوخودوس با یکدرم ایاره فیقرا حب کرده بدهند و اگر دو درم اسطوخودوس بی ایاره فیقرا اندر ماء العسل بدهند موافق باشد
و هر ده روزی یکدرم با یک درم و نیم حب قوقایا بدهند و چون دراز شود چند بیدستر اندر ماء العسل بدهند و از آب سرد خوردن و رگ زدن
بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی درین علت آب باران است و باقی علاج رعشه از باب علاج فالج و لقوه باید جستن
و محمد ذکریا می گوید که هرگاه که خداوند صرع را سر بلرزیدن آید بباید دانست که اندر دماغ او آماسی هست **باب پنجم در فالج** و معالجات آن
فالج مطلق استرخا را گویند یعنی سست گشتن عضلها و اوتار آن و بیکار ماندن اندامی که حرکت او بدان عضلها بود و فالج لفظ
تازی است و از آنجا که معنی لغت عربیست فالج حالی باشد که اندر یک نیمه چیزی پدید آید و بدان حال آن نیمه از دیگر نیمه جدا

طبیعت

ونام این علت ازین معنی شکافته اند وبدین سبب فالج سستی که نیمهٔ تن را گویند از سر تا پای اما باید دانست که گاه بود که فالج
از گردن آغاز کند واز فرود کردن یک نیمه تن از سر تا پای مفلوج گردد وسر واندامهای روی بسلامت باشد واگر فالج وگاه بود
که هر دو نیمه تن بجملگی مفلوج گردد وسر واندامهای روی بسلامت باشد واگر فالج عام باشد واندامهای سر وی نیز مفلوج شود
سکته باشد وگاه بود که یک انگشت مفلوج گردد ودیگر اندامها بسلامت بود ازینجا باید که معلوم گردد که معنی فالج نزدیک طبیبان سستی
وبیکاری اندامهاست وسبب کلی درین علت دو است یکی آنکه قوت روح حساسه ومحرکه در عصبها وعضلها که آلت آنست
گذر نیابد بسبب سده ای که افتاده باشد دوم آنکه اگرچه سده نباشد واین هر دو قوت گذر همی یابد بعضی اندامها فرمان برداری این هر دو
قوت را نشایند وآنرا قبول نتوانند کرد از بهر آنکه مزاج او تباه شده باشد وسبب تباهی مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری
یا خشکی ودر بیشتر حالها گرمی حس را باز ندارد نه بینی که خداوند تب دق را اگرچه حرارت ویبوست بر همه اندامها مستولی باشد
حس وحرکت باطل نشود ومزاج سرد تر باز دارنده است از بهر آنکه سردی ضد مزاج روح است وگوهر روح را کثیف کند لیکن فالجی که
که سبب آن سردی ساده باشد بیشتری باشد در یک عضو افتد وعام نشود وعلاج آن سهل بود بضمادها وروغنهای گرم زایل شود
اما تری آلتها را آغشته کند ولیفهای عصبها وعضلها را نرم کند وبر هم نشاند وگوهر روح را غلیظ وتیره کند وقوتها را از فرود آمدن بعصبها
وعضلها باز دارد ومزاج را مستعد قبول سردی کند که ضد مزاج روحست پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمه تن اندر بیشتری
اندامها افتد سده است یا گسستن وبریده شدن عصب اما اسباب سده پنج است یکی آنست که عضوی را به بندند چنانکه مقام عصبها
که راه فرود آمدن قوت حساسه است بسته شود وآن عضو بدان سبب بیخبر شود واین سده عارضی باشد هرگاه که آن بند بگشاید
سده زایل شود دوم آنکه رطوبتی غلیظ لزج در عصبها افتد ومنفذها قوتها را بگیرد چهارم آنکه زخمی بر اصل عضوی افتد وعصب بدان
فشارده وکوفته شود وقوت بسته شود پنجم آنکه مهره از مهرهای گردن یا از مهرهای پشت از سوی راست یا چپ میل کند واز جای
بلغزد وعصب که از نخاع رسته است اندر میان دو مهره فشارده شود ومنفذ حساسه بسته گردد واز میلی که مهره بسوی پیش یا پس منفذ
قوت بسته نشود از بهر ثقبه که منفذ عصب است بر پهلوی مهره است از پیش وپس نیست واما بریده شدن عصب هرچه از دراز افتد
قوت حس وحرکت را باز ندارد لیکن اگر از پهنا ببریده شود راه قوت هر دو بریده شود وباید دانست که در تشریح دماغ یاد کرده
آمده است که دماغ را از پیش سر تا پس سر از دراز ابدو بخش است وغشاها وتجویفهای هر بخشی جدا است وهر دو بخش مماس یکدیگر است
ونخاع نیز همچون دماغ بدو بخش است از بهر آنکه از دو بخش دماغ رسته است لیکن جدائی هر دو بخش محسوس نیست واز بهر آنکه
نخاع دو بخش است ممکن است که فضله که از دماغ فرو می آید اندر یک بخش فرود آید از بهر آنکه بهر دو کار یکی آنکه هر بخشی
از دماغ فضلهٔ خویش بدان بخش فرستد که از وی رستست دوم آنکه همیشه طبیعت قوی باشد بفرمان آفریدگار تبارک وتعالی
ت همه تن نگاه میدارد وهرگاه که طبیعت قوی باشد فضلهٔ از یک نیمه باز دارد تا علت اندر همه تن نباشد سبب آنکه
فالج اندر یک نیمه تن افتد اینست پس معلوم شد که ماده فالج اندر یک نیمهٔ دماغ افتد وبعضی از آن ماده بیک نیمه نخاع

فرود آید

فرود آید فالج اندر یک نیمه تن افتد و در چشم و روی نیز پدید آید و هرگاه که ماده از دماغ فرود آید و در اصل نخاع افتد اندامهای روی بسلامت باشد
و باقی یک نیمه تن مفلوج شود و ممکن باشد که پوست روی حذر شود از بهر آنکه عصب پوست روی پوست از نخاع رستست
و از مهرهٔ گردنی بیرون آمده است و بباید دانست که بسیار باشد که بسبب زحمتی یا بسبب خشمی عظیم یا بسبب ترسی و اندوهی یا بسبب
ترسی و اندوهی یا بسبب لذتی عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه یا نه باختیار افتد رطوبتی فزونی که در تن باشد باطراف فرود آید
و عضوی مفلوج گردد و اگر این فضله اندر بند گشادی افتد و عصبها بسلامت بود وجع المفاصل تولد کند و ممکن است که در علت فالج
حس عضوی مفلوج بسلامت بود و قوت حرکت باطل گردد و از بهر آنکه آفت اندر آلت حرکت افتاده باشد نه در آلت حس
و بسیار باشد که فالج بحران قولنج باشد و در کتابی قدیم یاد کرده آمد که سالی علت قولنج بسیار افتاده و بیشتری هلاک شدند
و آنکه از قولنج خلاص یافت بفالج تبدیل یافت و سبب این چنان تواند بود که طبیعت مادهٔ قولنج را که با معا فرو می فرستاد بظاهر تن
دفع کرده می آمد از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود آنرا نتوانست گداخت تا بعرق بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست گداخت
در عصبها ریخت و سبب فالج گشت و بحران بیماریهای دیگر تواند بود از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی ماده علت را بتمامی
هضم و تحلیل نتواند کرد و بحران انتقال کند و سبب فالج گردد و علت فالج بیشتر در زمستان افتد و اندر فصل بهار نیز بسیار افتد
بسبب امتلا و حرکت اخلاط و در شهرهای جنوبی بسیار افتد از بهر آنکه اندر هوای جنوبی دماغ ممتلی باشد و بر سبیل دفع نزله
بسیار افتد و ممکن باشد که صرع و اختناق و زخم بفالج بدل گردد بسبب بحران انتقال و بباید دانست که بیشتری فالجها که
از میل مهرهای پشت و گردن افتد علاج پذیر نباشد و کشنده باشد و آنچه از زخم و کوفتگی و فشاردگی عصب افتد اگر کوفتگی سخت
قوی نباشد امیدوار باشد که علاج پذیرد و اگر کوفتگی صعب باشد علاج نپذیرد علامتها به باید دانست که از انواع فالج آنچه سبب آن
گسستن عصب باشد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب از اندرون تن باشد و علامت وی آنست که عضو یکبار سست گردد و زخمی
و افتادنی و مانند آن از پیش بوده باشد و از هیچ علاج سودمندی نباشد و آنچه علاج پذیرتر است از انواع فالج آنست که سبب
آماسی صلب باشد و کشیدن عصبها و درد و تب گواهی دهد بر آنکه سبب آماس است و آنچه سبب آن آماسی صلب باشد بحس لمس
بتوان دانستن و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب آن آماسی نرم بود دشواری تر توان دانست لیکن بهیچ حال از تبی گرم
و نرم و از حذر و درد آهسته خالی نباشد و تدبیرها که از پیش رفته بران گواهی دهد و بباید دانست که صفت لازم علت فالج را
آنست که هرگاه که چون خداوند علت خواهد که عضو مفلوج را بجنباند بدان ماند که دران عضو مانعی هست که آنرا از حرکت باز دارد
و هرگاه که سبب فالج غلیظی عصب یا غلبهٔ خشکی باشد یا حرکت انبساط و انقباض هر دو بدشواری تواند کرد و اندامها نرم باشد
چنانکه در فالج راستی باشد و آنچ فالج دموی باشد امتلای رگها و نفس و نبض و رنگ چشم و روی بران گواهی د[illegible]
قولنج و صرع و سکته و از پس بیماریها و تبهای لمس افتد بیماری گذشته بران گواهی دهد و هرگاه که سبب فالج
ساده یا سوء المزاج تر ساده بود نشان وی آنست که علت بتدریج افتد و حس لمس و راحت یافتن از داروهای که عصب

کرم کند بران کو ای دهد و پشینگان چنین گفته اند که هرگاه که بول کودک طفل سبز گردد نشان آن باشد که تشنج خواهد افتاد یا فالج و نبض
مفلوج ضعیف و بطی و متفاوت باشد و آنجا که قوت کمتر باشد ضعیف و متواتر باشد و اندر میان قوتها بی نظام همی افتد و بول
و قتها سپید باشد و ممکن است که سرخ باشد و اسباب آن پنج است یکی ضعیفی جگر از قسمت کردن خون و بهره هر عضوی در خود او
دادن دوم ضعیفی رگها که از کرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن آب از خون و بجانب کرده رسانیدن سیوم ضعیفی کرده
از بر داشتن نصیب خویش ازان قدر خون که با آب بدو رسد چهارم درد صعب پنجم آماس و به باید دانست که بسیار که
یک نیمه از تن مفلوج باشد چون آتش همی سوزد و یک نیمه چون یخ باشد و نبض هر دستی مخالف دیگر باشد چنانکه مزاج واجب کند
و هرگاه که عضو مفلوج برنگ بگرداند و لاغرتر و کوچکتر نشود و امید و اری نشان و علاج پذیرفتن باشد و هرگاه که زنگ بگرداند
و لاغرتر و کوچکتر شود نشان نومیدی و علاج ناپذیرفتن بود معالجات طریق صواب در علاج این علت آنست که اندر ابتدا
بهیچ علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز بگذرد و اگر علت سخت قوی باشد چهارده روز از علاجهای قوی
که اندر ابتدا شاید کرد حقنه تیز است دوم بگر شربتهای لطیف کشنده و بزاینده باید داد چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد
و چون زوفا خشک با سکنگبین عنصلی و اندکی مشرود لیطوسی اندر آب بادیان باید داد و مسهل هم قوی چون ایارج فیقرا
و اندکی شحم حنظل و اندکی غاریقون و غداهم لطیف باید چون اندکی نان با ماء العسل یا طبیخ خندروس با ماء العسل و اگر قوه
ضعیف باشد گنجنگ بریان کرده یا دراج یا طیهوج یا تذرو یا دراج سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک خوردن
و از بس گرسنگی صادق خورد و صبر کردن بر تشنگی سخت نافع باشد و بجای آب ماء العسل خورد و به باید دانست که خداوند
آن این علت را آب بهتر از شراب باشد از بهر انکه شراب ماده را بعصبها فرو دارد و تیز شراب اندر معدهٔ او ترش کردد
و سرکه بترین چیزی است اندر عصبها را و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد باشد آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر انکه
خون مرکب همه اخلاط است تا در حال مادهٔ کمتر شود و سبکی حاصل کردد و اگر مادهٔ بلغمی باشد سخت یکشربت تریاق یا مثرود
لیطوس با شلیثا یا سخر بنا با انقردیا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل حل باید کرد و بدادن پیش از فصد بیکساعت پس فصد
کردن و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب فرفیون و حب شیطرج و حب منتن باید کرد
و قی فرمودن بخربق سپید و دیگر معجون که یاد کرده آمد بدل کنند و شربت تریاق از دانکی آغاز کنند تا نه درم سنگی رسانند
و هم بتدریج بدانکی باز آرند و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سکنج با جاوشیر انج حاضر باشد اندر ماء العسل حل کنند و مقدار یک یا قلی
بدهند و آنگز دخوردن و طلی کردن سود مند بود خاصه اگر سردی غالب بود با مداد و شبانگاه دادن ماء العسل صواب بود
و بعضی طبیبان فرموده اند که مفلوج را ایارج فیقرا بدادن و یکمثقال مبغر مودن تا بپنج مثقال رسد و بعضی فرموده اند که هر روز
ایارج فیقرا دو نیم مثقال بلیل باید سرشت بعسل و بدادن تا در معدهٔ او دیر بماند و اثر بیشتر کند و هر شب نیم مثقال
بلیل و نیم مثقال حنظل بدهند و وقت خواب بدهند و بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و حنظل بدستر نیمانیم باید دادن از یکدرم

یا بپرخاراسانند

ما به پنجدرم رسانند و محمد ذکریا از اخوجس حکایت میکند که وی گفته است اندر علاج فالج اعتماد بران باید کرد که هر هفته
استفراغ بکنید کرد بجب قوقایا ماده را کمتر کند و هر دو روز کوارش بلادر دهند با ایارج ترمس تا مزاج بگرداند و روغن فسط
می مالند تا عصبها را گرداند صفت حبی که طبیبان قدیم گفته اند از بهر باک کردن عصبها و هیچ دارو برابر این نیست بگیرند
صبر و شیم حنظل از هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ده درم حب کنند چنانکه رسم است و خوردن بخشتین دوازده قیراط
دهند و یکهفته همچنین بگذرد و هفته دوم هژده قیراط دهند و یکهفته دیگر بگذارند و هفته سیوم بیست و چهار قیراط دهند
همچنین یکهفته فرو میگذارند و برین اندازه می افزایند تا بسی و شش قیراط رسد صفت معجونی که خداوند فالج را بیت
آرد و حرارت برافروزاند بگیرند زنجبیل و دوج و بلیله و شیطرج و عاقرقرحا از هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ده درم انگزد
سه درم هلیله سیاه و آمله از هر یک پانزده درم عسلی بلادر پنج درم روغن جوزده درم دارو ها بکوبند نرم و به پزند و بروغن جوز
بمالند و با نکبین بسرشند یکشربه ازدو درم خداوند فالج در عشه و لقوه و سکته را سودمند بود و این معجون و غیر این هر چه مزاج را
بگرداند و حرارت را برافروزد از پس استفراغ باید داد صفت معجونی دیگر زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و بلیله و دارفلفل
دوج از هر یک ده درم مروبرگ سداب خشک و انگزد و جعفیانا و زاوند و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج و خردل و عسل بلادر
از هر یک پنجدرم دارو ها را بروغن جوز بمالند و جرب کنند و عسل بلادر در انگبین حل کنند و دارو ها را بدان بسرشند و منفعت
این و منفعت آنکه نخست یاد کرده آمد یکی است صفت حب فرفیون بگیرند سکنجبین و غاریقون و شیم حنظل و مقل از هر یک یکجزو
صبر دو جزو مقل را باب کند نا حل کنند و دارو ها بدان بسرشند و حب کنند شربتی تمام دو درم و نیم و آنرا که قوت ضعیف باشد
یکمثقال دهند صفت حب شیطرج بگیرند صبر بیست درم هلیله زرد مقشر ده درم زنجبیل و خردل از هر یک دو درم
و نیم دارفلفل و بلیله از هر یک یکدرم شیطرج و دوج و ملح هندی از هر یک دو درم و نیم بود فانیذ چهار درم باب کند نا
نیک بسرشند و حب کنند شربتی تمام دو درم و نیم بود صفت حب شیطرج نسخهٔ دیگر مقل جاوشیر از هر یک دو دانگ دوج نیم
دانگ شیطرج نیم دانگ ملح نفطی نیم دانگ شیم حنظل و غاریقون از هر یک دانگی خردل و دارفلفل از هر یک نیم دانگ سقمونیا
دانگی زنجبیل نیم دانگ فانیذ نیم درم باب کند نا بسرشند و حب کنند این جمله یکشربت تمام باشد صفت حب سکنجبین مقل
جاوشیر شیم حنظل هزار اسفند از هر یک دو دانگ صبر نیم درم ترمد چهار درم و آنگ حب کنند باب کند نا باب سداب انجمله
یکشربه باشد صفت حب منتن بگیرند صبر و ترمد از هر یک نیم درم جندبیدستر و فرفیون از هر یک دانگی مقل و انیسون و جاوشیر و سکنجبین
دهزار اسفند از هر یک دو دانگ حب کنند باب کند نا این جمله یکشربه باشد صفت حب منتن نسخهٔ دیگر بگیرند ایارج فقرا ده درم
شیم حنظل و قنطوریون باریک و عصاره قثاء الحمار از هر یک پنجدرم فرفیون دو درم و نیم انگزد و جندبیدستر و بلیله و سکنجبین
و جاوشیر و شیطرج و خردل از هر یک درمی حب کنند باب سداب این جمله ده شربت بود صفت حبی که محمد ذکر
این بزرگ است و زود اثر کند بگیرند انگزد و جندبیدستر و شیم حنظل و قنطوریون باریک از هر یک نیم درم مقل چندان

حب فرفیون

حب شیطرج

بدان حب کنند این جمله یکشربة و اندرین علت خاصیتی تمام دارد و همچنین است این سفوف بغایة نافع است هر بامداد دهند صفت
آن بگیرند زراوند طویل نیم درم بلبل نیم درم هر دو را بکوبند نرم و بیزند این جمله یکشربت باشد تمام صفت حب سفوفی دیگر جندبیدستر نیم درم
قنطوریون باریک نیم درم عاقرقرحا نیم درم قردمانا دو درم این سفوف در دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند
که از شحم حنظل و قنطوریون باریک و آبکامه و روغن زیت و انگبین سازند روا باشد و هر چند روزی ازین نوع حقنه بکار دارند
و به باید دانست که از پس استفراغ محجمه آتش بر سرهای عصبها نهادن و روغنهای مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم
و در آب دریا نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند داشتن و قرآن با آواز بلند خواندن و غرغره با آبکامه و خردل
کردن سخت نافع بود باقی ماده را تحلیل کند و حرارت را برافروزد و هرگاه که محجمه بر نهند دیر باید داشت و چون محجمه برگیرند نشان
که از زدن و در ضمادی گرم کننده بر باید نهاد تا عصب را گرم کند و آنرا که مدت مرض دراز گردد ایارهای بزرگ باید داد و مهرهای
پشت و سر عصبها بروغن قسط مالیدن و قی کردن اندر اول علت و آخر سخت نافع باشد و ماء الاصول با روغن بیدانجیر و روغن
بادام تلخ اندر اول و آخر سودمند بود لیکن اندر آخر نافع تر باشد و مغز خرگوش بریان کرده خداوند رعشه و فالج را سودمند بود
و جلغوزه با عسل بخاصیت نافع بود صفت ماء الاصول بزرگ بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از یک ده درم
بیخ اذخر و کوکرد از هر یک سه درم و انیسون و نانخواه و شونیز و قنطوریون باریک هفت درم تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و نانخواه
و عاقرقرحا نیم کوفته و زنجبیل نیم کوفته از هر یک سه درم قسط و زراوند گرد از هر یک چهار درم قردمانا و تخم سداب و شیطرج هندی
از هر یک پنج درم جندبیدستر یکدرم همه را در سه من آب بپزند تا بیک من باز آید و به پالایند هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن
بیدانجیر یا روغن بادام تلخ بخورد گرم کرده صفت روغن قسط بگیرند ایهل و راسن و وج و اذخر از هر یک جزو و قسط سه جزو
سنبل جزو و همه بپزند تا آب سرخ شود و بپالایند و مقدار سه یک وزن آب روغن بماند پس جندبیدستر و بلبل و فرفیون سوده
اندروی حل کنند صفت روغن سداب بگیرند آب سداب کوفته و فشارده دو من روغن سوسن نیم من هر دو را بهم بزنند
و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و از آتش بردارند و جندبیدستر و عاقرقرحا و قسط از هر یک ده درم
فرفیون پنج درم همه را بسایند و اندرین روغن کنند و بیامیزند چنانک هنوز گرم بود و اگر بدست آید بیست درم روغن بلسان و اگر
بدست نیاید روغن ترب بدان روا باشد صفت روغن سوسن بگیرند سلیخه و قسط و حب البلسان و مصطکی و زعفران ناسوده
از هر یک یک اوقیه قرنفل و قرفه از هر یک نیم داروها را نیم کوفته کنند و یکمن روغن بر سر داروها کنند و سی عدد گل سوسن در او کنند
و چهل روز در آفتاب نهند صفت روغن شونیز بادام تلخ و شونیز راستار است بگیرند و هر یک را جداگانه بکوبند نرم پس هر دو را
بهم مالند و روغن بکشند چنانکه رسم است صفت فرفیون بگیرند روغن زیت کهن نیم من موم زرد بیست درم فرفیون تازه
روغن گرم کنند و موم در وی گدازند و فرفیون سوده در وی افکنند و بمالند در هاون تا هموار شود صفت ضمادی
بهارا گرم کند بگیرند عاقرقرحا و مرزنگوش خشک و مویزج از هر یک یک اوقیه نطرون خردل از هر یک دو اوقیه بلبل یکدرم

حال

ماء الاصول بزرگ

روغن قسط

روغن سداب

فرفیون یک اوقیه

موم روغنی

فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را بکوبند نرم و بروغن حب الغار ضماد کنند **صفت موم** روغنی که درین مرض
بکار آید بگیرند روغن سوسن و موم زرد و میعه تر و بارزد همه را در هم گدازند و جندبیدستر و قسط بسایند و درین موم روغن
بسرشند و ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را باز آورد و اگر بر حس بر جای باشد و حرکت باطل شده بود جوز السرو ابهل
و مورد و پوست بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند و بعضی طبیبان قدیم گفته اند اگر روناس بپزند و آب او بر عضو
مفلوج میچکانند سودمند بود و بباید دانست که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریختن جز آب دریا و آب معدن گوگرد از بهر آنکه
آب خوش چون گرم باشد ماده را منتشر تر کند و عصبها را نرم کند و بسیار باشد که آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن
راحتی یابد از بهر آنکه ماده رقیق بود چون سردی آب بدو رسد فراز هم آید و کوچک تر شود ابن ماسویه گوید که بسیار دیدم که
مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد و محمد زکریا گوید مفلوج را دیدم که سبب فالج او روزه داشتن و حرارت بسیار بود
و او را ایارج فیقرا دادم رنجی عظیم بدو رسید پس بگرمابه بردم و تدبیرهای تری فزاینده کردم و شفا یافت و بباید دانست
که ممکن است که ماده فالج در یک عصب افتد و آن عضو که این عصب بدو پیوسته باشد مفلوج گردد و همه اندامهای دیگر بسلامت
باشد و گاه بود که این نوع فالج اندر حنجره و مری که منفذ طعام و شرابست پدید آید و چیزی بگلو فرو بردن دشوار باشد علاج وی
آنست که همچو محجمه بر نهند بر زیر زنخدان او تا گرم شود و بعد از بیدستر و سکبینج و مانند آن طلی کنند و اگر زبان مفلوج شود هم بر زیر
زنخدان محجمه بر نهند و بخردل غرغره فرمایند و اگر حاجت آید رگ زیر زبان زنند و اگر مثانه و امعای سقیم مفلوج شود علامت
وی آنست که بول وی را از بی اختیار و بی روغن وی بیرون می آمد و گاه باشد که قوت دافعه باطل شود و هیچ درد دفع نتواند کرد
علاج وی بحقنه کنند از روغن سداب یا روغن قثاء الحمار و بارزد و جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت حل کرده بقضیب اندر چکانند
و این روغن بزهار و بیغوله ران طلی کنند و از جهت فالج معاء مستقیم حقنه از قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار سازند
یا از نمک آب و شحم حنظل و اندر آب دریا و آب معدن گوگرد نشستن سودمند بود و اگر چنان باشد که ثفل بیخواست بیرون آید
حقنه از مازو و جوز السرو و مانند آن سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین
سودمند بود و روغن جوز هندی خوردن و مالیدن آزموده اند و آنرا که سبب فالج بسیار خوردن آب سرد بود گرمابه
معتدل خشک علاج تمام است و بسیار خوردن سیب و آبی و انبرود و اوتار عصبها را زیان دارد و قلیه گوشت سرخ بروغن
جوز بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و انگبین نافع بود و مانند آن بزرگرده موافق بود و مویز خشک و فستق و فانیذ
و مغز جوز حبة الخضرا و جلغوزه و انگبین نافع و ناطف عسلی که بلبل و دارچینی در وی باشد سودمند بود و اگر مغز جوز هندی
مقشر بگیرند یک رطل بغدادی و مغز جلغوزه نیم رطل و حبة الخضرا نیم رطل همه را بکوبند و با هم سنگی آن انگبین بسرشند
و دو درم بلبل و دو درم دارچینی و دو درم دار بلبل همه را بکوبند و بیخته بران مغزهای کوفته و سرشته پراکنند و دیگر باره بسرشند
و پس از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورد و از پس آن قدری ماء العسل خورد بغایت مفید بود **باب ششم در**

ومعالجات آن تشنج سه نوع است تشنجی است که سبب آن امتلای عصب عضله بود دوم تشنجی است که سبب آن غلبه خشکی
وخالی شدن عصبها وعضلها باشد از رطوبت اصلی بسبب تحلیل بسیار که بوده باشد واستفراغها واندر تشنج امتلا دراز عضله
کمتر شود وپهنا زیادت واین را بتازی تقلص گویند ومادهٔ تشنج امتلا اندر پشت حالها رطوبت باشد سودا وخون کمتر باشد وتشنج که
از مادهٔ خونی افتد جنان باشد که عضله اماس کند ومادہ اندر میان لیفهای عضله اندر آید وخود را جای کند تا بدان سبب پهنای
عضله زیادت کردد ودرازنکم وگاه باشد که مادهٔ تشنج باد باشد وبیشتری زود زایل شود وبسیار باشد که سبب تشنج بحران انتقال باشد
واین جنان باشد که مادہ ردی بعضوی نهد وبدو فرود آید واندر تشنج خشک هم درازی عضله کمتر شود وهم پهنا فراز آید
بسبب خشکی ونیست شدن رطوبت اصلی جنانکه کسی دوالی را تر کند وبالش دارد ونوع سیوم تشنجی است که سبب آن نه غلبه خشکی باشد
ونه امتلا لیکن رنجی پدید آید که عصب حساسه ازان بیقراری ونفرت جوید وطبیعت بخواهد روح آن نتواند کرد وبدان سبب عضله
بهم باز آید وتقلص کند چنانکه فم معده بسبب مادهٔ بد که بدو رسد فوات کند وچنانکه مردم چیزی ناخوش بیند ردی فراهم کند
وچنانکه بوی تیز بدماغ رسد وعطسه کند وچنانکه کژدم کزیده را تشنج کند بسبب زخم کژدم که بر عصب حساسه آید وچنانکه از سرمای
سخت رطوبتها کثیف وحجم آن کوچک شود وعضلها بدان سبب بهم باز آید واز بهر اینست که مردم اندر سرما خویشتن فراهم کیرند
وچنانکه کاه باشد که بسبب ترسی وغم عظیم روح بباطن باز کردد وعضلها بتبع روح تقلص کند وتشنج پدید آید وفرق میان
تشنج امتلائی وفالج آنست که اندر تشنج عصبها برطوبت اغشته نباشد لیکن رطوبت اندر میان لیفهای عضله جای کیرد
وزحمت کند واندر فالج عصب اغشته شده باشد وست کشته واکر نه این فرق بودی از همه رطوبتها فالج افتادی وبباید دانست که
کودکان طفل را بسبب تری که بر ایشان غلبه دارد وبسبب ضعفی دماغ وضعفی ونازکی عضلها وعصبها تشنج زود
وبسیار افتد نه بدانی که بسیار باشد که بسبب خشکی طبع وبسبب بیخوابی وبسبب کریستن بسیار وبسبب تبی کرم زود اندر
تشنج افتد واز بهر انکه قوت جکر ایشان قوی باشد واخلاط ایشان غلیظ باشد وعسر تشنج ایشان زود ترک داده شود
وبسیار بود که طفل را از پس تب کرم تشنج ضعف افتد وخلاص نیابد واز پس هفت سالکی تشنج کمتر افتد الا که تبی سخت
سوزان کیرد واسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استفراغها بود دوم تهای محرقه سیوم حرکتهای بدنی وهمه انواع
تشنج خشک بد باشد واز ان خلاص کمتر باشد وبه باید دانست که تشنج که از پس تب کرم افتد دو کونه باشد یکی انکه بحرارت تب
مادہ کداخته شود وبعصبها وعضلها فرود آید واین سهلتر بود بقی وباسهال زایل کردد دوم انکه مدتی در از تب محرقه آید مادہ رطوبت
اصلی نیست شود ودماغ وعصبها سوخته شود واین سخت بد باشد خلاص ازوی کمتر باشد وبسیار بود که بسبب مشارکت
رحم ومثانه باد دماغ افتد رحم ومثانه بدماغ باز دهد وتشنج که بسبب کرم کدو دانه وغیر آن افتد بدین نزدیک باشد وهر تشنج که
با دلب وبلک چشم افتد دماغی باشد وبسیار بود که از صعبی تشنج کردن بچده شود ودندان برهم ساید وهر که اندر تشنج میرد
یکساعت کرم بود از بهر انکه مرک خداوند تشنج نخناق باشد وآنرا که از پس جراحت تشنج افتد علامت مرک باشد

علامتها

علامتها رگ خداوند تشنج کشیده باشد همچون زهی که هر دو سر او بکشند پهنای زه فراز هم آید و دراز کشیده شود و در وضع مختلف
باشد یعنی برآینده و فرو شونده باشد و حرکتهای اجزای او اندر زیر انگشت مخالف باشد و فرق میان تشنج امتلائی و تشنج
خشک آنست که تشنج امتلائی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبهای محرقه و از پس استفراغها افتد و آنچه
بسبب مشارکت معده افتد منش گشتن و تاسه و سوزش معده مقدمهٔ آن باشد و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد و مرض
و الم آن عضو بران گواهی دهد و آنچه نه بسبب مشارکت عضوی افتد همه اندامها پیش ازان بسلامت بوده باشد و اگر با تشنج
المی پدید آید تشنج سبب آن الم باشد نه الم سبب تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوری زیان کار افتد سبب آن ظاهر بوده
و آنچه بسبب آماسی افتد اندران نواحی که آماس باشد المها و نشانها پدید آید و نبض صغیر و متفاوت شود و بسیار باشد که
روی سرخ و چشم احول و نفس منقطع شدن گیرد و اگر منقطع نشود بدشواری نفس تواند زد و بی المی نتواند بود و گاه باشد که بدان
ماند که میخندد و آن خنده نباشد و گاه باشد که طبع خشک شود و بول باز گیرد و گاه باشد که بول خونابه باشد با کفک و بیخوابی و درد سر
و فواق و رعشه و درد بندگاه گردن و درد کمرگاه و درد میان هر دو کتف بسیار افتد و آنرا که تشنج بسبب تبهای گرم و بیماریهای
دراز افتد رنگ روی بگردد و اندر خواب ترسد و چشم احول و زبان سیاه و پوست سر و پیشانی کشیده شود و دندانها برهم چراند و بول
نخست سرخ باشد پس چون ماده روی بدماغ نهد سپید گردد و رگهای صدغ ضربان کند و باشد که طبع خشک کند و این نوع
علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب بدان گرمی و بیماری بدان درازی نبود که رطوبتهای اصلی را نیست کند لیکن بسبب حرارت تب
رطوبتی گداخته شود و باندامی فرود آید و آن اندام تشنج کند این تشنج از جنس تشنج خشک نباشد و علاج بآسانی پذیرد
و آنرا که تب آید و با تب قشعریره و سرما یابد و بول باریم بود و چشم تاریک گرم میشود و از سر او عرق آمدن گیرد نشان آن باشد
که تشنج خواهد کردن بسبب ذبله که در احشاء اوست و علامات بد اندر تشنج امتلائی بسیار ماده است که اندر معده و شکم پدید آید
خاصه اگر شکم بسبب بسیاری ماده بود و ضربان رگها علامت آماس باشد و یا علامت لاغری و ضعیفی احشا و بول تیز و گرم
اندر تشنج بد باشد و علامت آن باشد که سبب تشنج حرارتی ساده باشد و از جنس تشنج خشک است و آنرا که سبب تشنج
بحران ماده ذات الجنب یا بحران ماده سرسام باشد نخست تنگی نفس زیادت گردد و چشمها زود از و برهم زدن گیرد
و احول شود و دندانها می چراند و گردن کوژ شود پس تشنج پدید آید **معالجات** اما در علاج تشنج امتلائی نگاه باید کرد تا قوة
برجای هست یا نه اگر قوت برجای باشد با طعام او جز اندک نان با ماء العسل و نخود آب که در وی شبت و کرویا و سعتر پخته باشند
و آبکامه و خردل بروی کرده و روغن او روغن گوز یا روغن زیت باشد و اگر قوت ضعیف باشد با طعام او از گوشت کبک و گنجشک
و طیهوج و جغوک سازند و این جغوک را بتازی فتیره گویند و اگر ازین گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کننده چون سعتر و
شبت و کرویا و دارچینی صواب باشد و استفراغ بداروهائی کنند که در علاج فالج یاد کرده آمده است از حقنه و داروی کا
قذف و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت غلبه خون باشد نخست فصد باید کرد خاصه اگر دانند که سبب امتلا

همچون

شراب بوده باشد لیکن خون چندان بیرون کنند که لختی ماده کمتر شود و بیمار خفتی یابد و قوت برجای بماند و باقی ماده را تحلیل
توان کرد و اگر استفراغی دیگر حاجت احتمال کند و آنرا که تشنج در همه عصبها و همه تن افتد ویرا یکبار اندر آب سرد زدن
و زود برآوردن علاجی قوی است از بهر آنکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی باندرون تن باز گردد و درنگ کند و قوی گردد
و ماده را تحلیل کند لیکن هر تنی را این علاج بر نتابد جز مردم جوان و گوشت آلوده را که بتازی لحم گویند نه شحم این علاج نشاید کرد
و بشرط آن شاید کرد که فصل تابستان باشد و بر تن او هیچ ریشی نباشد و بسیار تشنجها بدین علاج زایل شده است و آنرا که
این علاج بر نتابد اندر آب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار باید نشاند و این طبیخ آبی را گویند که چیزی اندروی پخته باشند و کفتار را بتازی
ضبع گویند و کفتار که طبیخ او درین علت و علتهای دیگر سود دارد آنرا که الضبعة العوجا گویند یعنی کفتار ماده لنگ و لنگ از بهر آن گویند
که کفتار چون پیر گردد لنگ شود و طبیخ گوشت گوره خر که بتازی حمار الوحش گویند هم سودمند بود و در کتابهای قدیم طبیخ سگ بچه
نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه یا طبیخ کفتار بگیرند روباهی یا کفتاری پیر و آن را بکشند و همچنان با پوست و شکم ناشکافته
اندر مرجلی بجوشانند نیک و بپزند با شبت بسیار و نمک تا نیک پخته گردد و از هم فرو ریزد پس از مرجلی برکشند و در آبزن
کنند و خداوند علت را در وی نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در وی قرار توان گرفت سه روز از اول ماه هر روز
دو بار بامداد و شبانگاه و سه روز از میانه ماه و سه روز از آخر ماه این طبیخ از گونه بکار دارند تا طبیخ تازه کند چنانکه سه روز
بیش بکار ندارند و طبیخ عقاقیر لطیف کننده هم نافع باشد و عقاقیر لطیف کننده چون قیصوم است و بودنه دشتی و هزار اسفند
و برگ غار و برگ سعد و شبت و مانند این و در یک روز دو بار در آب زن نشاندن غرض دیری مقام است در وی از بهر آنکه دیری
مقام بیک کرت قوت را ضعیف کند و روغن پیه کفتار و روغن سوسن مالیدن سودمند بود و اگر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب
آید بدان سبب تشنج گشاده گردد و بقراط از بهر این گفته است لان یعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد الحمی میگوید
اگر نخست تشنج افتد پس تب آید بهتر از آن که نخست تب آید پس تشنج افتد و تب ربع اندر این علت سودمند بود از بهر آنکه لرزه تب
ربع قوی باشد ماده را بجنباند و در آخر تب عرق بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و بدین سبب است که هر که را تب ربع آید تشنج نیفتد
از بهر آنکه تب ربع امان است از تشنج و عضو متشنج را دنبه شرحه کرده برنهادن و بستن و ناگشادن تا گنده شود پس آنرا برداشتن
و تازه برنهادن و راست کردن عضو و مالیدن برفق تا راست شود و ضمادها که از میعه تر و جندبیدستر و فرفیون و موم زرد
و روغن سوسن سازند علاجی صوابست و از ثفل روغن کنجد و لعاب حلبه ضمادی ساختن سودمند بود و نمک و هزار اسفند
گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سودمند بود و اگر حلتیت و جندبیدستر با یکدیگر سرشته چند جوزی بدهند تب آید
و تشنج در حال بگشاید و جاوشیر نیز مردم قوی را یکمثقال دادن و ضعیف را یکدرم تا دانگی و نیم بهم این فعل کنند لیکن این
را مراعات باید کرد از بهر آنکه جاوشیر معده را ضعیف کند و جندبیدستر سودمندترین و کم مضرت ترین همه داروهاست
این علت خاصه اگر از پس طعام دهند و جندبیدستر و حلتیت و غیر آن اندر ماء العسل باید داد یا اندر طبیخ زوفا یا اندر طبیخ انجدان

طبیخ روباه

و آنرا که تشنج

وآنرا که تشنج اندر همه تن افتد و بید بر باک کردن دماغ مشغول باید شد و از جمله علاجهای نافع آزموده یکی آنست که از پشم بزی فراخ اندر کردن او کنند و هر ساعت آن پشم را بروغن گرم کرده تر میکنند و نمک آسیا گرم کنند و شراب بروی ریزند سر او بخار آن دارند در کرمابه خشک و همچنین نشستن در ریگ سودمند بود و روغنها که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است هم اندرین باب نافع است خاصه روغن قسط اما تشنج خشک را علاج دشوارتر است و بهترین چیزی آنرا که تب نباشد آبزن است و روغنها مالیدن و بندکشادها بروغن غرقه داشتن و ضمادها که از بنفشه و موم و پیه مرغ و روغن بنفشه سازند بر نهادن و اگر ممکن گردد که در آب زن روغن کنجد با شیر تازه باشد سخت نیک باشد و اگر تب بود با شیر حاضر نباشد اندر آبزن آبی کنند که در وی کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برگ بید و برگ کوک اندر پخته باشند و اگر آبزن همه آب کدو و خیار و آب خربوزه هندی باشد سخت نافع باشد و حقنهای تری فرایند کردن صواب باشد و آنرا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن بادام دادن نافع بود و شیر خر با روغن بنفشه هم بزنند و بر سر او می نهند و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن منزکد و اندرینی چکانند و آنرا تب آید کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و روغن بادام باید داد و اگر با این شربتها اندکی شراب رقیق بیامیزند تا زود تر اندر رگها بگذرد نافع تر باشد و آب نیز اگر با شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن منزکدوی شیرین در بنی و گوش میچکانند و لعاب اسپغول و آب برگ خرفه فشرده بر سر او می نهند و از از جو و برگ خطمی ضمادی نهند و هر شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام و گوشت آبه دهند و طعام او جوهای نرم باید جون کشکاب غلیظ یا جلاب و روغن بادام و گوشت آبه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار و ماش بوست کنده و اسفاناخ همه اندکی کوک و کشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شربتها دانه او راد هند و روغنها و ضمادها بر اندامهای طفل بکار دارند و آنرا که تشنج طفلی بسبب زخمی افتد نظر لها که از کشک جو و بابونه و خطمی بنفشه و غیر آن پخته باشند بر موضع الم و بر اصل عصبها و بر سر او میچکانند و آنرا که تشنج بسبب کزدین حیوانی زیانکار افتد علاج او اندر گفتاری که در دفع مضرت زهرهاست یاد کرده آمده است و آنرا که سبب تبهای محرقه افتد علاج او علاج تشنج خشک است که یاد کرده آمده است و ماوی او اندر هوای سرد تر باید ساخت و هوای خانه بتدبیرها که در کتاب حمیات یاد آمده است سرد تر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب دردی باشد علاج تسکین آن درد باشد و آنرا که تشنج بسبب آماسی عصبی افتد علاج آن علاج آماس باشد

باب هفتم

در گذاز و علاج آن لفظ گزاز بر چند وجه بکار داشته اند گاهی گزاز تشنج را گویند که در باب گذشته یاد کرده آمد و گاهی تشنج کردن را گویند خاصه اگر عضلها و عصبهای گردن از پیش و از پس کشیده شود و کردن راست بماند چنانکه از پیش و پس نتواند جنبید و گاهی گزاز تشنج را گویند که از سردی فسردگی افتد و متاخران اتفاق بران کرده اند که تشنج آنرا گویند که ماده در عضله عضوی افتد و بهنای عضله زیادت کردد و بالا کم و بدان سبب عضو اندر کشیده شود و راست بماند و حرکت نتواند کرد پس بدان ماند که معنی گزاز آنست که عضو از همه جوانب کشیده شود و عضلهای او بهم بر و کوتاه تر شود و معنی تشنج آنست که عضو یکجانب کشیده شود و عضلها و عصبهای او بهن تر و کوتاه تر شود پس ازین رو

و از سوی پیش و پس کشیده شود

ضد تشنج است که در تحت تشنج افتاده است از بهر آنکه سبب هر دو آفت و صلابة عصبست لیکن صورت هر یک ضد دیگرست
از بهر این معنی که گفته اند دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد چنانکه سیاه و سپید هر دو اندر تحت بول افتد و از بهر آنکه کزاز تشنج
مضاعفست یعنی دو تشنج است نه بینی که عضوی که از سوی پیش و پس کشیده شود راست بماند بدین سبب واجب کند که کزاز
گذرنده تر از تشنج باشد و بحران زودتر از تشنج کند و اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج هر دو از درد خالی نباشد و اسباب کزاز
همچون اسباب تشنج است از یک وجه و از وجهی دیگر بر خلاف آن باشد از بهر آنکه سبب کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی خشکی
و گاهی رنجی باشد که بعصب حساسه رسد و عصب از آن نفرت جوید و گاهی آماس باشد این چهار سبب ازین وجه اسباب تشنج
ماند و از آن وجه که کزاز بیشتری از مادتهای غلیظ افتد که عصبها را بکشد مخالف آنست اگرچه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد
لیکن نادر افتد و تشنج بادی در یک عضوی بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از بادهای غلیظ افتد و تشنج که
در همه تن مستولی گردد و عصب و عسر باشد و علاج بدشواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین وجوه افتد که یاد کرده آمد
هرگاه که رطوبت اندر میان لیفهای عصب و عضله افتد و آنجا بفسرد و صلب گردد و بران فسردگی و صلبی بماند حرکت
انقباض بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبة در میان لیفهای عصب و عضله گذری یابد چنانکه هم بر شکل لیفهای بدرازا
بگذرد و اندر پهنا جای کمتر گیرد و همچون مادهٔ استرخا بزود رفق باشد و بدان سبب اندر درازی عضله نقصانی پذیر نباشد
و فرق میان کزاز و استرخا آنست که مادهٔ استرخا بزود رفق باشد و عصب را آغشته کند و مادهٔ کزاز پس از آن که در میان
لیفها گذر یافته باشد بسببی از سببها صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی حرکتهای عضو باطل شود و گاه باشد که کزاز هنوز در میان
عضله جای گرفته نباشد لیکن بنزدیکی وتر عضله رسیده باشد و آنجا صلب گردد بفسرد و حرکت انقباض را باطل کند و سبب درد کزاز
آنست که ماده در میان لیفها افتد و حرکت انقباض بفشرد و بدان سبب درد تولد کند و گاه باشد که عصبها از رنجی و المی بگریزد
نه بر سبیل تقلص و هم باز آمدن لیکن بر سبیل بازیدن و دور باشدن از موضع الم و این نوع کزازست که از قی کردن بافراط افتد
و از گزیدن حیوانی زیانکار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده فم معده از معده می بگریزد یا بسبب الم زخمی
و الم گزیدن حیوانی زیانکار و از زخمی که بر عصب آید و بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن ماده فم معده را از معده بگریزد که بسبب الم
زخمی و الم گزیدن حیوانی زیانکار از موضع الم دور می شود و گاه باشد که خشکی غلبه کند و آنچنان باشد که رطوبتهای اصلی از میان
لیفهای عصبها و عضلها بتحلیل خرج شود و پهنای عصبه و عضله فراز هم آید و درازا زیادت شود بدان سبب راه فرود آمدن
قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که در تشنج درازا و پهنای عضله کمتر شود بسبب سوختن
و بریان شدن مغز و عصبها و اندر کزاز پهنای عضله کمتر شود و درازا نه بدین سبب است که در تشنج خشک خطرناک تر
خشک است و از انواع کزاز بعضی باشد که از سببی عظیم و ماده قوی افتد و عسر بود و بعضی از اسباب ضعیف تر افتد
انواع تشنج که اسباب ضعیف تر باشد و اسباب این نوع کزاز بعینها همان اسباب باشد که در باب تشنج یاد کرده آمده است

که ماده

و بسیار باشد

و بسیار باشد که مردم چیزی گران بردارد تا بزمین بجنبد عضلهای او کشنده یا کوفته شود و یکساعت یا بیشتر بران شکل بماند
هرچه ازین نوع افتد هم از جمله کزاز شمرند لیکن همه سهل باشد و زود گشاده شود و همچنانکه تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی
نیز بد و خطرناک باشد و حال اطفال اندر کزاز همان باشد که در تشنج یاد کرده آمده است علامتها هرگاه که عصبهای قفا و پشت
همه سخت شود و آب دهان و شربت بحلق فرو بردن دشوار گردد و اختلاج در همه اندامها پدید آید و زبان گرانی کند و در همه تن
خارشی پدید آید اگرچه بخارند از آن خاریدن لذتی نباشد این مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر احشا دبیله یا قرحه باشد
و رسوب بول او ریم باشد ممکن شود که آن ریم بطریق بول بگردد و بعضی بجانب دماغ برآید و کزاز دماغی تولد کند و علامت برآمدن وی
بجانب دماغ آنست که از پشت قشعریره همی یابد و چشم تاریک می شود و سر و گردن عرق میکند و هرگاه که در کزاز فواق پدید آید
و سخن بیهوشانه گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که اندر پشت آغاز تشنج با حرکت عضله باشد
و اندر آغاز کزاز بروی از عضلها کشیده گردد و راست بماند بی حرکت و روی چشم خداوند کزاز بروی خداوند خناق ماند
روی سرخ و چشمهای برخاسته و گاه باشد که چشمها زود از و در هم میزند و اشک همی ریزد و دندانها بر هم نشیند
و هیچ بحلق فرو نتواند برد و فواق پدید آید و گاه باشد که عضلها روی کشیده شود و بیمار خندان روی نماید و بعضی را سر و گردن
بسوی پیش بیرون داشته شود و بعضی را بسوی قفا باز کشیده آید و از چپ و راست نتواند نگریدن و بعضی را عضلهای شکم
کشیده شود بر شکلی که قوت دافعه را باطل کند و بول و براز گرفته شود و بعضی را عضلهای مثانه چنان کشیده شود که رگها
بگسلد یا سر رگی گشاده شود و بول خون گردد و بعضی را عضلهای امعاء مستقیم و عضله مقعد بر شکلی کشیده شود
که ثفل باز نتواند داشت و بعضی را بسبب غلبه سردی و فسردگی قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب و کفک باشد
و قیهای ثفل بسیار و بزرگ باشد بسبب بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد که عصبها و عضلها بیمار بکشیدگی پیچیده شود
چنانکه از جامه خواب بغلطد و بیرون افتد و علامتهای کزاز امتلائی و کزاز ورمی همچو علامتهای تشنج امتلائی و تشنج
ورمی باشد و همه انواع کزاز از بی خوابی و درد خالی نباشد خاصه درد میان دو کتف معالجات علاج کزاز امتلائی علاج تشنج
امتلائی است بعینه و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک است لیکن از بهر آنکه سبب کزاز در بیشتر حالها سردی و فسردگی است
ضمادها و روغنها که درین نوع بکار دارند باید که میل بگرمی و نرمی دارد و در کزاز امتلائی محجمه بر سرها عضلها نهادن تا حرارت
بدو باز آید سخت مفید بود و روغنهای گرم مالیدن و اگر عرق کند نباید گذاشت که بر تن وی سرد شود لیکن به پشم
پاره تر کرده پاک می باید کرد و در روغن زیت نیم گرم نشاندن و پیه گوره خر و پیه شیر و پیه کفتار و پیه گاو کوهی مالیدن
و روغن سداب با جند بیدستر و قنطوریون حقنه کردن همه سودمند بود و آنرا که از حقنه تیز امعا بخراشد شیر خر با روغن
دنبه حقنه باید کرد و اندر کزاز خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق
و روغن دنبه و موم زرد و روغن کنجد نافع باشد صفت ضمادی موافق بگیرند آرده تخم کتان و آرده تخم کنجد

۷ بر شکلی کشیده شود که قوت ماسکه باطل گردد و بول باز نتواند داشتن و بعضی را عضلهای مثانه م

دو جزو و آرد حلبه یک جزو همه را در شیر خر با روغن گنجد بپزند و بر عضلها نهند صفت ضمادی دیگر پیه بز و پیه مرغ خانگی و مغز سفید
کاو و دنبه گداخته در روغن گنجد بگیرند و همه در گداز ند و نشاسته سوده اندروی بپزند و بر عضلها نهند و طعام حسوه نرم باید چون
ماء اللحم و شوربای کندم رقیق و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه این همه بی نان دهند از بهر انکه هرچه خائند نیش
در حلق بماند و از بینی بیرون آید درنج زیادت شود و من زنی را دیدم که گزاز و یرا بگرفتی و یکدو ساعت بماندی چنان نزدیک او
آتش کردندی خلاص یافتی و من حمل بر آن کردم که مادهٔ گزاز و بادی سرد و غلیظ بود که بر عضلها بگردن و ردی و حلق او مستولی
شده بود **باب هشتم** در فیجذج و معالجات آن این حالی باشد که بر مردم پدید آید و طبیبان آنرا تبازی التوی گویند و فیجذج بتر گویند
و این چنان باشد که مردم چند روز طعام و شراب زیادت خورد و در ریاضت کمتر کند و بدان سبب تن او ممتلی گردد و بادها و بخارها
اندر عضلها و رگهای او جمع شود و در خویشتن ماندگی یابد و این ماندگی را تبازی اعیان گویند و بسبب بسیاری بادها بخارها
و عضلها و رگها کشیده شود و مردم خود را همی بجند و همی بازد و تمطی و تثاؤب میکند و رنگ روی و چشم سرخ شود این حال را
التوی گویند و فیجذج نیز گویند و این لفظی را فارسی است معرب کرده یعنی تازی گردانیده علاج هرگاه که این حالها پدید آید
همه را نهاتا امتلا باشد بزودی تدبیر استفراغ باید کرد و نخست مایهٔ خونی و صفرائی کم کردن و در پیش از حالها مردم محرور را
ازین امتلا باب سر دآسایشی باشد از بهر انکه آب سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن فرو نشاند و کشنیز خشک با شکر کوفته
سفوف کردن هم این فعل کند و آنجا مادهٔ بادها و بخارها بیشتر و غلیظ تر باشد و مزاج گرم نباشد و چ بر ورده و نا پرورده خوردن
و سفوف کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند و اگر خادمان گرمابه رگهای سباتی را بگیرند و نگاه دارند تا حالی مانند سبات
و غشی پدید آید و باز گذارند این رنج بدان زایل شود از بهر انکه این رگها گذر روح است و هرگاه که گذر روح بسته شود در روح
جمع شود چون بگشایند روح یکبار حمله آرد و بادها و بخارها را که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لیکن فرو گرفتن این رگها خطرات
و هرگاه که فرو گیرند دست بر رگ دیر نشاید داشت زود تر از انکه مردم طاقت دارد که نفس فرو گیرد دست از رگ بباید
داشت و الا خطر بود **جزو پنجم** اندر شناختن انواع صداع ها از هر جنس و اسباب و معالجات و علامات آن و این جزو
بیست و یک باب است **باب نخستین** در یاد کردن صداع گرم که بی مادهٔ باشد و علاج آن صداع که بی مادهٔ باشد پنج نوعست یکی
مقام کردن بسیار اندر آفتاب و گرمابهٔ گرم و نزدیک آتش دوم سخن بسیار گفتن و شنیدن و چیزی با واز بلند
خواندن سیوم خشم گرفتن چهارم خوردن و بوئیدن چیزهای گرم پنجم طعامها خوردن گرم از وقت عادت در گذرانند
علامتها پنج نوعست یکی خوش آمدن هوای خشک و آب سرد و مانندان دوم تشنگی غلبه کردن سیوم کم خوابی
و خشکی چشم و بینی چهارم درد سر پیکرانی پنجم بول رقیق معالجات صندل و کلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر مانندان
بیند و روغن گل با روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن بید هر کدام که حاضر باشد و با کلاب و سرکه بهم بزنند
سر بکنند و بر پیش سر که موضع دماغ است می نهند و مقدار هر یک بران مثال باید بگیرند روغن ده درم گلاب ده درم

سرکه نیک دو درم تا سه درم و آنرا که خشکی بیشتر باشد سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که میانه باید سرکه با روغن برابر کنند
و آنرا که کمتر باید سنگ وزن روغن کنند با چهار یک بمقدار حاجت میکاهند و میفزایند بحسب مشاهده و اگر حرارت حاضر باشد برگ بید
و برگ شبت و برگ آبی و ساق خرفه و برگ کوک و عنب الثعلب و غوره و برگ رز و سیر تر بکوبند و با این گلاب و روغن و سرکه
بیامیزند و ضماد میکنند بر سر و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسپغول بگلاب و آب غوره و آب بید و مانند آن تر کنند و بر سر
می نهند و هر وقت که ضماد گرم شود بردارند و دیگری سرد کرده بر نهند و این ضمادها از پس سر دور دارند از بهر آنکه پس سر جایگاه
مبداء عصبهاست و این ضمادهای خنک عصب را زیان دارد و گلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع بود و اندکی بر نهادن درد سر
زیادت کند و چون صداع اندر انحطاط افتد این ضمادها بدین خنکی بکار نباید داشتن لیکن روغن بابونه با وی بیامیزند و خنکها
بمقدار حاجت میکاهند و بباید دانست که صداع آفتابی اگر زود اندر یابند و علاج کنند زود زایل شود و اگر بزودی علاج نکنند
عسر گردد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را بجنباند و بجانب دماغ برآرد بدین سبب اندر علاج آن از استفراغ
خلطی که امکان افتد که بیشتر است چاره نباشد و الا آفت گردد قوی گردد اگر روغن گل و شیر زنان سرد کرده اندر بینی
چکانند سودمند بود و شربت پست جو و شکر و کشکاب و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و طعام مزوره آب غوره
و مزوره آلو سیاه و مزوره خرمای هندی و طفشیل از عدس سرخ و آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد که از برگ خرفه و جغرات
سازند با برگ خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع خشک بود این بوارد از آب آلو و آب خرنوب
سازند و ماهی خورد بسرکه پخته موافق بود و آنجا که هیچ حاضر نباشد نان مغسول سودمند بود و این چنان باشد که نان اندر آب سرد
شکنند و یکساعت بنهند و پس آن آب از وی بریزند و آب تازه کنند و یکساعت دیگر بنهند پس آن آب دیگر تازه بریزند
و آنرا بدوغ ترش یا با آب غوره خوش کنند و بخورند و اگر با آب غوره تر کنند روا باشد و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کدو و برگ کوک
و اسفاناخ سنبوسه سازند و بدهند و همه میوهای خشک چون انبرود چینی و سیب و آبی انار ترش و ترنج و لیمون و مانند این
نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند سودمند باشد **باب دوم در صداع**
گرم صفراوی و علاج آن و علامتها و صداع صفرایی هفت نوع است یکی زردی روی و نحیفی دوم تلخی دهان و تشنگی
و درشتی زبان سیوم سوزانی سر چهارم بیخوابی و خشکی چشم و بینی پنجم نبض سریع ششم خیال زرد بچشم آمدن هفتم
خنجری و زود خشم گرفتن معالجات نخست تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت
عظیم باشد استفراغ بشراب بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو و آب میوهای و خرمای هندی و آب انار ترش
و شیرین و شیرخشت باید کرد تا هر دو مقصود بیکجای حل شود و آنجا که حرارت بدان عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله
و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنگبین و شراب غوره و آب تخمها و پست و شکر باید کرد و آنجا
و سینه درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و کشکاب و لعاب اسپغول باید کرد و آنجا که حاجت ا

از دماغ باز دارند و حرارت تسکین کنند هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ بکوبند از هر یک استا
بیک راست و شکر بوزن هر سه و بامداد و شبانگاه مقدار دو درم یا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را باز نشاند
که طبع خشک باشد و در شکم باد و قراقر رنجه دارد شیافی سازند از صابون تا طبع فرود آرد یا بوره و نمک بسیار در آب کنند و پشم پاره
با پنبه بدان تر کنند و بردارند و از پس آنکه استفراغ کرده باشند و بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کوک و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر می نهند چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن بید بکار دارند و چون استفراغ کرده باشند شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین با روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر
با آب کوک اندر بینی چکانند خداوند خشکی و بیخوابی را سودمند بود و آنرا که خشکی سخت غالب بود شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر
بر نهادن سود دارد لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سپید و کشک جو و اندکی بابونه
اندر آب بپزند و روغن خطمی و روغن بنفشه برین آب ریزند و سر بخار آن فرود آرند و ازاری در سر او کشند تا بخار پراکنده نشود
و هرگاه که این تدبیرها کرده باشند و یکهفته بگذرد و صداع زایل نشود بباید دانست که بتحلیل حاجتست از بابونه و خطمی ضمادی سازند
و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش فاتر بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورد و از روغنها روغن
بابونه بکار دارد و آنرا که تب آید این ضمادها و روغنها از وی دور دارند و بعوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند
آن می بویند صفت شراب آلو بگیرند آلو سیاه و بشویند تا غبار و خاک از وی دور شود و آنرا در آب تر کنند چندانکه آب سه انگشت
بهم باز نهاده بر سر آن بایستد و آنرا بجوشند تا پخته شود و بدست بمالند و همچندانک از نخست آب کرده باشند دیگر باره
آب یا گلاب با وی بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو باشد نیم وزن بشکر بر نهند و بقوام آرند طبع را نرم کنند و در همه
بیماریهای گرم نافع بود و اگر حاجت آید نیم دانگ سقمونیا دانگی در وی حل کنند و بدهند طبع را نرم کند و در همه بیماریهای نافع بود
و استفراغی حاصل شود صفت جلابی که طبع را نرم کند و درشتی حلق و سینه را سودمند بود و خداوند قولنج و لقوه را اگر با علت
حرارتی رنجه دارد با آب بیامیزند بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یکمن آب سه من بآتش نرم بپزند و کفک بردارند
و بقوام آرند و با آب سرد آمیخته میخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر منی شکر یکمن لعاب اسپغول و سه من آب با گلاب
بر افکنند و بپزند تا دو بهر شود و یکمن بماند و بپالایند و مقدار سه درم شیرخشت اندر هفتاد درم ازین مطبوخ حل کنند و باز
به پالایند و بخورند و اگر شیرخشت حاضر نباشد سی درم ازین جلاب که وصف کرده آمد با چهل درم ترنجبین بر افکنند
صفت نقیع هلیله زرد مقشر پانزده درم آب آلو سیاه صد و سی درم هلیله را کوبند اندر هاونی سنگین و از آب آلو
اندک بروی میچکانند و همی سایند تا آب قوت هلیله ستانند پس به پالایند و سی درم جلاب یا سی درم ترنجبین
بکنند و به پالایند و بخورند صفت نقیع نسخه دیگر بگیرند هلیله زرد مقشر و خرمای هندی و مویز منقی دانه بیرون کرده عناب
بیرون کرده سپستان از هر یک سی عدد فلوس خیار چنبر و بنفشه خشک از هر یک دوازده مثقال آلو سیاه شصد عدد

همه را دو سه من آب

همه را دو سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر بامداد مقدار هفتاد درم ازان آب به پالایند و بیست درم شکر در افکنند
و بخورند صفت مسهلی لطیف بگیرند انار ترش و شیرین و پوست باز کنند و انار با شحم او بکوبند و بفشارند و مقدار صد درم
ازین آب با سی درم جلاب با شیرخشت بخورد صفت مطبوخ بنفشه بگیرند عناب سی عدد بیخ سوس محکوک مرصوص ده درم
بنفشه خشک هفت درم بپزند و به پالایند و بیست درم شکر و بیست درم ترنگبین و بیست درم فلوس خیار چنبر در وی حل کنند
و به پالایند و بخورند صفت حب بنفشه بگیرند بنفشه یکدرم گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسپغول بسرشند
و حب کنند صفت نقیع صبر بگیرند آب کسنه فشارده یکمن صبر اسقوطری بیست درم بر یکدیگر بنهند و اندر شیشه کنند و اندر آفتاب
نهند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اگر کسی را در اسافل سوزشی باشد و دردی بود بر هر شربتی یکدرم کثیرای سوده
بر افکنند و آنرا که حرارت سخت غالب باشد و در حلق و سینه درشتی نبود اگر مقداری سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورند طبع را
اجابت کند و صفرا بیارد صفت ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل سرخ و صندل سپید و گل
سپید و قوقل از هر یک جزوی افیون نیم جزو همه را بکوبند و بپزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند
و بر سر ضماد پوشند و آنرا که درد بی طاقت باشد و قوت قوی و حرارت عظیم باشد افیون در آب کوک حل کنند و طلی کنند
اگر ساکن نشود و درد بیقرار باشد یک طسوج کافور و یکطسوج افیون در روغن بنفشه یا روغن بید حل کنند و در گوش و بینی
چکانند و این همه از پس استفراغ کنند و طعام ازان نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است و آنرا که صفرا اندر معده باشد
و صداع بمشارکت معده تولد کرده باشد علامت وی آنست که با صداع منش گشتن بود و شهوت طعام ضعیف باشد
و طعام کمتر گوارد و بر گرسنگی صداع قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد و علاج او نخست تدبیر قی باید کرد خاصه
بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر نخست ماهی تازه خورد پس سکنگبین یا باب گرم خیار خورد قی تمام بر آید و هر بامداد لقمه چند نان
باب غوره یا با شراب غوره و شراب انار و شراب لیمو انار و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و سرکه و روغن گل بر سر
می نهند و اگر اسهال صفرا حاجت آید تدبیر آن چنانکه درین باب یاد کرده آمده است می کنند و از پس استفراغ بابونه و برگ مورد
و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان آب می شویند و روغن بابونه با روغن مورد بیامیزند و صمغ سرو در وی حل کنند و بر سر
می نهند تا دماغ را بغایت قوت دهد و اگر برگ سرو درین روغنها بپزند صواب باشد و همچنین استفراغ هلیله زرد با ایارج فیقرا
سرشته سخت نافع باشد **باب سیوم** در صداع گرم خونی و علاج آن صداع که از غلبهٔ خون تولد کند علامت آن پنج
نوعست یکی گرانی اندامها و گرانی سر و چشم و ماندگی بی سببی ظاهر دوم غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تثاوب سیوم
شیرینی دهان چهارم سرخی چشم و زردی و برخاستن رگها پنجم دمیدن دهان و پدید آمدن دملها و بثرها و در خواب چیزهای سرخ
دیدن و خویشتن را چون آلوده دیدن و خاریدن سر رگ و حجامت و خون آمدن از بینی و بن دندانها و از مقعد علاج
اکحل یا قیفال بباید زد و اگر قوت و فصل سال و عمر مساعد بود خون بمقدار حاجت بیرون کردن و اگر قوة ضعیف باشد

وطبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات که در باب گذشته یاد کرده آمده است نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطول
هم ازان نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ بینی یا رگ پیشانی یا رگ صافن به باید زد یا بر ساق
حجامت باید کرد و پایها در آب نهادن و گرم کردن و شستن و بعد از استفراغ چیزهای خنک بوئیدن **باب چهارم**
در صداع سرد که بی ماده بود و آن سه نوع است یکی آنکه اندرون چشم حرارتی گرانی نباشد و از بینی تری نیالاید دوم آنکه
اندیشهای فاسد بسیار کند از جنس رعونت و نامردی سیوم آنکه بول رقیق و سپید باشد معالجات جالینوس میگوید علاج
هر دردی و بیماری که بی ماده بود سردی گرم بس دشوار نیست و صداع سردی بی ماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن
کفایه باشد و آنرا که سردی سخت غالب نباشد درین روغن فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمن
و روغن مرزنگوش و روغن حب الغار همه اندرین باب نافع باشد و نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه
اندر آب پختن و آن آب بر سر ریختن و سیر خوردن و مشک بوئیدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن صداع سرد را
زایل کند و آنرا که در تن خلطی بد نبود و اگر در آفتاب نشیند و سر برهنه کند سودمند بود و شراب انگوری خوش و زیره و تخم بادیان
و انیسون و تخم کرفس و دوقو و قطراسالیون و مانند این سودمند بود و اگر در معده خلطی بد نبود که بخار آن بدماغ برآید و آنرا که باد سرد
و سرما زده باشد غذا کمتر باید داد و مسهلی باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهای
بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن باز باید داشت و طعام نخود آب بروغن زیت و کندنا و سداب و خردل و سعتر و زیره
و کرویا و بلبل و حلتیت و سیر و مانند این باید داد و اگر طبع خشک باشد چغندر بخردل و آبکامه آجال کرده و انجیر خشک در ماء العسل فرغار
کرده اگر بدهند موافق باشد **باب پنجم** در صداع سرد بلغمی و معالجات آن علامتهای صداع بلغمی هفت است یکی گرانی سر و چشم
دوم کسلانی و دیرکاری سیوم بسیار خفتن و گران خوابی چهارم فراموش کاری پنجم بالودن تریها از بینی و بسیاری اشک
و بسیاری آب دهان و آرزوی آب کردن ششم بول غلیظ و سپید هفتم نبض بطی و متفاوت و به باید دانست که همیشه
از رنگ روی و چشم بتوان دانست که ماده صداع کدام خلط است مگر آنجا که خلط دیگر جز آنکه سبب درد است اندر همه تن
آرمیده باشد و بسبب درد آنجا کشیده شود از بهر آنکه عضو دردمند زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود و او دفع نتواند کرد
بدین سبب ممکن گردد که اگرچه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن خون بموضع درد و حوالی آن رنگ روی و چشم بسرخی دارد
یا بلمس گرم بود علاج نخست تدبیر استفراغ بلغم باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایاره فیقرا
و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن شود حقنه تیز کردن چنانکه در بابها گذشته یاد کرده آمده است و از پس استفراغ غرغره کردن
و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولهای موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخورها سوختن
موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا پیش ازین یاد کرده آمده است صفت حب الصبر بگیرند صبر اسقوطری
دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گلسرخ و انیسون و زعفران از هر یک یکدرم کثیرا دو درم حب کنند چنانکه رسم است

و علاج آن علامتهای صداع سرد که بی ماده بود

شربتی دو درم

شربتی دو درم بوقت خواب بر سبیل شبیار بکار دارند صفت نسخهٔ دیگر صبر یکدرم تربد نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم سقمونیا نیم دانگ
مقل و کثیرا از هر یک دانگی حب کنند بآب کرنب یا بآب کرفس و آنجا که حاجت آید ایارهٔ روفس و ایارهٔ جالینوس و لوغاذیا
و مانند آن دهند صفت حبی که بوحاس ماسویه کرده است بگیرند ایارهٔ فیقرا هفت درم غاریقون سه درم بسفایج سه درم
فراسیون سه درم تربد ده درم بزر لاجزه پنج درم افتیمون چهار درم همه را بکوبند و حب کنند همچون بلبل شربتی دو درم
یا دو مثقال بر سبیل شبیار هر سه شبی یکشربت بدهند صفت نسخهٔ دیگر ایارهٔ فیقرا یکدرم تربد مجوف تراشیده یکدرم شحم حنظل
و ملح نفطی از هر یک دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود خام از هر یک دانگی مقل دانگی حب کنند چنانکه رسم است و آنرا که این حبها
فایده ندهد بگیرند ایارهٔ ارکاغانیس چهار درم و هفت درم افتیمون و بیست درم مویز منقی دانه بیرون کرده اندر یکمن آب
بپزند تا دو بهر برود و به پالایند و ایاره را در وی گذارند با یکدرم نمک در شب و ناشتا بدهند صفت غرغره بگیرند ایارهٔ فیقرا
و عاقرقرحا کوفته و بیخته اندر سکنگبین یا در آبکامه حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل کوفته اندر سکنگبین یا اندر آبکامه
غرغره کردن موافق باشد صفت غرغرهٔ دیگر مجرب بگیرند عاقرقرحا و سعتر و بهردل و پوست بیخ کبر همه را بکوبند
و با انگبین بسرشند و بسرکه عنصل حل کنند و بکار دارند صفت غرغرهٔ دیگر مرزنگوش خشک و سعتر و انار دانگ ترش و صبر
از هر یک راستار است بکوبند و در سکنگبین عسلی حل کنند و بکار برند صفت نطول بگیرند بودنه دشتی و نمام و شیح و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنگوش و قیصوم و شبت و برگ غار همه را بپزند چنانکه رسم است و سر بخار آن دارند و آن
آب بر سر او میچکانند چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است صفت سعوط بگیرند شونیز چهار درم نوشادر و تربد
از هر یک یکدرم اندر بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و به بیزند و با روغن یاسمین یا روغن بادام تلخ
بسرشند و اندکی در اندرون بینی طلی کنند و روغن یاسمین و روغن قسط و روغن سداب و روغن شبت و روغن بابونه
و روغن بادام تلخ کرده در بینی چکانند و گوش سودمند بود و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جندبیدستر و نیم دانگ
فرفیون بروغن سوسن اندر گذارند و در بینی چکانند و مرزنگوش و نمام و سداب و بابونه و نسرین همی بوییند و پیش او عود
هندی و سندروس و هیزم گرم می سوزانند و بلبل و کندش و جندبیدستر بکوبند و نرم و در خرقه بندند و ببویانند تا عطسه
آرد و گرمابه گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سودمند بود صفت طلی که محمد ذکریا میگوید
بگیرند جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه را بشراب کهن بسایند و طلی می کنند ثابت میگوید بگیرند صبر و مر و فرفیون
و خردل و افیون و از هر یک دو درم صمغ عربی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم جندبیدستر یکدرم قسط دو درم
کندری سه درم عنزروت یکدرم و نیم افیون یکدرم بشراب پخته بسایند و اندک اندک طلی کنند چندانکه غلیظ شود
و پخته از سرب بر زبر آن نهند و به بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد و این داروها بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند
و روغن گل و سرکه با او یار کنند و آنرا که با صداع سرد بیخوابی پدید آید روغن شبت بر سر می نهند و در گوش و

وشب با بیخ سوسن آسمانگونی در آب بپزند و آن آب بر سر او می ریزند و آنرا که بدین علاجها صداع زایل نشود سل کنند و آنرا که اگر ساکن نشود
بر هر دو جانب گردن داغ نهند و طعام نخوداب بروغن زیت یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کندنا و گنجشک بریان کرده
و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو و قلیه آبکامه و گوشت سرخ از سپیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی حاجت بیشتر باشد
بروغن جوز بریان کنند و حلوای عسل موافق تر از شکر باشد و طعام هرچه کمتر باشد بدو بسیار باشد که از صعبی درد سر آواز باطل شود آب گرم
بسیار بر سر او باید زد و روغن گرم یا نفط اندر گوش او باید چکانید و آنرا که ماده بلغمی اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند
علامت وی آنست که با صداع منش گشتن و گرانی معده باشد و آروغها ترش برآید و اگر قی کند رطوبتها ترش یا شور برآید یا بلغمی
بی طعم و هر ساعتی دهان پر از آب می شود علاج او نخست قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیاء سرخ و تخم ترب و انگبین و نمک
چنانکه معلوم است و از پس قی اندکی کلنگبین و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن خورد و اگر دیگر روز ایارج فیقرا که بعسل معجون کرده باشند
مقدار سه درم باشد مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد هر بامداد نقیع صبر دهند بدین نسخه سعد و سنبل و افسنتین
رومی و فقاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یک یکمشت همه را بپزند چندانکه آب سرخ شود و قوة داروها گیرد
و بپالایند و مقدار نیمن از آب ده درم صبر در او کنند و در شیشه کنند و در آفتاب بنهند سه روز و هر ساعتی شیشه را بجنبانند
از پس سه روز هر بامداد مقدار ده استار آب به پالایند و سه درم روغن بید انجیر در افکنند با روغن بادام تلخ بدهند و حبهای
دیگر که یاد کرده آمده است همه موافق باشد و آنرا که بدین تدبیرها صداع زایل نشود و داغ کردن صواب باشد یکی بر میان سر و دو
بر صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس کردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید کرد که یاد کرده آمده است و خرمای قنب
و زیتون پس از طعام خوردن موافق بود **باب ششم** در صداع سودائی و معالجات آن علامتهای صداع پنج نوع است
یکی وسواس و اندیشهای تباه دوم بیخوابی سیوم تیرگی رنگ چهارم آنکه درد و گرانی سر کمتر از آن باشد که اندر صداع بلغمی باشد
پنجم مزاج و تدبیرهای گذشته و سالهای عمر بران گواهی دهد بخلاف علاج تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حبها
که در باب علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و همه تدبیرها از آن نوع باید ساخت و این حب سخت موافق باشد بگیرند هلیله زرد
چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یک دانگی حب کنند
چنانکه رسم است این جمله یکشربت باشد صفت نقیع صبر بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یک ده درم سنبل و قصب الذریره از هر یک سه درم شکاع و یاد آورده از هر یک پنج درم
همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و به پالایند و ده درم صبر سوده در افکنند و اندر آفتاب نهند شربت از ده
درم تا بیست درم بحسب مشاهده و اندازه قوت دهند و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند
وی مزاج سودائی باشد و آروغ ترش و ظاهر شدن علامتهای مالیخولیا علاج آن نخست قی باید کرد و آنرا که
قی قوی تر باشد بگیرند خربق سپید و اندر ترب ارند و سه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و خربق را از وی دور کنند

و طلاها که یاد کرده آمده است صح

صداع سودا

و آنرا که

وآنرا با شبت و لوبیای سرخ به پزند و بپالایند و با سکنگبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی یکدرم و تربد زرد یکدرم
و خردل نیمدرم بکوبند و بعسل بسرشند و اندر مطبوخ ترب و شبت و لوبیای سرخ حل کنند و بدهند صواب بوده باشد و استفراغها
و تدبیرهای دیگر چنانکه در علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است میکند **باب هفتم** در صداعی که از بادهای غلیظ تولد کند و معالجات
آن علامتهای صداع که از بادها و بخارهای غلیظ تولد کند پنج نوعست یکی درد صعب بیکرانی دوم تمددی که در قعر چشم
پدید آید سیوم خلیدن و گردیدن درد از جای بجای چهارم طنین و دوی پنجم اگر بخارها بسیار باشد رگهای سر ضربان کند
و خیالها پیش چشم آید و گاه باشد که دوار و سدر تولد کند علاج تدبیر صواب آنست که معده و تن را از ماده فاسد که بادها و بخارها
از وی خیزد پاک کند بحب ایاره و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشد هر بامداد ناشتا در گرمابه رفتن
و شونیز و مرزنگوش و جندبیدستر و مشک بوییدن و تخم بادیان پیش بینی دود کردن و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن
نافع بود صفت سعوط بگیرند ایاره فیقرا یکدرم جاوشیر و افیون و جندبیدستر از هر یک نیم درم مشک دانگی شکر چند وزن همه
داروها را نرم بسایند و مقدار دانگی در بینی دهند و اگر در شیر زنان حل کنند و اندر چکانند صواب بود بادها را بشکند و سدها را
بگشاید و صداع کهن را سودمند بود و از چیزهای بخار انگیز و بادناک پرهیز کند صفت حب ایاره بگیرند ایاره فیقرا و تربد از
هر یک ده درم هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک پنجدرم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم همه را بکوبند و بسرشند و حب
کنند و شربت یک خورد دو درم و نیم تا سه درم و اگر در تن ماده سودائی باشد پنجدرم افتیمون زیادت کنند و اگر بادها اندر معده
تولد کند و معده بسر برآید علامتهای دیگر جز این که یاد کرده آمده است آنست که صداع تبع ضعف و در معده باشد و هر وقت
که طعام باد انگیزد بخارناک خورد صداع زیادت گردد چون طعام هضم شود ساکن تر گردد و درد از میان سر آغاز کند
علاج آن نخست معده را بقی پاک کنند پس ایاره فیقرا دهند و از پس ایاره ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقیع صبر
دهند با روغن بیدانجیر صفت ماء الاصول بگیرند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم بیخ اذخر و انیسون از هر یک
پنجدرم مصطکی و نانخواه و فودنج از هر یک سه درم افتیمون هفت درم سلیخه پنجدرم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنجدرم بودنه جبلی
سه درم جمله را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت درم گلنگبین در آن حل کنند و چهار درم
روغن بادام تلخ برافکنند و بدهند و اگر ده درم صبر هم درین ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب بنهند و از پس سه روز هر بامداد
مقدار ده درم تا پانزده یا دو مثقال روغن بیدانجیر بدهند صواب باشد و از معجونها سنجرینا و دواء المسک المرود و دواء المسک الحلو و تریاق
بزرگ و مثرودیطوس آنچه حاضر باشد هر هفته یکبار بخورد و روغن بیدانجیر و مصطکی در معده مالیدن و هر بامداد در گرمابه رفتن و اندر
طعام زیره و نانخواه و دارچینی کردن سودمند بود و هر آب که خورد بباید نخست و اندر آب مصطکی در افکندن و گلشکر با مصطکی و زیره
سود دارد و هر شب بباید فرمود تا پایهای او از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی گشنیز خشک و کتان و شکر بدادن تا بخورد
و بخسپد بدین تدبیر بخارها از جانب سر باز دارد **باب هشتم** در یاد کردن صداعی که از خشکی خیزد و معالجات

صداع خشک چهار نوعست یکی کم خوابی هر ساعت سر بجنباند دوم خشکی بینی و چشم سیوم سبکی سر و بسیار باشد که سر
چنان سبک بماند که هر ساعت سر بجنباند از بهر آنکه پندارد که حاستهای از کار فرو خواهد ایستاد و چنان داند که بدان
حرکت اشتها تیزتر شود چهارم آنکه چون خشکی غالبا شود چشمها دود فروزد و علاج در جمله تدبیرهای تری فزاینده باید فرمود و نگاه باید
باید کرد که مزاج میل بسردی دارد یا بگرمی و تدبیر موافق مزاج باید فرمود جلاب پخته و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شوربا
مرغ فربه و حسوهای چرب باید داد اما مردم محرور را خایه مرغ نیم برشت با زرده و سپیده بهم باید داد و بر ماء اللحم گلاب و آب سیب
و آب کوک را بکدو تر باید افکند و در شوربا ها برگ کوک و اندکی کشنیز و اسفاناخ و کدو اندر باید پخت و روغن کدو و روغن بنفشه
در بینی و گوش چکانیدن و کف پای و مقعد و ناف بدان چرب کردن و مهرود را بر ماء اللحم و شراب کهن و دارچینی و عسل
بر باید افکند و از خایه مرغ زرده بی سپید باید داد و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق گوساله
و پیه مرغ و مسکه بر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و پالوده بشکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهادن **باب نهم**
در صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد و علاج آن بباید دانست که علامت این صداع آنست که این صداع تبع گرسنگی باشد و اگر چنان
باشد که طعام از وقت عادت پستر افتد یا بامداد وقت بر آمدن آفتاب چیزی نخورد صداع قوی گردد و از هر کاری که نه بر مراد او
باشد زود ضجر و ملول شود و از هر بوی ناخوش که بدو رسد منش گشتن و صداع خیزد علاج طریق علاج این صداع آنست
که بامداد پست گندم اندر آب انار خورد و سیب و آبی و انبرود چینی و بحرابادی سودمند بود در جمله اندر بیشتر حالها علاج این صداع
همچون علاج صفرائیست که بمشارکت فم معده تولد کند و آنرا که ضعیفی فم معده و حساسی آن مزاج سرد باشد گلنگبین و
انیسون و مصطکی و شراب سپید که در باب ضعف فم معده یاد کرده آمده است بکار بردن موافق باشد و باقی علاج این علت
علاج ضعف معده باشد چنانکه در موضع آن یاد کرده آید و همچنین هر وقتی طبع نرم داشتن با یاره فیقرا سودمند بود و اگر هر هفته
یکبار یکمثقال مصطکی و دو مثقال شکر بکوبند و بشب وقت خواب بخورند معده را و دماغ را بغایت پاک بگرداند و مجربست
و طبع را نرم کند و فم معده را بغایت قوت دهد **باب دهم** در صداعی که از قوت حس دماغ خیزد و علاج آن علامت
این صداع آنست که از هر آوازی و از بوی رنجور شود و آوازها و بویهای ضعیف زود اندر یابد و افعال دماغ همه بسلامت باشد
و مجری بینی پاک بود علاج علاج طعامهای غلیظ باید داد چون سر بره و بابچه بگندم و کشک جو پخته و هر سه بگوشت گوساله
دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی بود اندر طعام تخم کوک و برگ او و ساق بخرفه و کشنیز تر می پزند
و شراب خشخاش شرابی موافق است و ماهی تازه طعامی موافق بود **باب یازدهم** در صداعی که از پس خواب پدید آید
و علاج آن طریق علاج این رنج آنست که اول نگاه کند که اندر تن کدام خلط غالب است تن را از آن خلط پاک باید کردن
بداروهای که بمزاج آن لایق باشد و خاکستر بسرکه تر کند و بر پیشانی و صدغهای او مالند و درین رنج خاکستر چوب انجیر سودمند بود
تا که از خواب برخیزد چیزی خورد صداع ساکن شود لیکن از پاک کردن بقیت خلط فزونی غافل نباید بود **باب دوازدهم**

در صداع

در صداعی که از بس جماع پدید آید و علاج آن اسباب این صداع دو نوعست یکی خشکی است که از بسیاری جماع تولد کند و دوم آنکه
اندر تن اخلاطی فاسد باشد و بحرکت جماعی که مرکبست که از حرکت بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید
فاسد باشد و برنجاند علاج آنرا که علامتهای خشکی ظاهر شود علاج از علاج صداع خشکست و حقنها که کرده را فربه کند بکار داشتن
چنانکه در جایگاه پیش یاد کرده آید و طعام زرده خایهٔ نیم برشت و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده اندر تنور و کوفته را اندر
جلاب آغشته و پیه اکنده که مغز بادام و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق و مغز حبة الخضرا کوفته اندر وی سرشته باشند
باندکی تخم بادیان و شوربای مرغ فربه و گوشت بط فربه و گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و آنرا که فصد لایق نباشد باسهال
و دماغ را علامتهای امتلا ظاهر گردد تن از خلط فزونی پاک باید کرد بفصد و اگر فصد لایق نباشد باسهال کنانند و دماغ را
بروغن گل و روغن مورد قوت دادن و بابونه و برگ مورد و گل اندر آب پختن و بر سر چکانیدن و تا طعامی که خورده باشد
هضم نشود جماع نباید کرد و اگر فصل تابستان بود و تن پاک کرده بود و مرد جوان باشد غسل کردن بآب سرد و بینی بروغن
گل چرب کردن و بخفتن نافع باشد **باب سیزدهم** در صداعی که از بخاری و بوئی پدید آید و علاج آن که صداع او از بویهای
ناخوش و بخارهای گرم تولد کند چون بوی مشکی و زعفران و جند بیدستر و حلتیت و بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانند آن
علاج وی بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و آب بید و بوی میوهای خنک باید کرد و آنرا با گرمی خشکی کرده باشد با کافور
و روغن مغز کدو و مالند یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر و اندر بینی چکانند و روغن بید را در قوت دادن و مزاج دماغ را باعتدال
باز آوردن فضیلتی دارد بر دیگر روغنها و آنرا که صداع از بوی چیزهای خنک تولد کند چون بوی کافوری و بخار تریهای گرما
کوفته بمشک و زعفران و گرمابه و آب گرم علاج کنند **باب چهاردهم** در صداعی که از باد بیرون تولد کند و علاج آن صداعی
که از بادهای سرد تولد کند نگاه کنند تا از راه بینی بدماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو بگیرند مشک با جند بیدستر
باندازهٔ حاجت و بروغن شبت یا بروغن خیری و مانند آن حل کنند و نیم گرم کرده در گوش و بینی چکانند و بوی مشک
و جند بیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند این سودمند بود و ضمادهای گرم تولد کند و روغن تحلیل کننده که پیش ازین یاد کرده آمده است
بر سر می نهند و آنرا که صداع از بادهای گرم تولد کند روغن شبت با روغن گل آمیخته در بینی و گوش چکانند و نطولها معتدل
محلل و گرمابه معتدل نافع باشد و اندر هر دو نوع از طعامهای بادانگیز و پرهیز باید کرد و طبع را نرم داشتن اندرین باب
سودمند نیست **باب پانزدهم** اندر صداعی که اندر زخم و جراحت تولد کند و معالجات آن طریق علاج کردن این صداع
نخست تدبیر آن باید کرد که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن تا درد بنشاند و دماغ را قوت دهد و اگر درد سخت عظیم نباشد
اندکی سرکه با وی بیامیزند و اگر درد سخت عظیم باشد سرکه از وی دور دارند از بهر آنکه سرکه پوست سر را و عصبها را سست
کند و ماده را بدان سبب روی بدان موضع آرد و درد زیادت شود و اگر جراحت رسیده باشد تدبیر رویانیدن جراحت
باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت زود بروید و تا حوالی او زود معتدل نشود

وآنرا که از پس زخم و جراحت تب آید و عقل بشورد نشان آن باشد که غشای دماغ آماس میکند اگر فصل سال و مزاج
و قوت مساعدت کنند در حال رگ قیفال یا اکحل بگشایند و اگر ماهی بود از گشادن رگ تدبیر حجامت کنند و از پس
رگ زدن طبع بآب میوها و فلوس خیار چنبر یا بحقنه نرم بباید گشاد صفت حقنه بگیرند کشک جو و بنفشه خشک و خطمی
اندر خرقه کتان کرده از هر یک بیست درم هر سه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن برود و نیمن بماند و به پالایند
و ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استیر فانیذ و نیم درم بوره یا نمک در وی حل کنند و بکار دارند چنانکه وزن
هر چند درم بود صفت حقنه دیگر برگ چغندر بگیرند و بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم بستانند و ده درم آبکامه و ده درم
روغن بنفشه برافکنند و بکار برند صفت حقنه قوی تر بگیرند بابونه و شبت از هر یک بیست درم انجیر بستی پانزده عدد بنفشه
و خطمی از هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و یکدرم نمک و یکدرم بوره و ده درم انگبین در وی گذارند و آنرا که حقنه
ممکن نشود و تب نباشد و آنرا که استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر کسی را حرارت قوی باشد از حب قوقایا چاره نباشد
و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند یا مقدار پنجدرم فلوس خیار چنبر و آنرا که تب
سخت گرم و سخت نباشد آب کاکنج و آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یک سی درم بستانند و پنجدرم فلوس خیار چنبر
و دو درم صبر و دانگی نیم زعفران در وی حل کنند و بدهند و اما تدبیر ضمادها آنرا که با آماس تب باشد آب عنب الثعلب
و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کنند و بر سر می نهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نار پوست همه را بپزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر
می نهند با روغن گل صفت ضمادی دیگر برگ مورد و گلنار و نار پوست هر سه را در سرکه و آب بپزند و اندکی مشک
و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب کهن بر چکانند و با مورد و گلنار و نار پوست که پخته دارند بسرشند و بر سر می نهند
و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر می نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد صفت ضمادی معتدل انار
ترش و شیرین بشکافند با پوست و اندر شراب کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر معتدل برگ مورد
تازه و برگ سرو تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بکشند و اگر بپزند و بفشارند و آب آن بستانند
روا باشد و روغن سوسن با این آب و با شراب کهن بیامیزند و جوش دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی
و شب یمانی کوفته و اندر خرقه بسته بادی بجوشند و بدست در وی بمالند و بیفشارند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر
می نهند صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند هر یک درم کندر یکدرم صبر سه درم مردار سنگ یکدرم موم پنجدرم روغن گل
بیست درم موم در روغن گل گدازند و داروها بکوبند و بسرکه تر کنند و بدین موم و روغن بسرشند و بر خرقه کتانی طلی کنند و نیم
گرم بر سر می نهند و آنرا که حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن شیر بخشت تازه
و درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنرا که درد قوی تر باشد روغن گل فزون تر از روغن بنفشه کنند

وآنرا که ریح

وآنرا که رنج بیخوابی قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر کنند از بهر آنکه روغن گل درد نشان است و روغن بنفشه خواب آرنده
تر است و طعام کشکاب و مزورهٔ کدو بمغز بادام و آنرا که دماغ بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند
و طعام مغز مرغان خانگی و مغز بزغاله بره تر دهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین دهند و آنرا که خون بسیار
رفته باشد و تب نبود زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت مرغ خانگی دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه
و برگ مورد بویانند با اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته و بیخته و هر دو بهم بیامیزند
و بر جراحت کنند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد جراحت بروغن گل بمالند و بدوزند
و اکسیر بر نهند صفت اکسیر بن عنزروت و صبر و کندر از هر یک ده درم دم الاخوین و مر از هر یک پنج درم همه را بکوبند
و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت نهند و اگر خشک بر جراحت ببرا کنند
روا بود و گرد اگرد جراحت ضمادها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضمادها و روغنها همه نیم گرم بر نهند مگر آنکه عقل شوریده
باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج جراحت اندر جایگاه خویش بشرح تمام گفته آید از آن جایگاه طلب کنند

باب شانزدهم در صداعی که از تولد کرم خیزد این نوع صداعست که هندوان دعوی میکنند که در اندرون کاسه سر از کرم
تولد کنند و از حرکت ایشان صداع قوی خیزد علامت وی آنست که بیمار پیوسته بوی ناخوش می یابد بی آنکه
چیزی ناخوش بوی نزدیک او بود صداع باطنین در وی باشد و بهر حرکتی که کند صداع قوی تر شود علاج نخست
تن و دماغ از مادهٔ بد پاک باید کرد بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایاره فیقرا و مانند آن و ایاره فیقرا به بینی بر کشیدن و حل کرده اندر بینی
چکانیدن و آب برگ بید آب و آب برگ شفتالو فشارده و آب برگ درخت توت با صبر خوردن و در چکانیدن
و عطسه آوردن نافع بود **باب هفدهم** در صداعی که از خمار خیزد و معالجات آن طریق علاج آن صداع
آنست که نخست قذف باید فرمود بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر شبت با تخم شبت و تخم ترب اندر آب بجوشند یا
با این آب دهند تا قذف تمام تر افتد و معده پاک شود صواب بود و اگر قذف ممکن نشود یکدرم ایاره فیقرا و نیم دانگ
سقمونیا بهم بسرشند و بدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زود تر افتد و ایاره اندر تن درنگ بسیار نکند تا از وی حرارتی
نیفزاید و اگر مانعی باشد که ایاره نتوان دادن استفراغ بآب انار ترش و شیرین باید کرد سقمونیا ترکیب کرده
چنانکه معلوم است و مطبوخ هلیله نیز صواب باشد و اگر از استفراغ مانعی باشد بباید خفت یا خویشتن را خفته ساختن
تا شراب که در معده باشد بگوارد و نشان گواریدن وی آنست که بول او از آن حال که هست بگردد و رنگین شود
و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن و پایها در آب گرم نهادن و مالیدن سخت نافع بود خاصه اگر بابونه و بنفشه
اندر آب پخته باشند و چون از خواب برخیزد در گرمابه رفتن و آب خوش بسیار نیم گرم بر سر ریختن تا باقی
که در سر باشد تحلیل کند و خواب خوش آرد و چون از گرمابه بیرون آید تا یکساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و آ

چیزی که گرمی فزاید نشاید خورد ماهی تازه خورد و برگ کوک با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کسنه و مانند این موافق بود
و آنرا که بغذای قوی تر حاجت آید خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت دراج و طیهوج و چوزهٔ مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک
و سماق و مانند این صواب باشد و کرنب و عدس خداوند خمار را موافق بود و آنرا که تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر کسی که
معده او ضعیف باشد و از مضرت آب سرد بترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب ریواج و مانند این با آب انار ترش
همی آمیزند و میخورند و اگر بی آب و اگر بی آب الی بخورند روا باشد و بباید دانست که هر شرابی که مخمور خورد سرد کرده باید مگر شراب
ریواج که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را برنجاند و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری سپید
رقیق مروق میخورند چنانکه یکنیمه آب باشد و یک نیمه شراب و بشب وقت خواب اندکی گشنیز خشک شکر بر دهان افکند
و روغن گل فاتر بر سر می نهند اگر بدین تدبیرها صداع زایل نشود از روغن گل بروغن بابونه و روغن سوسن باز آید و روز
دوم طعام و گرمابه و شراب هم برین ترتیب باشد و چون اندکی گشاده شود ریاضتی آهسته و ارزو جوجه که مرو بزبان
مرو بارنج گویند سودمند بود و تا دو ساعت نرود از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد و هیچ حرکت
و ریاضت نکند این معنی اندر همه انواع صداع نگاه باید داشت و از پس طعام پایها از بن ران تا بقدم می باید مالید
و در خمار از سرکه و آبکامه ترش پرهیز باید کرد از بهر آنکه هر دو عصبها را زیان دارد صفت سفوفی که خمار را زایل کند پس بگیرند
تخم کسنی و تخم کرنب و زرشک پاک کرده و سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و گلسرخ و طباشیر از هر یک استار است
همه را بکوبند و بیزند و مقدار سه درم یا اندکی کافور از دو جو تا یک طسو تا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج
اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاعی که از آرد جو و سنبل ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید
خاصه اگر مقداری نمک در افکنند گوارنده تر باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوی
صندل سپید و بوی گلاب و کافور و بوی شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بروی زده سخت سودمند بود
و اگر بامداد آن روز که شراب خواهد خورد یک شربت شراب افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر باشد سبکتر بود
و در کتب آورده اند که هر که پنج عدد سعد بکوبد و بخورد آن روز مست نشود و اگر شراب مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد
و بادام تلخ نقل کردن خمار را باز دارد و روغن گاو پازهر شراب است تیزی شراب از معده و دماغ باز دارد **باب**
هژدهم در صداعی ضربانی و معالجات آن جالینوس صداع ضربانی را از جملهٔ اماس دماغ شمرده است از بهر آنکه هر کجا که
ضربانی باشد رگها ممتلی باشد و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق الاتصال که لوازم امتلاست تولد کند و درد صعب
و ضربان تبع آن باشد علاج نخست معلوم باید کرد که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ و سرد و عسر است
علامتهای صداع بلغمی و سودائی ظاهر باشد استفراغ با یارجات بزرگ باید کرد و از پس استفراغ ماء الاصول با روغن
بنفشه و روغن بادام تلخ دادن و غالیه و مشک و جندبیدستر و مرزنگوش بوئیدن و غذاهای لطیف کننده دادن

و از پس آنکه

وازپس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره بایارج فیقرا و آنچه بدین ماند فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او
خانه خنک خوش هوا باید و آوازها از وی دور و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گلسرخ و ساهسفرم و کشک جو می نهند
و میمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادها بر سر می نهند صفت ضمادها بگیرند بنفشه و گل سپید و نیلوفر از هر یک دو مثقال بابونه
اکلیل الملک یکدرم کشک جو چند همه داروها همه را بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا از آب بیشتر برود
و این داروها در وی افکنند و چندان بر آتش بگذارند که قوام بالوده گیرد و نیم گرم کنند و بر سر نهند و دازاری نرم گرد سر اندر گردانند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صداع میمالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ پیشانی و بینی ببرند **باب نوزدهم**
در صداع مزمن لازم و علاج آن طریق علاج این صداع آنست که آنجا که ماده غلیظ و عسر باشد نخست موی سر باز کنند و دو
مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم هزار اسفند از هر یکی یکمثقال خردل دو مثقال همه را بکوبند نرم و باب مرزنگوش
بسرشند و بر سر نهند و اگر ترسند که ازین ضمادها حرارتی فزاید قوت این اخلاط بسپیده خایه مرغ و روغن گل و اندکی سرکه بشکنند
صفت ضمادی دیگر فرفیون دو درم سنگ موم زرد سی درم سنگ روغن زیت صد و بیست درم موم را اندر روغن بگدازند
و فرفیون را نیکو بسایند و اندرین موم روغن بسرشند و بمالند تا چون مرهم شود و بر سر او نهند و اگر ماده گرم و صفرایی باشد
علاج فرانیطس کنند **باب بیستم از جزو پنجم اندر صداع که از اعراض تب باشد** صداعی که از اعراض تب باشد گاه باشد که
اندر نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و گاه باشد که صعبی صداع بیمار را بیقرار کند و تب بدان سبب تیزتر و گرمتر شود
و گاه باشد که اگرچه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد **علامتها** این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب
بول سپید و رقیق باشد دوم آنکه گاه باشد که صداع زایل میشود و ماده تحلیل می پذیرد **علاج** آنجا که صداع سبب تیزی خلط
و گرمی تب باشد لخلخه گلاب و سرکه و روغن گل بر سر او می باید نهاد و اگر فصل زمستان باشد این لخلخه را نیم گرم کنند
و اگر تابستان باشد با تب سخت گرم سرد بر نهند پای اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و بابونه می نهند و میمالند و بشربت اسپغول
و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر و پست جو و مانند آن بخار از دماغ باز میدارند و نطولها که اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و خطمی پختن و ضماد کردن سخت نافع باشد
و آنجا که سبب صداع بسیاری باشد نخست استفراغ باید کردن پس بدین تدبیرها مشغول شدن **باب بیست و یکم**
از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر شقیقه شقیقه درد نیم سر است و بعضی را هر یک چندی بنوبه باز آید و ماده علت بیشتری اندر عضلهای
صدغ باشد علامتها آنرا که علامتهای غلبه خون ظاهر شود رگ پیشانی و رگ بینی گشادن سود دارد و آنرا که ماده صفرایی
اندر معده باشد نقیع صبر اندر آب کشنه سود دارد و ایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد و آنرا که شقیقه بنوبه باز می آید
پیش از نوبت استفراغ کردن و ماده علت از تن بیرون کردن بداروها چشمها که اندر بابهای گذشته یاد کرده
صواب باشد و همچنین در خورد هر ماده ضمادها و نطولها که یاد کرده آمده است بکار باید داشت و زعفران طلی کردن سو

ومداد وشیران نیز سود دارد وآنرا که شقیقه دایم باشد وچشم ضعیف میشود بزودی تدبیر سل شریان صدغ می باید کرد
تا علت انتشار تولد نکند والیه الوفق والمعین تمام شد گفتار نخستین از کتاب ششم بعون الله ومنه وحسن توفیقه
والله اعلم واحکم گفتار دوم از کتاب ششم اندر شناختن حالهای بیماریهای چشم واسباب آن وعلامات وعلاج انها
واین گفتار هفت جزو است نخستین اندر شناختن مزاج چشم وانچه اندر انواع علاج آن بکار آید بر سبیل
کلی واین جزو هفت باب است باب اوّل شناختن مزاج چشم وانچه اندر حالهاست که بدان تعلق دارد باب دوم
اندر اصول علاج بیماریهای چشم باب سیوم اندر اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد باب چهارم
اندر شناختن داروهای چشم باب پنجم اندر شناختن داروهای چشم که چگونه باید کرد وچگونه باید ساخت
باب ششم اندر بلک چشم بیمار که چگونه باید کشاد ودارد چگونه باید کشید باب هفتم اندر تدبیر نگاهداشتن چشم
تا درست بماند ودردمند نشود جزو دوم از گفتار دوم اندر شناختن بیماریها که اندر بلک چشم افتد واین جزو بیست ونه بابست باب
اوّل اندر برد باب دویم اندر نخجر باب سیوم اندر التصاق باب چهارم اندر شبرة باب پنجم اندر شعیره
باب ششم اندر موی فزونی باب هفتم اندر انقلاب شعر باب هشتم اندر ورم نیج باب نهم اندر سلاق
باب دهم اندر شرناق باب یازدهم اندر جرب باب دوازدهم اندر خارش زندرون پلک گوشهای چشم
باب سیزدهم اندر حشا الاجفان باب چهاردهم اندر بسطر شدن پلک باب پانزدهم اندر کدکد باب شانزدهم
اندر توتیا باب هفدهم اندر زکمینه باب هژدهم اندر ثولول که بر پلک پدید آید باب نوزدهم اندر شری که بر پلک
پدید آید باب بیستم اندر خمله که بر پلک پدید آید باب بیست ویکم اندر سفعه که بر پلک پدید آید باب بیست دویم
اندر انتفاخ که بر پلک پدید آید باب بیست وسیوم اندر سنعه که بر پلک پدید آید باب بیست چهارم اندر تاکل وجراحت پلک چشم
باب بیست پنجم اندر استرخا پلک باب بیست ششم اندر کبودی وسبزی پلک بسبب زخمی که بران آید باب
بیست هفتم اندر شپش که اندر مژگان پدید آید باب بیست وهشتم اندر ریزیدن مژگان باب بیست نهم اندر سپید شدن
مژگان وریزیدن موی آن والله اعلم جزو سیوم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم افتد واین جزو سه بابست
باب اوّل اندر غرب باب دویم اندر غده که در گوشه چشم افتد باب سیوم اندر سیلان جزو چهارم از گفتار
دوم اندر بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد واین جزو سیزده بابست باب اول اندر انواع زردآب باب دویم اندر طرفه باب سیوم
اندر طغره باب چهارم اندر علاج چیزی که چیزی اندروی افتاده باشد ودود وگرد رسیده باب پنجم اندر انتفاخ
ملتحمه باب ششم اندر صلب شدن ملتحمه باب هفتم اندر خاریدن ملتحمه باب هشتم اندر سیل باب نهم
اندر رقوقه باب دهم اندر دمعه باب یازدهم اندر دیله که بر ملتحمه افتد باب دوازدهم اندر توتیه که بر ملتحمه افتد
باب سیزدهم اندر تفرق الاتصال که بر ملتحمه افتد جزو پنجم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد واین جزو ده بابست

باب اول اندر انواع قرحه دبیله باب دوم اندر بثره و سلخ و حفره باب سیوم اندر سپیدی چشم و ازرقی باب چهارم
اندر تغیر لون قرنیه باب پنجم اندر تری طبقه قرنیه باب ششم اندر خشکی قرنیه باب هفتم اندر سرطان که بر قرنیه افتد
باب هشتم اندر کمیت قرنیه باب نهم اندر طبق قرنیه باب دهم اندر تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد جزو ششم از
گفتار دوم اندر بیماریها که اندر عنبیه افتد و بدان تعلق دارد و این جزو پنج باب است باب اول
اندر اتساع حدقه باب دوم اندر بیماریهای تنگی حدقه باب سیوم اندر تنق طبقه عنبیه باب چهارم اندر تفرق الاتصال
عنبیه باب پنجم اندر فرود آمدن آب جزو هفتم از گفتار دوم اندر بیماریهای چشم که آنرا بحس ادراک نتوان کرد
و نام و علامت و سبب علاج هر یک و این جزو یازده باب است باب اول اندر بیماریهای رطوبت بیضیه باب دوم اندر بیماریهای
رطوبت جلیدیه باب سیوم اندر حالهای قوة باصره باب چهارم اندر شب کوری و روز کوری باب پنجم اندر علاج
چشمی که سرما زده باشد باب ششم اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه باب هفتم اندر بیماریهای که اندر طبقه شبکیه افتد
باب هشتم اندر بیماریهای عصب مجوف باب نهم اندر بیماریهای که اندر عضلهاء عصب مجوف افتد باب دهم
اندر بیرون نشستن چشم نه بسبب استرخاء عصب مجوف باب یازدهم اندر ضعیفی چشم و ضعیفی بینائی گفتار دوم
در بیان کردن حال بیماریهای چشم از هر جنس و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار هفت جزو است
جزو اول شناختن مزاج چشم و حالهائی که و آنچه بدان تعلق دارد از معالجات و این جزو هفت باب است باب اول
در مزاج چشم و حالهائی که بدان تعلق دارد مزاج خاصه چشم گرم تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها و بسیار
بدو پیوسته است و حرارت بدو میرسانند و سبب تری او آنست که مبداء طبقها و رطوبتهای او دماغ است اما نشان
گرمی او آنست که حرکت او زود از زود بود و رگهای ظاهر و میل بسرخی دارد و بلمس گرم باشد و نشان تری او آنست
که بزرگ بود و رمص بسیار کند و اشک بسیار ریزد و نشان سردی آنست که رگهای او ظاهر باشد و بلمس صلب بود
و اشک نتواند آورد و حرکتهای او سبک نباشد و به باید دانست که گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری لونهای
دیگر باشد و از بهر آنکه سبب سردی هوای شب اندکی تری یابد و بشب بهتر از دیگران بیند و چشم مردمان ازرق صقلاب
از بهر آنست که هوای مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان نیز سرد و چشم بران هم سردی و خشکی مزاج پیری ازرق
شود و گرمی و تری چشم سیاه فزون از گرمی و تری دیگر لونهاست و بدین سبب که ویرا علت آب فرود آمدن و علتهای
دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا و شعلا معتدل باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت و اعتدال او باشد
و شکل بد نشان ضعف و نامعتدلی باشد و چشمی که خط باریک و چیزهای دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن اخترهای
روشن و درخشان نگریزد نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و آنچه بر خلاف این باشد نشان ضعیفی و نا
و آنکه دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند آنست که روح باصره او لطیف و صافی و اندکی باشد و سبب آنکه از دور دشوار

که روح باصره او لطیف و صافی و اندکی باشد یعنی شعاع چشم او بحرکتی که دران مسافت افتد پراکنده شود و آنکه از نزدیک بیند
و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد لطیف و صافی شود و بقوت حرکتی که اندرون مسافت افتد شعاع
بصر او لطیف شود و آنکه از دور نزدیک دشوار بیند روح باصره او اندک و تیره باشد **باب دویم در اصول** و قانون علاج بیماریهای
چشم چهار جنس است یکی سوء المزاج با ماده سیوم تفرق الاتصال چون جراحت و ریشی و آماسی چهارم بیماری ترکیبی
یعنی آفتها که در ترکیب اجزای چشم افتد چون احولی و بیرون خاستن چشم و مانند آن و علاج این چهار جنس است
یکی بگردانیدن مزاج ساده دوم استفراغ ماده سیوم علاج تفرق الاتصال چهارم بصلاح باز آوردن هیات چشم و زایل کردن
آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد اما بگردانیدن مزاج ساده را داروهای باید که موافق مزاج غریب گرم باشد اگر مزاج غریب سرد است
داروهای او چون آب عنب الثعلب و آب کسنه و آب بنفشه و گلاب سپیده خایه مرغ و مانند آن باشد و اگر مزاج غریب
سرد است داروهاء او چون مشک و مامیران و وج و بلبل و مانند آن بود و اگر تر است داروهاء او چون سرمه و توتیا و فلیمیا بود و اگر
خشک است داروهاء آن شیر زنان و مغز بادام سوده و سپیده خایه مرغ و لعاب اسپغول و مانند این بود و اما استفراغ ماده
از چشم بهفت وجه توان کرد یکی آنکه طعام و شراب کمتر و سبکتر و ستوده دهند و از هرچه بدگوار باشد و بخار انگیزد پرهیز کنند دوم آنکه اگر تن
ممتلی باشد نخست تن را از خلط بد پاک کنند سیوم آنکه دماغ را بداروها که پاک کننده دماغ است پاک کنند و حجامت کردن و رگ قیفال
و رگها که اندر سر است گشادن اندرین باب نافع است چنانکه اندر موضع آن یاد کرده آمده است چهارم آنکه ماده را از ره دماغ به بینی فرو کشند
تا از چشم باز گردد از بهر آنکه نزدیکترین راهی اینست و صواب ترین تجدد طریق لیکن تا نخست این پاک نکنند و تا ماده قرار نگیرند بدین طریق
مشغول نشاید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن است بداروها که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمده است
و پنجم رگ گوشه چشم بگشایند ششم آنکه بداروها که اشک آرد ماده را از چشم فرو بالایند هفتم آنکه اگر ماده از عضوی چشم همی آید
آن عضو را از آن ماده پاک کنند و بتدبیر آن عضو مشغول باشند و علاج تفرق الاتصال بداروها کنند که تری کمتر کند و خشکی صعب تر آید
و سوزان نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج عدسی و صبر و مانند آن از بهر آنکه بر داروی که بمزاج او
و بمزاج چشم ماننده است چشم را زیان دارد و هرچه اندکی مخالف اوست و ازین نوع است که یاد کرده آمد سودمند بود از بهر آنکه
مزاج او بمزاج چشم گرم و تر است و بدین سبب اندر بیشتر حالها داروی فزاینده چشم را زیان دارد و هر داروها که لختی تری
کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد ماده بیماری قبول نکند و آنچه بدو رسد از خود دفع کند
و بر حال سلامت بماند این اصلی بزرگست اندر بیشتر علاجهاء چشم نگه باید داشت و تدبیر بصلاح آوردن هیات چشم و زایل کردن
آفت و ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بفصد و استفراغ باشد و بعضی بانواع حبها که اندر جایگاه خویش گفته آید و بباید دانست
که علاج چشم آنست که طبیب پیش از آنکه دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا با درد چشم هیچ آماسی یا صداعی هست یا نه
اگر آماس بیند نگاه کند تا ماده آماس بیند نگاه کند تا ماده آماس کدام خلط است و علامتهای کدام خلط ظاهرتر است و نگاه کنند

که ماده اندرین

که ماده اندرین همه تن است یا اندر سر است اگر در همه تن باید نخست استفراغهای کلی فرمایند و تن را از آن ماده پاک کردن پس
باستفراغ دماغی مشغول شدن اگر ماده رطوبتی غلیظ بود یا ماده بادناک باشد داروهای مسهل فرمایند در خورد ماده پس بحب صبر
وحب الایاره وحب قوقایا و مانند آن دماغ را پاک کند پس باقی را از بالا فرو کشیدن گیرد و چشم را باب صبر و شیر زنان میشوید
و چون بیند که تن پاک شد و ماده پختن آغاز کند و گرمابه بکار داشتن فرماید و اگر ماده رطوبتی رقیق با خون یا با صفرا آمیخته باشد
نخست فصد فرماید پس مسهل دهد پس ماده سر فرو کشد پس بعلاج چشم مشغول گردد و بهیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم
نشاید برد و هیچ داروی نشاید کشیدن خاصه داروی محلل و آنرا که از بادرنجه بود گرمابه و چیزهای محلل سودمند بود و آنرا که ماده
خونی در رگهای چشم از خون غلیظ پر بود و چون فصد کرده پری رگها بر حال خویش باشد گرمابه بکار داشتن و از پس گرمابه
طعام لطیف و مقداری شراب صرف خوردن دماغ را گرم کند و سدها بگشاید و خون را لطیف کند و ایاره فیقرا و حب قوقایا
دادن سودمند بود و شیاف احمر لین کشیدن و ضمادهای محلل بر نهادن باقی را زایل کند و آنرا که آماسی ظاهر نباشد
لیکن ماده‌ها پیوسته بچشم می آید و منفعت علاج ظاهر نشود نگاه باید کرد تا ماده‌ها از بیرون قحف دماغ همی آید و سرخی چشم
و روی گرمی سر و پیشانی و پری رگها بران گواهی دهد و رگهای سر گشادن و سل شریان صدغ کردن و دماغ نهادن
و ضمادهای قوی کننده بکار داشتن سودمند بود و اگر از درون قحف همی آید غدغه بینی و عطسه بسیار و خارش چشم و بینی بران گواهی
دهد فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجهای دیگر که در باب علاج یاد کرده آید سودمند بود و آنرا که همه علاجها صواب آید
در مدد و رعشه باشد و مدت دراز باید بر حال خویش باشد از طریق صواب بر نباید گشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر باشد
و مدتی دراز باید تا آن ماده لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که بارمد صداعی سخت باشد و سست بچشم نشانده بود الا پس از آنکه
استفراغها کند و تن و دماغ را پاک کند و سل شریان صدغ کند و دماغها بضمادها قوی کننده قوت دهد چنانکه در علاج بیماریهای
سر یاد کرده آمده است اگر استفراغ و این شرطها که یاد کرده آمد مشغول گردند رنجی عظیم زیادت شود و حیائی بزرگ
کرده باشد و حقنه اندر و همه انواع بیماریهای چشم که با ماده باشد سودمند بود این قوانین واجب باشد نگاه داشتن

باب سیوم در اسباب بیماریهای چشم که با ماده بود اسباب بیماریهای چشم که با ماده باشد هفت است یکی آنکه مزاج چشم
قوی تر از وی باشد ضعیف باشد و ماده را که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد دوم آنکه مزاج چشم قوی تر از وی باشد
و مادتها را دفع میکند و بچشم میفرستد سیوم آنکه اندر تن اخلاط بد بسیار باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد
چهارم آنکه قوت غاذیه چشم ضعیف باشد غذا را که بدو رسد بهضم نتواند کرد بدان سبب مادتهای فزونی در وی گرد آید
و سبب بیماری گردد پنجم آنکه منفذها که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب مادتها بدو بیشتر آید
ششم آنکه منفذها که فضله از آن راه از چشم بیرون آید تنگ شود تا بدان سبب اخلاط که بدو فرود آید در وی
آنکه چشم اندر زیر دماغ است و فضله ناگوارنده از دماغ بدو فرود آید بر طبیب واجب بود که این اسباب طلب کند و بحسب

ونخست فنع مشغول شود **باب چهارم** از هر جنس و فعل هر یک داروهای چشم هفت جنس است یکی داروهایی است که منفذهای بسته را بگشاید
دوم داروهاست که منفذ گشاده را به بندد و آنرا بتازی مسدد گویند و مغری نیز گویند و گشاینده را مفتح گویند سیوم داروهاست
که چشم را بزداید چهارم داروهای است قابض پنجم داروهای است پزاننده ششم داروهاست بویاننده هفتم داروهاست حذر کننده
یعنی داروها که عضو را بیخبر کند تا از درد بی آگاه شود اما داروها که منفذ گشاده را به بندد دو نوع است بعضی خشک است و از زمین خیزد
و بعضی تر است و نرم و آنچه زمینی است تریهای فزونی را کمتر کند و چشمی را که اشک گرم همی ریزد سودمند بود خاصه اگر در چشمی ریشی
و بثره باشد لیکن بکار داشتن آن پس استفراغ باید کرد و از پس آنکه مدد مادها از چشم باز داشته باشد و تن و دماغ پاک کرده بود
از بهر آنکه اگر از تن مددی بدو همی رسد یا اگر اندر طبقهای چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد افزاید و هم باشد که طبقه را
بسوزاند و بخورد و این داروها اقلیمیاست و اسفیداج و توتیا مغسول و ارزیز سوخته و طین شاموس و نشاسته و آنرا که در طبقه قرنیه
باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد نوع دوم که نرم و لزج و تر است بعضی سوینده تر است
و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر و بعضی پزاننده و تحلیل کننده و حاجت بدین نوع از بهر چهار معنی است یکی آنکه هیچ یک ازین
نوع سوزاننده نیست دوم آنکه گاه بود که حاجت افتد بدانکه دارو اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند داروها که لزج چون کثیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر داروهای بیامیزند تا بصحبت آن دارو در چشم دیر بماند و از آن منفعت یافته شود سیوم آنکه داروهای
چشم بعضی سنگهاست و زمین است و در سیب است و چشم عضوی حساس و نرم و نازک است طاقت ملاقات داروهای زمینی
ندارد خاصه چون دردمند بود ازین نوع داروهای نرم با وی بیامیزند تا بملاقات آن چشم را نرنجانند چهارم آنکه گاه بود که بچیزی
نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را که از ماده گرم و تیز تولد کند و کرده باشد زایل کند و چشم را بسوی تری کیرگی خلط بداروی
باز دارد چون شیر زنان و آنچه لطیف و رقیق است از سپیده خایه مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر است و نرم کننده تر و آن
آب حلبه نیز نرم و شورنده است لیکن پزاننده است و سنبل بگرمی میل دارد و در گرمی معتدل است و داروهای جنس دوم
که منفذهای بسته بگشاید دو نوع است اول چون وج است و دارچینی و فرفیون و حلتیت و شکنج آنجا بکار آید که از پس طبقه
قرنیه یا ماده غلیظ باشد و قوت داروهای پزاننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بدان نمیرسد و اثر نمیکند ازین نوع
داروها با داروهای پزاننده و تحلیل کننده بیامیزند تا منفذها را بگشاید و قوت دیگر داروها بموضع آفت رساند نوع دوم چون
زهره جانوران است و آب را که بادیان و غیر آن از داروها که سخت گرم باشد و از وی درشتی تولد بکند این نوع دوم آنرا که
بچشم فرود آید باز دارد و اما داروها که جنس سیوم دو نوع است یکی نوع آنست که وسخ را و اثر قروح را بزداید چون قلمیا
و کندر صبر و مانند آن نوع دوم داروهاست که سبل و جرب و ظفره و مانند آن را پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال
سوخته از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست که از داروهای نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی
معتدل است و اندر زدودن کمتر از دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده است و داروهای جنس چهارم که مقعد است

یکنوع است

یکنوع است سوزاننده و درشت است چون زرنیخ و زنگار ظفره صلب و جرب مزمن و خشک ریشه را بزداید و داروهای جنس پنجم
قابض است و دو نوع است قوت قبض و بعضی معتدل تر است و بعضی قوی تر آنچه معتدل تر است گل سرخ است و عصاره او
و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی این نوع آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید
و نوع دوم اقاقیاست و عصاره غوره و عصاره سماق و مازوی خام و گلنار و قشار کندر و مانند آن منفعت این نوع
در چشمهای دردمند کمتر از مضرت باشد آنجا بکار آید که خواهند تا اجزای چشم درشت قوی تر شود و قوت بصر تیزتر گردد
و آید و بدین باز ایستد و داروهای جنس ششم بزاینده و تحلیل کننده است چون آب حلبه و حضض هندی و بارزد و انزروت
و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مر و قوت تحلیل از همه فزون تر است و زعفران با قبضی که در وی است بزاینده
و نرم کننده تر بود و کندر همچنین بزاننده و نرم کننده است این دارو در علاج بثره و قرحه و آماس چشم بکار آید و آنجا که خواهند
که رطوبتهای غلیظ را و ریم را که از پس طبقه قرنیه مانده بود تحلیل کند و داروهای جنس هفتم حذر کننده است چون لفاح و افیون
این جنس را کمتر بکار شاید داشتن از بهر آنکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و جز بضرورت صعب و آنجا که
دردی عظیم و حرارتی و سوزشی عظیم باشد و ترسند که طبقها را بخورد بکار نباید داشت احتیاطی تمام چنانکه یاد کرده آید اینست
اجناس داروهای چشم و همه درین موضع بر ترتیب حرف معجم یاد کرده شود **حرف الالف** انزروت گرم و خشک است
تریها را کمتر کند و ریشی را پاک گرداند و باقی درد چشم زایل کند و گوشت خورده برویاند و مس را پاک کند و چشمی را که
بر هم گیرد سودمند بود و در وی قوتی تحلیل کننده است نه بزاننده نیست اثمد سرمه است سرد و خشک است و قابض
و جراحتها و ریشی چشم را برویاند و مژه چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و رشتی چشم را نگاه دارد و دو مور سرخ را
سودمند بود اسفیداج تر و خشک است و مغزی افیون سرد و خشک است بدرجه چهارم و مخدر است از درد بی آگاه
کند و مادتها را که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه دوم و خشک بدرجه سیوم و آنچه مغسول نباشد سرد است
بدرجه اول همه اجزای چشم را قوة دهد و مادتها را از چشم باز آرد و اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلیظی پلک
و ثولول و تاکل سودمند بود و تحلیل کند اشنه معتدل است اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزای چشم را قوت دهد
و اندک مایه قابض است آبنوس گرم است و لطیف کننده و بزاینده ریشی کهن را و تاریکی چشم را و غشای رقیق را که
بر حدقه پدید آید بزداید آس مورد است تریها را کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب و دیدن را از چشم باز دارد و مادتها که
بچشم فرود آید باز دارد و آب او بر پیشانی طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند منع ماده کند ایارج سرب است وی را بسوزند و بشویند
و در داروهای چشم بکار دارند سرد و خشک است جراحت و ریشی طبقه قرنیه را درست کند و اثر جراحت را که بر طبقه قرنیه افتد
هموار کند و مور سرخ را سودمند بود اکلیل الملک مرکب است از جوهری سرد و قابض معتدل اندر قبض و جو
بزاننده و تحلیل کننده بقوت نخستین چشم را قوة دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت دوم آنکه طبقها را نرم کند و خلط غلیظ

اول او [illegible]

بگدازد و بزداید و تحلیل کند اسارون گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دوم خلط غلیظ را و ریم را که در طبقه قرنیه باشد
لطیف کند و بزاند حرف الباء بسد مرجان است سرد و خشک است چشم را قوت دهد و اشک را باز دارد بوالضب سرگین
سوسمار است سپیدهٔ چشم را بزد بارزد گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه سیوم علت ذار بزد و جرب را سودمند است
و اخلاط لزج را نرم کند و بزاند بلسان روغن او تاریکی چشم بزداید بصل عصاره سازند در کشیدن تاریکی چشم را بزداید خلط غلیظ
تولد کرده باشد و روشن کند و در ابتدای آب فرود آمدن سود دارد لیکن در وی مضرتی است که سر رگهای چشم را بگشاید و آنرا
که موی برخواهد آمد زودتر برآرد بورق همه گرم و خشک است و بدرجه دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بگسلد و سپیدی ببرد کهن را
باقلی خشک سرد و خشک است بدرجه اول اگر بجوشند سردتر باشد بدرجه دوم و در وی قوتیست تحلیل کننده و قوتی خشک کننده
بکوبند و اول ضماد کنند فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند سود دارد بیض خایهٔ مرغ است سپیدهٔ او در سردی و گرمی
معتدل است و مغری است تیزی خلط گرم را از چشم باز دارد و زرده او بر چشم نهند مادتها را از چشم باز دارد و بیخ سرد
و خشک است بدرجه سیوم و مخدر است ضماد او حس ضربان آماسها را باطل کند بزر الحسک مخدر و سرد و خشک است ضماد کنند مادتها را از چشم
باز دارد بادروج گرم و خشک است بدرجه دوم عصارهٔ او اندر کشند بینائی چشم را تیز کند و خوردن او چشم تاریک کند حرف التاء
توتیا ناشسته مضرت کند سرد و خشک است بدرجه سیوم اشک باز دارد و ریشی چشم را سودمند بود توبال مس گوشت
فزونی بخورد و در همه توبالها قوتی سوزاننده و لطیف کننده است و توبال شار شوقان اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی
قوی تر از توبال مس است حرف الجیم جوزبویا گرم و خشک است بدرجه سیوم اندر کحل سبل بکار آید جلنار سرد و خشک است بدرجه
دوم و سیوم عصارهٔ آنرا با عسل اندر کنند تاریکی چشم را بزداید و فراسیون بفعل و بمزاج بد و نزدیک است جندبیدستر گرم و خشک است
بدرجه سیوم پزاننده است عصبها را گرم کند و ریم را که از پس طبقه قرنیه باشد کند جاوشیر گرم است بدرجه سیوم و تر است
بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر خانلوای آب فرود آمدن سود دارد حرف الحاء حضض هندی بهتر است اندر وی قوتی
گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک بدرجه دوم بقوت گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد
حرف تخم اسپند است وی را بسوزند گرم و خشک است بدرجه سیوم سر رگها بگشاید و خون غلیظ را تحلیل کند و سبل را سود دارد
حلتیت گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد حلبه
گرم است بدرجه دوم و خشک است بدرجه اول آماسها را تحلیل کند حنظل گرم است بدرجه سیوم خشک است بدرجه دوم اندر ابتدای
آب فرود آمدن سود دارد حرف الخاء خربق سپید گرم و خشک است بدرجه دوم زداینده است مادهٔ آب را از چشم باز دارد
خطاطیف وی را بسوزند با کمر اندر کشند چشم را روشن کند و اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد خرء الفار سرگین
است گرم است رطوبت غریب را از چشم بزداید و مژه برویاند خذف سفال است و سفال رنگین بکار آید خشک است
و چشم را قوة دهد خلاف بید است وقت شکوفه پوست از شاخهای او باز کنند و شیرهٔ او بگیرند و بچشم اندر کشند

توبال آهن قابض است و نزیها را کم کند و ریش بد را سودمند بود

تحلیل

تاریکی چشم را

تاریکی چشم را برداید سرد و تر است بدرجه دوم حرف الدال دار چینی گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است تاریکی چشم را
که از رطوبه باشد زایل کند و بصر را تیز کند و رطوبه از دماغ فرود آرد دار فلفل گرم و خشک است با خر درجه دوم اندروی رطوبتی اندک
شبکوری را سود دارد دبق گرم است و تیز رطوبتها غلیظ را از قعر برکند و ناصور که اندر گوشه چشم افتد سود دارد دخان القوارین
دود آبگینه گران گرم است و تیز اشک را فرود آرد و تحلیل کند سبل را ببساند و بصر را تیز کند دخان کذر چشم را نیکو کند و پیرزدن
مژه را دسلاق را دد موه و خارش را سود دارد دم الاخوین سرد است و قابض جراحت را درست کند و ببرد یاند و چشم را قوه دهد
دم الحمام گرم است و محلل طرفه را سود دارد دماغ الخشاش با عسل اندر کشند اندر ابتدای آب فرود آمدن حرف الذال ذرق الخطاف لطیف
زداینده و پاک کننده است سپیده را ببرد حرف الراء زرنباج گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه اول آب او چشم
اندر کشند اندر ابتدای آب فرود آمدن سود دارد رماد القصب گرم و خشک است بدرجه سیوم حرف الزاء زنجبیل گرم
و خشک است بدرجه سیوم لطیف و تحلیل کننده است بصر را تیز کند و جرب را سود دارد و زعفران گرم است بدرجه دوم و خشک است
بدرجه اول و دردی قبضی است پراننده است و چشم را قوت دهد و بزداید زنجفر اندروی تیزیست معتدل و تحلیل کننده است
واز قوتی قابض خالی نیست زرنیخ گرم است بدرجه چهارم و سوزاننده است طرفه را سود دارد و تحلیل کند زنگار گرم و خشک است
بدرجه چهارم گوشت فزونی ببرد و جرب سپیدی زایل کند زاج سوخته گرم و خشک است بدرجه چهارم قابض است و سوزاننده
و کمتر از قلطار سوزاند زبدالبحر تیز است و گرم و خشک بدرجه دوم زداینده و تحلیل کننده سپیدی را ببرد دارد حرف السین سلیخه
گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف کننده است و تیز نیت واز قوت قبض خالی نیت مادها را از چشم باز دارد ساذج هندی
همچون سنبل است سداب گرم و خشک است بدرجه سیوم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ را ببرد و بزداید آب او با عسل اندر
بصر را تیز کند و اندر ابتدا ی آب فرود آمدن سود دارد سکبنج گرم و خشک است بدرجه سیوم لطیف است و محلل و زداینده سپیدی
ببرد دارد و تاریکی را که از رطوبه غلیظ تولد کند زایل کرداند و اندر ابتدای آب دویدن سود دارد و علت شیره و بردرا تحلیل کند
سلخ الافعی شرکین افعی است با عسل بسایند و اندر کشند قوه باصره را قوی کند سرطان نهری خشک و زداینده جرب را
و طفره را ببرد دارد و ریشها را خشک کند و پاک کرداند سوار السند سرد و خشک است منفعت او همچون منفعت توتیاست تری
چشم را کمتر کند سعتر اندر سوطها بکار آید و بصر را قوی کند سکبوبه گرم و خشک است و محلل شبکوری را سود دارد سکر العش از سکبوبه
قوی تر است سپیدی بردارد حرف الشین شحم الافعی آب را و موی برآمدن را باز دارد شقایق النعمان گرم است بدرجه اول
دوی قوتیست زداینده و تحلیل کننده ریشها را پاک کند و برگ او ضماد کنند آماس را بنشاند و خیرکا و سپیدی چشم را
بزداید شب یمانی گرم و خشک است باول درجه چهارم و قابض شادنج سرد و خشک است و قابض برامدن گوشت فزونی را
باز دارد و همه اجزای چشم را قوت دهد خون آمدن از چشم باز دارد و درشتی پلک چشم را که از اماس تولد کند ببرد
شراب انگوری کهن گرم و خشک است بدرجه سیوم چشم را قوه کند و خلط را تحلیل کند شمع معتدلست و پراننده

رماد القصب

علت شیره را تحلیل کند حرف الصاد صبر گرمست بدرجهٔ دوم خشکست بدرجهٔ سیوم محلل وزداینده وجراحته را وریش را بروياند
وپاک کند ضمغ عربی سرد وخشکست ومغری ضمغ البطم گرم است بدرجه دوم لطیف است ومحلل وزداینده صدف
تری را بچیند وچشم را قوة کند آنرا سوخته بکار دارند موی فزونی را بازدارد حرف الطا طین رومی خشک کننده وقابض است
باآب کسنه طلی کنند آماس گرم را بنشاند وخون آمدن بازدارد طین ارمنی خشکتر وقابض تر از رومی است طین شاموس
مغری تر از رومی است حرف العین عفص سردست بدرجه دوم وخشکست بدرجه سیوم سوخته خشکتر باشد مادتها از چشم
بازدارد عکر الزیت گرم وخشکست آنرا تحلیل کند عسل گرم وخشکست بدرجه دوم وزداینده است عاقرقرحا لطیف وسوزاننده است
وتیز قوت آن بعضلها زند روبین رسد استرخاء چشم را سود دارد عدس آماسهای گرم را سود دارد خاصه درد چشم را
که طبیبان وردینج گویند عقیق سوخته سرد وخشکست چشم را قوت کند عروق زرد جوبه است گرم است بدرجهٔ سیوم وخشک
بدرجهٔ اول دماغ را قوت دهد حرف الغین غبار الرحی پشانی طلی کنند مادتها از چشم بازدارد حرف الفا فرفیون
لطیف وسوزاننده است آب را ببرد فلفل اسود گرم وخشک است بدرجه سیوم تاریکی چشم را بزداید وطوبته را تحلیل کند
ودمعه را بازدارد فوفل سرد وخشکست استرخاء چشم را سود دارد فلفل ابیض گرم وخشکست بدرجهٔ دوم آلتهاب چشم را قوة دهد
حرف القاف قشر البیض چشم را قوت دهد وتریها بچیند ودمعه بازدارد اورامکلس کند سپیده بردارد قرنفل گرم وخشک
بدرجه سیوم لبصر را تیز کند وآلتهاب لبصر را تیز کند وآلتهاب لبصر را قوت دهد ومادهٔ غلیظ را تحلیل کند اقلیمیا خشکست وقابض وزداینده
واندک گرمی وسردی معتدل است اورا ببوزند وبشویند ریسها چشم را بروياند وجراحته را هموار کند قرن محرق سرد وخشک
وزداینده ومغری قابضهٔ الحمار نی گرم وخشکست محلل وزداینده اثرها که برطبقهٔ قرنیه پدید آید ببرد آید قشر الرمان الحامض پوست انار ترش
سرد وخشکست وپوست انار شیرین سرد وتر است واز قبض خالی نیست آماسها را فرو نشاند خاصه وردینج را قطار قوتیر از راج
قلقند سخت قابض است دردی حرارتیست تریهای چشم را قلقدیس گرم است ولطیف کنندهٔ وقابض سوزاننده وآنرا ببوزند
لطیفتر شود وکمتر سوزاند حرف الکاف کندر گرمست بدرجهٔ دوم وخشکست بدرجهٔ اول مادتها وریسها را تحلیل کند وبزداید
واثرها ریسها را نمودار کند وگوشت بروياند واز قبضی خالی نیست کمون لبصر را تیز کند واشک فرود آرد آنرا بکوبند وباصمغ
برجایگاه موی فزونی که در چشم برآید طلی کند موی برابازدارد کتیرا مغریست حرارت چشم را تسکین دهد کافور تیزی خون را
وحرارت را تسکین دهد حرف اللام لفاح سردست بدرجهٔ سیوم وتر است بدرجه دوم پوست او میل بخشکی دارد حواء
واز دردبی آکاه کند لبن بهترین شیرها شیر زنانست واز آن گذشته شیر خر سردست وزداینده است دردها بنشاند لولو سرد
وخشکست بدرجهٔ سیوم حدقه را بزداید ولبصر را تیز کند وسپیده واثرها که برطبقهٔ قرنیه افتد دقیق کرداند لازورد زداینده است
ها قبضی اندکست مژه برآورد وچشم را نیکو کند لادن نرم است وپزاننده ورطوبتها را تحلیل کند لیلنج سرد وخشکست
ل ودردی قبض است دقوی کننده است وآماس گرم را تحلیل کند وباهمه اسباب بدبازگوشد ومضرتها بازدارد

حرف المیم

حرف المیم مامیران گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم پاک کننده است و زداینده قوت بصر را زیادت کند سپیده را
و اثرها را که بر طبقهٔ قرنیه پدید آید ببرد مرقشیثا قوت تندرستی چشم را نگاه دارد و در وی قوتی تحلیل کننده است
و زداینده و در وی قبضی است و خشک کننده است اندک مایه بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کننده است
سنگ آسیا همین قوت دارد ملح گرم است باول درجهٔ سیوم لطیف کننده است و زداینده و در وی قبضی است
و خشک کننده است مس سنگی است که کاردها بروی تیز کنند زداینده است و سپیده را بزداید مشک گرم است
بدرجهٔ سیوم و خشکست بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها بزندرون طبقها رساند مرزنگوش گرم و خشکست
بدرجهٔ سیوم لطیف است و محلل بادها را بشکند مامیثا سرد و خشکست بدرجهٔ دوم اثرها را بزداید و طبقهٔ قرنیه را لطیف کند
مراره گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم تیز است و زداینده قمل را که اندر مژهٔ چشم افتد بکشد و لطیف کننده بصر را تیز کند
و آب را ببرد و باز دارد حرف النون نانخواه گرم و خشکست و لطیف کننده بصر را تیز کند و آب را ببرد و باز دارد گرم
و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده آب او اندر چکانند چون فسرده را تحلیل کنند نشاستج گرم و خشکست و مغزی نحاس سوخته
قابض است مغسول او ریشهاء ناخنها و گوشت فزونی را سود دارد نوشادر لطیفست از نمک است سپیده را باز دارد
نطرون قوت او کمتر از قوت بوده است خلط غلیظ الزج را لطیف کند سپیده را بردارد خشک کننده است حرف الها
هندبا در وی قبضی است و سردست بر آماس چشم ضماد کنند سود دارد هلیج هلیله زرد قوت دهد دمعه را باز دارد و قوت
بلیله همچون قوت هلیله است حرف الواو وج گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیف کننده است عصارهٔ او طبقهٔ قرنیه را
لطیف کند درد مادتها را از چشم باز دارد و علت وردینج را سود دارد ودع ویرا سوخته بکار دارند درشتی چشم را سود
دارد و سپیده را بردارد باب پنجم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن که داروهای چشم چگونه باید کرد
و چگونه باید ساخت بباید دانست که اصل اندر شناختن و ترکیب کردن داروهای چشم آنست که نخست داروها
مدبر کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوع از داروهای دیگرست اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنه عدسی و توتیا و مرقشیثا
و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند و آنچنان که داروهای را نرم بکوبند و نرم بسایند چندانکه توانند و این کوفته را اندر
آب کنند و باهستگی بسوزانند اندک اندک عصارهٔ پاکیزه رنگین میگردانند و دیگر باره آب زیادت می کنند و میسوزانند
و آنچه بر سر می آید و بآب میرود باهستگی اندر عصارهٔ دوم میگردانند تا هرچه لطیفتر و سوده تر است با آب برود اندر عصارهٔ دوم
حاصل شود این عصارهٔ دوم را بنهند تا دارو از آب جدا شود و بنشیند و باهستگی آب از سر دارو بریزد و دارو را بآفتاب نهد
تا خشک شود سر او پوشیده دارد تا غبار اندر وی نرود و آنچه درشت و تمام ناسوده باشد اندر عصارهٔ نخستین بماند آنرا
دیگر بکوبند و بسایند و هم برینگونه بشویند تا جمله دارو نرم سوده شود چنانکه درشتی نماند و این دارو و آب سوده و شسته را
دیگر باره از جهت احتیاط هم چون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند و بسر آب فراز گیرند و بنشانند

ازوی جدا کنند و خشک کنند تا آنچه باشد بتمامی ازوی جدا شود و این شستن را بتازی تصویل گویند و تدبیر بعضی سنگها
دیگر چون افلیمیا و زاجات آنست که او را بسوزند پس تصویل کنند و سوختن این انواع آنست که آنرا بشکنند و اندر
کوزه پر کنند یا اندر صره کنند و بگل حکمت اندر گیرند و بتنور اندر نهند یا بدود خانه آبگینه گران و یکشب بگذارند و دیگر روز بیرون کنند
و بکوبند و بسایند نرم و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد صدف را و حلزون را و آنچه بدین ماند هم چنین بسوزانند پس تصویل کنند
و توبال مس را و مس سوخته را هم چنان ناکوفته بچند آب بشویند پس بکوبند و بسایند نرم تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمد
و اسفیداج چند کرت تصویل کنند تا ترشی و درشتی ازوی بشود و نبل را نخست بناخن بپرای ببرند پس اندر هاون
بکوبند چنانکه بقوت کوفتن نشود و بحریر فرو گذراند تا چون غباری فرود آید پس بدست بمالند نیک تا پوستها سیاه
ازوی جدا شود و سپید گردد پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند
پس دیگر باره بخشکی بکوبند و بحریر فرو گذراند تا چون غبار فرود آید و این را بتازی مهیا گویند و زنجار را تصویل کنند و اندکی
ازان با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و بآب اندر فرغارند تا آغشته شود
پس بهاون اندر مالند تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی را هم چنین نخست فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه بپالایند و داروها
بدان بسرشند و آنچه اندر شیاف ابیض خواهند کرد از صمغ عربی و کثیرا اولیتر آنست که آنرا بکوبند و نرم ببیزند و سپیده
خایه مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند از بهر آنکه اندرین شیاف صمغ و کثیرا بیشتر بکار آید و اندر شیافهای
دیگر از بهر سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون را پاره کوچک بر تخته مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر
گرم نهند تا پخته شود پس بردارند و نگذارند که افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود پس او را اندر آب
فرغار کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند و بباید دانست که اصل اندر ترکیب داروهای چشم آنست

سوخته

الناص

داروهاء چشم آنست

که بدانی که مقصود از هر داروی چیست و منفعت او در آن باب چند است آنچه بکار آمده تر و با منفعت تر باشد
بیشتر کنی و آنچه از بهر اصلاح اوست یا از بهر قوام اوست کمتر کنی و همچنین نگاه باید کرد تا آن داروها که درین مقصود بکار آید
کیفیت او بچه اندازه است اگر کیفیتی قوی تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت کنی و آنچه از بهر او اصلاح
باید چون اسفیداج بیشتر کنی تا تیزی و مضرت وی شکسته شود و اگر کیفیت او بدان تیزی نیست و منفعت او
بزرگست چون توتیا هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنی و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنی چنانکه قوت زنگار با سفیداج
شکستن و داروهاء نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار آن بیشتر کنی و صمغ و کثیرا که منفعت او سخت بسیار
نیست مقدار او کمتر کنی و سکبینج و حلتیت در شیاف مرارات مقداری تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات
تحلیل است و منفعت این هر دو و در تحلیل آب قویست و آب غوره و آب بادیان و هلیله و آب سماق و
آب مرزنگوش و آب باران از بهر آنست که تا قوت دارو زیادت کند اولیتر آنست که داروها را چند کرت
بدان تر میکنند و باز میسایند و تر میکنند تا قوت آن دارو پدید آید و مقصود از مشک آنست که مشک قوت
داروها را بقعر چشم و اندرون طبقات میرساند مقدار او باندازه معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاه داشتن قوت
داروست مقدار او نیز باندازه باید کرد و داروهاء تازه و پاکیزه و بی غش باید گزید و هر یک جداگانه باید کوفت
و بدان وزن که در نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد و بباید دانست که اگر کسی همه داروها که در شیافی یا در وذوری
بکار آید یکبار در هاون کند و بکوبد خطا کرده است از بهر آنکه بعضی دروهاست که یکبار تمام کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی
تمام و زود کوفته شود و چون یکی زود کوفته شود لطافت آن کوفته شده است بگردد و سوده باقی تمام او سوخته گردد کمترین مضرت
او باشد که اوزان هر یک از آن اندازه که در نسخه است بگردد و چون داروها برسم و شرط کوفته شود همه را یکبار در هاون
باید کرد و باهستگی سودن تا هموار آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهد کرد آب بر می باید چکانید و همی کوبند تا هموار سرشته
شود پس شیاف کردن و در سایه خشک کردن و از گرد و از آفتاب نگاه داشتن از بهر آنکه آفتاب لطافت دارو
و ساختن شیاف در فصل ربیع موافق تر بود و در وذر بآخر فصل ربیع از بهر آنکه آخر فصل ربیع هوا گرم تر بود و داروها
زودتر خشک شود و کوفتن و بیختن آسان تر بود و نرم سوده تر آید و اگر داروئیست که با آب نوره و با آب بادیان
و مانند آن همی باید پرورد هم بآخر فصل ربیع بهتر آید **باب ششم** در آنکه چشم بیمار چگونه باید گشاد و دارو در چشم چگونه باید
کشید اما در گشادن چشم هر چه آهسته تر باید و چشم راست را بدست چپ باید گشاد و بانگشت مسبحه و ابهام
و میل بدست راست گرفتن و سر میل بگوشه چشم که از سوی بینی است نهادن و تا بدیگر گوشه و میل را بانگشت
وسطی و ابهام بتافتن تا در چشم بگردد و داروها هموار بچشم رسد و چشم از حرکت میل خسته نشود و چشم
چپ را بدست راست باید گشاد بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشه تا بدیگر گوشه چشم نهادن ر

بنافش وچون میل از چشم بردارد بدو بگذارند نرم تر و پر مایه تر باشد بیکبار انگشت از پلک چشم برنشاید داشت
که بزودی فراهم شود لیکن باهستگی برباید داشت تا پلک چشم باآهستگی بجای باز شود و میل سخت باریک
نباید خاصه سرمیل که بدارد بدو بردارند نرمتر و پرمایه تر باشد تا دارو بیشتر بردارد و از آنکه طبیب خواهد که پلک
چشم او باز کرداند مژه او را بانهام و سبابه باید گرفت و باهستگی لختی برکشیدن و گفجه میل برپشت چشم
نهادن و فرو بردن تا چشم باز کردد و چنان فارغ شود بیکبار دست از چشم برنباید ربود و لیکن برفق باید برداشت
تا برفق بجای باز شود و چشمی که سخت پادرد باشد میل بدو نشاید رسانید لیکن داروی سوده و حل کرده در
باید چکانید و یا میل ربوده باید داشت تا فوت و کرانهٔ میل بچشم نرسد و از آنکه داروی تیز در کشند میلهای زود از زود
از پس یکدیگر نشاید کشید و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و شورش دارو ساکن نکردد و میل دوم نشاید کشید
و از آنکه رمد با خربان و درد صعب باشد در چشم او خز دارو سی نرم نشاید کشید و بیماری کو از آنکه رمد با خربان و درد صعب
باشد و در چشم او خز دارو نباید کشید کهن و نرمن را که با غایت درد سخت باشد چون حرب و سبل
و ظفره و مانند این جز بداروهای تیز علاج شوان کرد و از آنکه سپیده با نکه اثری دیکر برخواهد داشت موضع از بداروها
بباید بریدن و خاریدن چنانکه بحوالی آن هیچ رنج نرسد **باب هفتم در تدبیر نگاهداشتن چشم تا درد مند نشود** دانست که
چشم خود را از دود و از کرد باد و از هوای کرم و سرد که از اعتدال برون باشد نگاهدارند و از کریستن بسیار
و نکریستن در جز بهار روشن و در خشان و نقشهای خرد و خطها باریک خواندن الا کاه کاه بر سبیل ریاضت
و از مستلقی خفتن یعنی بپشت باز خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بدکوار و از هر چه بخار بدماغ
برآرد و از چیزهای تیز چون کندنا و سیر و باز و مانند آن بپرهیز کنند و طبع نرم داشتن سود دارد و خشک شدن
طبع زیان دارد و کرمابه بسیار و رک زدن و حجامت کردن و بسیار خفتن و بخواب بسیار و چشم بر چیزی داشتن
چنانکه نظر از وی برندارند و چشم بر هم نزند سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و بشب طعام
خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره و غلیظ خوردن و لبریز معده را بر نجاندن چشم را و تیزی بصر را سخت
زیان دارد و باد روج و بنت و زیتون رسیده زیان دارد و در آب صافی نشستن و سر باب فرو برده چشم باز
کردن سود دارد و سرمه و نوتیا با آب بادیان و باب مرزنکوش پرورده در کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی
کند و سود دارد و بر رودرمان و آب بادیان ساده و با شکر کشیدن سود دارد صفت برود الرمان که بسان
بدست اید چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بکیرند انار ترش و شیرین و دانهٔ او شحم او بکوبند و بفشارند
او بکیرند و بیالایند و صافی کنند و بمقدار یکمن از این آب با مدد رم انکبین مصفا برنهند و در پاتیله سنکینی
ن نرم بجوشند و کفک بردارند و بقوام آرند صفت سرکه اجزای چشم را قوت دهد و بلک چشم او صدقه

را صافی کند و باد سبل و ناخنه از چشم باز دارد بگیرند هلیله کابلی مقشر و صبر و مامیران و زرد چوبه از هر یکی دو درم نمک
بحرزد و مروارید ناسفته و کفک دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی و تخم بادیان و سرطان بحری
و طوطیا هندی و شیاف مامیثا و رهبانی و کافور و اسفیداج و ارزیز و قلیمیا زرد و گل سرخ و حضض و هلیله زرد
از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بیزند و بحریر هر ساعت آب بادیان تر بروی میچکانند و می سایند تا داروها قوت
آب بادیان گیرد پس در سایه خشک کنند باز بسایند نافع باشد انشاء الله تعالی وحده جزو دوم از
گفتار دوم در شناختن بیماریها که در پلک چشم افتد اینست و پلک چشم را بتازی جفن گویند و این جزو بیست و نه
باب است این مقدمه ایست که معلوم باید کرد از بهر آنکه بیماریها که اندر پلک چشم افتد بدین عدد است لیکن
از جمله بیست و نه بیماریست که خاصه پلک چشم است و باقی در پلک چشم و ابرو و سر و دیگر اجزاء چشم و دیگر اندامها
نیز افتد اما آنچه خاصه پلک چشم است اینست اول در برد دوم در تحجر سیوم التصاق چهارم در ستر پنجم شعیره ششم
شعر زاید هفتم انقلاب الشعر هشتم ورد پنجم نهم السلاق دهم الشرناق و بیماریهای دیگر که در اندامهاء دیگر افتد
اینست یازدهم جرب دوازدهم خارش اندرون پلک سیزدهم خسا لاجفان چهاردهم تغلظ پانزدهم الکدکد
شانزدهم التوثه هفدهم الکمنه هژدهم الثولول نوزدهم الثری بیستم النمله بیست یکم السعله بیست دوم تاکل و
جراحات بیست و سیوم النفقه بیست و چهارم الانتفاخ بیست و پنجم الاسترخا بیست و ششم موت الدم
بیست و هفتم شپش مژگان بیست و هشتم انتشار الهدب بیست و نهم بیاض الهدب والله اعلم
بالصواب باب نخستین در برد و اسباب و علاج آن برد رطوبتی است غلیظ که در پلک چشم
گرد آید و غلیظ شود و بفسرد و مانند ژاله و برد و بتازی تگرگ را گویند و این علت بیشتر بر ظاهر پلک چشم افتد
علاج بگیرند پرزد یا اشق یا حلتیت و بسرکه ترش حل میکنند و طلی میکنند و شوخ انگبین و عنزروت و علک
البطم هر سه را بهم بسرشند و بران موضع مینهند و اگر پرزد و روغن گل و علک البطم یا شوخ خانه مگس انگبین
و یا اشق حل کنند و بسرکه بسرشند و طلی کنند قوی تر باشد طلا ارباسبوس بر دراو شعیره را سود دارد بگیرند
کندر و مر از هر یکی دو درم لادن دو درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن یا بدردی روغن
زیت بسرشند و طلی کنند و اگر بدین داروها تحلیل نپذیرد پلک چشم را بمیضع بشکافند و برد را بلفحه میل
بردارند و اگر شکاف بزرگ افتد میانگاه او بدوزند و ذرور اصفر بر کنند صفت ذرور اصفر بگیرند عنزروت
پرورده بشیر خر هشت درم شیاف سه درم مرد انگبین همه را بکوبند مامیثا رهبانی دو درم صبر و افیون و نشا
و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مرد انگبین و نیم همه را بکوبند و بیزند نرم و نگاه دارند و اگر برد اندرون

افتد پلک را باز کردانند و از بهنا بشکافند و برو بردارند و چشم را باب کرم بشویند باب دوم در تجرد اسباب
و علامات آن بیاید دانست که این علت آماس خورد است و سخت و مادهٔ او فضله سودا است که
در جفن کرده آید و بغیر دو سبب فرد آن اوزی و لطافت جفن است و بسبب لطافت او انچه لطیف
تر است از ماده علت تحلیل خرج شود و انچه غلیظ تر است بماند و سخت کردد و بعضی طبیان این علت را
عدسه گویند علاج سخت رگ قیفال باید زد از ان دست که علت ازان جانب باشد و بعد از فصد
استفراغ کردن و جب قوقایا مصطکی حقون و جب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و مقصود از رگ زدن و جب قوقایا
و غیر آن خوردن انست که تا چون مرهمها محلل بر نهند با بدست کاری علاج کنند مدد ماده تهی باز ایستاده باشد
و تا مادهٔ دیگر روی بدان عضو نهند و الم و ریم فرونی نیابد بعد از یکهفته چشم باب کرم شستن و اسفنج باب
کرم تر کرده بر نهادن تا ماده علت نرم شود پس از یکهفته مرهم دیاخلیون باید نهادن تا و بر اطراف کداز د و اگر مدت دراز تا و را
کرده نگذارد که پلک چشم را باز کردانند و بشکافند چنانکه ماده علت بیابد و بتاخن یا بگلقه دو انگشتری بفشارند
تا بیرون آید و گاه باشد که ماده فرده برون آید و گاه باشد که ریم برون آید اگر نه سدد علت معاودت
کند بسهار جراحت بناخن بتوان برگرفت تا جراحت دیر تر بروید و مادتها یالا بد استفنج کرم بر نهند و باب کرم
شویند و الله اعلم باب سیم در علت التصاق بیاید دانست که التصاق بر هم بسته شدن هر دو جفن باشد
و گاه بود که از یک گوشه چشم بر بسته شود و گاه باشد که بر حدقه بسته شود و سبب این دو نوع است
تا بدان انکه در چشم یا بر جفن حدقه بر دو علان کرده شود و بدنی چشم بر هم نهاده داشته و موضع جراحت بدان
سبب بر هم گیرد دوم انکه ناخنه یا سبل بر داشته شود و موضع جراحت را چنانکه واجب کنند بریده و
نمک داغ نکرده بگذاشته باشند علاج این علت دشوار است اما انچه گشاده باشد میل در کنند
و جفن بردارند و موضع بر هم رسته را بدان آلت که ناخنه بردارند هم باز کنند و اگر جفن بر طبقهٔ ملتحمهٔ رسته
باشد یا بر حدقه رسته آهسته و بسته باید دانست تا جفن بسیار کشیده نشود از بهر انکه بیم بسیار تا
که طبقه فریخته با جفن ملتصق بر آید و چشم از جای بر خاسته و الا آنرا که هر دو بر هم رسته باشد و میل بران
شوان کردن جفن را بدو خاره اندکی بر باید داشت بر فق بالتی که انرا متحمل ناسور گویند و بزیره و نمک داغ
کنند و پنبه بروغن کل چرب کرده در میان هر دو لبی جفن نهادن تا باز بهم نروید و بر تثبیت چشم از دهٔ خایه
مرغ بروغن کل بهم آمیخته بر نهادن و ببستن و روز دوم برگشادن و هم آب سوزیره و نمک بر هم کردن
بروغن کل و زرده خایه مرغ علاج کردن و روز سیوم اگر ممکن کردد شبا فهار که جراحت را نافع بود در کشیدن

تا مه را

و نگاه

ونگاه داشتن تا دیگر بار بهم باز نرود و اگر هنوز شیاف کشیدن صواب نبیند هم بروغن گل و زرده خایه مرغ
علاج کنند تا بوقت شیاف رسیدن میکشند نافع بود **باب چهارم** در شتره و علاج آن کوتاهی پلک چشم
است و بسبب کوتاهی پلک چشم که دیده در خواب و غیر خواب پوشیده نشود و لبهاء هر دو پلک بیکدیگر
نرسد و این چشم را بچشم خرگوش مانند کنند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوش گویند و گاه
باشد که هر دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان ماده پلک است که
از مادر چنان زاید دوم حوادث است گوناگونست و این حوادث چهارده گونه است یکی آنکه بسبب علتی پلک
ریزیده باشد و باز دوخته نه چنانکه واجب کند دوم آنکه غده در پلک تولد کند یا گوشتی فزونی بروید بسبب
قرحه که بوده باشد سیوم پلک باز گردد و قرحه و تشنج کند با ماده خشک چهارم آنکه عضله از عضلهاء چشم یاد
کرده آمده است پلک مسترخی شود از بهر آنکه پلک زیرین را سه عضلت چنانکه در تشریح عضلهاء چشم یاد
کرده آمده است و ازین سه عضله یکی آنست که پلک را بر دارد و حرکت بر گشادن پلک بدان است
بالای این دو عضله آنست که پلک را فرا خوابانند و حرکت بر هم نهادن پلک بدان است و هرگاه که عضله برو
ارند مسترخی شود پلک بر نتوان داشت و هرگاه که تشنج کند فرو نتوان خوابانید و لبهاء هر دو پلک بیکدیگر نرسد
و هرگاه که این دو عضله که پلک را فرو خوابانند مسترخی شوند و حرکت و قوت ایشان باطل گردد و چشم
فراز نتوان کرد و هرگاه که تشنج کند چشم باز نتواند کرد و هرگاه که ازین دو عضله یکی مسترخی شود آن گوشه چشم
که عضله مسترخی از جانب او باشد فراز نشود علاج اما آنرا که علت مادرزادی باشد علاج نیست و
آنرا که بسبب بریدن پلک و باز دوختن باشد علاج متعذر است و در کتب یاد کرده اند که آنرا هم آن موضع
که دوخته اند دیگر باره بباید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم سپید و چیزهاء نرم کننده بر نهادن تا نیکوتر روید
و این از تعذر خالی نیست و آنرا که بسبب غده گوشت فزونی باشد غده را هم بدان طریق که بر درد تحجر را
علاج کنند بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بر داروها تیز و شیاف زنگاری مانند آن بر دارند و اگر بداروها
کفایت نشود گوشت فزونی را بضاره بگیرند و سوزن بزیر او کنند و او را بناخن سیراء بر دارند و داروی
تیز در کشند چون باسلیقون و روشنائی و غیر آن با زیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنرا که بسبب
تشنج باشد گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدن و موم روغن با بنفشه و خطمی سرشته
بر ظاهر چشم نهادن سود دارد و بآب حلبه شستن و از آن نطول ساختن سود دارد و آنرا که بسبب استرخاء
عضله باشد داروهاء قابض بر باید نهادن چون اقاقیا و مامیثا و برگ مورد و مانند آن **باب پنجم** در شعیره

اما شعیره شئی است دراز بر شکل جو و این آماس بر رستن گاه موی مژه افتد و سبب آن فضله ایست غلیظ
سودایی که آنجا گرد آید سخت شود علاج اگر در سر و چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از آنکه فصد کرده باشد و
مسهل کرده خورده و دماغ پاک کرده شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشته سوده طلی باید کرد و بکشکاب شستن
و بدان تکمید کردن و تکمید آنرا گویند که چیزی سازند از رمس یا از گوهر دیگر و داروی گرم کرده در وی کنند و بر موضع علت
نهند تا حرارت و قوت دارو بدو میرسد و اگر این دارو در مثانه گوسفند یا مثانه گاو کنند همین باشد و اگر
حرارتی در سر و چشم باشد با آب گرم تکمید کردن و از پس تکمید مکسان سرکنده بر شعیره مالیدن و نان گرم دما
دم بر نهادن و مالیدن و سکبینج در آب یا در سرکه حل کرده طلی کردن و انجیر خشک و بیرزد در شراب پختن
و طلی کردن و صبر طلی کردن و مقدار دانگی بوره و چهار دانگی بیرزد بهم سرشته بر نهادن و آرد جو با بیرزد بهم سرشته نهادن
و طلی اربیاسبوس که علاج برد باد کرده آمده است سود دارد و خون کبوتر چکانیدن سود دارد باب ششم
در موی فزونی و سبب و علاج آن موی فزونی را شعر زاید گویند که هم در پهلوی مژگان بر و بدرستی ناهموار نه بر
استاد نسق مژه طبیعی و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سر فرو سود دارد و بعضی در اندرون چشم خلد و بدان
سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب آن رطوبت بسیار و تباه باشد تباهی بی سوزانی و تیزی
و اگر سوزان و تیز بودی موی را بریزانیدی و باطل گشتی و ممکن نشدی که از وی رستی علاج نخست استفراغها باید کرد و
ماده فزونی را بداروها که در خورد مزاج او باشد از تن و از دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن بایارج فیقرا و مانند آن
و [illegible] مزاج [illegible] ارد هر بامداد هلیله پرورده یا اطریفل کوچک میباید خورد و پیوسته هلیله زرد و هلیله کابلی در دهان داشتن
و مزیدن و آنرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی و قرنفل میباید خائید و کوزبوا در دهان داشتن و مزیدن و عنبر بوئیدن و از
پس این تدبیرها و تدبیر دست کاری کردن و دست کاری درین علت از پنج گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم
موی فزونی را بر مویها طبیعی دوشانیدن سیوم بن موی فزونی را داغ کردن چهارم دوختن پنجم تشمیر کردن و داروها
که در کشند داروی تیز باشد چون باسلیقون و روشنائی و شیاف اخضر و شیاف ذیره تا آن رطوبتها را که سبب
علت است تحلیل کند شیاف ذیره که بدین علت مخصوص تر است و سلاقرا و سوختن چشم را و سپیده و
جرب کهن را و موی فزونی را و سیل کهن را سود دارد بگیرد صمغ عربی و کثیرا و قلیمیا و سپیده ارزیز و صافی و صبر و
زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و دار فلفل و فلفل سپید و فلفل سیاه و شادنج و عدس و نشاسته و زرد چوبه
و شکر العسل و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم عنزروت سه درم دم الاخوین و اقاقیا از هر یکی یکدرم و نیم توتیا و
[illegible]لی و سنبل خوشبوی و مازوی سوخته از هر یکی یکدرم عدد داروها بیست و پنج است همه را نرم بسایند و یکدرم

بزرد باب سذاب و بترشی ترنج حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند نسخه دیگر شیاف دیزه در علت
موی فزونی و جرب و کمنه و سبل و سلاق و سوختن چشم را سود دارد بگیرند زنگار شش درم صمغ عربی و اشق از هر یکی
چهار درم قلیمیا زرد افیون از هر یکی دو درم بزر و یکدرم باب سذاب بسرشند و شیاف کنند و با سلیقون و روشنایی
در علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی را بکنند و جایگاه او بنوشادر در بخارند سود دارد و خون ضفدع سبز مالیدن و خون
حیوانی که از و موی سبک پدید آید آنرا فراد الکلب گویند یعنی کهنه سگ و زهره هدهد مالیدن سود دارد و اگر خون
ضفدع با خون فراد الکلب با خاکستر مازریون طلی کنند علاجی قوی باشد و خون خارپشت و زهره کرکس و زهره
خارپشت برچکانیدن و مالیدن سود دارد زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و با هم سنگ او چند بیدستر
سوده با آن بیامیزند و بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و باب دهان مردم حل کنند و طلی کنند و نیم ساعت
بران صبر کنند سخت سودمند باشد و دیوچه که جامه موی را تباه کند بگیرند نوشادر و سم خر سوخته بسرکه بسایند
و طلی کنند سود دارد و کفک دریا با لعاب اسبغول بسرشند و طلی کنند موضع موی را سرد و خدر کند دیگر موی
بر نیاید و خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید منفعت خون ضفدع نزدیک من درست نگشته است و اما موی
فزونی بر موی طبیعی دوشانیدن آن وقت توان که موی فزونی یکموی یا دو موی باشد و این چنان باشد که موی
طبیعی را و فزونی را بصمغ یا بکثیرا حل کرده آلوده کنند هر دو را بر هم دوغ شانند با انگشت و چندان نگاه دارند که بر هم
سخت شود و صمغ بروی خشک شود و اما داغ کردن بن موی را هم شرط آنست که موی فزونی اندک باشد
و آلت داغ سوزنی باشد زرین سر سوزن در آورده همچون سر چوگان بر بن گونه پلک را بر گردانند و بر روی دیده و
در زیره پلک خمیر سرد بر نهند تا حرارت دماغ بر طوبتها و طبقهای دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود پلک ما سرخ
شود پلک لختی تر کنند و موی بر کنند و داغ کنند لیکن دو موی را داغ بیش نشاید کرد هر نوبتی دو موی بکنند و
داغ کنند و از پس داغ سپیده مرغ و روغن گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و رنج آن زایل نشود داغی دیگر
نکنند بدین ترتیب آنچه باشد داغ کنند اما دوختن چنین باشد که سوزنی باریک بگیرند و از سر موی یکتار
موی چنانکه این دیگر هم از موی سر در تن حلقه کشند و بکار آید و این موی دوم را دو تو کنند چنانکه این حلقه موی
دوم در حلقه آنکه در سوزن باشد و سوزن را از باطن پلک نزدیک موی فزونی بظاهر بر آرند و بسر میل موی فزونی را
در حلقه این موی کنند که در سوزن است و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ شود پس یکبار بکشند تا موی
فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد و بجای باز آید بن موی دوم که در حلقه موی نخستین است حلقه موی نخستین را
باز آرند و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند و بیرون آرند و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزان زنند هم بران

زد از بهر آنکه منفذ قدح گردد و موی را فرود نتواند داشت سوزن در پهلوی آن موضع باید زد و چون موی فرونی بر آورده
باشد آنرا بر موی اصلی باید دوشانید چنانکه معلوم است و نخست میل بر منفذ سوزن باید مالید باز تا فرو گرفته شود
و موی در وی نماند و این دوختن را رطم گویند و اما تشمیر آنجا کنند که موی فرونی بسیار باشد و بهترین طریقی
آنست که طبیب بیمار را پیش خویش بخواباند و مژه پلک بر سوی بابهام و سبابه دست چپ بگیرد و لختی
بردارد و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کند تا باز گردد و سه رشته بسه سوزن باریک در کشند و سوزنها از سوی زاندرون
پلک بسوی پشت پلک آرد آنجا داند که میان کاه پلک است و اگر خواهد بعوض رشته پشت پلک بضارها بردارد
و تقدیر کند تا چند میباید برید چنانکه تقدیر کرده باشد برشته و سوزن سه جای نشان کند پس ببرد و احتیاط کند تا باخر
پوست پلک نبرد و چون از بریدن فارغ شود سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره بر زند و نخست میان کاه دوزد پس
در زور اصفر یا مرهم سپید بسرشند و بر جراحت نهند و در بریدن گوش دارد تا بعضلها که پلک چشم فرا خواند آسیب
نرسد و شرح این عضلها در کتاب نخستین بجایگاه خویش یاد کرده آمده است و طریقی دیگر در تشمیر آنست که
پشت پلک را بدو انگشت یا بضاره اندکی بردارند و دو تخته بهندام و سبک باندازه پلک بتراشند و چندانکه
تقدیر کند که بخواهد برید از پلک در میان این دو تخته کند و هر دو چشم سر تختها سخت ببندد چنانکه پوست پلک در شکنجه
شود تا مه و غذا بدو نرسد و در کمابیش مدت روز مره شود و بیوفتد و جراحت پدید نیاید و بسیار کس
باشند که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتواند دید و سخن دستکاری نتواند شنید او را بداروی تیز تشمیر
کنند و این حال چنان باشد که داروی تیز بسر میل بردارند و بر پشت پلک بر آن موضع که تشمیر خواهند کرد طلی کنند
بر سان برگ مورد در ساعت بر دمد و اثر ریش گشتن پدید آید داروی از بسترند دیگر ساعت آسایش
دهند و دیگر بار طلی کنند همبرین سان تا ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشکریشه بندد پس دارو
بشویند و موم روغن طلی کنند تا خشکریشه بیوفتد و اگر حاجت آید مرهم اسفیداج طلی میکنند تا درست شود
و بیشتری طبیبان دستوری ندهند بدین علاج صفت داروی تیز بگیرند آهک آب نارسیده دو جزو شخار یک جزو آب
صابون دو جزو داروها درین آب بسرشند و نگاه دارند و اگر بول کودکان نابالغ یا بآب خاکستر بسرشند روا باشد
باب هفتم در انقلاب الشعر بسیار باشد در جو اگر موی مژه فرونی نباشد آنچه باشد ناهموار رسته باشد
و لختی بسوی دیده در شکند و تجلد این را انقلاب الشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد
و دیده برنجد و اعراض موی فرونی تولد کند علاج علاج این نظم است و موی ناهموار رسته را بر موی راست
بر دوا سانند چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است و جالینوس میگوید صدفهائی کوچک را

باید

بباید سوخت و بسودن و بقطران سرشتن و موی راست باموی فرفری نباید کند و این قطران طلی کردن دیگر
بار موی برنیاید و چون خاصیت به افعی است که براعدان موی فرفری و موی که برکنده باشد باز دارد باب ششم
در ورم جسم در کتاب تذکرة الکحالین همی آید که علت ورم جسم آماسی و موی است در یک جسم و سبب
آن بسیاری ماده است که در دماغ فرود آید و گاه باشد که این آماس ریش کرد و گاه باشد که بتراود بر
بلت یک دیده آید و گاه باشد که بسبب عظمی آماس یک تبرکند و خونی رقیق پیدا بدو در جمله عظمی
آماس بدان حد باشد که جشم شوان کشاد و دیده نتواند دید و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری
ماده و ضعیفی و نازکی جسم ایشان و علامت انکه ماده و موی است انست که جشم سخت گران و سرخ
و تری بسیار باشد در جشم و بسیار بالاید و گاه باشد که ماده آماس خون صفرائی باشد و علامت
وی انست که آماس سبک تر و سرخی کمتر و خارش و سوزش قوی تر باشد و در کتاب قانون همی آید که
علت ورم پنج آماس طبقه منخه است و عظمی آماس بدان باشد که سپیدی جشم جنان بلند شود که حدقه
را بپوشاند و جشم برهم نتواند نهاد از عظمی آماس علاج سخت رگ قیفال بگشایند و باندازه قوت خون
برون کنند و انرا که گشادن قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس هر دو کتف و انرا که ممکن گردد مطبوخ هلیله
و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز سخت و روز دوم و سیوم شیر زنان در میجکانند و شیاف
ابیض شیر زنان تر کرده سخت نافع باشد و شیاف ماهیشا و مقشر و صبر طلی کردن سه درد دارد و ضماد های
که از شنیز و اکلیل ملک و اندک زعفران و زرده پنجه مرغ سازند و نان میده پیچته آغشته و بارده که بر مرغ
سرشتن و کل سرخ و عدسی مقشر و آرد جو در گلاب و روغن گل بختن و زرده خایه مرغ و روغن گل بکجا امیختن
و بر بلت جشم نهادن سود دارد و بیه خروس و زرده خایه مرغ بهم سرشته ضمادی نافع است و اولیتر
انست که سخت و بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز خیر شیر زنان هیچ دیگر جشم نرسانند و از پس
سه روز دزور مکابد در کشند روا باشد و از پس یکهفته دزور بتانیم سود دارد و دزور کی یا اترزوت مدبروشا
سخته و شکر طبرزد و جمع عربی از هریکی راستار است نهد بسایند نرم و بکار دارند نسخه دیگر اترزوت مدبره
دو درم شکر طبرزد شش درم نشاسته یکدرم کتیرا در بتانیم درم این نسخه دوم قوی تر است صفت دزور
بتانیم یکمثقال دزور مکابتانیم درم دزور صفر صفیر نیم درم صفت دزور اصفر یکمثقال اترزوت مدبر دو درم شیاف ماهیشا
دو درم اصفر یکدرم نشاسته چهار درم نخه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت دزور اصفر یکمثقال اترزوت مدبر
مدبر نخت درم شیاف ماهیشا بهمان دو درم و افیون وقت نشته و تخم از هریکی نیم درم زعفران سه درم مر

هشت دارو است هرگاه که دران خطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در اخر انحطاط اصفر کبیر و انرا که پلک ریش
گشته بود و در چشم نتواند کشیدن و این علاجها سود ندارد ذرور اغبر در کشند صفت ذرور اغبر بگیرند توتیا کرمانی
مغسول و شبح سوخته مغسول از هر یکی ۱ درم شبح صدف را گویند شکر طبرزد پنج درم همه نرم بکوبند و بکار دارند و ریشهای
چشم و سبل گرم را و جرب را سود دارد و اگر دو درم انزروت مدبر و یکدرم شیاف مامیثا رهبانی ذرور
سازند صواب بود و بباید دانست که در ابتداء علت سه روز بهیچ حال ذرور در چشم نباید کشید و هرگاه که ذرور
بکار دارند خبر بر پلک نباید کرد و انرا که حاجت اید که در اخر علت پلک را بخارد و پاک کند پلک باز باید کردانید
و بشیاف احمر این خاریدن **باب نهم** در سلاق سلاق سطبر گشتن و سرخ شدن کناره پلک را گویند
و این علتیست که اگر مدتی بر آید علاج کار نکند و مژگان بریزد و کناره پلک بسوزد و خورده شود و بیشتر نزدیک بغوله
چشم افتد که از سوی بینی است و گاهی نزدیک بغوله کوچک که سوی گوش است و سبب این
علت رطوبتی باشد غلیظ گرم شده و سوخته و طبع بوره گرفته علاج آب سماق بود و چکانند و ضمادها
سازند این نوع شحم انار ترش بگلاب بخسته و بیخته چون عصیده کرده و برگ کسنه و برگ خرفه
کوفته و بسپیده خایه مرغ و روغن گل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند و بامداد بگرمابه میشوند و انرا که
سلاق کهن گشته باشد حجامت ساق و رگ پیشانی زدن و هر روز در گرمابه رفتن سخت سود دارد و انرا که حرارت
قوی نباشد در آخر علت شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف ذیره که در بابها گذشته یاد کرده آمده است
سود دارد و شیاف احمر لین شادنج عدسی مغسول ۱ درم مس سوخته هشت درم بسد و مروارید و ساذج هندی
از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا و مرصافی از هر یکی دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یکی درم جمله ده دارو است همه را بکوبند
و بیزند نرم و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند و عادت کحالان چنان است که این شیاف دراز کنند
و شیاف احمر لین گرد کنند تا میان هر دو فرق توانند کرد صفت پرورده غوره سلاق را و دمعه را و جرب را
و سل را سود دارد بگیرند توتیا کرمانی یک اوقیه هلیله زرد و زنجبیل از هر یکی پنج درم زرد چوبه یک اوقیه دار فلفل
و میران از هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یکدرم و همه را کوفته و بیخته باب غوره پرورند چند بار آب
غوره تازه میکنند **باب دهم** در شرناق جسمی فزونی است همچون بهی که عصب مافته شده باشد و نشا در وی
کشیده بر ظاهر پلک بالا ببرند پدید آید و علامت وی آنست که پلک سطبر شود و چشم بگرانی تواند گشاد
و پیوسته چشم تر باشد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد
شرناق در میان هر دو انگشت پدید آید و شرناق در میان پوست چنان باشد چون سعله و خداوند این

علت

علت روشنائی آفتاب کمتر تواند دید و زود اشک فرو آید و عطسه بر افتد و این علت خداوندگار و
سرفه را بعود و مرطوبا نرا بیشتر افتد علاج این علت دستکاریست و دست کاری این رنج نو خطر خالی نیست
از بهر آنکه بوست پلک بباید شکافت اگر کمتر از مقدار واجب شکافند مقصود حاصل نباشد و اگر زیادت
و الکی از ان شکافند بیم باشد که غضروف پلک شکافته شود و شرناق در بوست پلک زاد نباشد لیکن بایان
پیوسته باشد و تمام برداشتن متعذر باشد و اگر چیزی بماند نمک در جراحت باید کرد تا باقی از انجورد و بسوزد و بدین
سبب از رنج و خطر خالی نباشد و علی بن عیسی الکحال در کتاب خویش همی گوید این الحشارا شرناق عظیم
پدید آید و فوم و قرابات او رضا ندادند دستکاری کردن در مدتی اندک بزرگ صغر و ذرور اصغر علی صبر و افاقیا حضض
و سک و شباف ما میناء اندکی زعفران هم باب مورد تر بهر شته علاج کردم علت زایل شد باب یازدهم
در حرب حرب چهار نوع است نخستین را بلغت یونانی راسوطیس گویند یعنی درشتی دوم را
طرافوطیس گویند یعنی سخت درشت سیوم را طاسوفوسیس گویند یعنی مانند شکافها پوست
انجیر و بدین سبب این نوع را اینی گویند چهارم طولوسین گویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان
باشد که از اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک اندک بگیرد و بشتر از مدکرم و علاج ناصواب
تولد کند و سبب ان رطوبتی شور باشد و عیارها و دودها که بچشم رسد علاج نخست رگ قیفال باید
زد و حجامت باید کرد و استفراغ کردن به بنفشه و جلاب صفت ان بگیرند بنفشه خشک و بکوبند
و بپیزند و مقدار چهار درم در جلاب تمام کنند و بدهند که از اطبه قوی باشد بنفشه زیاده کنند صفت
مسهلی دیگر بگیرند هلیله زرد شش مقدار پست درم و در شیشه کنند و صد درم آب در سر او کنند و یک
هفته شیشه را در افتاب نهند بس بپالایند صافی و پانزده درم شکر سوده در یک نیمه ازان کنند
و بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند بنفشه دو درم تربد یکدرم رب سوسن دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم گل سرخ
و انگبین کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسم است این جمله یک شربت بود و این حب را اقراص بنفشه
گویند دو حبه و دو سر را که از کمی بود سود دارد پس از انکه استفراغ کرده باشد پلک چشم را بار کرده باشند
و بشیاف اصر حار بخارند و ببندند و اگر بیداروی تیز تر خواهد ابد بشیاف اخضر خارند و اصر این در باب نهم
از این جزو باد کرده امده است و بباید دانست که این نوع را بشکر خاریدن خطا باشد و هرگاه که یک بار
کرده شد و بخارند یک بار کرده شد و بخارند باستکی بجای باز باید اورد و چون از رنج خاریدن و تیزی دارو فرو
آساید دور اجرکه در باب اشتر از این جزو باد کرده امده است در کشند بعضی بلیسان گفته اند اگر یک یا

و مازوی سوده پر کنند و سه ساعت باز گردانیده و مازو پر کرده بگذارند جرب باطل شود بلک ماده جرب را
قبول نکند نوع دوم درشت تر و دردمند تر و با اشک تر باشد بسیار علاج نخست استفراغها کنند
چنانکه یاد کرده آمده است پس بلک را بشیاف احمر حار و شیاف اخضر بخارند یا باسلیقون در کشند
و آنرا که ازین شیافها که حرارتی فزاید دست ازان بدارند و سادنج عدسی مغسول در میکشند تا حرارت ساکن
شود پس با حمر لین خارند و ذرور اغبر همی کشند تا بتدریج با حمر حار باز آیند و آنرا که حرارت از حرارت بافراط
باشد و ریش گردد داروها نرم و خشک بکار دارند چنانکه در علاجهای ریش چشم یاد کرده آید و بعضی طبیبان
درشتی چشم جرب را بمیل بمالند و نرم کنند لیکن آنجا که حرارتی قوی باشد این صنعت نشاید کرد و
بعضی جرب گرم بشادنج عدسی خارند از بهر آنکه شادنج را در درشتی چشم فعلی خوبست و سرمه نشاسته
و شیاف ابیض از وی دور باید داشت از بهر آنکه ازین چیزهای جرب فزاید و بباید دانست که مقصود
از خاریدن و تراشیدن بلک آنست که خون بدارو رود و درشتی زایل شود و بعضی طبیبان بمفرقه میل خارند و بعضی
بشاخ درخت انجیر صفت شیاف احمر حار جرب را و سبل را و سلاق را و کمنه را سود دارد بگیرند
شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم قلقطار سوخته افیون نیم درم صبر نیم درم زنگار
دو درم و نیم زعفران و مر صافی از هر یکی دانگی و نیم همه نرم بسایند و بشراب انگوری کهن بخته بسرشند و شیاف
کنند عدد داروها نه است صفت شیاف اخضر جرب را و سبل را و سپیده را سود دارد بگیرند
زنگار صافی سه درم قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سپیده ارزیز از هر یکی دو درم باب سذاب بسرشند
چنانکه رسم است و شیاف کنند نسخه دیگر سه درم زنگار و قلقطار سوخته شش درم اشق یکدرم اشق را
باب سذاب حل کنند و دیگر داروها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت روشنایی جرب را و ظفره
را و غشا را و فرود آمدن آب سود دارد توتیا هندی دو درم قلیمیا سیم و قلیمیا زر و مارقیشیثا ذهبی از هر یکی
سه درم سرمه اصفهانی و سادج هندی از هر یکی یکدرم زعفران و مروارید از هر یکی دو درم کافور و مشک از هر یکی
دانگی صفت باسلیقون جرب را و سبل را و ظفره را و کمنه را و دمعه را و خیرگی را سود دارد بگیرند بلبل و زنجبیل
و دارچینی و هلیله زرد و سیاه هلیله از هر یکی پنج درم صبر سقوطری یکدرم و نیم کفک دریا شش درم شنگرف پنج
درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر یکدرم همه را بکوبند و ببیزند نرم جمله یازده داروست صفت
شیاف سماق جرب و خارش و برهم کوفتگی پلک را و بیرون خاستن چشم را سود دارد سماق
باب صافی و بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و سپیده ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت

حاجت

حاجت شیاف را بآب غوره و یا باب سرد بسایند و بکار دارند شیاف زعفران مخصوص است
بعلت جرب قلیمیا و قلقند از هر یکی دو درم زعفران یکدرم بلیل دو درم زرنیخ زرد یکدرم و نیم نوشادر و نیم
درم صمغ عربی ده درم جمله هشت داروست شیاف کنند بشراب انگوری کهن صفت شیاف دیگر جرب و ظفره
را سود دارد و مس سوخته شانزده درم و بلیل هشت درم قلیمیا چهار درم مرصافی دو درم زنگار پنجدرم صمغ عربی
بیست درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند داروی قوی تر مخصوص بمنفعت جرب صبر سوخته
یک جزو نوشادر نیم جزو هر دو را بکوبند و با انگبین بسرشند و بکار برند و نوع سیم صعب تر از نوع دوم باشد و اعراض
آن قوی تر و هرگاه که پلک باز گردانند و هر شکافها کافها بروی پیدا باشد همچون شکافها پوست انجیر علاج نخست
باستفراغ مشغول باید بود تا تن پاک شود پس رگ گوشه چشم زدن یا رگ پیشانی پس این سعوط
بکار داشتن بگیرند صبر سقوطری و جند بیدستر جاوشیر از هر یکی نیم درم سعتر پارسی و حضض هندی و زعفران
و شکر طبرزد و عدس تلخ و عنزروت از هر یکی یکدرم کندش پنجدرم جمله ده داروست همه را بکوبند و باب مرزنگوش
بسرشند و حبها کنند خرد و بکار دارند و این سعوط در همه انواع جرب سود دارد لیکن باید نخست اندکی استفراغ کرده باشد و تن
پاک کرده الا زیان او بزرگ باشد مادتها بدسوی چشم آرد و خاریدن و تراشیدن همبران ترتیب که یاد کرده آمده اگر
از خاریدن بشیاف احمر و اخضر منفعتی پدید نیاید بشکر طبرزد یا بکفک در بانجارند باستقصا تا پلک باریک شود چنانکه در حال صحت
بوده است پس زیره و نمک بخایند و آب آن در چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند
و از پس سه روز سادنج عدسی مغسول میکشند و اگر حاجت آید ذرور اغبر و اصفر که در بابها گذشته یاد کرده آمده است میکشند
و آنرا که ازین علاج حرارتی بفزاید تا آنچه فزوده باشد ساکن نشود هم بشیاف احمر و اخضر علاجی میباید کرد تا پاک
شود و طعامهای لطیف و سبک و پسندیده باید خورد نوع چهارم صعب تر از نوع سیم بود و اعراض آن قوی تر و
آفت بزرگ تر و هرگاه که پلک باز گردانند سیاه و تیره و خشک باشد و خشکریشه پدید آمده باشد علاج هم
بترتیب علاج دیگر انواع کند نخست استفراغها باید کرد و چند کرت ایارج فیقرا دادن پس آن سعوط که یاد کرده
آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن و پلک بخاریدن باستقصا چنانکه در علاج نوع سیم یاد کرده آمده است و هر بامداد
او در گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و بباید دانست که هرگاه در جرب کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن با آهن یا
بشکر نیست و آنرا که تازه باشد بشیاف احمر لین و شیاف احمر حار و اصفر خاریدن آنچه طبیب بحکم مشاهده
و صواب بیند کفایت کند و از پس هر خاریدن ذرور اغبر کشیدن والله اعلم بالصواب باب دوازدهم
در خارش پلک و گوشهای چشم خداوند این علت را اندرون چشم سرخ باشد و از چشم

وگاه گاه باشد که از بسیاری خارش پلک ریش گردد و سبب آن رطوبتی شور و غلیظ باشد علاج پیوسته
گرمابه بکار داشتن و روغن گرم کرده بر سر نهادن و غذاها سبک خوردن و توتیا که بآب غوره و باب سماق پرورده
باشد کشیدن سود دارد و برود غوره که در باب نهم ازین خبر و یاد کرده آمده است سخت نیک باشد و همه
داروها که اشک آرد سود دارد و از بهر آنکه رطوبتها بدر آید بگذارد و بیرون آرد و این داروها را طبیبان الادویة المصاحبة
گویند و چشم را همی باید شست بآبی که عدس و گل در وی پخته باشد والله اعلم بالصواب باب سیزدهم
در سخت شدن پلک و این علت را احشاء الاجفان گویند بسیار باشد که پلک سخت شود چنانکه از خواب
هر وقت که بیدار شود چشم نتواند گشاد تا پلک تر نکند یا ساعتی بدست نمالند و اگر خواهد که پلک را باز گرداند
بدشواری تواند و در گوشه چشم گاه گاه رمص خشک پدید آید این علت خلطی باشد غلیظ و خشک و طعامهای
سرد و خشک و خوردن چون عدس و گوشت گاو و برف و دوغ و آنچه بدین ماند و گاه باشد که این علت در آخر
پدید آید بسبب علاج و تدبیر ناصواب علاج نخست غذاهای موافق باید فرمود و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن
و چشم باب شستن گرم و شیاف احمر لین کشیدن و روغنهای گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت
چشم نهادن باب چهاردهم در سطبری پلک چشم هرگاه که مردم از پس طعام خفتن و شام بیگاه خوردن عادت دارد
و طعامها خورد که از آن ماده سرد و تر بخاری غلیظ تولد کند پلک سطبر شود و هر که نگاه کند پندارد که علت جرب است
و چون باز گردانند اندرون پلک پاک باشد که پوست پلک با غلیظی سرخ باشد علاج لطیف باید کرد
[illegible]ت خفتن از پس طعام و عادت شام خوردن بباید گردانید و بر پشت چشم شیاف مامیثا و زعفران
و مرطلی باید کرد و شیاف احمر لین کشیدن باب پانزدهم در کدکد کدکد ورمی است صلب که در پلک تولد کند
و بدان ماند که دملی خواهد بود یا هست و عامه که آنرا کدکد گویند و دمل نیز گویند و سبب آن طعامهای شب باشد
علاج نخست استفراغ باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و عادت طعام شب گردانیدن و تدبیرهای لطیف باید
کردن و بر آن موضع موم روغن بر نهادن و باب شستن و شیاف احمر لین کشیدن و آنرا که علاج کفایت نباشد و یا خلیون بر نهادن
و اگر بدین کفایت نشود بناخن پیرای بردارند و بگذارند تا خون تمام برود و زور اصفر بر کنند و بباید دانست هرگاه که در
علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود و الا آماس تولد کند والله اعلم باب شانزدهم در توثه توثه گوشتی
فزونی است سرخ و نرم بر شکل آویخته و بعضی باشد که بسیاهی گراید و از اندرون پلک باشد و گاه باشد که بر پلک
بر سوین پدید آید و گاه باشد که خون از وی روان شود و گاه باشد که نشود و سبب آن خونی سوخته و فاسد باشد
نخست فصد باید کردن و مسهل خوردن و تن پاک کردن و از طعامهای بخارناک و گرم پرهیز کردن و بسفوف

کشنیز

کشنیز بخار از سر باز داشتن پس توثه را بضماده گرفتن و بناخن برای برداشتن چنانکه بیخ او برداشته شود
و بر موضع جراحت آب زیره و نمک بر کردن و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اگر بیخ آن لختی بماند
پلک بر باید کشید و خمیر پاکیزه بر چشم نهادن در زیر پلک و در موضع جراحت داروی تیز که پیشتر یاد کرده
آمده است بر کردن و دو ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه گردد پس دارو از و پاک کردن و چشم
چند بار بشیر زنان شستن **باب هفدهم** در کمنه کمنه بادی غلیظ است در پلک چشم خداوند این علت
را هر گاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست علاج تدبیر لطیف باید کرد و گرمابه بکار داشتن
هر بامداد بناشتا شیاف طرخماطیقان کشیدن با شیاف دیزه که در باب گذشته یاد کرده آمده است
صفت طرخماطیقان کمنه را و جرب را و سبل را و استرخاء پلک را و باد سبل سود دارد بگیرند شادنج عدسی
مغسول دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون و زعفران از هر یکی
یکدرم و همه را بکوبند و بیزند و بشراب انگوری کهن یا بآب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و در بعضی نسخها ده
درم شب یمانی و چهار درم قلیمیا سیم آورده اند و بر ظاهر پلک شیاف خلوقی شیاف اسود که در علاج انتفاخ طبقه
ملتحمه یاد کرده می آید **باب هژدهم** در ثولول که بر پلک پدید آید ثولول را بشهر من گندمه گویند و در بعضی شهرها
خراسان ازخ گویند و سبب آن خلط سودائی باشد علاج تن از خلط سودا پاک باید کرد و ثولول را بداروی
زیت سخت مالیدن چندانکه ممکن گردد و شونیز و نمک سوده بسرکه شستن و طلی کردن سود دارد
اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد آنرا بمنقاش بگیرند و بناخن برای بردارند و اگر خون آمدن گیرد لختی بگذارند تا برود
پس سر آن جراحت بزاک بگیرند تا خون باز ایستد **باب نوزدهم** در شری که بر پلک پدید آید شری معروف
است و این علتی است که بر پلک چشم و بر همه اندامها افتد و علامت وی آنست که پلک چشم
خارش گیرد و چون بخارند آماس گیرد و بدان ماند که زنبور یا غیر آن حیوان بگزد و سبب آن غلبه خون باشد
یا غلبه صفرا یا غلبه هر دو علاج نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خرما هندی و مانند
آن و طعام از غوره و پلک و نار دانک و مانند آن ساختن و چشم را بآب غوره شستن و شادنج عدسی
در کشیدن سود دارد **باب بیستم** در نمله که در پلک پدید آید نمله معروف است و بر پلک چشم و بر همه
اندامها نیز افتد و آن پیرها باشد کوچک و سوزان و آماسی اندک مایه کند و زود ریش گردد و بهن
باز میشود و سبب آن صفرای سوخته باشد و آنچه بر پلک چشم افتد علامت آنکه مژگان ریزیدن گیرد و کناره
پلک بدان ماند که میطرقد و لون او سرخ بود علاج نخست باستفراغ باید کرد و تن و دماغ پاک کردن و عادت
شب گردانیدن و تدبیرهای لطیف باید کردن و بر آن موضع موم روغن نهادن و بآب گرم شستن

احمر لین کشیدن وانرا که این علاج کفایت نباشد و یا خلیون بر نهادن و اگر بدین کفایت نشود بناخن برای
بردارند و بگذارند تا خون تمام برود پس در زور اصفر بر کنند و بباید دانست که چون علاج آهن بکار برند صبر باید کرد تا خون تمام برود
سود الا آماس تولد کند باب بیست و یکم در سعفه که در پلک پدید آید سعفه معروف است و علامت وی آنست
که در بن مژگان چون سبوسه پدید آید و باشد که ریش گردد و ریم کند پس درست شود و باشد که مژگان بریزد و باشد
که لون او اغبر باشد و سبب آن عفونت سودا باشد و بر آمدن بخاران بر چشم باشد و نیز باشد که لون او
سپید باشد و سبب آن عفونت بلغم باشد و بر آمدن بخاران بر چشم علاج نخست تن را از اخلاط عفن پاک
باید کرد پس شیاف احمر حار کشیدن یا شیاف دیزه و پوست سماق ارزن سوخته با روغن گل آمیخته طلی کردن و آنچه
کهن باشد بمبضع دیزه و پوست سماق بیارند یا بشکر بخارند و همچنانکه جرب را و سرمه روشنائی کشیدن هم سود دارد
باب بیست و دوم در انتفاخ پلک بر دمیده شدن پلک اسباب این علت سه نوع است یکی ضعیف احشا و قوتهای
آن هفتم تمام دوم بسیاری خلط و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم آن تا بسبب مجرا و از نمای کار خویش اثری ضعیف
کند و از بلغم بادها تولد کند سیوم آماسی گرم باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم باید کردن و اطریفل بزرگ
بکار داشتن و صبر بسرکه حل کرده طلی کردن و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته می شستن و اسفنجی با خرقه بآب گرم تری
میکردن و بر چشم نهادن و آنرا که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف مامیثا و صندل بآب کشنه
سودن و طلی کردن باب بیست و سیوم در سلعه که در پلک چشم افتد سلعه جسمی فزونی است و او را غشائی است چون خریطه
و از پوست و گوشت جدا است و در زیر پوست فراز باز شود و آنچه نرم و رقیق باشد همچون عسل باشد
آنرا شهری گویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر باشد آنرا عصاره گویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر از همه باشد همچون
گوشتی صلب باشد و آنرا لحمی گویند و اسباب آن رطوبتها غلیظ و عفن باشد که از ناگواریدن طعامهای غلیظ
تولد کند علاج تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدستکاری علاج کردن و دستکاری چنان باشد که پوست
پلک بشکافند برفق چنانکه مبضع بغشای سلعه نرسد و جهد کند تا سلعه را بغشاء بیرون کنند درست و تمام و اگر بقیتی
نماند بروغن گاو و داروی تیز آنرا بباید پوشانید تا تمام بیرون آید و بباید دانست که اگر غشای او مجروح شود و رطوبتی
از وی بیرون آید علاج عسر گردد و سلعه معاودت کند باب بیست و چهارم در تاکل و جراحت و ریش که بر پلک افتد اما تاکل
را و قرحه را سبب دو گونه باشد یکی آنکه جراحتی رسد و ریش گردد و متاکل شود دوم آنکه در پلک آماسی گرم پدید
آید و بسبب تیزی و گرمی ماده پلک ریش گردد اما جراحت را اگر پوست پلک دریده باشد در حال لبهای
جراحت فراز هم باید گرفت و دوختن و نباید گذاشت که غباری و روغنی بدو رسد و اگر جراحت چنان افتاده
باشد که لختی پوست پلک از میان برده باشد نباید دوخت نباید دوخت از بهر آنکه بیم باشد که پوست کوتاه

شود

شود و پلک سطبر میکنند تا بدل آن پوستی پدید آید و گر جراحت چنان افتاده باشد که لختی
گوشت پلک نیز مرده باشد مرهم اسفیداج بر می باید نهاد تا گوشت برارد پس
مرهمی که از صبر و غرزوت و قشور قشور الکندر و کندر و زعفران و دم الاخوین باید نهاد تا جراحت
درست شود و منفعت این داروها آنست که جراحت را باز کند و شوخ و رطوبت را که مانع
باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید داشت
تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و آنرا که بر جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفصد
و باسهال بن پاک باید کرد و اما قرحه را و ناکل نخست بفصد و باستفراغ و پاک کردن تن و
مشغول باید بود پس قرحه را علاج کردن بداروهائی که قرحه را پاک کند **باب**
بیست و پنجم در استرخاء پلک چنان باشد که عضله که پلک را بر میدارد سست
گشته باشد و پلک بدان سبب فرو آویزد که مژگان در اندرون چشم باز گردد
و سبب آن بسیاری رطوبت باشد علاج تدبیر لطیف باید فرمود و تریها کم کردن بداروهای
مسهل و غرغره و عطسه و مانند آن و ذرورها بر پشت پلک طلی کردن چون مامیثا و زعفران
و اقاقیا و مرهمه را بکوبند و باب مورد تر کنند و بسرشند و طلی کنند و اگر داروها کفایت
نباشد تشمیر باید کرد چنانکه در علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی
که استرخاء و آماس پلک را سود دارد بگیرند صبر یکدرم اقاقیا دو درم مامیثا و افیون از
هر یکی چهار دانگ زعفران دو دانگ باب مورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر آماس
با جراحت باشد باب کسنه طلی کنند **باب بیست و ششم** در کبودی و سبزی پلک بسبب
زخم این کبودی که بسبب زخمی پدید آید و گاه باشد که از سبب قوت [illegible] پدید آید علاج
این حرارتی باشد بفصد و باسهال باید شد و صندل و مردارسنگ و قرارسنگ بگلاب
سوده طلی کردن تا حرارت زایل شود پس همسنگ بلبل سودن و طلی کردن و سفال نو بر هم
سودن و سوده آنرا طلی کردن و تخم ترب باب سودن و طلی کردن سود دارد و آب شیر
بگیرند یا آب خوش را نمک در افکنند تا شور شود و پنبه نو بدان تر کنند و بر پلک نهند
و نمک نیم گرم سوده بر بالای پنبه نهند یا در خرقه بسته بروی نهند اثر کبودی [illegible]
باب بیست و هفتم در شپش که در مژگان پدید آید و هر گاه که مردم طعامهای بدیسه

شود طریق علاج او آنست که داروها [illegible]
کننده که ظاهر گوشت را بطبیعت [illegible]
گرداند چون غرزوت و صبر [illegible]

و ریاضت کمتر کنند رطوبتی غلیظ ناطبیعی در رطوبت یبوست اثر افکند و حرارتی ناطبیعی در وی
اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی خسیس در وی اثر کند عفونت پذیرد و
استعداد قبول صورت حیوانی خسیس در وی پدید آید درین موها میان مژگان شپش تولد کند خاصه اگر
این شخص خویشتن را پاک ندارد و در گرمابه دیر ادیر شود و این شپش سه گونه باشد یکی سخت
خرد و سپید باشد و درین مژگان پدید آید آنرا بتازی الصئبان گویند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگتر تولد
کند و لون او بصفرت گراید یا اغبر باشد و آنرا طبیبان القمقام گویند و اگر ماده غلیظ و بسیارتر باشد آنرا قرده
گویند و بابهای آن پدید آید علاج نخست تن را از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ را بایارج فیقرا و حب
صبر و غرغره و مانند آن پاک کردن پیوسته بگرمابه رفتن و تن را پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن
و مژگان را باب دریا و آب گرم شور و آب چغندر شستن و میویزج یا عاقرقرحا نیم کوفته با بوره
در آب بپزند و مژگان بدان آب میشویند و بگیرند شب یمانی یک جزو میویزج نیم جزو هر دو را بکوبند
و در روغن حل کنند و برین مژگان طلی کنند و قمقام را و قرده را نخست بمنقاش پاک کنند
پس شب یمانی و میویزج از هر یکی یک جزو صبر و بوره ارمنی از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه
عنصل بسرشند و طلی کنند و گوگرد زرد سوده در روغن حل کرده طلی کنند و سرمه روشنائی در کشند
و بوره و میویز سوده بمیل درین مژگان همی مالند **باب بیست هشتم** در ریزیدن مژگان این علت دو گونه
باشد یکی آنکه اگرچه مژگان همی ریزد پلک بر حال خویش باشد غلیظ نشود دوم آنکه تا ریزیدن
مژگان پلک غلیظ باشد و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبی لزج باشد که
از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی در پلک پدید آید علاج نخست نگاه باید کرد تا سبب چیست
بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب باشد داروهای تیز باید
طلی کرد و بر کنار پلک بمیل کشیدن چون روشنائی و باسلیقون و اگر سبب تیزی ماده باشد
داروهای نرم طلی کردن چون شیاف مامیثا و غیر آن بسر حجر ارمنی در کشیدن و اگر سبب خشکی بود سرمه
تنها می باید کشید و سرگین موش بعسل سرشته طلی کردن خلط بد را که در پلک بود تحلیل کند
و علت زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز و هر دو را راستا راست بکوبند و در کشند
دارد پلک را باریک کند صفت سرمه که موی مژگان را نگاه دارد و نیکو کند آنچه ریزیده
شد برآرد بگیرند استخوان خرمای سوخته سه درم سنبل رومی دو درم هر دو را نرم بسایند و

در کشند

درکشند سرمه دیگر سرمهٔ اصفهانی و قلقطار و زاک استخوان از هر یکی راستا راست بکوبند و بعسل بسرشند و بسوزانند
پس بسایند و درکشند سرمهٔ دیگر بلبل یکدرم سرمه بریان کرده یکدرم ارزیز سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی
و نیم سنبل هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند سرمهٔ دیگر که مژگانرا نیکو کند و اگر ریزیده باشد
برارد بچشم کودک طفل و غیر طفل درکشند سود دارد بگیرند سرمهٔ و ارزیز سوخته از هر یکی نیم درم
توبال مس و زعفران و گل و مرو سنبل هندی و کندر و دار بلبل از هر یکی دانگی نیم استخوان خرما چند
وزن همه داروها استخوان خرما بسوزانند در سفال نو و همه داروها را بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن
بلسان برین داروها مالند و بکار برند سرمه دیگر استخوان خرمای سوخته و سنبل هندی و سنگ
لاجورد و کندر همه را راست بکوبند و بکار دارند صفت قلیمیا رو با خربطی باز خوانند مژگانرا برآرد
و دمعه باز دارد و درشتی چشم نگاهدارد و قلیمیا زر بگیرند و بکوبند و بعسل بسرشند و در کوزه کنند و
نهنین سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهای او بگیرند و سوراخی بر میانگاه نهنین بکنند چندانکه جوال دوزی فرو رود
و این کوزه بر آتش انگشت نهند تا آنچه در وی است بسوزد و دود بسوراخ نهنین برآید پس نهنین
از سر کوزه بردارند و شراب انگوری بر سر داروها باشند آن که مقدار که درخورد پس داروها از کوزه بیرون
کنند و بسایند ازین دارو یک جزو همه را یکجا بسایند و بکار دارند و درمنهٔ ترکی سوخته بر کنار پلک
مالیدن سود دارد و سنبل تنها و لاجورد و تنها سود دارد و آنرا که علت باسلاق باشد و شیاف دیزه
سود دارد و آنرا که زور و خمارش و سرخی و سوختگی باشد بگیرند اناری درست و در سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند
و بر چشم نهند و مگس سرکنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه بز سرشته با پیه خرس طلی
کردن مژگان برارد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت درم سرگین بز کوهی سه درم نرم
بسایند و در چشم کشند نافع بود انشاء الله تعالی **باب بیست نهم** در سپید شدن مژگان و ریزیدن
موی ابرو و سبب سپید شدن مژگان رطوبتی لزج باشد علاج نخست تن را از رطوبت پاک
باید کردن پس بگیرند برگ لالهٔ دشتی که آنرا بتازی شقایق گویند با روغن زیت با پیه بز یا پیه
خرس بسایند و بر مژگان طلی کنند و خلزون را بگیرند و بسوزند و با پیه بز یا پیه خرس بسایند و طلی
کنند مژگان سیاه کند و سرمهٔ روشنائی بمیل بر مژگان مالیدن سود دارد و رطوبت را تحلیل کند از بهر آنکه
ابروی چشم را بر قوی بینائی یاری دهد علاج ریزیدن آن درین موضع لایق باشد پس هرگاه که ابروی
موی بریزد [illegible] انگشت با پیه بط با بروغن زیت یا بروغنی دیگر چرب کنند و بر ارزیز بمالند

دیرا بر وطلی کنند موی برآرد والله اعلم بالصواب جزو سیوم از گفتار دوم در بیماریهای که در گوشه
چشم افتد و این سه باب است باب نخستین در غرب غرب آماسی است کوچک
از نوع خراج در گوشه میباشد و چشم و بینی هرگاه که آماس بگشاید و سر کند آنرا غرب
گویند هرگاه که انگشت بروی نهند ریم بیرون آید و درست گشتن عسر باشد از بهر آنکه
آنجا گوشتی است نرم و تر و بدین سبب بیشتری ناصور گردد و گاه باشد که سوی اندرون در
بینی بگشایند و ریمی کنده از بینی فرود آید از منفذی که میان چشم و بینی است و گاه باشد
که در پوست پلک گشاید و غضروف پلک را تباه کند و بپوساند و نوعی دیگر است
از غرب که نگشاید و سر نکند و با درد باشد و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند باشد
علاج نخست رگ قیفال باید گشاد و دارو مسهل باید داد و تن و دماغ پاک کردن پس مامیثا
و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته آنچه حاضر باشد جمله را جدا جدا طلی کنند بآب کلخشفوف و گفته اند
و با عسل سرشته اند که خاصیت ماش آنست که اگر او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند و اگر این علاج
پسندیده نباشد داروها تیز ضماد کنند چون کرسنه کوفته و با عسل سرشته و کندر با سرگین کبوتر
سرشته و زاج سوده و سکبینج و بسرکه حل کرده این همه پیش از آنکه بپزد و سر کند سود دارد آنکه نرم
تر است آماس را باز گرداند و باطل کند و آنچه تیزتر است بپزاند و بگشاید و بگذارد که پوسیده شود و
استخوان را تباه کند فاما چون پخته شود و سر کند ~~گوز مغز تیز کشته~~ بگیرند و بکوبند و غرب را بفشارند
تا ریم بیرون آید و پاک شود پس این گوز مغز بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده و مور و خشک سوده
و ملبق مانند این چیزهای بسوراخ غرب فرو کردن سود دارد و اگر از زنگار سوده فتیله سازند و بدو در
نهند وی را خشک کند و زایل کند اند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر بسایند و بدو فرو
نهند هم زایل گردانند لیکن داروهای آن باشد باول بسوزانند و چون بار دیگر بکار برند با وی
خر کند بکار دارند با وی خر کند و بسوزاند بولس میگوید این بهترین داروئیست که درین علت بکار دارند صفت
داروی که پیش از آنکه سر کند و پس از آن سود دارد حلزون و صبر و مر هر سه را ستار است بسایند
و بران موضع نهند و خواجه بوعلی سینا در قانون میگوید حلزون با میان او باید و این جانوریست چون
کرمی در میان تیره و گیاه گردد و پشت او صدفی پدید آید و هر وقت که از چیزی بترسد و خویشتن را بدان
بندد و پنهان کند آن صدف را در بعضی شهرها ناخود بو گویند و حلزون آنست و میان او آن کرم

جوز مغز کهن کشته

است

است و آب سذاب تر با آب انار ترش در چکانند سخت سود دارد و اگر برگ
سذاب را با آب انار ترش بسایند و فتیله کنند و بدو در نهند صواب باشد و آب
سماق خشک در چکانیدن سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که پنبه با داروی فرو خواهند
نهاد او را بفشارند آنچه در وی باشد بیرون آید و بشراب انگوری قابض بشویند و در وی چکانند پس
داروی فرو نهند اگر پلیدی اندک باشد بیرون نتوان آورد و روز و یا سه روز بگذارند تا چیزی گرد آید
پس بفشارند و بشویند و داروی در نهند و هرگاه که عرب بسته شود و ریم بیرون نیاید مر او را بکوبند و یا
خمیر مالند با شیر زنان یا بشیر خر بپزند و اندکی زعفران در وی افکنند و بر عرب نهند تا نرم شود و بگشاید
مغز نان سمیده و اندکی زعفران و کندر سوده با آب کنگر سرشته بر نهادن عرب را گشاده کند و تدبیر صواب
آنست که بسر میل غور او را بدانند پس پاره پنبه بدارو آلوده کنند و بر میل بپیچند و بدو در نهند
و اگر دارو خشک باشد یا تر بدین طریق فرو باید نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم را بعصابه بباید
بست و ساعتی شاید بباید نشست شیافی از موده بگیرند زرنیخ سرخ و زاک و اهک و نوشادر و درونج
و شب یمانی از همه راستار است بسایند و ببول کودک بسرشند و خشک کنند پس بسایند
و خشک بکار دارند و میانه نی که مانند پنبه سپید باشد در میان او نزدیک باشد بر نهادن عرب را
پاک کند از ریم نخست این میانه نی را با انگبین تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر باره هم این میانه
نی خشک بر نهادن کفایت باشد صفت داروی که عرب را باطل کند بگیرند صبر و زاک و
عنزروت و پوست کندر سوخته و شیاف مامیثا از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بکار دارند
و تدبیر صواب آنست که زود با آهن علاج کنند و منتظر پختن او نباشند تا گوشت پاک را و استخوان
را تباه نکند و علاج آهن آنرا شاید که ظاهر باشد او را بمبضع بشکافند و پلیدی از وی پاک
کنند و او را بشراب قابض بشویند پس داروها که یاد کرده آمده است آنچه لایق حال باشد
بکار دارند و آنچه کهن و پخته شده باشد بوسیده از وی دور کنند و استخوان را بخارند پس بمرهم
علاج کنند و آنرا که استخوان تباه شده باشد نشان آنست که بسر میل درشت باشد و آنچه نرم
باشد و میل بروی بلغزد درست و پاکیزه باشد علاج وی آنست که بسر میل درشت باشد که او
را بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و آنرا که خواهند کنند آهنی بر شکل میل کنند نرم و سر او که بر استخوان
خواهند نهاد مسطح کنند و آنرا که گرم کنند تا سرخ شود و بر عرب نهند تا گوشت که گرداگرد او با

برجوشد پس او را بخرقه بسترند و نخست خمیر سرد کرده و رگوهاء کتان سرد کرده بر چشم نهند پس
داغ میکنند تا به بیند که گوشت تباه از استخوان برخاست پس بمرهم اسفیداج
علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعدس مقشر و گلنار و نار پوست کوفته بیاکنند تا خشک
شود و بعضی دستکاران عرب را بشنید و این چنان باشد که آلتی سازند چون درفشی بطرسه
تیز عرب را بدان سوراخ کنند و درفش چنان دارند که میل فرو بجانب بینی دارد و اما فرو از
بهر آن باید تا منفعت در منفذی که میان چشم و بینی است نیوفتد چه اگر در منفذ افتد منفعت گفتن
باطل شود و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارهاء طبقات چشم نرسد پس بدین درفش
اعتماد نکنند بقوت و آنرا می گردانند تا خون از دهان و بینی بیرون آید چون دیدند که خون از دهان و بینی
بیرون آمد دست باز گیرند و بدانند که سفته شد پس درفشی یا میلی بار کز بگیرند و پنبه کهن بروی
بخسند و بروغن گاو یا بمرهم زنگار آلوده کنند و در و نهند و اگر دانند یا ترسند که حرارتی
تولد کند پنبه تنها فرو نهند و هر روز پنبه بیرون کنند و دیگری فرو نهند تا استخوان پاک شود و هر روز که
پنبه بیرون نگاه کنند باشد که ریزهاء استخوان بروی باشد و هر روز پنبه سطبرتر میکنند تا جراحت
فراخ تر میشود و نباید گذاشت تا استخوان پاک باشد جراحت بسته شود و هر که وقت خواهد که
جراحت بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکنند تا خشک شود و صبر و کندر سوده میکنند تا
خشک شود بسته شود و زاک سوخته و آبگینه سوده چون غبار خشک کننده است باب دوم در غده
که در گوشه چشم افتد و هرگاه که گوشه چشم که بینی است زیادت شود زیادتی با فراط آنرا غده فضلهاء
که از چشم برمص و اشک بیالاید بگوشه چشم باز دارد و بدین سبب غلبت عرب تولد کند
باستفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید بود پس داروها که در علاج ظفره و سبل یاد کرده آید بکار داشتن والله
اعلم باب سیوم در سیلان هرگاه که گوشت گوشه چشم که از سوء بینی نقصان گردد و از مقدار طبیعی کمتر شود ریزها را
از پالودن و افراط کردن باز نتواند داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از چشم و اسباب این علت
سه است یکی آنکه طبیب در برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی ازین گوشه با ناخنه بردارد دوم آنکه داروها
که در علاج ظفره و سبل و جرب بکار داشته باشد این گوشت را بخورد و بگدازد سیوم آنکه بر گوشه چشم آبله
گوشت را بخورد علاج آنرا که این گوشت هیچ نماند علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بداروها
داروها که گوشت رویاند علاج کنند صفت داروئی که گوشت برآرد بگیرند شیاف مامیثا یکدرم

زعفران

زعفران دو دانگ صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ همه بکوبد و بشراب
کهن بسرشند و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب بسایند و در چکانند
نافع باشد و اسفنج بشراب تر کنند و بر نهند سود دارد و شب یمانی در شراب نخستین و اسفنج
بدان تر کردن و بر نهادن علاج قویست و باقی در علاج باب نهم از جزو چهارم باید جست

جزو چهارم در بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد و این سیزده باب است باب نخستین در انواع
رمد رمد بحقیقت آماس ملتحمه را گویند لیکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و
ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و ماده رمد یا خون باشد
یا صفرا یا سودا یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا اما علامت
رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و گران و تر باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد و
خلیدن و خاریدن و سوزش و ضربان قوی باشد علامت رمد صفرائی آنست که آماس
و گرانی کمتر از آماس و گرانی خون باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد و خلیدن و خاریدن
و سوزش و ضربان قوی باشد و علامت رمد سودائی آنست که آرمیده تر باشد و همه
اعراض ضد اعراض صفرائی باشد و رمص کمتر از صفرائی کند و علامت رمد بلغمی آنست که چشم
گران و تر باشد و همه اعراض ضد اعراض رمد خونی و صفرائی باشد و آنرا که ماده رمد مرکب باشد
علامتهای خلطی که غالب تر ظاهر تر باشد و آنرا که ماده خون و بلغم مرکب باشد چشم نگیرد بر هم
و اگر بر هم گیرد اما رمد گرم خونی و صفرائی سه نوع است یکی آنکه در چشمها آشفتگی پدید آید
از سببی بیرونی چون دود و گرد و نگریدن در آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب
زایل شود رمد نیز زود زایل گردد و نوع دوم صعبتر از نخستین باشد و اسباب او دو گونه باشد
یکی آنکه هرگاه سببهای بیرونی که باد کرده آمده بسیار و پیوسته گردد اثری قوی کند و ماده را که در
میان رگها و طبقها چشم باشد تباه کند و بجنباند دوم مادتهای فزونی که از همه تن بر آید
و دماغ تر کند و از دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد و دماغ و رگهای او و
و دیگر طبقهات چشم باشد و ماده را بدین طبقه فرستید و نوع سیوم صعبتر از نوع دوم باشد
از بسیاری و بدی خلطهای فزونی که باشد و آمدن آن بدین طبقه از طبقهای چشم و علامت
وی آنست که سپیدی بلندتر از سیاهی باشد و باشد نیز که بلک آ

باب اول

کند چنانکه پلکها بر هم نتوان نهاد و باشد که پلک بسبب صعبی آماس بار گردد و
نوعی رمد است که سبب آن خشکی محض باشد و علامت وی آنست که چشم
پاک باشد و در خواب بر هم گیرد گرفتنی آسان و بی الم نباشد و نوعی دیگر است
که تب غب رنجه دارد و مدت آن هفت روز باشد و رمد با تب نادر باشد و
آنرا که رمد تب آید خاصه در تابستان رمد زود زایل شود و آنرا که سبب رمد دود یا گرد یا
غیر آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک و حسین است
او را از همه داروها صیانت باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل گردد و مدت درازترین
او سه روز باشد و نوع دوم و سیم را نخست باستفراغ پاک کردن دماغ مشغول باید
بود و آنرا که سبب خلطی دموی باشد یا مرکب باشد از خون و صفرا یا از خون و سودا
یا از خون و بلغم ابتدا بفصد قیفال گردد باندازه قوت در خور عمر و فصل سال
خون بیرون باید کرد و آن مقدار فصد بیرون خواهند کرد بچند کرت بیرون باید کرد چنانکه
معلوم است از بهر آنکه در رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه لختی خون کمتر کنند
دوم آنکه ماده را جذب کنند و جذب فصد بدین طریق باشد و اگر حاجت آید
که روز دوم و سیم دیگر بار فصد کنند تاخیر نباید و اگر حاجت آید که پس از فصد استفراغی
دیگر کنند بمطبوخ هلیله و مانند آن چون خیارشنبر و ترنگبین و بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرمای
هندی و شیرخشت و از طعامهای غلیظ و از شراب و شوری و تیزی و از سرکه و از جماع
پرهیز باید کرد و جیب گشاده باید داشت و بالین بلند کردن و میوهای تر جز آبی و امرود نشاید
خورد و نی شکر زیان دارد از بهر آنکه در معده تری کند و اشک فزاید و بسیار آمدن اشک
چشم را زیان دارد و سر و چشم در پیش داشتن و در چیزی ازرق نگاه کردن و سخن بسیار
گفتن و بانگ داشتن و قی کردن زیان دارد و معده از طعام تهی داشتن نباید و ممتلی
کردن نشاید و مسکن او خانه تاریک باید و فرش کبود یا ازرق سیاه باید و هر بامداد شربت
شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خورد و اگر این
شربتها با شراب خشخاش خورد سرد چشم را خنک کند و بخاباند طریق استفراغ
نست و تدبیر چشم داروهای درکشند بر جمله یاد کرده شود بباید دانست که تدبیر

صواب

صواب تر در علاج این هر دو نوع آنست که نخست شیافی سازند از داروئی که ماده را از چشم
باز گرداند و بتازی آنرا رادع گویند و داروئی که رطوبتها را کم کند و بتازی آنرا ناشف گویند
و مجفف نیز گویند و داروئی که مزاج چشم را باعتدال باز آرد و بتازی آنرا معدل گویند این
سه نوع داروها را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر چشم فرود می آرد ناشف تری را
کمتر کند و معدل مزاج چشم را معتدل گرداند تا قوت بدو باز آید و فضله را که در وی گرد آید
دفع کند و از داروهاء مرکب که در وی این منفعتها یافته شود شیافی است که متقدمان برمومه
گفته اند یعنی که در یک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی بریوما گویند و ترکیب
این شیاف از دو نوع سازند یکی آنکه در وی داروهاء قابض و رادع بیشتر باشد دیگر آنکه
در وی داروهاء معتدل بیشتر باشد بسپیده خایه مرغ یا بشیر زنان بسایند یا بطبیخ حلبه
در قبق نیز بکار دارند و آنرا که قابض در وی کمتر باشد و با قابض داروهاء منضج و محلل نیز باشد غلیظتر
بکار دارند صفت شیاف بریوما که ماده را از چشم باز دارد و ضربان دفع کند و مزاج چشم باعتدال
باز دارد و در روز چشم را درست کند بگیرند شیاف مامیثا و عنزروت از هر یکی هشت
درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم افیون نیم درم همه را بکوبند و باب باران بسرشند و بسپیده خایه مرغ
حل کنند و بکار دارند و نسخه دیگر بگیرند گل تر پانزده درم زعفران هشت درم افیون و سنبل از هر یکی دو
درم صمغ عربی هشت درم باب باران بسرشند نسخه دیگر سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیا و زر از هر یکی هشت
درم مس سوخته مغسول چهار درم صبر دو درم مروا قاقیا دوازده درم افیون یکدرم همه را بکوبند و
بسایند نرم و بسپیده خایه مرغ بسرشند و نگاه دارند بوقت حاجت بشیر زنان حل
کنند و شیافهاء دیگر که در نوع ثالث مخصوص تر است یکی ذروری ابیض است که نخست آن
بکار باید داشت و چون آماس کمتر شود ذروری اصفر بکار دارد صفت ذروری ابیض قلیمیا
سیم و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه شصت درم نشاسته سی درم
افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم باب باران بسرشند صفت ذروری اصفر
بگیرند سنبل هندی و گل سرخ و صبر از هر یکی بیست درم تخم بنگ خشک یکدرم زعفران چهار
درم و نیم عصاره مامیثا بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته ا
دو درم آنرا که در ابتداء درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار نباید کشید و آنرا

شیاف بریوما که در یک روز چشم را تنگ کند

تر بوده باشد دو بار یا سه بار شش نباید کشید و بعد ازان چشم را الطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید شست و اسفنجی بدان تر کرده بر پشت چشم می باید نهاد صفت ضمادی که در آخر رمد صعب بکار باید داشت بگیرند اکلیل ملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زرده خایه مرغ سه عدد نان میده که در میفتج اغشته باشد ا درم همه را بکوبند و چون مرهمی سازند و بکار دارند و انرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد بیامیزند و اما طلیهاء که بخشت بکار باید داشت نا ماده را از چشم باز دارد از ضمع و صبر و زعفران و شیاف ماهیتا و حضض باید ساخت و بر پشانی طلی کردن و انرا که ماده سخت گرم باشد طلی از عصاره آلی و بیت جوو اسبغول و اب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و انرا که از رمد سخت گرم نباشد طلی از گرد آسیا و مغز کندر و زعفران و سپیده خایه مرغ باید ساخت و انرا که ماده سخت سرد باشد طلی از چند پیه سنبوز و زعفران و زفت و راتینج باید ساخت و تر بانی بزرگ طلی کردن نافع بود و همیشه چشم را از رمض پاک می باید کرد خاصه از رمض خشک که پاره ها خرد باشد و ریزه آن بچشم در شود و بخلد و طریق پاک کردن ان چنان باشد که پنبه نرم بر سر میلی باریک بپیچند و بدان پنبه ریزه رمض را بر میدارند و بباید دانست که رمض خشک نشان خامی و دیر بختی ماده باشد پاره بزرگ از رمض خشک بهتر از پاره ها خرد باشد و طریقی دیگر صواب در همه علاج انواع رمد کرم است که نخست سپیده خایه مرغ در چکانند از بهر انکه درد را بنشاند و تیزی ماده سوزاننده را سوزانیدن باز دارد و شیر زنان همچنین درد نشان است لیکن در وی قوتی زداینده است و لعاب دانه اب و شیر بن و ضمع را داع است و هم درد نشان و شیاف ابیض بشیر زنان سوده در ابتدا رمد سود دارد شیاف ابیض بگیرند اسفیداج از زیر اشت درم ضمع عربی چهار درم و در بعضی نسخها بجدرم افیون و کینرا از هر یکی یکدرم همه بسپیده خایه بسرشند چنانکه صفت در وری که از بهر شیاف ابیض بکار دارند بگیرند پوست خایه مرغ و انرا بنمک آب درشت بشویند و پوستهای تنک از وی دور کنند پس باب خوش بشویند تا شوری از وی بستاند و خشک درکنند و بمالند تا از پوست هیچ دردی مانده باشد جدا شود پس در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند از تدبیر ما که ماده بدان تدبیر از چشم باز دارند

تدبیر آنست صواب که پس ازان که استفراغهاء کرده باشد پیوسته چند روزه توتیاء
پرورده بر گوشه چشم از سوی بینی نهاده دارند صفت پروردن توتیاء بگیرند توتیا کرمانی
نیک و بکوبند و بیزند و اورا در هاون بآب خوش همی مالند و می سایند مدة ده
روز و هر دو روزی انرا بشویند و تقویل کنند و آب تازه کنند و می سایند و پس از
ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استفراغ
بکار داشتن سخت زیان دارد و در مدت تزاید مرض هیچ ذروری که از غرروت
باشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد بروز هیچ نخسپد تا بشب
در خواب شود و ماده رمد در خواب پخته گردد و آنرا که بسبب خواب نباشد درد
و رنج زیادت یابد از بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا روز بخارهاء دخانی ازین تحلیل خرج
میشود و بشب بسبب خنکی هوای شب مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند و در تن
بماند و پس بچشم برآید و رنج نماید و بدین سبب استفراغهای سرد و تر چون بنفشه
و نیلوفر و گلاب و شمامهاء که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می بویانند تا بشب
خواب یابد و آنرا که از پس پاکی تن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید
ساخت از بنفشه و نیلوفر و کسنه و گل سرخ و بر چشم نهادن و طلیهاء در پیشتر
یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را بآب سرد شستن
سخت تر دارد و ماده خام بماند و دیر تحلیل پذیرد و هر گاه که ماده از فرود آید بایستد چیزهای قابض
و محلل بکاید باید داشت چون شیاف ابیض که در وی غرروت باشد صفت آن
بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم غرروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یکدرم
صمغ عربی چهار درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب
خوش بسایند و در کشند و از پس آن ملکایا که در علاج ورد بیخ یاد کرده آمده است بکار باید
داشت و بهتر طریقی که در بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشه چشم در کنند
و آنرا که از پس استفراغ و پرهیز صادق و تدبیرهاء صواب درد و رنج و بر حال برنج خویش باشد
و سرخی و سیلان هم بر حال خویش نشان آن باشد که ماده در طبقهاء چشم گرفته
توتیا و اسفیداج و نشاسته کشیدن و طلی کردن رطوبتهاء بدرا نشف کند و آنرا که آماس

باشد اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلی کردن تا ماده را باز دارد و باقی آماس را تحلیل کند
و هرگاه که سیلان رطوبتهاء در مرض خشک گرفتن بلک زایل شود نشان آن باشد که ماده
پخته شد و رمد در انحطاط افتاد شیاف احمر لین کشیدن و گرمابه شدن سود دارد و اگر چند کرت
احمر لین بکار دارند و رمد زایل نشود و باغبر حاجت آید و پس از همه سرمهٔ اغبر که در بابهاء گذشته یاد
کرده آمده است می باید کشیدن و آنرا با این همه تدبیرها مدت دراز گردد و تمام زایل نشود
بباد انست که بلک چشم جرب دارد علاج جرب باید کرد و آنرا که ماده رمد بلغم غلیظ
باشد که باد غلیظ علامتهاء که در اول باب یاد کرده آمده است ظاهر باشد علاج بلغم کند
و تدبیر لطیف کند و فرماید و نخست در چشم شادنج مغسول میکشند باب نیم گرم
میشویند و هرگاه که مدت برآید و رمد نگذرد شیاف احمر لین باید کشیدن و از پس
میلی دو سرمه اغبر کشیدن سود دارد و بکار داشتن داروهاء مخدر درین نوع درد و صعوبت
فزاید و گرمابه و شراب صدف سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود دارد و آنرا
که رمد باد ناک باشد و با درد کاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن سود دارد
و آنرا که ماده رمد خلط سودائی باشد علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد
و بس سرخ نباشد و پلکها بر هم کمتر گیرد و مرض اندک کند و رخسار و حوالی چشم
بسیار خارد و کحالان این نوع را رمد خشک گویند علاج وی آنست که نخست تن و دماغ
از ماده سودا پاک کنند و گرمابه بکار دارند و سرمها که لختی بسوزاند و آب از چشم بدواند
میکشند و کحالان این سرمها را الادویة المصاصة گویند یعنی داروهاء مکنده و
فصد درین مکروه است و آنرا که ماده مرکب باشد علاج دشوارتر است و صواب
تر آن بود که استفراغ و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشند و خلطی که غالب باشد
تن از آن پاک کنند و بباید دانست که طبع نرم داشتن و استفراغ کردن اصلی بزرگست
در علاج رمد و بقراط از بهر این گفت اذا کان بانسیا رمد فاعتره ذرب فانه محمود میگوید هر کرا
رمد باشد و طبع او شکسته شود پسندیده است این از بهر آن گفت که اسهال ماده را از بالا
دو بدین سبب اولیتر آنست که پیوسته طبع نرم دارند و باندازه قوت استفراغی
کنند و قوت نگاه می دارند و بسیار باشد که رمدها باستفراغ مجرد زایل شود و بباید

دانست

دانست که در زمستان و مزاج سرد و شهرهای سرد رمد صعب تر و دیرازا هنگ تر باشد
و معالج دیمار ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند از بهر انکه سرما طبقهای چشم را
متکاثف کند و بدان سبب ماده تحلیل پذیرد و نوعی رمد است که انرا ماشره گویند
و بحقیقت رمد نیست و کحالان انرا رمد نگویند و فرق میان هر دو انست که رمد خلیده
و با درد باشد و ماشره از خلیدن دمعه خالی باشد و با ستفراغ زایل شود و بسیار رمد
هاست که بطلی ساکن شود و هم بطلی زایل شود صفت طلی که آماس و حرارت
و درد بنشاند بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و خشک و کافور همه را باب کسنه
تر کنند و طلی کنند طلی دیگر صبر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین
ارمنی و صندل سرخ از هریکی را ستار است همه را باب سایند و باب عنب الثعلب
طلی کنند طلای دیگر آماس کرم را و نرناق را بگیرند سوده دارد و کل سرخ و پوست انار شیرین
و عدس مقشر هر سه در آب بنهند و بکوبند و بروغن و کل جرب کنند و ضماد کنند
صفت ضمادی که در چشم خلنده را بنشاند و رطوبتهای کرم را باز دارد بگیرند کسنه و در آب
بنهند و در آب و برگ بنلوفر و بنفشه بادی بکوبند و بروغن کل جرب کنند و ضماد کنند
و بسیار باشد که در سرما و برف رمد تولد کند علاج وی انست که کاه بیزند و بهر بخار آن
دارند و بسیار باشد که سر بوشیده کانرا بسبب سردی رحم در صعب تولد کند علاج وی انست
که حقنه سازند از شبت و بابونه و روغن ناردین و حلبه و روغن نرگس و روغن سوسن و مالیدن
و بر زما کرم بکار داشتن و جالینوس میگوید شراب رمدهای در علاج رمد هیچ نافع تر از ان نیست
که مجمه بر میان سر نهند بس از انکه استفراغها کرده باشد و تن پاک کرده جالینوس
میگوید شراب رمدها خشک مزمن را سود دارد و رمد خشک رمدی را گویند که چشم
سرخ و خشک باشد و شراب از بس قصد باید و هم جالینوس میگوید هر گرا
گرا ماده از دماغ بچشم فرودی اید اگر در تن امتلا نباشد بکار گرما به داشتن سود دارد و انرا که تن
متملی باشد شراب و گرما به خطری بزرگست باب دوم در طرفه و علاج ان طرفه نقطه سرخ
باشد یا کبود که بر سپیده چشم افتد و اسباب ان بسیارست یکی انکه بعضی رگها در طبقه ملتحمه
است بگسلد سبب زخمی و افتی و اسپی که برون بر چشم اید و خون ظاهر شود دوم انکه اگر

ملتحمه گسسته نشود بسبب زخمی که بر چشم اید خون ظاهر شود سیوم انکه نی زخمی و اسیبی که بچشم
رسد بسبب گرمی و تیزی چون در ملتحمه خراجی تولد کند یا تولد کرده باشد وان خراج سر کند
چهارم انکه بقوت قی پدید آید که بیم باشد که بسبب زخمی آماسی تولد کند یا تولد کرده
نخست رگ قیفال زند و در چشم شیر زنان چکانند و اگر آماس بزرگ بود و چشم سرخ
باشد سپیده خایه مرغ در چکانند انچه رقیق تر باشد و ضمادها رادع بر نهند و انرا که آماسی نباشد
نخست شیر زنان در چکانند از پستان و خون که در پرهای خرد بود و در زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی
که او را بتازی شقینی گویند گاهی خون مجرد با گل ارمنی گاهی با رخام که در گل سرخ باشد چکانیدن
سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و در زیر جناح او رگ زنند و خون او در چکانند سود دارد و اگر بدین
علاج تحلیل نپذیرد کندر سوده با شیر زنان امیخته در چکانند و این اگر نیز کفایت نباشد
اب نانخواه و آب نمک اندرانی در چکانند و پوست ترب و میویز و اندکی سرگین
کبوتر و سعتر و زوفا خشک در آب بپزند و اسفنج بدان اب تر میکنند و بر سر می نهند
و اگر بدین نیز زایل نشود آب ترب در چکانند و پوست ترب و میویز و اندکی سرگین
کبوتر بر پشت چشم همی نهند و انرا که بسبب زخمی ملتحمه دریده شود نمک بخاییده و
آب ان در چکانند و زرنیخ سرخ بسایند و انرا در آب افکنند و بشورانند وان آب
را گرم کنند و صافی کنند قطره از ان نیم گرم کرده در چکانند طرفه را زایل کند و کندر و سرگین
گاو دود کنند و چشم بدود آن دارند طرفه را زایل کند صفت شیافی کنند که طرفه را زایل بگیرند
شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم بسد و مروارید ناسفته از هر یکی درمی
و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار دانگ و نیم اسفیداج ارزیز یکدرم زرنیخ سرخ
و دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم و بیزند و بخون جوزه مرغ خانگی بسرشند
و شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و در چکانند و انرا که سبب طرفه سر کردن خراجی باشد
بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند صفت شیافی که طرفه را و درد چشم را که از
گرمی باشد زایل کند بگیرند قلیمیا زر و مس سوخته از هر یکی دو درم دم الاخوین و بسد و مروارید از
هر یکی چهار درم کثیرا و مر و زعفران و نشاسته و زرده جوبه و اقاقیا از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ
شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف کنند چنانکه رسم است صفت شیافی دیگر که طرفه

را زایل

را زایل کند بگیرند زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران از هر یکی را ستار است بکوبند و بیزند و
شیاف کنند و باب کشنیز تر بسایند و در چکانند و سرکه و گلاب آمیخته نیم جوشانیدن
و چشم بخاران داشتن و میویز منقی دانه بیرون کرده و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک
سپید و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند و شیاف احمر لین کشیدن سود دارد و اکلیل
الملک و دم اخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده خایه مرغ
ضماد کردن سود دارد **باب** سیوم در علاج چشم که چیزی در و افتاده باشد و دردی رسیده
شیر زنان و آب خوش صافی در چکانیدن اثر دود و گرد از چشم زایل کند و اگر ریگ ناگاه
پاره در ان افتاده باشد و ظاهر شود پلک را باز گردانند تا ظاهر شود و بر میل بردارند با خرقه
کتان نرم را با انگشت بپیچند و بدان بردارند یا بر پلک مالند تا زایل شود و اگر چیزی درشت چون
پاره از سر خوشه گندم یا جو در پلک یا در سپیده چشم کوفته باشد انرا بالتی که دیزاجفت
گویند بردارند و بر اثر ان شیر زنان با سپیده خایه مرغ در چکانند **باب چهارم** در ظفره
و علاج آن ظفره لفظی است تازی پارسی ناخنه است و این ناخنه غشائی فرونی است
غلیظ و گوهر او عصبانی است و همچون ناخن است از بهر انکه در چشم است و پیوسته باشد
نرم تر از ناخن است و از گوشهای چشم روید و بیشتری در گوشه روید که از سوی بینی است و
بر طبقه ملتحمه گسترده شود و باشد که بکرانه سیاهی چشم رسد و باشد که بر سیاهی
بگذرد و دیده را بپوشد و بینائی باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید و سر بسر آرد
و کمترین مضرتی از وی آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و انچه سپید و رقیق باشد
علاج ان سهل تر باشد و انچه صلب و سرخ بود علاج ان دشوار تر بود علاج اما آنرا که نو پدید آمده
باشد و سپید و رقیق باشد داروها زداینده چون مس سوخته و فلقندیس و نوشادر
و ملح اندرانی و زهره بز و سرمه روشنائی و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف دینار
کون و باسلیقون الی و زایل کند لیکن باید که معلوم باشد که این سرمها و داروها زداینده
از داروهای معفن خالی نیست و داروی معفن و زداینده طبقات و اجزاء چشم را بسوزد و
زیان دارد و جالینوس میگوید بیخ سوسن بترکی بوبه گویند ناخنه ضعیف زایل کند
کندر سوده از جمله داروهای سبک و بی مضرتست آنرا و یکساعت در آب گرم

[illegible] آب را بپالایند و در چشم کنند و انگبین با زهره بز داروی نافع است و آنچه
[illegible] صلب و دیر کاهی باشد علاج آن بدستکاری باید کرد و طریق وی آنست خواهند
کرد نخست ناخنه را از روی طبقه ملتحمه جدا کنند و این جدا کردن را بتازی کشط گویند و
سلخ نیز گویند و این کشط برفق باید کرد ظاهر ملتحمه را بتراشند و این چنان باشد که نگاه کنند
تا ناخنه بر ملتحمه رسته است یا نه اگر رسته نباشد آسان تر باشد ناخنه را بضماره بر
دارند و بناخن برای برند و جهد کنند که از ناخن بقیتی نگذارند تا دیگر باره نروید و نگاه دارند تا
بگوشت که در گوشه چشم است آسیب نرسد تا دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت و
گوشه چشم آنست که ناخنه سپید است و صلب و گوشت سرخ است و نرم
و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد بموی اسپ یا با بریشم خام او را از ملتحمه جدا کنند و اگر ممکن
نشود پر مرغی بگیرند و بن او در زیر ناخنه کنند و او را بدان از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشوار
گردد باهن جدا کنند و اگر هیچ منفذ نباشد و همه کنارهاء ناخنه بر ملتحمه رسته باشد پس بناخنه
برای یا بآلتی دیگر در یک پهلوی ناخنه منفذی بکنند چنانکه جهت با آلتی دیگر که آنرا شاید در وی
گذار یابد و ناخنه را بدان آلت کشط کنند برفق پس ناخنه را بضماره بردارند و بپزند و نمک
و زیره بخایند و آب آن در چکانند تا داغ شود پس زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت
چشم نهند تا سوزش را بنشاند و بفرمایند تا هر وقت حدقه را همی جنباند تا پلک
بر ملتحمه نروید و ناشتا آب زیره و نمک خاییده در چکانند و از پس سی روز
باسلیقون و روشنائی و غیر آن میکشند تا بیخ ناخنه پاک کند و بسیار باشد که ناخنه را
از ملتحمه تمام کشط نتوان کرد صواب آن باشد که آنچه کشط کنند و ببرند و باقی را بماند بباسلیقون
و غیر آن علاج کنند و سرمه روشنائی و شیاف هر چه بچشم در کشند از پس گرمابه باید
کشید و از دبباید دانست که طبقه ملتحمه صلب است همچون غضروف ضماره در وی بنا
ویزد و اگر در وقت کشط ناخنه و سبل ضماره در ملتحمه آویزد یا در چیزی نرم آویزد آن علت و بیمار
یست صفت روشنائی سبل را و ظفره را و جرب و دمعه را و تاریکی چشم سود دارد
سپیدی بر گیرد بگیرند شادنج عدسی مغول و مس سوخته و قلیمیاء سیم و نمک هندی
[illegible] ارمنی و زنگار و دار بلبل از هر یکی چهار درم بلبل سپید و بلبل سیاه و کف دریا از هر یکی

هشت

هفت درم صبر اسقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یک چهار درم همه را بکوبند و ببیزند و بکار دارند عدد داروها هفده است
صفت باسلیقون طفره را و ضعیفی چشم را و انتشار و فرود آمدن آب را و خارش و آماس جفن را سودمند بود بگیرند زنجبیل
مامیران بلیل و دار بلیل از هر یک دو درم زعفران مروارید از هر یک یکدرم هلیله زرد و هلیله کابلی و صبر از هر یک سه درم نمک هندی
و نمک اندرانی و نمک سرخ از هر یک دو درم شادنج عدسی مغسول کفک دریا توتیای هندی حجر مصری و کحل اصفهانی
مرقشیشای ذهبی قلیمیای سیم قلیمیای زر از هر یک پنجدرم شادنج هندی سه درم عدد داروها بیست و یک است
صفت شیاف قیصر بگیرند شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته
زنگار از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن یا باب بادیان تر بسرشند و شیاف کنند و عدد داروها پنج است
صفت شیاف زنگار طفره و سبل و جرب را سودمند بود بگیرند زنگار یکدرم هلیله زرد نیم درم توبال مس و مس سوخته
از هر یک چهار درم مرصافی نیم درم زعفران دانگی نشاسته یک درم صمغ عربی یکدرم کثیرا یکدرم اسفیداج و اسفیده ارزیز یکدرم
دار بلیل دو دانگ یک عدد داروها یازده است صفت داروی سرشته طفره را و تاریکی چشم را و سپیده را سودمند بود بگیرند
سنگ مقناطیس و زنگار تراشیده و اشق از هر یک چهار درم زعفران دو درم انگبین مصفی چند سه وزن همه داروها بسرشند
چنانکه رسم است صفت داروی دیگر نرم تر قلقند یک درم نوشادر یکدرم صمغ عربی نیم درم هر سه بکوبند و بشراب کهن
بسرشند و شیاف کنند **باب پنجم** در انتفاخ ملتحمه و معالجات آن انتفاخ لفظی تازیست و بپارسی بردمیده شدن
و آماسیده شدن است و این علت چهار گونه است یکی آنکه ماده او باد باشد و علامت وی آنست که ناگاه پدید آید
و هیچ گرانی نکند و نخست در گوشه چشم که از سوی بینی است سوزشی پدید آید چنانکه مگسی یا پشه بگزد و لون او همچو آماس بلغمی باشد
و بیشتری در تابستان افتد و پیران را افتد و گونه دوم آنکه ماده او فضله بلغمی باشد و علامت وی آنست که چشم گرانی کند
و اگر انگشت بر نهند اندر وی نشیند و اثر انگشت یکساعت بماند و گونه سیوم آنکه ماده او فضله آبناک باشد و علامت وی آنست
که اگر انگشت بر نهند زود بر نشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان نبود و بلون خویش باشد و گونه چهارم آنکه از جنس سرطان باشد
و ماده او فضله باشد غلیظ سودایی علامت وی آنست که آماس صلب و بی درد بود و رنگ او تیره باشد و این علت هم
اندر طبقه ملتحمه افتد و هم اندر جفن افتد و گاه باشد که بردمیدگی تا بابرو بر آید و تا برخسار فرود آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی بی دمعه باشد
و بعضی با دمعه و آنچه اندر جفن افتد بی دمعه باشد علاج اما گونه نخستین را که ماده او باد است از اول که پدید آید هیچ علاج نباید کرد از بهر آنکه
او زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم هنوز مانده بود تدبیر لطیف باید فرمود و بآب گرم می باید شست و گونه دوم و سیوم را علاج
همچو علاج آماس باشد نخست استفراغ کردن و ضمادها محلل و تنضیج و سرمها محلل که در علاج رمد یاد کرده آمده است بکار داشتن
لیکن داروهای مورادع هیچ بکار نباید داشت و شیاف احمر لین و گرمابه درین هر دو نوع سودمند بود صفت ضماد
بابونه و بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و چشم را بدان آب می شویند و اسفنج با پنبه بدان تر میکنند و بر چشم طلی کردن

ماده را از چشم باز دارد و چشم را پاک کند و گونهٔ چهارم را علاج صداع سودائی باشد ضمادها مسکن و محلل بکار داشتن چنانکه در علاج
سرطان و آماسهای سودائی یاد کرده شود صفت شیاف خلوقی که بادها را ببرا کند و نفخ را زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم اقاقیا
دو درم کثیرا و صمغ و زعفران و سنبل و از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها شش است
صفت شیاف آسودگی بادها را که اندر پلک و طبقهٔ ملتحمه باشد زایل کند در چشم کشند و از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته یکدرم و نیم زعفران
نیم درم مروارید و بسد از هر یک یکدرم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند
و شیاف کنند عدد داروها هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته دو درم و نیم و زعفران نیم درم مروارید
و بسد و سنبل و مر از هر یک درمی افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم جمله هشت داروست **باب ششم** در صلب شدن ملتحمه
و معالجات آن بباید دانست که صلب شدن ملتحمه را بتازی حبا الملتحمه گویند و بسیار باشد که طبقهٔ ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب
اندر چشم خانه نتوان گردانید و همه حرکتهای او ناممکن گردد و طبقهٔ ملتحمه طرنجیده و سرخ و خشک و با درد باشد و چون از خواب بیدار شود
چشم بدشواری بر تواند کرد و گاه باشد که در گوشهٔ چشم اندکی رمص خشک گرد آمده بود و سبب این علت خلطی خشک غلیظ بود
علاج نخست طبع را نرم باید کرد و پیوسته اندر گرمابه رفتن و سر ببخار آب گرم داشتن و اسفنج بآب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب گرم
در چشم میچکانند و هر شب سپیده و زردهٔ خایه مرغ کرباروغن گل کرباپیه بط بر پشت چشم بر نهادن و از طعامهای سرد پرهیز کردن
و روغن شیر بخت تازه بر سر نهادن و داروها که اشک آرد در کشیدن چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد و سرمه
روشنائی **باب هفتم** در خارش طبقهٔ ملتحمه و علاج آن سبب خاریدن ملتحمه فضله باشد شور بطبع بوره و اشک سخت شور بود
و لون جفن و لون طبقهٔ ملتحمه بسرخی گراید بسیار باشد که از صعبی خارش پلک ریش گردد علاج طریق آنست که طبع را نرم دارند
و هر بامداد در گرمابه رفتن و طعامهاء نرم خوردن و از طعامهای تیز و شور پرهیز کردن و داروی که اشک آرد کشیدن **باب هشتم**
در سبل و معالجات آن سبل علتیست که رگهاء چشم سرخ باشد و ممتلی گردد از خونی غلیظ و در چشم خارش پدید آید و این علت
دو گونه است یکی آنکه رگهاء باطن ملتحمه سرخ شود و ممتلی گردد و بر ظاهر طبقهٔ قرنیه غشائی همچون ابری سرخ بام پدید آید زندرون
و عطسه متواتر شود و در اکثر اوقات آفتاب را نتواند دید و اشک روان باشد و در قعر چشم ضربانی باشد و گونهٔ دوم چنان باشد
که بر ظاهر ملتحمه رگهای سرخ و ممتلی گردد و برخیزد و بر ظاهر طبقهٔ قرنیه غشائی چون دودی پدید آید و هر دو رخساره سرخ شود و اندر
ابرو المی و حرارتی پدید آید و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ و هر گاه که پلک فرو سوین خویش کشد چنان نماید که رگهاء سبل
از روی ملتحمه بر میخیزد و سبب این علت امتلای دماغ بود و بزرگی رگهای چشم و بسیار باشد که سبل افراط کردن باشد اندر علاج رمد
گرم بطلیهای و ضمادها و تدبیرهای سردی فزای تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل نتواند پذیرفت معالجات اما از جهت
تن ابتدای رگ قیفال گشادن و استفراغ کردن یا یارهٔ فیقرا و حب قوقا و از پس استفراغ غرغره کردن با بکامه و ایارهٔ فیقرا
و بند و عطسه آوردن پس تدبیر قوت دماغ کردن ببوی عنبر و لادن و غیر آن و طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز کردن چون باقلی

و عدس و

وعدس وسیر وپیاز وکندنا واز طعامهای سرد وغلیظ چون ماهی وگوشت گاو وشیر وهرچه ازوی سازند وشیرینی زیان دارد
واز گرد ودود حذر باید کرد وبالین بلند داشتن وچپ را نشاید بست وبسیار گفتن وهلک داشتن وبفروغ آتش انگیزیدن زیان دارد
صفت داروئی که باد سبل را رسد وسده بینی را زایل کند بگیرند کندش یکدرم مر صافی دو دانگ حضض یک دانگی ونیم صبر چهار دانگ
همه را بکوبند وبآب مرزنگوش بسرشند وحبها کنند همچون عدس سه روز پیوسته هر بامداد یک حب بشیر زنان وروغن بنفشه
حل کنند وبه بینی اندر چکانند صفت داروئی دیگر کندش وقصب الذریره وگلسرخ از هریک برابر همه را بکوبند ومقدار نیم دانگ به بینی
اندر دهند ومرزنگوش می بویند وبعد از آن سرمه روشنائی وباسلیقون می باید کشید وآنرا که با سبل حرارت رنجه دارد شیاف اسود
باید کشید صفت شیاف اسود نسخه مجرب بگیرند اقاقیای مغسول وصمغ عربی از هریک هشت درم مس سوخته پنج درم افیون ومر
از هریک یکدرم ونیم بآب باران بسرشند وشیاف کنند ورگ پیشانی ورگ گوشه چشم زدن سخت سودمند بود وگونه دوم را
هم نخست رگ قیفال باید گشاد وتن را پاک کردن وایارج فیقرا وحب قوقایا بکار داشتن وغرغره وعطسه پس از استفراغ نافع بود
واندر چشم داروهای تیز که خون را رقیق کند ورگها را پاک کند می کشند چون شیاف اخضر وباسلیقون وغیر آن وداروهای
چنان باید کشید که نخست جفن را باز گردانند وباطن جفن را بدارو بخارند بسر میل وچون سوزش دارو بنشیند ذرور رمادی اندر کشند
صفت ذرور رمادی بگیرند مامیران یکدرم توتیای کرمانی پرورده شیح سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی پرورده از هریک
دو درم همه را بکوبند وبکار دارند سبل وجرب ودمعه را سود دارد واز پس آنکه دارو کشیده باشند وآسوده شده بگرمابه اندر شوند وذرور
اغبر می کشند وآنرا که با سبل رمدی گرم پدید آید هیچ داروی سرد بدو نشاید برد واعتماد بر استفراغ باید کرد وبر جذب ماده بجانب
پای وذرور اغبر می کشیدن وزرده خایه مرغ بر پشت چشم نهادن واگر چه رمد سخت گرم باشد هیچ وجه شیاف ابیض وملکایا
نشاید کشید واقتصار بر شادنج عدسی مغسول باید کرد صفت داروئی که سبل گرم را سودمند بود بگیرند سماق چندانکه خواهند
واندر آب صافی آغازند وترشی ازوی بستانند وبپالایند صافی واندر آفتاب نهند تا سطبر شوند وشیافها کنند وبکار دارند سبل ورمد
سودمند بود صفت شیاف دینارگون سبل رقیق را بر دارد بگیرند زرد چوبه وشادنج مغسول وصبر وشیاف مامیثا راستار است
وشیاف سازند چنانکه رسم است واما سبل کهن را تدبیر بریدن باشد وآن بریدن را بتازی لفظ السبل گویند وشرط این کار آنست
که نخست فصد فرمایند ومسهلی دهند وچون لفظ خواهند کرد بیمار را پیش خویش بخوابانند ومردی استاد را گویند تا چشم او بگشاید چنانکه
لبهای جفن باز نگردد واین چنان باشد که در گشادن چشم هر دو ابهام جفن فشارده دارد ونهاد لب جفن بر حال خویش نگه دارد
تا اندک وبسیار لب جفن باز نگردد تا در بریدن سبل از لب جفن هیچ بریده نشود واگر هیچ بریده شود جفن بر ملتحمه بروید از بهر آنکه چشم
می گشاید استاد باشد پس سبل را از گوشه چشم که از سوی بینی است بصفاره بردارد واز میانگاه جفن بر سوین رگی دیگر بصفاره دیگر بردارد
وجهد کند که تا صفاره از طبقه قرنیه دور باشد وبلب جفن نزدیک باشد واز گوشه دیگر که از سوی گوش است رگی دیگر بصفاره
وصفاره بدست راست ناخن تیز انگیزند ونخست سبل را ازین گوشه چشم برد که از سوی گوش است وهر بار که رگی

اندر زیر سبل کند و همچنانکه ناخنه را کشط کنند سبل را کشط کند تا همه رگهای سبل از طبقهٔ ملتحمه جدا برداشته شود و بدین ترتیب سبل را لفظ
می کنند تا بگوشهٔ دیگر که از سوی بینی است پس صفارها هم برین ترتیب اندر جانب بلک فرو سوین آویزد و هم برین ترتیب لفظ کند
چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه بگرداند و هیچ رگی مانده است آنرا نیز بردارد و نشان آنکه رگی مانده است آن باشد که مهت را بر ملتحمه
بگرداند اگر مهت بچیزی درآویزد رگی مانده بود و اگر بچیزی درنیاویزد هیچ مانده نباشد پس زیره و نمک بخایند و آب آن در چشم او چکانند و
زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بر پنبه پاکیزه کنند و بر پشت چشم نهند و رفاده بر زیر آن نهند و بعصابه ببندند و بفرماید تا هر ساعت چشم را
اندر جفن همیگردانند تا برهم نروید و به پشت باز خسپد و دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند و چشم او بگشایند و بدان آب بشویند
و میل را بروغن گل چرب کنند و اندر چشم او بگرداند تا بداند که بلک بر ملتحمه رستست یا نه اگر رسته باشد بشکافد و دیگر باره آب زیره
و نمک خائیده اندر چکاند و اگر نیز برهم رسته نباشد از آب زیره و نمک خائیده در چکانیدن چاره نباشد سه روز تعلل میکند و از پس سه روز
باسلیقون و مانند آن کشند تا بیخ سبل باز آید و پاک شود و اگر رمدی یا آماس گرم پدید آید بعلاج آن مشغول شود و بعلاج سبل باز آید

باب نهم در ودقه و معالجات آن ودقه آماسی باشد صلب بر طبقهٔ ملتحمه و این آماس بعضی را اندر گوشهٔ چشم باشد
که سوی بینی است و بعضی را اندر گوشهٔ دیگر که سوی گوش است و بعضی را اندر زیر جفن باشد و بعضی را آماسهای کوچک باشد
گرداگرد سیاهی بشکل رودهٔ مروارید یا بر شکل بثرها پدید آید و رنگ این آماسها نیز مخالف باشد بعضی را سرخ باشد و بعضی را سپید بود
و بسیار باشد که این علت اندر تبهاء گرم پدید آید علاج تدبیر لطیف باید کرد و ذرور ملکایا ذروری آبی کشیدن و آنرا که
چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض عنزروت که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است سه روز می باید کشید پس ملکایا و غیر آن
کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروهای تیز بکار باید داشت چون باسلیقون و احمر حاد و مانند آن صفت ذروری آبی علی
بگیرند پوست خایهٔ مرغ و بشویند و تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمده است ازین پوست خایهٔ مرغ تصویل کرده درم بگیرند و شادنج
مغسول دو درم و نیم هر دو را بهم بیامیزند و بکار دارند **باب دهم** در یاد کردن دمعه و علاج آن دمعه علتی است که پیوسته
بی گریه و بی مراد اشک از چشم می آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارض اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی را
مادرزادی است و دوم آنکه بسبب استقصای دستکاری پدید آمده باشد و برداشته اندر بریدن ظفره کرده باشد و از گوشت
گوشهٔ چشم لختی با ظفره بریده شده باشد و برداشته و مادرزادی را علاج نیست و این نوع دوم را اگر گوشت اندکی مانده باشد
و بیشتری برداشته آنرا هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشند علاج یاد کرده آید و آنچه عارض باشد هم دو گونه است
یکی آنکه تبع بیماری بود چون آماس دماغ و تبهای گرم عفونی و خونی و حمی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد
و دوم آنکه هم بسبب نقصان گوشت گوشهٔ چشم پدید آید و سبب این نقصان بعضی را بسیار کشیدن داروهای تیز باشد که گوشت
بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بدستارچهای درشت و دست بد و بسیار بردن و به باید دانست که مبداء دمعه
سه جایگاه است یکی رگهاء اندرون قحف دماغ است و رگها که اندر باطن جفن است دوم رگها که بیرون قحف دماغ است سیم عضلهاء چشم

اما آنکه

اما انکه اندر رگهای چشم اندرون تحف دماغ اند و از رگهای بیرون جفن علامت آنست که دمعه بوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که
از رگهای بیرون تحف آید علامت آنست که رگها پیشانی و رگهای صدغ ممتلی و متمدد باشد و آنرا که از عضلهای چشم آید سبب آن
ضعیفی عضلها باشد علامت وی آنست که چشمها بیرون خاسته باشد و دمعه بوسته باشد و جفن همیشه تر بود و این سه مبدا که
یاد کرده آمد این علت را اسباب سابقه آید و سبب نزدیکتر و پوسته و نقصان گوشت گوشهٔ چشم است که از سوی بینی است
از بهر انکه هرگاه که این گوشت ناقص شود باقی او را قوت آن نباشد که رطوبتها را نگاه دارد و آنرا فرو آمدن بچشم باز دارد
و به بینی باز گرداند بمنفذی که از چشم بینی گشاده است از بهر آن این کار علاج اما آنرا که دمعه از رگهای اندرون تحف آید سخت
باک باید کردن بس غرغره فرمودن و عطسه آوردن و مزاج دماغ با عتدال باز آوردن و به بوی خوش قوت دادن و بهر دو روز
یا سه روز موی ستردن و بر بس سر و کردن حجامت باید کردن و آنرا که از رگهای تحف آید بر سر او ضماد ها که رطوبتها را بخساند می نهادن
چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک او و آبی که از خار بغ آرند و همه چیزها قابض اندرین باب سود مند بود و آن که سبب دمعه
ضعیفی عضلهای چشم باشد داروهای قوت دهنده و تحلیل کننده می باید کشید چون بردرده حجرم و باسلیقون و روشنائی
و آنرا که سبب دمعه نقصان گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج آن زرور اصفر است و صبر و دو کندر و شیاف مامیثا و زعفران
مفرد و مرکب این همه گوشت را باز رویاند و بهتر آن باشد که نخست چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر اندر گوشهٔ
چشم کنند و برگ بنگ که بتازی بنج گویند اندر شراب پخته بختی نیک بر چشم نهادن سود مند بود و اگر اسفیج را بشراب انگوری
تر می کنند و پوسته بر چشم می نهند سود دارد و اگر شب یمانی اندر شراب افکنند و بیزند و آنرا آن خوب باشد و بسیار بود که سبب
دمعه گرمی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای چشم غلیظ و ممتلی باشد و سرخ و حرکتهای چشم سبک
و زرد بود و اشک گرم و رقیق باشد و گاه باشد که سبب سردی مزاج چشم و دماغ باشد و علامت وی آنست که رگهای چشم باریک
و ناپیدا باشد و چشم سپید باشد و حرکتهای او آهسته باشد و اشک سرد و غلیظ باشد صفت سرمه دیگر که خداوند مزاج گرم را
نافع بود بگیرند سادنج مغسول و توتیای مغسول و مرقشیثا از هریک درمی هموار ید و بسداز هریک نیم درم شیاف مامیثا
و صبر از هریک دانگی و نیم بسایند و بکار دارند صفت سرمه که خداوند سرد و تر را سود دارد بگیرند بلیل یکدرم ملح هندی یک درم
دار بلیل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه بار جند همه داروها با سلیقون و روشنائی خداوند این مزاج را سود مند صفت داروی
که ضعیفی عضلهای چشم را سود مند بود بگیرند استخوان هلیلهٔ زرد سوخته و نمک هندی و مازو راستارست بکوبند و بیزند و بکار دارند
و توتیا با آب هلیلهٔ زرد پرورده اندر این علت نافع بود صفت آن بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر و اندر آب تر کنند نیکفته و بدست تمام
و بپالایند و توتیا بدین آب تر کنند و توتیا با آب مورد تر پرورده هم سود مند بود صفت سرمهٔ دیگر که دمعه را باز دارد و عضلهای چشم را
قوت دهد بگیرند توتیا هشت درم سرمه یکدرم سادهٔ مغسول یکدرم و نیم قلمیا زرجهار دانگ همه را بکوبند نرم و با آب
و با آب غوره و آب سماق ببرورند چنانکه از آب هلیله دو جزو و آب غوره و آب سماق از هریک یکجزو بود صفت سر

یک عدد و آنرا بخمیر اندر گیرند و بر خشتی پخته نهند و اندر تنور بریان کنند تا خمیر سرخ شود آن هلیله را از خمیر بیرون کنند و آنرا با دانگی
زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصفر زعفران یکمثقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد
صفت سرمهٔ دیگر که خداوند مزاج سرد را سودمند بود بگیرند توتیای معدنی و در میان خرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار
و خشک گردانند و بکوبند ازین توتیا پنج درم و مغز قاقله کبار نیم درم هر دو را نیک بسایند و بکار دارند بغایت سودمند بود **باب یازدهم**
در دبیله و علاج آن دبیله قرحه بزرگ را گویند که او را غوری بزرگ باشد و ریم کند بسیار و بعضی را باشد که رطوبتهای چشم ازین قرحه
بپالایند علاج نخست تعجیل کنند بفصد و اسهال و بعد از آن شیاف ابیض و افیون می کشند و از پس آن شیاف ابار کشند
صفت شیاف ابار بگیرند قلیمیا رز و اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرمهٔ اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا و ابار سوخته از هر یک هشت درم
و مرصافی و افیون از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها نه است صفت نسخهٔ دیگر
قلیمیا هشت درم مس سوخته و سرمه و سروی کاو کوهی سوخته و مرصافی و اقاقیا از هر یک ده درم افیون سه درم باب باران بسرشند
عدد داروها هشت است صفت نسخهٔ دیگر ابار محرق توتیا صمغ کثیرا از هر یک هشت درم افیون نیم درم عدد دارو شش است و توتیای
پرورده که در علاج رمد یاد کرده آمده است بکار دارند و آنرا که مدت دراز گردد شیاف ابیض کندری بکار دارند صفت ابیض کندری بگیرند
اسفیداج ارزیز هشت درم افیون و عنزروت پرورده و کثیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم بآب باران شیاف کنند
عدد داروها شش است و زردهٔ خایه بر پشت چشم می نهند و باقی علاج قرحه قرنیه طلب کنند **باب دوازدهم** در یاد کردن توثه
که بملتحمه پدید آید و معالجات آن توثه گوشتی باشد نرم نه بس سرخ و نه بیشتری نزدیک آن گوشهٔ چشم باشد که از سوی بینی است
و رگهای سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بر شکل ناخنه علاج نخست تن را بفصد قیفال و اسهال پاک کنند و چند مسهل باید داد
تا ماده پاک شود از بهر آنک این علت بسیار معاودت میکند پس توثه را بصناره بگیرند باهستگی و چرب دستی از بهر آنکه وی مست باشد
از صناره بجهت درمهت اندر زیر رگها کنند از گوشهٔ چشم بدو پیوسته است و آنرا کشط همچون ناخنه و بناخن آنرا بر دارند و آب زیره
و نمک خائیده اندر چکانند بچند نوبت و زردهٔ خایهٔ مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون و مانند آن بکار می دارند
باب سیزدهم در تفرق الاتصال ملتحمه و علاج آن تفرق الاتصال را که تیغی یا از سنگی یا غیر آن افتد نخست فصد قیفال کنند
و مسهل دهند تا ماده بدو نه پیوندد و آنرا که خون آمده باشد خون از وی پاک کنند شادنج مغسول با اندکی کافور بر وی کنند و سخت ببندند
و آنرا که خون بر نیاید توتیای پرورده بر کنند و پیوسته زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم می نهند و هر چند روز فصد کنند اگر مانعی نباشد مسهل دهند
تا بدو گسسته شود و نگاه دارند تا رطوبتهای چشم از وی پالوده نشود علاج قرحه و دبیله می کند **جزو چهارم** اندر شناختن بیماریها
که در طبقهٔ قرنیه افتد و معالجات آن و این جزو ده بابست و این مقدمه معلوم کرده اند که عدد بیماریهای قرنیه ده است اقرحه
بثره و سلخ سپیده و غمامه تغیر لون قرنیه تری قرنیه خشکی قرنیه سرطان که بر قرنیه پدید آید کمنه نتو قرنیه تفرق الاتصال
در طبقهٔ قرنیه افتد این جمله ده باب است **باب نخستین** در انواع قرحه و دبیله و معالجات آن قرحه بپارسی ریش باشد و ریشهای

شیاف ابار

طبقهٔ قرنیه

طبقه قرنیه هفت نوع است وازین هفت چهار آنست که ظاهر باشد قرحه بپارسی نخستین را بلغت یونان اخیلوس گویند ترجمه او
بتازی القیار است یعنی تاریکی و علامت وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه بزرگ پدید آید چون دودی و نوع دوم را قالیوس گویند
و ترجمه وی بتازی الغمام است یعنی ابرو و این از نخستین عمیق تر بود و اسفیدتر و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید کمتر
از نخستین و سفیدتر از آن بوده و نوع سیوم بر کناره سیاهی پدید آید و این موضع را طبیبان اکلیل السواد گویند و بلغت یونان ارخامون گویند
و بیشتری ازین قرحه بر سیاهی باشد و اندکی بر سپیدی بود و علامت وی آنست که آنچه بر سپیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر سیاهی باشد
سپید نماید و همه ریشها که بر طبقه قرنیه برآید سپید نماید و هرچه بر ملتحمه برآید سرخ نماید و نوع چهارم را بلغت یونان الفسوما گویند یعنی
شاخ کشیده و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی می نماید همچون ابری پاشیده و آن سه نوع دیگر از قرحه که در باطن قرنیه
باشد نخستین را توبریون گویند و ترجمه او بتازی الحب است یعنی مغاکی عمیق و علامت وی آنست که همچون کاورسی باشد و در قرنیه
رفته بود پس فراخ نبود و رنگ او صافی باشد و خشک ریشه کمتر آرد و نوع دوم را بلغت یونان فعلومیا گویند و ترجمه او بتازی المومه است
یعنی دردناک و علامت وی آنست که فراخ تر از آن اول باشد و عمیق کمتر از آن دارد و نوع سیوم را بلغت یونان دمها گویند
و ترجمه وی آنست بتازی الاحتراق است و علامت وی آنست که قرحه شوخ ناک باشد و خشک ریشه بیشتر آرد و اگر مدت او
دراز گردد رطوبتهای چشم از وی بپالایند و اسباب این نوع رطوبتی باشد گرم و تیز و سوزان و همه انواع او با ضربان و درد و خلیدن باشد
و هر قرحه که بزرگ و شاخ ناک باشد آنرا دبیله گویند و علاج دبیله یاد کرده آمده است و باقی علاج ازین باب تامل باید کرد علاج
هرگاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید در حال بباید شتافت و رگ قیفال زدن و باندازه قوت خون برداشتن
و هر هفته یا نزدیکتر هم از قیفال اندکی خون بیرون کردن و بمطبوخ هلیله و خرمای هندی و خیارشنبر و مانند این استفراغی دو سه
کردن و شیاف ابیض افیونی می کشیدن و بر ساقها حجامت فرمودن و اطرافها بستن و مالیدن قرحه بدین گوشه چشم
نزدیکتر بود که سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب بر بالا بود تا ریم اندر گوشه چشم گرد نشود و آنرا نسوزاند و اگر
بدین گوشه نزدیکتر است که سوی گوش است چنان باید خوابانید که این گوشه بر بالین بود تا ریم همی بالاید و بانگ داشتن و قی کردن
و عطسه آوردن و خشت بستن و بالین بسته داشتن زیان دارد و آنرا که قرحه قوی باشد و ماده گرم و سوزان بود از شیاف ابیض
کشیدن چاره نبود و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سوده اندر کشیدن نافع بود و اگر طبع خشک بود بدین حب
نرم کنند صفت این بگیرند کثیرا و رب السوس از هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو شربه نیم درم تا چیزی که لایق این باشد بدهند و علاج رمد
گرم کنند و اگر پس از آنکه تنقیه بفصد و اسهال بدفعات کرده باشند ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید از علاج پذیرفتن گسسته
باید کرد و نیز خاصه آن باشد که با قرحه جفن درشت بود و جرب دارد از بهر آنکه طبقات چشم درستی بر نیاید خاصه که قرحه بود و اگر قرحه در سر کند
و دیر پخته شود آب حلبه با آب اکلیل الملک در باید چکانید و پس از آنکه سر کرده باشد شیاف ابیض انزروتی باید کشید تا قرحه را
ابیض که با قلیمیا کنند هم این قوت دارد صفت آن بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک دو درم و اسفیداج ارزیز بنجد

اکلیل

و بسیار قیح

سیم از هر یک یکدرم عدد داروها شش است و آنرا که ریم غلیظ تر بود شیاف ابیض که در وی کندر بود بکار دارند صفت آن
در علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمد اما اگر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است این شیاف نشاید کشید بهیچ وجه و پس از آن
که قرحه پاک شده باشد شیاف انار که در علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است می کشند تا مغاک ریشی نسازد و برویاند و از صدف سوخته
و چند کرت مغسول کرده ذرور سازند و بکار برند تریهای قرحه را پخته و خشک گرداند و پس از آنکه مغاک قرحه پر شده باشد و بر بسته شیاف
احمولین باید کشید و از پس آن کحل اغبر و اگر حاجت آید پس از همه شیافها و سرمها شیاف اخضر لین باید کشیدن و صواب باشد
و اگر از قرحه اثری بماند علاج آن از علاج بثرها باید جست و اگر قرحه پلید شود و موی سرخ گردد علاج بداروهائی باید که قابض و قوت دهنده
باشد و درشتی نفزاید **باب دوم** در یاد کردن بثره و سلخ و جفن که بر طبقه قرنیه افتد و علاج آن تولد بثره از رطوبتی باشد فزونی
عفن و تیز و سوزان که در میان توتهای طبقه قرنیه گرد آید و طبقه قرنیه چهار توست و بعضی گویند سه توست و بثرها چند گونه است
بعضی بسبب تیزی جایگاهش بگیرد و بعضی بسبب کمی و بیشی ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی و شوری و عذبی ماده بگردد و بعضی
بسبب غلیظی و رقیقی قوام ماده بگردد و این انواع را علامتها است اما علامت آنچه بسبب جایگاهش بگردد آنست که
بعضی بثرها اندر زیر پوست بیرونی باشد که سطح ظاهر اوست و این علاج سهل تر بود و با سلامت تر و لون شفاف و صافی نماید
و سبب آنکه سیاه نماید دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفاف است و بصر را از دیدار طبقه عنبیه باز دارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه
از نور بینائی که در عصب مجوف همی آید دورتر بود و سبب صافی نمودن آنست که رطوبتها که بثره از وی تولد کند از پس یک پوست باشد
و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم بود و درد و خطرناکی این بثره میانه باشد و در سیاهی و صافی هم میانه باشد
از بهر آنکه از پس دو توست می نماید و دوری و نزدیکی او نور بینائی دور است و بعضی بثره اندر زیر پوست سیوم بود و دردناک تر
و خطرناک تر بود و سپید نماید از بهر دو سبب است یکی آنکه تیره و رطوبتی است بسبب آنکه از پس سه پوست بصره را از دیدار عنبیه
یعنی ثقبه او باز دارنده تر است و دوم آنکه نور بینائی نزدیکتر است آن نور بر وی همی تابد بدین سبب سپید نماید و بدین علامتها
معلوم شده است که طبقه قرنیه چهار تو افتاده است و اما علامتها آنچه بسبب کمی و بیشی ماده و غیر آن بگردد آنست که هر کجا ماده
بسیار و تیزتر بود آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بهر آنکه ماده بسیاری موضع را از هم باز کشد و بطر بخاند و تیزی ماده موضع را بگزد
و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ و اندک بود بر خلاف آن باشد لیکن بسبب غلیظی ماده دیرتر پخته شود و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر کند
و درد و طرنجیدگی باز باندازه کمی و بیشی ماده بود و هر نوعی را بیند و این اصلها قیاس می باید کرد و بباید دانست که سبب خطرناک این
بثرها آنست که گوهر طبقه قرنیه صلب است و تا ماده گرم و تیز و سوزان نباشد اندر گوهر او اثر نتواند کرد و خود را اندر میان اجزای او
جای نتواند ساخت و آنجا که ماده بدین صفت گرد آید بیشک آن موضع را بسوزد و بخورد و سوراخ کند اگر سوراخ کوچک باشد و از برابر ثقبه
ر بود امید باشد و اگر برابر ثقبه عنبیه باشد هر گاه که ثقبه باز روید راه بینائی بسته شود و چشم نابینا گردد و آنچه در زیر پوست
سیوم و یوم باشد بزرگ بود و برابر یا نزدیک ثقبه عنبیه باشد آفت آن عظیم تر باشد از بهر آنکه پوستها دیگر را که بر بالای اوست همچنان بسوزد و

بخورد

نخورد دیده بیرون خیزد و مورس خ کرد ممکن باشد که رطوبتهای چشم ازان راه بالوده شود و گاه باشد که ماده سخت اندک باشد
وطبقه را سوراخ نکند لیکن بتحلیل دفع شود علاج بفصد و اسهال بادشتاف و غذا بسیر بیا رخشک جوین کوک و کسنه و اسفاناخ و
ساق خرفه و خیار و کدو و مانند این باز باید آورد و شیاف اپض افیونی و سقمونیا همی باید چکانید و آنرا که در دخت عظیم نباشد
شیاف اپض غنر روت باید کشید و زرور ملکا یا بکار داشتن و چون بوقت انتهار سد شیاف اپض کندری کشیدن از بهر آنکه
وی تحلیل کند و چون در انحطاط افتد شیاف احمرین کشیدن از بهر آنکه وی تحلیل با عتدال کند و چرکاه که فرمن کرده و تحلیل نکند
داروهای تیز چون روشنائی و داروناکه در وی سکنج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشید و هرگاه که چیزی کاینده چون
داروی سخت تیز یا چیزی ببرنده چون آهن ونی و غیران بطبقه قرنیه رسد و جراحتی کند سبک چنانکه بوست بیرونی طبقه را بخراشند
و بعضی ازدی بریده شود و ارزوی بوست دیگر برخیزد آنرا سلخ گویند و هرگاه که جراحت بوست دوم یا سیوم رسد خن گویند
و بهترین داروی آنرا شیاف انار است و صدف سوخته و کشته در وی نافع و موافق است **باب سیوم** در یاد کردن رسیدن
که بر قرنیه افتد و علاج آن رسیده که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقهٔ قرنیه افتد آنرا ابر گویند و سحاب نیز گویند و دوم اندر قعر قرنیه افتد
آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرنیه و قرحه و بثره باشد و بسیار بود که بسبب صداع صعب رسیده بر چشم پدید آید علاج
اندر علاج رسیده نه بفصد حاجت آید و نه باسهال مگر آنجا که نرسنده که بسبب استعمال داروهای تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده را جذب کند
اینجا بر سبیل استظهار مفید و اسهال صواب بود و اما علاج رسیده بداروهای زداینده و باک کننده باید کرد آنچه اندک و رقیق باشد بود
عصارهٔ سوشقایق النعمان تنها و عصارهٔ قنطوریون دقیق با عسل بزداید و بسیار باشد که رسیدهٔ رقیق بزبان برخیزد و این جا
که شکر با نمک بر زبان نهند یکزمان درست کرد و بس دیده را بزبان بمالند تا هر بامداد و این کس بر نخیزد و آنرا که غلیظ باشد
داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی بر کف دریا و سرطان بحری و سرمهٔ روشنائی از بهر آنکه
اندروی ازین داروهاست سود مند بود و اگر نطرون مدابار و دغن زیت سوده اندر کشند زداینده باشد و بهتر آن بود که هرگاه که
خواهند تا ازین نوع داروهای زداینده که رسیده بزداینده باشد بکار دارند بدخت شیاف اخضر بکار دارند چه وی سخت نافع است
و بس از شیاف اخضر زرور مسکین بکار دارند صفت زرور مسکین یکبرند بنر طاح بحری و سوآر سند و کف دریا و سرکین کاو و سوسمار
و سنگدان خروکه بتاری خباری گویند و توتیای حسری و بوست خایهٔ شترمرغ از هریک دو درم در نسخهٔ دیگر یکدرم و اسفیداج ازین
و توبال مس را بکینه شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز که کاربرویز کنند و دارمیل و سفال رنگین و قلمیا هندی
و مرجان و طین ختمولیا و مس سوخته و توتیای کرمانی و محمودی از هریک یکدرم مرشیشانیم درم ملح اندرانی و بوره از هر
از هریک چهار دانک کف بابگینه دو درم مشک دو دانک همه را نرم بکوبند چون غبار و بکار دارند صفت نسخهٔ دیگر یکدرم سرکین
سوسمار سه درم نطرون و کف آبگینه از هریک پنج درم مروارید سه درم زنگار یکدرم لبد سه درم اشنه نیم درم
سوخته سه درم توتیای هندی دو درم مشک دو جبه عدد داروها ده است و از جمله داروها آزموده سرکین خطافست

شنبر زبان

بچشم اندر کشند و پوست خایه مکلس یکدرم شکر طبرزد یکدرم هر دو را نرم بسایند و بکار دارند ذروری آزموده است صفت داروی معبل که
سپیده را بر دارد بگیرند سرگین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کف دریا و آبگینه و قلیمیا و س همه را بکوبند و بیزند چون غبار
و با انگبین مصفی بسرشند و بکار دارند صفت نسخهٔ دیگر انزروت و بوره ارمنی و نمک درست از هر یک دو درم و نیم سنباذج یکدرم همه
بکوبند و با دو اوقیه انگبین مصفی کف برداشته بسرشند و پیش از دارو کشیدن در گرمابه باید رفتن تا سپیده نرم شود و علاج پذیرد
صفت داروی نافع بگیرند توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و صدف سوخته و معصفر از هر یک برابر مشک نیم دانگ جمله ذرور رساند صفت
شیافی که سپیده را بر دارد بگیرند کف دریا و کف آبگینه و سرگین سوسمار و شکر و حجازی از هر یک برابر بکوبند و به بیزند پس بگیرند ده درم
وج و ده درم مامیران چینی نیم کوفته و در نیمن آب بپزند تا سه بهر بود و دو بهره بماند و بپالایند و داروها بدان آب تر کنند و بسایند
تا سرشته شود پس خشک کنند اندر سایه و دیگر باره بسایند و باز بسرشند بدین و شیاف کنند صفت داروئی که سپیده را رنگ کند
تا سپیده ننماید بگیرند مازو و اقاقیا از هر یک یکدرم قلقند نیم درم همه را بآب شقایق النعمان بسرشند خشک کنند بسایه و شیاف کنند
و دیگر باره بکوبند و باز همه بآب شقایق بسرشند چند کرت و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که هنوز گرم نباشد در چکانیدن
سپیده را و چشم ازرق را رنگ بگردانند و شیر و گندم تر اندر چکانیدن چشم را سیاه کند و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ پوست جوز تر
و عصاره پوست انار شیرین اندر چکانیدن چشم را سیاه کنند و ازرقی بپوشاند و بندق را بسوزند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودک
ازرق چشم مالند آنجا که جای مغز است ازرقی را زایل کند و این داروها آزموده است و اگر حنظل تر بگیرند و میل اندر میان او کنند
و در چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت این بدانجای است که اگر چشم گربه را این اعلاج کنند گربه سیاه چشم گردد
و زعفران درین باب سودمند بود صفت سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده را که از اثر قرحه بود به پوشد سرمه اصفهانی سه درم
مروارید یک درم و مشک و کافور از هر یک دانگی دود چراغ زیت دو درم زعفران یکدرم جمله چون غبار سایند و بکار برند
عدد داروها شش است **باب چهارم** در تغیر لون طبقهٔ قرنیه و معالجات آن سبب تغیر لون طبقهٔ قرنیه دو نوع بود
یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چگونگی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه بسبب بسیاری کیموس باشد علامت آنست
که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود است یا اندر میان نرم که بتازی ضباب گویند علاج این اندر باب علاج تری طبقهٔ قرنیه
یاد کرده آمد و آنچه بسبب رنگ کیموس باشد علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی باشد سپید بیند
و اگر خونی باشد سرخ بیند و اگر صفرائی باشد زرد بیند و اگر سودائی باشد سیاه بیند اما علاج این نوع علاج طرفه و یرقان است
و نخست تن و دماغ را از آن ماده که غالب است پاک باید کرد بدان طریق که لایق شمرند و شربتهای لایق آن دادن و سر
بخار آبی که اندر وی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند آن پخته باشند فرو داشتن سودمند بود و بخار سرکه و آب بهم آمیخته
و جوشانیده سودمند بود و بوقت انتها شیاف احمر لین کشیدن تا باقی را تحلیل کند **باب پنجم** باب در تری طبقهٔ
قرنیه غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی آنست که بر ظاهر قرنیه چون صبابی یا سحابی رقیق پدید آید خداوند این علت چیزها را

چنان بیند

چنان بیند که گرداگرد آن دودی صبابی است و باشد که این صباب برابر ثقبه نور باشد و نور کند علاج نخست تن و دماغ را پاک
باید کرد بحب قوقیا و ایارج فیقرا و شیاف مرارات و سرمه روشنائی کشیدن و طعامهای غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دارچینی
بیشتر کردن و رگ پای زدن سود دارد **باب ششم** در خشکی قرنیه و علاج آن بسبب خشکی طبقه قرنیه دو گونه باشد یکی آنکه
رطوبت بیضیه نقصان پذیرد بسببی از اسباب و دوم آنکه رطوبت اصلی کمتر شود و آنچه نصیب او باشد از وی بتحلیل ستده شود و بدل
آن بدو باز نرسد و طبقه بدان سبب تشنج کند و فرق میان هر دو آنست که آنچه بسبب کمتر شدن رطوبت بیضیه باشد ثقبه عنبیه تنگ تر شود
و علاج آن اندر علاج طبقه عنبیه یاد کرده آید و آنچه بسبب کمتر شدن رطوبتهای اصلی باشد ثقبه عنبیه بر حال خویش باشد علاج هر دو نوع
دشوار است و اصل آنست که تدبیرها تری فزاینده کند و گرمابه که آب او خوش باشد علاجی صوابست و خداوند علت را باید فرمود
تا اندر آب خوش صافی شود و اندر میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر آب بپزند و اندر آب فرو نشیند و در میان آن آب
چشم باز کند سخت سودمند بود و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن بادام و شیر زنان به بینی اندر چکانیدن و کشک جو و بنفشه و نیلوفر
اندر آب بپزند و از آن آب هر وقت اندک اندک بر سر آدمی ریزند نافع باشد بغایت و اندر چشم سپیده خایه مرغ و شیر زنان میچکانند
باب هفتم در سرطان که بر قرنیه افتد و علاج آن سرطان آماسی است صلب سودائی و بر همه اندامها افتد بر هر اندامی که
افتد حال او نخست مشکل و پوشیده بود و بآخر ظاهر گردد و از نخست که پدید آید چند دانه باقلی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست
بر نهند اندکی بگرمی گراید و بعضی سخت دردناک و خلنده باشد و آنچه دردناک تر بود گرم تر بود و زود تر ریش گردد و بعضی ساکن باشد
و ریش نگردد اما آنچه در چشم افتد بر طبقه قرنیه پدید آید سخت با درد و با خلیدن باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد گردد و الم باز دهد
و هر گاه که خداوند علت حرکتی کند و برود صداعش پدید آید و ماده تیز و رقیق بچشم فرود آید و شهوت طعام باطل شود و اگر داروی تیز
اندر کشند بیطاقت شود و این علت را امید زایل نباشد از بهر آنکه دارو قوی تر از این علت نیست و بدین سبب است که جذام را
و سرطان را امید زایل شدن دشوار است علاج تدبیر صواب اندر علاج این علت آنست که جهد کند تا آنچه با درد است ساکن شود
و آنچه بی درد است هم بر آن بایستد نخست تن را پاک باید کرد و خلط سودا را کم کردن و بعلاجی که اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمد
مشغول شدن و شیر تازه خوردن درین علت بغایت سودمند بود صفت سرمه که اندر آن علاج علت نافع بود بگیرند
توتیای پرورده بآب و مغسول کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یک یک درم شیاف مامیثا و طین مختوم از هر یک نیم درم
مروارید دو دانگ عدد داروها شش است و هر شب سپیده خایه مرغ با زرده و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم می نهند
و شیر تازه در چکانیدن و آب گشنیز تر نافع بود **باب هشتم** در کمنه و معالجات آن کحالان کمنه باز ماندن ریم اندر
زیر طبقه قرنیه گویند و این علت سه گونه است یکی آنکه ماده مجتمع باشد یا اندکی بود و جای خرد گیرد و شکل او اندر زیر طبقه قرنیه
همچون شکل سر ناخن باشد و بعضی را ماده منبسط باشد یا بسیار تر بود و جای بزرگ گیرد و همه سیاهی را پنهان کند و اسباب این
سه است یکی آنکه گاه باشد که قرحه پاک ناشده از ریم سر جراحت بسته شود یا سر ناکرده ساکن شود و ریم در وی بماند دوم آنکه

ماده آنجا فرو آید یا ماده رمدی که از تری بوده باشد قدری آنجا بماند و مستحیل شود علاج این علت و علاج بثره و قرحه یکی است اما نخست
تن و دماغ با قراص بنفشه و ایارهٔ فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد پس آب حلبه در چکانیدن تا پزند و شیاف ابیض انزروتی
و کندری و زور ملکایا کشیدن سود دارد و هرگاه که نضج آغاز کند شیاف کندری کشیدن صفت آن بگیرند عنزروت و اشق
از هر یک پنج درم کندری ده درم زعفران دو درم همه را بلعاب حلبه بسرشند و شیاف کنند عدد داروها چهار است و شیاف احمر لین
نیز نافع است و تحلیل کند صفت داروی معسل که اندرین علت بکار آید بگیرند مر و زعفران و صبر از هر یک یک اوقیه شراب انگوری
سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران در شراب حل کنند پس صبر و مر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند و در آبگینه نگاه دارند
و بامداد و شبانگاه می کشند صفت شیاف الورد درد چشم صعب و قرحه و بثره بزرگی و مور سرخ و رمدهای کهن را و بیرون خاستن
چشم را و کمنه را زایل کند و ماده تهارا از چشم باز دارد بگیرند برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال قلیمیا سیم محرق مغسول بیست و چهار مثقال
زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال و افیون سه مثقال سرمه دو مثقال
زنگار دو مثقال عدد داروها ده است همه را بکوبند و بآب باران بسرشند و شیاف کنند و اگر بدین علاجها زایل نشود علاج طرفه کنند
و اگر کفایت نشود داروها که در علاج آب فرود آمدن یاد کرده آید بکار دارند و آنچه بدین هم زایل نشود قدح کنند همچنانکه آب را کنند
و ریم را بدان راه که آلت قدح اندر برده باشند بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند جالینوس میگوید من در روزگار خویش
کحالی را دیدم که خداوند این علت را پیش خویش بنشاند و سر او بهر دو دست بگرفت و بجنبانید جنبانیدنی سخت و ماریم که ریم
از آن موضع فرود آمدن و آنجا که ابر را که بچشم فرود آید بدارند بماند و من ظن بردم از آنجا که برخاست و تحلیل پذیرفت باب نهم
در نتو طبقهٔ قرنیه و علاج آن بیرون خاستن را بتازی نتو گویند و بسیار باشد که بسببی از اسباب بادیه جزوی از طبقهٔ قرنیه برداشته تر
از اجزای دیگر شود و همچون بثره نماید و فرق میان هر دو آنست که نتوی صلب باشد و اگر میل بروی مالند فرو نشیند و بثره با دمعه
و ضربان باشد و لون او سرخی با سپیدی آمیخته باشد و بسیار وقت اتفاق افتد که بثره بزرگ قدری نخودی برآید و زیر او آبی باشد
خوش و ضربان و درد نباشد علاج آن طریق علاج نتو آنست که بر داروها بندند تا بار نشیند و غذای سبک فرمودن و چیزهای
قابض کشیدن چون شادنج عدسی شسته و غیر آن و بثره بزرگ را که در زیر او آب باشد شیرینش فرو برند آب بیرون آید و
بعد از آن ابار بشیر زنان در کشند باب دهم در تفرق الاتصال که بر قرنیه افتد و علاج آن بسیار بود که قرحه بگشاید یا بسببی
از اسباب بادیه اندر طبقهٔ قرنیه تفرق الاتصال افتد صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول شود از بهر آنکه دو آفت از آن تولد کند علاج
طریق علاج آنست که چیزی قابض در کشند چون توتیای با آب مورد پرورده چون شادنج مغسول و رفادها بر نهند و به بندند و پیوسته
بسته میدارند و ازین نوع داروها بر میکنند و رگ قیفال بزنند و چنان باید که ماده را از آن جانب سر بسوی پایها کشند و غذاهای
سبکتر فرمایند جزو ششم اندر شناختن بیماریهای طبقهٔ عنبیه مثل اتساع و ضیق و نتو و تفرق الاتصال و نزول الماء و این جزو
[illegible]ست باب نخستین در اتساع حدقه و معالجات آن هرگاه که ثقبهٔ طبقهٔ عنبیه از اندازهٔ طبیعی فراخ شود و نور بصر منتشر گردد

یعنی برانگیزد شود بدین سبب این علت را گحالان انتشار گویند و اسباب این علت پنج گونه است یکی سببی باشد از سبب مادّه
صعد ثقبه و ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن مادّه از دماغ فرود آید و با طبقات چشم مزاحمت کند
سیوم انکه رطوبتی بیضیه بسیار شود و بر طبقه عنبیه زحمت کند ثقبه را فراخ کرداند و علامت وی آنست که گرسنگی دریابد این قسم
سود دارد و اندر گرمایه روز بهتر باشد و با مداد و شبانگاه تر باشند گرمابه زیان دارد چهارم انکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه
کمتر گردد و مدان سبب رطوبتی را که اندر کوهر طبقه عنبیه باشد نشف کند و هرگاه که طبقه عنبیه خشک شود چاره نباشد از انکه ثقبه فراخ شود
نه معنی که هرگاه که کوشتی رسپیری سوراخ کنی چون خشک شود چاره نباشد از انکه ثقبه فراخ شود لیهای سوراخ باز کشیده شود و سوراخ
بدان سبب فراخ گردد و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچک تر شود و در حال گرسنگی و در گرمابه نیم روز اندر طبقه تر باشد
در یابد زیان دارد و گرمابه و طعامهای تری نزاید و سود مند بود پنجم انکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت آنست که انتشار
بارد و ضربان و بات و صداع باشد و اسبابی دیگر هست از انساع و آن چنان باشد که در بعضی احوال ازتی کردن باز داشته
و باشد که از بریده شدن عصب مجوف انساع پدید آید یا انساع در عصب مجوف پدید کرده و بتبعیت آن انساع حدقه ظاهر گردد
و علامت وی آنست که انساع حدقه مُتبدد و نورامک اندک و بدرتی عارض شود و همچنین اوایل آورده اند که سببی دیگر
که انساع حدقه را هست و آن چنانست که هرگاه که طبقه شبکیه از خلطی تر بریده شود یعنی پاره کرده انساع حدقه ظاهر شود
و علامت وی چنانست که ناگاه افتد زمان نخواهد علاج ولا ما آنچه از بس ضربه و سقطه افتد اگر جا علاج دشوار پذیرد نخست رگ صافن
باید زد و پس سر حجامت کردن و بر صدغ صندل و شیاف مامیثا طلی کردن و روی را بگلاب سرد کرده یا باب سرد شستن
و بنفشه فرو باب پیدا تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت ساکن شود آرد با قلی بشراب تر کرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد
آرد با قلی بشراب تر کرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد آرد با قلی و آرد جو با آب پیدا تر کرده یا با آب برگ خرفه تر کنند
و ضماد سازند و پشم باکیزه در پرده خایه مرغ در روغن گل و اندکی شراب بر نهادن نیک بود و خون کبوتر بچه چشم اندر چکانند
و در دم شیر زنان اندر چکانند و علاج آماس گرم و مرد گرم کنند و دانند که سبب انتشار آماس گرم باشد همبرین طریق علاج کنند
و برگ کوشه چشم زدن و پس کردن حجامت کردن و دارو با منضج و محلل کشیدن سود مند بود و انچه از بس صداع صعب تولد کند
بعلاج صداع زایل شود شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرو آمدن کردن سود مند بود صفت شیاف مرارات گیرند
زهره کلنگ و زهره جداء از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم بلبل صد و هفتاد عدد و رب السوس پنج دینار و جهار دانک اشق
دو مثقال همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند و بانگبین مصفی بسرشند انگبین چندانکه کفایت بود و اندر نسخه دیگر زهره بز نر
یکمثقال زهره کلنگ دو مثقال نطرون نیم مثقال بلبل دو مثقال زعفران یکمثقال اشق نیم مثقال خربق سپید یکمثقال
سرکین سوسمار یکمثقال و نیم آب بادیان بسایند و بانگبین مصفی بسرشند صفت نسخه دیگر زهره گرگس در همی سرگین بسماد
دهو تنقور درهمی نصف نطرون نصف قدحسی همه را با آب بادیان بسایند و بانگبین بسرشند صفت نسخه دیگر

بلبل سپید زهرهٔ رخمه دو درهمی زعفران نیم درم درهمی خربق سپید نیم درهمی همه را بآب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند
و خشک بکار دارند و آنرا که سبب انتشار بسیاری رطوبت بیضیه باشد رگ گوشهٔ چشم و رگ صدغ زدن و سبل شریان کردن سودمند بود
و استفراغ کردن بایارهٔ فیقرا و حب قوقایا صواب بود و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن کردن سودمند بود
و آب دریا و آب شور کرده بر سر می ریختن خاصه اگر با سرکه بیامیزند علاجی نیک باشد و بر قفا حجامت کردن ماده را پیش باز کشد
و آنرا که سبب انتشار خشک باشد گرمابه و تدبیرهای تری فزاینده کردن سودمند بود و آنرا که سبب لا و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر و مانند آن در بینی چکانیدن سودمند بود و آن را که سبب انتشار اتساع عصب مجوف بود دشواری علاج پذیرد
و آنرا که سبب انتشار حرف انتشار اتساع عصب مجوف باشد دشوار علاج پذیرد و آنرا که سبب انتشار خرق طبقهٔ شبکیه بود
علاج نباشد **باب دوم** در ضیق ثقبهٔ عنبیه و معالجات آن تنگی ثقبهٔ عنبیه دو گونه است یکی آنکه در آفرینش تنگ آمده باشد
و این را طبیعی گویند و پسندیده دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینائی قوی باشد و دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده
نیست و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبهٔ رطوبت طبقهٔ عنبیه مسترخی گردد و ثقبه بدان سبب تنگ شود
چنانکه غربال خشک را تر کنند و الهاء او مسترخی گردد و چشمهاء او تنگ تر شود و تدبیر متقدم بران گواهی دهد و همچنین
علامتهاء رطوبت گواهی دهد و سبب دوم آنکه بسبب غلبهٔ خشکی طبقهٔ عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ تر شود
و باشد که ثقبه بجملگی بسته شود و تدبیر متقدم و علامتهاء خشکی بران گواهی دهد و سیوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود و مدد عنبیه از وی
باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود و این نوع پیران را و از پس سرسام گرم بسیار افتد و چشم کوچک تر شود و خداوند
علت از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بیند شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر متقدم و علامتهاء خشکی و کوچک شدن چشم
بران گواهی دهد و چهارم آنکه کیموس صلب و غلیظ اندر ثقبهٔ عنبیه گرد آید و آنجا به بندد و بفسرد و علامت وی آنست که طبیب ثقبه را
نتواند دید علاج او تدبیرهای تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهای تری دهنده اندر بینی و گوش
چکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب کوکب و لعاب اسپغول بر سر نهادن و غذاهای چرب و نرم خوردن و سر او مالیدن
یکزمان کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلی کردن هم از بهر جذب ماده و گرمابه و در آب خوش صافی
نیم گرم شستن و در میان آب چشم باز کردن سخت موافق بود و آنرا که سبب غلبهٔ رطوبت بود استفراغ بحب ایارهٔ فیقرا
و حب قوقایا باید کرد و اقاقیا و افاویه اندر آب پختن و بر سر او میچکانند چنانکه رسم است و شیاف زعفران کشیدن
صفت آن بگیرند اشق یکدرم زنگار یکدرم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند چنانکه رسم است و در نسخهٔ دیگر می آید جاوشیر
یک درم صفت اخلاط زعفران بگیرند زعفران و شیاف مامیثا و گل سرخ و صبر و مر و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یکجزو
بکوبند و به بیزند و بکار دارند صفت داروی معسل بگیرند اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار سه مثقال
دو مثقال صمغ عربی یکمثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند صفت نسخهٔ دیگر بلبل و اشق از هر یک جزوی

روغن بل

روغن بلسان یکجزوی زعفران جزوی اشق را اندر آب بادیان حل کنند و روغن بلسان بادی بیامیزند و همه را بعسل سرشته

باب سیم در نوع جنبه چهار نوعست و سبب هر چهار جراحت طبقهٔ قرنیه است بسبب قرحه یا بسببی از اسباب بادیه و این را

نام عام مورس خ است لیکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی است خاصه اما نوع نخستین چنانکه طبقه قرنیه را باشد و آفتی رسد

و بشکافد و جنبه ازان شکاف برآید مقدار برآمدن او نزدیک باشد سر مورچه بدین سبب او را راس النمل گویند و هر که نگاه کند بداند

که شبیه است و فرق میان شبیه و راس النمل آنست که تامل کنند تا لون چشم اکحل است یا ازرق یا اشهل و نیز تامل کنند تا سیاهی چشم

کوژ گشته و کردی او از نهاد خویش بگردیده است یا کوچک ترشده یا نه اگر کوچک ترشده است و شکل کردی او از نهاد

خویش بگردیده است نشان راس النمل است شبیه نیست و نیز اندران نگاه کنند اگر هم رنگ چشم نیست شبیه است و اگر

هم رنگ است گرداگرد او خطی سپید است راس النمل است و آن سپیدی شکافتگی قرنیه است و نوع دوم برامدن جنبه پشتر

از نخستین باشد و این را راس الذباب گویند یعنی سر مگس و نوع سیوم بزرگتر باشد همچون دانه انگوری باشد و بدین سبب

این را عنبیه گویند و نوع چهارم دردناک تر و بلیدتر باشد و چون کهن گردد قرنیه بر روی او برند همچون سرخی باشد که دیرا سوهان کرد

هموار کنند و خون او را نتوانند بوشیدن بدین سبب او را مسماری گویند و بعضی کحالان تولد گویند و از بهر انکه بیاد ریشه نیز ماند

بعضی آنرا انگلی گویند علاج پیش از انکه لبهای شکافتگی قرنیه غلیظ گردد چشم را پوسته بر فراد تها پوسته باید داشت و سخت باید بست

از بهر انکه هر گاه که لبهای شکاف او غلیظ گردد علاج قبول نکند و سیاف آبارمی باید کشید و شادنج مغسول در رو کردن و گرد شادنج

اندر آب برگ زیتون یا اندر عصارهٔ عصا الراعی مالیده و حل کرده بکار دارند بهتر باشد دوتیا با آب برگ زیتون یا با آب مورد

برورده نخت نیک باشد و نوع سیم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازهٔ چشم و بر پشت رقاده تخته سرب بر نهند بر شکل چشم

وزن او از بیخ درم تا ده درم و به بندند دارد ها سیاف ابارزد و رو و روی بکار دارند صفت ذرور وردی بگیرند اسفیدهٔ

ارزیز دو درم و چهار دانگ قلیمیا سیم دو درم و دو دانگ صمغ عربی یکدرم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ

دو دجه شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند عدد دارو ها هفت است و دلغایت مفید است

اکسرین که اندرین باب سودمند بود بگیرند اسفیدهٔ ارزیز هشت درم قلیمیا سیم و صمغ عربی از هریک چهار درم مس سوخته

و نشاسته و افیون دو دو درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و خشک کنند و بسایند و بکار دارند و عدد دارو ها شش است و همه علاجها

که اندر باب علاج قرحه و بثره یاد کرده آمده است علاج و آنچه کهن شده باشد آنرا علاج نیست و بسیار بود که از مورس کهن گاه گاه خون

بگشاید آنرا ابرور و شادنج و کل مختوم و علاج کنند و دانی که خواهند که ریشی آن زایل کند رشته اندر زیر او کشند و ذرور وردی یا

شادنج عدسی مغسول یا سرمه بر جراحت کنند و زردهٔ خایه بر پشت نهند **باب چهارم** در تفرق الاتصال عنبیه و علاج آن

تفرق الاتصال که اندر طبقه عنبیه و غیر آن اندازه و بیرون نبود یا اندک و ناگذرنده بود و از جرم طبقه بیرون گذر نکند مانند گذشته

و از جرم طبقه بیرون گذر کند و آنچه ناگذرنده باشد زیان او اندر بینائی کمتر باشد و آنچه گذرنده باشد رطوبتیه بیضیه بدو

و چهار آفت بزرگی ازو تولد کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود و عنبیه مماس
جلیدیه شود و رطوبت را که غذاء جلیدیه است نشف کند مضرت آن بزرگست و آفت دوم آنکه نور دماغی اندر عصب مجوف است
و بچشم همی آید اندر جلیدیه مجتمع نشود و زود از ثقبه عنبیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سیوم آنکه نور بیرون بجلیدیه سخت نزدیک شود
و بر نور دماغ غالب گردد و قوت او باطل کند و آفت چهارم آنکه زوال رطوبت بیضیه تریهاء رطوبت جلیدیه زود بتحلیل دفع شود
و خشکی بروی غالب شود اما اسباب تفرق الاتصال سه نوعست یکی آنکه خلطی حاد طبقه را بسوزاند و بخورد دوم آنکه
بسیاری خلط اجزاء طبقه را از هم اندر کند و بگسلد سیوم سببی از اسباب بادیه علاج طریق علاج بتکلف آنست که تن را از خلط بدو خلط
فزونی کم باید کرد و داروهای قابض و قوی کننده بکار داشتن و پیوسته چشم بسته داشتن **باب پنجم** اندر نزول الماء و معالجات
فرود آمدن آب بچشم بیماریست از جمله بیماریهاء سده و ماده آن رطوبتی غلیظ است و موضع آن از پس طبقه قرنیه و پیش طبقه عنبیه است
هرگاه که چنین رطوبتی درین موضع گرد آید ثقبه عنبیه را که منفذ شعاع اندر وی است که بمرئیات پیوندد و منفذ نور بینی است که
بجلیدیه پیوندد و بسته شود و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب گردد تا بدان سبب روشنائی باطل گردد جالینوس میگوید
سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بدین سبب آن نمیخواهد که گوهر بیضیه بجملگی غلیظ شود و بسبب برودتی
که بدو رسد بفسرد و لیکن آن میخواهد که از رطوبتی غریب و غلیظ مدد می یابد و آن رطوبت بر سبیل ترشح بتدریج از ثقبه عنبیه بیرون تر آید
و بروی طبقه عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال این رطوبت اندرین موضع از دو بیرون نبود اگر مزاج سرد باشد بفسرد و اگر
حرارتی ضعیف ایستاده باشد و منکرج شود و هر دو حال سبب بسته شدن منفذ و باطل شدن بینائی باشد اما سبب فسردن
این رطوبت اندرین موضع خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده باشد از حرارت باطن دور گشته و سبب تکرج بسیار رطوبت
و ضعیفی حرارت است چنانکه می بینیم که چیزهاء تر بدین سبب متکرج می شود و اسباب این علت شش است یکی قی کردن
بسیار دوم زخمی یا سقطه سیوم سرمای سخت و سردی مزاج چنانکه کسی را اندر برف و دمه و سرما گرفتار شود چهارم ضعیفی روح باصره
چنانکه پیران را و کسانی را که بیماریهای دراز کشیده باشند افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامهای که از وی کیموس غلیظ
تولد کند و این علت مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناک تر باشد و دلیل بر آنکه این رطوبت
میان طبقه قرنیه و عنبیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند این علت نگاه کند آب را بیند بر روی طبقه پهن گشته
و فراخ باز گشته و از عنبیه چون کنارها و گرداگرد او نه بیند و چون قدح کرده شود یعنی چون آب گشاده آید عنبیه را بسلامت بر حال خویش
بیند و دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقه عنبیه گذر کردی برطوبت بیضیه رسیدی و چون طبیب خواستی آنرا فرو نشاند بیضیه سیلان کردی
و برین گذر بیرون آمدی و بدین سبب است که استادان این صنعت سر مهت را که آلت قدح است کرده اند تا عنبیه را بخراشد و نبود
و اگر نه از بهر آن معنی بودی سر مهت آسان گذشتی و گو عنبیه خود نرم است و لغزیده و از بهر آنکه نرم است هرچه بدو رسد جای را بدان چیز
و اندر شود و از بهر آنکه لغزیده است چون مهت بدو رسد از وی بلغزد سوال اگر گویند چون جاء آب میان عنبیه و قرنیه است

سبب

بیرو

آب را چگونه اندر خل عینیه پس توان کرد جواب گوییم چون مهت اندر میان دو طبقه حاصل شود مهت نیمه بر سوین را از عینیه
فرو فشارد و از فشاردن آن فرو سوی او فراخ گردد و آب بیضیه اندر شود و خل عینیه او را بخود در کشند و جاری کند و چون بیرون آید
آب آنجا بماند و پنهان شود و حدقه بحال سلامت باز آید و بعضی طبیبان گفته اند آب اندر خل عینیه پنهان نمیشود لیکن آنجا که ماده کمه
پنهان شود آب هم آنجا پنهان میشود و نزدیک محققان این درست نیست و گروهی گفته اند فرو آمدن آب آنست که رطوبت بیضیه غلیظ گردد
و این هم درست نیست از بهر آنک از دو بیرون نیست یا بعضی از وی غلیظ گردد یا همگی او و اگر بعضی از وی غلیظ گردد این جزو را
در حال قدح تمیز نتوان کرد و اگر تقدیر کرده آید که تمیز کرده شود و پنهان کرده آید چون بدیگر اجزا پیوسته باشد ایمن نشاید بود بر آن معاودت
نکند و اگر آن نیز تقدیر کرده آید که اندر خل عینیه پنهان بماند و بمعاودت نکند شک نیست که بیضیه بدان سبب از مقدار طبیعی
کمتر شود و مضرتها که طبع بنقصان او بود تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد و همگی او را بقدح زایل نتوان کرد و نشاید کرد و جز بدارو علاج
نپذیرد و آنچه یاد کرده آمد قول متقدمانست و دلیلهائی که انگیخته اند اما استاد احمد فرخ اندر کتاب خویش میگوید آب یا میانه طبقه
عینیه و طبقه عنکبوتیه باشد یا میان قرنیه و عینیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عینیه و عنکبوتیه باشد بینائی را باطل کند و اندر میان
حدقه تیرگی پدید آید کبود فام چون ابری و آنرا علاج نیست نه بقدح و نه بدارو و آنچه میان قرنیه و عینیه باشد اگر سخت سطبر و فسرده
و سپید باشد چون گچ یا چون یخ آنرا نیز علاج نیست نه بدارو نه بقدح و آنچه در عصب مجوف باشد هر گاه که چشم دیگر فراز کند چشم بیمار
فراخ تر نشود و در چشم هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر نه بود سخت اندک باشد این را آب سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد احمد می گوید
اندر سخن متقدمان می آید یعنی آنچه می گوید موضع آب یا میان قرنیه و عینیه باشند یا میان عنکبوتیه و عینیه یا اندر عصب مجوف شکی نیست
که او این سخن از خود نگفته است لیکن آنچه بمن رسیده است از سخن متقدمان و دلیلها که انگیخته اند اینجا حکایت کردم
و بیش ازین ندیده ام اما آنچه ازین جمله که استاد احمد میگوید اندرین سخن متقدمان آنست که علامتهای قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن
آنست که بیمار را بفرمایند تا آن چشم را که قدح خواهند کرد باز کند و چشم دیگر فراز کند و جفنها را بر هم فشارد نیک و طبیب اندر چشم او
نگاه میکند اگر نفث از آنچه فراخ تر شود آب قدح و اگر فراخ تر نشود به باید دانست که سده در عصب مجوفست این معنی در معنی در
سخن متقدمان یافته می شود بدان می ماند که مقصود ازین چه بیشتر قوم گفته اند که موضع آب جز میان قرنیه و عینیه نیست و آنست
که آنچه قدح پذیرد از آنها که لون و قوام آن خوب باشد در میان این دو طبقه باشد و آنچه جز اندر میان این دو طبقه باشد
ممکن نیست که قدح توان کرد از بهر آنکه ممکن نیست که مهت در میان عینیه و عنکبوتیه توان کرد یا بعصب مجوف توان رسانید
و طبیب حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نیست و به باید دانست که این رطوبه اندر کمی و بیشی و اندر قوام و اندر لون مختلف باشد
بعضی بیشتر باشد و بعضی کمتر و بعضی غلیظ تر و بعضی رقیق تر و بعضی صافی تر و بعضی تیره تر اما اختلاف آن در کمی و بیشی چنان بود
که بعضی را بسیار بود و همه ثقبه را فرو گیرد و بپوشاند و بینائی را باطل کند و بعضی را اندک باشد یک نیمه را از ثقبه بیشتر یا کمتر
گشاده ماند و هر چه برابر آن جانب باشد از دیدنیها که بسته است نتواند دید و هر چه برابر آن جانب باشد که گشاده است

وبسیار باشد که این رطوبة اندر میانگاه ثقبه باشد و گرداگرد او گشاده و خالی باشد بدین سبب هرچه بیند میانگاه آن سیاه بیند و اختلاف
اندر قوام چنان باشد که بعضی را این رطوبت رقیق و صافی باشد و آفتاب را و چیزها را روشن را نیز شود و از دیدار آن باز ندارد و بعضی را
غلیظ و تیره باشد از دیدار آفتاب و غیر آن باز دارد و بسیار بود که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب از وی برخیزد و اختلاف که اندر لون
افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی بلون آبگینه و بعضی سپید مروارید فام و بعضی سپید کژ کون و بعضی سپید جون یخ و این را
بردی گویند و بعضی آسمان گون و بعضی ازرق پیروزه گون و بعضی سبز و بعضی زرد فام و بعضی اغبر و بعضی همرنگ سیماب علامتها
علامت آب فرود آمدن آنست که نخست خیالها پیش چشم پدید آید جون بشه یا جون مگس یا جون موی که برآید و فرود آید یا جون
شعاعی پیند در دغین و هرگاه که آب محکم شود بینای باطل گردد و لون حدقه بگردد بلونها که یاد کرده آید و بسیار چشمها را این خیالها پیش آید
و مقدمهٔ آب نباشد و فرق میان آنکه مقدمهٔ آب باشد و مرضی دیگر هفت نوع است نوع اول آنکه هرچه مقدمهٔ آب نباشد بتدریج
می فزاید و بینای تیره میشود تا بیکبار آب فرود آید و بینائی باطل گردد بیشتر را از وقت پدید آمدن این خیالها تا بوقت فرود آمدن
آب شش ماه فزون نباشد و هرچه از شش ماه بگذرد و چشم بسلامت باشد اغلب آن بود که از آب ایمن گردد و فرق دوم آنکه
ببرسند که این خیالها در هردو چشم همی آید و بنگرد که بلون و کوچکی و بزرگی یکسانست کرنه و می فزاید و میکاهد کرنه اگر هردو چشم همی آید
و میکاهد و می فزاید بباید دانست که سبب آن بخار معده است مقدمهٔ آب نیست و اگر میفزاید و میکاهد و همیشه بزرگ لون است
و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هردو پدید آید به باید دانست که مقدمهٔ آبست و فرق سیوم آنکه نگاه کنند که لون حدقه تیره است
کرنه تامل کنند تا هردو یکسانست اگر نه اگر یکی تیره است و دیگر نه مقدمهٔ آنست و اگر هردو یکسانست مقدمهٔ آب نیست و فرق
چهارم آنکه از پس سه چار ماه بنگرند تا هیچ تاریکی هست جون دود کی اگر نه هست بباید دانست که مقدمهٔ آبست و اگر نیست سبب خیالها
بخارها معده است مقدمهٔ آب نیست و فرق پنجم آنکه پیر سپید تا بوقت پری معده و ناگوار بدن طعام خیالها بیشتری بیند یا نه جون معده
تنگتر شود و طعام بگوارد کمتر است یا نه اگر بوقت پری معده و ناگوار بدن طعام زیادت همی بیند سبب آن بخار معده است و فرق
ششم آنکه بسیار باشد که سبب خیالها صفاء طبقها و رطوبتهاء چشم و تیزی حس بصر باشد و دلیل برین آنست که حس شنیدن و بوئیدن
همچنین تیز باشد هم اندر گوش طنینی باشد و هم پوسته بوی چیزی بدو میرسد اگرچه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکاء الحس گویند
و از شمار بیماریها نباشد و فرق هفتم آنکه بعضی را از پس بیماریها، کرم دماغی جون سرسام خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهاء دماغ
لختی سوخته باشد و از سوختن آن جون دودی و تاریکی در دماغ مانده هرگاه که آن دود در عصب مجوف و رگهای چشم اندر آید خیالها
پیش چشم آمدن گیرد و دلیل برین آنست که از پس بیماری دماغ باشد و خداوند این علت از علتها مالیخولیا خالی نباشد و دیده
صافی بود اما علامتهای آن که آب کشادی و قدح پذیرفتنی است یا نه از چهار وجه باید جست یکی آنکه پس از آنکه آب تمام فرود آمده باشد
و رنگ آب همچون هوا صافی و نیکو باشد و کبودی آهن دارد یا سرب و علامت تمام فرود آمدن آب آنست که خداوند علت را اندر
چشم بنشانند و بفرمایند تا چشم فراز کند و طبیب جفن او را فرو فشارد با نگشت خویش و بجنباند و از هر سوی بگرداند پس بفرماید تا چشم باز کند

باز کند و بنگرد اگر آب اندکی پهن تر از آنچه بوده باشد و با آهستگی بشکل و حال خویش باز آید تمام فرود آمده است و قدح پذیر است
و اگر سپید باشد همچون گچ یا همچون یخ و هیچ تر نشود و از شکل و حال بنگردد قدح پذیر نیست وجه دوم آنکه بفرمایند تا آن چشم که قدح
خواهند کرد باز کرده دارد و چشم دیگر فراز کند و جفنها بر هم فشارده نیک کند و طبیب اندر چشم که باز کرده بود نگاه کند اگر ثقبه از آنچه
بود اندکی فراخ تر شود به باید دانست که آب قدح پذیر است و اگر فراختر نشود قدح پذیر نیست از بهر آنکه فراخ ناشدن ثقبه آنست
که سده اندر عصب مجوفست این هر دو علامت که یاد کرده آمد بیکجا باید تا قدح فایده دهد یکی فراختر شدن ثقبه دوم آنست که سده
آب رنگ آهن یا سرب نمودن و آنرا که ازین دو یکی باشد و دیگر نه قدح فایده نکند وجه سیوم اگر برسند تا روشنائی آفتاب
و چراغ همی بیند یا نه اگر می بیند قدح پذیر است و اگر نه قدح پذیر نیست وجه چهارم آنکه بفرمایند تا چشم باز کند و پنبه بر چشم او نهند
و بدان پنبه اندر دمد دمیدنی گرم بقوت پس پنبه را بردارند بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبیده باشد لون او نیکو بود قدح
پذیرد و الا نه و این آزمایش به پنبه از آن کنند که اگر بانگشت امتحان کنند بسیار آب مشوش گردد و قدح دشوار شود و بدین سبب انگشت
بدو نبرند معالجات هرگاه که علامتها آب پدید آید و اگر زود بعلاج صواب پیش آن باز شوند علاج فایده دهد و اگر علاج نکنند آب
محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که نیاید و طعامهاء خشک باید خوردن چون گوشت و تذرو و گوشت بریان و قلیه خشک
و مطنجنه و نان خشک آرد و نان جو و مانند آن و دار طعام دارچینی و سعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان خشک و آبکامه
بکار باید داشت و شیخ رئیس رحمة الله میگوید من مردی را دیدم عاقل و متمیز که او را آب فرود آمد خویش را علاج کرد باستفراغها
و طعامها کمتر خورد و از طعامهای تری فزای ترک کرد و بر قلیه خشک و مطنجنه اختصار کرده و سرمهاء محلل بکار داشت آب زایل گشت
و نور بینائی باز آمد اما علاج صواب آنست که نخست تن و دماغ را بحب قوقایا و حب الذهب و ایارهٔ فیقرا پاک کنند و هر هفته
یک شربت ایارهٔ فیقرا عسلی و مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم تربد سپید و تراشیده و نیم کوفته سه درم
بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه را در صد و پنجاه درم آب بپزند تا به پنجاه درم باز آید و بپالایند
و بر اثر آن ایاره درین مطبوخ حل کنند و باز خورد صواب بود صفت حب الذهب بگیرند صبر بیست درم هلیلهٔ زرد ده درم
مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران از هر یک سه درم گل سرخ پنج درم شربه دو درم و نیم صفت نسخهٔ دیگر بیست درم هلیلهٔ زرد
مصطکی از هر یک ده درم حب کنند شربه سه درم صفت نسخهٔ دیگر صبر سقمونیا از هر یک مثقال هلیلهٔ زرد و تخم کسنه از هر یک
دو درم مثقال تربد سپید هفت مثقال شربه دو درم و نیم صفت معجونی که در ابتداء آب فرود آمدن سودمند بود بگیرند وج
و انگزد و زنجبیل و تخم بادیان از هر یک راستار است همه را کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربه هر بامداد یک مثقال و مرزنگوش
و یاسمین و شونیز بوئیدن سودمند بود صفت شیافی که اندر ابتدای آب فرود آمدن سودمند بود بگیرند خربق سپید یک اوقیه
اشق یکدرم همه را با آب ترب بسرشند و شیاف کنند و آب بیاز تنها و با عسل کشیدن جلا کنند و ابتداء آب را سودمند
خوردن و با عسل در چشم کشیدن نافع بود و زهره خروس در بینی چکانند سودمند بود و زهرهٔ کوک و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ

شبوط گویند با عسل کشیدن سودمند بود و از سنگدان جاری آن پوست سبز که بروی باشد بگیرند و خشک کنند و بسایند و بچشم اندر کشند
و عصاره بخور مریم و برگ او با انگبین اندر کشند آبرا باز دارد و غرغره کردن با بکامه و ایارهٔ فیقرا سودمند بود خاصه از پس استفراغ صفت
شیافی آزموده بگیرند زهرهٔ گاو و بزرا یکدرم انگزد یک درم اندر خرقه کنند و اندرین زهره میمالند تا همه بگدازند و حل شود پس یکدرم
روغن بلسان با وی بیامیزند و خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتدای آب و علت انتشار سودمند بود و سپیده بردارد
صفت شیاف مرارات بگیرند زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ بزکش و زهره عقاب و زهرهٔ کبک و زهرهٔ باز از هر یک راستار است
و هر ده درم ازین زهرها دو درم فرفیون و یکدرم شحم حنظل و یک درم سکبینج برافکنند و همه را بآب بادیان بسرشند و شیاف کنند
و بکار برند صفت داروی که آبرا و ضعیفی بصر را سودمند بود بگیرند حب الغار مقشر ده درم صمغ یک درم و هر دو را ببول کودک
نارسیده بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند ضعیفی بصر را بآب بسایند به بول نساید صفت داروی معسل بگیرند سکبینج دو درهمی خربق
سپید و حلتیت از هر یک شش درم عسل چندانکه کفایت باشد صفت داروئی که بروغن بلسان کنند بگیرند بلبل هشت درم
قلیمیا چهار درم مس سوخته شانزده درم مرصافی دو درم زعفران سک درمی روغن بلسان یک درم داروهاء خشک را بآب
بادیان بسایند و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند و با داروها بهم بیامیزند و ده درم صمغ عربی سوده با همه بیامیزند و بسرشند
گاهی با عسل بکار دارند و گاهی با آب بادیان و زهرهٔ افعی را با عسل سرشته کشیدن سخت نیک باشد شیخ می گوید مردمان معتبر
زهرهٔ افعی را آزموده اند و از وی مضرت زهر نیافته اند اندرین تجربه معلوم میگردد که از وی احتراز نمی باید کرد طریق علاج این علت
بداروهاء خوردنی و کشیدنی اینست که یاد کرده آمد و اما تدبیر قدح یعنی تدبیر آبگشادن چنان باید که معلوم شده باشد که آب تمام فرو آمده است
و محکم شده و علامتهای قدح پذیرفتن او ظاهر گشت نگاه کنند تا هیچ مانعی هست که از آن باز دارد چون صداع و زکام و سعال و غیر آن
اگر ازین مانعها چیزی باشد نخست علاج آن باید کرد و تن و دماغ را بفصد و اسهال پاک کردن و آن روز که قدح خواهند کرد روزی باید که
هوا گشاده و صافی باشد و خوش و شمالی و خداوند علت را اندر سایه برابر روشنائی بنشانند بر بالشی نرم و بفرمایند تا زانو بسته
باز نهد و دستها نزدیک ساق درهم گذارد و خویشتن را گرد کند و کحال پیش او بر کرسی نشیند تا از وی بلندتر بود و اگر یک چشم درست باشد
آنرا بر فایدهٔ معتدل و عصابه به بندد بستنی نیک و اندرین دو فایده است یکی بیمار را و دیگر طبیب را اما فایدهٔ بیمار آنست که اگر دیگر چشم
بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت آرد و قدح بدان سبب دشوار گردد و فایدهٔ طبیب آنست که چون آب
گشاده شود طبیب خواهد که بنماید از بیمار نشان چیزها که حاضر باشد بپرسد که چون آب گشاده شود و طبیب خواهد که او خبر دهد تهمت آن
نباشد که بچشم دیگر می بیند و چون بیمار چنانکه طبیب بدست خویش گفت نشست یکی را فرماید تا از پس پشت او شود و سر او بدست
گیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خویش بلک بزر سوین او بردارد چشم او بتمامی بگشاید و بیمار را گوید تا قصد نظر بدو کند چنانکه
میل دیده بسوی گوشهٔ چشم باشد که نزدیک بینی است و طبیب سرمهت بران موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشان کند از هر دو کار
تا صبر کردن بیمار بران درد بیازماید دوم آنکه بنگرد تا نشان را بر ثقبه عنبیه هست یا نه از بهر آنکه سرمهت بران گوشهٔ چشم باید که

سوی گوش است و برابر ثقبه باید که چنانکه اندکی برتر از ثقبه باشد فروتر نشاید و مهت آلتی است و بس سرخ که آب بدان گشایند
و اگر آب چشم راست قدح خواهد کرد مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ را قدح خواهد کرد مهت بدست راست گیرد و سر مهت
بر این موضع نهد که نشان کرده باشد و بگرداند و تیزی او بر گوشهٔ چشم باید که باشد چه این بسلامت تر است و اعتماد کند بر مهت بقوتی تمام
تا مهت بگذرد و او حس آن بیابد که مهت را جای گشاده پدید آید و آن زمان که بر مهت اعتماد کند بدست دیگر بدو انگشت ابهام و مسبحه
جفنهای چشم را و چشم را که نگه میدارد تا بیمار دیده را نتواند گردانید و چون مهت گذر یافت نگاه کند تا سر مهت را از پس قرنیه
ببیند و مهت را برابر ثقبه بیارد و از وی اندر نگذرد بلکه اگر مقداری کمتر از نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر بیشتر گذرد نیک نباشد
و موضع قدح ریش گردد چون بدین جای رسد دنبال مهت برین ابهام افکند بر میان آنکه کسی را از کاری بر آساید و بیمار را
سخن خوش گوید و بشارت دهد تا قوی دل شود و بسیار باشد که درین وقت بیمار خواهد که قی کند بدین سبب آن روز باید که هیچ نخورده باشد
و بدان ساعت اگر منش گشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار بدهند تا ساکن شود و پنبهٔ
پاکیزه بر چشم او نهند و اندر دمند باهستگی دمیدنی گرم و گرد هان نزدیک چشم برو برسان آنکه کسی چیزی بیاشامد و دم برکشند هم
صواب بود و مقصود ازین آسایش چشم آنست که قوت وی بر جای بماند پس مهت را باهستگی بگرداند تا از پس قرنیه ببیند
که فرو نشست سر مهت بالای آبست پس دنبال مهت را اندکی برافرازد و آب بسر مهت فرو نشاند چون بیند که فرو نشست و خل عنبیه
انرا در کشند صبر کند و مهت را بزودی بیرون نیارد و نگاه کند که اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند زیرا که بسیار باشد
که خل عنبیه لزج باشد و آب را دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد دشوار فرو توان برد و نشاند و بسیار
باشد که یکبار فرو نشیند چنانکه چیزی که اندر نشیبی افتد و از وی هیچ اثر نماند و بسیار باشد که عسری بیشتر کند و باز می آید و همگی او
میل نکند بدان موضع باید که آنرا پراکنده باید کرد و هر جزوی از وی بدان جانب که میل کند آنجا باید برد و اگر رنج بسیار نماید مهت را
همچنان می باید داشت و به تیزی مهت بر گوشهٔ چشم قوت کردن تا اندکی خون بیارد آب را بآن خون فرو باید نشاند
و اگر بقصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت که آب عسر را بآن قدر خون که فرو توان نشاند و اگر نیز آب عسر نبود
خون را اندر موضع کبس باید کرد و با آب فرو نشاندن چه قوت خون آب را بسوزد و نیست کند و اگر خون را کس نکند
آنجا بفسرد و غلیظ نه پدید آید و تحلیل دشوار پذیرد و اندران حال که آب را فرو می نشاند بیمار را باید گفت یا تنحنحی کند از راه حلق
نه از راه بینی و آب دهن بحلق فرو برد تا بدین آب فرو سوی میل کند و فرمان بردار تر شود و چون طبیب دید که آب را فرو نشاند
مهت را باهستگی به پیچد و بیرون آرد و زردهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بزنند و بر پشت چشم نهند و هر دو چشم را سخت به بندند و اگر بر ظاهر
گوشهٔ چشم خون بیند نمک کوفته بر آنجا کند و سخت به بندند و بیمار را در خانهٔ تاریک آرد و بگوید تا بقفا باز خسپد و خویشتن را
خفته سازد و هیچ حرکت نکند و هیچ نگوید و اگر خواهد که سخنی گوید بدست اشارت کند و خویشتن را از سر و عطسه نگه
و بر صداعها او ضمادی خنک و مخدر نهند تا صداع تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمد بینی را بدست بمالند یا عطسه را ساکن کرد

سعالی خواهد بود اندکی جلاب با روغن بادام تجرع کند و طعام او سخت اندک باید و چیزی که باید خائید نخورد الا چیزی
آشامیدنی و روز دوم اگر خواهد که چشم را بگشاید روا باشد و رفادها برفق بردارد و پنبه بگلاب تر کند و چشم
بدان بشوید چنانکه هیچ آسیب ازین پنبه بچشم نرسد و هیچ اعتماد از دست بر چشم نکند و چشم باز نکند و پنبه بسپیده
مرغ خایه تر کند و بر پشت چشم نهد و رفاده بر نهد و به بندد و اگر تا روز سیوم نگشاید بهتر بود و روز سیوم بگشاید و
باید که فرموده باشد تا گل سرخ اندر آب بجوشند و چشم را بدان آب بشویند و بیمار را راست بنشانند پشت به بالش
باز نهاده و گرداگرد او بالشها نهادن چنانکه از همه جوانب او بالش بود که بران اعتماد کند و آسوده باشد و هیچ
حرکتی نکند و مقنعهٔ سیاه بر روی او فرو آویزد و اگر خواهد که شادنج مغسول با سرمه سیاه اندر کشد روا باشد و اگر از پس
دو سه روز آب معاودت کند اگر آماسی گرم تولد کرده نباشد بار دیگر مهت را بجای باز آرد بدان زودی ملتحمه
رسته نشود و بعضی را باشد که ملتحمه نرم باشد سخت مهت بر وی نه ایستد تا بر وی اعتماد توان کرد نخست بسر ضعیفی
کرد منفذی بدید باید آورد پس مهت بدان منفذ اندر آوردن و گاه باشد که بر موضع قدح گوشت فزونی بر آید آنرا
بسر ناخن ترا باید داشت و نباید ترسید و بعضی از طبیبان فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین
طریق خطریست و آن چنانست که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بکشد و اما علاج خیالهای دیگر که نه مقدمه
آب باشد آنست که نخست هر یک آسیب و علامت بداند آنچه از معده باشد یا پارهٔ فقرا علاج کند و معده را بگلشکر
و مصطکی و انیسون قوت دهد و آنچه مصالح معده است مراعات کند چنانکه در موضع خویش یاد کرده آید و اگر معده گرم باشد
معده را بمطبوخ هلیله پاک کنند و بشراب لیمو قوت دهند و آنچه از دماغ بود بخار را از آنجا باز دارند و نشان فرو
کشند و صندل و گلاب می بویند و بر صداعها طلی می کنند **جزو هفتم** اندر شناختن بیماریهای چشم که آنرا
بحس ادراک نتوان کرد و نام و علامت خلیده و علاج و سبب علاج آن و این جزو یازده باب است
۱ اندر بیماریهای رطوبت بیضیه و علاج آن ۲ اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه و علاج آن ۳ اندر یاد کردن تغیرهای قوت
باصره ۴ اندر شب کوری ۵ اندر چشمی که سرما زده بود ۶ اندر بیماریهای رطوبت زجاجیه ۷ اندر بیماریهای طبقهٔ شبکیه ۸
اندر بیماریهای عصب مجوف ۱۱ اندر بیماریهای که اندر عضلهای عصب مجوف افتد ۹ اندر بیرون نشستن چشم ۱۰ اندر ضعف
بینائی **باب نخستین** در بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو حال بیرون نباشد یا اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه
اندر کمیت افتد چنان باشد که کمتر شود یا بیشتر و خوردتر شود یا بزرگتر و هر گاه که بیشتر یا بزرگ از مقداری طبیعی شود میان
رطوبت جلیدیه و میان نور بیرونی حجاب گردد و هر گاه که کمتر یا کوچکتر شود آفتها که در باب چهارم از جزو ششم ازین
گفتار یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه در کیفیت افتد بعضی اندر چگونگی از سه گونه باشد اندر قوام یا آفتی اندر لون یا آفتی
ی و خشکی و آنچه اندر قوام باشد چنان بود که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند این علت هرچه زودی

دور باشد

دور باشد نتواند دید و آنچه نزدیک باشد خیلی نیک باید تواند دید و بعضی از قوام معتدل بسیار بگردد و سخت غلیظ
شود یا همگی او اگر همگی این از دو گونه باشد یا بعضی از اجزای او سخت غلیظ شود یا همگی او اگر همگی او سخت
غلیظ شود بینایی باطل گردد و حکم آب هر دو یکی باشد و اگر بعضی از اجزای او غلیظ شود از دو حال بیرون
نباشد یا اجزای آنچه غلیظ است پیوسته باشد و حال آن سه گونه بود یکی آنکه اجزای غلیظ میانگاه او باشد
و خداوند این علت اجسام را میان گاه جون سیاهی بردی افتاده بیند دوم آنکه اجزای غلیظ کنارهای او
باشد و خداوند این علت همگی چشمهای بزرگ را بیکبار نتواند دید و باشد که اندامهای جانوران بزرگ جدا جدا
همی بیند و اگر اجزاء او غلیظ و پراکنده باشد پس چشم او خیالها نماید بر شکل آن اجزای آن جون
مگس و پشه و خطهای مانند آن و آنچه اندر لون افتد سه گونه باشد یکی آنکه همگی رطوبت از لون طبعی
بگردد و خداوند این چیزها را بدان لون او بیند اگر لون او اغبر باشد و چیزها را خبان بیند که از میان نرم یا
از میان دو نماید و اگر سرخ یا زرد باشد همان حال بیند که خداوند برقان و خداوند طرفه بیند دوم آنکه بعضی
از لون بگردد و بعضی بلون طبعی باشد و پس چشم خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزاء
سیوم آنکه بسبب بخاری که بدماغ برآید ظل آن یعنی سایه آن بخار بر رطوبت بیضیه آید و هر وقت که
بخار برآمدن گیرد حال دیدار از حال طبعی بگردد و چیز آن بلون بخار نماید و آنچه اندر کیفیت تری و خشکی افتد
چنان باشد که اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و آنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال بیرون
نشود نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند این هیچ نتواند دید و چشم او خشک شود یا بعضی اجزای رطوبت
خشک شود و این از دو گونه باشد اجزای خشک پیوسته باشد یا پراکنده و حکم آن همچو غلیظی باشد و فرق
آنست که خداوند خشکی را چشم کوچک تر شود و خواب نباشد و آنچه اندر تری از اعتدال بیرون شود چشم
باندازه آن بزرگ تر گردد و تر شود علاج تری و بسیاری و بزرگی و غلیظی بیضیه را نخست پاک کردن تن و دماغ
بود و سرمهای جلا دهنده و تحلیل کننده کشیدن چنانکه معلوم است و کمی و کوچکی و بزرگی و خشکی را علاج همچون
علاج خشک باشد و تدبیرهای تری افزاینده باید کرد **باب دوم** اندر بیماریهای رطوبت جلیدیه و علاج
آن بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوعست یکی آفتها که در وضع افتد دوم آفتها که در کمیت افتد سیوم آفتها
که در کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که در وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش
زایل شود و بسوی راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا برکشیده یا بسوی زیر فرو کشیده شود سیوم آنکه
دورتر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست تا چپ و بسوی
عضلهای عصب مجوف بود و تشنج یا امتلاء باشد یا خشکی بود و سبب بیرونین و علامتهای هر دو معلوم

وسبب بقعر قرورفتن ازاستفراغ وتحلیل رطوبتها وغلبهٔ خشکی بود وسبب بیرون ترنشستن ولبوی زیرفرو
کشیده شدن است استرخاء عضلهای عصب مجوف باشد وهرگاه که جلیدیه یک چشم لبوی جب یاراست
میل کند احول نماید وهرگاه که جلیدیه یک چشم لبوی بالا یا زیر تر میل کند مردم یک چیز را دو بیند واگر جلیدیه وهرگاه
که جلیدیه هردو چشم ازجای خویش زایل شود ویکی برتر آید ویکی فروتر همچنین باشد وسبب این درتشریح
عصب مجوف یادکرده آمده است وهرگاه که جلیدیه بقعر اندر شود چشم بسبب رطوبتها رد ماغی وغلبهٔ خشکی
ارزق شود وهرگاه که بیرون ترنشیند چشم بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنان که آنجا که آب بسیار تر بود
درمسام ترنماید وجون برگشند سپید وصافی باشد علاج اما تشنج امتلائی را واسترخا را علاج باستفراغ رطوبتها
ونطولها وغرغره وعطسه باید کرد وتشنج خشک را وتحلیل رطوبت را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد ونوع
دوم که اندر کمیت افتد بردو وجه باشد یکی آنک بزرگ ترشود دوم آنک کوچک ترشود وسبب بزرگی بسیاری
ماده بود وسبب کوچک استفراغ وخشکی وتحلیل رطوبت باشد وهرگاه که بزرگتر از مقدار طبعی شود نور
باصره تیره کردد وچیزهای را کوچک ترازان بیند که باشد از بهر آنکه نور اندر کوهر جلیدیه پراکنده شود وبدو پیوسته
کردد وقوت او چنانکه باید بیرون نتواند تافت وهرگاه که کوچکتر شود مقداری معتدل روح باصره قوی شود وچیزها
بزرک ترازان بیند که باشد از بهر آنکه مقدار روح باصره تقباس باجرام او قوی تر وبسترکردد وبقوت بیرون تابد
واین نوع تا بدین اندازه باشد از جملهٔ بیماریها باشد وعلامت وقانون علاج هردو معلوم است ونوع سیوم
آنکه اندر کیفیت افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه بکردد سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سپید دوم آنکه رطوبت
بروی غالب شود سیوم آنکه خشکی غالب وسبب بکردیدن لون او غلبه اخلاط باشد وغالب شدن رطوبت
وسبب خشکی معلوم است جندجای یادکرده آمده است وهرگاه که لون او بکردد لون ناطبعی دروی پدید آید مردم
چیزها ابدان بیند وهرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود وپوسته تر باشد وهرگاه که خشکی غلبه کند ومتقعد شود
یا بینائی باطل کردد وعلاج دشوار بذیرد اما تغیر لون جلیدیه را علاج باستفراغ از خلط بود که لون او بر چشم پدید آید
وسرمهای تحلیل کننده کشیدن وآنرا که تری غلبه کرده باشد استفراغ بایارهٔ فیقرا دوقا یا باید کرد وسرمه باسلیقون
کشیدن وآنرا که خشکی غلبه کند تدبیرهای تری فزاینده باید کرد ونوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن قروح
باشد لیکن این عسر تر بود از قروح وعلاج کمتر پذیرد ودر جملهٔ همه بیماریها جلیدیه عسر باشد وگاه باشد که طبقهٔ
عنکبوتیه را بسبب مادهٔ تیز وسوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند وعلاج آن عسر تر از همه بیماریهای چشم باشد
اگر چیزی سود دارد استفراغ آن ماده سود مند بود وباشد لامحاله **باب سیم** درتغیرهای قوت باصره
ج آن قوت باصره را طبیبان روح باصره نیز کویند واحوال او از دو جه ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت

اما آنچه ظاهر شود

از کمیت

اما آنچه ظاهر شود دو گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار باشد و بسبب بسیاری قوت او بمسافتی دور تواند رسید
و چیزهای دور نیک تواند دید و از نزدیکی نیز در وی هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبعی شود و بدین سبب
چیزهای نزدیک را تواند دید و هرچه دورتر باشد نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم از دو گونه بود
یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب دشوار تواند دید و اشخاص را بیند و صورت را نیک نبیند
دوم آنکه روح باصره لطیف گردد و همه چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک خواند و از دور احوال
کمیت و کیفیت که هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه است یکی آنکه روح باصره بسیار و غلیظ گردد
دوم آنکه اندک و غلیظ گردد سیوم آنکه بسیار و لطیف گردد چهارم آنکه اندک و لطیف گردد
اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از دور بهتر بیند از بهر آنکه اندر دوری مسافت بقوت حرکت لطیف شود علاج
علاج آنچه بسیار و غلیظ باشد استفراغ بایارهٔ فیقرا باید کرد و سرمهٔ روشنائی کشیدن و از طعام خوردن
شب و از لبنیات و ماهی و باقلی پرهیز کند و مرزنگوش بوئیدن و اندر طعامها و از چینی و سعتر بکار برند
و آنچه اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دید و از نزدیک بسبب غلیظی دشوار بیند این آفت پیران را بسیار
افتد و علاج این دشوارتر بود اما از بهر آنکه غلیظ است از اندکی ایارهٔ فیقرا چاره نباشد و از بهر آنکه اندک است
و شربت کشکاب و طعامهای خشک و سبک و لطیف و تری فزاینده باید خوردن چون شوربا گوشت بز
و گوشت مرغ و مانند آن و آنچه لطیف و بسیار باشد از نزدیک دور نیک بیند و آنچه ~~اندک و لطیف باشد~~ از نزدیک نیک نبیند
~~و از دور بیند~~ و آنچه اندک و لطیف باشد از نزدیک نیک بیند و از دور نتواند دید و باید دانست که گاه باشد
که خشکی و روح باصره غلبه کند و گاه باشد که رطوبت جلیدیه بزرگ تر شود و چیز را بدین سبب از دور نتواند دید
و از نزدیکی نتواند دید و علاج بزرگی جلیدیه و علاج خشکی روح باصره باید کرد و آمد و علاج اندکی روح همچون علاج
خشکی بود **باب چهارم** در شب کوری و روز کوری و علاج آن اسباب شب کوری سه است یکی غلیظی
روح باصره دوم تری اجزاء چشم و غلیظی رطوبت بیضیه سیوم پیوسته در آفتاب بودن و از بهر آنکه هوای روز
بقیاس با هوای شب لطیف است لطافت شعاع و هوای روز و نور آفتاب رطوبت چشم را و غلیظی روح را و غلیظی
بیضیه را لطیف کند بروز تواند دید چون شب در آید لطافت هوای روز باطل گردد و رطوبت های چشم و روح
باصره غلیظ گردد و هیچ نتواند دید و آنکه پیوسته در آفتاب لطافت روح باصره را تحلیل کند و آنچه غلیظ تر باشد
بماند و چون شب آید بسبب کثافت هوای شب غلیظی زیادت شود و هیچ نه بیند و بسیار باشد که سبب
شب کوری بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده بود و هر وقت که معده پاک باشد علت ضعیف تر شود
و هر وقت که معده آلوده باشد علت قوی تر گردد و علت شب کوری بیشتر مردمان بزرگ چشم و سیاه

وعلاج آن را که خون غلبه دارد رگ گوشهٔ چشم زدن نافع بود و استفراغ کردن با بارهٔ فیقرا و تدبیر لطیف
کردن و عادت شام خوردن بگردانیدن و پیش از طعام شراب زوفا خشک یا سداب خشک هر دو کوفته
سفوف کردن و از پس هضم طعام اندکی شراب کهن خوردن سودمند بود و جگر بز را به کارد به باید برید و بر آتش افکنند
و آن تری که از وی بتراید بر می دارند و دار بلبل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند و بچشم اندر کشند
و اگر دار بلبل نیم کوفته بر کباب این جگر بر اکنند تا تری اندر چیند پس آن دار بلبل را خشک کنند و بکوبند و
در کشند روا باشد و سرمهٔ روشنائی و شیاف مرارت کشیدن نافع بود و روغن بلسان بگیرند و با اندکی
افیون قوت آن بشکنند و اندر کشند و عسل بادیان بیامیزند و اندر کشند و یک ساعت نیک چشم بر هم نهاده
دارند و دار بلبل و قنبیل را ستار است بکوبند و به بیزند و بچشم اندر کشند با آبی که از جگر بز بتراییده باشد و کباب
جگر بز و قلیهٔ آن خوردن و چشم را بخار آن داشتن سودمند بود و اما اسباب روز کوری ضد اسباب شب کوری
بود از بهر آنکه هوای شب بقیاس با هوای روز تر است لطافت هوای روز خشکی و اندکی و لطافت روح
باصره زیادت کند بدین سبب چون روز آید چشم خیره شود و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردم ازرق چشم
و اشهل را افتد علاج تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و شیر زنان در بینی چکانیدن و روغن بنفشه بر سر نهادن
و از طعامهای تیز و شور و ترش پرهیز کردن و بسیار باشد که مردم پیوسته اندر روشنائی و صحرا باشد و زمستان
که برف آمد منظر او پیوسته برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید و آنچه از نزدیک بیند
باستقصا تواند دید و هر چه نگاه کند سپیدی بر لون آن غالب بیند علاج جامهٔ ازرق پوشد و مقنع سیاه
پیش چشم بیاویزد تا نظر او پیوسته بر آن باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود و از دور نتواند دید
و آنچه از دیک بر آن افتد **باب پنجم** در علاج چشمی که سرما زده باشد هر کرا سرما بر چشم زده باشد
چشم او متغیر حال شود که هر گاه گندم اندر آب بپزند و آن آب نیم گرم اندر چشم چکانند و عسل و عصارهٔ سیر
اندر چکانیدن سود دارد و سنگ آسیا گرم کردن و شراب انگوری بر وی ریختن و چشم را بخار آن فرو
داشتن و داروهای تحلیل کننده چون زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر آب پختن و سر بخار آن
فرو داشتن **باب ششم** در بیماریهای رطوبت زجاجیه و علاج آن بباید دانست که عدد
بیماریهای رطوبت زجاجیه همچند عدد بیماریهای رطوبت بیضیه باشد و مضرتهای آن بجلیدیه باز دهند هر گاه که
زجاجیه کمتر یا بیشتر شود بینائی ضعیف گردد و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند خشک و منعقد
گردد بینائی باطل شود و علاج آن مانند علاج آن بیضیه کنند **باب هفتم** در بیماریهای طبقهٔ
هر بیماری که اندر طبقها که پیشتر یاد کرده آمده است افتد ازین طبقه همان افتد و اسباب همان باشد

وعلاج همان الا تفرق الاتصال این طبقه را که هشتم اسباب بادیه ممکن است دهم آمدن خلطی تیز و سوزنده
و تیزی خلط او را بخورد و بسوزد و تفرق الاتصال تولد کند و نور بینائی از وی بیک بار بر همه اجزای چشم
پراکنده شود و بینائی باطل گردد و علاج این عسر باشد خربا استفراغ و پاک کردن دماغ علاج توان کرد
و چون تفرق الاتصال تولد کند و کرده باشد از استفراغ فایده نباشد و قوت داروهای کشیدن
دشوار بود و رسد و این علت را انتشار گویند و انتشار سه نوعست یکی آنک در باب اتساع حدقه
یاد کرده آمده است دوم این اتساع است یعنی انتشار که از تفرق اجزای شبکیه پیدا کرده و سیوم
اندر بیماریهای عصب مجوف یاد کرده آمد و به باید دانست که حال طبقه مشیمه و طبقه صلب اندر قبول
انواع سوء المزاج و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر عارضه که مشیمه را افتد مضرت آن بجلیدیه
باز دهد از بهر آنکه غذا نخست بمشیمه رسد و مشیمه از آن نصیب خویش بردارد و باقی پخته تر و صافی تر بشبکیه
فرستد و شبکیه آنچه لایق او بود از آن بخود کشد و باقی صافی تر و پخته تر بجلیدیه میفرستد و اسباب و زجاجیه
همچنین و آنچه لایق او بود آن را بخود کشد و باقی صافی تر و پخته تر بجلیدیه میفرستد و علامت و معالجات این
همان باشد که دیگر طبقها را گفته آید **باب هشتم از جزو هفتم** در بیماریهای عصب مجوف و انتشار و علاج آن
بیماریهای عصب مجوف و انتشار و علاج آن بیماریهای عصب مجوف چند گونه است و آن چنان است که
که عصب مجوف را همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و با ماده ممکن است که افتد و اسباب و
علامات آن اسباب و علاج و علامات انواع صداع و بیماریهای مزاج که در دماغ افتد و علاج همان
باشد به باید دانست که در عصب مجوف پیدن از بیماریهای مزاجی شدت و ضعف یعنی فشردن و تفرق الاتصال
درمی و غیر آن زودی بسیار افتد و همه بیماریهای این عصب بدان اندازه که قوت بصری باشد اندر بصر
زیان کند و بسیار باشد که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف و اندر هیچ جزو از اجزای چشم آفتی نباشد
که نور باصره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماری دماغ بر آن
گواهی دهد و هر چه مانند این باشد از دقایق بیماریها شناختن آن جز بر طبیب حاذق دشوار بود و از انواع
تفرق الاتصال که اندر عصب مجوف افتد یکی آنک دهنه عصب فراخ تر از مقدار طبعی شود و سبب آن
دو گونه است دو گونه بود یکی آنک عضلها که دهنه او را نگاه دارد ضعیف شود دوم آنکه خلطی بد و اندر آید و او را
از هم باز کشد فراخ شدن و از هم باز شدن دهنه او را انتشار گویند از بهر آنکه نور براکنده شود و بیماریهای
فراخ شدن است و انتشار عرض است اما فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنه عصب مجوف
تولد کند و تولد انتشار که از فراخ شدن ثقبه عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد کند براکندی

پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندی نور پیدا نباشد از بهر آنکه نور چون از ثقبهٔ عصب مجوف راست
بیرون آید در اجزاء چشم پراکنده شود و چون نور از ثقبهٔ عنبیه بیرون آید اندر اجزای چشم هیچ پراکندگی نور
ظاهر نشود و اندر بیشتر حالها سبب انتشار که از عصب مجوف افتد و ثقبه بدان سبب فراخ تر شود صداعی صعب
امتلائی باشد و اتساع حدقه اندک اندک پیدا شود علاج انتشار نخست تسکین صداع باید کرد و تن و دماغ را
پاک کردن و داروها که از جهت ابتدای آب فرو آمدن یاد کرده آمده است بکار داشتن و شیاف مرارات
از جمله داروهای نافع است اما سده و سقطه آماس عصب را سبب فضلهاء سردتر بود که از دماغ بدو می بالاید تا راه
روح باصره بدان سبب بسته گردد و علامت وی آنست که اگر خداوند علت را چشم دیگر درست باشد و قرار کند
و بر هم فشارده ثقبهٔ عنبیه فراخ تر نشود و اگر فراخ تر شود عصب با سلامت بود و فرق میان سده و آماس آنست
که خداوند آماس از گرانی و از المی که در قعر چشم یابد شکایت کند و خداوند سده را این شکایت نباشد و دیگر
آنکه سده و ضغطه بینائی را جمله باطل کند و درد و گرانی نباشد و آماس بینائی را باطل نکند و با درد و گرانی بود و علاج
این نخست علاج ثقبه باید کرد و بحب قوقایا و ایارهٔ فیقرا بس رگ گوشهٔ چشم زدن و دیوجه بر صدغ افکندن و ماده را
بسوی قدم کشیدن و علاج نزول الما کردن اما تفرق الاتصال که نه ورمی بود گسسته و خورده شدن عصب بود
علامت وی آنست که چشم دور فرو افتاده باشد و پژمرده و بینائی باطل شده این را علاج نبود **باب نهم**
در بیماریها که در عضلهاء عصب مجوف و عضلهای چشم افتد بیماریهای این عضلها دو نوع است یکی استرخاء و دیگر
تشنج و تشنج هم دو نوع است یکی امتلائی و دیگر خشک و علامتهای هر دو معلوم است و هرگاه که عضلهای
عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خویش زایل شود و چشم تافته گردد همچون چشم احول و هر که مسترخی شود
چشم بیرون نشیند و آنرا که استرخا مفرط بود بینائی باطل شود از بهر آنک چشم نیک بیرون آید و عصب کشیده شود
و تجویف او بسبب کشیدگی تنگ شود و راه نور بسته گردد **علاج** استرخای و تشنج امتلائی را علاج پاک کردن
دماغ بود و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهای قوی کشیدن و بر پیشانی سر و صدغ
لادن طلی کردن و تشنج خشک را تدبیرهای تری فزاینده باید کرد و بسیار باشد که تشنج خشک غالب گردد
و بیماریهای دماغی چون صرع و سدر و دوار و صداع صعب زایل شود و احولی کودکان که حادث شود باید که
در شب برابر چشم او چراغی نهند چنانکه بنظر او راست باشد و بر و چیزی سرخ برابر چشم او بیاویزند و اگر میل
دیدهٔ او بسوی دنبالهٔ چشم او چیزی سرخ باشد بر دوشانند تا نظر پیوسته بران دارد و بینی او نشانی سرخ کنند و اگر
میل چشم بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ بر دوشانند تا نظر پیوسته بران دارد بدین طریق
کودک راست باز ایستد و گفته اند اگر شش گوسپند را بکوبند و آب او بکشند و سرمه را بدان آب بپرورند

در چشم کشند احولی را سود دارد **باب دهم** در بیرون نشستن چشم سبب بیرون نشستن چشم که نه از اسر خاء
عصب مجوف باشد دو گونه است یکی قوت قی کردن صعب و دیگر صعبی خناق و گاه باشد که زنان را بسبب دردزادن چشم برآید
و سبب زخمی که بر چشم بیرون نشیند علاج آنرا که سبب قی است قی و صعبی خناق بود فصد باید کرد و با قراص بنفشه
اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفادها بعصارهٔ برگ زیتون و برگ مورد و داروهای قابض تر کردن
و بر چشم نهادن و بر بالای رفاده تخته سرب باندازهٔ چشم کرده بر نهادن و به بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندکی
خوردن و آنرا که سبب درد زادن بود ادرار طمث فرمودن و بر پس کردن حجامت و چشم باز بستن چنانکه
یاد کرده آمد و من قومی را دیدم که بسبب زخمی که بر چشم ایشان آمده بود که چنانکه ملتحمه بیرون جفن افتاده بود
و مدتی حجامت بر پس کردن فرمودم و ذرور اغبر می کشیدم چشم ایشان بسلامت باز جای شد **باب**
یازدهم در ضعیفی چشم سبب ضعیفی چشم و بینائی بیماری چشم و اجزاء او باشد و همه بیماریهای چشم و اسباب
و علامات و معالجات آن یاد کرده آمده است و اندرین باب علاج ضعیفی یاد کرده آید که سبب آن محکم نباشد
و علت قوی نبود مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن بسیار باشد یا بخاری اندک یا پری اندک و مانند
این بود علاج قانون علاج آنست که از پس طعام در معده نیم گوار شود و از فم معده فرو گذرد و بسیار نخورد و از طعامهای
بخار انگیز حذر کند و طعامهاء شور و سرکه و شراب مستی و نمک بسیار و سیر و پیاز و کندنا و بادروج و شبت و کرنب
و عدس و باقلی و شیر بسیار و جماع و فصد بسیار و حجامت و بسیار خفتن و بر گذر باد پیوسته نشستن خاصه بادهاء
سرد شمالی و اندر برف نگریدن و در صحرا و در قرص آفتاب نگاه کردن وقت برآمدن و وقت کسوف و گرد و دود
و در چیزهای درفشان نگاه کردن این جمله چشم را ضعیف کند و زیان دارد و دارچینی خوردن و در چشم کشیدن
سودمند بود و ایارهٔ فیقرا و اطریفل بکار داشتن سودمند بود و آب پیاز با عسل در کشیدن تاریکی چشم را زایل کند
و به باید دانست که تاریکی چشم و ضعیفی بصر پیران را بیشتر از خشکی بود سر بآب فرو بردن و چشم باز کردن
سودمند بود و روغن بنفشه در بینی چکانند نافع بود و گفته اند شلغم خام و پخته بصر را قوت دهد اگرچه سخت ضعیف
شده باشد و عبارت طبیبان بتازی اینست من اکثر الشلغم نیا او مطبوخا رد علیه بصره وان کان قد قارب
الذهاب و گفته اند کوک و بقلة الحمقا و جرجیر بسیار خوردن بصر را ضعیف کند و بادروج خوردن زیان دارد
و آب در چشم کشیدن سود دارد و کندنا سخت زیان دارد و کرنب ضعیفی بصر را که از رطوبت بود ترب بصر را
تیز کند **صفت** شیاف که بینائی را قوی کند بگیرند سکبینج و جاوشیر و نمک نان و نمک اندرانی و زنگار و بلبل سپید
و روغن بلسان و زهرهٔ گاو نر را و دار بلبل را بعصارهٔ بادیان تر حل کنند و داروها را بکوبند و بدان بسرشند و شیاف
کنند **صفت** ذرور رمانی بگیرند آب انار ترش و شیرین و به بالایند و بجوشند تا به نیمه باز آید و چند

از هر یک یک درم بنفشه و دارچینی از هر یک نیم درم زعفران یک درم

انار بود نیمه او عسل باوی بیامیزند و بیست روز در آفتاب نهند و بس بکار دارند صفت غرغری بصر را قوت کند
بگیرند قلیمیا، زر قوتیا صبر تو بال مس سوخته و شادنج مغسول و نیم مشک دانگی صفت غرغری نسخه دیگر بصر را
تیز کند و جربی و خارش و سپیده باز دارد بگیرند قلیمیای و سرمه و شادنج مغسول و شادنج هندی و صبر
و توبال مس از هریک درمی بلبل ۲ دارچینی از هریک نیم درم نمک اندرانی و برگ فلفجمشک و کف دریا
از هریک دو دانگ زعفران یک درم و چهار دانگ مشک نیم دانگ همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند
و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و از آنرا که سبب ضعفی چشم گردیستن بسیار بود روغن بنفشه و روغن نیلوفر
اندرکف پای مالیدن و بگرمابه رفتن و سر و چشم بخار آب خوش فرو داشتن و اندر سبزی و ستانها
و آب روان نگاه کردن و شاد بودن سود مند بود گفتار سیوم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال گوش
و شنوائی و بیماری که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این گفتار نه باب است باب اوّل اندر یاد
کردن فضیلت شنوائی دوم انکه اندر یاد کردن گرانی گوش و باطل شدن شنوائی و علاج آن سیوم اندر
یاد کردن سدّه گوش و علاج آن چهارم اندر آماس گوش که از اندرون و بیرون بدید آید و علاج آن پنجم
اندر درد گوش و علاج آن ششم اندر ریشی گوش و علاج آن هفتم اندر طنین و دوی و آوازهای دروغین که در گوش
پدید آید و علاج آن باب هشتم اندر کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید و علاج آن نهم اندر آبی که بگوش
اندر شود و علاج آن گفتار دهم اندر یاد کردن احوال بینی و بیماریها که بدان تعلق دارد و معالجات آن و این
گفتار ده بابست باب اول اندر یاد کردن آفتها که در بواسیر پدید آید و علاج آن باب دوم اندر گندیدن
گندیدن بینی و علاج آن سیوم اندر ریشی بینی و علاج آن چهارم اندر ناسور بینی و گوشت فزونی و معالجات آن
پنجم اندر خون آمدن از بینی و علاج آن ششم اندر شکستگی و کوفتگی بینی و علاج آن هفتم اندر بیرون آوردن
چیزی که در بینی بماند و علاج آن هشتم اندر یاد کردن خارش بینی و علاج آن نهم اندر بسیاری عطسه و علاج آن
دهم اندر زکام و نزله و علاج آن گفتار پنجم اندر یاد کردن احوال دهان و زبان و بیماریها که بدان تعلق دارد
و معالجات آن و این گفتار سه جزو است جزو اوّل اندر شناختن بیماریهای لب و دهان و این جزوه بابست
باب اول اندر یاد کردن احوال منافع لب و بیماریهای آن بروجهی کلی دوم اندر یاد کردن کفتگی لب و
معالجات آن سیوم اندر گوشت فزونی لب و علاج آن چهارم اندر حوره که بر لب و بن دندان افتد و علاج آن
پنجم اندر سست شدن گوشت بن دندان و علاج آن ششم اندر دمیدگی دهان و ریشی و علاج آن هفتم اندر انواع
سوء المزاج که بر لب افتد و علاج آن هشتم اندر آماس که بر لب افتد و علاج آن نهم اندر آب آمدن از
و علاج آن دهم اندر ناخوشی بوی دهان و علاج آن جزو دوم اندر شناختن احوال بیماریهای زبان

در علاج گوش

و غیره

و معالجات آن

ومعالجات آن واین جزدده جزو بابست **جزو دوم** اندر یاد کردن بیماریهای زبان بروجهی کلی **باب دوم** اندر طعامهای ناخوش یافتن و علاج آن **باب سیوم** اندر استرخای زبان و معالجات آن **جهارم** اندر سوزش زبان و معالجات آن **پنجم** اندر طرقیدن زبان و علاج آن **ششم** اندر شنج زبان و علاج آن **هفتم** اندر لاشل زبان و علاج آن **هشتم** اندر کنگی و خلل که در سخن گفتن پدید آید و علاج آن **نهم** اندر ضعف که بر زبان بود و علاج آن **دهم** اندر بیماریهای ملازه و علاج آن **جزو سیوم** اندر شناختن احوال بیماریهای دندان ومعالجات آن واین جزوده بابست **باب اول** اندر یاد کردن بیماریهای دندان و علاج آن و احوال آن بروجهی کلی **باب دوم** اندر تدبیر نگاه داشتن دندان تا درست بماند **سیوم** اندر درد دندان و علاج آن **جهارم** اندر شناختن وریزیدن دندان و علاج آن **پنجم** اندر جنبیدن دندان و علاج آن **ششم** اندر تغیر لون دندان ها و علاج آن **هفتم** اندر کندی دندان و علاج آن **هشتم** اندر ضعیفی و آب گذاشتن دندان و علاج آن **نهم** اندر تدبیر دندان کودکان تا بآسانی برآید **دهم** اندر تدبیر دندان بزرگان تا آنچه افکندنی باشد بآسانی بیفکنند **کفتار ششم** اندر بیان کردن احوال بیماریهای حنجره وحلق ومعالجات آن واین جزو پنج بابست **باب اول** اندر یاد کردن باطل شدن آواز که سبب آن تغیر مزاج بود و علاج آن **دوم** اندر گرفته شدن آواز و علاج آن **سیوم** اندر آواز لرزنده و علاج آن **جهارم** اندر آواز تیره و علاج آن **پنجم** اندر آواز باریک و علاج آن **جزو دوم** اندر شناختن بیماریهای حنجره مثل ذبحه وخناق و فراز هم آمدن مری واین جزو جهار بابست **اول** یاد کردن ذبحه وخناق و علاج آن **دوم** اندر بزه که در حلق پدید آید **سیوم** اندر طعامی که در گلو بماند **جهارم** اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد **کفتار هفتم** در بیان کردن احوال بیماریهای التهاء دم زدن و علاج آن واین کفتار پانزده بابست ۱ اندر یاد کردن احوال دم زدن بروجه کلی ۲ اندر تغیر دم زدن که از حال طبعی بگردد و علاج آن ۳ اندر ربو وضیق النفس واشتصاب النفس ۴ اندر انواع سرفه بروجه کلی و سرفه خشک که سبب آن سوداالمزاج گرم بود ۵ اندر سرفه خشک که سبب آن سوداالمزاج سرد بود ۶ اندر سرفه ترکه سبب آن سوداالمزاج گرم بامادہ بود و علاج آن ۷ اندر سرفه ترکه سبب آن سوداالمزاج سرد بامادہ بود و علاج آن ۸ اندر سرفه که سبب آن آماس در بیخ شش بود ۹ اندر سرفه که سبب آن بتراب السعال باشد ۱۰ اندر خون برآمدن از گلو ۱۱ اندر ذات الریه ۱۲ اندر ذات الصدر ۱۳ اندر سل ۱۵ اندر ذات الجنب **کفتار هشتم** اندر یاد کردن احوال بیماریهای دل واین کفتار شش بابست **باب اول** در یاد کردن انواع بیماریهای دل و معالجات آن **دوم** در ضعیفی دل وخفقان که از سوداالمزاج گرم خیزد و علاج آن **سیوم** اندر ضعیفی دل که از سوداالمزاج سرد خیزد **جهارم** اندر خفقان که از سوداالمزاج خشک خیزد **پنجم** اندر خفقان و وسواس که از سوداالمزاج سودائی خیزد

یاد کردن غشی و بی قوتی گفتار نهم اندر بیان کردن احوال پستان و بیماریهای آن و معالجات آن
و این گفتار ده بابست باب اول اندر احوال شیر و اندکی و بسیاری آن و دوم اندر حال زنی که شیر او بسیار
باشد سیوم اندر احوال و بسته شدن شیر در پستان چهارم اندر عفن شدن شیر در پستان پنجم اندر
آماس گرم که در پستان پدید آید ششم اندر آماس سرد که در پستان پدید آید هفتم اندر سخت شدن پستان
و غدد ها که دردی پدید آید هشتم اندر دپیله که اندر پستان پدید آید نهم اندر یاد کردن ریشها پلید که گوشت
پستان را بخورد و دهم اندر حال پستان تا بزرگ نشود گفتار دهم اندر بیان کردن احوال معده و مری
و بیماریهای آن و این گفتار شش جزو است جزو اول اندر شناختن احوال حلق و این جزو سه بابست
باب اول اندر یاد کردن دشوار فرو بردن طعام و شراب بحلق دوم اندر آماس مری سیوم اندر قرحه
و بثره مری جزو دوم اندر یاد کردن احوال سوداوی المزاج معده و این جزو هفت باب است باب اول
یاد کردن سوداوی المزاج گرم ساده که در معده پدید آید دوم اندر سوداوی المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید سیوم اندر سوداوی
المزاج سردی ماده که در معده پدید آید چهارم اندر سوداوی المزاج سرد و خشک که در معده پدید آید پنجم اندر سوداوی المزاج
مرکب که در معده پدید آید ششم اندر درد معده و ناگواریدن طعام که از باد ها تولد کند هفتم اندر درد معده که از سوداء تولد کند
جزو سیوم اندر شناختن احوال تغیر شهوت طعام و این جزو پنج بابست باب اول یاد کردن ضعیفی
شهوت طعام و علاج آن دوم اندر شهوت کلبی سیوم اندر شهوت که آنرا جوع البقری گویند
چهارم در آرزو های تباه که مردم را پدید آید پنجم اندر تشنگی و آرزوی آب جزو چهارم اندر شناختن احوال حرکتهای
معده جون آروغ و فواق و قی و این جزو شش باب است باب اول اندر فواق و معالجات آن
دوم اندر آروغ سیوم اندر تاسه و منش کشتن و اضطراب معده چهارم اندر احوال قی پنجم اندر یاد کردن
قی خون ششم اندر هیضه جزو پنجم اندر شناختن ضعف معده و درد معده که از بس طعام پدید آید و این جزو شش
بابست باب اول اندر یاد کردن ضعف معده دوم اندر ضعیفی قوت جاذبه سیوم در ضعیفی قوت ماسکه چهارم
اندر ضعیفی قوت هاضمه پنجم اندر ضعیفی قوت دافعه ششم اندر ضعیفی جرم معده و تهلهل و تشنج آن جزو ششم
اندر شناختن آماسها و ریشی و بثره که در معده پدید آید و این جزو شش باب است باب اول یاد کردن
آماس خونی که در معده پدید آید دوم اندر صفرائی که در معده پدید آید سیوم اندر آماس بلغمی که در معده پدید آید
چهارم اندر آماس صلب که در معده پدید آید پنجم در یاد کردن دپیله که در معده پدید آید ششم اندر ریشی که
و بثره معده گفتار یازدهم اندر بیان کردن احوال بیماریهای جگر و اسباب و علامات و معالجات
آن و این گفتار سه جزو است جزو اول اندر یاد کردن احوال سوداوی المزاج که در جگر پدید آید و این جزو

یازده بابست باب اول اندر یاد کردن احوال جگر دوم اندر سوء المزاج گرم ساده سیوم اندر سوء
المزاج سرد ساده چهارم اندر سوء المزاج خشک ساده پنجم اندر سوء المزاج تر ساده ششم اندر سوء المزاج
گرم و تر هفتم اندر سوء المزاج گرم و خشک نهم اندر تدبیرهای خداوند جگر کوچک دهم اندر تدبیر اندر حالهائی
که جگر را زیان دارد یازدهم اندر چیزها که جگر را سود دارد جزو دوم اندر شناختن احوال درد جگر
و ضعیفی و سدهٔ آن و این جزو شش باب است باب اول اندر یاد کردن احوال جگر دوم اندر سدهٔ جگر
سیوم اندر سده قعر جگر چهارم اندر سده که از چیزهای قابض افتد پنجم اندر بادی که در جگر تولد کند ششم
اندر جگر و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن انواع آماس جگر و این جزو شش باب است
باب اول اندر یاد کردن آماس گرم دوم اندر دبیلهٔ جگر سیوم اندر آماس صلب چهارم اندر آماس
عضلهٔ شکم پنجم آماسی که از زخمی افتد ششم اندر آماسی سرد که اندر جگر افتد گفتار دوازدهم اندر بیان کردن
احوال بیماریهای سپرز و این گفتار چهار بابست باب اول اندر یاد کردن احوال سپرز دوم اندر ضعیفی قوتهاء
سپرز سیوم اندر احوال آماسها که در سپرز پدید آید چهارم اندر درد سپرز که از باد بود گفتار سیوم بیان کردن
احوال آماسها که در سپرز پدید آید بیماریهاء گوش و فضیلت شنوائی و معالجات آن و این گفتار نه بابست
باب نخستین در فضیلت آلت شنوائی و واجبی تعهد آن به باید دانست که آلت شنوائی آلتی است عزیز و راه
دانش آموختن است و شرف و فضیلت مردم بر دیگر جانوران بدانش است و بدین سبب است که آلت
شنوائی را بر آلت بینائی و بویائی فضیلت نهند و جهت فضیلت این آلت آنست که هر که کر از ماده بزاید
لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود و نتواند گفت از اینجا پدید آید که از بطلان فعل آلت بینائی و اندر کمال مردمی آن
خلل نیست که از بطلان فعل آلت شنوائی است بدین سبب واجبست که گوش را که شنوائی است تعهد کردن
و او را از خاک و ریگ و گرد و از بادهای سرد و گرم و از آب و از حیوانی که در و آید چون کرمی و غیر آن نگاه داشتن
و احتیاط کردن تا اندر وی قرحه و بثره بر نیاید و او را تباه نکند و پاک داشتن از سوخ تا راه شنوائی بسته ندارد
و طریق پاک داشتن و تعهد او آنست که هر هفته یکشب قطره روغن بادام تلخ اندر چکانند و از بهر آنکه تا از قرحه و بثره سلامت یابد
هر هفته شیاف مامیثا بسرکه بسایند و در چکانند و به باید دانست که ناگواریدن طعام و شراب و بسیار خوردن
و بر امتلا خفتن حاستها را زیان دارد باب دوم در باطل شدن شنوائی و علاج آن اندر فعل آلت شنوائی
همان آفتها که در فعل دیگر اندامها تواند افتاد و آفت هر فعلی یا بطلان باشد یا نقصان یا تشویش و تغیر از حال طبعی
و بطلان فعل آلت شنوائی چنان باشد که شنوائی باطل گردد و هیچ نتواند شنید و نقصان آن باشد که آوازها [illegible]
و زور [illegible] شنید و تغیر از حال طبیعت آن باشد که آوازهای دروغین همی شنود چون آواز آسیا و جلاجل و آواز باد

که بر درختان افتد و مانند آن و هر آفت که مادرزادی بود آنرا علاج نبود و آنچه عارض باشد چون کهن گردد هم
علاج نبود و اگر بود عسر بود و اسباب آفتهای این عضو همچون اسباب آفتهای دیگر اعضا هشت نوع است
یکی انواع سوء المزاج مفرد و مرکب ساده و بی ماده دوم انواع سوء المزاج با ماده سیوم انواع سده و اسباب آن
چون خلطهای غلیظ و آماسهای بسیاری شوخ و ثولول و گوشت فزونی و خون که اندروی بفسرد و چیزی که
بدو اندر بماند چون سنگ و دانهٔ خرما و غیر آن و حیوانی که اندر شود یا کرم که اندروی تولد کند چهارم انحلال الفرد و تفرق
الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد یا سبب زندرونین چون خلطی بود سوزاننده
که پوست را بسوزد و بخورد که و از آن انواع بثرها و ریشها تولد کند پنجم چون بحران انتقال چنانکه بسیار
باشد که بیمار از پس تبها و بیماریها کر شود ششم باز ایستادن اسهال صفرائی چنانکه بسیار باشد که
که ماده اسهال صفرائی خطرناک باشد تدبیر امساک کنند یا خود باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران
و این چنان باشد که اندر بیماریهای ماده شنوائی ناقص یا باطل یا مشوش گردد و از مقدمهٔ بحران بود بقی یا برعاف
هشتم مشارکت دماغ علامتها آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد اندر قعر گوش دردی بود بی گرانی و
تمددی و اگر با ماده باشد گرانی و تمدد و ضربان بران گواهی دهد اگر سوء المزاج سرد بود اندر خنکی هوای شب و خنکی
بامداد بتر بود و از خنکیها رنج یابد و اندر گرمای نیم روز و از همه گرمیها راحت یابد و اگر سوء المزاج گرم بود بر خلاف این
باشد و اگر سوء المزاج خشک بود تدبیر گذشته و کم طعامی بر آن و کم خوابی بران گواهی دهد و آنرا که سبب انواع
سده بود اگر تمدد بود و گرانی نباشد سبب سده بسیاری شوخ یا ثولول باشد و اگر گرانی بود سبب آن
خلطی غلیظ با آماس باشد اما اگر آماس در عصب باشد تبهای گرم و قشعریره و نافض و هذیان و اختلاط عقل بران
گواهی دهد و اگر اندر عصب نباشد ممکن بود که از تب خالی باشد و اگر تبی باشد از جنس حمی یوم بود و هیچ آماس گوش
از درد و ضربان خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کند و گرم باشد بیرون آمدن کرم بران گواهی دهد و آنرا که
حیوانی اندر شده باشد حرکت او ظاهر بود و ممکن باشد که چشم او را تواند دید و آنرا که سنگی یا دانه در افتاده باشد
ضربان بی تب بران گواهی دهد و آنرا که سبب جراحت باشد علامت آن سبب آن باشد و اگر قرحه و بثره بود
هر دو ظاهر بود و اگر ظاهر نباشد از تب خالی نبود و آنچه از بحران باشد بیماریهای حاده و حرکات آن و روزهای
بحران بران گواهی دهد و آنرا که سبب از استادن اسهال صفرائی بود سبب آن علامت آن بود و با سهال
زایل گردد و آنرا که سبب مشارکت دماغ بوده باشد بیماریهای دماغی و حاستها دیگر و گرانی زبان بران
ان گواهی دهد و معالجات آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد هر نوعی را از سوء المزاج بعد آن علاج باید کرد و اگر
سوء المزاج گرم بود آب کوک و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر در چکانند و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمن

و روغن سوسن

وروغن سوسن وروغن قسط وروغن شبت درجکانند خاصه اگر اندکی روغن بلسان یا روغنی ازین روغنها
حل کنند واندکی جندبیدستر وروغن بادام تلخ وروغن بابونه یا اندکی بیه کاو وبزر او وزهرهٔ او درجکانند اگر
شحم حنظل یا تخ او یا روغن کنجد جوشانند ودرجکانند سودمند بود وبه باید دانست که هرچه بکوشش درجکانند
نیم گرم باید جکانید نه گرم یا بیدونه سرد صفت قطوری که درکوشش جکانند خداوند سوداوی المزاج گرم راسودمند باشد
وقطور داروی راگویند که درقطره قطره وچکانند بکیرند یک انار ترش وقمع او بردارند ودانه او بفشارند وآب او
بکیرند وهمچندان آب بادی یا زکنند یا مقداری که روغن کل واندکی کندر بر آتش نهند وبزنند تا بقوام آید اندرجکانند
واگر سوداوی المزاج خشک بود گرمابه وسرینجار آب گرم وخوشش داشتن وشیرزنان عوروغن بنفشه وجکانیدن سودمند بود
وآنرا که سوداوی المزاج یا ماده بود نکاه باید کرد تا مادهٔ علت کدام خلط است تدبیر استفراغ آن باید کرد واستفراغ
ناکرده هیچ روغن وهیچ دارو بکوشش درنباید جکانید وپیش از استفراغ نطول وقطور بکار داشتن وریاضت
کردن سودمند بود اما اگر ماده خلط صفرائی باشد استفراغ بجب الذهب واقراص بنفشه باید کرد واگر سه مثقال
اطریفل کوچک ویک مثقال ایارهٔ فقرا ترکیب کنند صواب بود واگر یکمثقال ایارهٔ فیقرا ویک مثقال هلیلهٔ
زرد جب کنند وبدهند مادهٔ صفرا از دماغ فرود آرد واطریفل کشنیزی نجار از دماغ بازدارد خاصه نجار صفرائی صفت
اطریفل کشنیزی هلیلهٔ کابلی وبلیلهٔ دانه از هریک ده درم پاک کرده کل سرخ وکشنیز خشک از هریک
پنج درم همه راجدا جدا بکوبند وبه پزند وبروغن بادام جرب کنند وبا بکبین مصفی بسرشند ودر بعضی نسخها
آورد وبا یدکشنیز خشک هم جندوزن همه وقطور انارکه یاد کرده آمد درو جکانیدن سودمند بود واگر ماده خلطی
غلیظ باشد استفراغ بجب قوقایا وایاره فقرای مرکب باشحم حنظل وافتیمون ونمک هندی باید کرد
وداروناکه اندرجکانند همه تحلیل کننده باید جون عصارهٔ سداب باعسل وجندبیدستر بارو غن شبت وبازرد
اندربول بزوزهرهٔ او کداخته وحل کرده قطوری آزموده است صفت قطوری دیگر آزموده بکیرند جندبیدستر سه درم
نطرون یک درم ونیم وخربق سپید یک درم ونیم واندر بعضی نسخها هم آید خربق جهار دانک نطرون دو دانک
همه رابکوبند وبیزند وباآب سداب بسرشند واقراص کنند وبوقت حاجت بسایند واندرجکانند صفت
قطوری دیکر کندش وزعفران وجندبیدستر از هریک یکدرم خربق وبوره از هریک جهار دانک اقراص
کنند وبسرشند وبشراب بسایند ودرجکانند صفت قطوری دیکر صبر وجندبیدستر وفرفیون وشحم حنظل وزهرهٔ او
راستاراست اقراص کنند وبکار دارند وعصارهٔ افسنتین وطبیخ او وروغن مویز درجکانند سودمند بود
وروغن ترب وعصارهٔ او بانمک خاصه تری فزاید سودمند باشد وانجیر فره بکیرند ولحم ازوی جدا کنند
وعسل اورا ازبوست او بردارند وباخردل ومقداری نطرون بکوبند وبلیته کنند ودرکوشش نهند وآب در

گرم کرده در چکانند و خربق سیاه و زهرهٔ بز با روغن گل در چکانند و بعضی طبیبان گفته اند ابهل را در سرکه به باید جوشانید
تا سرکه سیاه گردد آن سرکه در چکانند گرانی گوش زایل کند و آنرا که ناگاه گوش کر شود طبیخ افسنتین با زهرهٔ
گاو در چکانند و زهرهٔ شبوط و زهره کشف با روغن بابونه و روغن شبت و سرکه که خربق در وی پخته باشند نافع بود
و آنرا که سبب گرانی گوش بحران انتقال بود نخست با یارهٔ فقرا استفراغ کند پس روغن بادام شیرین نیم گرم
در چکانند و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط و آب ترب با روغن گل آمیخته در چکانند صواب بود
صفت حبی آزموده که گرانی گوش را که از سده و خلط غلیظ و از باد تولد کند زایل گرداند بگیرند تربد سپید تراشیده
کوفته و بیخته بیست درم شحم حنظل ده درم انزروت دو درم و نیم کثیرا هفت درم هلیلهٔ زرد ده درم همه را
بکوبند و حب سازند چنانکه رسم است بر سبیل شب یار بکار برند شربتی یک درم و به باید دانست که بوره
با سرکه و زهرهٔ بز با روغن زیت یا با روغن بادام تلخ و آب پیاز با عسل و روغن زیت و خربق سپید که یا سیاه
با روغن سوسن یا با طبیخ افسنتین و جند بیدستر با روغن بلسان یا با روغن قسط یا با نفط سپید و دو قطره قطران
بامداد و شبانگاه این همه را که یاد کرده آمد از همه انواع در گرانی و طنین و دوی که از مادهٔ سرد خیزد سودمند بود صفت
قطوری که اندر چکانند کندر گداختی که بتازی علک الانباط گویند یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه همه را بجوشند و بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه سه قطره صفت طبیخ نافع که بتکمید بکار دارند بگیرند
بابونه و شبت و برگ غار و آنجا که برگ غار نبود حب الغار بجای آن بود و مرزنگوش و بودنه دشتی
خشک و عاقرقرحا نیم کوفته همه را در آب بپزند و به پالایند و اندر مثانه گوسفند کنند و بر پس گردن و بن
گوش بر می نهند و اگر پنبه با سپنج بدان تر کنند و بر نهند روا بود و نطولها که اندر بیماریهای سرد یاد کرده
آمده است بکار دارند صفت نطولی موافق بگیرند برگ بید و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ سوسن
و سداب و برگ و بودنه دشتی و سعتر و زوفا خشک و شحم حنظل و جند بیدستر و مرزنگوش همه را در آب بپزند
چنانکه رسم است و در آفتابه کنند و قمعی بر سر آفتابه استوار کنند و ماشیرهٔ قمع در گوش نهند چنانکه بخار آن
بگوش میرسد و آوازها بگوش او میرسانند چون آواز برق و غیر آن و اگر کودک طفل را در گوش گران
شود و مادر یا دایه او را بامداد سعتر و نمک اندرانی بیکجا بخایند و لب دهان یک قطره در گوش او چکانند
و آنرا که سبب گرانی گوش سده بود یا آماس یا قرحه یا بثره علاج آن هر یک شرحی تمام در موضع خویش گفته آید و استفراغ
که از بهر گرانی گوش کنند اندک اندک و بتفاریق باید کرد تا قوت بماند و بنضج مادهٔ وفا تواند کرد و سده که در گوش
پدید آمده و علاج انواع سده بعضی مادرزادی باشد و بعضی عارضی آنچه مادرزادی بود سه نوع باشد
بعضی چنان بود که استخوان بناگوش که آن را استخوان حجرا گویند و منفذ او که از شنیدن در وی آفریده است

مصمت بود

مصمت بود و منفذ آفریده نبود و بعضی چنان باشد که منفذ آفریده بود لیکن بکوشت آکنده باشد و محکم رسته بود و بعضی چنان باشد که بر ظاهر منفذ بوستی پوشیده باشد و زندرون گشاده و خالی بود و آنچه عارضی باشد بعضی چنان بود که از بس قرحه کوشتی فزونی رسته باشد و منفذ او بسته و بعضی را ثولول برآمده و انواع دیگر چنان باشد که سنگی و دانه در افتاده بود یا حیوانی اندر شود و آنجا که بمیرد باشوخ بسیار دران منفذ گرد آید اما آن را که منفذ آفریده نبود و آن را که منفذ آفریده بود لیکن بکوشت آکنده و محکم رسته باشد علاج نیست و دست کاری اندران عسر بود و آن را که بر ظاهر منفذ کوشتی پوشیده باشد و منفذ گشاده و خالی مانده و آوازهای بلند نواند شنید و اگر انگشت بر منفذ زنند زخم انگشت اندر یابد بسبع علاج آن بوست را سوراخ کنند و منفذ پدید آیند و فتیله سازند و بقلقطار سوده در کرده اند و بدین منفذ فرو نهند تا نگذارند که جراحت برود علی الجمله نباید گذاشت که این منفذ و ثولول باشد علاج وی آنست که پوسته کوشش را بنظرون و آب گرم نمی شویند و روی سوخته و زرنیخ سرخ بگیرند و هر دو را بسرکه بسایند نیک و در جگانند تا کوشت را و ثولول را سوزد و ریش کرداند بس ریسی را که علاج کنند چنانک در موضع خویش گفته آید و آنرا که سنگ یا دانه افتاده باشد قطره دو روغن نیم گرم اندر جگانند تا جرب شود و اگند بس با چیزی که عطسه آرد بوید تا عطسه آید و در عطسه نفس فرو گیرند تا آن چیز بیرون افتد و آن را که شوخ بسیار گرد آمده باشد روغن بادام اندر جگانند بشب وقت خواب و بامداد در گرمابه شود و کوشش برتابه گرمابه نهند تا شوخ بگدازد و بیرون آید و اگر تخم سبندان و بورد بکوبند و مسلة سازند و بکوشش اندر نهند دو سه روز بگذارند بس بیرون کنند شوخ بسیار بود بیرون آید و اگر بوره ارمنی با عسل انجیر بسپید بکوبند و بلیته سازند و همچنین سه روز اندر کوش بگذارند شوخ بیرون آید صفت اقراص خربق که کوشش را از شوخ و عصب و حساسه را از خلط پاک کرداند بگیرند خربق سپید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند و بوقت حاجت در سرکه حل کنند و بکوشش اندر جگانند و روغن عقرب کوشش را پاک کند و شنوائی را باز آرد و آنرا که حیوانی بکوشش در رفته باشد فطران در جگانند تازود بمیرد و عصارهٔ برگ سفنالو با اندکی سقمونیا اندر جگانند و عصارهٔ ترب و عصارهٔ بیاز خاصه عصارهٔ پیاز بیضی سود مند بود و صبر با آب نیم گرم سخت نافع بود و همه زهرهای جانوران در جگانیدن حیوان را بکشد و اگر کرم تولد کرده باشد این علاجها آن را پاک کند و طبخ افسنتین در روغن و روغن افسنتین درین باب نافع بود و از جملهٔ تدبیرهای که آزموده است که دو درم سراب و سه درم عسل و یک درم روغن گل و سپیده دو خایهٔ مرغ بهم بزند و نیم گرم کنند و بشم باره بدان تر کنند و در گوش

وبران گوش تکیه کنند و در خواب شوند یک ساعت پس آن پشم بر باید کشید بیک بار گرم
بسیار بیرون آید **باب** چهارم در آماسهای گوش و علاج آن آماسها که درین گوش افتد
طبیبان آنرا بتازی لادن گویند و این آماسها از جنس آماسهاست که در گوشتهای نرم افتد برین گوش
که در بغل دست و بیغوله ران است و بیشتری این آماسها با درد بود و آماسها که از بیرون گوش و زندرون
سوراخ گوش باشد با خطر تر بود و پیران را مهلت بیش ازان دهد که جوانان را از بهر آنکه مزاج جوان گرم تر
و ماده او سوزان تر و حس او قوی تر باشد آماس او بدین سبب گرم تر و قوی تر و دردناک تر بود
و آنجا که این همه اسباب جمع شود و قوت احتمال نکند و پیش از آنکه ماده پخته شود و سر کند شهوت قوت
ساقط گردد و بیمار هلاک شود و اما آماس گوش بعضی بحرانی بود و بعضی نه و آنچه بحرانی بود و علامتهای
بحران خوب باشد با سلامت باشد و آنچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از روز بحران پدید آید
سخت بد باشد و ماده آماس بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه
خونی بود رنگ او سرخ و رگها برخاسته و بلمس گرم باشد و از گرانی خالی نباشد و آنچه صفرائی باشد
بلمس سخت گرم بود و درد او سوزان تر و قوی تر باشد و گرانی کمتر کند و آنچه بلغمی باشد نرم تر و گران تر باشد
و درد آهسته تر بود و آنچه سودائی بود صلب باشد و درد آهسته بود **علاج** بهیچ حالی طلی و ضماد که
ماده را باز گرداند بدو نشاید برد خاصه اگر آماس بحرانی بود لیکن جهد باید کرد تا اگر ماده بحرانی بود ماده
بیشتر آنجا جذب کنند بهر حیله که ممکن گردد از محجمه بر نهادن و خرید و ضمادهاء تحلیل کننده بکار باید داشتن
و اگر ماده عشرتی کنند فصد باید کرد تا لختی کمتر شود و اگر ماده فرمان برداری نکند او را بطبع خویش
باز باید گذاشت تا درد و تب زیادت نشود و اگر با آماس درد سخت باشد ضمادهای نرم بر باید نهاد
چون بنفشه و خطمی و آب حلبه و ماء العسل و مانند آن و اگر از اول با درد سخت باشد خرقه بآب خوش
نیم گرم تر می کنند و بر می نهند و اگر سخت دردناک نباشد نمک گرم کرده بر می نهند و اگر درد میانه بود
و صدید بدغی آرد تخم کتان کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه بآب حلبه بر نهادن تا برفق می پزاند و تحلیلی
بآهستگی می کنند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد کرد و تحلیل نخواهد پذیرفت داروهای بزاننده می باید نهاد
صفت ضمادی بزاننده بگیر ندارد باقلی و بآب کرنب و بآب بیخ سوسن بپزند تا سطبر شود و لختی روغن گل
برافکند و بر پنبه کهن کنند و بران موضع نهند و اگر حاجت آید که بشکافند یا ببازند تقصیر نباید کرد و از پس آنک
شکافته باشند داروهای پاک کننده بر باید نهاد و سرگین گوسپند با پیه مرغ خانگی خاصیتی دارد در بزانیدن
و تحلیل کردن و انجیر بآب دریا پخته بزاننده است و اگر مزمن شود صدف سوخته با عسل بر نهند و مرهمها سازند

از رفت رومی

از زفت رومی و مثل و شوخ خانه مگس انگبین و سعتر و مغزی کوهی و علک البطم و بارزد و پیه گوسپند
و پیه بزاهلی و کوهی و عاقرقرحا و مویزج و قردمانا و زیره و بلبل و بیخ سوسن و مغز کبک و مغز
مرغ خانگی بزاینده است و تحلیل کننده و اگر آماس سودائی بود علاج چیزهای سرد باید کرد چون
مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا آب زیادت نشود یا سرب را با آب کشنیز تر بسایند
و طلی کنند نافع بود و تن از ماده سوداوی پاک می کنند خصوصاً بمطبوخ افتیمون و آنچه بدان ماند

باب پنجم در درد گوش و علاج آن درد گوش و اسباب گرانی گوش یکسانست و اندر باب دوم
ازین گفتار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد تحویل کردن باشد از هوائی بهوائی دیگر یا آنکه
بادی سرد یا گرم بدو رسند و از بادهای سرد بیشتر تولد کند و آنچه با ماده بودی بیشتری ماده بادناک بود
آنست که سبب آن آماس ز اندرون گوش باشد و این نوع با تپ لازم بود و اگر باختلاط
ناگاه بکند بر مردم جوان طاقت این درد ندارد چنانکه یاد کرده آمد و بیشتری روز هفتم هلاک شوند پس اگر
ریش گردد و سر کند و ریم آمدن گیرد امید سلامت باشد و علامت های آن در باب گرانی
گوش یاد کرده آمده است **علاج** آنرا که در تن و دماغ خلطی بود نخست استفراغ خلط باید کرد
و اگر ماده گرم بود نخست رگ قیفال باید زد و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خرمای هندی
هبلی و حب بنفشه و طبیخ هلیله زرد و مانند آن نرم باید کرد و اگر ماده غلیظ تر بود استفراغ بحب شبیار
و حب قوقا و ایارهٔ فیقرا باید کرد و غرغره کردن و پس از آنکه استفراغ کرده باشد روغن گل نیم گرم
در چکانند و اگر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندک کافور در چکانند از بهر آنک روغن بنفشه مرخی است
یعنی نرم کننده و عصبها را نرم گرداند و ضربان و درد را ساکن کند و روغن گل مرخیست و شیاف ابیض
که بچشم اندر کشد با سپیدهٔ خایهٔ مرغ یا شیر زنان یا باب کشنیز تر یا باب عنب الثعلب در چکانند و درد را
ساکن کند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ را اندرین باب خاصیتی عجبست و هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید نه سرد شاید
و نه گرم این اصلی بزرگست ازین غافل نشاید بود و شیری که در چکانند بغایت نافع بود و یک جزو روغن
گل و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر چکانند درد را بنشاند و خراطین
در روغن گل جوشانیده سودمند بود و خراطین کرمی است سرخ در زیر زمین تر باشد و روغن کدو
و روغن نیلوفر و روغن بید و عصارهٔ کدو و عصارهٔ برگ کدو نافع بود و آنرا که درد و ضربان عظیم نبود
و بیم بود که تشنج کند یا غشی آرد از چیزهای مرخی چاره نبود و هیچ چیز بجای روغن گاو کهن گرم کرده نیست
و اگر بنفشه و نیلوفر در آفتابه بجوشند و قمعی در سر او بتارند بهندام و ماتم و قمع در گوش نهند تا بخا

بگوش اندر شود عصب را نرم گرداند و ضربان را ساکن کند و اگر کار سخت شود و بچیزی حاجت آید حذر کننده
که قوت حساسه را لختی ضعیف کند تا حس الم کمتر یابد شیاف مامیثا و یک حبه افیون بشیر زنان سوده
در چکانند و فلونیا را و اقراص کوک بشیر زنان سوده اندر چکانند روا بود و افیون و جند بیدستر و زعفران
بیکجا با شیر زنان نیک باشد لیکن این همه بوقت ضرورت شاید و آن وقت باید که بیم غشی باشد و اگر
ازین مخدرات مضرتی پدید آید جند بیدستر تنها بسایند و در چکانند مدت سه روز و این روغنها و داروها
ساکن کننده بکار دارند بعد از آن لعاب حلبه با لعاب تخم سرو با شیر زنان در چکانند و بروغن زنبه عذب
و روغن کنجد تازه تکمیدی کنند و این چنان باشد که روغن را گرم کنند و در مثانه گوسفند می کنند و بر گوش
و حوالی آن می نهند و هر ساعت قطره روغن نیم گرم در چکانند و آنرا که سرما و باد سرد رسیده باشد
و روغن سداب و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن
فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت سبز در وی جوشانیده در چکانند و مقدار دانگی غالیه در یک مثقال
روغن بان حل کنند و در گوش میچکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و یا باد سرد بگوش او اندر رود
و درد خیزد اگر این شخص شراب خوردن عادت دارد شرابی صرف قوی بخورد و بخسپد از خواب بی درد
برخیزد و آن را که سبب درد ماده آبناک باشد این روغنها که یاد کرده آمد سودمند بود اما علاج طنین
و دوی و آوازها در روغن شنیدن در بابی جداگانه یاد کرده آید و کاورس و نمک گرم کرده بر نهادن نافع بود
و آب سداب مرزنگوش با عسل یا با روغن سوسن اندر چکانیدن سودمند بود خاصه اگر جند بیدستر در روغن
پخته باشند و روغن زیت که خنفسا با زهره ماهی اندر وی جوشانیده باشد و روغن کژدم که در علاج سنگ مثانه
یاد کرد آید سودمند بود و اگر ماده سخت سرد بود زهره گاو را با روغن خیری بجوشند تا تری زهره برود
و روغن بماند و اندر چکانند و آن را که امید بزائیدن باشد پیه روباه گداخته نیم گرم و مرهم باسلیقون با روغن
گل و پیه بط و پیه مرغ خانگی در چکانیدن سودمند بود و پیه بز و انگبین و مسحنه و زوفا از هر یک راستا راست بهم بسرشند
و گرم کرده در چکانند و نافع بود صفت مرهمی بزائیده بگیرند مردارسنگ و اسفیداج از هر یک اوقیه کنند و گرد آسیا و زرنیخ
از هر یک سه اوقیه روغن زیت نیمن پیه بز تازه یک من روغن کتان چندانکه کفایت باشد پیه را با روغن بگدازند
و داروها را بدان بسرشند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و در چکانند و اگر در آب حلبه نیم گرم
حل کنند روا بود و هر گاه که پخته شود و سر کند علاج ریشها که در باب آینده یاد کرده آید بکار باید
داشت و اما درد گوش که از اماس بیرونی بود از خطر ایمن باشد آن را ضمادی از ارد جو وارد
و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و روغن بنفشه و بآب گرم سرشته بر نهادن نافع بود

باب ششم

باب ششم در ریشهای گوش

اندر علاج ریشهای گوش کسی را که اندر گوش ریشی باشد تدبیر لطیف
وطعامهای عذب یاموفر مود که ازوی غذای پسندیده خیزد و پرهیز باید کردن و ماده را به جانب بینی باید کشیدن
به غرغره و عطسه اما ریش گوش اگر از بیرون منفذ آواز باشد و نظاهر نزدیک باشد و میتوان آنرا دید بسر که
ممزوج باب یا به سکنگبین ممزوج یا ماء العسل ممزوج یا بشراب می باید شست و اگر برگ مورد و گل سرخ
اندر آب بپزند و انگبین اندر شراب حل کنند و بدان بسر شستن نیک باشد و شستن را چنان باید که اسفنج
که خرقه بدین عسلها تر میکنند و سطح ریش بدان تر میکنند و اگر از اندرون باشد و نتوانند دیدن قطره قطره اندجا
میچکانند و باز بیرون میکنند و اندر یک روز چند بار اندر چکانند و چون نشسته و پاک کرده شود ذرورهای
خشک در باید دمید چون زاک سوخته و مانند آب صفت ذرور خشک بگیرند صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین
و خبث الحدید و زنگار از هریکی ار استار است همه را بکوبند و اندر سر که حل کنند و بلیته را العسل آلوده کنند
و بگوش فرو نهند و بریم و زرداب که می بالاید باز نشاید داشت مگر که از اندازه بیرون شود لیکن می باید شست
و پاک باید کرد و بچزی باید شست که او را قوت زدودن باشد و قوت باز داشتن باشد چون عصاره برگ
زیتون با عسل و چون مرا اندر آب حل کرده با روغن گل آمیخته و انرا که هنوز قرحه باشد و از اندرون منفذ آواز
باشد شب یمانی بگیرند و بر کفچ آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم از این سبت یکدرم و مرصافی
یک درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و اندر چکانند و آب غوره با انگبین و شیاف مامیثا با سر که
و صبر و مرصافی با عسل یا با شراب و مرهم اسفیداج یا مرهم با سلیقون آمیخته اندر چکانند که سود دارد صفت
مرهم اسفیداج بگیرند مردار سنگ کوفته و بیخته یک من روغن زیت یک من در همه یکبار بزنند و پنج من
سر که بستانند و اندک اندک بروی میچکانند و می زنند تا بقوام آید و بسته شود و اسفیداج یکمن صفت مرهم
با سلیقون بزرگ که ریشهای و جراحتها را کرم باشد سود دارد بگیرند موم زرد نیمن و زفت هشت و قیه
در تیابح و علک الانباط از هریکی چهار و قیه روغن زیت چندانکه کفایت بود آخری را تیابح و زفت
از هریکی پنج استیر بیزود چهار درم روغن زیت چندانکه کفایت کند صفت ذروری که ریشهای تازه را
بزداید و درست کند بگیرند دم الاخوین و کف دریا و انزروت و بوره ارمنی و مرو کندر و شیاف
مامیثا از هریکی راستار است بکوبند و بیزند و بوقت حاجت بر میلی بلیته باریک بر پیچند با نکبین مصفی فرو
برند و این ذرور بر بن بلیته کنند و بگوش فرو نهند و انرا که ریش درد کند مرو صبر و زعفران ما روغن
بادام اندر چکانند و اگر حاجت آید اندکی افیون با وی بیامیزند و اندر گوش چکانند و اگر واسع

و مازو هر دو سوخته با روغن خیری و در وی روغن کتان اندر چکانند و آنرا که ریش دور فرو رفته باشد و کهن و تباه
گشته بود علاج وی آنست که منفذ آواز فراخ شود و باشد که استخوان برهنه شود و زرد آب کنده می برآید علاج وی
قطرانست که با انگبین امیخته و زهره کلاغ که بعربی غراب گویند با شیر زنان آمیخته و زهره کشف که بعربی سلحفاة
گویند هم با شیر زنان و بلیته که از قردمانا و نطرون و عسل عجین سازند و تخمهای از انجیر دور کنند پس اول
شوخ از وی پاک کنند پس داروهای بکار دارند توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه اندرین باب داروی
قویست و خبث الحدید سوده هم چون غبار و آنرا چند بار بریان کرده و اندر سرکه جوشانیده تا بقوام آیند و چون
عسل شود داروی آزموده و خشک کننده است و پاک کننده و آن را که ریش سخت شوخناک بود مرهم زنگاری
و این هر دو دارو که یاد کرده آمده است سود دارد بگیرند **صفت** مرهم زنگاری توبال مس زنگار از هر یکی چهار وقیه
عصارهٔ کندر یک وقیه بسرشند چنانکه رسمست و آنرا که ریم و بلیدی بسیار آید پلیته بزهرهٔ گاو پرداز کنند
و بگوش فرو نهند و جالینوس گوید که بول کودک نابالغ اندر پوست انار گرم کنند و اندر چکانند و درد گوش را
که از وی ریم بسیار آید سود دارد و اگر مدتی دراز از وی ریم همی آید و درد میکند ماهی شور اندر آب بپزند و آن آب اندر
چکانند ریش را بشوید و پاک کند صفت مرهم مصری بگیرند زنگار و کندر و سرکه و انگبین از هر یکی راستار است
و بپزند و پلیته بدان تر کنند و بگوش فرو نهند و گروهی این مرهم را بدین صفت کنند بگیرند انگبین هشت درم و سرکه
هفت درم و زنگار و کندر از هر یکی دو درم انگبین را با سرکه بپزند و کفک از آن بردارند و زنگار و کندر سوده
بدان بسرشند و بکار دارند و اگر فصل تابستان بود و ریم گنده بود و کرم تولد کند علامت آنست که خارش کند
و باشد که کرم با ریم بیرون آید آب شیح و آب بودنه و آب برگ شفتالو با بوره سوده اندر چکانند کرم را بکشد
و روغن مغز شفتالو با زهره گاو و خرنوب و سقمونیا با سرکه کرمان را بکشد و بیرون آورد و اگر خشک ریشه برارد
و ریم باز ایستد و بیرون آورد و اگر بدان سبب درد قوی تر شود و روغن گل اندر چکانند تا خشک ریشه
بیوفتد پس داروها که ریم پاک کند و گوشت برویاند اندر چکانند و آنرا که خون همی برآید مدت یک هفته باز
شاید داشت مگر که سخت با فراط باشد از بهر آنکه ممکن است که رنج طبیعت باشد و بطریق بحران هم چون
رعاف باشد و ممکنست که سر و رگ ممتلی باشد و رگی گشاده شود آب لسان الحمل با اقاقیا اندر چکانند
تا خون باز دارد و عصاره عصی الراعی خشکست و خون باز دارنده و پنیر مایه خرگوش بسرکه حل کرده اندر چکانند
و عصاره بادروج داغ کننده است و خون باز دارنده و مازو و انار تر بسرکه بپزند و عصاره آن اندر چکانند
شیاف مامیثا و حضض اندر چکانند خون باز دارد و اگر اندر گوش بفسرد آب کندنا و سرکه نیم گرم اندر

چکانند

اندر چکانند **باب هفتم در طنین و دوی و علاج آن طنین** و دوی آوازهای دروغین که گوش افتد
و آنرا سبب بیرونی نباشد قیاس طنین و دوی آوازهای دروغین با گوش بقیاس حالهای دروغین
است با چشم و از بهر آنکه سبب حدوث آواز و سبب شنیدن آن حرکت و موج هوای بیرونی است
که از قوت رفع سخن گفتن بسخن گوی موج کند و پذیرفتن آن اشکال حروف را و رسیدن آن بگوش شنونده
و آمدن بتجویف گوش و هوا را که اندرون تجویف است دفع کردن و جنبانیدن و آنرا بشکل خویش گردانیدن
واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد که از بیرون با بخار آمیخته است و حرکت هوا و بخار آن
از آن مقدار حرکت خالی نباشد یا حرکتی باشد قوی و همچنانکه بعضی مردمان که رطوبتها و طبعهای چشم ایشان باشد
خیالها که از اجزای کوهلا ارضی ترکیب افتد پیوسته همی بینند و در پیش چشم ایشان بدیدار می آید و دیگر آنکه چشمهای
ایشان همچنانکه درست و با سلامت باشد آن خیالات بینند بعضی از مردمان نیز که دماغ ایشان صافی و حس
شم ایشان همچنان درست و با سلامت و قوی باشد پیوسته سبب حرکات آهسته که اندر هوای اندرونی اوفتد
اندر گوش خویش آواز دروغین میشنوند و بولهای ضعیف همی ماند و این را ذکاء الحس گویند که آن اسباب طنین
و دوی ذکاء الحس است و این بیماری نیست و سبب دوم ضعف قویست و حال خداوند ضعف قوت همچون
حال خداوند ذکاء الحس است از حرکت آهسته که یاد کرده آمد همچنان منفصل شود و طنین و دوی تولد کند و این
حال مردم نافه را باشد و این نیز بیماری نیست و آنچه از این دو نوع است بیماری باشد و دیگر مشارکت معده
و دیگر اندامها باشد و بعضی بیماریها گوش باشد و جنباننده و موج افکننده اندر هوا که اندرون گوش است
قوی تر باشد و این جنباننده اما بادی باشد که اندر حوالی سر و گوش افتاده باشد و الا صدیدی باشد که از قرحه
همی بالاید و اندرون گوش جمع میشود یا حرکت کرمها باشد که آنجا توالد کند یا امتلاء رگهای سر و تن چنانکه از بس
مستی و از بس طعام خوردن و خفتن پدید آید و اما اضطراب و سبب آن سوء المزاج گرم که اخلاط را بجوشاند و بخار
آن را بجنباند چنان بعضی بیمار آنرا باشد اندر ابتدای نوبتها اما قوة که تصرف کرده میشود و بدان سبب طنین
اندر دماغ پدید آید و اما افتادنی یا زخمی که بر سر آید و اما خوردن داروها که بخارها را بجنباند و بجانب دماغ برارد چون
بلبل و مانند آن و خوردن طعامی که از وی بخارها خیزد و بجانب دماغ برآید هوای گوش را و بخارهای ساکن را
بجنباند و اضطرابی پدید آید و گاه باشد که اندر تن هیچ اضطراب نباشد لیکن بخار غلیظ لزج تحلیل همی پذیرد
و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد کند علامت آنچه بوقت پری و تهی معده و بوقت آسایش و بوقت
حرکت و اندر گرما و سرما میکاهد و میفزاید مشارکت عضوی باشد و بیشتری بمشارکت معده

بیرون

وآنچه همیشه بریک حال باشد نفزاید و نکاهد ماده آن در سر باشد و آنرا که از گوش همچون آواز دیگ باشد
نشان آن بود که اندر گوش قرحه است طین آواز آواز جوشیدن ریم و صدید است و اگر همچون آواز درخت
باشد نشان آن باشد که بادی بسر و گوش اندر افتاده است و اگر آواز چنان باشد که ضعیف میگردد و باز
بلندتر میشود علامت آن باشد که علاج خداوند این عارض را از مقام کردن اندر آفتاب و گرمابه و نزدیک
آتش نشستن و از حرکات عنیف و از قی کردن و بسیار گفتن و خواندن بآواز بلند و از طعام بسیار خوردن
و از طعامهای بخار انگیز پرهیز باید کرد و طبع را نرم باید داشت و آنرا که سبب عارض امتلا باشد استفراغ باید کرد
و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و آنرا که عارض بمشارکت همه تن باشد اول تدبیر استفراغ آن عضو
و تدبیر پاک کردن تن باید کرد پس دماغ را بروغن مورد و قوت دادن و در گوش روغن بادام چکانیدن
و هر یک را در خوردن مزاج تدبیر و علاج کردن چنانک معلوم است و آنرا که عارض اندر ابتدای نوبتهای تب پدید آید
بعلاج تب مشغول باید شدن و آنرا که سبب عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریم گوش باشد
و آن را که سبب ضعف باشد مزاج باعتدال باز آرند و آنرا که این عارض از پیش سرسام پدید آید ناقها باید کرد و عصاره
افسنتین و روغن او بگوش چکانیدن و سرکه و روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد صفت قرصی آزموده
که اندر این عارض سود دارد بگیرند خربق سفید پنج درم و زعفران پنج درم نطرون ده درم همه را بکوبند و اقراص کنند
و آنرا که سبب خلطی لزج باشد این قرص که یاد کرد آمد سود دارد طبیخ برگ صبر نافع بود و طبیخ برگ حب الغار اندر چکانند
و نیم درم قرنفل و دانگی مشک بسایند و آب سداب و آب مرزنگوش اندر چکانند و افسنتین و مرزنگوش
و شیح و پودینه و سعتر اندر آب بجوشند و سر به بخار آن دارند پس از آنکه بآب قوقایا استفراغ کرده باشند
و آنرا که سبب ذکاء الحس باشد روغن گل و سرکه بهمدیگر بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یا اندکی افیون
اندر چکانند و حنا الصنوبر و جند بیدستر بسرکه بسایند یا اندکی افیون و روغن گل اندر چکانند والله اعلم باب
هشتم در کوفته شدن گوش و علاج آن اندر علاج کوفته شدن گوش از زخمی که بروی آید بقراط فرموده
و دیگر بطلاها آزموده اند از صبر و مر و اقاقیا و کندر بسرکه و سفیده خایه مرغ سرشته و از مغز نان با انگبین
بسرشند و طلا کنند و در آب ۲۹ آبی که بگوش اندر شود و علاج اندر تدبیر بیرون کردن آب که بگوش اندر شود اگر در حال
که آب اندر گوش در شود لختی آب بکف برگیرند و گوش بران آب نهند و کف را بگوش برفشارند تا ازین آب
لختی دیگر بگوش اندر شود و بدان آب اولین پیوندد و یکبار برجهد و بیرون آید پس یکبار دست از گوش بردارد
که هر دو یکبار بیرون آید و اگر پایزه که بعربی انبوبه گویند بگوش اندر نهند و بزنند صواب باشد و گاه باشد که

خطط غلیظ تحلیل می پذیرد و انواع دیگر را اسباب علامت آن باشد

بسرفه و عطسه آنرا بیرون افکند و ساق شبت با ساق بادیان بگیرند مقدار یک پوست و پنبه بر سر او بپیچند
و بروغن چرب کنند و برافروزند و بگوش اندر نهند و گرداگرد نمدام بگیرند و صبر کنند تا آن فتیله بسوزد چندانکه
تپش آتش بگوش رسد پس بیکبار کشند و روغن اندر چکانند و شیر زنان آب را از قعر گوش اندر آرد
و بیرون آورد و آنرا که درد و اماس تولد کرده باشد ضمادی سازند از پوست خشخاش و اکلیل الملک
و بابونه و بنفشه و خطمی و بزرکتان و ارد جو و شیر زنان بسرشند و بر گوش نهند **گفتار چهارم اندر بیان**
احوال بیماریهای بینی و معالجات آن و این مقالات ده باب است **باب اول** اندر آفتها که اندر بویایی
که پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن بدانکه آفات بویایی خاصه را سه نوع است اول آنکه بکلی باطل شود
دوم آنکه ضعیف شود سیوم آنکه از حال طبعی بگردد این دو گونه باشد یکی آنکه بویهای ناخوش او را خوش آید
و از بویهای خوش نفرت گیرد و دوم آنکه پیوسته بویهای ناخوش همی یابد آنکه از بیرون بوی میرسد و اسباب
این آفات این آفات سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده سیوم زخمی و آفتی که از بیرون باستخوان
بینی رسد و مصفات را که منفذ بویهاست بشکند و اندر همدیگر نشاند اما سوء المزاج از دو بیرون نباشد
ساده باشد و با ماده که اندر جزو پیشین دماغ گرد آید یا اندران دو فزونی که این را حکیمان الحکمتان گویند و هرگاه که
اندر که سبب سوء المزاج گرم و سرد استعمال دارو و دکها باشد که اندر بینی چکانیده باشند که آمدن هواهای
بیرون از اعتدال گذشته باشد و مقام کرده و اما سده خالی نباشد از آنکه اندر مصفات باشد چنانکه
اندر باب تشریح دماغ یاد کرده شد یا اندر غشا که اندرون مصفاتست بسبب خلطی غلیظ یا بادی غلیظ گرفته شود
یا اماسی که اندر منفذ تولد کند یا گوشتی فزونی بود این گوشتی باشد سفید که همچون جانوری که او را گوش
خره گویند و بسیار بای نیز گویند یا رطوبتی که از سر بینی فرود آید بدین مجریها اندر ماند و آنرا زکام گویند و اسباب
و علامت و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید علامت آنرا که دم زدن از راه بینی دشوار بود و آواز گرفته
شود نشان سده باشد و آنرا که سوراخ بینی را گشاده باشد و پاک بود و از انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ نباشد
و تریها که اندر رسم و عادتست از بینی نمی بالاید و حس بویایی ضعیف و باطل گردد بباید دانست که سده
زندرون مصفاتست و آنرا که تریها همی بالاید و اندر بینی سده نیست و حس بویایی ضعیف آنست که باطل
از حال طبعی بگشتست بباید دانست که آفت اندر دماغ است و علامت مزاج ساده و با ماده طلب
باید کرد چنانکه معلوم است و اندر بیماریهای سر یاد کرده آمده است و آنرا که پیوسته اندر بینی بوی ناخوش
همی آید بی آنکه از بیرون بدو میرسد اندر منفذهای بینی او خلطی عفن است هم بدان علامت که اندر با

بیماریهای سر یاد کرده آمده است بتوان دانست که خلط عفن کدام است و کاه باشد رطوبتی تیز به بینی فرود آید
واندرون بینی را بسوزاند و ریش کند و دیر ماند و کهنه شود و آن هوا که از بیرون بدو رسد در حال بدو رسد یا
خداوند علت هیچ بوی خوش نیاید و جز کند ناخوش بدو نرسد و هر بیماری که اندر بیماریهای حادّه بوی مشک
یا بوی خل و گل تر و بوی روغن کاو همی یابد بی آنکه از بیرون بدو میرسد و بیمار بدحال باشد و علامات بد ظاهر
میشود دبباید دانست که هلاکت نزدیکست علاج آنرا که سبب علت سوء المزاج دماغ باشد تامل باید کرد
تا سوء المزاج ساده است مگر یا ماده اگر ساده باشد علاج از نطولها و بخورها کفایت است چنانکه اگر سوء المزاج گرم باشد
نطولها سازند از بنفشه و بابونه و گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید همه را اندران بجوشانند و آن آب بر سر
همی ریزند و سر بخار او همی دارند و اگر سستی کرم کنند و سر که بروی چکانند و بینی بخار آن بدارند تا آن بخار به بینی
وی برآید نافع بود و اگر سوء المزاج سرد باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و سعتر و شونیز و درمنه ترکی و مرزنگوش
سازند و سعتر و سداب و بودنه بسر که بجوشانند و بخاران به بینی بردارند و تدبیرهای دیگر موافق این و اگر سوء
المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا مادّت علت کدام خلط است اول باستفراغ آن خلط مشغول باید بود
چنانکه اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آمده است بس نطولها و بخورها بکار دارند و عطسه و غرغره فرمودن
و آنرا که سبب باطل شدن حس بویائی باشد علاج بدارو های کاشنده باید کرد و سوطها و نطولها بکار
باید داشت صفت داروی کاشنده بگیرند کمیترا شترا عرابی و اندر آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت
باب مرزنگوش حل کنند یا باب جگندر و به بینی اندر چکانند صفت داروی دیگر بگیرند زنجبار سرخ و پودینه دشتی
بسایند نرم و اندر بول اشترا عرابی کنند و با آفتاب نهند و هر دو پاره پاره کنند قوی تر باشد و چون خشک شود
آنرا حسم به بول اشتر تر کنند و مقدار یک درم بر آتش افکنند دقع بر سر آن نهند و سوراخ بینی بر سر پاره
قمع می نهند تا دود آن به بینی در شود صفت داروی دیگر بگیرند زهره کلنگ و شونیز و سعتر خنظل و خربق سفید
از هر یک راست راست همه را بکوبند و بیزند و شیاف کنند بر شکل عدس و بوقت حاجت بروغن مرزنگوش
بسایند و به بینی اندر چکانند و هر گاه که چیزی به بینی اندر خواهند چکانید تا کار او تمام آید کندش سوده اندر دمیدن
شود دارد دشمن و مرزنگوش پوسته بوئیدن و سعتر خشک و کندر بالش بر افکنند و بینی به بخاران داشتن
سود دارد و سده ضعیف را شونیز بسر که تر کرده و کوفته بوئیدن کفایت باشد و هر گاه که از بس دارو که اندر
بینی چکانند بینی بسوزاند قطره روغن گل اندر چکانند تا سوزش بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و حوی گرم کرده
دهند تا بیاشامند و آنرا که سبب سده بادی غلیظ باشد که بمنفذهای مصفات اندر ماند بگیرند بلبل سپند

وهزار سپند وبکوبند نرم وبا روغن بادام تلخ کوهی به بینی اندر چکانند وبخار شعیر و سداب وبودنه بسرکه
پخته سود دارد وآنرا که سبب سدهٔ بواسیر باشد یا گوشت فزونی علاج او اندر جداگانه یاد کرده آید و علاج
سده زکامی هم اندر علاج زکام ونزله یاد کرده آید وآنرا که حس بوی خوش همی برآید وحس بوی ناخوش
نمی یابد جند بیدستر بوییدن وبه سوده آنرا به بینی برکشیدن سود دارد وآنرا که حس ناخوش همی یابد وحس بوی خوش
نیابد مشک بوییدن وبه بینی برکشد سود دارد

باب دوم در گنده بینی و علاج آن

بدانکه اسباب آن علت پنج نوع است یکی انکه بخاری عفن از سینه وشش ومعده برسر آید
وبوی دهان وبینی ناخوش گردد دوم انکه خلطی نیز اندر منفذهای بینی عفن گردد وگوشت بینی را بسوزد وریش
گنده شود سیوم انکه خلطی بد اندر بینی استخوان که آنرا مصفات گویند گرد او انجا عفن گردد چهارم انکه استخوان
سامی بسبب فرود آمدن خلطهای بد عفونت پذیرد تباه شود وعلاج این دشوار باشد پنجم انکه در بینی بواسیر
باشد عفن گشته علاج آنرا که بخار عفن از سینه واز معده می برآید اول معده وسینه پاک باید کرد وآنرا که عفونت
اندر مصفات باشد به تنقیهٔ دماغ مشغول باید بود پس داروها که بر عطسه آورد وداروهای که منفذ پاک کند
وبزداید بکار داشتن وغرغره کردن وآنرا که بسبب علت ریش بینی باشد که هر وقت که هر وقت که دارو
بکار خواهند داشت اول بینی را بشراب ریحانی بباید شست وآنرا به بینی برکشد ودارو که به بینی اندازند وهر انچه
پلیته کنند وبدو فرو نهند داروها باید که از سعد وسنبل وگل نسرین وقصب الذریره وحماما وقرنفل وبرگ مورد
وبرگ گل سرخ وصبر ومر واقاقیا ومازو ومشک وکافور سازند مفرد ومرکب صفت داروئی که
اندر دمند بگیرند گل نسرین وقصب الذریره از هر یکی یکدرم وسعد از هر یکی چهار دانگ برگ مورد نیم درم همه را
بکوبند نرم واندر دمند صفت داروی دیگر بگیرند مر وحماما واقاقیا از هر یکی راستا راست بکوبند وبانگبین
بسرشند وپلیته بدان ببالایند وبه بینی اندر نهند اخری بگیرند برگ مورد وقصب الذریره وگل نسرین وقرنفل
از هر یکی یک درم مر ومازو از هر یکی نیم درم مشک چهار درم حب کافور چهار حبه قلمیا ونمک اندرانی از هر یکی
چهار قیراط همه را بکوبند وپلیته بانگبین فرو برند وبدین داروها اندر گردانند وبه بینی اندر نهند وبهترین علاج اندرین
علت آنست که بول خر اندر چکانند ازموده است ونافع وخلاف نکند وعصارهٔ بودنه نیز نافع است وتریاق
بزرگ اندر شراب انگوری بسایند واندر چکانند وداسعان وخربق سپید کوفته وپخته وصدف سوخته
اندر دمیدن سود دارد وآنرا که مادهٔ عفونت اندر مصفاة باشد خردل کوفته اندر سکنگبین بزوری حل کرده
بدان غرغره کنند وبر اثر آن غرغره کنند وآنرا که ماده اندر دماغ باشد بر میان سر داغ برنهند واگر برابر

مصفات

که میل بسوی صدغ باشد از هر دو سوی دو داغ بر نهند نافع بود **باب سیوم در ریش بینی و علاج آن**
بدانکه ریشی بینی از سه گونه باشد یا خشک ریشه بر می آورد یا بثرهای کوچک باشد یا ریشهای تر باشد
و گنده شود علاج بباید دانست که بینی عضویست نرتر از گوش و خشک تر از چشم بدین سبب داروهای
گوش باید که بختگی دارد و داروهای چشم میل بتری دارد و داروهای بینی را میان این و آن باشد و هرگاه که
علاج خواهند کرد اول قیفال یا رگ بینی باید گشاد یا بر بس کردن حجامت کردن و اگر سر و تن ممتلی باشد پس
از فصد و حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از مادهٔ بد پاک شود و اما
ریشهای خشک را که با خشک ریشه باشد موم روغن از موم صافی سپید و مغز ساق گاو یا روغن نیلوفر
یا روغن بنفش یا روغن گل سازند و همی باید مالید و اگر روغن گل از زیت الانفاق سازند و زیت انفاق
آزموده است از غوره زیتون سازند و اگر ریش سخت خشک باشد کثیرا کوفته و بیخته و لعاب اسپغول
و لعاب خطمی و روغن بنفشه بهمدیگر بزنند و طلی کنند اول کثیرا در آب کنند تا تر شود و بمالند تا حل شود پس
روغن بر چکانند و بهمدیگر بزنند صفت موم روغنی دیگر نو و فاء تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو
و موم زرد که سود و اندکی انگبین باشد همه را بگدازند و بسرشند چنانکه رسمست صفت طلای دیگر مازو با هلیله زرد و روغن
گل با بنفشه بسایند و طلی کنند و بثرها را از روغن مورد و روغن گل و موم سپید مصفی و مرداسنگ و گلاب
و سرکه مرهم سازند و طلا کنند طلای دیگر بگیرند اسرب سوخته و سراب کهنه و روغن مورد همه را با همدیگر
بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود و اندر جنبره مسین کنند و بکار دارند و اگر شیرینه گردد اندر طلا اسفیداج
و مردارسنگ زیادت کنند و اگر شیرینه کهن گردد طلا برین صفت بسازند بگیرند مرداسنگ چهار درم و
شبت یمانی چهار درم سداب تر دو درم همه را بکوبند و بروغن مورد بسرشند و مرهم کنند و ریشهای تر
شوخناک را بگیرند آب انار ترش و اندر دیگ مسین کنند و به بزند تا به نیمه باز آید و پلیته بدان آلوده کنند و به بینی
فرو نهند مرهمی دیگر که ریش بینی را زایل کند بگیرند زاک سیاه و قلقطار و مر هر یکی هفت درم قلقندیس شش درم
شبت یمانی و زراوند گرد و مازو و توبال مس از هر یکی چهار درم کندر یک درم همه را بکوبند و به پزند
نرم و اندر مقدار ده سیر سرکه تیز بپزند تا بقوام انگبین شوند و پلیته بدان آلوده کنند و به بینی اندر نهند صفت
داروئی دیگر که ریش بینی را پاک کند و خون آمدن از بینی باز دارد و بگیرند شبت یمانی و مر و زرنیخ از هر یکی
چهار درم زراوند دو درم قلمیای سیم دو درم مازو یکدرم بوره ارمنی یکدرم زاک سیاه قلقنطار قلقندیس
از هر یکی دو درم اسرب سوخته و کندر از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بپزند و بسرکه بسایند چنانکه بقوام

انگبین

انگبین باز آید و بر پلیته کنند و به بینی اندر نهند و بعصاره جگندر بشویند و پلیته بدان تر کنند و به بینی اندر نهند یا داروهای
دیگر و اندر خون آمدن این اقراص گاهی بشراب حل کرده و گاهی بسرکه سود دارد **باب چهارم در ناسور**
بینی و گوشت فزونی بدانکه ناسور بینی دو گونه است یکی گوشتی باشد نرم و سپید و بی درد بی آنکه تری
بالاید و دوم گوشتی باشد سرخ و تیره و با درد و از وی زرداب گنده همی بالاید و بسیار باشد که اندر بینی گوشتی
فزونی پدید آید و رنگ او تیره و سخت باشد و کام نیز اماس گیرد اماسی صلب و گمان افتد که ناسور است
و آن سرطان باشد و علامت فرق میان ناسور و سرطان آنست که ناسور بیشتر از پس سرسام و نزله مزمن
پدید آید و نرم باشد و گاه باشد که با درد گردد و سر از بینی بدر کند و گاه باشد که بکام فرود آید و سرطان بثره
صلب باشد و از وی هیچ تری نبالاید و سبب صلبی و کشیدگی که با درد باشد و اعراض سودائی بر آن
گواهی دهد علاج طور دو است یکی دارو و دیگر دستکاری و بریدن و تراشیدن اما داروها باید که آنرا پاک کند
بی درد و رنج لیکن بروزگار دراز آنست که انار ترش و تازه بگیرند و با گوشت بکوبند و بفشارند و آب
او را با ثقل او نیم پخته کنند و یک روز اندر طاسی مسین کنند و بگذارند و روز دیگر ثقل او را از وی جدا کنند
و هم بدان آب او تر میکنند و اندر بینی می نهند و اگر درین شیاف وقت پختن قدری نوشادر در افکنند
قوی تر باشد و اگر انار ترش و تازه خاصه شبت یمانی و چهار درم سداب تر و بروغن مورد بسایند
و مرهم میکنند و ریشهای تر و شوخناک را بگیرند آب انار ترش و اندر دیگی مسین کنند و بپزند تا به نیمه
باز آید و اشنان سبز یک جزو و مرصافی یک جزو و هر دو را نرم بسایند و پلیته کنند از کتان و بسرکه
انگوری تر کنند و بدین دارو اندر گردانده به بینی اندر نهند داروی دیگر بگیرند بودنه کوهی خشک و بکوبند و بپزند
پلیته کنند بآب بودنه یا بسرکه یا بشراب تر کنند و بدین بودنه کوفته اندر گردانده به بینی اندر نهند دیگر گوز سرود
آنرا با انجیر بکوبند و پلیته کنند و به بینی اندر نهند اینها نیمانیم باید دیگر قوی تر بگیرند شبت یمانی و مس سوخته
و توبال مس و بیخ سوسن سفید و قلقند و قلقنطار و زاک سیاه و نطرون از هر یکی راستار است همه
بکوبند نرم و به بینی اندر دمند و اگر پلیته بشراب انگوری یا بآب بودینه یا بآب انار ترش که با پوست
کوفته باشند و فشارده تر کنند و بدین دارو اندر گردانند و به بینی اندر نهند نیک باشد دیگر قوی تر بگیرند قلقندیس
و قلقنطار و شنجار و زاک سیاه و شبت یمانی هر یکی راستار است بکوبند و بپزند اول ناسور را بباز بند
پس این دارو بکار دارند چنانکه داروهای دیگر اما طریق دستکاری بریدن و تراشیدن چنان باشد
که کاردی بسازند نیم گرد چون نیم بازه باریک و تیز و آنرا به بینی اندر کنند و بگردانند تا گوشتها فرو

قلقند و زاک زرد و قلقندیس
زاک بنفش قلقطار زاک
همچون رشته رشته
میشود صح

و بتراشد پس بسرکه و گلاب به بینی باز کشد و بشویند و پر مرغی بگیرند و خرقه بر بایزه او پیچند و آنرا بآب انار
ترش یا غیر آن تر کنند و بداروی که یاد کرده آمده است اندر گردانند و به بینی اندر نهند تا بگذارد که منفذ بینی
بروید و بسته شود و اگر ناسور در اندرون نر باشد و آلت بریدن نرسد منشاری بسازند از ابریشم
یا از موی اسب و منشار را بپارسی اره گویند و این چنان باشد که موی را بگیرند و گره بسیار بزنند تا گره
بجای دندانه باشد و سوزنی بسازند از اسرب و او را خم دهند و این مو را بدان سوزن اندر کنند و سوزن را
به بینی اندر کشند و بمنفذی که از بینی بکام آید بیرون آورند و هر دو سر موی بگیرند و آنرا بر سان اره آرند
و ببرند چند بار تا گوشت را ببرد و منفذ گشاده شود پس عطسه آرند تا پارهای که بریده باشد بیرون آید پس
بشویند بسرکه و گلاب و دارو بدو دمند و دستکاری و داروهای قوی و جز از آن چنان باید که استفراغ
کرده باشد و تن پاک کرده باشند و سرطان را بهیچ وجه را نشاید جنبانید نه دارو بدو شاید برد و نه
شاید برید جز پرهیز و فصد و تن را از ماده سودا پاک کردن و گوشت فزونی را اول بفصد و اسهال پاک کنند
پس شیافی سازند از انار ترش و کوفته و فشارده و هم اندر این باب یاد کرده آمده است و این شیاف
از سه انار سازند یکی از انار ترش و یکی انار شیرین و یکی تمام نارسیده و تلخ اگر گوشت سخت باشد
انار ترش بیشتر کنند و اگر چیزی می تراید نارسیده بیشتر و گروهی اندکی قلقنطار و زنگار و نوشادر
اندر این شیاف زیادت کنند و هرگاه از این شیاف ملول شوند شیاف بیرون کنند و بینی را بآب انارها
که یاد کرده آمده است طلا میکنند داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مرصافی از هر یکی یک جزو قلقنطار
و مازو از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و به بینی اندر دمند و داروها که اندر علاج ریش بینی یاد کرده آمد اندر علاج
این علت سود دارد و اگر از قوت دارو اماس کند روزی چند آسایش دهند و بعد از آن روغنی که از موم
صافی و روغن گل و انگبین کرده باشد طلا کنند و هرگاه که اماس میکند آسایش دهند و باز دارو بکار میدارند
تا بیوفتد و خرنوب نوبنطی بکوبند و پشم پاره بدان تر کنند و به بینی اندر نهند گوشت فزونی خشک کند
و بیفکند و اندر جوز السرو همین منفعت یافته اند و اگر زاک سبز بسایند و چون سرمه و بامداد و شبانگاه به بینی
اندر همی دمند خشک کند و بیفکند

باب پنجم در خون آمدن از بینی

و علاج آن بدانکه خون آمدن از بینی سه گونه است یکی آنکه قطره چند بیاید و خود بایستد دوم آنکه قطره قطره
می آید و بسیار گردد و دیر بایستد سیوم آنکه یکبار آید و بسیار آید و اسباب آنکه بسیار آید و یکبار آید
نوع است یکی آنکه خون از تن همه غالب شود بجوشد و رگی گشاده شود دوم آنکه در رگها و شریانهای

دماغ

دماغ خون گرم غالب شود و بجوشد و صداعی صعب تولد کند و سر رگها و شریانها گشاده شود و آنچه از شریانها
باشد علاج کمتر پذیرد سیوم آنکه بحران بیماریها حاده چهارم آلتی و زخمی که بر سر آید و سبب آنکه قطره قطره آید
بخاری گرم باشد که بدماغ برآید و رگها را گرم کند و سر رگی گشاده شود و گاه باشد که از چنان خون آمدن بینی
سبب راحت یابد و منفعت دهد باشد که سبب ضعف و مضرت بود آنرا که سبب ضعف نباشد و از پس
آن سبکی و راحت یابد و رنگ چشم و روی باعتدال باز آید و این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج
و خداوند دماغ و جگر گرم را و خداوند ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب را
نافع تر از آن بود که خداوند ذات الریه را در جمله خداوندان بیماریهای حاده و خداوند ابله و حصبه را شود و بحرانی
بزرگ باشد و آنرا که سبب مضرت باشد رنگ روی زرد شود یا تیره شود و لاغری پدید آید و اطراف سرد شود
و اگرچه دیر باز ایستد عاقبت محمود نباشد و از ضعف جگر و استسقا ایمن نباشد علامت فرق میان آنچه از
رگها سر و بینی آید و میان آنچه از شریانها دماغ آید آنست که خون شریان رقیق و سرخ و گرم باشد و بعضی
که از دور می آید و ساکن میشود و باز معاودت میکند علاج اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب بری رگها
باشد باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بگذرد و قوت ساکن می شود تدبیر
باز داشتن باید کرد و رگ زدن بهترین و صواب ترین علاج است لیکن رگ باریک باید گشاد و از آن
جانب باید گشاد که خون می آید که بیرون باید کرد چندانکه ماده بدان جانب میل کند و داروها که خون باز دارد
بعضی قابضست و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرداننده و بعضی لزج و مغرید کننده و بعضی تیز و داغ
کننده و بعضی بخاصیت باز دارنده و بعضی که ازین معانی دو یا سه اندر وی است اما داروهای قابض چون عصاره
لحیة التیس و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصاره برگ امرود و عصاره عصی الراعی و مانند و داروهای
سرد کننده چون افیون و کافور و تخم بنگ و تخم کوک و عصاره شکوفه خرما و عصاره برگ کوک و برگ
لسان الحمل و عصاره برگ باقلی و داروهای مغزی چون گرد آسیا و گرد کندر و داروهای داغ کننده چون قلقطار
و انواع زاگها و داروها که بخاصیت خون باز دارد چون سرگین خر و آب بادروج و آب بودنه و از این جمله
داروهای داغ کننده را باحتیاط بکار باید داشت از بهر آنکه سر جراحتها بسوزد و داغ کند و خشک ریشه برآرد
و بیم باشد که اگر خشک ریشه بیفتد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هر گاه که خشک
ریشه را بفکند سر رگ فراختر شود صفت که خون باز دارد بگیرند آب شکوفه خرما و اقاقیا از هر یکی
نیم درم و قیه کافور یک حبه به بینی اندر چکانند و عصاره لحیة التیس با کافور و آب گشنیز تر و آب

با کافور و گل مختوم و عصاره عصی الراعی و سرگین خر که تازه افکند سخت نافع است و آزموده و بچیزی
داغ کننده و قابض حاجت آید زنگار بسرکه بسایند و اندر چکانند اندک اندک و آب لسان الحمل با گلنار
سوده ترست و قابض و اگر بچیزی فرساننده حاجت آید افیون اندر آب حل کنند و اندر چکانند لیکن سخت
اندک باید و به افراط نشاید بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاجی صواب است صفت
بلیتها بگیرند بلیته و بخمر تر کنند و زاج بروی براکنند و به بینی نهند نسخه قلقطار و زاک و اندکی زنگار و خانه
عنکبوت فتیله کنند و گرد سفال سفید و گرد آسیاب و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک از هر یکی
راستا راست بگیرند و به بینی اندر دمند با نایزه تا دارو بقعر بینی رسد و خون را باز گرداند و هرگاه که دارو
اندر دمند بینی را بگیرند ساعتی نیک و آنچه بکام فرو می اندازد طلای دیگر آب برگ بید و آب برگ
اطراف بز و آب برگ امرود و آب برگ آبی و آب عصاء الراعی و برگ مورد و گلاب همه را
بیامیزند و سرد کنند و به پیشانی طلا کنند و خرقه کتان بدان تر میکنند و به پیشانی و سر مینهند اخری بگیرند ارد جو
و خطمی و گل ارمنی و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه
بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند بخرقه کتان و اگر گچ کهنه گشته با سرکه حل کنند بر سر و پیشانی طلا کنند علاج
صواب است و سنگ آسیا گرم کردن و سرکه بروی ریختن و سر بنجاران داشتن سود دارد و گفته آمده است
که رگ قیفال زدن علاجی صوابست لیکن از آنکه قطره قطره می آید خون را اندک اندک بردارند و از آنکه یکبار
می آید و بسیار می آید خون بیشتر بردارند و گاه باشد که چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خود در حال
بایستد و طبیب این علاج بحکم مشاهده تواند کرد و پیش از آن باید کرد که قوت ساقط شود و این وقت
باید کرد که خون بسیار و بقوت همی آید و تاخیر نباید کرد و حجامت پیش سر نافع باشد اگر از بینی راست می آید
محجمه بر موضع جگر می باید نهاد و اگر از چپ آید بر موضع سپرز بر باید نهادن و اگر از هر دو همی آید بر هر دو جانب
می باید نهادن و اطراف بستن سخت نافع است تا بدان حد که اگر خایه ببندند صواب باشد و گوشها
ببستن صواب بود و زنان را پستان ببستن و اندر آب سرد نشستن چندانکه طاقت دارند آب سرد
اندر دهان گرفتن علاج نیک است و آنجا که آب سرد نباشد بیخ سرد کنند و اگر سبب گرمی و رقیقی خون
باشد و جوشیدن آن پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند خود را قوت دهند و حرارت را بنشانند بشراب عناب
و شراب خشخاش و غذا طفشل عدس و آب غوره گرباب سماق و خایه مرغ نیم برشت و پنیر تر و جوزه مرغ
که بهترین غذای است خاصه کسی را که سبب خون آمدن از زخمی و آسیبی باشد و نگاه باید داشت

تا اگر چیزی

تا اگر چیزی بکام فرود آید بمعده فرو بشود چه اگر بمعده فرو شود باز گیرد و نبض ضعیف کردد و غشی افتد پس اگر ناکاه
بفرو شود تدبیری باید کرد و اگر از معده فرو کذرد تدبیر حقنه باید کرد تا زود بپرون آید چنانکه در معده ورود دماغ نماند و باید
دانست که اندر بیماریهای دماغ تدبیران باید کرد که خون از بینی بیاورند و طبیبان قدیم التها و داروها و ساخته اند
از بهر این کار و بران سبب از بیماری شفا پدید آمده است صفت شیافی که از بهر این کار ساخته اند بکیرند کندش
و مویز ج و فرفیون همه را بکوبند و بزهرهٔ کاو بسرشند و شیاف کنند که از بینی خون روان شود **باب**
ششم در شکستکی و کوفتکی بینی و علاج ان شکستکی و کوفتکی بینی را اندر علاج اندر باب شکسته بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است
بعلاج بینی آنست که بینی را پنبه بدان اندر نهند تا چیزی دیکر که از راست دارد و هر ساعت آن پنبه را از بینی بپرون
میکیرند و بینی راست میکنند برفق و باز بجای می نهند و طلی بر بینی میکنند از بپرون بدین صفت بکیرند صبر و مرو ماش
مقشر و زعفران و رامک و سک و کل ارمنی و خطمی و لاذن همه را با آب کرم بسرشند و طلی کنند نافع بود و الله
اعلم **باب هفتم در انکه چیزی که در بینی افتاده باشد چکونه بپرون آرند تدبیر بپرون اوردن چیزی که در بینی بماند** بدانکه بداروها عطسه آرنده
که اندر موضع خویش یاد کرده آید به بینی اندر دمند و بسوراخ بینی که خالی است و چیزی اندر ماندنیست بکیرند
و از سوی دهان نفس فرو کیرند تا چون عطسه فرو اید بقوت عطسه آن چیز بپرون آید **باب هشتم در خارش**
بینی و علاج آن بدانکه سبب خارش بینی بخاری کرم بود و نیز که در جانب سر و دماغ باشد یا مقدمه نزله
و زکام باشد یا مقدمه خون آمدن از بینی یا علامت ابله و حصبه علاج از انکه سبب برامدن بخار باشد تن را و معده را
ازان پاک باید کرد و دماغ را بپوشید بنها قوت دادن چون صندل و کلاب و کافور و چون سرکه و کلاب
و روغن کل یا سفوف کشنیز یا با طریفل کشنیزی بخار از دماغ باز داشتن و طعامها معتدل فرمودن و از انکه
خارش بینی مقدمه خون آمدن باشد رک قیفال بزنند و طعامها که اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده
آمده است فرمودن و از انکه مقدمه زکام باشد بعلاج و منع آن مشغول باید بود و از انکه مقدمه حصبه باشد
بعلاجهای آن اندر جایکاهش یاد کرده آمده است باید کرد و الله اعلم **باب نهم در بسیاری**
عطسه و علاج آن بدانکه عطسه حرکت دماغ است که بازی هوای بپرونی که بدو رسد از راه بینی اندر کشند و این
حرکت از جهت خلطی تیز است که بدو رسد و عطسه سر و دماغ را همچون سعالست مر شش را خواجه ابو علی سینا
میکوید که کروهی کمان برده اند که عطسه دران وقت باشد که خلط بدان اندر دماغ مستحیل شود و هوا کردد تا دماغ
از هوای اندرونی ممتلی کردد و هوای بپرونی بهوای اندرونی پیوندد و ممکش دماغ و خلط بپرشود و حرکت عضلهای
سینه و حجاب هوا را بجنباند تا دفع دماغ بقوت جذب هوا بمعونت این عضلها تمام اید و خلط از جای کنده شود

دهند و آن گفته اند که در حال عطسه باید که سر در پیش دارند برابر سینه و گردن پیچیده و روی او از یک سوی نشاید که
تا عطسه راست بیرونی آید و رگ با عضله کشیده نشود یا پیچیده و مانند این مضرتی تولد بکند و بسیار عطسه
پنج کس را زیان دارد یکی خداوند زکام را اندر ابتدا از بهر آنکه مادهٔ زکام ساکن باید تا پخته شود و عطسه نگذارد
که ساکن شود بدان سبب خام بماند و کار دراز گردد دوم اندر انتها زیان دارد و قوت را ساقط کند سیوم
کسی را که می باید که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده بخود کشد زیان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند
و گرم کند و ماده آنجا کشد چهارم کسی را که در سینه ماده بسیار باشد باز دارد هم از بهر این معنی که یاد کرده آمده پنجم
کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد که رگهای که بینی بگشاید و خون بیارد و سه کس را سود دارد یکی آنکه اندر سر
بخاری یا ماده اندک باشد سود دارد گرانی سر زایل کند دوم آنرا که اندر دماغ ماده پخته نباشد اگرچه غلیظ و بسیار
باشد خون پخته باشد عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که بمرگ نزدیک باشد
عطسه نتواند داد و آنرا که خواهند که عطسه دهند اگر بدارو عطسه نتواند داد امید از وی بر باید داشت سیوم زبان را بوقت
زادن سود دارد و بیرون آوردن بچه و مشیمه را یاری دهد علاج آنکه باز دارند چیزی گرم آشامیدن و آب گرم
بر سر ریختن و روغن نیم گرم اندر گوش چکانیدن و بالشی گرم کرده اندر زیر قفا نهادن و بفکر و اشتغال مهمات
صبر کردن و بتکلیف باز گردانیدن سود دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز کردن و عضلها را
بروغن مالیدن خاصه عضله بناگوش و زرف اندر چیزی نگاه و بر پشتن همی بریان کنند و آبی که از وی میچکد میگیرند
و به بینی کودکان باز می کنند و یا اندر میچکانند عطسه کودکان باز دارد و آن را بعطسه آوردن حاجت باشد کندس
و خربق سفید و بلبل و جندبیدستر و خردل مرکب و مفرد کوفته و بیخته پر مرغ بگیرند و اندر بینی کشند عطسه آورد
و عاقرقرحا و سداب دشتی همچنین عطسه آرد و مردم محرور را صواب آن باشد که این داروها چیزی ببوید و به بینی اندر
نکند و افیون و زراوند و گل نیز عطسه آرد

باب دهم در زکام و نزله و معالجات آن

زکام و نزله هر دو شریک اند از بهر آنکه اندر هر دو علت ماده از دماغ فرود آید لیکن بعضی طبیبان آنرا که بجانب بینی
فرود آید نزله گویند و حس بوی باز دارد زکام گویند و آنرا که بجانب حلق و سینه فرود آید نزله گویند و قیاس نزله
با دماغ همچون قیاس علت ذرب است با معده و ذرب اسهالی را گویند که سبب آن ضعیفی معده باشد و عاجزی
او از گواریدن طعام و این چنان باشد که هر طعامی که خورده شود اندر معده بماند و نیکو نباشد و نگوارد و بدان سبب
در معده رطوبات گرد آید و هر طعامی که بدو رسد آنرا تباه کند و ناگوارده بلغزد و هرگاه که رطوبت بسیار بجانب دماغ
دماغ آنرا نتواند گوارید قوت دافعه دماغ ناگواریده را دفع کند و بمجریها افکند که اندر زیر اوست و باندامها

و دماغ ممتلی کند

فرود آید

فرود آید و شک نیست که موضع دماغ بر بالای معده و همه اندامهاست و حرارت غریزی همیشه باندازه خویش
رطوبات را می جنباند و می تراید و از ترائیدن آن بخاری پدید همی آید و هر بخاری که اندر معده و دیگر اندامها بجنبد
جنبیدن آن سوی بالا دارد از بهر آنکه سبب جنبیدن آن حرارتست و مثل برآمدن و باز فرو آمدن آن بخارها و رطوبات
همچون کارگاه گلابست که عرق گل بقوت آتش ببالاید و ببالا برآید و اندر سر دیگ گلاب گرد آید چون بسیار گردد بدان
منفذ که فرو سوست فرود آید و ماده نزله بعضی گرم و رقیق باشد و بعضی سرد و غلیظ اما رقیق بعضی تیز و سوزاننده و تلخ باشد
و بعضی ترش و نزله غلیظ شور باشد و بعضی طعم ناخوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هرگاه نزله زود پخته نگردد و زایل نشود
سبب بیماریهای بسیار گردد و بهر اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند اگر بچشم و گوش فرود آید بیماریهای چشم و گوش تولد کند
و اگر به بینی فرود آید ریشها و بیماریهای بینی تولد کند و اگر بکام فرود آید بیماریهای ملازه تولد کند و اگر بحنجره و حلق فرود آید
خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید درد معده تولد کند و جوع الکلب و ذرب و ریشها نیز تولد کند و اگر بشش فرود آید سرفه
و علت ذات الریه صلب تولد کند و اگر بحجاب فرود آید اماس پهلو و ذات الجنب و شوصه تولد کند و اگر بروده ها
فرود آید اسهال دماغ و سحج و ریش روده ها تولد کند خاصه اگر ماده شور و تیز و ترش باشد و اگر غلیظ و خام و مخاطی باشد
و قولنج تولد کند و اگر قوت دافعه دماغ ضعیف باشد یا منفذهائی که فرو سوی دماغ است گرفته باشد و اگر خلطی غلیظ اندر
مانده بخارها که اندر دماغ بماند اگر اندر تجویفها و منفذهای دماغ باشد اگر بسیار باشد که سکته آرد و اگر کمتر باشد
صرع آورد و اگر اندر رگهای دماغ باشد و اندکی باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و سوخته گشته
مالیخولیا باشد آورد و اگر بگویا بغشای دماغ اندر باشد سرسام آرد گرم و سرد و سبات و مانند آن و اگر
اندر رگهای سر و رگهای دماغ باشد دوار و سدر آورد و اسباب زکام و نزله دو نوع است یکی زندرونی
و یکی بیرونی و از اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هرگاه اندر دماغ سوء المزاج گرم پدید آید بینی و دماغ
گرم شود تریها را بخویشتن کشد فزون از آن که بتواند بزائیدن و تحلیل کردن تا بدان سبب فزونیها بسیار
گرد آید اندر دماغ و از وجهی دیگر اندامی که اندر وی حادث گردد و بدان سبب از هضم و تحلیل فزونیها عاجز شود
و همین دو وجه تریهای فزونی اندر دماغ بسیار کرده آید و قوت دافعه بجهد خویش آن فزونی را دفع کند
و زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ سرد شود هر تری که بدو رسد سطبر گردد
و بفسرد و اندر وی بماند و اگر قوت دافعه قوی باشد جهد کند و آن را به بینی و حلق کند نزله و زکام سرد تولد کند
و اگر قوت دافعه ضعیف باشد انواع علتهای بد چون سکته و صرع و سبات و مانند آن تولد کند و اسباب
بیرونی هم دو نوع است یکی آنست که حوادث فزونی بدماغ رسد و رطوبات را که اندر وی باشد

و به بینی و حلق فرود آورد و افکند و آن چنان باشد که اندر آفتاب یا اندر گرمابه یا نزدیک آتش توقعی بیشتر اتفاق
افتد یا اندر فصل تابستان در خانه گرم اندر وی گذر دارد در شود یا بوی چیز گرم چون جند بیدستر و غیر آن بوی رسد
تا بدین سبب رطوبات بجنبد و به بینی و حلق فرود آورد و سبب دوم آنست که از پس ریاضت گرمابه
و از پس آنکه کاری کرده باشد و از آن کار گرم شده و مسام گشاده شود سر برهنه کند یا از گرمابه سر نا پوشیده
بهوای سرد بیرون آید تا بدین اسباب مسام بسته شود و رطوبات گداخته که اندر سر باشد به بینی و حلق فرود آید
و اندر بیشتر وقتها این اسباب اندرونی و بیرونی جمع شود یا زکام یا نزله تولد کند و زکام از جمع دو سبب باشد
قوی تر و فصد بسیار بدن را متخلخل کند و مستعد زکام گرداند و مردم گرم مزاج را و کسی را که مزاج او اندر تری
از اعتدال بیرون باشد زکام و نزله بسیار افتد از بهر آنکه دماغ سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فزونیها
عاجزتر باشد و گرم مزاج را زکام و نزله کمتر از سرد مزاج افتد و خفتن دور اندر زمستان زکام آرد و خربزه
زمستانی خوردن زکام را تازه کند و آنرا که مستعد آن باشد زکام آرد و روغن بسیار بکار داشتن و مالیدن
اندر زمستان و تابستان زکام آرد و تب نزله سرد را سود دارد و ببراند و هرگاه که از پس باد جنوب باد
شمال آید نزله بسیار افتد و هرگاه که تابستان سخت گرم باشد و اندر تیر ماه بارانها بسیار آید اندر
زمستان آینده نزله بسیار افتد و اگر هوا جنوبی باشد نزله بسیار افتد از بهر آنکه باد جنوب دماغ را ممتلی کند
بقراط میگوید که اکثر من تصیبه النوازل لا تصیبه الطحال یعنی هر کرا نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن شود
جالینوس میگوید این از بهر آنست که هر کرا یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامهای او بسلامت باشد
یعنی هر که به یک علت مبتلا باشد از دیگر علتها ایمن تر باشد خواجه بوعلی سینا میگوید که این از بهر آنست
که اخلاط خداوند نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند طحال غلیظ و سودائی باشد بدین سبب این دو علت
بیکجا کمتر افتد علامات آنرا زکام گرم باشد و چشم و روی وی سرخ شود و آنچه از بینی فرود آید گرم و تیز باشد
و تنک و زرد باشد و بینی و حلق را می سوزاند و دغدغه کند تب آید صداع و رنج و زکام زیادت شود از آنکه
تب دماغ را گرم تر کند و دماغ گرم مادتها را بخویشتن میکشد بیشتر و صداع نیز بسبب زبونی دماغ باشد
و آنرا که زکام سرد باشد و چشم و روی برنگ خویش باشد لیکن گرانی بیشتر کند و آنچه به بینی یا بحلق
فرود آید ستبر باشد و سپید یا کبود فام و اگر تب آید از نزله و زکام زودتر خلاص یابد از بهر آنکه تب زکام و نزله را
ببراند و اندر هر دو نوع آواز گرفته شود و سخن به بینی گوید و حس بوئیدن باطل آید و هرگاه که زکام دراز گردد
[illegible] شود بسینه فرود آید و سرفه آرد و باشد که از آغاز به سینه فرود آرد علامت وی آنست که اندر حلق درشتی کند

که هوای گرم

زکام و نزله کمتر از سرد مزاج افتد باشد

خفتن

علاج اصل

علاج اصل علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده را به بزاند و بختن ماده آنست که قوام او معتدل گردد یعنی آنچه گرم
و رقیق باشد غلیظ تر شود تا بحد اعتدال خود رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق میشود تا باعتدال باز آید اما بزائیدن
ماده زکام گرم و رقیق می شود کشکاب باید فرمود و اندر کشکاب عناب و سپستان و تخم خشخاش دادن
و اگر ماده را سخت بسیار و گرم باشد زود فصد کند و اگر بدان بسیاری گرمی نباشد فصد از پی سه روز
باید فرمود تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم و سرد پشت باید خفت تا ماده بسینه فرو نرود و صواب است
که بالین پست نکند و روی به بالش نهاده خسپد تا ماده نزله به بینی میل کند بر بالش نهاده خسپد
تا ماده نزله به بینی میل کند و بسینه میل نکند و خداوند زکام گرم آرد و اول تا مدت سه روز هیچ طعام و شراب
نخورد جز کشکاب جو که یاد کرده آمد و تا زکام زایل نشود بهیچ حال از حیوانی نخورد و طعام او مزوره و کشک جو
باشد و باقلی آب و روغن بادام و حریره از آرد باقلی و شیر مغز خیار بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست کنده
و اسفاناخ و روغن بادام با مسکه و اول زکام را عطسه زیان دارد و اگر آید باز باید داشت چنانکه اندر
گذشته یاد کرده آمد و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن و اگر چه تشنه شود آب سرد کرده به برف
و یخ بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بروز بهیچ وجه نباید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه اندر اول
زکام اگر ماده رقیق و اندک باشد سود دارد از بهر آنکه بعرق تحلیل شود و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه
آنچه رقیق تر باشد تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود غش گردد و اندر آخر زکام سود دارد ماده پخته را زودتر بگدازد
و دفع کند و آنرا زکام بسیار افتد اندر زکام و نزله حال تندرستی گرمابه و عرق آوردن سود دارد از بهر آنکه
رطوبات و بخارها که سبب زکام و نزله است بعرق خرج شود بدین سبب گرمابه اندر حال تندرستی سببی است
از اسباب منع زکام لیکن بشرط آنکه طعام ناخورده اندر شوند و بتدریج و پوشیده و بیرون آیند موی سر
زود ستردن و سر خاریدن و شانه کردن و مسام را بگشاید و ماده نزله را باز دارد و اگر حاجت افتد اندکی مسهلی
از بنفشه و سپستان و عناب و بیخ خطمی و خیار چنبر و شیرخشت سازند و اگر ماده زکام بحلق فرو می آید و خواهند که
باز دارند غرغره فرمایند بآب عدس بپزند و بدان غرغره کنند صفت غرغره دیگر خشخاش نیم کوفته و گل سرخ
و گلنار و پوست تخم خشخاش و اندکی کشنیز خشک اندر گلاب بپزند و بدان غرغره کنند صفت شراب خشخاش
بگیرند تخم خشخاش نیمن اندر چهار من آب تر کنند یک شبانروز پس آنرا نیم کوفته کنند و هم اندران آب بپزند
تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت گرم و تیز باشد
قدری پوست خشخاش با تخم او یار کنند و اگر خشخاش تر بدست آید صد عدد خشخاش بگیرند و با پوست

تحلیل کند و نزله را

نیم کوفته کنند و اندر هفت من آب باران تر کنند یک شبانروز و دیگر روز انرا بپزند و بدست بمالند و ببالایند
و یک من شکر و یکمن میبختج تر افکنند و بقوام آورند شربتی هفت درم با کشکاب و بعضی طبیبان یک درم
اقاقیا و یک درم زعفران و مر و کلنار از هر یکی درمی و عصارهٔ لحیة التیس بسایند و با این شراب بیامیزند
این شراب را دیاقوذا گویند و کسی را که زکام سخت گرم و ماده تیز و رقیق باشد بامداد و شبانگاه
از این شراب بدهند و اگر هر ساعت میخورد تا مقدار ده استار اندر یک روز خورده شود سود دارد و بوقت
خواب هم ازین شراب بدهند و اگر هر ساعت میخورد تا مقدار ده استار اندر یک روز خورده شود سود دارد
و بوقت خواب هم ازین غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه بشکر پرورده و شراب زوفا صواب بود
و صواب و صفت شراب زوفا اندر علاج سرفه یاد کرده آید و چون ماده پخته شد شراب خشخاش
شاید خوردن با آب گرم سود دارد سودمندتر از آن که مفید باشد و از جهة گرفتگی بینی و نایافتن حس بوی
بوی کندر و باقلی بسرکه تر کنند و بر آتش افکنند و سر بخار آن بدارند و صندل سفید و مشک سوختن و سنگ
آسیاب گرم کرده بسرکه اندر افکنند و سر بخار آن داشتن سود دارد و گل سرخ و شکر طبرزد و برگ
مورد سوختن و بوی آن بر کشیدن سود دارد و بابونه و بنفشه و کشک جو و خشخاش اندر آب بجوشانند
و سر به بخار آن بدارند و سر بدان آب بشویند و بسر چکانند و آنرا زکام و نزله بسیار باشد بحب قوقایا
استفراغ کردن سود دارد صفت حبی که خداوند زکام را اندر روزگار تندرستی بکار داشتن سود دارد
بگیرند صبر مغسول و تربد و رب السوس از هر یکی راستار است نرم کرده حب کنند چنانکه رسمست شربتی
دو درم وقت خواب و آنرا که زکام سرد باشد ارزن گرم کرده بر سر او می نهند تا حرارت آن باندرون
دماغ او رسد و شراب و طعام باز گیرند و چندانکه ممکن گردد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کنند و آب نخورد البته و اگر
ماهی شور خورد یا تشنه گردد و بدان تشنگی صبر کند و آب نخورد البته طعام نخورد و خویشتن را از خواب باز دارد
و یک شبان روز نیک شود و طبع نرم باشد و حبی که از صبر و مصطکی و رب السوس سازند نیک بود و بدین
صفت صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب السوس نیم درم تخم بادیان و پانید از هر یکی نیم درم مقل دانگی حب کنند
بآب کرفس جوشیده و صافی کرده بخورد سنگ آسیا گرم کرده اندر شراب انگوری تلخ افکنند و بینی
به بخار آن بدارند و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش اندر آب به پزند و بر او ریزند و بینی به بخار آن دارند
و شونیز بسرکه تر کرده شبانروز بس بریان کرده و کوفته و اندر خرقه به بندند و پیوسته می بویند و انیسون
بینند و بوی عود و بوی قسط و بوی کند و بوی آتش که از وی شونیز سوخته آید سود دارد و بوی لادن و کشکاب

که از جهد آورند

که از جهة او بزند تخم بادیان و انجیر و مویز منقا و بیخ سوسن اندران بپزند و با سکنگبین خورد و شراب زوفا
دهند بدین صفت بگیرند انجیر زرد خشک و پانزده عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست حلبه و تخم کرفس و تخم
بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا خشک از هر یکی پنج درم بیخ سوسن ده درم بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و هر بامداد مقدار بیست درم با دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی طبیبان اندر این شراب سه درم
زراوند گرد و پنج درم فراسیون اندر افزایند معجون زوفا بگیرند رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان
از هر یکی دو درم بلبل و قردمانا از هر یکی سه درم معجون بادام تلخ و زراوند گرد و بزر الانجره از هر یکی پنج درم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بنفشه با انگبین پرورده و ماء العسل سود دارد و اطراف او بروغنهای گرم
بمالند چون روغن بابونه و مرزنگوش و روغن سداب و روغن حب الغار و روغن سوسن و مقعد و اندام
دیگر و حوالی آن بدین روغنها چرب کنند صواب باشد لیکن از سر و از بینی دور باید داشت و سر بصابون
شستن و به بوره سود دارد صفت داروی بینی دیگر که سر بدان بشویند تا مسام بگشاید و زکام را
ببرد و تحلیل کند بگیرند نطرون سرخ نیمه وقیه سک و یک وقیه هر دو بسایند و اندر خرقه بندند و بر شکل صره
و به گل اندر گیرند و یک شبانروز بآتش اندر نهند و از آتش بیرون کنند و بسایند بشراب انگوری رقیق
و اندر گرمابه سر بدان بشویند و باشد که بطلاهای گرم حاجت آید چون خردل و انجیر و بوره و دشتی و نفط
سیاه تا ریش کند و تریها بپالاید و باشد که بداغ کردن حاجت آید و بوی مشک و جندبیدستر اندرین
حال سود دارد و طعام سبوس با انگبین و تخم کتان بریان کرده و کوفته و با انگبین بسرشند و اندکی بلبل
و بادی آمیخته و حسوی از آرد گندم بپزند و کبوتر بچه و گنجشک بریان کرده روا باشد والله اعلم مقالت پنجم
از کتاب ششم اندر احوال دهان و زبان و لب و دندان و بیماریهای و اسباب و علامات و علاج آنها
و این سه جزو است مرتب بابواب جزو اول اندر بیماریهای لب و دندان و گوشت بن دندان
و این جزو ده بابست باب نخستین اندر یاد کردن منافع لب و احوال بیماریهای لب و علامت
انواع بیماریهای آن بر طریق کلی بدان که آفریدگار تبارک و تعالی لب را از بهر چهار کار آفرید اول
تا دهان و دندان بدو باشد پوشیده دوم تا آب دهان را از بیرون آمدن نگه دارد سیوم تا هوای
گرم و سرد و دود و گرد و پشه و مگس را از حنجره و حلق باز دارد چهارم تا بر سخن گفتن یاری دهد پنجم
تا دهان و دندان پوشیده باشد و پوست لب با گوشت آمیخته است و از گوشت جدا نیست چون پوست
اندامهای دیگر و مزاج و ترکیب وی چون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت موی و

اندیکی آغازیست ابتدا از سوی بالا و دیگر آخر است و انتها از سوء زیر و چون مزاج و ترکیب یکدیگر دارند
و بیماریهای هر یک چون بیماریهای دیگرست از بیماریهای لب یکی آنست که شکافتگی آرد و بعرب انرا
شقاق الشفه گویند و مقعد را بیماری و گفتگی آید و بتازی انرا شقاق المقعد گویند و بر لب نیز گوشت فزونی پدید آید
همچون توت که در مقعد آید و آنرا ناسور گویند و انواع بیماریها که دیگر اندامها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع
آماسها و ریشها و جراحتها و مانند آن هر دو را افتد و هر یکی را اندر بابی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی
باب دوم اندر علاج گفتگی لب باید که هر شب ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند
و خیار بادرنگ بریده بر همدیگر مالند و از کفک که از وی همی آید بدان طلا کنند و لعاب اسپغول و کشکاب
و لعاب سپستان خورد و طلا کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی طلا کردن و مازو
بسرکه طلا کردن سود دارد صفت داروی آزموده موم روغنی سازند از پیه مرغ خانگی و روغن گل بس مازو
کوفته و اسفیداج ارزیز و نشاسته و کشنیز هر یکی راستار است و بوزن این هر چهار موم و روغن بدو بسرشند
و طلا کنند روا باشد و اگر مردارسنگ تنها بدین مردارسنگ و موم روغن بسرشند شاید و آنرا که مزمن گردد
این طلا بکار دارند صفت بگیرند مصطکی و علک البطم و زوفا تر با نگبین بسرشند و طلی کنند صفت داروئی دیگر
بگیرند گفتگی کهن را سود دارد بگیرند مرداسنگ و شادنج عدسی و زرد چوبه و دهنج از هر یکی نیم درم سم بر سوخته
و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یک درم روغن گل دو درم و نیم مرهم سازند چنانکه رسمست
و هر طلا که بکار دارند از پوست تنک که زاندرون خایه مرغ باشد با آن پوست که زاندرون نی باشد و بران نهند
و طعام پاچه و خایه مرغ نیم برشته باب سیوم اندر علاج اندر گوشت فزونی و ناسور لب را ببرند
و بردارند چنانکه ناسور مقعد را یا داروهای تیز نهند چون دیک بر دیک و اقراص خندیقون تا وی را بخورد و اگر خداوند
علت طاقت تیزی داروها ندارد روغن گاو کهن با داروها بیامیزند تا تیزی داروها کمتر کند و در جمله این علت را
علاج چون علاج بواسیر است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید و گوشت فزونی را که بر گوشت بن دندان
پدید آید قلقند دم بر کند آنرا بست کند و بخورد باب چهارم در خوره اندر خون که بر لب و گوشت و بن دندان افتد بدانکه
سبب این علت خلطی تیز باشد که در آنجا افتد و بسوزاند و می خورد و اگر خلط اندکی باشد یا بدان تیزی نباشد
علت سهل تر باشد و اگر سخت و بسیار افتد و تیز بود علت صعب تر باشد علاج نخست رگ باید زد
و باز پس کردن حجامت باید کردن و اگر کهن گردد چهار رگ یا آن دو رگ که زیر زبان است بزدن پس
استفراغ کردن با قراص بنفشه و حب الصبر و مطبوخ هلیله زرد که اندر علاج بیماریهای سر یاد کرده آید

آنجا طلب کنند

آنجا طلب کنند صفت حب صبر آنست بگیرند صبر دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ و مصطکی از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو دانگ حل کرده حب کنند بآب کرفس چنانکه رسمست و از همه شربتها و از
کوزه و از شیر و از دوغ پرهیز باید کردن و طعام از غوره و سماق و زرشک و ناردان و انیسون باید داد
اما اگر علت محکم باشد سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و ببالایند و بدان مضمضه کنند و شب یمانی را
بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا سرخ شود و بسرکه در افکنند پس خشک کنند و نرم بسایند یک جزو ازین
شب و دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت برمی پراکنند و ماهی سرخ و نمک شور را بر آتش
نهند تا سرخ شود و بسوزد پس آنرا بکوبند یک جزو از وی بگیرند و دو جزو گل سرخ بران موضع پراکنند
صفت مضمضه که نافع است بگیرند قسط و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازک و گلنار و جوز السرو
و برگ سرو همه را بآب سماق بپزند و ببالایند و بدان مضمضه کنند و اگر همین داروها بکوبند و بر جایگاه علت
پراکنند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر و زراوند گرد و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ
سوسن راستار است و با انگبین و سرکه بسرشند و طلی کنند و آنرا که علت محکم باشد اقراص نوشادر
بکار باید داشت صفت آن بگیرند نوشادر و قلقطار و قلقدیس و نمک سوخته از هر یکی یک درم شب
یمانی دو درم مازو و آهک بسرکه کشته از هر یکی دو درم و نیم قرطاس سوخته دو درم و نیم زعفران سوخته
دو درم و نیم و کندر و حنا از هر یکی یک درم همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و اندر سایه
بنهند تا خشک شود و هر بامداد یک قرص بمالند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون ببالاید پس بآب غوره
یا بآب سماق یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش ندارد از پس مضمضه روغن گل
گرم کنند و مضمضه کنند و یک ساعت اندر دهن بگذارند یکچند بدین اقراص علاج می کنند تا خون بد نماند و نشان
روی آنست که خون که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوشبوی آید پس بدین داروی دیگر مضمضه کنند
تا گوشت سخت شود و جراحت بروید صفت بگیرند برگ مورد و بودنه دشتی و گلنار و کزمازو و
عاقرقرحا و مازوی سبز و پوست انار ترش از هر یکی را سیر نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
و اگر علت سخت باشد بدل اقراص نوشادر و اقراص قلقند یقون کنند صفت بگیرند آهک ناشسته
سه درم و شب یمانی و اقاقیا از هر یک دو درم و نیم مر سه درم زرنیخ سرخ و از هر یکی دو دام و نیم نوشادر
چهار دانگ همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر سفال نو طلا کنند تا خشک شود هر بامداد چندانکه باید نرم
کنند و اندر سرکه حل کنند و بر جایگاه علت طلا کنند تا سوزش بنشاند و مضمضه کردن در چیزهای

پس ازان سود دارد صفت مضمضه دیگر عدس و گلنار و کزمازو و گل سرخ بزند و بدان مضمضه کنند
و گلنار و خبث الحدید بسایند و بر جایگاه علت می براکنند و بر سرکه و عسل مضمضه کنند و هرگاه که علت
بانحطاط افتد و اندکی ماند و ذرور خشک تر کنند صفت بگیرند توتیا به غوره پرورده دو درم و نیم مرو زرنیخ
و گلنار از هر یکی دو درم سپیدهٔ ارزیز یک درم همه را بسایند و بیامیزند و بکار دارند و بگذارند که ازین داروها
چیزی بحلق فرو رود و هرگاه که علت پاک شود مرهم اسفیداج طلی کنند تا گوشت بروید و بآبهای قابض
که یاد کرده آمده مضمضه میکنند تا گوشت شود و فلونیا بر جایگاه علت طلا کنند سود دارد باب پنجم
اندر علاج سست شدن بن دندان هرگاه که گوشت بن دندان سست شود بباید زدن تا خون برود و نیک
بمزیدن و آنچه می آید می اندازد و صبر کردن تا خون بایستد پس بآبهای قابض مضمضه کنند ذروری که گوشت
بن دندان سخت کند بگیرند گل سرخ با قماع و جفت بلوط و گلنار و حب الآس از هر یک چهار درم
سک و خرنوب نبطی براکنند نزدیک من چنانست که اگر عوض بلبل عاقرقرحا کنند اولیتر باشد والله اعلم
بالصواب باب ششم اندر علاج دمیدگی دهان و ریشهای او سبب دمیدگی و بثرات
که بر لب و از اندرون دهان برآید و آنرا تب خال گویند گرمی معده است و بخارهائی که از وی برآید اندر تبهای
گرم و تیز هم بدین سبب و بر لب بثرها برآید و هم تب خال گویند و بثرهای دیگر که زندرون دهان برآید این
سطح ظاهر باشد آنرا بتازی قلاع گویند و آنکه کهن شود و بگوشت فرو شود آنرا القروح الجند گویند علامتهای ماده
قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خون باشد و از دهان لعاب بسیار آید
و آنچه صفرائی باشد لون او بزردی گراید و با حرارت و سوزش سخت باشد و بلغمی لون او سپید باشد و آب
دهان بسیار رود و درد و سوزش کمتر باشد سخت با پلنگ نبود و آنچه سودائی باشد لون او سیاه باشد
و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع کودکان شیرخواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب نا
گواریدن آن بسیاری شیر دادن باشد یا بدی شیر اکثر علاج ایشان سهل باشد و زود زایل شود
والله تعالی اعلم علاج اما علاج کودکان آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب بدی شیر است
تدبیر باصلاح آوردن شیر کنند و اگر قلاع سرخ مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام را و طفل را عدس
مقشر فرمایند و از سماق و غوره و نار دانگ و از میوها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی
گلنار و گل سرخ و طباشیر و ارد عدس مقشر و سماق اندر دهان کنند و براکنند و اگر قلاع صفرائی باشد
مادر را بآب میوها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد مطبوخ هلیله زرد و فانید و طعام هم ازان

نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ و صندل اسپید و آرد
عدس و اندکی کافور همی پراکنند و اگر اقلاع بلغمی باشد ماذورالختی رطوبة کم فرمایند کردن و هر بامداد گلنگبین
دهند با مقداری آبکامه طعام قلیه خشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا و آنچه بدین ماند و اندر دهان کودک
مازو و جاوشیر و شب یمانی اندر پراکنند و اگر قلاع سودائی باشد ماذورالختی سودا کم کند و از تره و یا سکال و گوشت
و پدیده و از طعامهای غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدبا دهند و انار شیرین و مامیران و سعد و حاشا اندر دهان
کودک می پراکنند و آنرا که دارو پراکنند دشوار باشد مازو اندر بن دندانها و بر زبان او مالند و اگر اندر آب
بپزند و دهان کودک بدان بشویند روا باشد و اگر کودک بطعام خوردن آمده باشد اندر هر نوعی ازین جنس
دهند که یاد کرده آمده و علاج آنها که بزرگتر باشد آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی باشد و سال و عمر
و روزگار و قوت مساعدة کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت پس کردن و پس از آن استفراغ فرمایند
بمطبوخ هلیله و علاج صفرائی بدین نزدیک باشد الا داروهای که در دهان پراکند از جهة خداوند صفرا
خنک تر باید و اندر هر دو نوع شراب خرنوب اندر دهان گرفتن و بکار داشتن و بدان مضمضه کردن
سود دارد و اگر مازو و حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق سوده و اندر دهان بر می پراکنند
و در صفرائی و صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و اگر از پس مضمضه دهان بسوزد
یا خشکی کند روغن گل اندر دهان گیرند و اگر لعاب بسیار باشد مازو و برگ عنب الثعلب و اندکی
سرکه آمیخته اندر دهان گیرند و ساعتی بدارند و پس بریزند و بباید دانست که بسیاری لعاب نشان
ضعیفی علت باشد و حضض سرکه پخته بدان سرکه مضمضه کنند قلاع سرخ را و قلاع اسفید را سود
دارد و آنرا که قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد بحب صبر و ایارج فیقرا و اقاقیا استفراغ باید کرد و داروی
قوی تر بکار باید داشت و آنرا که سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و معجون بکار دارند صفت
داروئی که خداوند قلاع تازه بلغمی سود دارد بگیرند مامیران و برگ زیتون و کزمازو و سعد و قاقله و شب
یمانی و هلیله زرد از هر یکی راستاراست همه بکوبند و بدهان اندر افکنند صفت داروئی دیگر که قلاع کهن را
که سپید باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم سنگ شب یمانی و قلقطار
از هر یک درم سنگ و نیم و نشادر دو درم سنگ سعد و دو درم سنگ زعفران و کبابه از هر یکی
چهار دانگ همه را بسایند و بدهان اندر پراکنند و این دارو در علاج سودائی که تازه باشد سود دارد
و عاقرقرحا و سعد و بلبل از هر یکی راستاراست بدهان اندر پراکنند سود دارد و نمک سوده و بانگ

سرشته طلی کردن قلاع سپید را سود دارد و مضمضه بآب کامه سود دارد داروئی که قلاع سودائی
که کهن باشد سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و مروارید و سماق و نوشادر
از هر یکی راستا راست را بسایند و بقطران بسرشند و اندر صره بندند و اندر گل گیرند و اندر آتش نهند
تا بسوزد پس اندر دهان پراکنند صفت داروئی دیگر که قلاع سودائی را که کهن باشد بگیرند زرنیخ سرخ
و زرد و بوره ارمنی و شب یمانی و زال کفشگران از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا درم سنگ
و نیم مازو و پوست انار از هر یکی چهار درم سنگ اقاقیا دو درم سنگ همه را بقطران بسرشند
و بشویند و باز بسایند و بکار دارند و از پس آن بروغن و گلاب مضمضه کنند بغایت نافع بود باب هفتم
اندر انواع سوء المزاج گرم که بر لب افتد و از بیماریها نباشد که آنرا بعلاج آید مگر که سوء المزاج گرم محکم
باشد یا مضرتی ظاهر بود ولیکن سوء المزاج تر زود لب را ضعیف کند و بدان سبب بد گفتن
سخن یاری نتواند داد اما اگر سوء المزاج گرم باشد لبها می سوزد و از هوای سرد و آب سرد
راحت یابد و اگر سخن سرد باشد اندر هوای خنکی یابد از آن لبها کبود میگردد و حس او باطل گردد
و اگر خشکی باشد پیوسته لبها می طرقد و پوستکهای باریک از وی همی خیزد و اگر تر باشد لبها فرو
آویخته باشد و سست و بر مر باشد علاج خداوند سوء المزاج لب خرقه کتان باب کوک
یا باب سرکه یا بآب کشنیز یا باب عصی الراعی یا بگلاب تر باید کرد و چ سرد کرده بر لب باید نهادن
و گلاب و کافور طلا کردن و خداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن نرگس و روغن سوسن
یا روغن بان و عاقرقرحا سوده یا روغن یاسمن و جندبیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن
طلی کردن سود دارد و خداوند مزاج خشک را کشکاب و روغن بادام باید خورد و لعاب اسپغول
و شکر و پیوسته را با روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو چرب همی مالد و موم روغن که ازین روغنها
کنند سود دارد و علاج ترقیدگی لب که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است علاج اوست و خداوند
مزاج تر را علاج لقوه باید کردن چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است باب هشتم اندر تدبیر
انواع آماسها آماسهای خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان و اگر صفرائی بود رنگ لب
بدان سرخی نباشد لیکن بزردی گراید و سوزانی و مانند آن بیشتر باشد و بدان سطبری نشود و اگر بلغمی
باشد لبها سپید و سرد باشد و کمتر درد کنند و نرم باشد و اگر سودائی باشد لبها کبود و سخت باشد
علاج اما خداوند آماس که خونی باشد رگ قیفال باید زد و صندل سرخ و سپید بآب کشنیز تر

کنی

کنی یا بگلاب سوده طلی کردن سود دارد و شیاف مامیثا و بوس در بندی هم بدین آب ها
سوده طلی کنند و خداوند اماس صفرائی استفراغ کردن بآب میوها و شراب غوره و باب ناردانک
دادن و طلی کردن هم ازین گونه که یاد کرده آمده بکار داشتن و خداوند اماس بلغمی را استفراغ
بلغمی باید کرد با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادها تحلیل کننده بر نهادن چون شب و بابونه و
اکلیل الملک و خداوند اماس سودائی را استفراغ سودا باید کرد چنانچه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده
آمده است و هیچ ضماد گرم و تحلیل کرده بر نشاید نهاد از بهر آنکه وی تحلیل پذیرد لیکن چیزها خنک
بر باید نهاد تا زیاده نشود و طلی ازان نوع باید که اندر علاج سرطان یاد کرده آمده است والله اعلم

باب نهم اندر آمدن آب از دهان اندر خواب اسباب رفتن آب از دهان در خواب سه
وجه است یکی بسیاری رطوبت اندر معده گرم دوم حرارت عارضی که از رطوبتها با حوالی کام
و زبان باشد تحلیل کند چون حرارت روزه سیوم سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق اندر وی
علامتها اما علامت گرمی معده آنست که طعام و داروهای گرم احتمال نکند و علامت بسیاری
رطوبت رقیق آنست که چون طعام خورده شود آب دهان بایستد و علامت سردی و تری
معده آنست که طعامها و داروها سرد و تر را احتمال نکند و از آب گرم و خشک و قی راحت یابد
علاج خداوند معده گرم را رگ باسلیق باید زد هر بامداد شربت آب آبی یا رب سیب ترش
یا رب امرود چینی یا شراب غوره یا شراب انار خورد و طعام او گوشت بزغاله و مرغ خانگی
و دراج و طیهوج مقبوض که مطبخه کند و مضمضه کند باب سماق و عدس و چیزهای قابض و خداوند
معده سرد و تر هر دو هفته قی کند و هر هفته یک شربت با یارج فیقرا بخورد و یک مثقال نمک هندی
و دو دانگ انیسون و بالحاه از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسمست و چون معده پاک کرده باشد
تریاق بزرگ و گوارشهای گرم بکار دارند و طعام و قلیه خشک و کباب و گوشت بریانی
یا خردل و بلبل و نانخواه و هر شب یا هر بامداد اندکی نان خشک اندر آب کامه مالند و بخورد و سر
آب گرم از پس آن بخورد و هر بامداد و شبانگاه و وقت خواب مسواک کنند و هر بامداد یک
ذره نمک درشت با یک دسته کوچک کسنی خوردن و از پس ان پنج درم سنگ اطریفل
کوچک خوردن خداوند معده گرم را سود دارد خواجه علی سینا میگوید ماش بریان کرده سود دارد خاصه
کودکان را

باب دهم اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان عفونتست

یعنی رطوبته تباه شده و بپوسیده و از حال خویش بگردیده و آن عفونت آن در چهار جای افتد نخستین
اندر بیخ دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز دهد دوم سوء المزاج سطح دهان یعنی تباهی مزاج
اندر پشتر حالها گرم باشد و رطوبتهای دهان از حال خویش بگردانند سیوم عفونت بود در معده افتد و
ماده عفونت یا خلط صفرا باشد یا بلغم چهارم عفونت که اندر شش افتد و این علت زهریش افتد اندر
اخر علت علامات آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان زود دلزج شود و هر وقت که
مسواک کنند و دهان بسرکه و گلاب و غیر آن بشویند دهان او خوش کند و باز چون گرم شود تغیر پدید آید
و آنرا که سبب اندر بیخ بن دندان باشد هم چنین باشد که هر گاه که غرغره کند یا خلال کند و مسواک کند
و مادهٔ عفونت لختی بتحلیل نیارد دهان خوش کردد باز معاودت کند و اگر ماده گرم است دندانها ی
بزردی گراید و اگر سرد است بکبودی گراید یا بسبزی و آن را که سبب اندر گوشت اندرین دندان
باشد گوشت او سست شود و مسواک زایل کرد و باز معاودت کند و آنرا که سبب اندر معده باشد
از سوء الهضم خالی نباشد و اروغ او ناخوشبوی باشد و اگر ماده صفرا است اروغ وی طعام بود باک دهد
و اگر بلغمی باشد بوی ترشی دهند علاج آنرا که تباهی مزاج سطح دهان است یا اندر بیخ دندانهاست
یا در گوشت بن دندانهاست نخست رگ قیفال باید زد یا چهار رگ یا دو رگ که در زیر زبانست
باید حجامت کردن و بپوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و هر که عنصل مضمضه کند و بامداد و شبانگاه
مسواک و خلال کردن و بوهایی که یاد کرده اند بکار داشتن و تن را بمطبوخ هلیله پاک کردن و
هر ساعت عاقرقرحا و کزمازو و قوصره و نفور و قوفل و سداب و ساج هندی و مصطکی و عود
غام و کبابه و نشاسته و جوز بوا و قرنفل و فلفل و کندر و سعد خائیدن و اگر ماده
غلیظ تر است مویز خائیدن و بن دندانها بصبر و سیر مالیدن و اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان
و بن دندانها با قراص بوزن زعفران و زرنیخ مالیدن و شستن صفت اقراص زعفران بگیرند مزاج
سوخته یک جزو و بیخ سوسن و زعفران از هر یک یکجزو همه را بکوبند و بانکبین بسرشند و اقراص کنند
و اگر خواهند که حل کنند یا با آبی که اهل اندرونی بخته باشد و بران مضمضه میکنند و اندرین دندانها بالند
صفت اقراص زرنیخ بگیرند و قرطاس سوخته نه درم سنگ و نیم سنگ و سماق و زنجبیل و بلیله سوخته
و اقراص فلفلیقون از هر یکی دو درم سنگ همچون اقراص دیگر بسرشند و بکار دارند عفونت را
بردارد و گوشت پاکیزه بروياند و اگر بانکبین بسرشند و بکار دارند نیک باشد و آنرا که عفونت بگوهر

دندانها باز دهد

دندانها بازدهد دندان را بترا شند و برینند و اگر بجلکی دندان تباه باشد دندان را بر کنند و آنرا سبب
جزکرمی سطح دهان یا کرمی معده نباشد شفتالو و خربزه و زردالو بخوردن بنا شتا سود دارد
و اگر وقت آن نباشد کشنیز و شفتالو و زردالو در آب تر کنند و ازان آب می خورند و به آن
مضمضه میکنند و ازبر کرده را می خورند و پست جو و شکر اندراب سردی خورند و نان مضمضه
و طعام از عوزه و سماق و زرشک و نار دانک سازند در جمله طعام او چیزی باشد که مستحیل نشود
و صفرا نکرد و آن را که سبب فم معده باشد نخست تنقیه میفرمایند پس با یارج فیقرا با طریفل کوچک
سرشته میدهند هر هفته یک مثقال ایارج و سه مثقال اطریفل و هر بامداد اطریفل تنها میدهند
و پست جو و شکر داز میوها و طعامها که یاد کرده آید موافق باشد و اگر معده سرد و ماده بلغمی
باشد حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک مثقال تربد یکدرم سنگ و نمک
هندی و قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه و مقل ازهریکی دو دانگ حل کنند با آب کرفس و هر
بامداد برگ مورد و مویز منقا پیرون کرده دکوفته و بهم سرشته مقداری کوزی بخورد و ابهل تر با مویز
کوفته سخت موافق بود و شراب افسنتین و نقیع صبر و میبه و سوسن سود دارد و صف هریک
اندر علاج معده یاد کرده آید صفت سنون که سبزی بن دندان بدان مالند کوشت بن دندان
سخت کند و بوی دهان خوش کند دندان پاک و سپید کند بگیرند عفال چینی و کفک دریا
و سنجر نیا و شنجار و نمک اندرانی ازهریک سه درم سنگ جوسوخته و عود سوخته و سنبل و کرمانزد
وجب الاس و شب یمانی سوخته اندر سرکه کشته ازهریکی دو درم سنگ عاقرقرحا پنجدرم
سنگ اگر مزاج گرم است دو درم سنگ صندل و دو درم قرنفل و دانگی کافور بادی بپامینند
و اگر مزاج دهان سرد است قرنفل و جوزبویا و کبابه ازهریکی دو درم سنگ و دو دانگ بپا
صفت حبی و خاولنجان ازهریکی درم سنگی مشک دو دانگ همه را بسایند برب سیب یا رب انار
یا بمیبه بسرشند و حب کنند صفت حبی دیگر پوست ترنج و برگ ترنج و فلفل خشک و قرنفل و جوزبوا
و نارمشک و هال و زنجبیل و کبابه و سنبل سته و سعد ازهریکی دو درم سنگ مشک دو دانگ
همه را حب کنند و بپوسته حبی در دهان دارند صفت حبی دیگر آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته
بجای آن باز کنند و هر دو نیمه را بهم باز نهند و اندر خرقه تر کرده بچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا بسته
بشود و گل ازوی باز گیرند و از خرقه بیرون آرند و بکویند و او را بگل نشابوری که بتازی الطین الارمنی

بسر شتند وحب کنند واز جهت مردم مرطوب درم سنگ زنجبیل ونیم درم سنگ کوزبوا
ودوداتک مشک بتی بسر شتند وحب کنند جزو دوم اندر یادکردن اندر احوال زبان وبیماریها وعلامتها
وعلاج آن واین جزده بابست باب نخستین اندر احوال زفان وبطریق کلی وبیماریها وبیماریها
زفان شش نوع است نخستین بیماریهاست که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید واین چنان
باشد که حرکات زفان از حال طبعی واز عادت که بوده باشد بگردد دوم بیماریهاست که مضرت
آن اندر حس لمس ذوق پدید آید چنانکه ازین دو حس یکی باطل شود ودیگر نه وسبب این آنست
که این دو جنس عصب که آلت حس وحرکت واستعداد قبول افتد اندر یکی بیشتر باشد ومضرة
اندرون فعل پدید آید که آفت او رسیده باشد سیوم انواع سوء المزاج چهارم آفتهاست که اندر
موضع وشکل پدید آید چنانکه زفان بسرخی ودرآن شود واز دهان بیرون آید یا تشنج کند یا آماس
اندروی پدید آید واماس بیماریهاست مرکب از سوء المزاج واز دم شکل بیماریها که بمشارکت اندام
دیگر افتد از بهر انکه بیماریهای زفان کاهی از زفان باشد خاصه وکاهی بشرکت دماغ باشد یا بشرکة
اندامی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر حاستها واز افت رخسار خالی نباشد
وآنچه بمشارکت معده وسینه وشش باشد نخست نوعی از آفتها دران عضو بوده باشد ششم
انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوع است از هفت چیز باید جست
نخست از رنگ او دوم از جنس طعم که چگونه همی باید سیوم از تری وخشکی او چهارم از حرکت او واین
چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبک تر است از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از چیزها
که بروی پدید آید هفتم از سوزش ونرمی ودرشتی ما واما شناختن سوء المزاج زفان از جهة اول
چنان است که سپیدی او دلیل سوختن ماده واین اندر بیماریها وتبها تیز باشد وآن نخست سرخ باشد
چون گرم تر شود وبسیاهی گرآید باندازهٔ تب وسوختن ماده یا دلیل فرومردن حرارت غریزی
ونزدیک آمدن مرگ باشد دلیل آماس خونی باشد اندر سر یا معده یا اندر جگر واگر سپید باشد دلیل
سردی معده وجگر باشد ودلیل ماده بلغمی اندر سر وکاهی دلیل یرقان وشناختن حال زفان ازطعم
وی چنانست که اگر ترش است دلیل برانکه اندر همه تن یا اندر معده رطوبتی رقیق است وحرارتی ضعیف
واگر شیرین همی باید دلیل قوت خون باشد واگر تلخی همی باید دلیل قوت صفرا است واگر طعمی ناخوش
همی باید دلیل سودا باشد وشناختن حال زبان از طریق تری وخشکی چنان است که نگاه کند اگر خشک است

وسطح زبان پاکیزه این را خشکی گویند واگر خشکی بر سطح زبان رطوبتی غلیظ از دماغ فرو می آید یا بخاری
از معده برمی آید و حرارت بیماری از الزج و خشک کند بر طبیب واجب است که هرگاه که بیمار را
از خشکی زبان شکایت کنند این حال تامل کند تا بر حقیقت حال او واقف گردد و بیاید دانست
که درستی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری باشد و شناختن حال زبان اگر گرانی و سبکی
اندر سخن گفتن چنان است که گرانی زبان گاهی امتلا رها دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل
ضعف عصبها یا ضعفی قوت دل و آنچه دلیل ضعیفی عصبها باشد تا توقف و فروگرفتن زفان
باشد اندر سخن گفتن و این را بتازی سه گویند و بعضی جنان باشد که حرفها چون س ش وغیره
درست نتواند گفتن و این را بتازی اللثغ گویند و حال اماس زفان همچو حال اماس لب باشد
چنانچه اندر جزو نخستین این کفتار یاد آمده است و حال تشنج چنان است که اگر تشنج اندران
دو عضله افتد که هرکه زفان میرود و سوی بدان است زفان را ازین سوی بدان سوی نتوان برد
و اگر اندر یکی عضله افتد که حرکت گردیدن زفان گردد هان بدان است زبان گردد هان نتواند گردانید
و اگر اندر عضله افتد زبان بورپ سوی آن عضله شود و اگر اندرون دو عضله افتد که دو تو کردن
زبان بدانست زفان دو تو نتواند کرد و تشنج یا از تشنگی باشد یا از امتلا و تشنج خشک از بس
استفراغها افتد یا از بس تبها محرقه و آنچه از امتلا افتد ناگاه افتد و حال بحرها و تفرق الاتصال
و حال قلاع خورده اندر جزو نخستین این کفتار یاد کرده آمده است و علاج این انواع دیگر هریک
بابی جداگانه یاد کرده شود ان شاء الله وحده **باب دویم** اندر علاج طعامهای ناخوش دریافتن تا مل
باید کرد تا علت خاصه اندر زفان است یا بمشارکت عضوی دیگر است چون معده و دماغ یا بمشارکت
همه تن است اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج کنند و اگر مشترک است بعلاج عضو مشارک
مشغول باشد و بهترین بمشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق و علت خاصه باشد
بسرکه و گلاب و شراب خرتوش و آب کشنیز مضمضه و غرغره کند کفایت باشد و اگر ماده
غلیظ تر باشد بسرکه عنصل بیخ آن بکسلد و اگر سخت غلیظ باشد غرغره ها که اندر باب استفراغ
زفان یاد کرده آید بکار دارند و اندر طعامهای استرغار و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه
و پیاز خام بکار دارند و اگر بشرکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ
فرماید بحب بنفشه صفت آن بنفشه دو درم سنگ کل سرخ دو دانگ بنفشه خشک دو

سقمونیا دانگی و نیم انیسون دانگی کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسمست صفت حبی دیگر بگیرند لک مغسول
دو درم سنگ مصطکی و گل سرخ از هر یک دو دانگ سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی کثیرا دانگی
حب کنند بآب کشا و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک خورند و اگر ماده غلیظ است
استفراغ با یارهای بزرگ کنند ولیکن از پس استفراغ غرغره ها که یاد کرده آمده است بکار دارند والله اعلم

باب سیوم در استرخاء زفان و علاج آن

استرخای زبان از دو بیرون نباشد زبان خاصه با شرکت
دماغ باشد و ماده بیماری رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی گردد و این رطوبت دو نوع باشد
یکی رطوبتی باشد رقیق با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب گشته اگر
رطوبت رقیق باشد و با خون آمیخته رنگ زفان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت غالب تر است
و آب از دهان میرود از بهر آنکه رطوبت رقیق است و اگر رطوبت غلیظ باشد زفان سنگین تر باشد
و رنگ زفان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیاری باشد که مردم الثغ و اما را بیماری گرم افتد
و زفان گشاده گردد و از بهر آنکه رطوبتهائی که زفان او را سنگی داشت بگدازد و بتحلیل دفع شود هم
بدین سبب است که چون کودک الثغ بحد بالغی رسد فصیح گردد علاج آن را که رطوبت خاصه زفان را باشد
بغرغره و مضمضه زایل شود و آنرا که بشرکت باشد نخست دماغ با یارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس
غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد از داروی تحلیل کننده آن منفعت حاصل نشود که از داروی
قابض شود اولیتر آن باشد که غرغره از محلل و قابض باشد چون دار شیشعان و گل سرخ و فقاع الاذخر
و طباشیر و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست با یارج فیقرا و شحم حنظل و ملح نفطی و انیسون استفراغی کنند
پس با یارهای بزرگ دهد پس غرغره های قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر
و مانند آن آنگاهی داروها بکوبند و آنرا اندر زفان می مالند لعاب بسیار آرد سود دارد و آنرا که استرخا
از سخن گفتن باز دارد فرفیون و کندش بکوبند و پیوسته اندرین زبان می مالند و اگر آن داروها ضماد سازند
و بر سر و گردن نهند صواب باشد و همین داروها با چیزی دیگر تر گردانند چون عنبر و لادن و [illegible] بسرشند
و پیوسته اندر زیر زفان دارند و آب دهان همی اندازند صفت حبی دیگر بگیرند علک الانباط دو درم
سنگ حلتیت یکدرم سنگ هر دو را بهم بسرشند و حب کنند صفت غرغره بگیرند نوشادر و بلبل
و عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج و سعتر و شونیز و مرزنجوش خشک و ملح نفطی از هر یک
دستار است همه را بکوبند و اندر آب گرم یا اندر آبکامه حل کنند و بدان غرغره میکنند صفت معجونی که

هندوان

هندوان ساخته اند از بهران علة بگیرند زیره کرمانی دو مثقال قرفه و ملح از هر یکی یک مثقال دار بلبل
صد عدد فلفل دویست عدد شکر هشت سیر همه را بکوبند با نگبین بسرشند شربتی چهار درم سنگ
و سلیا و مثرودیطوس و دحمرسا و سنجرینا اندرین زفان مالیدن و خوردن سود دارد و کودکی را
که دیرتر در سخن آید با وی سخن می باید گفت و تکلیف جواب کردن و سخنها مختصر تلقین کردن
و بر زبان او نمک با نگبین سرشته مالیدن و گاه گاه اندک برف مالیدن تا لعاب برود والله اعلم
باب چهارم اندر سوزش زبان اسباب آن عارض چهار است نخست آنکه چیزی خورده شود
که حرارت افزاید و تشنگی آرد چون طعام شور و تلخ یا تیز که بتازی حریف گویند یا چیزی بغایت شیرین
چون عسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده و یا اندر دماغ سیوم تبهای محرقه چهارم اماس اندرون
شکم علاج آنرا که سبب حرارت فم معده و دماغ باشد بلعاب اسپغول و کشکاب را با روغن
گل باید داد و سپستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل باید داد سپستان اندر دهان دارد و آب
لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر دهان می گیرد بدان مضمضه همی کند و استخوان آلوی سیاه
و استخوان خرما هندی اندر دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل مضمضه کردن سوزش
بنشاند صفت حبی که اندر دهان دارد بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم کدو و شیر بز
و نشاسته و کثیرا و ترنجبین همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند و آنرا که چیزی شور و تلخ خورده باشد همین علاج
کنند و آن را که سبب عارض تب محرقه باشد بعلاج مشغول باید شد و با علاج تب این علاج نیز
میکنند و آنرا که سبب عارض اماس اندرون شکم باشد نخست رگ باسلیق بباید زد و آب عنب الثعلب
دادن با شکر و آب کسنها با اندکی خیار شنبر و کشکاب با روغن بادام باب پنجم اندر طرقیدن
زبان سبب این خوردن چیزها شور و ترش و تلخ است علاج لعاب اسپغول اندر دهان میدارند و سپستان
می آمیزند و خیار بادرنگ بر هم بمالند و آن کفک که از وی بدید آید بر زبان طلی کنند و طعام پاچه و خایه
مرغ نیم برشت خورند و از طعامهای شور و تیز و ترش پرهیز کنند و هرچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
اندرین عارض سود دارند والله اعلم باب ششم اندر تشنج زبان سبب تشنج زبان دو چیز است
یا رطوبتی است غلیظ که عضلها که حرکت زبان بدان است ممتلی کند و تبها را پیدا کند یا درازی او کوتاه کند
و زبان بدان سبب تشنج گیرد و یا تشنجی باشد که اندر بیماریهای حاده و تبهای محرقه و رطوبت اصلی که
سبب تر است بتحلیل خرج شود و عضلها هم چون گوشت بریان کرده خشک شود علاج هر دو نوع

از جنس علاج تشنج کلی باشد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علاج خاصه زبان آنست که اگر تشنج زبان
امتلائی رطوبت باشد پس گردن ضمادهای تحلیل کننده بر می نهند چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک
و شبت و مرزنگوش خشک سازند و غرغره فرمایند چون ضمادی که از بابونه بطبیخ حلبه و انجره و روغن بابونه
و روغن زیت و روغن مرزنگوش این روغنهای یا از روغن کوز یا از روغن حبة الخضرا یا از روغن مغز زرد الو
طلخ یا از روغن سداب حلوا با ارد حلبه و تخم بادیان و انگبین و آن حلوا بر مهرهای گردن ضماد کنند و با یارج فیقرا
و شحم حنظل استفراغ کنند و آنرا که تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه
سازند و شیر خر و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو شیرین و آب عنب و آب عصی الراعی
و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه میکنند همه را نیم گرم کرده و این آبها و روغنها نیم گرم کرده اندر دهان میدارند و بدان
غرغره میکنند و بر سر و گردن او میریزند و بدان روغنی که بدست آید ازین روغنها همی مالند **باب هفتم**
اندر اماس زفان اندر نخستین این جزو گفته آمده است که حال اماس زبان همچون حال اماس لب است
و اسباب و علامات آن یاد کرده ایم و بباید دانست که از خوردن خطر که سماروغ گویند و از افیون زبان
اماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید ان شاء الله تعالی وحده علاج اگر اماس خون باشد نخست
رگ قیفال باید زد پس بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کنند و اندر ابتدا هر دو نوع آب کشنیز تر و آب کسنه
و آب کوک و آب عنب الثعلب و گلاب در دهان میدارد و گل سرخ و عصی الراعی و پوست انار
اندر گلاب میزند و بدان مضمضه کنند و شفتالو تر در زبان می مالند و اگر اماس باین تدبیرها فرو ننشیند بگیرند
عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و پوست انار و در آب جو همه را بپزند و بپالایند و بدان مضمضه
میکنند و در دهان میدارند و اگر روزی چند بگذرد بثرها نمایند و بتحلیل کننده حاجت آید انگبین در شیر تازه
که دوشیده باشد حل کنند و بدان مضمضه کنند و آبی که اندر وی بیخ سوسن پخته باشد و آبی که اندر وی حلبه
و انجیر پخته باشد و روغن زیت که در وی تخم بادیان پخته باشد این همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و اندر
آخر اماسها سرد سود دارد و غذا نیز اندرین وقت چیزی پزاننده باید چون کرنب و سرمق و روغن
شیر بخت تازه و اگر اماس سر کند و پالودن گیرد بماء العسل و کشکاب با انگبین مضمضه کند تا بشوید و پاک کند
پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بپزند و بپالایند و بدان مضمضه
کنند و بر جمله علاج کنند چنانکه یاد کرده آمده است و اگر اماس بلغمی باشد نخست بحب ایارج فیقرا و حب قوقایا
استفراغ باید کرد و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر بستی بپزند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکنند

هلیله استفراغ باید کرد و گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ زیر زبان بزنند و اگر اماس صفراوی باشد نخست استفراغ بمطبوخ صح

واندر دهان

واندر دهان میدارند اگر تخم کرفس و بیخ اذخر و تخم بادیان و بیخ او با این چیزها یار کنند تحلیل بهتر کند و شربت
ماء الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و طعام شوربای گنجشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا
و دارچینی و گنجشک بریان کرده و قلیه خشک با آب کامه که با نگبین با روغن زیت که با روغن جوز و اگر اماس
سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون و با یارهای بزرگ کنند و پیوسته چیزی خنک در دهان
می دارند چون آب کشنیز تر و آب کوک تا اماس زیاده نشود جالینوس میگوید مردی شصت سال را
زبان اماس کرد اماسی عظیم و مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم
که گویم چیزی خنک اندر دهان طبیبی دیگر ابر اخلاف مرا منع کرد بیمار آن شب بخواب دید که آب کوک اندر
دهان باید داشت خنک کرد و از آن شفا یافت و این خواب موافق مشورت من آمد و از چیزها که سودا انگیز پرهیز باید کرد
چون بانیکان و کرنب و عدس و گوشت قدید و ماهی شور و اگر اماس سرطانی باشد و بزرگ باشد چنان
که دهان باز نیاید این را علاج نباشد مگر که زبان ازین ببرند تا از آن بلا برهد باب هشتم اندر گنگی که
و خللی که اندر سخن گفتن پدید آید اسباب خلل که در سخن گفتن پدید آید هشت است یکی آنکه عضلهای زبان
مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سیوم انواع اماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره و خوره پنجم آنکه جراحت
بروید و رباطی یا عصبی بدان سبب کوتاه گردد ششم آنکه از پس سرسام فضله از دماغ دفع بشود و
بعضلهای زبان فرو آید هفتم آنکه بسبب تبها محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بدان خشک
گردد هشتم آنکه آفتی اندر عضلهای حنجره باشد چنانکه یا مسترخی شود یا متشنج و خداوند این عارض را آواز
دادن و آغاز سخن گفتن و آغاز کلامها دشوار باشد العلاج علاج استرخا و علاج تشنج و علاج قرحه
و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبها محرقه تولد کند علاج انواع اماسها زفان هر یک اندر بابی
جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس سرسام بعینه علاج اماس است
استفراغ و مضمضه و غرغره هم بدان قیاس کنند و علاج آفتهای عضلها و حنجره و بقیاس علاج تشنج
امتلا و تشنج خشک باشد الا غرغره باید و انجا مضمضه و داروها اندر دهان داشتن و علاج دیگر
آنکه هر وقت که سخن خواهد گفت نفسی باز کشد و مددی از هوا اندر آرد تا عضلها حنجره را قوت دهد
و بجنباند تا سخن گفتن آسان شود و اما علاج آنکه جراحت روید و رباطی کوتاه گردد چه دست کاری نیست
و بریدن آن رباط چنانکه زبان مسترخی شود و اگر از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولی تر باشد
که جرم کنند و این چنان باشد که ابریشمی اندر سوزنی و یرا آن رباط بکنند و باحتیاط بندند و رگها که بر دارند

یا در ابریشم بیرون آید والله اعلم **باب نهم** اندر ضفدع ضفدع غده که اندر زبان پدید آید
و ضفدع را اندر شهر خراسان دق گویند و این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که گفتن او لونی است
آمیخته از لون زبان و سبزی رگ همچون دق و مادت او رطوبتی باشد غلیظ صفت داروها تحلیل
کننده بروی می نهند چون نمک و سرکه و نوشادر و زنگار زوال و اگر بدین زایل نشود داروهای که اندر
علاج قلاع یاد کرده آمده است بر نهند و رگ زیر زبان بزنند و سعتر پارسی و پوست نار و نمک کوفته
بدان موضع می نهند و اندر زبان می مالند و لک سوخته و سورنجان و سپیده خایهٔ مرغ سرشته طلی کنند
والله اعلم **باب دهم** اندر آماس ملازه بیماریها ملازه دو نوع است یکی آماس که اندر وی پدید آید
سبب نزله که از سر بدو فرود آید دویم آنکه مسترخی گردد و فرو آویزد و بر حنجره و حلق بنشیند و ماده
آماس بعضی را خون برد و بعضی را خلط صفرای و سبب آماسیدن وی آنست که گوشت او متخلل و
میان تهی است هر ماده که بدو فرو رود آن را بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد اندر وی بماند و آماس کند
و بحلق فرود آید و دم زدن و طعام بحلق فرو بردن را زحمت کند و باز دارد علامت اما علامت خلط
صفرای تلخی دهان باشد و زردی کام زبان و حرارت و سوزش و تشنگی و آماس بزرگ
نباشد و سفید و سوزش نباشد و گرمی لنگ گران کند و علامت بلغم آنست که ملازه دراز شود
چون دم موش و نرم باشد و علامت خلط سودائی سختی آماس باشد و تیرگی رنگ کام زبان باشد
که طعم زبان ترش باشد و تدبیر گذشته گواهی دهد علاج آماس خونی را نخست رگ قیفال باید گشاد
و طبع را بآب لبلاب یا آب کشنی یا آب عنب الثعلب یا بآب لسان الحمل یا بآب کشنیز تر
و سماق اندرین آبها تر کرده و بالوده یا بعصاره گل تازه غرغره کردن نگاه می دارد و اگر ماده اندکیست
غرغره بداروها باید کرد که سخت قابض نباشد همچون سرکه و گلاب و سکنگبین بآب گرم آمیخته
چون آب کشنیز تر و آب و شیر خر پزد تا بقوة قبض مدد بیماری ماده کمتر گردد و آنچه حاصل می باشد
تحلیل می پذیرد و اگر ماده بسیار باشد غرغره بداروهائی باید کرد که اندر وی قبض بسیار است چون
آب رب گزر یا گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی و مازو تر و گزمازو و گلنار و اقاقیا اندر آب بپزند
و بدان غرغره کنند صفت داروهائی که اندر ابتدای این علت بدهان بیمار اندر نهند تا بملازه برسد بگیرند گل
سرخ و گلنار و گزمازو و صندل سپید و سماق و شیاف مامیثا و عدس مقشر و زردچوبه
رب سوسن از هر یک راستا راست همه را بکوبند و با نبوبه در دمند صفت داروی ملازه

نیان بردارند بگیرند شب یمانی چهار درم سنگ گلنار هشت درم زعفران دو درم سنگ کافور
ونشاسته و از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و کفچه میل برکنند و ملازه را برافرازند صفت
داروئی که بدان غرغره کنند بگیرند حب الآس و بلوط و کزمازو و سماق همه را اندر گلاب
بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر چیزها قابض رنجی و فشردی تولد کند غرغره بآب کوک
و سماق و خرنوب کند و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته بکوبند از هر یکی راستار است با بنوبه
اندر دمند و لعاب اسپغول و لعاب خطمی و کشکاب با جلاب آمیخته نیم گرم اندر دهان
داشتن و بدان غرغره کردن سود دارد و اگر اماس صفرائی باشد نخست تن را از ماده
صفرائی پاک باید کرد بمطبوخ هلیله و خرما هندی و شاهسپرم و خیارشنبر و آنچه بدان ماند
و بدان آبها که در علاج خونی یاد کرده آمده غرغره کردن چون آب عنب الثعلب و
کشکاب و آب خربزه هندی خوردن و بدان غرغره کردن چون سه روز بگذرد و بهتر نشود
بداروهای قوی یاد کرده آمده است علاج باید کرد و باندازه دارو ضعیف تر و قوی تر کردن
و اگر اماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کردن بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی
و مانند این و هر بامداد گلنگبین دادن و غرغره کردن بسکنگبین یا آب کامه و خردل و مازو
سوده بسرکه طلی کردن صفت داروئی دیگر که اندر دمند بگیرند شیاف مامیثا و گل سرخ
و سماق و رب سوس و زعفران و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و پلپل و دارپلپل و کزمازو و
گلنار و زردچوبه و هلیله زرد و شب یمانی و مازو و حضض و خیار و قاقله و قصب الذریره و زرنیخ
سرخ و سرگین سگی که او را سه روز بسته دارند و استخوان دهند و خطاطیف سوخته از هر یکی
راستار است همه را بکوبند و بزنند و اندر دمند و علاج که از جهت استرخا یاد کرده آمد یا این
علاج بکار دارند و اگر اماس سودائی باشد حال او همچون حال اماس زبان باشد و علاج همان
پیوسته استفراغ سودائی باید کردن و چیزها خنک چون آب کشنیز و آب کوک اندر دهان
داشتن و بدان غرغره کردن تا اماس سرطانی نشود و زیادت نگردد پس ماده اگر نوع بلغم
غلیظ باشد و طبیب بحکم مشاهدت و اندکی علاج دیگر شاید کرد علاج چنان سودائی باید کرد
صفت داروئی که اندر دمند اگر خواهند بسرشند و طلا کنند بگیرند مازوی سبز یک جزو زاک سرخ
و سماق از هر یک سه جزو و دو دانگ نمک بیست جزو بشراب خرنوب بسرشند و طلی کنند

استخوان

صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی یک جزو نوشادر یک جزو نیم مازوی سبز دو بهر از یک
جزو ذاک سرخ سه جزو چون وقت اینها رسد مر و زعفران و سعد و دارشیشعان و فقاع الاذخر
و عود بلسان و اشنه با این داروها بکار دارند و همین داروها بزنند و بدان مضمضه کنند اگر بدین علاج کفایت
نشود عصارهٔ قثاء الحمار و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته و بیخته و بعسل سرشته طلی کنند و اندر دهان همی
دارند و اگر آماس سخت تر شود و روزگار بر آید آنکه بعسل سرشته طلی کند صفت داروئی که طلی میکنند
بگیرند شب یمانی و انگزد و نوشادر از هر یکی راستا راست بسایند و بکفچه میل برگیرند و بدهان اندازند
و ملازه اندرون نهند و نگاه دارند و اگر دارو با سکنگبین عنصلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد
و اگر این داروها بشربتی کنند بیخ سوسن اندر آب پزند و آب او را با میخته بیامیزند و اندر دهان
میدارند و آن را که ملازه مسترخی شود و فرو آویزد اگر حرارت و سوختی باشد غرغره ها خشک که یاد کرد
آمد بکار دارند و نخست رگ زنند و ملازه یا بصندل و گلنار و کافور بشراب خربق بردارند و اگر حرارتی
نباشد ملازه بنوشادر و مازو بردارند و بآب کامه و خردل غرغره کنند و نمک غرغره باید کردن و ملازه کودکان
بمازو و سرکه بردارند و مازو بسرکه بسایند و بر مس طلی کنند بران موضع که بتازی یافوخ گویند
صفت ضمادی که ملازه کودکان و بزرگان بدان بردارند بگیرند مغاث و اقاقیا و گل دود خورده
و سندش کفشگران و اسپغول و همه را بکوبند جز اسپغول را و سرکه بگیرند و برگ مورد و گشنیز تر
خشک اندروی بجوشند و بپالایند و این داروها بدین سرکه بسرشند و بر یافوخ نهند ملازه بردارند
از بهر آنکه ملازه را حرکتی خاصه عضوی را باشد که او را حرکت ارادی باشد و اصل او بدان گوشت
پیوسته است که گرداگرد اوست که او را بتازی العنقه گویند و بغشای که بکاسه سر پوشنده است
و پوست سر و هر گاه که این داروها قابض بر پوست سر فراهم آرند و برکشند ملازه با وی کشیده شود
و آنرا که آماس و استرخاء ملازه بدین هم علاجها نیک نشود ملازه را بباید برید اگر اندرین قصبه امتلائی
باشد نشاید برید نخست تن پاک باید کردن و تا این ملازه باریک نشود و سداد چون انگوری آویخته
نگردد نشاید برید اما آنچه فرو آویزد چون دم موش اگر در بریدن چندین احتیاط نکنند خطرناک باشد
لیکن تن پاک باید کرد پس بریدن و هر دو نوع را تمام نشاید برید لیکن آن چندان که در مقدار
طبعی چندان باید برید و اگر بیشتر بریده شود بیم آن باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق
در آید که حلق و شش برگردد و همان ساعت مردم هلاک گردد و اگر کسی خواهد که او را بدارد

ببرند

ببرند برگیرند انگیزد و شب یمانی و بر تن او طلی کنند و نوشادر و انگزد هم چنان تن او باریک کند و ذاک
اندر دهان داشتن نیز نیک باشد و بیشتری از بس سه روز بیفتد و چون این داروها طلی کنند و بیمار
باید که پیوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد یا لعاب میرود و از دارو بحلق فرو نبرد و هر وقت که
ملازه بخواهد برید اقراص کهربا افیونی و شراب کوذ و شراب خرتوث حاضر باید داشت تا از
بس بریدن اقراص کهربا یا شرابی ازین دو گونه بیامیزند و بدهان اندر گیرند و بدان غرغره کنند تا خون
بسیار نرود و داروها قابض بکفچه میل اندر کنند و باقی ملازه اندر وی نهند و بآب سرد عصارهٔ
غوره و عصاره لسان الحمل تنها که با قراص کهربا که گل مختوم غرغره کنند و هم عصاره قابض چون عصارهٔ
غوره و عصاره ریواج و عنب الثعلب و آبی ترش اندرین باب سودمند باشد والله اعلم

جزو سیم اندر احوال بیماریهای دندان و علاج آن و این جزو ده باب است باب نخستین
اندر احوال دندان و بیماریها بر طریق کلی میان طبیبان خلاف است اندران که گوهر دندان استخوان
است یا عصب است بعضی گفتند که استخوان است و بعضی گفته اند که عصب است انها که گفته اند
استخوان است گفته اند که گوهری سخت است و خشک و شکننده و حرارت او اندک است
و سردی و خشکی اندر وی غالب است و اگر بسایند و بتراشند حس الم نیابد و آنها که گفته اند که
عصب است از بهر آنکه گفته اند که دندان حس گرم و سرد همی یابد و اگر ترشی بدان رسد خیره شود
و خیرگی دندان را بتازی ضرس گویند یعنی کند شدن و این کند شدن هم چون خدر است عصب را
و خدر جز عصب را نباشد و اندر گوهر دندان زردها و خارش و ضربان بسیار باشد بدین
اسباب گفتند که دندان عصبی سخت است و درست آنست که گوهر دندان استخوانست
و عصبهاء دماغی بگوهر او پیوستست و سختی و خشکی و شکنندگی با وی آمیخته و این عصبها اندر بیخ او
بیشتر است درد و ضربان و حس او بدین عصبها است و سردی و خشکی و شکنندگی و حس او از
تراشیدن و سودن نایافتن از بهر آنست که اصل گوهر او استخوان است و همچنین خلاف است
اندر آنکه گوهر دندان از آب مادر و پدر است چون استخوان و عصب و پوست و رگها و شریانها
و غشاها و صفاقها و رباطها از غذا خون و گوشت و پیه و این خلاف از بهر آنست که هر اندام که از
آب مادر و پدر است اگر پاره از و برود بدل او باز نیاید و بهیچ علاج باز نتوان آوردن و هرچه از غذا
روید اگر پاره از آن برود بدل آن باز آید و بعلاج باز توان آوردن چنانکه مردم کسی لاغر

وباز فربه شود یا بسبب حرارتی و ریشی تازه گوشت از عضوی برود و آن موضع تهی ماند و خالی پدید آید
بعلاج گوشت او باز آید و آن تهی و مغاکی هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفتند که دندان از غذا
روید اگر در اصل از آب پدر و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی و آنچه بیفتد باز بر نیامدی و بعضی دیگر
گفتند که دندان در اصل آفرینش از مادر و پدر است و اگر از غذا رستی بایستی که آنچه دوم بار در بزرگی
بیوفتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که در اصل دندان از آب مادر و پدر است
و ماده در استخوانها که دندان در وی تعبیه کرده است آماده و نهاده و حکمت آفریدگار تبارک
و تعالی اندر پدید ناکردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذاء طفل مدتی شیر است و بر دندان
حاجت نباشد و دیگر استخوان فک که دندان از وی بر می آید در خور دندانهاء او باشد ضعیف
و کوچک اگر باول آفرینش دندانها بر آمدی بس ضعیف و نازک بودی اگر دندان قوی بودی
آن استخوان دندان از وی بر آید بر نیامدی و شکل ناهموار بودی از بهر آنکه دندان سندان آنست
و استخوان همچو آن چوبست که سندان بر وی همی سازند و اصل صنعت آنرا چون سندان کار
نتواند کرد لاجرم از روی حکمت اولی تر آن بود که ماده دندانها اندر استخوانها آماده باشد معده
نهاد پس از مدتی که استخوانها بزرگ و محکم شود و از بهر آنکه آن در خائیدن غذا بدان حاجت آید
دندان بر آید و سبب افتادن دندان بهفت سالگی آنست که دندانها نخستین بقیاس
بآنکه پس از آن بر آید ضعیف باشد و قوت آن ندارد که همه عمر طعامها غلیظ و خشک میخاید
و می شکند طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی دندانها بیفکند و دیگر قوی تر که
طاقت کار همه عمر دارد بر آرد و نیز آنست که کودک چون هفت سال شد همه اندامها
و استخوانهاء او بزرگ تر شود و استخوانها که دندان از وی بر آید بزرگ شود و بضرورت
چون استخوان بزرگ شود جای بیخ دندانها نخستین فراخ شود و آن دندانها باین استخوان
در خورنده نباشد پس بسبب فراخ شدن جای جنبان شوند و بیفتند و سبب دیگر قوی تر
جای بر آمدن آنست که از ماده که دندانها از وست دندانهاء نخستین اندک بیکار شده باشد
و ماده بسیار بر نمانده باشد تا طبیعت آن ماده دندانها محکم تر بر آرد باذن الله تعالی و آنکه مردمان
میگویند بعضی پیران دراز عمر را سند بگیرند که دندان می بر آید و نشان میدهند که فلان را و بمهمان را
بدیدیم دندان افتاده و باز بر آمده بباید دانست که استخوان که دندان از وی بر آمده است

همچون

همچون اره ایست که بتازی منشار گویند عجب نیست اگر شخصی را دندانها بیوفتد بروزگار از بهر آنکه
چیزی خوردن تکلف خائیدن میکند آن کوشت که بدین استخوانها پیوستست سوده باشد
و نماند و آن مضرتش پدید آید مردمان پندارند که دندانست و نیز شک نیست که مزاج مردم از اعم
ترکیب و قوتها او قوی تر باشد و این قوت نخست اندر آب پدر و مادر بوده باشد و عجب نیست
که اگر در حال آفرینش مادهٔ دندانها او چندان آید که جون در حال بزرگی دندان او بیوفتد باز آید
باذن الله عزوجل و استخوان دندان همی سابد و همی مالد بسبب بهیدن و خائیدن سخت
و خشک سوده بشود و بدل آنچه سوده می شود هم بدان می آید و کمی و سودگی آن دندان که برابر
آنجای خالی باشد که دندان ازوی افتاده است دراز تر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی مالد
و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود و بیماریهای دندان بسیار نوع است سست شدن
و جنبان گشتن و افتادن و ریزیدن و کند شدن و بوسیدن و میان او خورده و تهی شدن
و رنگ او بگردیدن و بخارها بردی او نشستن و دردها صعب و ضربان دردی پدید آمدن و از خیزد
سردیا گرم بی طاقت شدن و از طعام عاجز آمدن و آماسیدن و همگنان اتفاق کرده بر آنکه بر دندان
این همه بیماریها ممکن است مگر آماس را که گروهی گمان برده اند که دندان از بهر آنکه گوهر او سخت است
آماس نگیرد و اگرچه این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است
سبب آن ناگفتن آن اندرین موضع بس درازی بفزاید باید دانست که اگرچه گوهر او
سخت است و استخوان است آماس گیرد از بهر آنکه غذایی پذیرد و می بالد اندر طولیت و
عرض و عمق کشیده می شود و می افزاید چه مانع است از آنکه جسم بدین فضله قبول کند و آماس گیرد
و اگر دندان فضله و خلط بد قبول نکردی و آنرا اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بود دندانها بعضی سیاه
و بعضی سبز و بعضی کبود و بعضی زرد نگشتی و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها
طبعی صحت و از خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندانها نفوذ یابد بس جرا نشاید که و قتی فضول اندرین
و حوالی دندان بیشتر باشد بیشتر نفوذ یابد و آماس تولد کند و احوال مزاج دندان از گوشت بن
دندان باید جست و از رنگ آن اگر سرخ باشد مزاج دندانها خونی است و اگر بزردی گراید صفراوی است
و اگر سپید باشد بلغمی است و اگر رنگ سبز بر وی باشد سودائی است **باب دوم** اندر تدبیر
نگاهداشتن دندان تا درست بماند آنرا که تدبیر نگاهداشتن دندانها حاجت باشد تا درست

هیدان است بیدگر آمده دلیل
بر آنکه هیدان باید آنست
آنکه دندان بیوفتد
بانگشتان

ده معنی را تیمار باید داشت یکی از انچه بسیار خوردن دمعده را گران کردن پرهیز کند و احتیاط
کند تا انچه خورده باشد اندر معده تباه نشود و این چنان باشد که چیزها که زود اندر معده تباه شود چون
شیر و ماهی شور نخورند و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه دارند و هرچه لطیف تر و نازک تر و رقیق تر
باشد نخست خورند از بهر آنکه هرچه لطیف تر زود تر گوارد و بر سر طعام غلیظ ناگوارنده بایستد
و گذر نیابد و تباه نشود و این تباه کند و از بس ریاضت و رنج چیزهای نازک چون ماهی تازه کوچک
و مانند آن نشاید خورد از بهر انکه زود تباه شود و بخار بکیرد دوم انکه قی کردن بسیار عادة نکند
خاصه اگر انچه برآید ترش باشد سیوم انکه بدندان چیزها سخت نشکند چهارم انکه از خائیدن
چیزها چون علک و ناطف و غیر آن پرهیز کند پنجم انکه از ترشیها که دندان را گند کند چون
غوره و ترشی ترنج پرهیز کند ششم انکه چیزی سخت تر سرد یا سخت کرم نخورد خاصه
اگر از پس یکدیگر هفتم انکه چیزها که دندان را و گوشت بن دندان را زیان کند نخورد چون کندنا
و کوز و خرما و غیر آن هشتم انکه چون طعام خورده باشد خلال کند و میان دندانها پاک کند
و اندر خلال چندان باستقصا نکند که آب و خلال طبعی ازوی برود از بهر انکه چون طبعی برود زود بے
دندان درست تر کردد و بخارها زود و برو پشتر پذیرد و مسواک از چوب تلخ و نرم باید دهم
انکه هر وقتی که قی خواهد کرد نخست دندانها جرب کند پس قی کند و هر شب وقت خواب
دندانها بروغن جرب کند و شکر مالند تا بخارها بروی نگیرد اگر مزاج دندان گرم است
بصندل و شکر مالند هر دو کی بس بروغن جرب کند باید دانست که سر خرگوش سوخته
و ناسوخته و شب یمانی با لثش پریان کند و اندر سرکه گشته یا اندکی مرصانی مالیدن
و بیخ نباتی که یتوع گویند اندر شراب پختن و بدان مضمضه کردن اندر دهان هر ماهی دوبار
این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندان سخت کند و مادتها را ازین دندان پاک کند
و دندان بسلامت باشد و یتوع نباتی را گویند که اورا چون بشکنند شیری ازوی
بیرون آید و نیز باید دانست که از بهر آنکه مزاج سرد یا گرم یا خشک است داروهای که
اورا بر مزاج خویشتن تندرستی نگاه دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل
شده باشد مگر انکه مزاج گرم یا سرد بگرداند مزاج یا خشکی یا سرد گرم باید دارو
ماهی که بدندان سودمند است و یا خشک سرد است صندل است و گل و شکر و کافور

دگر مازو

وکزمازو وکلنار ودم الاخوین و مازو ومروارید وفوفل وارد جو وبرگ کز وپوست درخت
توذ وبیخ خمار و داروها که بدندان سودمند است با خشکی گرم است نمک سوخته وشیح سوخته
وسعد ودارچینی وزوفاء خشک وفقاع الاذخر وسرون کاو کوهی سوخته وپودنه سوخته ونا
سوخته وابهل وزراوند گرد وشحم حنظل وعقرقره وسازج هندی وپوست بیخ کبر وعود
ومشک وخرما سوخته وبرسیاوشان سوخته ونا سوخته وخاکستر چوب رز وخاکستر
بوره ومصطکی وابکینه سوخته وماذو سوخته واندر سرکه کشته معتدل است وداروها آمیخته
که بدان مسواک کنند ودندان را بدان بمالند آن را صواب گویند واندر علاج دندان ها
اندر جایگاه خویش صورتها آزموده یاد کرده آمد ان شاء الله تعالی باب سیم
اندر درد دندان واسباب درد دندان انواع است سوء المزاج یا مادت وبی ماده
ودرد که از سوء المزاج یا مادت باشد سبب بسیاری ماده باشد یا بدی مادت یا پری
آن یا غلیظی یا بادناکی آن بسیاری باشد که اندرون دندان یا اندر میان دندان کرم
تولد کند وماده که پدید آید اندر بیشتری حالها از معده بسر درآید واز سر بدندان فرود آید
وآنرا که ماده همه تن باشد هم طریق رسیدن آن بدندان آنست که یاد کرده آمد وبسیار
باشد که اندر تبها حاده ومحرقه دندان بدرد آید وسبب آن از مشارکت دندان باشد
اندر سوء المزاج با همه اندامها واین از غایت تیزی تب باشد وسبب خورده شدن
دندان وشکستگی ماده نیز باشد که بدو فرود آید یا ترش علامتها نخست نگاه دارد درد
دندان که اندرین گوشت دندان آماسی نیست اگر آماس بیند واندر گوهر دندان هیچ آما
آماسی وکندی نیست وسستی وخورده شدن باشد ورنگ او رنگ دندانها درست
باشد بباید دانست که ماده علت هم اندر گوشت است وهم اندر گوهر دندان واگر
درین دندان هیچ آماس نباشد ودندان کنده شده باشد یا سست شده یا آماس کرده
یا خورده شده یا رنگ او یکر دیده باشد بباید دانست که علت اندر گوهر دندان است
وخداوند این چنین همی باید که درد اندر درازپای دندان همی آید واگر خداوند علت دهد
که از آن جانب که دندان دردمند است فک او بجمله درد میکند وحس اختلاج واضطراب
این همی یابد بباید دانست که با ماده اندر عصب ها که به بیخ دندانها پیوست است وسبب

اختلاج و اضطراب حرکت شریانست که بدو نزدیک است و اما علامتها سوء المزاج
اگر گرم باشد از خنک و آب سرد و داروها سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج سرد باشد
هوا سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر مادهٔ علت رقیق باشد منفعت
داروها زود پدید آید و اگر غلیظ باشد درد یا گرانی باشد و منفعت داروها دیر یافته شود
و اگر ماده بادناک باشد در وی چکیده باشد و یا تمدد و از جای بجای میشود و اگر سوء المزاج
خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای بیخ او بسبب لاغر شدن و باریک
شدن مزاج برگردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که مادهٔ علت
اندر گوهر دندان باشد چون دندان برکند زایل شود و اگر در عصب باشد هم ممکن است
که زایل شود از بهر آنکه چون دندان برکنده آید جای بدان ماده که طبیعت میخواهد که آنرا تحلیل کند
مزاج برگردد و آن زحمت و فشردن که ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدان که دندان برکند
درد زایل شود علاج اگر درد بمشارکت همه تن باشد نخست تن پاک باید کرد بفصد و اسهال
و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله از آن از سر بدو فرو می آید چیزی که فضله را دفع کند
استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج فیقرا با شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار
و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماسی باشد هم نخست بفصد و اسهال علاج باید کرد و اگر
و اگر مادهٔ علت گرم است آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب لسان الحمل و مانند آن
اندر دهان می باید کرد و بدان مضمضه همی باید کرد و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور
اندرین آبها حل باید کرد و در جمله اندر ابتداء علت اندر داروها خشک که اندر وی هم قبضی و هم
خنکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه همی باید کرد پس بتدریج از جای
از جای خویش بیرون آوردن و بتدریج بداروهاء تحلیل کننده آمدن و ماده را بیرون آوردن
بهفت طریق است یکی آنکه رودکی که او را بتازی علق گویند در بن دندان ها افکند یا رگ زیر
زبان بزند یا زیر زنخ حجامت کند دوم آنکه داروهاء تحلیل کننده اندر دهان میگیرند و بدان مضمضه
می کنند و میخایند سیوم آنکه داغ کنند چهارم داروهاء دود آنکه پنجم آنکه داروی اندر گوش
یا اندر بینی چکانند ششم آن که داروها از بیرون بر رخسار و بر زنخدان نهند هفتم آنکه داروهای بر دندان
نهند اما داروها خنک و قابض که اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد تر است

دبامرکه

وبا سرکه و آب برگ زیتون بآب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس اندر وی
پخته باشد و روغن مورد و روغن زیت که آن را بتازی زیت انفاق گویند و این روغن باشد
که از غوره زیتون کنند یعنی از زیتون سبز و روغن گل باشد آب میوزی پخته چنان که دو بهر
یا سه بهر شراب باشد و یک بهر روغن بجوشند تا به نیمه باز آید و اندر دهان می گیرند و اگر درد
عظیم باشد عقرقرحا کوفته و بیخته بر دندان می دمد و اگر از درد بی طاقت شود افیون اندر روغن
بپزند و پنبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند یا فلونیا بر نهند پس باید که مشغول شوند تا
ضرورت نباشد دست بدین دارو نزنند و تدارک چنان باشد که از پس این داروها
تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که درد دندان را بی خبر کند و درد بنشاند بگیرند تخم
مهک و افیون و میعه و بزر و از هر یکی دو درم سنگ بلبل و انگزد شامی از هر یکی یک درم
سنگ همه را بکوبند و بعصر العنب یعنی بدوشاب بسرشند و بر دندان نهند و هیچ بی خبر گردانیدن
دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده و برف و یخ اندر دهان می گیرند و پاره چون فاتر
می شود می ریزند و دیگر باره می گیرند تا بی خبر شود و درد بیار آمد و گاه باشد که از آب سرد
درد زیاده شود پس بیخبر گردد و درد ساکن شود و آنرا که ماده علت و مزاج دندان سرد
باشد نخست داروهای رادع بکار دارند یعنی داروهای که ماده باز گرداند و دندان را قوة دهد
تا ماده را کمتر قبول کند چون شب یمانی بریان کرده و اندر سرکه کشند و نمک هندی را تنها هم
بسایند و بر دندان نهند و پاره سوخته اندر سرکه کشته بر نهادن ماده را باز گرداند و دندان
قوت دهد و از پس این داروها مضمضه باید کرد و روغن گل و سرکه تحلیل رطوبت از بیخ
دندان و از گوهر او بکشند بدین سبب است که سرکه دندان کند کند و از پس روز لیکن
چون با روغن گل باشد رطوبت اصلی را تحلیل نتواند کرد اگر گندی تولد کند و از پس سه روز داروها
تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و بزر اسپند و تخم بادیان و شحم حنظل و عقرقره و انگزد
و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و کندش و سیر و مرزنگوش و سعتر و آنچه بدین ماند و ارزن
با نمک گرم کرده مجرفه اندر کنند و از بیرون نیز می نهند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کشد و آماس
و چون آماس گیرد درد بنشانند و بداروی تحلیل کنند که آماس زایل شود صفت ضمادی که از بیرون
بر نهند بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بپزند بآب یا شراب یا چون چیزی سو

واز بیرون می نهند روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارو محمد ذکریا
میگویند روغن کنجد یا روغن گاو گرم کرده اندر دهان گرفتن درد بنشاند از بهر آنکه عصبها که به بیخ
دندان پیوسته گوشت بر دندان نرم کند و قوت گرمی روغن ماده را تحلیل کند صفت
داروی تحلیل کننده بگیرند انگزد و خردل و اندر سرکه بجوشند و بدان سرکه مضمضه کنند
و اگر ماده سخت گرم نباشد اندر شراب انگوری بپزند و شحم حنظل و عاقرقره هر سه
راستا راست اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کننده است و از بهر آنکه
مزاج دندان خشک است داروهای که تحلیل کننده یا چیزی خشک و قابض بکار باید
داشت چون کلنار و اقاقیا و مانند آن صفت مضمضه که تحلیل کند خربق سپید و عاقرقره و
شیطرج همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و مضمضه کنند بدان صفت داروی که محمد ذکریا
اندر کتاب حاوی میگویند و جماعتی گواهی دادند بر آنکه این دارو درد دندان بر درشحه کند
زرنیخ مثقال برگ مورد بر کف دست کند هر سه بکوبند و اندر سرکه بپزند و بچوب صنوبر
میجنبانند و اندر دهان گیرند و از پس این دارو روغن بلسان و جاوشیر بر دندان می نهند
صفت داروی دیگر بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند گرد و عاقرقرحا از هر یکی بهره بزنند تا به نیمه باز آید و ببالایند
و آن سرکه بدهان در می دارند صفت داروی دیگر که بسایند ماده را تحلیل کند و بگیرد بودنه
کوهی و پلپل سفید و عاقرقرحا هر سه با مویزه دانه بیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و میخوایند و لعاب
از دهان می ریزند صفت داروی که ماده غلیظ را تحلیل کند بگیرند بلبل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل
و بورق از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و سنجرنیا
و تریاقی بزرگ بدندان اندر بگیرند جالینوس میگویند که آنرا بتازی سام ابرص گویند و بر دندان
نهند و درد دندان بنشیند و داغ کردن دندان را علاجها قوی است و آزموده خاصه آنرا که
ماده اندر گوهر دندان باشد صفت داغ کردن نخست داروها که تحلیل کننده است اندر روغن
زیت بپزند و جوال دوزی گرم کنند و بر روغن زیت فرو زنند و انبوبه بر دندان نهند و گرداگرد
دندان بخمیر بپوندند تا حرارت بدیگر جای رسد پس جوال دوز بدان انبوبه بگذارند و بر دندان نهند
چند کرت اگر روغن گرم اندر انبوبه چکانند نیک باشد و اگر درد کنند هم تحلیل کننده باید
چون شحم حنظل و بیخ نی و پیاز خاصه که اندرین دندان گرم باشد و سپندان و برگ سداب

میخایند

وجعده

وجعده و خردل و عاقرقرحا و سم خر و صواب آن باشد که دارو در آتش افکنند و قمع
بر سر آن فرو نهند و نایزه بر دندان نهند تا دود بدندان رسد و آنرا که اندر گوهر دندان یا اندر
بیخ او کرم باشد تخم کندنا و تخم بنگ از هر یک راستا راست بکوبند و با موم بمالند و بر آتش
افکنند و دود بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیوفتد و در طبیخها درهمی و دانگ و نیم
تخم بیاز فرموده اند با این هر دو تخم و بعوض موم پیه نیز فرموده اند و هر دو صواب است
و مقدار آنچه بیک دفع بسوزند یک درم سنگ است و داروها که اندر بینی چکانند هم
تحلیل کننده باید چون آب قثاء الحمار و عصاره اصل چکندر و آب مرزنگوش و همین آبها بدان
گوش که از جانب دندان دردمند باشد اندر چکانند خاصه آب کبر تر و آنرا که در دندان
از کاواکی باشد انگزد و سنجرینا و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و بسرکه سوده و بلبل
و عاقرقرحا کوفته و با ورد سرشته و مرصافی سوده و با قطران سرشته و شونیز و مویزج و تخم
بنگ کوفته و با پرزد سرشته یا آنچه حاضر باشد این داروها بدان کاواکی اندر نهند و کاواکی بداروها
چنان اکنده بکنند که درد نیافت شود لیکن بدان اندازه باید که دندان از دارو رنجور نشود صفت
داروهای دیگر که بکاواکی دندان فرو نهند درد بنشاند و دندان را نگاه دارد تا دیگر خورده نشود بگیرند
و با انگبین گرم کنند و بشم پاره بدان تر کنند و بدندان کاواک اندر نهند صفت دیگر بگیرند عاقرقرحا
و افیون و زعفران هر سه با قطران سرشته و بدندان اندر نهند صفت دیگر بگیرند مشک خالص
و مصطکی راستا راست هر دو بسایند و بدان اندر دندان نهند و آهنی گرم بر سر دندان نهند تا
مصطکی بگدازد و هر دو آنجا بماند صفت دیگر زنجبیل و عاقرقره و افیون و زعفران هر سه با قطران و انگبین
سرشته و بدندان اندر نهند صفت دیگر زنجبیل بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و بدندان
اندر نهند و فلونیا پارسی اندر نهادن درد دندان بنشاند و خواب آرد بباید دانست که سبب
کاواک شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرو آید و او را بخورد اگر ماده اندکی باشد یک دندان
بیش کاواک نکند داروها خشک بر نهادن کفایت باشد و اگر ماده بسیار باشد نخست
تن و دماغ پاک باید کرد پس دندان و علاج کردن کافور اندرین مالیدن و بدندان اندر گرفتن
خوردگی و کاواکی دندان را نگذارد که فراخ شود و خربق سیاه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته بدان
کاواکی دندان فرو نهادن دندان را از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و بیخ نیک اندر شراب

وآن شراب اندر دهان سود دارد وآنرا که سبب درد دندان خشکی ولاغری اندر دندان باشد
بپوسته دندان ها را بپه لبط و بپه مرغ و مسکه باید مالید وآنرا که سبب درد دندان اماس بر دندان
باشد تامل باید کرد تا ماده کرم است یا سرد و بیشتری مادهٔ آن خونی باشد واز رطوبت نیز
بسیار باشد اما آن را که بسیار خون ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد و اسپغول بسرکه
تر کرده اندر دهان کیرد و بر جایگاه آماس نگاهدارند و داروها خنک که یاد کرده آمده است بکار
دارد بس اگر سه روز نکدرد وآماس فرو نشیند آب کرم و خوردنی و روغن کرم کرده باتش
اندر دهان بپفکند و بگذارند تا آماس وریم بیرون آرد و پاک شود وآنرا که نشانهاء رطوبت ظاهر شود
نخست ایارج فیقرا دهد و نمک سوده بسرکه تر کرده اندر دهان و بدان موضع برنهند و نگاه میدارند
تا بگدازد چون بگداخته از دهان بپفکند و بگذارند که بگذارند که بخلق فرو شود و دیگر باره برنهند و داروهاء
تحلیل کننده که یاد کرده آمده است بکار دارند و تریاک بزرک و سنجرینا طلی کنند و الله اعلم

باب چهارم اندر شکستکی و ریزیدن دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است
یکی انکه خشکی بروی غالب بود دوانکه در کوهر او رطوبت بماند دوم انکه رطوبتها بدو اندر کوهر او کرد آید و
کوهر او را تباه و سست کند و فرق میان هر دو آنست که آنرا که خشکی غالب شود دندان لاغر باریک
باشد و آنرا که رطوبتها بیعنی کوهر او را تباه کند زرد باشد یا رنک او بکشته باشد یا سطبر تر و پالیده تر کشته
باشد علاج آنرا که خشکی غالب شده باشد بپوسته رو غنها کرم کرده اندر دهان می باید کرفت
و مسکه و بپه لبط طلی کردن و غذاها تری فزاینده خوردن وآنرا که رطوبتها کوهر دندان را تباه کرده باشد
علاج او آنست که بدارو های قبض کننده ماده را ازوی باز دارد و کوهر او را بدین داروها قوت دهند
ماده کمتر پذیرد و داروهای قابض چون هلیلهٔ زرد نیم درم سنک قرفه پانزده درم سنک دارچینی سه درم
سنک شب یمانی دماذو سوخته دهر چه اندر باب کذشته یاد کرده آمده است نافع است صفت
دارو که دندانها را قوت دهد سعد سه درم سنک شب یمانی هلیله زرد نیم درم سنک قرفه پانزده درم
سنک دارچینی سه درم سنک شب یمانی دو درم سنک عاقرقرحا هفت درم سنک
نوشادر و دار بلبل و سنک از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و دندانها بدان میمالند صفت سفوفی
دیکر کشک جویم کوفته کنند و آنرا بعسل واندکی قطران آلوده کنند و بر کاغذی بپیچند و پرچیخته اندر تنوری
کرم نهند تا بسیار شود بس بردارند ازوی یک جزو دو عود خام و کلنار و سعد و پوست انار و نمک

از هر یک

از هر یک یکجزو همه را بکوبند و بکار دارند باب پنجم در جنبیدن دندانها و معالجات آن سبب جنبیدن دندانها چهار
نوع است یکی بسیاری رطوبته و عصبها و رباطها که او را سستی دارد دوم آنکه بن دندان یا گوشت
که بدو پیوست است تا کنار این استخوان که دندان از وی رستست خورده شود تا بدان سبب
دندان جنبان شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر کند و باریک شود چنانکه پیران و ناتوانان
و کسانی را که مدتی کرسنگی کشند و غذا نیابند چهارم زخمی و آسیبی که بروی آید علاج علامتهای
آنرا که سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و آنرا که سبب غلبه خشکی
باشد دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد
خورده شدن کنارها استخوانها که دندان از وی رست است بچشم بتوان دید و آنرا که زخمی
و آسیبی رسد نخستین حاجت نیاید علاج نخستین کاری اندر علاج دندانها که جنبان باشد
آنست که از سخن گفتن بسیار و از خائیدن طعامهای سخت پرهیز کند و بدست و زبان آن را
نجنباند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بدارو ها کرم و قابض کند چون شراب
مویزی که شب یمانی و چند مقدار نیم وزن شب یمانی نمک اندروی پخته باشد بدین شراب مضمضه
کردن و اندر دهان نگاهداشتن و دو درم سنگ شب یمانی و یکدرم سنگ نمک سود بدین
دندانها پر کردن صفت داروی قابض بگیرند انارترش از هر یک شش درم سنگ نمک
زرنیخ سرخ و شب یمانی از هر یک سه درم سنگ کل سرخ و سماق از هر یک شش درم
سنگ سنبل و اذخر از هر یک سه درم سنگ همه را بکوبند و بدین دندانها پر کنند صفت داروی دیگر
بگیرند سماق پوست انارترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و سنگ و کلنار و ماذو کرمازو
و شب یمانی راستار است همه را بکوبند و اندرین دندانها کنند صفت داروی دیگر بگیرند نمک سوده
و با کنین بسرشند و در خرقه کتان بپیچند و در گل گیرند و در زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک
از میان خرقه بیرون کنند و بکوبند ارزن نمک ده درم سنگ زعفران و مرو سنبل و مصطکی از هر یکی
دو درم سنگ سداب خشک و کلنار و سماق از هر یک سه درم سنگ همه را بکوبند و اندر میان
دندانها میکنند این همه پس ازان باید که با یارج فیقرا استفراغ کرده باشد و اگر این علت اثر
کهنه باشد داغ باید کردن چنانچه اندر علاج درد دندان یاد کرده آمده است و بسیار باشد که
هیچ از منفعت ظاهر نگردد حاجت بدان باشد که دندانها چنان با بریشم کشیده بدندانی که سخت باشد

بازبندد اگر سبب لاغری و یا باریکی دندان غلبه خشکی باشد علاج آنست که اندرین باب گذشته
یاد کرده آمده است و روغن گل و روغن بید نیم گرم کرده بگوش اندر باید چکانید و آنچه پیران را افتد ازین
نوع علاج پذیر نباشد آنچه جز پیران را افتد هم عسر باشد از بهر آنکه دندان بزودی فربه نشود پس اولیتر
آن باشد که آنرا بداروهاء قابض علاج باید کرد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان
یا کنارهاء استخوان که دندان بروی رستست علاج خوره باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده
آمده است باب ششم در تغیر لون دندانها و معالجات آن اسباب تغیر لون دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها
بظاهر دندان بنشیند و دندان بدو گردنده شود و بسیار باشد که آنرا مسواک نکند بر ظاهر دندان
بمالند و سفال گردد دوم آنکه خلطی بد اندر گوهر دندان گذر یابد و غذای وی گردد و رنگ او بگردد
علاج نوع نخستین را پیش از آنکه سفال گردد و بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد بباید تراشید
و آنچه اندر باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک بامداد و شبانگاه و وقت
خواب دندانها چرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را پاک کند بگیرند کفک دریا
و نمک سوخته با عسل چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نمک اندرانی و صدف سوخته
و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یک راستاراست همه را بکوبند و دندانها
بدان مالند و [illegible] و آبگینه کوفته نرم کرده و شهادت این همه آنست که دندان در ساعت سپید کند
و بزداید و سنون که اندر باب علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت نیکست و اگر زردی و رنگها
دیر که بر دندان آید پس قوی نباشد زنگار با عسل بسرشند و بر دندان بمالند و اگر مسحوقینا و مانند آن با وی
بیامیزند زودتر پاک گردد والله اعلم صفت دارو که سیاهی دندان بزداید بگیرند قنبیل ده درم سنگ
پلپل چهار درم سنگ حماما سه درم سنگ سازج هندی دو درم سنگ بلبل مازو سوخته دو درم سنگ
همه را بکوبند و دندانها بدو بمالند و اندر نسخهٔ دیگر مازو هشت درم و بعوض حضض سوخته هشت درم سنگ و اما
نوع دومین را اگر یک دندان یا دو رنگ کرده آینده باشد بسنونها علاج توان کرد لیکن اگر بیشتر باشد
علامت بسیاری ماده باشد و بسنون کار بر نیاید نخستین پاک باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و مانند
آن و بآبکامه و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندانها کردن و سنونها بکار داشتن صفت
سنونی دیگر که ماده را از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر او را بزداید بگیرند سعد نه درم سنگ سنبل یک درم
سنگ پلپل شش درم سنگ قسط و زراوند گرد و انگزد از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا و مسحوقینا

مسحوقینا

مسحوقینا

وزنجار

شنجار

وزنجار و سنبل از هر یکی یکدرم سنگ و آن دارو که از بهر سیاهی دندان یاد کرده آمده است
اندرین جای موافق باشد **باب هفتم در کندی دندانها که بتازی ضرس گویند** اسباب کند شدن دندانها
دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا چیزی بغایت ترش خورده باشد دوم آنکه اندر معده
رطوبتی ترش باشد و برقی برآید که اگرچه برقی برنیاید بخار آن دندانها را کند همین دارد و علامت
وی آروغ ترش و عفص باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارض گرم است برگ و ساق خرفه
و باذروج خائیدن سود دارد اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته تر کرده بجای او باشد
و قشر هر بار زیت انفاق نیم × گرم کرده مضمضه کنند و اندر دهان نگاه میدارند و اگر مزاج گرم نیست
دندان بر مغز گوز و فندق و بر گوز هند و مغز بادام گرم کرده نهادن سود دارد و علک الانباط و موم زرد
خائیدن و دردی روغن زیت که اندرین کار مسین بر آتش نهاده باشد اندر معده نخست معده را پاک
باید کرد آفتاب یا سطر شود سود دارد و آنرا که سبب بلغم ترش معده بود نخست معده را پاک باید کرد
برقی و ایارج فیقرا و معجون قنداد یقون بکار داشتن چنانکه اندر علاج معده نخست یاد کرده آید و حب الغار
و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و درخت شراب و لبن البقر که آنرا تریاق سحر
گویند و اندر دندان مالیدن سود دارد و روغن بلسان و روغن بان مالیدن سخت سودمند است
والله اعلم بالصواب **باب هشتم در ضعیفی و آب گذاشتن دندانها و علاج آن** آب گذاشتن دندان حالی است
او را که اگر طعام و شراب گرم و یا سرد و باز آید طاقت آن ندارد و هیچ طعام سخت نتواند خائیدن
و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدمه درد دندان باشد علاج نان گرم و زرده
خایه مرغ بریان کرده اندر دندان گرفتن و داشتن سود دارد و حب زراوند طویل شب یمانی اندرین
دندانها مالیدن و ایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان
مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان داشتن سود دارد و اگر سبب این حال شخصی
گرمی مزاج دندان باشد و لون گوشت بن دندان و دیگر حالها بران گواهی دهد او را روغن گل اندر دهان
می باید داشت و صندل و اندکی کافور دندانها را مالیدن و برگ ساق خرفه و تخم او خائیدن سود دارد
باب نهم اندر تدبیر آسان برآمدن دندان طفل تدبیر آسان برآمدن کودک آنست که آرل
او را یعنی آن موضع که رستنگاه دندان است بچیزها نرم و چرب می مالند چون پیه مرغ و پیه بط و مغز
خرگوش بچه خواجه بوعلی سینا اندر کتاب قانون حکایت میکنند که طبیبان هند گفته اند که اگر

اندرک کودکان مالند او را خاصیت است اندرین باب وهرگاه که دردمند شود عصارهٔ عنب الثعلب
وروغن گل بهم بزنند وسنگ گرم کنند وانگشت بدان جرب کنند باآهستگی بارک وی بمالند
وبنا بدکه اشت که جزی خائیدن تا ماده دندان بتحلیل خرج شود وهرگاه که دندان بدید آمد سر
کردن وبناکوشش بوجرب دارند واگر قطره روغن نیم گرم اندرگوش او چکانند روا باشد والله اعلم
باب دهم اندر تدبیر دندان بزرگان یا آنچه افکندنی باشد بآسانی بیفکنند چون کار بدان رسد
که دندان بباید افکند صواب آن باشد که نخست گوشت بن دندان را بتیز بیازند پس داروها
برنهند تا قوت آن دارو زودتر به بیخ اورسد اما داروهای که بیخ دندان سست کند ازین نوع باشد بگیرند
بوست بیخ نوت وعاقرقرحا بکوبند نرم واندرلعاب نهند وبسرکه می سایند تا چون انگبین شود
هرروزی سه بار بدین دندان طلی کنند ودندانهای دیگر بخمیر یا بچیزی دیگر بپوشیده دارند صفت داروی دیگر
عاقرقرحا بیخ قثاءالحمار کوفته وبیخته کنند وبسرکه بسرشند چهل روز اندرآفتاب نهند وهرروزی جنبانند
واگر سرکه خشک شود زیاده میکنند چنانکه پوسته بقوام انگبین باشد پس قطره ازوی برین دندان
نهند پس اذانکه زده باشند ویکساعت صبرکنند پس دندان را بتیز مایند وبکشند اگر باسانی برآید
فبها ونعم واگر دیگر روز همچنین برنهند تا برآید بی رنج وزرنج سرخ بروز دهم بدین صفت بدندان
سست کنند وآسان وداروی سرکه چنین سست کننده است صفت داروی دیگر بگیرند بزرالانجره
وهردو راستار است بهم بسرشند وبرگ انجر بسه جندان همه را بکوبند میزند چنانکه بقوام انگبین باشد
وطلی کنند صفت دیگر داروی بیخ بتوع ویرا بشکنند شیری بیرون آید دو جزو شیری بتوع یک جزو
نیم قیسوم یک جزو هرسه را بیزند وطلی کنند وبتوع نباتی را گویند که جون وی را بشکنند شیری بیرون
زاید ازوی قوی تراست ازوی وآن نبات که درخراسان ازشیوی اوصمغی حاصل می شود که
آنرا تریاق میگویند وشیرای بغیرخام همه قوی است واگر اردکندم بشیر بتوع بتوع بسرشند
وبردندان نهند ودندان را برآرد وهربار سه ساعت باید داشت تا مقصود حاصل شود وبه ضفدع
که زیردرختان واندرمیان گیاه وما وا دارد وپشت او سبز باشد ویرا آزیده است ومنفعت
دندان او کندن وریزانیدن آنست که دندانی دردکند وبیخ او محکم باشد واورا نتوان جنبانید
بضرورت می باید کندوکندن خطرباشد ازان که دندان محکم را جنبانیدن وردعظیم تولد کرد
دتب وصداع ودردچشم آرد وباشد که کنارفک را بشکند وبرهنه کند پس اگر تدبیری کنند

کاتان

که آسان بیوفتد و ازین خطرها ایمن باشد والله اعلم بالصواب **گفتار ششم** اندر شناختن
احوال حنجره و حلق و علاج خناق جزو نخستین اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن آن و
و انواع تغیر و علاج هر یک **باب نخستین در باطل شدن آواز** که سبب آن انواع سوء المزاج
باشد آفت آواز سوء المزاج بی ماده باشد یا سوء المزاج با ماده چون اماسی و نزله یا زخمی
و آسیبی که بآلتهاء آواز رسد و اندر کتاب نخستین تشریح حنجره و مبداء او و چگونگی پدید
آواز تشریح یاد کرده آمده است و معلوم کرده که رسید مادهٔ آواز حجاب است و رسانندهٔ
آن بحلق و حنجره عضلهاست چون مادهٔ آواز از حجاب بحلق رسید آنرا بتازی دوی گویند
و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آنرا آواز گرداند و بمعونت کام و زبان و ملاذه و دندانها
حروفها پدید آید و رطوبت جرب و لزج که از اندرون حنجره است حنجره را و عضلهای او را نرم
نرم همی دارند تا مادهٔ آواز بحقیقت آواز گردد و بس هرگاه که اندر حجاب یا اندر عضلهاء سینه
یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزج که از اندرون حنجره است آفتی پدید آید آواز بگردد و اگر آفتی
قوی باشد آواز باطل گردد و اگر شخصی را بآلتی از آلتهاء آواز آفتی رسد و آواز باطل شود سخن
گفتن او باطل شود و از بهر آنکه تا دم زدن برجای بود و پیشینگان اندر کتاب یاد کرده آمده اند که
مردی را حاجت افتاد که او را بدست کاری و آهن حاجت افتاد که آواز بدست کاری
و آهن حاجت افتد علاج کردند و آن عصب که آنرا العصب الراجع گویند بریده شود آواز او یک نیمه
باطل شد و تشریح این عصب اندر کتاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد کرده آمده است
علامت بباید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است میان خشک و تغیر آواز باطل شدن
بیشتر از آن باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و هرگاه که اندر تری
از اعتدال سخت دور شود آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود اندکی بگردد و سر حنجره را بسرنا
پای مانند کرده اند از بهر آنکه اگر سرناء تر شود و سر او بیکدیگر فراز آید و آواز ندهد و اگر سخت خشک
شود لبهای او گشاده ماند و مزاج باز شود و آواز ندهد و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابها
تری فزای خورده باشد و آواز آن چون آواز سگ بچه و اندر هوای تر مقام داشته و هرگاه که
جهد کند که آواز آرد آواز باریک باشد و آواز آن چون آواز سگ بچه ترانه و علامت خشک
آن باشد که طعامها خشک خورده باشد و اندر هوا خشک مقام داشته یا گردی و دودی بحنجره

و این گفتار دو جزو است
و این پنج باب است

وحلق او رسیده باشد یا بانگ بسیار کرده بود و شب بیدار بود و هر گاه که خواهد که آواز بردارد
آواز او همچون آواز کلنگ باشد علاج هر که آواز بگردد یا باطل شود زود بعلاج مشغول باید شد اگر روز
کاری برآید علاج بدشواری پذیرد و عسر گردد و اما اگر آفت خشکی باشد لعاب اسپغول نیم گرم شکر
و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ و حنا و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و گرمابه و آب خوش و نیم گرم
دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر و نی شکر و مسکه و آرد سمید و شکر سود دارد نار شیرین
خاصه نار ملین گویند آنرا بگیرند و اندر خرقه بچند و اندر میان خاکستر گرم کنند تا بپزند چون بخته شد سر او
بردارند و میان او بجنبانند و جلاب بخته با ندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند و بیامیزند
و نیم گرم بخورانند و اگر بسبب رطوبت باشد لعوق گرنب ساده سود دارد و اگر رطوبت سخت باشد
اندکی انگزد با لعوق گرنب بسرشند و سر کنند با لغظی و طبیخ حلبه و شاخهای تر از گرنب خایدن و آب
آن مزبدن سود دارد صفت لعوق گرنب بگیرند و آنرا بیارند و بفشارند و صافی کنند و عسل یا پانید آمیخته
برنهند و بقوام آرند صفت داروی دیگر زنجبیل صد درم سنگ و اندر شیر تازه ترکنند و هر روز شیر تازه
بگیرند و تا روزده شود بس آنرا بکوبند نرم تا چون مرهم شود و پنجاه درم سنگ دارچین سوده همچون
سرمه و بیست پنج درم سنگ زعفران و چندوزن هم شاسته همه را بانگبین یا شکر طبرزد بقوام
آورده بسرشند و هر بامداد یک کفچه بخورند صفت داروی دیگر بگیرند انگزده درم سنگ زعفران
بیست درم سنگ انگبین سه درم سنگ همه را بسرشند و بر سر آتش نهند تا علک شود بپوسته
مذرد هان می دارند و می مزند صفت داروی دیگر انجر خشک و پودنه تر یا خشک از هریکی راستا
راست بیزند و بیالایند پس صمغ عربی سوده برافکنند و بسرشند چندانک بقوام انگبین شود صفت
داروی دیگر بگیرند مرصافی دو درم سنگ رب السوس و کندر از هریکی درم سنگ زعفران
سه درم سنگ و دو دانگ همه را بکوبند و بامیخته بسرشند و انجر خشک اگر سبب تر یا خشک
والله اعلم بالصواب **باب دویم گرفته شدن آواز و علاج آن** گرفته شدن آواز بتازی البح گویند
و اسباب آن از انواع سوء المزاج باشد و ریح و ماندگی و بانگ کردن بسیار و بیدار بودن
بشب و طعامهای خشک خوردن و اماسی که اندر حوالی حنجره تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج
گرم باشد آواز سطبر شود چون بانگ شیر و پلنگ و جانورانی که گرم مزاج باشد علاج از چیزهای ترش
و شور و دشت و تیز پرهیز باید کرد و طعام و شراب و داروازان نوع باید که در باب گذشته

یاد کرده

یاد کرده آمده است و کشکاب و روغن بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد
خردل بریان کرده سه درم مرصافی شش درم سنگ پلپل یک درم سنگ کندر و تبرزد
هر یک چهار درم سنگ درم همه را بکوبند و حبها سازند و اندر زیر زبان می دارند صفت
داروی دیگر بگیرند مرصافی دو درم سنگ کندر ده درم سنگ نمیحه حل کنند و حب کنند
صفت دارو دیگر بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و جلغوزه از هر یک دو درم سنگ
انیسون و صمغ عربی و رب السوس و تخم بادیان از هر یکی یک درم سنگ تا پانزده درم
سنگ حبها کنند چنانکه رسمست و اگر سبب رنج و ماندگی باشد گرمابه و آسایش
و بقفا باز خفتن سود دارد و چیزها نرم باید خورد چون شیر تازه و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت بی
نمک و شوربا اسفاناخ بمرغ فربه و حسوء ازآرد باقلی کرده و تخم کتان و شکر و از شراب
پرهیز باید کرد و غرغره ها که اندر خناق گرم وصف کرده آمده است بکار داشتن و از کثیرا و نشاسته
و صمغ و رب السوس حبها سازند و پیوسته اندر دهان می دارند و اگر سبب رطوبتی باشد
که از دماغ فرود آمده باشد آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و عنصل
و انگبین و روغن گاو و متنجنه موافق بود و علاج نزله علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم
و گرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت و بباید دانست که کبابه خائیدن آواز تیز و
درشت را صافی کند و طعامها که آواز روشن و صافی دارد باقلی است و مویز منقا بر روغن
بادام تر کرده و از داروها گرم که اندرین باب سودمند است بلبل و انگزد و به پرزرد و مرو کز
و علک البطم و رسالج و لبنی و سرکه عنصل و بیخ جاوشیر و از داروها سرد تخم کدو و خیار
بادرنگ و نشاسته و کثیرا و صمغ و لعاب اسپغول و رب السوس و شیر تازه و بهترین چیزی
که داروها با وی بیامیزند زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت سود دارد **باب سیم در آواز لرزنده**
آواز لرزنده را بتازی صوت المرتعش گویند و سبب آن اندر قصبه شش باشد و اندر
و اندر عضله که بر قصبه نهادهٔ اوست و آواز لرزنده دو نوع باشد یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی
و آنچه ارتعاشی باشد دایم باشد و اختلاجی گاهی باشد و گاهی نه و اختلاج نه اندر
تواند و نه اندر غضروف لیکن اندر عضوی تواند بود که از کشیدن بدرد چون گوشت و پوست
و غشا و سبب اختلاج مادهٔ غلیظ باشد که اندر عضله و غشاء قصبه شش افتاده باشد

وسبب ارتعاشی آن باشد که قوت میخواهد که حنجره را بجنباند و آواز کند و ماده غلیظ را بآن
بجنباند و ماده بسبب غلیظی و گرانی سکون جوید و فزونی گراید از و حرکت بخلاف حرکت
حرکت ارتعاشی کند و اضطراب تولد کند علاج خداوند این علت را جند انکه ممکن بود از
بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار و از دویدن
واز جنبانیدن دستها باز باید داشت و بباید فرمود تا بقفا باز خسپد و بر سینه او چیزی سنگ
بمقدار طاقت او بر نهادن و آن تخته باشد از سرب و غیران و بباید فرمود تا بدین شکل خفته
سخن گفتن تکلیف کند و استفراغ بحقنها تیز و معجون لوغازه اندر طبیخ افتیمون و غرغره با گلاب
و ایارج فیقرا و مویزج و حبها که از عاقرقرحا و حنبد بیدستر و حب النیل و حب الغار و خربق
و سکبینج و مقل و جاوشیر و تخم کرفس سازند سود دارد و طعام جبر ناکننده چون فلیه آب گلاب
و فلیه نار دانک و ماهی شور و طعامها که اندروی خردل باشد آن کرده باشد و الله اعلم بالصواب
باب چهارم در آواز تیزه اندر آواز تیزه و آواز تیره را بتازی الصوت الکدر و المظلم گویند و این آوازی باشد
همچون آوازکه درین که بهم باز آید و سبب آن رطوبتی باشد سخت غلیظ علاج او ریاضت باشد
و نفس فرو کرفتن و کز کرفتن و مالیدن بر سینه بخزها درشت و عرق آوردن اندر کرمابه و طعامها
لطیف کننده و پزنده و شراب کهن سود دارد و الله اعلم بالصواب باب پنجم
در آواز باریک آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند و اسباب آن پنج ابی باشد و
ماندکی و انواع استفراغ و جماع بسیار و سرما نیز حنجره را تنک کند و آواز باریک شود
همچنین آواز کودکان و زنان علاج کرمابه معتدل و غذاها معتدل لطیف که زود گوارا باشد علاج
که اندر باز کرفته شدن آواز یاد کرده آمده است علاج اوست جزو دوم اندر ذبحه و خناق
و بثرها که بر حنجره پدید آید و فرو کرفتن و این چهار باب است باب نخستین اندر ذبحه و خناق و علاج آن
ذبحه آماسی باشد کرم اندر هر دو عضله که بر سر مری و جانب حلقوم است و ازا بتازی
الشغاز گویند و اللوزتان نیز گویند و آماس از کوشش تا کوشش اندر پیش حلقوم بر کرد ار طوقی
سرخ پدید آید و این آماس را ذبحه بدین سبب گویند و خناق و شواری زدن را گویند
و اسباب این پنج نوع است یکی انکه داروی خورده شود که این علت از وی خاصیت
تولد کند چون سماروغ و دوم آماس عضلها و حنجره و حلقوم و مری و آماس رباطها و غشاها

آن و عضل

ان وعضله سه حلقوم را بتازی العلقمه گویند سیوم فراهم آمدن حنجره و حلقوم پدید آید و عضلهاء
حنجره که هوا و آن حنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدین سبب دم زدن دشوار گردد اگرچه منفذ
گشاده باشد چهارم انکه مهره از مهرهاء گردن از جای برود و بزیر درون گردد بسبب زخمی و آسیبی
که بدو رسند و آن را علاج نیست پنجم انکه مهرهٔ گردن بسبب تشنج عضلهاء حنجره و حلقوم اندر
کشیده شود و از جای برود و تشنج خشک نیز باشد و این کودکان را بیشتر افتد از بهر انکه اندام
ایشان نرم باشد و از جای رفتن مهرهٔ نخستین و مهره دویمین خطرناک تر باشد و بسیار
باشد که شخصی را اندر معده و روده کرم بسیار باشد و دم زدن بروی دشوار باشد و
علاج او اندر علاج کرم یاد کرده آید و هرگاه که شخصی را خون اندر معده و رودها باریک
فسرده شود و دم زدن بروی دشوار گردد و ماده اماس بیشتری خونی باشد و صفرائی
و بلغمی نیز باشد و سودائی کمتر باشد از بهر انکه مادهٔ سودا غلیظ تر است بیکبار بعضوی ریخته
نشود لیکن ممکن است که اندک اندک ریخته شود پس بیکبار سبب آماس گردد و بسیار
باشد که آماس گرم و سودائی باشد گردد و این چنان باشد که ماده گرم و رقیق تحلیل پذیرد
و ماده غلیظ و سوخته بماند و بباید دانست که گاه باشد که اماس خناق ریش گردد و ریم
بالودن گیرد پس پاک شود و گاه باشد که خناق بذات الریه باز گردد از بهر انکه مادهٔ
خناق ناگاه بسینه فرود آید و هلاک کند و گاه باشد که بمعده فرود آید و این سهل تر
و علاج بدین آسان تر باشد و مرگ خداوند خناق بتشنج بود نخست تشنج کند پس بمیرد علامت علامتها
که هیچ نوع از انواع خناق خالی نباشد هفت است یکی تنگی نفس دوم انکه دهان گشاده
ماند سیوم انکه طعام و شراب بگلو فرو نرود و باشد که آب چون خورد از بینی بیرون آید
چهارم انکه چشمها بیرون خیزد پنجم انکه زبان از دهان بیرون کرده دارد ششم انکه چون گوید
آواز بینی دهد هفتم انکه پندارد که قی خواهد کرد و آرزوی آن کند پدید آمدن علامتها باندازه صعبی
و سهلی خناق باشد هر چند که خناق صعب تر باشد این علامتها صعب تر و ظاهر تر
باشد و چون خناق سهل تر باشد این علامتها کمتر باشد و اما اگر خناق خونی باشد
چشم و روی و زبان سرخ باشد و دهان طعم خون دهد و درد حلق با تمدد باشد و رگها
چشم و گردن برخاسته و نفس تنگ باشد و اگر صفرائی باشد درد و سوزش و حرارت

وتشنگی عظیم باشد ودهان قلخ وخشک باشد وخواب نیاید وتنگی نفس کمتر از تنگی نفس
خناق خونی باشد واگر بلغمی باشد آب دهان لزج باشد یا طعم شور دهد واز حرارت
خالی نباشد از بهر انکه مادهٔ او بلغم عفن است وتباه گشته ورنگ زبان سپید باشد
وتشنگی وحرارت اندک باشد یا خود نباشد وگاه باشد که زبان سبب رطوبت مسته
وبیرون افتاده باشد واگر چندگاه تا چیزی بگلو فرو برد تواند از بهر انکه اماس بلغمی نرم باشد وبباید
دانست که اگر مادهٔ خناق رطوبت وسرد باشد اندر حوالی ملازه وعضلها حنجره کند از بهر انکه
غلیظی وسردی بعضو ها که فرو تر از دست کند زیاید واگر رطوبت لطیف وگرم باشد بعضلهای
حلق وعضلها زندرونی فرود آید واگر خناق سودائی باشد اماس سخت باشد وطعم دهان
عفص باشد یا ترش اندک اندک پدید آید وگاه باشد که خناق گرم سودائی گردد چنانچه
یاد کرده واگر سبب خناق از جای بیرون شدن مهره کردن بود موضع مهرهٔ مغاک شود وپیش
حلقوم بیرون خیزد وهر چه بدو باز آید درخورده شود وبیمار بسوی نتواند برداشت ونه از جب ونه از زبان
تواند بگردید ونه دهان تواند گشادن وبعضی طبیبان این را خناق بکلی گویند از بهر انکه این علت
سک را بسیار افتد واگر مهره از جای بیرون آمده مهرهٔ نخستین ودویمین باشد بیمار همان روز بمیرد
از بهر آنکه لیفهای عضلها که چرم دم زدن بدان تمام شود ازین دو مهره رسته است واگر مهره دیگر باشد
ممکن است که اگر مهره بجانب خویش باز برند خلاص یابد اگر نخاع افسرده نباشد بباید دانست
که بهر اماسی که در عضلهای بیرونین افتند که میل بسوی پیش دارد آنرا پیش کردن وبه نتوان دید
ودیدن آن چنان تواند بود که بیمار دهان فراخ باز کند چنانکه تواند طبیب کفچه بر زبان او نهد
وفرو فشاند تا آماس او پدید آید وآنچه در عضلها وغشای اندرونین افتد دیدن ممکن نگردد
ودم زدن سخت دشوار باشد وهر گاه که بیمار اندر خناق خونی وصفرائی چیزی بگلوی فرو
می توان دید بباید دانست که آماس اندر حنجره است وهر گاه که دم همی توان زد وچیزی
بگلو فرو میتوان برد وبباید دانست که بدان سبب چیزی بگلو فرو نتواند که آماس اندر رگها
مریست بانکه بسیار باشد که آماس اندر حنجره عظیم باشد وبا منفذ وی مزاحمت کند وبدان
سبب چیزی بگلو فرو نتواند برد وهمچنین بسیار باشد که مری باشد با منفذ حنجره مزاحمت
کند ودم زدن دشوار گردد وانگاه باشد که آماس اندر مری سردی واندر طبقهٔ زندرونین باشد

ازوی واگر آماس از سر مری فروتر باشد اگرچه عظیم باشد تا منفذ حنجره مزاحمت نکند
ودم زدن باز ندارد وهرگاه که بی انکه ماده آماس تحلیل پذیرفته باشد یا سر کرده وریم
آلوده باشد که آماس کند کمتر شود وبیمار راحت نیابد ونبض موج شود سرفه پدید آید بباید
دانست که ماده بشش فرو آمده است وخناق بذات الریه باز گشته و واگر نبض ضعیف
ومتفاوت شود وخفقان پدید آید وقوت پدید گردد وغشی پدید آید بباید دانست که ماده بنواحی
دل فرو آمده واگر معده منش گشتن پدید آید بباید دانست که ماده بمعده فرود آمد واگر نبض
تشنجی شود بباید دانست که ماده بعضلها فرود آمد وتشنج خواهد کرد واگر از پس چهار روز
آماس نرم شدن گیرد بباید دانست که پخته می شود وریم خواهد کردن واگر بیند که سرخی
آماس که بر سینه وگردن بود ناپیدا شده است آن دو چیز بود یکی آن بود که ماده تحلیل پذیرفت
واستفراغی افتاده واین امیدوارتر باشد ودم زدن آسان گردد دوم انکه ماده
بباطن باز گردد واین بد باشد وهرگاه که خداوند خناق کفک آورد امید زندگانی نبود از بهر انکه
حاجت بیرون کردن بخار دخانی بدان حد باشد که رطوبت را نیز همی جنباند تا بانجار دل
پیوسته گردد وکفک پدید همی آید وگاه باشد که خداوند خناق برگردد وچشم خانه سیاه
گشود در حال بمیرد وهرگاه که نبض صغیر شود واطراف سر وزبان سطبر وسیاه گردد زود
هلاک شود وخناق که با تب باشد خطرناک بود از بهر انکه حرارت تب حاجت افکند
بدم زدن وهرگاه که اندر تب گرم روز بحران خناق پدید آید سخت مخوف باشد وهرگاه که
دم زدن پراکنده گردد چنان که یک دم زدن بدو سه حرکت تواند بود وپهنای بینی همی
جنباند سخت مخوف باشد وهرگاه که پس گردن از رنگ خویش بگردد وسرد
شود یا بن بغلها وبیغولهاء ران خوی سرد کند همان روز یا روز دیگر بمیرد العلاج اما علاج
خناق خونی آنست که نگاه کند اگر خناق بمشارکت همه تن باشد وقوت قوی آنست
واز فصد مانعی نیست نخست فصد کنند وخون تمام یکبار بردارند چندانکه غشی افتد در حال
زایل شود واگر اندر قوت ضعیف باشد فصد باید کردن ولیکن خون بتفاریق باید بیرون
کردن چنان که هر ساعت دو درم سنگ وپنج درم سنگ بیرون میکنند وتا روز
سیوم وغرض ازین تفاریق آنست که غشی باز دارد از بهر انکه اگر غشی افتد باقی قوت ساقط

پدید آید

شود تنگی نفس با سقوط قوت بد باشد خاصه که بضرورت غذا باز می باید گرفت یا باید
باز می باید آورد و آنجا که می بینند که مریض تاخیر میتواند کرد تا نضج پدید آید اولی تر آنست
که تاخیر کنند تا قوت بجای باشد و هم استفراغ از ماده بیماری افتد لیکن آن تفاریق
که یاد کرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن گشاده می شود خاصه که علت هنوز اندر روز
کار فزودن باشد و ماده اندر حرکت شود بخون بسیار بیرون کردن حاجت نباشد
و اگر در میان انگه خون بتفاریق از رگ دست بیرون میکنند رگ زیر زبان زنند سخت
صواب باشد خاصه که رگهای زیر زبان ممتلی و کشیده باشد این تاخیر کردن صواب
نباشد وگاه باشد که حاجت بدان آید که زبان بیاره بدو بر ساق حجامت کنند و هرگاه
که بینند که رگ تن ممتلی نیست و ماده اندر حوالی حلق است اگر فصد نکنند شاید و اعتماد
بر یاوه کردن غذا کند یا کمتر از خون غذا میخورد تا قوت ساقط نشود و چون روز کار فزودن
علت اندر گذرد بپرانیدن و تحلیل مشغول شود و اگر اندر چنین حال رگ زنند هم باشد
که قوت ضعیف باشد بغذا حاجت آید و آنرا که چیزی بگلو بد شواری فرو میشود غذا
دادن عذاب باشد و اگر اماس اندر حوالی علقمه باشد اگر پس از انکه روز کار فزودن
علت و حرکت ماده بگذرد رگ زنند هم باشد که ماده اماس بحلق فرود آید و خناق صعبتر
شود و اندر فصد یک معنی دیگر نگاه کنند و آن آنست که بسیار باشد که علت خون باز ایستادن
خونی باشد که رفتن آن عادت باشد چنانچه خون بواسیر و خون حیض اندر حال رگی باید زد
که استفراغ خون کند ازان موضع و آن رگ صافن باشد یا حجامت ساق و شیشه بر نهادن
نیز سخت نافع است خاصه اگر چیزی بگلو فرو نمیشود و شیشه بر مهره دوم از مهرهای گردن
نهادن تا ماده را بیرون کند و گذر دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن گشاده شود چون گشاده شد
و شربت بگلو فرو رفت شیشه بردارد و اگر بیارند و خون بیرون کنند روا باشد و اگر بر هر دو جانب
گردن حجامت کنند روا باشد پس شیشه پی از دن زبان بر نهند و زیر و کتهری نهند
و اطراف و کفها سخت بمالند و اطراف بر بندند چنانکه معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم
آوردن باید کرد بحقنها نرم صفت حقنه بگیرند بنفشه و بابونه از هریکی هفت درم سنگ
سپستان چهل عدد خطمی دو درم سنگ سبوس گندم یک مشت همه را بپزند چنانکه رسمت

و به پالایند و ده درم سنگ شکر قوالب و چهار دانگ نمک هندی و دو درم سنگ بوره
اندر وی حل کنند و ده درم سنگ روغن بنفشه یا روغن کنجد با وی بیامیزند و حقنه کنند
اگر تب نباشد اندرین حقنه سه درم سنگ قنطوریون باریک و بیست عدد انجیر بستی
اندر بزنند و اگر چیزی بگلوی فرو نمیتواند برد خیارشنبر و شیرخشت اندر آب عنب الثعلب
حل کنند و بپالایند و بدهند و از پس آنکه شکم فرود آورده باشد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و سبوس اندر آب بپزند و اطراف او و بدان همی شویند و همی مالند و کشکاب دهند و اندر
کشکاب مقداری عدس پوست کنده و دو درم سنگ تخم خشخاش کوفته باشد و اگر
کشکاب نفرت کند سکنگبین دهند و ضمادی سازند از چیزهای خنک و قابض با چیزهای محلل
آمیخته چون لسان الحمل و کشنی و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بر
روغن گل چرب کنند و بگلاب حل کنند و سر و قفا و گرد بر گرد و حوالی گردن و حلقوم نهند و اما تدبیر
غرغره بدین گونه باید کرد و اگر رگهای زیر زبان ممتلی باشد غرغره بچیزی قابض آماس را فراهم
سازد و درد افزاید و باشد نیز که آماس ماده را ممدی بدو پیوندد و این پیوستن مدد را بتازی
الجذاب گویند و قانون غرغره کردن آنست که چیزهای قابض چون افسره گوز تر یا شراب لطیف
کننده بیامیزند و چون سکنگبین یا قوت را قابض را از اندرون بر نیاید و اگر درد عظیم باشد و با
شرابها که مر درد بنشاند بیامیزند چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب بنفشه و اندر همه انواع
خناق نخست غرغره بچیزی کند که اندر وی قبضی باشد و خون را باز نشاند چون شراب خرنوب
و افسره گوز و آب عنب الثعلب و مانند آن صفت افسره گوز دیگر بگیرند پوست گوز نر و بکوبند
و بفشارند و آب صافی کنند و هم چند وزن او شکر بیامیزند و بجوشند و کفک بردارند و بقوام
آرند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی و مازو و گلنار و از هر یک پنج درم سنگ کوفته و بیخته
و دو انار یکی ترش یکی شیرین و پاره کنند با پوست و بپزند تا مهرا شود و بمالند بر دست و بفشارند
و دانه از وی دور کنند تا چون لعوقی شود و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار دارند و بوقت حاجت
سرکه با سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر بگیرند عدس مقشر و گل سرخ
خشک و گلنار و سماق اندر آب بجوشند و بپالایند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر
بگیرند گل سرخ و صندل سرخ و سپید و فوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب کشنیز

بزنند و بپالایند و شراب خربق اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی که اندر زیر زبان
دارند خداوند خناق خونی و صفرائی را سود دارد بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق
و کثیرا از هر یک یکدرم سنگ کافور و دانکی همه را بکویند و بلعاب اسپغول بسرشند و حبها کنند این
داروها که یاد کرده آمد همه روز نخست بکار دارند روز دوم آب کشنیز ترکه بآب عنب الثعلب
بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوسن اندروی بجوشند و بپالایند و فلوس خیارشنبر دروی حل کنند
و بدان غرغره کنند روز سیوم و چهارم که هنگام انتهابود آب عنب الثعلب بآب بادیان
بپامیزند و خیارشنبر اندروی حل کنند یا مسیخه بدان غرغره کنند و روغن گل با موم مصفی بپامیزند
و پنبه کهن ترکنند و این موم روغن بروی اندازند و برگرداگرد حلقوم و گردن برنهند و اکلیل الملک
و بیخ سوسن بجوشانند اندروی حل کنند و اگر بدین تدبیرها کار زنیاید داروی سرکین سازند
صفت آن سگی را به بندند و نان دهند یکروز و شب نه کنند بس نمک آرند پیش او نهند تا بخورد
و شکم او پاک شود و سه روز اجزا ستخوان پاک هیچ ندهند تا سرکین او سپید باشد
یک جزو ازین سرکین مازو و سعتر از هر یک یکجزو بکوبند و بپامیزند و بحلق بیمار اندر دمند و یا
پر مرغ بر حنجره و حلق طلی کنند و اندر نسخت دیگر سرکین یک جزو زعفران و گل سرخ از هر یک
یک جزو آورده اند صفت داروی دیگر بگیرند مرصافی دو جزو زعفران یک جزو هر دو را شراب
خرنوب بپامیزند و بدان غرغره کنند تا به بزاند از بهر انکه مرکذرنده است و تحلل بقوت کزرندگی منفعت
پزاندن زعفران بدو رساند و بپنداز دپس اگر بپندکه آماس سخت می شود شیر تازه خیارشنبر
اندروی حل کرده غرغره فرمایند کرد یا اندکی بوره اندر شراب خرنوب حل کنند و بدان غرغره کنند
و خمر اندر آب تازه ترش و شیرین حل کنند و روغن بنفشه و خمر اندروی حل کرده و مسکه و روغن گاو
گداخته و عصاره کرنب با مسیخه با نگبین این همه نرم کنده و برانیده اند و تخم مرو تخم کتان بکوبند و با سیر تر
غرغره کنند و بیاز ترش بکوبند و اندر شیر خر حل کنند و بیخ سوسن و بیخ خطمی اندر شراب مثلث
یعنی جوشیده و بسبکی باز آورده بدان غرغره کنند و داروها بزانیند که اندرین وقت بکار دارند
تا سرکند و بهم بپالایند نطرون هست و بوره و انگزد و مرو سرکین خطاف و سرکین موش
و بلبل و حبند بدستور نوشادر و عاقرقرحا و هزار سپند و خردل و تخم ترب این همه اگر بعضی اندر شراب
خرنوب با اندک سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی دیگر که اندر دهان دارند رب السوس

چهار درم

آبه

چهار درم سنگ انگزد نیم درم سنگ بعصارهٔ برگ کرنب بآمیخته بسرشند و حبها کنند و هرگاه که
بیند که اماس نرم گشت و پخته شد و سر نمی گشاید داروهای قابض اندر می باید دمید مادام
تا ویرا فراهم کنند و بفشارد و بگشاید و داروها قابض و مازو و گلنار و کزمازو و پوست انار
و عنب یمانی آن همه را بکوبند و اندر دمند و سرگین سگ که یاد کرده آمده است اندر شیر خر
یا اندرین آب شیرین یا اندر آب خیارشنبر یا اندر آب خمر یا اندر آب کشکاب یا اندر آب طبیخ
انجیر پزاننده است و گشاینده و هرگاه که گشاده شد بروغن گاو یا آب گرم آمیخته یا بروغن
بنفشه با آب گرم آمیخته غرغره کنند تا آنرا بشویند و پاک کنند پس کزمازو و بیخ سوسن
از هر یک یکجزو بیخ سوسن آسمان گون نیم جزو اندر آب بزنند و ببالایند و بدان غرغره کنند
صواب باشد و اندرین وقت سبوسات باید با روغن و گلاب با سکنگبین یا شراب
خرنوب صفر بآمیخته بآب غوره و آب سماق گلنار و عصاره گل و شراب کوز که وصف
کرده آمده است و شراب خشخاش بآب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کنند روز نخستین
سخت سودمند باشد و آب کشنیز تر بگیرند و برگ مورد و بلوط اندر وی بجوشانند و ببالایند
و بدان غرغره کنند و عدس و آب نارترش و زعرور و اندکی شب یمانی اندر آب بجوشانند
و بدان غرغره کنند صفت داروی که بحلق اندر دمند بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر
و تخم خرفه و گلنار و شکر طبرزد از هر یکی راستار است همه را بکوبند و اندر دمند صفت داروی دیگر
بگیرند گل سرخ گلنار و کزمازو و صندل سپید و سماق و مامیثا و عدس مقشر و زرد چوب
و برگ سوسن از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بپزند و اندر دمند و اگر چیزی بحلق فرو نمی تواند
برد میانهٔ خیارشنبر اندر عنب الثعلب حل کنند یا اندر کشکاب بدهند تا طبع نرم گردد و اگر چیزی
بحلق فرو نمی توان برد از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیارشنبر
و روغن بنفشه و شکر قوالب حقنه سازند چون طبع نرم شده باشد کشکاب دهند بآب انار
ترش و شیرین آمیخته و اگر اندر کشکاب عدس پخته باشد صواب باشد و از پس آن طلی براندایند
بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و فوفل و شیاف مامیثا از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بآب
عنب الثعلب و لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلی کنند و اگر ارد جو و لسان الحمل و الله

وکشنیز تر و گلاب و روغن گل ضماد سازند از پس این طلی که یاد کرده آمده است و بکار دارند
صواب باشد بروز دویم و سیوم غرغره کنند بچیزی که اندر وی اندکی کشایندگی باشد چنانچه که اندر
علاج خناق خونی یاد کرده آمده است و چون علت بآخر رسد سبوس گندم اندر آب بجوشانند
ببالایند و خیارشنبر اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد طبع را بایارج فیقرا
و حب قوقایا نرم کنند با بحقنه تیز که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجیر بستی و قنطوریون
و شحم حنظل و بوره نمک و سبوس گندم و انگبین و روغن چیزی با روغن حدی ساخته باشند
و غرغره فرمایند بشراب لوزیا انگبین و اندکی عاقرقرحا اندر سکنگبین عسل بزنند و بدان سکنگبین
غرغره کنند و دواء الخطاطیف اندر میعه حل کنند و بدان غرغره کنند صفت آن بگیرند تخم کرفس و انیسون
و نانخواه و فقاع الاذخر و اصل السوس و دارچینی و زراوند طویل و شب یمانی و هزار سپند و مر
صافی و سلیخه و زعفران از هر یکی وقیه معجون مرفومعا و تخم گل و گل سرو از هر یک دو وقیه قسط
دواء الخطاطیف از هر یکی سه وقیه سنبل و نشاسته و گندم از هر یک نیم وقیه مازوی سبز هشت
عدد همه را بکوبند و بزنند و با انگبین بسرشند و بوقت حاجت چند مازوی اندر ماء العسل یا اندر کشکاب
یا اندر آبی که اندر وی عدس و گل سرخ و بیخ سوسن پخته باشد حل کنند بدان غرغره کنند
و از بیرون نیز طلی کنند بیک روز اندر چهار یاران نسخت چهار نسخت است و نسخه شاپورین
سهل اندر نسخه دیگر حماما نیست صفت معجون مرفومعا که اندر دواء الخطاطیف بکار دارند
بگیرند زعفران و دارچینی از هر یک دو درم سنگ مر چهار درم سنگ بیخ سوسن و سازج
هندی از هر یک دو درم سنگ نیم همه را بکوبند و بشراب انگوری بسرشند و اقراص کنند
و به سایه خشک کنند صفت دواء الخطاطیف نسخه سبکتر بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه
و هزار سپند و دارچینی و مر و زراوند طویل از هر یک یک اوقیه گل سرخ دو وقیه قسط و رماد
الخطاطیف از هر یکی دو وقیه نشاسته و سنبل از هر یکی نیم اوقیه مازو سبز ده عدد همه بکوبند
و با انگبین بسرشند و اگر علت سخت قوی باشد یک مثقال دواء الخطاطیف و نیم مثقال
قثاء الحمار سوده و اندکی سرگین مردم و اندر آمیخته حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرگین مردم
بیامیزند و اندر آمیخته حل کنند و بدان غرغره کنند و چون سرگین مردم بکار خواهند داشت نخست

یک کس

یک کس را حب الصبر و مصطکی باید داد تا شکم براند پس او را نان زرتین و کاورسین
و زنجبیل بلوطین دادن تا طبع او خشک شود و سرگین که از وی جدا شود بکار داشتن و سرگین
سگ که یاد کرده آمده است با عاقرقرحا بسایند و با انگبین و زاندرون دهان بر حلق طلی کنند
و اگر فصد و حقنه کرده شود و رگ زبان و محجمه نهاده بر قفا و زیر زنخدان و صعبی علت کمتر شود
زهره گاو را و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بدهند و اگر سرگین سگ
و سرگین مردم و سر خطاف از بیرون طلی کنند صواب باشد و اگر کار بضرورت رسد غسل بلادر
طلی کنند تا حلق ریش گردد و این دارو بحلق اندر دمند بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا و انگزد
و نطرون و بلبل و بودنه همه را بکوبند و اندر دمند یا با ماء العسل حل کنند و بدان غرغره کنند
و چون بدین علاجها گشاده شود و درستی پدید آید شیر تازه با روغن گل بیامیزند و بدان غرغره کنند
و از بیرون ضمادی که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته باشند با روغن نرگس
و یا روغن ناردین بر نهند چون علت بآخر رسد موم را با روغن گل بیامیزند و طلی کنند از بیرون
و اگر خناق سودائی باشد طبع با یارج فیقرا و مطبوخ افتیمون نرم کنند و یا بحقنه و غرغره بگلاب گرم
و ماء العسل و میعه کنند و باید که اندر وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشیده باشد
و با شیر تازه غرغره نیک است و دواء الخطاطیف و دواء الحرمل اندر ماء العسل حل کردن و بدان
غرغره کردن و از حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم او و مرزنگوش همه را بکوبند
و بیزند و بروغن نرگس و پیه بط گداخته ضمادی سازند و از بیرون نهند صفت دواء الحرمل
بگیرند هزار سپند و تخم ترب و انگزد و مر و بوره ارمنی و نوشادر از هر یکی راستار است بکوبند
و بیزند و اندر ماء العسل کنند و غرغره کنند و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اگر بسبب خناق از جای
باز بردن لیف کردن بانگشت یا بدارو و اگر بالتی که آنرا شاذ بد و آن آلتی باشد از آهن
برسان زبانه لگام تیزکی بحلق فرو کنند و مهره را برافزایند تا بجای باز آید و داروهای قابض از بیرون
بر نهند تر شود و بدارو بردارند و حکایت کردند که زنی قابله کودکی را که این علت افتاده بود پوست
پاره که بر فراندوده بودند علاج کرد و نیک شد و آن چنان بود که پوست پاره بگداخت تا بر وی
خشک شد و مهره برابر کشید و بجای باز آورد و داروهای دیگر که بدین کار شاید داروها

قابض باشد چون مازو و انار پوست و فرط مور و سریش کفشگران و سریشم کمان گران بگدازند
و داروها بدان بسرشند و بر خرقه طلی کنند و چون بران موضع نهند تا خشک شود و مهره را بردارد و بجای
باز آرد باذن الله تعالی و اگر چهار روز بگذرد و دست و پای بیمار حذر شود و حس او باطل شود امید
خلاص شود ولیکن روز بماند و از چپ و راست بگردیدن بروی دشوار باشد و از پس چهار بفصد
و حقنه و غرغره بشراب خربوب و آب سماق و افشره کوذ و رب غوره مشغول باید بود
و آنرا که بیند که بدین تدبیرها و علاجها بمهتری بدید نمی آید و هلاک خواهد شد خلاص او آن آنست
که حلق او بشکافند و یک رباط که در میان دو قیه حلق است برابر شکاف پوست بشکافند تا دم
بزند و چون از تدبیر مهره و تدبیر آماس فارغ شود باز بدوزند چنانکه آسیبی بغضروف و غشا
نرسد و اگر داند که اندر رباطها نیز آماس است این علاج هم نشاید کردن والله اعلم بالصواب

باب دوم از جزو دوم اندر بثرها که زاندرون حلق پدید آید حلق این گشادگی را گویند که پیش گردن است
و مری که مجری طعام و شراب و قصبه شش که مجری دم زدنست اندر وی نهاده است
و اندرین هر دو مجری بثرها گرم سوزاننده برآید و از آن الم باشد علامت آنچ بر فم مری برآید گذشتن
طعام وی را الم نماید خاصه اگر طعام درست یا تیز یا درست ترش خورده باشد و آنچ بر حلق و حنجره
برآید از گذر طعام الم نیابد لیکن از سخن گفتن و از دود و گرد الم یابد و او را بگزد علاج علاج این
هر دو آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و طبع را نرم کنند بآب میوها و از خیار شنبر
و بامداد کشکاب دهند و نیم گرم با شکر و روغن بنفشه یا روغن گل و شبانگاه لعاب اسپغول
نیم گرم با شکر و طعام و چیزهای آشامیدنی باشد و از طعامهای خشک و ترش و شور پرهیز
کنند تا زود پخته شود و اگر بپزانیدن حاجت آید علاج پزانیدن خناق کنند و چون پخته شود
ریم بیرون آید آنچه اسپغ در علاج خناق که گشاده شود یاد کرده آمده است بکار دارند و باخر
اندکی سرکه که با آن بخورند و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی سرکه
المی رسد روغن گل یا لعاب تخم کتان بخورند و بدان غرغره کنند و اگر بثره بزرگ باشد و در ماندیا
گوشت حلق را میخورد هر ساعت اندکی موم اندر دهان گیرد و می مزد درد فرو می شاند
و هم چنین هر ساعت اندکی مرهم کافوری با زرده خایه مرغ بیامیزند و اندر دهان میدارند

تا می گذارد

تا می گذارد و فرو می برد تا درد می نشاند و بثره حلق عسرتر باشد از بهر آنکه حلق غضروف است
و غشا هرگاه که حس آن یافته شود که اندر وی المی است زود بعلاج مشغول باید شد و فصد
و اسهال و پرهیز و شربت که یاد کرده آمده است بکار داشتن و علاج آن بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج
خناق بر باید گزید و حب السعال که از بنفشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار و خیار بادرنگ و نشاسته
و بلعاب اسبغول سرشته اندر دهان داشتن والله اعلم بالصواب **باب سیوم** اندر طعام
که اندر ماند چیزی که بحلق اندر ماند اگر نرم باشد چون نان و گوشت و استخوان که آفریده باشد
دست بر گردن و میان دو کتف می باید زد تا فرو رود بآبی تدبیر حق باید کرد چنانکه ممکن شود
و اگر چیزی درشت باشد چون خار ماهی و استخوان درشت و غیر آن بنگرند اگر آن چیزی میتوان دید
جهد آن کنند تا آنرا نیز یا جز آن دیگر آلتی بردارند و اگر فرق شده باشد تدبیر قی کنند با لعابها و چیزهای
نرم دهند تا آنرا بر افزایند و اگر مدتی دران موضع بماند و نه فرو شود هر روز یک درم سنگ
تخم سپندان که بتازی الحرف گویند کوفته بآب گرم بدهند آن تدبیر که آزموده اند و چیزی را که چنین
اندر مانده است بر آورده است و اولی تر آنست که قی از پس آن کنند که معده خویش را بجنباند و اگر
انجیری خشک اندر رشته بندند و آن انجیر نیم خائیده کنند و فرو برند پس رشته را بر کشد و آنرا
بجنباند و بر آرد و از بیرون ضمادها بزاننده بر نهند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از موضع
خویش جدا گردد و ضمادی که از آرد جو و آب نیم گرم و روغن زیت سازند موافق باشد انشاء الله تعالی
والله اعلم بالصواب **باب چهارم** اندر دیوجه که بحلق آید و آویزد و این دیوجه را بتازی العلق
گویند بسیار آبهاست که اندر وی دیوجه خرد است و مردم بتغافلی از آن آب بخورند و دیوجه بکام
و دهان و حلق و اندر آویزد و باشد که دورتر و فروتر شود و باشد نیز که بمعده رسد و بسیار باشد که
روز نخست خوردن او پدید آید تا خون بسیار بخورد نتوان دید و آنچه دورتر فرو رفته باشد علامت وی
آنست که شاشه و منی عظیم اندر آن کس پدید آید و گاه گاه خونی رقیق بر آید بی آنکه او را علتی باشد
علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش بر چینند چنانکه سر و گردن او بگیرند و بر کنند تا پاک جدا شود و بگسلد
و آلتی است که آنرا انالت گویند و کسی را که خواهند داشتن نخست بسرکه و نمک یا بسرکه و انگزد مضمضه
و غرغره فرمایند تا سست گردد صواب بود و اگر بعضی دور فرو رفته باشد و نتوان دید آنرا جز بغرغره
علاج نتوان کردن و سرکه و نمک و سرکه و انگزد داروی نیکست صفت داروی دیگر بگیرند

سیر و شیح و ریش و حنظل و سرجین بسر که اندر بزند و ببالایند بهتر صفت داردی دیگر بگیرند بوره
سه درم سنگ سیر دو دانه بکوبند و اندر مقدار دو وقیه سرکه حل کنند و بدان غرغره کنند و عصاره
برگ درختی که بتازی الغب گویند اندرین باب منفعتی تمام دارد و این درخت را بعضی اهل خراسان
پدمیگویند و بوره که اندر دهان کنند ازین درخت خیزد و اگر معجده فرو رفته باشد بگیرند شیح و قیسوم
و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و مغز برنک کابلی و سرجین از هریک دو درم سنگ همه را
بکوبند اندر سرکه ممزوج بیزند و ببالایند و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پاز و بودنه و خردل و کرنب
باشد و آنرا که قی آسان باشد این نوع طعامها دهند و قی فرمایند و داروی قی دهند و آنرا که قی دشوار
باشد مسهل دهند چنانچه یاد کرده آمده است و اگر بوجه از کام بجانب بینی برآمده باشد شونیز و عصاره
قثاء الحمار و خربق اندر سرکه تر کرده و به بینی اندر چکاند و باید آن استنشاق کنند یعنی آنرا به بینی برکشند و داروهای
دیگر وصف کرده آمده است از غرغره بدین جایگاه بکار دارند و تدبیرهای دیگر که از نوع حیلت است
یکی آنست که سیر ببرکه پرورده نا پرورده مقداری بخورند و اندرکرمابه گرم صبر کنند تا شوند و بسیار
ننشینند و اخذران کرمابه صبر کنند و هر ساعت آب سرد کرده ببرف و به یخ اندکی اندر دهان
می گیرند و میدارند باز از دهان میریزند تا بدین حیلت از بهر جستن آب سرد آن موضع را بگذارد و ببالا
برآید لیکن درکرمابه صبر باید کرد که بیم غشی باشد تا ازکرمابه بگریزد و ببالا برآید اگر همچنین سیر نخورد و اندر آفتاب
بنشیند و دهان باز کنند و کوزه آب سرد برلب و دهان نهاده میدارند تا ازکرما بگریزد و بطلب
آب سرد ببالا برآید تدبیر صوابست و اگر طلب اندر دهان کیرد یا برلب نهند تا سوی آن برآید تدبیر صواب
سخت صواب باشد و الله اعلم **گفتار هفتم** اندر یاد کردن بیمارهای آلت دم زدن و اسباب
و علامت و علاج آن و این پانزده باب است **باب نخستین** اندر شناختن احوال دم زدن
و اسباب و تغیر آن آلتها دم زدن حنجره است و قصبهٔ ریه و حجاب و سینه و عضلهای سینه و رگها
و سرپانها که اندرین اندامهاست و دم زدن بدو حرکت و دو سکون تمام شود که اندر میان
این دو حرکت افتد چون نبض چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید لیکن حرکت دم زدن حرکتی است که
اختیار مردم را اندروی بهره ایست یعنی اگر مردم خواهند که دم زدن خویش بگرداند و درازتر یا کوتاه تر
یا دیرتر کنند توانند و حرکت نبض حرکتی طبع محض است و مردم آن تصرف که اندر دم زدن کنند اندر
نبض نتوانند کرد و منفعت دم زدن و منفعت نبض یکی است و اندر باب اندر دوم نوزدهم از گفتار سیوم از کتاب دوم

یاد کرده آمد است

یاد کرده آمده است و دم زدن معتدل طبعی که مردم را همه را اندر آن هیچ قصدی و تصرفی با وی نباشد
و عضلهاء سینه اندران یاری دهد و چنانکه اندر نبض عظیم و سریع و بطی و طویل و قصیر و متفاوت و غیر
آن باشد اندر دم زدن نیز همچنان باشد اما چگونگی دم زدن چنان باشد که نسیم هوا بیرونی بحلقوم فرو
رود شش فراخ باز شود باندازه بزرگی خویش نه باندازهٔ فراخی تا هوا را اندر وی جای باشد و سینه
بدان سبب با وی باز شود تا جای شش نیک باشد و کار بیشتر و تمام تر اندر دم زدن کار شش است
و عضلهاء سینه یاری دهد اندر مبداء حرکت دم زدن از سوی ز اندرون حجاب و نه از سوی بیرون
حلقوم و سبب تغیر دم زدن از حال طبعی آفتی باشد که اندر شش و سینه افتد تا بهمتازی اندامی
دیگر افتد و آنچه خاصه سینه و شش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم آماس
سیوم سده چهارم تفرق الاتصال اما سوء المزاج با ماده باشد و بی ماده و ساده چنان باشد
که مزاج سینه و شش گرم تر از آن شود که باید یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر بی آنکه ماده اندر وی گرد آید
و آنکه با ماده باشد چنانکه خلطی گرم یا سرد اندر وی گرد آید و آنکه بی ماده باشد و گاه باشد که سوء المزاج
تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا اندر عضلهاء حنجره و حلقوم و عضلهای پهلو و سینه و اندر
غشاها و رباطها و این اندامها استرخائی پدید آید و گاه باشد که سوء المزاج خشک بدان حد رسد
که تشنج خشک تولد کند و دم زدن دشوار گردد و مزاج شش بقیاس با مزاج دل سرد و تر است
و بقیاس با عصبهاء حلقوم که اندر وی پراکنده است و با قیاس با فعل و گوهر خویش گرمست از بهر
آنکه فعل او حرکت بر دوام است و غذای او از دل بدو رسد چنانکه اندر کتاب نخستین اندر تشریح
شریان وریدی یاد کرده آمده است و مزاج سینه اندر سردی و گرمی معتدل است لیکن گروهی
طبیبان با گروهی خلاف کرده اند گروهی گفتند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب آواز استخوان
و غشا و غضروف است و گروهی دیگر گفتند گرم است از بهر آنکه دل معدن حرارتست و مبداء شریانست
اندر میان اوست و اندر وی عضلها بسیار است و حقیقت آنست که حرارت گوشت عضلها
و حرارت دل که اندر میان اوست با سردی استخوان و بی غشا و غضروف برابر کنند مزاجی معتدل
پدید آید و لختی میل بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان و بی غشا و غضروف اندر وی بسیار است و آماس نیز
گرم باشد و سرد باشد و سده گرفته شدن مجراها باشد و سبب سده شش و سینه گرد آمدن
خلطی باشد اندر قصبهاء شش و اندر گشادگی سینه و این خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق
الاتصال آن باشد که اندر شش یا اندر سینه ریش تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از بیرون جراحتی

۹ و آفت این هر دو از دو بیرون نباشد
خاصه دو اندام اندرین دو
اندام افتد

رسد که ازین چهار نوع آفتها که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن دشوار کردد و هر آفتی که خاصه سینه
و شش را باشد بی سرفه نباشد اگرچه بی ماده باشد از بهر آنکه شش بر سبیل دفع جزوی حرکت کند و دفع
او بسرفه باشد و آفتها که بهمتازی اندامی دیگر افتد یا بهمتازی دماغ باشد بهمتازی دل یا بهمتازی دیگر
احشا چون معده و جگر و رحم و غیر آن یا بهمتازی دماغ باشد ازین صرع و سکته و آنچه بهمتازی تشنج
هم از تشنج می آید و باقی از جفت پنجم و ششم و آنچه بهمتازی دل افتد جنان از جفت چهارم است باشد
که اندر دل نوعی از انواع سوء المزاج یا آفتی دیگر افتد پدید آید اگر سوء المزاج دل ممکن است که علاج پذیرد
و زایل شود و آفتها دیگر چون آماس و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نباشد و دم زدن زود باطل
کرده و مردم هلاک شود و آنچه بهمتازی احشا دیگر افتد هم بسبب سوء المزاج و سبب انواع
آماس و تفرق الاتصال افتد لیکن آماس احشا علاج نپذیرد و مهلت علاج کردن ندهد و تغیر دم
زدن باندازهٔ آفت باشد و بهمتازی همه تن باشد اندر حال سر کرفتن باشد و کاه باشد که سبب
سستی عضلها سینه دم زدن بکردد و این کسانی را باشد که بیماری دراز آهنک کشیده باشند
و ازان بیماری بهتر شده و قوة باز یافته باشد و الله اعلم بالصواب

باب دوم اندر انکه هر دم زدنی که از حال طبعی بکردد جکونه باشد اندر کتاب دوم یاد کرده آمده است که آلتهای دم زدن

سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی است و آلت حنجره است و شش و حجاب
و عضلهای سینه و عضلها که اندر میان پهلوها و سینه باشد و حاجت کشیدن نسیم هوای تازه است
و بیرون کردن هوای کرم دود ناک شده هر کاه که سینه با هر سه برحال طبعی باشد نفس معتدل
و طبعی باشد و هر کاه که یک سبب یا دو سبب از حال طبعی بکردد یا عظیم یا صغیر شود و یا سبا هوا با طویل
یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر یا بارد یا مختلف یا متضاعف یا ضیق یا من یا منحری علامت دم
زدن عظیم جنان باشد که سینه و شش فراخ میشود تا هوا بسیار اندر کشد و سبب آن سه چیز باشد
یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلت سیوم بسیاری حاجت و هر کاه که حاجت بیرون کردن
هوای دود ناک بیشتر بود حرکة انقباض قوی تر بود هر کاه که حاجت باندرون هوای تازه بیشتر بود
حرکت انبساط ضعیف شود و حرکت انقباض قوی باید دانست که حرارت غریزی ضعیف است
و حرارت غریب قوی علامت دم زدن صغیر ضد عظیم بود و اسباب ضد و اسباب آن وکاه باشد
که سبب دیکر آفتی آلتها دم زدن حرکت تمام نتوان کرد و دم زدن بدان سبب صغیر شود و کاه کاه اندر

* افتد اندر سینه خاصه تشنج شد از بهر انکه عضلهای حجاب سینه بیشتر ازین عضله جهارم است از عضلهای سر

میان سبب

میان بسبب حاجت قوی یا درد مد بکوشد و دمی عظیم بزند و گاه باشد که نفسی تنگ باشد
و یا تنگی صغیر شود هر گاه که دم زدن متفاوت گردد بباید دانست که حرارت غریزی باطل میشود و اگر یا
صغیری یا متفاوت میشود اندر آلتها دردی باشد علامت دم زدن سخت دم زدن عظیم و قوت
علامت دم زدن سخت دم زدنی عظیم و قوت حیوانی تکلف میکند تا هوای دودناک شده را
بسیار بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیار تر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت آید و نشان آن
باشد که جراحت بسیار است و قوت برجای و اندر آلت آفتی نیست علامت آنرا بفارسی
دم زدن بلند گویند و نوعی است از دم زدن عظیم و یا عظیم سریع شدید و اندرین دم زدن حرکت همه
فرو سوسس و بسیاری حاجت باشد و آن نوع اندر تبها و بائی بیشتر افتد علامت دم زدن دراز چنان
باشد که مدت حرکت انبساط دراز تر باشد تا هوای بیرونی بیشتر اندر تواند کشید و گاه باشد که
سبب تنگی نفس یا بسبب دردی اندر کشیدن هوا دشوار کرده و بدان سبب دم زدنم دشوار شود و اندر
درازی مدت هوا نسیم باندازه حاجت کشیده آید علامت این برخلاف طویل و هر گاه که دم
زدن قصیر متواتر باشد بباید دانست که اندر آلتها آفتی است و اگر متفاوت شود بباید دانست
که حرارت غریزی باطل شد علامت دم زدن زود و این چنان باشد که انقباض و انبساط
کوتاه شود بی آنکه از در گرفتن هوای بیرون و بیرون کردن هوای زاندرونی باشد و سبب بسیاری
حاجت باشد از بهر آنکه طبیعت میباید تا هوای دخانی را زود تر بیرون کند و هوای تازه نزدوی
باز آرد و سبب این اسباب اندر سرعة کوشد اندر عظمی بکوشد و گاه باشد که سبب
المی و آفتی که اندر آلتها دم زدن باشد یا سبب ضعیفی که اندر قوت باشد یا عظمی بسرعت باز آید
و هر گاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی تر باشد حاجتمندی بهوای تازه اندر آوردن
بیشتر باشد و هر گاه که حرکت انقباض قوی تر باشد حاجت بیرون کردن هوای ناد و دناک
بیشتر باشد علامت دم زدن در سریع باشد و اسباب آن ضد اسباب آن گاه باشد که سبب
در نفس تنگی شود علامت این دم زدنی که مدت در میان دم زدنها باشد کوتاه باشد و سبب
آن بسیاری حاجت باشد و این از بهر آنکه حاجت بعظمی و سریعی کفایت نمی شود و طبیعت بدان
سبب حرکتها دمادم کند و گاه باشد که تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظمی باز دارد و طبیعت بدان سبب
الا بتواتر سبب باز کردد و بقراط میگوید که از دم زدن متواتر شش خشک شود و آلتها دم زدن

مانده کرد و علامت دم زدن سرد شدن دل و حرارت غریزی باشد خاصه اگر دم زدن دود دماغ
باشد نشان تحلیل غریب باشد علامت نفس مختلف همچون نفس اختلاف نبض باشد و اسباب این همچون
اسباب آن علامت این از جمله دم زدن مختلف باشد و مضاعف از بهر آنکه گویند که حرکت که انبساط
با حرکت انقباض بدو حرکت تمام شود همچون دم زدن کودکان اندر میانه کرستن و سبب آن
بسیاری حاجت باشد از بهر انکه قدر هوای تازه بیک حرکت اندر آید بسنده نباشد و آنرا مددی
باید و اندر آلتها آلتی باشد و چندان هوا که بدان حاجت آید بیکبار اندر نتوان کشید و این نوع بیشتری
خداوند آماس جگر و سپرز و خداوند تشنج را باشد و اندر بیماریها جاده علامتها باشد علامت المتخیری
و متخر بپارسی سوراخ بینی گویند و این دم زدنی باشد که کناره بینی را بجنباند و نشان ضعفی قوتها باشد
یا نشان تنگی گذرها دم زدن بسبب خناق یا سبب خلطی که اندر گذرها افتاده باشد علامت
بپارسی المتن چیزی گنده را گویند و فرق میان کنده و میان آنکس بوی دهان ناخوش باشد
آنست که کند نفس در حال حرکت انقباض بدید آید و نشان آن باشد که در سینه عفونتی است
و آنرا که بوی دهان ناخوش باشد بوسته بوی ناخوش دهد علامت آن چنان باشد که آلتها
دم زدن اندر هوا تصرف بدشواری تواند کرد و بدان مانند که گذر هوا تنگ است و آنرا که گذرها گرفته باشد
سبب دشواری دم زدن المی باشد اندر آلتها و چیزی چنان باشد که خلطی عظیم اندر گذرها افتاده باشد
و هوید ابازمانده و گاه باشد که عسری دم زدن از خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن حقنه که
آن اخلاط را بجنباند و اسهال نکند و همچنان باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده شود و خون چندانکه
باید بیرون کرده نشود و اندرتن بازماند و بجنبید و بسوزد و دم زدن دشوار کرد و نوعی دیگر هست از انواع
دم زدنها نا طبیعی که آنرا مغلص الحجاب گویند نگر بن بلخی اندر کتاب معالجه آورده است و میگوید که هیچکس
از طبیبان جزاو قیاس این نوع یاد نکرده است و سبب این نوع سوداوی المزاج خشک باشد و از افراط
گرمی و خشکی غشاء که از اندرون سینه باشد و پهلوها را سینه پوشند تقلص کند یعنی بهم باز آید و بسوی
بالا بر کشیده شود از بهر انکه تقلص غشاها و عصبها همه بجانب مبدء آن غشا از سوی بالاست و
علامت این نوع آنست که خداوند علت و آلتی لازم باشد و زبان از دهان بیرون نتواند کرد و چشم
بیرون خاسته بود نتواند سر فندع و اگر بزند بیهوش گردد و نفس اندر حلق او گیرد و ممکن گردد
که حلق شوریده گردد و سخن بیهوشانه گوید و سبب آن مشارکت غشای دماغ و نبض صلب باشد

علاج تدبیر آن باید کرد که تری باز آرند بامداد کشکاب باید داد با کدوی تر و آب خربوزه هندی اندر وی
پخته و یا شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن مغز کدو بر چکانند و اندکی شکر و بر سینه
و پهلوهای سینه ضمادها بر نهادن از بنفشه تر و مغز کدو تر و لعاب اسپغول و آب خربوزه هندی و اگر بنفشه بکوبند
و با موم روغن بسرشند و طلی کنند سخت نیک باشد و اگر تب گشاده شود بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر
آب زن ریزند و او را اندر آن کنند و خربوزه هندی و آب او و آب اسفاناخ با کدو و ماش مقشر پخته با روغن بادام
میدهند و هر نوعی را از انواع دم زدنها نا طبعی که سبب آن غایة حرارة است و بسیاری حاجت علاج هم
ازین نوع باید کرد و هوای خانه و خفتن گاه خوش و خنک تر باید داشت و انواع دیگر را که سبب سردی
و تری و خلط غلیظ است یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آید
و خداوند مزاج سرد را مانند آتش نیز سود دارد و اگر ماده بادناک باشد مانند آب بادیان سود دارد
و اگر سبب ضعیفی عضلهای سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین باید مالید و آنرا که ماده
اندر عضلها افتاده باشد بگیرند شیح و سداب و افسنتین از هر یک جزوی مغز بادام تلخ و فانیذ از هر یکی
دو جزو همه را بکوبند و بسرشند حبها کنند چند نخودی هر بامداد چهار حب یا شش حب بخورد و از پس سکنگبین
عنصل خورد صفت حبی دیگر بگیرند جند بیدستر و شیح از هر یک یکجزو زیره کرمانی از هر یک نیم جزو فانیذ
یکجزو حب کنند و بامداد سه حب بخورد و لعوق کرنب موافق باشد ان شاء الله تعالی وحده باب سیوم
اندر ربو و ضیق النفس ربو بیماریست که مردم آسوده دم نتواند زد مگر بشتاب همچون دم زدن کسی که
دویده باشد و دم زدن که بشتاب باشد آنرا بتازی متواتر گویند و سبب گرفتگی منفذ هوائی باشد
و آن بیماری جوان را افتد و اگر پیر را افتد عسرتر باشد و زایل نشود و نفوث ایشان از قعر شش پراکنده
و برانداخته نشود و هرگاه که خداوند این علت یقفا باز خسپد رنجی و تنگی زیاده گردد و سبب عسری این
علت آنست که ماده اندر شش افتد و از سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار یا غلیظ تر لزج باشد
بآسانی از جای گشته شود و آنچه رقیق باشد از بهر آنکه آلت قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده
از شش هوای دم زدن که قوت سرفه بیرون شود اگر ماده رقیق باشد زودتر از قوت سرفه جدا شود
و هوا بیرون اندر ماده آنجا بماند و چون حال ماده غلیظ و رقیق است اگر با غلیظی و رقیقی بسیارتر باشد
بیشک بیمار عسرتر باشد و ضیق النفس یعنی تنگی دم زدن بیماری است که گذرهای دم زدن گرفته باشد
و تنگ شده باشد و هوائی که بدم زدن اندر آید و اسباب ضیق النفس بیرون آنکه در اصل آفرینش

منفذ

افتد یکی آنست و ازان است که سینه در اصل آفرینش تنگ باشد و آلتهاء دم زدن را جای حرکت
انبساط فراخ نباشد و اما سبب شش نه گانه نخستین است که اندر شش و اندر قصبها و رگها و
شریانها او خلطی باشد رقیق یا غلیظ دوم انکه شش آماسیده سیوم اندر بعضی احشا چون معده و جگر
و غیر آن آماسی باشد و بدان سبب حرکت انبساط را جای تنگ باشد چهارم انکه ماده بسیار
اندر فضای سینه نخته باشد چنانکه در استسقا افتد پنجم انکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد و حرکت
انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر کردد و سبب غلیظی و بسیاری بخار دم زدن تنگ و دشوار باشد
ششم انکه بادی سطبر اندر سینه و ممر آلتهاء دم زدن مانده باشد هفتم انکه خشکی غالب شود و بدان
سبب تخلخل شش فراز هم آید و اندر حرکت انبساط فرمان برداری نکند هشتم آنکه سرما آلتهاء دم
زدن رود از بادی سرد و یا از خوردن طعامی و شرابی و داروی سرد نهم انکه در بیماریها کرم نزدیک
بحران پدید آید و علامت آن باشد که ماده تها روی ببالا می نهند و همچنین اندر بیماریها و آماسها احشا
هرکاه که ماده بجانب بالا میل کند نفس تنک شود و اکر حاسها و عقل بسلامت باشد ماده پیش کوش آید
و آنجا آماس کند و اکر عقل شوریده شود حاسها پا آفت شود اما س اندر دماغ افتد و سرسام کرم
کند و نفس انتعاب نوعی صعب تر است از ربو و ضیق النفس و خداوند این علت هیچ پهلو بر زمین
نتواند نهادن و یا راست بنشیند و بر پای ایستاده باشد دم نتواند زد و باید دانست که بیماریها
کرم اندامهای یکسان و اندامهای مرکب افتد و هرکاه که اندر فصل خریف باران بسیار آید و تابستان
خنک باد شمالی بوده باشد اندر زمستان بیماریهاش بسیار افتد و در جمله هوای سرد شش را
زیان دارد و الا کسی را که در هوای کرم مقام بسیار کرده باشد و رنج کرما یافته و بسیار باشد که
علت ربو ذات الریه کردد و بیماریهاش نیز بسیار باشد که به بیماری دیکر باز کردد چنانکه سوداوی المزاج
سرد یا کرم که به بیماری دیکر باز کردد چنانکه سوداوی المزاج که اندر جکر افتد و با استسقا کشد علامت
بسیار باشد که مزاج شش در اصل کرم تر از طبعی باشد یا سرد تر یا تر تر یا خشک تر بسیار باشد
که مزاج اصلی طبعی باشد لیکن بسببی از اسباب بکردد و مزاج عارض پدید آید یا کرم تر ازان
شود که بوده باشد یا سرد تر یا تر تر یا خشک تر و فرق میان مزاج اصلی همچون مزاج طبعی باشد
و فی همیشه ظاهر باشد و علامت مزاج عارضی در حال تغیر مزاج پدید آید چه ترکیب سینه
و تنکی و فراخی این ممکن نیست که از صفت آفرینش بکردد اما خداوند مزاج کرم را سینه

فراخ و آوازی قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نکند بلک راحت یابد و گاه باشد که
تشنه شود باد خنک تشنگی او را بنشاند بی آنکه آب بسیار خورد و گاه باشد که سبب غلبه گرمی بسرفه کشد و خداوند
مزاج سرد را سینه تنگ و آواز کوچک و باریک و دم زدن صغیر باشد و هوای سرد و آب سرد
وی را زیان دارد و اندر سینه او بلغم بسیار تولد کند و علت ربو و سرفه بسیار افتد و خداوند مزاج تر را آواز
نرم و گرفته و دم زدن با خرخره باشد و آواز بلند نتواند کرد و اگرچه او ضعیف نباشد و سینه او بتری ممتلی
باشد و بلک چشم آماسیده باشد و این را بتازی تهیج گوشت گویند و گوشت رخسار او نرم و آویخته
باشد و این را بتازی ترهل گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد هم چو آواز کلنگ و اندر سینه او
هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبه خشکی نفس تنگ شود و بباید دانست که آواز دم زدن از
احوال سینه و شش خبر دهنده است و بدین سبب است که اگر در عضلهای باسط آفتی باشد آواز خناق شود
و اگر آفت اندر عضلهای قابض آواز گرفته شود چنانکه بتازی التبحج گویند و آگاهی یافتن از گرانی سینه
دلیلی خاصه است بر آنکه ماده اندر شش است و سوزش سینه و خلیدن دلیلی خاصه است بدانکه ماده
اندر قعر شش است و در تخلخل گوشت اوست و اگر ماده اندر تخلخل گوشت او باشد تبها و سرفه دیر
آویز افتد اگرچه سخت افتد و هر با دلیل آنست که ماده اندر شش افتد و آنرا که ماده اندر فضاء سینه
ریخته باشد هرگاه که این پهلو بدیگر پهلو گردد و ماده ازینجانب بدان جانب برود و او را از آن آگاهی باشد
و سرفه کمتر باشد لیکن دیر بهتر شود و باشد از بهر آنکه گوشت شش نازک و متخلخل است ماده اندر خورد و آماس
تولد کند و بباید دانست که گرد آمدن از مادتها اندر شش از سه وجه بیرون نباشد یا نزله باشد که از سر فرود آید
یا بسبب تخلخل آواز موضعی دیگر ریخته یا بسبب آنکه مزاج سرد باشد رطوبتها اندر وی تولد کند و نشان نزله
آنست که ناگاه بیکبار افتد و اگر از موضعی دیگر بدو ریخته میشود و اندک اندک پدید آید و اگر اندر شش
تولد کند علامتها مزاج سرد و تر ظاهر باشد و چشم و روی تهیج کند العلاج علاج ضیق النفس سه نوع است
از بهر آنکه اسباب این همه بدین عدد است نوع نخستین و دومین و سیومین آنست که ماده اندر قصبها
شش باشد یا اندر رگها و شریانها یا اندر تخلخل گوشت او تدبیر صواب اندر علاج زکام و نزله یاد کرده
آمده است و این ماده که بسینه فرود آمده است برفق پاک کند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهل دهند
و داروهای مسهل بکار دارند داروها باید که ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده نباشد از بهر آنکه اگر ماده گرم شود
آنچه لطیف تر از وی بتحلیل خرج شود و آنچه بماند غلیظ تر شود و عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده جرای

اندر شش تولد کند و مصلحت آنست که ماده را نرمی دارد و بداروها معتدل بپزانند و بیشینگان اندر داروها ربو
و اندر داروهای معجونها که از بهر این علت ساخته اند افیون و بیروج و تخم فک بکار داشته اند و اسپغول
نیز دور داشته اند از بهر آنکه این داروها آنست که ماده بفسراند و غلیظ کند و آنجا که غرض باز داشتن نزله
باشد اگر این داروها بکار دارند روا باشد و داروها ادرار کننده زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق بپزاند و بیرون
آرد و آنچه غلیظ باشد بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانهاء شش باشد نه اندر تخلخل او نخست رگ باسلیق
بباید زد از دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن و اگر این علت کودک را باشد داروها با شیر آمیخته کودک را
کفایت باشد و طعام شوربای با خروس بپزند و نان خمیر کودک را کفایت باشد و نان خمیر که او خاسته
و تخم بادیان اندر وی سرشته و گوشت گنجشک و شوربای او و شوربای کبک و دراج و سیر و آهو و گوزن
و شوربای گوشت روباه و شش او خاصه و ماهی ترنج کهن سود دارد و آنجا که طریح نباشد ماهی شور کرده
بجای او باشد و گوشت و خارپشت و شش او سود دارد و شش روباه و شش خارپشت خشک کرده
بکوبند و با شکر بیامیزند و بدهند که اندرین علت بخاصیت سود دارد و میان طعام خوردن و آب خوردن مدتی
دراز باید کمتر از دو ساعت نباشد و تشنگی سود دارد و آب اندک اندک باید داد بیکبار سیراب نشاید داد
و بعوض آب ماء العسل سود دارد و موافق باشد و از پس طعام خوردن و آب بسیار خاصه خواب روز زیان دارد
و اگر کسی ضعیف باشد و یا ماندگی رسیده باشد و چون طعام خواب باز نتوان داشت اندکی زنجبیل
روا باشد و طعام از پس ریاضت باید خوردن و ریاضت باهستگی آغاز کند پس باخر قوی تر کند و اندر بیشتر
وقتها طبع نرم باید داشت و ماهی شور پیش از طعام شور کرده طبع را نرم کند و زود شوربای خروس پیر
و مغز کتان اندر وی پخته و حلبه و انجیر اندر آب بپزند و بپالایند و از آن ماء العسل بپزند و حلبه و میوتر اندر آب آمیخته
همچنین بکار دارند صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبتها از حلق برکندن آسان کند بگیرند خردل مثقال نمک
طعام یکمثقال عصارهٔ قثاء الحمار نیم مثقال و اگر حاضر نباشد بدل او شحم حنظل بسرشند و هشت قرص کنند شربتی
یک قرص باشد یکروز بخورند و یکروز نه و با ماء العسل خورند اگر کسی شراب خوردن عادة دارد شراب رقیق ریحانی
مقداری اندک ماده را بزند و شراب انگبین سود دارد و مالیدن سینه و پهلوهای سینه و رگها گوشت مالیدن
سود دارد و اگر از مالیدن فایده نشود اندکی روغن یاسمین یا روغن خیری و مانند آن مالیدن روا باشد
و هرگاه که سینه را بمالند اول نرمک مالند و باخر نرم تر و آواز کشیدن و بلند کردن بتدریج سود دارد و اما دارو
دادن چنان باید که نخست بداروها مفرد آغاز کند چون زراوند گرد و هر بامداد چهار دانگ کوفته یا دو اوقیه آمیخته

دهند و آب بادیان تر با شیر آمیخته

و آب گرم بدهند

وآب گرم بدهند وسکبنج چهار دانگ با یکدرم سنگ و یکمثقال بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند
واسقیل بریان کرده بسایند وبانگبین بسرشند وبدهند قنطوریون اندر آب بجوشانند وبپالایند وآن آب آمیخته
گرم بانگبین بدهند اگر علت تازه باشد قنطوریون غلیظ بدهند واگر کهن باشد قنطوریون باریک دهدور بکوبند
وبانگبین بسرشند وجوز لعوقی بکار دارند صواب باشد وسکنگبین بزوری وعسل عنصل موافق باشد ومادهٔ
غلیظ را بیرون اورد وسینه پاک کند وهرگاه که آن داروهای مفرد کفایت نشود بداروهای مرکب بازگردند جوز
مطبوخها ومعجونها که یاد کرده شود صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم سنگ رب السوس دو درم سنگ
ازهر یکی یکدرم سنگ ایارج فیقرا و شحم حنظل وعنزروت ومرازهر یکی یکدرم سنگ همه را بکوبند وبا منجبه
بسرشند وحب کنند شربتی دو درم سنگ یا سه درم سنگ واندر بعضی نسخها بعوض مرصبرات نسخه دیگر بگیرند
غاریقون نیم درم سنگ شحم حنظل دو دانگ بورق دو دانگ تخم سوسن وتخم الخبر وایرسا ازهر یک
یکنیم درم سنگ جمله یکشربت باشد نسخهٔ دیگر ازجهت کسی که اندر سینه او حرارتی یا تب همی گیرند بنفشه
درب السوس ازهر یکی یکدرم سنگ غاریقون دانگی ونیم کتیرا نیم دانگ حب کنند جمله یکشربت باشد
وبباید دانست که غاریقون وافتیمونرا اندرین علت منفعتی بزرگ است صفت حب جاوشیر بگیرند
جاوشیر نیم درم سنگ اندرآب بادیان حل کنند ونیم درم سنگ شحم حنظل بدان بسرشند وحب کنند
وبا ماءالعسل بدهند ومنفعت جاوشیر اندرین علت بزرگ است لیکن عصبها را سخت زیان دارد ازانک
جاوشیر دهند بیمار عصبها باید دانست وروغن کرم خوشبوی مالیدن صفت حبی دیگر بگیرند اشق یکدرم
سنگ واندرآب بادیان حل کنند ونیم درم سنگ جندبیدستر بدان بسرشند وبا ماءالعسل بدهند صفت
حبی دیگر شحم حنظل دو دانگ الجزه یکدرم سنگ افتیمون نیمدرنگ بانگبین بسرشند وبدهند وسه ساعت
صبر کنند پس سه وقیه ماءالعسل بدهند وهرگاه که بداروها مسهل پاک کرده باشد قی کردن بپوسته سود
دارد خاصه آنروز که قی خواهند کرد ترب وماهی شور خورد واگر خربق سپید را بترب اندر نشانند ویک
شبانروز نهند پس خربق ازوی جدا کنند وازان ترب بادی بخورد پس از طعام ونمک طعام بگیرد
سنگ پس قی کنند تمامتر باشد واز مضرت خربق ایمن باشد واگر خردل ویکدرم سنگ بوره ارمنی
نیم درم ونطرون دانگی همه را بکوبند واندر یک وقیه انگبین بسرشند واندر بیخ سیر آب گرم حل کنند وبدهند
قی تمام آرد واگر قوی ترخواهند چهار درم سنگ بوره اندر وبیخ وقیه ماءالعسل بدهند واما جهاد داروها
که سینه وکدرها دم زدن را پاک کند ازین نوع باید کرد بگیرند عاقرقرحا دعلک الانباط بکوبند وباندکی شکر

طبرزد بسرشند و حب کنند و پیوسته اندر دهان دارند و اگر چنین لعوقی سازند روا باشد صفت لعوقی
بگیرند تخم سپندان و کنجد مقشر از هر یکی سی درم سنگ زوفا خشک هفت درم سنگ بکوبند و با انگبین
بسرشند و هر بامداد یک کفچه بخورد صفت داروی دیگر بگیرند شش روباه خشک کرده پنج درم سنگ
بوره کوهی و حماما و پلپل از هر یکی چهار درم سنگ تخم کرفس و ساذج هندی از هر یکی هشت درم سنگ
تخم فنک و دو درم سنگ همه بسرشند و شیر یتوعات بسرشند و حب کنند و بشب اندر دهان
میدارند و هر گیاهی که بشکنند و شیر بیرون آید یتوع گویند و شیر درخت انجیر و تریاق و سحر ازین
شمار است صفت لعوقی اسقیل سینه را پاک کند بگیرند اسقیل تر و انگبین مصفی از هر یکی راستار است
و هر دو در پاتیله و آتش نرم نهند تا اسقیل پخته شود چون لعوقی گردد هر بامداد یک کفچه پیش از طعام دهند
و پس از طعام نیز روا باشد صفت داروی دیگر بگیرند بودنه کوهی و حاشا و ایرسا و پلپل و انیسون
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و اوزان این همه داروها راستار است
بلبل که وزن او کمتر باشد بقدر حاجت و بحسب مشاهده بیفزاید و بکاهند صفت داروی دیگر بگیرند جعده
و شیح ارمنی و قنطوس و جندبیدستر و زوفا و کندر از هر یکی یکمثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
این جمله دو شربت باشد دیگر بگیرند بوره چهار درم سنگ پلپل سپید دو درم سنگ انگزد و اشق از هر یک
دو درم سنگ همه را بکوبند اندر آمیخته بسرشند شربتی چند دانه باقلی اندر ماء العسل دیگر جندبیدستر و زراوند گرد
و راتینج از هر یکی یکمثقال پلپل سپید و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربتی نیم درم سنگ اندر ماء العسل
گرم کرده دیگر بگیرند خردل و بوره از هر یکی دو درم سنگ پودنهٔ جویباری و عصارهٔ قثاء الحمار از هر یکی یکدرم سنگ
همه را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند شربتی چند انگه نخودی اندر ماء العسل و اگر حرارتی باشد این داروها همه
اندر سکنگبین دهند و راس آب او سود دارد و از جمله داروها قوی که اندرین علت بدان حاجت افتد زرنیخ
او را با رسایج حب کنند یا اندکی زرنیخ اندر ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایهٔ مرغ نیم برشت و اگر دارو معتدل تر
خواهند زیره کرمانی را بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گیرد و خناقی شود بگیرند پودنه چهار درم سنگ
تخم سپندان دو درم کنند چون کوکرد و زرنیخ هر دو را بکوبند و با بیه کرده بسرشند و قرصها کنند و دود کنند
و دهان بر زبر آن بدارند صفت داروی دیگر بگیرند مرصافی و قسط و سلیخه و زعفران و زراوند با میخته
و پراکنده دود کند سود دارد دیگر میعه تر و با زرد و صبر همچون داروها بیشتر آمیخته و پراکنده دود کند دو روز
پیوسته هر روزی دو بار نوع سیوم انکه اندر بعضی از احشا اماسی باشد و بدان حرکت انبساط جای تنگ شود

علاج علامت

علاج علامت این نوع آنست که تنگی نفس بر تبع بیماری آن عضو پدید آید علامتها آماس آن عضو ظاهر باشد
و علاج او علاج آن عضو باشد چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضاء سینه ریخته باشد و علامت آن یاد کرده آمده است
و علاج او علاج استسقاست نوع پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد علامت وی تشنگی است
و از هوا خنک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه گرانی نباشد و شراب سیب
و مفرح سرد و میوها تر و خشک و خوشبوی خوردن و بوئیدن چون سیب و آبی و امرود چینی و بنفشه و نیلوفر
و گل و صندل و گلاب و کافور بوئیدن و بر سینه طلی کردن و اگر باستفراغ حاجت آید بماء الجبن کنند و بایارج
فیقرا و اطراف او میمالند و اندر آب گرم همی مالند و همی شورند و بهترین آنست که از هوا بهوای خنک تر شود
و اگر این ممکن نگردد خانه را خنک و خوشبوی کنند نوع ششم آنکه بادی غلیظ اندر منفذها دم زدن مانده باشد
و علامت وی آنست که اندر سینه گری گری باشد و از طعامها باد انگیز در وی زیاده گردد و علاج آن شکستن بادها است
و گشادن سده بتدبیرهائی که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است و آب بادیان و تخم بادیان
و ایارج فیقرا و حب الرشاد اندرین باب سخت نافع است و مالیدن بروغن سداب و بروغن حب الغار
و ضمادها که از شب و مرزنگوش و بابونه و بر سینه و پهلوها نهادن سود دارد و از معجونها سنجرینا و افروسیا
سخت نیک باشد حبها که از سکبینج و جاوشیر و مانند آن که اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است
سود دارد خاصه سکبینج اندر آب سداب نوع هفتم آنکه خشکی غالب شود و بدان سبب تخلخل
شش فراز هم آید و اندر حرکت که انبساط فرمان برداری نکند و علامت وی آنست که اسباب خشکی
از شش افتاده باشد و علامتهاء خشکی و از تشنگی و غیر آن ظاهر علاج وی تدبیرها تری آرنده است
و شیر خر و شیری که در حال دوشیده باشد و علامتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
اندر نقاص الحجاب بکار داشتن نوع هشتم آنکه سرمائی یا آلت دم زدن رسد از بادی سرد
یا از خوردن طعام و شراب و داروئی و علامت این نوع سبب او باشد و علاج او بروغنهاء
گرم مالیدن و طبیخ مویز و آنچه ازین نوع اندر علاج نخستین یاد کرده آمد بکار داشتن صفت طبیخ حلبه
بگیرند حلبه بیشتر و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی پنج سیر آب بادیان یک کوزه بپزند هر بامداد
چهل درم سنگ گرم کنند بخورند و اگر برین طریق حلبه انجیر بستی بپزند و بپالایند و انگبین نهند و بقوام
آرند و هر بامداد یک کفچه بخورند نوع نهم آنکه اندرین بیماریها گرم نزدیک آن بحران پدید آید و علاج این
نوع علاج بیماری باشد این علاج خاصه نشاید کرد باب چهارم در یاد کردن انواع سرفه بر وجه کلی

علاج

سرفه حرکت شش است و حرکت اندامها که با او اندر دم زدن مشارکت کنند و این حرکت حرکتی است
که طبیعت بدان رنجی از خویش دفع میکند و همچنانکه عطسه مر دماغ را حرکت است از جهة دفع رنج سرفه مر شش را
همان است و اسباب سرفه سه نوع سوء المزاج است که با ماده یا بی ماده دوم انواع آماسهایست
و اگرچه آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است لیکن فرقی است میان هردو آن آنست که ماده آماس تحلل
و اجزای عضوی پراکنده و جای نایافته باشد و اجزای عضو را از هم درکشیده و بدین سبب آماس را
تفرق الاتصال کویند و اندر سوء المزاج بخلاف این باشد سیوم انکه چیزی موذی یعنی نا طبیعی ناکاه بالتهاب دم
زدن فرورود چنانکه کسی را افتد که در میان طعام خوردن حدیث کوید و طعام بمجری خویش فرورفته باشد
بعاقلی اشتاب کنند جیزه بکشاید و اکرچه حرکت سرفه حرکت التهاب دم زدن است بسیار باشد که این اندامها
بسلامة باشد و سبب مشارکت همه تن با مشارکت یک اندام جون معده و مری و جکر و سپرز و معالیق
این هردو مشارکت بستانها سرفه پدید آید اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سپرفه باشد که اندرت پدید آید
چنان باشد که اکنون یاد کرده شود بباید دانست که هرکاه که اندر قصبه شش باشد یا اندر کوشت او
سوء المزاج ساده کرم یا سرد یا خشک پدید آید اجزای شش را هوائی که حرکت انبساط در کشد
ناخوش آید بقوت طبیعت برطریق دفع موذی پس آن هوای باز آید و ازان منفذها دم زدن
تنک شود و هوا که کشیده شود اندروی کنج بیابد بدان سبب تمددی اندر اجزای شش افتد یعنی
اجزای آوازهم باز کشیده شود و الم یابد قوة طبیعت بدفع آن برخیزد و آن هوا را که اندر آمده است
باز میکشد و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود آید اکر بر قصبهٔ حلقوم فرو می آورد چنانکه چیزی بروی دیوار
فرو آورد ناسدها دم زدن و بسیار کیها شش بر شود و از فرو آوردن ماده هیچ سرفه نباشد و اکر میان اندر
حلقوم فرو میچکد سرفه انکیزد و هرکاه که جکر کرم شود خون تولد کند کرم باشد و غذای شش که از جکر رفته باشد
کرم نهایت باشد که اندر رسیم آن باشد که ازین خون اندروی بثرها پدید آید و آنرا بتازی ثرات
السعال کویند ممکن باشد که جون جراحتی تولد کند و اندر اغماز تولد بثرات سرفه بی نفث باشد و کاه باشد که
اندر شش سوء المزاج اندروی کرم شود و جایکاه بزرک زخواهد و بدان سبب تمدد اندر اجزای شش افتد
و الم آن یافته شود و قوة طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب آماس جکر یا اندر سرجا
ما اندر فرو سوی او اماسی پدید آید معالیق جکر فرو کشیده شود و بسبب نشا معالیق همه اجزای و جای
شش و معالیق تو نیز کشیده شود و الم یابد و منفذها دم زدن بسبب فرو کشیدکی اجزای او تو تنک شود

۷ رسیدن باد سرد یا دردی یا عفن
۸ خورده شود یا بخلقت
۹ و آنچه بمشارکت دیکر اندامها و انواع سوء المزاج و انواع آماسها پدید آیدم

وقوت طبیعت هم بدفع الم و هم بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه باشد با الم و تمدد
و بباید دانست که از انجا که اعتبار سوء المزاج و انواع ریشها و بثرها که اندر شش و آلتهاء دم زدن پدید آید
سرفه اصلی و راستی شش نوع است یکی سرفه است که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه است
که سبب آن سوء المزاج سرد باشد ساده سیوم سرفه است که سبب سوء المزاج سرد باشد و این هر دو
نوع را سرفه تر گویند و پنجم سرفه است که سبب آن اماسها و ریشهاء آلتهاء دم زدن باشد ششم سرفه که سبب آن
بثرات السعال باشد که یاد کرده آمده است و سرفها دیگر عارضی باشد و بر تبع بیماری دیگر تولد کند والله اعلم

باب پنجم اندر سرفه خشک که از سوء المزاج ساده باشد هرگاه که اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام کرده
شود و طعامها و شرابها گرم خورده یا بوی داروها و عطرها گرم پیوسته می یافته سوء المزاج گرم ساده تولد کند
خاصه اندر دماغ و آلتهاء دم زدن علامت خشکی حلقوم و سرفه خشک و تشنگی دایم و اندر سینه هیچ گرمی نه
و مضرت یافتن از حرارت آفتاب و گرمابه و نزدیکی آتش و راحت از هوای سرد و شربتهاء خنک و فرق
میان سوء المزاج گرم و خشک که اندر شش باشد و آنچه اندر معده است آنست که خداوند شش گرم
از هوای خنک راحت بیشتر از آن یابد که از هوای سرد بی سرفه باشد علاج بامداد و شبانگاه شربتهاء
خنک باید دادن چون شراب بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول و دیاقوزا ساده و چاشتگاه کشکاب
و سپستان اندر وی پخته و صندل و کافور و گلاب و آب کوک و آب برگ خرفه و بنفشه و نیلوفر بر سینه
طلی کند و صندل و کافور و خیار بادرنگ می شکستن و می بوئیدن و بنفشه و نیلوفر بوئیدن و برگ کدوی تر
ضماد ساختن و پاره روغن بنفشه بکار داشتن سخت نافع باشد صفت لعوق که اندرین نوع سود دارد
بگیرند لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی شیرین و لعاب تخم خطمی و آب خیار و خیار بادرنگ و آب انار
شیرین و آب کدوی و آب خرفه و آب نیشکر از هر یکی بیست درم سنگ صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین
سپید کرده و شکر عسکری از هر یکی پنج سیر تخم خشخاش دو درم سنگ شکر نیم من آنچه کوفتنی بکوبند و اندرین
آبها بپزند تا معقول شود و هر ساعت اندک اندک می مزند صفت لعوقی دیگر کثیرا نیم کوفته یکجزو مغز بادام
سپید کرده دو جزو کثیرا اندر جلاب حل کنند تا بر شود و بانگشت بمالند و مغز بادام با و بسرشند بقوام
لعوق و اگر کسی شیرین تر خواهد شکر سوده بر افکنند و بسرشند و پیوسته اندک اندک می مزند صفت داروی
دیگر بگیرند نشاسته و صمغ و کثیرا و مغز بادام شیرین و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار از هر یک راستار است
و بانگبین پاک کرده دو چند وزن داروها حب کنند چنانکه رسم است بلعاب دانه آبی یا لعاب اسپغول

پیوسته ازین یک حب در دهان میدارد و اگر درشتی سینه و حرارت بر حال خود بماند و دراز آهنگ شود
صمغ درخت بادام یا صمغ درخت آبی بگیرند مقدار صد درم سنگ و اندر دویست درم سنگ آب صد درم
سنگ جلاب پنجاه درم سنگ لعاب اسبغول بپزند تا بقوام انگبین شود و پنجاه درم سنگ روغن بادام
برچکانند و بپزند تا آمیخته شود و پیوسته می مزد و سپستان دانه اندر دهان می مزد و اگر سپستان بپزند
و لعاب او بسایند و شکر بر نهند تا بقوام آید صواب و نافع باشد و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلی
و ماش مقشر و کدوی و برگ کوک سازند نافع باشد انشاء الله تعالی **باب ششم** اندر سرفه
که از سوء المزاج سرد ساده بود اسباب این ضد اسباب آن باشد و علامتهاء مزاج سرد ظاهر باشد
علاج اسباب را بدل کند و سوء المزاج و سرفه را که بسبب آن رسیدن هوای سرد باشد بالتهاء
دم زدن یا مانند این نفس بسی فرو گرفتن نیک سال تا چندانکه ممکن گردد و طاقت دارد شش را گرم کند
و سوء المزاج سرد زایل شود و اگر کهن گشته باشد مرصافی و میعه تر با انگبین بسرشند و اندک اندک اندر
دهان میگیرند و یکدرم سنگ روغن بلسان بهم بسرشند و بدهند صفت لعوقی دیگر بگیرند لعاب خیار
بادرنگ و لعاب تخم کتان از هر یکی پنجاه درم سنگ انگبین صد درم سنگ بقوام آرند و آب انار
شیرین یکجزو انگبین یک جزو فانید یکجزو اندر فاتیله کنند و بقوام آرند صفت شراب زوفا بگیرند انجیر بستی
پانزده عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست عدد بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ پرسیاوشان پنجدرم
سنگ زوفا خشک سه درم سنگ لب نشا دو درم سنگ بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و انگبین بر نهند
و بقوام آرند این شراب با مثرودیطوس یا دواء المسک یا با سنجرنیا دهند و سینه او را بروغن سوسن
و روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین و موم زرد می مالند صفت شرابی دیگر بگیرند شراب
انگوری کهن دویست درم سنگ و طرسلاء معین دو درم سنگ بیخ سوسن و زوفاء خشک
از هر یکی سه درم سنگ پرسیاوشان پنجدرم سنگ علک الانباط یکدرم سنگ مویز دانه بیرون
کرده هفت درم سنگ اندرین شراب بجوشانند و بپالایند هر روز بامداد پنجدرم سنگ یا هفت
درم سنگ با دانگی روغن مصطکی بدهند و طعام سبوس گندم و سبوسات باشد با عسل تا باشد
و فانید در حسوها و سبوسات جلبه و خرما و تخم اندر بپزند و روغن آن روغن پسته و روغن حبة الخضرا و روغن چلغوزه دهند
والله اعلم بالصواب **باب هفتم** اندر سرفه که از سوء المزاج گرم با ماده باشد اسباب این نوع
و اسباب زکام و نزله است و علامت او تشنگی است با دغدغه اندر حنجره و مری اندر سینه و رطوبتی که

بسرفه برآید

بسرفه برآید و گاه باشد که تب آید تدبیر با مختلف نگاه باید کرد تا ماده غلیظ است یا رقیق اگر رقیق است
با مدارا دیاقونا باید داد و جاشنگاه سپستان اندر کشکاب و عناب اندر لختی و شبانگاه لعاب اسپغول
دادن و اندر میان روز لعوق کثیرا که اندر باب پنجم این گفتار یاد کرده آمده است و اگر سرفه بنجد باشد حب السعال
اندر دهان میدارد خاصه بشب صفت حب السعال نشاسته دکثیرا ورب السوس از هریکی پنجدرم سنگ
افیون نیم درم سنگ و اندر بعضی نسخها دیگر آورده اند حب کند و بلعاب اسپغول یا بلعاب دانه آبی
و اندر بعضی نسخها افیون نیست لیکن سرشتن بعصاره برگ کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید
که بعصاره برگ کنار بسرشند روا باشد و تخم خشخاش با مویز دانه پرون کرده بکوبند سود باشد صفت
لعوق از انجبن ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه دکثیرا و ضمغ و مغز دانه آبی از هریک پنجدرم سنگ
بیخ سوسن مقشر بیست درم سنگ اسپغول پنجدرم سنگ همه را نیم کوفته کنند مکرا اسپغول را و تخم
خشخاش و تخم خیار و بیخ سوسن اندر مقدار دو من آب باران ترکنند یکشبانروز و اسپغول را و تخم خطمی را
جداگانه بلعاب پرون کنند و نگاهدارند دکثیرا و ضمغ و جداگانه با مقدار ده سیر آب باران حل کنند
و نگاهدارند دیگر دین تخمها که تر کرده اند بیزند تا آب بیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و لعابها
کثیرا و ضمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیم آن شکر برافکنند و بقوام آرند صفت حب السعال که اندرین نوع
سود دارد بنفشه دکثیرا ورب السوس از هریکی یکدرم سنگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم
بادام و تخم خشخاش از هریکی دو درم سنگ نشاسته یکدرم سنگ آرد با قلی دو درم سنگ بوست
خشخاش یکدرم سنگ شکر هفت درم سنگ همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند و حب کنند
و اگر ماده غلیظ باشد هر بامداد کشکاب با شراب بنفشه دهند اندر کشکاب چار درم بیخ خطمی و
پنجدرم سنگ بیخ سوسن و یکدرم سنگ با قلا بوست باز کرده اندر ریزند پنجدرم سنگ بنفشه
بروزده اندر آب با قلا بدست بمالند و بپالایند و نیم کوفته و نیم کرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه
اندر شراب زوفا دهند بهتر باشد صفت شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند
عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه پرون کرده ده درم سنگ الخبز بستی ده عدد
بیخ سوسن مقشر ده درم سنگ کشک جوگیفت تخم خشخاش سپید هفت درم سنگ
تخم خطمی دکثیرا دو دانه آبی از هریکی پنجدرم سنگ همه اندر دو من آب بیزند تا به یکمن آید و بپالایند هر بامداد
چهل درم سنگ کرم کنند و بنفشه پرورده اندر وی اندازند و بدهند با سه درم سنگ روغن بنفشه یا روغن بادام

ا دادن که پیش ازین

ب صفت ایاقوذا در علاج زکام دزد
یاد کرده امده است ع

ج ده درم و تخم خطمی

د و مغز تخم

ه کرن یا کوفتن البته

و بیخ دو درم

صفت شرابی که سینه را نرم کنند و طبع را نیز گرم کند بگیرند عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز دانه
بیرون کرده ده درم سنگ بنفشه خشک چهار درم سنگ بیخ سوسن مقشر پنج درم سنگ انجیر بستی ده عدد
همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بنیمی باز آید و بپالایند این جمله دو شربت باشد و هر شربتی هفت درم
سنگ فلوس خیارشنبر و ده درم سنگ ترانگبین بر نهند صفت شراب بنفشه سرفه گرم را و تب گرم را
سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند بنفشه تر نیم من و دو من آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند و یکشبانروز
بگذارند و بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و صافی کنند و یکمن شکر برافکنند و بقوام جلاب آرند صفت مسهل
که خداوند این سرفه را باید داد بگیرند سی عدد عناب بنفشه خشک بیست درم سنگ هر دو را اندر یکمن و نیم آب
بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد درم سنگ ازین مطبوخ بستانند و ده درم سنگ فلوس
خیارشنبر و بیست درم سنگ ترانگبین شکری در وی گذارند و سه درم لسان الثور سوده با وی بیامیزند
و بدهند این نسخه مسهل است و اگر در سینه سوزی و حرارتی باشد موم روغن و موم مصفی و روغن
گل و آب خیار و آب کدو و برگ خرفه فشرده همه را اندر دهان بمالند و خرقه بدان تر کنند و بر سینه نهند
و موی سر باز کردن و مالیدن اندر گرمابه مسام بگشاید و ماده را که از سر بسینه فرو می آید تحلیل کند و اگر اندکی
بوره و نفسیا با انجیر پخته و بسرشند و طلی کنند تا ریش کنند تا ریش کند و تریها بپالایند صواب باشد ان شاء الله تعالی
والله اعلم بالصواب **باب هشتم** اندر سرفه که از سوء المزاج سرد با ماده باشد سبب این نوع
سرفه نزله باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامتها او و علامت ربو و ضیق النفس است
صفت قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر باستفراغ حاجت آید
استفراغ بحب غاریقون کنند و صفت آن اندر علاج ربو یاد کرده آمده است و هر بامداد این نوع شراب
مقدار چهل درم سنگ یا پنج درم سنگ گلنگبین و دو درم سنگ روغن بادام باید داد صفت آن
انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده هر یکی چهل عدد بیخ سوسن و پرسیاوشان و بیخ بادیان از هر یکی بیست
درم سنگ همه را اندر دو من آب بپزند و بپالایند و بکار دارند اگر ماده غلیظ باشد با روغن بادام
تلخ دهند و اگر در سینه درشتی و اندک حرارتی باشد مقداری کشک جو اندر شراب بپزند و اگر حرارة
و درشتی بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر کشکاب چهار یک کشک وزن نخود و یکدرم سنگ تخم بادیان
و چهار درم بیخ سوسن مقشر بپزند و کشکاب کسی را دهند که اندر معده ترش میشود صفت شراب
زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر سکری ده عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم سنگ

حلبه ۳۳ و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و بیخ سوسن و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی پنجدرم
سنگ همه را اندر سه من آب بپزند تا بیک من آید و بپالایند و هر بامداد سی درم سنگ گرم کنند و دو مثقال
ازین معجون در وی گذارند و بدهند صفت آن رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یکی ده درم
سنگ قردمانا و پلپل از هر یکی پنجدرم سنگ و در بعضی نسختها این سیاوحرف از هر یکی پنجدرم سنگ آورده اند
همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند صفت معجونی که سینه را پاک کند و ماده غلیظ را بپزد زوفا خشک
و بودنه و بیخ سوسن و خردل و قردمانا و پلپل و تخم انجیر و انیسون از هر یکی راستار است با انگبین مصفی بسرشند
چنانکه رسم است شربتی یک کفچه صفت دیگر که سینه را از ماده غلیظ پاک کند رب السوس پنجدرم
سنگ پلپل و قردمانا و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم سنگ با یکدرم سنگ ماء العسل بسرشند
چنانکه رسم است و حب کنند و پیوسته اندر دهان میدارند صفت حبی دیگر رب السوس و کثیرا
و مویز بی دانه و مغز بادام شیرین از هر یکی راستار است حب کنند چنانکه رسم است صفت حبی دیگر
که خداوند سرفه را که بشب آرام نیابد سود دارد بگیرند مر و میعه تر و کندر از هر یکی راستار است افیون
دانگی و نیم حب کنند هر یک بوزن دانگی و بشب اندر دهان نهند صفت لعوقی دیگر بگیرند جاوشیر
و خردل و مغز بادام تلخ راستار است و با انگبین بسرشند و بکار دارند و قطران با انگبین سرشته سود
دارد و صبر سقوطری با انگبین سرشته اندر دهان سود دارد صفت معجون السخت تا حبها ریخته کنند بگیرند
مویز منقا دانه بیرون کرده صد درم سنگ و بجلاب پخته یکشبانروز کنند پس بکوبند و ده درم سنگ
مصطکی کوفته بیخته بدو بسرشند و هر بامداد مقدار سه درم سنگ میخورد صفت لعوقی هم ازین نسخه
عیسی صاحب منهاج بگیرند مغز بادام تلخ شش درم سنگ پیه زرد و میعه تر از هر یکی چهار درم سنگ
زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم سنگ و با انگبین بسرشند صفت لعوقی دیگر از نسخه او بگیرند و
پرسیاوشان چهار درم سنگ پلپل ده دانه مغز چلغوزه دو وقیه روغن ناردین یکدرم سنگ
با انگبین و روغن چنانکه اندرو سرشته شود صفت لعوقی دیگر بگیرند پیه زرد و حلبه از هر یکی سه درم سنگ
زعفران یکدرم سنگ و جاوشیر و مر و مغز بادام تلخ از هر یکی چهار درم سنگ با انگبین بسرشند
صفت لعوقی که سیر سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده نیم من روغن گاو نیم من سیر اندرین روغن
بپزند و مهرا کنند و یکمن انگبین برافکنند و بقوام آرند صفت حب السعال بگیرند رب السوس و پلپل و
مانند آن از هر یکی راستار است حب کنند چنانکه رسم است و استفراغ با یارج روفس صواب باشد

سه درم مغز بادام تلخ و زراوند گرد و تخم انجره از هر یک ح

باب نهم اندر سرفه که سبب آن آماس و ریش شش باشد اسباب آماس شش سه
نوع است یکی نزله از سر فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب ذات الریه گردد چنانکه اندر جای
کاهش یاد کرده شود سیوم امتلا خونی اندر تن و فزونی غذا که بدو میرسد و آنرا نتوان گوارید و بدان
سبب اندر وی فزونی بماند و آماس خون باشد یا بلغم یا سودا لیکن اندر بیشتر حالها خون باشد و بلغم
و سودا نادر باشد و صفرای خود نباشد از بهر آنکه صفرای تیز و گذرنده باشد و گوشت شش متخلخل باشد و نازک
و خلط صفرای اندر وی نماند و آماس نکند لیکن زود ریش کند و از نازکی بطرقد و خون از گلو برآمدن گیرد
علامة اما علامتها آماس خونی تب لازم و گرانی بر و سینه و دشواری دم زدن و سرخی رخساره
و سریعی و عظمی و نبض و سبب سرخ رخسار آنست که پیوسته بخارها بسیار از شش برمی آید
و از بهر آنکه گوشت رخسار گوشتی است خالص سرخی اندر وی پدید آید یا از بهر آنکه مسام گشاده بود
بسیار بخار و رنگ اجزای روی سرخ بگردد از بهر آنکه دیگر اجزای روی از گوشت برهنه است
و علامت آماس بلغمی آنست که رخسار سخت سرخ نشود و تب نباشد و اگر باشد تب نرم باشد
چون تبهاء بلغمی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه گرانی باشد و سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها
با خره خره باشد و دشوار باشد و اگر آماس سودا باشد علامت وی آنست که تنگی نفس اندکی اندکی
پدید آید مدة دراز و سرفه همیشه خشک باشد العلاج علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه
و ذات الجنب و شوصه یاد کرده آید جای علاج آماس آنست والله اعلم بالصواب باب دهم
اندر سرفه که سبب آن بثرات السعال است سبب تولد بثراة السعال اندر باب چهارم ازین
گفتار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست که نبض خداوند این علت سریع باشد و دلیل
گرم و از هوا گرم و شربتهاء گرم آنچه رنج بیند و از هوای خنک و شربت خنک راحت یابد العلاج علاج
این نوع فصد و حجامت است و اسهال صفرا و طعامها و شرابهاء نرم دادن چنانکه اندر باب
دوم از جزو دوم از گفتار سیوم اندر علاج بثرها که ز اندرون حلق برآید یاد کرده آمده است
باب یازدهم اندر برآمدن خون از گلو برآمدن خون از حنجره و حلقوم و قصبه شش و رگهاء او
و رگهاء سینه باشد یا از مری و معده و جگر باشد اسباب این سه نوع بادیه و سابق و واصله اما اسباب
بادیه اندرین علت هفت نوع است یکی جراحتی باشد و افتادنی و مانند آن دوم سرفه صعب
یا قی فزون بالحاح سیوم خشم و صحری گرفتن چهارم داروی یا طعام تیز خوردن پنجم بر زمین بی بسر

لخفتن ششم

بخفتن ششم دیوجه اندر حلق آویختن هفتم اندر هوای گرم مقام کردن و اسباب سابقه دو نوع است
یکی گسستن و گشاده شدن و ترقیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگی باشد
دوم آنکه اندر سینه و معده و جگر ریشی یا آماسی خونی پدید آید و خون برآمدن گیرد و اسباب واصله را
اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و این هفت نوع است یکی پری رگها و اندامها از خون که
غذا او اندر تن بماند و امتلای خونی پدید آید و رگها پر شود و باز ایستادن خونی که استفراغ آن عادة
رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر و غیر آن سیوم تیزی ماده تا بدان سبب رگها را بلند و بیرون
برآید چهارم بادی که زاندرون رگها تولد کند و رگ را بطرکاند پنجم آنکه سردی و خشکی بر آلتها دم زدن
غالب شود و بدان سبب اندر حرکات انبساط کند ششم آنکه رطوبت غالب شود و رگها بدان
سبب است تو آغشته گردد و خون از رگها برآمدن گیرد و بقصبه شش اندر آید هفتم آنکه حرارتها بدو پیوسته
میرسند و باشد چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن العلاج خونی که از حنجره و ملاذه برآید
و برنگ خون و ناب بود و سرفه که برآید لیکن بتنحنح برآید و آنچه از قصبه شش برآید بسرفه و بتنحنحی اندک
برآید و آنچه برآید اندک و کفک ناک و با درد بود و آنچه از گوشت شش برآید بسرفه صعب برآید و کم رنگ
رقیق و کفناک باشد و بی درد آید اگرچه بسرفه صعب برآید و هرچند روزی باز ایستد و باز برآمدن گیرد
رنگ او بسفیدی گراید همه همچون شش و آنچه از سینه برآید از پس خونی اندک بسیار و غلیظ باشد
همچون خون فسرده بسبب دوری راه و از کفک خالی نباشد و بسرفه صعب برآید و با درد سینه و هرگاه که
بخسپد بسرفه و زیاده شود و آنچه از رگهای شش آید خونی گرم تر و بقوام تر و بسیار و بخون مانند تر باشد و کفک
ناک نباشد اما آنچه سبب او گسستن یا شکافتن رگی باشد خون ناب بسیار باشد و اگر سبب آن
تیزی خون باشد که رگ را سپند یا تب باشد و اسباب تیز گشتن خون از پیش رفته است رفته باشد
و اگر تیزی خون شش را ریش کرده باشد یا ریم برآید یا با پوست پاره یا با حلقه از حلقها قصبه که اندر شش
پراکنده است یا با گوشت برآید از گوشت شش و اگر ریش کرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس
یکبار بگشاید و بسیار خون برآید و اگر سبب آن امتلای خونی باشد سخت اندک باشد و علامات
ذات الریه ظاهر باشد و آنچه از اندامی دیگر برآید چون معده و جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه و آنچه سبب
در آویختن دیوجه باشد با غم و تاسه سخت باشد و خون رقیق و رنگین باشد و اسباب سرفه
و بیماریها دیگر هیچ نباشد و بباید دانست که خونی که از سینه برآید بدان خطرناکی نیست که از شش برآید

اگرچه بسیار باشد که این موضع که خون از وی برآید ریش گردد و ناصور شود و هر یکچند باشد و هر یکچند از دیگر
برآمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی برآید بدان خطرناکی نباشد که از قرحه برآید از بهر دو کار
یکی آنکه ماده خونی بد نباشد و دیگر آنکه می برآید و اندر وی باز مانده نیست و آنرا که همه تن و همه رگها
از خون پر باشد و طبیعت اندر رفع خون فزونی همیکوشد تا بدان طریق که آسان تر و نزدیک تر باشد دفع کند
چنانچه خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که رگها قوی باشد و خون بدینوجهها دفع شود امتلا بر حال
خویش ماند و قصد خون بتجویف دل اندر آید و جراحت اندر بیشتر وقتها ریش گردد و اگر کسی را خون برآید
و باز ایستد و باز از پس مدتی برآمدن گیرد نشان آن باشد که ریش گشت و این بار دوم از ریش
می برآید و خون که از شش برآید از دوری خطرناک باشد یکی آنکه افراط کند خطرناک باشد و دوم آنکه
اگر ریش گردد سو خطر باشد و بسیار باشد که بیماری خون از گلو برآید و آماس جگر و آماس سپرز
بدان زایل شود و آنرا که با تب خون از گلو برآید با خطر باشد و بسیار باشد که خون از گلو برآید با خطر
باشد و بسیار باشد که خون از گلو برآید و خون از بینی که و از کام بحلق فرو رفته باشد و اندران خطری نباشد
علاج طریق باز داشتن خون که از گلو برآید از چهار وجه است یکی رگی زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را
بسوی زیر فرو کشیدن سیوم عضو را باعتدال باز آوردن و چهارم داروهای باز دارنده دادن تا خون
باز ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش برآید رگ
باسلیق باید زد و اگر از کام و ملازه آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر آید رگ اکحل باید زد
و هر کرا این علت بسیار افتد چنان باید که هرگاه که اندر تن خویش گرانی و پری بیند بنشیند و رگ زند
خاصه کسی که سینه او سبک باشد و اولیتر آن باشد که رگ صافن زند تا ماده از بالا فرو کشد پس
باسلیق زند تا ماده که اندر سینه و شش باشد کمتر شود و آماس نکند و خون بتفاریق بیرون کند تا
قوت ضعیف نشود و تدبیر باز گردانیدن ماده را از سوی بالا و به زیر فرو آوردن مالیدن و بستن
اطراف است و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن و مابض زدن و حقنه کردن و تدبیرها باعتدال
باز آوردن مزاج عضو آنست که از حرکتها و کارهاء سخت و گفتن بسیار و بانگ بلند کردن و از خشم
و صحرت و از شراب خوردن بسیار و در نگاه کردن اندر چیزهاء سرخ و از مباشرت پرهیز کنند
و از طعامها تیز و گشاینده دور باشند چون صبر و . و سداب و کنجد و سرکه کهن و خرما
و انگبین و جمله شیرینها و آنرا که بتسکین حرارت حاجت باشد طعام از غوره و سماق زرشک

نار دانک

و نار دانک و ترشی ترنج و برگ حماض باید بپاچه بره اگر تب نباشد و اگر باشد مغز بادام
و مسکه و نار دانک و هر بامداد شراب ریواج و گل ارمنی دهند و آنرا که حرارت بس قوی
نباشد پنیر نمک پاک کرده و شیر تازه جوشانیده پخته و دوغ پاک از دوغ گاو کنند و بپزند با پاچه
و حسوها که گاو مقشر و کعک سازند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و گوشت طیهوج و دراج
و کبک و مانند آن موافق باشد و تدبیر باز داشتن خون بداروها باز دارنده دادن چنان باشد
که نگاه کند که خون از کدام اندام می آید و اسباب و علامات آن باز جویند اگر از شش
بر می آید نخست بعلاجها کلی که یاد کرده آمده است مشغول باشند از رگ زدن و ماده را از بالا فرو کشیدن
و مزاج باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است و اگر طبع خشک باشد مسهل نرم دهند
یا حقنه نرم سازند صفت مسهل بگیرند بنفشه خشک ده درم سنگ آلو سیاه و عناب
از هر یکی سی عدد سپستان هفتاد عدد خیار شنبر پانزده درم سنگ همه را بپزند چنانکه رسم است
و چهل درم سنگ شیرخشت سبوس گندم و بنفشه و برگ خطمی و کشک جو بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند و چهار درم سنگ بوره سوده و پانزده درم سنگ شکر سرخ اندر وی حل کنند و بکار
دارند و هر بامداد کشکاب دهند و اندران سرطان می پزند و اگر تب سخت گرم باشد بجای آب
کشک جو بدان بپزند و آب کدو تر کنند یا آب عنب الثعلب که بگلاب دادن گرفته باشند بعروق
و غذا قلیه کدو و اسفاناخ و بادرنجبویه و کشک جو دهند بمغز بادام تا تب زایل شود پس از آن داروها
که خون باز دارد آغاز کنند چون آب لسان الحمل تنها یا گل مختوم و آب برگ خرفه یا تنها و گل ارمنی
و آب عصاء الراعی بهترین چیزیست اندرین علت و شادنه عدسی مغسول نیز بهتر داروی است
از بهر آنکه خون باز دارنده است و هم خشک کننده ریش را برویاند یکدرم سنگ و نیم یا دو درم سنگ
یا یکی ازین آبها بدهند و آب که او خورد باید که صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنه عدسی
اندر وی تر کرده باشند و بالوده و برگ لسان الحمل و برگ خطمی و آرد جو بگیرند یا آب عصاء الراعی
بهم بزنند و بر سینه طلی کنند صفت داروئی که اندرین باب سود دارد بگیرند طباشیر و گل سرخ
از هر یکی پنجدرم سنگ بسد و کهربا و مروارید از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی و گل مختوم
و شادنه عدسی از هر یکی پنجدرم سنگ افیون دو درم سنگ تخم خشخاش سپید سه درم
سنگ تخم خرفه پنجدرم رب السوس و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی سه درم سنگ

خرفه

همه بکوبند و بیزند و بیست درم سنگ اسپغول با وی بیامیزند شربتی دو درم سنگ با آب بادیان یا اطراف او
کوفته و فشارده یا گلاب و اگر حرارة قوی نباشد سه درم سنگ کندر باین داروها یار کنند از بهر آنکه کندر
داروها بشش رساند و خون باز دارد و ریش را خشک کند و گوشت تازه برویاند صفت داروی دیگر
بگیرند کندر و گل مختوم از هر یکی پنج درم سنگ صمغ عربی هفت درم سنگ بسد و کهربا از هر یکی سه درم
سنگ گلنار دو درم سنگ همه را بکوبند شربتی دو درم سنگ با آب لسان الحمل و اگر سبب برآمدن خون
از شش یا از سینه نزله گواه باشد علاجهای کلی که یاد کرده آمده است باید دانست از رگ زدن و حقنه کردن
و اطراف بستن و از بالا بسوی زیر فرو مالیدن بروغن زیت گرم کرده یا روغنی گرم چون روغن قثاء الحمار
و روغن از شیرینی دور داشتن و اندر کشکاب میوها قابض اندر باید پخت چون حب الآس و آبی
و امرود و کندس کوهی و بستانی و اقراص کهربا دادن یا رب آبی و اگر بدین تدبیرها کفایت نشود
موی سر بباید ستردن اگرچه زن بود و ضمادها که از سرگین کبوتر از قفا سازند بر سر نهادن جالینوس
گوید زنی خون از گلو برآمدن گرفت سبب نزله خواستم که او را رگ زنم مانعی بود که نتوانستم زد حقنه تیز
کردم و حسو غذای وی فرمودم و اندر حسو میوها قابض پختن و ضماد سرگین کبوتر بر سر نهادم و از بهر آن
ضماد او را دستوری دادم تا بگرمابه اندر میشود و تریاق بزرگ نارسیده مقدار یک باقلی بدادم تا سبب
افیون حرارت یابد و از سرفه برآساید و ماده غلیظ شود و سیلان نکند روز دیگر بجنبانیدم وی را جز آنکه
اطراف او را بفرمودم مالیدن تا ماده از بالا فرود نمی آرم و مقدار یک باقلا کوچک تریاق تازه دادم
و میخواستم که او را بتدریج بانگبین دادن نگه دارم تا سینه او را پاک کنم و اندر کشکاب اندکی باز پیوند
کردم تا قوت او را نگاه دارد تا روز چهارم اندرین ترتیب میداشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم
بانگبین بسیار تا سینه او را پاک کند پس آن تدبیرها کردم و بفرمودم تا ضمادهای که اندر وی باشد بر سر او
می نهند و او را از گرمابه باز داشتم بدین طریق شفا یافت خواجه ابو علی سینا میگوید اگر ماده بسیار باشد
از حب قوقایا دادن چاره نباشد خاصه پیش از آنکه رگ زده باشد و اگر سبب برآمدن خون از گلو
بسیاری خون باشد اندر تن آن بسبب گشاده شود نخست باسلیق باید زد و خون بتفاریق بیرون کردن
چنانکه دیگر روز روز رگ رگ می گشایند خون بیرون میکند تا قوة برجای بماند و غذا کشکاب
اندر وی عدس مقشر و عناب و آبی و حب الآس و زعرور و خرفه شامی پخته باشد قناعت کنند
و میان که اندر آب سرد مردم بکنند و اندر مزوره که بفعل و قوة سرد باشد و عناب تر سود دارد و برگ خرفه

نمایدن

خائیدن وآب او فرو بردن سخت سود مند باشد واندر حال خون باز دارد وآز بس انکه رگ زده باشد
وسه روز گذشته اگر قوت مساعدت کند طبع را نرم باید کردن باآب لبلاب کوفته وفشارده هر روز اما
وبیمار باید که راست بنشیند وحرکتها کمتر کند بخسپد تا اجزای سینهٔ او برهم نیفتد وموضع جراحت فشرده
نشود وبسرفه تولد کند وسخن گفتن بسیار وآواز بلند کردن وخشم وصحره زیان دارد واگر باآن خون برآمدن
سرفه سخت نباشد بس بسرکه وگلاب غرغره بکند تا خون که اندرش بسته باشد برآرد وپاک کند واگر
ازین سرکه وگلاب نخورد روا باشد بس اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کند وسرفه را بلعابها ولعوقها
وجهها که اندر جایگاهش یاد کرده آمده است بنشاند ودارو ناکه اندر علاج او بکار آید دارو ناقابض باید چون
گل ارمنی وگل مختوم وگل شاسوس که انزا طلق گویند وکهربا وشب یمانی بریان کرده وعصارهٔ لحیة التیس
وگلنار ونار وسماق بریان کرده وگلشرخ واقاقیا وحقت بلوط وسرو وکوزن وشادنه وتخم لسان
لسان الحمل هریک تنها یا آمیخته باهمدیگر اگر تب نباشد واگر اندرش آماس باشد باشراب آبی وشراب
مورد دهند باب اطراف زرواگر از گل مختوم وصمغ عربی واندکی کافور جهها سازند واندر دهان میدارند
صواب باشد واگر تب زایل نشود وهنوز خون بری آید غذا پاچه بره وخایهٔ مرغ نیم برشت وبرشته
که اندروی عدس وحب الاس پخته باشد ودوغ کاو وشیر کاو جوشانیده باید داد وشیر خام
زیان دارد وماهی تازه خورد وگوشت طیهوج ودراج وگوشت مرغی که اورا قطا گویند موافق باشد
ازبهرانکه ازین گوشتها خون کمتر تولد کند صفت ضمادی که برسینه نهند بگیرند پوست انار وخاک کندر
ومازو واردجو وگلنار وبرگ مورد واطراف زرد خرما قصب همه رابکوبند وبپزند تاچون عصیده شود
دروغن گل یا روغن مورد برجکانند وبهم زنند وبرسینه برنهند واگر سبب برآمدن خون از کلوتیزی خون
باشد تابدان سبب سررگها کشاده شود نخست علاجها کلی باید کردن رگ باید زدن وخون اندکی
بیرون کردن وماده را از بالا فرو آوردن وبمالیدن وبستن اطراف وبحقنه نرم واگر حاجت بود که طبع را
بمسهل نرم کنند مسهلی از بنفشه وخیارشنبر وسپستان وترنگبین وآنج بدین ماند باید ساخت
وگشکاب باآب کدوی تر باید پخت یا باآب عنب الثعلب وسرطان اندروی پختن چنانکه پیش
یاد کرده آمده است اندر علاج برآمدن خون که ازشش برآید ولعاب اسپغول وحلاب خام دادن وآب
لسان الحمل وآب عصاء الراعی وآب خیار وآب تخم خرفه باشکر دادن وشراب خشخاش وشراب
بنفشه دادن واب درجمله تدبیر آن باید کرد تا تیزی خون زایل شود وتری بفزایند صفت داروی

که اندرین نوع سود دارد بگیرند و طباشیر و گل سرخ و گل ارمنی و گل مختوم و شادنه از هر یکی دو درم سنگ
بسد و کهربا و مروارید از هر یکی پنجدرم سنگ صمغ و کثیرا از هر یکی شش درم سنگ تخم خشخاش سپید
و تخم خرفه و تخم خیار و سرو کوذن سوخته و برگ لسان الحمل از هر یکی هشت درم سنگ اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس از هر یکی پنجدرم سنگ رب السوس پنجدرم سنگ همه را بکوبند و بیزند و هر بامداد
سه درم سنگ بآب باران بدهند و اگر خون نه از گشادن سر رگها برآید لیکن تیزی بدان حد باشد که رگهاء
سینه بخورد این مشکل تر است و علاج دشوار پذیرد و جراحت دشوار بسته شود و علاج آن نخست رگ
زدن است و خلط تیز را بمسهل و حقنه نرم از تن پاک کردن و علاج آن باعتدال باز آوردن و تدبیرها
تری فزاینده کردن بلعابها و لعوقها و حبها که معلوم است و اقراص کوکب اندرین نوع سود دارد و اندر
داروهای این نوع سندروس و سادنج عدسی و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر باید کرد و اگر سبب
برآمدن خون شکافته شدن رگهاء شش و سینه باشد که بدو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارض
افتاد من روز نخست او را رگ زدم و بفرمودم اطراف او را مالیدن و بستن چنانکه شرایط است
و غذا چیزی دادم و بر سینهٔ او ضماد نشابر نهادم و سه ساعت بروی بگذاشتم پس برداشتم تا گرم تر
از آن که می باید شود و دیگر روز کشکاب دادم و اسفیدباها بگوشت بط چون مزاج باعتدال باز آمده بود
و از آماس شش ایمن شدم تریاق دادم و بتدریج پس خرد دیگر علاجها باز آوردم و میگوید که هر کرا
این عارض افتاد و من او را بروز نخستین یافتم حال ایشان مختلف بود در جمله پس از آنکه ماده
از بالا فرود آمده باشد و مزاج عضو بداروها معتدل که میل بگرمی دارد سخت قابض نباشد باعتدال
باز آورده باشد چون سنبل و دارچینی و سلیخه و سعد و قسط و کندر و زعفران و مروارید و مصطکی داروهاء
قابض با این داروها آمیخته دهند و اگر این داروها اندر آب بجوشانند و داروها قابض اندر آب دهند
صواب باشد و داروها قابض گل مختوم است و گل ارمنی و صمغ عرابی و کثیرا و نشاسته و کهربا و بسد
و شب یمانی بریان کرده و گل سرخ و گلنار و طباشیر و سرون کوذن سوخته این همه یا بعضی ازین
مقدار دو درم سنگ کوفته و بیخته اندرین که یاد کرده یا اندر آب باران بدهند صفت داروی دیگر بگیرند
گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و جفت بلوط و خاک کندر و سکبینج و بسد همه را بکوبند و بیزند شربتی سه درم
سنگ اندر آب باران یا اندر شراب قابض بدهند صفت داروی دیگر بگیرند علک ساج سه درم سنگ
تخم کتان پنجدرم سنگ سنبل سه درم و گل سرخ از هر یکی پنجدرم سنگ کهربا سه درم سنگ و نیم

جند بیدستر

جند بیدستر یکدرم و نیم اقاقیا سه درم سنگ شربتی سه یکدرم سنگ و نیم اندر آب باران یا اندر گل تر که از وی
بشارند بدهند یا اندر نبیذ قابض که نباشد تلخ انگور اندر وی بجوشند و موم مصفی با روغن سوسن یا روغن مورد
بیامیزند و موم اندر وی گذارند و ضمادی از پوست انار و مازو و گرد آسیا و خاک کندر و گلنار و برگ مورد
و خرماء قصب و اطراف زرنجنه باشد بر سینه می نهند و صفت این ضماد پیشتر اندرین باب یاد کرده
آمده است و اگر سبب برآمدن خون طرقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن از جای
بجائی و بانگی زدن و زخمی آمدن و بر سینه افتادن نخست علاجها کلی باید کرد و داروها قابض چون گل
ارمنی و غیر آن باب باران و شراب با آب آبی دادن صفت داروی قابض بگیرند گل مختوم و کهربا
از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی دو درم سنگ شب یمانی و زعفران از هر یکی درم سنگی و نیم شربتی
دو درم سنگ این داروها بامداد و شبانگاه وقت خواب بدهند و برگ خرفه خائیدن و از وی قلیه
ساختن سود دارد و بدان آب باران بدهند صمغ عربی و گل ارمنی در افکنده و از سخن گفتن و
حرکت باز دارند و ضماد که پیشتر یاد کرده آمده است بر سینه بر می نهند و اگر سبب برآمدن خون طرقیدن
رگی باشد از بادی غلیظ زندرون رگها بود نخست ماده را از بالا فرود آوردن و مالیدن و بستن اطراف
پس داروهائی که بادها بشکند و طرقیدن را بهتر کند می باید داد چون فلونیا و سنجرنیا و جزو تریاق بزرگ
تازه نارسیده و داروهائی که اندر شکافته شدن رگ بسبب سرما بافراط که بدو رسد یاد کرده آمده
اندر علاج این نوع بکار آید و اگر سبب برآمدن خون گشاده شدن سر رگها باشد بسبب رطوبتهاء
شش اندر رگها آغشته و نرم کند تیز که فرود آید یا از جای دیگر بسینه و تا بدان سبب سر رگها
بهر قوتی که برو رسد گشاده شود پس از آن ماده را از بالا فرود آورده باشد بمالیدن اطراف و غیر آن
و داروهاء قابض که رطوبتها کم کند و مزاج عضو گرم کند بکار باید داشت چون بیخ اذخر و مصطکی و زیره
بریان کرده و بودنه کوهی و جند بیدستر و قلقندیس و زعفران تا قوة داروها بموضع رساند و تریاق
و مثرودیطوس و سنجرنیا و فلونیا رومی پارسی اندک اندک می دادن تا تریها را خشک کند و مزاج
بگرداند و اندر ضماد ازین نوع اذخر و علک و ساج و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
و جند بیدستر و قلقندیس بکار باید داشت و طعام از گوشت کبک و تذرو و دراج و گنجشک بریان کرده
و مانند آن و اگر سبب برآمدن خون آماس شش باشد و خون از وی می برآید نخست رگ باید زد و ماده را
از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و داروی قابض نشاید دادن از بهر آنکه داروی قابض آماس را بفشارد

وآفتها تولد کند لیکن ماده را بزانیدن وشش را ازوی پاک کردن چنانکه اندر علاج ذات الریه یاد کرده شود
انشاء الله واگر سبب برآمدن خون زخمی باشد که بر جگر افتد نخست علاجها کلی باید کرد واین سفوف
می باید داد بگیرند ریوند چینی ده درم سنگ لک مغسول پنجدرم سنگ گل ارمنی پنجدرم سنگ شربتی
دو درم ونیم باقی علاج از باب علاج جگر باید جست واما داروها قابض که اندر همه انواع خون برآمدن
سود دارد ونافع بود شادنه مغسول است یکمثقال اندر عصارهٔ برگ خرفه یا اندر عصارهٔ بادروج
یا اندر عصاره لسان الحمل یا اندر عصارهٔ عصاء الراعی وبرگ خرفه خائیدن وخوردن سخت نافع است
وبسیار باشد که در حال خون باز دارد وآب خیار با یکی ازین عصارها که یاد کرده آمد خاصه اگر داروی
باوی باشد وسرون کوذن سوخته یا داروهاء قابض آمیخته منفعتی بزرگ دارد وآب نقیع را
بدین منفعتی بزرگ است ودرختی که بتازی آنرا غرب گویند وبپارسی بده ثمره آن یکدرم سنگ نافع است
وشکوفه یکدرم سنگ بامداد وشبانگاه وبسد وطین شابوس هر دو نافع است استاد
احمد فرح در کتاب خویش میگوید که طین شاموس طلق است خواجه بوعلی سینا گوید که همانا که
او طلق است وبزبان یونان شابوس را نامی است که ترجمه آن کوکب الارض است وبیشترین
اهل روزگار خاصه اهل صنعت کوکب الارض طلق را شناسند وخون بزغاله پیش ازان که بفسرد
سه روز بدهند هر روز نیم وقیه خون باز دارد وحب الآس دو درم سنگ اندر عصارهٔ لسان
الحمل یا اندر عصارهٔ گل تر وتخم لسان الحمل چنین سودمند است ونافع است وپنیر مایهٔ خرگوش یا
پنیر مایهٔ حیوانی دیگر چون آهو وبزغاله اندر گلاب یا اندر عصارهٔ گل تر یا اندر عصاره بادروج یا اندر
شراب قابض نافع است وگل مختوم واگر مختوم بدست نیاید طین ساموس یا اندکی
سرکه نافع است وسریشم ماهی خون برآمدن کهن باز دارد وتخم گندنا نبطی وحب الآس
راست تا راست مقدار ده درم سنگ کوفته اندر عصارهٔ عصی الراعی نافع است وعصارهٔ گندنا
شامی یک وقیه وسرکه نیم وقیه نافع است واسفنج سوخته اندر نبیذ قابض وقنطوریون هم
خون باز دارد وهم سینه را پاک کند اگر خداوند علت را تب آید بآب باران دهند واگر آب
نیابند اندر نبیذ قابض دهند واهل سقلاب کسی را که این علت افتد بیخ قنطوریون غلیظ بپزند وآن
آب بدهند واگر دو درم سنگ عصاره لسان الحمل ودو درم سنگ لسان الثور ودو
درم سنگ عصاره برگ خرفه وشاخها درخت گل انچه تر ونازک باشد یک وقیه بکوبند

وبفشارند

وبفشارند بی انکه آب برجکانند وبالایند وهمه را بپامیزند وکل مختوم اندروی حل کنند
بدهند وآب معدن آهن وآبی که آهن گرم کرده اندروی کشته باشد بسیار نافع است
واکرتر سندکه خون اندرشش بود اول که بدیدآید سرکه ممزوج باآب بدهند کسی راکه سرفه
سخت نباشد واکرچوب الخیر بسوزند وخاکستر او اندرآب کنند وآن آب باحاشا بدهند
خون فسرده راپاک کند وسعتر باغسل اندرین باب سودوارد که علاج خون فسرده اندربابی
مفرد یاد کرده شود ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب باب دوازدهم اندرذات الریه
اماس شش راکویند واسباب این نوع است یکی انکه نزله کرم یاسرد ازدماغ بدو فرودآید
واین نوع بیشتر افتد دوم انکه خناق بکشاید ومادّه برشش فرودآید وآنجا بماند واماس کند
سیوم انکه ذات الجنب ذات الریه کردد وسبب انکه ذات الجنب ذات الریه کردد
آنست که شش دایم الحرکت است ومتخلخل است ونازک بدین سبب مادّتها قابل است
وبباید دانست که ذات الریه علتی عسر است ازانکه تا مادّه علت پخته نشود وشش ازوی
پاک نشود بهترین پدید نیاید وشش عضوی نازکست ودو منفعت بزرک ازوی حاصل است
دقوام زندکانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی آنست که بحرکت انبساط نسیم هوای
تازه بخویشتن همی کشد واین بمزاج معتدل میکرداند وبدل می رساند تا حرارت غریزی
بدو افروخته میشود ودل ازنسیم دوراحت می یابد وبحرکت انقباض هوای راکه بدل اندر
آمده باشد وازحرارت دل سوخته ودود وناک شده ازدل بیرون میکند تا دل ازان
آسایش همی یابد چنانکه اندرتشریح شریان وریدی یاد کرده آمده است وازبهران دو منفعت
بزرک که ازجرکاة او حاصل می شود خونی که غذای او خواهد بود نخست اندررک پخته می شود
وبتمامی پختکی نزدیک آمده است که بدورسد تا مونث بزاید زن وی سبکتر آید تا اندرین
منفعت فتوری وخللی پیوندد پس عضوی که می باید که بغذای او اندردل دیکر اندامها پخته شود
تا مونث پختن غذای خود نباید کشید مادّهٔ علت راکه اندروی بدشواری آن خون دفع توان
کرد ومادّه ذات الریه اندر پیشتری وقتها بلغمی باشد یاخونی ازبهرانکه کوشت او نازک
ومتخلخل است مادّهٔ صفرای اندروی باز نماند بس کرم باشد وبدل نزدیک بود ازشر تهاخنک
منفعت نیابد ازبهرانکه هر عضوی ازشربت قوتی میستاند ونصیبی میدارد وشربت ازهر عضوی

حرارتی می پذیرد و از هر ماده که اندر اعضا باشد جزوی با وی آمیخته می شود از قوت خشکی
چندان مانده نباشد که با حرارت خمره برابری کنند و خشکی ضماد نیز بآن حرارت برابری
نتواند کرد از بهر آنکه قوت ضماد خشک گذارنده نباشد و استخوانهای سینه و غشاء عضله آن را
حجاب باشد و گاه باشد که مادهٔ ذات الریه بتحلیل دفع شود و گاه باشد که ریم کند و ریم گاه باشد
که هموار و سپید و پخته باشد و گاه تیره باشد چون ثقل شراب ازان فرو آید و ذات الجنب گردد
و این نادر باشد و گاه باشد که اندر بازو و ساعد خداوند علت از جانب راست یا بر سر انگشتان
خدری بدید آید و گاه باشد که ماده بجانب دماغ میل کند و این کمتر باشد و گاه باشد که خداوند ذات
الریه را اندامها آب پاک اندر شش گرد آید و حال او همچون مستسقی شود و منفعت اندر ذات الریه
کمتر ازان باشد که اندر ذات الجنب از بهر آنکه مادهٔ این مخالف مادهٔ اوست و طریق خدر
از شش دورتر است که از حجاب علامت علامتها کلی ذات الریه را دهٔ چنان است یکی آنکه با این
علت تپی باشد پیوسته لازم از بهر آنکه آماس حجابی تب نباشد و این تب اندر اول که علت
آغاز کند ضعیف باشد و بر تبها مختلف و بر همی فزاید و قوی تر میشود یا اندازهٔ فزونی آماس
و حرارت مادهٔ اگر مادهٔ بلغمی باشد تب نرم و آهسته باشد همچون تب بلغمی و گاه باشد که
بلغمی رقیق باشد و بسیار نباشد و غلیظ باشد تب ظاهر نباشد و رنج آن پدید نیاید و بهر حال
که باشد اطراف سرد میشود دوم آنکه نفس تنگ باشد سیوم آنکه در سینه گرانی و نمدی بود
باندازهٔ بکمی و بیشی مادهٔ چهارم آنکه باین گرانی دردی از سینه و استخوانهای سینه و میان هر دو کتف
میدهد پنجم آنکه ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر تر قوه یا اندر پهلو یا اندر همه جای و جایی
و گاه باشد که ضربانی پیوسته باشد و گاه باشد که بسر فرو پدید آید ششم آنکه خداوند این علت بفغا
باز نتواند خفت و از خفتن بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه همیشه بر زبان او رطوبتی باشد غلیظ
و لزج و چون کار با خرر سد زیان کرده هشتم آنکه اندر چشم دروی نمدی و تیرگی ظاهر شود
و رخسار او سرخ گردد خاصه در وقت تب و حرکتهای چشم آهسته تر و اگر آن تر از حرکتهای عادی
گردد و رگهای چشم اندر پشتری و وقتها ممتلی بماند این همه از بسیاری بخارها که برآید نهم آنکه نبض
وقتها خاصه اندر وقت تب چون خواب آلودی باشد بسبب بسیاری بخار دهم آنکه
نبض موج نرم باشد از بهر آنکه آماس اندر عضوی نرم است و مادهٔ آماس رطوبت است

و عظم باشد

وعظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد از بهر تب و آلت نرم است و آنرا که قوت قوی
باشد حاجت بعظمی کفایت شود و اگر بتواند باز گردد و حال دم زدن هم بر قیاس حال
نبض باشد و ذات الریه که جنس حمره باشد با تنگی باشد لیکن گرانی کمتر و حرارت زاندرون سینه
سخت عظیم باشد و اگر ذات الریه صلب گردد و تنگی نفس زیاده شود و سرفه خشک و متواتر
باشد و حرارت کمتر باشد و گاه باشد که اندر ذات الریه صلب سنگ تولد کند و قولوس از
جالینوس روایت میکند او بدیده است که بسرفه سنگها برآمده است همچون زاله بتازی زاله را البرد
گویند و اسکندر گفت من دیدم سنگ بزرگ برآمده است چون سنگهای مثانه می برآمد همچون و پس
از آنکه این سنگ برآمد سرفه ساکن شد و بریش میگویند که دیده ام که سنگها خرد و درست هم خشک
برآمده است بعدد چهار پنج بوزن هر یکی سه قیراط و سرفه ضعیف برآمد و بسی از آن سرفه
کمتر شد و ذات الریه به سل باز گشت و بیمار اندر سل هلاک شد و آنرا که ماده ذات الریه رطوبتی
رقیق باشد نفس تنگ باشد و آب دهان بسیار آید و آنچه بسرفه برآید تنک باشد و آنرا که آماس
و حرارت اندر قصب شش باشد اندر میان پشت ضربان باید و در وی آهسته و تنش ضعیف
گردد و اندام او خارش کند و آواز تیره گردد و اگر آماس ریش گردد بوی دهان بگردد و بوی ماهی دهد
و بسرفه تری اندک برآید و گاه باشد که بثره ها برآید چون برشش و علامت وی آنست که نفس تنگ
و سریع باشد یا متواتر و سینه گرانی کند و اندرون سینه سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اگر
ماده ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت وی آنست که بسرفه اندک رطوبت برآید بآسانی
و بهتری پدید آید یا تب هیچ پاک شود و اگر ریم خواهد کرد علامت وی آنست که تب لازم باشد
و اندر معالیق شش درد و تمدد پدید آید اگر قوت قوی باشد زود پخته شود و ریمی هموار برآید
تا ذات الریه خراج گردد و زود بگشاید و بتدریج پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد پخته نشود
و عفونت پذیرد امید خلاص نباشد و اگر آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که ریم گردد
و پخته شد اگر مدت چهل روز پاک شود بیماری دراز خواهد بود و چون دراز گردد پشت پای
آماس کند از بهر آنکه قوت ضعیف نباشد و اگر ریم بطریق بول بیرون آید سلامت باشد و اگر
بعلت سل باز گردد و نازکی از وی برود و شب تب باشد و پیوسته سر انگشتان گرم باشد و جمله
علامتهاء سل که اندر موضع خویش ظاهر شود و اگر ذات الریه را بنزدیک پستانها و حوالی آن

جراحتها برآید و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابد و اگر بر ساق پای جراحتها برآید علامت سلامت
باشد علاج اگر اماس قوی باشد و علامت آن ظاهر شود نخست فصد باید کرد تا ماده بکدام جانب است
از پای که اندر دراز برابر این جانب بود رگ صافن بگشاید و این چنان باشد که اگر ماده اندر جانب
راست باشد از پای راست بزنند و اگر جانب چپ باشد از پای چپ بزنند و طریق شناختن ماده
که اندر کدام جانب است آنست که نگاه کنند تا رخساره اندر تب از کدام جانب سرخ می شود
و حس گرانی سینه از کدام جانب همی آید و بر کدام جانب رطوبت بیشتر می برآید و از پس آنکه
رگ صافن زده باشد رگ باسلیق باید زد از جانب مخالف و اگر ضعیفی بیند رگ اکحل و رگ
قیفال باید زد خون باندازهٔ قوت بیرون کردن چنانکه هر سه روزی رگی دیگر زنند و بآخر تر رگ
باسلیق از جانب موافق زنند و گاه باشد که از پس آنکه معلوم شود که ماده کمتر آید حاجت افتد
بدان که بر سینه حجامت کنند تا باقی ماده کمتر شود و بجانب ظاهر آید جالینوس میگوید اگر تب
سخت باشد از مسهل دادن حذر باید کرد و رگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن بی خطر است و
مسهل دادن با خطر بزرگ است از بهر آنکه باشد مسهل ماده را بجنباند و اسهال نکند و باشد که
اگر اسهال کند افراط افتد و هر کرا درد و تمدد اندر شش و معالیق او باشد و حس دور و نزدیک حس
کردن یابد رگ زدن سودمندتر و هر کرا درد اندر سر پهلوها باشد که آنرا شراسیف خوانند داروی
مسهل باید داد و اگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده باشد
و شربتها که ماده را غلیظ کند چون دیاقوزا و شربتها که اندر وی قبضی باشد همچون ایرسا و آب سرد
نشاید داد الا اندر ذات الریه که از جنس حمره باشد لیکن شربتها زداینده باید داد چون ماء العسل
و جلاب و کشکاب و اندر همه انواع ذات الریه و ذات الصدر و ذات الجنب جهد باید کرد تا سینه
از رطوبتها پاک گردد و آنرا که بسبب تب بشربتها خنک حاجت افتد شربتها خنک همه زداینده و تری
فزاینده باید داد چون آب خیار و خربوزه هندوانه و آب کدو و سکنگبین که بس ترش نباشد سخت
نافع است هم سینه را بزداید و هم حرارة و تشنگی بنشاند و سکنگبین ترش ماده لطیف کند
و بگسلد لیکن اگر قوت قوی نباشد و پاک گردد از بهر آنکه ماده رگ بگسلد بر نتواند انداخت و اگر قوة
قوی باشد سینه را پاک کند لیکن احتیاط آنست که سکنگبین ترش نه افتد اگر سکنگبین ترش
حاصل شود اولی آنست که بآب گرم بیامیزند و اندک اندک دهند و بماء العسل و جلاب زداینده

و تری فزاینده است

وتری فزاینده است وکشکاب همچنین لیکن ماء العسل از جلاب قوة را یاری دهنده تر و ماء العسل زداینده تر
شیرینی است لیکن ذات الریه اگر هنوز خام باشد یا در احشاء دیگر اماسی باشد و ماء العسل را با آب
بسیار بباید آمیخته چنانکه آب بروی غلبه گیرد و اندرین حال جلاب ممزوج وکشکاب رقیق
موافق باشد و نبیذه شربتی زداینده است خاصه سپید لیکن اندر علت ذات الریه و ذات الجنب
تا ماده پخته نشود نبیذ نشاید داد و آنرا که از نبیذه مزاج گرم شود و تشنگی خیزد زود بتدارک آن مشغول
باید شد و سکنگبین ممزوج و آب خربوزه هند و مانند این دادن و کسی را که اندر جگر و سینه المی باشد
نبیذ نشاید داد و نبیذ سرخ شیرین قوت را یاری دهد و باقی ماده را لطیف کند و جهد باید کرد تا معده
و امعا ممتلی ندارد تا با سینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از طعام سبک دارند و اگر طبع باندازه
حاجت اجابت نکند تدبیر آن که طبع نرم شود و داروی مسهل و حقنه از آن نوع سازند که اندر علاج
برآمدن خون از گلو یاد کرده آمده است صفت شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس خیارشنبر و مویز دانه
بیرون کرده از هر یکی سه سیر و اندر چهار سکره آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و یک سکره آب عنب الثعلب
بادی بیامیزند اگر قوت قوی باشد آن جمله شربت کند و اگر ضعیف باشد دو شربت و بادها را
که از معده و امعا تولد کند باز دارند از بهر آنکه بادها و بخارها بفعل اندرین علتها زیان دارد و ضمادها و محللها
پزاینده نخست از موم روغن بنفشه سازند پس اسفرغ و لعاب خطمی در فزایند و بپزند تا چون عصیده شود
و اگر ماده خام تر باشد ضماد او کرنب پخته و برگد و بادیان پخته و کوفته سازند و آنجا که ماده بسیار باشد
ضمادهاء خنک زیان دارد و تکمید تر و خشک صواب تر بآنکه تکمید تر آنرا سود اسود نکند نافع است اما
اگر ذات الریه از جنس حمره باشد صواب تر و اگر جنس فلغمونی باشد خشک صواب تر بآنک
تکمید تر آنرا سود بکند زیان نکند و خشک آنرا که زیان دارد زیان عظیم باشد و تکمید تر بآب گرم یا روغن
بنفشه گرم باشد یا سبوس و نمک و آنچه ازین نوع بکار دارند جهد آن کنند تا بخار آن از روی بیمار
باز دارند و تا تاسه و ضیق النفس تولد نکند و آنجا که خشکی غلبه دارد یا ماده علت سخت غلیظ
و فسرده باشد بخار ضماد و کماد تر از راه شش رسد و سود دارد و ضماد خردل اندر ظاهر کشیدن
ماده را بجائی حاجت افتد و یا ماده آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ
و سرخ و خرد و حارا و باقلی و ماش مقشر باید داد و اگر حرارت قوی نباشد کشمش موافق است
و سندریوس چیزی معتدل است و جندریوس بپارسی جو گندم گویند و این جوی برهنه یا گندمیست

که شکل و خوشه او بخوشه جو ماند و اگر در سینه درشتی باشد سپستان و عناب و بیخ سوسن و بیخ
خطمی و مغز تخم خیار و صمغ و کثیرا و دانه آبی اندر کشکاب و گندم آب منزند روا باشد و اگر آن خلاط بپزند
و بپالایند و شکر بر نهند و شرابی سازند روا باشد و چون آماس گشاده شود حسوها از ارد باقلا و کرسنه
دارد نخود و جندریوس سازند و با انگبین دهند و ماء العسل اندرین وقت موافق باشد سینه را پاک کند
و لعوق کرنب و مغز پنبه دانه اندر وی پخته و سرشته زدایند بود قوی و لعوق اسقیل با شیر خر سخت
نافع است و گاه باشد که باین لعوقها چیزی که حس کند گردانید وی آگاهی فزاید باز کند چون پوست خشخاش
و تخم فنیک با سرفه باز دارد و اگر دم زدن متواتر باشد لعاب اسپغول رقیق یا جرعه جرعه جلاب میدهند
و آب نیم گرم بر سینه و پهلوها می ریزند تا دم زدن باعتدال باز آید و اگر دردی باشد ساکن شود و هرگاه که
آماس ریم کند و گشاده خواهد شد سبکی دم زدن و گرانی و درد زیاده شود و تب گرم تر گردد و آن روز
که بگشاید نیک روزی چند که این علامتها پدید آید اگر تن پاک کرده باشد و ترتیب علاجها
که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیزها زداینده با وی باید داد ضمادی که یاد کرده آمده است
از کرنب و برگ بادیان سازند بر نهادن و اگر از آرد جو و علک الانباط و خرما و انجیر خشک همه را اندر
شراب شیرین سپید پختن تا چون عصیده شود و بر نهادن و اگر قوی تر باشد سرگین کبوتر و نطرون
اندرین ضمادها زیاده کند مقدار حاجت و آن قوت آن روز دهند که امید دارند که آن روز بخواهد گشاد
و بیمار را بفرمایند تا بدان پهلو بخسپد که آماس است و شربت ماء العسل بدهند اگر حرارتی باشد ماء العسل
یا کشکاب دهند یا ممزوج کرده دهند اگر حرارتی قوی نباشد شراب زوفا دهند خطمی و تخم خیار که
اندر وی زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و بیخ سوسن و انگبین پخته باشد و اگر این خلط اندر کشکاب
بپزند صواب باشد و خرما اندرین وقت دادن اندر کشکاب یا اندر شراب زوفا پختن صواب باشد
صفت قرصی پزاینده بگیرند تخم خطمی و تخم خیار و تخم خربوزه و تخم کدو و رب السوس و فقاع الاذخر و اکلیل
الملک و بنفشه و کثیرا همه بکوبند و بلعاب تخم کتان بسرشند و اقراص کنند و اندر شراب انجیر دهند و اگر
آن روز که آماس پخته باشد مثرودیطوس دهند یا تریاق تا حرارت غریزی نگاه دارد صواب باشد
لیکن اندر ذات الریه گرم و تب گرم نشاید داد خاصه اگر بیمار لاغر باشد و حب الصنوبر و لعوق او پزاینده است
صفت لعوق حب الصنوبر بگیرند چلغوزه پاک کرده ده درم سنگ کثیرا و تخم خیار بالنگ کرده
و صمغ عربی و مغز بادام تلخ و سپید کرده و رب السوس و نشاسته و مغز بادام شیرین سپید کرده

و مغز پنبه دانه

و مغز پنبه دانه از هر یکی پنج درم سنگ تخم بادیان دو درم سنگ خرما بیست عدد انگبین نیم روغن گاو
پنج سیر خرما اندر روغن گاو و با انگبین بپزند تا نرم شود و داروها کوفته بدو بسرشند و اندر بعضی نسخها
بیست درم سنگ زراوند زیادت کرده اند و دیگر حبها و لعوقها که اندر سرفه یاد کرده آمده است
و اندر قرابادین یاد کرده آمد می باید کردن و بکار داشتن در خورد گشادن و تدبیر گشادن ذات الریه
که تمام پخته باشد اینست که دود کردن و دهان زیر آن داشتن تا دود بگلو فرو شود و بیمار را بر کرسی
نشاندن و کتفهاء او نگاه داشتن و کرسی را بجنبانند و ماهی شور دادن و ایارج فیقرا و شحم حنظل حب
کردن و بشب اندر دهان داشتن و حب قوقایا هم چنین و انگزد اندر شیر حل کرده دادن و خردل
اندر ماء العسل دادن و پس از طعام قی فرمودن لیکن اندر قی خطرست از بهر آنکه باشد که پیش از اندازه
گشاده شود و ماده را بیکبار بجنباند و خناق تولد کند و بباید دانست که پیشینگان اندر تدبیرها زداینده
و گشاینده که پیش ازین یاد کرده آمد و از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و لعوقها و معجونها بزرگ
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس از هفت روز بکار داشتند و خواجه ابو علی سینا میگوید این طریق
نیکست لیکن طبیب حاذق شاید این طریق سپردن اگر حال نو گردد که تدارک باید و از خویشتن
داند که تدارک آن تواند کرد اما طبیبی حاذق نباشد ویرا نشاید این طریق سپردن مگر باحتیاط تمام
تا حرارة و اماس زیاده نشود و علت نیفزاید و هرگاه که اماس زیاده گشاده شود و تدبیر پاک کردن
سینه اندر علاج سرفه و علاج ضیق النفس یاد کرده آمد و بسیار باشد که اماس پیش از آنکه پخته
باشد تمام بگشاید بسببی از سببها چون خشمی و حرکت سخت و قی کردن و مانند آن و خون برآمدن گیرد
در حال رگ باید زد و علاج برآمدن خون از گلوی کردن چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
والله اعلم بالصواب **باب سیزدهم** اندر ذات الصدر گرد آمدن ماده در فضای سینه ذات الصدر
گویند و اسباب این دو نوع است یکی اماس باشد اندر غشا و اندر عضلهای سینه یا قرحه و دبیله که بگشاید
و ریم اندر فضای سینه ریزد و هرگاه که ریم اندر فضاء سینه پخته شود و از گلو برآمدن آغاز کند و اگر اندک
باشد از راه گلو پاک شود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود و هرچه اندر مدت چهل روز پاک نشود
حال آن از سه صورت بیرون نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه ریم که از راه گلو برآید بر شش گذرد
و گذشتن او شش را بسوزد و ریم کند و اگر ریم اندر ذات الریه گشاده باشد نخست شش را ریش
گشته باشد و ریش شدن شش سل است دوم آنکه ریم از موضعی را که بروی ریخته شده است

از ازار سینه

بسوزد و تباه کند و ریشی ازان نخستین تولد کند سیوم آنکه اگر طبیعت پیش ازانکه اجزای سینه تباه کند
آن ریم را که بدان راه که غذا اندرین موضع رسد با درکردن با سهال دفع کند و این جنان باشد
که طبیعت ریم رکها آن از بهر غذا رسانیدن با جزای سینه پوستست دفع کند یا اندر آن رکها
بگذرد و بقعر جگر آید و از جگر باز بدان ره شود که برودها پوستست و با سهال دفع افتد یا بدان
منفذ آید که بگرده پوستست و با دراربول دفع افتد و اندر دفع آن بدین دو جانب امید سلامت
بیشتر است از بهر انکه اندر آن منفذ که از جگر بگرده پوستست قوتی کاذبه است که آب را و فزونیها را
بسوی مثانه دفع کند و رکها که برودها پوستست از بهر غذا رسانیدن است از جذب و دفع که
این منفذ کند این رکها نتواند کرد و بمونت طبیعت حاجت آید تا ریم با سهال دفع شود و دودی
و دری کنار ها ریشها سد نخست قوت طبیعت مزاج بیمار و عمر او و نخست و قوت و علامت ها
علت و نخست فصل و سال باشد و هلاک بران اندرین علت بیشتری بسبب ضعیفی دل و احشا
ایشان باشد و هلاک جوانان بیشتری از درد باشد از بهر انکه جوانان قوی باشند و بدان سبب
آگاهی از درد بیشتر باشد علامت آنچه از گشادن ذات الجنب و ذات الریه باشد علامت دی
آنست که نخست اندرین دو علت یکی بوده باشد و آنچه گشاده شدن ریش سینه نخست اندر سینه
گرانی و نمدی پدید آید و پس دور و زود برودها تولد کند و تبها تیز و مختلف آمدن گیرد بسبب درد و بسبب
نزدیکی ریش بدل و چون ریش با تپهار سد تب تیزتر شود و دشواری دم زدن و سرفه زیاده گردد
و چون گشاده خواهد شد و ریم بیرون خواهد آمدن تبی گیرد بلرزه سخت و اندر بیمار تا سه دم زدن
متواتر پدید آید و سرهای انگشتان گرم باشد و چون ریش گشاده شود و ریم اندر فضای سینه ریخته
تب آهسته تر گردد و باشد که زایل گردد و دم زدن آسان تر شود و ریم برآمدن گیرد و سخن بشتاب تر
از عادة گوید و اندر دم زدن منفذ بینی فراهم دارد و هر گاه که از پهلو بپهلو گردد از جای بجای ریخته میشود
و آوازی برآید اما اگر ریم اندر یک نیمه سینه باشد گرانی و نمدی و گرمی و سوز اندر آن نیم باشد و اگر
هر دو نیمه گرانی و گرمی و سوزش اندر همه سینه باشد و اگر ماذ و کل شرخ آغشته تر و بر سینه بیمار
بپوشند جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دیرین آهنگ شود پای آماس کند از بهر انکه
حرارت طبعی و قوة غریزی ضعیف گشته باشد و پای که از معدن حرارت دور است بهره حرارة
کمتر یابد و قوتها همه او ضعیف گشته باشد و این علامتی بد است و ریم از کلیه بدشواری برآید و بسبب

دشواری

دشواری وسط ریم باشد یا ضعیفی قوت و فرق میان بلغم وریم آنست که بلغم بر سر آب ایستد وریم
اندرین آب نشیند وریم دلکر بر آتش کنده و بلغم کنده نباشد و کندریم همچون کندا سفوخان باشد
که بسوزانند علاج جون غلامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود و ریش سینه گشاده کردد وریم برآمدن
آغاز کند جهد آن باید کرد تا سینه از ریم پاک شود شربتها و تدبیرها که اندر باب کذشته یاد کرده
یاد کرده آمده است و علاج خواص علاج ذات الریه است بعنبه و آنجا که بند که ریم با دراربول دفع نمیشود
یاری باید دادن تا زود تر پاک شود و بدارو هائی که جکر را و کرده را و مثانه را پاک کند و آنجا که
باسهال دفع میخواهد شد داروهای مسهل دادن تا زود تر دفع شود و داروهای ادرار و مسهل هر دو
در خورد مزاج و عمر و فصل سال باید داد والله اعلم بالصواب **باب چهاردهم** اندر سل
ریش شش را سل کویند و کسانی باشند که اکرچه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون
همه حال مسلولان باشد و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتهای لزج از سر ایشان بشش فرود
می آید و کذرهای دم زدن ممتلی میشود و تنکی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کاربدان رسد که قوة
ضعیف کردد و تن لاغر شود و کاهش کیرد اکرچه این علت بحقیقت علت ریه و ضیق النفس است
خداوندان این علت را مسلول کویند و اسباب سل چهار نوع است یکی انکه نزله تیز از سر فرود
می آید و پیش از انکه ماده پخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه اماس شش
که آنرا ذات الریه خوانند ریم کند و ریش کند سیوم انکه ذات الجنب پخته شود و ریش کردد
چهارم انکه سببی از اسباب اندرونی یا بیرونی پدید آید و بدان سبب رکهای شش کشاده شود
و یارکی بکسلد و خون از کلو برآمدن کیرد و شش ریش کردد و این اسباب اندر باب خون
از کلو آمدن یاد کرده آمده است و اندر بیشتر حالها سبب این علت نزله تیز باشد و میان
طبیبان خلاف آنست اندر انکه ریش شش درست شود یا نه کروهی کفتند که ممکن نیست
که درست شود که شش همیشه متحرکست و او را سکون نیست جالینوس میکوید حرکت عضوی
جراحت را از درست شدن باز دارد اکر سببی دیکر با حرارت یار نباشد برین است
که همیشه متحرکست و خلاف نیست که جراحت او درست میشود میکوید که هرکاه که سبب
حرارت اماس شش باشد و تیزی و سوزانی خلط نباشد که شش را بخورد و ریش کند
لیکن رکی کشاده شود یا ترقیده کردد بسببی از سببها بیرونی یا از اندرونی که اماس کیرد

وریم کند درست شود واگر سبب حرارة وریش گشادن الماس تیزی خلط باشد درست نشود
از بهر انکه تاریش از ریم پاک نشود ممکن نیست کرد و پاک شدن جراحت سرفه باشد
و سرفه جراحت بزرگی ترکرد و حرکت سرفه درد افزاید و درد مادتها آنجا کشد اگر داروها خشک
دهند تاریش خشک کند و سرفه و درشتی زیاده کند وریم را خشک کند و از برآمدن باز دارد
واگر داروها نرم دهند ریش را تازه کند و تاریش تازه باشد درست نشود واگر از سبب جراحت
تیزی خلط باشد مزاج معتدل باید کرد و تیزی خلط زایل کردن و مدتی اندرین کار بودن واندرین
مدتی جزوی دیگر که درست باشد از شش سوخته شود وریش فراخ ترکرد و باشد که ناصور کردد
واگر سبب جراحت پختن وریم کردن و گشادن الماس باشد آنچه یاد کرده آمد از سببها که ریش را
زیان دارد برجای باشد و سببهای دیگر بآن یاد کردد که رگهاش همه فراخ است تا هوا بسیار
تولد کند و صواب آنست تا با خلط که اندروی ریخته شود مقاومت تواند کرد و هر شکافی و حرارتی
که برچنین عضو افتد درست کردد و آفت دیگر آنست که هر شربت که از بهر علاج این حرارت ها
دهند تا بجایگاه جراحت رسد مسافت بس دور است و هر عضوی ازوی بهره برداشته باشد
واگر دارو نیز داده باشد قوة دارو بجایگاه نتواند رسید از بهر انکه دارو سرد کذرنده نباشد و اگر
داروی کرم داده شود حرارت تب زیاده کند و اگر داروی خشک داده شود خشکی تنها و قی
زیان دارد و ریش داروی خشک کننده باید تا درست شود و مضرت داروی تیز پیشتر یاد کرده
آمده است و جراحت که برقصبة شش افتد علاج پذیر نباشد و از جراحتهای که ممکن است که درست
کردد جراحتی باشد که برغشاء زاندرونی قصبه افتد و بکوشت شش رسد و علت سل اکرچه علتی است
که علاج کمتر پذیرد مهلت دراز که از جوانی تا بکهولت بدارد و خواجه ابو علی سینا می کوید سر بپوشیده
دیدم که بیست سه سال و کسری اندرین علت بماند و اندر شهرها سرد و اندر فصل زمستان
این علت بسیار افتد و آنرا که مشکل کرد د که علت سل است یا فصل خریف اشکال بردارد از انکه
خریف سخت زیانکارست بدین علت و اندر پیشتری این علت از هشتده سالکی و بچهل
سالکی باشد و مرد سرد مزاج را بسیار افتد و آنچه کودک نکزا بسیار افتد ازین علت امیدوار
تر باشد و علاج بهتر پذیرد و بباید دانست که این علت کسانی را پیشتر افتد که بر و سینه ایشان
تنک تر باشد و کردن ایشان دراز و میل سوی پس دارد و حلقوم پیشترین داشته شود

وکتفهای ایشان از گوشت برهنه بود و تیزی به پشت بیرون آمده چون بال مرغان و پیشینگان
این کس را نجیح خواندندی یعنی خداوند بر و سینه و اندر سینه و حوالی آن بادها بسیار افتد از بهر کوچکی
سینه پس اگر باین صفتها دماغ ضعیف باشد و رطوبتها قابل و آنرا هضم نتواند کرد همه شرطها
و نشانها حاصل باشد خاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفرائی باشد علامت هرگاه که خداوند نزله
سرفه را و خداوند علت ذات الریه را بسرفه خون و ریم بیرون آمدن گیرد و تن لاغر و کاهش کردن
آغاز کند و تب لازم گردد و رخساره سرخ شود یا در شب یا از پس آنکه طعامی خورده باشد بباید دانست
که بیمار اندر سل افتاده و بباید دانست که سبب لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است
بدل و سبب سرخ گشتن رخساره برآمدن بخار است چنانچه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است
و سبب ظاهر شدن تب در شب و از پس طعام آنست که از آنچه خورده شد تری حاصل آید
و از بهر آنکه طبیعت مقهور است و از تب لازم آن تری بهتر نشود و لیکن مدد تب گردد و تب را برافروزاند
و گاه باشد که تب سل با تبهاء دیگر آمیخته گردد چون تب ربع و خمس و شطر الغب و سودائی
باشد و علاج آن با علاج این علت هیچ نزدیک ندارد و باین علامتها که یاد کرده آمد علامتها
که اندر باب گرد آمدن ریم اندر سینه یاد کرده آمده است پدید آید و باشد که اندر شب یا بوقتهاء
دیگر خوی کند و سبب این ضعیفی قوت باشد و عاجزی طبیعت از تصرف کردن اندر غذا
و تحلیل غریزی و چون کاهش تن بغایت رسد ناخنها باز گردد و موی ریزیدن گیرد و گردن
بیرون داشته شود و سعها برآید و پوست پیشانی از استخوان کشیده شود و بعضی را چون کار بآخر
آید پشت پای آماس کند و سبب این نقصان حرارت غریزی و عاجزی طبیعت باشد و تباه
گشتن اخلاط و این کسانی را افتد که غذا بیشتر یابند و از طعام باز ایستد و هر روز پیش از آنکه
اندازه بیماران باشد چیزی میخورند و آنرا که سبب علت تیزی خلط بوده باشد رطوبتها برآید
که مزه آب دریا دارد شور و تیز و نبض اندرین صغیر و سریع و معتدل باشد و تشنگی غلبه کند
و شهوة طعام بشود بسبب ضعف قوة و چون قوت ضعیف باشد بادها اندر سینه تولد کند
و سرها و پهلوها ببالاید و شکم در کار آید و چون کار بآخر تر رسد حلقهاء قصبه شش و پارهاء رگها
باهم برآمدن گیرد و خلطی که می آید غلیظ تر شود پس باز ایستد و هیچ بر نیاید سبب ضعف قوة
بر نتواند انداخت و چون حال این چنین باشد پیش از چهار روز مهلت ندهد و بیشتری بخناق

هلاک شود و بسیار باشد که باخر بیماری سرفه ضعیف پدید آید و خون برآمدن گیرد و اگر سرفه را علاج کنند
و خون بازدارند و هلاک کنند که بازندارند خون می برآید تا هلاک شود و فرق میان آن خون که باخر
برآید آنست که آنچه باول برآید نشان آن باشد که هنوز ریش خام است و آنچه باخر برآید دلیل
مرگست و هرگاه که خداوند سل را بر هر دو رگ او چیزی چند دانه باقلی پدید آید از پس پنجاه دو روز
بمیرد و هرگاه که بانگشت او که آبهام گویند بنازی سبزی پدید آید و بر پشانی ثبره سرخ پدید آید
و زرد آبی جرب از وی همی تراود روز چهارم بمیرد و هرگاه که درمیان سر او چیزی چند باقلی برآید و رنگ او
سیاه کردد و درد کند و نشانی همی ماند تا چهل ساعت یا چهل روز بمیرد علاج اندر اول باب گفته اند
که سل حقیقی ریش شدن سل است و علتی دیگر است که حال بیمار اندروی هم چون حال مسلولان باشد
بدین سبب او را سل گویند و سل حقیقی از تبی لازم خالی نباشد و این سل دیگر بی تب باشد و علاج
سل حقیقی مشکل است از بهر انکه علاج تب و علاج ریش هر دو ضد یکدیگرند خاصه علاج این تب از بهر انکه
علاج چیزها سردتر باید کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش تن و علاج ریش
خاصه علاج این ریش بچیزها خشک کننده و کرمی آرنده باید کرد خشک کننده از بهر آن باید که هیچ ریش
بهتر نشود تا دیر اخشک نکنند کرمی آرنده از بهر آن باید که قوت داروی خشک کننده تمام بشش
رسد مگر که قوتی کرم کننده آنرا بدرقه کند و بجایگاه رساند از بهر انکه مسافت دور است بدین سبب
اگر بعلاج تب مشغول شوند ریش تازه بماند بسبب تری و علاج و تدبیر صواب آنست که نخست
حرارت تب را تسکین کنند تا زود با صلاح ریش مشغول توان شد باداروها که ریش را باید
یا شربتی و داروی که تسکین تب را شاید بیامیزند تا کاهی بعلاج این مشغول باشد و کاهی بعلاج
آن و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند و یک روز علاج ریش یا بامداد علاج ریش کنند
و شبانگاه علاج تب یا بکژ دکه کدام چیره تر است بعلاج آن مشغول شوند و این تدبیر که یاد کرده آید
علاج کسی است که روز نخست سببی از سببها که خون از کلو برآید طبیب را باید و بحقیقت این علاج
چاره است بیماران را از بهر انکه هرگاه که صواب کنند ریش بریک حال بایستد که حرارت شش
آماس گرفت و ریش کرد و بگشاد ممکن نیست که درست کردد لیکن ممکن است که اگر علاج صواب
کنند ریش بریک حال بایستد و مبدل نشود و جزوی دیگر از شش تباه نکند پس علاج راستین
که اندر امید سلامت است آنست که روز نخست که خون از کلو برآید و معلوم کردد که از شش برآمده است

در حال پیش از آنکه اماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید کسانی که ایشان را خون
از گلو برآمد و زان شش بود شش روز هر کرا روز نخست یافتیم و علاج کردم شفا یافت و هر کرا روز نخست
نیافتیم احوال مختلف بود و علاج آنست که بیمار را سکون فرمایند و او را از همه حرکتها باز دارند و در حال
رگ باسلیق زنند و اندکی خون بچند کرت بیرون کنند تا بخون آب شش و حوالی آن بیرون آید
و کشیده شود و مدت وی دور گردد و اطراف او بفرمایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم سازند پس
شربتی سازند از سرکه ممزوج بآب بسیار بدهند تا بخورد و این سرکه از بهر آن باید داد تا اگر اندر
شش لختی خون که از جراحت جدا شده است و گرد آمده باشد و فسرده انرا پاک کنند و اگر اندر
مدت سه ساعت سه بار یا دو بار بدهند صواب باشد پس اقراص کهربا دهند اندر شراب مورد
یا اقراص بسد اندر آب باران یا آب جار و صفت آن اقراص اندر قرابادین یاد کرده آید و کشکاب
دهند و اندر کشکاب پایچه بره و حب الآس و این گلوگیر بود و سبب گلوگیر انار نارسیده اندر پزند
و روز نخست هیچ طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوة ضعیف باشد حسوی خون بیرون کنند
و غذا ثرید کنند با خایهٔ مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دویم اندکی از ارد جو و ارد باقلا
و ارد نخود یا پایچه و روغن بادام و شکر با عسل اندکی با آن اندر ماء العسل تا روز چهارم ازین نوع بدهند
که یاد کرده آمد و سینه بیمار بروغن گل چرب کنند و اگر در فصل زمستان باشد بروغن ناردین و روغن
مصطکی چرب کنند و آب آبی کوفته و فشرده نیز خون باز دارد و علامتهای دیگر اندر باب خون از گلو
آمدن یاد کرده آمده است از آنجا برگزینند و اسفاناخ بسرکه و آب گرم آمیخته تر کنند و بدان موضع نهند
که الم باقیست صفت ضمادی که بران موضع نهند بگیرند گرد آسیاب و گرد کندر و سپیدهٔ خایهٔ مرغ
نیم برشت و بر سینه نهند صفت ضمادی دیگر شب یمانی و اقاقیا و پخته بسرکه ممزوج بآب بسرشند
صفت ضمادی دیگر آبی گلوگیر اندر شراب گلوگیر پزند و بکوبند و بدان موضع نهند این تدبیرها پیش از آن کنند
که اماس کند و از پس روز هفتم دو نیم با روغن با روغن گل و سرکه تر کنند و بر نهند صواب باشد
و گلوگیر قابض باید و اگر طبیعت پس از آن بدو رسد که حرکت اماس گرفته باشد و ریم کرده و تب
و سرفه لازم شده از جهت تب کشکاب باید داد و اندر کشکاب سرطان ماده اندر پختن و ماده بدان
توان دانستن که سوزنی بپشت او فرو برند و اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده باشد اطراف او بکنند
و او را با نمک و آب و خاکستر بسوبند تا شوخ و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار

ضعیف باشد اندر کشکاب پاچه بره و بزغاله پزند و اگر طبع نرم بود و حاجت باشد بدانکه باز گیرند اندر
کشکاب موردانه فرمایند پختن و شراب مورد دهند و موردانه پختن اندر کشکاب اندر همه وقتها بدین
علت سود دارد و اگر سرفه سخت قوی باشد و اندر کشکاب و آشامیدنیها که از بهر او سازند
تخم کوک فرمایند پخت و اگر در تن بیمار فضله باشد بمطبوخ خیارشنبر استفراغ کنند صفت آن بگیرند
خیارشنبر پاک کرده هفت درم سنگ بنفشه هم چندان مویزدانه بیرون کرده بیست درم
عناب ده دانه سپستان پنجاه عدد این همه در دو من آب بپزند تا دو بهره برود یک بهره بماند
و بپالایند و سی درم ترنگبین پاک کرده اندر وی بجوشانند تا مقدار صد درم سنگ باز آید
و بدهند تا باز خورد صفت مسهل دیگر بگیرند خیارشنبر پاک کرده پنجاه درم سنگ بنفشه خشک
ده درم سنگ عناب پنجاه عدد سپستان صد درم مویزدانه بیرون کرده منقی سی درم سنگ
همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و نیم من فانید و چهل درم سنگ روغن بادام
برافکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین باز آید و چهل درم بنفشه خشک کوفته و بیخته بسرشند و بکار دارند
و باندازه قوت بیمار دهند و اگر مسهل نخواهند دادن حقنه نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد و بخارهای
میکشد و می پذیرد و از آن بخارها رطوبتها بشش فرو بچکد نخست رگ قیفال باید زد پس تدبیر
مسهل کنند و چون تن پاک کرده باشد داروها پاک کننده و رویاننده بدهند و آشامیدنیها
از کشک جو و آرد باقلی و نشاسته و کثیرا و مغز دانه آبی سازند و سرطان ماده پاک کرده
اندر بپزند و روغن مغز ازوی کدوی شیرین برافکنند و بدهند با شکر و نیشکر روا باشد و اگر در سینه
تریها بسیار باشد آشامیدنیها از کرع و آب سوسن بسازند یا از کاورس مقشر و آب سبوس
و تخم خیار و شکر دهند یا با انگبین و حب السعال بکار دارند و علاجها که اندر باب سرفه یاد کرده آمده است
برگیرند و بکار دارند و بجای آب آب باران بدهند و اگر پس از طعام بگرمابه شوند شاید دماغ قوی
کند تا بخارها کمتر پذیرد و نزله باز دارد و تدبیرهای که در باب نزله و زکام یاد کرده آمده است و اگر
در سینه خشکی باشد و آواز گرفته باشد هر بامداد یک وقیه لسان الحمل کوفته و فشارده
با دو مثقال روغن مغز کدو بدهند و از پس سه ساعت کشکاب دهند سرطان اندر وی
پخته یا بنفشه پرورده روغن بادام وقت وقت و لعاب اسپغول و صمغ اعرابی و گل ارمنی
و اگر گل ارمنی نباشد با لعاب دانه آبی یا با آب باران میدهند صواب باشد از بهر آنکه

گل ارمنی

گل ارمنی ریشها شش را خشک کند و برویاند و هر گل که شور نباشد بدین کار سود دارد مگر که
دم زدن تنگ شود چون دم زدن تنگ شود گل نباید خورد صفت لعوقی که خشکی بر و سینه را
نرم کند بگیرند آرد باقلا و سپید کرده پانزده درم سنگ تخم نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یک پنجدرم
سنگ رب السوس ده درم سنگ تخم خطمی پانزده درم سنگ تخم خشخاش سپید دو درم
سنگ مغز بادام سپید کرده بیست درم سنگ دانه آبی پوست باز کرده بیست درم سنگ
تخم خیار و تخم خربوزه و تخم خیار بالنگ و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی پنجدرم سنگ مویز دانه
بیرون کرده بیست درم سنگ مویز را بروغن بنفشه یا بروغن بادام بپزند و مغز بادام و دیگر مغزها
جداگانه بکوبند و داروها خشک بکوبند و بپزند و مغزها با آن مویز بکوبند و بسرشند تا یکی شود پس
داروها دیگر بدان بسرشند با لختی پخته و پیوسته اندر دهان میدارند و آنرا که دماغ گرم باشد
و از دماغ چیزی بشش فرو بچکد لعوق دهند صفت وی بگیرند تخم خشخاش سیاه دو درم سنگ
تخم سوسن پاک کرده کوفته و بیخته سی درم سنگ دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم سنگ
کثیرا دو درم سنگ و صمغ پنج درم سنگ همه را یکشبانروز اندر آب باران تر پس بر می بزند
تا یک نیمه برود و بپالایند و یک من می پخته و نیم من فانیذ و ده سیر لعاب اسپغول اندرین
آب کنند و بقوام آرند و اندر بعضی نسخها آمیخته نیم من آب و انگبین نیم من بامداد ازین لعوق
مقدار دو درم سنگ با کشکاب بدهند و شبانگاه پنج درم سنگ بی کشکاب تا آن خلط تیز را
که از سر فرو می آید باز دارد صفت حبی که بشب اندر دهان گیرند دانه آبی پوست باز کرده پنج
درم سنگ کثیرا و صمغ اعرابی از هر یکی سه درم سنگ تخم خیار و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی
هفت درم سنگ رب السوس پنجدرم سنگ همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند
و حبها کنند و اگر ماده اندر سینه و شش باشد و دشوار برآید زوفا دهند صفت شراب زوفا
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد برسیاوشان پنجدرم سنگ بیخ سوسن نیم کوفته
ده درم سنگ مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ انجیر بستی پنج عدد همه را با دو من آب
بپزند تا بمقدار نیم من باز آید و بپالایند این مقدار سه روز بخورند با بنفشه پرورده و طعام سبوسات
دهند با فانیذ و روغن بادام و از افیون و تخم خشخاش و دیاقوزا که نزله باز دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این
چیزها ماده اندر سینه سطبر کند و از برآمدن باز دارد والله اعلم صفت حبی که تریها از سینه و تن کم کند

وریش را خشک کند بگیرند صبر اسقوطری بآب باران شسته و تربد سپید تراشیده و کوفته
و بیخته از هر یکی چهار دانگ رب السوس نیم درم سنگ کثیرا دانگی حب کند چنانکه رسم است
و اگر کسی را طبع قوی تر باشد یا ضعیف تر طبیب این دارو ها می کاهد و می فزاید بحسب
حاجت و اگر باریم یا خون برامدن گیرد علاج آن اندر بابی که اندر انواع خون برآمدن یاد
کرده آمده است بگیرند صفت قرصی که اندرین وقت سود دارد بگیرند گل مختوم سه درم سنگ
گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر یکی چهار درم سنگ کهربا و حب الآس از هر یکی
پنج درم سنگ تخم خرفه و سرطان نهاری بریان کرده از هر یکی هفت درم سنگ و کثیرا و بسد
طباشیر و سلامه مغسول از هر یکی پنج درم سنگ صمغ اعرابی هفت درم سنگ رب السوس
پنج درم سنگ همه را بکوبند و بیزند و بآب بنفشه بسرشند و قرص کنند هر یک دو درم سنگ
هر بامداد یک قرص بآب باران یا بیخ خیار بدهند و غذا برگ و ساق و خرفه و برگ لسان الحمل
بروغن کدو و روغن بادام و بجای آب باران آب جوی بجوشند و صمغ عرابی و گل ارمنی
و طباشیر در افکنند و آنرا که اندرین علت خشکی بر اعضا مستولی گردد شیر و دوغ دادن سخت
سودمند است از بهر آنکه شیر سه جزو است پنیر و دوغ و روغن و بدین قوت زداینده است ریش را
بزداید و پاک کند و روغن غذا دهنده است خشکی زایل کند و تری باز دارد و اخلاط بد را معتدل
کند و بیشتر از چنین دارو حب دهد و هم تفرقه کند یعنی ریش را همچون سریشم برویاند خواجه ابو علی
سینا گوید هر کجا که بخشک کردن ریش حاجت کمتر است خداوند این علت را شیر دادن سخت
نافع است و میگوید بهترین شیر شیرها زنان است و از آن گذشته شیر خر و از آن گذشته شیر بز
خاصه که اندر شیر بز قبضی هست و کسانی را که شیر بز باید داد از پستان باید که خورند و شیر او
پاک و پسندیده باید و زن تن درست و بسیار خون و گوشت آلوده باشد نه سیه آلوده و جانوران
دیگر که شیر ایشان خواهند علف ایشان برگ لسان الحمل و لبلاب باید و اطراف رز و درختی
که او را بتازی العوسج گویند و برگ سیب و آبی و امرود اندر شیر زنان قوت قبض و رویانیدن
ریش تمام تر باشد و اگر مقصود زدودن ریش باشد علف ایشان حنقذ فوقی و طلیفوق و
نباتها که آنرا بشکند از وی شیر اندک بباید خواجه ابو علی سینا اندر شیر دادن همه شرطها
که بجای باید آوردن بجا آورد بیک شرط خطا افتد و پاک گردد و شرطها آنست که بیمار را تب نباشد

واگر

واگر شیر خرد هند چهار ماه یا پنج ماه گذشته باشد و قدحی که شیر در وی دوشند چند گرت
باب گرم شسته و پاک کرده باید باسفضای تمام و دیگر آن گفتند اگر قدح از سیم باشد
یا از سندروسی یا از آبگینه قدحی باشد که رنگ دارد تا شستش زود پاک شود و دران حال که
شیر دوشند خرز دیک بیمار باید آورد تا در حال که بدوشد بخورد و دران وقت که شیر میدوشند
قدح درمیان آب گرم باید که نهاده باشد و این چنان باشد که اندر قدحی یا طغاری بزرگ تر آب
گرم باشد و این قدح اندر آب نهاده باشد و روز نخست مقدار نیم سکره شیر بس بندهند و مقدار
آن وزن پانزده درم سنگ باشد و روز دوم دو بار چندان بدهند و بنگرند اگر روز نخست که شیر
خورد طبع اجابت کرده نباشد روز دوم شیر باسکر دهند و روز سیوم بدان مقدار که روز نخست
داده اند زیاده کنند مثلا روز نخست پانزده درم سنگ داده اند و روز دوم سی درم سنگ
و روز سیوم چهل و پنجدرم سنگ دهند و بدین اندازه می فزایند واگر طبع اجابت بکند دو دانگ
نمک هندی و نیم درم سنگ نشاسته با یکدرم سنگ اندر شیر حل کنند و بدهند و هر روز چیزی میفزایند
چنانکه یاد کرده آمد اگر تا روز ششم طبع نرم شود سه سکره شیر و مقداری شکر و دو دانگ نمک
هندی و یکدرم نشاسته و پنجدرم سنگ روغن بادام همه را بیامیزند و بدهند و اگر افزون از سه مجلس
اجابت کند پس از مجلس نباشد و شربت شیر بدین سه سکره قرار دهند و استاد احمد بن محمد
اندر کتاب خویش آورده است که مقدار وزن نیز سه من و نیز میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند
شیر تنها دهند و هیچ طعام دیگر ندهند میگوید این جانوران که شیر او دهند بکوه اندر باید داشت
تا گیاه کوهی بخورند و آب باران بدهند و اگر آب باران نباشد آب چشمه دهند و اگر بیمار
بزیر کوه باشد صواب تر باشد و کوه آن باشد که بروی باران کمتر آید و هوای او خشک و تر باشد
و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته شیر بدهند و شیر بران باشد که باب بیامیزند
و سنگ تاب کنند تا پخته شود و آن آب ازوی برود و این سنگ تاب بهتر ازان گوارد
نه پخته و اگر سرفه صعب باشد شیر با یکدرم سنگ کشیرا بدهند یا با لعوق که پیشتر یاد کرده آمد
و اگر طبع شکسته باشد و باز گرفتن حاجت آید شیر با طراثیث دهند و اگر معده ضعیف باشد
با زیره و کرویا دهند و آنرا که تب گرم دارد دوغ دهند و خداوندا سهال را نیز دوغ آهن تاب کرده
سود دارد و بدین ترتیب باید داد دوغ صافی را بالایند تا مسکه ازوی جدا شود و بجای معتدل نهند

یک شب بامداد آنرا بجنبانند نیک تا آب که از وی جدا شده باشد و بر سر ایستاده یا آنچه
غلیظ تر است آمیخته شود پس نان سمید را ده درم سنگ خرد کنند و سی درم سنگ دوغ بدین
یار کنند و بنهند تا آغشته شود بدهند تا بخورد روز دوم از نان یکدرم سنگ کم کنند دوغ ده درم
سنگ زیاده کنند همچنین هر روز یکدرم سنگ نان کنند و ده درم سنگ دوغ زیاده کنند تا نان
بماند پس دست برگردانند و هر روز نان یکدرم سنگ زیاده کنند و دوغ ده درم سنگ می کاهند
تا دوغ و نان بمقدار روز نخست باز آید و چون منفعت این پدید آید اگر خواهد که یک کرة دیگر هم بدین
ترتیب بدهند صواب باشد و اگر یک کفچه قطران بدهند با انگبین سود دارد و اگر اندکی طبرزد دهند همچنین باشد
و اگر حرارت باشد و از داروهای سرد منفعت نیابد و از داروهای گرم زداینده ترسند این لعوق
بسازند و بدهند صفت لعوق شش روباه خشک کرده و تخم بادیان و تخم سوسن و برسیاوشان
بکوبند و ببیزند از شکر جلابی سازند بقوام انگبین و داروها بدان بسرشند و هر بامداد یک کفچه بدهند
خواجه ابو علی سینا میگوید این چیزها من بسیار آزموده ام و سود یافتیم گلشکر تازه است که اندر
آن سال کرده باشند هر روز چندانکه تواند بخورد و اگر با نان هم گلشکر خورند صواب باشد و میگوید زنی را
دیدم که این علت برو دراز گشته بود و دل از خویشتن برداشته و مرگ را ساخته برادر او را بگلشکر
علاج کرده شفا یافت و گوشت بدو باز آمد و فربه شد و میگوید نتوانم گفتن که چه مبلغ گلشکر بدو داد
ترسم که استوار ندارند طعام باین علاج دراج باید داد و طیهوج و تذرو و کبک و گنجشک و قبره
هم بریان کرده تا خشک تر باشد و پایچه و ماهی بریان کرده بروغن شیر و اگر چیزی آشامیدنی
خواهد با عسل بخورد و بجای آب آب باران بخورد و اگر در میان تب و حرارتی پدید آید کشکاب
دهند و اندر کشکاب سرطان در پزند و آشامیدنیها از عدس و نشاسته و کشک جو و کاورس
سازند و اگر تب همه نباشد میل بوی و گر تب پخته روا باشد و ماهی شور و گاه گاهی خوردن روا
روا باشد و لیکن اگر ریش پلید شود چیزهای شور زیان دارد آنچه یاد کرده آمد اندرین ترتیب دادن
و مقدار وزن آن حکایت و سخن گذشتگانست و اولی تر آنست که نگاه کنند تا چه مقدار می گوارد
اعتماد بران کنند و نخست از اندکی آغاز کنند و بتدریج می افزایند و بدان مقدار که می گوارد قرار دهند
چنانچه در کتابها یاد کرده آمد حیوانی است اعتماد بر مشاهده باید کرد و آنرا که تب همی آید شیر نشاید داد
و اگر دوغ دهند روا باشد و همه شرطها بجای باید آورد و آنچه در معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمده است

تا سبب

ذات الجنب

تا سبب نرمی طبع قوت ساقط شود خاصه اگر سن در فصله نباشد و اگر در میان شیر داون پدید آید
قرص کافور باید داد و شیر باز باید گرفت و اگر نرمی طبع بیحد شود معجون الطین و شراب مورد
باید داد صفت معجون الطین صمغ عربی و طباشیر و کل ارمنی از هریک ده درم سنگ کندر و پرسیاوشان
از هریکی پنجدرم سنگ شربتی سه درم سنگ قرص کافور تخم کدوی شیرین و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ
و دانه آبی پاک کرده از هریکی پنجدرم سنگ گل سرخ سه درم صمغ و بادام و صندل سپید و کشنیز
و نشاسته از هریکی سه درم سنگ تخم بیدرم سنگ کافور نیم درم سنگ بلعاب اسپغول
بسرشند و اقراص کنند و الله اعلم باب پانزدهم اندر ذات الجنب و مبادی آن ذات الجنب اماسی است گرم و دودناک
اندر نواحی سینه اما اگر اماس اندر عضلهای سینه باشد خاصه عضلهای زیر دوش آنرا شوصه گویند و اگر
اندر غشا باشد که زاندرون سینه بدان پوشیده است و سینه را همچون لطانه ایست یعنی استری
آنرا برسام گویند یعنی اماس سینه سام آماس و بر سینه و اگر اندر حجاب باشد که میان احشا
برسوی فرودسین ایستاده است آنرا ذات الجنب گویند و سرفه اندرو بسیار باشد که اندر جگر
آماس گرم باشد و معالیق او گشاده میشوند و در دآن بجناب باز میدهند و نفس تنگ میشود و بسیار
وطبیب هردو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنانکه ذات الجنب به تب و سرفه و تنگی
نفس باشد اندر اماس جگر نیز باشد و اماس جگر را ذات الکبد گویند و ذات الجنب ازین
یاد کرده آید ان شاء الله تعالی اسباب ذات الجنب چهار نوع است یکی نزله که از سر بگها
فرود آید و دوم آب سخت سرد خوردن و اندر هوای سرد مقام داشتن تا بدان سبب
مادتها اخلاط در گردیدن آید اندر سینه و حجاب باز ماند سیوم شراب صرف بسیار خوردن
تا بدان سبب اخلاط در گردیدن آید و رگها ممتلی شود چهارم طعامهای غلیظ که خون غلیظ کند چون
قنبیط و گوشت گاو و مانند آن تا بدان سبب مادهٔ غلیظ اندر رگها الم یابد و الم آن در بستانها
و پهلوها پدید آید و مادهٔ این علت اندر پیشتر حالها صفرای خالص باشد یا خون گرم صفرائی و بدین است
که مردم بلغمی را و کسانی را که از معدهٔ ایشان آروغ ترش آید این علت نباشد یا اگر گاه باشد
که بلغمی شود عفن گردد و این علت تولد کند و دیر تر زایل شود و تب آن همچون تب بلغمی باشد و گاه
سوی باشد که اندرین گرم شود و ذات الجنب تولد کند و این دو عسر باشد و این علت اندر آخر خریف
فصل و اندر زمستان و اندر شهرهای سرد شمالی بسیار افتد و اندر شهرهای گرم جنوبی و بارنده اندر آخر خریف

این علت بسیار افتد و پیران را ذات الجنب کمتر افتد و بدشواری از وی خلاص یابند از بهر آنکه
ماده علت بحرارت بدن پخته شود و بقوت ایشان بر نیفتد و اگر زن آبستن را این علت افتد
هلاک شود یا ریم و حال این علت همچو حال آماسهاء دیگر باشد و حال همه آماسها از سینه بیرون
نباشد یا به تحلیل زایل شود یا ریم کند تا صلب گردد بدین سبب حال این علت همچنین از سه حال
بیرون نباشد لیکن نادر باشد که صلب شود بیشتر یا بتحلیل زایل شود یا ریم و آنچه ریم گردد ضرورت باید
که پخته شود و بگشاید یا پاک شود و چون گشاده شد از سه حال بیرون نباشد تا بعضوی دیگر اندر آید
و بگدازد و پاک شود یا بدان عضو که اندر آید علتی تولد کند یا بظاهر و جایگاه خالی میل کند و آماسی و جراحتی
تولد کند اما آنچه بعضوی دیگر اندر آید و بگذرد و پاک شود و آنرا سه طریق بیش نیست یا بگذرهاء دم زدن
شش اندر آید و از آن راه پاک شود و چگونگی میل کردن از طریق ادرار بول و اسهال شرح اندر
باب ذات الصدر یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیگر آید و اندر آن عضو علتی دیگر تولد کند و هرگاه که
ذات الریه تولد کند بدین گونه باشد و گاه باشد که بجانب دماغ بر آید و بیماریها دماغی و سرسام و اختلاط
تولد کند و گاه که ذات الریه تولد کند از بهر آنکه ماده بشش آید و پاک بیرون نشود سبب ضعیفی قوت
یا سببی دیگر آنجا بماند و آماس کند و گاه باشد که بمیانجی ذات الریه بعلت سل ادا کند و گاه باشد که
سبب بسیاری ماده و سبب ضعیفی قوت قوة اندر گذرهاء دم زدن بماند و خناق کند و گاه باشد که
ماده بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه باشد که ماده اندر عضلها که بدو پیوسته است میل کند
و تشنج کند و این زود هلاک شود و آنچه بظاهر میل کند و از وی خراج و آماس تولد کند چنان باشد که
ماده بجایگاههای نرم و خالی میل کند چون پس گوش و بیغولهای بزدان و آنجا خراجی و آماسی پدید آید
و بباید دانست که بسیار باشد که ماده علت سخت تیز باشد یا سخت بسیار باشد پیش از آنکه پخته شود
طبیعت از بیطاقتی آنرا دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکت قی
یا حرکت خشم و مانند آن و این انواع دفع ستوده نباشد بلکه با خطر باشد علامت علامتهای ذات الجنب
نفس تنگ و صغیر باشد و تمدد زندرون پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت نفس باز کشیدن و تب لازم
و نبض صلب و منشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب آماس تب و سبب تنگی نفس
فسردن آماس و سبب تمدد بسیاری ماده و سبب خلیدن تیزی ماده و سبب سرفه خشک
و آماس خام و سبب صلبی نفس مشارکت غشای حجاب اندر آماس و اگر اندر بیماری سرفه

رطوبتی بر آمدن

رطوبتی برآمدن آغاز کند و باسانی برآید نشان امید سلامت است و فروکشتن بیماری در آمدن
این رطوبت را طبیبان بتازی نفث گویند خاصه اگر اثر امیدواری اندروی پدید باشد یا زنگ
بگردانیده بود یا چیزی باوی آمیخته بود و آنرا که اندروی اثر لختگی و امیدواری نباشد و نگردانیده
و یا چیزی باوی آمیخته نباشد بزاق گویند و امید لختگی و اثر آن اندروی آن باشد که باسانی برآید
و از برآمدن آن آماس باشد و آن مادهٔ بیماری باشد که موضع آماس می بگزاند و بشش می درآید
و نشان آن باشد که ماده زود پخته خواهد شد و هم بدینطریق تحلیل پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب
ضربان نباشد از بهر آنکه در جایگاه علت شریانها بسیار است و اندرین برسام این همه علامتها باشد
و علامت خاصه او آنست که تمدد و درد بخیزکردن برآید و اندر شوصه همین علامتها باشد و علامت
خاصه او آنست که درد و خلیدن و تمدد اندر پهلو یا سینه باشد و درد بسوی پشت نیز برشانه دست
باز دهد و در ذات الجنب شراسیف برآید و تنگی نفس کمتر از تنگی ذات الریه باشد و گاه باشد که
آماس شوصه اندر عضلهای بیرونین بود یا اندر غشای بیرونی که بر استخوان سینه پوشیده است
و این آماس گاه باشد که بظاهر بتوان دید لیکن در این و همه اعراض کمتر از اعراض برسام و
ذات الجنب باشد و نفث نباشد و گاه باشد که آماس پخته شود و بسوی ظاهر سر کند و گاه باشد
که طبیب را حاجت افتد به پزانیدن و شکافتن و بسیار باشد که اندر آخر ذات الجنب اعراض
برسام بدید آید چون خفقان و هذیان و تواتر نفس و غشی و تاسه و قی صفرائی و بسوزانی تب
و سخنه برنگردد و فرق میان ذات الجنب و برسام آنست که در ذات الجنب این اعراض باخر پدید
آید و اندر برسام باول پدید آید و دم زدن از اول علت بدم زدن طبعی نزدیک باشد پس
متواتر شود و اندر ذات الجنب احوال سر بسلامت باشد و اندر برسام از نخست چشمها سرخ گردد
در گهای او ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشمها بالا برکشیده شود و نبض برسام عظیم شود
و نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه آنست که نبض خداوند
ذات الریه موجی باشد و در کرانی تنگی نفس او بیش از تنگی نفس ذات الجنب باشد و علامتها
دیگر اندر باب ذات الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد و فرق ذات الجنب و ذات الکبد
آنست که خداوند ذات الکبد زردوی راست و بدرنگ باشد و گاه گاه بسرفه و اندر پهلوی راست
المی کرانی یابد و در او خلنده و باشد که زبان سیاه کرده بول غلیظ چون بول خداوند استسقا

واگر اماس اندر جانب بر سوی جگر باشد بدست بر نهادن بتوان دانست واگر در جانب فرو سوین
باشد نفس تمام بر کشیدن دشوار باشد و بدان ماند که چیزی گران از پهلوی او آویخته است و ذات الجنب
که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی دل تب آن گرم تر و تاسه ناک و خطرناک و اعراض آن صغیر
باشد لیکن بسبب نزدیکی بحرارت دل امیدوار باشد که پخته شود و بتحلیل پاک شود و آنچه از جانب
راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبهای آن ساکن تر باشد و لیکن پختن و تحلیل او
دیرتر باشد واگر نفث خداوند ذات الجنب خون باشد و کار او مشکل بود همچون کار خداوند
استسقا که با تب بود از بهر آنکه استسقا را علاجهاء گرمی و خشک کننده باید و تب را علاجها سردی
و تری کننده همچنانکه نفث خون را علاج قابض باید و ذات الجنب را علاج نرم و محلل باید و بول
سرخ و ناهموار و تیره دلیل آن باشد که اندر دماغ حرارتی عظیم است و از علامتها بد باشد
و براز کننده و سخت زرد بد باشد واگر اندر تب گرم و سوزان اطراف سرد باشد و درد
بسوی پشت باز میدهد واگر بدان جانب که اماس است باز جنبد درد زیاده شود این همه علامتها
ستوده است واگر اندر آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال پدید آید علامت آن باشد که
جگر ضعیف شد خاصه اگر تنگی نفس و تاسه و تب بدان زیاده شود روز چهارم یا بیشتر هلاک شود
واگر اندر اول بیماری اسهال افتد سودمند باشد واگر اندر حوالی شراسیف و فرو سوی آن
سوی اختلاجی پدید آید علامت حرکت ماده باشد و اندر بیشترین حالها حرکت این بسوی
بالا باشد و هم سرسام و اختلاط عقل باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ واگر اماسی و خراجی
که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن پدید آید یکبار پدید گردد بی آنکه تب زایل شود یا نفثی نیکو و تمام پدید آید
دلیل آن بود که ماده باندرون بازگشت و هلاک او نزدیکست و نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره و
و اندک و دیرا دیر سخت بد بود و اسباب کمی و دیری نفث چهار نوع است یکی آنکه ماده اندک باشد
دوم آنکه اگرچه ماده بسیار بود و خشک و لزج و عسر بود سیوم آنکه اگر دردمند بود چهارم آنکه قوت ضعیف باشد
پس هرگاه که طبیب نفث اندک بیند تامل کند تا ازین اسباب کدام باید اعتماد بران کند و بسیار بود
که بسبب خشکی و لزجی ماده در قصبهاء شش سدها تولد کند و دم دشوار گردد و هوای دودناک و سوخته بدل و شش
آید و باز ماند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب تیزی تب نفس متواتر شود و بسبب او و اثر نفس ماده دشوارتر و عسرتر
و لزج تر شود و از لزوجت سده می افزاید و از شدت حرارت می افزاید و از حرارت تواتر نفس و با تواتر نفس لزوجت

می افزاید

می افزاید دنوعی ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث نیز بکوبود و آسانی برآید لیکن مدت بسیاری
بیرون یابند میان روز پنجم و هفتم بکشد و اندکی بابشد که تا چهارده روز کشد و بیشتر اگر روز هفتم در گذرد سلامت بود
دنوعی دیگر است که میان حرد و کتف سرخ کرده و کتفها گرم شود خداوند علت نشستن نتواند بود و اگر پشتش
گرم شود و اجابی کند زود هلاک کردد و اگر روز هفتم بگذرد و بریده در شکاری جنبش باشد که نفث بسیار
کوتاه کون برآید و درد سخت شود روز سیوم یا بمیرد یا ببرد دنوعی دیگر است که با تبدی و دردی باشد
با فزبان از چیز کردن تا بساق و دلیل حمای باشد و نفث نبود خراق بود و این نوع نیز سخت بود باشد
و علامت آن بود که ماده روی بالا دارد و اعراض تیز سرسام بلند خواهد شد اگر از روز هفتم در گذرد بریده باید
دانست که ذات الجنب بعضی زرد تر پاک شود و بعضی دیر تر زرد هر چه ماده گرم تر بود زرد و پخته شود زرد تر
پاک شود خاصه اگر مزاج و قوت و فصل و سال عمر مساعد بود اما آنچه سخت زرد خواهد پخت فرود پاک
خواهد شد از روز پخت رطوبتی رقیق خام برآمدن گیرد و امید آن بود باید که روز چهارم پخته شود و آن روز در
نان بجنبی پدید آید تا هفت روز پاک شود و اگر این رطوبت که یاد کرده آمد روز پخت برآمدن آغاز نکند
لیکن پیش از چهارم یا روز چهارم برآمدن آغاز کند امید باشد که روز هفتم از جنبی پدید آید تا چهارده روز
پاک شود و اگر درین مدت پاک نشود دریم کند و سبب پاک نا شدن درین مدت بسیاری ماده بود
و ضعیف قوت و اگر تا روز هفتم پخته نشود و تا هیچ رطوبتی و نفث پدید نیاید بباید دانست که علت دراز خواهد بود
و دمی دراز باید تا پخته و پاک شود و پخش و پاک شدن آن در مدت چهل روز باشد روز بود قوت بسیار
چندین روز بیدار تواند بود و پس ازان ضعیف کردد و بیشتر چهاردهم هلاک شود و پس اگر قوت قوی باشد
و رطوبت معتدل و خواب و دم زدن بقدر سلامت باشد و دلیل نیز خوب پس علت دراز کردد و آخر
دریم کند و هم نفثی که ازان روند که برآمدن آغاز کند اگر تا چهل روز پاک نشود دریم کند و هر چه دریم کند احوال آن
بود که در باب سل و ذات الریه یاد کرده آمده است در جمله پاک شدن درین از ذات الجنب بطی
تا چهارده روز بود اگر قوتها این مدت برجای خود بیشتر ازین مدت هلاک شود و علامتهای دریم کردن
آنست که درد سخت تر شود و نفس تنگ تر تب سوزان تر و قوت ضعیف تر و زبان درشت تر و نفث
خشک و رطوبت باطل کردد و بیخوابی و سخن بیهوده نفس بدید آید و کرانی قدیم و با بافته شود و پیش
ازان که دریم تمام کردد و درد ساکن شود کرانی بیهوده زیادت شود و نزدیک شدن نبض عارض کردد و بی
سخت بیرد و سخت بیرزاند و کبد باد کند بشد که سبب سوزانیدن دریم تب سوزان بود و اگر در مدت چهل

پاک نشود باقی قوت ضعیف ترمیشود و تن کاهش گیرد دلیل بازگردد و هر چند تب گرم تر باشد آماس زودتر
پخته شود و زود تر کشاید و هر گاه که اندر نفث و اندر دلیل و اندر غیر آن نشانها ستوده یافته باشد اگر پس از آن
اعراض نابیل پدید آید سبب آن عراض در پیشتر حالها ریم کردن آماس باشد و هر گاه که بفصد و نفث و اسهال
درد و اعراض دیگر زایل نشود اگر قوت باشد و نشانهاء سلامت ظاهر بود آماس ریم کند و بدست باز گردد
و اگر قوت ضعیف و نشانهاء بد ظاهر بود زود هلاک کند و آنرا که بذات الریه باز گردد نخست غشی افتد و
رخساره سرخ شود و سر انگشتان گرم گردد که بهتر است که بس بد تر شود و اگر ریم بسیار بود و قوت ضعیف
باشد تب گرم تر شود و بآخر هلاک کند و اگر خداوند ذات الجنب را تمدد پهلو ها زیادت شود و نفس متواتر گردد
و قوت ضعیف باشد نشان غشی باشد و اگر تواتر کم ازان بود که ذات الجنب واجب کند از سه بیرون نبود
یا سبات آرد یا تشنج یا آماس دیر پخته شود اما سبب سبات و تشنج بخار ها تر باشد که بدماغ برشود چه اگر
ماده تیز بودی غالب نبود بی تواتر نفس و نواتر نبض زیادت بودی و اگر دماغ ضعیف باشد
ماده را قبول کند و دفع نتواند کرد اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند
بتشنج باز گردد و اگر ماده بس غلیظ باشد انتقال نکند لیکن دیر پخته گردد و اگر اعراض ذات الجنب بی انکه نفثی
تمام بوده بود ساکن گردد بباید دانست که بطریق ادرار بول یا بطریق اسهال دفع خواهد شد بس اگر
اندر بول و بر آن اثر آن ظاهر نشود تامل باید کرد و اگر اندر عضلهای شکم و شرا سیف حرارتی و گرانی پدید آید
نشان آن که در پنوله ران یا بر ساق آماسی و خراجی خواهد کرد و اندرین امید سلامت بود و بقراط اندرین
وقت استفراغ میفرماید و اگر تنگی نفس و تاسه زیادت کردد در شانها و خیز کردن حرارتی و گرانی پدید
آید نشان آن بود که ماده بر بالا می شود و آماس خراج اندر بس کوش خواهد بس اگر ماده تیز بود و ازین نشانها
چیزی پدید نیاید و ماده از دماغ دفع نشود سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند معالجات علاج
ذات الجنب خونی و صفرائی یکدیگر نزدیکست لیکن اگر خون غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد روز
نخست که ماده هنوز در حرکت باشد قرار نا گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی ازان دست که مقابل علت
باشد تا ماده را ازان سوی دیگر کشد و اگر شبانروز گذشته بود و ماده قرار گرفته ازان دست باید زد که علت
سوی او بود و اگر قوت بیماری بود خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از هر انگه خون سیاه
در حوالی این آماس باشد و اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفعه یا سه دفعه بیرون کنند و اگر صفرا غالب بود
نخست تدبیر اسهال صفرا باید کرد بمطبوخ خیار جنبر یا بخته نرم و بعضی طبیبان اندک موفت گفته اند که اگرچه ماده

علت صفرا بود

علت صفرای بود صواب آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن مسهل دادن است چه ممکن است
که مسهل اجابت نکند و اختلاط را بجنبانند و اضطرابی تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد را تامل کند اگر درد با استخوان
سینه و چیز کردن همی بر آید رگ زدن صواب تر بود اگر بشراسیف فرو می دهد مسهل صواب تر از بهر آنکه رگ
باسلیق ازین موضع خون اندک میکشند و روز نخست و دوم و سیوم تا از استفراغ فارغ شدن شربت شراب بنفشه
و شراب نیلوفر دادن با آب آمیخته و جلاب رقیق دهد و اگر تشنگی غالب شود آب خربزه هندی صواب بود
و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه پرورده اندر جلاب رقیق کنند و روغن بادام بر افکنند و بدهند با کشکاب دهند
و در کشکاب عناب و سپستان و بنفشه در بزند و با شکر و روغن بادام دهند صفت شرابی که هر بامداد بدهند
بگیرند بنفشه تازه نیمن دانه ابی شیرین ده درم کثیرا هشت درم تخم خطمی پانزده درم تر کرده و بجوشانند نرم تا نیمه
باز آید و به پالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این اختلاط بی کثیرا و بی اسپغول
بزند و ~~اسپغول بزند~~ و اسپغول را جداگانه لعاب بگیرند و کثیرا جداگانه بکوبند و چون اختلاط را پخته باشند و بالوده
شکر تر بر افکنند و کفک بر دارند و لعاب اسپغول با وی بیامیزند و کثیرا اندر وی پراکنند تا با وی بیامیزد و
و بقوام آید از بهر آنکه کثیرا و اسپغول دشوار بالوده شود و اگر تخم آبی را و تخم خطمی را جداگانه لعاب بیرون کنند
پس با وی بیامیزند چون لعاب اسپغول صواب بود شربتی هر بامداد بیست درم با چهار درم روغن بادام
صفت شرابی دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب نی شکر یک من هر دو را بپزند تا به نیمه باز آید و
نیمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و همچون شراب دیگر بکار دارند صفت شراب دیگر بکار دارند بگیرند بنفشه
خشک سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و اسپغول
و تخم آبی و کثیرا از هر یک ده درم فلوس خیار چنبر پاک کرده بیست درم شکر نیمن بپزند مانند شراب دیگر
شربت بیست درم با روغن بادام صفت مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه
دو درم فلوس خیار چنبر پانزده درم ترنگبین سی درم چنانکه رسم است بپزند و بپالایند و بدهند و اگر خواهند
که قوی تر باشد سه درم لسان الثور تا پنج درم درین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا سخت حال شود ده درم بیخ
سوسن مقشر درین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده نیم کوفته اولیتر آن باشد که بیخ سوسن
و تربد اندر مسهل کنند که و پس از آن دهند که نفثی پدید آمده بود و اگر بیمار مسهل را کاره بود سه درم لسان الثور
کوفته و بیخته در جلاب کنند و بدهند و از پس روز چهارم اگر نفثی پدید آمده بود اندرین شرابها که پیش ازین
یاد کرده آمد بر سیاوشان و بیخ سوسن مقشر زیادت کنند از هر یک ده درم و حقنه از بنفشه و بابونه و انجیر بستی

وعناب وسپستان وتخم خطمی وخشک وشکر سرخ کوپانیذ سازند وروغن شیره برافکنند ونمک خمیر مقداری
وبعض آب جلاب دهند وشراب بنفشه ونیلوفر با آب امیخته ولعوقها وتدبیرها بزاننده وپاک کننده
که درباب ذات الریه یاد کرده آمد برگزینند ودران بکار دارند صفت مسهلی ضمادی که ماده را بزاند ودرد را
بنشاند بگیرند بنفشه وخطمی از هریک یکجزو بیخ سوسن دو جزو ارد جو وارد باقلی از هریک جزوی ونیم مایه
یک جزو همه با موم روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسم است واگر بتحلیل حاجت بیشتر باشد تخم کتان زیادت
کنند ومیبختج بسرشند واگر حرارت کمتر بود روغن سوسن کنند یا روغن نرجس واگر حرارت قوی باشد
بعوض تخم کتان ومیبختج نیلوفر وگل سپید وکدو تر زیادت کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند ارد جو واکلیل
الملک وپوست خشخاش وخون تر عصیده کنند وبر موضع درد نهند درد را بنشاند وماده را بزاند
وتکمید باسفنج تر کرده کنند بآب گرم واگر روغن زیت با آب گرم بیامیزند پیراننده تر ودرد نشاننده
باشد وپیه بط وپیه مرغ وفربهی گوشت گوسپند وزوفا تر همه را درهم گداخته طلی کردن نافع بود
وهرگاه که بینند که ضماد وتکمید درد نمی نشاند زیادت میکند بباید دانست که تن ممتلی است باستفراغ
حاجتست خاصه بفصد وهرگاه که فصد کرده باشد ومسهل داده واعراض بیماری ساکن تر نشود به باید دانست
که اماس ریم خواهد کرد دیگر باره فصد نباید کرد از بهر انکه اگر دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف گردد
ومدد حرارت خون گسسته شود اماس خام بماند ورنج زیادت نماید واگر بی انکه فصد کرده شود ماده پخته گردد
ونفثی نیک پدید آید پس اندر قوت وی ضعیفی یابند فصد نشاید کرد واگر باستفراغ حاجت آید حقنه
حاجت آید حقنه صواب تر واگر قوت بیماری برجای بود واز پس فصد غشی افتد یا نفس تنگ شود
نشان آن باشد که بدین فصد ماده علت کمتر نشده است تدبیر حقنه باید کرد وبسیار باشد که هر روز
یک مجلس اجابت می افتد وبدان از فصد که بی نیاز افتد وهرگاه که بینند که ماده پخته شده جهد باید کرد
یا پیش از انکه ریم کند بنفث پاک شود وآب گرم وکشکاب رقیق با شکر یا با عسل دادن وبران
پهلو خفتن بیمار را یاری دهد بر نفث وسینه وپهلوها را پاک کند وجالینوس اندر ابتداء این علت
دیاقوذا فرموده است تا ماده را ساکن کند وبزاند وبیمار را خواب آرد شیخ رئیس میگوید دیاقوذا کسانی را
باید داد که خواب نمی یابند آنرا که خواب همی آید نشاید داد از بهر انکه ممکن است که ماده غلیظ گردد
ونفث دشوار شود ونیز ممکن است که شکر با عسل که با وی پخته باشند مضرت او باز دارد واگر ضرورت باشد
دیاقوذا از تخم خشخاش باید ساخت بی پوست واز پس استفراغها واز پس انکه اعراض علت آهسته شود

ونفث

ونفث بسیار بوده باشد غذا از کشک جو وارد باقلی واسفاناخ وملوخیا باید فرمود با شکر واگر هنوز اضطرابی باشد به
کشکاب رقیق قناعت باید کرد واگر ماده علت ذات الجنب بلغمی یا سودائی باشد فصد نباید کرد لیکن حقنه تیز
وضمادها بزاننده وتحلیل کننده بکار باید داشت وبجای آب ماء العسل باید وآب گرم جرعه جرعه پیوسته دادن
سودمند بود وکشکاب او از کشک جو وکشک گندم ونخود ویکدرم تخم بادیان وبیخ سوسن اندروی پختن
باید فرمود وسکنگبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف کند واگر بامداد یک شربت بدهند صواب بود و
طعام نخود آب بروغن زیت یا بروغن بادام شیرین وتلخ باهم آمیخته دهند وسبوس آب با پانید یا
بانگبین وشوربائی که اندروی حلبه وکرنب وشبت ونخود پخته باشند وحسو که از حلبه شسته وآرد باقلی ساخته باشند
وروغن بادام گرم کرده تجرع کردن سودمند بود ومسکه بانگبین بزاننده وپاک کننده است وماهی شور
پاک کننده‌ها وشبت پخته بزاننده وپاک کننده است واگر ماده بس غلیظ وفسرده باشد ونفس تنگ بود
ونفث باز ایستد زوفا خشک وخردل کوفته در ماء العسل گرم کرده بدهند مقدار سه درم وگاه باشد
که تنگی نفس بدان حاجت افتد که یک وزن باقلی زنگار با انگبین بسرشند وبدهند واگر یک وزن باقلی
زنگار وچندانک بسر سر انگشت بردارند نطرون بریان کرده با اندکی روغن زیت وماء العسل گرم کرده بسرشند
وبدهند سودمند بود ومقدار یک باقلی انگزد با سکنگبین عسلی ممزوج با آب گرم کرده دادن درد را بنشاند
واگر زنگار وغیر آن حلق را ومعده را بگزد زرده خایه مرغ نیم برشت بدهند تا رنج آن باز دارد یا روغن بادام
گرم کرده تجرع فرمایند وضماد از برگ کرنب وبرگ بادیان پخته سازند یا از بابونه واکلیل الملک وروغن
وروغن سوسن یا یاسمن وناقه را از دود واز باد واز آفتاب واز طعام بسیار وجماع حذر باید کرد گفتار هشتم
اندر بیان کردن احوال بیماریهای دل ومعالجات آن واین گفتار شش باب است باب اول
اندر آنکه بیماریهای دل چند نوعست وطریق علاج بر وجه کلی بیماریها وآفتها که در دل افتد چهار نوع باشد
یکی انواع سوء المزاج مفرد ومرکب ساده وبا ماده دوم انواع آماسها سیوم تفرق محکم باشد علاج پذیر
نبود وآنچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد وماده بیماریهای دل یا در میان دل ومیان دل غلاف او باشد
آنچه اندر میان دل وغلاف او باشد رطوبت بیشتر بود یا ماده بادناک وهرگاه که بسیار گردد غلاف دل را
ممتلی کند ودل را بفشارد واز حرکت انبساط باز دارد وروح را جهنده کند وبکشد وآنچه اندر رگهای دل بود سده
کند وسده را بیرون شدن هوای گرم گشته ودودناک شده وراه اندر آمدن هوای تازه گرفته دارد
وروح را جهنده کند وبکشد واماس یا در گوهر دل بود یا در غلاف واماس گوهر دل یا گرم باشد یا هر دو گرم

در حال بکشد و سر دنا در افتد و اگر افتد پیش از یکروز مهلت ندهد از بهر آنکه آماس از سوء المزاج و سده و تفرق الاتصال
از الم خالی نبود و از حرکت انقباض و انبساط باز دارد بدین سبب زود هلاک کند و آنچه اندر غلاف
دل افتد مدتی مهلت دهد جالینوس میگوید مرا خروسی بود هر روز لاغرتر می شد ویرا بکشتم و اندر غلاف دل او
آماسی دیدم صلب چند یکی دانه عدس دانستم که آن لاغری و بدحالی او از آن آماس بود و هم جالینوس
گوید بوزنه داشتم و جالینوس بوزنه بسیار داشتی تا اگر از تشریح اندامها چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی
و آن اندام را نگاه کردی از بهر آنکه کردی اندامهای بوزنه باندامهای آدمی ماند این بوزنه لاغر شدن گرفت
و هر روز لاغرتر می شد ویرا بکشتم آماسی صلب دیدم اندر غلاف دل او چندانکه یک دانه باقلی دانستم که
سبب لاغر شدن او آن بود و سبب تفرق الاتصال سه نوع بود یکی تفرق الاتصال که از لوازم آماس است
دوم آنکه از لوازم قرحه و بثره است سیوم آنکه از جراحت افتد و دل این انواع هیچ احتمال نکند و گفته اند هرگاه که
در گوشه دل بثره پدید آید از بینی خونی سیاه برود بیمار هلاک شود و جراحت اگر بتجویف دل بگذرد در ساعت
هلاک کند و اگر گذر نکند روز دوم هلاک کند و بیماریها که مشارکت اندامها دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد
و بعضی بمشارکت جگر و بعضی بمشارکت معده و امعا و رحم و حجاب و شش و بعضی بمشارکت همه تن اما
آنچه بمشارکت همه تن باشد چنانکه اندر تبهاء محرقه و غیر آن خفقان و غشی پدید آید و آنچه بمشارکت دماغ افتد
چنان باشد که دماغ ضعیف گردد و دم زدن از حال طبعی بگردد و نسیم هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای
دودناک از دل پاک بیرون نشود بدین سبب سوء المزاج دل و خفقان و غشی تولد کند و آنچه بمشارکت
جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف شود بدان سبب که خورده شود غذا تمام و خونی پاکیزه حاصل نشود
و نصیبی که دل را از آن غذا باید از آن بدو نرسد و ضعیفی و بی قوتی پدید آید خون اندر جگر خون سودائی تولد کند
و بدان سبب غذاء دماغ و دیگر اندامهاء سودائی شود و از دماغ بطریق شریانها بدل باز دهد و خفقان
و اندیشهاء بد و غمها تولد کند خون اندر جگر خون بلغم تولد کند و هم بدین طریق بدماغ رسد و از دماغ بدل باز آید
و کسانی را بی نشاطی و فراموش کاری و گنده فهمی تولد کند آنکه اندر جگر خون گرم یا سرد بدل میفرستد
و از آن خون سوء المزاج تولد میکند آنکه اندر جگر آماسی افتد گرم یا سرد و بسبب پیوستن غشاها
همه احشا بیکدیگر رنجی بغشاء دل باز دهد و آنچه بمشارکت فم معده افتد سه گونه باشد یکی آنکه اندر فم معده
خلطی بد باشد و بسبب نزدیکی و همسایگی رنج آن بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت
خلط بد که بقی بر آمدن گیرد خفقان و غشی پدید آید سیوم آنکه در معده درد خیزد و بسبب همسایگی درد بدل باز دهد

دلیسار باشد

و بسیار باشد که بکشد و آنچه بمشارکت حجاب و شش و غیر آن تولد کند چنانکه باشد که ماده ذات الجنب
و ذات الریه با ماده خفقان انتقال کند و بجانب دل میل کند و خناق و غشی آرد و باشد که روح را
جنه کند و بکشد و آنچه بمشارکت رودها افتد چنان باشد که اندر رودها حب القرع باشد یا کرمها دراز و بخار
ایشان بدل و دماغ برآید خفقان و ضعف آرد و آنچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی
که رحم را با دماغ است بخارها بدماغ برآید و اندیشهها بدو وسواس آرد و از دماغ بطریق شریانها باز دهد
و خفقان قوی گردد و غشی آرد و خفقان طپیدن دل را گویند و غشی آنرا گویند که مردم بیفتد و بیهوش گردد
و بعضی مردم عام علت ربو را که بتازی تنگی دم زدن گویند خفقان نام نهند و فرق میان هر دو آنست که ربو
دم زدنی باشد پیوسته و کوتاه و بشتاب چنانکه دم زدن کسی که دویده بود و خفقان طپیدن دل بود
که سبب خفقان لطافت حس دل باشد و زود پدید آید و زود ساکن شود و بیقوتی پدید آید و بی علاجی قوی
زایل نشود و گاه باشد که اگر شربتی آب سرد باز خورد در وی اثر خفقان پدید آید و اسباب غشی
دو نوعست یکی تحلیل روح دوم جنه شدن و اسباب تحلیل شدن روح سه نوع است یکی استفراغ
بسیار بقی یا باسهال یا برفتن خون بسیار از رگی یا از جراحتی یا بر وجهی دیگر چون رعاف و نفاس و گشاده
شدن رگهای بواسیر دوم آنکه شادی یا لذتی بافراط چون لذت مجامعت یافته شود و دل بدان سبب
باز شود و هرگاه که شادی و لذت بافراط ناگاه بود دل پیش از آن باز شود که عادتست و روح بدان سبب
تمدد پذیرد و دل همچنان گشاده بماند و روح تحلیل شود و غشی افتد و اندران هلاک گردد علامت آنکه در وی عظیم
چون درد قولنج و غیر آن پدید آید و طبیعت روح را بجنباند و از جهت دفع الم قوت روح را بدان موضع فرستد
و دل بدان سبب سرد شود و روح تحلیل پذیرد و غشی افتد و هلاک گردد و اسباب جنه شدن روح دو نوعست
یکی امتلا بافراط خاصه از شراب و امتلا بافراط حرارت غریزی را و روح را جنه کند و فرو میراند دوم آنکه
غمی یا ترسی بافراط پدید آید ناگاه و دل بدان سبب فراز هم آید و روح جنه گردد و هلاک شوند و این معنی
اندر کتاب دوم بشرح یاد کرده آمده است و انواع آفتها و بیماریها که دل را افتد اینست که یاد کرده آمد
و طریق علاج او اینست که یاد کرده آید بباید دانست که از بهر آنکه دل شریف تر از همه اعضاست علاج او
باحتیاط تر از علاج همه اندامها باید کرد چه در استفراغ و چه در تبدیل مزاج و بیماریهاء امتلائی که دل را
افتد بیشتری سده بود که منفذ دم زدن را بسته دارد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از عضوی دیگر بدو رسد
از جهت امتلائی رگ باسلیق باید زد و از دست راست و از جهت سده بخاری باسلیق باید زد از دست چپ

و در جمله حالهای استفراغ بفصد بی خطر تر است از بهر انکه اندر فصد حاجت نیست بداروکه قوت او
بدل رسد و احتیاط در وی پیش ازان نیست که قوت نگاه دارند بیکبار خون بسیار بیرون نکنند
و دیگر اعلاجها با حتیاط تمام باید کرد و هر داروکه بکار دارند چه معجون که مزاج را بدل کند وجه داروکه استفراغ کند
هیچ خالی نباید از داروهائی که بدل مخصوص است بروح را تا قوت دهد از بهر انکه داروهای مسهل ضد اختلاط
تن است بدین سبب داروئی که غرض ازوی پاک کردن خلطی باشد از دل امیخته باید با داروهای
که بدل مخصوص است تا قوت داروها بدل رساند و روح برافروزانند و داروئی که ازوی غرض تبدیل
مزاج باشد هم ازین داروهائی که بدل مخصوص است باوی پامیزند از بهر دو کاریکی انکه تا قوت داروهای
دیگر بدل رساند روح برافزاید و داروئی که از غرض تبدیل مزاج باشد هم ازین داروهای که بدل مخصوص است
باید به باید امیخت دوم انکه هر مزاج دل کرم است و بداروهای سرد علاج می باید کرد همه داروها که بیکبار
سرد نشاید و همچنین همه داروها کرم نشاید از بهر انکه دل معدن گرم است روح است و گوهر روح کرم است
و گرمی او اصلی و غریزی است و گرمی غریب نیست و بسبب سوء المزاج غریب تحلیل پذیرد و اندکی سود
و باشد که بسوزد و دوناک و تیره شود و اگر همه داروها هم افراط کرده آید هم بود که باقی روح را فرو می راند
پس صواب آنست که داروها گرم که بدل مخصوص است با داروهای سرد پامیزند و بدین سبب است
که پیشینگان اقراص کافور که از بهر سوء المزاج دل ساخته اند بی زعفران نیست و انچه از بهر استفراغ ساخته اند
بی لسان الثور با چیزی که مانند آن بود نیست از بهر انکه دانسته اند که آفریدگار تبارک و تعالی طبیعت را مسخر
حکمت الهی گردانیده است و بنگاه داشتن مصالح تن موکل کرده هر گاه که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت رود
مثلا قوت زعفران که اندر اقراص کافور باشد جدا کند و آنرا جدا کانه بروح رساند تا روح بدان برافروزد
و قوت گیرد و قوت کافور و غیر آن بگوهر دل رساند تا مزاج گرم او با عتدال باز آید بفرمان آفریدگار و اگر
طبیعت قوی نباشد هیچ علاج سود مند نبود و اندرین ترکیب فایدهٔ دیگر است و آن آنست که داروهای سرد
گذرنده نباشد و قوت آن بدل نتواند رسید بدین سبب حاجت افتاد بدانچه او را با داروی گرم که بدل نخاصیت
آشنائی دارد پامیزند تا قوت آنرا بدرقه باشد و بدل رساند و داروهائی که دل را سود دارد بسیار است
اگرچه باوی نخاصیت آشنائی دارد انیست که اینجا یاد کرده آید آنچه با عتدال نزدیک است یا قوت است
و بچاده و فیروزه و زر و سیم و لسان الثور و آنچه گرم است در درجهٔ است و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ورس
و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سپید و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و بادروج و تخم او و شاهسفرم و تخم او

فلنک

فلنجمشک و تخم او هر یک و ترنج و پوست او و قاقله و کبابه و ساذج هندی و راسن و آنچه سرد است مروارید است
و کهربا و بسد و کافور و طباشیر و صندل و طین مختوم و سیب و ترشی و ترنج و کشنیز خشک و تر این جمله داروهاست
که بدل تعلق دارد **باب دوم** که از سوء المزاج گرم خیزد و معالجات آن در خفقان اسباب سوء المزاج گرم
که دل را افتد پنج نوعست یکی اعراض نفسانی است چون خشم و اندیشه بسیار در کارهاء فهم دوم تنگی نفس
و گرفتگی منفذ از نسیم هوای تازه که بدل رسد سیوم در گرمابه گرم و هوای گرم درنگ بسیار کردن چهارم
پیوسته طعام و شرابهاء گرم خوردن خاصه اگر تشنه شود و آب سرد کمتر یابد پنجم پیوسته بوی داروهای و عطرهای
گرم بخود نزدیک داشتن علامتها علامت خفقان گرم آنست که با سوزش بود و با تشنگی و در هوای
گرم درنگ بسیار کردن و از گرمابه و نزدیکی آتش تیز شود و از هوای سرد و بوی گلاب و عطرهای
سرد و خنک راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم با تب بود و آسیابی که یاد کرده آمد در پیش افتاده بود
علاج آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق زنند و شربتهای و بویهاء خنک بکار دارند
و هواء خانه را خنک بکار دارند و هوای خانه خنک کنند چنانکه معلوم است و بر سینه ضمادها از صندل و
کافور و گلاب می نهند و پیرهن مصندل پوشند و شراب صندل و اقراص کافور بکار دارند **صفت**
ضماد صندل سپید و بگلاب بسایند و اندکی سرکه خوش بوی چکانند و کافور برو مالند و با آب سیب
ترش و آب آبی بیامیزند و دستارچهاء کتان بدان تر کنند و بر دل نهند و آب آهنگران با گلاب آمیخته
اندر ضمادها بکار داشتن سودمند بود **صفت** پیرهن مصندل بگیرند صندل سپید و بگلاب بسایند
و کافور در وی مالند و پیرهن توذی بدان تر کنند و بهوای خوشک کنند و هر وقت اندکی گلاب برین
پیرهن پاشند و در پوشند و اگر دستارچه توزی همچنین مصندل کنند بر روی و بالین او گسترنده باشند
سخت صواب بود **صفت** شراب صندل بگیرند صندل سپید سوده کوفته مقدار سی درم کشنیز
خشک کوفته پنج درم در صد درم آب غوره و پانزده درم سرکه و یکمن آب تر کنند یک شبانروز و روز
دیگر آنرا بپزند و بآتش نرم تا دو بهر آب هر برود و یک بهر بماند و بدست بمالند پس بخرقه کتان به پالایند
و یکمن نبات یا طبرزد برافکنند و نیم درم زعفران و شاخ اندر خرقه توذی بسته در افکنند و بپزند و کفک
بردارند و بقوام آرند و خرقه زعفران در وی بمالند و از وی دور کنند و بنهند تا فاتر شود پس ده درم طباشیر
سوده اندر وی بمالند و نیم مثقال کافور و ده درم صندل سوده اندر وی بمالند و بیامیزند شربت پنج درم با شراب
سیب گرما آب خرقه دهند اقراص کافور بگیرند طباشیر گل سرخ و نیلوفر از هر یک چهار درم تخم خیار و تخم خرفه

خفقان

وخیار بادرنگ و تخم کدو پاک کرده از هر یک سه درم تخم کوک و تخم کشنیز از هر یک دو درم و نیم صندل سپید
سوده سه درم سرطان نهری بریان کرده و رب سوس از هر یک یکدرم زعفران و کافور از هر یک دو دانگ
ترنگبین ده درم کثیرا درمی و نیم کشنیز خشک درم و نیم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند و اقراص کنند نافع بود
صفت شرابی که تشنگی و حرارت را بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب الو ترش و آب خرما هندی
و آب ترشی ترنج و آب غوره از هر یک راستاراست شکر بر نهند بمقدار آبها و بپزند و بقوام آرند صفت
سفوفی که دل گرم را سودمند باشد بگیرند گل سرخ و طباشیر از هر یک یکدرم کشنیز خشک دو درم کافور
نیم دانگ شربت یکمثقال اندر آب دهند صفت سفوفی دیگر بگیرند مروارید و کهربا و بسد و لسان الثور و شب
یمانی و گل مختوم از هر یک یکمثقال سک نیم مثقال شکر طبرزد هفت مثقال شربة دو مثقال با شراب
سیب یا شراب انار دهند و اگر بیرون از فصد یا استفراغی دیگر حاجت آید بمطبوخ هلیله دهند و اگر پنیر آب
دهند اولی تر بود و اگر حرارت زیادت شود و ترسند که اماسی یا بثره تولد کند بداروهاء خنک تر حاجت آید
چون افیون و تخم لفاح بگیرند افیون نیم دانگ تخم لفاح دانگی و نیم کافور یک طسوج مشک و زعفران از هر یک
برابر ترکیب کنند و بدهند و ترتیب شربتها دادن برین گونه باید بامداد شراب سیب گر شراب ترنج
با اقراص کافور بدهند و اگر خواهند اقراص کافور اندر آب انار یا آب تخم خرفه یا آب خیاره دهند روا باشد
و کشکاب نیز بجای این آبها دادن روا بود و بوقت خواب شربتی ازین سفوفها که یاد کرده آمد با آب انار
بدهند و اگر بیمار سفوف را کاره باشد گل ارمنی با آب انار و لعاب اسپغول بدهند و اگر تب نبود بجای این آبها
دوغ گاو سودمند بود و طعام ماهی تازه خوردن بسرکه پخته و مصوص و فسرده و مزوره ریواج غوره دهند
و نان و شراب سیب دادن و نان اندر گلاب و شراب ریحانی بهم آمیخته ترید کردن و آب ترشی ترنج
و آب لیمو یا گلاب آمیخته و بشکر ترشی آن شکسته و سرد کرده سودمند بود و اگر قوت ضعیف بود و بیم بود
که حرارت غریزی با این شربتهاء خنک پای ندارد اندک کبابه و قاقله و پوست ترنج و مانند این چیزها با این
و شربتها خنک بیامیزند و لسان الثور و آب او سخت نافع بود دلیری کردن در دادن آن آب باکی نیست
و تحویل کردن بهوای خنک بهترین علاجی است و محمد زکریا رحمة الله میگوید اگر خداوند خفقان گرم بشهری گرم مقام
سازد عمر کوتاه گردد و میگوید هر که را من دیدم از خداوند خفقان گرم کمتر از پنجاه سالگی مردند و هیچکس را ندیدم
که به پیری رسیدند باب سیم از گفتار هشتم در ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد و علاج آن اسباب
خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد و علاج آن اسباب خفقان سوء المزاج گرم بود علامتها رنگ روی خداوند سوء المزاج سرد

بسیدی گراید

مروارید و کهربا و بسد و ابریشم خام مقرض از هریک درمی و نیم بهمن سرخ و سپید و سادج هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و جند بیدستر و اشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل و دارفلفل از هریک دو دانگ مشک دانگی و اندرنجه حسین دانگی نیم همه را بکوبند و با نگبین شهد با تلش نارسیده بسرشند و بکار زند صفت مفرح کرم بگیرند کهربا و تخم فلفشک و ابریشم خام مقرض و تخم بادرنجبویه از هریک دو درم لسان الثور و کل سرخ از هریک چهار درم مروارید هشت درم سادج هندی یکدرم و نیم سنبل و سلیخه و قاقله و خیربوا و کل سوسن و کندر و عود هندی و اسطوخودوس و افتیمون و زرنباد و دروبخ و دارچینی از هریک یکدرم آمله دو درم و نیم بادرنجبویه دو درم و نیم بهمن سرخ و سپید از هریک چهار دانگ و نیم قرنفل یکدرم عنبر و مشک از هریک دو دانگ و نیم یاقوت دو درم حجارمنی مغسول دو درم زعفران یکدرم و نیم بسد سه درم همه را بکوبند و با نگبین مصفی بسرشند شربة دو مثقال بدهند صفت نوشش دارو بگیرند کل سرخ شش مثقال سعد پنجدرم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هریک سه درم قرفه و زرنب از هریک دو درم و زعفران و بسباسه و قاقله دهیال و جوزبوا از هریک دو درم همه را بکوبند و بسرشند و نگاه دارند و نیم آمله پاک کرده اندر پنج من آب پزند تا دو بهر آب برود و هریک بهر بماند و بدست بمالند و به پالایند و بنگبین مصفی اگر قند برافکنند و بقوام آرند و دارو ها کوفته بدان بسرشند و نگاه دارند شربة دو درم این دارو ها آزموده است دل را قوت دهد و دهن را خوش بوی کند و رنگ و روی را تازه و برافروخته و صافی گرداند و بوی عرق خوش کند پس از طعام و بعد از طعام خوردن روا باشد صفت سفوفی که خداوند خفقان سرد و تر را سود دارد بگیرند نعنع و کهربا بریان کرده و بسد بریان کرده و شب یمانی بریان کرده لسا از هریک سه درم زراوند مدحرج و دروبخ از هریک نیم درم مشکی دانگی سنبل و مروارید از هریک یکدرم شکر بیست درم شربة سه درم اندر شراب افسنتین بکار برند صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنجدرم کل سرخ پانزده درم سنبل دو درم تر بسپیدنیم کوفته دو درم جمله اندر دو من آب بزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و هر بامداد مقدار بیست درم کنند و سفوف با وی بدهند و تدبیر ها دیگر که یاد کرده آمده است بکار میدارند و بجنب مشاهده تصرف میکنند

باب چهارم در خفقان که از سوء المزاج خشک خیزد و علاج آن خفقان که از سوء المزاج خشک تولد کند از دو بیرون نبود یا گرم خشک بود یا سرد خشک و احوال خداوند مزاج گرم و خشک همچون احوال خداوند دق بود و علاج او علاج دق است آمیخته با علاج خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد چنانکه یاد کرده آمده است و احوال خداوند مزاج سرد و خشک همچون حال دق الشیخوخة بود و علاج همان

باب پنجم

در خفقان که از سوء المزاج سرد و خیزد و از برآمدن بخار سودا علامت آن احوال خداوند این علت همچون
احوال خداوند مالیخولیا بود علاج اگر تولد کند سودا از بلغم افتاده بود نخست مسهلی باید داد بدین نسخه بگیرند تربد
و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هر یک یکجزو ایارهٔ فیقرا و هلیله سیاه کابلی یکجزو و نیم عود
هندی نیم جزو همه را بکوبند و حل کنند و شربة از دو درم تا سه درم نافع افتد صفت حبی دیگر بگیرند تربد و افتیمون
از هر یک یکدرم شحم حنظل و غاریقون و حجر ارمنی مغسول از هر یک دانگه و نیم سقمونیا دانگی ملح نفطی و خربق سیاه
نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ مقل دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا خاسته است
استفراغ بدین حب کنند بگیرند تربد و افتیمون و سنامکی و شاهترج از هر یک یکجزو و هلیله زرد یکجزو و دو دانگ
صبر دو جزو و لاجورد مغسول دو بهر از یک جزو مصطکی یکجزو و دو دانگ گل سرخ دو بهر از یکجزو همه را بکوبند
و حب کنند بآب سیب شیرین شربة چهار درم و اگر مادهٔ سودا محض باشد حب شبیار دهند
تا دماغ و نواحی دل پاک کند صفت حب شبیار بگیرند هلیله کابلی و افتیمون از هر یک جزوی ایارهٔ فیقرا
یکجزو و نیم اسطوخودوس دو بهره از جزو خربق سیاه از هر یک یکجزو دانگی مصطکی عود خام بسفایج از هر یک
نیم جزو حجر ارمنی مغسول از یکجزو دو دانگ شحم حنظل یکجزو همه را بآب سیب شیرین بسرشند و حب کنند
شربة از یکدرم تا یک مثقال بوقت خواب این حب بدهند و بامداد غرغره فرمایند بسکنگبین که از سرکه
کبر سازند صفت مسهلی که مادهٔ سودائی را پاک کند هلیله سیاه و کابلی از هر یک یکدرم افتیمون و قرنفل از هر یک
نیم درم دواء المسک مر سه درم همه را بهم بسرشند و سه روز بنهند تا مخمر شود پس اندر شراب ریحانی حل کنند و بدهند
و در بعضی نسخها بجای قرنفل دانگی و نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند صفت حبی دیگر ایارهٔ فیقرا و افتیمون
و اسطوخودوس از هر یک نیم درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاجورد مغسول از هر یک دانگی و نیم عود هندی
و نعنع و مصطکی از هر یک دانگی شحم حنظل غاریقون ملح نفطی از هر یک دانگی و نیم خربق سیاه طسوج سقمونیا
نیم دانگ جمله یک شربت است صفت صفوفی بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و امله و تخم فلنجمشک و تخم
و تخم بادرنجبویه و لسان الثور و اسطوخودوس و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سعد و قرنفل و کشنیز
خشک از هر یک سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر ارمنی مغسول از هر یک درمی و نیم
تخم خرفه و مغز دانه کدو از هر یک چهار درم همه را بکوبند و بپزند شربة یکمثقال اندر آب بادرنجبویه گر اندر شراب
سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سودمند بود صفت آن بگیرند لسان الثور خشک سی درم
برگ بادرنجبویه پنجدرم سنبل و ساده هندی از هر یک دو درم شیر آمله چهل درم همه را اندر سه من آب بزنند

تا بیکمن باز آید و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند شربه بیست درم با گلاب یا با آب شیرین **صفت** دواء المسک
که خداوند این علت را سودمند بود بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل و سک و کبابه و جوز بوا و خیر بوا
و قاقله کبار و سعد و پوست ترنج و عود خام و زعفران و دار بلبل و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و تخم مرزنجوش
و زنجبیل از هر یک پنج درم کهربا و بسد و ابریشم خام و ساذج هندی و درونج و زرنباد از هر یک پنج درم مشک
دو مثقال همه را بکوبند و ببیزند و نگاه دارند و هلیله کابلی مقشر ده استار اندر یکمن آب تر کنند و یک شبانروز
بنهند و دیگر روز ببزند تا دو بهر آب برود به بالایند و یکمن و نیم انگبین مصفی بر افکنند و بقوام آرند چنانکه رسم است
و بنهند تا نیم گرم شود و داروهای کوفته بدان بسرشند شربه از آن جمله یکمثقال با پانزده درم شراب سیب دهند

باب ششم اندر غشی و ضعف دل و معالجات آن اندر باب نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است که هرگاه که
اسباب ضعف دل قوی گردد همان اسباب بعضیها اسباب غشی باشد **علامتها** آنجا که سبب غشی امتلا
باشد رگها فشارده بود و نبض قوی باشد لیکن بسبب امتلا با گرانی و دیری بود و آنجا که تحلیل روح باشد نبض
ضعیف و صغیر و بطی باشد و آنرا که غشی بتدریج افتد نخست نبض او صغیر شدن گیرد و رنگ او بگردد از بهر آنکه
خون از ظاهر باندرون باز شود و حرکت چشم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمتی یا خیال رنگی دیگر پدید آید
و اطراف سرد شود و اندک مایه عرق کند سرد و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز
نتواند کرد و آنرا که در غشی رنگ روی سبز شود و سر و گردن در پیش آویخته شود و سر راست نتواند داشت
هرگاه که سر و گردن او راست کنند در حال بمیرد فی الجمله بباید دانست که غشی قوی را علاج نیست و هرگاه که
از بس اسهال یا از بس دردی و جراحتی از علامتها که یاد کرده آمد چیزی پدید آید زود بتدارک و نگاه داشتن
قوت مشغول باید شد و آنرا که پیش از غشی تا سه روز و منش گشتن پدید آید به باید دانست که سبب آن از معده
می خیزد و امید علاج پذیرفتن هست اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامات آن و از اسباب سابقه
و بادیه چیزی ظاهر نشود به باید دانست که سبب از دل خاسته است و زود بود که هلاک شود و اگر کسی را
در میان رگ زدن غشی افتد بی آنکه خون بسیار بیرون کرده باشد و رگ زدن عادت داشته بود و هیچ بار
غشی نیفتاده باشد به باید دانست که در تن او ماده بیماری است و معده او ضعیف است و کسانی باشند که
که عادت رگ زدن نداشته باشد و چون رگ زدن عادت نداشته است خاصه اگر دانند که معده قوی است
و اختلاط بدان بدی نیست که از حرکت خون غشی تولد کند **علاج** آنرا که سبب غشی سوء المزاج محکم بود او را علاج نیست
و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار باشد که علاج پذیرد و طبیب خداوند غشی را یا در حال غشی باید

بکوبند

یا در آن حال

یا دران حال که بهوش باز آید اگر اندر حال غشی یابد بتدبیر بخار داشتن سبب مشغول نتوان بود بیاری قوت و مدد
دادن روح مشغول باید بود بچیزهاء بوئیدنی و بچیزها که بحلق او اندر چکانند خداوند کرم صفرائی را کافور و صندل
و گلاب و خیار بادرنگ سرد کرده با اندکی مشک همی باید بوئیدن تا مشک حرارت غریزی را مدد کند
و کافور و صندل و گلاب حرارت غریب را تسکین دهد و گلاب سرد کرده در حلق او چکانند و بر سینه
و روی او زنند و آب سرد با اندکی شراب رقیق گر با ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانیدن صواب باشد
و چون بیدار شود پیراهن مصندل پوشانیدن و طعام مصوص و فسرده و دوغ سرد می باید داد و خداوند
مزاج سرد را به بوی مشک و غالیه و عنبر علاج باید کرد و شراب گرم کرده با دواء المسک گر با مقدار
یک طسوج مشک بحلق او در چکانند و فم معده او را بروغنی گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی
همی مالند و اگر اتفاق چنان افتد که خداوند غشی روزه داشته باشد یا سببی دیگر گرسنه بوده شراب از وی
دور باید داشت از بهر آنکه هر کرا معده تهی باشد شراب وی را تشنج و اختلاط عقل آرد و علاج او به بوی
طعامهاء خوش بوی و اندکی و اندکی ماء اللحم باید کرد و اگر سبب غشی اسهالی قوی باشد یا سببی دیگر که
او را سردی آورده باشد چون رگ زدن بسیار یا از جراحتی خون بسیار رفتن آب سرد و گلاب سرد
بر سینه و اندام او نشاید ریختن لیکن بوی کباب مرغ بریان کرده و کشنیز خشک بروی پراکنده چنانکه
چنانکه رسم است و به بوی سیب و آبی که بر آتش افکنند و به بوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده را بروغنی
گرم مالیدن و ماء اللحم با اندکی شراب رقیق در حلق او چکانیدن تا ماء اللحم را بدرقه کند و زود بقعر تن رساند
و در آمده کند و اگر غشی از پس هیضه افتد اندکی مشک و سک در آب آبی یا ماء اللحم آمیخته در حلق او چکانند
و چون بهوش باز آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک اندک و گل نیشابوری که به بوی کافور پرورده باشند
بوئیدن صواب بود و اگر سبب غشی عرق کردن بسیار بود اطراف او را بگلاب و آب سرد می مالند و برگ
مورد خشک کوفته و بیخته دمازو و مانند آن بر اندامهاء او پراکنند تا عرق را باز دارد و قوت را باب آبی و
ماء اللحم و بویهاء خوش مدد کند و اگر در حالتی غشی منش گشتن و فواق بینند یا پیش ازان حال بوده باشد
و بوی طعام از وی دور باید داشت و جهد باید کرد تا قی کند و بر مرغ بگلو فرو گرفتن و فم معده را بجنبانیدن
و بآوازهای بلند چون آواز باطبل و بوق و مانند آن او را بیدار کردن و چیزی که عطسه آرد به بینی او برداشتن
چون کندش و مانند آن پس اگر بدین تدبیرها بیدار نشود و عطسه بدهد بباید دانست که در وی امید نمانده
و اگر سبب گزیدن غشی دردی چون درد قولنج و مانند آن بود بفلونیا مدد دادن و پس علاج قولنج کردن

واگر سبب گزیدن حیوانی زهرناک بود یا خوردن طعامی تیزناک تریاقها و ایارها باید داد و اگر بسبب
غشی عرض از اعراض نفسانی باشد بنوعی عطری که موافق مزاج او باشد علاج باید کرد و اطراف او را بآب سرد
و گلاب سرد مالیدن و فم معده او بروغنی گرم مالیدن و زمانی اندکی بینی او گرفته داشتن و بآهستگی مالیدن
و گلاب و ماء اللحم در حلق او چکانیدن و به باید دانست که جهد کردن تا قی کند و در بیشتر انواع غشی سودمند بود
لکن در غشی که سبب آن عرق کردن بسیار بود زیان دارد و اطراف مالیدن و گرم داشتن و فم معده را
بروغنهاء گرم مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن سودمند بود و اگر در حال غشی سرما یافته باشد
یا از شربتهاء سرد و احشاء سرد شده باشد فلافلی و مانند آن دادن صواب بود و کسانی را که از فصد یا از پس آن
غشی افتد سبب آن ضعیفی معده بود و غلبهٔ صفرا پیش از شربتهائی که معده را قوت دهد و تسکین صفرا کند
باید داد چون شراب انار و رب سیب و رب آبی و لیمو و اگر سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
از وی دور باید و بعلاجهاء دیگر مشغول باید بود و بویها که با معدهٔ او موافق بود بویانیدن چون شیر و اشترغار
و پنیر و انگور تا شفا یابد گفتار نهم اندر بیان کردن احوال بیماریهاء پستان و معالجات آن و این گفتار
ده بابست باب نخستین اندر حال پیشی شیر و کمی آن و معالجات آن اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت
مخالف یکدیگرند و جایگاه تغیر و تولد هر یکی اندامی دیگر است اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب
کمی و بیشی هر سه دو نوعست یکی از جهت ماده و دوم از جهت مزاج همه تن یا مزاج آن اندام که جایگاه
تولد اوست اما سبب بسیاری منی و بسیاری خون آنچه از جهت ماده است دو نوعست یکی آنکه هرگاه که
طعام در کمیت و کیفیت معتدل باشد از وی خونی نیک و تمام تولد کند و هرگاه که بر خلاف این باشد
از وی خونی بد و اندک کند مثلا از طعامی که در گرمی و خشکی یا در گرمی و تری یا در خشک یا در سردی و تری یا در سردی و خشکی
از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هرگاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر بود علامتها دوم آنکه از جائی دیگر
خون بیک جانب میل کند و این چنان باشد که در عضوی آماسی خونی پدید آید یا از جای دیگر استفراغی افتد
و آنچه از جهت مزاج است چنان بود که مزاج همه تن یا مزاج پستان در خشکی یا در تری از اعتدال بیرون
باشد اگر در خشکی نامعتدل بود ماده را خشک کند و اگر اندر تری نامعتدل باشد ماده بسبب افراط تری
از آن بیرون شود که شیر تواند گشت یا از وی شیر پسندیده تولد نکند علامتها شیر پسندیده از خون صافی
تولد کند و شیر ناپسندیده از خون صفرائی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون سودائی اما شیر صفرائی زرد
و رقیق و گرم و بدبوی و طعم او تیزگونه بود و شیر بلغمی سپید و آب ناک بود و اگر با بلغم گرمی غلبه دارد

فصد

علاج پستان و شیر

طعم او شور بود

طعم او شور بود و اگر سردی غلبه دارد طعم و بوی آن بترشی گراید و شیر سودای سطبر باشد و اندک و گاه باشد
که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و همچون رشته بیرون آید و آنچه از خون صافی تولد کند رنگ
و قوام او معتدل باشد و طعم و بوی او خوش بود علاج هرچه منی را زیادت کند شیر را همچنان زیادت کند
چون تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید و پستان بز و پستان گوسفند و طعامهائی که میل بگرمی
و تری دارد و از وی گوشت نیک تولد کند و نخست نگاه باید کرد تا سبب اندکی شیر یا سبب تباهی ماده است
چیست اگر سبب خوردن طعامهای بد باشد و ناموافق از آن باز دارند و چیزهای موافق دهند و اگر سبب رنج
و ریاضت و کار سخت باشد آسایش فرمایند و اگر سبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن کنند
و اگر سبب نوعی از انواع سوء المزاج باشد شربتها و طعامها بدل کننده فرمایند و اگر اندر تن خلطی باشد
تن را از آن خلط پاک کنند اما خداوند مزاج گرم و صفرای را کشکاب با جلاب آمیخته و شیره و تخم خیار و خیار و
خیار بادرنگ و تخم کدو با جلاب آمیخته و مغز سر بره و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه خورد و گوشت
بزغاله و مرغ مسمن و حسو که از کشک جو و شیر تازه بپزند و شوربای گوشت بره که در وی ملوخیا و بوستانی
و اسفاناخ پخته باشند موافق بود و خداوند مزاج بلغمی و سودای در طعامهای او گرد و جرجره و شبت و کرفس
و بادیان تر همی فرمایند گرد و قلیه نرگس با دارچینی و حسو که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند
موافق بود و آنرا که شیر او همچون رشته رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و کشک جو در آب در آب جو بپزند
و بر سینه و پستانها طلی کنند یا بر چکانند و طعامهای تری آرند فرمایند صفت شربتی و ضمادی معتدل که شیر
زیادت کند بگیرند آرد گندم و آنرا در شراب انگوری بدست بمالند و حل کنند و به پالایند و آن شراب
بدهند و ثفل را ضمادی کنند و بر پستان او نهند صفت طعام معتدل بگیرند کشک گندم کوفته سی درم کشک جو
نیم کوفته و نخود پوست کنده از هر یک بیست درم برگ سیب تر بیست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده
درم انجیر خشک ده عدد تودری همه را بیامیزند و هر بامداد مقدار بیست درم یا چهار عدد انجیر و یک دو شاخ
برگ بادیان تر در مقدار یک من آب بپزند تا مقدار پنجاه درم باز آید و صد درم شیره تازه بر سر او کنند
و بپزند چنانکه رسم است و پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده بر افکنند و بدهند صفت شربتی دیگر
بگیرند ده درم روغن گاو گداخته با یک قدح شراب انگوری بیامیزند و بدهند و نخود را در شیر تازه و سباق
لله با کشک جو بپزند و طبیخ آن با شکر بدهند و ترب و سبوس گندم در شراب بپزند و به پالایند و بدهند
و نخود را در شیر تر کنند و یک شب بنهند بامدادان شکر با شکر بدهند صفت شربتی دیگر تخم کرفس و تخم بنار و تخم

شلغم وتخم شبت وتخم ترب وتخم کندنا وتخم بادیان از هریک جزوی آرد جو بریان کرده برابر همه تخمها هربا بداد بیخ درم
کوفته وبیخته با بیخ استار شیر تازه میخورد صفت طعامی دیگر بگیرند تخم کندنا وتخم شبت وتخم حلبه وتخم سیب وتودری
از هریک مقدار سه درم برگ بادیان ترسه درم همه را اندر آب بیزند وبه بالایند ومقدار سی درم انگبین ودده درم
روغن کاو برافکنند ونان دروی مالند وبدهند واگر کسی بعوض انگبین منفتج کند یا شکر کند روا بود صفت
ضمادی که شیر را زیادت کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج پنجدرم بکوبند نرم وقدری بادروج بسایند
وآب وی بگیرند واین هردو را بوبدان بسرشند وبر بستانها نهند سودمند بود باب دوم دربسیاری شیر
ومعالجات آن وگاه باشد سبب بسیاری شیر بستانها دردخیزد وآماس کند وبیماریها تولد کند وگاه باشد
که زنا نزائی آبستنی شیر دربستان بدید آید خاصه که حیض باز گرفته باشد وگاه باشد که مردم جوانرا که بوقت بلوغ رسد
شیر دربستان پدید آید ودردخیزد خاصه دران وقت که دربستان خون نادرسه پدید آید علاج آنرا که سبب
وباز گرفتن حیض بود تدبیر کشادن آن باید کرد وآنرا که سبب بسیاری طعام وشراب بد باشد ازان باز
باید داشت واز چیزهای خنک که درین باب سودمند بود ظفشیل است که از عدس وسرکه بزند کوک خوردن
وضماد کردن ولعاب اسپغول طلی کردن وبرگ او ضماد کردن نافع بود وتخم سداب خاصه جبلی وزیره
خوردن ویا سرکه ضماد کردن وتخم کرنب کوفته ضماد کردن واشق بشراب حل کردن وطلی کردن ومردار سنگ
بروغن سوده طلی کردن واز عدس دادن وباقلی وزعفران وکور کند کوفته وبآب سرشته ضماد کردن سودمند
بود وسرطان نهری بریان کرده وسوده وبکلاب بسترکرده وسوده وبکلاب تر کرده طلی کردن بخاصیت
سودمند بود وسرطانجی همچنین باب سیوم اندر تری شیر وعلاج آن سبب بسته شدن شیر از دو بیرون
نیست یا مزاج گرم بغایت است که تری شیر را خشک کند یا مزاجی سرد بغایتست که آنرا بفزاید وعلامتهای مزاج
گرم وسرد بسیار است جایگاه معلوم شده است علاج خداوند مزاج گرم را پوسته ورو غن بنفشه بر بستان
طلی می باید کرد وآب نیم گرم بر بر وسینه می باید ریخت وموم روغنی که از موم صافی در روغن کوفته ضماد کنند
نیکست وسرکه ورو غن گل بهم زده گرم کردن وخرقه بدان تر کردن وبر بستانها پوشیدن وبرگ غب الثعلب
وبرگ کاکنج کوفته ضماد کردن سودمند بود وخداوند مزاج سرد را موم روغن از موم زرد وروغن چیزی در روغن
سوسن وروغن قسط سازند صفت ضمادی خداوند مزاج را سودمند بود بگیرند بودنه خشک سرد کوفته وآنرا
بیزند جوین عصیده ویا موم روغن درهاون بمالند ونیم گرم بر بستان نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند سرکه وروغن
بنفشه وحلبه کوفته وبیخته بسرشند وضماد کنند واگر بگیرند برگ کرنب وبکوبند واندکی زعفران بادی بسرشند وضماد کنند

لبستن شیر

باب دوم

نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند نان میده وارد جو وجرجره وحلبه وخطمی وتخم کتان کوفته از هر یک برابر بپزند و
ضماد کنند وتخم بادیان وآب بادیان خوردن سودمند بود وخراطین سوده طلی کردن نافع بود واگر چغندر واندکی شونیز
بپزند وضماد کنند سودمند بود صفت نطولی نافع بگیرند مر وانیسون وبودنه وارد نخود وبرگ غار وتخم کرفس وزیره
نبطی وقاقله همه را بپزند وبر سینه وپستانها می چکانند واگر پستان اماس گیرد سرکه وآب باهم بیامیزند ونیم گرم
کنند وخرقه بدان تر کنند وبر پستان افکنند وبودنه با شراب وسرکه پخته ضماد کردن نافع بود ومرقشیثا سوده چون
غبار با روغن گل سپیدهٔ خایه طلی کردن نافع بود صفت نطولی که باقی اماس را تحلیل کند بگیرند بابونه وشبت
ونمام وحلبه وقیسوم وجند بیدستر ودر آب بپزند وبر سینه چکانند باب چهارم اندر عفن شدن شیر در پستان
ومعالجات آن هر که را شیر در پستان آهسته بگردد وعفن شود چغندر را بپزند تا مهرا شود وآنرا بمغز نان وارد باقلی
بکوبند وروغن کنجد بر چکانند وبسرشند وضماد کنند وآرده کنجد وروغن گاو وانگبین وارد باقلی ونان خشک ارد کوفته
بهم بسرشند وضماد کنند هر روز سه بار وتخم کتان وحلبه وخطمی وبابونه از هر یک مشت بکوبند وبپزند تا چون عصیده شود
وضماد کنند هر روز سه بار وازان ضمادها آنچه اختیار افتد می کنند تا زود پخته شود وبآب تکمید میکنند واگر اتفاق افتد که
گوشت پستان کوفته شود ماش ودانه مویز بکوبند وبآب سرد بسرشند وضماد کنند باب پنجم اندر اماس
گرم که در پستان پدید آید وعلاج آن هر کرا این رنج پدید آید سرکه که بآب گرم آمیخته در مثانهٔ گوسفند یا در مثانهٔ گاو
کنند وبران موضع می نهند وسکنگبین وروغن گاو بهم بیامیزند وارد باقلی بدان بسرشند وضماد کنند وبرگ عنب
الثعلب بکوبند وبروغن گل چرب کنند وبر اماس نهند واز پس سه روز ضمادها که در باب اول یاد کرده آمده است
بکار دارند وارد باقلی واکلیل الملک کوفته وبیخته بروغن کنجد وبآب بسرشند وبر اماس نهند صفت که بعد از آن
بکار دارند بگیرند نان خشک ارد وآرد جو وارد باقلی وحلبه وخطمی کوفته وبیخته از هر یک پنج درم مر سه درم زعفران
دو درم همه را بزردهٔ خایهٔ مرغ بسرشند وطلی کنند وتخم کتان کوفته بسرکه تر کنند وطلی کنند سودمند بود واگر چاره بود
که سر پستان درد خیزد نخست رگ باید زد وصندل واقاقیا طلی کردن تا بسرطان باز نگردد باب ششم
در اماس سرد که در پستان پدید آید وعلاج آن ~~هر که آن~~ هر که را اماس سرد در پستان پدید آید بگیرند کرفس
وبکوبند نیک وبر پستان نهند سودمند بود وبابونه کوفته در آب بادیان یا در آب کرفس سرشته ونهادن
نافع بود ضمادها که گفته آمد درین باب سودمند بود باب هفتم اندر غدد که در تاپستان پدید آید ومعالجات آن
هر که را پستان سخت بود یا غدد در وی پدید آید بروغن بنفشه وزردهٔ خایه طلی کنند وموم روغن از روغن زیت
با زهرهٔ گاو بیامیزند وطلی کنند وگاه باشد که حاجت باشد که قطران بادی بیامیزند ودردی سرکه نهادن نافع بود

وبرگ مازو کوفته بر نهادن نافع بود که غددها را که بتازی سلعه گویند برگ شفتالو تر و برگ سداب تر بکوبند
وضماد کنند وضمادهاء گرم که گفته آمده است درین باب سودمند بود **باب هشتم** در دبیله که در پستان پدید آید
و علاج آن تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه بر و سرگین بز و سرگین کبوتر و ترتیانج از هر یک راستار است همه را
کوفته و مالیده بروغن کنجد و مغز ساق گاو و آمیخته بسرشند و ضماد کنند دبیله پستان را سودمند بود **باب نهم**
در ریشی پلید که گوشت پستان بخورد و علاج آن هر کرا در پستان ریشی پدید آید باید که بگیرند شراب انگوری گلوگیر
دو من سماق نیمن مازو سبز ده استار جوز السرو نیمن همه اندر شراب تر کنند و بیست روز بنهند و بعد از بیست روز
آنرا بآتش نرم بپزند و بچوب سرو همی جنبانند تا به نیمه باز آید پس بدست بمالند و به پالایند و دیگر باره بپزند
و یک جوش دیگر بدهند و نگه دارند بوقت حاجت بریشی که بر اندامهاء نازک و نرم بر آید چون دهان و
زبان و پستان طلی کنند نافع بود **باب دهم** در نگه داشتن پستان تا بزرگ نشود علاج آن هر که خواهد که
پستان او بزرگ نشود بگیرند سپیداج و طین قیمولیا از هر یک دو درم هر دو را بعصاره برگ بنگ
باب طبیخ تخم بنگ بسرشند و لختی روغن مصطکی بیامیزند و سه روز طلی کنند و پیوسته خرقه کتان بآب مازو
تر کرده و سرد کرده بر پستان پوشیده دارند و در گرمابه کمتر شود **صفت** طلی دیگر بگیرند گل پاکیزه که آنرا بتازی
طین الحر گویند بیست درم شوکران دو درم بسرکه بسرشند و طلی کنند سه روز **صفت** طلی دیگر بگیرند طین شاموس
و اقاقیا و اسفیداج از هر یک راستار است بکوبند و بعصاره بنگ بسرشند و طلی کنند نافع بود **صفت** طلی دیگر
کندر و دوغ وارد جو بسرکه بسرشند و طلی کنند و اگر طین الحر و مازو سبز کوفته با انگبین بسرشند و طلی کنند نافع بود
و اگر شب یمانی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و طلی کنند نافع بود **گفتار دهم** اندر بیان
کردن احوال بیماریهای مری و معده و معالجات آن و این گفتار شش جزو است **جزو اول**
اندر شناختن احوال بیماری مری از هر جنس و این جزو سه بابست **باب اول** در دشواری فرو
بردن طعام و شراب و معالجات آن این علت یا اندر نفس مری باشد یا در همسایه او و آنچه در نفس
مری باشد چهار نوعست یکی آماسی بود که اندر نفس مری پدید آید دوم نوعی از انواع سوء المزاج سیوم
ضعیفی قوت خاصه اندر آخر بیماریهاء حاده و غیر آن چهارم خشک شدن رطوبت اندر وی بسبب حرارة
تب یا غیر آن و آنچه اندر همسایه وی بود سه نوعست یکی آماسی باشد که اندر عضلهاء حنجره افتد چنانکه
اندر خناق افتد دوم مهره از مهرهای گردن از جای بیفتد و بسوی پیش میل کند سیوم بسیار دیده اند که
که مقدمه گزاز این علت پدید آمده است شیخ رئیس رحمة الله میگوید که از آشنایان من یکی را این دشوار

و نطرون

فرو بردن

فرو بردن طعام بدید آید و منفذ طعام گرفته بود چنانکه اندر خناق بگیرد پس او را قی افتاد و کرمهای بزرگ بسیار افکند
و آن دشواری زایل شد و سبب آن کرمان بودند که منفذ گرفته بودند **علاج** آنچه سبب آن انواع سوء المزاج بود
اندک اندک پدید آید و طعامها از منفذ بدشواری گذرد و هیچ علامتی از علامتهاء اماس و غیر آن ظاهر نبود و اماس
گرم از تب خالی نبود لیکن سخت قوی نبود و تشنگی غالب و با اماس سرد تب نبود و اگر اماس خراج خواهد گشت
درد زیادت شود و گاه تب لرزه گیرد و باشد که خراج پخته شود و بگشاید و ریم بقی برآید و تب زایل شود و علت
قرحه بماند و بعلاج نیک شود و آنچه مقدمه گزاز بود نخست اسباب آن بوده باشد و علامتهای آن پدید آید و اگر
سبب از جای بیفتادن مهره گردن باشد نخست اسباب آن بوده باشد و هرگاه که پیش باز چند منفذ گرفته شود
علاج آنچه اندر آخر بیماریها از سبب ضعیفی قوت پدید آید علاج دشوار پذیرد و نشان نزدیکی مرگ باشد و تدبیر
جز آن نبود که بدان طریق که ممکن گردد قوت را یاری دهند و مهرهای گردن را بروغن بنفشه و بموم روغن همی مالند
و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد همچنین روغن بنفشه و بآب کشنیز تر و آب کوک و مانند آن بر پس گردن
تا میان هر دو کتف میمالند و دوغ ترش و شربتهای خنک جرعه جرعه میدهد و آنرا که سوء المزاج سرد باشد ازین
نوع افتد پس گردن بروغن ترب و روغن مشک و روغن بلسان همی باید مالید و علاج معده سرد باید کرد
چنانکه پیش تر یاد کرده آید و آنرا که سبب تری و استرخاء مری بود علامتهاء تری بر سطح دهان و زفان
ظاهر بود نخست معده پاک باید کرد و داروهای خوشبوی که در قوت حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن
چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ و سپید و سنبل و ساذج هندی و کندر و ناردین و اگر بداروهای
قابض تر حاجت آید چون گلنار که در وی قوت سردی است با این داروها بکار داشتن روا بود لیکن
بدان مقدار که قوت داروهای گرم بروی غالب بود و روغن مصطکی و روغن قسط میمالند و شیخ رئیس
میگوید نزدیک من آنست که انگدان اندرین باب سخت نافع است و آنرا که سبب خشکی بود پیه مرغ
و پیه بط و مغز ساق گاو و مسکه خوردن و مالیدن سودمند بود و کشکاب با روغن بادام و لعاب اسپغول
خوردن جرعه جرعه و بدان غرغره کردن و غذا خایه مرغ نیم برشت و قلیه لک و اسفاناخ و آنچه بدین ماند و
و علاج اماس یاد کرده آید و علاج مهره گردن که از جای بباید اندر دستکاری گفته شود **باب دوم** در اماس
مری و معالجات آن اماسها یا از جنس فلغمونی بود یا از جنس حمره یا از شرا یا اماسی بود صلب و علامتهای آن
اندر باب نخستین یاد کرده آمده است **علاج** آن بعضی بداروها و شربتهای خوردنی باشد و بعضی بداروها که از بیرون
بکار دارند اما آنچه بیرون بکار برند و آنچه بخورند همه داروها معتدل است و علاج آن علاج اماس معده است بعینها و

فرق اینست که اماس معده را ضمادها بر شکم بر فرد و بر سینه برنهند و اماس مری را بسوی پشت بر میان دو کتف نهند
و آنچه خوردنی است از جهة اماس معده شربة یکبار خورند و از جهت اماس مری جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهن
میدارند و اندک اندک فرومی برند و در هر دو نوع داروها از خوردنی نخست داروهای بازدارنده باید که بتازی
آنرا رادع گویند خاصه اگر اماس مادّی بود و ازان پس داروهای تحلیل کننده با آن بیامیزند و با خر داروهای تحلیل کننده
تنها و داروها بازدارندهٔ تنها و آنگاه داروهای خوردنی نخست لعوقهائی باید که از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسپغول
و آب کدو ترسازند و بتدریج اندرین لعوقها آب بادیان و رب سوس و تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند
این زیادت کنند و طعام اشامیدنیها باشد از ارد جو و ارد عدس بریان کرده بشیرهٔ مغز بادام و ازپس تر
سبوس آب بارد و غن بادام و شکر تا خر اندرین سبوسات و غیر آن از اشامیدنیها تخم کتان و تخود و ارد کرسنه
و بیخ سوسن و بیخ آسمانجونی و خردل و اشق و بادام تلخ و خرما و انجیر و انگبین زیادت کنند بتدریج و داروها
که از بیرون بکار برند ترکیب و ترتیب آن برین گونه باید صفت ضمادی خشک که نخست بکار دارند
آب مورد تر و آب آبی و گلاب و آب سیب و آب برگ حنظل و آب حی العالم از هریک برابر همه را
با موم روغن از موم صافی و روغن ورد و گل در هاون بمالند تا آمیخته شود و صندل سپید سوده بدان بسرشند
و طلی کنند صفت ضمادی که پس ازین بکار دارند بگیرند ارد جو و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل
و تراشهٔ کدو تر نیک بکوبند و همه را در هاون بمالند و بیامیزند صفت ضمادی که بزاینده است بگیرند آرد جو
و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل همه را با آب عنب الثعلب و آب کرنب و آب کاکنج بسرشند و طلی کنند
و اگر بدارو ها قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علک النبا طی و نفسیا د خردل و سرکین کبوتر دشتی و انجیر و
پیه بط و پیه مرغ در اوزان چنانکه بتجربت مشاهده صواب بینند درین ضماد زیادت کنند سودمند بود باب سیوم
در قرحه و بثره مری و علاج آن اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن خلطی تیز باشد
که بنزله فرود آید و گاه باشد که هر سر کنند و ریش کردد علامتها فرق میان اماس مری و قرحه و بثره آنست
که در اماس پیشتر از لقمه خیزد که از اجمی بزرگتر باشد و در درد قرحه و بثره از گذشتن طعام باشد آنرا طعمی بود تیز
یا شور یا ترش یا قابض و از گذشتن آن رنجی رسد و از طعامهای نرم و جرب و اندک درد کمتر باشد
و قرحه که از پخته شدن اماس و سر کردن بزرگ باشد علاج آن دشوار تر و خطرناک تر باشد و فرق میان قرحه
مری و قرحهٔ معده آنست که در قرحه مری بمیان هر دو کتف برون آید و در قرحه معده اندر شکم باشد و علامتها
دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن کام و زفان و منش کشتن و آروغ که میکند همه یکسان باشد

و تا ریشی کهن نشود و آروغ کنده نگردد **علاج** قرحه مری و قرحه معده یکی است و فرق جز آن نیست که در
داروهای مری چیزهای لزج باید تا زود فروتر و دورتر نرود و بر سطح ریشی بماند و شربت اندک اندک تا اجزای
دارو هر یک از پس دیگری میرود و بدو میرسد و اما داروها و علاج قرحه در معالجات قروح یاد کرده آید و اما
آنچه علاج بثره است داروهاییست که اندر علاج بثره معده یاد کرده شود **جزو دوم** اندر شناختن انواع
سوء المزاج که معده را افتد و معالجات آن و این جزو هفت بابست **باب نخستین** در سوء المزاج گرم
ساده که در معده پدید آید و علاج آن اسباب سوء المزاج گرم از دو بیرون نبود یا خوردن و بکار داشتن طعامها
و شرابها و داروهای گرم باشد یا اندر هوای گرم مقام کردن **علامات** علامت معده گرم بیماده پنج نوعست
یکی آنکه اسباب گرم شدن آن اندر پیش افتاده باشد دوم آروغ دودناک و ترش باشد از طعامهای شیرین افتد
و این چنان باشد که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارتی ضعیف تر
تولد کند و اگر حرارتی قوی تر باشد شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ دودناک گردد و علامت گرمی اندر آروغ
ترش آنست که طعم دهان میل تلخی دارد و تشنگی غلبه کند و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معده گرم طعام را
ترش کند آنست که شیر تازه اندر هوای گرم زودتر از آن ترش گردد که اندر هوای سرد و گاه بود که سبب آروغ ترش
دودناک بی خوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب باشد و چون مردم بیخواب ماند طبیعت بهضم مشغول نتواند بود
و طعام ناگواریده اندر معده بماند و حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد و آروغ دودناک شود یا ترش سیوم آنکه
طعامهای لطیف زودتر تباه شود و طعام غلیظ بهتر گوارد چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر بود و هضم نیک باشد
مگر که سوء المزاج مفرط شود یا هضم ضعیف گردد و طعامهای سرد آرزو کند و طعامهای گرم را کاره بود دوغ گاو
اندرین باب بهترین چیزیست و آب انار ترش و شیرین و پست جو اندر آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد
دوغ با طباشیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو
سخت موافقت بود و اگر قرص کافور با این شربتها دهند روا بود **علاج** اقراص کافور که اندرین باب نافع بود
بگیرند طباشیر و صندل سپید و تخم کدو شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده و تخم خرفه از هر یک پنج درم
گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک پاک کرده شش درم گل ارمنی چهار درم همه را بکوبند و بآب خرفه
یا بآب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یکمثقال شربت یک قرص با آب تخم خرفه دادن سودمند بود
زبرک کوک و ساق او با سرکه دادن و اندر طعامها گشنیز تر و کوک و کدو و اندر پختن و بطون گاو بسرکه پخته
و نصوص که از گوشت مرغ بسرکه و بآب غوره و بآب انار و آب زرشک و آب سماق سودمند بود و مزورها هم ازین

نوع باید و اگر معده با گرمی ضعیف بود سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهد صفت سکنگبین سفرجلی بگیرند آبی ترش
ظاهر و باطن او پاک کنند و بکوبند و آبش بگیرند و یک شب بدارند تا صافی شود و یک روز به بالایند و بمقدار یکمن آب آبی پنج استار
سرکه و یکمن شکر برافکنند و بقوام آرند و بکار برند صفت شراب انار بگیرند آب انار ترش یکجزو شکر نیم جزو
بپزند و کف که بردارند و بقوام آرند و بودنه از وی بیرون کنند و بکار برند صفت سفوفی نافع بگیرند گل سرخ
ده درم طباشیر سه درم سماق پاک کرده سه درم شربه دو درم با یکی ازین شرابها که یاد کرده آید صفت
ضمادی نافع بگیرند نراشه کدو و برگ و ساق خرفه و برگ بید همه را بکوبند و صندل سپید سوده با آن بیامیزند
و بر معده نهند و طلحب بر نهادن خاصه با صندل و اندکی کافور سخت موافق بود و اگر آب سرد در مثانهٔ گاو کنند
و بر معده می نهند صواب باشد و نگاه باید کرد تا سردی ضماد حجاب را و جگر را سرد نگرداند و هرگاه که گمان افتد که سردی
بحجاب و جگر رسیده است بروغنهاء گرم تکمید کنند و اگر با سوء المزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام
و شیر خر باید داد و اندران نشاندن و روغن بنفشه مالیدن باب دوم در سوء المزاج گرم با ماده و علاج آن
سوء المزاج گرم با ماده که در معده پدید آید درد و ضعیفی ازان تولد کند علامتها هرچه اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است موجود باشد و بسبب آنکه در معده ماده بود صفرائی که طعام را و رطوبتها را تباه کند آروغ بوی ماهی
تباه گشته دهند و گاهی بوی آبها که آنرا بتازی میاه الحمارة بگویند و گاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز جوز
که تباه گردد و گاه بوی سوبخار دهد و این نشان غایت گرمی بود و گاه باشد که سبب آروغها که یاد کرده آمد
بود طعامی یابند که بوی آن رود دیگر و چون ترب و ماهی شور و خایهٔ مرغ بریان کرده و حلواء نشاسته و آزمایش
درست آنست که طعامی دهند که از دودناک شدن و بوی آن بگردیدن دور باشد چون اگر معده آنرا
دودناک کند به باید دانست که معده ناری است و اندر تن معدهٔ خداوند گرم خون نیک تولد کند لیکن خون او
اندکی تیره و ناخوش بوی بود و مخالف مزاج اصلی و مخالف مزاج تندرستی باشد بدین سبب اندامهاء او
ازان خون غذا نگیرد و پرورده نشود و خون در رگهاء او بماند و از بهر اینست که مردم محرور صفرائی لاغر باشد
و رگهاء او ظاهر و پرخون بود و در باب گذشته گفته ایم که خداوند معدهٔ گرم را آرزوی طعام کمتر کند و هضم
قوی تر بود ضعیف شود لیکن به باید دانست که هرگاه که سوء المزاج مفرط بود قوتها را ضعیف کند و هضم دیر و ضعیف شود
و گاه باشد که معده بغایت گرم شود و هنوز قوت برجای بود و بسبب غایت گرمی و گزندگی مادهٔ گرمی دهنهاء
رگهاء اندامها را تحلیل کند و گدازش بیشتر و طبیعت بدل آنچه تحلیل باشد باز طلبد و گرسنگی غالب شود و اندران
گرسنگی صبر نبود و اگر غذا دیرتر یابد غشی افتد و گاه باشد که سبب حرارت و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی

گاهی

دلی معده

وتهی معده لعاب از دهن آمدن گیرد و چون طعام خورده شود لعاب باز ایستد و هرگاه که در معده مادهٔ گرم صفرای
باشد غثیان و قی بسیار بود لیکن اگر معده سبک بود و غثیان و سوزش و تشنگی غالب بود به باید دانست
که ماده سخت رقیق است اما اگر ماده بسیار باشد غثیان پیوسته باشد و اگر اندکی باشد یا طعام بخورد غثیان
پدید نیاید و همچنین اگر ماده در قعر معده بود و طبقهای و اجزای او آنرا تشرب نکرده باشد یعنی اندر نخورده باشد
تا طعام بخورد و ساعتی دو بگذرد و مادهٔ صفرائی با طعام بیامیزد و در صحبت طعام از قعر معده بفم معده برآید و غثیان
پدید آید و همچنین چون طعام خورده شود و ساعتی برآید اگر شربتی زداینده خورد چون ماء العسل و سکنگبین و جلاب
و بدان قی میکند آن ماده اندر قی پدید آید اگر طبقهای معده آن ماده را تشرب کرده باشد آرزوی قی و تهوع باشد
لیکن هیچ برنیاید و همچنین اندر بول و براز اثر ماده هیچ پدید نیاید لیکن علامتهاء دیگر بران گواهی دهد و سوء المزاج
با ماده را علامت درست تر غثیانست و اگر تشرب نکرده باشد هم اندر قی و هم اندر بول و براز پدید آید و اگر قی باشد
و تهوع ساکن نشود دلیل آنست که معده بعضی ماده را تشرب کرده است و بعضی تشرب ناکرده اندر فضاء
معده ریختست و اگر تهوع را و قی را در وی نوبتی باشد به باید دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده می ریزد
و اگر تهوع و قی پیوسته باشد دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند و حال تشنگی بر کیفیت ماده گواهی
میدهد از بهر آنکه سبب تشنگی یا گرمی ماده بود یا شوری آن و تشنگی که از ماده گرم خیزد آب سرد آنرا بنشاند
و آنچه از ماده شور خیزد بآب گرم ساکن شود **علاج** نخست نگه باید کرد تا ماده اندر معده تولد میکند یا از عضوی
دیگر چون دماغ و سپرز و جگر بدو میرسد و همچنین نگاه باید کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده
اندر فضاء معده ریختست اگر از عضوی دیگر بدو می آید نخست آنچه بوی اندر آمده است پاک باید کرد بقی و یا
باسهال در جمله بدان طریق که بر خداوند علت آسان تر باشد پس بعلاج و پاک کردن آن عضو مشغول باید
بود و فم معده را قوت دادن تا ماده را که بدو می آید از خود باز دارد و بسیار بود که معده پاک بود و ماده را
قبول نکند لیکن در حال گرسنگی زبون گردد و آنچه قبول نمی کرده است قبول کردن گیرد و این کسانی باشند
که اگر گرسنه شوند و طعام دیر باشد بیهوش گردند تدبیر ایشان آنست که بامداد شربتی از شراب غوره یا از شراب انار
لیمو یا شراب ریواج یا شراب ترشی ترنج بخورند و طعام هم از آن لزج و پیش از آنکه معده غذا طلب کند و مادتها
اندر جنبش آید طعام خورند تدبیر این قوم و تدبیر کسانی که بوقت خشم و غم و غیر آن معده ایشان مادتها را قبول کردن
گیرد یکی است و این قوم دوم تا قی نکنند آسوده نشوند و از پس قی شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضاء
معده ریختست و قی کردن بر خداوند علت آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد تدبیر قی کردن چنان باید

که ماهی تازه خورد و قی بکشکاب کند با سکنگبین آمیخته صفت شربتی که صفرا برآرد بگیرند کشکاب سی درم
آب سرمق پخته بیست درم و آبی که بیخ خربزه و بیخ خیار اندروی پخته باشند ده درم سکنگبین ده درم
نمک طعام نیم درم همه را باهم بیامیزند و بدهند و باب سرمق تنها پخته با سکنگبین قی آرنده است و سکنگبین
با آب برگ خیار همچنین قی آرد و از بس قی شراب ترش دهند با سکنگبین شکری با آب انار ترش
آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن بروی دشوار بود یا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال کند بمطبوخ
افسنتین صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرماء هندی بیست درم
همه را اندر یک من آب بپزند تا به نیمی باز آید به پالایند و مقدار سی درم ترنگبین اندر هفتاد درم ازین مطبوخ
کنند و باز بپالایند و یکدرم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و اگر بعوض ترنگبین شکر کنند روا بود صفت
مطبوخی دیگر بگیرند خرماء هندی بیست درم آلو سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم تخم کسنه پنجدرم بودنه تر
و سادج همه را اندر گلاب بپزند و سی درم ترنگبین در وی گذارند و به پالایند و دو دانگ ریوند چینی
ترکیب کنند و بدهند و اگر شخصی باشد که او را بدین مطبوخها اجابت نیفتد مطبوخ هلیله دهند و بست جو اندر آب انار
نافعست و آنرا که در فم معده خلطی باشد سوزاننده یا آب انار معده را قوت دهد تا آنرا قبول نکند و اگر طبقاة
معده ماده را تشرب کرده باشد صبر آنرا پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده تر است و نامغسول پاک کننده
ایارج فیقرا اندرین باب سودمند و نافع تر است از صبر ساده از بهر آنکه اندروی داروهاست که صبر را یاری دهد
بر پاک کردن و زدودن و ایارهٔ ساده اندر پاک کردن قوی تر است از بهر آنکه اندروی دارو قوی تر است
و با انگبین سرشته اندر اسهال قوی تر و اگر خداوند علت را آرزوی طعام کمتر باشد و غشیان رنجه دارند
اندر ایاره و بعوض زعفران گلسرخ باید کردن و تا تحقیق نگردد که سوء المزاج با ماده است ایاره نشاید داد
از بهر آنکه اگر در معده ماده نبود سوء المزاج زیادت گردد و اگر ماده بود ایاره سودمندترین چیزیست خاصه اندر شراب
افسنتین نسخه جالینوس صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ بیست درم همه را اندر یکمن
آب بپزند تا بچهار یکی باز آید به پالایند و بدهند با اندکی شکر و اولی تر آن باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد
دهند صفت آن بگیرند ایاره فیقرا یکدرم هلیله زرد دو درم کثیرا همدانک با آب کسنی بسرشند و حب کنند صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند ایاره فیقرا یکدرم هلیله زرد و گل سرخ از هر یک نیمدرم همه را با آب کسنی حب کنند و صبر اندر
سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر دانگی سقمونیا اندر دوغ پالوده حل کنند یکساعت بنهند تا نیک آمیخته شود بدهند روا بود
لیکن بباید دانست که سقمونیا معده را زیان دارد تا ضرورتی نبود بسقمونیا علاج نباید کرد و بشراب گل و گلشکر

اسهال آوردن

ماء الجبن

اسهال آوردن صواب تر بود و کسانی که داروها و شربتها که یاد کرده آمده است کاره باشند چند دو استار
گلشکر به باید داد و بیست درم سکنگبین برابر آن بدادن بی آب و بی یخ و بفرمودن تا دو ساعت
آب نخورد تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده می آید یا اندر تن امتلای صفرایی بود
استفراغ بماء الجبن باید کرد صفت ماء الجبن بیارند بزری مکی و او را چند روز کشنی و کوک و کشنیز تر و کرفس
و برگ بید و جو نیم کوفته و تر کرده و خوید دهند و هر بامداد شیر او بجوشانیده و سکنگبین سکری ساده که ترشی او
پیدا نبود چند دو استار بر سر شیر براکنند و از آتش بردارند و بپوشند تا سرد شود پس اندر خرقه پاکیزه دو تو کنند
تا آب از وی بچکد و آن آب با هلیله زرد و شکر و سقمونیا مشوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل سال و عمر
و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد اول رگ باسلیق باید زد پس تدبیر ماء الجبن کردن و طبیخ شاهتره
و افسنتین درین باب نافع بود صفت آن بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره دو درم
آلو سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم خرمای هندی بیست درم همه اندر سه من آب بپزند
تا بمقدار دویست درم باز آید و به پالایند و هر بامداد مقدار چهل باده در شکر و یکدرم صبر بدهند سودمند بود
نوعی از ایارج فیقرا که معده را از خلط صفرا پاک کند بگیرند فقاع الاذخر و عود بلسان و اسارون و دارچینی
از هر یک یکجزو و اگر عنایت فزودن بیش از آن بود که باستفراغ داروها هر یک جزوی و صبر هم بدان
وزن که رسم است تا معده را برفق بردارند و پاک کنند صفت شراب انار مسهل که معده را از صفرا پاک کند
بگیرند انار ترش و شیرین از هر یک یکمن تربد نیم کوفته دو اوقیه بر آتش نرم بپزند و کفک بردارند تا به نیمه
باز آید و به پالایند و یکمن شکر افکنند و بقوام آرند و پنج درم سقمونیا و یکدرم زعفران اندر خرقه کتان در وی بمالند
و بکار برند شربت دو اوقیه و نیم نافع بود صفت گوارشی مسهل بتجربت زرباکه صفرا و رطوبت از معده پاک کند
بگیرند برنگ دوم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم کافور یک حبه طباشیر دانگی عصاره افسنتین نیم درم انگبین
که هلیله در وی پرورده باشد همسنگ همه و اگر حرارت غلبه دارد جلابی که از خرماء هندی و شکر پخته باشد
با وی بدهند صفت گوارش طباشیر که معده را قوت دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ و سماق پاک
کرده سه درم گلنار یکدرم قاقله یکدرم مصطکی و عود خام از هر یک نیم درم شربه سه درم اندر آب آبی
بدهند صفت نسخه دیگر بگیرند گل سرخ ده درم طباشیر پنجدرم کبابه یکدرم و نیم و در نسخه دیگر دو درم و نیم و کافور
نیم درم مصطکی و اذخر از هر یک درم شکر چند وزن همه داروها شربه سه درم و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند
این گوارش دهند طباشیر و گلسرخ از هر یک ده درم عود خام و سک از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و با رب آبی

یارب سیب بسرشند شربه سه درم و چون دانند که معده پاک شد فم معده را قوت دهند تا مادهٔ ذکر
قبول نکند صفت طلی که معده را قوت دهد بگیرند گل سرخ و صندل سپید و اندکی کافور و آب آبی و آب مورد
تر و گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده بپوشند و طعام از گوشت دراج
و طیهوج با آب غوره و انار دانگی مصوص کرده و افسرده موافق بود و اگر با صفرا لختی رطوبت آمیخته باشد خداوند
علت را آرزوی طعام کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش گشتن آرد نخست قی باید کرد و معده را بنقیع صبر
پاک کردن صفت حبی که اندرین باب سودمند بود بگیرند صبر و غاریقون از هر یک یکدرم بجلاب بسرشند
و بدهند و بعد از دو ساعت معجون خیارچنبر دهند صفت حبی دیگر هلیله زرد یکدرم و نیم سقمونیا مشوی سه
طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم در آب عنب الثعلب بسرشند و بدهند نافع بود صفت اصطمخیقون
سبک که معده را پاک کند بگیرند صبر و سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یک پنج درم تربد تراشیده و کوفته
و بیخته بیست درم شربه دو درم و بعد از استفراغ معده را بگلشکر و طباشیر و گل خشک کوفته و بهم سرشته قوه دهند
باب سیوم از جزو دوم اندر درد معده که از سوء المزاج سرد بیماده تولد کند و علاج آن علامتهاء این رنج آرزوی
طعام باشد و هضم کمتر بود و بادها و قراقر بسیار بود و طبع نرم باشد و اندر براز کیلوس نبود و آنچه خورده بود
ناگواریده بیرون آید چیزهای گرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد و چیزهای گرم و تر باید داد چون شیر و انگبین
و شراب ریحانی بمزاج اندک و روغنهای خوشبوی بر فم معده مالیدن چون روغن سوسن و روغن قسط
و مصطکی و روغن قسط با روغن بلسان آمیخته و با اندکی موم سرشته تا دیر تحلیل پذیرد و کودکی تندرست گوشت
آگنده را در کنار گرفتن چنانک سینه برهنه او باشد تا معده را گرم گرداند و حرارت غریزی برافروزد و گربه سیاه
فرو رو باشد و احتیاط باید کرد تا عرق نکند زیرا که اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و نشاید که شهوت
بجنبد از بهر آنکه حرکت شهوت حرکت قوت غاذیه را مشوش کند و اندر طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و بلبل
و انجدان و سیر و کرویا میکند و اگر سوء المزاج مفرط شود طلی زفت گرم کرده بر معده نهادن نافع بود اندر یکروز
دو بار یا سه بار بر نهند و پیش از آنکه سرد شود بردارند و بامداد گلنگبین اندر آب انیسون دادن و از معجونها دواء
المسک مرو سنجرنیا و قنداذیقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و میبه و معجون کندر
دادن سودمند باشد صفت قنداذیقون بگیرند زنجبیل و بلبل سپید و سنبل از هر یک شش درم مصطکی و نانخواه
از هر یک چهار درم تخم کرفس و بودنه دشتی و سیر از هر یک پنج درم زیرهٔ کرمانی و سلیخه و حب بلسان و عاقرقرحا
از هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم جمله را کوفته و بیخته با انگبین بسرشند باب چهارم در درد معده که از سوء المزاج

سرد و خشک خیزد

سرد و خشک خیزد و علاج آن هر کرا درد معده پیدا شود و سبب آن سوء المزاج سرد و خشک بود آب کمتر خواهد و
آروغ ترش برآید و طعامها بد گوارد **علاج** شیر خر و شیر بز با انگبین دادن و کشکابی که اندر وی اندکی بلبل پخته باشد
با انگبین دادن سودمند بود و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده می باید مالید و مرغ خانگی فربه بشوربای
گندم پخته با دارچینی و بلبل دادن سودمند بود **باب پنجم** اندر ضعیفی معده که از سوء المزاج سرد و تر تولد کند
و علاج آن به باید دانست که علامتهاء خداوند این علت آن بود که پیوسته دهان او از رطوبت لزج تر می شود
و آروغی ترش باشد و منش گشتن رنجه دارد و اگر آب دهان بر ترشی آروغ طعام دهان غلبه دارد به باید دانست که
رطوبت بیشتر است و اگر ترشی آروغ بر آب دهان غلبه دارد بباید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت است
و علامات دیگر که معلوم است **علاج** نخست قی باید کرد بماهی شور و ترب و برابر آن تخم ترب و تخم جرجیر
و تخم سیب از هر یک برابر بکوبند نرم و مقدار پنج درم از وی با سکنگبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و گندم
حل کنند و نیم گرم بدهند **صفت** داروی دیگر بگیرند تخم ترب و تخم سپندان سپید و تخم جرجیر از هر یک یکدرم
بوره تازه و نمک طعام از هر یک نیم درم همه را بسکنگبین عسلی بسرشند و اندر طبیخ شبت و ترب حل کنند
و بدهند و از قی بر تشنگی صبر کنند و شربتی میبه کر زنجبیل پرورده و اگر هلیله پرورده کر گلنگبین بدهند و از پس قی
بدو روز استفراغ فرمایند بحب اصطمخیقون و هر هفته یکبار ایاره دهند اگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ و استفراغ با یاره لوغادیا کنند و ایارهاء بزرگ فرمایند و از پس استفراغ هر بامداد گلنگبین دهند
با مصطکی و عود خام و قرنفل و کمونی و فلافلی موافق باشد و گوارش عود مسهل سودمند بود **صفت** آن بگیرند
تربد سپید دو درم قرنفل جوزبوا زعفران عود خام از هر یک دانگی و نیم سقمونیا دانگه همه با انگبین مصفی بسرشند
شربه دو درم اندر آب گرم بدهند **صفت** ایاره که معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند بگیرند تخم کرفس شش درم
افسنتین رومی و انیسون و تخم بادیان از هر یک سه درم بلبل سپید و اسارون و مر از هر یک یکدرم و نیم
قسط و سنبل رومی و کاسم از هر یک دو درم مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم صبر هشت درم شربه هر بامداد
مثقالی و اگر خداوند علت از ایاره و داروها کاره بود و نتواند خورد حب الافاویه مسهل بدهند **صفت** حب الافاویه
بگیرند حب بلسان و سلیخه و عود بلسان و دارچینی و مصطکی و سنبل و اسارون و زعفران و نشاسته و قرنفل و جوز
بوا از هر یک درمی و نیم غاریقون دو مثقال تربد ده درم سقمونیاء مشوی دو مثقال زنجبیل دو درم همه را اندر آب
کرفس بسرشند و حب کنند شربه دو درم و نیم **صفت** کمونی بگیرند زیره کرمانی صد درم اندر سرکه تر کنند
یکشبانروز پس بریان کنند و برگ سداب در سایه خشک کرده و زنجبیل و فلفل از هر یک پنج استار همه را بکوبند

وبانگبین مصفی بسرشند واین داروها سخت نرم بباید کوفتن واگر این اخلاط کوفته ناسرشته نگاه دارند واندر کشکاب
وطعام میکنند وکسانی را که حاجت بود میدهند روا باشد صفت فلافلی بگیرند بلبل سپید وسیاه ودار بلبل از هر یک
سه وقیه واندر بعضی نسخها دو وقیه عود بلسان یک وقیه حماما وسنبل از هر یک چهار درم زنجبیل وتخم کرفس
وسیسالیوس وسلیخه واسارون وراسن از هر یک یکدرم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه یکدرم صفت
قرص گل با گلنگبین دهند بگیرند گل سرخ سه درم عود وسنبل ومصطکی وسلیخه واذخر ودارچینی وافسنتین رومی
از هر یک یکدرم همه را بکوبند وبشراب کهن بسرشند وقرصها کنند هر یک دو درم هر بامداد یک قرص با هفت
درم گلنگبین اندر آب انیسون حل کنند وبدهند صفت میبه که معده را قوی کند وبادها را بشکند واسهال
کهن باز دارند بگیرند آبی شیرین ومیان او پاک کنند وبکوبند وبفشارند وآبش بکشند وثفل او را اندر شراب کهن
تر کنند یکشبانروز وبدست بمالند وبه بالایند ازین شراب مقدار سه من وآب آبی صاف کرده چهار من هر دو را
بهم دیگر بیامیزند وچهار من انگبین مصفی برنهند وبپزند وبقوام آرند واز آتش بردارند پس بگیرند مشک خالص
وعود هندی وجوزبوا وقرنفل وزعفران ودار بلبل وقاقله از هر یک دو درم همه را بکوبند واندر شراب کنند
وبیامیزند شربه از وپنج درم تا ده درم بکار برند صفت شراب سنبل که درد معده وتبهاء کهن را سود دارد بگیرند
سنبل خوشبوی بیست درم اندر دو من آب بجوشانند تا به نیمه باز آید وصافی به بالایند پس دو من انگبین
برنهند وبقوام آرند شربه دو درم صفت شراب مشک که پیران را سود دارد معده را واندامها را قوت دهد
وتن را گرم گرداند بگیرند دو من انگبین وبجوشانند وکفک بردارند وبقوام آرند واز آتش بردارند ویکدرم مشک
ویکدرم زعفران سوده دروی بمالند وبیامیزند شربه دو درم تا پنجدرم وشراب عنبر هم برین گونه سازند مشک عنبر از هر یک
یکمثقال کنند صفت شراب عود بگیرند عود هندی وشکر از هر یک پنجدرم هر دو را نیم کوفته کنند وسنبل وقرنفل
ومصطکی وجوزبوا از هر یک دو درم نیم کوفته همه را اندر خرقه کنند ودر دو من گلاب بپزند تا به نیمه باز آید وخرقه
هر یک ساعتی همی مالند پس خرقه از وی بردارند ویک من شکر طبرزد برافکنند وکف بردارند وبقوام آرند
ودانگی مشک سوده دروی مالند شربه پنجدرم بکار برند صفت شرابی مرکب بگیرند پوست ترنج ده درم عود
هندی هفت درم زنجبیل ساده هندی وقاقله وفلنجمشک ودار بلبل از هر یک دو مثقال قرنفل ومصطکی وجوزبوا
از هر یک دو درم همه را نیم کوفته کنند وهر یک جداگانه اندر خرقه فراخ بندند واندر سه من گلاب بپزند تا به نیمه باز آید
وخرقها بمالند وبفشارند واز وی جدا کنند ودو من انگبین ویکمن شکر برنهند وبقوام آرند واز آتش برگیرند وبنهند
تا نیم گرم شود یکمثقال مشک سوده ویکمثقال زعفران سوده دروی بمالند وبیامیزند ونگاه دارند شربه سه درم

پنج درم

تا پنج درم بکار برند صفت کوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل و قاقله و ساده هندی و فلنجمشک و دار بلبل از هر یک
از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم همه را بکوبند و با انگبین مصفی بسرشند شربه سه درم صفت سفوف عود
که تری معده را ببرد بگیرند قرنفل و کبابه از هر یک پنج درم مصطکی و سک از هر یک سه درم عود خام بیست درم شکر چند
وزن همه شربه یکمثقال با پنجمثقال با گلنگبین بکار برند نافع بود کوارش عنبر که معده و بادها را و قولنج و ضعیفی اندامها را
ببرند پوست ترنج و عود هندی و قرنفل قاقله و جوزبوا از هر یک پنجدرم نارمشک و انیسون و تخم کرفس و جندبیدستر
و افیون و بزرالبنج از هر یک سه درم روغن بلسان دو درم برگ بادرنجبویه و تخم مرزنگوش و زعفران از هر یک
سه درم عنبر اشهب یکمثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل کنند و هر دو را اندر انگبین مصفی بسرشند بدان بیامیزند شربه
دو درم نارمشک و سعد و کندر و سنبل از هر یک پنج درم همه را بکوبند و به همسک دار و انگبین بسرشند صفت
حب الصبر نسخه اسحق بن حنین معده را پاک گرداند بگیرند دارچینی و قصب الذریره و سلیخه و عود بلسان و فقاع از خرد
نشاسته از هر یک وقیه هم نیم کوفته اندر دو من آب باران بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و نیمن صبر اسقوطری بدین
آب بشویند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب تموز تا خشک شود پس زعفران و مصطکی و مر از هر یک یک اوقیه بکوبند
و با این صبر بیامیزند و حب کنند و شربه دو درم تا سه درم بکار برند صفت سکنگبین نسخه اینچنین که پیران را و خداوندان
معده تر را سودمند بود و رطوبت لزج را ببرد بگیرند پوست بادیان ده استار سرکه ناب نیمن و اگر سرکه عنصل بود لطیف تر
بود و نیمن بادی بیامیزند و بیخ بادیان اندرین سرکه و آب بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند و برین سرکه یکمن
انگبین برنهند و بقوام آرند شربه دو وقیه با آب آمیخته و اگر سه وقیه صبر اسقوطری مغسول اندرین سکنگبین بمالند
و حل کنند بهتر بود صفت داروئی که آروغ ترش را سودمند بود بگیرند غاریقون یکمثقال با انگبین بسرشند
و بدهند و اندر طعامها کرویا بکار برند صفت شراب خبث الحدید بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و زیره
و نانخواه و سعتر و انجدان و کاسم و کردیا و کشنیز و بلبل و دارچینی و دار بلبل و کندر و سنبل و قرنفل و جوزبوا و زنجبیل
و سعد از هر یک یکمثقال خبث الحدید ده مثقال همه اندر دو من شراب انگوری بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند
هر بامداد سی درم بدهند سه هفته ازین شراب بدهند و از میوهای ترش پرهیز کنند و طعامهاء گنجشک بریان
و نخود آب و گوشت بز از روغن جوز بریان کرده صفت ضمادی که معده را گرم گرداند بگیرند سعد و فقاح اذخر سنبل
و عود و رامک و کندر و مصطکی از هر یک یکمشت همه را بکوبند و بمیبه بسرشند و بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره
اندرین ضماد زیادت کنند و بشراب کهن و آب آبی بسرشند روا بود نافع افتد صفت روغن مصطکی که معده را قوة دهد
و گرم کند بگیرند روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو اندر شیشه کنند و اندر دیگی پر آب بیاویزند و آب را

روغن مصطکی

بجوشانند تا مصطکی اندران روغن گداخته شود پس بردارند و بکار برند **باب ششم** در درد معده و ناگواریدن
که از بادها تولد کند اسباب تولد بادها اندر معده و شکم دو چیز است یکی طعام و شراب که خورده شود دوم حالهای
حرارت غریزی اما آنچه از جهت طعام و شراب چنان بود که یا گوهر طعام و شراب بادناک باشد چون لرسا و عدس
و شراب شیرین و سطبر و یا طعامی بود که اندروی رطوبت بسیار بود چون انبرود و سیب و خیار بادرنگ و جغرات
و انواع تره‌ها و آنچه از جهت حرارت غریزی بود چنان باشد که حرارت ضعیف بود و نتواند آن رطوبتها را تمام
گواریدن و بخارها را که از آن باد خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها باز گردد و اندر معده و شکم بماند
و اگر حرارت قوی باشد طعامها را تمام بگوارد و بخارها را تحلیل کند و اگرچه طعام اندر معده بادناک و رطوبتناک باشد حرارت
بروی قهر کند و بگوارد و اگر بادی تولد کند اندک باشد و زود بخار پذیرد و بگذرد و اگر باد اندر امعا بود اندر شکم
آوازهای قراقر پدید آید و اگر اندر معده بود معده را بطر نجاند اجزای او از هم باز کشد و تجلد و باشد که بآروغ برآرد و بسیار
باشد طعامی یا داروئی گرم و لطیف کننده خورده باشد رطوبتی که اندر معده باشد تحلیل کردن گیرد و بخارها و بادها
تولد کند و گاه باشد که سبب تولد بادها خالی شدن معده بود از طعام و آن چنان باشد که اندر معده رطوبتی غلیظ
باشد و چون معده از طعام خالی بود طبیعت روی بدان رطوبت آرد و آنرا تحلیل کردن گیرد و بخارها و هوا که
اندر فضاء معده و رودها بود اندر حرکت آید و بادها تولد کند این نوع بطعامی که خورده شود ساکن گردد و سبب
علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج گرم بود که معده را افتد و بخار انگیزاند و سده که اندر منفذها از باد افتد
و راه نایافتن آن تا از امعا فرو آید و یا بگشتن آن بجانب معده تا بعضی آروغ ترش گردد و بعضی بسوی
دماغ برآید و گاه باشد که سبب تولد بادها سماوی سبز و بسیاری سودا بود **علامتها** تعرف باید کرد تا گوهر
طعام چه بود است و ترتیب چگونه رفته است و از پس گواریدن طعام آب بسیار خوردن و حرکت کردن اتفاق
افتاده است یا نه تا گواهی بر اسباب تولد باد و صعبی علت و سهلی آن دهد و فرق میان نفخ سودائی و نفخی که
از طعام تری فزای تولد کند آنست که نفخ سودائی غلیظ بود و طبع با وی خشک بود و درد از پس گواریدن
طعام بود و اندر حوالی سپرز پدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی پوست و اجابت طبع بود و چون دست
بر شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهند **علاج** از طعامهای بادانگیز و از طعامهای
تری فزای پرهیز باید کرد و اندر طعام خوردن ترتیب نگه باید داشت چنانکه اندر کتاب حفظ الصحة
یاد کرده آمد و اندر طعامها ابزارهای تحلیل کننده می باید کرد چون دارچینی و زیره و کرویا و سعتر و سیر
و انجدان و فم معده و عضلهای شکم را بروغنهای گرم مالیدن و حقنهای تیز فرمودن و اندر حقنه زیره و کرویا

دسعتر و کرفس و تخم بادیان و انیسون و دود قرو و کاسنی و قطر اسالیون و حب الغار و جند بیدستر بکار داشتن و اگر
تهمت افتد که ماسی هست از داروها تیز دست بدارد مزه و بداردها نرم کنند و چون سیب و بابونه در مزج و پیلیط
و آنرا که در معده و شکم صعبی نبود ارزن و کادرس کرم کرده برنهادن کفایت بود و نمک کرم زهاد
بادهای غلیظ را بشکند و شیشه باتش برناف نهند و رحال در را ساکن کند و اما شربت جلابی کرم دهند که مذر
وی انیسون و مصطکی و بستر و مرزنگوش بخته باشد و اگر یک مثقال کرد یا بدان برافکنند و جلاب کرم با شراب
کرم از پس آن بخورند سود مند بود و اگر ماده غلیظ بود شربه کرم نباید داد از بهر انکه بیم شربه بود که ماده را بجنباند
و باد زیادت کند نخست ماده را بخته پاک باید کرد پس شربها تحلیل کننده دادن و روغنها که معده و شکم را
بران بمالند روغن بید انجرات در روغن سداب و زیره و جند بیدستر و قطر اسالیون و سداب و حب الغار
اندروی جوشانیده و اگر این دارو ها و مانند این نخست اندر شراب بزمزه به بالایند و چند روز شراب روغن
با آن شراب پامیزند و بالش نرم بیزند تا شراب برود در روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سودایی بود
تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و رود قو و حب الغار و شبت و بابونه و جعده اندر شربه که علاج و بدان بکمید
کنند و سنجر نیاوند انخواه و فهد اد یغون باد ها را بشکند و از معجونها ربزرک تریاق و مثروذیطوس اندرین
باب سخت نافع است این معجونها و شربتها از پس استفراغ نخست بجثه کنند پس ادرارهای مسهل
و تلیخ بودنه و شتی خاولنجان و معجون حب الغار و معجون اهبل و کوارش کندر و کوارش الخدان سود مند
بود و استفراغ بجب سکبنج پس از جثه صواب بود صفت حب سکبنج بگیرند صبر و سکبنج و مقل و غاریقون
از هر یک برابر حل کنند چنانکه رسم است شربه از دو درم تا سه درم اندر اب کرم صفت معجون حب الغار
باد ها را بشکند بگیرند حب الغار هشت درم برگ سداب خشک پنج درم نانخواه دستر و زیره و شونیز و کاشم
دکر دیا و قطر اسالیون و بادام تلخ و بلیله زرد و اربلیله و دوج و بوبنه و شتی از هر یک سه درم جند بیدستر و جوسر و
و سکبنج از هر یک دو درم همه را بکمین بسرشند چنانکه رسم است شربه سه درم دهند صفت معجون اهبل که ماده سرد
و باد ها را تحلیل کند بگیرند اهبل نانخواه و کندر روه دارچینی و دوج از هر یک برابر بکوبند و بیزند و بکمین بسرشند
شربه یکمثقال یا دو درم دهند صفت کوارش کندر باد ها را بشکند بگیرند اهبل نان خواه و کندر روه دارچینی دوج
از هر یک برابر بکوبند و بیزند و بکمین بسرشند شربه یکمثقال با دو درم صفت کوارش کندر و نسخه دیگر بگیرند
بلیله زرد و اربلیله جوز بوا از هر یک پنج درم زنجبیل خاولنجان از هر یک ده درم کندر انصت درم شکر عسکری صفت
درم همه را بکمین بسرشند و شربه سه درم صفت کوارش الخدان بگیرند بلیله زرد و اربلیله از هر یک پنج درم

ابرسا و زنجبیل از هر یک شش درم انیسون مصطکی و تخم بادیان از هر یک دو درم انجدان پانزده درم نانخواه و تخم
کرفس از هر یک دو درم همه را بکوبند و به بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربه دو درم بکار برند و کمونی اندرین باب
نافع بود و شراب کهن سده را بگشاید و بادها بشکند و اگر طبع نرم باشد دو درم حب الرشاد و درمی تخم کرفس اندر شراب
بجوشانند و بدهند و هر بامداد لختی کندر و وزیره خائیدن سودمند بود خاصه پیش از طعام تا معده را گرم کند و آروغ
برارد و بر اثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد بود و سوء المزاج سرد و غریب با آن یار گردد و بادها
و قراقر و تشنگی بسیار بود علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهند خورد نخست مقدار ده درم یا کمتر شراب کهن
بخورد بر چندانکه کام و دهان او تر شود و در طعامها این ابزارها که یاد کرده آمده است بکار داشتن و بسیار بود
که چیزی خنک خلط رقیق و خلط رقیق شور بلغمی را فرو آرند و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود
و گمان افتد که مزاج گرم است و خشکی سود داشته و حال بر خلاف آن بود و همچنین بسیار باشد که چیزی گرم
بخارها را تحلیل کند و بادها را بشکند و گمان افتد که مزاج سرد است و حال بر خلاف آن بود پس بر طبیب
واجبست که علامتهاء دیگر بجوید بحسب مشاهده اعتماد بر آنچه باید میکند تا سهو نیفتد **باب هفتم از جزو دوم**
در درد معده که از سودا خیزد و معالجات آن علامات درد معده که از خلط سودا خیزد و از سپرز زند و اندر آب آید
آنست که خداوند این علت را اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام خورد آن سوزش زایل گردد و بسیار
باشد که سبب این سوزش خلط صفرائی بود و فرق میان هر دو بعلامات دیگر توان کرد از علامتهاء
سوداء علامتها صفرا که معلوم است و بسیار باشد که هر گاه که طعام خورند بعد از دو ساعت معده ایشان
درد کند و تا قی نکند و چیزی ترش نخورند بر نیاید و آرام نیابد و آنچه بر آید از ترشی بدان حد بود که زمین
از وی بر جوشد و سبب این درد خلط صفرا باشد که اندر قعر معده گرد آمده باشد و هر گاه که طعام با وی بیامیزند
ماده سودا بسیار گردد و بفم معده بر آید و درد آغاز کند **علاج** نخست قی باید فرمود بخربق سپید برین
گونه خربق را بترب اندر نشانند و یکشبانروز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بسکنگبین عسلی اندر نهند
یکشبانروز دیگر آن سکنگبین را بآب شبت و لوبیا سرخ گرم کنند و بدهند و از آن ترب نیز لختی بدهند
تا بخورد و پس از قی استفراغی دیگر کنند بحب اصطمخیقون و پیوسته معجون النجاح بکار دارند **صفت قرصی**
که درد معده را که از پس طعام پدید آید و یا قی بکند بیارامد و زایل کند بگیرند انیسون و تخم کرفس از هر یک
پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم و بلبل و مر و جند بیدستر و افیون از هر یک دو درم و نیم
جمله بکوبند و قرص کنند هر قرصی یکدرم شربه یک قرص چنانکه صواب بیند **جزو سیوم** اندر شناختن

احوال تغیر شهوت

احوال تغیر شهوت طعام و معالجات آن و این جزو پنج بابست **باب اول** در ضعیفی شهوت طعام و علاج
اسباب ضعیفی شهوت طعام هفت نوعست یکی سوء المزاج گرم است بی ماده و با ماده دوم استغناء تن است
از غذا سیوم آنکه مسام بسته باشد و فضول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جگر صفو کیلوس را از معده جذب کمتر کند پنجم آنکه
اندر مجری سودا که از معده سپرز آید سده افتد و آن قدر سودا که معده را بخارد و شهوت را بجنباند بمعده اندر نتواند آمد
ششم آنکه آن عصب را که از دماغ بفم معده آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم بیماریهاء دراز کشد و همه قوتهاء
اندامهاء او ضعیف گردد علامتها اما آنرا که سوء المزاج گرم باشد بی ماده علامتهاء او اندر اول این گفتار یاد کرده آمد
و آنرا که سبب استغناء تن باشد از غذا علامت وی امتلاست و بری رگها و گرانی اندامها و تدبیر گذشته
و ریاضت بران گواهی دهد و آنرا که سبب آن باشد که جگر صفو کیلوس را از معده کمتر جذب می کند علامت
وی آنست که براز اندر بیشتر وقتها سبز بود یا سپید و آنرا که سبب بستگی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا باشد
علامت وی سختی گوشت باشد و بر گرسنگی صبر نتواند کرد و آنرا که سبب سده بود که اندران مجری افتد
که سودای اندر وی ~~از سپرز وی~~ از سپرز بمعده آید و شهوت را بجنباند علامت وی آنست که اگرچه آرزوی طعام کمتر بود
آنچه خورده باشد میگوارد خاصه اگر با این سده آفتی دیگر یار نباشد و آنرا که سبب آفت آن عصب باشد که از دماغ
بفم معده همی آید علامت وی آنست که معده او حس تیزی طعام نیز نیابد و آنرا که سبب بیماریهای دراز بود
سبب آن علامت آن بود **علاج** اما علاج سوء المزاج گرم که با ماده و بی ماده بود اندر جزو دوم یاد کرده آمده است
و آنرا که علامتهای استغناء تن از غذا ظاهر شود مدتی از طعام باز باید داشت و اندک اندک بطعام باز آوردن
تا فضول طعام ناگوارنده گوارنده شود تمام و نشاط آرزوی آن پدید آید چنانکه کسی را که از بیخوابی شکایت کنند مدتی
از خواب باز دارند تا مانده شوند و بخواب نیک محتاج گردند و خوش بخسپند و آنرا که علامتهاء بستگی مسام
و تحلیل نایافتن فضول غذا ظاهر باشد ریاضت و گرمابه باید فرمود و اعضاء او را اندر گرمابه بآرد نخود و بوره همی
مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتهاء تقصیر جگر اندر جذب کردن افشره کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر
سده‌ها ماساریقا باید کرد و هر بامداد مقداری اندک شراب کهن بر رفق دادن و زنجبیل پرورده ترویج پرورده
و کرسنه که و میبه و سکنگبین بزوری و مثرودیطوس سخت نافع بود و گرمابه و ریاضت بوقت ترتیب فرمودن
چنانکه اندر کتاب حفظ صحه یاد کرده آمده است و اندر خوردنیها دارچینی بسیار و اندک بلبل بکار داشتن و آنرا که
سده مجری سودا ظاهر شود سده او بچیزهای تیز و ترش باید گشاد چون بلبل و کبر و سیر بسرکه و انواع کامها و شلغم که
آنرا بخردل تیز کرده باشند و حلتیت اندرین باب سودمند بود و مصوص و پیاز بسرکه پرورده نیک بود و طعام او

زیره با و انار با و غوره و با و سماق تا باشد و ایاره فیقرا یا اندکی افتیمون سده را بگشاید و پاک کند و آنرا که علامت آفت رسیدن
عصب دماغ که بفم معده همی آید ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد با یاره فیقرا و حب قوقایا و بوهاء خوش قوت
دادن و از هرچه دماغ را و عصبها را زیان دارد پرهیز کردن و بر معده ضمادهاء گرم نهادن **صفت** ضماد بگیرند حب الغار
و قسط حلو و قسط مر و قثاء الکندر از هر یک ده درم میعه خشک پانزده درم صبر ابهل و شب یمانی شر دو وج از
هر یک هشت درم زعفران و جند بیدستر از هر یک چهار درم قردمانا شش درم حضض و رامک و سنبل و گلنار و اقاقیا
از هر یک پنج درم مصطکی و شونیز از هر یک هفت درم همه را بکوبند و بموم روغن بسرشند و موم روغن از روغن قسط
یا از روغن ناردین سازند و ضماد کنند و اگرچه چیزی بر نیاید حرکت قی و قوت کردن او شهوت را بجنباند و سکنگبین
سفرجلی و میبه می باید و ماساریقا شهوت را بجنباند و فم معده را پاک کند و بست جو با سرکه شهوة محرور را بجنباند و
تشنگی را بنشاند و شراب بودنه سودمند بود بغایت **صفت** شراب بودنه انار ترش را با پوست بکوبند
و بفشارند و آب بگیرند و بودنه تر را بکوبند و آب بستانند از این آب انار یکجزو یا نیم جزو آب بودنه بیامیزند و چند وزن
هر دو شکر برافکنند و بقوام آرند شربه یک کفچه **صفت** سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یکدرم
همه را بکوبند و بیامیزند شربه دو درم آرزوی طعام را بجنباند و تشنگی بنشاند **صفت** شراب افسنتین نسخهٔ
شیخ رئیس رحمة الله افسنتین رومی صد درم در سه من آب بپزند تا بسی استار باز آید و بدست بمالند و بپالایند
و آبی اندر خمیر گیرند و در زیر آتش نرم بریان کنند و خمیر از وی دور کنند و آنرا بفشارند و از آن افشره او ده
استار با این آب افسنتین که گرفته اند بیامیزند و ده استیر انگبین مصفی و پانزده سیر شراب ریحانی با وی بیامیزند
و بآتش نرم بپزند چنانکه رسم است و بقوام آرند خداوند این علت را سودمند بود **باب دوم** اندر شهوت کلبی و
معالجات آن این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب
این علت پنج نوعست یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده اندر آید و فم معده را بگزد و دوم سوء المزاج سرد که فم معده را
افتد سیوم سوء المزاج گرم که معده و همه اندامها را افتد چه اگر این سوء المزاج تنها فم معده را بودی آرزوی طعام
ضعیف شدی و این بسیاری آرزو بسبب سوء المزاج همه اندامها از دو گونه بود یکی آنکه سوء المزاج قوة ماسکه
همه اندامها را ضعیف گرداند و مسام همه تن گشاده کند تا غذا که بهمه اندامها رسد زود تحلیل پذیرد و بمسام بیرون شود
و حاجت به باز خواستن بدن آنچه تحلیل افتاده باشد قوی گردد دوم آنکه سوء المزاج بر همه اندامها مستولی گردد
و پیوسته آن رطوبت را که اندامها از آن غذا همی یابد خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها راست غذا را از اندامی
دیگر که بدو نزدیکست بخویشتن میکند و چون غذاء از اندامها خرج شود از رگها کشیدن گیرد و چون رگها تهی می شود

رگها از جگر کشیدن گیرند چون جگر تهی میشود از رگها که آنرا ماساریقا گویند کشیدن گیرد و چون از رگها تهی میشود
از معده افتره کیلوس را کشیدن گیرند و معده را مدد جز از بیرون نیست بدین سبب این علت پدید آید فاما آنچه
از بس بسیاری استفراغ و آنچه بسبب تخلخل تن و بسیاری تحلیل پدید آید هم ازین نوع باشد و سبب چهارم نزله
باشد که از دماغ بفم معده فرود آید و این چنان باشد که ماده نزله رطوبتی سرد بود و فم معده را سرد کند و ممکن آنست که
بحرارتی ضعیف که معده را بود ترش گردد و فم معده را بگزد و شهوت کلبی تولد کند و آنچه ترش باشد و شهوت کلبی
چنان باشد که سردی ماده نزله اجزای معده را فراهم گیرد و قبضی در وی پدید آید و معده بدان سبب تهی گردد
و آرزوی طعام پدید آید و سبب پنجم آنکه در امعا و معده کرمهاء بزرگ باشد و طعامهاء ناگواریده بخورند و آنچه در امعا
بود از طعامی که برو بوده آید و غذا رساند و دیگر به منفذها که از رودها بجگر پیوسته است آنرا بخویشتن کشد و غذا گرداند
و با اندامها فرستد کرمان آنرا بخورند و اندامها را بدان سبب گرسنه ماند و جویاء غذا شود **علامات** آنرا که سبب
بسیاری سودا بود که از سپرز بمعده در آید علامت وی آنست که ثقل او بسیار بود و آنچه میخورد ناگوارنده بیرون
می آید و تن او از طعام بهره پرورش نیابد و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند باشد و بسبب حاجتمندی
بغذا گزیدن ترشی سودا فم معده را پیوسته طعام آرزوی کند و اگر ساعتی تاخیر کند فم معده سوختن گیرد تا طعام
نخورد آن سوزش زایل نشود و آنرا که سبب سوء المزاج بود سرد باشد که فم معده را افتد این علامتها که یاد کرده آمد
همه موجود باشد لیکن سوزش فم معده نبود و آنرا که سبب سوء المزاج گرم باشد که معده و همه اندامها را افتد و گشادگی
مسامها و تحلیل غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد و تشنگی نیز غالب بود و تن از طعام بهره نگیرد و آنرا که
که سبب نزله بود است آن علامت آن نزله باشد و آنرا که سبب کرمها باشد در معده و امعا علامتهاء کرم علامت آن بود
معالجات آنرا که علامتهاء در آمدن سودا بمعده ظاهر گردد و نخست رگ باسلیق یا رگ اسیلم باید زد پس بطبیخ
افتیمون و مانند آن استفراغ کردن و محجمه بر سپرز نهادن و خون بیرون ناکردن و معده را با طریفل قوت دادن
با جوارش خوزی خاصه اگر طبع نرم بود و ناشتا آب گرم دادن و طعامها چرب و نرم فرمودن چون زرده خایه
مرغ نیم برشت و گوراب نان که در زیره بره فربه و مرغ مثمن و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر بروغن بادام و نشاسته
و لوزینه و ثرید کعک اندر اسفیدباء چرب و اگر طبع نرم نباشد و شیر تازه و گوشت بره و بزغاله فربه بگیرند و بپزند با نخود
و شبت و اندکی زیره تا مهرا شود و گوشت از وی بردارند و درین شوربا کبوتر بچه فربه و مرغ مثمن بپزند تا مهرا شود
و اندکی خاولنجان و دارچینی و عود هندی کوفته در افکنند ازین شوربا چندانکه خواهند بخورند و اگر شراب رنگین که از انگور
کوهی کرده باشند با وی بیامیزند و میخورد و معده را گرم کند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد و هر شرابی که خداوند

این علت خورد از انگور کوهی باید و رنگین صرف باید و اگر ممزوج خواهد زیرهٔ کرمانی اندر آب بپزند و بدان آب
ممزوج کنند و علاجهاء سپرز و داغ کردن آن سودمند بود و آنرا که علامت سردی مزاج معده بود نخست قی باید
فرمود پس ایارج فیقرا باید داد و پس از آنکه معده بدین طریق پاک کرده باشد کمونی و تریاق بزرگ و دواء المسک
و سنجرنیا دادن و مرغ و کبک و تدرو و دراج بریان کرده و شوربائی که پیشتر یاد کرده آمد با زیره و دارچینی و کرویا و شراب
هم از آن نوع و اگر طبع نرم باشد معجون بسرکه باید داد صفت آن بگیرند بلبل و دار بلبل و جوزبوا و خیربوا از هر یک
پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یک ده درم کندر شصت درم شکر سپید سیصد درم همه را با انگبین بسرشند صفت
نسخهٔ دیگر بگیرند بلبل و نانخواه و انیسون و بودنه و کاسم و سنبل از هر یک پنج درم کندر سی درم همه را بکوبند چنانکه
پس نرم نباشد و با انگبین مصفی بسرشند شربه سه درم و آنرا که سبب تحلیل بسیار و تخلخل تن و سوء المزاج گرم باشد
که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و ریاضت باز باید داشت و روغن مورد بر همه اندامها طلی کردن و اندر
آب سرد نشاندن و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و فسرده و هدام
از گوشت گوساله و بطون گاو باید فرمودن و اگر سبب تحلیل ریاضت و حرکت و تخلخل تن باشد بی سوء المزاج
همه اندامها را بسرشته و سر بریان و پای و طعامهاء غلیظ باید فرمود و از طعامهاء شور و تیز منع باید کرد و آنرا که سبب
نزله بود علاج نزله و تدبیر منع آن باید کرد که هر دو عضو را پاک کند بر آن موجب که چنانکه اندر علاج نزله یاد کرده آمد
و آنرا که سبب بسیاری کرمها بود اندر معده و امعا تدبیر آن باید کرد که هر دو عضو را پاک کند بر آن موجب که
در موضعش گفته باب سیوم در جوع البقری و معالجات آن آفت شهوت طعام که آنرا جوع البقری گویند
یعنی گرسنگی گاو این علت را بدین نام از بهر آن بخوانند که این حال که او را بسیار افتد و در بیشتر اوقات این علت
از پس شهوت کلبیه افتد و این گرسنگی همه اندامها باشد بی گرسنگی معده و این چنان باشد که اندامها
بغذا حاجتمند بود و معده آنرا بخواهد اگرچه نخست آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار بود
و بدان سبب رگها تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد و گاه باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد
که فم معده را سرد کند قوت شهوت طعام را بمیراند و این بلغم بر خلاف آن باشد که از وی شهوت کلبیه تولد کند
از بهر آنکه آن ترش باشد و فم معده را بگزد و بخارد و شهوت را بجنباند و آن نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را
فراهم آرد و طعام از وی دفع میکند تا فم معده جویاء غذا گردد و این بلغم که سبب بیهوشی و غشی است بلغمی است
بی طعم و غلیظ و لزج همچون آبگینه گداخته فم معده را سنگی کند و مزاج او تباه گرداند و قوت جاذبه را از کار باز دارد
و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان شهوت طعام اندامها گرسنه شوند و سبب گرسنگی اندامها

و نخواستن

دناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیمار بیهوش و بیطاقت گردد و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه باستفراغ و پاک کردن معده حاجت بود و ضعیفی دگر سنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این علت بیشتر مردمان سرد مزاج را افتد که اندر سرما سفر کنند **علاج** علاج این علت باز آوردن قوت است و یاری دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن که شهوت طعام بدید آید و این چنان بود که طعامهای خوشبوی که آرزوی را بخیزاند و میوها و اسفرمها چون سیب و آبی و امرود و مورد با بید و عطرها مشک و عود و زیره و سک و شراب ریحانی که زیره اندروی پخته باشند و شراب میسوس و اگر حرارتی حادث شود از عطرها کافور و گلاب و گل و از بوی طعامها بوی برغاله و بره بریان کرده و نان گرم خانگی بکار دارند و تا توانند اندر شراب ثرید کرده و ماءاللحم دادن و صفت ماءاللحم اندر علاج دق یاد کرده آمده است و صفت میسوس اندر قرابادین یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او بشکالند و نخلند و موی صدغ او را بکنند و گوش او را بکنند و چیزی سفالین بزرگ از بام فرو اندازند و بشکنند و آب سرد و گلاب سرد بروی او زنند و عود و معطر بسوزند چون بیهوش باز آید ماءاللحم اندر حلق او چکانند و اگر اندکی میسوس با شراب ریحانی کوهی با ماءاللحم بیامیزند قوت بیشتر دهد بوی و میوها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که بتوان داد بدهند خاصه نان پاکیزه که اندر شراب کوهی ثرید کرده باشند و آب برگ مورد و آب سیب و آب آبی و گلاب با اندکی زعفران و عود و سک بر مفاصل و اندامهای او طلی میکنند **صفت** بسکباجی که بوی آن خوشوقت کند و یاری دهد بپزند از گوشت گوساله چنانکه رسم است و از راه و سیر و سداب و کرفس و بودنه و بوست ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک کنند **صفت** مطبخه که بوی او خوش بود و قوت را یاری دهد بگیرند کبک یا کبوتر چه هندا که خواهند و آنرا بپزند با لخود درست و اندکی زیره جون نیم پخته شد مقدار روغن زیت که آنرا زیت انفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دارچینی و خولنجان اندروی بزنند تا تمام پخته شود و آب او باندکی باز آید پس مقداری بادکامه و آب آبی ترش چکانند و بر آتش نرم گذارند تا پخته شود و آب او باندکی باز آید جوش برآرد و از آتش بردارند و سداب خرد کرده بران افکنند و نهند تا سرد شود و بوی آن بدو رسانند و مزوره و گوشت آن بدهند و بر معده او ضمادی کنند که از سنبل و لاذن و سک و سعد و عود و عنبر و مانند آن ساخته باشند و این ضماد را بروغن مصطکی و اندکی شراب بسرشند بس گرم کنند و بکار برند و اگر ثقل میسوس حاضر بود یکجزو و از اخلاط آن درین ضماد داخل کنند **باب چهارم** در آرزدهای تباه که مردم را پدید آید و علاج آن تباهی آرزو و آنرا گویند که مردم را چیزها پدید آرزو کنند چون گل و نمک و انگشت و چیزهائی که آنرا ابتازی حریف گویند

واین کسانی را افتد که اندر معده ایشان اخلاط بد بود و زنان آبستن را نیز افتد خاصه اندر ماه دوم و سیوم از بهر آنکه
حیض ایشان باز ایستد از جهت غذا رجنین اندرین مدت که یاد کرده آمد چنین ضعیف باشد همگی آن در غذا رجنین خرج نشود
واین زنانی را افتد که طعامهای نیک و بد بسیار و بی ترتیب خورند و خون ایشان با اختلاط بد آمیخته باشد و اندر ماه چهارم
این علت زایل شود از بهر آنکه ازان اخلاط بعضی نقی برآمده باشد و بعضی اندرین مدت پخته شده باشد و باقی غذای
جنین شده از بهر آنکه جسم او قوی تر باشد و غذا بیشتر خواهد علاج آمازن آبستن را اگر بی تکلف نقی تواند و باسانی
چیزی بر تواند انداخت دستوری باید تا کاه کاه نقی کند و معده او بگوارش عود و مسهه قوت دادن و آنرا که باین نقی کردن
قوت بسیار باید کرد نقی نشاید کرد که کند و داروی مسهل نیز نشاید خورد و جز بقوت دادن معده مشغول نشاید بود
وطعامها زود و گوارا باندازهٔ معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله بریان کرده و پخته و گاه گاه باشد
اندر طعام او اندکی سیر و خردل می کردن و کسان دیگر را که چیزی نا بدآزو کنند نقی باید فرمود بماهی شور و ترب
و سکنکبین و آب شبت و لوبیا سرخ و مانند آن و معده را بایاره فیقرا و حب الصبر باک کردن پس معده را
قوت دادن بمجونها و دارو ها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی و نانخواه با مصطکی از هریک مقداری بخاید تا شیا
واز پس طعام خیز سفوف کنند یعنی بر دهان افکنند و بخورند صواب باشد و اگر زیره با مصطکی و نانخواه خایند بهتر باشد
و نانخواه را اندرین باب منفعتی بزرگست و اگر گوشت را قدید کنند و ابزار آن و نانخواه و هال و قاقله بزرگ و کبابه
از هریک برابر شکر طبرزد جند وزن هر سه سر به مقدار سه درم کوفته و بیخته صفت داروی دیگر بگیرند جفت بلوط
هشت درم صبر شانزده درم حشیش غافث شش درم و نیم بیخ از خر چهار درم مُرد و درم همه را نیم کوفته در نیمن
آب بپزند تا نیمه باز آید و به پالایند این جمله سه شربت بود سه روز بخورند خداوند این علت را که معده تباه شده بود بو
وردی زرد گشته و بعلت استسقا نزدیک رسیده سود مند بود صفت داروی دیگر بگیرند جفت بلوط دو درم
دریم آهن مدبر خلط آهن باشد که او را کوفته باشد و اندر سرکه تیز غشته چند بار و هر بار بریان کرده پس از انکه از سرکه
بیرون کرده باشند این همه را اندر هشت وقیه شراب قابض و هشت وقیه آب بپزند تا به نیمه باز آید و به پالایند
و در هفت روز بخورند صفت داروی دیگر بگیرند ایارهٔ فیقرا شش درم هلیله و بلیله و آمله از هریک سه درم
کور کندم پنجدرم همه را بکوبند و بپزند و با سکنکبین و بزند و با سکنکبین مصفی بسرشند شربه سه درم اندر بی که دردی مصطکی
وانیسون و نعنع جوشانیده باشند و استخوان کبوتر بچه بریان و استخوان دراج و تدرو و مرغ بچه خانگی بریان کرده
خایدن و آب او بردن زنان آبستن را و دیگر انرا آزردی کل غشائند و اگر این استخوانها بگیرند و نمک و اندکی
بلیل سوده در آب کنند و آنرا بدین آب شور کنند و بس بخایند خوشتر بود و گوشت آهو قدید کرده نیک و نانخواه آزردی کل

بنشاند و گروهی گفته که بهترین چیزی از بهر باطل کردن شهوتهاء سامانست که بر ریق کبوتر بچه بریان کرده خورند
و از پس طعام اندک اندک تنقل می کند و یا بادام تلخ را ثقل کردن نافع بود و گروهی گفته اند اگر شکر بروغن
سره بخورند آرزوی بد را ببرد و اعتماد درین باب بر بحری باید کرد و آنچه بعوض گل خورند تا آرزوی گل بنشاند
نشاسته بریان کرده و شور کرده است و طباشیر و پسته شور بریان کرده و گور کند و شاه بلوط و مویز منقی و قشمش
خوردن هر وقتی سودمند بود و بغایت هر چند که بعضی ازین علاجها تکلیفی است **باب پنجم** در بسیاری تشنگی
و بسیاری آرزوی آب و معالجات آن سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج همه تن یا بسببی بیرون اتفاق
افتد اما اعضائی که سوء المزاج آن تشنگی آرد مرائیست و معده و امعاء کند که آنرا امعاء الصایم گویند و جگر و گرده
و دل و شش و اسباب بیرونی چهار نوعست یکی آنکه طعامی غلیظ و شوریده خورده باشند چون گوشت قدید
و ماهی شور دوم آنکه آب دریا که آب شور است یا داروی گرم تشنگی آرنده خورده باشد سیوم آنکه طعامی که
بفعل یا بقوت گرم بود یا شرابی کهن و بقوت خورده باشند و آن تشنگی ازین نوع باشد که بیشتری هلاک کند
و بهیچ شربت و داروها ساکن نشود بلکه آب میخواهد تا هلاک شود چهارم آنکه اندر هوای گرم مقام کردن و رفتن
اندر گرما اتفاق افتاده باشد و اما آن تشنگی که از سوء المزاج دل و سوء المزاج همه تن باشد چنان بود که
اندر تب صفرائی و محرقه بود و آنچه از سوء المزاج دیگر اندامها بود چنان باشد که اندرین اندامها که یاد کرده آمد
سوء المزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرمی و خشکی یا بلغمی شور بود و عفن سبب گشته یا ماده گرم صفرائی
یا آماس گرم **علامات** اما آنچه از گرمی مری و معده بود با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق باشد و آنچه از خشکی
و گرمی معده و مری باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان و حلق عظیم بود و تشنگی غالب بود اما آنچه از سوء المزاج
روده صایم بود سوزش و خلیدن فرود از معده باشد و طبع خشک بود از بهر آنکه این روده تریها را بخویشتن بکشد
و کیلوس خشک بماند و هرگاه مزاج کیلوس بگردد اندر تن خارش و خشکی پدید آید و آنچه از رطوبت شور
و عفن تولد کند طعم دهان شور بود و آنچه از گرمی دل و شش تولد کند از هوای خنک راحت بیش از آن یابد که
از آب سرد و آنچه از آماس معده و روده صایم و آماس جگر و گرده تولد کند علامت و علاج آن اندر جایگاهش
یاد کرده آید و آنچه از اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن بود **علاج** اما آنرا که سبب گرمی معده
و دیگر اندامها بود سکنگبین سکری و آب انار ترش و آب میوها و سیب ترش و ریواج و امرود چینی
باید فرمود و آب سرد و خفتن پس از آن که این شربتها خورده باشد از بهر آنکه تری و خنکی شربت اندر شراب
بقعر تن رسد و آنرا که سبب خشکی معده و مری باشد کشکاب و آب کدو و آب خیار و لعاب اسپغول و روغن بادام

بیاید فرمود و لعاب دانه آبی و لعاب اسپغول با آب انار شیرین آمیخته و کثیرا سوده بر آب انار شیرین افکنده با روغن
بنفشه سود دارد و آنرا که سبب سوداوی المزاج رده صایم باشد لخت رک با سلیق باید زد و بمطبوخ هلیله کرمانی
الجبن که مغز تخم کاکنج در وی کرده باشد و با سه درم هلیله زرد و دو دانگ نمک هندی و ده درم شکر دوا کی
تقمونیا استفراغ باید فرمود و آنرا پس استفراغ دوغ میدادن مدت دو هفته و هر شب لعاب اسپغول دادن
و طعام از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام و آنرا که سبب حرارت دل بود و هوای
خانه خنک باید کرد و اسفرمها خنک و میوها خنک پیش او نهادن و بنفشه و نیلوفر و کلاب و کافور و
صندل بو یانیدن و دوغ کاو با قرص کافور دادن و بوی خیار با در نگ سرد کرده سودمند بود و صندل
و کلاب و برگ خرفه کوفته بر سینه نهادن صفت جبی که تشنگی بنشاند بگیرند تخم کوک و تخم خیار با در نگ
و تخم کدوی شیرین همه را پاک کرده از هر یک پنجدرم کثیرا هفت درم تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و بلعاب
اسپغول سبز شند و جب کنند صفت آبی که تشنگی را بنشاند بگیرند خربزه هندی و کدو تازه شیرین و مغز خیار
با در نگ همه را مقطر کنند چنانکه کلاب را کشد و کلاب با وی بیامیزند و اندکی کافور اندروی مالند و چندانکه
وزن جمله بود آب غوره و کرآب ترشی ترنج کرآب خرما هندی با وی بیامیزند و طباشیر در او کنند و بجای
آب میدهند و اگر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره و دیگر آنها شراب سفید رقیق از نان خشک چکانیده
با این آب کدو و آب خربزه هندی بیامیزند و سرد کنند و بجای آب میدهند و باید دانست که شراب ممزوج
که سرخ که ممزوج او تمام باشد تری کند و مضرت آب باز دارد و تشنگی را بنشاند و خواب آرد لیکن اگر آب با
شراب نشاید داد و اگر جلاب خام با شراب بیامیزند و سرد کنند تشنگی را بنشاند و تری کند و آنرا که سبب تشنگی
هوای گرم باشد دست و پای او را در آب سرد باید نهاد و آب سرد بر دست و پای او ریختن و روغن گل سرد
کرده بر سر او نهادن و زرد الو کشته خشک و زرفاف که از ان کنند و برف و خرما هندی در دهان داشتن تشنگی را
بنشاند و خایه مرغ نیم برشت تشنگی بنشاند و آنرا که سبب تشنگی رطوبت شور بود و عفص قی باید فرمود پس
ایاره فیقرا دادن تا معده پاک شود و هر بامداد شربتی آب کرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد و پاک کند
و آب سرد این نوع تشنگی را زیان دارد و زیادت کند صفت شرابی که تشنگی مخموران و تندرستان را بنشاند
مویز پاک کردن با شکر در آب کنند و بگذارند تا بجوشد و زخان گر شود و به بالایند و اگر کسی ترش خواهد آب انار
دانگ بادی بیامیزند و اگر کسی ترش نخواهد آب انار دانگ کمتر کنند و بدان اندازه کنند که او را خوش آید
و اگر کسی مویز تنها خواهد از را و سداب و بودنه و اندکی نمک و سنبل خوش کنند و سرکه شیرین تر خواهد

بدارچینی و عود و زنجبیل اندکی بلبل جوش کنند و ببوی مشک آنرا خوشبوی کنند و کسانی که تشنگی برده باشند
چون باب رسند نشاید که یکبار سیراب شوند از بهر آنکه حرارت غریزی ایشان ضعیف شده باشد از تشنگی و آب سرد
و آب بسیار خوردن در آنحال باقی حرارت غریزی را فرو میراند و کسانی را که در روز از تشنگی آنچه باشد باقلی آب
و نخود آب بباید خورد سبب آنکه هر دو تشنگی آرد **جزو چهارم** از گفتار دهم اندر شناختن احوال حرکتهای معده
چون آروغ و فواق و قی کردن و غیر آن و این جزو شش بابست **باب نخستین** اندر فواق و معالجات آن
اسباب فواق شش نوعست یکی آنکه چیزی گرم و تیز فم معده را بگزد دوم آنکه ماده سرد و تر در فم معده بود و گوشد
که آنرا دفع کند سیوم آنکه مزاج معده سرد باشد چهارم آنکه بادی غلیظ اندر معده باشد پنجم خشکی و استفراغ بسیار
بقی کردن یا باسهال ششم اماس معده و جگر **علامات** اما آنچه از سبب چیزی گرم یا تیز باشد که فم معده را بسوزد
و بگزد چنان باشد که چیزی گرم و تیز خورده باشد یا قی کرده یا صفرا زرد و سبز برآورده یا ماده گرم و تیز از جگر یا از عضوی
دیگر در فم معده ریخته شده باشد و قوت معده می کوشد که آنرا دفع کند و این نوع از تشنگی و تلخی دهان و سوزش
معده خالی نباشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن ماده سرد و تر باشد اندر معده چنان باشد
که طعامهای غلیظ بسیار خورده باشد و ناگواریده بمانده بود و ترش گشته و معده می کوشد که آنرا دفع کند
و کودکانرا این نوع بسیار افتد سبب بسیار خوردن ایشان و این نوع بیشتری با آروغ ترش و منش گشتن
و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن باد غلیظ بود که در معده بماند هم
ازین نوع باشد از بهر آنکه باد غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند و بلغم غلیظ از طعامهای بسیار ناگوارنده تولد کند خاصه اگر
طعام بادناک بود و تدبیر گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب سردی مزاج معده بود چنان باشد که پیران را
و کودکانرا و بعضی بیمارانرا افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی باشد و آنچه کودکانرا افتد سبب آن فرو گرفته
شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و آنچه بیمارانرا افتد سبب نقصان حرارت غریزی باشد
و آنچه کودکان را افتد سبب فرو گرفته شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و آنچه بیماران را
افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی باشد از جهت بیماریهای دراز که کشیده باشند و آنچه سبب خشکی تهی بود
استفراغها بسیار بران گواهی دهد و آنچه سبب آن اماس جگر و معده بود موضع اماس و علامتهای آن
چون تب و سوزش و تشنگی بران گواهی دهد **علاج** نوع نخستین که سبب آن چیزی گرم و تیز باشد
که فم معده را بگزد علاج آنست که چند کرت آب گرم با روغن بادام جرعه جرعه میدهد و طعام مسکه فرمایند و اگر
ساکن نشود یکمثقال ایاره بسکنگبین بسرشند و بدهند و اگر یکدرم ایاره فیقرا و دو درم هلیله زرد بسکنگبین و بدهند

و معده

قی فرمایند بسکنگبین و آب گرم یا بسکنگبین
و گلنگبین و طعام چیزهای نرم دهند
و اگر ساکن نشود

صواب باشد و طعام نان پاکیزه بود اندر آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند
مدتی کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته آب کدو و کشکاب و روغن بادام و نوع دوم که سبب آن
ماده سرد و تر بود اندر معده علاج او آنست که قی فرمایند بر ماهی شور و ترب و سکنگبین و آب سیب و لوبیا سرخ
و تخم خرفه و بر تشنگی صبر کنند و انجدان و جندبیدستر می بویانند و کندر و مصطکی و بودنه و راسن همی خایند و معده را
پس از قی با پاره فقرا پاک کنند و نانخواه و سداب و سعتر و بودنه اندر طعامها کردن و از ناشتا مقدار دو درم
سفوف کردن نافع افتد و عطسه آورد و ماده غلیظ بجنباند و بکند و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن سودمند بود
و مکونی و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و قنداریقون سخت نافع باشد و مرزنگوش تر کرسداب اندر آب
بپزند و به پالایند و یک سکره از آن آب با یک کفچه انگبین بدهند و یکدرم اسارون سوده با انگبین سرشته اندر
آب گرم بدهند و یکشبانروز دست پای بستن و ترس و اندوه فواق را ساکن کند و گرمابه گرم نافع بود
و مقدار نیم درم جندبیدستر با سرکه بیامیزند و بدهند فواق بلغمی و بادی را زایل کند صفت سفوفی که فواق
بلغمی و بادی را زایل کند بگیرند جندبیدستر نیم درم قسط تلخ نیم درم قطراسالیون یکدرم همه بکوبند و بطبیخ بودنه و انیسون
و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند اما علاج نوع سیوم و چهارم که بسبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد بود هم ازین
نوع باید فرمود که یاد کرده آمد و علاج آنچه از خشکی و تهی بود آنست که تری باندام او باز آرند و شیر تازه و آشامیدنیها
نرم و کشکاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین با مقداری اکثیرا و لعاب دانه آبی شیرین
با روغن بنفشه یا روغن بادام سودمند بود و روغن بنفشه به بینی برکشند و مهرهای گردن بدان چرب کردن و ضمادی
از بنفشه و خطمی و موم روغن بنفشه بر مهرهای گردن که مبداء عصبهاست بر نهادن سودمند بود و طعام ماء اللحم و خایه
مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ باید فرمودن و علاج آماس جگر و معده رگ باسلیق باید گشاد و آب عنب الثعلب
و آب هندبا با خیار چنبر دهند و باقی علاج اندر آماس معده و جگر طلب کنند باب دوم در انواع آروغ و معالجات آن
آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و این باد از خلطی غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده
یا از سوء المزاج ساده خیزد یا از سوء المزاج با ماده و ماده بادها یا خلط بلغمی باشد یا خلط سودائی و علامتهای
خلط سودائی و بلغمی اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و هرگاه که آروغ بسیار گردد و طعام را با خویشتن
بغم معده برآرد ناگواریده بماند از بهر آنکه قوت گواریدن گواریدن طعام اندر قعر معده است و چون از قعر معده
ببالا برآید ناگوارنده بماند و هرگاه که آروغ هیچ برنیاید و باد در معده بماند بیم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب
اگر بسیاری آروغ هیچ برنیاید از اندازه بیرون شود و باد اندر معده بماند و معده طرنجیده شود تدبیر آوردن آروغ

باید کرد **علاج** اگر سبب بسیاری آروغ خلط بلغمی یا سودائی بود معده را بهایی پاک باید کرد و حب الافاویه و حب الصبر
و مصطکی که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است می باید داد و از پس آنکه معده را پاک کرده باشند معده را قوت
باید داد بمعجون فلافلی یا مکونی و کندری و زنجبیل پرورده تا خلط غلیظ اندر معده گرد نیاید و از طعامهاء بد گوار پرهیز کنند
و اگر سبب آروغ ضعیفی معده بود و سبب ضعیف سوء المزاج ساده باشد مزاج غریب را بضد آن علاج باید کرد چنانکه
اندر بابهاء سوء المزاج معده یاد کرده آمده است و هرگاه که آروغ باز ایستد و بر نیاید و معده برنجاند و سداب
و بونه و سعتر و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل می باید خائید و با گلنگبین خوردن و همچنین معجون انهل
و گوارش کندر و گوارش انگدان و معجون حب الغار که پیش ازین یاد کرده آمده است بکار می باید داشت بحسب مشاهده
و اگر در بعضی اوقات غاریقون و سنجرینا بکار می برند اندرین باب سخت نافع باشد **باب سیوم در منش** اضطراب
معده و علاج آن تا سه و منش گشتن و اضطراب معده بتازی غثیان گویند و تهوع نیز گویند و این حرکتی باشد از معده
و میخواهد که چیزی دفع کند و نتواند و اسباب این اضطراب سه گونه باشد یکی سبب ضعیفی معده باشد از انواع
سوء المزاج و از اندوه و ترس و مانند آن که همه سبب اضطراب معده بود دوم طعام می باشد چنانکه طعامی تیز خورد
چون بلبل و سپندان که معده را بسوزد و بگزد یا طعامی بسیار چربش بود که معده از وی نفرت گیرد و مسترخی و نرم شود
یا طعامی تباه شده و از حال خویش بگردیده یا طعامی که بدو ساخته باشند چون چیزی که بسر زند و دودناک شود و آنچه از جهت
ماده بود از سه حال بیرون نباشد یا ماده اندر میان توهاء معده رفته باشد و معده آنرا تشرب کرده یا بر خمل معده دوشیده
باشد و در وی او بحساء اندر فضاء معده بود و آنچه اندر فضاء معده بود یا اندر قعر معده بود یا بر فم معده و این ماده یا از صفرا بود
یا از بلغم و بسیار باشد که تهوع و اضطراب معده بسبب آماسی گرم بود اندر معده و علامت و علاج آن اندر بابی جداگانه
یاد کرده آید **علامتها** اگر اضطراب معده پیوسته و دایم بود و قی نباشد آنرا طبیبان بتازی تقلیب النفس گویند و بعضی
مردمان به پارسی گویند دل برهمی گویند و این علت از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه ماده اندر میان توهاء معده رفته باشد
و معده آنرا تشرب کرده و بدان سبب مسترخی میشود دوم آنکه ماده غلیظ است و بر خمل معده دوشیده است
اما اگر با این اضطراب تشنگی و گاه تلخی دهان و شوری پیوسته باشد و اندر طعام خوردن ساکن شود بباید دانست که ماده
صفرائی است و اگر پیوسته لعاب اندر دهان آگنده میشود و تشنگی نباشد بباید دانست که ماده بلغمی شور و غلیظ است و اگر طعم
دهان ترش باشد به باید دانست که رقیق است و اگر با این اضطراب و تهوع قی می افتد به باید دانست که اندر فضاء
معده است و اگر باسانی قی کند به باید دانست که ماده بر فم معده است و اگر بدشواری کند بباید دانست که اندر قعر معده است
و اگر قی می افتد و اضطراب از قی ساکن می شود و باز پدید می آید به باید دانست که ماده صفرائی است و از عضوی دیگر

بمعده می آید یا از همه تن و بسیار می آید باشد که اضطراب معده علامت بحران بود اندر تپها، و بائی از جمله علامتها بد بود
و ناقه را علامت تکسر بود و گاه باشد که خداوند تب را اندر تب تشنج افتد یا صداع یا حالی که بدان ماند و قی افتد
و چیزی بزنگ زنگار یا بزنگ نیل برآید علاج اگر ماده صفرائی بود و توهای معده آنرا تشرب کرده باشند
قی باید فرمود و بسکنجبین و آب کرم و اگر قی نتواند استفراغ با یاره فقرا و اندکی سقمونیا باید کرد بعد ازان کشنیز دادن
و آنار ترش و شیرین و شراب غوره و سکنجبین و طعام دراج و تیهوج و تدرو و مرغ بچه خانگی بغوره و انار دانک پخته
و بر معده ضمادی از صندل و گل سرخ و سک و لاذن و کافور و آب سیب و آب انبرود و گلاب بر نهادن و اگر ماده
بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی و ترب و طبیخ ماهی شور باید فرمود و اسهال با یاره فقرا بسکنجبین عسلی سرشته
و از بس استفراغ میبه و شراب بودنه و شراب افسنتین باید داد و اگر شراب کهن دهند باقی بلغم را ببرد و برآرد
و معده را بزداید و طعام تذرو و کبک و کنجشک بریان کرده و مانند آن دهند و بر معده ضمادها کرم که اندر بابهای گذشته
یاد کرده آمده است برمی باید نهادن باب چهارم اندر قی از هر جنس و معالجات آن قی حرکت معده است
و دفع کردن او چیزی را ببوی دهان و اسباب آن پنج نوعست یکی بحران بیماریهاست دوم تولد صفرا اندر معده
و درآمدن آن بمعده از عضوی دیگر سیوم بلغمی که اندر فضاء معده ایستاده بود یا توهای معده و خمل او آنرا تشرب کرده باشد
چهارم آنکه طعامی ناپسندیده خورده چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است پنجم آنکه خلط سودائی در معده گردد
و کسانی باشند که ایشانرا از هر یک چند سولی راست قی افتد و خلط سودا برآید و ازان اسایش یابند و علامتها هر یک
در گذشته یاد کرده است علاج اگر قی بحرانی بود و قوت برجای باشد و بیمار اسایش همی یابد آنرا باز نباید داشت
و آنچه بحرانی نباشد و سبب آن خلطی بد بود که اندر معده است و طبع خشک باشد نخست طبع را نرم باید کرد بخفته نرم که از بنفشه
و بابونه و کشک جو و سپستان خطمی و شکر سرخ و روغن کنجد ساخته باشند تا ماده را فرو سوی آرد و شربت آب خرمازهندی
و آب الو بخارا بباید داد خاصه که ماده صفرائی بود و اگر طبع خشک نباشد نخست بآب کرم و سکنجبین قی باید فرمود
تا ماده را کمتر کند پس معده را بآب غوره و رب انار و رب لیمو ساده بی شکر قوت دادن و اگر این ترشیها معده را
بگزد رب آبی و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج دادن سود مند بود و اندر آبی که خواهد خورد قدری شیر و کمی درد
ناکوفته اندر افکنند و بست جوانداب انار دانک به باید داد و کعک و نان خوشک بریان کرده دادن نافع بود و اگر بدین
کفایت نشود مجمره بر شکم باید نهاد نزدیک و برناف و کتف و اطراف او برفق به باید مالید و جهد باید کرد تا بجنبد و اگر بر نخشد
و او نخسپد آن تخته را برفق بجنبانند تا در خواب شود صواب بود صفت حبی که قی باز دارد و بخواباند بگیرند زنجبیل
یک جزو نیلوفر و سماق و قسط از هر یک چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی بشویند شربت نیم مثقال و اطراف

که نو بیرون آمده بود خائیدن و آب آن خوردن نافع بود و طعام از سماق و غوره و نار دانک باید ساخت
و اگر این ماده از عضوی دیگر یا از همه تن بمعده می آید تن را بمطبوخ هلیله پاک باید کرد و نقیع و صبر دادن و رگ
باسلیق زدن بهتر باشد و حقنه که در اول باب یاد کرده آمده است سخت سودمند بود و بر معده ضمادی که
از آبی بریان کرده و سیب و صندل و گل مورد تر و آب امرود و سک و لادن و عود و کافور و زعفران و میبوس
کرده باشند بر نهند صفت شرابی که قی صفرای و درد جگر ساکن کند بگیرند آب آلو سیاه و آب خرماء هندی
از هر یک سه وقیه لک مغسول یکدرم زعفران دو دانک لک دو دانک لک و زعفران بسایند و اندر این آب بمالند
و این جمله یکشربه بود صفت شرابی دیگر که قی صفرا و اسهال صفرا سودمند بود بگیرند طباشیر پنجدرم گل سرخ چهار درم
بزر الحماض و بزر البقله از هر یک پنج درم سماق ده درم اقاقیا و سک از هر یک پنجدرم اقاقیا و سک از هر یک
مثقالی گل نیشاپوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربه دو مثقال با شراب ترشی ترنج و کعک سوده
اندر آب سیب ترش با اندکی شراب چندانکه مزه شراب پدید نیاید قی صفرا را باز دارد و قوت را نگاه دارد
و اگر قی از بلغمی بود که اندر معده بود نگاه باید کرد اگر ماده اندر فضاء معده است و میل بسوی فم معده دارد هم بقی
معده را پاک باید کرد و طبیخ سیب و سکنگبین و اندکی بوره اندرین باب کفایت بود و از پس قی معده را قوت دادن
بگوارش عود و میبه و شراب بودنه و دواء المسک مر و اگر بقعر معده دارد بحب صبر و مصطکی و ایاره فیقرا و حب الافاویه
پاک باید کرد و اگر از پس آن باشد آنرا بقی باز توان داشت یا باسهال همچنانکه اسهال را که از خلطی بد بود آنرا باسهال
باز توان داشت یا بقی و بقراط از بهر آن می گوید القی والاسهال مرضان یزول احدهما بالآخر مثل الاسهال یمنع القی
والقی یمنع الاسهال و این از بهر آنست که هرگاه که از خلط بد بود که اندر معده باشد چون آن خلط را از معده بیرون آرند
بقی یا باسهال آن قی ناچار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط بد باشد چون آن خلط را بیرون کنند با اسهال ناچار
باز ایستد و سبب باز داشتن قی و اسهال دو است یکی آنکه خلط را بیرون آرد دیگر آنکه ماده را از بالا فرو کشد و اگر توهاء معده
ماده را تشرب کرده باشد نخست قی باید فرمود بماهی شور و ترب و خردل و سکنگبین عنصلی و آنچه بدین ماند و با این حال
هیچ طعام و شراب قابض و عفص نشاید داد تا آن وقت که ماده تمام برکنده شود با یاره فیقرا و حب الصبر و غیر آن
صفت حبی که خمل معده را از بلغم لزج پاک گرداند بگیرند ایاره فیقرا شش درم هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک
دو درم قرص گل و نمک هندی از هر یک سه درم بودنه خشک خیربوا انیسون نانخواه کرویا جوزبوا قرنفل از هر یک
درم و نیم مصطکی دو درم تربد هفت درم همه را بکوبند و بآب بودنه بسرشند و حب کنند شربه یکدرم یا یکمثقال
اندر شراب افسنتین و اگر اندر شربه دهد روا بود صفت شرابی که معده را قوت دهد بگیرند انار دانک ترش سی درم

مصطکی پنجدرم کندر هفت درم بودنه و سینیز از هر یک یکدسته همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بسه یکی باز آید به بالایند
و یکدرم عود خام سوده و یکدرم مشک سوده بر افکنند و اندک اندک میدهند صفت سفوفی که معده را قوت دهد بگیرند
بودنه خشک و مصطکی و عود و قرنفل از هر یک دو درم همه را بکوبند و بپزند شربه یکدرم باده گلشکر بکار برند صفت
سفوفی دیگر بگیرند عود و مصطکی از هر یک یکجزو سک نیم جزو ریوند چینی و بودنه خشک و نانخواه بسرکه تر کرده دو روز
پس خشک کنند از هر یک دو جزو شربه یکمثقال اندر آب آبی بدهند و اگر علت قوی تر بود اندر آب مورد تر باید داد
یا اندر آب اطراف زر صفت ضمادی بگیرند سک و قصب الذریره و مصطکی و سنبل و عود و قرنفل و جوز بوا
و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیبوس بسرشند و بر معده نهند و اگر قی از خلط سودای که اندر معده گرد آمده باشد
به باز داشتن آن مشغول نباید بود تا ماده کمتر نشود پس بحقنها که میل شری دارد ماده را فرو سو باید آورد و
از لاذن و اشنه و اکلیل الملک و برگ مورد ضمادی ساختن بشراب قابض و بر معده و سپرز می نهادن
و ایاره فیقرا با افتیمون ترکیب کرده می باید داد و چون قی ساکن شود مطبوخ افتیمون باید داد تا تن از باقی سودا
پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد یا در وی آفتی بود علاج آن باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید پس معده را
بدواء المسک مرداوت گوشوارها گرم باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت خشک بود چیزهای قابض که قی باز نشاید داد
لیکن بحقنه ماده را فرو سو باید آورد و معده را بمسهل پاک گردانیدن پس معده را قوت دادن و اطراف مالیدن
و گرم کردن و اندر آب گرم نهادن قی را باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده همی آید از بهر آنکه
ماده را باطراف کشد و آنرا که زور آورد باشد و ماده سخت گرم بود اطراف را در آب سرد نهادن و معده بطلی خنک
کردن سود آرد جالینوس میگوید هر کرا از پس طعام معده درد کند و قی افتد باسهال تندرست گردد و میگوید من
این گروه را مسهل دادم از هر گونه بعضی را که صبر اندر آب کسنه دادم و بعضی را صبر با طریفل معجون کرده دادم اندر
آب کرفس و آب کسنه و آب بادیان و از پس اسهال کلنگبین دادم با رب انار ترش و بعضی را کندر
و سماق و زیره دادم و به باید دانست که هر خداوند قی را و خداوند اسهال را گرسنگی شود و آرد باقلی با پوست بسرکه
ممزوج پخته نافع بود و عدس مقشر پخته و آب از وی ریخته و آنرا بسرکه پخته و بودنه و سداب و کشنیز خشک اندر طعامها
سودمند بود و اگر سبب قی طعامها ناموافق بود نموده باید که و بسکنگبین و آب گرم معده از آن پاک کنند و اگر [illegible]
چرب بوده است بعد از قی کردن چیزی شور خورد و معده را بشراب بودنه قوت باید داد و اگر طعام گرم بوده است
پس از قی شراب لیمو و شراب انار خورد در جمله بدانچه مزاج موافق مزاج و موافق حال بود علاج کند و اگر از طعامی
که خورده باشد منش گشتن خیزد و قی نتواند کرد طعامی بیشتر آن باید خورد تا معده پر می شود و قی کردن آسان شود

و خلط باید

وخلط باید با طعام برآید و منشای منش کشتن از گرمی و خشکی افتد و بضماد ها سرد که بر معده نهند و سرتهای خنک
و آب سرد زایل شود خداوند معده ضعیف را که هر وقت که طعام خورد منش کشتن خیزد و پیرانخت طعام محمود و خیری
نرم نغزانیده باید خورد و بس چیزی قابض تر بژان خوردن و کامی چند با هستگی بر فتن تا طعام بقعر معده فرو آید
و بعد ازان بچند ساعت دیگر بکوار شهای معده را قوت دادن و حرکت بستر کردن و بر معده ضماد ها
قابض بر نهادن و اقراص کوکب دادن اندر شرابی یا جلابی که در وی یک حبه مشک باشد سخت سودمند بود
و دواالمسک نیز نافع بود و صفت اقراص کوکب از قرابادین طلبید **باب پنجم از جزو پنجم اندر قی کردن**
خون و علاج آن قی کردن خون یا از مری بود و صفت اقراص کوکب یا از معده یا از جگر و بردن ازین اندامها
یا از طرقیدن رگی بود یا از ریشی یا از کشادن سر رگی و سبب طرقیدن رگ یا از اندرون بود یا از بیرون
و انچه از بیرون بود یا زخمی باشد که بدو رسد یا از بانگی که تیز و تر از عادت کند یا از جائی بجهد و انچه از درون بود
بالبسیاری خون بود که در رگها گرد آید و رگها را بکشاید یا بسبب تری و نرمی رگ بود یا بسبب ضعیف کند یا خشکی رگ
بود و سبب ریشی که درین اندامها برآید یا صفراتیز بود یا خلط شور که طبع بوره دارد و بران اندامها بگذرد و
ریش کرداند و سبب کشاده شدن سر رگها سر رگها را بکشاید تا خون ازدی بیرون آید یا ضعیف قوت
ماسکه رگها بود و سبب ضعیف قوت ماسکه یا رطوبت باشد که سر رگها را تر و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری
اخلاط باشد اندر رگها و بر نا یافتن رگها آنرا **علامتها** اگر قی کردن خون ناگاه که افتد و بسیار برآید به باید دانست
که رگی یا رگها بسیار گشیده شده است خاصه که سببها گشیدن رگ از پیش گذشته باشد و اگر در مری
یا در معده یا در جگر دردی بوده باشد و بقی خون برآید به باید دانست که درین اندامها ریشی است و باشد که
نیم با خون آمیخته برآید و اگر در مری یا در معده یا در جگر حرارتی بماند و خون که بقی برآید سخت گرم بود و علامتهای
گرمی ظاهر بود باید دانست که سر رگها بسبب بسیاری اخلاط که در وی بود کشاده شدن است و اگر خون
بسیار نبود که می برآید و سخت گرم نبود و خداوند علت طعامهای تری آرنده بسیار خورده باشد به باید دانست که
سر رگها از بس تری و نرمی کشاده است **علاج** هرگاه که قی کردن خون بدید آید و قوت و فصل سال و عمر مساعد
بود و مانعی سخت نبود رگ باید زد از بهر انکه هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال نافع تر از رگ زدن هیچ چیز نیست
لیکن خون مقداری اندک بیرون باید کرد هر چند نوبت بیرون باید کرد و اگر سبب قی کردن خون بسیاری
خون بود خون بسیار یکبار بیرون باید کرد و گاه باشد که مقدار یکمن خون بیرون باید کرد و اگر قی سخت
بقوت بود اطراف را به باید دانست و اقراص کلنار دادن **صفت** آن بگیرند صمغ عربی بانزده درم کهربا و سبد

وکشنیز خشک وگل سرخ وطباشیر وسماق وگلنار وعصاره لحیة التیس ونشاسته از هر یک ده درم سروی کوزن
سوخته وشسته واقاقیا از هر یک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم ودر بعضی نسخها افیون دو درم
شربة سه درم در آب بادیان یا در آب لسان الحمل واگر سبب کفیدن رگی بود هم این تدبیر واین شربت
صواب باشد اگر سبب ریشی باشد اقراص کهربا باید داد صفت آن بگیرند کندر ودم الاخوین از هر یک
سه درم کهربا پنجدرم سادنج شسته وگل مختوم از هر یک ده درم شب یمانی ده درم ونیم گلنار درم افیون دو درم
دارچینی دو درم این جمله ده قرص سازند شربة یکقرص دهند در آب لسان الحمل وآب عصا الراعی وآب
بادروج وآب برگ وساق خرفه واقراص الکحل کفیدگی وگشادگی رگها را سودمند بود صفت آن بگیرند
سرمه وشادنه واسبست ودم الاخوین از هر یک سه درم گلنار ومازو از هر یک دو درم سروی کوزن سوخته وشسته
یکدرم اقاقیا یکدرم لادن وزعفران از هر یک نیم درم برسیاوشان یکدرم ونیم همه را بکوبند وببیزند وبآب لسان الحمل
بسرشند واقراص کنند هر یک دو درم شربة یک قرص باید که گلی ازین ابها که یاد کرده آمده گل ارمنی وگل مختوم
وطباشیر بآب لسان الحمل وبآب بادیان ورب جوز نافع بود وطعام طفیشل با آب سماق یا آب غوره ومعده
وجگر را ضمادهای خنک وقابض بر نهند ومحمد ذکریا می گوید مردی را دیدم که پاره گوشت بزرگ تر از جوزی بقی برانداخت
وبسلامت بماند ونمرد وگمان من آنست که اندر معده او ناسوری بود بزرگ وبروزگار چندان شده بود
دهن او باریک بود وبقوت قی ازین بگسست وبقی برآمد هیچ سببی دیگر جز این نمیدانم واگر چنان باشد که گشاده
شدن رگها از سستی ونرمی رگها بود بسبب تری مزاج وبکار داشتن طعامهای تری آرنده چنانکه یاد کرده
آمده است واسراف کردن دران اورا فلونیا پارسی باید داد وهمچنین بحکم مشاهده اگر صواب بیند سنجرنیا واذخر
میدادن نافع بود باب ششم در هیضه ومعالجات آن هیضه بیماریست از جمله بیماریهای تیز که طبیبان آنرا امراض الزاده گویند
وباخطرست سبب آنکه دران زیر وزبر بگشاید یعنی هم باقی کردن بود وهم باسهال وگاه باشد که اسهالی
بی قی باشد ولیکن بی منش گشتن نبود واصل بیماری ناگوارندگی طعام بود واسباب آن سه گونه بود یکی آنکه
طعام بسیار خورده باشد چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بی ترتیب خورده شود وآن چنان بود که طعامی
قوی تر ودیرتر گوارتر نخست خورده شود واز پس آن طعامی نازک وزود گوار خورده شود یا از پس طعام
خورده شود چون انجیر وزردآلو وغیر آن تا آنچه زود گوار بود بگوارد بر سر طعام ناگوارنده بایستد وآنرا تباه کند
سیوم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد ودر معده تباه تر شود ومانند دارو گردد وچون طعام در معده
تباه شود هرچه ازان بخلط صفرا مانندهٔ تر بود بقی برآید وهرچه بخلط بلغم مانندهٔ تر باشد باسهال بیرون آید واین بیماری

تا آنگاه

تا انگاه که هر طعام که خورده باشد و در معده تباه شده ازین بیرون آید آسان بود و طاقت آن توان داشت
لیکن اگر از پس آن در معده و امعا سوزشی پدید آید کار صعب باشد و استفراغها افتد و اسهال پدید آید
همچون آب تیره و گنده و گاه باشد که اسهال افتد همچون آبی که گوشت در وی شسته باشد و ضعیف و تاسه
و گدازش پدید آید و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشمها و صدغ در مغاک فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ
روی چون رنگ مردگان شود و دست و پای سرد گردد و ناخن کبود شود و تشنج اندر عضلهاء دست و پای
دران پدید آید و طبیب که علاج این علت کند مرد هشیار و دلیر باید تا از صعبی بیماری نترسد و علاج باز نگیرد و صعبی
بیماری آن بود که هرچه بیمار را دهد زود بقی برآرد و تشنگی غالب شود و سر آب که دهند بقی باز گردد و باز نشسته شود
و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اندامها سرد گردد و بسیار کسانرا این افتاده است و طبیبان قوت ایشان
دران حال نگاه داشته اند و از بیماری بسلامت بیرون آمده بدین سبب طبیب ماهر و هوشیار باید تا اندر
همه علتها نگاه میکند و اگرچه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج می بیند چون رنگ در وی برجای بیند و دم زدن
بنظام باشد نترسد و علاج کند و این علت کودکانرا بسیار افتد و بسبب بسیار خوردن بر ایشان سلیم تر بود
و آنچه پیران و بزرگانرا افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تن و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه این
چنان کسان مستعد باشند استفراغهاء صفرائی را یعنی که اندر تن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده اندر
حرکت آید و برداختن گیرد و جزوی که بردارد جزوی دیگر را میکشد و باز داشتن و فرو گرفتن دشوار بود
و مسله است کجکانرا ضرورت خلا گویند این کشیدن جزوی مر جزوی را آن مسله است و به باید دانست که
کسانی که این نوع بیماری را مستعد باشند همچنان کسانی باشند که هیضه را مستعد باشند و بسیار افتد ایشانرا که از آن
منفعت یابند و تن ایشان از خلطهاء بد پاک شود و کسان دیگر که مستعدان نباشند و هیضه افتادن عادت
نداشته باشند ایشانرا اگر بیکبار افتد بر خطر باشند و این هیضه اندر تابستان بیشتر افتد و آنچه اندر تیر ماه افتد بتر باشد
و اندر زمستان نادر افتد و علامت گدازش اندر این علت آنست که بول نیز بسیار آید و لزج باشد و برنگ
صفرا باشد علاج چون آگاهی یافتند طعام در معده تباه میشود بباید شتافت و قی کردن تا معده پاک شود
و مرور را اندر هیضه منش گشتن و تشنگی رنجه دارد جهد باید کرد تا آب نیم گرم خورد بسیار تا معده را از طعام
تباه شده بقی کردن پاک کند و جلاب و ماء العسل و روغن نشاید خورد و این جلاب و ماء العسل از بهر دو کار
نشاید خورد یکی آنکه هر دو در معده تباه شود و صفرا گردد دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و خداوند هیضه را
غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز باید گرفت چیزی غذا دهند چگونه شاید داد و روغن از بهر آن نشاید داد

که روغن قوت معده را ضعیف کند لیکن اگر در معده سوزشی پدید آید اندکی با جلاب خورد تا تیزی اخلاط را بنشاند
و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب شود جلاب با آب انار ترش باید داد و خداوند هیضه را هیچ حرکت نشاید کرد
و هیچ چیز که بعد امات نشاید خورد به باید خفتن از بهر آنکه در این علت هیچ علاجی چون خفتن و چیزی ناخوردن
نیست و اگر خواب نیاید خویشتن را حقنه باید ساخت تا اخلاط ساکن بماند و باشد که در خواب شود و اگر تشنگی
غالب شود طباشیر سوده در آب انار دانگی ترش کنند و از آن تجرع می کنند و آب آبی ترش و آب سیب
کوهی و آب اطراف زر سخت سودمند بود و اگر این آبها بقی باز گردد اندکی کعک سوده با سویق حب الرمان
در این آبها کنند تا غلیظ شود و اندک اندک میدهند و اگر کعک سوده در شراب تر کنند و کفچه دو از آن بدهند
تا بخسپد تدبیری صواب باشد و محرور را ضمادی کنند از صندل و گل سیب و آبی بریان کرده و برگ مورد
و گلاب و اندکی کافور بر شکم او نهند و آرد نخود با آب مورد تر بسرشند و ضماد کنند و نان خشک کهن بسرکه تر کنند
و ضماد کنند و آبی را بسرکه بزند و بکوبند و گل سرخ و گلنار و افسنتین و اندکی مصطکی و روغن مورد با آن بسرشند
و ضماد کنند و آبی بسرکه پخته و شکوفه رز و لحیة التیس و سماق و اقاقیا و گلنار و نار پوست و پست جو همه را
با آب مورد تر کنند و ضماد سازند و خاکستر نی و خاکستر گز و خاکستر شاخ رز بسرکه ممزوج تر کنند و بر شکم او مالند
و اگر خرقه بگلاب سرد تر کنند و بر شکم او پوشند روا بود صفت شراب میوها که قی را باز دارد بگیرند امرود قدید
و سیب قدید و حب الآس و زرشک و انار دانگ همه را نیم کوفته کنند و در آب انار ترش کنند یکروز بنهند
تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و از آب دیگر باز بپزند تا قوام گیرد و از آن بکار برند صفت اقراص الطین
بگیرند گل نخاجی نیمن و بکوبند نرم با پنج درم کبابه و سه درم فقاح اذخر و دو درم سک و بگلاب بسرشند
و اقراص کنند و در میان کافور نگاه دارند شربتی یکمثقال با یک وقیه شراب پودنه دهند صفت اقراص کندر
و گل نخاجی از هر یک ده درم کافور دانگی و نیم مشک دانگ قرنفل نیم درم همه را بلعاب دانه آبی بسرشند
و اقراص کنند شربة یک مثقال با وقیه شراب نعنع بکار برند نسخه دیگر بگیرند گل نخاجی و کندر از هر یک ده درم
کبابه و قاقله از هر یک درم و نیم کافور دانگی و نیم مشک دانگی قرنفل دانگی شربة یک مثقال با وقیه شراب پودنه
بکار برند گز مازک و گل ارمنی و بلوط و نشاسته بریان کرده و مقل مکی از هر یک ده درم سک یکدرم قرفه دو درم
راسن خشک یکدرم و نیم مصطکی و افیون و یبروج از هر یک یکدرم و نیم همه بکوبند و ده قرص سازند شربة یک قرص
قی را باز دارد و بخواباند و اگر کار بدان رسد که عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق پدید آید
اطراف در آب سرد نهند و میمالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد بگدازند و بر پای او طلی کنند و خرقه تر بر روی آن

قاقله و سک از هر یک دو درم

پوشند

بوشند و هر وقت بر میدارند و سرد می کنند و بر پای او می پوشند و اگر ضعیف شود و بیهوش گردد عضلهای او را بمالند
و سر و گوش و بینی او را و موی صدغ او میکشند و ماء اللحم و شراب در حلق او میچکانند و اگر تشنج کند خرقها بروغن گرم
کرده جرب و بر عصبها می نهند و موم روغنی سازند از روغن بنفشه و موم صافی و خطمی کوفته و بیخته بدین موم روغن
بسرشند و پنبه کهن تر کنند و بفشارند و این موم روغن بران پنبه طلی کنند و بر پس گردن او که مبداء عصبهاست
بر عضلها می نهند و اگر اسهال از حد بگذرد خشخاش در آب بپزند و نشاسته بریان کرده درین آب حل کنند
و بدان حقنه سازند و مرطوب را اگر در حال که حس آن بیاید که طعام در معده او تباه شد ماء العسل گرم دهند
تا قی کند و معده او را پاک گرداند و صواب باشد و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن بگیرند قرنفل
یکدرم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه دارو ها شربه یکمثقال و صفت شراب
مشک در بابها گذشته یاد کرده آمده است و چون از هیضه بیرون آیند حاکی مصوص کرده باب انار دانگ
و آب سماق و اگر مصوص از لنگ بود باندرون بهتر باشد جزو پنجم اندر شناختن حالهاء ضعف معده و بدگوارندن
طعام و ضعف قوت چهارگانه و این جزو شش بابست باب اول اندر احوال ضعیفی و معالجات آن هر قوتی که ضعیف گردد از
قوتهاء معده نوعی از ضعیفی معده با آن پدید آید لیکن عادت بیشتری مردمان که ضعیفی معده ضعیفی قوت هاضمه را
گویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده پدید آید با آن نوعی از ضعیفی معده تولد کند و قوت جاذبه را سردی و تری
ضعیف کند و گرمی و خشکی یاری دهند و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد یاری دهد و قوت هاضمه را
گرمی و تری یاری دهند و قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد یاری دهند و بدترین ضعیفی که ~~بدترین ضعیفی~~
که پدید آید در معده علامت آنست که تشنج او متخلخل شود یعنی آنکه بافتگی سفتهاء او سست شود و انواع سوء المزاج
و اسباب و علامات ~~و علامات~~ و علاج آن اندر جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است اما معالجات معده
و قوتهاء معده اندرین جزو یاد کرده آید بشرحی تمام آنچه غرض باشد از آنجا طلب کنند باب سیم در ضعیفی قوت جاذبه
و علاج آن علامات ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده دیر فرو گذرد و گرانی کند و گاه باشد که بیقراری
و قاسه و گردیدن از پهلو در پهلو و خفقان و دوار و سدر پدید آید و گاه باشد که منش گشتن و قی پدید آید و گاه باشد که
منش گشتن و قی پدید آید و سبب این عارض بیشتری از خلط صفرا بود که در فم معده گرد آمده باشد و علاج اندر جزو
چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و آنچه بی ماده و بی خلط بود سبب آن مزاجی سرد باشد یا تر و علاج آن
بطعامهای لطیف و زود گوار باید کرد چون تذرو و دراج و گنجشک بشوربا پخته و بریان کرده و بروی ابزارهای خوش
بوی کردن چون زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر کسی خواهد شراب قابض دهند و بر فم معده ضمادی بر نهند

از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل و صبر و آبی پخته و آب برگ مورد و بر پهلوی راست خسبد از بهر آنکه خفتن
برین شکل یاری دهد بر فرود آمدن طعام از فم معده و اطراف را مالیدن و از پس طعام ریاضتی باهستگی کردن و بادها را
که اندر معده باشد شکستن هم علاج این علت است **باب چهارم** در ضعیفی قوت ماسکه و علاج آن آفت قوت ماسکه
آنست که معده بر طعام نشود و التفات نکند یعنی گرد آن در نیاید و اگر التفات کند التفاتی ضعیف بود و گاه بود که در معده
حرکتی خفقان و ارتعاشی پدید آید و بسیار بود که خداوند علت را نخست از معده آگاهی نباشد و بآخر که ارتعاش غالب شود
همه اندامها با وی ارتعاش کنند و اسباب ضعیفی قوت ماسکه سه نوعست یکی ماده گرم شورانده را بسوزد و قوت او را
ضعیف گرداند تا طعام که بدو رسد نگاه نتواند داشت و گاه باشد که سوء المزاج گرم بی ماده قوتهای معده را ضعیف کند لیکن نادر بود
و بیشتری با ماده بود دوم ماده سرد و لغزاننده باشد که طعام را از معده بلغزاند سیوم ریشها و بثرها بود که از هر چه
مماس او گردد رنجور شود و خواهد که از خویشتن باز دارد و دفع کند **علامات** اما علامت ارتعاش پیش از آنکه غالب شود
آنست که معده از طعام رنجور شود اگرچه اندک باشد و خواهد گشت و بقی برآمدن و سبب این یا رطوبتی باشد در فم معده
یا ضعیفی جرم معده و دوم آنکه هر طعامی که خورده شود زود از معده و بامعا فرود آید و علامت آنکه در فم معده رطوبتی است
آنست اگرچه طعام اندک خورد پندارد که اگر حرکتی کند طعام از و باز خواهد گشت و علامت آنکه جرم معده ضعیف بود
آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید آید نیاید و علامتهای ماده گرم معده را بسوزاند و علامت سوء المزاج
گرم بی ماده اندر پیش یاد کرده آمده است و علامت ریشی و سر ریش تر یاد کرده آید **اسباب** اگر سبب علت
ماده گرم بود نخست آن ماده را برفق از معده بیرون باید کردن پس از آن رب سیب و آبی و شراب لیمو بکار داشتن
و کشکاب را با کاورس فرمایند نخست و اگر مدت دراز گردد دوغ گاو پخته گراهن بآب کرده باید داد با طباشیر و گلسرخ
و گلنار و فرط و طراثیث و کهربا چندانکه بر مقدار ده سیر دوغ پنج درم ازین داروها برافکنند و غذا برنج و کاورس پوست کنده
و عدس مقشر و آب غوره و آب انار دان ترش کرده و بر معده ضمادها که از صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد
و گوشت آبی و سیب ساخته باشند بر نهادن و اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد استفراغ حاجت نیاید و علاج هم ازین بود
و اگر سبب علت رطوبتی افزاینده باشد نخست معده را پاک باید کرد بقی یا باسهال با یاره فیقرا پس گوارش
خوذی دادن **صفت** آن بگیرند هلیله کابلی با هلیله سیاه و بکوبند و بروغن گاو بریان کرده ده درم ازین
هلیله بریان کرده و نانخواه دسعتر از هر یک سه درم و حب الرشاد پنج درم خبث الحدید بسرکه پرورده ده درم همه را
با انگبین بسرشند مگر حب الرشاد که ناکوفته باید **صفت** نسخه دیگر بگیرند دانه مویز بریان کرده نیمن حب الآس
از تخم پاک کرده و ده سیر خرنوب نبطی و گلنار و کندر و کزمازک از هر یک ده درم نانخواه دوازده درم همه را بکوبند

باب سیوم

و بانگبین

و باکبین سبر شنبد شربه ازسه درم تا پنج درم و شراب مورد و سیب و اطریفل کوچک نافع بود و ضماد از سک و عود خام
و کهنار و گل سرخ و فرنفل و مانندان سازند و طعام کبک و تدرو و دراج و طیهوج و خرگوش و گنجشک ازین جمله
الچه معتدل بود بریان کرده و بوی آبزار خوش کرده بکار دارند سود مند بود باب سی و چهارم اندر سوء المزاج و معالجات آن
بباید دانست که انواع سوء المزاج ساده و با ماده و هر طعام که نه باندازه و نه بوقت و نه بترتیب خورند و هر طعام
که آنرا کیفیتی ناستوده باشد و همه تدبیرها و حرکتها که نه بوقت و نه باندازه بود همه اسباب ناکوار بدن است
و سوء المزاج سرد اگر ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن در هضم قوی تر از مضرت سوء المزاج گرم است و ما
سوء المزاج خشک و سوء المزاج تر که اندر گرمی و سردی معتدل باشد اندر هضم آن مضرت نکنند که سوء المزاج خشک
بذبول ادا کند و سوء المزاج تر با استسقا ادا کند و قوت ناضمه در قعر معده پشت است پس هر گاه که اندر هضم
تقصیر افتد باید دانست که آفت در قعر معده است و حال طعام که هضم به باید از دو بیرون نبود یا همچنان
بر حال خویش بماند و ناکوارده بیرون آید و تن ازوی هیچ بهره نیابد و لاغری و بیقوتی پدید کرد و یا اندک مایه
از حال خود بگردد و تباه شود و تن ازوی غذا بدیابد و اگر این تقصیر در هضم دوم و سیوم و چهارم افتد بیماریها
بدو تولد کند جون برص و بهق و سرطان و استسقاء و کرد و خارش و نمله و حمره از بهر انکه خون که غذا کرد و خونی
بگشته و طعام طبیعت بود و هر گاه که قوت ناضمه در طعام اثر نکند و بگذارد و علت ادا کند یکی ذلق الامعاء دیگر
استسقا طبلی اما با استسقا آن وقت ادا کند و بگذارد و به علت ادا کند یکی زلق الامعاء دیگر استسقا طبلی
اما با استسقا آن وقت ادا کند که ناضمه در طعام اثری کند اندک چندانکه بخار را بگیرند سبب ضعیفی حرارت
غریزی باشد نه چنی که با مداد که هنوز قوت آفتاب قوی تر گردد و آنرا تحلیل کند و اگر سبب تقصیر هضم سوء المزاج
با ماده بود علاج آن سهلتر باشد از علاج سوء المزاج ساده خاصه که محکم گشته باشد علامت هر گاه که طعام
بسوداء معده در بیرون شود و گرانی کند و آروغ بوی آن طعام بود نیابد رقوام نگیرد و بیماریها تولد کند چندانکه
یاد کرده آمد علاج نخست قوت اسباب باید کرد و دفع او و تدارک آن مشغول شدن و سوء المزاج با چندان
علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاهش گفته آمده است و اگر سبب بسیاری طعام بوده است چنانکه فرمودند جایگاه
که هوای معتدل دارد بخسبد و آن روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کند و اطراف او بمالند و اگر دیگر روز
بشاشتر برخیزد و در گرمابه شود و طعام سبکتر اندک تر خورد و اگر خوزگرانی طعام و ناکوارید گی مانده باشد همچنین
همی کند سه روز پیوسته تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بر دست چپ معده را گرم کند از بهر انکه جگر بر دی مشغول
شود و خفتن بر دست راست معده زود تر خالی کند از بهر انکه مشکل معده چنانست که گیلوس در وی چون تمام شود

افشرده آن از تن جانب بجگر در آید بر گذرها ماساریقا و آنچه بعلاج قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد
بود اطریفل بزرگست و اطریفل کوچک و گوارش عود و سنجرینا در شراب کهن دادن تا اندر ماء العسل
و ضمادهای گرم نهادن طعام گرم و تر و زود گوار دادن و اگر مزاج گرم بود میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد
و طعام مصوص و هلام باب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل بزرگ بگیرند
هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل از هر یک یکجزو و تودری سرخ
و تودری زرد و لسان العصافیر و بهمن سرخ و بهمن سپید از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو
چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند هلیله و بلیله و آمله و تخم کرفس کوهی و شیطرج
هندی و نانخواه و سعتر پارسی از هر یک یک اوقیه سنبل و حماما و هال و وج از هر یک دارچینی چهار درم
بلبل سپید و سیاه و نارمشک و نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید پرورده سه اوقیه خردل یک اوقیه
و نیم نوشادر نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و با انگبین بسرشند و انگبین سه وزن همه
داروها باید صفت اطریفل کوچک بگیرند هلیله و بلیله و آمله از هر یک نیمن مصطکی دو اوقیه مقل سرخ زعفران
دو اوقیه زوفای خشک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کنند و با انگبین بیامیزند و داروها را بکوبند و بیزند و بروغن
بادام چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند صفت آن گوارش عود هندی خام سه مثقال جزو سه مثقال جوزبوا
یکمثقال و نیم قرنفل و هلیله کابلی از هر یک دو مثقال و نیم قرفه و سک از هر یک دو مثقال موماخود سه مثقال فلنجمشک
دو مثقال و نیم گلسرخ و قصب الذریره از هر یک دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه بسرشند نسخهٔ دیگر گوارش عود هندی
خام سه مثقال جوز سه مثقال جوزبوا یکمثقال و نیم مثقال و نیم قرنفل و هلیله کابلی از هر دو مثقال و نیم قرفه
و سک از هر یک دو مثقال و نیم گلسرخ و قصب الذریره از هر یک دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه بسرشند
شربت سه مثقال نسخهٔ دیگر نسخهٔ دیگر کهربا گل سرخ طباشیر از هر یک پنجدرم عود خام چهار درم مصطکی و تخم
کرفس و موماخود و سک از هر یک دو درم مشک دانگی همه را بکوبند و بمیبه و شراب سیب بسرشند
و بکار می برند صفت ضمادی که نافع بود بگیرند زیرهٔ یاسمن و زیرهٔ نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن
و پوست ترنج و قشور الکندر و قرنفل و سک و جوزبوا و بسباسه و فلنجمشک و دیربرا و زعفران و قاقله کبار و بادرنجبویه
و قصب الذریره و سنبل و زیره گل سرخ از هر یک برابر مشک چندانکه بوی او پدید آید همه را بکوبند و بآب مرزنگوش
و آب برگ مورد بسرشند و بروغن مصطکی همی مالند و جالینوس زمان کرده است که سکنگبین چنانکه گفته آمده است
باب پنجم در ضعف قوت دافعه و علاج آن به باید دانست که بسیار بود که طعام در معده تن درست

فلنجمشک دو مثقال

صلاح

دوازده ساعت

دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یافته شود و هر چند
طعام لطیف تر بود قوت هاضمه برون مستولی تر باشد و زودتر از معده دیرتر بیرون شود در جمله دیری و زودی
این بحسب کیفیت طعام و قوت معده بود و هر گاه که مدت مالک طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت
یا فزون از بیست و دو ساعت بودش تن درستی نبود و آفت از جهت طعامی که خورد شود و از ترتیب ناستوده
که اتفاق افتاده باشد علاج قوت دافعه را در بیشتر حالها بچیزهای تریاری باید داد که میل بسردی دارد
چون آب میوها و سکنگبین و شراب و فلوس خیار چنبر در آب کسنی گداخته و آنچه بدین ماند و هلیله پرورده
سخت سودمند بود و طعام از میوه آلو سیاه و خرما و ماش و اسفاناخ بروغن سودمند بود باب ششم
اندر ضعیفی جرم معده و علاج آن بیماریها که در معده افتد هیچ بدتر از آن نیست که تشنج لیف او متخلخل شود یعنی یا
جرم او سست شود علامت وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود بر معده گرانی کند و از انواع علامتها
سوء المزاج و انواع اماسها هیچ ظاهر نباشد و غذا نیک و ترتیب ستوده سودمند نبود علاج آن بچیزهای
قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارش عود که پس ازین یاد کرده آمد
و روغن مصطکی مالیدن سودمند بود و طعام سخت لطیف و اندک و نازک باید و دراج و طیهوج موافق تر
و بودنه همه بیماریهای معده را خاصه این نوع را سودمند بود و پوست زاندرونی که اندر سنگدان مرغ خانگی باشد
درین باب سخت نافع بود و آنرا که از گوشت جدا کنند و بیاویزند تا خشک شود و بکوبند و نیم مثقال از وی
با اطریفل یا بشراب مورد با ماسه بسرشند و بدهند و حجر یشب را بر معده آویختن بخاصیت سودمند بود و اگر
مقدار نیم درم بسایند و یا معجون بسرشند و بدهند منفعت آن بزرگ بود و تدبیر سودن آن چنان باید که او را
در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند و در آب سرد افکنند چند بار تا بطرقد و سست گردد و سودن و کوفتن
آن آسان تر شود صفت شراب مورد بگیرند مورد دانه سیاه تر یک من و او را در سه من آب بپزند تا مهرا شوند
و بدست بمالند و خم از وی جدا کنند و دیگر باره بپزند با نیم من شکر طبرزد تا بقوام آید و اگر مورد دانه تر نباشد خشک را نیم کوفته
کنند نافع بود جزو ششم اندر شناختن آماسها و ریشها و بثرهای معده و معالجات آن و این جزو شش باب است
باب اول در یاد کردن آماس خونی که در معده پدید آید و علاج آن اماس معده بیشتر خونی بود یا صفرائی
و اماس صلب که بر افتد لیکن گاه باشد که اماس خونی و صفرائی بآخر صلب گردد و آماس بلغمی نیز کمتر افتد
و هر گاه که در معده آماس خونی پدید آید شهوت طعام باطل گردد و زهار گرم گیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تنها تاسه
و غثیان بود و همه علامات خون که معلومست ظاهر شود علاج اگر مانعی نبود از رگ زدن نخست رگ باسلیق باید زد

و داروی مسهل و داروی قی بهیچ حال نشاید داد و قی خطرناک تر بود و بر معده روغن آبی می باید مالیدن
و آب برگ مورد و آب آبی و آب سیب و گلاب و صندل با موم روغنی گل و موم صافی کرده باشد در هاون
کنند و بمالند تا آمیخته گردد و خرقه بدان تر میکنند و بر معده بنهند و آبی سیب بریان کرده و تراشه کدوی تر
و ساق خرفه و برگ او کوفتن و بر معده نهادن سودمند بود و شربت آب انار ترش و شیرین و رب سیب
و رب آبی بود و طعام باز باید گرفتن و تدبیر لطیف باید فرمود و بر کشکاب و آب انار اقتصار باید کرد و آب
با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد و از پس روز چهارم سه روز پیوسته او را آب لسان الحمل
و آب کسنه و آب عنب الثعلب از هر یک یک وقیه با فلوس خیار چنبر مقدار چهار درم و دانگی زعفران می باید داد
و اگر این آبها هر سه حاضر بود وقیه سه می باید داد با خیار چنبر و زعفران چنانکه یاد کرده آمد و درین سه روز
ضماد از ارد جو و صندل سپید و تراشه کدوی تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز
بگذرد و روز هشتم تا چهارده روز تمام آب عنب الثعلب و آب کسنی از یک دو جزو آب بادیان بود آب
کرفس از هر یک یک جزو شربه از همه چهل درم فلوس خیار چنبر و دو دانگ زعفران همی باید داد و اگر از پس وقت
روز حرارت هنوز بر حال خویش باشد این شربه بی آب بادیان و آب کرفس می باید داد و اگر طبع نرم باشد
بعوض خیار چنبر اقراص طباشیر باید با نیم درم تا یک درم قرص گل با رب سیب و رب آبی باید داد و ضماد
از عنب الثعلب و کشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و موم صافی و روغن بنفشه
و روغن گل باید ساخت و از پس چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس
می باید پخت از هر یک سه درم و با روغن بادام باید داد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهار درم
گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و گل رومی مخصوص
و بلوط از هر یک پنج درم زرشک پاک کرده چهار درم بسباسه بریان کرده سه درم اقراص کنند هر یک یک مثقال
صفت قرص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم شربه نیم درم تا یک درم
و در بعضی نسخها بسباسه بریان کرده آورده اند و اگر حرارت ساکن تر بود اقراص گل بدین نسخه باید گل سرخ
شش درم بیخ سوسن شش درم سنبل بیخ سوسن و سنبل از هر یک چهار درم و اکلیل الملک و بابونه
و فقاح اذخر از هر یک سه درم مصطکی و کهربا از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص کنند
و با آب عنب الثعلب جوشیده و صافی کرده دهند صفت ضمادی بگیرند بابونه دو وقیه بیخ خطمی یک اوقیه و نیم
آرد جو و برگ خطمی از هر یک دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه و نیم موم بیخ سیر و روغن بنفشه و روغن گل از هر یک

بیخ شیر زعفران نیم وقیه چنانکه رسم است بکوبند و بر خرقه کتان سطبر طلی کنند و بر معده نهند صفت ضمادی دیگر
بابونه دو وقیه بیه لط گذاخته یک وقیه موم زرد چهار وقیه روغن گل و هر روغن خیری یا روغن سوسن از هریک
بیخ وقیه در بعضی از اکلیل الملک و ثبت آورده اند و جالینوس میگوید نزد من اولیتر آنست که اماس معده را
ضماد از صبر و مصطکی و موم و روغن نارین سازند بدین صفت بگیرند و مصطکی از هریک یکمثقال موم هشت مثقال
نارین یک وقیه زفت رومی یک وقیه زفت و موم را در انار مضاعف بگذارند و چون سرد شود صبر و مصطکی
سوده بروی بر اکنند و بمالند تا چون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی از هریک یکمثقال
و نیم کنند و اگر قوت جنان ضعیف بود که شربة و طعام در معده قرار نمیگیرد یکمثقال آب غوره خشک درین ضماد
زیادت کنند و گاهی عصارهٔ افسنتین زیادت کنند و هرگاه که داروها چهار مثقال باشد دو اوقیه موم کنند
و دو اوقیه روغن کنند صفت روغنی که درین ضماد بکار آید بگیرند روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم وقیه
مصطکی و قسط و سعد و از خر و قصب الزریره از هریک سه درم همه را بکوبند و بر روغن بیامیزند و در افتاب نهند
یکهفته پس بدست بمالند و بفشارند و ثفل ازوی جدا کنند و این بثفل هر ضمادی سودمند بود و طعام ماش
مفشر و برگ جعفر و لبلاب و اسفاناخ و سملهٔ کدو باشد بر روغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زردهٔ خایهٔ
مرغ نیم برشت دهند و اگر تب آهسته باشد جوزهٔ مرغ خانگی بماش و جعفر و غیر آن بخته روا باشد لیکن تا
بیست روز از بیماری بگذرد و تب آهسته نشود جوزه نشاید داد و هرگاه که ماده رقیق تحلیل پذیرد و انچه غلیظ بود
بماند ضمادها را تحلیل کنند که در علاج اماس بلغمی یاد کرده آمد بکار باید داشت و هرگاه که اماس بخته خواهد شد
تب و درد آهسته تر گردد و اگر اماس بر حال خویش بماند یاری باید داد کشادن و طریق یاری دادن
و کشادن وی آنست که شیر تازه و آب گرم مید هند و دست بر معده همی مالند و همی جنبانند و اگر کشاده
نگردد ماء العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز منقی فرمایند و اگر دیر ترکشاده گردد مقداری خردل کوفته بدهند
صفت شربتی پزانده و کشنده بگیرند شراب انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان و لعاب تخم حلبه از هریک
ده درم گرم کنند و دو دانک زعفران و دانکی صبر در وی کدارند و بدهند و اگر تب آهسته شود و تر سند که
که معاودت کند خمیر تنها در آب گرم گداخته دهند با خیار چنبر صفت داروی دیگر پزانده بگیرند تخم مرو
تخم کتان و تخم خطمی از هریک راست بکوبند و با مداد و شبانگاه سه درم یا چهار وقیه شیر خر یا شیر بز
خورند معده بسوزد و درد خیزد و اندر ثفل خون و ریم پدید آید و درد در میان دو کتف تا زیر ناف یا در دم معده بود
و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب شود جلاب مید هند و اگر حرارت غالب نباشد ماء العسل دهند

تا معده را بشوید و پاک کند و از ما الغسل داروی رُدیا نینده دهند صفت داروی رویانیده بگیرند کندر دو مثقال
از هر یک پنج درم کلیسرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم کل ارمنی سه درم همه را بکوبند و باب سماق بسرشند
و اقراص کنند و بسایه خشک کنند شربه یکمثقال باب سرد کردن بالعاب اسپغول هر وقتی میدهند باب دوم
در آماس صفرائی که در معده پدید آید و علاج آن علامت آماس صفرائی آنست که رنگ و روی و رنگ
زبان بزردی گراید و دهان تلخ باشد و تب سخت گرم و سوزان بود و تشنگی غالب بود علاج آن به علاج
آماس خونی نزدیک است الا آنکه در علاج این تدبیرها تری آرنده و سرد کننده تر ازان باید داد و آن جنان باشد
که کشکاب سرطانی با آب انار ترش و شیرین آمیخته اما کشکاب سرطانی آنرا گویند که سرطان در روی پخته باشد
و آب کدو با آب انار آمیخته و آب خیار یا آب تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار کوفته باب گسنی و اندکی شکر
این همه موافق بود و ضماد ها که از تراشه کدو و خطمی و ارد جو و آب خیار یا در رنگ سازند سودمند بود و اگر از
لسان الحمل و برگ و سماق خرفه و خطمی و آرد جو و طلب سازند سخت نیک باشد و از پس چهارده روز تدبیرها که در باب
گذشته یاد کرده آمده است باید کرد صفت قرصی که درین باب بکار آید بگیرند گل نشش درم زعفران و سنبل
از هر یک دو درم پنج سوسن و مغز تخم خیار و تر تخمین از هر یک سه درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک یکدرم همه را
بکوبند چنانکه رسم است و در آب سرد بسرشند و اقراص سازند و هر نوبت شربت یکدرم بکار برند و نقصی ازان
جهتها کنند برسم حب السعال باب سیوم اندر آماس بلغمی که در معده پدید آید و علاج آن علامت آماس بلغمی
در معده آنست که آرزوی طعام هیچ نباشد و آب دهان بسیار بود و تب آهسته بود و آماس نرم باشد و تشنگی هیچ نبود
علاج علاج این بخلاف علاج صفرائی و خونی باشد و از اول که آماس پدید آید هر بامداد آب بادیان بر
آب کرفس از هر یک دو اوقیه بادو درم روغن بادام شیرین می باید داد و از پس هفت روز مطبوخ اکلیل
الملک پنج بادیان از هر یک دو درم هر دو در چهار رطل نبیذی پزند تا بیک رطل باز آید هر بامداد چهار اوقیه بادو
درم روغن پیدانجیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند صفت مطبوخی دیگر بگیرند بادیان ده درم اغثوثین
سه درم فقاح الازخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یک دو درم بر سیاوشان پنج درم همه را بیزند چنانکه یاد کرده آمد و به بالا
و هر بامداد چهل درم یا سه درم روغن بادام شیرین دو درم روغن پیدانجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل الملک
در وی پخته باشند سودمند بود هم بار روغن پیدانجیر در روغن بادام صفت ضمادی آزموده جهت اکلیل الملک
و حماما بابونه و شبت هر از هر یک ده درم افسنتین و سنبل از هر یک هفت درم صبر هشت درم مصطکی ده درم کندر
شش درم پنج خطمی گاوزده درم اشق و جاوشیر و مقل و میعه تر از هر یک ده درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک

بامداد داروی روغن پیدانجیر در روغن بادام
صفت آن اکلیل الملک ۴

دو وقیه موم زرد نیم رطل بغدادی مقل وجاوشیر واشق بابک وقیه ویم زعفران سوده اندر شراب حل کنند
و داروهای دیگر بکوبند و بیزند و موم و پیه اندر روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و بکار برند نافع بود و اندر بعض
نسخها همی آید که پست درم کثیرا کوفته و پخته با این داروها بسرشند صفت ضماد دیگر بگیرند خاکستر جوز
و سعد و اذخر و سنبل و بکوبند و بسرشند و بار و غن ناردین در روغن سنبل بر معده می مالند و طعام هلیون و لبلاب
و کرنب و هبرک چندان بر روغن زیت در روغن بادام پخته و بجای آب ماءالعسل خورند باب چهارم در اماس
صلب که در معده پدید آید و علاج آن به باید دانست که اماس صلب در ابتدا کم افتد و بیشتر اماسهای کرم بود که باخر
صلب شود و اماس بلغمی زنادر بود که صلب گردد علامت علامت وی آنست که بیماری دران دراز بوده باشد
حرارت تب آهسته گشته و معده سخت بود و گرانی کند و تن لاغر شود و اندیشهای بد و وسواس پدید آید علاج
بهوسته پیشتر شیر دادن صواب باشد و خیارچنبر اندر ماءالاصول قوی تر باید و فقاح الاذخر و مصطکی در بر سیاوشان
اندروی زیادت کنند و اگر بار و غن بید انجیر دو درم روغن سوسن دو درم روغن بادام برین ماءالاصول و جکانند
صواب باشد و اگر این روغنها با ماءالاصول دهند زودتر ابود و اقراص سنبل دادن سودمند بود صفت اقراص بگیرند
فقاح الاذخر و سلیخه و کلسرخ و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هریک سه درم زعفران و هیمون و قسط هر
دو بیل از هریک یکدرم مصطکی دو درم اقراص کنند و هریک بمثقال شربه یکقرص با میبختج دهند صفت ضمادی که
در علاج اماس صلب و علاج دیرینه سودمند بود بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین
از هریک یکمجزو واشق و مقل از هریک چهار جزو انجیر خشک پست عدد انجیر را در شراب شیرین تر کنند و پس بانگبین
بسایند و صمغها را درین شراب حل کنند و داروها کوفته و انجیر سوده با انگبین همه را بهم بسرشند و بر اماس مینهند صفت
ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و مغز بادام تلخ واشق و مقل و میعه تر و مر و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر
از هریک برابر صمغها را بشراب حل کنند و داروهای خشک بدو بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کتان و حلبه
و تخم کرنب از هریک هشت درم مرو سنبل و سعد از هریک سه درم مقل و مصطکی از هریک هفت درم اشق سه درم
صمغها در شراب حل کنند و داروها را بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند مقل ده درم اشق پنجدرم
حب البان ده درم کرنب ده درم سنبل پنجدرم موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صمغها بشراب حل کنند
بدو داروها بدان بسرشند صفت ضمادی دیگر بنفشه خشک ده درم کلسرخ پنجدرم سنبل سه درم قصب الذریره و سعد
و اذخر از هریک دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم گل بابونه و خطمی سپید و آرد جو از هریک ده درم
همه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند و این ضماد بر نهند هر وقت که طعام خواهد خورد

پیش ازان بچهار ساعت ضمادبردارند چون طعام خورده باشد پس ازان بچهار ساعت برنهند و طعام
ازان نوع باید کرد که در باب گذشته یاد کرده آمد بجای آب هر وقتی جلاب خورد و مالعسل یا شیر اشتر هرچه
پیش باشد **باب پنجم** اندر دپیله که در معده پدید آید و معالجات آن هرگاه که اماس کرم بدان اداکند
لاغر شود و خشمها دور افتد و اسهال وقتی پدید آید و تب ساکن کردد و بول اندک آید و معده سخت کردد چنانکه
از قوت انگشت که بروی نهند هیچ فرو نه نشیند به باید دانست که اماس دپیل گشت و هرگاه که باین حال بمعده
درد خیزد و اطراف سرد شود علامتی بدبود **علاج** هرگاه که علامتها، اماس کرم پدید آید بزودی فصد باید کرد
و شربتها و طلاها که یاد کرده آمده است بکار داشتن و ماده را باز گردانیدن و کم کردن تا دپیله نکردد و هرگاه که دپیله گشت
چاره نباشد از انچه آزار ببالیده بزاینده تا کشاده کردد و باک شود و طریق بزاندن وی آنست که هر ساعت شربتازه
کرم کرده و آب کرم میدهند و نگاه می کنند تا اماس هیچ نرم میشود و انگشت دروی می نشیند اگر نرم نمیشود طبخ حلبه
خشک با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر می باید داد **صفت** داروی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک درمی و نیم
تخم مرو حلبه از هریک یکدرم همه را بکوبند و بیزند و با سه اوقیه شیر خر یا شیر بز نرم کرده بدهند بغایت سودمند بود **صفت**
ضمادی آزموده بگیرند طلخشقوق خشک یک وقیه تخم مرو چهار وقیه بکوبند و بیزند و بروغن گنجد چرب کنند و بشیر تازه
بسرشند و کرم کرده بر اماس نهند و در آبی کرم که کرمی ان تن را خوش دارد همی نشیند و انجر خشک و بابونه حلبه
و مقداری افسنتین رومی اندازند تا چون عصیده شوده بر اماس نهند و انجر و بابونه و حلبه بزاینده و نرم کننده اند
و افسنتین قابض است و قوت دهنده صواب آنست که داروهای معده بی داروی قوت دهنده باشد
و چون اماس نرم شد و از پختگی پدید آید باید فرمود تا بستری نرم بغایت نرمی بگسترند و بیمار را فرمودن تا بر ان
بستر خسپد چنانکه معده بر بستر نهاده باشد تا فشرده شود بگشایند و نشان گشاده شدن اندر باب اماس خونی
یاد کرده آمده است و هرگاه که بقی خون و ریم بر آید نشان نومیدی قوی تر بود از نشان امیدواری و صبر باب
کسنه دادن و ایاره فیقرا دادن اندرین وقت صواب بود تا معده را بشوید و ریم را باسهال بیرون آرد و اگر
بدین علاجها گشاده نشود علاجها که اندر باب اماس صلب یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و طعام در اول
علت زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت باید یا سوسن آب یا حواز گنک جوشانیده و چون باید داد آخر شوربا مرغ و سبت و حلبه
دردی پخته **باب ششم** اندر ریشی و بثره که در معده پدید آید و علاج آن ریشی و بثره که اندر معده پدید آید سبب آن خلطی بود تیز
و سوزاننده و آن خلط یا اندر معده تولد کند یا از جوز و بنار کرم و تیز یا نزله کرم و تیز باشد از زهره فرود آید یا از عضوی دیگر
بمعده آید بر انکه ریشی مکوره چهار نوعست یکی انکه آروغ دبوی دهان ناخوش کردد و دوم انکه کام و زبان خشک میشود

سیوم انکه قی بسیار افتد چهارم اندر قی ریشها که از سر ریش برخیزد پدید آید و گاه باشد که این ریشهای مری
بود و گاه باشد که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر قعر معده بود و گاه باشد که بر رودها باشد اما انچه بر مری بود
درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق و گردن و میان دو کتف پدید آید خاصه اگر طعامی درشت تر بود یا طعمی
قوی تر دارد و اگر بر فم معده بود بوقت گذشتن طعام درد نکند لیکن چون بفم معده رسد درد در زیر مغاک سینه
پدید آید و باشد که نفس کوچک شود و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست ریشی اندر قی پدید آید
و اگر اندر قعر معده باشد تا طعام اندر معده قرار نگیرد و درد نخیزد و این درد فروتر از مغاک سینه بود یا نزدیکی
ناف و بدان صعبی نبود که در فم معده و پوست ریشی اندر وی پدید آید و این پوست باریکتر بود و هرگاه که این امتحان
خواهد کرد بیمار را چیزی دهد که در وی سرکه و خردل باشد **علاج** علاج آنرا که ریشی و بثره تازه اندر معده پدید آید
نخست فصد باید کرد خاصه اگر علامتهاء غلبهٔ خون ظاهر شود و دوغ ترش که از گاو سیاه گرفته باشند مقدار سیر
با یکدرم طباشیر و یکدرم گل سرخ و یک درم بقلة الحماض سودمند بود **صفت** شربتی سودمند شیر گاو ده سیر
آب سماق ده سیر آب غوره ده سیر هر سه باهم بلیسم و خورده میشود نخست معده را به باید شست بجلاب و ماء العسل
و نه باید گذاشت که قی افتد از بهر انکه قی معده را برنجاند و مضرت آن بزرگتر از منفعت شود و اگر کهن تر شده باشد
و گوشت مرده پدید آمد با پاره فقرا آنرا پاک کنند و چون پاک شده باشد دوغ ترش و آب انار ترش با رب
و کشکاب با آب انار ترش می باید داد و آنرا که صفرا غالب شود و منش گشتن رنجه دارد ناشتا آب سرد بسیار
دهند و بران قی فرمایند و اگر ناشتا قی نتواند کرد کشکاب دهند با آب انار ترش و از پس آن آب سرد بسیار
دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ میدهند و اگر باستفراغی حاجت آید
استفراغ بخیار چنبر باید کرد و باب کسنه و اگر اسهالی پدید آید اقراص طباشیر باید داد با رب میوهاء قابض
یا با کشکاب که از پست جو پخته باشد و اگر خورده شده باشد بعلاجها که در باب خون برآمدن از گلو یاد کرده آمده است
مشغول باید شد و بر معده ضمادها از طحلب و تراشه کدوی تر و خطمی و سماق و مازو و گلنار و رامک و گل سرخ و آب
برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر می باید نهادن و فلونیا و شراب
افسنتین این نوع ریشها و بثرها را سودمند بود و اقراص کهربا نیز سودمند بود خاصه اگر خون از گلو برمی آید و طعام
و گوشت گاو و بطون گوساله بسرکه و بطون بر سرکه و جوزه مصوص با آب غوره و سماق و آب انار ترش و آب ریواج
و آب لیمو و آب ترشی ترنج فرمایند در جمله درین باب بحسب مشاهده و تصرف می باید کردن **گفتار یازدهم**
اندر بیان کردن احوال بیماریهاء جگر و معالجات آن و این گفتار سه جزو است **جزو نخستین** اندر شناختن احوال جگر

وانواع سوء المزاج که در وی بدید آید و این جزو یازده باب است **باب نخستین** اندر یاد کردن احوال جگر تشریح
جگر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است و آنچه درین جایگاه یاد باید کرد اینست که گفته میشود معلوم باید کرد که جگر
عضویست شریف همچنانکه دل محل قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانیست جگر محل قوت طبعی است
و غذا یافتن اندامها و پرورش تن بدوست از بهر انکه غذا راستی خون است و افشرهٔ کیلوس که از معده
بجگر رود و در جگر خون کردد و قوت هاضمهٔ افشرهٔ کیلوس را خون کرداند اندر گوشت اوست و قوت جاذبه
و ماسکه و دافعه اندر رگهائیست که درمیان گوشت او براکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها جاذبه و ماسکه
و هاضمه و دافعه است لیکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهرتر است و جگر مردم از جگر حیوانی که تن او باندازهٔ تن
مردم بود بزرگست و دراز و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرکی و کوچکی جگر است و سرخی و سپیدی
و نازکی رنگ روی نشان درستی و قوت اوست و زردی روی نشان کرمی اوست و تیرکی و رنگی که بر
رنگ او زیز ماند نشان سردی اوست لیکن تیرکی نشان خشکی و سردی بود و فربهی که از گوشت بود نشان
کرمی و تری بود و فربهی که از پیه بود نشان سردی و لاغری نشان کرمی و خشکی بود و رگهای ظاهر و سطبر
نشان کرمی و بزرگ بود و رگهای باریک و پوشیده نشان سردی و کوچکی بود هرگاه که در کار دیگر اندامها
که فضلها را از وی بخود کشد جون سبز و کژده در شبره خللی و تقصیری افتد اندر کار جگر نیز خلل پدید آید و خون که
در وی تولد صافی و پاکیزه نبود **باب دوم** اندر سوء المزاج کرم که در جگر پدید آید و علاج آن هرگاه که در جگر
سوء المزاج کرم پدید آید اخلاط که در وی تولد کند بسوزد و تبها و ریشها و بیماریهای کوناکون پدید آید علامت سوء المزاج
از درون بیرون نبود یا با ماده باشد یا بی ماده اکر بی ماده باشد علامت وی آنست که آرزوی طعام نبود و تشنکی
غلبه کند و هر چند که آب خورد تشنکی زایل نشود و طبع خشک کردد و زبان درشت و رنک روی زرد
نبض سریع و بول سرخ بود و اندامها و اخلاط کداختن کیرد و تن لاغری شود و کاه باشد که رودها بسبب کداختن
اخلاط سوخته و کداخته ریش کرد و سیج و اسهال که تبع آن بود پدید آید و اکر سوء المزاج با ماده بود علامت
وی آنست که با این علامتها تب کرم آید و قی زرد و سرخ و سبز و کرانی و اسهال صفرائی پدید آید و در جانب
راست کرانی باشد و کاه بود که اخلاط بسوزد و ازان دیسه تولد کند و علامتهای مالیخولیا پدید آید و هرکاه این دیسه
با سهال غسالی بود همچون آبی که کوشت تازه اندروی شسته باشند و شهوت ساقط بود به باید دانست که
جگر ضعیف شده است و هرکاه که اسهال خون دروی بود به باید دانست که اندر جگر خون سوخته شده است
و هرکاه که در جگر آماسی بوده باشد بر از سیاه و غلیظ کردد به باید دانست که کوشت جگر است که بوسیده شده است

و بر از سیاه کر

و براز سیاه که از پس این حالها پدید آید که یاد کردیم نشان این آفتها بود و گاه باشد که براز که براز سیاه علامت
بدحالی نباشد **علاج** اگر سوء المزاج بیماده بود تدبیر بگردانیدن مزاج باید کرد بشربتهاء خنک چون کشکاب و آب خیار
و آب کدو و سکنگبین ساده و آب کسنی و آب عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و اسبغول و شکر
و آب انار ترش و دوغ ترش صافی کرده و کشکاب با آب انار ترش آمیخته کسی را که حرارت سخت غالب بود
سودمند بود و آب سرد از ناشتا سودمند بود خاصه اگر مرد جوان بود روزگار و کشکاب سرطانی و طباشیر در آب سرد
و آب خرفه با سکنگبین و شراب ریواج و مانند آن دادن موافق باشد و اگر سوء المزاج با ماده بود نخست استفراغ کند
بمطبوخ هلیله زرد و آلو سیاه و خرماء هندی و شیرخشت و آب لبلاب با آب عنب الثعلب یا با آب کسنی با فلوس
خیار و شکر مسهلی لطیف است و پیزآب با سفوف هلیله و شیر اشتر هم با سفوف هلیله آنرا که تب نباشد دادن
صواب بود روز نخست چهل درم شراب دهند با سه درم سفوف و روز دوم شصت درم هر روز بیست درم زیادت میکند
تا روز هفتم **صفت** سفوف بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان یک شربه
سه درم و آنرا که تخم بادیان احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند **صفت** سفوف که با شیر اشتر دهند بگیرند هلیله زرد
ده درم لک مغسول و گل و طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم تخم بادیان یکدرم انیسون یکدرم شربه سه درم
و اگر خواهند که طبع نرم شود اندرین سفوف چهار درم بنفشه خشک زیادت کنند ثابت فره می گوید کسنی هم بیماریهاء جگر را
سودمند بود آنرا که حرارت غالب بود با سکنگبین دهند و آنرا که حرارت آهسته بود با شراب انگوری صافی دهند
و کسنی هرچه تلخ تر بود سودمند بود بگیرند عصاره زرشک یا زرشک پاک کرده ده درم گل و طباشیر از هر یک پنج درم
تخم کسنی و تخم خیار بادرنگ کرد و تخم خرفه از هر یک سه درم شربه دو مثقال با سکنگبین درین قرص زیادت کند **صفت**
قرص کافور خداوند جگر گرم را با دوغ بدهند نافع بود بگیرند گل و طباشیر و صندل سپید از هر یک سه درم تخم کسنی و خرفه و مغز
تخم کدو و تخم کوک از هر یک دو درم کثیرا یکدرم کافور دو دانگ با سم مثقال اقراص کنند هر یک دو درم و اگر طبع
نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر دهند یا رب آبی گر با کشکاب که از پست جو پخته باشند **صفت** اقراص
طباشیر بگیرند بزر الحماض و گل و طباشیر و زرشک پاک کرده از هر یک پنج درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یک درمی
زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه بود اندرین قرصها صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک یکدرم رب سوس دو درم
زیادت کنند با شراب بنفشه دهند **صفت** قرصی دیگر بگیرند شکوفه بید و شکوفه نیلوفر از هر یک ده درم برگ
گل سرخ دوازده درم صندل سرخ و لک مغسول و فوفل از هر یک هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی
پنج درم طین قبرسی و مصطکی و برسیاوشان از هر یک مثقالی شربه یک قرص اندر آب کاکنج کرد و آب عنب الثعلب

یا در آب کسنی و ضمادها از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک و آب کدو و آب برگ مورد و موم صافی و روغن گل کنند
و اگر طبع نرم بود داروهای قابض در وی زیادت کنند صفت ضمادها بگیرند گل و صندل و کافور بگلاب بسایند
و بر جگر نهند و برگ خرفه بکوبند و روغن گل بر چکانند و بر نهند و اگر پست جو و پست عدس بدین آبها بسرشند
روا باشد نافع بود و اسپغول بگلاب تر کنند و روغن گل بر چکانند و بر نهند و صندل سرخ و صندل سپید از هر یک
یک اوقیه و قوفل و بنفشه خشک از هر یک نیم وقیه گل یک وقیه و نیم زعفران نیم اوقیه افسنتین چهار وقیه
کافور چندانک بوی او غالب شود همه را بکوبند و موم روغنی سازند از موم صافی و روغن بید و داروها را
درین موم روغن بسرشند و ضماد کنند و این ضمادها باول علت بر نشاید نهاد و اندر میانه علت ازین نوع سازند
بگیرند گل ده درم صندل پنج درم بنفشه خشک و خطمی سپید از هر یک سه درم کافور و زعفران از هر یک دو دانگ
و روغن گل چندانک کفایت باشد و اگر طبع نرم بود آبی و برگ گل بپزند و بکوبند و بر شکم نهند و احتیاط باید کرد
تا از تدبیرهای تری فزاینده افراط جگر سست نشود و از تدبیرهاء سردی فزاینده و قابض شده تولد نکند لیکن
همه تدبیرها از شربه و ضمادها با قوتی زداینده باید و کشکاب سخت موافق است خاصه اگر مقداری تخم کسنی
و مقداری زرشک در وی بپزند قوت زداینده گی زیادت کند و هم قوت گشاده شدن و قوت قبض دادن
جگر در وی یافته گردد و در کسنی دشتی و بوستانی این منفعتها موجود است اگر آنرا با اندکی کشنیز تر بپزند
و با سرکه بخورند سودمند بود و اگر نا پخته سیر با سرکه بخورند نافع بود و اگر گمان افتد که سده هست گرفتش با وی بخورند
سدهای هر دو جانب را بگشاید و طعام ماهی خورد پاره بسرکه پخته خورند و طفشیل فشرد از گوشت دراج و بزغاله
و گوساله با آب غوره و آب زرشک و آنرا که تب باشد و حیوان نتواند داد اسفاناخ و برگ چقندر با اندکی کشنیز تر
پخته و سرکه و کشنیز خشک بروغن گل تر کرده سودمند بود و از میوهای انار ترش و شیرین و سیب ترش
و اندرو و چینی و انگور سپید که سخت شیرین نباشد و آلو و ریواج و خرتوت و مانند این دهند و هر چه قابض بود
و بسیار نشاید داد باب سیوم در سوء المزاج سرد که در جگر پدید آید و علاج آن سوء المزاج سرد از دو بیرون
نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده باشد اگر بی ماده بود علامت وی آنست که لبها و زبان سپید و تشنگی نبود و رنگ
در وی بسیاهی و سبزی و فستقی گراید و بول سپید و رقیق باشد و نبض فاتر بود و آرزوی طعام قوی بود و لیکن
بسیار باشد که سردی بغایت رسد و آرزوی طعام باطل گردد و براز سپیدی گراید و کم بوی بود و طبع گاهی
خشک باشد و گاهی نرم و بآخر نرمی همچون خوناب گداخته و عفن بیرون آید باشد که باول همچون صدیدی رقیق آید
پس غلیظ و سیاه گردد و آنرا که شهوت طعام همی باشد و براز غسالی بود نشان سردی مزاج جگر و ضعیفی بود و آنرا که

سردی که در جگر

شهوت باطل گردد

شهوت باطل گردد سبب تباهی اخلاط بود با تب و تدبیرها گذشته بر حال گواهی دهد و اگر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی
آنست که با این علامتها مزهٔ دهن ترش باشد و طبع نرم بود و بول و براز گاهی سپید بود و گاهی سیاه و سبزی گراید
و تبهاء عسر پدید آید و بول سپید و غلیظ باشد و پشت چشم برآمده بود و اطراف نیز آماس کند و در جانب راست
گرانی بود **علاج** اگر سوء المزاج بی ماده بود باستفراغ حاجت نیفتد جز بتبدیل مزاج کردن و هرگاه که استفراغ
خواهد بود نخست شبانگاه حبی باید داد از ایاره فیقرا و غافث و لک و ریوند و بامداد مطبوخ هلیله دادن **صفت**
ترکیب حب ایاره بگیرند ایاره فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم لک مغسول دانگی ریوند چینی دو دانگ انیسون و مقل از
هر یک دانگی مقل را بآب کرفس حل کنند و داروها را بدان بسرشند و حبها سازند این یک شربه بود **صفت**
مطبوخ بگیرند هلیله مقشر کابلی پانزده درم افسنتین رومی و غافث از هر یک پنج درم گل سرخ ده درم تربد سپید
نیم کوفته سه درم سنبل یکدرم پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک دو درم تخم بادیان و انیسون
از هر یک دو درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته هفت درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد انجیر بستی
پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و صافی کنند و به بالاید و بیست درم فانید حراسی در مقدار صد درم
ازین بگذارند و بدهند و از پس استفراغ ماء الاصول دهند **صفت** ماء الاصول بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست
بیخ بادیان از هر یک ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک پنج درم نانخواه و انیسون از هر یک چهار درم
سنبل و اذخر و گل سرخ از هر یک سه درم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند شربه سی درم
تا چهل درم با سه درم روغن بادام تلخ و بادام شیرین نیم نیم میدهند **صفت** نسخهٔ دیگر قوی تر بگیرند
بیخها از هر یک پنج درم جند بیدستر یک درم همه در سه من آب بپزند تا بیکمن باز آید در بعضی نسخها سلیخه و اسارون
از هر یک دو درم آورده اند و مصطکی و حلبه از هر یک پنج درم نیز آورده اند و وج و راسن از هر یک دو درم
آورده و بیخ کبر و بیخ سوسن آورده اند و چنان سازند که هر هفته دوباره ایاره فیقرا ساده یا با چیزی ترکیب کرده
بدهند تا ماده پاک شود و آنرا که با سردی و تری سخت غالب بود ماء الاصول با روغن بادام بید انجیر و نقیع
حلبه کرطیخ او با روغن بادام تلخ سودمند بود چون ماده پاک کرده باشند معجونها و گوارشها افسنتین و
اقراص ریوند و دو دانگ و دواء الکرکم و اقراص غافث و خندیقون دادن گیرند و ضمادها که گفته آمد بر جگر می
نهند **صفت** شراب افسنتین بگیرند افسنتین رومی هفت درم قسط و مصطکی از هر یک چهار درم گل سرخ دو درم
غاریقون و ساذج هندی و سنبل و صبر از هر یک دو درم زعفران یکدرم همه نیک کوفته کنند و دو من انگبین
و چهار من شراب بهم بیامیزند و داروها را در خرقه فراخ بندند و در آن شراب و انگبین ممزوج اغارند و هفت روز

دیگر در آفتاب نهند تا سه باره دارو ما را تازه کنند هر بار هفت روز در وی بگذارند پس ازان صافی کنند
و شربه سی درم تا چهل درم بکار برند نافع بود صفت اقراص افسنتین بگیرند افسنتین و انیسون رومی و تخم بادیان و انیسون
از هر یک ده درم ریوند چینی و مغز بادام تلخ سبید کرده از هر یک برابر همه را بکوبند و اقراص کنند شربه بمثقال یا ما الاصول
که با سکنجبین عسلی دهند صفت اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی هشت درم فوه لک مغسول از هر یک چهار درم
تخم کرفس و انیسون و غافث از هر یک سه درم همه را بکوبند و با سکنجبین عسلی بسرشند و قرص کنند شربه یک مثقال
صفت نسخهٔ دیگر ترکیب محمد زکریا میکوبد بگیرند سنبل و مصطکی و عصارهٔ افسنتین و تخم بادیان و انیسون از هر یک
دو درم ریوند چینی دو درم اقراص کنند شربه دو مثقال با سکنجبین عسلی دهند صفت دوا الملک ضعیفی جکر
ابتدا را استسقا را سود مند بود و سدها را بگشاید بگیرند لک مغسول و قسط و حب الغار و ترمس و دارچینی و دارفلفل و
واسارون و قصب الذریره و قطر اسالیون و زراوند از هر یک سه درم ریوند چینی و سنبل و جنطیانا و فوه از هر یک
سه درم ساده هندی و بادام تلخ و قرنفل و مصطکی و حب بلسان از هر یک یکدرم همه را بکوبند و نیم فیقرا و مورد و اذخر
و زعفران و فلفل از هر یک یکدرم همه را بکوبند و با نکبین بسرشند شربه بمثقال صفت دوا الکرکم ضعیفی جکر و آماس صلب را
ابتدا را استسقا را سود مند بود بگیرند سنبل و سلیخه و اسارون و فوه از هر یک دو درم دارچینی و قسط و فقاح اذخر و
مصطکی از هر یک یکدرم زعفران و تخم کسنی از هر یک سه درم با نکبین بسرشند شربه بمثقال بکار برند صفت
دوا الکرکم بزرک از نسخهٔ عیسی بن صهار لخت بگیرند زعفران دوازده درم مرو مورد و انیسون و قطر اسالیون و ریوند چینی
از هر یک چهار درم سنبل شش درم فوه دو درم قسط و سلیخه و فقاح الاذخر و حب البلسان از هر یک یکدرم
رب سوس و حمیده و غافث از هر یک سه درم روغن بلسان نیم اوقیه مرچهار درم و در نسخهٔ سریانی بدل حب البلسان
حب البان است یکدرم کرد رومی سه درم با انکبین بسرشند چنانکه رسم است شربه یکدرم با ما العسل بیماری سبز را سود مند
بود و سده بکشاید و با دها غلیظ و آماس سخت را تحلیل کند صفت نسخهٔ دیگر صفت محمد بن زکریا بگیرند تخم کرفس
و بادیان و اهلیله و سلیخه و اذخر از هر یک یک اوقیه مرستش اوقیه زعفران یک اوقیه و نیم با انکبین مصفی بسرشند
شربه یک مثقال با ما الاصول دهند صفت اقراص المزر نسخهٔ ثابت بن قره بگیرند انیسون تخم بادیان بادام تلخ
افسنتین از هر یک برابر شربه بمثقال با سکنجبین عسلی یا عنصلی و اگر کسی را بچزی معتدل حاجت آید او را اقراص
غافث دهند اقراص غافث بگیرند غافث شش درم کل سرخ و سنبل از هر یک دو درم ترنجبین ده درم
طباشیر دو درم شربه بمثقال با سکنجبین دهند صفت داروی دیگر معتدل بگیرند نارین رومی سه درم با نکبین بسرشند
شربه دو درم با نکبین بسرشند شربه دو درم با سکنجبین این داروی را معجون نارین کویند صفت اثاثا یا بزرک

بیمه بعلها صلبرا

همه بیماریهای جگر را سودمند بود بگیرند مر و زعفران و افیون و جند بیدستر و بزر البنج و قسط مر و قردمانا و تخم خشخاش
سیاه و سنبل خوشبوی و بیخ غافث و جگر گرگ خوشک و سروی بزبریان کرده و سرو راست باید از هر یک
برابر کوبند و افیون و مر را بشراب انگوری حل کنند و همه را با انگبین بسرشند و از پس شش ماه بکار برند و اگر
شب خورد و بخسپد سخت سودمند بود اما ماساء کوچک منفعت هر دو یکی است بگیرند میعه و زعفران و قسط
و سنبل و افیون و سلیخه از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث هشت درم بیخ سوسن دوازده درم همه را
بکوبند با انگبین مصفی بسرشند و در نسخهٔ دیگر چهار درم مر و چهار عود بلسان آورده اند شربه نیم مثقال و جگر گرگ خوشک کرده
و کوفته یک کفچه با ماء العسل گر با سکنگبین سخت نافع است از بهر آنکه گوشت جگر گرگ و مزاج آن معتدل تر از جگر
همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جگر آدمی سخت موافق است و همه بیماریهاء جگر را سودمند بود
و شیر اشتر اعرابی که علف او بیخ و سنامکی و اذخر باشد گرفتن و بادیان و مانند آن با مقدار ده درم شکر
اخلاط سرد را از جگر باسهال بیرون آرد و سدها را بگشاید صفت حبی که بیماریهاء جگر را و استسقا را و تبهاء
کهن را سودمند بگیرند افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی و لک مغسول و انیسون و شاهتره
خشک و ایاره فیقرا از هر یک برابر با آب عنب الثعلب بسرشند شربه یکمثقال بشب وقت خواب خورند و اگر
خداوند علت را سرفه رنجه دارد جند بیدستر وزن همه داروهای رب السوس با وی بکار برند صفت خندیقون
بگیرند شراب انگوری کهن پانزده رطل بغدادی انگبین مصفی پنج رطل بغدادی زنجبیل و قاقله و قرنفل و دارچینی
و زعفران و فلفل از هر یک دو درم همه را نیم کوفته کنند و در خرقه بندند فراخ و درین شراب و انگبین افکنند
و بآتش نرم بپزند تا بهره از شراب برود و از آتش بردارند و دارو بمالند و بفشارند و از وی جدا کنند و درمی
مشک سوده در وی کنند و بیامیزند شربه وقیه صفت ضمادی سودمند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی و سنبل و صبر
و بیخ اذخر و صندل از هر یک چهار درم حب البلسان عود خام میعه و سلیخه و قسط و سک از هر یک دو درم
گل شش درم لادن یکدرم و نیم همه را بموم روغنی سوس بسرشند چنانکه رسم است و اگر حاجت بود بابونه
یکدرم و اکلیل الملک دو درم زیادت کنند بغایت سودمند بود صفت ضمادی دیگر بگیرند صبر و مصطکی و
و افسنتین از هر یک یکجزو گل سه جزو عود خام و سک و سنبل از هر یک دو جزو زعفران یکجزو بروغن مورد بیامیزند
جگر را قوت دهند بغایت و طعام کبک و گنجشک بریان کرده و نخود آب بروغن بادام تلخ و ماء اللحم و شراب کهن
نان در وی بریده کرده و فستق و مغز بادام تلخ و شیرین و مویز و فانید و حلوا انگبین بروغن بادام و روغن زیت
نافع بود و روزه داشتن و کم خوردن هم نافع بود باب چهارم اندر سوء المزاج خشک ساده که در جگر پدید آید

علامت وی آنست که دهان وزبان خشک باشد وتلخ بود وبول رقیق بود ونبض صلب وکشیده ولاغری
وذبول پدید آید وعضلها را شکم تشنج کنند علاج این عسر تر باشد وتدبیرهای تری فزای باید کرد وآب انار
شیرین بارو غن بادام شیرین وکشکاب وکندم آب بارو غن بادام وزردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت وآب کدو
وآب خربزه هندی وآب خیار ولعاب اسپغول می باید داد واگر چیزی معتدل باید لعاب تخم شاهسفرم باید داد
وبه نیم آب وبه پز تر وشیر تازه با شکر وگوشت بزغاله وتدبیرها که اندر علاج تب پیران گفته شد نافع بود وآب
با جلاب یا با آب انار شیرین آمیخته خورد باب پنجم که اندر جگر پدید آید علامت وی آنست که چشم وروی
براما سیده بود وتشنگی نباشد مگر وقتی که درگرما به مقام بسیار کند یا حرارتی دیگر بدو رسد ورطوبة بجوشد وتشنگی آرد
ونبض نرم وضعیف باشد وبول رقیق وگوشت اندامها خاصه گوشت سر اشیف نرم وآویخته شود واگر این علت
دراز کرد دیا استسقا اداکند علاج این هم عسر باشد وریاضت وکم خوردن واز آب خوردن باز داشتن
جندانکه توانند سود مند بود علاجها که اندر باب سوی المزاج سر دیاد کرده آمد واندر علاج سوء القنیه یاد کرده آید آنچه لایق
تر باشد بکزینند درین علت بکار برند باب ششم درسوء المزاج گرم وتر که در جگر پدید آید وعلاج آن باید دانست که
مزاج خون گرم وتر است وتولد خون در جگر است ازبهر آنکه مزاج جگر نیز گرم وتر است وبدین سبب این مزاج
جگر را مزاجی غریب نیست لیکن اگر با فراط کرد د علامتها خونی که معلوم است پدید آید ودرین خاصه اندر جگر گرانی
پدید اشود علاج نخست رگ باسلیق باید زد وشراب غناب وسکنجبین ساده وشراب ریواج دادن و
استفراغ بماء الجبن وآب عنب الثعلب حل کنند وبدهند صواب باشد وغذا طفشیل وکوک وشمال وسماق باو
زرشک یا فرماید باب هفتم درسوء المزاج گرم وخشک که در جگر پدید آید ومعالجات آن سر علامتی که درسوء المزاج
گرم یاد کرده آمده است از حرارت اندرون وخشکی دهان وزبان تشنگی وسرعت نبض وتلخی دهان ودراز
صفرای همه با فراط باشد علاج اگر مادهٔ باشد بجب بماء الجبن استفراغ کنند یا با آب عنب الثعلب وآب کاکنج
وآب کشنی با فلوس خیار جنبر وشربة بنفشه پس از استفراغ شیر خرز وشکر دهند وکشکاب کدو تر دردی پخته
بارو غن بادام یا رو غن بنفشه ورو غن نیلوفر وآب کدو با آب انار ترش وشیرین آمیخته وآب خربزه
هندی وآب خیار ولعاب اسپغول ازین جمله هرچه میسر شود با شکری باید داد وطعام قلیه کدو وقلیه خیار
وساک کوکی واسفاناخ وکشک جو وخایهٔ مرغ نیم برشت زرده وسپیدهٔ بارو غن بادام شکر باب هشتم
درسوء المزاج سرد وخشک که در جگر پدید آید علامت دق وی آنست وعلامت زبول وعلامتها مزاج سرد
که یاد کرده آمد ظاهر باشد علاج مرهمها وضمادهای گرم که در علاج سرد یاد کرده آمد بر و غن نرگس

وبروغن خیری وروغن سوسن وروغن یاسمن وموم زرد سازند بکار برند وماء الاصول با روغن بادام شیرین
دهند ودواء المسک ومعجونهاء گرم سودمند بود وطعام گندم آب وسوسن آب حلبه پس از آنکه از گرمابه بیرون
آیند وزردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت با شکر ودارچینی بغایت سودمند باشد وهمچنین ماء اللحم با شکر ونان پاکیزه
در شراب کهن مزوق ثرید کرده نافع بود وآب با ماء العسل آمیخته خورد یا با شراب کهن **باب نهم از**
جزو نخستین در تدبیرهاء خداوند جگر کوچک کسانی باشند که جگر ایشان کوچک باشد وافشرهٔ کیلوس که
از معده بجگر آید در وی نگنجد وبران جای تنگ باشد وبر جگر گران گردد وقوتهای او از گواریدن وتصرف
کردن دران عاجز آید وتن از غذا بهره بمقدار حاجت نیابد علامت وی آنست که اگرچه طعامی لطیف
مقداری معتدل خورند گرانی کند وبادها در شکم افتد وقوتهاء تن ضعیف باشد وتن لاغر بود از بهر آنکه حاجت
خویش از غذا نیابد وکوتاهی انگشتان نشان کوچک جگر باشد **علاج** طعام او چیزی باید که از آن
غذای بسیار خیزد وزود گوارد چون غذاها که در کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است وآنچه بیکبار خواهد خورد
بتفاریق خورد هرچند روز شربتی وداروئی که سده را بگشاید وجگر را با درار البول یا بنرم کردن طبع
پاک کند بکار دارند **باب دهم در چیزها که جگر را زیان دارد** بباید دانست که از چیزهائی که جگر را زیان دارد بر طعام
خوردن است یعنی طعام نخستین ناگوارنده طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد وخوردنیهاء الوان بی ترتیب
خوردن زیان دارد وترتیب آن در کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است وناشتا واز پس ریاضت
واز پس گرمابه واز پس جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند وباشد که باستسقا ادا کند واگر بضرورت
آب باید آب را با شراب ممزوج باید کرد وسخت سرد نباید خورد لیکن اندک اندک باید مزید وطعامهاء
لزج نخورد از بهر آنکه از وی سده تولد کند وزیان دارد واز شراب شیرین سده تولد کند از بهر دو کار
یکی آنکه جگر را لحم مزاج گرم وتر است که او راست وشراب شیرین را که ملایم مزاج او بود زودتر بخود کشد دوم آنکه
شراب زودتر که زود زود بجگر رسد واز ثقل او واز چیزی که بصحبت او رفته باشد سده تولد کند ونان
فطیر وبرنج بشیر وقطایف وسر وپاچه گوسفند وگوشتهای غلیظ ~~وطعامهای~~ که هرچه خوش بوی است
واخلاط را از عفونت باز دارد وگشاینده است چون دارچینی وفقاح اذخر وهرچه در وی قوت
زدودن است چون کشکاب وهرچه در وی قوت پزانیدن است وقوت قبض چون زعفران وهرچه
لحم او خوش وشیرین است چون بادام وفستق وفندق ومویز جگر را سود دارد وکسنی دشتی وبوستانی
جگر را سودمند بود وکسنی وآب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد **جزو دوم** اندر شناختن حالهاء ضعیفی

جگر را نشاید **باب یازدهم**

وسده و درد جگر و این جزو بحث باب نخستین اندر ضعفی جگر و علاج آن خداوند جگر ضعیف را بتازی
یکبود گویند و ضعفی و درد جگر را کباد گویند جالینوس گوید یکبود آنرا گویند که افعال جگر او باخلل باشد بی آنکه اندرو
آماسی یا ریشی یا دیله بود و اسباب ضعفی جگر چهار نوعست یکی آنکه انواع سوء المزاج خاصه جگر است یا سوء
المزاج همه تن با ماده دوم خلطی که در کار اندامها افتد که جگر را آن مشارکتی است جون زهره و سبرز
و کرده و معده و امعا و رحم و سینه و اندامهای دم زدن سیوم اندامهای کرم و سرد و صلب سرطانی و نرم
بلغمی چهارم قرحه و دیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره جنان باشد که جگر را اندر حد اکردن صفرا
از خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و خلل در کار کرده جنان باشد که جگر را در حد اکردن باب
از خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید از بهر انکه کار جگر اکار نیست که افثره کیلوس را از معده
بستاند و خون کرداند و خونرا صافی کند و باندامها فرستد و فضلهای صفرائی و سودائی و آبی را که اندامها
بدان حاجتمند نباشد و بدین اندامها مذکور فرستد و این اندامها بقوت جاذبه که ایشان راست آن
فضلها را از جگر بخویشتن کشند و ازوی قبول کنند و از دفع جگر و جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید
و مشارکت در کار جگر پدید آید و کار او ضعیف کردد و خلل در کار معده جنان باشد که کیلوس ناگوارنده و تمام
ناپخته یا تباه گشته بجگر رسد و خلل در کار امعا جنان باشد که در منفذی که میان زهره و امعاست و صفرا
ازان منفذ بروده آید سده افتد و آنچه نصف رودست در زهره بماند و ازان دو مضرت حاصل آید یکی آنکه
بسبب نرسیدن نصبی از صفرا بروده قولنج تولد کند جنانکه در کتاب نخستین یاد کرده آمد و دوم آنکه جون
نصف رودست از صفرا اندر زهره بماند زهره ممتلی کردد و صفرای دیکر از جگر نتواند کرد و خلل در کار رحم جنان باشد
که خون حیض بسیار رود و از جگر میکشد تا جگر سرد شود و همه تن ضعیف کردد یا حیض باز ایستد و این فضلها
که دفع افتادی در جگر و تن بماند و آنچه بمشارکت سینه و اندامهای دم زدن بود جنان باشد که اکر این اندامها
المی و آماسی بود و بسبب پوستکی غشا بیکدیکر و پوستکی رکها که از جذبه جگر برآمده است بدین اندامها الم
بجگر باز دهد خاصه بجانب مجذب از بهر انکه این جانب باندامهای سینه پوسته تر است و نزدیکتر و بسیار بود که
قوتهای جگر بیکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعفی قوت جاذبه و ماضمه از سردی و تری
بود و ضعفی قوت ماسکه از تری بود و ضعفی قوت دافعه از خشکی بود علامتهای رنک روی یکبود زرد بود و بعضی [illegible]
[illegible] و بول غسالی نشان آن بود که کار جگر اندر خون کرداندن افثره کیلوس که از معده بوی رسیده
باخلل و تقصیرست و به باید دانست که باخر مرض برازغسالی کردد و اکر خداوند علت محرور بود نخست مانند صدیدی کردد

ضعف جگر
عدد ۲۰

نصف را بسیار کار و نصف را بسیار کار و بعضی را بسیار کار و بعضی را بسیار کار

واز بستر مانند خونی سوخته بود و بیشتری چنان باشد که پیش از غسالی صفرائی او بوده باشد و اگر خداوند علت سرد مزاج
بود در اول براز دهم چون خون عفن بود و باخر براز محرور میرود مختلف گردد چه برنگ و چه بقوام و مکبود را بوقت
گذشتن کیلوس بماساریقا و بوقت هضم در جگر دردی نرم پدید آید و از موضع جگر تا بهلوهاء خرد برسد
که آنرا بتازی الاضلاع الخلف گویند و علامتهاء مزاجها جگر آنچه با ماده بود و آنچه بی ماده بود در جزو نخستین یاد کرده آمد
و آنچه اندرین موضع یاد کرده آید آنست که جگر گرم اخلاط را گرم کند و باندامها فرستد و بدان سبب اندامها گرم شود
و آرزوی طعام برود و باشد که تب آرد و بول سرخ و زرد باشد و تشنگی بسیار بود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند
و آرزوی طعام بسیار آرد و باول تب نباشد لیکن چون روزگار برآید و خون سرد که اندر وی بماند تباه گردد
تب و گرانی جگر پدید آید و جگر سرد اخلاط را آب ناک کند و طبع را نرم دارد و باخر باستسقا ادا کند و جگر خشک
اخلاط را غلیظ کند و اندک گرداند و بول نیز اندکی گرداند و بول نیز اندکی آید و علامت آنکه ضعیفی جگر بمشارکت
زهره است آنست که رنگ روی زرد یرقانی شود و باشد که بسبب سده میان زهره و رودها افتاده بود
سپید باشد و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست بیماریهاء سپرز بوده باشد و رنگ روی
بسیاهی و تیرگی گراید و اگر بمشارکت معده بود ناگواریدن طعام و احوال معده بران گواهی دهد و اگر بمشارکت
رودها بود قراقر و پیچیدن رودها و قولنج بران گواهی دهد و اگر بمشارکت گرده بود تغیر حال و علامتهاء سوی القنیه
پدید آید و اگر بمشارکت رحم بود تغیر حال حیض علامت آن بود و آنچه بسبب آماس و قرحه و دبیله مانند آن بود
علامتهاء آن در جایگاه یاد کرده آید و علامتهاء ضعیفی قوتهاء جگر آنست که اگر قوت جاذبهٔ او ضعیف باشد
~~افشرهٔ کیلوس را با ثقل سردها فرود آید~~ از ثقل جدا نتواند کرد و بخویشتن نتواند کشید تا هاضمه آنرا بگوارد
و اندامها ازان غذا یابد بدین سبب در تن لاغری پدید آید و پس ازان اسهال کند اسهالی تر و سپیدی
گراید و حال این کیلوس و منفعت آن در کتاب نخستین در تشریح امعا یاد کرده آمده است و اگر معده
با ضعیفی قوت جاذبهٔ جگر قوی باشد ثقل که فرود آید بقوت معده گواریده باشد و اگر معده ضعیف باشد ثقل که فرود آید
نگواریده باشد و سبب ضعیفی جاذبه جگر ناسوده بود که در میان رودها و جگرها افتد یا آماسی و اگر قوت ماسکه
ضعیف باشد افشرهٔ کیلوس را که جاذبه جذب کرده بود نگاه نتواند داشت چندانکه قوت هاضمه آنرا بگوارد و علامت
وی آنست که طبع نرم بود و تن لاغر شود و لیکن طبع وی را دیرتر ازان آید که از ضعیفی جاذبه آید و رنگ ثقل بسرخی گراید
و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع بود یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید غسالی بود دوم آنکه
جگر افشرهٔ کیلوس را ناگواریده باندامها فرستد و تهیج پدید آید و باستسقاء لحمی ادا کند و اگر قوت دافعه ضعیف بود

که از جگر بروده فرود آید

فضلها را از خون جدا نتواند کرد و بول اندک باید و کم و لک بود و طبع نیز کمتر آید و فضلها با خون باندامها رود و علامت
وی آنست که آن فضله بهر اندامی که گراید اما سی و بیماری تولد کند و اندر منفذها و تب عفونی پدید آید و رنگ
وردی بگردد و درشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قولنج تولد کند و بعضی را استسقا و بعضی را
یرقان زرد و سیاه و بعضی را گرد و خارش و قوبا پدید آید معالجات نخست تامل باید کرد تا معلوم گردد که
سبب ضعف جگر چیست در بیشتر حالها سردی و تری بود و خشکی کمتر باشد بدین سبب اندر علاج او داروها
لطیف کرم کنند و بزائیدو کشاینده بیشتر بکار آید و این داروها از داروی قابض خالی نباید که گوهر جگر را
بقوتی قابض قوت دهد و عفونت باز دارد جوز زعفران و انار ترش و شیرین که آنرا بتازی المز گویند اندر علاج
جگر بکار آمده است و هر چه بدو ماند از بهر آنکه در وی قوت قبض است تبریدی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حدت را
تسکین دهد بشیرینی رطوبت را بزداید و سده را بگشاید و برودت تری را معتدل کند و مویز که بادانه بنگ گشایند
ازین نوع باشد و آنجا که تحلیل باید کرد و اگر اماس بود با سده داروهای آن از داروهای قابض خالی نباید که
باشد داردی قابض دور باید داشت و اگر در جگر ماده ای بود که باستفراغ حاجت آید تامل کند اگر ماده
خونی بود فصد باید کرد و اگر خلطی غلیظ و لزج است استفراغ بغاریقون کنند و اگر رقیق است و بکری میل دارد
استفراغ بافتنین و عصارهٔ غافث کنند با داروی که قوت استفراغ باندازهٔ حاجت یاری دهد
و گاه باشد که اسهال پدید آید و طبیعت است و مصلحت است و جگر بدان پاک نمی شود مددی دهند تا زود تر پاک شود
اگر باز باید داشت داروهای خوشبوی گشاینده و قوت دهنده باید داد و قبضی معتدل و کمی دنی باندازه صفت
داردی که جگر را پاک کند و قوت دهد بگیرند تلک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم عصارهٔ غافث و تخم بادیان
و تخم سرمق از هر یک پنجدرم افتنین شش درم تخم کشنیز ده درم کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم شربه دو درم
معجونی که جالینوس میکوید بیمار یها جگر را موافق بود بغایت بگیرند مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال از عفران
یکمثقال در بعضی نسخها نیم مثقال قصب الذریره دو مثقال مقل الیهود دو مثقال و نیم دارچینی یک مثقال در بعضی نسخها
دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دارشیشعان دو مثقال انگبین
شانزده مثقال مقل را اندر شراب حل کنند و با دارو بهم بسرشند چنانکه رسم است شربه یکمثقال جالینوس گوید
این معجون مرکبست از داروهائی که هریک بخاصیتی با جگر موافقت کنند بعضی قابض است که جگر را قوت دهد و بعضی
پزاینده است و بعضی صدید و مادهٔ بد را تشفت کنند و پاک کننده است و بعضی مزاج را بصلاح باز آرنده است
و بعضی عفونت را باز دارنده است و دارچینی و سلیخه ضد عفونت آید و مزاج را بصلاح باز آرند و صدید را دفع کنند

و با داروهائی

وبا داروهای زیانکار باز کوشند و مضرت آن باز دارند و دارچینی قوی از سلیخه است و هر دو سنبل و غیر آن قوی تر آید
درین باب و زعفران و دارشیشعان عفونت باز دارنده و بزاینده و قبض کننده و مویز جگر را سخت موافق است وزن او
درین معجون بدین مقدار از بهر آنکه دند تا شربتی او را بدیگر داروها شکسته باشند و قوتهاء جگر داده تا موافق تر باشد
و مقل نرم کننده است و بزاینده و تحلیل کننده و علک البطم گشاینده و زداینده است اگر حرارتی بیشتر بود افیون
و بزر البنج درین معجون زیادت کنند و منفعت آن بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه در وی افیون و بزر البنج است
و داروهای قوی کننده نافع است انواع ضعف جگر را و جگر گرگ خشک کرده و کوفته مقدار کفچه با شراب بدهند
بخاصیت سودمند بود و هرگاه که علاجها بواجب کرده باشند شیر اشتر اعرابی دادن نافع بود و ضمادها که در
علاج ضعیفی معده یاد کرده آمده سودمند بود و اگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد آبی و سیب شامی
و امرود چینی و انار ترش و شیرین سودمند بود اگر سده باشد آب کشنی و کشنیز پراکنده و با اندکی تودری و اگر
حرارت سخت قوی نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در او کنند و در ضعیفی قوتهاء جگر نگاه باید کرد
و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و بسباسه و جوز بوا و کندر و مصطکی و قصب الذریره و سعد سودمند بود
و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد داروهاء قابض زیادت کنند و از داروهای گرم بکاهند و اگر با داروهای گرم
و داروهای قابض که با آن برابری کند بیامیزند صواب باشد چون گلنار و طراثیث و گل سرخ و اگر قوت
جاذبه ضعیف باشد داروهای قابض کمتر باید کرد و داروهای گرم خوشبوی بران غالب باید و از قابض بیش از آن
نباید که قوت جگر را نگاه دارد و درین موضع ضمادها و طلاها موافق تر بود و اندرین باب از تدبیر گشادن سده غافل
نباید بود و اگر دافعه ضعیف باشد تدبیر گشادن سده باید کرد و گرده را گرم گردانیدن و به باید دانست که همه انواع
سوء المزاج همه قوتها را ضعیف کند و اگر چه ضعیفی قوت هاضمه و جاذبه بیشتری از سردی بود گاه باشد که سبب
ضعیفی سوء المزاج گرم باشد چیزی سرد باید داد تا قوت باز آید بدین سبب هر جا که قوتی ضعیف باشد
نخست تامل باید کرد تا سبب آن کدام نوع از انواع سوء المزاج است که مزاج را بدل باید کرد و موافق ترین
طعامی خداوند جگر ضعیف را گوشتها سبک و نازک بود و نان پاکیزه که از گندم پاکیزه بزند و کشکاب محرور را ساده
دهند و مبرود را با نگبین دهند و زرده خایه مرغ نیم برشت و انار با که از انار دانگ و مویز بزند با قدری فلفل و دارچینی
بکار می برند سودمند بود **باب دوم در سده** که در حدبه جگر افتد و علاج آن سده جگر یا در جانب محدب افتد
سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت دافعه و آنچه در جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی و خامی و ناگوارندگی
افشره کیلوس از معده بجانب مقعر جگر اندر آید و آنچه غلیظ تر و خام تر بود آنجا بماند و آنچه رقیق تر و پخته تر بود

بودینه

بگذرد و بجانب محدب آید و سبب بزرگتر اندر تولد سده خوردن طعامهای غلیظ و لزج است و خوردن گل خاصه اگر از پس
طعام ریاضت و حرکت کنند یا در گرمابه شود یا زود بر اثر آن نبیذهاء گران خورند و بسیار باشد که سبب سده تنگی
و باریکی رگهاء جگر باشد که از آفرینش چنان آمده باشد و باشد که سبب آن خوردن چیزهاء قابض چون آبهاء معدن است
و غیر آن به باید دانست که تحلیل سده که در جانب مقعر بود باسهال باشد و با درد کمتر بود و تحلیل و استفراغ آنچه بجانب
محدب بود با درار تولد باشد و هرگاه که سده کهن شود یا اماس تولد کند با تبهای عفونی و بیشتر باستسقا ادا کند و
گاه باشد که بادها و دردهاء صعب تولد کند و گروهی گفته اند ممکنست که بر دهنهاء رگهاء جگر گوشتی و فزونی و ثولولی پدید آید
و شیخ رئیس رحمة الله میگوید این سخن از تحقیق دورست از بهر آنکه رگها عصبانی است و بر وی ثولول نروید و نه
گوشت فزونی اگر بنادر نزدیک وی یکبار اتفاق افتاده باشد همه را بران قیاس نتوان کرد **علامت** سده دو نوعست
یکی آنکه از ثقل رقیق و بسیار و بسپیدی بود از بهر آنکه راه افشره کیلوس که می باید که بجگر آید و در جگر خون گردد و آب
از وی جدا شود و بگرده و مثانه فرود آید بسته بود و آنچه بهره جگر است از کیلوس و آب بیشتری با ثقل آمیخته بروده
فرود آید بدین سبب براز بسیار و رقیق سپید و قام بود دوم آنکه در جانب محدب جگر گرانی بود از بهر آنکه جگر را از آن
مقدار افشره کیلوس که بدو اندر آید بسبب سدها ممتلی گردد و از وی بدشواری دفع شود خاصه اگر سده در جانب
محدب بود جگر گرانی بود از بهر آنکه گرانی بیشتر بود و فرق میان سده و اماس آنست که اماس با تب و گرانی بود
و با درد صعب لیکن گرانی سده بیشتر از گرانی اماس بود و درد نباشد و اگر باشد کمتر از درد اماس بود و تب نباشد
و خداوند سده اندک خون و بدرنگ باشد که خداوند سده را بسبب مشارکت جگر با اندامهاء سینه تنگی نفس پدید آید
علاج گشادن سده که در جذبه جگر باشد بداروهای ادرار کننده باید کرد اما اگر حرارتی باشد آب کسنی و سکنگبین و آب
لسان الحمل و برگ او و بیخ او باید داد **صفت** سکنگبین که سده را بگشاید و گرم نباشد بگیرند بیخ کسنی و تخم کسنی
کوفته و تخم خرفه و تخم حماض کوفته و تخم خیار کوفته همه را در سرکه و گلاب بجوشانند و به پالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند
و کشوث بس گرم کرده نیست و گشاینده است و ریوند چینی بدو نزدیک است و افسنتین رومی بهر دو نزدیک است
و سکنگبین بزوری که تخمها بسیار در وی نباشد هم باعتدال نزدیک است و فاضل ترین داروها که سده را بگشاید
و مزاج را نه گرم کند و نه سرد سرخس است و کمافیطوس نیز در گشادن سده فعلی قویست لیکن گرم تر از سرخس است
بمقداری اندک و اگر با کسنی دهند معتدل شود و اگر بچیزی گرم حاجت آید سکنگبین از انگبین سازند و تخمها بیشتر
کنند و سکنگبین عنصلی و اصل السوس و هلیون بیکدیگر نزدیکست و اگر سرد تر باید آب کسنی و آب کشوث دهند و اگر
گرم تر باید با شراب دهند و سرکه سیر و سرکه انگدان و سرکه کبر همه گشاینده اند و میل بگرمی دارند و داروهاء گرم و گشاینده

و ادرار کننده

وادرار کننده اسارون و سلیخه و قطر اسالیون و زراوند مدحرج و قوه ایرسا و غاریقون و افتیمون و عنصل و جعده و قنطوریون
باریک و عصارهٔ او و جنطیانا و نرمس و سکنکبین و عسلی که بقوه سازند و بیخهای قوی و انجیر بستی بروغن بادام
تر کرده و فستق نیز ازین جمله است و از داروهای مرکب ماء الاصول سخت قوی است صفت آن بگیرند بیخ کرفس
و بیخ بادیان و بیخ کبر و بیخ سوسن و بیخ اذخر از هر یک ده درم مصطکی و انیسون و ریوند چینی و قسط و قوه از هر یک
پنج درم حلبه پانزده درم مویز دانه بیرون کرده چهل عدد انجیر بستی پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است
شربتی سی درم تا چهار درم روغن بادام تلخ و شیرین نیمانیم صفت داروی که سده را بگشاید بگیرند غاریقون
و صبر و قسط و بیخ کبر و هر یک برابر شربه یکمثقال با سکنکبین صفت داروی دیگر بگیرند فقاح اذخر و جنطیانا
و غاریقون و بادام تلخ از هر یک جزوی شربه یک مثقال با سکنکبین و دواء الک و دواء الکرکم و اقراص
افسنتین داروی معتدل و حسی که در باب سیوم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است صفت
اقراص لک که سده بگشاید و جگر را قوت دهد بگیرند لک و قوه و انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین و بادام
تلخ و قسط و ریوند چینی و عصارهٔ غافث و زراوند طویل از هر یک برابر شربه یک مثقال با سکنکبین و از پس این
علاجها شیر اشتر دهند خصوصاً شیر اشتر اعرابی و اگر اعرابی نباشد اشتر را بادیان و کرفس و کسنی و شیح و
بابونه و افخوان و اذخر دهند و اگر این چیزها سالها حاضر نباشد تخم کرفس و تخم بادیان و شیح و تخم کسنی و بابونه
خشک و افخوان خشک و اذخر بر علف او بیامیزند باب سیوم در سده که در قعر جگر افتد و معالجات آن
اگرچه تدبیر گشادن سده که در قعر جگر افتد بداروهای مسهل باید کرد اما نخست تدبیر بزانیدن و نرم کردن ماده باید کرد
و از داروهای مسهل سبکتر باید داد چون ایاره فیقرا که با بسفایج و غاریقون ترکیب کرده باشند صفت آن ایاره فیقرا
یکدرم غاریقون و بسفایج از هر یک دو دانگ انیسون دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر ایاره فیقرا با ریوند
ترکیب کنند صواب بود صفت فیقرا یکمثقال ریوند چینی دو دانگ ملح دانگی حب کنند چنانکه رسم است
و نقیع صبر با انیسون و روغن بادام تلخ سود دارد و طبیخ جنطیانا سده را بگشاید و آماس صلب را نرم کند
صفت آن بگیرند جنطیانا نیم کوفته چهار درم افسنتین رومی هفت درم اکلیل الملک پنج درم مویز دانه بیرون کرده
چهار درم انجیر بستی بیست عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند شربت چهل درم با روغن بادام صفت
مطبوخ ریوند بگیرند ریوند چینی ده درم افسنتین درم سداب و یکدسته فقاح اذخر هفت درم مویز دانه بیرون کرده
چهل درم انجیر بستی بیست عدد حلبه ده درم جمله را بپزند چنانکه رسم است شربه چهار وقیه با روغن بادام بکار برند و حقنها
که در وی تخمها گشاینده باشند سخت موافق بود و اگر بمسهلی قوی تر حاجت آید طبیخ افتیمون و لوغاذیا و

بتا دریطوس وحب اصطمخیقون اولیتر بود واگر مزاج میل سردی دارد معجونهای گرم وگشاینده بکار داشتن سودمند بود
ودوالک ودوالکرکم سور باب گذشته یاد کرده آمده است وقنداذیقون که در علاج معده یاد کرده آمده است وتریاق
اربعه که در علاج صرع یاد کرده آمده است وهمچون فودنجی وامروسیا وسنجرنیا ومعجون مشک ومعجون الجذان سیاه که
در قرابادین یاد کرده آید این همه موافق باشد وسرخس وکافیطوس سده مقعر ومحدب جگر را بگشاید وگرم نشیند
واگر سرخس با بیخ کسنی دشتی وناردین رومی ترکیب کنند داروی معتدل وگشاینده بود **صفت** آن بگیرند
سرخس سه درم بیخ کسنی دشتی دو درم ناردین ده درم افسنتین دو درم همه را بانگبین مصفی بسرشند شربه از دو درم
تا چهار درم واگر سده کهن باشد رگ مابض از پای راست بزنند اما ضمادها از کندر واشق وکمافیطوس وانیسون
ومصطکی وزعفران وروغن ناردین وموم مصفی سازند یا از ترمس وجعده وقوه وانیسون وتخم کرفس وتخم بادیان
ومانند این **باب چهارم** در سده که از خوردن چیزهای قابض تولد کند علامت این سده سبب او باشد وعلاج آن
بچیزهای نرم تری افزای باید کرد چون شیر خر وشکر وکشکاب وروغن بادام وآب کدو وهرچه در جزو نخستین
وبعلاج سوء المزاج خشک یاد کرده آمده است بکار بردن سودمند بود وهمچنین علاج آنکه جگر او کوچک باشد
وآنکه در اصل آفرینش رگهای جگر او تنگ وباریک افتاده باشد وآنچه درین باب آمده است فرقی نیست:
باب پنجم در بادها که در جگر تولد کند وعلاج آن بسیار بود که در زیر غشاء جگر بخاری گرد آید وکثیف شود
وازان بادها تولد کند وسبب آن یا ضعیفی قوت هاضمه باشد یا خوردن طعامهای بادناک وگاه باشد که
باد در زیر جگر افتد چنانکه در زیر سپرز پدید آید اگر باد در زیر جگر باشد هرگاه که دست بروی مالند قراقر بکند وگاه باشد
که از مالیدن پراکنده گردد واگر باد در زیر غشاء جگر باشد هرگاه که دست بروی نهند قراقر کند وخداوند علت در جگر
تمددی یابد بی گرانی وبی تب برخلاف آماس وسده که سده از گرانی خالی نباشد وآماس بی تب نبود
علاج این همچون علاج سده بود هم بداروها ومعجونهای گشاینده که در باب گذشته یاد کرده آمده است وباشد
در گرمابه رفتن ویک قدح برف ناشتا خوردن وآب گرم خوردن ورگوهای گرم وارزن ونمک گرم کرده
برنهادن سودمند بود وبسیار باشد که تکمید زیان دارد وبادها را بجنباند تاملی باید کرد تا تمدد بکدام جانب
میل دارد واگر میل بجانب امعا دارد نخست داروی مسهل دهند واگر بحجاب وسرهای پهلو میل دارد یا بسوی پشت
وگرده می کشد داروهای ادرار کننده دهند پس تدبیر سکنجبین که بادها کنند بتکمید وغیر آن **باب ششم در**
درد جگر ومعالجات آن به باید دانست که سبب درد سخت که در جگر پدید آید یا آماسی گرم باشد یا بادی غلیظ
وبدین سبب بسیار بود که خداوند درد جگر را تب آید ودرد او زایل شود از بهر آنکه حرارت تب باد غلیظ وبدین سبب

باد غلیظ را

باد غلیظ را تحلیل کند و در کتابی که بقراط معنویت همی آید که هرگاه که شخصی را در دو جگر بدید آید و در پس سر او خارشی صعب تولد کند بر قفا، او بثره چند یک دانه با قلی برآید و هر دو با نگشت از هر دو بای او آماس کند خداوند علت روز پنجم نیش از برآمدن آفتاب بمیرد و میگوید هر گرا این علت پدید آید عسر و تقطیر بول با آن بود و گروهی میگویند این چند کلمه را بر گور بقراط نبشته یافتند و شیخ رئیس رحمة الله میگوید همانا که سبب این درد جگر و خارش و بثره قفا و آماس انگشتان پای عسر تقطیر بول است و آنگه مادهٔ بد که ببول دفع می افتاد بسبب عسر بول باطراف بازگردد و از تیزی و تلخی و نرمی طبع بولی آن ماده این بثره و خارش و آماس و درد جگر تولد کند **علامتها** انواع سوء المزاج و علامت باد غلیظ همه در بابها گذشته یاد کرده آمده است و علامت آماس در خرد سیم یاد کرده آید **علاج** انواع اعلاج انواع سوء المزاج یاد در علاج سده همه در بابها گذشته یاد کرده آمده است و معلوم شد و علاج آماس آخر دسیم یاد کرده آید و طبیبان پیشین درد جگر را بقولی مطلق یاد کرده اند و آنرا علاجهای خاصه فرموده و آن علاجها خداوند جگر صلب را سود مند بود **صفت** داروئی که درین باب نافع است بگیرند عصارهٔ برگ سرو دو دوقیه با سکنگبین بدهند **صفت** داروی دیگر بگیرند طبخ برگ سرو دو دوقیه ریوند چینی نیم درم زعفران دو دانگ تخم کرفس و تخم بادیان از هر یک دانگی بکوبند نرم و با آن طبخ بدهند **صفت** داروی دیگر بگیرند کل جهار درم سنبل و مصطکی از هر یک دو درم عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین دو لک مغسول و ریوند چینی و فقاح اذخر و زعفران و فوه و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و **صفت** عود خام از هر یک درمی عود بلسان نیم درم شهر تره دو درم با جلاب یا با سکر آنچه صواب بیند بحکم مشاهده دهند و اگر چنان باشد که باد در جگر اسهال بود بگیرند دردی تنبیر پخته و لک و ریوند و سنبل از هر یک یکدرم خبث الحدید هفت درم با دوقیه آب کشنیز تر بدهند چنانکه از داروهای در هر شربتی دو درم باشد یا سه درم و از آب کشنیز تر چندانکه نصیب این قدر آید و از طعامهای غلیظ پرهیز کند **جزو سیم** اندر شناختن انواع آماسها که در جگر پدید آید و اسباب و علامات و معالجات آن و این جزو شش باب است **باب نخستین** اندر یاد کردن آماس گرم که در جگر پدید آید و علاج آن آماس جگر یا در جگر باشد یا در عضلها که بر بالای وی نهاده است یا در ماساریقا یا در غشاء درکها، جگر و این کمتر افتد یا در همه اجزای جگر افتد و این نیز کمتر افتد و آنچه در جگر افتد یا در جانب محدب افتد یا در جانب مقعر و ماده آماس یا خونی آرد یا صفرائی یا سوداوی یا بلغمی بود یا سوداوی و صلب و سرطانی یا باد باشد چون آماسی بزرگ شود فشارش بفم معده یازد دهد و رای جالینوس آنست که سبب قواق ماده صفراست که از جگر ماده بمعده درآید و فم معده را بسوزاند در جمله اگرچه معده را با جگر

مشارکتی است بدان عصب که یاد کرده آمد لیکن آن عصب باریکست و تا آماس بزرگ نبود که زحمت و فشردن آن
بفم معده باز دهد فواق تولد نکند و اگر آماس در هر دو جانب جگر بود هر دو نوع علامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود
و بسیار بود که آماس در یکجانب جگر بود و سبب مشارکت جانب دیگر آماس گیرد و همه علامات هر دو جانب پدید آید
لیکن نخست علامتها جانب دیگر و اگر آماس در غشا و رگهاء جگر بود درد جگر صعب تر باشد و تب سوزان تر و همه
انواع آماس گرم و سرد بآخر باستسقا باز گردد از بهر آنکه آماس نوعی و ماده آب ناک بسبب سده
اندر ماساریقا بماند و گذر نکند و سبب استسقاء زقی و لحمی گردد و اگر آماس در عضلهای شکم بود شکل آماس بر شکل
عضله بود بعضی از درازی و بعضی از پهنا و بعضی بوریب چنانکه در تشریح یاد کرده آمده است و آماس عضله زود
ظاهر گردد و آماس جگر آنچه در جانب مقعر بود ظاهر نباشد مگر که سخت عظیم گردد و آماس حدبه نیز بدان زودی
ظاهر نشود و از علامتها که در آماس جگر ظاهر بود در آماس عضله بس چیزی پدید نیاید و هر گاه که بینند که عضلهای
شکم خشک و لاغر می شود به باید دانست که در جگر آماس گرفت و اگر قوت معده و جگر قوی باشد و آماس در جانب
مقعر بود طبع خشک باشد و اگر قوت معده و جگر ضعیف بود طبع نرم باشد و اسهال در پیوندد و خطرناک باشد
و بقراط رحمة الله میگوید که هر گاه که در اول بیماری براز غلیظ و سیاه بود به باید دانست که در جگر آماسی عظیم است
و گرم و اگر آماس در ماساریقا بود علامتهای آن همچون علامتهای آماس جگر بود و لیکن تب نرم تر باشد
و گرانی و تمدد زندرون تر بود و تمدد بیش از گرانی بود و هر گاه که علامتهای سده و علامتهای آماس ظاهر نبود
و براز رقیق و کیلوسی بود و هضم معده ضعیف نبود و اندرون شکم تمددی باشد و تبی صعب می آید بباید دانست
که در ماساریقا آماسی گرم است و حال آماس گرم از سه بیرون نباشد تحلیل افتد و بگذرد و زایل شود یا نضج پذیرد
و ریم کند و بثره گردد یا صلب گردد و سبب صلب گشتن آن بود که اندر داروهای سرد و قابض افراط رود
و بحران آماس حدبه و عضلهای شکم یا برعاف باشد خاصه که از بینی راست آید یا به عرق یا به بول بود و بحران
آماس مقعر یا بعرق یا باسهال یا بقی و از بهر اینست که علاج آماس و سده حدبه بداروهای ادرار کنند باید کرد
و علاج آماس و سده مقعر بداروهای ملین و مسهل باید کرد **معالجات** نخست رگ باید باسلیق باید زد یا
اکحل و اگر رگ زدن تاخیر گردد و داروهاء رادع بکار داشته آید بیم باشد که آماس صلب گردد و اگر داروهای
محلل بکار داشته آید بیم باشد که آماس بزرگتر شود و الم فزون تر پدید آید بدین سبب که آنرا رگ زدن ممکن گردد
تاخیر نشاید کرد باندازه خون بیرون کردن و در ابتدای علت اندر شربت و غذا و طلاها رادع چاره نیست
لیکن صواب آن بود که چیزی محلل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را فراهمی گیرد صفرا

بدان سبب

بدان سبب اندر جگر بماند و سبب زیادت شدن آماس گردد دوم آنکه اگر بکار داشتن چیزهای رادع افراط رود
بیم باشد که آماس صلب باشد و تحلیل حاجت آید و اگر در تحلیل افراط رود قوت ضعیف گردد بدین سبب با داروهای
محلل داروهای قابض خوشبوی آمیخته باید چون سعد و قصب الذریره و افسنتین هر یک باندازه که واجب کند
و قانون علاج آنست که باول رادع بکار دارند و در میانه محلل با رادع بیامیزند و هر چند باخر تر میرسد محلل زیاده
میکند و رادع کمتر تا باخر رادع و قابض باید که باز آرند و محلل بسیار کنند و مقصود از قابض آن شناسند که قوة جگر
نگاه دارند و این کاری باریکست جز بطبیب ماهر این طریق نتوان سپرد از بهر آنکه گوهر جگر گوشتی نرم است و نازک
تر و سست و مهلهل و جالینوس حکایة میکند از طبیبی که علاج میکرد و داروهای محلل بکار میداشت ضمادها از گندم
و روغن زیت می ساخت و طعام او خنده روس جالینوس او را وصیت کرد و گفت با داروهای محلل چیزی قابض
بیامیزند وصیت او را قبول نکرد و بیمار هلاک شد و از داروهای زداینده آنچه در وی تیزی بود درد انگیزد و ماء العسل
اگرچه تیزی ندارد و درد انگیز نیست سده جگر و مبرز را بگشاید و بیم باشد که سده زیادت کند از بهر آنکه سده این
دو بیشتر از شیرینی افتد و کشکاب زداینده است و در وی هیچ تیزی نیست و از وی هیچ سده تولد نکند و زدایندگی او
بداروهای دیگر زیادت توان کرد و طبیعت را نشاید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه رنج افزاید و خطر باشد و نه باید
گذاشت که اسهال در پیوندد تا قوت ضعیف نشود و شربتهای موافق خاصه در ابتدای علت آب کسنی است و آب
عنب الثعلب و آب کاکنج و آب عصاء الراعی و آب کدو و آب خیار و از پس تر آب کشوث این آبها نخست
با سکنگبین دهند و از پس آن با خیار چنبر دهند خاصه اگر طبع خشک باشد و اگر با ترانگبین و با آب تخم خرفه دهند
روا بود و اگر خواهد که جگر را قوت دهند لک و ریوند چینی زیادت کنند و روغن بادام برچکانند و اگر حرارت بدان
صعبی نبود آب کرفس سخت نافع بود و خیار چنبر با طبیخ افسنتین که در وی قصب الذریره پخته باشند و روغن بادام
برچکانیده نافع بود و اقراص انبرباریس بگیرند گوشت انبرباریس پاک کرده ده درم گل و طباشیر از هر یک پنج درم
مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و تخم کسنی از هر یک سه درم تخم بادیان دو درم شربه یک قرص با سکنگبین
و در نسخه دیگر شربه دو مثقال و اگر با این علت سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب سوس بیفزایند و اگر حرارت
سخت غالب باشد دو دانگ کافور زیادت کنند و با آب تخم خرفه بادهند و اگر خواهند که جگر را قوت دهند لک
و ریوند چینی زیادت کنند صفت سفوفی که حرارت را بنشاند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم
خربزه از هر یک پنج درم تخم کسنی و تخم کشوث و طباشیر از هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یک
دو درم عصاره انبرباریس چهار درم ریوند چینی یک مثقال و در بعضی نسخها دو درم رب سوس و چهار دانگ لک مغسول

ویکدرم زعفران ویک درم سنبل ویکدرم مصطکی ویکدرم افسنتین و دو دانگ کافور آورده اند واگر سرفه بود صمغ عربی
وکثیرا ورب سوس زیادت کنند وبآخر تر سکنگبین بزوری دهند واین اقراص وسفوف با آن دهند ابوزید گوید
آب کسنی وآب ترها دیگر درین علت سخت نافع است خاصه اگر دو هفته یا سه هفته پیوسته میدهند واگر با گرمی
خشکی باشد ماء الجبن سخت موافق بود وضمادها در ابتدای علت از تراشه کدوی وآب عنب الثعلب وآب کشنیز تر
وآب کسنی وآب اطراف رز وآب لسان الحمل وصندل سرخ وصندل سپید وموم روغن از روغن گل وکافور
باید کرد واز پس چهار روز آرد جو وبابونه واکلیل الملک وخطمی زیادت کنند وهر روز داروی محلل زیادت میکنند
تا بوقت انتها رادع ومحلل نیمانیم کنند چون در انحطاط افتد محلل زیادت کنند ورادع کمتر باندازهٔ حاجت ودر شربتها
نیز آب بادیان وآب کرفس وآب لسان الحمل وآب لبلاب می آمیزند صفت ضمادی نافع است
که در ابتدای علت سود دارد بگیرند آبی وبسرکه وآب بپزند وبکوبند وصندل با وی بسرشند وبروغن گل بمالند وبر جگر نهند
صفت ضمادی دیگر هایی را در طبیخ افسنتین بپزند وضماد کنند ویا آبی را بپزند وبا آرد جو وگلاب بسرشند وهرگاه که تحلیل
خواهند اندرین ضمادها مصطکی وبابونه واکلیل الملک وحلبه وآرد جو زیادت کنند صفت ضمادی که در انتها سود دارد
بگیرند صندل سپید وسرخ وگل سرخ از هر یک پنج درم بابونه واکلیل الملک وبنفشه وآرد جو از هر یک چهار درم افسنتین رومی
وفوفل وشیاف مامیثا از هر یک سه درم مصطکی وسنبل از هر یک دو درم زعفران یکمثقال کافور دو دانگ همه را بموم
مصفی وروغن بابونه وروغن بنفشه بسرشند صفت ضمادی که بوقت انحطاط سود دارد بگیرند صندل سپید وسرخ
وفوفل وبنفشه ونیلوفر از هر یک سه درم گل وبابونه وتخم کتان وافسنتین رومی واکلیل الملک وبرسیاوشان از
هر یک پنج درم سنبل ومصطکی ومیعه وسعد از هر یک سه درم زعفران یکدرم ونیم همه را با روغن بابونه وموم زرد بسرشند چنانکه
رسم است صفت ضمادی که تحلیل کننده است بگیرند صبر سه وقیه مصطکی یک وقیه بابونه واکلیل الملک از هر یک چهار وقیه
روغن سوسن چندانکه کفایت بود واگر اماس در جانب مقعر بود پس از آنکه رگ زده باشند همه قانونها که در اماس
جانب محدب یاد کرده آمده است نگاه باید داشت وهمبران نسق تدبیر کردن جز آنکه درین جای تدبیر نرم داشتن
طبع باید کردن باعتدال وشربتها نرم کننده وگشاینده چون آب میوها وسکنگبین وشراب خرما هندی وتدر آب
با اندکی بنفشه وآب عنب الثعلب با آب لبلاب وآب چقندر آمیخته واندر مزوره ها چقندر ولبلاب وتخم کاکیان
که بتازی بزر القرطم گویند می پختن واز پس روز چهارم تا روز هفتم خیار چنبر در آب لبلاب یا در آب کرفس دادن
واگر طبع سخت خشک باشد اندر سکنگبین ودیگر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کرد وبدادن واز پس چهارده روز
در وقت انحطاط اندر مزوره ها تخم کاکیان وبسفایج وافتیمون همی باید ریخت تا طبع را نرم دارد واز صبر وغاریقون

وتربد ومانند آن

وتربد و مانند آن مسهل ساختن و جائی باشد که بخربق سیاه حاجت آید و حقنه نرم سخت موافق خاصه آنکه از عصاره چقندر و
انگبین و مقداری بوره و شکر سرخ سازند و بآخر بطبیخ بسفایج و زوفا و سعتر و مقداری شحم حنظل ترکیب کنند
صفت سفوفی که سده و اماس را تحلیل کند و طبع نرم دارد بگیرند هلیله زرد ده درم تخم کسنی و تخم کشوث و تخم خیار
بادرنگ پاک کرده از هر یک دو درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یک یکدرم سقمونیا نیم درم شربه دو درم
با پنیر آب دهند و شیخ رئیس رحمة الله علیه گوید که من هلیله زرد را کار هم از بهر آنکه در وی قوت قبض است ترسم
که ماده رقیق را بیارد و غلیظ بماند و صلب شود و ضمادها هم از آن نوع که پیش ازین یاد کرده آمده است
می کنند باب دوم اندر اماس جگر که دبیله گردد یا صلب شود علاج آن احوال اماس گرم که اندر جگر پدید آید از سه بیرون نباشد
یا تحلیل پذیرد و اعراض اماس زایل شود یا سر در و ریم کند و دبیله گردد یا صلب شود علامتها علامت تحلیل آنست
که اعراض اماس زایل شود و بیمار تندرست گردد و علامت ریم کردن آنست که تب و درد زیادت شود
و بقفا باز خفتن دشوار گردد و بر پهلو نتواند خفت و چون پخته شد و ریم گرد اماس نرم تر شود و انگشت بدو ورم نشیند
و اعراض اماس ساکن تر شود و علامت صلب شدن آنست که بلمس بتوان دانست که صلب است و علامت
سر کردن و گشادن اماس آنست که تب بلرزاند لرزانیدن سخت و در براز ریم پدید آید یا چیزی چون
دردی شراب و از پس آن سبکی پدید آید و گرانی زایل شود و گشادن دبیله از سه حال بیرون نباشد
یا با معا گشاید و علامت این است که ریم اندر براز و بول پدید آید یا در منفذ گرده و مثانه گشاید و علامت این آنست
که ریم اندر بول پدید آید یا اندر فضاء شکم گشاید و علامت این آنست که ریم نه در براز پدید آید و نه در بول
و دبیله یا اندر غور جگر باشد یا بر ظاهر او بود اگر ظاهر بود رنگ ریم سپید باشد و اگر در غور جگر باشد میل بسیاهی دارد
و آنچه بر جانب جذبه جگر باشد بیشتری و بمنفذ گرده و مثانه اندر گشاید و آنچه بر جانب مقعر بود بیشتری
بروده اندر گشاید علاج نخست که اماس گرم پدید آید شرابه علاج اماس چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است
بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم کردن طبع و ضمادهاء رادع و محلل بکار داشتن و چون اماس پختن
و ریم کردن پدید آید بزودی تر بزانیدن باید کرد و در بزانیدن چاره نبود از داروهای لطیف کننده تا زودتر پخته شود
و سرد کند و چون پخته شد طبیعت را یاری باید داد تا ریم را زودتر دفع کند و نگاه باید کرد تا میل ماده بکدام
جانب است اگر برودها فرود می آید داروهای نرم لغزاننده و اسهال کننده باید داد و اگر بجانب گرده و مثانه
می آید داروهای ادرار کننده باید داد و داروی ادرار کننده داروی تیز نباید تا مثانه را نرنجاند در جمله روده و مثانه را
از گذشتن ریم نگاه باید داشت تا مضرتی دیگر تولد نکند و چون ریم پاک کرده شد احشا را از باقی آن باید شست

بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس تدبیر رویانیدن جراحت کردن و آب لبلاب و آب کسنی و خیار چنبر که ترانگبین گرشیر خشت
در وی گداخته دادن و اگر قوی تر باید صبر کرافسنتین ترکیب کنند و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول مویز و انجیر و برسیاو
شان و حلبه اندر پخته و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن حلبه و روغن خشک برچکانیده و اگر قوی باید خرما اندر وی پخته
و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب با انگبین این همه یاری دهنده است اندر بزانیدن آماس صفت
سفوفی بزاینده و پاک کننده بگیرند طلخشقوق یکدرم تخم مرو نیم درم آرد حلبه یکدرم این جمله با یک وقیه شکر و سه وقیه شیر خر
یک شربه بود و از پس آنکه آماس گشاده شد ماء الاصول که غافث در وی پخته باشند یا چهار درم روغن خشک یا ده درم
روغن زنبق و نیم وقیه شکر و نیم وقیه فلوس خیار چنبر دادن صواب بود یوحنا سرافیون میگوید هرگاه که آماس گشاده شد
اولیتر آنست که ریم را بطریق بول باز گردانند و از بهر این کار طبیخ حاشا و طبیخ زوفا و طبیخ بودنه جو بیاری و طبیخ قنطوریون
و فراسیون فرمودست و این سفوف طلخشقوق که پیشتر یاد کرده آمد از بهر این کار بستودست اما اگر حرارتی باشد
خربزه و تخم خیار بادرنگ و بیخ سوسن و فانیذ و مقداری کثیرا سخت نافع بود و تدبیر رویانیدن جراحت بدین ترتیب
باید کرد هر بامداد ماء العسل باید داد یا کشکاب یا جلاب شکر یا کشکاب و اگر حرارتی باشد سکنگبین ساده باید داد
و از پس آن بدو ساعت داروی رویاننده دادن صفت آن بگیرند مصطکی و تخم کسنی و گل مختوم از هر یک
یکمثقال کندر و دم الاخوین و گل و طباشیر از هر یک دو مثقال شربه سه درم با سکنگبین یا با ماء العسل یا با جلاب
و اما ضمادها بزاینده که نخست بکار دارند تا آماس پخته شود از این نوع سازند بگیرند بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن
و بیخ خطمی و بودنه و انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده و خمیر و پیاز بریان کرده و روغن تخم کاکیان از هر یک برابر
ضماد کنند و اگر قوی تر باید آرد جو و بوره و سرگین کبوتر و بودنه و علک البطم و زفت و کندر از هر یک بمقدار حاجت
بگیرند و ضماد سازند چنانکه رسم است و چون اثر پختگی پدید آید بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسپد و اگر ممکن گردد و قوت
دارد بفرمایند تا لختی برود و ریاضت کند و در گرمابه شود تا زودتر بگشاید و طعام پس از آنکه آماس گشاده باشد ماء العسل پخته
گر جلاب پخته با اندکی نشاسته و روغن گل و زرده خایه با روغن گل و شیر جوشانیده و آب او کمتر بود و طبیخ خیاری
و خندروس با روغن بادام صواب و خایه مرغ نیم برشت و اطریه یعنی رشته موافق باشد و اگر خواهند که قوت را یاری دهند
ماهی تازه و فروج دهند در جمله تدبیر این علت همچون تدبیر ریشها کرده و امعا کنند و اگر آماس در فضای شکم گشاید
چاره نباشد از آنکه پوست بیغوله ران بشکافند و عضله را چندان دور کنند که صفاق اندرونی پدید آید و صفاق را بسندند
و تا نیزه در وی سازند و بدست فرو مالند تا ریم از وی به بالایند چون پاک شده باشد تدبیر رویانیدن جراحت کنند
اگرچه مشکل بود باب سیوم در آماس صلب که در جگر پدید آید و علاج آن این علت کمتر پذیرد خاصه اگر کهن گردد

اگر زود امید وارتر

واگر زود امیدوارتر از کهن باشد لیکن بدشواری و عسری علاج پذیرد و بیشتری باستسقا باز گردد و بعضی باشد که زودتر
هلاک کند خاصه اگر اسهال پدید آید و سبب اسهال که با این اماس پدید آید آنست که سر رگها که غذا از آن رگها از قعر
جگر بجدبه بر آید بسته شود و غذا راه نیابد تا بگذرد و باندامها رود و چون غذا راه نیابد که بگذرد باز گردد و برودها فرود آید
و اسهال در پیوندد و از بهر آنک غذا گذر نیابد تا باندامها بی بهره ماند و تن لاغر شود و قوت نماند و زود هلاک کند علاج
قانون علاج آنست که اگر در تن خلطی بد باشد آنرا بحقنهٔ معتدل و شربتهای نرم لغزاننده کم کنند چون لعاب تخم کتان
و طبیخ حلبه که لغزاننده است و بزاننده و نرم کننده صفت طبیخ حلبه بگیرند ده درم حلبه در مقدار ده استار آب بپزند
تا دو بهر برود یک بهر بماند و به پالایند و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند و بدهند بوحنا گوید طبیخ مویز و عناب و انجیر
سخت نافع است صفت آن بگیرند مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک و عناب از هر یک بیست عدد
کرفس سه درم تخم بادیان و انیسون از هر یک دو درم حلبه و خسک از هر یک ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند
و سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام شیرین بر افکنند و بدهند و بعد از آن حبی سازند از ایارهٔ فیقرا
و غاریقون و عصارهٔ غافث و نمک هندی و انیسون با آب عنب الثعلب یا آب کسنی بدهند و علک البطم
طبع را نرم کند و طحین تخم کاکتان و لعاب او بزاننده و نرم کننده است و جلغوزه درین علت سودمند است و پیه بط
و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو خوردن و در ضمادها بکار داشتن نرم کننده و بزاننده است و مقدار نیم درم قسط
با مثقال در شراب انگوری بدهند سودمند بود و روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یک مقداری
در طبیخ سداب و شبت سودمند بود یکهفته بدهند و روغن ناردین چهار درم دهند و تخم پنجکشت یکدرم با آب کرفس
و آب کسنی و غافث یکدرم با این آبها و برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او با این آبها و آب بادیان نافع بود
و حلتیت و بادام تلخ با روغن او و شراب نافعست او نخود آب از نخود سیاه نافع تر است و قوت و جعده
و کمادریوس و لوف درین باب نافع بود و لوف را بیلکوس گویند و از داروهای مرکب اقراص مقل
و معجون دواء الکرکم و اناناسیا نافعست اقراص مقل نسخهٔ محمد بن زکریا بگیرند گل سرخ ده درم سنبل دو درم زعفران
یکدرم سیر یکدرم قسط یکدرم و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یکدرم و نیم مقل سی درم مقل را در شراب حل کنند
و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یک سه درم شربت یک قرص با آب کسنی دهند کرباب یکرفش
کرباب بادیان صفت معجون گل بگیرند گل سرخ چهارده مثقال بیخ سوسن کوفته و بیخته هفت مثقال
و ریوند چینی و لک از هر یک یکمثقال و نیم سنبل و سلیخه و زعفران از هر یک سه مثقال مر نیم مثقال مر و زعفران
در سرکه حل کنند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند و با انگبین بسرشند شربت نیم مثقال اندر طبیخ زوفا بدهند

صفت ذوالکرکم و معجون لک و اما ماسیا پیش ازین درین گفتار یاد کرده آمده است صفت طبیخ زوفا بگیرند زوفا
خشک سه درم برسیاوشان و بیخ سوسن از هر یک پنج درم حلبه ده درم تخم کتان هفت درم تخم خیار و تخم خطمی از
هر یک چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم بپزند چنانکه رسم است شربه چهل یا یکمثقال روغن بادام
تلخ و یک مثقال روغن بید انجیر و اگر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و دوالک و اگر حرارت نباشد شیر اشتر دهند مقدار یک
رطل با دو مثقال گلگلاخ و اگر با این سفوف دهند روا باشد صفت بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک جزوی
تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یک چهار درم جزوی شربه سه درم یا هفت درم شکر و شیر خر چنانکه یاد کرده آمد
و ضمادها ازین نوع بکار برند حماما تر یا خشک در شراب قابض پخته و سنبل و فراسیون با مغز فستق سودمند بود و انجیر
پخته و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک و نطرون بدو سرشته سودمند بود صفت ضمادی دیگر بگیرند حلبه و تخم کتان
از هر یک ده درم میعه تر و موم صافی از هر یک پنج درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک هفت درم و روغن ناردین بیست درم
و اگر حرارتی باشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند بابونه و اکلیل الملک از هر یک یکجزو بنفشه خشک دو جزو حلبه و تخم کتان
از هر یک نیم جزو مصطکی چهار یک جزوی روغن بنفشه و موم چندانکه کفایه بود و باقی علاج بحسب معالجات مشاهده
تصرف می باید کردن باب چهارم در اماس عضله شکم علاج اماس این عضلها همچون علاج اماس جگر است
و داروها و ضمادها را در وی اثر بیشتر است و علاج آن آسان تر از علاج اماس جگر است از بهر آنکه در وی
خوف آنکه اماس صلب شود یا مسترخی گردد نیست باب پنجم در اماس جگر که از زخمی و صدمه افتد
و علاج آن بسیار باشد که بر جگر زخمی آید یا آسیبی برو رسد و اماسی تولد کند و بسیار باشد که اماس تولد نکند
لیکن زایده بزرگ از جای خویش زایل شود و علامت وی آنست که از پس آسیبی که رسیده باشد یا از جای
جسته باشد در شراسیف دردی پدید آید و علاج وی آنست که راست باز ایستد و سینه راست بدارد و برافرازد
و خویشتن را بلرزانیدن تا بجای باز آید و درد زایل شود و علاج اماس آنست که نخست رگ زنند و شربتهای
رادع بکار دارند بر قانونی که در باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و اگر بقی یا باسهال خون برآمدن گیرد
داروهای قابض بیشتر بکار برند و گل مختوم با لعاب اسپغول و روغن گل سخت نافع است و اگر حرارت
غالب نباشد ریوند چینی و یکمثقال کوفته و بیخته در شراب انگوری مطبوخ نافع بود این قول بعضی است
از قدما که او را حجابس گویند و ثابت می گوید ریوند و دارچینی و فوه از هر یک یکدرم شربه یکدرم سه روز بدهند
با شراب انگوری مطبوخ صفت داروئی که در ابتدای اماس سودمند بود بگیرند ریوند چینی و گلنار و دم
الاخوین و شب یمانی برابر شربه یکمثقال با آب تا این حرارت اماس را زایل کند و خون برآمدن باز

دارد

دارد صفت داروئی که در وی قوت ردع و تغریه و قوت تحلیل باشد بگیرند کهربا ده درم اکلیل الملک ده درم گل سرخ
چهارده درم اقاقیا چهار درم سنبل هندی و زعفران از هر یک شش درم مصطکی و قشور الکندر از هر یک چهار درم
کوز سرو هشت درم همه بکوبند و بآب لسان الحمل بسرشند اقراص کنند شربه یکمثقال صفت ترکیبی دیگر بگیرند
بنطافلن ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چینی چهار درم زعفران سه درم و نیم حاشا چهار درم نخود سیاه
هفت درم گل ارمنی ده درم مقداری مومیا و روغن سوسن حل کنند و داروها بدان روغن بسرشند و اقراص کنند
شربه سه درم شیخ رئیس رحمة الله علیه گوید ریوند چینی و گل ارمنی با حب الآس آمیخته آزموده ام و سودمندترین
داروئی است و در آخر علت که حرارت کمتر شده باشد و آماس باندکی باز آمده باشد ریوند چینی و لک و زنجبیل بکوبند
و اقراص کنند بغایت سودمند بود و از عود و زعفران و حب الغار و مقل و قصب الذریره و مصطکی و موم و روغن سوسن
و میبوسن ضماد کنند بغایت سودمند بود باب ششم در آماس سرد که در جگر پدید آید و علاج آن علامت این علت
علامت سوء المزاج سرد است چنانکه در جایگاهش گفته آمده است و علاج این علت بعلاج سدهای جگر نزدیک است
و بحسب استفراغ باید کرد با یارهٔ فیقرا و غاریقون و مطبوخ و هلیله برین ترتیب آن روز که مطبوخ خواهند نخست پیش ازین
طبوخ بگیرند ایارهٔ فیقرا و غاریقون از هر یک یکدرم حب ببندند چنانکه رسمست و در شب وقت خواب بخورد و بخسپد
و بامداد مطبوخ خورد صفت مطبوخ بگیرند هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک ده درم بیخ کرفس و بیخ بادیان
از هر یک سه درم غافث چهار درم افسنتین رومی پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون دو درم بسفایج نیم کوفته پنج درم
ریوند چینی نیم مثقال مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه را بپزند چنانکه رسمست و به پالایند و بیست درم فانیذ و سی درم
ترانگبین در وی گدازند و باز بپالایند و باز خورند صفت قرصی نافع بگیرند انیسون و تخم کرفس و نانخواه و افسنتین رومی
از هر یک سه درم فوه و لک مغسول از هر یک دو درم ریوند چینی و مصطکی و سنبل از هر یک یکدرم و نیم عصارهٔ غافث
و زعفران از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بپزند و بپایند کهن بسرشند و اقراص کنند شربه از یکدرم تا یک مثقال و اگر آماس
جانب محدب بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و شیرین و اگر در جانب مقعر بود مطبوخ افسنتین دهند
چنانکه یاد کرده آمده است با روغن بید انجیر تا طبع را نرم گرداند و باقی علاج از شربتها و ضمادها در باب سیم از جزو
نخستین ازین گفتار یاد کرده آمده است گفتار دوازدهم اندر بیان کردن احوال بیماریها و سپرز و اسباب
و علامات و معالجات آن و این گفتار چهار بابست باب اول اندر احوال و افعال سپرز و انواع
سوء المزاج او سپرز اندامی است با منفعت بسیار و خانهٔ سوداست و هرگاه که سپرز فربه شود جگر و همه تن لاغر
گردد از بهر آنکه او ضد جگر است و فعل او آنست که سودا را که در ویست و بی خونست از خون جدا کند و بخویشتن کشد

ومزه‌ی آن بگرداند و ترشش کند و غذای خویش ازان بردارد و هر روز جزوی ازان سودا معده فرستد و ترشی آن
معده را بگزد و شهوت طعام پدید آید و تا مزاج او معتدل بود ازوی منفعت بسیار حاصل آید از بهر انکه سودای معتدل
بنیاد همه تن است و قوت اندامها و سختی استخوانهاست و صبوری مردم بدان باشد و همچنانکه از اعتدال مزاج
سبز منفعت بسیارست چون از اعتدال بگردد افعال او تباه کردد و مضرت بسیار و بیماریهای سودائی تولد کند
و تباهی افعال او از ضعیفی قوتهای او بود چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه هرکاه که قوتهای او بحال خویش باشد
همه سال تندرست باشد و از خوردنیهای سودا باک و هرکاه که قوتی از قوتهای او ضعیف کردد بیماری که بضعیف آن
قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتهای او سوء المزاج سرد باشد یا کرم یا آماسی و ریشی و جراحتی که بدو رسد
اما اکر قوت جاذبه ضعیف کردد دردی خون را که سودا است بخود نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون در همه
اندامها براکنده شود و بیرقان سیاه و بهق سیاه و کلف پدید آید و نخست رنک و روی زرد شود که بسیاهی کرآید
و با خر بیرقان سیاه کردد و اکر سبب ضعیفی سوء المزاج کرم باشد و جکر کرم بوده باشد جذام تولد کند و اکر قوت
هاضمه ضعیف بود سودا اندر سبز رنک نکوارد و حال بکردد و اکر نخست ترشش بود که معده در آید آرزوی طعام
زیادت شود و جوع البقری تولد کند و اکر با معا فرود آید اسهال سودائی تولد کند و اکر در یک اندام کرد آید
آماس سودائی تولد کند و اکر بفرو سوی تن فرود آید بواسیر و داء الفیل و دوالی پدید آید و اکر سبب ضعیفی قوت
هاضمه سوء المزاج کرم باشد یا کرم یا آماسی و ریشی و جراحتی که بدو رسد اما اکر قوت جاذبه ضعیف کردد و دردی
خون را که سودا است بخود نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون در همه اندامها براکنده شود و بیرقان سیاه و بهق سیاه
و کلف پدید آید نخست رنک و روی زرد شود که بسیاهی کرآید و با خر بیرقان سیاه کردد و اکر ضعیفی قوت هاضمه سوء المزاج
کرم باشد سودا را بسوزد و اکر بمعده یا برودده آید ریش معده و اسهال و ریش روده پدید آید اکر بدباغ برآید مالیخولیا
تولد کند و اکر قوت ماسکه ضعیف باشد سودا ناکوارنده ازوی بیرون آید اکر بمعده آید منش کشتن و قی سودائی
پدید آید و اکر با معا فرود آید اسهال سودائی تولد کند و بهر اندامی که آید آماسی و بیماری سودائی تولد کند اکر
قوت دافعه ضعیف باشد سودای فزونی ازوی دفع نشود و آماس کیرد و بزرک شود و اکر ماده آماس عفن کردد
تبهای سودائی تولد کند و آرزوی طعام برود از بهر انکه سودا از سبز دفع نشود و بمعده در نیاید و اکر قوت دافعه
سخت ضعیف نباشد سودا را اندک دفع می کند و بیشتری در دی بماند و بدان اندازه بزرکی پدید آید و آماس کند
و اسهال نی ترتیب پدید آید از بهر انکه دفع شود و نه بوجه خویش و بسیار باشد که بیماریها سودائی بسیار خوردن
طعامهای سودای بود و ضعیفی قوتهای سبز زدکاه باشد که سبب بیماریهای سبز زجران بیماری بود و به باید دانست که اکرچه

مزاج سبزر سرد است اندروی حرارتی است در رطوبتی غریزی معتدل و فعل قوت جاذبه به تمامی این حرارت است
و فعل قوت ها ضمه بدین حرارت و این رطوبتی است الا انکه تمامی فعل قوت جاذبه بحرارتی با خشکی غریزی معتدل
و تمامی فعل قوت ها ضمه بحرارتی است با رطوبتی معتدل و سبب نقصان فعل قوت دافعه دو چیز است یکی رطوبتی رقیق
و غریبت که بروی غالب شود و او را مستر خی کند تا دفع نتواند کرد دوم انکه در منفذ بیرون آمدن سودا ازوی سده
افتد و سبب نقصان فعل قوت ماسکه هم رطوبتی غریبت که بر خشکی غریزی غالب شود و قوت امساک را
باطل کند و گاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج کرم باشد و سبب سوء المزاج کرم از تیزی
خلط سودائی افتد که از جگر بدر آید و سبب تیزی خلط سودا از سوختن شدن خون بود یا سوختن شدن صفرا
اندر جگر و علامت تیزی خلط سودائی آنست که هر اماس که ازوی تولد کند و بهر اندام که گرد آید رنگ او
و سوزان بود **باب دوم** در ضعیفی قوت قوتها سبزر و علاج آن علامتهاء ضعیفی قوت آن اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت کردن و بر ستور نشستن و موضع
سبزر را بدست مالیدن و جنبانیدن و مجمره آتش بروی آتش برنهادن و خون بیرون ناکردن و ضماد ها که
او را قوت دهد بکار داشتن سود مند بود و باقی علاج او علاج پرقانست و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد
علاج او علاج قی و اسهال سودائی است و علاج قی اندر کفیارد هم که علاج معده است و علاج اسهال نیز
اندر جایگاش یاد کرده آید اگر قوت ها ضمه ضعیف بود بنگرند اگر از روی طعام زیادت شده است
وجوع البقری پدید آمده است و اگر اعراض مالیخولیا پدید آمده باشد علاج آن اندر علاج بیماریهای دماغ
یاد کرده آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف بود علاج او تحلیل اماس است چنانکه اندر باب دیگر یاد کرده آید ان شاء الله
و اگر خفان باشد که قی یا اسهال سودائی پدید آمده است علاج هر یک در موضع آن جویند **باب سیوم**
اندر اماس سبزر و انواع آن و معالجات آن اماس گرم اندر سبزر کمتر افتد و اگر افتد بیشتر خونی بود صفرا
کمتر بود و بلغمی نادر باشد و هیچ اماس گرم اندروی دیر نماند و زود صلب کردد از بهر آنکه خانهٔ سودا است و
اماس او بیشتری اندر فرد سوی او بود از بهر آنکه مادهٔ او غلیظ است و سبکی و بعضی مردمان باشند که سبزر
ایشان بزرگ شود بران حال بماند و بسلامت باشند و خداوند علت سبزر بزرگ زاده باشد و همه عمر بسلامت
گذرانیده و کسانی باشند که سبزر ایشان بزرگ شود و بران حال بماند و بسلامت باشند و خداوند علت
سبزر را بازی مطحول گویند و سبزر را طحال و بقراط گوید هر گاه که مطحول از درد سبزر شکایت کند امید سلامت باشد
از بهر انکه هنوز حس سبزر برجای باشد و میگوید هر گاه که مطحول را اسهال خون افتد خیر باشد از بهر انکه امید باشد

که مادهٔ علت تحلیل می یابد ولیکن اگر اسهال دراز گردد بزلق الامعا و استسقا ادا کند و هلاک کند از بهر آنکه مزاج
سرد شود و حرارت غریزی نماند و اندر کتابی که از نوشتهاء بقراط ساخته اند می آیند که هرگاه که خداوند علت سپرز را
شهوت طعام باطل شود و از وی خونی سرخ رود و بر اندام وی ریشها و بثرهای سپید بی درد بر آید روز سیوم
هلاک شود و بول مطحول هرچه غلیظ تر و رنگین تر و بهتر و هرچه از وی ثقلی و رسوبی پراکنده بینند سخت نیک باشد
از بهر آنکه نشان پاک شدن علت باشد و اگر در بول مطحول که تب دارد خونی فسرده بیند آماس سپرز او زایل
گردد و گاه باشد که بحران آماس سپرز برعاف بود خاصه از سوی چپ و گاه باشد که در پس گوش آماسی کند
صلب و بدشواری پخته گردد و دیر تحلیل پذیرد از بهر آنکه ماده بس غلیظ باشد و گاه باشد که آماس جگر بحران انتقال کند
و آماس سپرز باز آید و همچنین گاه باشد که آماس سپرز بحران انتقال کند و آماس بجگر باز آید سلیم تر باشد علامتها
همه انواع آماس سپرز بگرانی باشد و یا دردی که از سوی چپ بحجاب باز دهد تا بشانه دست و چیز کردن
بر آید و اگر آماس قوی باشد دم زدن مضاعف شود همچون دم زدن بچگان در حال گریستن از بهر آنکه حجاب
بسبب مزاحمت آماس حرکت خویشتن بیکبار تمام نتواند کرد در میان فرو ایستد یک حرکت بدو بار
تمام کند دم زدن بدان سبب مضاعف شود و تا آماس نباشد با حجاب این مزاحمت نکند از بهر آنکه سپرز را
با وی چندان مشارکت نیست که جگر راست و آماس سپرز بلمس نتوان یافت و بحس بصر نیز نتوان دید و خداوند
آماس سپرز لاغر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و خون مطحول رقیق باشد از بهر آنکه سپرز دردی خون را
بخود کشیده باشد و گاه بود که زانو و پای مطحول گرم باشد از بهر آنکه فم معده را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که
سودا از وی بفم معده آید و شهوت طعام بجنباند و بسبب این مشارکت فم معده سرد شود و حرارت از وی
بطرفی گریزد که قوی تر بود و آنرا گرم گرداند و اطراف بینی و گوش سرد باشد از بهر آنکه این هر دو عضو سرما یابنده اند
و ضعیف و از همه سببها سرد کننده زود اثر پذیرند و منفعل شوند و فرق میان آماس و باد آنست که باد گرانی
بکند و هر وقت که بمالند قراقر کند و آروغ بر آرد و الم زایل شود و علامت آماس گرم آنست که آماس با تب و سوزش
و تشنگی باشد و اگر آماس صفرائی بود تب گرم تر بود و تشنگی صعب تر و گرانی کمتر و آماس صلب و بلمس نتوان
دانست خداوند علت ترش روی و با غم و وسواس و اندیشهاء بد باشد و اختلاط ذهن یعنی آشفتگی عقل
کمتر باشد از بهر آنکه ماده غلیظ بود و سنگی و از ثقل سوی زیر گر آید پس اگر ماده سخت بسیار بود آماس عظیم باشد
و اختلاط ذهن پدید آید از بهر آنکه سپرز را با حجاب مشارکتی است و حجاب را با دماغ و بسیار باشد که بر ساقها و ریشها
و بثرها بر آید و دندان ریزیدن بگیرد و گوشت بن دندانها خورده شود اما سبب ریشها و بثرها که بر ساقها بر آید میل کردن

چون سوخته

چون سوخته سودائی بود بدانجانب و سبب خورده شدن گوشت بن دندانهای برآمدن بخار بدباشد سوی بالا و گاه باشد
که سبب ریشهای ساق بحران اماس بود و بسیار باشد که بول مطول همچون بول نبندرستان باشد و چون ریاضتی
کرده شود و سودا تحلیل پذیرد بول سیاه کردد و گاه باشد که قوت سبز زبدو باز آید یا از علاج قوت باید و قوت دافعه او
بر مادهٔ اماس مستولی کردد و نقلی همچون دردی روغن زیت با سهپال دفع افتد و اماس بلغمی نرم بود و رنگ
روی سپید بود و غباری از سیاهی بروی شسته و بیشتری مطولا زاقی دشوار افتد و طبع خشک باشد داروی
و مسهل که انشا نزاد هند قوی تر باید علاجها علاج اماس سبز بعلاج اماس جگر نزدیک است و در علاج سبز
و احتیاط باید کرد تا اماس صلب نشود از بهر انکه اماس کرم که درین هر دو عضو افتد صلب کردد دارد تا سبز قوی
ازدلوهای جگر باید و لطیف کننده باید و بالطیف کندکی سخت کرم نباید تا ماده را نسوزد و غلیظ تر نکند از بهر انکه
غذای سبز و ماده که اندروی آید اکر با غذای جگر و ماده که در ویست قیاس کنند غلیظ تر بود بدین سبب داروهای سبز
تلخ و تیز باید و داروی قابض با وی آمیخته تا قوت او را نکاه دارد و بسر که تیز باید کرد و نخست که آغاز علاج کند
رک باسلیق باید زد از دست جب یا جبل الذراع پس اسهل و از پس فصد استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد
صفت آن بکیرند هلیله سیاه و هلیله زرد از هریکی هفت درم و نیم شاهتره هفت درم کز تامازک و کبر از
هریک سه درم و تخم کشنی و تخم کشوث از هریک یکدرم و نیم الوسیاه و خرما هندی از هریک باندازهٔ حاجت همه را
بیزند چنانکه رسم است و به بالایند و سحرکاه بمثقال اباره فیقرا و هریک درم عاریقون حب کنند و بدهند
و بامداد مطبوخ دهند و دو درم عاریقون با دو دقیه سکنکبین سبز را باک کرداند و هر بامداد شربت عنب الثعلب
و آب کرفش از هریک دو دقیه با شکر که با سکنکبین بدهند و آب برک کز و آب برک بید و آب برک بده
که بتازی الغرب کویند و آب کشوث از هر کدام که حاضر بود با سکنکبین آمیخته میدهند و اقراص ریوند عاریقون
در دی زیادت کنند و بدهند با آب کشنیز و سکنکبین و اکر تب نبود ماء الجبن دهند و برک بده خشک کرده
در سایه کوفته و بیخته با دو درم هر بامداد نافع و ازموده است و برک بید همچنین بسبب تلخی و قبض که در وی است
سود دارد و سبزی کز که در سایه خشک کرده باشد کوفته و بیخته با شکر سود مند بود و بوست بیخ کز با سکنکبین بزوری تر
سود مند بود و ماده سودا را بطریق بول و براز بیرون آرد و سبز را باک کند و مر سوده مقدار یکدرم و با سکنکبین
سود مند بود و مبرود را با طبیخ انیسون دهند و دو درم تخم خرزه با سرکه بدهند و برا خاصیتی است اندر تحلیل اماس
سپرز و برک لسان الحمل خشک کرده و کوفته مقدار یک ملعقه سفوف کردن سود مند و اقراص پنجکشت با سکنکبین
سود مند بود صفت آن بکیرند تخم کشنی و تخم خرفه پنجکشت و کدو خشک کرده از هریک برابر همه را بکوبند نرم شربه

دو مثقال با سکنگبین ترش و کدوی کوچک خشک کرده و کوفته ده درم با سکنگبین سودمند بود و ضمادها ازین گونه سازند
بگیرند سبوس گندم و بسرکه بپزند و نمدی باندازه سبرز بگیرند و بدان سرکه تر کنند و بر سبرز نهند گرم کرده و آن سبوس
بالای نمد نهند و به بندند و اگر بیمار طاقت ضماد ندارد او را بقفا باز خوابانند و سرکه را گرم کنند و نمد بران سرکه تر می کنند
و بر سبرز می نهند و اگر حرارت سخت قوی نباشد سداب درین سرکه بپزند قوی تر بود چندانکه طاقت دارد این نمد
بر می نهند و بر می دارند و گرم می کنند و باز بر می نهند و اگر این علاج در گرمابه کنند بهتر بود و خاکستر سرگین گوسپند گر
خاکستر گلخن بسرکه تر کرده سودمند بود و جغندر بسرکه پخته ضمادی معتدل است و بیخ خطمی همچنین و سرگین گاو جرالی
خشک کرده و بسرکه پخته ضمادی نیکست و اگر گوگرد زرد با وی بسرشند گرم باشد و قوی و ضمادها و شربتها گرم
در علاج سبرز موافق نبود از بهر آنکه بیم باشد که صلب گردد و اگر اماس صلب گردد نخست بر قانون راست باید رفت
رگ باسلیق و حبل الذراع را جمله زدن و شربتهای ملطف و مقطع معتدل بکار داشتن با اندک داروی قابض
و سکنگبین و سرکه ملطف و مقطع است خاصه سرکه کبر و سکنگبین که از سرکه کبر و سکر سازند با اندک زعفران
ملطف و آب بادیان تر و آب کرفس با سکنگبین معتدل است و ملطفست و انجیر بسرکه فرغار کرده ملطفست
و از پس آنکه چند روز ازین نوع شربتها داده باشند استفراغی کنند بمطبوخ هلیله صفت آن بگیرند هلیله سیاه
ده درم شاهتره ده درم بیخ اذخر و غافث از هر یک پنج درم کزمازو سه درم اشنه و انیسون و تخم کرفس
و تخم بادیان از هر یک سه درم همه را بپزند چنانکه رسمست و به پالایند شربه دو وقیه با یک درم ایاره فیقرا و یکدرم
غاریقون صفت حبی نافع بگیرند ایاره فیقرا و هلیله زرد و تربد از هر یک ده درم غاریقون و برگ کز از هر یک پنج درم
اشق و انیسون مقل از هر یک سه درم نمک هندی دو درم و داروها مفرد که خلط غلیظ را لطیف کند و سبرز را
برفق پاک کند قنطوریون باریکست و عصاره او و وج با انگبین سرشته هر روز یک ملعقه بدهند و حب الفقد
و کمافیطوس و کاریوس و فراسیون با آب آهنگران و حبة الخضرا با سکنگبین و غاریقون با سکنگبین و حرف
و شونیز شربه از هر کدام که حاضر بود دو درم و پنج درم افتیمون کوفته و بیخته با یک وقیه سکنگبین سبرز را پاک کند
خاصه اگر دو سه کرت بدهند و شبت خشک با بول شتر نافعست و شیر شتر با بول او بغایت مفید باشد و شتر باید که
علف او کرفس و بیخ و بادیان و غرب و بید باشد و ماء الاصول با یک درم تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه
نافعست و شیخ رئیس میگوید آنچه من آزمودم بر سیاوشان است و تخم بنجنگشت و زوفا خشک از هر یک برابر
شربه سه درم با سکنگبین و افتیمون و پوست بیخ کبر نیم کوفته و بیخته و با انگبین سرشته شربه پنج مثقال نافعست
و تخم ترب دو درم و نیم با سرکه ناب سودمند بود و برگ جوز سرکه اندر سرکه اسفیل پخته سودمند بود و بسد سود

یکمثقال

یکمثقال با سکنگبین بزوری که ماء الاصول سودمند بود و اگر قدحی سازند از چوب گز و خداوند علت سبرز طعام و شراب
اندروی خورد سبرز او پاک شود و گفته اند که در مدت چهل روز بگدازد و از میوهای خشک بسته و بادام و جلغوزه
و فانیذ و جوز و انجیر خشک نافع بود و شراب قوی تلخ سبرز را سودمند بود و بگدازد و زیتون با سرکه پختن خوردن
و پنجکشت با سرکه پرورده خوردن و چقندر با سپندان اجال کرده و ترب با سرکه پرورده و خام سودمند بود
و آب بادیان بهترین چیزیست خداوند سبرز را و بلبل را و بلبل اندر طعامها کردن صلابت سبرز را ببرد و اندران ریزه
کرده نانخواه و تخم بادیان می باید کرد صفت اقراص فوه بگیرند فوه دوازده درم پوست بیخ کبر و زراوند طویل و ابرسا
از هر یک دو درم همه را بکوبند و به بزند و با سکنگبین ترش بسرشند شربه یکمثقال اندر طبیخ افسنتین و پوست کبر دهند
صفت قرص دیگر آزموده بگیرند ابرسا چهار درم بلبل سپید و سنبل و اشق از هر یک دو درم اشق را بسرکه حل کنند
و داروها را بدان بسرشند شربه دو درم ابرن گویند آن طبیب که این قرص ساخت گفت من خوکی را سه روز
این قرص دادم پس او را بکشتم سبرز او نیافتم صفت اقراص کبر بگیرند حب الفقد و پوست بیخ کبر از هر یک
ده درم و زراوند گرد و سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یک سه درم اشق چهار درم اسقولوقندریون
هفت درم این دارو را بتازی لحیة التیس گویند اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان بسرشند شربه دو درم با ماء الاصول
صول کرباسکنگبین صفت نسخه دیگر ترکیب عیسی بن صهاریجب بگیرند پوست بیخ کبر چهار ستیر و زراوند طویل دو ستیر
تخم پنجکشت و بلبل از هر یک شش سیر اشق چهار ستیر اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمد سفوفی نافع بگیرند حب الرشاد پنج ستیر
اندر سرکه ناب تر کنند یک شبانروز چندانکه حب الرشاد آنرا در چیند دیگر روز یک ستیر برگ سداب خشک سود
با وی بسرشند و قرص کنند و بر تنوری نیم گرم سخت کنند تا بریان شود و نگذارند که بسوزد پس بگیرند و آنرا بکوبند و هر روز
یک مثقال با سکنگبین بدهند صفت سفوفی دیگر بگیرند آرد یک من تخم سپندان چهل و چهار درم این تخم بکوبند و با آرد
بیامیزند و خمیر کنند و از آن قرصها کوچک بزند و بکوبند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر ناکوفته با سرکه خورند هر بامداد
روا بود سکنگبین که درین علت سودمند بود بگیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کزمازو و پوست درخت بید
و فوه و اسارون و وج همه را نیم کوفته بسرکه بزند و به پالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند با انگبین صفت نسخه دیگر
بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک چهار جزو و بیخ اذخر و پوست بیخ کبر از هر یک دو جزو و تخم کرفس
و تخم بادیان و انیسون و قطراسالیون از هر یک یکجزو و نیم همه را بسرکه تر کنند سه شبانروز پس بجوشند و به پالایند
و انگبین برافکنند و سکنگبین سازند و بآخر یکدرم زعفران در وی بمالند و دواء الحرمل نسخه عیسی صهاریجب که سده جگر و آماس
بگشاید در قرابادین یاد کرده و چیزها که بخاصیت آزموده اند و منفعت یافته شش روباه و جگر او خشک کرده سبرز کور

خرو سبز راسب از هر کدام که بدست آید دو درم با سکنگبین سودمند بود و خفاش که بپارسی شب بره خوانند بگیرند و بکشند
و شکم او پاک کنند و خشک کنند و بکوبند و چندانک بسه انگشت بردارند یک شربه بود با شکر کرباسکنگبین دهند صفتی دیگر
بگیرند خفاش هفت عدد و بکشند و پاک کنند و در دیگی سفالین نهند و سرکه بران کنند و دیگ را بگلی برگیرند و اندر
تنوری گرم نهند تا بپزد و بگذارد تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند و آنرا در سرکه بمالند هر بامداد مقدار دو درم
بدهند و شیخ رئیس میگوید این علاجی آزموده است و هرگاه که ازین داروها و قرصها و شربتها دهند بیمار را
از آب خوردن باید داشت چندانکه ممکن بود تا قوت دارو مدتی بماند و بجانب جگر میل نکند بدانکه ضمادها
ازین نوع سازند بگیرند سداب و بودنه و اندر سرکه بجوشانند و نمدی باندازه سپرز سر و بدان سرکه تر کنند
و بر سپرز نهند گرم کرده و انجیر و اکلیل الملک در سرکه بزنند و برگ سداب خشک سوده و بوره با وی بسرشند
و بر سپرز نهند و کاغذی باندازه سپرز بگیرند و انگبین بروی مالند و خردل ناکوفته بروی بپراکنند و بر سپرز نهند
و چندانکه صبر توانند کرد بروی بگذارند و برگ سداب خشک پنجاه درم اشق بیست درم بوره ده درم همه را بسرکه
بسایند و ضماد کنند و هزار برگ سپند و تخم او بسرکه پخته و مهرا کرده ضمادی نیکست صفت ضمادی آزموده از
احتیار کنندی بگیرند سداب و پوست بیخ کبر و افسنتین و بودنه و سعتر همه بکوبند و بسرکه ناب بپزند و بر نمدی اندر
آیند و نیم گرم ضماد کنند و هرگاه که سرد شود بردارند و دیگری گرم بر نهند تا بیست و یکبار هر بار دارو تازه و گرم می کنند
و باید که بیمار ناشتا بود تا فایده بود صفت ضمادی قوی و مسهل بگیرند خربق سیاه سه وقیه خربق سپید چهار
وقیه و اشق و نطرون از هر یک سه وقیه سقمونیا دو وقیه بلیل سی دانه همه را نرم کرده بسایند و مقداری نبیذ تلخ بگیرند
و چندان علک البطم در وی گدازند تا چنان شود که داروها در وی بتوان سرشت داروها بدان بسرشند و گرم
کرده بکار دارند و اشق و سرگین گوسفند بسرکه بسرشند ضمادی قویست صفت ضمادی قوی بگیرند اشق و بادام
تلخ از هر یک ده درم برگ سداب پنج درم بسرکه بسرشند و ضمادی کنند و آنرا که این علاجها اثر نکند و سپرز او
حجامت کنند و خون بردارند و اگر داغ کنند موضع داغ بگذارند ببندند و تا ماده بسیار به باید پس برویانند صواب بود
و هر وقت که ضمادی بکار خواهند داشت اولی آن بود که بیمار گرمابه شود ناشتا و در آب زن نشیند و ساعتی
نیک مقام کند و اچون آنرا گرمابه بیرون آید ماهی شور و صحنا و خردل و فاریدان چیزی خورد و از پس آن اگر نبیذی
خورد تلخ ممزوج باب دریا و تدبیری لطیف کنند علاجی قوی کند سه روز این ترتیب بر دست گیرند روز چهارم
ریاضت فرمایند چندانکه مانده شود و عرق کند پس ضماد بر نهند و اگر اماس بلغمی باشد نخست استفراغ بلغم باثر باید کرد
و هرچه معتدل است از آنچه در اماس دل یاد کرده آید برگزیدن و بدان علاج کردن و طعام مطحول شوربا و زیره با باید

صفتی

و در هر دو کبر بخورد

ودرسرد وکبر بخورد وپخته ومصوص بکرفس وسداب کرده ونان باسکنجبین خوردن سودمند بود وکشنی وکرفس وبرگ ترب
وسپندان باحقندروزیتون پرورده وحبة الخضرا باسرکه پرورده واطراف باسرکه پرورده وبرگ کبر وساق او بسرکه
برورده واز کوشتها آنچه سبکتر ولطیف باشد جون دراج وتدرو وطیهوج وکنجنک این جمله که یاد کردیم
بغایت سودمند بود صفت نانی که مطحول راسودمند بود بکیرند آرد خشکا وبک من تخم سپندان شش من آرد کوفته
وپخته بآب بسرشند ونان ازان پزند وآن نان برسپس نقل خورند واکر باسرکه وترب خورند روا بود باب
چهارم اندر درد سپرز که ازباد خیزد علاج این بعلاج آماس صلب نزدیکست ازبهر آنکه داروهای تحلیل کننده
باید مجمه رابس برنهادن سودمند بود وطعام سخت اندک باید خورد وتفاریق باید جندانکه ممکن کردد برشنکی صبر باید کرد
واکر بجای آب شراب کهن خورد سودمند بود صفت قرصی که باد سپرز را بشکند بکیرند تخم سپندان بی فهم بکوبند و
بسرشند قرصها سازند باریک وکوچک وآنرا در تنور یا برتابه بریان کنند ونکاه دارند تا نسوزد پس ازانکوبند وبیزند
وحب العدد وکزمازواز هریک پنج درم اسقلوفیدریون هفت درم اقراص سازند شربه سه درم باسکنجبین
صفت داروی دیکر بکیرند کزمازوده درم تخم مُرده درم کشنی وتخم خرفه از هریک پنجدرم شربه سه درم
باسکنجبین واقراص پختند وضماد نمان از روغن افسنتین وروغن قسط وروغن ناردین سازند واخلاط او
آنچه باشد بسرکه پخته ونطرون وسداب وتخم سحمکت واکلیل الملک وبابونه باکوکرد وبعده وسلیخ وزفت
وجاوشیر واشق کفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال بیماریها که از بیماری جکر وسپرز خیزد واین کفتار
دو جزو است جزو اول اندر شناختن انواع یرقان از هر جنس ومعالجات آن واین جزو نه باب است
باب نخستین اندر یاد کردن احوال یرقان بروجهی وکلی باب دوم اندر یاد کردن یرقانون زرد کاز کرمی جکر
خیزد وعلاج سیوم اندر یرقان زرد که از بسیاری طعام وشراب کرم وتولد صفرا خیزد چهارم اندر یرقانی
که سبب آن کرمی مزاج همه تن بود وعلاج آن پنجم یرقانی که از بسته شدن مسام همه تن خیزد ومعالجات
آن ششم اندر یرقانی که از سه جکر خیزد وعلاج آن هفتم اندر یرقانی که کهخوانی وعلاج آن هشتم یاد کردن یرقانی
از آماس جکر واز کزیدن جانوران برخیزد وعلاج آن نهم اندر یرقانی سیاه وعلاج آن جزو دوم اندر سبب جنین
انواع استسقا واین جزو شش بابست باب اول اندر یاد کردن انواع استسقا ومعالجات آن
دوم اندر یاد کردن سوء الغذا وعلاج آن سیوم استسقا زقی یا کرمی بود وعلاج آن چهارم اندر استسقا زقی
که باسردی جکر بود وعلاج آن پنجم اندر استسقا طبلی وعلاج آن ششم اندر استسقا طی وعلاج ان کفتار
چهاردهم از کتاب ششم اندر بیان کردن انواع اسهال وسبج وزحیر واین کفتار سه جزو است جزو اول

اندر شناختن اسهال که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده وامعا فرود آید و اسهال تولد کند
واین جزو بیخ بابست باب اول اندر یاد کردن اسهال دماغی و علاج آن دوم اندر اسهال مراری و
علاج آن سیوم اندر اسهال کبدی و علاج آن چهارم اندر اسهال خون که از جگر بود و علاج آن پنجم اندر اسهال
که مادهٔ آن از همه تن بود و علاج آن جزو دوم اندر شناختن انواع اسهال معدی واین جزو چهار بابست
باب اوّل اندر یاد کردن اسهال معدی که از سبب آن ضعیفی قوت هاضمه باشد و علاج آن دوم اندر
اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت ماسکه باشد سیوم اندر اسهال معدی که سبب آن بسیار
آمدن سودا مند بود که از سپرز بمعده آید و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن انواع اسهال معائی یعنی
اسهال که از روده بود واین جزو چهار بابست باب اول اندر یاد کردن اسهال معائی که از ازلق الامعا
گویند و علاج آن دوم اندر سیج و علاج آن سیوم اندر سیج و ریشی روده و اسهال آن خون که از منظار
یابد معدی گویند و علاج آن چهارم اندر زحیر و علاج آن گفتار پانزدهم اندر بیان کردن انواع بیماریها مقعد و
شرح آن و بیرون آمدن و باز گردیدن و مقعد و شقاق و بواسیر و اسباب و علامات و معالجات آن واین
گفتار هفت بابست باب اوّل سستی یاد کردن شرح آن و دوم اندر شرح سیوم اندر سستی شرح
و بیرون آمدن ثفل بی مراد و علاج آن چهارم اندر مقعد و علاج آن پنجم اندر خارش مقعد و علاج آن ششم
اندر بواسیر و علاج آن هفتم اندر بواسیر و علاج آن گفتار شانزدهم اندر بیان کردن انواع کرمها خورد
و بزرگ که در امعا تولد کند و اسباب و علامات و معالجات آن و این گفتار سه بابست اول اندر یاد کردن
اسباب تولد کرمها و علاج آن دوم اندر حب القرع و کرمهای دراز و علاج آن اول اندر یاد کردن سیوم
اندر کرمهای خورد و علاج آن گفتار هفدهم اندر بیان کردن انواع قولنج از هر جنس و اسباب و علامات
و معالجات آن واین گفتار ده بابست باب اول اندر بیان کردن بخش ناف و درد شکم و علاج آن دوم
اندر قولنج و اقسام و علاج آن سیوم اندر قولنجی که از ثقل خیزد و علاج آن چهارم قولنجی که از نفخ خیزد غلیظ
و علاج آن پنجم قولنجی که از باد ما غلیظ خیزد و علاج آن ششم اندر قولنجی که از اماس خیزد و معالجات آن هفتم
اندر قولنجی فتقی و اکتوائی و معالجات آن هشتم اندر قولنجی که سبب آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود
و علاج آن نهم اندر قولنجی که سبب آن از باطل شدن حس شهد قولون خیزد و علاج آن دهم اندر اسلاوس
که تاویل او رب الرحم نهاده اند و علاج آن گفتار هژدهم اندر بیان کردن احوال بیماریها کرده و مشابه
و اسباب و علامات آن و معالجات و این گفتار چهار جزو است جزو اوّل شناختن سوی المزاج کرده و اما سهاد

دریشها وضعیفی ولاغری آن واین جزو بانزده بابست اول اندر یاد کردن سوی المزاج کرم بماده وعلاج آن دوم
اندر سوء المزاج سردی ماده وعلاج آن سیوم اندر سوء المزاج کرم باماده وعلاج آن چهارم اندر سوء المزاج سرد
باماده وعلاج آن پنجم اندر لاغری کرده وعلاج آن ششم اندر ضعیفی کرده وعلاج آن هفتم اندر بادی که درکرده بود
وعلاج آن هشتم اندر اماس کرم که درکرده پدید آید وعلاج آن نهم اندر اماس صلب سودائی که درکرده پدید آید
وعلاج آن دهم اندر اماس صلب که سبب ناصوابی بود علاج صلب گشته شد وعلاج آن باب یازدهم
اندر اماس صلب که از اماس کرم یا سرد تولد کند درکرده وعلاج آن دوازدهم اندر بثره وخورجوب کرده
وجمله آلات بول وعلاج آن سیزدهم اندر بول خون وشکافتن رگی درکرده وعلاج آن چهاردهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول ودرکرده وعلاج آن پانزدهم اندر یاد کردن قرحه کرده وسمه الات وعلاج آن جزو دوم
اندر شناختن احوال بیماریها مثانه واین جزو هشت بابست باب اول اندر یاد کردن اماس کرم اندر
مثانه ومعالجات آن دوم اندر اماس سرد اندر مثانه وعلاج آن سیوم اندر قرحه مثانه وعلاج آن چهارم اندر
بسته شدن خون در مجاری بول ومثانه وعلاج آن پنجم اندر جرب مثانه وعلاج آن ششم اندر بادی که در مثانه
پدید آید وعلاج آن هفتم اندر دری که در مثانه پدید آید وعلاج آن هشتم اندر استرخای مثانه وعلاج آن جزو
سیوم اندر شناختن احوال آنها که در فعل مثانه پدید آید وعلاج آن جون تقطیر البول وحرقة البول وعسر البول
وسلس البول ودیابیطس واین جزو هفت بابست باب اول در تقطیر البول وعلاج آن دوم اندر عسر البول
وعلاج آن سیوم اندر حرقة البول وعلاج آن چهارم اندر ادرار البول ودیابیطس ومعالجات آن پنجم
اندر سلس البول وعلاج آن ششم اندر بول خون وصرف وغسالی وعلاج آن هفتم اندر بولهای غریب
وعلاج آن جزو چهارم اندر شناختن احوال سنگ وریگ درکرده ومثانه واین جزو پنج باب است
باب اول اندر یاد کردن سنگ وریگ درکرده ومثانه چگونه تولد کند دوم آنکه اندر سنگ وریگ اندر
کدام تولد کند وعلاج آن سیوم اندر علامتها سنگ کرده ومثانه وعلاج آن چهارم اندر جراحت بمجرا بول
سنگ ودوری علاج پنجم اندر شکافتن مثانه وسنگ بیرون آوردن کفتار نوزدهم از کتاب ششم
اندر بیان کردن بیماریها که مخصوص است بمردان واین سه جزو است جزو اول اندر شناختن احوال اماسها
دریش وخارش قضیب وخایه ودیگر بیماریها که آنرا افتد واین جزو ده بابست باب اول اندر یاد کردن اماس
کرم در قضیب وخایه وعلاج آن دوم اندر اماس صلب واماس سرد در قضیب وخایه وعلاج آن سیوم
بزرگ شدن خایه نه بر سبیل اماس وعلاج آن چهارم اندر برآمدن خایه برنامی وعلاج آن پنجم اندر استرخای پوست

وخایه وعلاج آن ششم اندر ریش قضیب وخایه وعلاج آن هفتم اندر گوشت وپوست وفزونی که بر قضیب وخایه پدید آید
وعلاج آن هشتم اندر کوته شدن قضیب وخایه وعلاج آن نهم اندر اختلاج قضیب که ازانرا بوساشر عاقور وارساطون
گویند وعلاج آن دهم اندر خارش قضیب وخایه وعلاج آن جزو دوم اندر شناختن احوال فتق وقبله
کراهل خراسان آنرا عگر گویند دیونانیان دبه خایه گویند واین جزو چهار بابست باب اول اندر یاد کردن
انواع واسباب فتق وفرق میان قبله وفتق وعلاج آن دوم اندر فتق موافق البطن وقبله الامعا وعلاج آن
سیوم اندر رحی وعلاج آن چهارم اندر قبل الماء وعلاج آن جزو سیوم اندر شناختن احوال منفعت ومضر
چهارم وتقصیری که دران کار افتد ومعالجات آن واین جزو بیست وپنج بابست باب اول اندر یاد کردن حکمت
بار تعالی دران که مردم از جماع لذت یابند دوم انکه واجبست حفظ اعضاء تناسل کردن وازین جهة
مردم بطبع حاجتمندی بیشتر است سیوم اندر منفعتها جماع که بوقت باشد چهارم اندر مضرت جماع نه بوقت
باشد ونه بر شهوت اتفاق افتد پنجم اندر مضرتها جماع که بحکونه کسانی بیشتر رسند ششم اندر تدارک
مضرت جماع هفتم اندر یاد کردن کسانی که انبیا نزا شهوت بسیار باشد وخواهند که ان شهوت را بشکنند هشتم
اندر تواتر قضیب وعلاج آن نهم اندر سرعت انزال وبسیار آمدن منی وودی وبسیاری احتلام وعلاج آن دهم اندر
اسباب ضعفی قوت مجامعت که جندبست وعلاج آن یازدهم اندر طعامها قوت جماع زیادت کند دوازدهم اندر
داروهای که ازانواع طعامها سازند وقوت مجامعت بفزاید سیزدهم اندر شرابها که قوت جماع را ومنی را
زیادت کند چهاردهم اندر داروهای مرکب که قوت مجامعت بفزاید وبانزدهم داروهائی که در مالند وقوت
مجامعت را زیادت کند شانزدهم اندر حقنها وشیافها که قوت مجامعت زیادت کند هفدهم اندر داروها و
طعامها که تن را سرد کند ومنی را زیادت کند وقوت مجامعت را ضعیف سازد هژدهم علتی که ازابتازی ابنه گویند
وعلاج آن نوزدهم اندر غلیوط وعلاج آن بیستم اندر بزرگ گردانیدن قضیب بیست ویکم اندر تدبیر زیادت کردن
لذت مردان وزنان بیست ودوم اندر تدبیر کردن گرم بیست وسیوم تیز وتنکی فرج بیست وچهارم اندرانکه مجامعت
که صواب تر باشد ودر کدام شکل اولی تر باشد بیست وپنجم اندرانکه مدت میان جماعی چند باید ومضرت مجامعت
با غلامان چیست گفتار بیستم اندر احوال بیان کردن بیماریها که مخصوص است بزنان واین گفتار سه جزو است
جزو اول اندر شناختن احوال کمی وبیشی حیض واین جزو بیست باب اول اندر یاد کردن حیض دوم
اندر یاد کردن افراط سیوم اندر باز ایستادن حیض وعلاج آن جزو دوم شناختن آبستنی واین جزو پانزده بابست
باب اول اندر یاد کردن زایل بچه در شکم مادر در چه مدت تمام میشود وچگونه بزاده شود دوم اندر گرفتن زنان

سیوم

سیوم نشانهای آبستن چهارم اندر معرفت بدانچه بدانند که بچه نرست یا ماده پنجم اندر بصلاح آوردن آب مرد و زن تا فرزند نر به زاید ششم اندر نشانهای مردان و زنان که زود فرزند بزایند و نر نه زاید هفتم اندر نشانهای وقت زادن هشتم اندر نشانهای ضعیفی و بدحالی بچه نهم اندر دشوار زادن دهم اندر منش کنین و آرزوی کل خوردن و چالهای که زنان آبستن را پدید آید یازدهم اندر احوال نفاس دوازدهم اندر حالی زنی که بچه نابرورده ازوی بیفتد سیزدهم اندر بیرون آوردن بچه مرده چهاردهم اندر بازداشتن از آبستن پانزدهم اندر یاد کردن علت رجا و علاج آن جزو سیوم اندر شناختن احوال بیماریها رحم و این جزوه بابست باب اول اندر یاد کردن بعضی بیماریهای رحم دوم اندر آماس گرم و دبیله اندر رحم سیوم اندر آماس بلغمی اندر رحم چهارم اندر آماس صلب و سرطان اندر رحم پنجم اندر اختناق رحم ششم اندر آب گرد آمدن در رحم هفتم اندر بادهای غلیظ اندر رحم هشتم اندر انقلاب رحم نهم اندر یاد کردن دهم اندر درازی بطن و علاج آن کفتار بیست و یکم اندر بیان کردن احوال دردبشت و تهیگاه و گشادن مهرها که بتازی رباح الاسفر خوانند و درد اندامها و عرق النساء و نعرس و دوالی و وداء الفیل و این کفتار ده بابست باب اول اندر یاد کردن دردبشت و تهیگاه دوم اندر کوزی بشت و بیرون آمدن مهره از جای خویش و رباح الاصفر سیوم باب سیوم اندر یاد کردن اصول قانون علاج آن باب چهارم اندر وجع المفاصل و نقرس که از سردی تولد کند پنجم اندر عرق النساء و درد سرین ششم اندر دوالی و وداء الفیل هفتم بتر ناکه بتازی البظم گویند هشتم اندر درد پاشنه نهم اندر کوفته شدن ناخن دهم اندر دمیده شدن ناخن کفتار سیزدهم از کتاب ششم اندر بیان کردن احوال بیماریها که از بیماری جگر و سپرز خیزد و این کفتار دو جزو است جزو اول اندر شناختن انواع و اقسام یرقان از هر جنس و این جزو نه بابست باب نخستین اندر یاد کردن احوال یرقان بروجهی کلی یرقان تغیر رنگ دردی و چشم و همه تن را گویند و یرقان یا زرد باشد یا سیاه و تولد یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره باشد و یرقان بیشتر از سبز باشد و از جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان زرد بسه است یکی آنکه تولد صفرا اندر جگر فزون از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر تولد ازان بیرون شود که باید سیوم بحران بیماریها جاده و تیها محرقه و اسباب فزونی تولد صفرا پنج نوعست یکی آنکه سودا المزاج گرمست در جگر و رگهای جگر تا خون که دردی تولد کند و غذا که ازوی در رگها گردد و باندامها رسد همه صفرای بود و رنگ همه تن را بگرداند و زرد کند دوم آنکه طعام و شراب که ازوی صفرا بیشتر تولد کند بسیار خورده آید سیوم آنکه مزاج همه تن گرم باشد و خون که در رگهای همه تن بود بدان سبب گرم و صفرایی شود چهارم آنکه مسام بسته باشند و صفرا تحلیل دفع نشود در تن بماند بدین سبب است که علت یرقان نود بیشتر در زمستان و بوقت آمدن باد شمالی افتد از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرایی که تابستان و بوقت آمدن باد جنوبی

بعرق تحلیل افتاد و دفع گشت و در تن نماند پنجم آنکه جانوری زهرناک بگزد و زهر او خون را صفرائی کند و کژدم جراره و زنبور
بزرگ و قیله کرکس ازین نوع باشد و اسباب آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر بیرون شود دو نوعست یکی سده است
و سده از دو نوع بیرون نباشد یا اندران منفذ افتد که صفرا از جگر بزهره آید یا دران منفذ آید که صفرا از زهره بروده آید
تا براز را دفع کند اگر دران منفذ افتد که جگر و زهره است صفرا بدان سبب در جگر بماند و با خون اندر همه تن پراکنده شود
و اگر دران منفذ که میان زهره و روده است صفرا ازان منفذ باز گردد و به جگر برآید و در همه تن بخون پراکنده شود
و یرقان تولد کند نوع دوم آماس است و تولد یرقان از آماس همبرین گونه باشد و هر دو منفذ که یاد کرده آمده است
بسبب آماس گرفته شود و صفرا در جگر بماند و با خون در همه تن پراکنده شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد منفذها منقبض
گردد و صفرا دفع نیفتد و اندر جگر بماند و به باید دانست که هرگاه که سده افتد و صفرا بدان سبب در جگر بماند جگر پر شود و تولد صفرا
فزون ازان باشد که پیش ازان بودی و گاه باشد که بسبب گرم شدن جگر و بماندن صفرا در وی از زهره باشد
و این از سه گونه بود یکی آنکه قوت جاذبهٔ زهره بسبب فرعی از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و ازان صفرا که می باید که از جگر
بخویشتن کشد نتواند کشید خاصه اگر قوت دافعهٔ جگر نیز ضعیف باشد دوم آنکه قوت جاذبهٔ زهره قوی باشد و صفرا
بسیار حدث کند و زود ممتلی گردد و تمدد شود و بدین سبب قوة او ساقط شود و دیگر جذب نکند سیوم صفرا بسیار
در زهره گرد آید و سده منفذ که صفرا از وی بروده آید منطبق شود و لزوجت روده آنرا سخت بگیرد و دو علت تولد کند
یکی قولنج و دیگر یرقان اما یرقان که بر طریق بحران بود دو گونه بود یکی آنکه ماده بیماری پخته شود و طبیعت مستولی گردد
و آنرا بظاهر تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهای بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف شود و مادهٔ بیماری بسیار بود و با بسیاری
مستولی گردد و بنا وقت بیرون تر آید بروزی بدان روزهای بحران و بقراط میگوید من اصابه الیرقان و اصاب کبده فهو ردی
و من کان به حمی و ظهر به یرقان فی الیوم السابع و التاسع و الرابع عشر فذلک خیر ان لم یحسا الشرسوف الایمن فان حسا فهو ردی
می گوید هرگاه که یرقان را خداوند جگر صلب گردد بد بود و هر کرا تب گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهارم یرقان پدید آید و شراسیف
راست او سخت نشود امید سلامت بود و اگر شراسیف سخت شود بد باشد و ثابت فره می گوید پدید آمدن یرقان در تبهاء
تیز پیش از روز هفتم بد باشد پس اگر با آن طبع نرم گردد امید بهی باشد و به باید دانست که یرقان بیماری صعب است اگر
علاج نکند خداوند آن بمفاجا هلاک گردد باب سیوم در یرقان زرد که از گرمی جگر خیزد و علاج آن علامت آن تشنگی است
و تلخی دهان و زردی چشم و روی و آرزوی ناکردن طعام و بول و براز رنگین و کف بول هم رنگین بوده باشد تب آید و تدبیرهای
گذشته بران گواهی دهد و به باید دانست که گرمی جگر و یرقان که از طعامها و شرابهاء گرم خیزد بروزگار پدید آید و آنچه از داروی
گرم خیزد که در وی قوتی زهرناک بود زود پدید آید علاج اما شربتها چون آب انار ترش و شیرین و آب کدو و آب کسنی

و بر طبیعت

وآب خربزه هندی وآب خیار با سکنگبین که با جلاب وکشکاب که در وی تخم کسنی پخته باشند وبست جو با شکر سرد کرده سودمند
بود وبست را نخست چند بار گرم بشویند پس سرد کنند واگر بدین تدبیرها کفایت نشود قرص کافور دهند وقرص انبرباریس که
در سوء المزاج خشک جگر یاد کرده آمد صفت سکنگبین بزوری که از بهر دوستی میساختم در وقتی که کسنی تر حاضر نبود بگیرند
کسنی خشک سه درم تخم کسنی دو درم افسنتین رومی هفت درم غافث هفت درم ریوند چینی سه درم همه را یک شب
در صد درم سرکه وصد درم آب تر کنند وبجوشند تا نیمه باز آید وصافی کنند ویکمن شکر برافکنند وبقوام آرند واگر طبع
خشک باشد بطبیخ خرمای هندی وبنفشه وآلوی سیاه وخیار چنبر نرم کنند وضمادها که از خرفه صندل سرخ وصندل سپید
وگل سرخ وکافور وگلاب سازند بر جگر می نهند واگر ضماد از برگ خرفه وبرگ خطمی وارد جو وطحلب وگل سرخ
وصندل وگلاب سازند با اندکی سرکه روا باشد وطعام خل زیت دهند با شکر واندکی کشنیز تر وبرگ کوک وکسنی
با سرکه وفراز گوشت بزغاله وجوزه مرغ خانگی بآب غوره مصوص کرده ومغز خیار وخیار بادرنگ با سرکه وبرگ کوکل
میخورند باب سیوم در یرقان زرد که از بسیاری طعام وشرابهای صفرائی خیزد اگر به گرمی جگر وبسیار
خوردن طعامها وشرابهای گرم سبب تولد صفرائی بسیارست واز صفرا یرقان وبیماریهای گرم صفرائی افتد
لیکن اگر سده نباشد یرقان ضعیف باشد وعلاج یرقان که از سده افتد در بابی جداگانه یاد کرده آید باستقصای
تمام لیکن نخست این چند نوع یرقان که با آن سده نیست که یاد کرده شود وعلامتها وعلاج آنرا شرح داده آید علامتها یرقان که از
بسیاری تولد صفرا بود با منش گشتن وقی صفرائی وتلخی دهن باشد وبول سرخ وغلیظ بود وباشد که بسیاهی زند علاج
آنرا که صفرا اندر جگر سخت بود هم رگ باید زد وهم داروی مسهل باید خورد ورگ باسلیق باید یا اسلیم از دست راست
باید گشاد وحجامت کردن ومحجمه بر نهادن فرو سوی کتف که نزدیک جگر است صواب باشد واگر بر فرو سوی جگر نهند آنجا که
فرو سوی پهلوهاست روا باشد وبعضی طبیبان رگ زیر زبان زدن فرمودند ومسهل خرمای هندی وآلوی سیاه وبنفشه دهند
واگر فلوس خیار چنبر در آب کشنیز وآب عنب الثعلب وآب لبلاب حل کنند وبدهند صواب باشد وشربتها که در باب
گذشته یاد کرده آید سودمند بود اگر مسهل قوی تر باشد طبیخ هلیله زرد دهند وچنان باید که درین طبیخ افسنتین رومی وتخم کسنی
وبیخ او وتخم کشوث وآلوی سیاه وخرمای هندی وعناب وبیخ سوسن باشد واگر ماده غلیظ تر باشد غاریقون وغافث
وشاهتره با این اختلاط زیادت کنند واندک نمک هندی وسقمونیا وبسیار باشد که اگر لبلاب را بشکر وسقمونیا قوت دهند
با سفوف هلیله صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر کوفته وبیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یک درم سقمونیا
مشوی دانگی ونیم این جمله را سه شربت بود صفت نسخه دیگر که جگر را پاک کند بگیرند صبر نیم درم غاریقون یک درم
سقمونیا دانگی بحسب مشاهده مضرت می کند وطعام هم از آن که در پیش یاد کرده آید باب چهارم اندر یرقانی

که سبب آن گرمی مزاج همه تن بود و بدان سبب خون صفرا گردد و علاج آن آنچه علامتهای خاصه این نوعست
از علامتها آنست که تن گرم و لاغر باشد و بثرها و خارش بسیار پدید آید و بول و براز رنگین بود و آرزوی طعام نبود
و تشنگی غالب بود و باشد که تب گیرد و اگر مزاج سخت گرم باشد و صفرا بسوزد زردی رنگ و روی بسیاهی آمیخته باشد
علاج اگر ماده نباشد مزاج باید گردانید بشربتها و غذاها که پیش ازین یاد کرده آمده است و تدبیرهای تری فزاینده
بکار باید داشت و کشکاب که سرطان در وی پخته باشند و آب کدو و آب خربزه هندی و لعاب اسبغول
دادن با جلاب گرما آب انار ترش و شیرین و گرمابه و آبزن سودمند بود و چون از آب زن بیرون آید روغن
نیلوفر و روغن بنفشه طلا کردن صواب بود اگر ماده این باشد استفراغ کنند بداروها که در باب سیوم مذکور است و بیان
تدبیر کردن باب پنجم اندر یرقانی که سبب آن بسته شدن همه تن بود و معالجات آن این نوع را علامت
آنست که بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن شمال افتد و گوشت و پوست درشت گردد و گاه باشد که در سفر و غیر سفر
غبار بر پوست نشیند و مسام را به بندد و سبب یرقان گردد و در بیشتر حالها سببی زند درونی چون سده و سوء المزاج با آن سبب
یار باشد علاج این گرمابه است و آبزن و اندر آبزن داروهای تحلیل کننده پختن و اندامهای را بسبوس و آرد نخود شستن
و مالیدن و اگر علامتی سبب دیگر از سببهای اندرونی پدید آید علاج یرقانهای دیگر کند باب ششم در یرقانی
که سبب آن سده جگر باشد و علاج آن سده جگر که سبب آن یرقان باشد سه نوعست یکی آنکه سده در تخلخل جگر
افتد و اندر رگها که در وی پراکنده است و این سده بود کلی دوم آنکه سده در آن منفذ افتد که از آن راه بزهره آید
سیوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که از آن راه برودة آید علامتها اسباب و علامة سده کلی در باب دوم از جزو دوم
از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و علاج هم از آن نوع باشد که آنجا یاد کرده آمده است و علامتهای سده که
اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است و صفرا از آن راه بزهره آید آنست که یرقان زود پدید آید و در جانب جگر
گرانی افتد و دهان تلخ باشد و بول و غایط زردی بسرخی و سیاهی زند و قی صفرائی افتد و بول هرچه رنگین تر بود
بهتر و نشان قوت جگر باشد و دفع کردن صفرا و علامتهای سده که در آن منفذ افتد که صفرا از آن راه برودة آید
از آن است که نخست براز سپید گردد پس یرقان پدید آید و طبع خشک باشد و بیشتری را قولنج تولد کند علاج خداوند
سده کلی هر بامداد آب کرفس و آب بادیان و آب شبت از هر یک دو وقیه بجوشانند و به پالایند و سه درم روغن
بادام تلخ و یکدرم روغن فستق با این آبها بدهند و شبانگاه یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه و یکدرم انیسون و نیم درم
تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک وقیه با یک وقیه سکنگبین عسلی بدهند و قی کردن درین علت سودمند بود و سدها بقوت
قی گشاده گردد و ماده را بر کند خاصه اگر سه درم تخم سرمق بکوبند و با سکنگبین و آب نیم گرم بخورد و بدان قی کند و بر سیاوشان در آب بپزند

و به پالایند

و به بالایند و ازان آب با سکنگبین میدهند سودمند بود و چهار درم برسیاوشان کوفته در طبیخ انیسون بدهند سودمند بود و دو
درم نمک درشت آنکه دسته بزرگ کسنی هفت روز بخورند ناشتا جگر و زهره را بشوید و از ماده عفن پاک گرداند و شش درم
برگ چغندر خشک کرده کوفته بیخته با ماء العسل کر با سکنگبین سده را بگشاید و سودمند بود و یکدرم فوه اندر یک زرده خایه
مرغ نیم برشت سده را بگشاید و نافع افتد و یک درم فوه و یکدرم سلیخه با شراب کهن بدهند و بفرمایند که دیدن ماده
یرقان را با زوار بیرون آرد و یکدرم بوره با دو وقیه آب ترب و یک وقیه شراب ریحانی بیامیزند و خداوند علت را
در آب زن نشانند و اندکی صبر کنند پس این شربت بدو دهند تا در آبزن بخورد و در حال زردی از وی فرود آید این
شربتها که اکنون یاد کرده آمد پس ازان دهند که ماده یرقان نرم کرده باشند و بزاینده شربتها که باول این باب
و بدانچه در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و گرمابه و آبزن بکار داشتن سودمند بود و اگر در آب زن تقاضای
بول پدید آید هم در آبزن بول کند نافع بود و اگر سده اندران منفذ باشد که میان جگر و زهره است این شربتها که یاد
کرده آمد سودمند بود و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنگبین بزوری دهند سودمند بود صفت
اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم غافث سه درم صبر پنج درم غاریقون دو درم افسنتین و اسارون و تخم کرفس
و تخم شبت و مصطکی و سنبل و بادام تلخ از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربه یکدرم و صفت
اقراص افسنتین و اقراص ریوند اندر باب سیوم از جزو نخستین از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و قی کردن بتخم سرمق
چنانکه در اول این باب یاد کرده آمد سودمند بود و طبع را نرم کردن بحبی که از ایاره فیقرا و افسنتین و بسفایج و غافث
و غاریقون سازند صواب بود و طعام از سرکه کبر سازند و برگ ترب بجوزه مرغ خانگی پخته و برگ کرنب بروغن زیت
سودمند بود و آب با سکنگبین بزوری آمیخته خورد و ضمادها از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب و شبت
و بنفشه و افسنتین و انجیر و صبر و مر سازند کوفته و بیخته بروغن قسط یا بروغن سنبل چرب کنند و بر جگر نهند و آنچه
در باب علاج سده که در حدبه جگر افتد یاد کرده آمد علاج اینست آن باب را با این مطالعت باید کرد و اگر
سده اندران منفذ افتاده باشد که میان زهره و امعا بود علاج آن حقنه تیز و گشاینده و بداروهای مسهل قوی
باید کرد صفت داروی مسهل بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده درم غافث
و افسنتین از هر یک پنجدرم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مصطکی و انیسون از هر یک سه درم بیخ سوسن و بیخ
خطمی و بیخ بادیان و بیخ کبر از هر یک هفت درم تربد پنجدرم فلوس خیار چنبر ده درم آلوی سیاه بیست عدد
خرمای هندی پانزده درم همه را در سه من آب بپزند تا بیک من باز آید و به بالایند و ازان جمله هفتاد درم با نیم درم
غاریقون سوده دو دانگ نمک هندی و دانگی سقمونیا شربتی باشد و هر پنج روز یکبار این مسهل بدهند تا سده را بگشاید

واز پس آن ماء الجبن بکار دارند با این سفوف بگیرند هلیله سیاه دو درم افتیمون یکدرم نمک هندی دانگی ایاره فیقرا نیم درم
از هر یک کمتر یا بیشتر باندازهٔ قوت و اگر بدین علاجها سده تمام گشاده نشود شیر شتر دهند هر روز پنجاه درم تا شصت درم
با سه درم هلیلهٔ زرد و یکدرم افتیمون و نیم درم انیسون و چهار دانگ ایاره فیقرا و غذا دراج و جوزهٔ مرغ خانگی بسرکه پخته با
کرفس و بودنه و آب کرفس و آب برگ ترب با سکنگبین سودمند بود خاصه اگر با سکنگبین بزوری بود و اگر با این سده
حرارتی بود علاج بداروها و شربتهای خنک و معتدل باید کرد و اما گشادن سده آن منفذ را که میان جگر و زهره است
شربت داروی ادرار کننده باید چون آب کشوث با سکنگبین که در وی تخم کسنی پخته باشند و آب کسنی با خیار چنبر و آب
خرفه و آب برگ و آب ترشی با سکنگبین که در وی تخم کسنی پخته باشند و هم این آبها بگیرند یعنی آب کشوث
و آب کسنی و آب برگ ترب و بجوشند و صافی کنند و یکمثقال کرسنه پوست کنده و یکمثقال پوست خربزه پاک کرده
و یک مثقال تخم ترب همه را بکوبند و با این آبها بیامیزند و طعام حسو دهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و روغن بادام
شیرین و تلخ و ترکیب این چنان باید که آرد کرسنه چهار بهره بود و تخم ترب یک بهره تخم ترب را بکوبند و هر دو را
بپزند چنانکه رسم است و شکر و روغن بادام برافکنند و بعوض آب سکنگبین خورند خاصه سکنگبین که تخم کسنی در وی
پخته باشند و گشادن سده آن منفذ را که میان زهره و امعاست حقنه نرم بود و داروی مسهل و معتدل باید چون
طبیخ هلیله زرد که از افسنتین تر و شاهتره و خرمای هندی و خیار چنبر و بیخ کرفس سازند و آب شاهتره و آب طلخشقوق
از هر یک سه وقیه با سه درم هلیله زرد و دانگی نمک هندی و طعام زیره با نخود و مویز و انجیر اندر و پخته و مزوره نیشو
کرفس در وی پخته **باب هفتم** اندر یرقان بحرانی تدبیر دادن آن یرقان بحرانی را علاج نباید کرد لیکن طبیعت را
یاری باید داد تا تمامتر دفع کند و یاری طبیعت چنان بود که بیمار را در آب گرم نشانند تا مسام او گشاده گردد
و سکنگبین بزوری که بتخم کسنی و بیخ او پخته باشند یا با تخم کشوث و تخم کاسنی و روغنهای گشاینده مالیدن
چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن سوسن و اگر بحران بد کرده باشد علاج آن سوء المزاج جگر باشد
که از گرمی بود و علاج تب و علاج یرقان که از خوردن طعامها و شرابهای گرم تولد کرده باشد **باب هشتم**
در یرقانی که از آماس جگر و از گزیدن جانوران بد تولد کند و علاج آن تولد یرقان از گزیدن حیوان بدانست
که زهر او در تن پراکنده بود پس چاره نباشد از آنکه رگ باسلیق یا رگ اکحل بگشایند تا خون بد را از جانب دل
باز آرند و از تن کم کنند و مطبوخ هلیلهٔ زرد دهند و شراب با هلیله زرد سودمند بود و کشکاب سرطانی با آب انار
سودمند بود و باقی علاج اندر باب گزیدن جانوران زهرناک یاد کرده آید و علاج آماس جگر در جزو سیوم از گفتار
یازدهم یاد کرده آمده است تدبیر این از آنجا باید کرد **باب نهم در یرقان سیاه و معالجات آن** یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد

از جگر نیز بود

از جگر نیز بود اما اسباب انکه از سپرز بود دو نوع است یکی انکه سده است که دران منفذ افتد که سپرز سودا را
بدان راه از جگر بخویشتن کشد دوم ضعیفی قوت و عاجزی سپرز از کشیدن سودا از جگر تا بدان سبب سودا
در جگر بماند و با خون در همه تن بگسترد و رنگ روی همه تن سیاه گردد و سبب ضعیفی قوت دو چیز است
یا سوء المزاج باشد یا اماس که در وی تولد کند و اماس نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب انکه
از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و صفرا بدان سبب در وی بسوزد و با خون بهمه تن برود و یرقان سیاه
پدید آید علامتها یرقان را که از سپرز بود سه علامتست یکی انکه رنگ سخت سیاه باشد دوم انکه بول سیاه
و تیره باشد و براز تن بسیاهی گراید سیوم انکه سپرز را افتی باشد و آنرا که از جگر باشد هم سه علامت است یکی انکه
رنگ روی سخت سیاه نباشد لیکن از سیاهی بزردی گراید دوم انکه بول از سیاهی بسرخی گراید و اگر
با فتاب بدارند سرخی نماید که بزردی زند و اندر براز نیز زردی بیشتر بود سیوم انکه در جگر افتی بود و سپرز سلامت بود
و اگر یرقان بمشارکت هر دو بود علامتهای آفتهای هر دو پدید آید علاج علاج خداوند یرقان سیاه که از سپرز بود
نخست رگ باسلیق یا اسیلم باید زد از دست چپ پس داروی مسهل دادن صفت داروی مسهل بگیرند
هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی هشت درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یک هفت درم شکوفه کبر یا کبر
و اسقولوقندریون از هر یک شش درم خربق سیاه دو درم بسفایج چهار درم مویز منقی بیدانه بیست درم الو سیاه
بیست عدد خرمای هندی ده درم افتیمون پنج درم همه بپزند و به پالایند شربه هفتاد درم با درمی ایاره فیقرا
و نیم درم غاریقون و یکدرم تربد این مسهل چند کرت بباید داد پس شراب که بسکنگبین افتیمون گرفته باشند
بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف هلیله زرد خورند صفت آن بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی
دو درم افتیمون یک درم ایاره فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت بود و باندازه حاجت و قوة
بیمار تصرف میکند در او از ان ادویه صفت سکنگبین که اندرین علت سودمند بود بگیرند بیخ کرفس و بیخ
بادیان و بیخ اذخر از هر یک ده درم انیسون و افتیمون و جعده و دانه کبر و کزمازو و اسقولوقندریون و تخم
کرفس و تخم بادیان از هر یک پنج درم همه را در سرکه بپزند و به پالایند و از ان سرکه سکنگبین سازند از ین سکنگبین
یک وقیه با یک وقیه آب بادیان کر با یک وقیه آب برگ کز کر با یک وقیه آب برگ ترب آمیخته بدهند و شیر شتر
با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی باندازه قوت بیمار سودمند بود و اگر مزاج گرم باشد و تب همی آید
آب عنب الثعلب میدهند یا آب کسنی با سکنگبین و طعام مصوص فرمایند بسرکه و کرفس و کسنی و قشره از گوشت
بزغاله و کبر بسرکه پرورده و ضمادی بر نهند از فقاح اذخر و حاشا و افسنتین و قردمانا و قنطوریون و بیخ کبر از هر یک

ده درم گل سرخ پانزده درم مقل پنج درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و ببیزند و اشق و مقل را بسرکه حل کنند
و داروها را بدان بسرشند و هر وقت که ضماد برگیرند آن موضع را بسرکه بشویند و اندران سرکه باندکی شبت و سداب
و بودنه جوشیده باشد و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ زنند و مسهل بدین صفت دهند بگیرند
هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ
کسنی و بیخ کرفس از هر یک پنج درم آلو سیاه بیست عدد خرماء هندی پانزده درم افتیمون سه درم همه را ببرند
چنانکه رسمست و به بالایند و هفت درم فلوس خیار چنبر تا ده درم در وی حل کنند و بدهند با یکدرم ایاره فیقرا و نیم درم
غاریقون و دانگی سقمونیای مشوی و پس ازین مسهل شراب دهند و آب برگ ترب و آب برگ کز از هر یک
یک وقیه و نیم آب عنب الثعلب سه وقیه و آب کرفس دو وقیه و آب برگ کبر یک وقیه این همه بجوشند
و به بالایند و ده درم فلوس خیار چنبر در وی حل کنند و بدهند صفت سکنگبین که درین جایگاه سودمند بود
بگیرند کسنی و تخم کرفس و شونیز و انیسون و بیخ بادیان و بیخ کسنی و بیخ کرفس از هر یک برابر در سرکه بجوشند
و از آن سرکه سکنگبین سازند صفت ضمادی که بر نهند بگیرند کزمازو و اطراف ذرخشک کرده ده درم
گل سرخ بیست درم صندل سپید خطمی پانزده درم بنفشه درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعده
و حماما و کمافیطوس از هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل ده درم آنچه کوفتنی است
بکوبند و مقل را بسرکه آمیخته حل کنند و لختی موم با روغن بگدازند و با مقل و داروها در هاون بسایند و سک و به برگ
چغندر با برگ کرنب هر کدام میسر شود بر مالند و بر نهند و نگاه باید کرد که گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر است
علاج سپرز کنند و اگر گرمی بیشتر بود علاجهاء جگر بیشتر کنند جزو دوم از گفتار سیزدهم در استسقاء و سوء القنیه
و معالجات آن و این جزو شش بابست باب اول اندر یاد کردن احوال انواع استسقا و چگونگی پدید آمدن
آن چنانکه بسبب ضعیفی معده علتی پدید آید که آنرا جوع البقری گویند از ضعیفی معده چنان باشد که نخست جوع الکلب
بوده باشد و این علتی است که آرزوی طعام بی اندازه باشد و بدین سبب طعامها خورده شود و رطوبتهای بد
در فم معده گرد آید و فم معده گران گردد و مزاج او تباه شود و قوت جاذبه او از کار باز ایستد و آرزوی طعام باطل شود
و بسبب باطل شدن آرزوی طعام رگها تهی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن
معده طعام را قوت ساقط شود جوع البقری این را گویند همچنین بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن
آب باندامها همه تن تشنه گردد و از جگر آب خواهد این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که مردم خورد
جگر ضعیف دران تصرف نتواند کرد و باندامها نتواند فرستاد بعضی از جگر باز گردد و در شکم گرد آید و بعضی که جگر اندر وی

در استسقا

همچنان بسبب ضعیفی جگر استسقا پدید آید
اما تولد جوع البقری صح

تصرف نکرده باشد

تصرف نکرده باشد باخون ضعیف که بهضم ثانی آنرا تمام نپخته نباشد باندا مهارسد آماس شکم و آماس اندامها
پدید آید از بهر انکه نه با سهال و نه با دراربول و نه بعرق از بیرون نشود و این آماس سه گونه باشد یکی را ابتازی
استسقا قولی گویند و این چنان باشد که در شکم گرد آید و باشد که دستها و پایهای وی بپاساند دوم را لحمی
گویند و این چنان باشد که ماده بلغمی باندا مهارود و بهمه تن بهجون بمردکان شود آماسیده و نرم و سیوم را طبلی
گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم برآماسد و گاه باشد با این باد آب نیز باشد لیکن باد غالب
و سبب قوی تر و عام تر اندر تولد کند انواع استسقا ضعیفی جگر ست و نتوانی گفت که سبب واصل درین علت
اینست که از بهر انکه استسقا و بیماری جگر نبود اگرچه بسیار بیماریهای جگر نبود که استسقا با آن نباشد و بیماری
سابقه چهار نوعست یکی از انواع سوء المزاج خیزد اگر مزاج گرم باشد با استسقا بمیانی خشکی پدید آید از انکه خشکی مدد
حرارت غریزی را تحلیل کند و غریزیت بدان سبب ضعیف گردد و آنرا که غریزیت ضعیف شد جگر او غذا
خون نتواند کرد و اسباب خشکی نخست افراط حرارت بود و گداختن اندامها بدان سبب پس انواع استسقاهای قوی چون ادرار البول و عرق و اسهال دا فراط طمث و خون بواسیر و زیانکارترین استسقاها استسقای خون است و اگر مزاج سرد باشد استسقا بمیانی تر بهای فزونی تولد کند و سبب واصل در بهر دو تحلیل و ضعیفی
و نقصان حرارت غریزی را ضعیف کند و فرو میراند خوردن آب سرد ست بناشتا و از بس گرمابه و ریاضت
و از بس جماع و استسقا که از اماس خیزد سبب آن سده بود از بهر انکه اماس نوعی از سده است و آب بسبب سده
در ماساریقا با و سبب استسقا رقی و لحمی گردد و آنچه بمبارکت اندامهای دیگر پدید آید اسباب آن اسباب ضعیفی جگر باشد
و اسباب ضعیفی جگر اندر کفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اندامهائی که با استسقای بمبارکت آن پشتر افتد معده است
و ماساریقا و رودهٔ صایم دسبرز و گرده بسبب انواع آفتها که درین اندامها پدید آید از آماس و سوء المزاج و درد و غیر آن و
پشتری از سوء المزاج سرد خیزد که در جگر پدید آید یا در اندامهای دیگر که یاد کرده آمد و این چنان باشد که سردی سبرز
بمعده باز دهد بدان منفذ که از سبرز بمعده پیوسته و سودا از وی معده را سرد کند و از معده برودهٔ اثنا عشری و رودهٔ
صایم فرود آید و ازین رودها بماساریقا بگذرد و جگر را سرد کند و سردی از جگر بشش و حجاب باز دهد و به باید دانست
بزرگی سبرز که از آفرینش بزرگی آمده بود و باستسقا ادا کند از بهر انکه خون بسیار از جگر میستاند و قوت او را ضعیف
میکند و اگر اتفاق افتد که با بزرگی سبرز جگر کوچک باشد سبب قوی تر بود و جگر زود ضعیف کرد و بعضی طبیبان
گفته اند بترین انواع استسقا لحمی است از بهر انکه سوء المزاج عام بود در جگر و در همه رگهای اندامها و بهضم ثالث بیکبارگی
باطل شود و بعضی گفته اند لحمی سهلتر ست از رقی و طبلی و شیخ رئیس میگوید از هر سه نوع رقی بتر ست و بتجربه پدید آمده است

که لحمی سبکتر است از بهر آنکه واجب نیست که اندر لحمی جگر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی و آنرا که سبب استسقا
آماس جگر باشد طبع خشک باشد و بایها آماس گیرد و سرفه پدید آید بی تعب و با جز ذرب پدید آید و ضعف زیاده گردد
و آب از تن بدان پاک نشود و آنرا که سبب استسقا اگر قی جگر باشد با تشنگی و با سوزش آب تاختن بود
بسبب گرمی و تیزی صفرا و رنگ روی زرد و دهان تلخ و تن لاغر و خشک باشد و شهوت طعام اندک بود
و بقی صفرا بر آید و اگر سبب استسقا تحلیل اخلاط و گدازش تن بود و ماده بمجری طبیعی میل کرده بود آماس از تهیگاه
و کمرگاه آغاز کند و در همه انواع استسقا که سبب آن حرارت و بیماریهای گرم بود و آماس درین موضع آغاز کند
و علامتهای صفرائی ظاهر بود و بول و براز صدیدی و غسالی بود و بترین حالها در استسقا آنست که خداوند
علت را مزاج اصلی گرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری صدید در مزاج اصلی تولد نکند و همچنین اگر
با استسقا تبی و بیماری گرم پدید آید حال بد باشد از بهر آنکه اگر تب را علاج کنند جگر ضعیف تر شود و اگر جگر را بچیزی
گرم قوت دهند حرارت تب زیادت گردد و علی ابن زید الطبری از بهر این گوید اذا کان البول احمر فالرجا قلیل
یعنی بار کردن علت استسقا بول سرخ باشد امیدواری کمتر بود و میگوید از بزل لحمی فهو ردی یعنی اگر آب بگشاید
و خداوند علت را تب پدید آید بد باشد و بقراط رحمة الله علیه گوید ~~الا استسقا والذی یکون من الامراض~~
~~الحادت ردی یعنی~~ هر الاستسقا الذی یکون من الامراض الحادة ردی یعنی هر استسقا که از بیماری گرم خیزد
بد بود و آنرا که ماده استسقا غالب بود و تنگی نفس و ربو و سرفه پدید آید مرگ نزدیک آمده بود هم بقراط
گوید اذا حدث لصاحب الاستسقاء سعال فلیس یتخلص و کذلک متی عرض اسهال مراری و هم بقراط گوید
هرگاه که خداوند بلغم سپید را یعنی استسقا لحمی را اسهال پدید آید از خود یعنی بی داروی مسهل بیماری او زایل شود و بباید دانست
که استسقا چون بسبب آماس سپرز و صلابت آن پدید آید یا سلامت تر بود و امیدوارتر از آن بود که از آماس جگر
و صلابت جگر پدید آید و بسیار باشد که نزدیک مرگ گوشت بن دندانها و اندرون دهان بسبب بخارها ریش گردد
و گاه بود که بر اندامهای دیگر یا بر همه تن بسبب تباهی خون ریشها بر آید و هرگاه که خداوند مالیخولیا را استسقا پدید آید
مالیخولیا باستسقا زایل شود از بهر آنکه مزاج او تر شود و هرگاه که از خداوند استسقا چیزی چون گوشت پاره فرود آید هلاک شود
و گفته اند گاه باشد که خداوند قروح امعا را از روده سوراخ شود و ثفل در فضاء شکم ریزد و شکم آماس گیرد همچون شکم خداوند
استسقا و شیخ رئیس میگوید نزدیک من این سخن یعنی از امکان دور است از بهر آنکه هر کرا روده سوراخ شد زودتر
از آن که ثفل از امعا در فضاء شکم ریزد بمیرد خاصه اگر قرحه در روده ها بر سوین بوده باشد و مرا این دلیل سخت معقول
و مقبول می آید باب دوم اندر سوء القنیه هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ضعف بروی مستولی شود حالی نزدیک

بحال مستسقی

بحال مستسقی پدید آید و طبیبان آنرا سوء القنیه گویند و سوی المزاج نیز گویند و این حال مقدمه استسقا بود علامتها نخست رنگ و روی
و رنگ همه تن بگردد و بزردی گراید و تهیج در چشم و روی پدید آید و باشد که اطراف و همه تن چون خمیر آماسیده شود
و هضم طعام نگردد و آرزوی طعام زیادت گردد و بول و عرق اندک آید و بادها در شکم بسیار افتد و باشد که در خایه
نیز باد در افتد و سستی و کسلانی در مردم پدید آید و گوشت بن دندان خارش گیرد بسبب آنکه بخارها بد از تن برآید
و اگر بثره و ریشی برآید یا جراحتی رسد دشوار درست شود و به باید دانست که بسیار باشد که خداوند ذات الریه
و اتریها آب ناک در شش گرد آید و حال او همچون خداوندان سوء القنیه شود تامل باید کرد اگرچه در تن ماده صفرائی
بود ایاره فیقرا باید داد چند کرت و فضیلت ایاره درین علت آنست که تن را از فضول پاک کند و با رطوبت اصلی
نکوشد و اگر خلط غلیظ و لزج باشد استفراغ بصبر و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا باید کرد و از آن داروها باندازه
قوت بیمار و اندازه اخلاط باید کرد و گاه باشد که حاجت آید که داروها بخربق سیاه قوت دهند و بهر صفت که باشد
استفراغها بتفاریق و زود از زود باید کرد و تا ماده جمع نشود و قی کردن بتفاریق سودمند بود خاصه هر وقت که دانند
که ماده گرد آمده است و داروی مسهل را بعود خام و مصطکی و سپند و مانند آن قوة باید کرد تا قوت معده را نگاه
دارد و از پس آنکه چند بار استفراغ کرده باشند و مادتها را کم کرده داروها که سده را بگشاید یا ادرار بول کند سودمند بود
و اندر رگ زدن احتیاط و توقف باید کرد مگر آنجا که معلوم گردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض است
یا خون بواسیر و هر وقت که رگ خواهد زد نخست خون را بمسهلی سبک چون ایاره فیقرا و طبیخ افتیمون صافی باید کرد پس
اندک خون بیرون کردن و هر بامداد شراب افسنتین سخت نافع بود و معجونها که پس از استفراغ سودمند بود
تریاق است و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء الک و کلکلانج بزوری با سکنگبین و اگر سوی المزاج محکم باشد
و بیم باشد که باستسقا گردد شیر شتر اعرابی با بول او سودمند بود خاصه کسانی را که قوت دارند و اگر ماده صفرائی
رقیق بود هلیله زرد با وی بیامیزند و طعام از زیره با و شوربا بگوشت کبک و دراج و تذرو و مصوص موافق باشد
و همه را بدارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها را بخردل و سیر و کندنا خوشبوی باید
باید کرد و از میوها انار شیرین موافق تر بود و میبه و خندیقون و شراب ریحانی رقیق و میسوسن سودمند بود و معده را
و جگر را گرم داشتن و تکمید کردن بداروهای لطیف کننده چون سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند گرد سودمند
بود و شکم را ببوره و کوکرد و روغنها و گرم مالیدن سودمند بود و بعضی اطبا آورده اند و نموده و آزموده که سرگین
گاو و سرگین بز طلی کردن سودمند بود باب سیوم از جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقاء زقی که با گرمی باشد
سبب و اصل درین نوع آنست که آب در تن مردم بسیار گردد و بمجری بود و بول بیرون نشود و باز گردد و در فضاء شکم

علاج

گردآید یعنی در تهی شکم آنجا که موضع رودهاست بیرون ثرب و زندرون غشا لطانه پهلوهاست از بهر آنکه تا خورده
نگردد متحلل نشود و گردآمدن آب در فضاء شکم بر چند وجه باشد یکی ترشح یعنی تراشیدن دوم آنکه آب در مجری یا
محتبس گردد و بخار شود و طبیعت آنرا دفع کند نه بمجری طبیعی و امر غریب نیست از بهر آنکه معلوم شده است که بدرفع
طبیعت ریم از استخوان بگذرد چه عجب اگر آب را و بخار را نه بمجری غیر طبیعی دفع کند و ترشح بیرون دهد تا در فضاء شکم
گردآید سیوم آنکه بعضی مجریها غذا ازان راه بجگر آید شکافته شود و آب بجگر نارسیده ازان شکاف بیرون آید
و در فضاء شکم گردآید چهارم آنکه هرگاه که آب از مجریها بول بازگردد بدهنهاء رگها آید که از پهلوها بناف
پیوسته است و کودک در شکم مادر و غذا ازان رگها یابد و همچنین بدهنهاء رگها آید که بول کودک در شکم مادر
بدان رگها بیرون آید از بهر آنکه معلوم شدست که بول کودک اندر شکم مادر از ناف بیرون آید و چون راه
ناف بسته شود بطریق مثانه بازگردد پس هرگاه که آب مجری بول کمتر بیرون آید و قوت دافعه آید و قوتهای دافعه
اندامها از هر جانبی آنرا دفع می کند بضرورت روی بدان رگها نهد که یاد کرده آمد از بهر آنکه مجری نخستین آن
بودیست و از بهر آنکه منفذ ناف بسته باشد دهنهای آن بازگرده اندر فضاء شکم گشاده شود و آب اندروی گردآید
و اسباب سابقه از سه بیرون نیست یکی آن باشد که قوت دافعهٔ جگر یا قوت جاذبهٔ کرده ضعیف باشد
یا هر دو ضعیف باشند بسبب سده یا اماسی از انواع سوء المزاج یا غیر آن تا بدان سبب آب از جگر دفع نیفتد
و کردهٔ آنرا جذب نکند و تن آنرا قبول نکند و از بهر آنکه قوتها، اندامها آنرا دفع میکنند بضرورت میل در فضاء شکم
کند و استسقاء زقی پدید آید دوم آنکه آب سرد بسیار خورده باشد و ناگوارید بماند و جگر از دفع آن عاجز آید
و سبب آن بسیار خوردن آب غلبهٔ تشنگی باشد و سبب غلبهٔ تشنگی یا سوء المزاج جگر باشد یا سده که
بدان سبب آن مقدار آب که جگر را بدان حاجت بود بدو نرسد و تشنگی بدان سبب دایم گردد و بسیار باشد
که سبب تشنگی نایافتن آب خوش سرد باشد و آب گرم رای که در وی کیفیتی بد باشد زایل نکند سیوم آنکه
هضم غذا در معده هموار نباشد جگر و دیگر اندامها بعضی را قبول کند و بعضی را نه و بدان سبب مجریهاء غذا پر شود
و سده تولد کند و سبب استسقا گردد و اگر ماده آب ناک بیشتر بود استسقاء زقی بود و اگر ماده غلیظ و بادناک
بیشتر بود استسقاء طبلی بود و اگر مادهٔ بلغمی بیشتر بود استسقاء لحمی بود و بقراط میگوید من کان به بلغم کثیر امن الجانب
و المعدة موجعة فانها اذا جری فی العروق الی المثانة انحلت علته منه میگوید اگر در حجاب بلغم بسیار بود
و معده درد کند هرگاه که بلغم بر کها بگذرد و بمثانه اندر آید علت او زایل شود و جالینوس میگوید فرود آمدن بلغم
غلیظ بزهار اولی تر از انست که بمثانه و اگر آب بودی ممکن بودی که بتراشیدی و بمثانه فرود آمدی و بلغم ممکن است

که برآید و شیخ رئیس رحمة الله می گوید غریب نباشد اگر ملغم تحلیل پذیرد و رقیق شود و برآید و نیز ممکن است
که طبیعت آنرا طریقی جوید و بضرورت بدان طریق دفع کند و بمثانه فرستد چنانکه ریم را از سینه اندر رگ اجوف
بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تر از آن نیست که ریم را از استخوان سینه می بگذراند علامتها همه خداوندان
استسقا را رنگ روی بگردد و تباه شود و آنرا که سبب استسقا بیماریهای سبز زبود رنگ روی بسبزی و سیاهی
زند و همه را نفس تنگ و آرزوی طعام اندک بود و تشنگی غالب باشد مگر آنرا که بناوقت آب سرد بسیار
خورده باشد و جگر بدان سبب سرد شده باشد و علامتها خاصه استسقاء زقی آنست که شکم گران و اطراف سرد
و پشت چشم دروی آماسیده باشد بسبب ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم او زنند آواز طبلی دهد
که پر آب باشد و اگر از پهلو در دیگر پهلو گردد آواز آب آید و پوست و شکم روشن و فروخته و کشیده و بعضی را اندکی
آماس کند و پوست خایه پر آب شود و آنرا که علت محکم شود سرفه پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب حجاب را
مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنگ شود و سرفه پدید آید و استسقا که از آماس جگر تولد کند با سرفه بود و بی نفس
و اگر نفسی باشد اندک بود و سبب سرفه آن بود که آماس جگر حجاب را بفشارد و مزاحمت کند با وی
و طبع نیز خشک باشد و سبب آن گرمی آماس جگر و نبض صغیر و متواتر باشد و میل بصلابت و کشیدگی دارد
بسبب امتلای جگر و فضاء از آب و کشیدگی غشاء اندرونی و با خر رگها پر و آشته شود و نبض میل بنرمی دارد
و بول اندک بود و در پشتر وقتها سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است یکی آنکه آن لون که اندر بول بسیار
پراکنده خواست بود اندر بول آید که گرد آید دوم آنکه سبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت ممیزه که خونزاد صفرا را
که طبیبان آنرا حمرا گویند از آب جدا نتواند کرد بدین سبب است که هرگاه که در استسقا بول سرخ بیند
حکم نباید کرد که گرمی غالب است و هرگاه که بیماری را سنگ از مثانه بیرون آید و ناگاه علت استسقا پدید آید
بی آنکه در جگر و غیر آن بیماری بود از بیماریهای که استسقا از آن تولد کند به باید دانست که مجری که آب بدان
مجری از کرده بمثانه آید شکافته شد علاج اگر ما علت استسقا جگر گرم بود یا سبب علت آماس گرم بود
اندر جگر مزاج جگر را باعتدال باز باید آورد و جالینوس میگوید من دیدم گروهی را که ایشانرا استسقا از حرارت
جگر خاسته بود و بداروها سرد خلاص یافتند و معلوم است که اعتدال سبب تندرستی است و بیرون شدن
از اعتدال نا تندرستی بود پس هرگاه که مزاج باعتدال باز آید واجب کند که قوت اندامها و تندرستی باز آید
بدان سبب علاج استسقا و علاج جگر گرمی خیزد مرکب بود از علاج استسقا و علاج جگر گرم و این جنان باشد
که نگاه کنند اگر استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد نخست علاج بداروها کنند که در آماس جگر یاد کرده اند تا

واگر اماس جگر سرد تولد کرده باشد نخست علاج بداروهاء آن کنند تا اماس بنشیند پس تدبیر استفراغ نباشد و اگر از سوء المزاج
گرم بی ماده تولد کرده باشد نخست مزاج را بگردانند اما آنرا که استسقا از اماس جگر گرم تولد کرده باشد شربه گاهی
از آب کسنی دهند با سکنگبین آمیخته و گاهی از آب بادیان تر دهند با آب کسنی و آب عنب الثعلب آمیخته
گر با آب کشنیز تر آمیخته و خیار چنبر در وی حل کرده گاهی آب عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار
سه استار بول بز با هم چندان آب عنب الثعلب آمیخته و هر سه روز یا پنج روز قی کردن پیش از طعام سودمند بود
و اسهال پیوسته درین علت زیان دارد بدین سبب هر ده روز قی به داروئی باید که آب را با سهال بیرون آرد
برفق و مزاج را گرم نکند و رگ زدن همه خداوندان استسقا را زیان دارد مگر آنرا که سبب استسقاء او باز ایستادن
خون بواسیر یا خون حیض باشد اگر قوت و سال عمر و فصل سال و مزاج مساعد بود مقداری خون بکم کردن روا بود
و طبیبی از پیشینگان می گوید همچنانکه هیزم بسیار آتش را فرو میراند بسیاری خون سرد حرارت غریزی را
فرو گیرد و مصلحت آن باشد که آنرا لختی کم کنند تا حرارت برافروزد و از بهر آنکه خون بد و ماده بد در اندامها پراکنده
باشد همه انواع استفراغ چون رگ زدن و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن
و غرغره کردن سودمند بود اما داروهاء مسهل که آب را برفق بیرون آرد و مزاج را گرم نکند آب باقلی است
پنجاه یا شصت درم درم با آب خرماء هندی آمیخته گر با شیرخشت گر با ترنگبین گر شکر و ریوند چینی و لک مغسول
و اندک زعفران ترکیب کرده و آب طلخشقوق و آب شاهتره از هر یک سی درم با چهل درم آب اشنان
آمیخته و جالینوس می گوید سه درم اشنان پارسی هم اسهال کند و هم ادرار و بعضی طبیبان مطبوخ هلیله خرماء هندی
فرموده اند و روا داشته لیکن اولی و آن باشد که استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا اندرین علت با ماده
استسقا باز کوشد صواب آن باشد که صفرا را تسکین میکنند و آب سرد با سهال کم گردانند مگر که صفرا سخت
بسیار بود استفراغی کنند بهلیله زرد از بهر آنکه هلیله زرد سودمندترین اسهال است خداوند استسقاء گرم را
همچنان که سکبینج سودمندترین اسهال خداوند استسقا سرد را و آن روز که مسهل خورده باشد و استفراغ
افتاده بود یک شبانروز پس از مسهل هیچ نخورند و دیگر روز شربتی دهند که قوت را نگاه دارد در وی قبضی
بود و طعم آن خوش بود چون شراب لیمو و اقراص انبرباریس و شراب سیب و شراب به و مانند آن تا جگر را
قوت دهد خاصه از پس مسهلی که در وی مازریون و فرفیون و اشق و مانند این باشد و اندر میان هر دو
مسهل هر روزی شربتی می باید داد که سده بگشاید و جگر را باعتدال باز آرد سامری گوید مردی را استسقا بود
و تب همی آید او را اقراص انبرباریس دادم با آب تره ها بعضی آب کسنی و مانند آن و منفعتی ندیدم شیر شتر

بلکه

با شکر العنبر و آدم آنرا منفعتی تمام دیدم از بهر آنکه هر روز طبع اجابت می کرد و مرد تندرست گشت و هم او میگوید
شیر شتر نباید داد از پس از آنکه علت محکم شده باشد شیخ رئیس میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف گشته
و علت مستولی شده بمراد و آرزوی خویش انار خوردن گرفت و چندان انار خورد که از یاد کردن آن مردم را
عجب آید و علت او زایل گشت و تندرستی یافت سامری گوید بسیار دیدم که با آب برگ ترب و سکنگبین خوردن
ازین علت خلاص یافتند و جالینوس می گوید خواجه را که دوست من بود است استسقاء زقی گرم افتاده بود
و قوت آن سخت و ضعیف شد و من او را علاج کردم و دستوری دادم تا گوشت بزغاله بریان کرده می خورد
و گوشت کبک و طیهوج و قریص و مصوص و عدسی و نان خشکار می خورد تا قوت او بدین نگاه داشته شود
و هیچ دستوری ندادم که چیزی تر یا آشامیدنی خورد مگر آن روز که داروها خواستمی داد و پیش از دارو و پس از دارو
زیره با فرموده می [illegible] و بدان سبب تشنگی غالب غالب نمی شد و هر که مصوص و قریص و هر که عدسی و زیره با
سخت ترش نبودی و استفراغ بدین دارو کردم هلیله زرد هفت درم شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم
غافث دو درم کسنی یکدسته سنبل و تخم کسنی از هر یک دو درم همه را در یکمن و نیم من آب بخشتن تا نیمه باز آید
و بیالودم و سه درم شکر در وی گداختم و به دادم و هر روز حبی دادمی ازین نوع شیر شبرم با شکر معقود کردمی و حب ساختمی
شکر با شیر انجیر معقود کردمی شکر هم چند وزن شیره و حبها هر یک چند نخودی کردمی سه حب پیش از طعام بدادمی
و از پس آن شراب غوره و رب و ریواج دادمی و آب سرد بر جگر او نهادمی و گاهی ضمادی از صندل
بر جگر نهادمی و ضمادی دیگر تحلیل کننده بر ناف و حوالی آن نهادمی و گاهی مازریون اندر آب گل فشرده
فرغار کردمی و از آن آب شراب گل ساختمی و استفراغ بدان کردمی و گاهی شیر شبرم در شراب
گل حل کردمی و گاهی برگ مازریون کوفته و بیخته بعسل انجیر بسرشتمی و حب کردمی و از میوها با انجیر خشک
و مغز بادام دستوری دادمی و بر تشنگی صبر فرمودمی و ضماد بیشتر از گل ارمنی کردمی و از آرد جو و آرد کاوس
و سرگین گاو و بز هر دو خاکستر چوب رز ساختم و بسرکه بسرشتمی این جمله قول جالینوس است و به باید دانست که برگ
مازریون و تخم او قوی ترین داروایست اسهال آب را و او را در طعام و شراب پنهان ساخته
توان کرد و طعم او پوشیده کردن خاصه از جهت کسانی که از داروها نفرت نمایند شربت یک درم
با ماء العسل کهربا سکنگبین و روی سوخته نیز قوی است و او را طعمی نیست اندر هر چه خواهند پنهان توان کرد
خاصه در مغز نان بتوان سرشتن و چرب کردن شربت یکدرم یا بیشتر و بیخ سوسن را نیز طعمی قوی است لیکن
معده را باید شست نیم وزن او قرنفل کربوست فندق کربوست فستق که بر روی او پوشیده باشد

باوی بیامیزد تا مضرت آن از معده باز دارد و روی سوخته نیز معده را بدهست ویرا هم بدین طریق اصلاحی کنند
پس با مغز نان بسرشند و بدهند و مازریون را بسرکه اصلاح کنند و اگر او را بسرکه فرغار کنند و اگر او را بسرکه و از آن
سرکه سکنگبین سازند صواب باشد و اگر بیخ سوسن آسمانگون از یکدرم تا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته
با یک درم وقیه سکنگبین بدهند استفراغی کند نیک و اگر این بیخ را تر بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آن یک وقیه
کرد دو وقیه کرویا هم چندان جلاب و سکنگبین نیمانیم منفعتی عجب کند و اگر یک وقیه عصارهٔ این بیخ با دو وقیه
بول گوسفند بدهند سودمند بود این بیخ را در کتابهای طب ایرسا گویند یعنی بیخ سوسن آسمانگون و منفعت عصارهٔ او
طبیبان اندر کتابها یاد کرده اند و خود حسن میگوید من شرب عصارة الایرسا یر فهو علی خطر عظیم هر که عصارهٔ ایرسا
خورد بر خطر بزرگست صفت گل کلانه سرد که درین علت سودمند بود نسخهٔ ثابت بگیرند برگ مازریون مدبر
و هلیلهٔ زرد مقشر و غاریقون از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن آسمانگون و گل سرخ و تخم
خیار پاک کرده و رب سوس از هر یک دو درم همه بکوبند و بیزند پس بگیرند ترنگبین پاک کرده و فلوس خیار چنبر
پاک کرده و فانیذ از هر یک پانزده درم هر سه را با آب بگدازند و بپزند تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند
شربه از دو درم و مازریون مدبر آن بود که یکهفته بسرکه تر کنند پس خشک گردانند صفت نسخهٔ دیگر از محمد زکریا بگیرند
مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم گل سرخ و تخم کسنی از هر یک
دو درم رب سوس دو درم ترنگبین پاک کرده ده درم ترنگبین را بگدازند و بپزند تا بقوام آید و داروها بدان
بسرشند شربه از دو درم گل سرخ و تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده از هر یک یکدرم رب سوس دو درم همه را
با ترنگبین و خیار چنبر بسرشند چنانکه یاد کرده آمد شربه از سه درم تا چهار درم با طبیخ و هلیله زرد صفت معجونی سخت
مسهل بگیرند آبی و پاره کنند و سه روز اندر سرکه فرغارند پس همچند وزن آبی مازریون تازه با وی بسرشند و
بر یک وقیه سرکه ده استار شکر بر نهند و بپزند تا بقوام آید و آبی و مازریون سوده را بدان بسرشند صفت
معجونی دیگر بگیرند تخم کسنی و تخم کشوث از هر یک ده درم عصارهٔ طلخشقوق خشک کرده بیست درم عصارهٔ قثاء الحمار
و شحم حنظل از هر یک پنج درم غاریقون هفت درم همه را بکوبند و بجلاب بسرشند و بآب کسنی میدهند شربه
از پنج درم تا هفت درم دهند صفت حب ریوند نسخه بگیرند ریوند چینی و عصارهٔ غافث و تخم کسنی از هر یک
سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر یک درم روئینی سوخته بصبر نیم درم فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار
چند وزن داروها شکرها بگدازند و داروها بدان بسرشند و حب کنند این جمله یک شربه بود قوی و این حب را بقرنفل
و زعفران کربدار چینی خوش بوی کنند صواب بود صفت حبی قوی تر بگیرند مازریون مدبر نیم درم مغز بادام

شیرین

شیرین یکدرم و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چندانکه داروها را بدان بسرشند این یک شربت تمام بود و گاه باشد که ازین حب
سوزشی اندر معده پدید آید روغن بادام تجرع کردن آن سوزش را زایل کند و اگر منش گشتن خیزد آبی مزیدن انرا
دفع کند و چون طبع اجابت کند منش گشتن باطل شود و اگر از پس این حب یا غیر آن حرارتی ظاهر شود چند روز آب کشنه
و آب انار دانگ و آب زرشک باید داد با طباشیر صفت حبی سبکتر نسخه محمد بن ذکریا بگیرند مغز تخم خیار بادرنگ
و مغز تخم کدو از هر یک دو درم گل سرخ سه درم و نیم درم بجلاب کربا سکنگبین کربا آب کشنی و عنب الثعلب
صفت سکنگبین که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند تخم خیار را بکوبند و آب بکشند و تخم خربزه پاک کرده و تخم کشنی
از هر یک دو وقیه تخم کرفس نیم وقیه تخم خربزه و تخم خیار را بکوبند و آب بکشند و تخم کرفس و تخم کشنی را در سرکه تر کنند
یک شبانروز و دیگر روز بجوشانند تا به نیمه باز آید و به پالایند و آب تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر برافکنند و بقوام
آرند و در میان پختن شراب وقیه خیار ترش برافکنند تا در وی پخته شود سفوفی که ادرار کند و حرارت نیارد بگیرند مغز
تخم خربزه پنجدرم تخم کرفس و تخم کذر و رب سوس از هر یک دو درم همه را بکوبند شربه پنجدرم با این سکنگبین بدهند
صفت سفوفی دیگر بگیرند گل سرخ شش درم تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یک دو درم عصاره غافث و افسنتین
از هر یک یکدرم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم مازریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یکدرم بیخ سوسن
سه درم تخم بادیان یکدرم و نیم شربه سه درم تا پنجدرم اگر حرارت قوی باشد با سکنگبین دهند و اگر آهسته تر باشد
با آب برگ ترب و کربا آب یا بوی فیل دهند یا با بول گوسفند اهرزمی گویند من غافث و افسنتین و سنبل صواب نبینم
از بهر آنکه هر سه آب را رنگین کنند و تشنگی آرنده آید صفت سکنگبین که شکم را براند و آب را کم کند برگ مازریون
تر یک وقیه سرکه نیک ده استار آب نیمن برگ مازریون را درین سرکه و آب تر کنند یکهفته پس بپزند تا آب
برود و سرکه بماند و به پالایند و یک من طبرزد برافکنند و بقوام آرند شربه یک وقیه اگر جگر سخت گرم باشد بدل آب
گلاب کنند و اگر مقداری آب آبی ترش برافکنند دل را قوت دهد تا سه مازریون را باطل کند لیکن اسهال
کمتر کند و طبیب بحکم مشاهده شربت می فزاید و می کاهد و اگر آبی را بشکنند و در سرکه مازریون پس بپالایند
و نزدیک صواب بود سفوفی که شکم براند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه و سقمونیا از هر یک یکدرم عصاره غافث
و ریوند چینی از هر یک پنجدرم لک مغسول و تخم کشوث از هر یک دو درم شربه یکمثقال با شیر شتر کرم آب
دهند قرصی که شکم براند بگیرند برگ مازریون شصت درم ارد جو گل سرخ رب سوس از هر یک بیست درم دهند
و اگر سخت ضعیف باشد این قرص دیگر دهند صفت آن بگیرند تخم کشنی دو درم گل سرخ دو درم برگ مازریون
مدبر یکدرم و چهار دانگ غاریقون یکدرم و چهار دانگ عصاره غافث یکدرم و چهار دانگ گل سرخ دو درم

ونیم تخم خیار پاک کرده دو درم ونیم درم این جمله ده شربه وشربه با سکنگبین دهند وآنروز ازین شربتها مسهل
چیزی دهند اقراص انبرباریس دهند تا قوت را نگاه دارد صفت آن بگیرند انبرباریس پاک کرده ورب
سوسن وگل سرخ وتخم خیار وتخم خربزه پاک کرده از هر یک سه درم طباشیر یکدرم ونیم ترنجبین پاک شش درم
بآب حل کنند وداروها بدان بسرشند وقرص کنند شربتی یکمثقال با سکنگبین عصارهٔ انبرباریس قوت ایشان
باز دارد واگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند واقراص با سکنگبین سفرجلی دهند نسخهٔ دیگر بگیرند عصارهٔ
انبرباریس ولک مغسول وریوند چینی وگل سرخ وعصارهٔ طلخشقوق وتخم کسنی وتخم کشوث از هر یک برابر
شیخ می گوید اقراص انبرباریس از بول استفراغ اگرچه جگر را قوت دهند بسیار نشاید داد تا طبع خشک نکند
وگلگلانه بزرگ سودمند بود وصفت آن در قرابادین یاد کرده آید وشیر شتر اعرابی که علف او باقلی وکشوث
وکسنی تر وکشنیز تر وکرفس باشد آب را از تن بیارد وآنچه قومی گفته اند که شیر اندرین علت زیان دارد
از بهر آنکه طبع شیر ضد این علت قوی باطل است از بهر آنک شیر از دو وجه درین علت سودمند بود یکی آنکه
در شیر قوتی زداینده وشوینده است بدین قوت آب را از تن بیارد ودیگر آنکه بخاصیت نافع بود همچنین بعضی داروها
که در علتی بخاصیت سودمند بود وبطبع ضد آن علت باشد چون سقمونیا که بخاصیت اندر بیماریهاء صفرایی سودمند
بود وچون کسنی که بخاصیت همه جگرها را اگرچه بعضی سودمند باشد ومنفعت شیر شتر اعرابی اندرین علت
بجایگاه است که اگر بیمار بران صبر کنند وبجاء طعام وشراب آن خورد شفا یابد لیکن مردم سخت محروران را
سودمند نبود وبهترین روزگاری شیر دادن را روزگار بهار است وبهترین وقتی صبح است آنساعت که
بدوشند واز کفک بپالایند وبدهند وبفرمایند تا اندکی ریاضت کنند باهستگی وبعضی از اهل تجربه گفته اند که
شتری که گیاه تر خورد شیر او نباید داد تا آب وتری زیادت نکند واگر ضرورت شود با بول شتر باید داد
از بهر آنکه بول گرم وخشک است واگر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض با وی بیامیزند داروئی که در شیر
کنند تا اطلاق بسیار نکند بگیرند خبث الحدید مدبر کوفته وبیخته بیست درم قرظ وطراثیث نیم کوفته از هر یک
پنج درم تخم کرفس سه درم همه را اندر یک شربت سر کنند ودو ساعت بگذارند پس به پالایند وباز خورند و
شیخ رئیس می گوید بهترین ترتیبی در شیر دادن آنست که من آزمودم ومنفعت آن یافتم وآن چنانست
که پیش از آن که شیر دهند چند روز طعام سخت اندک دهند واگر ممکن شود که دو شبانروزی هیچ نخورد صواب بود
وکمترین پانزده ساعت وروز نخست دو وقیه وسه روز گوش دارد تا آنچه با درار بیرون آید بمقدار از آن هست
که خورده است یا نه وگاه باشد که پس از سه روز طبع اطلاق کند وگاه باشد که اطلاق اندک کند وبر دو حال دلالت کند

ترنجبین

نافع شیر شتر

یکی آنکه

یکی آنکه بعضی از شیر غذا می گردد و نشان این آن بود که بیمار را قوتی و راحتی میفزاید و دوم آنکه بعضی از شیر
در معده پیر می شود و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل شود و بر معده گرانی کند و نفس تنگ شود و تا سه کند
بهتر آن باشد که دست از شیر بدارند یا هر سه روزی چیزی با وی بیامیزد که فسادهای شیر از معده فرو آرد و اطلاق
کند و اولیتر آن بود که زود حقنه کند و دست از شیر بدارند و تدبیر ضمادها کنند و از خربق و سپید سازند و بر دارند
آب بسیار فرو آرد و اگر خواهند که استفراغ بماء الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن بگیرند و یکدرم نمک
اندرانی و پنج درم تربد سپید اندر وی بجوشانند به بالایند شربتی از چهل درم آغاز کنند اگر بیشتر احتمال کند ده درم در
درمی دیگر افزاید آب را باسهال بیارد و تن را گرم نکند و اگر ماء الجبن آن از شیر شتر کنند بهتر بود و اگر حرارت
قوی باشد از شیر بز کنند یا از شیر خر و اگر بیماری باشد که شربت و دارو خوردن فرمان نبرد یا کودکی باشد
که او را روزگار دارو دادن نباشد تدبیر آب گشادن باید کرد و آب گشادن را بتازی بزل گویند و چون
بزل کرده شود آب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف گردد بزل نشاید
و مصنف کتاب کامل الصناعت از جالینوس حکایت می کند که وی گفت که من ندیدم هیچ بیماری را
که درین علت بزل کردند و وی ازین علت خلاص یافت جز مردی را که او که این حکایة میکند و می گوید
من هیچ بیماری را ندیدم که او را بزل کردند و او خلاص یافت جز یک مرد را و هم او میگوید که اندر بزل
خطری بزرگست و بزل علاج استسقاء زقی است خاصه و بزل سوراخ کردن پوست شکم را و بیرون
تا بیمار قوی نباشد بزل نشاید کرد جالینوس گوید من ندیدم هیچکس را که بعلاج بزل ازین علت خلاص یافت
مگر یک تن را و آن شخص آن بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود و نیز او را کالبدی بزرگ و با قوت و تا
بتوانند بزل نباید مگر چنین شخصی را که یاد کرده آمد و آنرا که لاغر گشته باشد و ضعیف شده بزل نشاید کرد بهیچ وجهی
بزل کردن درین حال باید که خداوند علت را بر پای بدارند راست یا راست بنشانند و بفرمایند تا پهلوها او را بسوی زیر
فرو مالند و احتیاط کنند تا صفاق نطرقد و از فرو سوی ناف به انگشت بزل کنند و اگر ابتدای استسقا از امعاء جگر بوده
باشد بزل از سوی راست کنند و اگر از سپرز بوده باشد بزل از سوی چپ کنند و نخست عضلهای شکم را که بتازی
مراق گویند سوراخ کنند و آنرا از صفاق سلخ کنند یعنی از وی جدا گردانند و فرو از سوراخ مراق باید صفاق را سوراخ کنند
سوراخی تنگ تا چون ماثره بیرون راه آب بسته شود پس ماثره بیرون مسین اندر سازند و آب اندک اندک
بیرون میکنند چون لختی آب بیرون کرده باشند بیمار را به پشت باز خوابانند و اندر وقت بیرون کردن آب دست بر نبض او
نهاده دارند تا اگر ضعیفی آرد و در حال ماثره بیرون گیرند و هر گاه که آب بیشتر بیرون کرده باشند باقی بدارو دفع شود

پس داغ کنند صنعت داغ کردن به باید دانست که داغ پس ازان باید کرد که پیشتر شیر و ماء الجبن و غیر آن استفراغ کرده باشند
و آب کم شده و آماس فرو نشسته و روز سیوم یا بیشتر پس از استفراغ آسایش یافته و چون داغ خواهد کرد شش
داغ کنند سه از درازی شکم از نزدیک استخوان سینه که بتازی القص گویند تا زهار و سه از پهنای شکم یکی فرو سوی ناف
و یکی ازین سوی ناف و از پس داغ بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و اگر بر معده و سپرز و زیر ناف داغها کنند یا پهنای
باریک روا بود و ضمادها و طلاء این نوع ازین جنس باید ساخت سرگین بز کهن و سرگین گاو خشک کرده و آرد جو
و آرد گاورس همه را بسرکه بسرشند و طلی کنند و محمد ذکریا می گوید سرگین آهو هم سودمند بود و هم خوشبوی است
و جالینوس گوید قومی را دیدم که طین الحر یعنی گل پاکیزه طلی میکردند سود داشت صفت ضمادی نافع بگیرند سرگین گاو
خشک کرده و بکوبند و مقدار چهار وزن آن آرد کرسنه هر دو را بسرکه و گر ببول کودکان و گر ببول بز بسرشند و
طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یک یکجزو و علک البطم سه جزو پیه کهن شش جزو
علک را با پیه بگدازند و دیگر چیزها را بدان بسرشند و ضماد کنند ضمادی دیگر بگیرند آرد جو معده و سرگین گوسفند کهن و بوره
و گل ارمنی از هر یک راستار است همه را بسرشند و طلی کنند و طعامها زیره با فرمایند و زرشک با خل الزیت بروغن
بادام و کاسنی از بهر آنکه سرکه تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و سده بگشاید و جالینوس میگوید سرگین که سودمند
ترین چیزیست و تشنگی خداوند استسقا بنشاند از بهر آنکه تشنگی درین علت از حرکت از حرارت بود و از رطوبت
و سرکه حرارت را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریص و مصوص با آب زرشک و آب انار دانگ سودمند بود و از
گوشتها گوشت مرغان کوهی چون کبک و طیهوج و تذرو و دراج بزرشک پخته و از میوها ترانار ترش و شیرین و
امرود چینی تا تشنگی را بنشاند و از میوها خشک مغز بادام و شکر و مویز سپید و انجیر خشک روا باشد و بر اثر انجیر سکنگبین
فرمایند و هلیون و حرشف و خربزه و خیار از بهر آنکه ادرار کننده اند و بد نباشد و سکنگبین بسودا دادن چنین آورده اند
که زیان کارست باب چهارم در استسقاء زقی اصل علاج این علت آنست که نخست فضول و تریها را کمتر کنند و مزاج جگر
باعتدال باز آرند و تدبیر با اعتدال باز آوردن جگر اندر بابهای گذشته از گفتار یازدهم یاد کرده آمد و تدبیر کنم که فضول
و تریها آنست که طعام اندک خورند و آب نخورند و نه بینند و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغی میکنند باهستگی بطریق اسهال
و ادرار البول و گشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن و ریاضت چندانکه باید کرد که حرارت غریزی را برافروزد
پیش از آنکه تحلیل کند استاد و قوت را بعطریات و بوی طعامها خوش نگاه دارند و قی هر سه روزی باید فرمودن
و عطسه آوردن آب را بجنباند و بمجریهای طبیعی افکند تا بیرون شود و آب بود نه فشارده سودمند بود و روغن
بادام و روغن فستق نافع باشد و داروهای مسهل چون حب مازریون و حب سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد

صفت حب سکبینج

صفت حب سکبینج بگیرند صبر و افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سه درم سکبینج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی و
انیسون از هر یک یکدرم همه را بکوبند و ببیزند و حب سازند شربه دو درم صفت نسخهٔ دیگر بگیرند سکبینج و برگ مازریون
مدبر غاریقون و هلیلهٔ زرد از هر یک پنج درم اسارون و ریوند چینی و عصارهٔ غافث و سنبل و انیسون از هر یک دو درم
اگر اگر حب کنند و برگ مازریون مدبر و غاریقون و هلیله زرد از هر یک پنج درم اسارون و ریوند چینی و عصارهٔ غافث
و سنبل و انیسون از هر یک دو درم اگر شربه دو درم و اگر با انگبین معجون کنند و شربه سه درم تا چهار درم صفت اقراص
شبرم بگیرند شبرم و هلیله زرد هر یک برابر شربت از دانگی آغاز کنند و بتدریج میفزاید تا یکدرم هر هفته یک شربه
در سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر با میبختج بسرشند و حب کنند روا بود صفت حب که آن را باسهال بیارد بگیرند توبال مس
و برگ مازریون و انیسون از هر یک برابر حب کنند چنانکه رسمست شربه یکمثقال و اگر قوت ضعیف باشد یک درم دهند
صفت حبی دیگر بگیرند عصارهٔ افسنتین سنبل تربد شیر شبرم از هر یک دانگی غاریقون و گلسرخ از هر یک نیم درم
بآب عنب الثعلب حب کنند صفت حبی دیگر بگیرند توبال مس و کمافیطوس و انیسون راستار آن
و اندکی مقل باب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربه درمی تا مثقالی صفت حب مازریون
بگیرند توبال مس دو دانگ مازریون مدبر نیم درم فرفیون دانگی و نیم نمک هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی این
شربه قوی باشد سودمند بود صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون ده درم عصارهٔ غافث و ریوند چینی
دو درم شکر طبرزد ده درم هر روز یکدرم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز گیرند و پس از آنکه استفراغها کرده باشند
تریاک بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک می باید داد تا قوت جگر باز آید و مزاج باز گردد و داروها که
ادرار بول کند سخت نرم باید گرفت تا زود بجگر رسد و داروها ادرار کننده تخم بادیان است و تخم کرفس و نانخواه
و سنبل و وج و اسارون و انجدان و دوقو و هلیله و برنجاسف و غیر آن صفت داروئی که ادرار کند بگیرند مصطکی
سه درم سنبل یکدرم و نیم پلپل و زنجبیل و سعد از هر یک یکدرم شکر دو بار چند همه داروها شربه دو درم تا سه درم
و از پس داروها ادرار کننده شوربای مرغ فربه خورد و بر آفتاب و ریگ گرم و گرمابه خشک و تنور گرم نشستن
و عرق آوردن سودمند بود خاصه پس از آنکه استفراغها کرده باشند و مسهلها خورده و در آفتاب آنجا نشیند
و وقت نیم روز نشیند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد و اگر بر ریگ نشیند آنجایگاه مقدار بدست فرو کنند تا شعاع
آفتاب در آنجا جمع شود و گرم کند پس در آنجا جمع شود و گرم کند پس در آنجا نشیند و ریگ نرم و پخته باید و سر
پوشیده دارد و زمانی نیک بر یک شکل نشیند تا قوت آفتاب بقعر تن او رسد و رطوبتهای را لطیف کند و بظاهر تن
گرداند اثر کند و اگر کسی باشد که برابر وی نشیند و ریگ گرم بروی می باشد سخت صواب بود بعوض ریگ نمک سوده بود

بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن را پاک کند و سرکه و روغن بیکدیگر آمیخته بخویشتن درمالد و گاهی بوره سرخ و نمک سوده
درمالد و گاهی نمک و بوره با روغن درمالد و حقنه کردن و شیاف نهادن علاجی صفرائیست از بهر آنکه بموضع آب
نزدیک است و ضمادها از آن نوع که در باب گذشته یاد کرده آمد لیکن سرکه دور دارند بعوض سرکه بول شتر
و بول کودکان کند و آرد جو نیز دور دارند صفت ضمادی که در همه انواع استسقا سودمند بود بگیرند حماما
شسته قردمانا از هر یک ده درم مقل اشق سورنجان مس سوخته سعد زعفران از هر یک پنج درم صبر و کندر دو درم حب بلسان
عود هندی و لادن از هر یکی پانزده درم سلیخه قسط میعه تر عاقرقرحا اکلیل الملک ایرسا و قثاء الحمار و شحم حنظل از هر یک
ده درم قرنفل مصطکی از هر یک هفت درم کلنج و سرگین کبوتر از هر یک بیست درم صمغها را با زعفران در شراب کهن حل کنند
و داروها را بکوبند و بروغن بان بمالند و لختی موم گداخته با آن بسرشند و همه را بهم بیامیزند و بر شکم طلی کنند و سرگین
بز به بول کودکان سرشته ضمادی سودمند است و نطرون و نمک هر دو بریان کرده و نرم سوده بر شکم براکند
سودمند بود و نخست شکم را بروغن قثاء الحمار چرب کنند پس نطرون و نمک بروی براکند و به باید دانست که
اگر سبب استسقا اماس صلب بوده باشد امید خلاص کمتر بود و اگرچه بسیار استفراغ کنند هر بار معاودت
کنند و شکم پر آب شود باب پنجم در استسقاء طبلی علامت استسقاء طبلی آنست که ناف برون آید و شکم
گرانی نکند چنانکه زقی کند و اگر دست بر شکم زنند آواز طبلی دهند و آروغ برآوردن آرزو کند و اگر آروغی برآید راحت یابد
و نبض طویل تر از نبض دیگر خداوند استسقا بود و در بیشتر وقتها سریع و متواتر بود و میل بصلابت دارد و بول
سرخ باشد علاج اگر حرارت غالب بود آب کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خشک و طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و بر جگر ضمادها از صندل و عود و لادن و سک بر نهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول
و فنداذیقون و سنجرینا باید داد و روغن بادام تلخ سودمند بود و داروها مسهل و داروها که ادرار کند و زیره
خاییدن و نانخواه و معجون حب الغار که در قرابادین یاد کرده آید سودمند بود و گاورس و نمک و سبوس گندم
گرم کرده بر شکم نهادن و محجمه آتش بر نهادن سودمند دارد و بوره و برگ بید آب خشک با انگبین بسرشند
و پنبه پاره بدان آلوده کنند و بردارند و بروغن بید آب حقنه کنند و گلنگبین و مصطکی می دهند صفت معجونی که باد را
بشکند که بگیرند برگ سداب و بودنه خشک و سعتر و کرویا از هر یک ده درم نانخواه و بلبل و شونیز و وج از هر یک
پنج درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم و نیم همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم در یک وقیه شراب
گرم کرده و خندیقون و میبه سودمند بود و بآخر استفراغ کرده باشند و بادها لختی شکسته شده شیر شتر با دو درم
سکبینج نافع بود و اگر آنجا شیر دارند و مقام سازند و شیر شتر با بول شتر آمیخته دهند سخت سودمند بود

بار شکم

باب ششم اندر استسقا و انواع سبب سابق استسقا ورمی نقصان هضم ثانی و ثالث است یا بطلان آن هضم ثانی
در جگر باشد و هضم ثالث در همه رگهای تن و بدان سبب کوشش خام در تن گرد آید و باندامها مانند شود و گاه باشد
که هضم اول نیز ناقص شود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج سرد باشد که بر جگر و بر همه رگهای تن مستولی گردد
و اسباب سوء المزاج جگر باشد دوم سرمای سخت که در سفر و غیر سفر بمردم رسد و گاه باشد که بحرارت مردم
اخلاط گداخته شود در منفذها و رگها سدها باشد و خلط گداخته گذر نیابد تا بمجریها بول و براز بیرون شود بدین سبب
آن ماده در تن متحیر شود و پراکنده بماند و باندامها مانده شود و استسقاء لحمی تولد کند و این علت بمشارکت جگر
و سبرز و آلتهاء دم زدن و بمشارکت رحم و کرده و مثانه و بسبب باز ایستادن خون بواسیر و خون حیض بسیار افتد
علامت باید دانست که درین علت ردی و دست و همه تن آماس کند از بهر آنکه سوء المزاج مستولی باشد چنانکه
یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی فضله را دفع تحلیل نتواند کرد و نخست بای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت
نیست کرد اندام است مزور گردد و در نشیبها و قعرها شکم خداوند لحمی نرم و شکسته بود نبض عریض و موجی باشد
و گفته اند هر گاه که دست چپ خداوند این علت بزند ارد و بینی خاریدن گیرد در روز دوم یا سیوم بمیرد و آنچه
درین علت بمشارکت اندامها دیگر افتد نخست دران اندام آفتی و المی بوده باشد علاج اگر سبب علت
باز ایستادن بواسیر و خون حیض بود نخست دران اندام رگ زدن صواب بود اگر خاصه بول سرخ
و غلیظ باشد و اگر جز این باشد رگ نشاید زد با آنکه رگ زدن نوع اولیتر از آنکه درقی و نرم داشتن شکم و انفراغ
کردن بقی و داروی مسهل و کشادن اسهیلم درین نوع واجب تر بود لیکن اگر بادی تب باشد نه رگی شاید زد
و نه مسهل شاید داد تا تب زایل نشود و قی کردن دماغ را بغرغره پاک کردن سخت صواب بود و حب ربوند
و اقراص شبرم که در استسقاء زقی وصف کرده آمده است درین نوع سخت نافع بود و ایارهٔ فیقرا سود دارد
و دارد که ادرار بول کند هم سود دارد و علاج زقی گفته آمده است صفت حب سکنج که خداوند این علت را
و درد پشت را سود مند بود و حیض بسته را گشاید بگیرند مصطکی و صبر و تخم هزار کفند و هلیله زرد از هریک دو درم
تربد و سکنج از هریک هفت درم شربة از دو درم تا سه درم صفت حب بهرامی بگیرند صبر دوازده درم افتیمون
با چهار درم سنبل و سلیخه و مصطکی تربد از هریک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم حماما نیم درم حب کنند
چنانکه رسم است شربة از دو درم تا سه درم حب شبرم نسخه ثابت بگیرند بوست سکنج یکمیزو و مغز بادام سپید کرده سه جزو
پانزده جزو بکوبند و بسرشند شربة از یکدرم تا دو درم صفت اقراص لک نسخه محمد زکریا رحمة الله این علت را
سود مند بود و سده بگشاد و ادرار بول کند بگیرند لک دریوند چینی از هریک سه درم اسارون و زراوند و سنبل و جعفیانا

و مصطکی و تخم کرفس و از خر و انیسون و انانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ و فوه و افسنتین رومی و عصارهٔ غافث از هر یک
دو درم بلبل و زنجبیل از هر یک یکدرم شربتی یکمثقال و دواء الکرکم تالیف محمد زکریا و ~~کلکلانه تالیف~~ و کلکلانه دیگر تالیف
عیسی صهاریخت و ایارهای بزرگ همه درین علت سودمند بود و همه در قرابادین یاد کرده آید و در آفتاب نشستن
و بر ریگ نشستن چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است سخت سودمند بود و ریاضت و حرکت چندانکه حرارت
حرارت برافروزاند سودمند بود و خفتن بر زمین و خاک گرم و بر ریگ تر سودمندتر باشد و در آب دریا و آب معدنها
نشستن چون آب گوگرد و آب شب و زاکی سودمند بود چنانکه باید که همه روز در آب دریا نشسته باشد و اگر
آب دریا حاضر نباشد نمک در آب کنند و در آفتاب نهند مدتی دراز تا آفتاب آنرا بپزاند پس در آن آب نشیند
ضمادی که بادها را بشکند و احشا را گرم کند نسخه یوحنا بگیرند افیون بگیرند نطرون و راتینج و پیه گاو و اشق و کندر
همه را بسرشند و بر موضع جگر نهند و هم او میگوید اگر حلزون را بشکافند و بر بندند سخت بگیرند تیرها را بچینند و بر شکم
بگذارند تا خود بیفتد اندرین نوع و دزرقی سودمند بود **صفت** ضمادی دیگر نسخه یوحنا ماسویه بگیرند اشق پانزده
درم میعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران ده درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم قردمانا
ده درم راتینج پانزده درم شب یمانی و بوره و کندر و بازد ~~دو دوم~~ از هر یک سه درم صمغها را و زعفران را در شراب
کهن حل کنند و موم روغنی سازند از موم زرد و روغن ناردین و همه را بهم بسرشند و بر برگ کرنب نبطی کنند و بر جگر
نهند و اگر در جگر آماسی بود پیه گوساله با این اخلاط زیادت کنند و سرگین بز با بول کودکان یا بول اشتر ضمادی
نافع است و طعام نان خشک باید با تخم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون و در خمیر سرشته و در
طبیخها دارچینی و بلبل و زیره و کرویا و کندر بخورد می بزند با گوشت تذرو و کبک و دراج و طیهوج و پسته و روغن
سودمند باشد **گفتار چهاردهم** اندر بیان کردن انواع اسهال و سحج و زحیر و اسباب و علامات و معالجات
و این گفتار سه جزو است این مقدمه معلوم باید کرد و باید دانست که اسهال دوم نوعست و در زیر هر نوع
انواع بسیار است یکی نوع آنست که بسبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و امعا همی آید
و از آنجا اسهال تولد کند دوم نوع آنست که سبب آن یا در معده بود یا در رودها اما آنچه سبب آن
ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوعست یکی دماغی است و دویم مراری
سیوم کبدی و چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از همه تن بمعده و بروده همی آید و آنچه سبب آن در معده بود
شش نوعست یکی آنکه در معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد سیوم آنکه قوت ماسکه
ضعیف باشد چهارم سوء المزاج سرد و پنجم آنکه قوت داروی مسهل در سطح معده بماند ششم آنکه بر سطح معده بثرها بر آید

و اسهال معوی

واسهال معوی یعنی اسهال که سبب آن در رودها بود بعضی با سحج بود و بعضی بی سحج و چگونگی و چگونگی هر یک
ازین انواع اندر بابی جداگانه یاد کرده آید جزو اول اندر بیان کردن اسهالی که سبب آن ماده بود
که از یک اندام یا از همه تن بروده و معده آید و این جزو پنج بابست باب اول اندر یاد کردن اسهال دماغی
نزله بود که از دماغ فرو می آید و این چنان باشد که ماده نزله بمنفذ کام فرود آید اگر بشش در افتد ذات الریه
سرد تولد کند و اگر بمری فرود افتد و بمعده اندر آید و از معده فرود آید سبب اسهال گردد و اگر ماده نزله رطوبتی
نرم بود اسهال بلغمی آرد و اگر گرم بود تیز باشد رودها را بخراشد و سحج و اسهال آرد علامت علامت خاصه
این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد که از خواب برخیزد چند مجلس
بنشاند زود از و دپس ساکن شود خداوند نزله بوده باشد علاج خداوند این علت را هر بامداد که از خواب
برخیزد قی باید فرمود تا خلطی که از سر معده فرود آمده بود براندازد و در خواب بقفا باز بخسپد و بالین پست کند
و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروهای قابض که اسهال باز دارد بکار داشتن
لیکن ماده که اندر فم معده باشد بقی استفراغ باید کرد و آنچه در قعر معده باشد یا بروده فرو آمده بود بچیزهای پوشیدنی
بود و غرغره ها و سر را شانه کردن و پیش سر خاریدن و بخرقه درشت مالیدن و عطسه آوردن و ضمادها
که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف را مالیدن و این همه پس از آن باید که تن پاک کرده باشند
و استفراغی واجب کند کرده اما استفراغ بحب صبر و ایاره فیقرا و حب قوقایا و مانند آن باید کرد
و از پس استفراغ غرغره باید فرمود صفت غرغره بگیرند عدس و گل سرخ و بیخ سوس از هر یک
برابر بیزند و به پالایند و با سکنگبین ساده بیامیزد و اندکی زعفران در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر
سکنگبین با طبیخ افسنتین بیامیزند و غرغره بدان می کنند صواب بود و بسرکه و گلاب و آب لسان الحمل
غرغره کردن سودمند بود و اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند
و بدان غرغره کنند خاصیتی دارو باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش مقدار دو کفچه
بقوت خواب دادن نزله باز دارد و اگر در شراب خشخاش پیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا و برگ سماق
و لحیة التیس و گلنار و کثیرا و زعفران در یک رطل بغدادی از هر یک چهار دانگ کوفته و بیخته در فکنند و بیامیزند
صواب بود و صفت شراب خشخاش اندر گفتار چهارم در علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است صفت
اقراص خشخاش که نزله باز دارد بگیرند گل سرخ و صمغ عربی از هر یک چهار درم تخم خشخاش سپید و تخم خشخاش
سیاه از هر یک سه درم رب سوس و نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم زعفران نیم شربه دو درم

صفت ضمادی که خداوند دماغ گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ و قرنفل و اقاقیا و شیاف مامیثا
و طین قیمولیا و طین رومی و عدس مقشر و زعفران و حضض از هر یک برابر همه را بآب لسان الحمل و آب
برگ خرفه بسرشند و ضمادها کنند و بوی سرکه بدماغ دهند و خوردن سرکه دماغ را ضعیف کند و آب سرد
بر تشنگی صادق باندازه معتدل دماغ را قوت دهد و بسیار خوردن ضعیف کند خداوند دماغ سرد را علاج
سبات و لیثرغس و صداع سرد باید کرد چنانکه هر یک در جایگاهش گفته آمده است و موی سر دفع دارد و باز کردن
و قیمولیا بسرکه و زهره گاو حل کرده بر سر طلی کردن و بعد از آن باب حقندر فشارده و اندک سودمند بود و کندر
~~و قسط و لادن سوخته نافع بود~~ و شونیز بریان کرده بوئیدن نافع و ساقهای بالا فرو مالیدن و روغن و نمک مالیدن
و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک گرم کرده شستن باب دوم در اسهال مراری و علاج آن اسهال مراری
آنرا گویند که صفرا از زهره بروده فرود آید که از جهت دفع ثقل بکار آید و اسهال صفرائی تولد کند علامت
این نوع اسهال از بس تبهاء محرقه بود یا از بس آنکه شراب کهن خورده باشند و دهان تلخ بود تشنگی غلبه کند
و اسهال روده باشد و مقعد را بسوزاند و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد علاج طریق علاج این نوع آنست
که نگاه کند اگر ماده صفرا بسیار بود نخست بطبیخ هلیله زرد و خرماء هندی استفراغی کرده باشند پس تدبیر باز
داشتن اسهال کنند و کشکاب و سفوف حب الرمان و اقراص طباشیر و دوغ سنگ تاب و آهن تاب کرده
دهند و کشکاب از پست جو فرمایند و اگر سفوف حب الرمان با کشکاب دهند صواب بود و اگر یک وزن
پست جو و تخم خشخاش سپید بگیرند و هر دو را بآب تر کنند و بکوبند و بمالند و آب آن بکشند و بپزند سخت نافع بود
و اگر دو جزو پست جو و یک جزو سویق حب الرمان بهم بیامیزند و بپزند اسهال صفرا باز دارد و کعک بغدادی
سوده چون سرمه با دوغ آهن تاب کرده سودمند بود و سی درم ازین کعک سوده یا کمتر یا بیشتر در شبانروزی
بتفاریق بدهند و تربد چرب از سکباج گوشتکاو و بطون او اسهال کهن صفرائی باز دارد صفت سفوف
حب الرمان بگیرند انار دانگ بریان کرده صد درم کشنیز خشک بسرکه تر کنند یک شبانروز و بریان کرده
پنجاه درم و سماق و گلنار از هر یک پانزده درم کزمازو و خرنوب نبطی از هر یک ده درم همه را بکوبند شربت
از دو درم تا سه درم صفت اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و خفت بلوط
و طباشیر از هر یک پنج درم بزر الحماض هفت درم حب الآس چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یک مثقال
و ضمادها که در باب سوء المزاج جگر گفته آمده است بکار دارند و طعام از انار دانگ و سماق و زرشک و غوره فرمایند
و آب با شراب آبی گرما یا شراب ریواج دهند صفت ضمادی نافع بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و فوفل و گل سرخ

نمک شستن و کندر و قسط و لادن سوختن

اسهال مراری

و مازو و گل ارمنی

دمازو و گل ارمنی و اقاقیا و سک و راسک همه را بکوبند و بگلاب یا آب مورد تر یا بآب آبی بسرشند و بر معده می نهند
و هر وقت تازه می کنند نافع بود **باب سیوم اندر اسهال کبدی و علاج آن** اسهال کبدی که از ضعیفی جگر
افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبهٔ جگر بسبب نوعی از انواع سوء المزاج یا بسبب سده یا بسبب آماس ضعیف شود
و افشرهٔ کیلوس تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه بود و دافعهٔ جگر بسببی ازین سببها که یاد کرده آمد ضعیف بود
و افشرهٔ کیلوس را جگر ممتلی گردد و آتش با کیلوس از و بجانب طبیعی دفع نشود بشاخهای ماساریقا باز گردد
و برودها فرود آید نیم گواریده و اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه و دافعه ماسکه نیز ضعیف بود اسهال
قوی تر بود و سبب ضعیفی قوت هاضمه در بیشتر وقتها سوء المزاج سرد مند بود زود باستسقا ادا کند سیوم آنکه
آماس جگر پخته شود و بشکافد یا سده جگر بگشاید یا رگی گسسته یا شکافته شود بسبب صدمه یا سقطه یا غیر آن
و این مادتها بروده فرود آید و اسهال خون و ریم تولد کند و بآخر سیاه و غلیظ شود همچون دردی شراب
و هرگاه که بسبب سوء المزاج گرم بسوزد و اخلاط کند بگدازد و اسهال صدیدی شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد
و از پس اخلاط پارهای گوشت سیاه فرود آید و سبب صدید ترشح آماس و دبیله بوده باشد که اسهال صدیدی
با کفک گداختن و جوشیدن اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که از سوختن اخلاط و از گشادن سده بود
و میان اسهال سودائی که از سپرز بود آنست که اخلاط که از سوختن سخت سیاه نبود و قوام آن غلیظ تر
از قوام سودا باشد و خلط سودا سیاه تر و رقیق تر بود و گنده نباشد و آنچه از سده بود گنده بود از بهر آنکه عفونت
پذیرفته بود **علامتها** اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبهٔ جگر باشد اسهال کیلوس بود یعنی سپید
و آب ناک از بهر آنکه طعام اندر معده هضم یافته بود و آب ناک از بهر آن بود که جگر در آبی که خورده آید
آن تصرف که باید کرد نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه بود افشرهٔ کیلوس که در جگر در آید
زود تر باز گردد و بروده فرود آید و اسهال پیش از آن وقت افتد که باید کرد و بیرون آمدن ثفل باهستگی
و درنگ باشد از بهر آنکه نه تقویت دفع دافعه بیرون می شود لیکن بسبب ضعیفی ماسکه بیرون می شود و اگر
ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشند اسهال اندک اندک بود زود از و بر باید خاست و اگر قوت هاضمهٔ جگر ضعیف بود
اسهال غسالی بود یعنی همچون آبی بود که گوشت در وی تازه شسته بود و اگر قوت هاضمه معده نیز ضعیف بود
کیلوس که بیرون آید ناگواریده بیرون آید و اگر سبب ضعیفی این قوتها سده باشد یا آماس بود یا نوعی از انواع
سوء المزاج باشد علامتهاء این بد باشد چنانکه در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و همچنین و باید دانست که
هرگاه که اسهال همچون آب بوده باشد چنان که در بابهای گذشته یاد کرده آمده است و همچنین اگر اسهال چون آب

از شاخهای ماساریقا با معا فرود آید
و اسهال کبدی صح

بوه باشد و غالی شود بد باشد و بقراط می گوید هر اسهال که ناگاه از سر بیماری بچون آب باشد بس چون مرتهم شود
بد باشد و هر گاه که بس از استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر انکه ان اسهال
استفراغ نباشد و باز نه ایستد و بسیار سبج و بزر الورق و قرطم و زیق الاصفر و الاسعاد با استسقا ادا کند و هر گاه که اسهال سیاه
که از سوختن اخلاط بوده باشد سبز و زرد شود به باید دانست که طبیعت قوت یافته است و بصلاح نزدیک است
لخت لخت سبزی گرآید بس زرد شود بس بایستد و بسلامت باشد علاج طریق علاج اسهال کبدی آنست که
تامل کند تا سبب اسهال و سبب ضعیف جگر چیست امتلانست یا آماس یا سده یا نوعی از انواع سوء المزاج
و بتدبیر باز داشتن سبب مشغول شوند تا علت زایل شود علامتهای امتلا و آماس سده و علامتهای انواع سوء
المزاج و علاجهای آن همه در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و به باید دانست که اگر سبب اسهال آماس باشد
بدانکه داروهای قابض دادن خطا بود خطائی بزرگ از بهر انکه داروهای قابض منفذها را فراهم گیرد
سده قوی تر شود و آماس صلب گردد و اگر ضمادی چنانکه با قابض برنهند هم علت را زیادت کند و هم حرارت را
فرو میراند و هلاک کند صواب آن بود که یاری دهند تا انچه از سده می بالاید تمام دفع شود و داروهای گشاینده
بکار دارد تا سده تمام گشاده شود و اگر آماس است تحلیل پدید آید و بسیار باشد که از جهت گشادن سده بمسهل
قوی حاجت آید تا مادهٔ سده دفع کند و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود تا ماده را فرو دارد و اگر خداوند سده را
قی افتد بی تکلف سودمند بود و طعام بتفاریق باید خورد اندک اندک و عرق آوردن و از پس آن معجون
گشاینده و خوردن جوز نوذبخی سودمند بود پس از طعام یکمثقال دادن و جوز طعام هضم شود نیم درم دهند
و شراب صرف کهن مروق مقداری اندک پس از انکه طعام اندر معده نیم کوارنده شود سودمند بود و باید ان
اندامها بخرقهای درشت سودمند بود و بسبب لاغری بیمار از استفراغ خلط غلیظ که سده از ان تولد کند باید
ترسید از بهر انکه جون سده گشادن شود و تن از مادهٔ سده پاک گردد غذا اندر کها بگذرد و قوت گذشته
باز آید و خداوند اسهال غالی را در اول علت نان نباید خورد از بهر انکه جگر نان را قبول کند و هضم نتواند کرد
صواب آن باشد که بر گشتگان کتکاب که از پیت جو پزند اقتصار فرمایند و هر روز دو شربه بیاشامی دهند و بازمایند
و اگر هضم تواند کرد و کاورس پوست کنده با پیت جو می پزند دمی بالایند و اگر تا بالوده هضم کند نا بالوده دهند
رسم پختن این کتکاب آنست که یک پیمانه پیت را به پیت پیمانه آب بسیار بپزند تا آب به یک پیمانه باز آید
و بزر الحماض بریان کرده و کوفته بر جگر بزر کننده و کتکاب کند شود داروها که گفته اند که اسهال غالی صعب بمویز منقی
زایل شود و لیکن هیچ علاج دیگر اما هیچ جان با او انجا نبند و فرو برند و شیخ رئیس رحمة الله می گوید من این سخنی را آزمودم

و منفعت آن

ومنفعت آن دیدم که انچه گفته اند از صواب دور نیست صفت سفونی که در اسهال کبدی سود مند بود بگیرند گل سرخ شش درم انبر باریس دلک مغسول از هریک سه درم فوه وطباشیر وصندل سپید ونشاسته وصمغ عربی از هریک ده درم ریوند چینی یکدرم ونیم نرم الحماض سه درم زعفران یکدرم شربه دو درم با دوغ آهن تاب کرده واگر علته دراز گردد وسج کند هیچ دارو قابض نشاید داد لیکن چیزهای نرم مغری باید داد صفت سفونی نرم بگیرند تخم خطمی وتخم خیارین هردو بوست باز کرده از هریک پنج درم نشاسته وصمغ عربی از هریک ده درم همه بریان کنند وبکوبند نرم وده درم گل ارمنی کوفته واسپغول وتخم مرو وتخم شاهسفرم از هریک برابر خام بریان ناکرده ناکوفته با یکدیگر بیامیزند وبروغن گل جرب کنند وبا آب نیم گرم بدهند شربه سه درم واگر خیار جنبر در شراب حل کنند واین تخمها با وی بدهند صواب بود وگاه باشد که در اسهال کبدی خراطی اندک بیرون آید وطبیب پندارد که از روده است واز علاج جگر باز ایستد وبیماری زایل نشود بس در علامتها نیک تامل باید کرد واز مراعات جگر باز نباید ایستاد واسهال را که سبب آن ضعیفی قوت جاذبه جگر بود علاج بچزهای گرم گذرنده باید کرد جون فلافلی وفودنج با اندکی شراب صرف صفت داروئی که قوت جاذبهٔ جگر را قوت دهند بگیرند سلیخه وسنبل وزعفران از هریک سه درم قصب الذریره وعود بلسان وحب بلسان وسعد وتخم کرفس واذخر از هریک پنج درم خوزبوا پنج عدد قاقله وقرنفل وانیسون ونشاسته وکندر از هریک دو درم ناخواه جهار درم مورد دانه که بتازی حب الآس گویند بریان کرده همه را بکوبند وبزنند ومعجون کنند شربه جهار درم وطعام چزی بلطیف زود کوار باید کرد وانرا بتوابل کوارنده خوش کنند جون خردل وحقندر وانگدان اندر طبیخ انار دانک ومانند این واگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوی المزاج گرم بود علاج در معالجات جگر گرم یاد کرده آید واگر سبب ضعیفی قوت مانکه بود وسبب ضعیفی این قوت در پشتر حالها سوی المزاج هردو تر بود علاج این این نوع کنند بگیرند گل سرخ وگلنار وعصارهٔ قرط از هریک پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران واذخر از هریک جهار درم شربه دو درم بارب آلی یا بارب سیب طعام کبک ودراج وطیهوج وتذرو وکنجک بریان دهند بغایت سود مند بود صفت ضمادی نافع بگیرند مرو کندر وگل وتخم کل وسنبل ومازریون وزعفران از هریک برابر همه را بکوبند وبآب مورد وگلاب وآب سیب بسرشند بر جگر نهند باب جهارم اندر اسهال خونی که خرد جگر وعلاج آن علامات اسهال خون که از جگر آمده آنست که در شکم ورود تا هیچ دردی وافتی نباشد وعلاج ضعیفی وسوداوی المزاج جگر ظاهر بود واسهال هرچند روزی دو روز کریک روز باز ایستد وباز آمدن گیرد وهر گاه که علت زیادت شود خلطی غلیظ همچون دردی شراب آید علاج کل ارمنی وگل مختوم وگل قرمز هم باید داد

وسفوف الطین بدین صفت سودمند بود بگیرند گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از هر یک
ده درم خون سیاوشان و کندر از هر یک دو درم و نیم شربت سه درم با شراب مورد سودمند بوده باشد صفت
قرص طباشیر خداوند اسهال خون را که با تب بود سودمند بود بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض
بریان کرده هفت درم صمغ عربی بریان کرده گل ارمنی و گل رومی و بلوط از هر یک پنج درم حب الآس
ده درم نشاسته بریان کرده هفت درم شربت یک مثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خون کندی همچون دردی
شراب بود و با گند و کفک ناکی و گمان افتد که خلط سوداست و بر خلاف آن باشد و این نوع اسهال مردم
محرور و لاغر را افتد بسبب گرما صعب و تشنگی که در سفرها و غیر آن کشیده باشند و جگر بدان سبب گرم شود
و خشکی غالب گردد و خون غلیظ و سوخته گردد علاج آن بتدبیرهای سرد کننده باید و باب یخ ناشتا و شراب
خشخاش و کشکاب سرد کرده و آنچه بدین ماند و گاه باشد که تن بیمار گدازش و کاهش گیرد و اسهال همچو زرداب
آید و علامت وی آنست که تن لاغر میشود و می کاهد و در جگر آفتی نباشد و علاج او تسکین حرارت و تدبیرهای
تری آرنده باید کرده و بقرص کافور و قرص طباشیر و کشکاب که در علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و گلاب
بر دل و جگر می نهادن و این دارو با اسهال سودمند بود بگیرند گل ارمنی و طباشیر و شاهبلوط و بزر الحماض و انیسون باریس
و گل سرخ و صمغ عربی بریان کرده و سرطان از هر یک برابر همه را بکوبند و برب آبی بسرشند و شربت سه درم و طعام
مصوص و هلام و ماهی بسرکه پخته و سرد کرده و حسوای که از میانه کعک سازند با صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان
کرده دهند و گاه باشد که سبب خون امتلاء همه تن بود و علامتهاء امتلا ظاهر چنانکه معلوم است و علاج وی آنست
که نخست رگ اکحل زنند و طعام سبکتر فرمایند و شکم را بتدریج باز گردد و آب لسان الحمل و آب برگ خرفه
می دهند و هر که را با اسهال یا بقی یا از خراج یا از بواسیر یا غیر آن استفراغ خون بسیار افتد طبع او نرم شود
از بهر آنکه جگر ضعیف گردد و حرارت غریزی اندک شود و طعام هضم نشود و هر گاه که خداوند اسهال خون را یا خداوند
قی خون را ناگاه اطراف سرد شود و روی زرد گردد و شکم بر آید و نبض ساقط شود به باید دانست که خون در جگر او
بسته شده است بعلاج آن مشغول باید بود و محمد ذکریا گوید من چیزی عجب آزموده ام همچون سحر همه انواع
اسهال کهن را باز گیرد در ساعت و آن تیز مایه خرگوش است از دانگی تا دو دانگ بتدریج می باید داد
تا قولنج نکند نخست دانگی باید داد و اگر کفایت نشود دیگر روز دو دانگی باید داد و اگر چنان باشد که روز نخست
از دانگی دادن غرض حاصل نیاید هم آن روز دانگی دیگر بدهند و اگر کفایت نشود دانگی دیگر بدهند صواب باشد
باب پنجم اندر اسهال که مادهٔ آن از همه تن آید و علاج آن سبب این اسهال مادهاء بد باشد که در رگهاء همه تن

گرد آمده باشد

گرد آمده باشد و اندامها آنرا قبول نکند و قوت دافعهٔ هر اندامی آنرا برگها باز دهند و از رگها بجگر باز آید و از جگر بشاخهای
ماساریقا بروده فرود آید و گاه باشد که در اندامها که حوالی معده است اخلاط بسیار باشد و آن اخلاط از آن اندام
بمعده آید و طعام را که در معده بود تباه کند و گاه باشد که اگرچه آن اخلاط طعام را تباه نکند اندر بعضی اخلاط قوتی باشد
که معده آنرا کاره بود یا مزاج معده ناسازنده بود و معده آنرا از خود دفع نکند و بلغمی آید چنانکه سودای بسیار از سپرز
بمعده آید و معده را بگرد و چیزی را که در معده باشد دفع کند و سبب اسهال سودا گردد و هر اسهال که مادهٔ آن
از عضوی دیگر یا از رگهای همه تن بمعده وروده آید آنرا نوبتی بود معلوم و آنرا بتازی الاسهال الکاین بالادوار
گویند و این علتی دراز آهنگ بود و سبب درازی این علت آنست که طعام و شراب در معده و جگر تمام هضم نیاید
و بدین استفراغها تن از آن مادتها پاک نشود و خداوند علت تدبیر هضم و تدبیر استفراغ آن مادتها نکند و هر بار
که اسهال باز ایستد پندارد که بحال تندرستی باز آمده است و هر بار که نوبت اسهال باز آید پندارد که اسهال
نو است و از طعام و شرابی فزون تولد کرده است علامتها این علت آنست که پیوسته ناف می پیچد و هر بار که
شکم فرود آید ماده بسیار آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و باز ایستد و حالی همچون حال تندرستان
شود و باشد که یک هفته یا بیشتر بر حال تندرستی باشد و بیشترین بیست روز بود پس نوبت اسهال باز آید علاج
طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده و جگر و قوتهای هر دو بصلاح باز آرند و اگر سوء المزاج باشد زایل کنند
و غذاها نیک دهند و ترتیب نیک باید و استفراغی کنند بواجب خاصه نزدیکی نوبت اسهال و ایارهٔ فیقرا و مطبوخ هلیله
و مطبوخ افتیمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجلی و اطریفل بزرگ اندرین علت سودمند بود و چون تن را
پاک کرده باشند و هر بامداد بناشتا ریاضت فرمایند و مالش و گرمابه چنانکه در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است
میکنند جزو دوم اندر شناختن احوال اسهال معدی یعنی اسهالی که سبب آن از معده بود و این جزو چهار بابست
باب نخستین اندر یاد کردن اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت هاضمه بود چهار نوعست یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده
آلوده شود و رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و حرارت معده را از طعام باز دارد و قوت هاضمه بدان سبب
ضعیف شود دوم آنکه معده گرم باشد و در وی صفرا تولد کند و اسهال صفرائی آرد سیوم آنکه صفرائی و بلغم آمیخته
باشد چهارم آنکه در وی بادها تولد کند و طعام بدان سبب تباه و ناگواریده بماند و اسهال تولد کند علامتها آنرا که سبب
اسهال رطوبت لزج باشد علامتهای رطوبت ظاهر شود و طعام بر معده گرانی کند و منش گشتن آرد و ثفل ناگوارنده بیرون
آید و سپید باشد و تشنگی کمتر باشد و ممکن است که رطوبت لزج آب خواهد و بدان سبب تشنگی پدید آید و اسهال
با قراقر بود و آروغ ترش بر آید و بقراط آروغ ترش را درین نوع اسهال و سوء المزاج سود داشته است از بهر آنکه

آروغ ترش را نشان آن باشد که حرارت بیکبارگی از کار مانده نیست و طعام در معده درنگ میکند چندانکه ترش
گردد و درنگ کردن غذا درین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را تقطیع کند و معده را و باغت دهد
و درشت کند تا هاضمه و ماسکه سرد و قوی گردد و آنرا که قوت هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش بود
لیکن ثفل ناگواریده و متغیر ناشده بیرون آید و آنرا که معده گرم بود و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و
ثفل زرد بران گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثفل آمیخته بیرون آید و آنرا که در معده بادها تولد کند اسهال
با قراقر و علامت بادها ظاهر بود و علاج این چهار فصل است **فصل اول** اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه
رطوبت لزج بود آنرا که علامتهای بلغم ظاهر شود قی باید فرمود و طعام ماهی شور و ترب و چغندر و خردل دادن و سیب
در آب پختن و با انگبین آمیختن و نمک در افکندن و دادن تا قی کند و از پس آن قی کرده باشند و فم معده از آن
ماده سبکتر شده قعر معده را بحب صبر و ایارج فیقرا پاک باید کرد پس معده را قوت دادن بگوارش خوزی
و معجون خبث الحدید و امروسیا و سنجرینا و مانند آن **صفت** گوارش خوزی نسخه ذکریا رحمة الله بگیرند دانه مویز
که از سرکه بیرون کرده باشند و بریان کرده و کوفته و بیخته همچون سرمه سی درم حب الآس شصت درم سنگ
خرنوب نبطی و گلنار و کزمازک از هر یک ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی و سنبل از هر یک پنج درم همه را بسرشند
بشکر گداخته بقوام آورده یا با انگبین بالوده و کفک برداشته شربت از سه درم تا چهار درم بباید داد **صفت** نسخه دیگر
ترکیب عیسی بن صهار بخت بگیرند قسط و قرفه و سنبل و حب البلسان و اکلیل الملک و قاقله و انیسون و سیطرج
از هر یک چهار درم جوزبوا پنجاه عدد و ریوند چینی و زراوند طویل و اشنه از هر یک دو درم بسباسه سه درم برنگ کابلی
مقشر هشت درم نارمشک چهار درم و قصب الذریره و بلبل و دار فلفل از هر یک پنج درم هلیله کابلی دو استار بلیله
ده عدد حب الآس چند وزن داروها و اندر نسخه های دیگر می آید زنجبیل ده درم سعد ده استار همه را بکوبند و بشکر
گداخته و بقوام آورده بسرشند **صفت** معجونی مختصر و نافع بگیرند کندر و نانخواه و گلنار از هر یک برابر همه را نرم بکوبند
و مویز سیاه را با دانه بکوبند و داروها را بدان بسرشند شربت مقدار جوزی بامداد و شبانگاه بکار برند **صفت** معجونی دیگر
بگیرند گلنار و کزمازک و خرنوب نبطی از هر یک پنج درم نانخواه و کندر از هر یک سه درم وج و ابهل و تخم بادیان
و تخم کرفس از هر یک یکدرم همچون معجون دیگر همه را بکوبند و با مویز با دانه کوفته بسرشند **صفت** سفوف حب الرمان
بگیرند کرنا بسرکه پرورده بریان کرده و کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده از هر یک بیست درم نار دانگه
ترش بریان کرده و کوفته چون سرمه صد درم خرنوب نبطی و سماق و گلنار از هر یک ده درم همه بکوبند
و بیامیزند شربت از دو درم تا سه درم و صفت معجون الخبث که آنرا پنجوس گویند و صفت امروسیا و سنجرینا در قرابادین

یاد کرده

یاد کرده شود صفت کوارش کندر بگیرند بلبل و دار بلبل و قرنفل و جوزبوا از هر یک پنج درم زنجبیل و خولنجان از هر یک
ده درم کندر شصت درم سکر سوده شصت درم همه را با نگبین مصفی بسرشند شربت سه درم بکار برند صفت
سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش و کندر از هر یک برابر هر دو را بکوبند نرم شربه از دو درم تا سه درم با آب سرد
بدهند اسهال کهن را و اسهال نو را سودمند بود و محمد زکریا می گوید فلونیا فارسی اسهال کهن را سودمند بود اگر
تب نباشد و بقراط میگوید گرمابه خداوند اسهال را سودمند بود بغایت صفت مقلیاسا بگیرند هلیله کابلی و هلیله
سیاه و آمله همه را بروغن زیت بریان کرده از هر یک پنج درم زیره کرمانی بسرکه تر کرده و بریان کرده و تخم کندنا
بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده از هر یک تخم کرفس بریان کرده و انیسون بسرکه تر کرده و بریان کرده از
هر یک چهار درم مصطکی و سنبل و قاقله و عود هندی از هر یک دو درم سعد سه درم همه بکوبند مگر حب الرشاد در او
بیامیزند شربه سه درم شبانگاه صفت سفوف عود بگیرند عود خام و زیره بسرکه تر کرده و قاقله و دانه مویز که از سرکه
بیرون کرده باشند بریان کرده از هر یک برابر شربه سه درم صفت حبی که اسهال بلغمی باز دارد بگیرند مر و
قرفه و افیون و جندبیدستر از هر یک برابر حبه ها کنند همچون بلبل شربه هفت حب با آب سرد و کودک یکسال را
یک حب یا دو و کودک دو ساله را چهار حب یا پنج حب و بعضی بجای قرفه تخم کرفس کنند صفت حبی دیگر بگیرند
افیون و سندروس و کندر و مر و زعفران از هر یک برابر حبها کنند هر یک چند نخودی شربه دو حب صفت معجونی
سودمند بگیرند افیون و جندبیدستر و میعه تر و بزر البنج و مر و زعفران و لسان الحمل و اسارون و کندر و نانخواه از
هر یک برابر همه را با نگبین مصفی بسرشند شربه چند یک فندق صفت ضمادی نافع بگیرند افسنتین رومی یک وقیه
در شراب قابض تر کنند یک شب و دیگر روز آب مورد تر بآن شراب بیامیزند و لادن و رامک در وی حل کنند
و خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند و آنجا که مورد تر نباشد برگ مورد خشک سوده در شراب تر کنند و بمالند و ببالایند
و طعام کبوتر بچه بریان کرده و گنجشک و مانند آن با دارچینی و بلبل و زیره خورند

فصل دویم

اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه گرمی معده و تولد صفرا بود هر بامداد رب مورد ساده یا رب انار ترش
آمیخته باید داد یا رب غوره یا رب آبی آمیخته یا رب ریواج یا رب سیب آمیخته و این شربها با یکمثقال طباشیر
باید داد و هر شب دو درم اسپغول بریان کرده و یک درم گل ارمنی کوفته و نیم درم صمغ عربی بریان کرده بروغن
گل چرب کرده با آب سرد که با یکی ازین ربها باید داد و اگر تب نباشد دوغ گاو پالوده و سنگتاب گر آهن تاب
کرده با طباشیر و تخم گل و تخم حماض میدهند از هر یک درمی و شیر را با آب باران که با آب سماق بیامیزند
و بپزند تا آب برود و شیر بماند آنرا با این آبها میدهند و طعام پاچه با سماق پخته فرمایند یا مزوره نار دانگ بمغز بادام

بریان کرده و کسنه دشتی پخته و بسرکه جوش کرده و لسان الحمل همبرین گونه ساخته اسهال صفرائی را باز دارد و باقلی
مبلول با پوست در سرکه پخته سوده و زرده خایه مرغ نیم برشت خشک پاک کرده با اندکی مازریون و گلنار و حب الآس
و نار پوست آنچه حاضر بود مادتها را که بمعده فرود آید و روده باز دارد و خایه مرغ جوشانیده اندر اسهال کبدی و معدی زیان دارد
و اندر اسهال معدی سوداوی دارد صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر و سماق از هر یک پنج درم بزر الحماض
بریان کرده ده درم بزر البقله بریان کرده و گلنار از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم شربتها
از یک مثقال تا دو درم صفت گوارش طباشیر که تشنگی و حرارت بنشاند و معده را قوت دهد بگیرند
طباشیر و گل سرخ و بزر الحماض و صمغ عربی بریان کرده از هر یک ده درم گلنار و سماق و عصاره لحیة التیس
از هر یک هفت درم زعفران و افیون از هر یک دو مثقال همه بجلاب بسرشند شربه سه درم و اگر ده درم حب
الآس درین گوارش زیادت کنند و برب آبی بسرشند بهتر و قوی تر باشد صفت گوارش سماق بگیرند
سماق پاک کرده پنج درم سویق النبق و سویق الشعیر و سویق التفاح و کعک بغدادی و خرنوب شامی
از هر یک ده درم شکر طبرزد چندان همه داروها همه را برب سیب بسرشند شربه سه درم تا پنج درم بکار برند
صفت داروی دیگر قابض بگیرند سماق پاک کرده دو درم مازو یک درم انار پوست نیم درم همه بکوبند و برب
مورد بسرشند یا بآب آبی این جمله یک شربه بود صفت شرابی که اسهال صفرا باز دارد بگیرند پست جو و شبت
و تخم خشخاش یک کف و پوست خشخاش همچندان همه را بپزند و بپالایند و اگر بسویق حب الرمان بسماق خوش سازند صواب بود
و اگر حرارت سخت عظیم نبود با یکدرم پنیر بریان کرده بدهند نافع بود صفت داروی دیگر بگیرند پنیر مایه خرگوش
دو دانگ افیون دو دانگ مازو نیم درم شربه نیم مثقال و به باید دانست که چیزها حذر کننده را چون افیون
و بزر البنج درین باب منفعت آنست که ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس سوزانیدن صفرا را از دردها باطل کند
لیکن از خطر خالی نیست تا بتوانند هیچ گرد آن نباید گشت پس اگر ضرورت شود زعفران و جند بیدستر و مانند آن
چیزی با وی بباید ساخت و شیخ قدس الله روحه میگوید من دیدم که افیون شیاف کردند و بیمار هلاک شد
پس اولیتر آن بود که از آن احتراز کند فصل سیوم اندر علاج صفرا که با بلغم آمیخته باشد بگیرند هلیله زرد یک جزو
حب الرشاد نیم جزو حب الآس و سماق و ثمره الطرفا و سک از هر یک سدس یک جزو شربه دو درم صفت
دارو دیگر بگیرند تخم لسان الحمل دو درم انیسون یکدرم نار پوست و دم الاخوین از هر یک نیم درم این یک شربه بود و اگر
تب آید این شربه در آب باران بدهند یا اندر بعضی ربها صفت نمکی که اسهال صفرائی را باز دارد بگیرند نمک اندرانی
و خرد کنند پس بریان کنند و در بریان کردن چند بار سرکه بر وی پاشند پس بکوبند و انار دان بریان کرده سه یک وزن

نمک کشنیز خشک

نمک گشنیز خشک بریان کرده وسماق پاک کرده از هر یک سه یک وزن نمک انبرباریس پاک کرده چهار یک
وزن نمک همه را بکوبند بیامیزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آن بود که بر یک طعام صبر کند و در
شبانروزی یکبار خورد و از پس طعام چیزی قابض خورد و چون آب و انار ترش و مانند آن و از آب صبر کند
خاصه اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد خداوند اسهال بلغمی را بیکبارگی از آب باز باید داشت و اسهال صفرائی
سلیم تر از دیگر انواع باشد و زود تر علاج پذیرد و بیشترین بحران بیماریها حاده و تبهای غب و محرقه بود
فصل چهارم اندر علاج بادها که در معده بود احوال آن بشرح اندر علاج معده یاد کرده آمد آن باب را مطالعه باید کرد
باب دوم اندر اسهال معدی که سبب ضعیفی قوت ماسکه بود اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوعست
یکی رطوبت لزج که بر سطح معده آلوده شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها پدید آید و معده بدان سبب
طعام بر نیاید و بدان التفات نکند و از مماست آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب از کار خویش باز ماند
و ضعیف گردد سیوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ساده یا با ماده ضعیف گردد چهارم آنکه
قوت داروی مسهل بر سطح معده مانده باشد و قوت ماسکه بدان سبب ضعیف گردد پنجم آنکه از پس طعام
حرکتهاء عنیف اتفاق افتد و طعام بدان سبب فرود آید ناگواریده علامت اما علامت رطوبت که بر سطح
معده آلوده باشد در باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت بثرها که بر سطح معده بر آید آنست که بر سطح
زبان نیز هم از آن نوع بثرها بر آید و از معده بخارها بر خیزد و بوی دهان ناخوش گردد و معده از پس طعام
بسوزد و درد خیزد دردی خلنده و گزنده خاصه که چیزی ترش یا شور خورده شود ثقل ناگواریده با صدید بود
و تشنگی غالب باشد و بود که اسهال با تب بود و انواع دیگر را اسباب آن بر آن گواهی دهد و هر اسهال
که بی سحج و بی خون بود و در جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتها آنکه ماده از دماغ یا از زهره یا از سپرز بمعده آید
هیچ ظاهر نباشد باید دانست که اسهال معدی آنست و معده لغزیده است و علاج آن درین باب پنج
فصلست فصل نخستین در علاج معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود و قوت ماسکه را ضعیف کند علاج
آن قی است و استفراغ چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمده است پس معده را بگوارش خرنوب و اقراص
گلنار و مانند آن قوت دادن و گوارش خوزی و معجونها که در باب گذشته یاد کرده آمده بر کار داشتن و تا
معده را بقی و استفراغ با یاره فقرا و مانند آن پاک نکنند این گوارشها و قرصها نه باید داد صفت گوارش
خرنوب بگیرند خرنوب نبطی و شاه بلوط از هر یک یکجزو حب الغیب یک جزو و این دانه مویز یا دانه انگور باشد
که از سرکه بیرون کنند و حب الآس دو جزو سویق النبق یک جزو همه را بکوبند چون سرمه و بشراب مورد بسرشند

شربه از سه درم تا چهار درم بکار برند صفت اقراص گلنار و تخم گل و تخم حماض از هر یک سه درم سماق و مازو
و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یک یکدرم و نیم زعفران نیم درم همه را بسرشند و قرص کنند شربه یکدرم
با شراب مورد سفوف قرط بگیرند طراثیث و قرط و گلنار و تخم گل و سماق از هر یک پنج درم بلوط بریان کرده
و از هر یک چهار درم خرنوب نبطی ده درم مویز بریان کرده چهار استار همه را بکوبند چون سرمه شربه دو درم
با آب آبی و طعام کبک و دراج بریان کرده با سماق یا انار دانگ پخته فصل دوم در علاج بثرها که بر سطح معده
برآید و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق باید زد یا بر ساق حجامت کردن و اگر
قوت قوی باشد نقیع هلیله زرد و خرماء هندی استفراغ کردن و پس از آن فصد و حجامت کردن تا مادهٔ علت
گسسته شود و کشکاب که از پست جو و حب الآس و تخم خشخاش پزند میدادن و آنچه بعلاج این علت
مخصوص است آنست که هر دو روز یکدرم صمغ عربی و دو درم اسپغول و دو درم روغن گل با آب سرد می دهند
و اگر اسپغول و تخم لسان الحمل و تخم شاهسفرم در آب بجوشانند و روغن گل برچکانند صواب بود صفت ضمادی
خنک کننده بگیرند آبی بسرکه پخته و حب الآس و برگ سیب و گل سرخ و گلنار و مازو و صندل و رامک و قرط
و سماق و اقماع انار ترش از هر یک پنج درم همه را با آب مورد بسرشند و اگر یکدرم زعفران و دو درم عود
زیادت کنند روا بود و طعام حسو از کشک جو بریان کرده و برنج بریان کرده و برگ حماض پخته و روغن بادام
برچکانیده و طفشیل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و دوغ ترش بالوده و آهن تاب
کرده مقدار ده استار با پانزده درم کعک سوده همچون سرمه و نان خشک در تنور بریان کرده سودمند بود و برنج
بریان کرده برنجه سودمند بود و اگر این بثرها از پس دق و سل پدید آید آنرا علاج نیست فصل سیوم اندر علاج
آنکه دارو قوت داروی مسهل بر سطح معده بماند و قوت ماسکه را ضعیف کند و اسهال در پیوندد اسپغول بریان
کرده با روغن گل چنانکه در فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید داد و سفوف الطین دادن و اگر خداوند علت
مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان کرده بروغن چرب کرده ناکوفته بدهند و اگر بروغن گل چرب کنند
و با آب سرد دهند معتدل بود و اگر بدوغ بجوشانند و بدهند صواب بود و اگر بسحج ادا کنند علاج سحج یاد کرده آید و حقنه
کردن بروغن گاو گداخته و دم الاخوین در وحل کرده سودمند بود فصل چهارم در علاج سوء المزاج که
قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج همه انواع سوء المزاج در گفتار یازدهم آن گفته شده
هرچه مقصود باشد از بابهای آن گفتار باید جست فصل پنجم اندر علاج اسهال که سبب آن چرکتهای
عنیف بود اما آنچه در معده تباه شود از طعام و ناگواریده در امعا بماند آنرا با یاره فیقرا پاک باید کرد و علاج دیگر خواب

و ساکن بودن

وساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر بود طعام انکه خورد که در منزل فرو آید در تدبیر مسافران گفته
شده است **باب ۳ چهارم** در اسهال معدی که از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامها جرب افتد
هر کرا معدی از بسیار خوردن طعام افتد باید که علاج آن همچون علاج خداوند هیضه کنند و گرسنگی فرمایند یک
شبانروزی و اندکی خوردن فرمایند و طعام سبک زود گوار فرمایند و معده را قوت دهد بداروهای که
موافق مزاج باشد و اگر مزاج گرم بود گلشکر با قراص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب الرمان و آنچه
بدین ماند و هرچه در باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام سماق و انار دانگ و مانند آن
باشد و اگر مزاج سرد بود گلنگبین با مصطکی و عود خام فرمایند و گوارش زیره و گوارش عود و ترنج پرورده
و مصطکی و علک شاخ خائیدن سودمند بود و طعام کباب کبوتر بچه و گنجشک بریان کرده و آنرا که اسهال
از طعامهای بد افتد علاج وی آنست که از آن نوع هیچ نخورد و آن عادت بگرداند و آنرا که اسهال از طعام
جرب افتد روز دیگر گرسنه باید بود و اندکی گل شور بمزیدن و طعام کم جربش خوردن و آنرا که اسهال از بی
ترتیب خوردن بود آن عادت به باید گردانید و معده را قوت دادن و ضمادها قوت دهند که در بابهای
گذشته هم در علاج اسهال معدی یاد کرده آمده است بکار داشتن بران موجب تا بحال صحت باز آید و
ترتیب طعام خوردن آن باشد که طعام لطیف غلیظ خوردن و میوها بعد از طعام خوردن **باب چهارم**
در اسهال که از بسیاری ماده سودا بود از سبز بمعده آمدن اگر قوت قوی باشد و ماده سودا بسیار بود
رگ اسلیم باید زد از دست چپ و بمطبوخ افتیمون استفراغ کردن و فم معده را قوت دادن بسفوف حب الرمان
صفت سفوف حب الرمان بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ مشوی دو درم زرنباد مشوی و کهربا و تخم سداب
و تخم شاهسفرم مشوی و برنج مشوی از هر یک یکدرم شربه سه درم و اگر دو استار ناردان و نیمن مویز سیاه بکوبند
در سرکه و آب بمالند و به پالایند و اندکی نمک و سعتر در افکنند و آنرا نان خورش کنند سودمند بود **صفت**
سفوفی نافع بگیرند کندر و سعد و جوز السرو و سک از هر یک نیم درم کعک بغدادی یکدرم این جمله یک شربه بود
با شراب کهن دهند و اگر حاجت آید محجمه بر سبز نهادن تا ماده از معده باز گردد **جزو سیوم** اندر شناختن
انواع اسهال معوی یعنی اسهال روده و این جزو چهار بابست که انواع اسهال معدی که یاد کرده آمده است
همان انواع بعینها معوی نیز باشد و اسباب آن باشد بعینها مگر یک نوع که مخصوص است بمعده و آن اسهال است
که بسبب آن ضعیفی قوت هاضمه بود و این نوع معوی نباشد و اسهال معوی بعضی خونی بود و بعضی نسخه ادا کند
و بعضی نه ~~و این باب سه فصل است در اسهال معدی که آنرا زلق الامعا گویند و علاج آن و این باب سه فصل است~~

چنانکه

اسهال

فصل

باب

~~و این باب سه فصل است~~

فصل اول

فصل اول اندر زلق الامعا که سبب آن رطوبتی لزج باشد که ثفل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف کند
این بیماریست که معده را و امعا را بسیار افتد و قوت ماسکه هر دو ضعیف گردد و آنچه در علاج اسهال معدی
یاد کرده آمده است علاج آنست اما نخست رودها را با یارهٔ فنقرا و حب الصبر پاک باید کرد پس شراب
افسنتین و سکنگبین و عنصلی و میعه خندیقون بکار داشتن و گوارش خرنوب با آب عوسج و گوارش
با آب خرنوب بکار داشتن و گوارش خوارزمی با شراب مورد سودمند بود و این همه در بابهای گذشته
یاد کرده آمده است صفت داروی سودمند بگیرند سک و رامک و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیرهٔ
کرمان بسرکه تر کرده و بریان کرده و دانه مورد و گلنار از هر یک پنج درم انار دانگ ترش یار کرده ده درم
همه را بکوبند و ببزند شربه سه درم یا سه درم بکار دارند صفت ضمادی نافع بگیرند مر و کندر و مصطکی و اقاقیا
و شب یمانی و لادن و صبر و افیون و بزر البنج و مازو تر از هر یک چهار درم ارد جو و سماق و گل سرخ و گلنار
و سک و عصاره لحیة التیس و سک و حضض و مامیثا از هر یک هشت درم همه را بکوبند و بسرکه و باب مورد
بسرشند و بر شکم طلی کنند و نگذارند که خشک شود و فرو ریزد این ضماد اگر تب آید و اگر نیاید سودمند بود
و از پس این ضماد ضماد افسنتین بکار دارند صفت آن بگیرند افسنتین رومی یک وقیه در شراب قابض
تر کنند شب و دیگر روز شراب از وی به بالایند و آب برگ مورد تر با آن شراب از وی به بالایند و آب
برگ مورد تر با آن شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک درین شراب حل کنند و خرقه
بدان تر کرده و عود معطر که بمشک و عنبر آلوده باشند و بران خرقه دود کنند و از بر شکم بپوشند صفت
ضمادی دیگر بگیرند سک و زعفران از هر یک یکدرم اشنه ده درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره
ده درم رامک شش درم تخم کرفس پنجدرم مازریون ده درم همه را بکوبند و ببزند و بشراب بسرشند
و بر شکم نهند و اگر ازین ضماد هر بامداد و شبانگاه ده درم با میبختج بخورند سودمند بود و طعام گنجشک بریان کرده
و کبک و تذرو و مطنجنه کرده و میان او تربد و کرویا و دارچینی و کشنیز خشک و سماق و ناردان و کرفس
و بودنه و سداب آگنده و پشت غبیرا و پشت نبق و پشت اناردان سودمند بود و شراب میوها که از امرود
و سیب و زعرور و حب الاس و نبق و غبیرا و سماق و ناردان بزند سود دارد فصل دوم در شناختن
زلق الامعا که سبب آن بثرها و دمیدگی رودها بود به باید دانست که سبب این بثرها و دمیدگی گرمی مزاج
و گذشتن خلط صفرا بود بر رودها همچنانکه اگر آب سخت گرم یا روغن گرم بر عضوی ریزد آن عضو را بد ماند و آبلها
برآرد و ریش کند خلط صفرا که بر روده بگذرد رودها را همچنان بد ماند از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تیز و هر گاه که مزاج را

باعتدال

باعتدال باز آرند و صفرا از تن بیرون کنند زود بصلاح باز آید از بهر آنکه صفرا اسهال تر از دیگر انواع اسهال بود
و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بران گرمی بماند و آن ماده باز نه ایستد سحج و قروح امعا پدید آید و امید
بهتری نبود **علاج** آنچه در علاج بثرها معده و در علاج ضعف قوت هاضمه معده که سبب آن تولد صفرا یاد کرده
آمده است همه علاج این علت است و هر بامداد نیم رطل بغدادی دوغ ترش بالوده با گل سرخ و طباشیر
و بزر الحماض از هر یک یکدرم کوفته و بیخته می باید داد و دوغ سنگ تاب و آهن تاب کرده باید داد و شیرین
با آب سماق آمیخته از هر یک نیم رطل بغدادی و سنگ تاب میکند تا به نیمه باز آید و سه اوقیه آب انار
ترش و شیرین با وی بیامیزند و چند روز بناشتا این شربه میدهند و وقت خواب دو وقیه آب غوره
و یک وقیه آب انار ترش با اندکی شکر میدهند و اگر آب غوره تنها دهند بشکر روا بود و اگر طباشیر و بزر الحماض
و گل سرخ با وی بیامیزند همچنانکه با دوغ صواب بود و اگر ترشها بر نتابد هر بامداد سفوف طباشیر دهند
با یک وقیه رب آبی **صفت** آن بگیرند بزر الحماض بریان کرده و اسبغول بریان کرده و صمغ عربی بریان
کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یک برابر همه بکوبند مگر اسبغول که نشاید کوفت و کشکاب که از کشک جو
بریان کرده و کاورس پوست کنده بپزند با روغن گل و بی روغن سودمند بود و طعام چوزه و بالچه بره با آب
سماق یا با آب انار دانگ پخته فرمایند بجای آب شراب انار ساده با آب آمیخته دهند و ضمادی سازند از سبزی
که بر سر آب ایستاده باشد که بتازی طحلب گویند و از کدو تر و وارد جو و گلنار و گل سرخ و سار و صندل و رامک
و نار پوست و با آب سیب ترش و آب مورد تر بسرشند و بر شکم نهند و موم روغن که از روغن گل و موم سپید
سازند و آنرا با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند و بر شکم میمالند
و اگر ماده سخت بسیار بود و قی تواند کرد بصواب بود خاصه بناشتا با آب گرم و سکنگبین و اگر بناشتا قی
نتواند کرد نخست کشکاب که بصواب بود بسیار خورد پس آب گرم و سکنگبین خورد تا قی تواند کرد و از پس قی
هر بامداد نیم رطل دوغ بز یا سفوف الطین میدهند **صفت** سفوف الطین بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر
و کهربا و گل سرخ از هر یک برابر شربه سه درم **فصل سیوم** اندر زلق الامعا که سبب آن باقی قوت دارو
مسهل بود که بر سطح رودها مانده بود یا نوعی از انواع سوء المزاج بود علاج انواع سوء المزاج بود و علاج باقی قوت
دارو مسهل که گرد امعا مانده بود در علاج اسهال معدی گفته آمده است از آن باب طلب کند **باب دوم**
اندر علاج سحج و علاج آن آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج آفریده است و اندرون رودها و بر سطح روده اندوده
تا درشتی ثفل و تیزی اخلاط که بروی می گذرد از وی باز می دارد و آنرا زود دفع کند و بلغزاند و این رطوبت چیزی است

چون آهار که از نشاسته پزند و آنرا طبیبان صهروج الامعا گویند و غشاء مخاطی نیز گویند و هر گاه که اخلاط تیز بروده
بسیار گذرد آن رطوبت را می تراشد و می ریزد و تا پس از مدتی سطح روده را از آن رطوبت برهنه کند چون
سطح روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بگزد و بریزد و بر سطح و ریش روده تولد کند اما اگر خلط صفرائی بود در مدت
دو هفته سحج کند و اگر خلط سودائی بود در مدت یک ماه سحج کند و اگر خلط سودائی بود در مدت چهل روز یا بیشتر
سحج کند و اگر سحج کهن گردد ریزش روده و بارهاء پوست بیرون آید که آنرا بتازی خراطة الامعا گویند و قشاره نیز
و جراده نیز گویند و سبب اسهال خون و ریم و زرداب یا اماسی بود یا قرحه و دبیله که در بعضی احشا بود که بر بالاتر
از روده بود یا در روده بود و پخته شود و بگشاید یا رگی از رگهای روده بشکافد یا دهنهای رگهای روده گشاده شود
با داروی مسهل چون شحم حنظل و غیر آن روده را بزند و اسهال خون تولد کند و اسهال زرداب معوی کمتر بود افتد
از بهر آنکه زرداب یا اندکدارش تن بود یا از اماس و دبیله تر آید که بخواهد پخت لیکن چون مدت آن دراز گردد
مضرت با معا باز دهد و اسهال که با ریم آمیخته بود بیشتری از گشادن دبیله بود یا از پخته شدن اماسی که در
احشا افتاده بود و از آنجا بروده آید و این نیز معوی نباشد و سلیم تر بود لیکن این نیز را مدت دراز بود روده را
ریش کند علامتها اسهال خون باشد که بیکبار پدید آید ناگاه و باشد که اندک اندک پدید آید اما آنچ ناگاه بیکبار پدید آید
سبب آن گسستن و طرقیدن رگی باشد و اگر اندر رودها المی نبود از احشا همی آید خاصه اگر علامتی از علامتهای
آفتهای احشا با آن پدید آید و گاه باشد که از امعا بود و هیچ المی نباشد و سبب آن گشاده شدن دهنهای
رگهای رودها بود و این سلیم تر باشد و اندک اندک پدید آید و اسهال خون که از پس اسهال صفرا و از پس سحج افتد
در رودها ورم کند سخت بد باشد خاصه اگر نخست بد باشد خاصه اگر نخست خراطه آمده باشد پس خون صرف آید از بهر آنکه
علامت آن باشد که آفت بقعر امعا رسیده است و اسهال که با قشاره بود بیشتری از قروح معده بود اگر
اندر رودها سحج نبود و اگر سحج باشد از طبقهای روده بود و اگر از رودها بر سوین بود قشاره باریک بود و خرد
و اگر از رودها بر سوین بود قشاره بباریک بود و خرد و اگر از رودها فرو سوین بود قشاره بزرگ و غلیظ تر بود
و سحج که اندر رودهاء باریک افتد بدتر بود خاصه آنچه اندر روده صایم افتد از بهر چهار معنی یکی آنکه این روده
باریک تر از دیگر رودهاست و اندر وی رگها بسیارست و دوم آنکه صفرا که از زهره بروده فرود آید نخست
بدین روده آید و صرف باشد هیچ رطوبتی دیگر با وی آمیخته نباشد و تیزی آن شکسته نبود سیوم آنکه آفتی
که بدین روده رسد مضرت آن بجگر باز دهد از بهر آنکه بجگر نزدیک است چهارم آنکه نه دارو و نه غذا درین روده
هیچ درنگ نکند و آنرا صایم از بهر آن گویند و چون داروی در وی درنگ نکند قوت دارو اثر نکند و منفعت آن

بدو نرسد

بدو نرسد و سحج که در رودها باز بستن افتد بعضی با درد باشد و بعضی نه اما آنچه با درد باشد و بعضی نه اما آنچه با درد باشد
آنرا زحیر گویند و از بستر یاد کرده آید و گاه باشد که خون در شکم ببندد و بیمار را اطراف سرد شود و شکم بر آید
و باد گیرد و نبض ساقط شود و غشی افتد و هرگاه که بیماری را تب صفرائی آید و بول سپید بود و صداعی و آفتی
دماغی نباشد و هوش بر جای بود بیم بود که سحج کند و آنرا که سبب سحج ماده صفرا بود نخست اسهال صفرائی
بوده باشد و خلط صفرا با خراط آمیخته بود و آنرا که سبب بلغم شور بود قی باشد نخست اسهال بلغمی بوده
باشد و اسهال در رودها و باد و قراقرها و آنرا که سبب خلط سودا بود نخست اسهال سودا بوده باشد و اسهال سودا
که بر سبیل ابتدا افتد یعنی اسهال که نخست پدید آید سیاه سودائی بود هلاک کند از بهر آنکه نشان آن بود
که اماس سرطان عفن شده باشد و سر کرده است و آنچه در آخر تبها افتد همچنین بود اگرچه هنوز سحج نکرده باشد خاصه
اگر بوی ترشی دهد و زمین را بر جوشاند و مگس گرد آن نگردد و اگرچه هنوز قوت بر جای بود یا اگرچه در تندرستی
افتد همه بد باشد و لیکن اگر بزمین بر نجوشد فضله سودا بود که دفع می شود و امید خیر باشد علاج به باید دانست
که اصل علاج این علت و بیشتری علتها آنست که اعضاء رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله باشد آنرا از آن
پاک کنند و اگر اندرین عضوها ضعیفی بود قوت دهند و اگر سوء المزاج بود باعتدال باز آرند پس بعلاج عضوهای بیمار
مشغول شود نخست احوال دماغ را مراعات کنند و آنرا از فضلها که در وی گرد آمده باشد پاک کنند و بطولها
تحلیل کننده بکار دارند و بچیزهای بوئیدنی قوت دهند و هرگاه که دماغ را بدین جمله مراعات باید کرد چه اصل
همه علاجها مراعات قوت دل است و در باز داشتن از غذا در هیچ علت چندان استقصا نشاید کرد
که قوت ساقط گردد لیکن هرگاه که ببینند که ضعفی پدید می آید قوت را بچیزی غذائی بر باید انگیزانید و بدان مقدار
نگاه میداشتن و اگر بچیزی غذائی تمام نباشد داروی موافق مزاج با آن ترکیب باید کرد از بهر آنکه هرگاه که
قوت دل نگاه دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت خلطهای بد تواناتر شود و حال جگر را نیز مراعات
باید کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشترین علتها ضعفی و سوء المزاج جگر بود و هرگاه که سوء المزاج او زایل کنند
خلط بد و ماده تیز و گزنده تولد نکند و حال معده نیز مراعات باید کرد چه اگر قوتهای او تقصیری بود و هضم تمام نتواند
کرد و اندامهای دیگران تقصیر را در نتواند یافت اخلاط بد گرد آید و بیماریهای تولد کند و بهترین مراعات معده را
آنست که او را از طعام فزونی و از امتلا و گرانی نگاه دارند و اگر در وی فضله باشد آنرا بقی یا باستفراغ موافق
کم کنند و هرگاه که مراعات احوال این اندامها بواجب کرده شود مدد ماده بیماری گسسته گردد و علاج در و
سهل و آسان بود و منفعت علاج زود پدید آید و به باید دانست که بسیار وقت بود که دارو از بیماری دور داشتن

دبدارو علاج ناکردن صواب ترین علاج باشد وگاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو و اکرفتن بود
خاصه درین علت از بهرانکه اصل علاج این علت آنست که طبیعت را و قوت اندامهارا خاصه قوتهای رودهرا
سبک بازدارند و قوت غریزی رانگاه میدارند بچیزی غذائی که مادهٔ او اندک بود و قوت او بسیار چون
ماء اللحم و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه فضیلتی بزرگست از بهرانکه قوت او بسیارست و مادهٔ او
لطیف و ازوی سخت اندک برودهٔ رسد و از او اثری نباشد پس هرگاه که قوت غریزی را بچیزی چنین نگاه دارند
از بسیار علاجها مستغنی کردند و قوت اندامها بجای باز آید و ماده را از خود باز دارد و دفع کند بینی که بسیار باشد
که بیمار طعامی با دار خورد و بروی گران کردد ناگوارنده و متغیر ناشده ازوی جدا کردد پس اولیتر آن بود که غذا
از پس این نوع سازند که یاد کرده آید لطیف و قوت دهنده و دارو را نیز حیلت باید کرد تا قوت او بستانند
و جرم دارو ندهند و هر ساعت اندک اندک می دهند تا رودها کران بار نکردد و آنرا بجای این حال باشد که دارو را
نیم کوفته کنند و در صرهٔ ای بندند و در آبی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت آن درین آب بستانند مثلا
دران علت که بچیزهای قابض از درشتی خالی نباشد چون کلنار و خرنوب و مانند آن این چیزها را نیم کوفته
و در صرهٔ بندند و در آب آبی یا آب فرغار کنند و بمالند و به بالای غ و لعابها چون اسبغول و لسان الحمل یا وی بیامیزند
و هر ساعت اندک اندک میدهند و به باید دانست که سماع و الحان خوش را و حکایتهای عجب و بازیهای طرفه
و نظارهٔ بستانهای خوب و دیدن جواهر و عطرها موافق اند رقوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از
اندیشهٔ بیماری باز دارد اثری عظیم است ازین نوع نیز غافل نباید بود و در ابتدای سبج چهار درم صمغ عربی
کوفته در آب سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و عصارهٔ کل ترخوردن و حقنه کردن نافع بود صفت اقراص کل
که سبج را و اسهال خون را زایل کنند بگیرند کل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هریک سه درم صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته بریان کرده از هریک یکدرم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هریک
مثقالی و اکر رودها دردکند اسبغول و تخم شاهسفرم و تخم لسان الحمل و تخم مرو از هریک برابر بگیرند و از جملهٔ مقدار
سه درم تا چهار درم در آب کرم کنند و بیزند تا لعاب کیرد و مقدار دو درم روغن کل برجکانند و بدهند و ریوند
چینی را در اسهال خون خاصیتی عجب است و اندر ریش رودها خاصه اکر با آب لسان الحمل و اندکی شراب کهنه
دهند و اقراص ریوند سودالمزاج جکر زایل کند صفت آن اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی و انبار بار ریش کر
بعصارهٔ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هریک دو درم نسخهٔ دیکر بگیرند ریوند چینی و کهربا و کل ارمنی و کلنار
از هریک برابر سرب یکمثقال تا دو درم و مثقال باب کشنی و اکر ریوند چینی را بکوبند و بروغن کل حرب کنند

سر به نیم درم تا یک درم در آب سیب ترش بدهند و اگر تب نباشد در شراب کهن آهن تاب کرده دهند یا در دوغ
سنگ تاب کرده و شراب آبی و شراب سیب و کشکاب که آبی و حب الآس در وی بپزند و گل ارمنی نافع بود
باب سیوم از جزو سیوم از گفتار چهاردهم اندر سحج و ریشی روده‌ها و اسهال خون که پیوسته بزبان سریانی دوسنطاریا گویند و این
دوسنطاریا اسهال را چون سبب آن ریش روده‌ها بود بلغت یونان دوسنطاریا گویند و این دوسنطاریا دو نوعست
یکی آنست که از ریش روده‌ها افتد اما آنچه از ریش روده افتد هم دو نوعست یکی اسهال است که از ضعیفی جگر افتد
که نتواند و افشرهٔ کیلوس را خون گردانیدن و بدان سبب اسهال غسالی تولد کند و این را طبیبان دوسنطاریا کبدی گویند
دوم آنکه در اندرون روده رگی یا بیشتر بسببی از سببها گشاده گردد یا از اندرون روده مستقیم سر رگها گشاده گردد و
اسهال خون پدید آید و آنرا دوسنطاریا معوی گویند و این همچون خون آمدن از باسور بود و خون آمدن از باسور را بلغت
یونان آمرزیدس گویند و آن ~~اندر گشاده شد~~ سر رگها مقعد بود و دوسنطاریا از گشاده شدن سر رگها افتد که از اندرون
روده بود سبب ریشی روده ثفل درشت باشد یا خلطی تیز و یا شوره دروی یا داوری تیز که بر روده‌ها بگذرد و امعا را
بزند و یا بسطح روده در آویزد و امعا را بگزد و داغ کند پس بقوت دفع دافعه ~~یا بقوت دفع دافعه~~ یا بقوت ثفلی که بدو
رسد دفع کند از آن موضع جدا گرداند و موضع مجروح شود یا از آماسی جدا شود و بگشاید و اگر ریشها فرو می‌آید
تا جای بسحج ادا کند و باسهال خون باز گردد و اسهال صدید با آن گدازش تن بود یا از آماس و دبیله تراید و بسیار بود
که قرحهٔ احار سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثفل در فضاء شکم گرد آید و شکم همچون شکم خداوند استسقا شود و پندارند
که استسقاست و زود هلاک گرداند و در بیشتر وقتها هرگاه که قرحهٔ روده بدان سبب رسد که از جوهر روده چیزی بیرون
آید که آنرا حجمی بود بعفونت ادا کند و قوت شهوة طعام ساقط شود بسبب مشارکت معده با روده و بکشد فکیف
اگر زود سوراخ شود و حکایة می‌کند که مردی را از روده‌های سیاه فرو سوین روده سوراخ شد پس شکم و عضلهای آن
برابر آن موضع آماس گرفت و سوراخ بیرون آمدی و مرد همی زیست و شیخ رئیس رحمة الله میگوید اگر این از جمله
ممکناتست ممکن دورست و گفته‌اند اگر بر روده صایم شکم برابر او سوراخ شود بیمار همیشه گرسنه باشد و هرچه خورد
در معدهٔ او درنگ نکند و خداوند علت پژمرده و شکم او دمیده شود و بمیرد علامتها علامت ریشی روده آنست
که نسخت اسباب آن از پیش میرفته باشد و تبها گرم آمده و درد شکم و گرانی و ضربان بوده پس تبی سرد
آمده باشد و بلرزاند و از پس این تب گرانی شکم ساکن شده و اسهال با خون و ریم آمیخته شده و هرگاه که
طعام از معده فرو گذرد و ثفل آنجا رسد که ریشی است روده درد خیزد خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده باشد و شهوت
طعام بسبب مشارکت معده ضعیف شده و اسهال که با قشاره بود بیشتر از قروح معده بود اگر اندر روده‌ها سحج نباشد

از گشاده شدن

واگر سحج باشد از طبقهاء رودها باشد اگر از رودهای برین باشد فشاره باریک و خورد بود و اگر از رودهاء فرو سوین بود
فشاره غلیظ و بزرگ باشد و اندر کتاب بقراط همی آید هرگاه که خداوند سنطاریا را پس گوش چپ چیزی پدید آید
سیاه چند نخودی کوچک و تشنگی غالب شود بیمار زود بمیرد و باشد که در مدت بیست روز هلاک گردد و هم بقراط
گوید هر اسهال که ناگاه بیماری پدید آید نشان نزدیکی مرگ باشد و بناگاه یعنی اسهالی نه بحرانی و هرگاه که از پس
استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند از بهر آنکه اسهال استفراغ آب نباشد
و باز بمعا ایستد و بسیار باشد که سحج و قرحهٔ امعا با استسقا ادا کند و هر بیماری را که پیچش شکم و گواره قی و قراقر و اختلاط
عقل پدید آید نشان مرگ باشد و هرگاه که زمستان خشک و شمالی بود و بهار که از پس او آید گرم و بارنده بود
و تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار افتد خاصه زنان را و خداوندان مزاج تر را و هرگاه که زمستان جنوبی
و بهار شمالی بود و تابستان گرفته و ابرناک بود و هرگاه که باران بود نزله و اسهال و سحج اسهالی بسیار پدید آید
و در شهرهاء جنوبی بوقت آنکه باد جنوب و بارانها بسیار آید اسهال بسیار افتد و اگر شخصی را با سهال یا با درار البول
یا بنفث بهم همی آید و این شخص را تب نباشد و عمر او از سی و پنج سال برگذشته باشد و پیش از آنکه کارهاء سخت
بالغ کرده باشد و از آن باز ایستاده بود و آسایش یافته او را آماس نباید بود و امید باید داشت که در مدت چهل روز
یا شصت روز یا سالی پاک شود و خلاص یابد علاج طریق علاج این علت آنست که تامل کند تا در احشا که بالای
امعاست هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و خون از آنجا بروده فرو می آید یا خود از امعا می آید و از هر جا که می آید
نخست تدبیر شستن و پاک باید کردن آن موضع باید کرد و یاری دادن تا آن ماده پاک بیرون آید پس بعلاج
ریشی مشغول بودن و اگر سبب علت ماده تیز بود یا شور که از همه تن بروده می آید نخست تن را از آن ماده پاک باید کرد
و اگر گدازش اندامها بود بعلاجهای تب دق آنرا در باید یافت و اگر سحج ریشی بود اندر رودهاء بالائین آنرا بشربتهاء
نرم و شوینده پاک باید کرد که در علاج چشم بکار آید چون لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی و لعاب تخم کتان و لعاب
تخم مرو و آنچ بدین ماند تا هم آنرا بشوید و بلغزاند و هم درد و گزیدن خلط تیز باطل کند و تیزی آنرا از روده باز دارند
و اگر صفرا و خلطها تیزی کند و بخیار چنبر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی تیز و شور با خلطی
سودائی همی گذرد بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار چنبر اعلاج باید کرد و اگر علاج سحج کهن شده باشد و ریش
پلید گشته از چیزهای زداینده چون ماء العسل و جلاب و ایارهٔ فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه ایاره فیقرا گوشت مرده را
از روده و غیر آن پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند چند کرت ایارهٔ فیقرا باید کرد پس دوغ پالوده و سنگ تاب کرده
دادن چنانکه در باب زلق الامعا یاد کرده آمده است و شیر تازه سنگی تاب کرده یا آهن تاب اگر تب نباشد دادن

سخت نافع بود

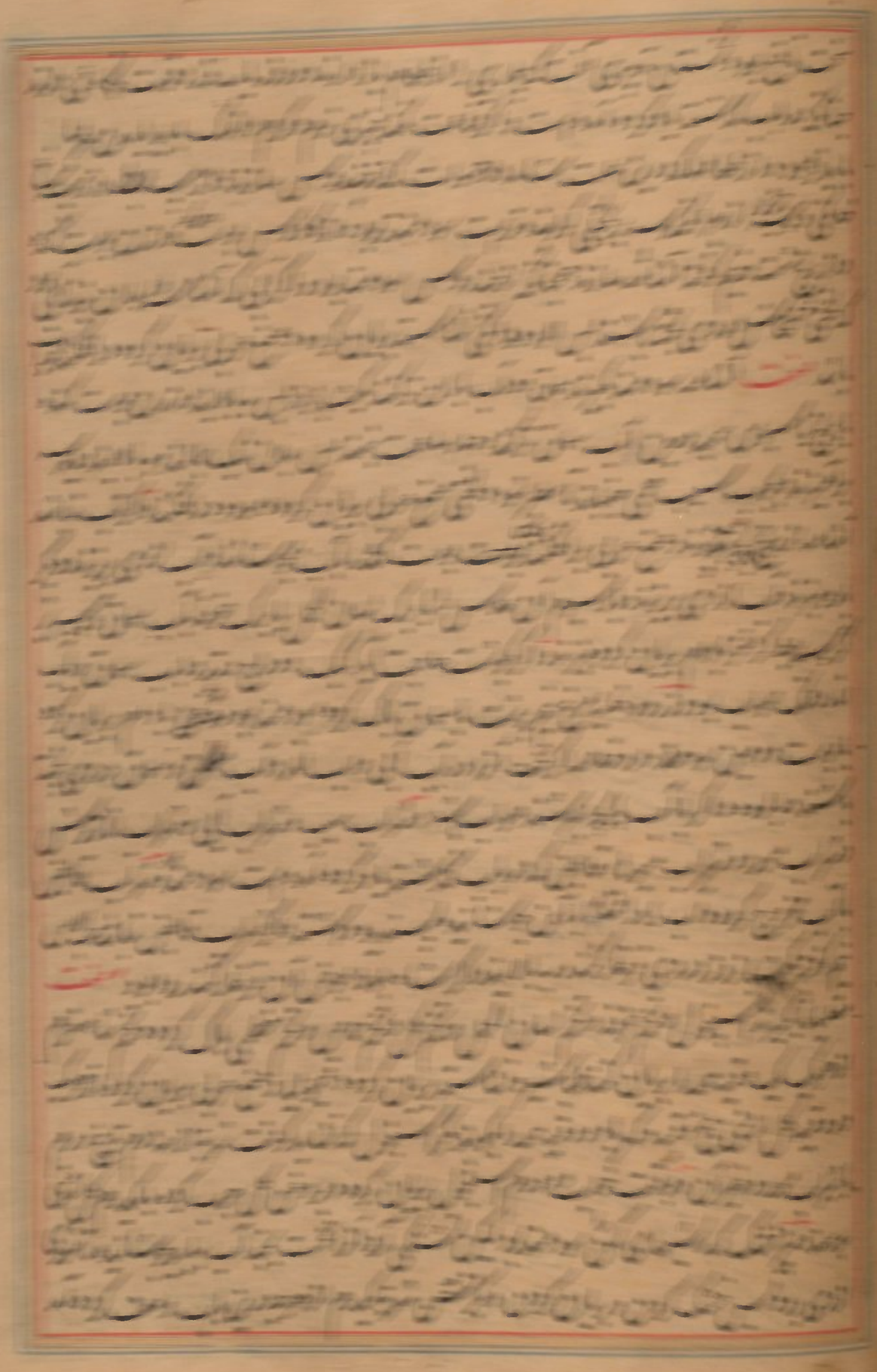

سودمندتر است و ثابت قره گوید بعضی طبیبان درین علت یک رطل گل ارمنی در یکروز فرموده اند خوردن
بتفاریق و سودمند بوده است و دو درم تخم کندنا با دو درم حب الآس کوفته و بیخته اسهال کهن باز دارد و خداوند
بواسیر را سودمند بود و شیخ رئیس گوید بعضی طبیبان گفته اند اگر پاره پلاس بسوزند تا سیاه شود و بسایند مقدار نیم درم
اسهال کهن باز دارند و میگوید دوستی مرا سرگین داد که این را بیازمودم درست آمد و هم شیخ در کتاب قانون
آورده است که سرگین سگ چون چند روز استخوان دهند و جز آن هیچ ندهند خاصه آنچه سفید باشد و در ماه تموز افکنده باشد
بمقدار یکدرم و نیم درم اسهال باز دارد و سنگدان شترمرغ خشک کرده بسوهان سوده سه درم با شراب مورد
گر با شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد صفت داروی خایهٔ مرغ با شراب مورد بدهند همه انواع
اسهال و اسهال کودکان را که وقت دندان برآمدن بود باز دارد و کودکان را با شیر دایه ایشان دهند صفت
داروی دیگر مویز خشک کرده و سوده همچنین سرب و استخوان سوخته و مغز بلوط و کشنیز خشک بریان کرده
و سماق و خرنوب و تخم کرفس و زیره بسرکه تر کرده و بریان کرده و پاره فطیر خشک و کندر و نانخواه از هر یک
یک جزو و پنیرمایهٔ خرگوش یا پنیرمایهٔ بز یا پنیرمایهٔ آهو نیم جزو یا کم تر همه را نیک بسایند و هر ساعت لختی بر کف دست کنند
بر دهان اندازند تا در یک روز مقدار بیست درم خورده شود و در یک روز شکم باز گیرد صفت حبی آزموده است
که اسهال خون باز دارد بگیرند افیون و مازو و گزمازک از هر یک برابر با آب صمغ بسرشند و حب سازند شربت
دو دانگ و گرمابه و مالیدن و از روغن شب و مانند آن مالیدن مسام را بگشایند و اخلاط را بظاهرش کشند و
اسهال را باز دارد و محجمه بر شکم نهادن و چهار ساعت بداشتن اسهال باز دارد و شیخ رئیس میگوید من این آزمودم
و درست آمد و به باید دانست که داروهاء حذر کننده خاصه افیون بکار داشتن خطر است لیکن گاه باشد که بدان
حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس سوزش رودها را باطل کند و بدان سبب به برخاستن
حاجت کمتر افتد و با این همه تا بتواند دست بدان نباید بود پس اگر چاره نباشد در شیاف باحتیاط تمام بکار
داشتن اولی تر از آن که در دارو خوردن و در ضمادها بکار داشتن اولیتر از آنکه در شیاف و آنرا با چندین
سر و زعفران بکار باید داشت و بیماری را که قوت ضعیف باشد و نبض ساقط بود و اندامها سرد می شود و بهیچ
بدان علاج نشاید کرد صفت ضمادی حذر کننده بگیرند افیون و بزرالبنج از هر یک یکدرم جفت بلوط
و گلنار و کندر و م و اقاقیا و کندر و م و از هر یک پنج جزو همه را بعصارهٔ خشخاش یا بطبیخ آن بسرشند و طلی کنند
صفت داروی آزموده بگیرند پنیرمایهٔ خرگوش دو دانگ افیون دو دانگی مازو سبز نیم درم کندر نیم درم
شربت نیم درم شربت نیم مثقال و اگر سحج در رودهاء فرو سوین بود تدبیر حقنه کند صفت حقنه دیگر بگیرند کشک جو بریان کرده

دبیر خشته از هریک دو دانیه حب الاس و گلنار و گل سرخ از هریکین پنج درم خفت بوطه سه درم برگ مورد
بیست درم همه در یکمن و نیم آب بزمزم تا نزیمن بازآید و به بالاید و یک وقیه عصاره برگ اسپغول و یک وقیه روغن
گل و یک زرده خایه مرغ بگیرند و سوده همه را با میزمذ بس بگیرند شیر مولیا دبید سوخته و اقاقیا از هریک نیم درم سپیدهٔ
ارزیز و قرطاس سوخته و سرب سوخته و شسته و عصارهٔ لحیة الثیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین از
هریک نیم درم همه را بسایند و با این مطبوخ بالوده پا میزمذ و بکار دارند صفت سوختن بسد بگیرند بسد را بشویند
و بکوزه در کنند و سر کوزه بگل بگیرند و در تنوری که آتش آرامیده بود در نهند یک روز دیگر روز بکار برند صفت
حقنهٔ دیگر بگیرند آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب برگ خرفه از هریک سه وقیه روغن گل ارمنی همه را
بسایند و با میزمذ و اگر آب برگ خرفه تنها با این دارو بکار دارند زرد بود و از بس حقنه اطراف مورد تر
یا مازو و یا گلهای درآب بزمزم بسنجی و بدان آب نرکنند و گرم گردانیده و بمقعد برنهند تا حقنه زود باز نگردد
و هرگاه که ریشی تباه کرده و خورده شود به باید شناخت و حقنه تیز فرمودن و نخست بهالص حقنه باید کرد
یا نمک آب که زیتون در وی پرورده باشند یا بطبیخ ماهی شور و اگر ریم دپلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ
چاره نباشد و مقدار نیم درم در پنج درم یا یکی ازین آبها بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست داروی
خدر کننده دهند پس این حقنه کنند و سورنش حقنه را بروغن گل تدارک کنند و از بس حقنه گل مختوم را در سرکه
ممزوج با آب حل کنند و بدهند پس دارو ها قابض که ریشی را درست کند و گوشت بروياند و اسهال باز دارد
بکار دارند و به باید دانست که حقنه نرم اگرچه در دفع فضلات بسیار مفید است لکن مورد به که ریشی را پاک کردان
و قبض عقب حقنه نرم و ازین علت اعتماد نباید کرد از بهر آنکه ریشی را بپوشد میان ریشی و میان دارو
حایل شود و خطر آن بزرگ باشد صفت اقراص زرنیخ بگیرند زرنیخ سرخ و زرد از هریک یک رطل
آبک دو رطل و قرطاس سوخته هشت درم وقیه اقاقیا سی مثقال وقیه همه را بسایند و آب لسان الحمل بسرشند
و اقراص کنند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند آبک و شنگار و اقاقیا و مازو زرنیخ بسرکه بپرورده همه را بسایند و اقراص
کنند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند زرنیخ و نمان جوبزه و قرطاس سوخته از هریک پانزده درم زرنیخ سرخ بیست و پنج درم
عصارهٔ لحیة الثیس دو درم سنگ از هریک سه وقیه رب غوره و اسفیداج از هریک پنج درم آبک ده درم اقراص
کنند چنانکه رسم است و این اقراص را بدین صفت بکار دارند بگیرند زرنیخ شسته و خشک کرده و آنرا با موزدانه
بکوبند در آب کنند و بمالند نیک و به بالایند مقدار نیم درم یا یک درم از قرص در وی حل کنند و بکار دارند و اگر در آب
همان آب لسان الحمل و آب برگ مورد بکار دارند روا باشد و اگر ریش روده از بیم شور افتاده باشد طعام او

قلیه کنند یا فومایند به پیه بزد و کرس روباه بخته و آب تازه کرده و شم همه بر بخه و اگر گوشت دهند و گوشت خرگوش
یا گنجشک با مزوره بریان کرده و توابل او زیره و کرویا و انیسون و قرنفل و از شرابها میبه و شراب مورد و مانند آن

صفت دارویی که درین نوع سودمند بود بگیرند صمغ عربی بریان کرده و خطمی و هلیله کابلی بریان کرده بروغن
گاو و از هریک پنج درم تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده و ریوند چینی و انیسون از هریک سه درم
همه را بکوبند مگر تخم بسد آنرا شربه سه درم با شراب مورد بکار برند نافع بود صفت دارویی دیگر بگیرند تخم سپندان بریان
کرده ده درم تخم کرفس بریان کرده هشت درم صمغ بادام ده درم همه را بکوبند جز تخم سپندان که بکوبند شربه
سه درم با میبه و اگر سبب ذوسنطاریا گشاده شدن رکی بود و بوقت طبیعت گشاده شود خون آمدن
گیرد آنرا باز نشاید داشت تا آن وقت که بیمار در خویشتن ضعفی نیابد چون ضعفی پدید آید باز باید داشت
و پیشتر آن باشد که خود بیمار ایستد و مردم بدان سبب از بسیار بیماریها صعب سلامت یابد و باز
داشتن آن باقراص کهربا و اقراص کلنار و اقراص بسد باشد و بداروهای دیگر جهاکه در باز داشتن خون یاد
کرده آمده است و صفت اقراص کهربا و اقراص کلنار و بسد در باب چهارم از گفتار هشتم در معالجات قی کردن
خون یاد کرده آمده است آنچه غرض باشد از انجا تامل باید کرد و با این ترتیبهای دیگر اضافت کردن و اگر چنان
باشد که سبب اسهال خون گشاده شدن رکهار طوبتی باشد که سر رکهارست و گشاده کند به باید دانست که

مقعد کاینج در هندوستانی مهکونه

باب چهارم

آنرا اخر تریاق بزرگ و فلونیا رومی و فلونیا رباسی و زنجبیل که در قرابادین مذکورست نگفاند هد
از جزو سیوم از گفتار چهاردهم اندر زحیر و معالجات آن زحیر دو نوع است یکی زحیر راستینی و دیگر نه اما زحیر راستینی
آنست که مقعد را بگزاند و زود زود تقاضا بر خاستن کند و در هر گاه که برخیزد چیزی اندکی جدا شود چنانکه از مزعی
جدا شود و چیزی باشد غلیظ مخاطی با خون آمیخته و بعضی با خراطه بود و باشد که خراطه با ابراز آمیخته بود و مارج
دگر استن جدا شود و زحیر از بهر این گویند و سبب این علت یا خلطی تیز صفرائی بود یا خلطی بلغمی شور که از
بالا مغار مستقیم فرو آید و او را میزند و می گزد و قوت دافعه این روده پیوسته آنرا دفع می کند یا آماسی بود
اندرین روده و بسبب گرانی آماس پیوسته آروی بر خاستن پدید آید یا سرمای بود که بر دم رسد از بادی
سرد یا از اسراف کردن چیزهای سرد خوردن و زحیر راستینی سرد خوردن و زحیر راستینی خبان بود که تفلی خشک
اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده و گاه گاه رطوبتی بر سبیل عصیر از روده فرو می آید و گاه باشد که بقوت
حرکت و درشتی خویش روده را بزند در گمان افتد که زحیر نیست علامتها اما علامت زحیر که بسبب خلط صفرائی بود
آنست که پیش از ان اسهال صفرائی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب بود و یا درد و خلیدن و سوزش و خراطه

کراشس بضم اول و نانی بالف کشیده و سین بی نقطه زده و شین نقطه دار سه نقطه سیاه و سفید که
در آب نشکند و دم جنبانند و مانند جاج

یا از نشستن بر سنگی یا زمینی سرد

و خون بود

وخون بود و سوزش مقعد چنان بود که بیمار پندارد که مقعد او پر آهک است و از آب سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن
خلطی شور و بلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچه بیرون آید یا باد و قراقر بیرون آید
و یا خراطه و خون کمتر بود و علامت زحیر سرد آنست که از آب گرم راحت یابد و علامت عماس آنست که در مقعد
گرانی بیشتر بود و پیش از پدید آمدن در علت اسافل در وی بوده باشد و ماسب باشد **علاج** اما خداوند زحیر
صفرائی را و همه خداوندان زحیر را ثواب آنست که یکی روز هیچ طعام نخورند تا امعا تهی شود و ماده آن ریزه گردد و
خداوند زحیر صفرائی را شربت اسبغول بروغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب بود و اگر تب نباشد آن اندر شیر
سنگتاب کرده ترید کنند و اگر تب باشد اشامه که از کشک جو بریان کرده سازند یا از پست چنانکه در باب گذشته
یاد کرده آمده است و قرص طباشیر با رب آبی و رب سیب میدهند صفت سفوفی سودمند بگیرند اسبغول بریان کرده
ده درم صمغ عربی و صمغ امرود و صمغ ابی و صمغ غبیرا از هر یک پنج درم و گل ارمنی و بزر الحماض بریان کرده و تخم خطمی از هر یک
پنج درم بسد و کهربا و ودع سوخته از هر یک چهار وقیه همه را بکوبند و شربت دو درم اندر شراب آبی بکار برند صفت
حمولی نافع بگیرند زرده خایه مرغ با روغن گل و مردار سنگ سفید مغسول با وی بیامیزند و پنبه با وی تر کنند و بردارند
صفت داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و مردار سنگ و شب یمانی و نشاسته و دم الاخوین و صمغ عربی
و گل ارمنی از هر یک برابر بکوبند چون سرمه و آنرا با خایه مرغ که زرده و سپیده بهم بزنند بخرقه نرم بردارند نافع بود
صفت شیافی دیگر بگیرند کندر زعفران حضض از هر یک یکجزو افیون چهار یکجزو و شیاف کنند چنانکه رسم است و اسلحا بانی
کننده که مورد و مازو و گلنار و خرنوب و بلوط در وی پخته باشد و اگر گل و عدس و سماق و عنب الثعلب بپزند
و اندران آب نشینند صواب بود و اگر از عدس و گل سرخ پخته و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند بر مقعد سودمند بود
و خداوند زحیر بلغمی را که سبب زحیر او بلغم شوره بود مقلیا سا دهند **صفت** آن بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله
از هر یک یک وقیه پاک کرده همه در آب آبی بجوشانند و بهوا بنهند تا خشک شود پس بریان کرده بروغن گاو
و خشک کنند و بکوبند پس بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم کندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده و مصطکی
از هر یک و نیم وقیه گل ارمنی یک وقیه شربت سه درم با رب آبی **صفت** نسخه دیگر بگیرند هلیله کابلی مقشر بیست درم
در شراب قابض تر کنند یک شبانروز پس بهوا خشکی کنند و بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده از هر یک
ده درم حب الرشاد بریان کرده پنج درم همه بکوبند و بماء العسل بسرشند و اقراص کنند و بریان کنند و نگاه دارند
تا بسوزد و پس بکوبند شربت سه درم با شراب قابض و اگر پیوسته تقاضای برخاستن می باشد و چیزی جدا شود و
رنجه میدارد کوکرد را با پیه گرده بز بکوبند و دود کنند در زیر طغاری که بر و سوراخ کرده باشند و خداوند علت را

واسفیداج

صمغ

بر پشت این طغار نشانند و اگر بالوده و قیسوم و بنفشه و گل و اکلیل الملک و مرزنگوش و برگ کرنب و شبت در آب بپزند
و مقعد را با روغن کتان چرب کنند درین آب رسانند سودمند بود و ابو یزید می گوید من بیماری را در شبستان این
علاج کردم هم دران روز بهتر شد و اگر سعد و قصب الذریره و انیسون در آب کنند یک شبانروز پس بپالایند و پیه
و شراب کهن با آن آب بیامیزند و بدهند سودمند بود صفت سفوفی سودمند بگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم
نانخواه یکدرم همه را بکوبند و باب گرم میدهند صفت شیافی بگیرند کندر و مر و زعفران و تخم شبت از هر یک برابر شیاف
کنند صفت شیافی دیگر بگیرند زعفران و جندبیدستر و سکبینج و افیون از هر یک برابر و اگر علت دراز گردد حقنه کنند
بنمک آب زیتون مقدار پنج وقیه پس تکمید باید کرد بشراب گرم کرده و آب مورد و روغن ناردین و اگر سبب
زحیر سرما بوده باشد هر بامداد دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بخورند و مقعد و زهار و بیغولهای ران را
تکمید کنند بسبوس گرم و خرقهاء گرم بر می نهند و بر کاورس گرم کرده نشانند و بر نمک گرم کرده و در ازاری بسته
و بشراب گرم و روغن زیت گرم کرده طلی میکنند و در گرمابه شوند و بر تابه گرم نشینند و اگر سبب آن بود که بر زمین
سرد و سنگ سخت سرد نشسته باشد بروغن شبت گرم کرده و روغن بابونه طلی میکنند و اگر سبب زحیر اماسی گرم بود
اگر مانعی نبود نخست رگ باسلیق زنند یا بر فرو سوی گاه حجامت کنند پس قی فرمایند و بآب عنب الثعلب و روغن گل
طلی میکنند و اگر اماس صفرائی بود بصندل سرخ و آب کسنه و کافور ضماد کنند صفت ضمادی سودمند بگیرند
سرب سوخته و شسته مرداسنگ پرورده و شسته و اسفیداج ارزیز و زرده خایه مرغ و روغن گل در هاون کنند
و بمالند تا چون مرهم شود و اگر بدان رسد که به باید پزانید ضمادی سازند از حلبه و اکلیل الملک و کرنب پخته و سار
بریان کرده و اندکی مقل و اگر اماس سرد بود بچیزهای گرم تکمید کنند و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم خبازی
و بیخ خطمی سازند و برگ کرنب پخته با پیه گاو کوفته ضمادی کنند هم اندر روز درد بنشاند و اماس را تحلیل کند و کرنب
پخته با زرده خایه مرغ و روغن گل ضماد کنند سودمند بود و زحیر ناراستی را علاج بمعجون شهریاران و لعوق خیار چنبر
کنند و شیافی که از خطمی و بوره و شحم حنظل و شکر سرخ سازند سودمند بود باب اول اندر سستی شرج
دادن و بیرون آمدن مقعد و علاج آن طریق علت این علت آنست که بگیرند گلسرخ و عدس مقشر و انار پوست
و جفت بلوط و جمله را بپزند و به پالایند و اندران آب می نشینند و ثفل این مطبوخ بکوبند و بروغن گل بمالند
تا چون مرهم شود و ضماد کنند و اگر با این علت مزاج سرد بود بگیرند دادی و جفت بلوط و مرزنگوش خشک
و مازو بریان کرده و روغن زیت و آهن پاره کهن و زنگار کوفته همه را در شراب کهن فرغار کنند یکشبانروز بپالایند
و دران شراب نشینند یکساعت پس خویشتن را پاک کنند و بروغن تخم الفرع یا روغن مغز زردالو یا روغن مغز شفتالو کنند

وین دارو بران موضع برآکنند صفت آن بگیرند اقاقیا عناب خشک مازو سماق بلوط صمغ کوخته قرحاب سوخته خاکستر
سفال سرطان دعصاره لحیته الثیس وجفت بلوط وخاکستر جاوس کهن هریک برابر جمله را بکوبند وبآب مورد نرم سرشند
واقراص سازند وبسایه خشک کنند وکوفته بکار میدارند جوان سرمه کاری دهند دلگام نزنند جنابکه رسم است وبچشند
وهم این دارو ها درپیش آب برند وبدان شراب اندر نشینند واگر آماس گرم بود گل سرخ وعدس مقشر
وبرگ عنب الثعلب دراب او پنیر بادروغن گل مرهم کنند وبران موضع نهند واگر آماس سرد بود دراب گرم
نشستن سود دارد وموم رد غنی که از موم زرد ورد غن سپید ورد غن بابونه ساذنج طلی میکنند ما آماس زایل شود
بس علاج علت بازآیند **باب دوم اندر علاج شرت** شرت آنست که پیش نهد باشد هرگاه که مقعد بیرون آید درپیش نشسته بود
انرا بشراب قابض آورد دردی بگیرند باید نشست واین دارو بکار می باید داشت بگیرند شراب نوخته دنشسته
پنج درم گل سرخ وسماق از هریک چهار درم مرد درم همه را بکوبند نرم دلخت مقعد را بین شراب مذکور بشویند
واین دارو بران کنند وببندند چنانکه رسم نافع بود **باب سیوم اندر سستی** شرج وبیرون آمدن نغل بی درد اگر بسب
سستی شرج آن باشد که کسی ازجای بفتد وبرپشت افتاده بود یا زخمی صعب رسد وبا هر سه برست کرد واز اهیچ
گونه علاج نیست واما انچه از بسر علاج بود اسیر افتد یا زخمی وافتادنی سهل تر بود علاج وی آنست که برهمه از زوی
از مهره پشت خادی که در علاج فالج یاد کرده آمده است برنهند وهر دو در طبیخ جوز سرو وقسط وسنبل نشانند **باب**
چهارم اندر شقاق مقعد وعلاج آن شقاق گیفی گیرند که بسیار سرخ را گویند وسبب آن درشتر خالها خشکی مزاج بود
یا بسبب خشکی نغل کهنه شود وگاه باشد که سبب شقاق آماس گرم بود وگاه باشد که بواسیر باشد که کهنه بود
وگاه باشد که رگهار مقعد از خون ممتلی شود وبهنای رگها کم نشود علاج آنرا که سبب شقاق آماس بود یا امتلا
رگها بود یا بواسیر باشد که شکافند نخست رگ باسلیق باید زد ورگ صافن وباسلیق سود مند تر بود که حجامت
کم میانه گاه بود سرین سود مند بود واگر آماس باحرارت وسوزش بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ در روغن گل در
هاون سرب بسایند تا سیاه نشود طلی میکنند ومرهم کافوری طلی کردن نافع بود صفت آن بگیرند موم سپید
دو درم وبیخ درد روغن گل ده درم اسفیداج از بریده درم مردار سنگ پرورده سه درم نشاسته وافیون از هریک
یکدرم کافور یم درم همه را بالخنی سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند وبکار برند صفت مرهم اسفیداج از زنج درم کهربا دو درم
موم تعلیمای سیم دو درم همه بکوبند وبا روغن گل واب خیار واب کشنی واب عنب الثعلب درهاون بالند تا مرهم
شود وطلی کنند واگر حرارت قوی بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ وکافور با این اخلاط یار کنند واگر شقاق بدان کرمی
وسوزانی نبود مرهم معتدل بکار دارند صفت آن بگیرند موم مصفی در روغن کنجد تازه وپیه بط ومغز ساق گاو

وکوهان بشتر و مقل از هریک راستار است مقل را جدا کانه بلعاب تخم کتان حل کنند و دیگر داروها را نکداز ند و جمله بیامیزند
و بکار برند و مغز ساق کاو با خمیر چو بسایند و مرهم کنند سود مند بود و اگر با نشاسته بسایند و مرهم کنند نافع بود و مغز ساق
کوزن و پیه او و مغز ساق کاو از هریک یک وقیه مومیائی نیم وقیه نشاسته یک وقیه کتیرا یک وقیه همه بسایند
و مرهم کنند و زوفا تر و مغز ساق کاو از کوساله و نشاسته و پیه و پیه مرغ خانگی و روغن مرغ مرهم کنند و در درا
بنشاند و اماس را تحلیل کند و پوسته در آب کرم همی نشیند و اگر اماس صلب بود بگیرند مرد اسنگ پرورده
و سپیدهٔ ارزیز و موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هریک چهار درم زعفران یکدرم و نیم زردهٔ خایهٔ مرغ نخبته دو عدد
روغن کنجد چندانکه کفایه بود همه را بسایند و مرهم کنند و روغنها که درین علت نافع بود خاصه اگر حرارت غالب نبود
روغن خیری است و روغن سوسن و روغن مغز زردالو و روغن مغز شفتالو خاصه که مقل در وی حل کرده باشد و مقل
بکوبند تر سرشته دود کنند نافع بود و اگر طبع خشک بود بخیار چنبر و بنفشه نرم باید کرد و بجب مقل بگیرند هلیله کابلی و بلیله
سیاه و بلیله و آمله از هریک ده درم مقل چندوزن همه مقل را باب کنند ناجوشانیده حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربه دو درم و اگر اماس در دکند در طبیخ بابونه و اکلیل الملک همی نشیند و اگر درین حب پنج درهم شطرج
زیادت کنند منفعت پنج سوسن و خبث الحدید ازوی یافته شود صفت معجونی که خداوند شقاق و بواسیر را طبع نرم
دارد و بگیرند مقل ده مثقال کتیرا پنج مثقال انجیر فربه و مویز سیاه دانه برون کرده دو بار چندوزن مقل و کتیرا همه را
بکوبند و بسرشند شربه شبانگاه یا پیش از طعام دوم صفت کوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر و خداوند درد مقعد را
سود مند بود بگیرند هلیله و بلیله و آمله و انیسون و مصطکی از هریک ده درم نانخواه پنج درم همه بکوبند و بپیزند و بر روغن مغز
کل شفتالو حرب کنند و پست درم مقل را در آب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند شربه سه وقیه با آب کرم دهند
صفت نسخهٔ دیگر طبع را زرم دارد بگیرند هلیله کابلی دو درم سکنج سه درم تخم سپندان سپید دو درم مقل ارزق
پانزده درم مقل را در آب کنند تا حل کنند و دارو بآن بسرشند و حب کنند شربه دو درم و اگر شقاق کهن باشد آنرا
بباید خاریدن تا خون بسیار ازوی برود بس بمرهم باسلیقون علاج کردن و صفت مرهم باسلیقون در قرابادین
یاد کرده آید و خداوند این علت را قلیه کنند با بزردهٔ خایهٔ مرغ و روغن کاو و کوهان شتر و طعامها آشامی می باید
خورد و مغز بادام و فندق و مغز جوز هندی و مویز و انجیر سود مند بود و شراب مویز کهن و شراب دوشابی
که در هر دو دادی بسیار کرده باشند موافق بود باب پنجم در بواسیر و علاج آن سبب این باد کرم خورده بود
یا مقدمهٔ بواسیر اما آنچه از کرم خورده بود علامت وی آنست که گاه گاه کرم با بعل فرود آید و آنچه مقدمهٔ بواسیر بود
علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و بهیچ وقت نبیند علاج آنچه از کرم خورده بود در جایگاهش یاد کرده آید

والجه مقدمه بواسیر بود نخست رگ باسلیق باید زد و در میان دو سر بچامت کردن و مطبوخ افسنتین اشقر
سودا کردن و از طعامهای سودایی پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن بنفشا لو و زرد آلو تازه که مقل زردی حل
کرده باشد چرب می کردن و تنب یمانی برمان کرده و قطران از هریک برابر بهم بسرشند و مقدار یک درم
بخرقه نرم بردارند و حول سازند صفت داروی دیگر کبر مزبرک مورد کوفته دو درم شونیز چهار درم جوز سوخته با
پوست دو عدد همه را با کبر بجوقوام آورده بسرشند و نیاون کنند و بر سند صفت داروی دیگر کبر مزد خار خسک
دیکوبند و با به لطه بسرشند و بردارند اگر کبر مزنب یمانی منوی چهار دانگ قطران دو دانگ هر دو را بسرکه
حل کنند و علی میکنند و خرقه کتان بدان تر کنند و بر متعدی نهند و اگر آب بود مدتی صبر باید کاو یا آب سیدان
برگ گل و سرکه و آب انار ترش بسایند و بکار دارند مدتی مداوم و شبانگاه نافع بود باب ششم اندر بواسیر و اسباب و علامات آن
اقسام و انواع بواسیر و معالجات آن بواسیر بقسمت اول دو نوع است یکی با انواع فزونیهاست که بر
متعدد کرد اندر درون و بیرون پدید آید سودا بادی یا سوداوی غلیظ که در تنیکاه و حوالی کرده دکمر گاه و زنار
و متعدی گردد و تولد این باد اندر کرده و حوالی آن بود آنرا باد باسور گویند اما فزونیهای بعضی انواع مرد انرا
در پی بر پدید آید و بعضی زنان را در رحم پدید آید و آنچه در متعدد باشد دو گونه بود بعضی بدان مانند که نظر سوی بالا
دارد و بعضی نظر بیرون دارد و بعضی کور بود یعنی ناشکفته و چیزی بنا اندازی و نادرد بوده باشد که در مانده
کمتر باشد و همچنین بر انجا بایستد و درد نکند و نرنجاند و باشد که متملی کرده و سخت درد کند و بدان حاجت آید
که آنرا بکشایند تا چیزی باندازی به بالا پدید و درد بنشیند و بعضی شکفته باشد و اندازی خون در زرداب می تراود کم کم
باشد و باشد که هیچ دردی نکند و نباشد که چنان شکفته بود که باد و اندازی بیرون آید و هر گاه که چشمه او بسته شود
و متملی کرده درد کند و هر گاه که او را بگشایند تهی کرده و درد بنشیند و این هر دو نوع بر هفت شکل باشد
یکی انکه چون دم مایی بود بزرگ و تهی و این بی درد بود دوم شاخها دیجناب بسیار دارند و آنرا انگلی گویند
یعنی همچون درخت خرما بوم کرده بود و بهمن آنرا تینی گویند یعنی چون انجیر چهارم کرد بود بر صفات انگور
و این را عنبی گویند پنجم خوردبود و سخت همچون عدس و نخود و این را ثولولی گویند ششم انکه این نوع
ثولول را باشد همچو دانه خرما هفتم انکه این ثولولی نرم بود همچو توت بخته و این را توتی گویند و به ترین همه
یکی است بس تنی از بهر انکه بیخ آنرا دشوار توان برید و او را دشوار توان کرفت دیدار و بر داشتن مشکل بود
درج عظیم نماید در روزکار دراز خواهد بود دیگر انکه در اندردن باشد و نظر بالا دارد از بهر انکه او را نتوان دید
و دارو بود دشوار توان رسانید و آنچه بدو رسانند چنانکه باید برو قرار نگیرد و این همه که یاد کرده آمد اگر

هر یک جانب بود از لب مقعد و باشد که سوی پیش باشد که و باشد که سوی پس بود و آنچه از سوی پیش بود بدتر از همه بود
از بهر آنکه همسایه مجری بول است آماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و بعضی را این با سورها سه یا چهار
یا شش عدد بود بر درازی روده مستقیم بر آید از نزدیکی گرده تا لب سرج عقده عقده پدید آید و این بتر از همه بود
و سبب این علت خون سودائی بود و این خون سودائی دو گونه بود یکی خونی بود سوخته و تیره شده از خوردن شرابها
و طعامها و داروهای گرم از صفراء تیز که سوخته که با خون بیامیزد و او را گرم گرداند و دوم خونی بود غلیظ که از خوردن
شرابها و طعامها و داروهای گرم از صفراء تیز و طعامهای سودائی خیزد چون کرنب و عدس و بادنجان و گوشت قدید
و گوشت صید و آنچه بدین ماند و این خون که از طعامها خیزد سخت گرم باشد خاصه اگر خداوند علت بسیار خوار بود
و حریص باشد بر طعام و آنچه خورد نیک نخاید این همه اسباب تولد خون غلیظ سودائیست و بسیار نشستن
بر جای طهارت زیان دارد خاصه بر جائی که خداوند این علت می نشیند مردم بی علة را علت آرد و قسطا
بن لوقا می گوید بسیار خوردن روغن بید انجیر بواسیر آرد و صبر معروفست که این علت را زیان دارد و اندر
گرمای گرم و سرمای سرد صبر خوردن سوزش مقعد دارد و رگهای او را بگشاید و این علت اندر شهرهائی که هوای
آن تر و عفن باشد و طعام ایشان شیر و خرما و ماهی و میوه بسیار بود بسیار تر پدید آید علامتهای آنچه از خون
گرم صفرائی افتد آنست که با خلیدن و سوزش سخت و درد بسیار بود و آنچه از خون غلیظ بود علامت وی آنست
که سوزش و خلیدن از و کمتر بود لیکن گرانی بیشتر بود و علامت باد سودا آنست که بادی غلیظ با قراقر در ناف
پدید آید و گاهی بسوی قضیب و خایه فرود آید و گاهی زحیر کند و سوی بالاء سینه و سرهای پهلوها بگردد و بکتف
و پشت بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی شکم بار گیرد و در وی قراقر پدید آید و تکثر اندامها و درد زانو
و مفاصل آن بود و هنگام نشستن و برخاستن از بند گشاده آوازی می آید که بتازی آنرا قرقیه گویند و قوت
جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد چنانکه باید و از پس جماع سخت ضعیف شود و هر وقت که از خواب بیدار شود
اندامهاء او گران تر ~~از اندامها او گران~~ تر از اندامهای دیگران بود و طعام بد گوارد و لون او بگردد و بعضی را بزرگی گراید
و بعضی را بسبزی و بعضی را بسیاهی و بعضی را برصاصی و نحاسی و رنگ روی بگردد و بعضی را اغبر شود و بعضی را ناخوش رنگ بر شود
و بن موی روی خارش گیرد و باشد که خداوند علت موی روی کندن گیرد و سبب این خارش و تغیر رنگ روی
و موی بخارها بد بود که از ناف بر آید و گاه باشد که سر گشتن و صداع آرد و او را اشتهای صادق نبود معالجات
اول علاجی آنست که از طعمهاء غلیظ و تیز و هر چه خون را سودائی کند بپرهیزد و از مرغان آبی و سیر و پیاز و خردل و از مستی
شراب صرف و مستی دمادم پرهیز کند و از ریاضت و مالیدن و در گرمابه رفتن و اسپ راندن بکار دارند تا فصول

و بادنجان

شب کوری

اندرین

اندرین جمع نشود و حرارت غریزی را برافروزند پس بنگرند اگر خون گرم و سوخته و صفراوی بود نخست رگ باسلیق زنند
پس تن را بمطبوخ هلیله و بلیله و آمله از هر ده درم سنگ و آلو و خیار چنبر و آنچه بدین ماند پاک کنند پس اطریفل کوچک
بکار دارند آنرا اطریفل مقل گویند صفت آن بگیرند آمله و هلیله زرد و بلیله و هلیله سیاه از هر یک ده درم
مقل ازرق سی درم همه را بکوبند بعسل مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربت چهار درم بکار برند و اگر اماس مقعد
درد کند این ضماد بر نهند صفت آن بگیرند اکلیل الملک و بابونه از هر یک پانزده درم هر دو را بکوبند و بیزند
و یک درم زعفران و دو درم افیون و یک اثار تخم کتان و یک استار خطمی همه را بکوبند و بیامیزند بسرشته
درم مقل در آمیخته حل کنند و داروهای کوفته با وی بسایند تا چون مرهم شود پس یک زرده خایه پخته با وی
بسایند دیگر بار و آنرا بر کرباس پاره طلی کنند و روی او را بروغن گل چرب کنند و نیم گرم کنند و بران موضع نهند
صفت مرهم دیگر اماس را و درد را بنشاند بگیرند موم سفید و اسفیداج و بیه بط و روغن گاو همه را بگدازند
و اسفیداج بدان بسرشند و بکار می برند و اگر بگیرند کندنا تا سه پاره کنند و سر پاتیله بر نهند و بر آتش نرم
نهند تا تیزی و بخار خویش ببرد پس روغن گاو بر افکنند و با روغن جوز بریان کنند و در هاون بسایند تا مرهم
شود و ضماد کنند نیم گرم و پیاز پخته با روغن گاو در هاون بمالند و ضماد کنند درد بنشاند صفت ضمادی دیگر
بگیرند و سکبینج و مقل از هر یک دو درم میعه تر یک درم افیون نیم درم روغن مغز زرد آلو یک وقیه و نیم جندبیدستر
نیم درم صمغها را بروغن حل کنند و بهم بیامیزند و مرهم کنند و اگر برگ خطمی و اکلیل الملک بزرده خایه و روغن
گل بسرشند و ضماد کنند نافع بود و اگر مرهم باسلیقون با روغن گل و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند
و افیون آمیخته بر نهند سودمند بود و اگر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند
و اگر حاجت بود که بگشایند تا چیزی ببالایند داروهای گشاینده که هم اندرین باب پیشتر یاد کرده آید
و هر گاه که داروهای گشاینده بکار خواهند داشت نخست باید که بیمار در آب گرم نشیند و روغن مغز دانه
زرد آلو تلخ و روغن مغز دانه شفتالو و روغن کوهان شتر و روغن جوز همی مالند تا نرم شود و بر ارده گشادن
گردد و رگ صافن و مابض فرمایند زدن چه بسیار باشد که این رگ بزنند تا سوای علاج دیگر گشاده گردد
و اگر باسور بدان گرمی نبود هم نخست رگ باسلیق باید زد تا خون بد کمتر شود پس تن را بمطبوخ هلیله و افتیمون
و مویز پاک کردن و هلیله پرورده بکار داشتن و هلیله کابلی پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده و کوفته
و کوفته و بیخته و با انگبین سرشته سودمند بود و آب کندنا فشارده و مقدار دو وقیه با چند درم روغن جوز
سودمند بود اگر ناسور سفته بود و از وی خونی رود و اگر این خون رفتن بقوت بود و سیاه بود باز نباید داشت

تا آنگاه که مستی آرد و روی زرد نشود و ساقهای ضعیف نگردد پس باز نباید داشت و چون این حالها پدید آید
طریق باز داشتن خون کنند بزودی و داروها که خون باز دارد پس ازین یاد کرده آمده و اگر باسور چنان بود
که از وی اندک مایهٔ زرداب برآید و جز از بزانیدن رحس نبود علاج آن بداروهائی باید کرد که آنرا خشک کرده آید
تا مدتی بگذرد که هیچ نبراید که هرگاه که ترائیدن معاودت کند بهمان داروها علاج می باید کرد تا مدت عمر بسلامت
گذرد و داروها که درین باب بکار آید آید بسیار است اما ما برین ترتیبها اختصار کردیم صفت دارو که باسور ممتلی بگشاید
و درد بنشاند نخست آنکه پیشتر یاد کرده آمد اندر تدبیر نرم کردن باسور و مستعد گردانیدن تا گشاده شود و بجای
آوردن از مالیدن روغنها و رگ مابض و رگ صافن زدن و در آب گرم نشستن پس آب پیاز و ترفشارده
بگیرند و پشم پاره بدان تر کنند بردارند و بران صبر کنند و اگر بجای آن زهره گاو کنند با عصارهٔ بخور مریم همچنان
فایده دهد و زودتر بگشایند شیافی گشاینده بگیرند شحم حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیاف
کنند و هر ساعت یکی می نهند چنانکه در پنج ساعت پنج ازین شیاف بدهند صفت شیاف دیگر شحم حنظل
سه جزو مقل سه جزو مقل را باب کند تا حل کند و شحم بدان بسرشند و شیاف کنند نیک باشد و اگر از یتوعات
چیزی باین داروها یار کند قوی تر بود و درین باب زهرهٔ گاو قویست و سرگین کبوتر و هرگاه که مقعد ازین
داروها بسوزد و بیمار طاقت آن ندارد بلیته بروغن گل چرب کنند و بر نهند صفت روغنی سودمند بود بگیرند
آب کندنا یک رطل یا بیشتر و ده درم تخم هزار سفند و ده درم پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا بنیمه باز آید
ببالایند و نیم رطل بغدادی روغن مغز زردالو تلخ با روغن کنجد برافکنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و
این روغن بخورند و حقنه کنند و طلی کنند سودمند بود صفت حب مقل که درینجا موافق بود بگیرند هلیله سیاه
و هلیله کابلی پاک کرده از هر یک ده درم سکبینج سه درم سپندان سفید دو درم مقل پانزده درم مقل را
باب کندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند صفت سفوفی نافع بگیرند هلیله سیاه بریان کرده
بروغن گاو و تخم بادیان از هر یک یکجزو کوفته و حب الرشاد ناکوفته چند وزن هر دو شربت چهار درم با شراب
ممزوج کرباب کندنا و اگر بگیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان سپید دو درم این یک شربت بود
با دو درم روغن جوز و یک وقیه آب کندنا صفت داروها که خون آمدن از باسور باز دارد بگیرند هلیله سیاه
و بلیله پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده از هر یک ده درم صدف سوخته که بتازی وزغ گویند هفت درم
کهربا پنج درم شب یمانی دو درم مقل بیست درم داروها بکوبند و به بزند و مقل را باب کندنا حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم یا سه درم باب سرد میدهد صفت حبی دیگر بگیرند هلیله سیاه

و بلیله آمله

وبلیله وآمله از هریک پنج درم زاک سپید یکدرم مقل دو درم حب کند ناب کنا چنانکه رسم است شربت یکدرم واگر درین حب
پنج درم ودع سوخته وسه درم کهربا زیادت کنند ومقدار مقل پنشز کند صواب بود صفت نسخهٔ دیگر هلیله کابلی
بریان کرده وبروغن زیت پنج درم بلیله وآمله وسیاه دادران وکهربا از هریک چهار درم وآدی شش درم
ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم حب کند ناب کند ناشته بتازد دو درم تا سه درم ناب کند نا
صفت حب ازبهراین کار بگیرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن کاو سی درم کهربا ده درم مقل چهل وزن هردو
حب کند ناب کند نا چنانکه رسم است شربته دو درم بکار برند نافع بود صفت سفوفی سودمند بگیرند ریم آهن که بتازی
خبث الحدید گویند ومدبر کرده پنج درم تخم کندنا ونانخواه از هریک دو درم تخم کبر خشک چهار درم همه را بکوبند وبیزند
شربته بکدرم وکشیراو نشاسته وکل مختوم از هریک نیم درم اقراص کنند ناب لسان الحمل شربت دو درم صفت
داروی دیگر از ترکیب محمد زکریا کهربا وصمغ کوز وکلنار عصاره لحیته الثیس از هریک پنجدرم کندنا دو درم افیون سه درم
بلعاب اسپغول اقراص کند شربت دو درم بایک وقیه آب سماق واگر صمغ جوز نباشد سندروس بدل آن کنند
ونزدیک من آنست که افیون دو درم می باید وکندر سه درم وآنچه در نسخه است از خطا رناسخ است صفت
معجون خبث الحدید بگیرند خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیلهٔ سیاه وبلیله وکزنازد از هریک پانزده درم سنبل
وازخر وسورنجبل وبلبل وکندر از هریک ده درم همه را بکوبند وباعسل آمله بسرشند واگر عسل وآمله نباشد آمله را
دراب بزنند وبدست بمالند وبه بالایند وعسل برین آب نهند دبقوام آرند شربت مقدار یک وقیه جوز نرک
صفت معجون مقل ودع سوخته وهلیلهٔ وکهربا وبلیله وآمله مازو ناسفته وشکسته اندرسرکه فرغار کرده وبلوط
وهلیلهٔ سیاه وقرنفل وکلنار ونانخواه وفوفل از هریک پنج درم بسید ومصطکی از هریک سه درم مقل بیست درم
بانگبین بسرشند چنانکه شربته از سه درم تا پنج درم واگر بگیرند کشیرا نیم جزو کندر یکجزو کوفته وبیخته با مویز خراسانی
بسرشند شربه چند جوزی نزدیک بکار برند نافع بود صفت ذروری نافع بگیرند صبر وکندر دردم الاخوین سیاب
وما مثا وکلنار از هریک برابر بکوبند جون غبار وخانهٔ عنکبوت باوبرخرکوش بسیدهٔ خایهٔ مرغ ترکنند وبدین ذروری
آلوده کنند وبراین موضع نهند وببندند واگر قلقطار ومازو داقاقیا بکوبند ودروی کنند وبا این ذرور که یاد کردیم
یارکنند قوی تر باشد واگر بدین هیچ نه ایستد روغن زیت را بجوشانند وبنبه بدان روغن کاو گرم ترکنند وبدان
داغ کنند بس این دارو ها ترکنند وبه بندند لیکن پیم باشد که این داغ تشنج افتد صفت طبیخی که بیمار دروی
نشیند وسود دارد بگیرند برگ کلنار ومازو وخرنوب وبلوط وسپ یمانی وانار پوست همه را ببزند چنانکه
رسم است صفت شرابی که خون آمدن باز دارد بگیرند قثار الکندر وحب الاس وخبث الحدید مدبر وامرود ومویز

همه در شراب کنند و یکشبانروز بنهند و به بالایند شربة با این شراب دهند و اگر کسی خواهد که ازین شراب خورد نافع بود
و طعام سماق با و غوره با و پاچه و ناردان و سماق پخته دهند صفت داروها که باسور را خشک و لاغر کند و بیفکند
و اطریفل مقلی که در اول این علاجها یاد کرده آمده است و حب مقل و کوارش مقل و معجونی دیگر که در علاج شقاق
یاد کرده آمده است و هلیله پرورده جمله درین مرض نافع است صفت کوارشی که خداوند بواسیر را نافع است
و بر قوت بادیاری دهنده بگیرند تودری سپید و پوست خایه مرغ و شیطرج هندی و تخم کندنا از هر یک سه جزو
نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چند همه داروها همه را بروغن گاو چرب کنند و با انگبین بسرشند شربت از دو درم
تا چهار درم کوارش دیگر که بواسیر را لاغر کند و دماغ را پاک گرداند و آرزوی طعام باز آرد صفت بگیرند هلیله زرد
مقشر دو وقیه بلیله و مصطکی و دار بلبل تربد شونیز از هر یک یک وقیه بکوبند و بیزند و شش وقیه روغن گاو و دو رطل
انگبین بجوشانند و داروها بدان بسرشند شربت چند یک جوز صفت معجونی که معروفست بمعجون برنگی بگیرند
و هلیله کابلی بیست درم و برنگ کابلی مقشر بیست درم تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته شش درم فانید چند وزن
همه فانید را بگدازند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی از چهار درم تا دوازده درم با مویز آب بواسیر را
و سرفه را و ضیق النفس را و بادها باسور را و درد گلوها را سودمند بود صفت حب سندروس بواسیر را و سرفه را
و ضیق النفس را و بادها باسور را خشک کند و طعام را بگوارد و خون آمدنی را باز دارد عشوبی بگیرند سندروس
و پوست خایه مرغ و شیطرج و تخم کندنا از هر یک یکجزو نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چهار جزو مقل چندانکه داروها
بدان حب توان کرد هر بامداد شش حب یا هفت صفت معجونی مختصر خداوند این علت را و مالیخولیا سیاه را
که پوست باز میدارد سودمند بود بگیرند افتیمون پاره بکوبند و بیزند و با گوشت مویز سپید دانه بکوبند و بسرشند شربت
چند جوزی بزرگ با اسفیدبا بی چرب خورند و از پس آن بگرمابه روند و اگر مدتی مویز پیوسته بکار دارند تن را از ماده
سودا پاک دارد صفت داروئی که باسور را خشک کند نخست مقعد را بشراب قابض بشویند و جوز السرو و جفت بلوط
و شحم حنظل بسوزند از هر یک برابر و خاکستر آن بروی پاشند صفت غسولی که شقاق را بواسیر را و سستی مقعد را
سودمند بود بگیرند انار پوست و جوز السرو و جفت بلوط برابر همه را نیم کوفته در شرابی قابض بپزند و بامداد و شبانگاه
بدان شراب بشویند صفت داروئی که بواسیر بیرون آمده را سیاه کند و بیفکند صفت بگیرند فلفلیمون و بوره زرگران
برابر هر دو بسایند و بروغن مغز زردآلو تلخ چرب کنند و طلی سازند و بلعام به بندند تا بیوفتد و اگر قوی تر خواهد بگیرند
سک و دم الاخوین و بسایند چون غبار روان موضع را بدین غسول که یاد کرده آمد تر کنند و این دارو برا کنند تا سیاه شود
پس مرهم اسفیداج طلی کنند تا بیفتد صفت مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج و انزروت و دم الاخوین از هر یک برابر

وبهق

موم روغن

موم روغن و دانه زرد آلو چندانکه کفایت بود مرهم کند و شش روز این مرهم میکنند تا بیفتد پس مرهم کافوری طلی کنند
صفت شیافی که بواسیر را بفکند کندر گلنار مازو سرمه و اقاقیا شب یمانی از هر یک برابر شیاف کند چنانکه
رسمست صفت مرهمی از دو نافع بگیرند جوز سرو سوخته با پوست و مغز زرد آلو تلخ مقشر بریان کرده
بر تابه هر دو را بکوبند و کوهان شتر بکوبند بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند پس بگیرند مازریون درست کوفته
و کوهان شتر بکوبند بسرشند و دود کنند چنانکه رسم است و اگر پیوسته بکار دارند باسور را خشک کند و بیفکند و محمد زکریا
می گوید علاج با آهن بهتر و با سلامت تر از علاج داروی تیز از بهر آنکه داروی تیز بکار داشتن از درد صعب و آماس
خالی نباشد هر گاه که دارو خواهد کرد یا با آهن علاج خواهند فرمود نخست رگ باسلیق باید زد پس علاج کردن صفت
داروی نسخهٔ ثابت قره درد باسور را بنشاند و خون باز دارد و اگر پیوسته بکار دارند آنرا خشک کند و در باسور زود
اثر کند بگیرند میعه تر و کندر و قسط و پوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند از هر یک یکجزو خرزهره و کوکرد زرد از هر یک نیم جزو
همه را بکوبند و هر ده درم دارو ده درم روغن زیت و ده درم روغن کنجد و ده درم روغن زیت بر نهند
و نخست کندر و کوکرد درین روغن حل کنند پس داروها بادی یار کنند و درست بکنند و نگاه دارند صفت
داروی تر و مویزج و قثاء الحمار نسخهٔ ثابت بگیرند و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و مویز و قثاء الحمار و نوشادر و زراریح
و روناس از هر یک برابر همه را با آب شخار بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک کنند و بوقت حاجت بسایند
و بر سبیل ضرور بکار برند صفت داروی تیز هم از نسخهٔ ثابت بگیرند خربق سیاه و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ
و اهک و شخار و دراریح و مویزج و قثاء الحمار و نوشادر برابر همه را بر آب شخار بسرشند و اقراص کنند
و اگر خواهند که قوی تر باشد همه را بسرکه و قطران بسرشند و اگر خواهند که نرم باشد به پیه گاو بسرشند و اگر
ببول کودکان بسرشند قوی تر باشد صفت ترکیبی دیگر هم از نسخهٔ ثابت بگیرند مار افعی از جایگاهی که
آب از دور باشد و سر و دم او بیفکند از هر جانبی مقدار چهار انگشت و باقی را در پاتیله سنگین کند پس از آنکه شکم او
پاک کرده باشد و شسته و بروغن زیت بپزند و سر پاتیله را استوار کند تا مهرا شود و از آتش بردارند سر پاتیله را
و آن روغن را نگاه دارند و بر باسور طلی کنند اثر را خشک گرداند و بریزاند صفت ذروری که بخاصیت سودمند است
بگیرند سر ماهی شور و آنرا نزدیک آتش خشک گرداند و بکوبند و پنیر خشک کهن کوفته آمیخته سودمند بود بغایت
و محمد زکریا میگوید خرنوب تر بکوبند و پاره پنبه بعصارهٔ این تر می کنند و بر باسور می نهند آنرا خشک کند و بپزد
و اگر خرنوب را پوست باز کنند و باسور را بدان آلت بمالند زود بیفکند همچنانکه ثولول را بیفکند و اهرن طبیب میگوید
باسور را بروغن زیت چرب کند و اشنان سبز کوفته بر وی پراکنند آنرا خشک کند و بیفکند صفت شیافی که معتمد آن

روغن افعی

آزموده اند بگیرند عشقه او نباتیست که بر درخت پیچد و درخت را خشک کند آنرا در دیگ مسین آب نارسیده بپزند
و ببالایند و باز بپزند تا سطبر شود پس در طاسی کنند مسین نو آب نارسیده و در آفتاب نهند چهل روز و شب بپوشند
و بروز در آفتاب میدارند و از گرد نگاه دارند و هر روز بشورانند و زیر و بالا بالا کنند مقدار یکمن و از صبر و لحم و لحم سپندان
هر سه یک استار برافکنند و شیاف کنند یکشب بکار می برند و یکشب طعام شوربا دهند سه شب پیش حاجت نیاید و خشک
گرداند و بیفکند دیگر بر دیگر که درین علت بکار برند بگیرند زرنیخ زرد شوده یک رطل و نیم شنجار یک رطل آهک آب نارسیده
نیم رطل زنگار نیم رطل سیماب چهار یک رطل نوشادر همچنین سیماب همه را بسایند بسرکه سیماب کشته شود پس
خشک کنند و دیگر باره بسایند بآب سرد و آنرا مصعد کنند و آنکه از وی مصعد شود نگه دارد و بر باسوری که بیرون باشد
و بر علت خنازیر که بر گردن بود و بر هر گوشت فزونی که آنرا نیست خواهند کرد بر سبیل ذروره بکار برند این داروی
است داغ کننده گوشتهای فزونی را سیاه کند و خشک گرداند و نیست کند و محمد ذکریا رحمة الله میگوید
این داروها و همه داروها تیز بر باسور یک روزه به باید کرد پس اگر بیند که چیزی می تراید یکروز آسایش دهند یکبار دیگر
این دارو بکار دارند تا خشک شود و سیاه و بروز دگر دو و نابود شود پس برگ کرنب را بپزند بآب و روغن گاو
و مرهم کنند و بر می نهند تا بیفکند صفت داروی دیگر بگیرند بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار سپند و بلادر و ریحان و فرفیون
برابر همه را بیامیزند و دود کنند و اگر بنقط سیاه بسرشند صواب باشد صفت داروی دیگر دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ
و عسل بلادر برابر و بهم بسرشند نیم کوفته و دود کنند و اگر بنقط سیاه بسرشند صواب بود صفت داروی دیگر بگیرند
بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ خرزهره با برگ او و خار ترنگبین و بیخ انجدان همه را بکوبند و بعسل و بلادر اقراص کنند و دود کنند
بر آتش سرگین شتر نافع بود و اگر بگیرند تخم کنار و پوست بیخ کبر و شونیز و هزار سفند و کندر و ریباج و مقل اقراص کنند
و دود می کنند و گفته اند که برگ مورد تنها دود کند نافع بود و پوست مار سیاه همچنین نافع است دود کردن تنها
نافع است و هرگاه که علت در اندرون باشد و دود برو نرسد و داروی بیشتر توان رسانید تدبیر حقنه باید کرد
صفت حقنه بگیرند مغز زردآلو تلخ و روغن بکشند و کنجاره او را در آب بمالند و به بالایند و مقدار هفتاد درم از آن
آب و مقدار پانزده درم ازین روغن بهم بزنند و نیم گرم کرده حقنه سازند دیگر حقنه که درد و سوزش را بنشاند بگیرند
عصارهٔ خبازی با برگ او و گل سرخ با هم بپزند و بدست بمالند و به بالایند و یک زردهٔ خایه یا در روی بمالند
و به بالایند و یک زردهٔ خایه و روغن برچکانند و حقنه سازند پس از یکساعت عصارهٔ سداب و عصارهٔ برگ لسان الحمل
و گل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب کنند و حقنه سازند و چندانکه ممکن بود که نگاه توان داشت نگاه دارند
اما تدبیر بریدن باسور گاهی بدارو کنند و گاهی بآهک و اگر باسور سه یا چهار باشد صواب آن بود که همه بر ندارند

دیگر بر دیگر

بخور است دفع باسور

بکشند

دیگی بگذارند

ویکی بگذارند تا از وی چیزی بالاید و اگر همه را بردارند بیم بود که باستسقا ادا کند یا بسل یا به بیماری از بیماریهای سودا
چون مالیخولیا و سرطان و داء الفیل و غیر آن اما تولد استسقا چنان باشد که آن خون بد که از باسور می بالاید و جگر از آن
پاک می شود پس از آن به بالا آید و در تن و جگر بماند و بروزگاری آماسی صلب یا سده او اندر جگر پدید آید
و مزاج او بد شود و استسقا تولد بکند و هرگاه که تن از آن خون ممتلی شود و مقداری بیشتر از آن خون بجانب شش ریخته
شود و رگی اندر وی شکافته گردد و بسل ادا کند و اگر بخارهای سودا بدماغ برآید مالیخولیا تولد کند و اگر خون سودای
بعضوی دیگر میل کند اماسی سرطانی و مانند آن بیماری تولد کند تدبیر بریدن با آهن چنان باشد که اگر باسور
ظاهر شود آنرا بگیرند بآلتی که آنرا قالب گویند پس ببرند و جهد کنند تا گوشت درست که بدو پیوسته باشد و بریده
و آزرده نشود چه اگر جز از بیخ باسور چیزی بریده شود و آفتهای بزرگ و درد صعب و آماس تولد کند و هرگاه که بریده باشد
خون را باز ندارند تا ~~خود باز ندارد~~ تا خود باز نه ایستد پس اگر بسیار رود و بیم صعب بود باز دارد و اگر خون
سخت اندک رود رگ باسلیق زنند و اگر بیخ نتوان برید و لختی بماند یا از نیمه توان برید یا دو بهره بریده شود روا باشد
و فایده بریدن آن باشد که قوت دارو به بیخ او رسد و باقی زود خشک شود و بیفتد و اگر پس از بریدن درد خیزد
و آماس کند ضماد کندنا و ضماد پیازی که یاد کرده آمده است بر می نهند و مقل و کوهان شتر بهم سرشته دود می کنند
و نان پاکیزه و زردهٔ خایهٔ مرغ و اندکی افیون ضماد کنند و اندر به بندند دادی و بطبیخ خطمی و تخم او و تخم کتان و برگ
کرنب در نشستن درد بنشاند و طبع را نرم باید داشت و اگر بیمار علاج آهن نخواهد ثواب آن بود که آنرا با بریشم
یا بریسمان کتان یا موی اسب به بندند و دارو بر کنند تا بیفتد و اگر باسور ظاهر نباشد آنرا بمحجمه بیرون آرند و اگر زود
باز جای شود محجمه ساعتی بگذارند تا آماس گیرند و بیرون بماند و ببرند پس از آن آماس را علاج کند و طعام
خداوندان باسور چیزی باید که غذای نیک دهند و زود گوارد چون شوربای وزیره یا گوشت بره و مرغ فربه
و زردهٔ خایه نیم برشت و گوذاب نان و نخوداب و روغن شیرخشت و فانیذ و جوز هندی و روغن جوز و روغن بادام
و روغن جوز هندی و روغن مغز زردالو و کوهان شتر و پیه بط سودمند بود و محجمه از کندنا و زردهٔ خایهٔ مرغ
و اندکی پیاز سودمند بود و از توابل گرم خوردن چون سیر و بلبل پرهیز باید کرد و از طعامها که از آن سودا
تولد کند چون عدس و بادنجان و کرنب و گوشت قدید و گوشت گاو و بز خشک دور باید بود صفت
داروها که باد باسور را بشکند نخست خداوند این علت را هم برین گونه پرهیز باید کرد و از میوهای بادناک دور
باید بود و دودهای بادشکن بکار باید داشت صفت حبی که باد باسور را بشکند و درد گرده و تهیگاه
و درد بند و گشادها را سودمند بود بگیرند صبر شش درم و تخم هزار سفند و جاوشیر و مقل و اشق و غاریقون

وعصارهٔ غافث وحب النیل از هر یک پنج درم سکبینج ده درم شحم حنظل سه درم مقل دو درم حب کنند بآب کندنا
شربت از دو درم تا دو مثقال بآب گرم دهند صفت دیگر باد باسور باطن را و بادهاء کرده را سودمند بود بگیرند
زرنباد و ورد رایح و هلیلهٔ سیاه بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و بلبل و دار بلبل و تخم کندنا و مقل برابر
همه را بکوبند و بآب مویز حب کنند شربه از دو درم تا سه درم بآب کندنا دهند صفت حبی که باد باسور را و سردی
کرده را و کسی را که آرزوی گل خوردن بود و خداوندان جذام را سودمند بود و طعام بگوارد و آنکه روی را خواب گرداند
و مردم لاغر را فربه کند بگیرند خبث الحدید مدبر و هفت روز در آب کندنا فرغارند و هر روز آب کندنا تازه می کند
پس خشک گرداند و تخم سپندان سپید از هر یک یکجزو و تخم کرفس و تخم ترب و تخم کندنا و تخم پیاز و حلبه از هر یک
چهار یک یکجزو و مقل یک جزو و حب بآب کندنا بر شکل نخود شربت بیست و یک حب هر هفته یکبار یا دو بار
بکار دارند صفت سفوفی که باد باسور را بشکند بگیرند پوست بیخ کرنب یکجزو و سعتر فارسی نیم جزو هر دو را
بکوبند شربت دو درم با آب گرم یا با شوربا جرب دهند صفت معجونی که تخمه و باد باسور را سودمند بود و صداع
سرد و خیرگی چشم را سودمند بود و قوت باه را زیادت کند بگیرند سنبل و قرنفل و دارچینی و حب البلسان و
بلبل سپید و دار بلبل و اسارون و سلیخه و قصب الذریره و سعد و حب الآس و زنجبیل و قرفه و قاقله از هر یک
برابر همه بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو درم تا دو مثقال بکار دارند حقنه که باد باسور را بشکند
بگیرند ترکوفته و فشارده شصت درم آب کندنا کوفته و فشارده سی درم با انگبین و روغن شیر خالص و روغن
حبة الخضرا از هر یک نیم سکره فانید بیست درم تا سی درم همه را بجوشانند و حقنه کنند و هر گاه که بر زانو خداوند
باسور بثرهاء بسیار سیاه پدید آید مدت بیست روز زنده بماند پس درگذرد صفت داروهاء که آماس و سوزش
و خوارج مقعد را نافع بود هر گاه که بر مقعد آماسی گرم پدید آید نخست رگ باسلیق باید زد و سپیدهٔ خایهٔ مرغ
و روغن گل در هاون اسرب بمالند تا سیاه شود و طلی کنند یا بگیرند مردار سنگ پنج درم نشاسته هفت درم
اسپیداج دو درم موم سه وقیه روغن گاو دو وقیه پیه بط یک وقیه روغن گل چندانکه کفایت بود مرهم
سازند و طلی میکنند و نان پاکیزه در آب بزند و با زردهٔ خایه و روغن گل بمالند و ضماد کنند یا بگیرند نان پخته
یک رطل زعفران یک وقیه افتیمون یک وقیه پیه بط یک وقیه آمیخته بمالند و ضماد کنند هر گاه که ریم آماس
خواهد کرد و بیم باشد که اگر هر دو گشاده شود ناصور شود پیش از آنکه پخته شود به باید شکافت و علاج اگر بینند که
سخت می شود مرهم باسلیقون با روغن گل به باید نهاد تا مرهم باسلیقون با زردهٔ خایه نیم برشت صفت
برگ چغندر و بکوبند و با روغن گاو بپزند و بیک وارد حلبه با وی بسرشند و ضماد کنند درد خراج که بر مقعد بود زایل کند ناسور

آب شبت

علاج آن

علاج آن بباید دانست که ناصور همچون باصورست و اسباب هر دو یکسانست و فرق میان هر دو آنست که ناصور ریشی است
مقعر یعنی با مغاک و از وی ریم و زرداب بالاید و باصور فزونی است در مقعد چنانکه در باب گذشته یاد کرده آمد
و این ناصور دو گونه بود یکی کداره دارد و از وی بارو را بر بیرون و دیگری بی کداره بود و از وی جز ریم و زرداب
نه بالاید اما ناصوری کداره را بداروهای تیز خشک کنند چون اقراص قلقند و چون شیاف غرب که بر ناصور گوشه چشم
بکار برند و این علاج برین گونه کنند نخست ناصور را بفشارند تا ریم و پلیدی از وی بیرون آید و پاره پنبه کهن بر سر میلی
رنگ بپیچند و تر کنند و بدارو گردانند و بقعر ناصور فرو نهند و میل را بر کشند یا دارو در او بگذارند و اگر خواهند پلیته کنند نخست
ناصور را بفشارند تا پاک شود و پلیته تر کنند و بدین دارو در گردانند و بدو فرو نهند و این پلیته و پنبه چنان باید نهاد که
پاره از وی بیرون بود تا برداشتن آسان بود و اگر میل یا پلیته بدو فرو نرود و دارو را با ماء العسل بگدازند و در چکانند
تا همچنان خشک بران برایستد تا بسر میلی باریک بدو فرو کنند و چون ریشی از پلیدی پاک شود و خشک گردد مرهم
اسفیداج ارزیز و مرهم ابار سپیده خایه مرغ بسایند و بدان علاج میکنند و او را بآب قابض می نشانند تا گوشت برآرد
و درست شود و آب قابض آن بود که در وی برگ مورد و سعد و انار پوست و جفت بلوط و مانند آن جوشانیده
باشد و اگر ناصور کداره دارد و مقعد نزدیک بود بهیچ چیز بهتر نشود مگر بریدن و بریدن وی بآلتی آهنین بود شکل و اسکاله
یا با مقعد یکی گردد و چون بریده باشند علاج کنند بداروهای گوشت رویانیده تا بهتر شود و گوشت برآرد صفت
آن بگیرند صبر و مر و خون سیاوشان و کندر و زعفران و عنزروت برابر همه بسایند نرم و بر جراحت می پراکنند و این
داروها را اکسیر گویند و اگر در این اکسیر زنگار و سرمه و گلنار و زاک سپید زیادت کنند بهتر باشد و اگر ناصور از لب مقعد
دور نباشد آنرا به باید برید از بهر آنکه بیم بود که عضله مقعد بیشتری بریده شود و مقعد سست گردد و ثفل باز نتواند
داشت و بی آگاهی بیرون آید درین حال نابریده اولیتر اما آنرا نباید خراشید تا همچون جراحتی تازه گردد پس
اگر حاجت آید بدوختن و بمرهمها و شیافهای رویانیده علاج کردن گفتار شانزدهم اندر یاد کردن انواع کرمها
که در امعا بود و این گفتار سه بابست باب نخستین اندر یاد کردن اسباب تولد کرمها و علاج آن به باید دانست
که هر ماده که نیست شود و هر مزاجی که آنرا پدید آید آفریدگار تبارک و تعالی بهترین و تمامترین صورتی و هیاتی آنرا
که تواند بود ارزانی دارد و ماده کرم که در امعا تولد کند رطوبتی است عفن و تولد حیوانات ضعیف و خسیس چون
کرم و مگس و پشه و مانند او از جنس ماده باشد از بهر آنکه بهترین دعا و بهترین صورتی که این ماده آنرا شاید
آنست که آنرا صورت کژدم و مگس و مانند آن بخشد و شک نیست که این صورت مر این ماده را بهتر آنست
که هر سال عفونت نماید و این صورت ماند خاصه که از تولد این حیوانات عالم را منفعتی بزرگست از بهر آنکه

چیزی دیگر

اندر رودها و انواع

خاندان

عفونتها که در عالم پراکنده است و مشاکل این حیوانات است غذای ایشان و مدد مادهٔ ایشان گردد و خواندن سبب
آن عفونتها پاک و صافی گردد اما سبب تولد کرم حرارتی ضعیف است که رطوبت غلیظ را تحلیلی نتواند کرد و نتواند
پرانید لیکن در وی اثری ضعیف کند و آنرا از حال خویش بگرداند و تباه کند و تولد او جز از جنس رطوبت و جنس حرارتی
نباشد از بهر آنکه نه از صفرا تولد و نه از سوط و نه از خون اگرچه خون شایسته است آنست که از وی حیوان تولد کند
لیکن خون برودها فرو نماند و طبیعت بدان سخت تحلیل است که خون را بروده فرو فرستد از بهر آنکه اندامهای مردم
بدان حاجتمند است و خون تر است و که شایستهٔ آنست که صورت و هیات اندامهای مردم پذیرد طبیعت آنرا ضایع
نگذارد تا از وی حیوانی خسیس چون کرم تولد کند از بهر آنکه صرف موضعی میکند خون را که از وی حیوانی شریف مثل
انسان تولد می کند پس درین حال بر طبیعت واجب باشد که تحلیلی کند و بمصرف اصل رساند و اگر وقتی بسببی
از سببها که معلوم است لختی خون برودها فرود آید آنجا چندان بماند که متغیر شود و از وی حیوانی تولد کند لیکن زود
بگذرد و باسهال بیرون آید و همچنین صفرا خلطی است گرم و خشک و تیز و آن قدری که با معا فرود آید از بهر آن باشد
تا امعا را از بلغم غلیظ بشوید و آنرا با ثفل دفع کند و شرج جز دهد از بیرون آمدن آن و از وی حیوانی که مزاج او بود
تولد نتواند کرد و همچنین سودا خلطی سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است و تولد آن کرمها را مثقالوانی دهد
بر آنکه مادهٔ ایشان را بلغم است و اسباب تولد کرم بسیار خوردن طعامهای غلیظ است و ناگواریدن آن
و گندم خام و گوشتهای نیم پخته و میوهای خام و شیر و جغرات بسیار خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر کرمهای
گرمابه شدن این همه اسباب تولد مادهٔ ایشان است و انواع کرم که در امعا تولد کند چهار نوع است یکی دراز است
در رودهای برسوین بود که آنرا الامعاء الدقاق گویند و دوم گرد و کوتاه بود و سیوم پهن بود و کوتاه که آنرا کدودانه
گویند و بتازی حب القرع گویند این هر دو نوع در امعاء اعور و قولون تولد کند و چهارم خرد است در
رودهٔ مستقیم افتد نزدیک مقعد و همه انواع کرم خاصه کرم خرد در شکم کودکان بیشتر تولد کند بسبب بسیاری
رطوبت که در رودهای ایشان بود بسبب بسیار خوردن ایشان و ناگواریدن طعام و اندر رودهای کسانی که صفرا
در تن ایشان کمتر بود از بهر آنکه کرم خورد پیوسته تا بیرون می افتد مردم با ایشان همیشه خورد می بینند
و اگر بعضی بماند و بزرگ تر شود رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنکه مادهٔ ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز
و بزرگ را بتازی حیات گویند یعنی ماران و بعدد یکی بود یا دو یا سه و بیش ازین نبود از بهر آنکه تولد
ایشان در رودهٔ بالا آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب یکی آنکه هرچه بدین روده فرود آید زود فرو گذرد
و روده تهی گردد و کم نخست شاخهای ماساریقا آنچه غذا را بستاند از آن جدا کند و بخویشتن کشد و بجگر آرد

بدین سبب زود تهی گردد

بدین سبب زود تهی گردد ولیکن آنچه تولد بیش از آن تولد کند که قوت جذب ماساریقا آنرا از هم بگسلد و آنچه
غذا شاید از وی جدا کند و اجزاء آن سبب از هم گسسته شود و سیوم آنکه صفرا که از زهره فرود آید نخست بدین
رودها آید و آنرا بزداید بدین سبب آنجا رطوبت غلیظ کمتر باشد و گرم کمتر تولد کند و چهارم آنکه این رودها بمزاج
گرم تر از رودهاء دیگر اند و رطوبت که رطوبة که درین رودها بود قبول صورت گرمی کمتر کند و اما سبب درازی این کرمها
دو چیز است یکی آنکه رطوبتها که برین رودها فرود آید اجزاء آن پیوسته بود چنانکه یاد کرده آید دوم آنکه رودهاء تنگ
و باریک تر است پس سبب تنگی جایگاه و پیوستگی اجزای ماده آنچه درین رودها تولد کند دراز باشد و آنچه از رطوبتی
تولد کند که قوت جذب ماساریقی و جگر اجزای آنرا از هم در تباه گشته باشد کوتاه کرده بود اما کرم کدودانه بعدد
بسیار و سطبر بود از بهر آنکه جای آن فراخ تر است و ماده بیشتر و با یک دیگر پیوسته باشد از بهر آنکه طبیعت نگذارد
که پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت ایشان کمتر بود و ایشانرا غشائی است چون خریطه گرد ایشان در آمده
و این غشا از گوهر آن غشاء لزج است و اندرون رودها بدان آورده است آنرا غشاء مخاطی گویند هر گاه که جزوی
ازین غشاء مخاطی عفونت بریزد غشاء ایشان گردد و کرمهاء دراز قوی تر باشند و دیرترین بیرون افتد از بهر آنکه
جای ایشان تنگ است و چیزی از جای تنگ دشوار تر بیرون افتد و از جهت آنکه قوی تر آویزنده تر باشند و
طبیعت ایشانرا بدان آسانی دفع تواند کرد که دیگر کرمها را لیکن علاج و دارو بدیشان زود تر رسد و کدودانه
و کرم خرد ضعیف تر اند و زود تر بیرون افتد از بهر سببها که ضد این سببهاست که یاد کرده آمد و با این همه علاج ایشان
دشوار تر بود از بهر آنکه دارو دیر تر بدیشان رسد و خون سپید و قوت از و ضعیف شده باشد و اگر کسانی را که در روده
ایشان کرم بود تب آید اعراض آن تب منکر تر بود از بهر آنکه بیمار بسبب آن تب از غذا خوردن باز ماند و حرارت
تب آن رطوبة که اندر رودهاء غذاء کرمها خواهد بگدازد و خشک کند و کرمها بدان سبب در حرکت آیند و رودها
مزیدن گیرند و بخارهای ایشان بدماغ بر آید و از رنجور شود و منش گشتن خیزد و چیزی بر نیاید و بیمار بی آرام
گردد و حکایت میکند از آنچه دیده آمد که کرم شکم را سوراخ کرده بیرون آمد و شیخ رئیس رحمة الله میگوید این سخن مرا
درست نمی آید و گاه باشد که بخار عفونت ایشان سبب تب آمدن گردد و مضرت ایشان بسیار است یکی آنست که
هر غذا که مردم بکار برند ایشان بر تابند و بخورند و قوت مردم بدان سبب ضعیف شود و تن از غذا بهره نیابد
و جوع الکلب پدید آید و رنگ و روی زرد و تیره شود و بسیار باشد که سبب ایشان قولنج و صرع و خفقان
پدید آید و تولد کرم در رودها در فصل خریف بسیار و بیشتر باشد و سبب میوها که در تابستان بسیار خورده باشد
و بسبب بعصیان همه که ایشان بود در مضرت ایشان شبانگاه در وقت خواب ضعیف تر باشد و ریاضت قوی

و از حرارت تب و صفرا فرار شوند و بر خویشتن
می پیچند و رودها از پیچیدن ایشان

ایشان را باسهال دفع کند و اگر بیماری در تب تیز کرمی بیرون آید زنده بد نباشد نشان آن بود که قوت طبیعت آنرا
دفع می کند خاصه اگر در انحطاط بیماری بود و اگر مرده باشد بد بود در جمله بیرون آمدن کرم در بیماری پسندیده نیست
خاصه اگر پیش از انحطاط بیماری بود و مرده بتر باشد و اگر نه در تب بیرون آید با خون بود بد باشد از بهر آنکه دلیل
آن باشد که در رودها آفتی است و بیرون آمدن کرم بقی اندر هر حالتی که باشد دلیل آن بود که در معده اخلاط بد بسیار است
اما علامتهاء کلی که دلالت کند بر آنچه کرم تولد کرده است آنست که خداوند علت را شکم فرو نیاید و آنچه فرود آید
سپید باشد منش گشتن و پیچیدن ناف و خلیدن رودها پدید آید خاصه بوقت گرسنگی از بهر آنکه کرمها از جهت
غذا روده را بگزد و می فرو رود و نبض ضعیف گردد و اطراف و اندامها از بیرون سرد شود و دندانها از خواب بر یکدیگر
می ساید و جراند و لعاب از دهان می رود و لبها بروز خشک بود از بهر آنکه بروز حرارت میسر شود و رطوبتها با وی
تحلیل پذیرد و غذاء کرمان کمتر گردد و ایشان را غذا باید پیش که از معده بکشند و سطح دهان از بهر آنکه بسطح معده پیوسته
است خشک شود و بدین سبب لبهاء پیوسته دهان تر می کنند و بدخوی گردند و معجزت بمالند و بر هر یکی شخصی خشمی کند
و باشد که بسبب برآمدن بخارهاء ایشان بدماغ هذیان گویند همچون خداوندان سرسام و گاه باشد که آواز منقطع شود
و گاه بود که تشنگی غلبه کند چنانکه از آب سیری نباشد و هر گاه که این علت صعب شود و تشنج و پیچیدن ناف و التواء
عصبها برسان مصروع آن پدید آید **باب دوم اندر یاد کردن** و کرمهاء دراز و علاج آن علامتهاء خاصه کرمهاء دراز آنست
که خداوند این علت طعام را کاره باشد و شهوت آن نباشد و چیزی بگلو فرو بردن دشوار آید و بدان ماند که معده او را دغدغه
میکنند و می سوزند و رودهاء او می پیچند و گاه باشد که رنج حرکت ایشان بشش و دل باز دهد و آسیب آن بدل زند
و خفقان و سرفه پدید آید و خواب و بیداری او بترتیب نباشد و کسلان باشد و چشم گشادن دشمن دارد و بیشتر چنان
خواهد که چشم بر هم نهاده دارد و چشمهای او گاه سرخ شود و گاهی تیره و گاهی باشد که با شکم برآید همچون شکم خداوند
استسقا و گاه باشد که بقی یا باسهال کرمی بیرون آید و علامتهاء خاصه حب القرع آنست که هر وقت یک یک
از مردم جدا می شود و فرو می آید اگر مردم بقضاء حاجت بیند کرم بسبب فرو آمدن آن هر وقتی آنست که هر یک را
که جای نشیب تر باشد از دیگران جدا شود و علامت دیگر آنست که شهوة طعام بسیار بود و قوت
ضعیف از بهر آنکه هر چه در امعا بود بخورند و چون گرسنه شوند در حرکت آیند و رودها را مزیدن گیرند و قوت مردم را
ضعیف کنند و اگر بدین علامتها درست گردد بیمار را در گرمابه برند صبر کند تا اندامهاء او گرم شود و بسته گردد پس پاره یخ
بر شکم وی نهند اگر ناف او بلندتر شود و حرکتی پدید آید کرم دراز بود اگر فرو سوی ناف بلندتر شود **علاج** حب القرع بود
اصل علاج این علت آنست که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از آن باشد باز دارد و آن اسباب اندر باب گذشته

در علاج کنجوا
که کرمها را گویند

یاد کرده آمده است

یاد کرده آمده است پس روده‌ها را از ماده که از آن جنس باشد پاک کند و کرمانرا که تولد کرده باشند بداروهائی که
بخاصیت زهر ایشان است بکشند و آن داروهای تلخست و بعضی گرم و بعضی سرد و سستر یاد کرده آید و آنچه گرمست هم بگرمی
ضد مزاج ایشانست و هم بطعم ضد شهوت ایشانست از بهر آنکه بطعامهای شیرین و چرب حریص تر باشند و از داروهای
گرم آنچه در گرمی بدرجه سیوم است نافع تر از بهر آنک با طبع ایشان ناسازنده تر بود و از مزاج ایشان دورتر لیکن اگر
با آن تب بود یا اماسی گرم بود علاج بداروهای دیگر باید کرد که یاد کرده آید و چون ایشانرا بداروها کشته باشند اگر طبیعت آنرا دفع نکند
بداروها دفع باید کرد از بهر آنک اگر مرده اندر شکم بمانند و مضرت بخار ایشان از مضرت زندگی بتر بود و از داروهای مفرد آنچه
گرمست اینست فراسیون و قردمانا و شیح و ترمس و سلیخه و فودنه و عصارهٔ او و نعنع و قسط و افتیمون و قنبیل و مر و حماما و کمافیطوس
و قنطوریون و مشک طرامشیع و تخم بادیان و سعتر و افسنتین و بادیان و بادام تلخ و شیح و انگدان بسرکه پرورده و
تخم کرنب و پوست درخت بده که بتازی الغرب گویند و زیره بریان کرده و قیصوم و انیسون و تخم کرفس و شونیز و حرف
و بیخ راسن خشک مقدار سه وقیه و سیر اندرین باب منفعتی بزرگست تا بدان جای که حب القرع را نیز بکشند و تخم سرمق بکشد
و باسهال بیرون آرد این داروها بعضی با سکنگبین خورند و بعضی را بکامه و بعضی با سکنگبین چنانکه خوشتر آید و آنچه گرم مرده باسهال
بیرون آرد صبر است و روغن زیت چندانکه بتوانند خورد خاصه آنچه بتازی زیت الانفاق گویند و اگر مبلغی تمام یکبار
نتوانند خوردن بتفاریق خورد هم بقوت تلخ کرم را بکشند یا سست کند و هم بقوت لغزانیدن باسهال بیرون آرد و داروهای سرد
و آنچه سخت گرم نیست اینست کشنیز خشکست سه روز بامداد دو درم سنگ کوفته یا سه درم سنگ بامیخته بیامیزند
و بخورند و اگر حرارت قوی بود یا تب همی آید با سکنگبین دهند و تخم کرفس با سکنگبین که با دوغ خورند و سکنگبین
بانبروری که از تخم بادیان و تخم کرفس و بیخ او سازند سودمند است و فوفل و برگ شفتالو و عصاره برگ او
و پوست بیخ درخت پوست و طبیخ پوست انار ترش و طبیخ پوست بیخ او نافعست پوست درخت را یا پوست
بیخ او را یک روز اندر آب فرغارند و شب اندر تنور تافته بنهند تا همه شب می پزد بامداد بپالایند و چندانکه توانند بخورند
و اگر این عصاره شفتالو با سکنگبین خورند گر با دوغ روا باشد و اگر خداوند علت را تب آید آب کشنه و آب بلخشوق
و آب کرفس دهند با سکنگبین و کرفس بسرکه پرورده سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ
لسان الحمل و برگ او خشک کرده سود دارد و خرنوب بسیار خوردن سود دارد و تخم خرفه اگر بسیار خورند بخاصیت
سود دارد و کرک تلخ نیز سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ لسان الحمل و برگ او خشک کرده سود دارد
و کرمانرا ضعیف کند و بکشد و دران اسهال که باشد بیرون آرد و سماق را بدست بمالند در آب و بپالایند و بخورند کرم را
بکشد و روده‌ها را قوت دهد و طراثیث و گل مختوم اندر شراب انگوری سودمند عجبست و گل سرخ که بتازی المضره گویند
هم عجبست و گفته اند خربزه کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد و خشک بدین داروها نزدیکست و بباید دانست که

آنچه جهت حب القرع سازند قوی‌تر از داروهای کرمان دراز باید از بهر آنک حب القرع از معده دورست و دارو بدو
دیرتر رسد و حب القرع بار طوبتهائی که قوت دارو را ازوی باز دارد آمیخته است بدین سبب قوت دارو دردی اثر دشوار کند
و ماده عفن ترست و مزاج او تباه تر بسمیت مانند تر تا داروی سخت قوی نباشد در وی اثر نکند صفت انکه داروها از بهر آن
علت خورند چگونه خورند داروی که مقصود ازان کشتن و اسهال کردن کرمان بود بر تهی شکم و گرسنگی باید خورد و اولیتر آن بود
که نخست دو روز شیر تازه خورند و بدان قناعت کنند و اگر نان با شیر خورد صواب بود روز سیوم آن ساعت که دارو خواهد خورد
کبابی دو بمزند تا کرمان سوی او بجنبند و طلب غذا کنند بس داروها را با شیر بیامیزند و بخورند تا کرمان در طلب طعام باشند که دارو
با ایشان رسد و این دارو قوی تر بود و اگر پیش ازدارو خوردن کاری کنند با رنج جون چنری گران باز قرار باز نهادن
یا زره بستن و کشادن یا لختی ریاضت قوی کردن و ازبس آن کباب مزیدن و ازبس کباب دارو خوردن مقصود تمام
حاصل شود و جون دارو خورده شود اولیتر آن بود که پنی فرو گیرد و نفس آهسته تر و کمتر زنند که بهتر آن بود که بوی دارو با نفس
آمیخته نگردد و اگر بیمار دارو خوردن را کاره بود تدبیر حقنه باید کرد و هر گاه که حقنه کنند نخست معده را مراعات کنند
و ضمادی ساختن از داروهای قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن تا معده را قوت دهد و این
داروها سماق باشد و طرانیث و آقاقیا همه را با شراب تر کنند و بر معده نهند و کل مختوم با شراب بر نهادن سخت نافع بود
و اگر حقنه را نیز کاره بود علاج بضمادها باید کرد صفت داروهای مرکبی که از بهر این علت خورند بهتر همه داروها تریاق بزرگست
از بهر انک در وی همه منفعتست و مضرت هیچ نیست اگر بخورند و اگر طلا کنند گرم را بکشد و مزاج را بدل کند صفت
تدبیر صواب و داروی سودمند اما تدبیر صواب آنست که هر بامداد نا شتا خرما یا انجیر خشک دانه چند بخورند بس این دارو بخورند
صفت داروی دیگر بگیرند افسنتین رومی شیح که آنرا در مصر کوینده و قسط تلخ و برنگ کابلی و هلیله سیاه و آمله از هریکی
سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هریکی یک مثقال تربد سپید سه درم سنگ غافث شش درم سنگ سرخس چهار درم سنگ
مشک طرامیثع سه درم سنگ همه را کوفته و بیخته با نبیذ بسرشند شربت چند کوزی معتدل و ازبس این شربت چندانکه
تواند بر گرسنگی صبر کردن و هر وقت که طعام خورند بسیار خورند صفت داروی دیگر که کرم را بکشد و با سهال بیرون
برد بگیرند اماریج فیقرا و شیح و افسنتین رومی از هریکی یکدرم سنگ و دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم نمک هندی
دانگی این یک شربت بود صفت داروی دیگر که کرمان دراز و حب القرع را بکشد و بیرون آرد بگیرند خیز هوا
و دارچینی و دار بلبل و زنجبیل و سعد و برنگ کابلی از هریکی چهار درم سنگ تربد بیست و چهار درم سنگ فانند چند
وزن همه دارو ها شربت چند یک کوز صفت داروی دیگر آزموده بگیرند برنگ کابلی مقشر و خرما دانه بیرون کرده
و کندر مغزا از هریکی دو درم سنگ همه را بکوبند و بسرشند وقت خواب بخورند و بخسپند صفت حقنها صفت حقنه
که محرور را شاید بگیرند بوست درخت تو و بوست درخت انار ترش و ببرند چنانکه اندرین باب پیشتر یاد کرده آمد

واین طبیخ را باب برگ شفتالو بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر بگیرند شونیز کوفته و ترمس و بابونه از هر یکی پانزده
درم سنگ افسنتین رومی ده درم سنگ همه را بپزند و بپالایند بآب کامه و آب زیتون کر با نفط سیاه و قطران
بیامیزند و حقنه کنند صفت ضمادها تریاق بزرگ یا در طبیخ شیح یا در طبیخ قسط یا در طبیخ مشکطرامشیع حل کنند
و بر شکم نهند و اگر شیح و قسط و مشک طرامشیع بیکجا بپزند و تریاق اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود و اگر قلقند یار کنند بهتر بود
و اگر تریاق حاضر نباشد قلقند بجای آن بکار دارند روا باشد صفت ضمادی که کرمان را بکشند و بیرون آرد بگیرند
زهرهٔ گاو و صبر و زیره با انگبین و مغز ساق گوزن گربه او بسرشند و ضماد کنند و اگر قطران و ترمس و سعتر با این
داروها یار کنند صواب باشد و شونیز بسرکه پخته و برگ شفتالو کوفته هر دو نیکست باب سیوم اندر کرمان
خورد علامتها علامت کرم خورد آنست که اندر معده خارش بود و با ثفل بیرون همی آید علاج داروهائی
که اندرین باب بکار آید بیشتر بحقنه و شیاف و پلیتها باید کرد و اگر این داروها بقوت دیگر نباشد شاید
و این کرم خورد کودکان را بیشتر افتد آنرا پاک توان کرد و بشستن پاک باید داشت و روغن زردالو
و روغن مغز شفتالو مالیدن و پلیته بزهره گاو نر و اگر بنفط سیاه گر بقطران آلوده کردن و برداشتن و آب
بودنه و آب برگ شفتالو و طبیخ شحم حنظل همه اندرین باب نافعست اگر بفتیله بردارند و اگر حقنه کنند
و اگر شونیز کوفته و بوره و شحم حنظل و قطران و نفط سیاه با نبیذ بجوشانند و بمالند و بپالایند و بدان
آب حقنه کنند نیکست و صبر بسرکه بسایند و پلیته بدان آلوده کنند و بردارند و از نطرون و شحم حنظل و
شونیز شیاف کنند و بنهند کودکان را گوز هندی بوسیده بدهند تا بخورند سود دارد و شیح ارمنی با خرما بکوبند
بدهند و مردم بزرگ تر را این علت اگر محکم شود دشوار پاک شوند و اگر از نخست پدید آید بزودی
علاج کنند زود پاک شود والله اعلم گفتار هفدهم اندر انواع قولنج و اسباب و علامات
و علاج آن و این گفتار ده بابست باب نخستین اندر پیچش ناف و درد شکم
این پیچش ناف و درد شکم یا از باد بود که در شکم گرد آید و مردم را برنجاند یا خلطی تیز بود که رودها را بخلد و
بگزد یا از خلطی غلیظ و لزج بود که طبیعت آنرا دفع نتواند کرد یا از آماسی که اندر رودها افتاده باشد
علامتها علامت باد آنست که درد از جای بجای میگردد و با قراقر بود و هر گاه که بادی بیرون آید
راحتی یابد و اندر شکم هیچ گرانی نباشد یا از خلطی خام تولد کند یا از طعام و میوهای سرد و بادناک و بدگوار
و علامت خلط تیز آنست که درد شکم با سوزش و با خلیدن بود و تشنگی غالب بود و ثفل که فرود آید
زرد بود و سوزان و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد یعنی از پیش آن طعامهای گرم خورده باشد چون انگبین
و سیر و بلبل و سپندان و غیر آن و علامت خلط غلیظ و لزج آنست که درد شکم بر یک جای لازم بود

و باگرانی بود و ثقل آید با رطوبت غلیظ آمیخته بود و اگر دست بر شکم نهند جایگاه درد سرد بود و تدبیرهای
گذشته بران گواهی دهد **علاج** اما اگر سبب این درد باد بود تامل باید کرد اگر اندر رودها خلطی خام
بود نخست رودها را ازان خلط پاک باید کرد و علامت این باد خلطی آنست که علامتها باد با گرانی بود
و حب سکبینج و ایارج فیقرا و مانند آن روده را ازان خلط پاک کند و از پس آنکه رودها را پاک کرده باشد
قنداریقون و گوارش زیره بکار دارند تا خلط بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و نانخواه
اندر آب بجوشانند و آب با شراب ریحانی بخورند بادهای آنرا بشکند و هرچه اندر علاج بادهای
معده یاد کرده آمده است و هرچه اندر علاج قولنج بادی یاد کرده آمد همه اندرین باب نافع بود
و اگر سبب تولد بادها ضعیفی روده بود و ضعیفی حرارت آن سنجرنیا و حمرنا و معجون حب الغار بکار دارند
و تخم سداب و زیره و نانخواه و حب الغار و انیسون و تخم کرفس همه را بکوبند و با بانیذ بسرشند
هر بامداد مقدار یک گوز بخورند و طعام نخوداب بخورند با روغن گوز و زیره و سعتر و خندیقون و شراب کهن
سود دارد حرارت غریزی برافروزد و از پس طعام حرکت نکند تا دو ساعت نگذرد آب نخورد و
بسیار بود که مزاج رودها سرد بود و دماغ گرم باشد این داروها برنجاند علاج بحقنه باید کرد
صفت آن بگیرند بسفایج و قنطوریون باریک و زیره و شبت و سداب خشک و حلبه و تخم کرفس
از هر یکی ده درم سنگ همه را بپزند و صد درم سنگ ازان آب بستانند و سکبینج و مقل از هر یکی
یک درم سنگ در وی حل کنند و ده درم سنگ روغن سداب و ده درم سنگ انگبین
با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب خلط غلیظ و بلغم لزج بود رودها را از وی پاک کنند با ایارج فیقرا
در آب گرم که انیسون و تخم بادیان در وی پخته باشند و در حقنه که یاد کرده آمده است ده درم سنگ
آبکامه و یک درم سنگ بوره زیادت کنند و بکار دارند پس معجون فلافلی و سنجرنیا بکار دارند
و حب الافاویه اندرین باب سودمند است **صفت آن** بگیرند مصطکی و زنجبیل و دارچینی و بلبل
دار بلبل و نارمشک راستار است از همه درم سنگ سقمونیا ده درم سنگ شکر ده درم سنگ
حبها کنند چند نخود یک حب یک مجلس اجابت کند یا دو حب بر سیری و گرسنگی هر وقت که خواهند
که طبع فرود آرد بکار داشتن روا بود و طعام بگوارد و آروغ برآرد و بادها بشکند و شهوت طعام پدید آرد
و طعام شوربای خروس پیر و شوربای گنجشک و بلبل و قرنفل و زیره و دارچینی در افکنند و خار پشت
بریان کرده سود دارد و درد شکم بادی و بلغمی را و بامداد و شبانگاه یک درم سنگ حب البلسان و
حب البان بهم بکوبند و در آب گرم بخورند درد شکم بادی و بلغمی را سود دارد والله اعلم بالصواب

باب دوم

باب دوم اندر قولنج و احوال و انواع آن قولنج بیماریست که اندر امعاء غلیظ افتد خاصه اندر قولون
و نام قولنج از نام روده شکافته اند و بدین سبب قولنج راستی آنرا گویند که درین روده افتد و سبب
قولنج اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود از بهر آنک مزاج رودها که فروسوی نافست سردتر از مزاج
رودهای باریکست که بالای ناف بود و بدین سبب است که بر ظاهر این رودها فروسوین به بسیار است
و بر ظاهر دیگر رودها نیست و آن قولنج را که سبب بیماری رودهای باریک بود نام خاصه آن بزبان
یونانی ایلاوس است لیکن از بهر آنک در هر دو نوع شکم بسته باشد و رودها درد کند ایلاوس را
نیز قولنج گویند و اسباب و علامات و علاج آن بیشتر یاد کرده شود انشاء الله تعالی و قولنج راستی
پنج نوعست یکی آنکه ثفل اندر رودها خشک گردد و بنادق شود بر سان پشک اشتر و دیگر جانوران که باشد
که پشک ایشان که بتازی بعر گویند و بسیار باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه و دوم
آنک بلغمی غلیظ و لزج اندر روده اعور و قولون گرد آید و این قولنج را سدی گویند یعنی قولنج که از بسته
شدن راه ثفل بود سیوم آنک بادی و بخاری غلیظ همچون ابری تیره برودها اندر ماند یا در میان
طبقها و لیفهای آن متمکن شود و حرارت ضعیف آنرا تحلیل نتواند کرد و این نوع را بتازی قولنج
ریحی گویند چهارم آنکه اندرین رودها یا در حوالی آن آماسی بود غلیظ و منفذهای ثفل بدان سبب
تنگ شود و آماس که اندر حوالی جگر افتد یا اندر گرده یا اندر سپرز ~~یا اندر گرده~~ یا اندر مثانه و رحم
پنجم آنکه روده از نهاد خویش بگردد یا از جای خویش برود و آن چنان باشد که روده پیچیده شود
بسبب بادی که در وی افتد و او را بتابد و آنرا قولنج التوائی گویند یا علت فتق افتد و روده
بسوراخ فتق بیرون آید و این را قولنج فتقی گویند والله اعلم بالصواب و بباید دانست
که درد گرده همچون درد قولنج بود و مشکل گردد و بسیار باشد که درد گرده و سوء المزاج او ثفل روده را
اندر ثفل دفع ثفل ضعیف کند بسبب مشارکت و همسایگی و احتباس پدید آید و بقولنج ادا کند و فرق
میان درد گرده و قولنج آنست که آنچه بمشارکت گرده بود درد اندر کمرگاه لازم بود و باشد که
با احتباس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت را درد گرده و در مثانه سنگ و ریگ بوده
باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد آن سوی راست آغاز کند از فرود ناف و اندر تهی گاه
بگردد و بسوی چپ آید و گاه باشد که درد از سوی چپ آغاز کند و بر خلاف آنست و از مودم و
و خلاف آن دیدم و گاه باشد که درد بزهار فرود آید و یک خایه برکشیده شود و هر گاه که شکم فرود آید
خداوند قولنج آسایش یابد و خداوند درد گرده نیابد و بول خداوند سنگ و ریگ با ول صافی بود

وبآخر تیره شود و رنگ اندر وی پدید آید و گاه باشد که برنگ او قوام همچون دوغ بود و بسیار باشد که
علت قولنج و ایلاوس بر سبیل علتهای وبائی پدید آید و گاه باشد که برنگ و قوام همچون دوغ بود
و بسیار باشد که علت قولنج ایلاوس بر سبیل علتهای وبای پدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از
شهری بشهری شود و این دیده اند و اندر کتابها حکایت کرده خواجه ابو علی سینا می گوید یکی از پیشینگان
اندر کتابی کرده حکایت کرده است که وی دیده است و بعضی از آن بصرع باز گشتن و بعضی را رودهٔ
قولون مسترخی شدی و حس روده برجای بودی و ایلاوس بسیارتر از قولنج بودی و از ایلاوس
بعضی را بر سبیل بحران انتقال مضرت برودهٔ قولون فرود آمدی و طبیبان علاجی عجب میکردند
کوک میدادند و کسنه و گوشت ماهیان بزرگ و شربتهای خشک و آب سرد و طعامهای ترش
و بدین علاجها شفا می یافتند خاصه آنکه بصرع و فالج باز گشته بود و بعضی که هنوز صرع ابتدا کرده
بودند شفا یافتند و بسیار باشد که خداوند علت بسبب گرانی و تمدد قوت رودهای بالائی ایشان عاجز
گردد از آنک ثفل را و اخلاط را دفع کند همچنان قوت رودهای فروسوین ایشان عاجز شود
از آنک ثفل را نگاه دارد و سبب قولنج که خداوند گراز را افتد سوء المزاج سرد بود و از اسباب
قولنج سببی قوی تر بلغم غلیظ است پس باد غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و لیفهای آن
متمکن شود و بسیار باشد که اندر معده بادهای غلیظ باشد و مضرت آن چندین نباشد که مضرت
این باد که اندر روده بود و سبب آن آنست که معده فراخ تر از روده است و مزاج معده
گرم تر است و اندامهای گرم که حرارت او را مدد کند بدو نزدیک تر اند و قوت دارو زودتر بدو
نرسد و اگرچه رودهٔ بالائین تنگ و باریکست بادها را در وی چندان مضرت نباشد که اندر
روده فروسوی از بهر آنک مزاج رودها گرم تر است و با اندامهای گرم نزدیک تر اند و صفرا
که از زهره بروده آید نخست بدین رودها گذرد و بادها را تحلیل کند و حال رودهای فروسوین
برخلاف اینست بدین سبب بادها اندر روده فروسوین مختنق گردد و مضرت آن پدید آید
و اگرچه قولنج از ماده تولد کند قولنج بدان ماده باز نخوانند لکن بدین باز خوانند از بهر آنک
آن ماده روده را ممتلی نکند و از هم باز نکشد و راه ثفل را نگیرد و اگر ماده بود که روده را ممتلی کند
و از هم باز کشد و راه ثفل را به بندد آنرا قولنج بلغمی گویند یا قولنج ثفلی یا قولنج بادی و هر قولنجی که
بلغم آن غلیظ بود یا ثفلی خشک نخست رودهٔ اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهد
و تا روده اعور پاک نکند قولنج و درد آن زایل نشود و نشان که رودهٔ اعور پاک نشده است

آنست که چون

انست که چون علاج کنند اطلاق می باشد واسایش بدیدمی آید و دیگر باره درد میخرد و قولنج معاودت میکند و بسیار باشد که مدد مادهٔ قولنج از بالا فرود می آید و هرگاه که حقنه کنند یا چیزی گرم بر سطح شکم نهند مادهٔ بیشتر فرود می آید و درد زیادت شود و باید دانست که تب خداوند قولنج بلغمی و ریحی را سود دارد لیکن ریحی را سود دارد بیشتر و بسیار باشد که که قولنج بحران که انتقال کند و بقالج باز گردد و اینچنین باشد که مادهٔ رقیق تر شود و باطراف ریزد و عضلها از او درخورد و گاه باشد که باوجاع مفاصل باز گردد و گاه باشد که بدرد پشت بلغمی یا بدرد پشت دموی باز گردد و این درد پشت دموی جنان باشد که حرارت که از درد تولد کند و حرارت دارو با مادهٔ خام را بپزاند و گرم کند و فصد اندرین جای سود دارد و گاه باشد که قولنج بوسواس و مالیخولیا و بصرع باز گردد و این بدبود و سبب این آن بود که رودها قوت گیرد و مادهٔ قولنج را قبول نکند و آن مادهٔ باز گردد و بجانب دماغ برآید و بیمارهای دماغی تولد کند و گاه باشد که باستسقا باز گردد و این جنان باشد که نخست سوء المزاج حکم پدید آید پس باستسقا باز گردد و گاه باشد از پس استفراغ بدارو یا از پس اسهال که بخودی خود افتد قولنج پدید آید از بهر انک مادهٔ لطیف خرج شود و مادهٔ غلیظ بماند و هرگاه بادی اندامها و بندگاه و غیران درد قولنج پدید آید آن دردها ضعیف تر بود و در مقابل انچه قوی تر بود پدید نیاید دوم انک مادتها روی بجانب درد قوی تر نهند و از جایگاه دیگر دردها دور شود سیوم انک خداوند قولنج از طعام خوردن باز ماند و از قوت درد خواب نیابد و بی طعامی و بیخوابی و درد و مادتها را تحلیل کند و هرگاه مدت احتباس دراز کرده و شکم باز گیرد و بند شود امید خلاص نماند و هرگاه که نوبت بر خاستن بحاجت باز پستر می شود و ثقل باشد و کمتر فرود آید و شهوت طعام ضعیف شود یا باطل شود و از طعام شیرین جرب بگریزد و چیزهای ترش و تیز و شور خواهد و آنچه خورد کمتر گوارد یا هیچ نگوارد و آرزوی قی پدید آید و هر ساعت شکم بچد و آب بسیار خواهد و درد پشت و درد ساقها و پای پدید آید و اندک اندک این اعراض بقوت تر میشود این همه نشان آنست که قولنج خواهد بود و هرگاه که از پس اعراض احتباسی پدید آید و ثقل و باد هیچ بیرون نیاید دباشد که آروغ نیز برنیاید و بدینچنین شکم صعب کرده و جنان شود که گوئی روده را از هم بازمی برند یا سیندیا حوالی دوزی اندر روده ایستاده است و می خلد و از رنج آن نیارد جنبید و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود این همه نشان آن بود که قولنج محکم شد و سبب این تشنگی آن بود که دهنهای ماسار یقا ظاهر و اگر بعلاج

۷ بستن دوری آب بنگر فرست در کتاب نامهٔ بابا نوشتهٔ عوام فرات ی ابن سینا ۳

اطلاقی افتد بعضی رطوبت غلیظ بود و بعضی بنادق و گاه باشد که ثفل بود بر دمیده چنانکه بر سر آب
بایستد و قی صفرائی و بلغمی متواتر شود نخست بلغم برآید پس صفرا و گاه باشد که سودا برآید که خلطی سبز
و گرانی و زنگاری برآید و گاه باشد که سودا برآید آنک اخلاط بسبب درد و بیخوابی و داروها گرم بسوزد
و سبب قی اندر بیشتر جاها مشارکت معده بود با روده بسیاری اخلاط و بسته شدن راه فرود
آمدن ثفل و بسته شدن گذری که صفرا در وی از زهره بروده آید و آگنده شدن زهره و باز
گشتن صفرا بسوی بالا و بول سرخ گردد از بهر دو کار یکی آنک صفرا بیشتر بسوی گرده میل کند
و دوم آنک بی طعامی و درد بول را سرخ کند و گاه باشد که اندر اول علت بول همچون نخود آب بود
یا همچون پنیر آب و نشانی عجب یاد کرده اید و از آنست که هرگاه که خداوند درد شکم را برابر و نشانی
یا بثره پدید آید چنانکه دانه باقلی و ریش گردد و دو روز بماند و در اول علت سبات و خواب بسیار
بوده باشد هلاک شود و دم زدن اگر باعتدال بود بران اعتماد نباشد و قی متواتر و عرق سرد
و ضعیفی درد و سرد شدن اطراف و رنگ روی رفتن و ناگشادن قولنج و پدید آمدن گرانی
و اختلاط ذهن و [illegible] نشان نزدیک مرگست والله اعلم

باب سیوم اندر قولنج که سبب آن خشکی ثفل بود

قولنج ثفلی هفت نوعست و هر نوعی را سببی جداگانه است نوع نخستین
آنست که سبب آن بکار داشتن طعامهای خشک است چون ارزن و کرنج و نان خشکارد
و غیر آن دوم آنک سبب آن ادرار بول است نوع سیوم آنکه سبب آن رنج و ریاضت و عرق
آمدن بسیار بود نوع چهارم آنک سبب آن سوء المزاج گرم یا سوء المزاج سرد و خشک
اندر معده و جگر و رودها بود نوع پنجم آنکه سبب آن تخلخل گوشت اندامها و گشادگی مسام همه
تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو دانه تولد کند اندر رودها و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفل
اندک ماند و خشک کند نوع هفتم آنک منفذ صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده
آمدن نتواند و ثفل اندر رودها بماند و رطوبتها بیشتر با درار بول دفع شود یا بعرق و ثفل خشک گردد

علامتها اما علامت نوع نخستین آنست که طعامهای خشک و درشت بکار داشته باشند
و درد بدیگر جای ایستاده بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی لزج باشد و بنادق خشک و علامت
نوع دوم آنست که نخست ادرار بول بوده باشد و داروها و طعامهای ادرار کننده بکار داشته
باشند و علامت نوع سیوم آنست که حرکت و ریاضت و رنج اتفاق افتاده باشد
و عرق بسیار آمده و علامت نوع چهارم آنست که تن بیمار گرم و لاغر بود و تشنگی غالب

قواف

وعضلهای شکم خشک و لاغر بود و سببهای دیگر که یاد کرده آمد هیچ اتفاق نیفتاده باشد و علامت
نوع پنجم آنست که اندر روزگار تندرستی ثفل او اندک و خشک بوده باشد و اگر زود گرسنه
نشود و علامت نوع ششم آنست که گاه گاه کرم بینند که بیرون آید و علامت نوع هفتم
آنست که ثفل سپید بود و تقاضای برخاستن بحاجت نباشد و شکم برآمده بود و علامتهای یرقان
ظاهر شود **علاج** اما علاج نوع نخستین آنست که شکر سرخ و پانزده مقدار ده استار کمتر یا بیشتر
اندر روغن شیره تازه حل کنند و بدهند روغن چندانکه بتواند خورد و انجیر بستی و مویز دانه بیرون
کرده و سفستان بپزند و فلوس خیارشنبر اندر وی حل کنند و با روغن بید انجیر دهند و یکمثقال
ایارج فیقرا و دو مثقال صبر یا یک مثقال و یا یک اوقیه انگبین و دو اوقیه شیر سودمند بود
و طبیخ لبلاب با خیارشنبر سودمند بود و تخم کتان و حلبه و حب الرشاد بجوشانند و لعاب آن
بگیرند هر روز دو بار بدهند با ترنگبین و روغن کنجد هر روز از دو اوقیه و ترنگبین سه اوقیه و روغن
دو اوقیه درد قولنج بنشاند و ثفل را بلغزاند و حقنه نرم که از حلبه و تخم کتان و خطمی و بابونه
و انجیر و سفستان و سبوس گندم ساخته باشند با روغن کنجد و نمک هندی و انگبین و زهره
گاو بیامیزند و بکار دارند و شیاف که از نمک اندرانی و بوره و شکر سازند سود دارد و طعام
شوربای جرب دهند و سبوسات با شکر و روغن بادام و شوربای خروس و اسفناخ با
نخوداب و اشامه که از تخم کاکیان سازند کند سطی زروی پخته و هر بامداد دو اوقیه آب چکندر پخته
با نیم درم سنگ بوره بخورد و اگر از معاودت احتباس ترسند ماء اللحم دهند یا توابل یا نان خشکار
اندر آب ثرید کرده و شراب بنفشه و شراب انجیر و جلاب سود دارد و آب با یکی ازین شرابها
خورند و انجیر اندر ماء العسل آغشته هر بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورند و اگر مزاج گرم باشد
آلو اندر جلاب آغشته بخورند و اگر پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت بیاشامد سه عدد یا چهار عدد
طبع را نرم دارد **صفت شراب میوها** طبع را نرم دارد بگیرند زردالو کهنه و مویز سیاه دانه بیرون کرده
از هر یکی من شفتالو کهنه و آلوی سیاه و عناب از هر یکی نیم من نیشوق و انجیر بستی و مویز منقی دانه بیرون
کرده و کشمش از هر یکی ده استار سفستان پنج استار همه را مجروح کنند و یکشب اندر آب فرغار کنند
چنانکه دو انگشت آب بر سر آن باشد روز دیگر بجوشانند و بپالایند صافی و یک من شکر برافکنند و پنج درم
سنگ بنفشه در صره بسته در افکنند و بقوام آرند شربتی بیست درم سنگ **و علاج نوع دوم**
که سبب آن ادرار بول بود آنست که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه و شراب آلو و شراب کاکنج

وجلاب واسبغول دهند وطعام مسکه وشکر واسفاناخ وماش ومانند آن واگر حرارت غالب نبود شراب انجیر
وطبیخ ان دهند وشکر سرخ اندر روغن شیر بخت تازه حل کرده ومیپخته با روغن شیر بخت وطعامهای جرب
وبرگ چکندر وروغن بادام وحلواهای نرم دهند وعلاج نوع سیوم که سبب آن رنج وریاضت
وعرق بسیار کردن بود آنست که اسایش گزینند وهوای خانهٔ خوش وخنک کنند واندر آب سرد
نشینند وتدبیر باز داشتن عرق کنند وغذاها وشربتهای نرم ولغزاننده فرمایند وعلاج نوع چهارم
که سبب آن سوء المزاج گرم باشد اندر احشا انست که مزاج را بشربتها وغذاهای نرم وخنک بگردانند
وآب میوها ولعاب اسبغول وکشکاب وروغن بادام دهند وطبع را بخیار شنبر وآب کسنه وآب
عنب الثعلب نرم کنند علاج نوع پنجم که سبب آن تخلخل وگشادگی مسام همه تن بوده است
که طعامهای غلیظ دهند واندر آب سرد نشانند وموم روغن که از روغن گل وروغن مورد کرده باشند
در ظاهر تن همی مالند علاج نوع ششم که سبب آن کرم کدودانه باشد آنست که داروها که اندر
جایگاهش یاد کرده آمده است بکار دارند تا رودها از کرم پاک شود وآبکامه اندک اندک میخورند نیاشتا
تا مادهٔ آن بریده میشود علاج نوع هفتم که سبب ان بسته شدن منفذ صفرا باشد که از زهره برودهٔ
پیوسته است آنست که داروهای گشاینده دهند که اندر علاج سده ویرقان یاد کرده آمده است و
هر وقت که طعام خواهند خورد نخست زیتون برورده وبرگ چکندر وخردل وآبکامه اندکی بخورند
باب چهارم اندر قولنج که سبب آن بلغمی لزج غلیظ بود علامتها علامت قولنج بلغمی سردی
سردی اسافل بود وگرانی ودرد وطعامهای غلیظ که از پیش آن خورده باشند وناگواریدن ان
وباز گرفتن طبع وفرو نا آمدن ثفل وباد واگر بول سرخ بود نباید پنداشت که قولنج گرمست واز بهر انکه
درد قولنج وبی طعامی بول را سرخ کند علاج نخست تدبیر شیاف وحقنه باید کرد وغذا باز باید گرفت
وقوت نگاه باید داشت بشوربای خروس که اندک اندک بیاشامند وتا نخست بشیافی وحقنه ثفل
وبنادق گشاده نکند داروی مسهل نشاید داد از بهر انکه اگر در رودها بلغمی غلیظ وبنادق بسیار بود و
مادهٔ دیگر از بالا فرود آید وگذر نیابد خطری عظیم باشد وهر گاه که حقنه کرده باشند ورطوبت لزج
وبنادق فرود آمده باشد دیگر باره حقنه باید کرد تا رودها از مادهٔ قولنج پاک شود وانرا که قولنج
قوی نباشد یا اعراض آن پدید همی آید قی باید فرمود از بهر انکه قی ماده قولنج را بکند وپاک کند واگر
قی بافراط شود بشراب بودنه باز باید داشت واندرین شراب ناردانک وسماق وزیره پخته باشند

بگیرند

بگیرند شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و نیم شکر سرخ کرفانید پانزده درم شیاف کنند نافع بود صفت شیافی دیگر
خداوند درد پشت و قولنج بلغمی را نافع بود بگیرند سکبینج درم و مقل و جاوشیر و اشق و صابون و بوره و شحم حنظل
و فانیذ و سقمونیا و زنجبیل و سقاقل و نمک هندی و برگ سداب خشک و تخم سداب و هزار سپند همه را ستار است
شیاف کنند چنانکه رسم است و صابون بغدادی بتراشند بر میان شیاف و برگیرند سودمند بود و چوب
عرطسان را خرط کنند و بر سان شافه بکار برند و ترب را بتراشند و بر سان شافه بعسل آلوده کنند و برگیرند نافع بود
و اگر بگیرند شحم حنظل و بقل نافع بود صفت شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل یکجزو بمغز بادام دو جزو بکوبند
و شیاف کنند صفت حقنه بگیرند زیره و تخم کتان و حلبه و مغز تخم کتان از هر یک یک وقیه انجیر بستی ده عدد
سداب و شبت و برگ چقندر و برگ کرنب از هر یک دسته سبوس گندم دو وقیه بادام تلخ نیم وقیه
برگ خطمی در خرقه بسته دو درم عناب بیست عدد سپستان سی عدد بیخ سوس یک وقیه و برگ غار
یک وقیه همه را در شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و به بالایند و هفتاد درم از این جمله بگیرند و یکمثقال
سکبینج و یکمثقال مقل و یکدرم اشق و یک درم جاوشیر و نیم درم جند بیدستر و دو دانگ نمک نفطی و دوازده
درم فانیذ در وی بگدازند و هفت درم روغن معصفر و هفت درم انگبین و یک وقیه روغن پیه بط و پیه مرغ
با وی بیامیزند و نیم گرم حقنه سازند و به باید دانست که شحم حنظل در حقنه بکار داشتن خطر است تا روده بگشاید
و پاک کند یا آماسی تولد کند از وی پس بدین سبب تا ضرورت نباشد آنرا بکار نباید داشت صفت
حقنه دیگر معتدل بگیرند اطراف چقندر یک دسته خطمی سپید نیم وقیه سوس یک وقیه انجیر بستی ده عدد همه را در
دو من آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید چهل درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد با وی بیامیزند
و دو درم مقل و در وی حل کنند و بکار برند سودمند بود صفت حقنه دیگر قوی تر بگیرند حلبه و تخم کتان از
هر یک وقیه تخم بید انجیر سی درم انجیر سی عدد مغز تخم کاکیان سی درم سداب تر یک دسته زیره یک وقیه
سبوس یک وقیه و نیم مغز بادام یک وقیه سپستان پنجاه عدد بیخ سوسن بیخ خطمی از هر یک یک وقیه و بیخ
چقندر و اطراف کرنب از هر یک پنجاه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار بیست درم از وی
بستانند و اگر حرارتی غالب نبود دو درم مقل چهار درم سکبینج در وی گدازند و یک وقیه روغن ناردین
و یک وقیه آبکامه و یک وقیه انگبین و یک وقیه پیه کبوتر بچه فربه گداخته کرده با وی بیامیزند و بکار برند
حقنه دیگر درد را بنشاند و ماده بلغمی و صفرائی را بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک و شبت و خطمی و بابونه و بودنه
از هر یک درم همه را در یکمن و نیم آب بپزند تا نیمن باز آید و به بالایند و ده درم پیه بط و ده درم پیه گوزن

سداب

و ده درم عصارهٔ بیخ لفاح و پنج درم روغن شبت با وی بیامیزند و بوقت ضرورت بکار دارند صفت
حقنهٔ دیگر وصف محمد ذکریا در درد انشانند و بخوابانند بگیرند بزر البنج الابیض و بابونج از هر یک وقیه زعفران شاخ
چهار وقیه این همه در آب بجوشانند و به پالایند و بمقدار چهل درم روغن بادام تا این آب بیامیزند و بجوشانند
تا آب رود و روغن آن بکشد و بکار برند بخوابانند و درد را بنشانند صفت حقنهٔ دیگر قوی تر قولنج بلغمی و ریحی
و ثفل را بگشاید بگیرند تخم بادیان تخم کرفس و تخم سپند و انیسون از هر یک چهار درم همه بپزند و بپالایند و هفت درم
بوره و ده درم فانید با شکر سرخ در وی گدازند و ده درم روغن کنجد با روغن گاو برافکنند و اگر ده درم
میعه تر در بیست درم روغن زیت بگدازند و بدان حقنه کنند سودمند بود و اگر بوره مقدار هفت درم با ده درم
در عصارهٔ سداب حل کنند و ده درم روغن زیت قولنج بلغمی و ریحی در حال بگشاید جمله هفتاد درم باید که باشد
و اگر بجای بوره و نمک بود روا باشد و آنجا که بوره ده درم کنند نمک بجای او پانزده درم باید که باشد
و اگر وقیه ابکامه و حقنه کنند رطوبت لزج را بکشد و اگر ده درم بوره در آب گرم حل کنند و حقنه سازند زود بگشاید
مقدار آب سی درم باید و چهار وقیه عصارهٔ برگ چغندر با دو درم بوره و نیم وقیه روغن کنجد این حقنه گشاینده
معتدل است صفت حقنه گرم و تر جز بوقت ضرورت بکار نشاید داشت بگیرند عرطنیثا یک وقیه بخور مریم
نیم وقیه تخم حنظل دو درم در دو من آب بپزند تا نیمن باز آید و به پالایند و سه وقیه ازین مطبوخ بنشانند
و ده درم نوشادر در وی کنند و دو درم روغن بر چکانند و حقنه کنند نافع بود و تا در معده طعامی باشد
و حقنه نشاید کرد و بسیار باشد که حقنه کنند و ماده اطلاق نیفتد و صداع تولد کند پس هرگاه که حقنه تیز کند دماغ را
مراعات باید کرد و از بالا چیزی سبک مسهل دادن تا حقنه را یاری دهد صفت داروهای مسهل پس از آنکه
حقنه کرده باشند و راه ثفل و بنادق گشاده دو درم ایارج فیقرا عسلی تا سه درم باید داد و از پس آن بالا
صفت باید و با روغن بید انجیر و اگر حلتیت و تخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یک سه وقیه و سه درم روغن بید انجیر
برافکنند و ده درم فانید صواب بود و از حبها که زود اسهال کند قولنج ثفلی و ریحی و بلغمی را بگشایند این حب است
بگیرند سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو حب کنند شربه از نیم درم بکار دارند صفت حبی دیگر که او را
حب قولنج گویند بگیرند شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم دو دانگ سکبینج ده درم با آب سداب حل کنند
شربه یکمثقال صفت حبی دیگر سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو صبر سه جزو شربه از یکدرم تا یکمثقال
و به باید دانست که آنجا حاجت باشد که زود اطلاق افتد حب الصبر بکار نتوان داشت از بهر آنکه اطلاق او
دیر بود لیکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی بزرگست و ایارهٔ فیقرا همچنین قولنج را باز دارد و درد بنشاند

ماء الاصول

لیکن

لیکن اگر منش رنجه دارد زعفران دور باید داشت و بجای زعفران اندر ایاره فیقرا محل سرخ باید کرد صفت شربتی که
درد بنشاند و امعا را سرد نکند و شکم بار نگیرد شیر شبرم یکجزو سقمونیا نیم جزو شحم حنظل یک جزو سکبینج سه جزو
مقل یکجزو شربة از هر یک درم تا یکمثقال یا دو درم صفت حبی دیگر که زود اطلاق کند و آنرا طعامی خوش بود
صفت شیر شبرم و سقمونیا از هر یک دانگی نیم شکر نیم درم کثیرا دانگی این همه یک شربه بود حبی که
در حال درد قولنج بنشاند و پس از چند ساعت اطلاق کند و بادها را بشکند صبر یکمثقال حب کند و هرگاه که
خداوند قولنج را در تهیگاه دردی پدید آید این حب را بکار دارد منفعتی تمام یابد و در حال درد بنشیند صفت شربتی که
آنرا آفتی نباشد شاخ شبرم بسایند چون شربة و در خرما بسرشند و بدهند و شیر شتر که سقمونیا اندر حالت باد و
نخوداب یا در شراب الورد حل کند طعمی ناخوش ندارد زود اطلاق کند صفت حبی که چنین انرا حب اللولو
نام کرده است و ثابت میگویند که بهترین حبها اندرین علت آنست که بگیرند سکبینج و شبرم راستا راست
سکبینج قولنج را در معده و نقرس را سودمند بود بگیرند و هلیلهٔ زرد و صبر و سکبینج از هر یک سی درم شحم حنظل
و عنزروت از هر یک پانزده درم تربد صد و دو درم و در بعضی نسخها تخم کرفس پنجدرم در افزوده اند شربة
دو درم و نیم و اگر با درد قولنج منش گشتن بود حب الافاویه که در علاج پیچش ناف و درد شکم یاد کرده
آمده است سودمند بود منش گشتن را باز دارد و اطلاق کند و بادها را بکند صفت معجون مسهل
که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب را بگشاید بگیرند تربد پنجدرم سرگین گرگ چهار درم تخم کرفس
و انیسون از هر یک سه درم فانید پانزده درم شربة هفت درم و سرگین گرگ که در داروها بکار دارند
سپید باید خشک خاصه اگر بر سر خاری یا بر سنگی افتاده باشد و در وی استخوان ریزه بسیار بود و موی
نباشد و گفته اند روده گرگ را خشک کنند و بکوبند و منفعت او عظیم بود و استخوان ریزه که در سرگین او بود
سخت نافع بود بجای سرگین آن بکار برند جالینوس میگوید من دیدم خداوند قولنج که سرگین گرگ بر تهیگاه
خویش بسته بود بریسمان پشمین و شفا یافت و من بسیار آزمودم که در فضهٔ سیمش کردم بر سان تعویذی
و مقدار یک باقلی در وی کردم و بر تهیگاه خداوند علت بستم منفعتی عجب دیدم این حکایة جالینوس
کرده است و محمد ذکریا می گوید اگر خداوند قولنج بر پوست گرگ نشیند و بر وی خسپد سودمند بود و اگر مگری
سازند از وی و بر میان بندد سودمند بود و هر که سال مگر کنند صفت معجون دیگر که همه انواع قولنج صعب را بگشاید
بگیرند سکبینج جندبیدستر تخم کرفس از هر یک یکجزو سقمونیا را بروغن بادام حل کنند و سکبینج در انگبین حل کنند
و با هم بیامیزند و باقی داروها کوفته بر افکنند و بسرشند شربة از یکمثقال تا سه درم یا سه مثقال بکار برند صفت

معجون خیار چنبر بگیرند ریوند چهل درم بنفشه بیست درم سقمونیا دوازده درم نمک هندی و رب السوس از هر یک
هفت درم تخم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک پنج درم بانید و انگبین و فلوس خیار چنبر از هر یک صد درم
هر سه را بجوشانند و صافی کنند و داروها کوفته بروی افکنند و دو استار روغن گاو بر افکنند و بسرشند شربه از هفت
تا ده درم با طبیخ [illegible] بکار برند و هر گاه که درد صعب شود و بیم غشی و ضعف قوت بر آید فلونیا رومی دهند تا حس
درد افکنده شود پس علاج آن کند صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج را بگشاید بگیرند بلبل و نانخواه و سداب
خشک و جند بیدستر و زیره کرمانی و بودنه خشک و حب الغار از هر یک سه درم افیون و بزر البنج و بیروج از هر یک
یکدرم سقمونیا یکدرم با انگبین مصفی بسرشند شربه یک مثقال صفت معجون مسهل بگیرند بلبل و زنجبیل و زیره و سداب
و خولنجان و قرفه برابر از همه ده درم سقمونیا مشوی ده درم انگبین مصفی ده درم بسرشند چنانکه رسم است
شربه در حال صحت از نیم درم و در حال بیماری از مثقال تا دو درم یا بیشتر چنانکه صواب بینند صفت گوارش
هندی قولنج را و درد بند گشادها را ببرند بگیرند سقمونیا ده درم قاقله کبار و زنجبیل و دارچینی و قرفه و نارمشک و قرنفل
و بلبل از هر یک پنج درم تربد صد درم شکر صد درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربه از پنج درم تا ده درم و معجون
ترب رات و معجون شهریاران و معجون تمری و سفرجلی و غیر آن اندر قرابادین یاد کرده آید انشاء الله صفت
ضمادها و تکمیدها بگیرند علک البطم شش درم تربد سه درم مویزج یکدرم و نیم عاقرقرحا مرزنگوش حب الغار
بزر الانجره ترمس خشک شحم حنظل از هر یک دو درم و نیم سقمونیا چهار درم همه را بکوبند و بروغن حب الغار
چرب کنند و بزهره گاو بسرشند و فرو سوی ناف و تهی گاه را بدان طلی کنند درد قولنج را بنشاند و اطلاق کند
و اگر بگیرند خربق و تخم انجره و افسنتین از هر یک یکجزو موم و زهره گاو از هر یک نیم جزو به بط جزو همه را بیامیزند
چنانکه و از ناف و تهیگاه طلی میکنند و اگر ماهودانه و توبال مس در وی کنند بغایت باشد و مغز تخم کاکنان
سه درم شحم حنظل یک جزو زهره گاو چندانکه کفایت بود ضمادی قویست و آرزن گرم کرده با تخم کرفس
و نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر نانی نهند درد را بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت و روغن قثاء الحمار
و روغن خردل مالیدن سودمند بود خاصه اگر بفرفیون و جند بیدستر قوت داده باشند اما از پس این علاجها
که یاد کرده آمد تدبیرها باید کرد که قولنج را باز دارد و بهترین چیزی که از پس استفراغ بکار دارند تا قولنج را معاودت
باز دارد و روغن بید انجیر است یا ماء الاصول افکند و ترتیب بکار داشتن چنان باید کرد که روز نخست دو مثقال
بر ماء الاصول نیک بیامیزند و بخورند و هر روز نیم مثقال زیادت میکند تا هفت روز پس هر روز نیم مثقال میکاهند
تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهد که از پس یک هفته سه روز یا بیشتر همان مبلغ که قرار بران افتاده باشد

مسهل

بی دهند

میدهند روا باشد و هر روز که این شربه خورند دندانها را مراعات کنند و بنمک بریان کرده می مالند پس روغن گل بمالند
و از پس این شربه تا شش ساعت نگذرد یا بیشتر طعام نخورند و چنان باید که اگر آروغی برآید بوی از شربت بدهد
پس طعام خورد و سفیدبا خورد و اگر شربتی آرزو کند زیره با خورد و آب ماء العسل خورد و خداوند قولنج سرد را اندر طعامها
سیر و بلبل و زیره و کرویا و انجدان می کنند صفت شربتی سودمند بگیرند پوست درخت بزه که بوره نان
از وی خیزد و زنجبیل و سداب برابر همه را بپزند و به بالایند هر بامداد مقدار دو وقیه از آن آب بخورند قولنج را
باز دارد صفت شربتی دیگر مغز تخم معصفر پنج درم نیک بکوبند و دو درم زیره اندر چهار وقیه آب بجوشانند
تا نیمه باز آید و ببالایند و این تخم معصفر با یک وقیه پانید اندران حل کنند و بخورند طبع را نرم کند و قولنج باز دارد
و اگر دو درم روغن بادام برین شربه افکنند بهتر بود چند روز این شربه همی باید خورد و شراب انجیر سخت موافق باشد
صفت آن بگیرند انجیر فربه یک من و با چهار من آب بپزند تا نیمه باز آید و به بالایند و بفشارند و مانند این
آب بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن یکدرم دارچینی و یک درم خاولنجان و یکدرم زنجبیل سوده
در صره بسته دران افکنند و هر ساعت بمالند و بفشارند و جوز و خرما و انجیر و جوز هندوی و فانید سودمند بود و اگر
بدین علاج زایل نشود ایارجات بزرگ باید داد تا مادتهاء غلیظ را که با معا گرفته بود پاک گرداند و آنکس را که
هر یکچندی قولنج معاودت میکند همیشه پیش آنکه طعام خورد و نخست ماهی باید خورد که طبع را نرم گرداند چون
الحسن انجیر که بکارد آزموده باشند و در ماء العسل و جلاب فرغار کرده و آلو با بکارد آزرده و جلاب فرغار کرده و خایه
مرغ نیم برشت آشامیدن خاصه و اگر فانید کوفته دران افکنده باشد و کابه کبر و آبکامه و انگبین و روغن گاو
و چغندر که نیک پخته نباشد و همچنین حسو که در وی شیره مغز تخم معصفر و فانید کرده باشند و طعام کند تا بیشتر کند
و اگر نخست لخنی جوز و بادام با انگبین و پانید خورد نافع بود باب پنجم در قولنج که سبب آن بادهای غلیظ بود
و علاج آن علامتهای قولنج ریحی آنست که پیش از آنکه قولنج گیرد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد و چون فرو
کوفته شود به قراقر بود و نه باد بیرون آید و گرانی کمتر کند و درد صعب باشد و بدان ماند که رودها را از هم باز
می درند یا می سپند یا جوال دوزی اندر روده ایستاده است و این نوع رنج اندر قولنج بلغمی نیز باشند
لیکن درد ریحی صعبتر بود و گاه باشد که طبع نرم شود و درد ساکن نشود از بهر آنکه باد در میان طبقهای روده مانده بود
و در بیشتر وقتها ثفل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید کردن سود دارد و گاه باشد
و گاه باشد که سود ندارد و این نشان آن باشد که ماده رقیق در روده است و هر گاه که تکمید کند و باد و بخاره
زیادت گردد و اگر درد از جای بجای میگردد سهل تر بود و اگر یک جای مانده بود و شکم چون طبلی برآید

لخنی

وسخت گردد بد باشد بدانکه قانون معالجات که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نگاه باید داشت اما نخست تدبیر
شیاف و حقنه باید کرد صفت حقنه که باد غلیظ را بکشد بگیرند حاشا و زوفا خشک و سداب خشک و سعتر
و وج و تخم سداب و تخم بنج انگشت و تخم خردع نیم کوفته و بابونه خشک و قنطوریون و شبت و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه
و انجدان و قطراسالیون برابر همه را در عصارهٔ سداب یا در عصارهٔ بودنه بپزند تا از بسیاری باید که باز آید و بپالایند
پس روغن زیت بگیرند و مقداری پیه بط گداخته با وی بیامیزند و دو درم سکبینج و یکدرم جاوشیر در وی حل کنند
و بکار برند و جند بیدستر و انگزد در حقنهاء این نوع نافع تر باشد این حقنه که یاد کرده آمد بادها را بشکند و روده را گرم کند
و مزاج او بگرداند صفت حقنه دیگر بگیرند و روغن زیت گرگابی یک من سداب تر یک دسته سداب را برگ کنند
و درین روغن بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند و اگر بعوض سداب عصارهٔ او کنند چنانکه در حقنه اول یاد کرده آمد صواب
قوی تر باشد عصاره را با روغن بجوشانند تا عصاره برود و روغن بماند پس ازین روغن مقدار سی درم بگیرند و یک درم
جند بیدستر و یک درم جاوشیر و یک درم سکبینج در وی حل کنند و اگر ده درم میعه با سی درم ازین روغن بکار دارند سودمند
بود و شیافها که در باب گذشته یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود صفت شیافی نافع بگیرند برگ سداب تر
و زیره و نانخواه و بورهٔ نان برابر همه را نیک بکوبند و بسایند و با انگبین بسرشند و بر نایزوهٔ حقنه طلی کنند و باندرون
رسانند و اگر خرقهٔ نرم بدین دارو آلوده کنند و رشته در کنار این خرقه بندند و باندرون میرسانند و رشته را
بیرون آرند چند بار این خرقه را بکار برند سود دارد صفت داروی دیگر بگیرند جند بیدستر و زعفران و مر و
سکبینج و افیون برابر و شیاف سازند و بنهند درد را بنشاند و بخواباند و مادهٔ علت را در خواب بپزاند و ضماد و تکمید
بر آن طریق که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و محجمه آتش درین باب نافع بود در حال
درد بنشاند و اگر باد اندک باشد تحلیل کند درد زایل شود و اگر ماده باشد چندانکه دیگر باره از آن ماده بخاری جمع شود
و درد معاودت کند آن ماده را فایده باشد بزرگ و آن آنست که طبیعت بتدبیر لطیف کردن ماده و تحلیل و استفراغ
آن مشغول شود بدین محجمه درد می نشاند و بحقنه و شیافها و یا بداروهاء مسهل تدبیر استفراغ می کند و حبهاء مسهل که در بابهاء
گذشته یاد کرده شد درین باب نیز نافع است و حب سکبینج و معجون حب الغار و معجون ابهل و گوارش کندر
و گوارش انجدان که در علاج معده که از باد تولد کند یاد کرده آمده است همه درین باب نافعست صفت مطبوخی که قولنج ریحی را
بگشاید بگیرند زیره و کرویا و زنجبیل و انیسون و تخم و انجدان از هر یک پنج درم بآب بپزند چنانکه رسم است و به پالایند
مقدار چهار وقیه و یک وقیه انگبین و یک وقیه روغن بادام تلخ بدهند روده ها را گرم کند و بادها را بشکند و درین مطبوخ
اگر پنجها را زیادت کند چون بیخ کرفس و بیخ بادیان و با روغن بید انجیر دهند صواب باشد و حب الرشاد مقدار پنج درم

در آب بجوشانند

در آب بجوشانند و ده درم فانیذ و یک استار روغن سیر تازه بر افکنند و گرم بخورند بادها را بشکند و انیسون و زیره
و شبت و سعتر و مرزنگوش و جندبیدستر با آب بپزند و بیمار در آب نشیند سودمند بود و اگر در مثانه کاو کنند و بر ناف او نهند
روا باشد و ناف و شکم او را بروغن شبت و روغن سداب که بفرفیون و عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر قوت داده باشند
مالیدن سودمند بود جالینوس می گوید خداوند این علت را بهترین تدبیری آنست که چندانکه تواند از طعام خوردن
و آب خوردن باز ایستد تا ماده کمتر شود و این تدبیر بهتر از آنست که داروهاء گرم خورد از بهر آنک باشد که دارو
خلط را بگدازد و تحلیل و فا نتواند کرد و بادها و بخارها زیادت شود و درد صعب تر گردد و میگوید مردی را این علت رنجه
داشتی و هرگاه که حس آن بیافتی علت معاودت خواهد کرد میان خود به بستی و لختی سیر باندکی نان بخوردی
همه روز بکار خویش مشغول شدی و شبانگاه مقداری شراب صرف بخوردی و بخفتی بامدادی گزیده شده بودی و
می گوید سیر درین علت فاضلتر از همه داروهاست از بهر آنکه باد را بشکند و تشنگی نیاورد و هیچ داروی دیگر را
این خاصیت نیست پس خداوند این علت را بهترین آنست که سیر بسیار خورد و لیکن در طعامها باید پخت از بهر آنکه
خام بخار بر سر دهد و دماغ و چشم را زیان دارد و تریاق بزرگ بکار داشتن عظیم فایده دهنده است و بهترین
طعام او شوربای گنجشک است یا شوربای خروس بهتر آنکه گنجشک را یا خروس را بکشد و شکم پاک کند و با انیسون
و تخم بادیان و شبت و نمک و سداب و کرویا و کندنا و بلبل سر بر کند و بپزند از آن شوربا خورد و بجای آب شراب
سپید کهن خورد و اگر طبع اطلاق میکند و درد بر حال خویش باشد بناشتا شراب کهن را گرم کنند و مقدار ده استار
بتفاریق بخورد اندک اندک پس ماء اللحم را بیاشامد با اندکی نان خشکار و در وی کند و بخورد این تدبیر خواب آرد
و ماده را بپزاند و تحلیل کند و درد را زایل گرداند صفت نان خوشی که باد را بشکند بگیرند خردل یک وقیه بکوبند
و در آب کنند و بدست بمالند و بلیف ببالایند و پنج دانه سیر بکوبند و ده عدد مغز جوز درین آب حل کنند و نان
بدو فرو می برد و میخورد و غالیه و لخلخه مشکین اندر ناف او می مالد باب ششم از گفتار هفدهم اندر قولنج
که سبب آن آماس بود و علاج آن آماس روده را سبب تنگی منفذ ثفل بند شود و باد بیرون نیاید از بهر آنکه
قوت دافعه بسبب آماس و سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود و حرارت آن ثفل را رطوبت
خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بسیار باشد که عضوی که همسایه روده است چون جگر و سپرز
و مثانه و رحم آماسی افتد و منفذ ثفل بسبب همسایگی و مشارکت ثقل شود و گاه باشد که آماس روده بزرگتر شود
و بول نیز باز گیرد علامتها علامت آماسهاء اندامها که در همسایه روده است هر یک بجای خویش یاد کرده آمده است
و از علاج آن پرداخته شده است و علامت آماس روده آنست که از علامتهای آماس اندامهای دیگر هیچ نباشد

و درد اندر روده بود و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان و حرق خالی نبود و درد اندک پدید آید و احتباس نیز اندک افتد
و در مدت چند روز قولنج گردد و همچنانکه بسبب مشارکت آماس دیگر اندامها همسایه روده است منفذ ثفل را تنگ کند
آماس روده بزرگتر بود منفذ آب را تنگ کند و بول را باز دارد **علاج** اندر قولنج ورمی بداروی مسهل و شتاب
نباید کرد و از بسیاری از طبیبان این شتاب کرده اند و بیمار هلاک شده و آنکه خلاص یافته اند و با یلاوس باز
گشته است و او گیران بود و نخست رگ باسلیق زنند پس رگ صافن خاصه اگر بول باز گرفته باشد و خون باندازه
بیرون باید کرد تا قوت ضعیف نشود و شربتهاء سرد و تر باید داد و چون آب خیار با شکر و لعاب اسپغول با جلاب
و چون شراب بنفشه از بهر طبع گرم **صفت ضمادی نرم** از عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب انار ترش و شیرین
باید داد با خیار چنبر و شیرخشت و روغن بادام و آب کدو نشاید داد از بهر آنکه وی را در قولنج خاصیتی بد است **صفت**
شربتی نرم و خشک بگیرند اسپغول چهار درم روغن گل یک وقیه هر دو را در آب بپزند و بدهند و اگر بحقنه حاجت آید
بکشکاب خیار چنبر و شیرخشت حقنه کنند و اگر درین کشکاب بنفشه و سپستان در بپزند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب
و آب کاکنج با این کشکاب بیامیزند موافق تر بود و شیخ رئیس ابو علی میفرماید من آن دوستر دارم که حقنه
بشیر خر و خیار چنبر و روغن شیره کنند **صفت** حقنهٔ دیگر بگیرند خبازی و خطمی سپید در صرهٔ بسته و دانهٔ آبی برابر
و بپزند و بپالایند سه وقیه ازین مطبوخ بگیرند و یک وقیه فانیذ در وی گذارند و یک وقیه روغن بنفشه با وی بیامیزند
و بکار دارند و اگر یکدرم سرگین گرگ ترکیب کنند روا بود و اگر بعوض فانیذ خیار چنبر کنند با شیرخشت هم صواب بود
و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن بابونه کنند نافع تر بود **صفت** حقنهٔ دیگر بگیرند عصارهٔ برگ چغندر پنج وقیه مگر یک وقیه
پارهٔ نان دو درم حقنة العسر دیگر بنفشه خشک ده درم خطمی سه مثقال در پنج سبوس گندم ده درم بپزند و بپالایند و نیم وقیه
روغن بنفشه و نیم وقیه روغن شیره و ده درم بوره با وی بیامیزند و اگر ماده صفراوی بسیار بود اندکی سقمونیا در آب
کسنی و خیار چنبر حل کنند و بدهند شسته اگر حاجت آید این شربه دهند و در حقنها نیز تخم کتان و بابونه و شبت
و کرنب و اندکی حلبه بکار دارند و از ضمادها نخست خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب سرد کرده بر کنند و بر موضع درد نهند
و هر گاه که گرم شود دیگر بر نهند **صفت** ضمادی نرم بگیرند برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ عنب الثعلب و برگ
کاکنج هر سه را بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و بیخته و آرد که جو و اندک بابونه و روغن بنفشه از هر یک پنج جزو آرد
باقلی دو جزو و زردهٔ خایه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چندانکه کفایت بود زردهٔ خایه را با آب باقلی
بلعاب تخم کتان بسرشند و موم را با روغن بگدازند و همه با یکدیگر بسرشند و ضماد کنند نافع بود **صفت**
ضمادی دیگر بگیرند بابونه و آرد جو و خطمی سپید و بنفشه همه را بکوبند و بروغن بسرشند و ضماد کنند و مزوره از جو

بوره

بوی کنده

پس آشامیدن جرب خورد و اگر در حال خویش باشد هیچ نخورد و دو وقیه سیماب را بشویند و بیمار را جرب فرمایند
پس سیماب دهند و اگر سیماب از پس داروی مسهل دهند بان بیامیزند و بدهند روا باشد پس او را بردارند بفرمایند
تا کامی چند برو دوده بنشانند و تهیگاه پشت او را دیگر داده برفق بمالند و راست میکنند و می جنبانند تا سیماب بزیر
فرود آید چون سیماب فرود آید معلوم شود که روده بجای خویش باز آید پس اگر فرود نیاید بیمار را بردارند و شکم
او نگونسار کنند تا سیماب از وی برآید و اگر از بالا بزیر نیاید بفرمایند تا آمد شوی برفق میکنند تا بسوی زیر فرود آید پس از آن
سپید باه جرب دهند و چند روز بماء اللحم و آشامیدنی جرب اختصار کنند **علاج** اندر قولنج که سبب آن ضعیفی قوت
دافعهٔ قولون باشد علامت این علت آنست که اگرچه بنادق نباشد و اطلاق می افتد لکن همه وقت بدارو
و شیاف و حقنه حاجت بود تا اطلاق افتد **علاج** علاج داروهای قوت دهنده است چون سنجرینا و دهمرنا
یا مثرودیطوس و ایارهٔ فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و خیربوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام
تلخ و ایارهٔ فیقرا که با روغن ناردین با روغن سوسن گرم کرده باشد و افاویه در وی بر شکم و تهیگاه مالیدن
و از پس طعام شراب ریحانی اندکی بکار بردن و طعام اسپیدباها جرب خوردن و از ترشی و طعامهای قابض
و آب سرد پرهیز باید کرد اندر **باب هشتم** اندر قولنج که سبب آن باطل شدن حس قولون بود و علاج آن اگر
کسی را قولنج از باطل شدن حس قولون بدید آید علامت وی آن باشد که هر چند روزی شکم باز گیرد و شکم برآید
و درد بکند چنانکه در قولنجهاء دیگر بود همچنین پیش از آن چیزهاء حذر کننده خورده باشد یا بیرون ضماد کرده چون افیون
و یبروج و غیر آن **علاج** وی آنست که نخست استفراغ بایارهٔ فیقرا و لوغاذیا و ثیادریطوس کنند پس طبیخ همان سلیخه
که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار برند با روغن بید انجیر و ایارهٔ فیقرا و معجون بلادری و سنجرینا و مثرود
یطوس بکار دارند و سنجرینا و اثاناسیا بروغن بید انجیر حل کنند و شکم و تهیگاه می مالند و طعام شوربای گنجشک
و کبوتر بچه با افاویه و شراب کهن لطیف بر خندریقون بود **باب دهم** اندر یاد کردن ایلاوس و معالجات آن
ایلاوس نوعی از قولنج است لیکن در روده‌ها بالائین آرند و تفسیر ایلاوس سازی رب ارحم است یعنی
یا رب رحمت کن و این علت را بدین نام از سببی آن خوانند که از وی خلاص کمتر یابند از بهر آنکه مزاج روده‌ها
تباه گشته بود و داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه بجایگاه علت نرسد و جالینوس گوید من جماعتی را
دیدم که ایشان را این علت افتاد و یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب این علت یا سوء المزاج گرم
و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک با ماده یا بی ماده یا آماسی بود که منفذ ثفل را تنگ کند یا بادی باشد
که در طبقهای روده‌ها مانده بود و بسبب حرکتی ناهموار روده پیچیده شود پس بر یکدیگر و راه ثفل و باد بسته ماده با آماسی بود

باب هشتم

که منفذ ثفل را

که منفذ ثفل را سک کند یا مادی باشد که طبقهاء رودها ماده بود و بسبب حرکتی ناهموار گردد و بسیار باشد که اندکی صفرا
بدین رودها فرود آید و ثفل را خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این علت گردد و از خوردن طعامهاء خشک و قابض
بسیار که ~~داروهای مغلص~~ که گرم بغایت بود یا سرد بغایت که طبع زهردار و خورده شود و این علت تولد کند علامت علامت
ایلاوس آنست که درد اندر بالای ناف بود و هرچه بخورد همه قی کند تا بدان حد رسد که ثفل نیز بقی برآید و به باید دانست
اگر معده را بر حال طبیعی بود طعام را از بالا فرو کند و هضم کند پس آنرا با معا فرستد بقوت دافعه که او راست
و رودها نیز را بر حال طبیعی باشد که هرچه از معده بدانجا رسد قبول کند و بسوی زیر دفع کند و بیرون اندازد و چون از حال طبیعی
بگردد و بسببی ازین سببها که یاد کرده آمد پدید آید از فرو سوی دفع نتواند کرد و بسوی بالا دفع کند و معده آنرا بضرورت
قبول کند و بقی دفع گرداند و نیز باشد که حقنه کنند و معده خالی بود آن حقنه بمعده برآید و از معده بقی بیرون آید همچنین
هرچه از معده برو ده آید و راه نیابد تا فرو گردد بسوی بالا باز گردد و بقی بیرون آید و مادها که اندر شکم بود بسوی بالا
با روغن برآید و علامتهاء بد اندرین علت آنست که ثفل بقی برآید و نفث و آروغ و عرق همه گنده بوده باشد و بوی
همه نیز گنده شود آنرا که سبب این علت آماس گرم بود از دو بیرون نباشد یا مادهٔ آماس صفرا بود یا خون اگر
صفرا خود است سوزانی و تشنگی و قی صفرا و تلخی دهان بران گواهی دهند و اگر خون بود تب خونی و امتلاء رگها
و تیزی طعم دهان و ضربانی موضع درد بران گواهی دهد و آنرا که سبب علت آماس سرد بود سوزش و تشنگی شود
و دهان تر باشد و اگر مادهٔ بلغمی بود مزهٔ دهان یا شور بود و هیچ مزه ندارد یا مزهٔ ناخوش دهد و بقی بلغم برآید و اگر مادهٔ
سودا بود مزهٔ دهان ترش بود و درد و گرانی کم تر بود لیکن آماس سرد اندرین رودها افتد و آنرا که سبب علت
سوء المزاج گرم و خشک بود و تشنگی و سوزش صعب بود و تبهای گرم آمده باشد و آنرا که سبب علت اندکی
صفرا بوده باشد که برو ده فرود آید و ثفل را خشک کند و به بیرون دفع نتواند کرد درد و خلیدن و سوزش صعبتر
از قولنجهای دیگر بود و با تب و تشنگی و تلخی دهان بود و آنرا که سبب علت خوردن طعامهاء خشک و قابض بوده
باشد در شکم او دردی بود گرفته و تدبیرها گذشته بران گواهی دهد و آنرا که سبب علت رطوبتهای لزج بود در شکم
او باد بسیار افتد و آن روغ ترش برآید و باشد که عرق سرد آید و تدبیرهای گذشته و ناگوارید نیسها که بوده باشد
بران گواهی دهد و آنرا که سبب علت خوردن داروی ناموافق بوده باشد علامت وی آنست که علت
از پس دارو خوردن افتد و آنرا که سبب برهم پیچیدن روده بود علت وی از پس بازیها و کشتی گرفتن و معاف
بیس و مانند آن افتد و بقراط میگوید هرگاه که با تقطیر البول ایلاوس برنیاید بیمار روز هفتم هلاک شود مگر که بیمار را بسی
گرم و عرق بسیار برود امکان دارد که خلاص یابد علاج اما اگر نشانهاء آماس گرم ظاهر شود علاج آماس خونی

افتد و بسیار باشد که داروی ناموافق
~~گرم بغایت بود~~

وصفرایی یکی باشد الا آنک اگر قوت بیمار قوی بود و علامتهای خونی ظاهر باشد نخست رگ باسلیق باید زد پس
ضمادها بر می نهادن از برگ عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کسنی از هر یک دو وقیه بگیرند با ده درم فلوس خیار چنبر
و دو درم روغن بادام و ده درم شکر و بدهند و نخست آبها را بجوشانند و کفک بردارند و صافی ببالایند پس خیار چنبر
در وی گدازند و روغن و شکر بر افکنند صفت شربتی دیگر بگیرند آب کاکنج و آب لبلاب و بجوشانند و ببالایند و همچنین
با روغن بادام و خیار چنبر و شکر بدهند صفت صفت شربتی دیگر بگیرند بنفشه خشک و اکلیل الملک و خطمی و بیخ سوسن و بابونه
همه را ببزند و ببالایند و چهار وقیه ازین مطبوخ با دو وقیه آب خیار و دو وقیه آب لبلاب گر آب عنب الثعلب بیامیزند
و ده درم فلوس خیار چنبر پاک کرده در وی گدازند و ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر بر افکنند و بدهند و طعام
و طعام اسفاناخ و برگ چغندر و آنچه بدین ماند بروغن بادام و شکر و بجای آب جلاب دهند و خداوند اماس
سر در اعلاج بحب سکبینج یا بحب صبر یا بحب منتن کنند و شیافها و حقنها که در بابها گذشته یاد کرده آمده است
بکار میدارند و نایزه حقنه درین علت دراز و پاک باید و سوراخ در سر ماثوره باشد نه در پهلو تا دارو بروده بالایین رسد
و پیوسته ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر و ایاره فیقرا و اگر قی بسیار گردد و هیچ در معده نیابند زیره کرمانی با سماق
بباید کوفت و قی آمدن با شراب بود و داروها که در علاج هیضه و قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت و علاج
اماس سودائی بدین نزدیکست صفت قی باز دارد و قولنج را بگشاید و درین علت موافق بود بگیرند مصطکی و قرنفل
و زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا از هر یک برابر همه را بکوبند و ببزند ازین جمله ده درم و سقمونیا ده درم برو نهند و همه را که از شکر
و آب ابی شیرین کرده باشد بسرشند شربت از یکدرم و اگر سبب علت سوء المزاج گرم و خشک بوده باشد با فرود آمدن
صفرا باشد بروده و ثفل گردانیده نخست حقنه نرم باید کرد و از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و سپستان و کشک جو
و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار گر بروغن بنفشه و فانیذ و اندکی نمک هندی و بیمار را در آبزن بنشانند باید که
دران آب بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و بنفشه و سبوس گندم با روغن کنجد و بیخ خطمی و بیخ سوسن
جوشانیده باشند و روغن با موم مصفی بموم روغن کنند و بر شکم او همی مالد و بیشتر حقنها قوی تر کنند و خیار چنبر و
عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ سوسن و بیخ خطمی در آب بجوشانند و به بالایند و چهار درم روغن
بید انجیر و یکدرم ایاره فیقرا ترکیب کنند و بدهند و گاه باشد که بسیار حاجت آید بر می نهند تا طبع را می جنبانند و
و ماده را فرو می آرد و طعام زیره با دهند و اسفاناخ بروغن بادام پخته یا بروغن کنجد سپید کرده و بجای آب جلاب خام
دهند و اگر مویز و سپستان و عناب بجوشانند و ببالایند و شکر درین آب افکنند و سرد میگردانند روا بود و علاج قولنج
ثفل علاج آن بود و اگر سبب علت خوردن داروهای ناموافق بود آب گرم می باید داد با روغن کنجد آمیخته با شیر خر تا دارو

بقی برآرد بسهل بدهد و شکم فرو آوردن باید کرد و علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده آید و اگر سبب علت بر هم پیچیدن روده بود
علاج در باب گذشته یاد کرده آمده است **گفتار هژدهم** اندر یاد کردن احوال بیماریها کرده و مثانه و معالجات آن
و این گفتار چهار جزو است **باب اول** اندر بیان کردن سوء المزاج کرده و اماس ریشی و ضعیفی و لاغری بدان
و این جزو پانزده بابست باب اول اندر یاد کردن سوء المزاج گرم بیماده که در کرده برآید و سبب سوء المزاج گرم رنج
و ریاضت بود و طعامها و شرابها و داروها گرم خوردن و در میان جامه گرم خفتن چون سمور و سنجاب و روباه و غیر آن
علامتها بول سرخ بود با زرد زعفران گونه بود و تشنگی غلبه کند و بول را بسیار نگاه نتواند داشت و در مجری که میگذرد
گرمی آن آگاهی بود و باشد که بسوزاند و شهوت جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی پدید آید از بهر آنکه
گرمی مزاج کرده آن پیه را که سر حوالی کرده بود بگدازد و باشد که تب آید **علاج** اگر سبب سوء المزاج رنجی و ریاضتی بوده
باشد راحت و آسایش جویند و روغن گل و اندکی سرکه و گلاب طلی میکنند و از چیزهای گرم باید کرد و ریاضت کمتر کردن
و شربت آن تخم خرفه و سکنگبین و آب خیار و دوغ ترش می دهند و طفشیل از عدس و آب خرفه و روغن گل چکانند
سودمند بود و اگر با آب خیار و برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند صواب بود و منفعت بیشتر کند
و اگر سبب طعامها و شرابهای گرم بوده باشد دست از آن نوع به باید داشت و چیزهای خنک بکار بردن و این شربتها که
یاد کرده آمد دستور خود سازند و اگر بعلت دیابیطس باز گردد علاج آن در بابی جداگانه یاد کرده آمده است آنجا طلب کنند
باب دوم اندر سوء المزاج سرد بی ماده که در کرده پدید آید سبب سوء المزاج سرد بی ماده آب سرد بسیار
خوردن باشد خاصه بر ناشتا و از پس گرمابه و ریاضت و بزمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و غیر آن خفتن و طعامها
و شرابها و داروهای سرد خوردن رنگ بول سپید بود و شهوت جماع برود و اگر خداوند علت مرد بود یا زن
جماع زیان دارد و پشت ضعیف شود چون پشت شتران و تشنگی نباشد **علاج** گوارش زیره که اخلاط و بیکی
سوده باشد سودمند بود و حقنه کردن بشوربای سربره و کبوتر بچه با روغن جوز اگر روغن بادام تلخ اگر روغن
قسط کر روغن حبة الخضرا اگر روغن زیت و اگر بیکی [illegible] روغنها خاصه بروغن دنبه هم حقنه گرم کنند تنها سود دارد از بهر
آنکه وی را اثری خوبست اندر گرم کردن و قوت دادن وی همچنین روغن فرفیون مالیدن سودمند بود و طعام
شوربا بخورد و کبوتر بچه با زیره و دارچینی و قلیه خشک و گنجشک بریان این همه آنست که درین علت سودمند است
باب سیوم اندر سوء المزاج گرم با ماده که در کرده پدید آید و علاج آن اگر ماده خونی بود علامتهای خون ظاهر باشد
و اگر ماده صفرائی بود سوزش و خلیدن و زردی آب و تب و تشنگی آب علامت آن بود **علاج** آنرا که علامتهای
خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد و اگر ماده صفرائی بود نخست بطبیخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو

ازانی

وخیار چنبر ~~[illegible]~~ استفراغ باید کرد یا حقنهای نرم کردن تا صفرا کم شود پس ~~[illegible]~~ دادن و ضمادها که آنرا اسپغول دارد
جزو کشنیز خشک و سرکه هر سه باشد بر جایگاه کرده می نهند و اگر حرارت قوی باشد اندرین ضماد سپیده خایه مرغ و روغن
گل و آب خرفه و آب عصاء الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیاده کنند و شربت شراب بنفشه و شراب آلو باید داد و طعام
چنانکه در باب گذشته گفته شد **باب چهارم** اندر سوء المزاج سرد با ماده که در کرده پدید آید علامت سوء المزاج سرد
با ماده علامتهاء بلغم است و چند جایگاه یاد کرده آمده است علاج نخست باید خورد تا بلغم لختی کمتر شود پس حقنها و حبها
که در علاج قولنج بلغمی یاد کرده آمده است بکار داشتن و روغن فرفیون مالیدن و معجونها و مالیدهاء گرم که از بهر زیادت
کردن یا در موضعش یاد کرده آید اندرین باب سودمند بود و طعام گنجشک بریان و قلیه خشک و نخود آب بگوشت
فربه باید داد با دارچینی و زیره **باب پنجم** اندر لاغری کرده و معالجات آن سبب لاغری کرده بسیاری
جماع بود و بسیار خوردن داروها که ادرار بول کنند و سوء المزاج گرم و خشک و سرد و خشک و علامتها
علامت لاغری کرده آنست که شهوت جماع نباشد و پشت ضعیف باشد و طاقت هیچ رنج ندارد و آب تاختن
بسیار بود و بول سپید بود و باشد که نیز منی لاغر بود و کندی میکند هرگاه که کرده لاغر بود و پیه کرده اندکی شود
بینایی چشم ضعیف گردد و صداعی پدید آید و بول باز نتوان داشت و پشت و کمینگاه سرد باشد علاج مغزهاء
چون مغز بادام و مغز فستق و مغز حبة الخضرا و جوز هندی و فندق و تخم خشخاش همه را با شکر کوفته سودمند بود و نخود
با قلی و تودری سپید با مماحه و پیه بط و پیه مرغ و پیه کرده بزر سودمند بود و نان پیه آگند که در وی تخم بادیان
و اندکی زنجبیل و مغزها که یاد کرده آمد و اگر مغسول در خمیر سرشته باشد و نان از آن پخته سخت باشد از بهر آنکه زنجبیل
حرارت را و قوت تخمها را بجنباند و تخم بادیان آنرا بجایگاه رساند و لک و تخم پیاز گوهر کرده را قوت دهند
و بر جای بدارند و اگر کسی لک نخواهد بر مغزها اقتصار کنند و اگر گوشت کرده را بکوبند و با پیه مرغ و پیه بط و پیه کرده
بپزند و آنرا بکشنیز خشک و تخم بادیان و زنجبیل خوش کنند سودمند بود و حقنه طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن
و نبه سازند سودمند بود و پیه کرده گداخته کردن کرده را گرم کند و فربه گرداند و طعام پیه و بابچه و خایه مرغ
نیم برشت و حلوها که تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ در وی کرده باشد سود دارد در جمله
از فربهی کرده و طعام باید که میل سختگی دارد تا سودمند بود **باب ششم** اندر ضعیفی کرده و علاج آن هرگاه که
بیماری که کرده را افتد از سوء المزاج و آماس باشند و تولد سنگ در یک هم ضعف آرنده بود و همچنین هر رنجی که رسد
از زخمی و آسیبی و پیاده رفتن و آب راندن فزون از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار
همه کرده را ضعیف کند لیکن طبیبان ضعیفی کرده آنرا میگویند که کرده از فعل خویش باز ماند و فعل کرده آنست

رگ باید زد و آب کاسنی و آب خیار بادرنگ
با شکر دادن و لک با روغن بادام

فندق

کرده باید کردن

که آب باشد کی خون رقیق که از جگر بدو آید قبول کند و بیشتری ازان خون بگوارد و بپزاند و بغذای خویش کار برد و آب
به بیرون دفع کند پس هرگاه ضعیف شود آن خون را نتواند گوارید و غذای خویش نتواند گردانید و آن همچنان که بدو
آمده باشد با خون ازوی جدا گردد و هیچ دردی نکند و اگر دردی باشد ضعیف بود و سبب ضعف کرده آن بود
که مرکز گوشت و آن کندی گوشت او باطل کرد ببب بسیاری جماع یا ببب بسیار خوردن داروهای ادرار
کننده یا ببب رنجهای دیگر که یاد کرده آمد علامت این علت آنست که بول غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت
تازه دران شسته باشند بی دردی بود و اگر دردی بود دردی اندک بود و آرزوی جماع نباشد و گاه بود که این
بول با دردهای غلیظ آمیخته باشد و اگر یکساعت بنهد رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون کفک پدید آید و این
آن بود که رکها که آن را اورده گویند قوی است و در مجاری آفتند اگر اورده و مجاری ضعیف بود هیچ رسوب
نکنند و هر بولی که پس ازان آید که طعام اندر معده هضم شود همچون آب بود و آنچه از پس هضم آید غسالی بود از بهر انکه
جگر اندر غذا تصرف کرده باشد و خون کردانیده و آنچه نصیب کرده باشد از خون بدو فرستاده و گرده ضعیف انوخرد ران
هیچ تصرف نکند و هیچ نصیب برندارد بدین سبب بول غسالی بود و گاه باشد که سبب این بول غسالی دفع طبیعت بود
بر سبیل بحران و فرق آنست که اگر سبب آن دفع طبیعت بود بیمار ازپس آن راحت یابد و لاغر نشود و باشد
که آنرا نوبتی بود معلوم و اگر ضعف کرده بیمار هیچ راحت نیابد و سست و لاغر شود و نوبتی معلوم نباشد و تبع ضعیفی
کرده و لاغری آن در دسر و درد ضعیفی چشم پدید آید علاج طریق صواب اندرین علت آنست که پس از انکه علت
محکم شود علاج کند چه اگر تا خیری کند عسر گردد و گاه باشد که با این علت در مجاری بول ریش و سنج با شد
و علاج آن اندر بابی جدا گانه یاد کرده آید اما علاج خاصه این علت آنست که اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق
و اندران قوت مقداری خون بیرون کشند و داروی مسهل و آب تخمها نهند هند البته از بهر انکه این هر دو فضله دیگر
در مجاری بول آرند و رنج عدلن زیادت شود و از جماع و اگر بادیه و ریاضت باز باید داشت و اسایش باید فرمود
و تدبیر آن باید کرد که گوشت کرده سخت و بقوه شود و تدبیر آن بشربته بود [illegible] اما بتدریج ببب سیب
باید و رب آبی و شراب مورد و شراب ریواج و شراب لیمون و غیره که بران علت که آن غالب بوده بحسب حال
کندم و قرص طباشیر و غذا عدس بآب سماق و آب غوره و آب ناردان و پاچه سر و سربزه بریشکش و گوشت
گبک و تدرو و دراج و مملو مصدص و افشره و آب سماق و آب غوره و آب ناردان و گوشت گوساله
فربه کرده و هم بدین آبها و کعک پاکیزه و سماق بر افکنده تا نافع بود و در فربهی گوشت
و اسفیدباج ها پرهیز کنند و اگر میوه ها آبی و زعرور و جهارشت موافق بود صفت قرص طباشیر بگیرند کلنجبین

وسماق پاک کرده وطباشیر وصمغ عربی وگل مختوم وگل ارمنی وقرص صندل از هریک یکدرم نشاسته بریان کرده
وتخم حماض وگلنار از هریک دو درم تخم خرفه بریان کرده سه درم حب الآس وبلوط هردو بریان کرده از
هریک سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند وببیزند وبآب سیب وآبی ترش بسرشند واقراص کنند هر قرصی یکدرم شربت
قرصی با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمده است صفت قرص دیگر بگیرند شب یمانی ودم الاخوین وگلنار وصمغ
از هریک یکدرم کثیرا دو درم اقراص کنند وهریک دو درم شربت یک قرص با شراب مورد کر شراب غوره نافع بود
صفت ضمادی که بر پشت نهند بگیرند گل سرخ وطباشیر وبرگ سماق وگل ارمنی وصندل سپید وعصاره لحیة التیس وگل مختوم
از هریک دو درم کعک بغدادی سه درم قنب خشک هفت درم بنفشه دو درم خرنوب نبطی [illegible] خشک از هریک
دو درم پست جو سه درم همه را بکوبند وبآب مورد تر وآب سیب ترش تر میکنند وبر بیغوله ران وزهار وبن قضیب می نهند
واگر لحیة التیس وخرنوب نبطی وجوز السرو وانار پوست وگل سرخ وبیخ عوسج را در آب بزند ودران آب نشینند
سخت صواب بود واگر آن آب بر کمرگاه وبر زهاره وتهیگاه او میچکانند هم ثواب بود وآن را که این علاج
اثر نکند او را در آبها که معدن شب بود می نشانند وازان آب می دهند اندک اندک از بهر آنکه این آبها مجاری را
تنگ کنند واگر ممکن بود که او را بهوای سرد تر برند صواب باشد وقی کردن در همه بیماریها کرده سودمند بود وباشد که
بیکبار زایل شود ابو الحسن بصری الزنجی میگویند بعضی طبیبان از اهل مصر از بهر این علت ضماد حلزون فرموده اند بشراب
سرشته وضربا بسبب خوردن وآبهای قابض بر پشت وکمرگاه وهمه تن مالیدن وبدترین کارها درین علت
رنج وحرکت است وبهترین بار خفتن آسان تر بود وبسیار باشد که بسبب صعبی آماس اختلاط عقل پدید آید
از جهت مشارکت غشا وبا دماغ ودرد بچشم وروی فرود آید وقی صفرائی بسیار افتد بسبب مشارکت معده باشد
وشکم باز گیرد بسبب مراجعت آماس که رودها را تنگ کند ونشاند وبول نخست سپید بود پس زرد ناری شود پس
سرخ گردد واگر مدتی سپید بماند علامت آن باشد که آماس صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت وریم خواهد کرد
ودر جمله بول غلیظ وسپید درین علت علامتی بدست واگر رسوبی نیکو کند علامت آن باشد که بخواهد پخت وسلامت
خواهد بود وهرگاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده وشکم وی نهاده است
یا آویخته ودر جایگاه تهی بادها پدید آید ورنجها صفرا گردد ودر جمله بول غلیظ وسپید درین علت علامتی بدست
واگر رسوبی سکو کند علامت آن باشد که آماس صلب خواهد شد یا دبیله خواهد گشت وریم خواهد کرد ودر جمله بول
که بخواهد پخت وسلامت خواهد بود وهرگاه که آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران در گرده
وشکم وی نهاده است یا آویخته ودر جایهای تهی بادها پدید آید از بهر آنکه واگر بر پهلو چپ خسپد آماس آویخته باشد

درنجه دارد

وریخه دارد و اگر در آماس با نزدیک جگر برآید علامت آن بود که آماس درکرده راست است از بهر انکه گرده بالاتر
از کرده جب بود و بجگر نزدیک است و اگر درد تا نزدیک مثانه فرود آید علامت آن بود که آماس دردی بود
گرانی کند و حرارتی بود نه سخت سوزان و دردی بود نه باتمدد نه سخت و بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچنین
تنهای خوفی بود و صعبی و تشنگی در دو تب در خورد صلاح و فساد خون بود و بآب تا خستن بسیار حاجت نباشد
و علامتهای اماس صفراء آنست که تب تیز بود و اماس کرانی کمتر کند و سوزش و تشنگی دارد و بیمه علامتها
صفرا که معلوم است ظاهر بود و چون علت باخر تر رسد بول غلیظ تر شود و رسولی برین سلت پدید آید چون
نخاله زرد و آنجا که خون و صفرا مرکب بود و خون غالب بود از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب بود اماس آخر بسیه
باشد و بول اندک آید و زود دازد و دیگر بسوزاند و نبض سریع و متواتر بود و علاج هردو یکدیگر بود نزدیک بود و طبیب
باندازهٔ علامتها ترکیب بادتها بشناسند و اندازهٔ ترکیب آن تدبیرهای مرکب همی فرمایند و بقراط رحمة الله گوید
اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارة غالبة علی الکلیتین فهی ملتهبتان یعنی هرگاه که بول
چربی دارد و زود بیرون آید علامت آن بود که حرارتی برکرده غالب بود و پیه او میگدازد و هم بقراط گوید من
کان بوله زیتیا و خالطه دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه بول بروغن زیت ماند یعنی چرب بود
و گاه بیرون آید علامت آن بود که درکرده بیماردرسه گرم است و هرگاه که آماس گشاده شد اگر بشانه اندر
گشاید و بریم رسد و هموار بود و گنده نبود امید بسلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر و اگر طبیعت ریم را
بجانب رود و دفع کند بد باشد و این از دو گونه باشد یکی آنکه ذات الجنب را با شخوانها و پهلوها دفع کند و بظاهر
افکند این ماده را همچنان بجانب رود و دفع کند دوم انکه ماده از کرده بجگر باز آید و از جگر بما سار یقا شود و از ما سار یقا
برده شود و گاه باشد که ماده اندر فضای شکم دفع شود و این هم بد بود و بشکافتن حاجت آید و گاه باشد که آماس پخته کرده
و گشاده شود و این جسم بشکافتن علاج باید کرد و بهم بود و اختلاط دهن درین تنها که مع آماس بود سخت بد بود
خاصه اگر اشتها بدو آن ظاهر شود و بقراط گوید اذا ظهرت علی البول تفاخات فذلک دلیل علی وجع فی الکلیتین
و ان کان المرض سیطول یعنی هرگاه که بر خر بول کفها باشد علامت آن بود که درکرده دردی است و روزگار بیماری
دراز خواهد بود علاج این علت آنست که باول علت هیچ داروئی که ادرار بول را شاید ندهند چون آب
تخمها و غیر آن خاصه اکرد انند که درین خلطی بدست از بهر انکه داروها ادرار کننده اخلاط بدرا از همه اندامها
بالاترین فرود بر موضع علت گذارند و سبب ضعفی و زبولی موضع پشتری آنجا بماند و سبب زیادتی علت گردد
و ازان نیز باز دارند اگرچه در حرارت تب و آماس تر و خشکی الخاحت بود و لیکن از بهر انکه حاجت آب خستن

برانگیزانند و اندر فرود آمدن بدین موضع چیزی با خود فرود آرد مضرت او از منفعت درگذرد بدان سبب تب از آن نیز
باز دارند آنجا که ضرورت بود صافی از سفال نو چکانیدن اندکی میفرمایند مزید و سخت سرد بنالایند تا آماس را صلب نکند
و از پختن باز ندارد و داروی سهل تیز و داروی تیز و قوی نشاید داد و هم بدین سبب که اخلاط را از بالا فرود آرد
روده که همسایه کرده است بگرداند و بعضی بکرده اند آرد صواب آن بود که قوام باد بشربتها معتدل گردانند پس استفراغ
کنند بحقنه از بهر آنکه حقنه بموضع علت زند بقوت دارو بر حال خویش بود و از بالا تن چیزی فرود آید چنانکه داروی
مسهل خورده شود فرود آرد و حقنه نیز نرم باید چون لعاب تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان و روغن گل و خیار چنبر
در علاج کرده سخت نافع است چه در حقنه وجه مسهل از بهر آنکه استفراغ او بی عنف بود و اگر ماده رقیق بود آنرا قوام دهد
و بیرون آرد و اگر غلیظ بود بنرمی بلغزاند و بالجمله بهترین مسهل آنست که ماده را بجانب روده ها آرد و رگها را بشوید و مزاج
گرم را بدل کند و ریش را پاک کند و خداوند آماس کرده را گرمابه نشاید تا علت را در انحطاط نیفتد و شربت و حقنه و
ضمادها همه نخست روادع باید پس چیزی پزاینده و تحلیل کننده باندازه حاجت بآن همی آمیزند و می فزایند
و باخر همه محلل بکار دارند و هیچ دارو سوزاننده در آماس گرم نشاید داد و اگر بضرورت و بچیزی سوزاننده حاجت آید
چیزی نرم با وی بیامیزند تا سوزانیدن آب باز دارد و چون در بول نشان پختگی پدید آید داروهای ادرار کننده
بکار باید داشت چون ماء الجبن و بنادق البزور و غیر آن ضمادها باول بنفشه و آرد جو و آرد باقلی و خطمی و صندل
و شیاف مامیثا و تراشه کدو تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند و گاه باشد که بسبب صعبی درد در ضماد
لختی پوست خشخاش در افکنده با طوتیا دهند و اگر آماس صفراء بود ضماد از موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه
و آب کسنه و کشنیز تر و آب برگ خرفه و گلاب و سرکه سازند و این چنان باشد که همه را با هم بیامیزند چنانکه
رسم است و خرقه بدان تر کنند و بر موضع کرده نهند و باخر حلبه و بابونه در افزایند و آرد جو میکاهند و روغن دی
سیره کنند با روغن کاکیان و چون باخر رسد بابونه و خطمی و قیسوم در روغن زیت بپزند و پشم پاره
بدان تر کنند و گرم بموضع ده نهند نافع بود صفت ضمادی دیگر تحلیل کننده بگیر ندارد گندم با میخته و برگ حلبه
و برگ کرنب و بیخ سوسن و شبت و خطمی و بابونه و بانگبین و روغن شیره بپزند تا چون عصیده شود و بکار دارند
و اگر پیه بط و پیه مرغ بآن یار کنند صواب باشد صفت ضمادی پزاینده انجیر را در ماء العسل بپزند تا چون
عصیده شود و اگر ماذریون و ایرسا ترکیب کنند سخت قوی بود صفت شربتی آب پزاننده بگیرند تخم کتان
بریان کرده یکمثقال نشاسته نیم مثقال این یک شربه بود این جمله که یاد کرده آمد طریق علاج این علت است
بر سبیل قانون کلی آماس اگر آماس خون بود نخست رگ باسلیق یا صافن باید زد و اگر آماس تازه باشد

رگ باسلیق

رک باسلیخ زدن کفایت باشد واگر اماس کهن باشد یا بیمار ضعیف بود رگ مابض باید زد و آین شراب دادن بگیرند
عناب گرگانی گزیده و دانه بیرون کرده صد درم عدس مقشر صد درم تخم خشخاش سپید و کشنیز خشک از هریک صد درم
و چند سفت بار بوزن همه را داروها آب روی نهند و بپزند بمقدار چهار صد درم باز آید همه را در خرقه افکنند و بکانند و بدست
بفشارند لیکن صافی بکانند و آن آب را چهار صد درم شکر سپید بر افکنند و بقوام حلاب آرند هر روز ازین شراب
بیست درم باده درم سکنجبین می نهند و اگر این شراب با شکاب دهند روا بود و اگر با آب تخم خیار و آب خربزه
و تخم کدو و تخم خرفه دهند روا بود و آب خیار و خیار با درنگ با شکر و روغن بادام سود مند بود و طعام مزور با ازعدس
و سماق و اگر اماس صفرایی بود بگیرند اگر صفرا کمتر بود دو خون پیشتر هم باسلیق زنند پس بمطبوخ هلیله استفراغ کنند
و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رگ نباید زد نخست بمطبوخ هلیله استفراغ باید کرد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر
ده درم خرما هندی پاک کرده بیست درم الوسیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان یک مشت تخم کشوث
دو مشت برگ کسنی یکدسته بزرگ برگ عنب الثعلب یکدسته ترنجبین ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است
و بدست بمالند و بپالایند و بازده درم فلوس خیار چنبر تازه در وی مالند و باز بپالایند و سه طسوج سقمونیا در اطلکی
مشوی در وی کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت آید در مدت دو درم روز دو بار یک بار بدهند و سکنجبین ساده غذا
مزوره و آب غوره و مانند آن و اگر کشکاب با شراب بنفشه دهند صواب بود و اگر شب وقت خواب شراب بنفشه
با لعاب اسپغول و شکر دهند با آب خرفه خورد صواب بود و اگر معده احتمال کند شب بر کشکاب خیسد و تا بدبد آید امید بهتر ازانکه
اماس نخستین چون بخش یافت صفاوی سازند ازارد جو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه و با طبیخ انجیر سبز
و بروغن بنفشه حرب کنند و ضماد کنند و بر موضع اماس طبیخ برگ خطمی و بنفشه و شبت و حلبه بر جکانند نیم گرم و هرگاه که معلوم
گردد که گرد اندرین ضمادها اردکر سنه و سرگین کبوتر و گرد اسپرزه بادت کنند و هرگاه که در بول ریم پدید آید از باد ق
البزور حاره نباشد صفت بنادق البزور بگیرند مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه
و تخم خطمی پاک کرده و مغز بادام و گشنیز و انشاروب سوس و تخم خشخاش سپید و کل ارمنی و تخم کرفس و بزر البنج
از هر دو دو درم و در بعضی نسخها بزر البنج یک درم آورده اند همه را بکوبند سرشته سه درم با شراب بنفشه و در جمله علاج
قروح الات بول نافع باشد صفت صفت صفوفی که ریم پاک کند بگویند سرشته سه درم با شراب بنفشه و در جمله
علاج بگیرند تخم خیار با درنگ و تخم کتان از هریک سه درم نشاسته و کل ارمنی از هریک دو درم خشخاش چهار درم
سرشته دو درم با شراب بنفشه دهند صفت قرصی که کرده و مثانه را پاک کند بگیرند مغز تخم خربزه و خیار با درنگ
و کدو از هریک پنجدرم نشاسته و مغز بادام و شهدانه از هریک چهار درم سوس شسته دم تخم خبازی و تخم خرفه

و مغز جلغوزه و مغز دانه آبی و تخم طحلب پاک کرده و بزر الحماض و مغز بادام تلخ و صمغ و صمغ بادام و کشنیز از هر یک سه درم
تخم بادیان دو درم زعفران یک درم تخم کرفس جبلی دو درم و نیم شربه دو درم با میخته خورند و نخود آب از نخود سیاه
و بسیار باشد که سبب خام ماندن و دیر پختن آماس غایة گرمی و سوزانی بود و هرگاه که مزاج باعتدال باز آید چنانک بنرمی
مایل شود زود پخته گردد و طریق این آنست که کشکاب دهند با روغن بادام و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب کدو
و اگر تب نباشد شیر خورد و شکر و طعام اسفاناخ و ملوخیا و قطف و کرنب و برگ چغندر بروغن بادام و روغن شیر تازه
و چون مزاج باعتدال باز آید استفراغ کنند بطبیخ انجیر و عناب و سپستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و خیار چنبر و اگر
این طبیخ بر سبیل شربه خورند هر روز مقدار سی درم فلوس خیار چنبر صواب باشد ثابت قوی گوید آماس کرده را بحقنها
نرم علاج باید کرد و کشکاب و روغن و شیره حقنه نرم است و اگر لعاب خطمی و لعاب تخم حلبه و لعاب تخم کتان و روغن
شیر تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع بود هرگاه که ماده سخت بد نباشد لیکن بسیار بود سکنگبین دادن صواب بود
و هرگاه که ماده سخت تیز باشد و اندک بود ماء العسل دور باید داشت و آب نیم گرم همی دادن بشربتها و مادم تا ماده را
نرم کند و تیزی آن زایل گرداند و در آمیختگی صفرا یا خون در علامتها تامل باید کرد تا کدام غالب تر است علاج در برابر آن
آمیخته باید کرد و ابن ماسویه میگوید خداوند آماس کرده و مثانه را اندر گرمابه نشاید رفت البته که زیان دارد
تا آماس از ریم پاک گردد **باب نهم** اندر صلب آماس بلغمی که در گرده پدید آید و علاج آن در بیشتر وقتها
اگر آماس گرم را علاج صواب بود و صلب گردد از بهر آنکه گرده عضوی است که هرگاه که در وی روز چند ماده بماند
سنگ شود و بدین سبب است که در وی سنگ و ریگ تولد کند و هرگاه که آماس صلب گردد باستسقا ادا کند
و سبب صلبی آماس یا ماده باشد غلیظ و سودائی یا آماس بلغمی یا آماس گرم بسبب آنکه آنچه لطیف تر باشد تحلیل پذیرد
و آنچه غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج گرم یا سرد با فراط بود و ماده آماس بسبب افراط گرمی خشک و صلب شود
یا بسبب افراط سردی بفسرد از بهر آنکه نضج آن وقت باشد که حرارت معتدل بود و سوء المزاج که مفرد بود از نضج
باز دارد چه گرم و چه سرد **علامت** اما علامت سرد بلغمی آنست که پشت گران بود و گرده فرو می کشد و تهیج اندر چشم
و روی و در همه تن پدید آید و حاجت برخاستن بول دیر ادیر بود و لون بول و براز سپید بود و قوام بول غلیظ بود
همچون گل که در آب بشوید و از آب گرم و هواء گرم راحت یابد و پشت راست نتواند داشت و نبض بطی و مسترخی
باشد و منی رقیق و سرد بود **علامتها** اما خداوند آماس سرد بلغمی را چندانکه ممکن گردد قی باید فرمود و کلنگبین عنصلی پیوسته
بکار داشتن و شراب التین سودمند بود **شراب التین** صفت آن بگیرند انجیر سکری چندانکه خواهند و آنرا بپزند در سه
وزن او آب تا دو بهره برود و یک بهره باز آید و آب از وی بپالایند و چند همه آن انگبین برافکنند و بقوام آرند

و اگر خواهند

واگر خواهند که طبع را نرم کنند بر یکمن ازین شراب مقدار دو درم شیره انجیر بر افکنند و بیامیزند و لعوق خیار چنبر نیز نیک باشد
صفت آن بگیرند عسل خیار چنبر سه جزو عسل انجیر یکجزو هر دو را با یکدیگر بیامیزند و در مشمش کنند تا غلیظ شود شربه یک کفچه
واگر انجیر را جداگانه در آب نیک بپزند و بپالایند و آن آب را بجوشانند تنها گر با اندکی انگبین پس عسل خیار چنبر بیامیزند
و بکار برند طبع را نرم کند و اماس را بپزاند و تحلیل کند خداوند خناق و خداوند اماس معده را سودمند بود و هر روز اندر
آب زن می باید نشست که اندران آب بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کشکاب جو نیم کوفته و شیح
و شبت و برگ سداب و برگ شاهسفرم و اطراف کرنب و اطراف چغندر از هر یک دسته خشک جبلی دو مشت
اشنان یکمشت تخم حلبه و تخم کتان و خطمی از هر یک یکمشت انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را بپزند و بپالایند و مقدار
هفتاد درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن شیره و پنج درم روغن بید انجیر و چهار دانگ بوره نان و نیم
همه را در هاون بمالند تا آمیخته شود و هر روز یکبار ازین حقنه بکار دارند اماس را بپزاند و ریم را پاک کند و اگر هنوز بول
غلیظ باشد و صافی نشود هر شب وقت خواب چهار دانگ ایاره فیقرا بدهند و شربتی آب گرم از پس آن جرعه جرعه
میخورد اگر بدین طریق گرانی زایل و ریم پاک شد نیک والا این حب بکار برند صفت آن بگیرند نانخواه و زیره
از هر یک یکدرم مصطکی یک درم و نیم صبر اسقوطری دو بار چند همه داروها همه را بکوبند و بپزند و آب برگ ترنج بسرشند
واگر ترنج نیابند با آب برگ بارزد بسرشند و حب کنند وزن هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب بخورد پیش از
از طعام و پس از طعام اولیتر بود تن را از رطوبتها پاک کند و مدة ماده اماس بکشد صفت ضمادی نافع بگیرند
سنبل دو دانگ مصطکی نیم درم صبر اسقوطری یکدرم مرصافی چهار دانگ همه را بسایند و موم روغنی کنند
از موم زرد و روغن یاسمین و داروها را بدان بسرشند باب دهم اندر اماس صلب سودائی که در گرده پدید آید
اماس صلب که در گرده افتد از دو حال خالی نباشد یا ماده آن خلط سودای بود یا اماس گرم یا سرد بسبب علاج
یا صواب صلب گشته بود اندرین باب سخن اندر اماس سودائی است علامتها گرانی پشت کمتر از گرانی
اماس بلغمی بود و بول سبز و اندک و رقیق بود و سبب اندکی و رقیق سده بود و اندر جانب سپرز المی باشد
خلفن و اعراض مالیخولیا و علامتهاء سودا ظاهر بود و گرده بدان صعبی نباشد لیکن باشد که پشت همچون کمان شود
و راست نتواند کرد و سرینها لاغر و ضعیف گردد و جمله اندامهاء فرو هشتن ضعیف و لاغر شود و باشد که بسبب سده
و ضعیفی قوتهای گرده آب که با کیلوس بجگر اندر آید از خون جدا نگردد و با خون اندر رگها بگذرد و با اندامها رسد
و باستسقا باز گردد و هرگاه که با خون آمیخته بود رنگ بول رنگی بود گرفته و بتازی آنرا بکه گویند و هرگاه که صفرا
آمیخته بود با خون بول سرخ و درفشان بود و بتازی مشرف گویند نخست قانون که در باب گذشته یاد کرده

آمده است پیش باید گرفت و بران طریق رفت و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود
مارالجبن که بسکنگبین افتیمون کرده باشد می باید داد چنان که اندر کتاب سیوم یاد کرده آمده است و اطریفل بزرگ
بکار داشتن سود مند بود و از غذا بزیره با اقتصار باید کردن تا آن وقت که اندر بول اندک مایه رنگی پدید آید پس
رگ باسلیق فشاردن و حقنها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و این ضماد نابر نهادن صفت
ضمادی که ابوالحسن الثراجی میکوید ابوطاهر الطبیب اندرین آماس این ضماد بکار داشتن بگیرند تراشه کدو تر
و تراشه خیار و سکوفه بید و برگ خبازی و همه را بکوبند و آب بکشند و اندر ها ون سرب کنند و بستانند
بسیار تا کبود شود و چیزی از سرب حل کشته با آن بیامیزد و در دغن بنفشه مقداری برجکانند و باز بستانند تا همه یک چیز
کردد پس لختی برگرده طلی کنند و خرقه کتان بدان باقی تر کنند و بر موضع کرده بوشند و هر وقت که خشک شود
باز تر کنند این ضمادی است که همه آماس صلب سودائی را تحلیل کند و ابوالحسن یحیی میکوید من اندرین ضماد
آب کسنی و آب کشنیز تر زیادت کردم و اندر علاج نوبتی قضیب بکار داشتم سخت نافع بود و یا اندک فصد
وقتی و بر تین فرمان نمی برد در مدت چهل روز علت زایل شد و می کوید مقصود از باز کشتن این قصه آنست که معلوم
کردد که اثر این ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ چکونه خویست و با فایده باب یازدهم اندر آماس صلب که از آماس کرم
یا سرد تولد کند در کرده علاج آن علامت این علت آنست که نخست آماس کرم یا سرد بوده باشد لیکن صلب کشته اما اکر
آماس خونی بوده باشد چون صلب کردد از دردی اندک خالی نبود و علامتهای خون ظاهر باشد و اکر صفرائی بوده باشد
علامت تشنکی و علامتها و صفرائی خالی نباشد و اکر بلغمی بوده باشد درد و سوزش نباشد و کرانی کند و اکر سودائی بوده
باشد نخست صلب بوده باشد و اکنون صلب تر از همه انواع بود بی درد باشد و نه حس و این حسرت بود نخست بباید دانست
که علاج آماس صلب که در کرده باشد دشوارست و اکر زود بعلاج مشغول نشوند عسر کردد و باشد که ریم کند و در بول ریم و
زرداب پدید آید آماس کداز کیرد و ریم هر چه سپید تر دهموار تر بود امید وار بود و هر چه رنک آن تیره تر
و بوی ناخوش تر و قوام هموار تر علاج آن دشوار تر بود بود و علاج آماس آنست که اکر مانعی نباشد رک باسلیق زنند
و کنکاب با شراب انجیر با شراب بنفشه دهند و این حقنه بکار دارند بکیرند خسک یکمشت بزرک و اطراف کرنب
و اطراف جعتدر از هریک یکدسته خطمی در صره بسته و سوسن در صره بسته از هریک یکمشت انجیر بستی سی عدد
پرسیاوشان یکمشت بزرک تخم خیار با دزنک و تخم خربزه از هریک مشتی نیم کوفته همه را بسرند و به بالایند و مقدار
رطل بغدادی بکیرند و سه زرده خایه مرغ خام برافکنند و مقدار با نزده درم یا بیست درم روغن شیره خالص بادی
بیامیزند چنانکه همه یکی شود و سه بار کار دارند و موضع کرده را به پنبه و به مرغ و مغز ساق کاو چرب کنند و این ضماد

و حال زرد و سرخ باشد و یک طرف سیاه

برنهند بگیرند تخم کتان و حلبه و تخم خبازی از هر یک پنج درم شب بابونه و خطمی از هر یک چهار درم مقل و اشق و علک البطم
از هر یک سه درم مقل و اشق را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند و راسخ را در نرم کردن آماسهای صلب بهتری
خوبست و هرچه اندر علاج آماس جگر که صلب گردد یاد کرده آمده است اندرین باب بکار دارند از شربتها و ضمادها
و غیر آن و غذا سبوس آب با انگبین و روغن بادام فرمایند و مزوره ماش مقشر و خبازی کراسفاناخ در وی پخته
و زیره با شیرین کرده با انگبین کرده بشکر و اندر آماس کرده از جماع پرهیز باید کرد و اگر جماع کنند علاج ناپذیر گردد و هرگاه که
آماس ریم کند و در بول آمدن گیرد اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق زنند و کشکاب دهند با شراب خشخاش کر با
شراب بنفشه کر با شراب انجیر و اگر حرارتی نباشد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم کدو همه پاک کرده بکوبند
و هر سه روز مقدار پنج درم بدهند و اگر بول ریم باز ایستد هر روز سبوس آب دهند با شکر و روغن بادام و اگر حرارتی غالب
نبود مسکه و انگبین دهند با ماء العسل ریم باز آید و هرگاه که ریم باز ایستد بدان قناعت نشاید کرد مگر که درد و گرانی
بان زایل شود و قاروره صافی شود و مدتی بران حال بماند تا بران اعتماد شاید کرد پس اگر هنوز گرانی مانده باشد
شراب انجیر می باید داد و شیر خر با قرص کاکنج سودمند بود و بسیار باشد که آب تخمها ریم را پاک کند صفت سفوفی
که ریم باز گرفته را بگشاید و پاک کند بگیرند قطراسالیون سه درم راسن خشک کرده یکدرم و نیم تخم هلیون دو درم تخم خرفه
یک درم و نیم درم تخم بادیان و انیسون از هر یک درمی همه بکوبند شربت دو درم بامداد و دو درم شبانگاه با شراب انجیر دهند
صفت ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و قطراسالیون و صمغ البطم و قصب الذریره
و برگ علیق و راسن خشک و برگ خشک از هر یک برابر ضمادی سازند با موم و روغن خیری و بگرمابه و آب نیم گرم
بر موضع کرده ریختن نافع بود خصوصاً بناشتا ضماد بر نهادن و شربتها که یاد کرده آمد می دادن صفت شرابی که
روده را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و دوقو و مورد و قطراسالیون و خسک جبلی و تخم هلیون و راسن
خشک و عنصل مشوی همه برابر جمله در سرکه بپزند تا مهرا شود و به پالایند و بر نیمن ازین سرکه یکمن انگبین بر نهند و بقوام
آرند شربت بیست درم و کرده را بروغن بنفشه چرب باید داشت و اگر ریم بآسانی همی پالاید این شراب نشاید داد
صفت قرص کاکنج بگیرند گل سرخ و طباشیر و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل قبرسی از هر یک
دو درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک سه درم کهربا یکدرم و نیم ریوند چینی یکدرم بسد و مروارید از هر یک
دو درم کاکنج سی عدد همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و اقراص کنند هر یک سه درم هر روز یک قرص
با چهل درم شیر خر بدهند و سه ساعت صبر کنند پس آشامه از سبوس آب دهند و از گوشتها گوشت کبک و طیهوج
سودمند بود صفت سفوفی که او را مجموع گویند گل سرخ و طباشیر و آرد غبیرا و آرد عدس و کاکنج و برگ سماق

وپست بنق و بستانی و بوزیدان و تودری و تخم خشخاش سیاه و بزرالبنج و پوست اناج از هر یک یکدرم و نیم بسد
و کرویا و ریوند چینی و گل ارمنی و گل قبرسی و قیمولیا و حب القلب و جلغوزه و تخم کرفس از هر یک یکدرم تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم خرفه و تخم پنجنگشت از هر یک دو درم دانه مویز و خرنوب شامی از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیزند
شربتی هر بامداد سه درم و شیر خر از پس وی یک قدحی کوچک و هنگام خواب دو درم با آب سرد این سفوف آن وقت
باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضماد نیز ازین گونه باید کرد صفت آن بگیرند اقاقیا
و حضض از هر یک درمی و دانگ دو دانگ آرد کرسنه دو درم ارد جو سه درم کعک بریان کرده سه درم گل سرخ
و گلنار و شیاف مامیثا از هر یک یکدرم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یکدرم کندر در افزایند و همه را بسایند و آب
برگ مورد تر بسرشند و ضماد کنند سودمند بود و این ضماد باید که جز بوقت طعام خوردن بر ندارند و همچنین طبیبی آورده
که آب مورد تر تنها بر نهادن نافع بود باب دوازدهم اندر بثره و جرب که گرده را و جمله آلات بول را پدید آید
و علاج آن اگر بثره اندر گرده بود تنها علامت وی آنست که درد و سوزش لازم بود و درد گرده حرارتی و رسوبی عظیم بود
باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای بول و اندر قضیب باشد و اگر این را زود علاج کنند
زود بهتر شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت گرده آنست که خارش اندر گرده باشد
که در بول لعابی غلیظ همچون گل دواب بیرون آید و اگر جرب در مجریها و اندر قضیب بود خارش اندرین قضیب
و بیغولهاء ران بود و بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید و اگر در مثانه بود خارش
لازم بود و هرگاه که جرب محکم شود اندر بول رسوبی قشاری و نخالی پدید آید علاج این علت را علاج بفصد و حجامت
مگر گاه باید کرد و داروی مسهل نباید داد از بهر آنکه داروی مسهل ماده را از بالا فرود آرد و هیچ زیادت نکند و ترتیب علاج
برین گونه باید نخست اگر مانعی نباشد و قوت برجای بود رگ باسلیق باید زد پس هرگاه که حجامت کردن پس حقنه
بکار داشتن صفت حقنه بگیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک از هر یک مشتی اطراف چغندر از هر یک یکدسته
تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه و سبوس گندم و خطمی از هر یک یکمشت سپستان و عناب گرگانی از هر یک
مشتی جو کوفته دو مشت بپزند چنانکه رسم است مقدار هفتاد درم بستانند و پانزده درم روغن بنفشه بر افکنند
و ده درم شکر سپید و نیم درم نمک سوده همه با یکدیگر بیامیزند و هر روزی بکار برند و بریق هر سه روزی قی کنند و از پس قی
هیچ طعام و شراب نخورند مگر جلاب گرم مقدار پانزده درم و طعام او اسفیدباء جرب دهند و اسفاناخ و کاسنی و آنچه
بدین ماند و چون روزگار دراز شود طعام او از غوره و سماق و انار دانگ و آنچه بدین ماند لیکن پس ترش نباید
و از پس این استفراغها سفوف بکار دارند صفت آن بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک پنجدرم

شرانک

جرب

نشاسته

نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یک دو درم تخم خشخاش سپید و بزرالبنج سپید از هر یک دو درم رب سوس چهار دانگ
تخم خرفه ده درم همه را بکوبند و ده درم بزرقطونا با وی بیامیزند شربه هر بامداد سه درم با هفت درم شراب انجیر
و شراب شاهتره جوشانیده و پانزده درم شراب شیرین و اندر سر قضیب شیاف ابیض از شیر زنان و روغن گل سوده
اندر چکانند و بهترین چیز در آب گوگرد نشستن است و از آن آب خوردن و بوالحسن البرغی میگوید مردی را این علت
پدید آمد و رنجی صعب کشید او را بفرمودم تا بآب گوگرد زود در وی نشیند و از آن آب بخورد برفت و از پس
ده روز باز آمد بنه رنج از وی زایل گشته بود و آنجا که آب گوگرد نباشد گوگرد را بسایند و در شراب بجوشانند و از آن
شراب اندک اندک میخورند و هم ابوالحسن میگوید طبیبی را دیدم که اندرین علت آب آهنگران فرمود خوردن
و کنیزکی هندو را این علت افتاد ابوطاهر طبیب بفرمود تا پنبه بآب آهنگران تر میکنند و بر می دارند کنیزک
این علاج میکرد بزودی علت زایل گشت صفت سفوفی سودمند بگیرند طباشیر دو درم تخم خرفه سه درم
صمغ پارسی و نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم ریوند چینی یکدرم انبرباریس پاک کرده هفت درم مامیران
چینی یکدرم کنجد سپید بریان کرده پانزده درم گوگرد خوردنی ده درم شکر طبرزد بیست درم مغز تخم خیار
و خیار بادرنگ از هر یک ده درم شربه سه درم با پنج درم لعاب اسبغول و شب وقت خواب دو درم با آب
کسنی و میدهند و در گرده و قضیب و زهار و حوالی آن روغن گل گرم کرده می مالند و هر سه روز در گرمابه می شود
و در آن نرمی نشیند نافع بود صفت حسوی سودمند بود بگیرند کنجد بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم
نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم کنجد را بکوبند و آشامه سازند چنانکه رسم است و روغن بادام بر افکنند
و بدهند و آورده که شیر خر اندرین علت نافعست باب سیزدهم اندر بول خون و شکافته شدن رگی اندر گرده و اسباب
خون آمدن از مجری بول هفت نوع است یکی بسیاری خون است اندر همه تن و یا در رگها گرده یا بدان
سبب رگی گشاده شود یا بیشتر دوم آنکه طعامها و داروهای گرم و تیز خورده بود چون پلپل و سپندان و سیر
و فرفیون و صمغ سداب و جندبیدستر و مانند آن سیوم آنکه چیزی گران بردارند یا از جای بجهند یا مانند این جماع کنند
که قوت بدان موضع رسد یا زخمی و آسیبی بر موضع گرده رسد و رگی گشاده شود یا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم آنکه
تری غلبه کند آغشته و نازک شود و خون از وی بیرون شود ششم آنکه بادی در گرده افتاده باشد و رگها را از هم باز می کشد
و بطرقاند هفتم آنکه بسبب صعبی گراز و سوء المزاج سرد و خشک رگی بطرقد و این اسباب یا اندر گرده افتد یا اندر مجری بول
که میان گرده و مثانه است یا اندر مثانه علامتها اما آنچه سبب بسیاری خون بود گاهی بول آمیخته آید و گاهی خون صرف آید
و بسیار آید و امتلاء رگها و علامتهاء خونی بران گواهی دهد و آنچه سبب آن خوردن طعامها و داروهای سرد بود

اسباب آن علامت آن پدید بود و خون کی بیرون آید گرم و سوزان بود و آنچه از زخمی و آسیبی و رنجی باشد اسباب آن
و علامت آن پدید بود و ناگاه افتد و یکبار بسیار بیرون آید و آنچه از بسیار جماع بود همچنین است علامت آن پدید بود
و آنچه از غلبهٔ رطوبت افتد علامتهای رطوبت بران گواهی دهد و اندک اندک تراید و آنچه سبب آن سوء المزاج
سرد و خشک بود علامتهای آن اندر جایگاهش یاد کرده آمده است و به باید دانست که آنچه از گرده آید بود و از
منش گشتن خالی نباشد و گاه نبود و در جایگاهش یاد کرده آمده است و به باید دانست که آنچه عقله شده باشد
یعنی بسته شده بود و همچون پارهٔ جگر بیرون آید و الم در پشت و پهلوها ظاهر بود و آنچه از مجریها آید بیغولهای آن
و تهی گاه از آن خبر دهد و اندک بود و آنچه از مثانه آید سخت اندک بود از بهر آنکه در مثانه رگهای بزرگ که در وی
خون بسیار بود نیست و گاه باشد که خون از قرحه آید که در گرده باشد لیکن خون صرف بود و گاهی با بول
آمیخته بود و علامتهای قرحه و علاج آن اندر بابی جداگانه یاد کرده آید علاج بنگرند اگر مانعی نباشد
از هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و با اندازهٔ قوت خون بیرون کنند و از طعامهای غلیظ و شربتهای ادرار
کننده باز دارند و سفوفی کاکنج دهند صفت آن بگیرند کهربا یکدرم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر
گل مختوم گل قبرسی نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک درمی و کاکنج بیست عدد و صمغ الکمکام دو درم این
داروی است که از یمن آرند و زنان از بهر قرطم بکار دارند و این دارو را ضرو گویند و ودع محرق و بسد و عقیق
از هر یک یکدرم همه را بکوبند یک نیمه ازین دارو باب لسان الحمل بسرشند و دیگر نیمه بکار دارند هر بامداد
از آنچه سرشته باشند یکدرم با مقدار پانزده درم شراب مورد گر شراب غوره گر شراب ریواج بدهند
و آنچه است مقدار چهار درم یک وزن آن تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده بکوبند و با آن
بیامیزند و شبانگاه وقت خواب دو درم با شراب مورد گر یا رب آبی بدهند و اگر آب و تشنگی و حرارت
غالب بود این معجون و سفوفی با کشکاب دهند و از پس سه ساعت سکنگبین سفرجلی دهند و تامل کنند
اگر این خون که می آید سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن وقت که ببینند رقیق شد پس باز دارند ابو الحسن
الترنجی میگوید چیزی نادر شنیده اندر علاج خون آمدن از گرده و آن چنان است که گوشت ماهی که آنرا
بتازی السمک الحیة الهاربا گویند و بپارسی مار ماهی بسوزند تا سیاه شود و یک جزو از آن و یکجزو گل مختوم و یکجزو سعد
همه را با یکدیگر بکوبند و با یکدیگر بیامیزند شربه یکدرم با پانزده درم شراب مورد گر شراب غوره گر شراب
گر شراب ریواج بکار برند صفت سفوفی که قسیر چنین بکار داشته است بگیرند اظفار الطیب فرانک قاقیا
و کندر و بلوط برابر همه را بسایند شربه دانگی و نیم با آب سرد دهند صفت اقراص کهربا از بهر این علت بگیرند

کهربا پنج درم

کهربا پنج درم گلنار و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک دو درم و نیم کندر دو درم تخم کرفس یک درم افیون دو درم قرص کنند
هر یک بوزن یک مثقال شربت یک قرص با نعنع و سماق دهند صفت اقراص شب بگیرند شب یمانی یک درم کثیرا دو درم
صمغ نیم درم دم الاخوین گلنار از هر یک یک درم همه را با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند صفت قرص دیگر بگیرند
کثیرا تخم خشخاش گل ارمنی عصارهٔ لحیة التیس صمغ الوسیاه کهربا راستارست با آب لسان الحمل بسرشند صفت
قرصی دیگر بگیرند تخم خیار و نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم گلنار دو درم سک یک درم با آب لسان الحمل قرص کنند و عصارهٔ
مورد و عصارهٔ کلتر و عصارهٔ برگ اسپغول و عصارهٔ لسان الحمل با اندکی گلنار و سرد کوزن سوخته و عصارهٔ لحیة التیس
بسر قضیب اندر چکانیدن سودمند بود و در ابهار نشانیدن سخت نافع بود و ضمادهای قابض بر نهادن صفت
آبزن قابض بگیرند برگ مورد تر و مازو و گلنار و جوز السرو و انار پوست و گلسرخ همه را بپزند و به پالایند و اندر وی نشانند
سودمند بود صفت ضماد بگیرند عدس مقشر و آبی جبلی قابض و حب الآس و تخم خشخاش و پوست و همه را بکوبند
با عصارهٔ برگ مورد تر بسرشند و بر موضع کرده نهند و اگر از قیاس و گلنار و سماق درین ضماد زیادت کنند صواب بود
و از همه حرکتها و از جماع باز دارند و طعام سماق با و غوره با و انار با و بابچه و بالوده بنشاسته و روغن بادام فرمایند
و آنرا که بقی حاجت آید قی بر طعامها چرب و شیرین فرمایند و بر کشکاب و هیچ داروی تیز از بهر قی ندهند و ابو الحسن
الترنجی میگوید اندرین باب علاجهاء غریب بسیار شنیده ام که اندر کتابها نیست و آن آنست که از معتمدی شنیدم
که مقدار یک حبه نوشادر با یک درم گل مختوم سوده بیاشامیدم فرمودم همان روز خون باز ایستاد و میگوید در بصره پیرزنان این
علت را علاج میکردند بخایهٔ شترمرغ و زنان غنچه می کردند و بر اثر آن شراب قابض می دادند و من یکی را این حکایت
کردم و بیازمودم همان روز خون باز ایستاد و عسر البول را هم علاج کردم و می گویند که این خاصیت خایهٔ شترمرغ راست
و هم او میگوید بغداد مردی اصفهانی را این علت بود و رنجها دید و لاغر شد پس از مدتی دیدم او را بحال سلامت
باز آمده از وی پرسیدم که آن علت زایل شده است یا نه گفت اتفاق افتاد که سبیلهٔ هزل خیار بریان کرده
خوردم و علت زایل شد من او را گفتم همانا که ماده زایل شده بود و این اتفاق بیفتاد نوکمان بردی که خیار
سود داشت مردی سوگند خورد که بر بسیار کس آزمودم و همه را سود داشت و باز بستن فم گرمابه است هندوکه او را
بیاموخت و بخورد و علت زایل شد باذن الله عز و جل و اگر سبب علت سوء المزاج سرد و خشک بود
حقنه که از سر بز و گوشت کبوتر بچه و روغن و نبه سازند سودمند بود و پیه آگند که مغزها کرده باشند کی با اندکی بادیان
سودمند بود و در طعامها پیه بط و پیه مرغ خانگی می باید کرد و هر پیه و بابچه و خایهٔ مرغ نیم برشت و حلوا فانید با تخم
خشخاش سودمند بود و روغن یاسمین و روغن سوسن مالیدن و در موضع کرده نافع افتد و اگر سبب علت

زخمی و آسیبی بود رگ باید زد و طعامهاء سبک باید فرمود و ضمادها از گل ارمنی و صبر و حضض و اقاقیا و مر باید فرمود
بسرکه و گلاب سرشته و قی سخت نافع بود و اسهال حاجت آید اسهال بحقنه نرم باید و اگر سبب غلبهٔ تری بود
نخست قی باید فرمود و علاج سوء المزاج تر کردن چنانک در یاد کرده آمده است و اگر سبب علت داروی تیز خوردن بود
بهترین کار آن بود که در حال قی کنند و پس شیر تازه میخورند صفت حسوی که بدان قی فرمایند بگیرند بر صد درم شیر گاو
سی درم روغن گاو سی درم همه بجوشانند چندانک روغن گاو بگدازد پس پنج درم آرد سمید در افکنند و بجنبانند تا هموار شود
و بدهند نیم گرم دهند شربتی تمام تا قی کند و اگر این حسو بهر غذا و علاج دهند روغن گاو ده درم کنند و شیر را بارد بهتر بجوشانند
و اندک شکر در افکنند و اندک روغن بادام بر چکانند در همه انواع این علت نافع بود باب چهاردهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول علاج آن هرگاه که بطریق بول خون آمده باشد و بی علاجی صواب ناگاه باز ایستد و بول بدشواری
بیرون آید و در گرده و مجاری بول گرانی و تمدد پدید آید بباید دانست که خون در گرده یا مجاری بول بسته شده است
و بی خلاف علاج از داروهای مفرد که خون بسته را بگشاید مر است و قردمانا انار و عود و ایرسا و حب البلسان و اظفار الطیب
و پنیر مایهٔ خرگوش و غاریقون و زراوند طویل اما هر یک مثقال با سه وقیه آب کرفس باید داد کربا سکنگبین بزوری
کربا سکنگبین ساده و قردمانا همچنین یکمثقال هم با آب کرفس کربا آب گرم و عود فاوانیا دو درم با آب گرم و اظفار
الطیب دو درم با آب گرم و حب البلسان دو درم هم با آب گرم و پنیر مایهٔ خرگوش یکدرم تا یکمثقال اندر نخود آب
و غاریقون یکمثقال در نخود آب و زراوند یکمثقال هم در نخود آب یا در آب گرم یا در شراب ممزوج یا در سکنگبین
و اگر شب را بسوزند و خاکستر آن مقدار یکدرم با پنیر مایهٔ خرگوش بیامیزند و بابونه و سداب اندر آب بپزند و بپالایند
و با این آب چند روز بدهند خون بسته را بگشاید و سکنگبین پیوسته خوردن مجریها را پاک کند باب پانزدهم
اندر قرحه گرده و هم التهاء بول و معالجات آن التهاء بول گرده است و مثانه و مجریها که میان هر دو است و این
مجری ها را طبیبان بتازی برانج گویند و تفسیر برانج بزفان اهل خراسان موری است و اسباب ریش گرده
و مثانه و مجریها همه یکسانست و علاج نیز هم بیکدیگر نزدیکست لیکن علامتهاء هر یک دیگر است اما اسباب قرحه
سه نوع است یکی سببی از اسباب تفرق الاتصال چون گذشتن خلطی تیز که بران التهاء بگذرد و آنرا بسوزد و بخراشد
و چون گذشتن سنگی از سنگها که در گرده تولد کند و از آن موضع جدا گردد و در مجاری بگذرد و آنرا بخراشد و ریش کند
و بسیار باشد که در اندامی دیگر که بالاء گرده است ریشی بود و پخته گردد و ریم کند و ریم از وی فرود آید و بر التهاء بول
بگذرد و آنرا بسوزد و ریش گرداند دوم اکل آماس گرده پخته شود و ریم کند و بگشاید سیوم آنکه رگی بطریق یا بگسلد و خون
تراویدن گیرد و علاج صواب برود یا بثره کوچک برآید و خداوند علت علاج نیابد تا تغافل کند و بثره و موضع رگ بدین سبب ریش گردد علامتها

اگر قرحه اندر گرده

اگر قرحه اندر گرده باشد علامتها خاصه او آنست که درد اندر کمرگاه باشد و بجانب پهلوها که آنرا اضلاع الحالب گویند همی رسد
تا بهبه تبازی العظن گویند و یا برانها فرود آید و از بالا گاه باشد که تا بکتف برآید و تشنگی غالب بود و از مرمش کشتن
و عسر البول خالی نباشد از دردی قرار بود و بآب بوسور شش صعب بود و نبض صلب باشد اگر قرحه در مجریها و برابج
بول آن درد زناف و تهی گاه و سپنولها ران بود و بول اندک و بدبوی آید و بوقت آمدن بول درد سخت تر شود
و اندر بول گوشت پارها رقیق و کوچک بیرون آید همچو بشره ماهی خورد و علقه و گوشت پاره نباشد و در بم سخت اندک آید
و اطراف سرد می شود و باشد که همه تن سرد شود که تب نایی هیچ گرم نشود و اگر قرحه در مثانه باشد درد اندر زنار
وبن قضیب باشد و بخواهران بیمار خبر صید هد و هیچ بول بچون و ریم نباشد و خون او رقیق باشد و اندک و اگر در گرده تنها باشد
یا در مثانه تنها یا در مجریها تنها بود علامتها خاصه هریک جدا گانه باشد و اگر در مجریها و مثانه نیز باشد همه علامتها که یاد کرده آمد
بهم باشد و صعبی علت و سهلی آن از صعبی و سهلی اعراض علامتها معلوم کردد علاج اما اگر قرحه در گرده باشد و علامتها
خاصه آن ظاهر باشد نخست نگاه باید کرد درد در جانب راست است و یا در جانب چپ اگر در جانب راست باشد
از دست راست رگ باسلیق گشاید اگر مانعی نباشد و اگر از جانب چپ است از دست چپ رگ باید زد و اگر در هر دو
جانب باشد رگ از هر دو دست باید زد از بهر انکه علامت آن بود که قرحه در هر دو کرده بود و اگر قرحه در مجریها بود
رگ صافن زدن اولیتر بس تدبیر آن باید کرد که قرحه را بشویند و ریم از انجا پاک کنند بس تدبیر رویانیدن جراحت
کنند اما اگر تب می آید و مزاج گرم نباشد قرحه را بدین طبیخ و مانند این پاک کنند بگیرند بیخ گرنش و بیخ بادیان
و اذخر هر سه را بنیز ند و بالایند و با ماءالعسل بیامیزند و می دهند صفت سغوفی گرم که ریم را پاک کند بگیرند قطرا
سالیون و تخم گرنش و انیسون و فور موریس خشک و مغز تخم خیار با درنگ و مغز تخم خربزه همه را بکوبند سه بکدرم
با ماءالعسل دهند صفت سغوفی دیگر بگیرند و تخم گرنش و تخم بادیان و انیسون و قطرا سالیون و زوفا خشک از هریک
دو درم کندر سه درم شربة دو درم با بیست درم ماءالعسل و طعام گوشت کبک و طیهوج و کنجنک و مانند این فرمایند و اگر
تب همی آید و مزاج گرم بود قرحه را و مجریها را با آب تخم خربزه و تخم خیار و خیار با درنگ با جلاب گرم با ماءالعسل آمیخته
بشویند و اگر احتمال کند با مغز این تخمها تخم کاکنج بکوبند و با آمیخته کرده با جلاب بسرشند و مغز جلوزه کوفته و اندکی
تخم گرنش با ماءالعسل کرده و مثانه را از ریم پاک کند و شیر خر با آب تخمها، باشکر درین علت سخت نافع بود
و طعام مزوره فرمایند از غوزه و سماق و انار دانک لیکن سخت ترش نسازند و اگر قرحه پاک نباشد و ریم با زاید
بیمار را در آبزن باید نشاند و اندر آن آب خشک در بر سیاوشان و سبوس کندم و بر نجاسف و اندکی سرگین کبوتر
بختن و موضع کرده را و سپنولهای ران را و زنار را بر روغن حرب داشتن و اگر آمدن ریم با درد صعب بود در سغوفها که

یاد کرده آمده است بزر البنج و قشور اللفاح و شیح و بیخ و افیون باندازهٔ حاجت زیادت کنند و در آب زن پوست خشخاش
اندر بزند و شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده آمده است اندر شیر زنان حل کرده با روغن بیامیزند و در قضیب چکانند
بزراقه و مثانه را بروغن گل چرب دارند پیوسته صفت حقنه که درد را بنشاند بگیرند کشک جو و سبوس گندم و برگ
عصا الراعی و برگ لسان الحمل همه را بپزند همچو کشکاب و بپالایند و روغن گل بگیرند و یا سه همسنگ روغن آب عصا الراعی
گر آب لسان الحمل بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ازین روغن ده درم با چهل درم
ازین کشکاب بیامیزند و نیم گرم کرده بکار برند صفت سفوفی که درد را بنشاند بگیرند بزر البنج دانگی افیون نیم دانگ
مغز تخم خیار یکدرم این همه یکشربه بود در حال درد بنشاند و شراب خشخاش و شیر خر درد را بنشاند و همچنین اقراص کاکنج
درد را بنشاند و قرحه برویاند صفت آن بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک ده درم گل ارمنی و صمغ
عربی و کندر و دم الاخوین از هر یک دو درم و نیم تخم خشخاش سپید و مغز بادام شیرین و رب سوس و نشاسته
و کثیرا از هر یک دو درم تخم کرفس دو درم افیون یکدرم کاکنج خشک شش عدد شربه سه درم با شراب بنفشه سودمند بود
صفت نسخهٔ دیگر عیسی بن سهار بخت بگیرند بزر البنج و تخم کرفس از هر یک سه درم تخم بادیان دو درم زعفران
و بزر الحماض و مغز جلغوزه و افیون و مغز بادام تلخ کوهی از هر یک سه درم کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیار بادرنگ
کرده دوازده درم شهدانه شش درم همه را بکوبند شربه سه درم بآمیخته و در بعضی نسخها کاکنج پنجاه عدد است
و کاندر مقدار دو درم است و پس از آنکه ریم پاک شده باشد و خون صافی بی ریم همی پالاید تدبیر رویانیدن جراحت
باید کرد و اقراص خشخاش درین باب سخت نافع است صفت آن بگیرند تخم خشخاش سپید و سیاه
از هر یک دو درم بزر البنج چهار دانگ کثیرا و صمغ عربی نشاسته گل ارمنی و گل فرسی و گل مختوم و گل سرخ و گلنار
و گل سماق از هر یک یکدرم طباشیر و کهربا از هر یک یکدرم و نیم کندر و نیم درم ریوند چینی دو دانگ همه را بکوبند
و به بیزند و بآب برگ لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند شربه یک مثقال با دو درم سکنگبین سفرجلی گر با کشکاب
و اگر اندرین قرص دم الاخوین و حب الآس و قرطاس محرق زیادت کنند قوی و زداینده تر بود و اگر قرحه
در مثانه بود اندر سفوفها حب القلب و ودع محرق و بسد و مروارید خورد زیادت باید کرد و روغن گل که در چکانند
با عصارهٔ لحیة التیس نباید جوشانید تا قوت آن گیرد از بهر آنکه مثانه عصبانیست و قرحهٔ آن دیرتر درست شود
و جراحت آن دشوار روید و بر موضع کرده و تهی گاه ضمادی قابض می نهند صفت ضماد بگیرند ارد جو و کعک بغدادی
بریان کرده و گل و گلنار و حضض و شیاف مامیثا و برگ سماق و خرما و قنب همه را بکوبند و بآب برگ لسان الحمل
بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند گل سرخ و گلنار و سماق و کندر و برگ مورد و گوشت سیب و آبی ترش

برابر همه را

برابر همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند یا باب و اگر برگ عوسج و خرنوب نبطی و انار پوست در آب بپزند و خرقه
بدان تر کنند و بر موضع کرده و تهیگاه و بیغولهاء ران و بر زهار می نهند سخت نافع بود و اگر قرحه اندر مجریها بود ضماد
گاه گاه بر باید نهاد پیوسته نباید نهاد صفت معجونی رویاننده و ریزاننده بگیرند مقل و صمغ البطم و گل ارمنی و گل
مختوم و قبرسی و قیمولیاء مغسول از هر یک دو درم طباشیر و صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک درم تخم لسان الحمل
سه بسد و کهربا و سرو کوذن سوخته از هر یک یکدرم شربه یکدرم و نیم با شراب خشخاش کربا رب سیب و مانند آن صفت
سفوفی دیگر رویاننده و پاک کننده بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک پنجدرم گل ارمنی و قبرسی و مختوم
و کشنیز و نشاسته و کثیرا و صمغ فارسی و تخم خرفه و طباشیر از هر یک دو درم تخم کرفس و انیسون و زوفا خشک
و دم الاخوین و کهربا از هر یک یکدرم ریوند چینی یکدرم و نیم همه را بکوبند شربه سه درم با شراب ریواج و مانند آن
و صمغ فارسی که درین سفوف همی آید صمغ آلوست صفت پاک کننده و رویاننده بگیرند صمغ پارسی و صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته و تخم خرفه و طباشیر و گل مختوم و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ برابر همه را باب لسان الحمل قرص کنند
شربه از دو درم تا سه درم با آمیخته کربا شراب شیرین و اگر مزاج گرم بود با آب لسان الحمل کربا لعاب اسبغول کربا
کشکاب دهند صفت قرصی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز شسته و خشک کرده دو درم آهک صدف کراهی معمود
بسرکه و آب شسته و خشک کرده هفت کرت نیم درم قرطاس سوخته و دم الاخوین و حب الآس از هر یک یکدرم
و نیم صمغ البطم یکدرم همه را بکوبند و بشراب شیرین بسرشند شربه یکدرم با شراب مورد کربا شراب سیب و آبی
و غیر آن صفت اقراص شب بگیرند سروی کوذن سوخته و کثیرا و شب یمانی و گل ارمنی مغسول و گلنار
و تخم خرفه همه را برابر بکوبند و بآب برگ خرفه بسرشند شربه دو درم صفت نسخهٔ دیگر بگیرند شب یمانی و دم
الاخوین و گلنار از هر یک سه درم کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم اقراص کنند بآب برگ خرفه شربه دو درم
با شراب مورد صفت اقراص کهربا بگیرند کهربا و کثیرا و نشاسته و صمغ و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یک سه درم
گلنار دو درم اقاقیا یک درم و نیم و در بعضی نسخها کهربا یکدرم است همه را بکوبند و بآب برگ لسان الحمل اقراص کنند
شربه دو درم بآب سماق و اگر باستفراغ حاجت آید جز بقی و حقنهٔ نرم شیاف نرم علاج نشاید کرد و منفعت قی
در همه علتها کرده و مثانه بزرگ بود اگر طبع نرم باشد و اگر نه هر پنج روزی قی کردن سودمند بود ماده را زایل کند
و آنچه روی بدان جانب دارد باز گرداند صفت حقنهٔ نرم بگیرند کشک جو و سبوس گندم و خشک و برگ چغندر و برسیاوشان
و خطمی همه را بپزند و بپالایند و روغن کنجد بر افکنند با ماء العسل بیامیزند و بکار برند طبع را نرم گرداند و ریم را که بجانب روده
میل کرده باشد باز دارد که بسیار بود که قرحه کرده گشاده شود و ریم بترشح بروده اندر افتد و جز حقنهٔ نرم علاج کرده نشود البته

صفت حقنه دیگر بگیرند کشک جو و برگ خطمی و سبوس گندم و برگ چغندر و برگ کرنب و لعاب تخم کتان و تخم معصفر
نیم کوفته همه را ببزند و بپالایند و روغن بنفشه برچکانند و شکر سفید در وی گدازند و بکار برند و بسیار باشد که قرحه گرده
عسر گردد و حاجت آید بدانچه انرا بشکافند و ابو الحسن میگوید ابو طاهر طبیب از بهر این علت معجونی ساخته است آنرا
تریاق گرده نام کرده است صفت آن بگیرند گل مختوم پنجدرم گل قبرسی پانزده درم گل ارمنی مغسول ده درم ودع محرق
و سرو کوذن محرق و بسد و مروارید خورد از هر یک یکدرم و نیم عصاره لحیة التیس چهار درم تخم خبازی و خرفه از هر یک پنجدرم
صمغ فارسی و نشاسته و کثیرا از هر یک هفت درم سماق پاک کرده و گل پارسی از هر یک سه درم عنب الثعلب دو ضم قرش
مغز چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یک هفت درم ریوند چینی سه درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو
شیرین پاک کرده از هر یک پنج درم رانک سه درم کاکنج بزرگ چهل عدد قطراسالیون و زوفا خشک و سعتر و تخم
کرفس و انیسون از هر یک چهار درم طلق سه درم خشخاش سپید و سیاه و بزر البنج از هر یک سه درم افیون دو درم رب السوس
دو درم دم الاخوین پنجدرم همه را بکوبند و ببزند و با انگبین بسرشند و اندر اول علت از جهت پاک کردن ریم شربه یکمثقال
با سه وقیه شیر خر در هفت درم ماء العسل بکار برند و اگر مزاج گرم بود شربه نیم مثقال با شراب آبی و رب سیب و رب غوره
و مانند آن و اندر میانه علت شربه ازین معجون سه درم با هفت درم آب برگ لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده و پنجدرم
ماء العسل و در آخر علت که ریم پاک شده باشد و خون صافی همی آید شربه یک مثقال و دانگی و نیم با ده درم شراب مورد
کربا رب غوره و مانند آن و در طعام کبک و طیهوج و دراج نباید داشت و منفعت شیر خر و دیگر شیرها درین علت بزرگست
اما در اول علت که خواهند تا قرحه را پاک کنند و نگذارند که ریم گوشت پاکیزه را بسوزد و قرحه پهن باز شود شیر خر دهند
هر بامداد چهار اوقیه با دو درم ازین معجونها کربا سفوف و قرص که پیش ازین یاد کرده آمده است و در میان علت شیر بز
دهند گاهی با این معجون و سفوفها و قرصها و گاهی با شکر و بآخر علت که تن لاغر شود شیر گاو دهند با شکر کربا عسل
کربا یکی ازین داروها که یاد کرده آمده است تن را فربه کند و تری بدو باز دارد و طبیعت را قوت دهند و اگر بیمار سخت لاغر
شده باشد و اندامهای اصلی گرم گشته بود شیر زنان باید خصوصا که از ایشان خورند و چون شیر گوارنده بود کشکاب
سرطانی فرمایند و طعام فرورهای بمغز بادام و پاچه خورنده جزو دوم اندر شناختن احوال بیماریهاء مثانه از هر جنس
و این جزو هشت بابست باب نخستین اندر آماس که در مثانه پدید آید و علاج آن از ماده گرم خونی و صفرائی آماس
مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب سنگی از سنگها که در گرده تولد کند
و بروی بگذرد و آنرا برنجاند و بخراشد علامتها علامت این آماس در وی بود لازم و خلیده و تب سوزان با تشنگی
و هذیان و سیاهی زفان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی و اگر آماس بزرگ بود بول و براز

قصب

بازگردد

بازگردد و زهار و تهی گاه منفوخ شود و برآید و اگر آماس بزرگ نباشد بول قطره قطره و بدشواری آید و بر پهلو خفتن هیچ نیاید و راست
و راست نشستن آسان تر آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اگر آماس دبیله شود و اگر در بول رسوبی نیکو پدید آید امیدوار تر بود
و علامت دبیله این عضو همچون علامتهای دبیله کرده باشد و اگر دبیله در یکهفته گشاده نشود یا علامتهای پختگی پدید نیاید هم
اندر هفته هلاک شود علاج نخست رگ باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس از ابتدا در گذشته باشد
رگ مابض زنند و اگر آماس صفرائی بود نخست ضماد رادع بر نهند و زود بضمادهای نرم کننده نهادن باز گرداند تا صلب نشود
و اگر الم صعب نباشد نخست ضمادی نرم کننده بر نهادن روا باشد از بهر آنکه عضوی عصبانیست و بدین سبب است که
از تکمید بآب گرم بر روغنها و روغنهای لطیف کننده راحت یابند و این تکمید چنان باید کرد که مثانه گاو را پر آب کنند و بر آن موضع نهند
و اسفنجی گرم و پشم پاره بروغن بنفشه چرب کنند و نیم گرم کرده بر آن موضع می نهند و شربه آب عنب الثعلب دهند باندکی
خیار چنبر و طبع را بحقنهای نرم فرود آرند چون حقنه که از حلبه و خطمی و تخم کتان و سبوس و روغن بنفشه و مانند آن سازند
و جهد باید کرد تا برفق اندکی لعاب اسپغول و شیر زنان بمجری قضیب در چکانند یا اندکی کشک آب با شیر زنان و از شیر
خیار شیر زنان و همین لعاب و کشک آب و خیار چنبر و شیر زنان حقنه کردن سودمند بود آماس را نرم کند و بنراند
و درد را بنشاند و پیوسته مثانه را بروغن بنفشه با اندکی روغن بابونه آمیخته چرب دارند و از پس روغن سه روز بابونه
تنها بکار دارند و ضماد نیز از مغز بآن بنهند و کنجد پوست کنده و کوفته و شیر و روغن بنفشه و روغن بابونه سازند و شلغم
پخته ضماد کردن و شبت پخته همچنین سودمند بود و از پس یکهفته که درد ساکن شده باشد و روز ابتداء علت گذشته بود
ضماد از باقلی و تخم کتان و بابونه آمیخته سازند چون علت در انحطاط افتد رگ صافن زدن صواب بود و ضمادهای
تحلیل کننده بکار داشتن چنانکه در علاج آماس گرده یاد کرده آمده است و گاه باشد که از پس ضمادهای رادع حاجت افتد
بضمادی از جند بیدستر و زوفا خشک با موم روغن سرشته و آبزن سخت سودمند بود خاصه که درین آبزن حلبه و تخم
کتان و بابونه و اذخر پخته باشند و بسیار باشد که درین آب سعد و سنبل و حماما و قردمانا باید پخت و همچنین شلغم
خشک و برگ کرنب اندر آبزن پختن درد را بنشاند و آماس را تحلیل کند و اگر دبیله شود علاج آن علاج قرحه و دبیله گرده بود
و اگر درد آماس بیقرار شود از چیزی که چیزی کند چاره نباشد صفت آن افیون دانگی و نیم زعفران دانگی یا کمتر
هر دو را بروغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا خرقه بدان تر کنند و حمول سازند یعنی بمجری پس برگیرند و علاجهای
دیگر چون علاج سرسام کنند باب دوم اندر آماس که در گرده مثانه پدید آید علامت این علت آنست که بول و براز
دشوار بیرون آید و گرانی در مثانه پدید آید و ساقها خدر شود و ضعیف گردد و علامتهای آماس سرد گرده ظاهر شود
و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود علاج این علاج آماس صلب است که در گرده افتد از روغنهای گرم و تحلیل کننده

مالیدن و ضمادها و تکمید که درین باب یاد کرده آمده است بکار داشتن و شربتهاء ادرار کننده و با انگبین و خیار چنبر بکار داشتن
و آنچه خاصه علاج مثانه است آنست که روغنها و داروهاء محلل بمجری قضیب در می چکانند بزراقه **باب سیوم اندر قرحه**
که در مثانه پدید آید و علاج آن اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعینها و علامتها نیز بدان نزدیک است و فرق میان
هر دو در باب قروح کرده یاد کرده آمده است و هر کرا بول تیز گردد و مدتی بران حال بماند مثانه او متقرح شود و این نوع
تیز باشد و هر کرا مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک شود دیگر که سوراخ بر جزوی لحمی آید باز بروید **علاج** از خوردنیهاء شور
و تیز و از ترشیها که سخت ترش باشد و از شربتها که سخت شیرین بود پرهیز باید کرد و ریاضتها و حرکتها که تن را گرم کند و
اخلاط را بجنباند نشاید کرد و طعامها و شربتهاء نرم و اسفیدباها و ترشیهاء معتدل باید خورد و گاه باشد که ریاضتهاء
معتدل فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد اندک اندک همی باید آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد
که در علاج کرده یاد کرده آمده است و شیر اسپ را در منفعت این علتها خاصیتی است و این را بر دیگر شیرهای فضلی نهاده است
و عبارت او بتازی اینست ینظر فیما رسمناه من شرب الالبان فانها علی الشرط المذکور نافع للقروح فی مجاری البول
خصوصاً البان الخیل و طریق علاج صواب درین علت آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل
و جلاب که در وی داروهای ادرار کننده پخته باشند هم بخوردن و هم بزراقه در مجری بول چکانیدن و علاج مثانه بشیر بزراقه
باشد و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر شیح که بپارسی درمنه ترکی گویند
و در آب کنند و نیک بشورانند و یکشبانروز بگذارند تا صافی شود و آب بقوت در می چکانند تا پاک شود و هر گاه که
بسوزد شیر زنان و روغن گل در چکانند اما شربه اسپغول دهند یا روغن گل و شیر خر و شکر و شیر بز و شیر اسپ که
یک رنگ بود پیوسته می باید داد بیشترین سه وقیه دهند تا باسانی بگوارد و اندر علف این جانوران چیزهای می آمیزند
چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط و برگ گل و برگ سیب و امرود و برگ و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که در
علاج قرحه کرده یاد آمده است هر بامداد یک مثقالی می باید داد با سرکه یا شیر آبی که در خور حال و در خور مزاج بود گاهی
با شراب بنفشه و گاهی با شراب انجیر و گاهی با شراب مورد و گاهی با رب غوره و گاهی با کشکاب و گاهی با آب
صفت ضمادی نافع بگیرند میعه تر یک درم پیه بط دو درم تا چهار درم موم سپید دوازده درم روغن بنفشه چندانکه کفایت بود
صفت ضمادی دیگر که نگذارد که قرحه پهن باز شود بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا و شب یمانی و تراشیده بکوبند و بر زهار
نهند و اگر درین ضماد زوفا و میعه زیادت کنند صواب بود **صفت** داروی که بزراقه در چکانند بگیرند انزروت مدبر
و نشاسته و اسفیداج همه را بیامیزند و بشیر خر حل کنند و در چکانند و اگر کندر درین دارو زیادت کنند قوی تر باشد
و اگر ازین داروها حقنه سازند صواب باشد و دران حال که حقنه کند خداوند علت باید که بر زانو خفته باشد

باب چهارم اندر بسته شدن خون در مجری بول و مثانه علاج آن جالینوس رحمة الله اندر کتاب علل الاعضاء الباطنه
می گوید هرگاه خون در مثانه یا در امعا یا در معده و سینه بسته شود و عقده گردد رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف
و متواتر گردد و اطراف سرد شود و غشی افتد و عرق سرد آید و منش گشتن ضرور باشد که تب سرد بلرزاند و درستی
این نشانها آنست که نخست بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده بود یا از جایگاهی بلند در افتاده باشد
علاج داروها سنگ مثانه بریزاند اندرین علت بانگبین سودمند بود خاصه با سکنگبین عنصلی که بانگبین کرده باشند
و پنیرمایه خرگوش مقدار دو دانگ و نیم با نیم درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن یا در نخود آب از نخود سیاه یا در آب
خشک یا در آب خاکستر چوب رز و انجیر یا در طبیخ سداب و قیصوم سودمند بود و مقدار یک مثقال پنیرمایه اندر طبیخ بابونه
و شیح و اطراف کرنب و اذخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج بدان تر میکنند و بر زهار می نهند و پیوسته بجای آب
سکنگبین با آب آمیخته دهند لیکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر انفحه را در آب خاکستر چوب رز و انجیر و بلوط
یا در طبیخ ماء الاصول حل کنند و بمجری بول در چکانند صواب بود و اگر این آب خاکستر تنها در چکانند سودمند بود
و جگر خر و زهره سلحفاة را که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی است اندرین باب همچو خاصیت پنیرمایه خرگوش
صفت داروئی که خون بسته و ریم را از مثانه پاک کنند بگیرند بود مورد و فوه و قردمانا و ابهل و اشق و حلتیت
برابر همه بسرشند و حب کنند و با ماء الاصول بخورند و بمثانه در چکانند شربه یکمثقال و سنجرنیا درین باب نافع است
و روغن بید انجیر با ماء الاصول خوردن نافع است صفت داروی دیگر که خون بسته را بگشاید بگیرند پنیرمایه
خرگوش یکجزو حلتیت خمس یکجزو دوقو نیم جزو بودنه خشک نیم جزو شربه یکمثقال در یکروز دو بار یا چهار بدهند با سکنگبین
و سرکه ترش می آشامد و اندر طبیخ بودنه می نشانند و در مجری قضیب میچکانند و طعام نخود آب از نخود سیاه
که شبت و دارچینی در وی پخته دهند و باقی علاج از جزو نخستین این گفتار در باب سیزدهم اندر بسته شدن
خون در مجری بول و گرده طلب دارند باب پنجم اندر جرب مثانه و علاج آن علامت این علت
خارشی باشد اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و دردی صعب کند و رسوب نخالی باشد اندرین شیشه
و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون همی آید علاج طریق علاج این چون علاج جرب
گرده گرده است نخست شربتها و داروهای زداینده بکار باید داشت که [illegible] ماء العسل و کشکاب و داروها
که در باب جرب گرده یاد کرده آمده است می باید خورد و بزرافه چکانند و هر چند گاهی استفراغ کردن بقی و شیر خر و شیر بز را
درین باب منفعت بسیار است و لعاب دانه آبی و اسپغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را بشربتها
زداینده پاک کرده باشند سودمند بود و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با آمیخته زداینده است و طعام با بچه بره

در مجری بول می باید

واسفیدباها جرب و هریسه بگوشت مرغ فربه باید داد و آب معدن کوکرد خوردن و در وی نشستن سودمند بود و شیر زنان
بمجری بول در چکانیدن بالعابها نافع است **باب ششم اندر بادی که در مثانه پدید آید** اسباب این علت خوردن طعامها
و میوهاء بادناک بود و گرد آمدن رطوبت اندر مثانه و ضعیفی و عجز حرارت از پختن آن رطوبت و از تحلیل کردن آن
بادها علامت این علت تمدد است بی گرانی و دردی که برتر و فروتر همی آید و قراقر میکند **علاج** روغن بیدانجیر با
ماء الاصول باید خورد و از طعامها و میوهاء بادناک پرهیز باید کرد و هر وقتی که بر زهار روغن یاسمین و روغن سوسن
و روغن بان با جند بیدستر و حلتیت و مشک و غالیه مالیدن و عصارهٔ سداب با مشک و روغن بان بمجری بول
در چکانیدن و سداب و بودنه و شبت با جند بیدستر ضماد کردن و شیافه از تخم کرفس و انیسون و بادیان و سعتر
و بلبل و سکبینج و مانند آن بکار بردن و معجونها که اندر قولنج ریحی وصف کرده آمد همه درین باب نافع بود و همچنین طعام
از آن نوع که در قولنج ریحی مذکور است **باب هفتم اندر دردی که در مثانه پدید آید** و علاج آن سبب درد مثانه یا سوء المزاج
مختلف بود یا سنگ که در وی تولد کند یا ریش که با جرب پدید آید یا اماسی یا بادی یا شای بحرانی بود که بطریق
بول خواهد بود و علامت و علاج هر یک یاد کرده آمده است و به باید دانست که درد مثانه در زمستان بوقت
آمدن بادهای شمال بیشتر بود و گفته اند که هرگاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل جب اماسی پدید آید چند سیبی
بزرگ یا شیر و یا هفت روز بدارد و در مدت پانزده روز بکشد خصوصاً اگر شبات پدید آمده باشد **باب
هشتم اندر استرخاء مثانه و علاج آن** اسباب استرخاء مثانه و استرخاء دیگر اندامها یکی است و سبب بیرون شدن
مثانه از جای خویش بادی غلیظ بود که آنرا از جای بیرون برد یا زخمی که بر کمرگاه افتد یا از جای در افتد و پشت
بر زمین آید و گاه باشد که بسبب استرخاء مثانه و بیرون شدن از جای خویش عسر البول پدید آید و گاه باشد که
که سلس البول پدید آید اگر عضله مثانه بعرض باز کشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از دراز کشیده شود
عسر البول تولد کند **علاج** آنچه از زخمی و آسیبی و از جای در افتاده بود علاج آن دشوار است بجای خویش باز
باید برد و داروهای گرم کننده که یاد کرده آمد بر نهادن و ببستن و آنچ از مزاج فالجی بود مادتهاء بلغمی را بقی استفراغ
باید کرد و علاج خداوند فالج کردن و اگر بول بی مراد آید علاج سلس البول باید کرد چنانچه یک بعد ازین یاد کرده آید
و اگر بول بدشواری آید علاج عسر البول باید کرد و پس ازین یاد کرده آمد در جمله اندرین حال داروها مرخی یعنی
سست کننده مقداری با داروهای تحلیل کننده و تقطیع کننده بیشتر باید و آنچه از ساده افتاده بود علاج آن در باب
ششم ازین جزو یاد کرده آمده است و در همه انواع تریاق بزرگ مثرودیطوس و شجره و امروسیا و فودنجی
و دواء الکرکم سودمند بود و سعد و کندر و شکوفهٔ اقحوان بهم آمیخته و نا آمیخته سودمند باشد و تخم سداب پخته و بابونه خوردن

بمجری بول

و بمجری بول اندر چکانیدن نیکست و تخم او و زیره و جاوشیر ضماد کردن و اطبیخ آن خوردن و اندر چکانیدن سودمند بود
و آنرا که بول بدشواری آید پوست خربزه خشک کرده و کوفته با شراب ریحانی یکمشت با شکر سفوف کنند سودمند بود
خاصه در آبزن نشستن و خایه خرگوش خشک کرده و کوفته با شراب ریحانی و حنجره خرگوش سوزانیده و سوده با آب
نیم گرم ناشتا خوردن بخاصیت سودمند بود و روغن سداب و روغن قسط و روغن حب الغار و روغن ناردین
با جندبیدستر و حلتیت و بازرده و جاوشیر در چکانیدن و بر زهار و فرو ناف مالیدن سودمند بود و ضماد کردن او
داروهای خوشبوی و گرم که در وی قبضی بود چون سعد و سنبل و بسباسه و مقل با شیح و بابونه و انگبین سودمند بود
و حقنها که در وی قنطوریون و حنظل و خروع باشد سودمند بود و در آب دریا و آب گوگرد نشستن بغایت سودمند بود

جزو سیوم اندر شناختن آفتها که در فعل مثانه پدید آید چون عسر البول و سلس البول و تقطیر البول و این جزو هفت باب است

باب نخستین اندر تقطیر البول و معالجات آن اسباب تقطیر البول یعنی چکیدن کمیز گویند سه نوع است یکی آنکه
در بول بود دوم آنکه در مثانه بود سیوم آنکه مثانه را با عضوی دیگر اندر علتی مشارکت افتد اما آنچه اندر بول بود
دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری بول و هرگاه که بول تیز بود مثانه را بگزد و بسوزاند و بدان سبب
مثانه آنرا نگاه نتواند داشت یا جمع شود و باختیار بیرون آید لیکن اندک اندک که بدو میرسد زود از و دفع کند و سبب
تیزی بول یا طعامها و شرابها که و داروهای گرم و تیز بود یا رنجی و ریاضتی یا جماع بسیار یا گرمی مزاج اندامی دیگر
چون گرده و جگر و غیر آن و هرگاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود و گران گردد و چون گران شد اگر اختیار باشد
و گونه تقاضای دفع و بیرون کردن آن پدید آید و سبب بسیاری بول و بسیاری تریها رقیق بود و بسیار خوردن میوها و
طعامها و شرابهای تری آرنده و آنچه مثانه راست هم دو نوع است یکی آنکه عضله را که گرداگرد منفذ بیرون آید بول نهاده است
و بول را در مثانه قوت ماسکه او نگاه میدارد آفتی رسد و قوت ماسکه او ضعیف گردد و آن آفت یا استرخاء مفرد بود
یا هم استرخاء بود و هم باطل شدن حس و خدر گشتن چنانکه عضله مقعد را افتد که ثفل را نگاه نتواند داشت یا آماس
یا سوء المزاج که قوت او ضعیف باشد نه بول را باز تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد و تقطیری بود با عسر آمیخته و اندر
بیشتر حالها سوء المزاج که قوت این عضله را ضعیف کند سرد بود نه بینی که هر که را سرما زده باشد تقطیر البول او را رنجه
دارد دوم آنکه گوهر مثانه و قوت ضعیف او نه بول را تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد خاصه اگر عضلهای شکم
که مثانه را بر فشاردن و دفع بول یاری دهنده اند در سوء المزاج ضعیف و شریک باشند و تقطیر که از جرب
و بثره و قرحه بود سبب آن درد و سوزانیدن بود و آنچه از آماس بود سبب آن سده و تنگی منفذها و ضعف قوت بود و سنگ
و ریگ که در مثانه منفذ بول بود هم ازین نوع سده شمارند و آنچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیگر هم دو نوع است

یکی آنکه در اندامی که بول بالاء مثانه است قرحه بود و ریم از وی بطریق بول همی بالاید و تیزی ریم مثانه را می گزد
دوم آنکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماس بود و مجری بول تنگ گرداند و تقطیر باشد که با درد و سوزش بود
و باشد که بی درد بود علامتها اما علامت سوء المزاج گرم تیزی بول و زردی رنگ آب و تیزی بوی و گرمی
و سوزانیدن از مثانه و تقطیر دمادم بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و علامت سوء المزاج سرد آنست که
بول سپید و بی سوزش باشد و اگر سوء المزاج سرد تر بود و بول بسیار آید و باشد که بی آگاهی بیرون آید و تدبیرها
و احوال گذشته بران گواهی دهد و علامتهاء آماسها و علامتها جرب و بثره و قرحه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمد
علاج اما علاج آنک از تیزی بول بود و علاج آنچه بمشارکت مثانه بود یا دیگر بچیزها باید کرد که تیزی باز دارد و مزاج
باعتدال باز آرد و اگر بمشارکت عضوی دیگر بود آن ماده را که بمثانه فرود می آید از مثانه دفع کند چون کشکاب
با روغن گل و آب کسنه و آب کدو و با طباشیر و شکر و اسبغول بروغن جرب کرده با جلاب و شراب خشخاش
و با شراب غوره آمیخته کرده و با شراب ریواج سودمند بود و اگر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند
با جلاب تا آن ماده را که بمثانه فرود آمده باشد پاک گرداند صواب بود و گرمابه که آب آن خوش باشد و عرق آوردن
در وی سودمند بود از بهر آنکه ماده تیز بعرق بیرون شود و طعام ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و کوک و کشک جو فرمایند
و از روغن بادام و از ترشیها نیشو و غوره و انار دانگ و خرمای هندی و سماق همه با روغن بادام ساخته و بجوزه
مرغ خانگی و نان با سکنگبین کرتا جلاب خورد سودمند بود و اگر سبب تقطیر البول سوء المزاج سرد بود تریاک بزرگ
و مثرودیطوس و سنجرنیا سودمند بود و اطریفل کوچک یا سنجرنیا باندکی بلوط و علک ساج بهم سرشته بدهند
و حب الآس و بلوط و ساق و علک ساج کرمانی برابر بکوبند هر بامداد سه درم سفوف کنند و ایارج جالینوس
و اطریفل بزرگ و همه دارو که قوت باه را زیادت کند درین علت سودمند بود صفت شرابی که تقطیر بول
و خون آمدن با بول باز دارد بگیرند برگ مورد خشک و برگ سیب و برگ حنا و مر و کندر و گلنار و بلوط برابر
همه در شراب بجوشانند و بپالایند هر بامداد یک اوقیه بدهند صفت سفوفی بگیرند بلوط بسرکه تر کنند یکشبانروز
پس بریان کنند و بکوبند ده درم ازین بلوط و هلیله کابلی و بلیله و آمله پاک کرده و بریان کرده از هر یک
هفت درم علک ساج هفت درم راسن خشک کرده پنج درم همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم با آب آهنگران
نافع بود صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط و کندر از هر یک ده درم تخم محلب و سعد و قرفه و خولنجان و راسن خشک
و وج و کهربا از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بیزند شربت سه درم با شراب کهن کرنبا آمیخته و این سفوف را
ماسک البول گویند صفت حبی بگیرند مرجند بید ستر قسط تلخ حاشا عاقرقرحا جفت بلوط از هر یک برابر همه را بکوبند

و بیزند و با آب مورد تر

و بیزند و بآب مورد تر بسرشند و حب کنند هر شب بوقت خواب یکدرم تا یکمثقال بخورند و حب الرشاد و سبز سودمند بود از بهر آنکه
بول بلغمی با درار باک کند و بعادت طبیعی باز آرد صفت معجون بگیرند هلیله کابلی بریان کرده ده درم بهمن سرخ پنجدرم
بود نه خشک و حب الآس و سندروس و مرو کندر و سعد و بسباسه از هر یک سه درم و دو دانگ راسن خشک و حب المحلب
از هر یک بیست درم قرنفل پنجدرم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند قوی تر بود شربه سه درم صفت معجونی دیگر بگیرند
هلیله سیاه و هلیله کابلی و سک از هر یک پنجدرم مرو جند بیدستر از هر یک یکدرم کهربا و سعد از هر یک دو درم و نیم
کندر و حب المحلب از هر یک ده درم همه را با انگبین بسرشند شربه یک مثقال صفت معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی
و بلیله و آمله بریان کرده از هر یک هفت درم قشار الکندر پنج درم حب الآس ده درم همه را با آب آهنگران
تر میکنند و خشک می کنند چند بار پس بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دیگر بگیرند حب الآس یکجزو لادن چهار یک
جزوی خرما سترون دو جزو همه را معجون کنند شربه شش مثقال و اگر هر بامداد یکمثقال قافله سفوف کنند سودمند بود
و انجیر خشک در روغن زیت آغشته سود دارد و سعد و کندر برابر بکوبند و هر بامداد یک مثقال سفوف کنند و شونیز و تخم
سداب برابر سودمند بود شربه یکدرم و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن سودمند بود و مومیائی در روغن زنبق گداخته
بمجری قضیب در چکانیدن و بمجری بستن برداشتن سودمند بود و بر نگاه داشتن بول صبور گرداند باب دوم عسر البول
و معالجات آن عسر البول بپارسی باز گرفتن بول و بدشواری بیرون آمدن آن گویند و اسباب عسر البول آماسی بود
در مثانه یا در عضلهای مثانه یا بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند یا ریشی بود اندر مثانه یا ریم بود که در مثانه گرد آید
یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که رشته شود یا گوشتی فزونی بر آید چون ثولول و مانند آن یا رطوبتی
لزج در مثانه و منفذ قضیب گرد آید یا سنگی در مثانه تولد کند یا باز داشتن بول بود بسببی از سببها و پر شدن مثانه
از آب در منطبق شدن دهانه او و ضعیف شدن قوت دافعه و این را موة القوة گویند یا سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه
بدان سبب یا سوء المزاج گرم چنانکه در تبهای محرقه بود یا تنگ شدن مجری بول بسبب آنکه خایه بر بالا شود علامتها
اما علامت انواع سوء المزاج و علامتهای آماس و قرحه و جرب و علامت بسته شدن خون آنست که نبض
و نفس صغیر و متواتر شود و روی زرد گردد و منش گشتن خیزد و تپ سرد بلرزاند و عرق سرد آید و دشوار از وی خلاص یابد
و علامت باد که بمثانه در ماند و علامت رطوبتها همه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و علامت سنگ
که در مثانه تولد کند از پستر یاد کرده آید و علامت گوشت قروحی آنست که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و جراحت
درست شده باشد و بر اثر آن عسر البول پدید آمده بود و علامت گرد آمدن ریم در مثانه آنست که در گرده
یا در عضوی بالاتر قرحه بوده باشد و ریم آمده پس باز ایستاده و بر عقب آن عسر البول پدید آمده و علامت موت قوت آنست

که بقدر می بول باز داشته باشند و عسر البول از پس آن پدید آمده و سوزش نباشد یا اندکی بود و اگر دست بر مثانه نهد
بول بیرون آید و تقطیر و عسر البول که سبب آن زخمی و آسیبی بود سبب آن علامت آن باشد معالجات اما اگر
سبب آماس گرم بود رگ باسلیق باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب داشتن و باقی علاج اندر باب نخستین از جزو دوم
و ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر سبب آماس سرد بود علاج آن اندر علاج آماس گرده یاد کرده آمده است
و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنهای محلل بمجری قضیب در چکانند و ضمادهای محلل بر زهار می نهند و اگر سبب
بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند روغن بید انجیر با ماء الاصول می باید داد بدین صفت بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان
و انیسون و پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و کرویا و زیره و نانخواه از هر یک یکمشت سنبل و گلسرخ و وج و فوه
و ریوند چینی از هر یک سه درم مویز منقی بیست درم بیخ سوسن سه درم انجیر بستی پنج عدد همه در سه من آب بپزند
تا نیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر می باید خورد و اگر با سکنجبین خورد سخت سودمند بود
و روغن ناردین گر روغن یاسمین گر روغن سداب یا جند بیدستر بمجری قضیب در چکانند و باقی علاج از ما قبل که
یاد کرده آمده است طلب کنند و اگر سبب ریش مثانه بود علاج او در باب سیوم یاد کرده آمده است و اگر سبب گرد آمدن
ریم بود و در مثانه داروهای گشاینده و ادرار کننده دهند و بشرط آنکه معلوم باشد که در تن ماده نیست که فرود آید و رنج
زیادت کند و طریق صواب آنست که نخست قی فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خیارین و تخم کتان و کشک جو
و سبوس گندم و خیار چنبر و روغن بابونه و روغن شبت ساخته باشند بکار دارند سپستر درین حقنه فانیذ و اندکی بوره
زیادت کنند و بروغن بابونه تنها نیم گرم حقنه کردن سودمند بود و ریم را که در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند
تا با درار بیرون آید و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چغندر و حلبه و اکلیل الملک و بابونه بباید پخت و آرد
باقلی و آرد جو و آرد و اندکی سرگین کبوتر و روغن زیت سازند و بر زهار می نهند و پیوسته بآب نیم گرم و شیر
با روغن شبت تکمید می کنند پس داروهای ادرار کننده دهند و آب ترب درین باب سخت نافع بود و اگر نان خورش
نیز از و سازند صواب بود و بنادق البزور و سفوف و قرص که در آخر علاج آماس گرده گرم یاد کرده آمده است
بکار دارند صفت داروی ادرار کننده که مثانه را از همه اخلاط پاک کند بگیرند ابهل و اسارون و حماما و نانخواه
و فطراسالیون و تخم کرفس و فوه و بادام تلخ و سنبل از هر یک بیست درم تخم خربزه پاک کردن ده درم
و زراوند و شیح که پرها و سر او دور کرده باشد یکدرم اشق پنجدرم اشق بآب کرفس حل کنند بآب و داروها را بدان
بسرشند و حب کنند شربت از وی دو درم تا سه درم و اگر در مثانه قرحه بود یا ریم از عضوی دیگر بدو آمده باشد
داروها که سنگ و ریگ از مثانه پاک کند سودمند بود چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و ترتیب سوختن

کژدم را

گردوم و انجمینه هر دو اندر معالجات سنگ کرده آید و مثانه رسلة سوخته که بهتازی این درس گویند خشک کنند و بکوبند
مقدار شش درم با شراب ریحانی درین باب بخاصیت بود مغز بود و سرخان نهری بریان کرده دو درم خاصه
گودکانرا سود دارد و بزرگان را نیز و شیر بهتا همه باب ترب دهند یا با آب فوذنج سیاه یا با آب خشک یا با آب
کرفس یا با آب بادیان و ترباق و مثروذلیطوس و امرود سیاه و ذالبکر و سنگبین مصطکی سخت سود مند بود
گودکانرا شربه در شیر مادر دهند و اگر ممکن نگردد شربه مادر داده دهند و اگر بسبب حصر البول بسته شدن خون بود
در مثانه دارد تا که در باب چهارم از جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است بکار برند و اگر آن دانه دانه
ترب بسرشند و ضماد کنند قوی تر بود و نطولها که از بزر آن سفوف و مکطر اصفیح بورده و عاقرقرحا و خردل و سرکین کبوتر
سازنده بر زنار بیحکانند صفت ضمادی نافع بگیرند حب الغار و شب یمانی و حماما و اکلیل الملک و از هر یک سه
درم بوند دو قوه تخم ترب و تخم کرفس بوستانی و جعلی از هر یک هفت درم همه بکوبند و بطبیخ حب بلسان
بارود غن بوسن بر جگانند و بر زنار می نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند سکبیج و مقل و حاشا شیر دوج برابر
همه را حل کنند بطبیخ کرنب و با پیه بط و موم زرد و روغن بوسن بسرشند و ضماد کنند و شراب شب یمانی
سخت نافع بود صفت آن بگیرند شب یمانی مقدار دو درم و سرکه تر کنند که بگیرد شیاف زعفرانی و بپالایند و
سرکه سنگبین سازند و تمامی علاج همه در باب چهارم که نشان داده آمد بجویند و اگر بسبب حصر البول از جراحت
که جراحت آن رشته نشده باشد و بجری را تنگ کرده یا گوشتی فزونی یا ثولولی برآمده باشد در آب بنشانند
نرم کنند و می باید نشاند و ضماد و ضمادها نرم کنند بکار داشتن و از غلیظها و خراجها و ترشیها و قابض
پرهیز کردن و بباید دانست که علاج این حصر بسته و اگر بجری بیمارگی بسته نبود و در بجری آن نبود که بجر ذکر یا
در علاج آماس مثانه می گوید هرگاه آماس عظیم بود و بجری بول بدان سبب گرفته شده باشد و بیمار طاقت
نتواند داشت از جهت حبسی آماس و بسیار نخورد شرف بهلاک بود مثانه را بباید شکافت بران موضع که آماس
بسنگ بیرون کردن شکافند و تا بیخ شده در شکاف نهادن تا آب بیرون آید لیکن این شکاف نیک
دیار یک باید چنانکه آب بیرون آید و میکوشد خطر ازین شکافتن نیست از آنکه نیست که جراحت بسته شود
و این اندیشه از آنست که بسیار مرد که جراحتی است که بول را از مثانه بدان بیرون کنند و بسته شود آن
پس ازین یاد کرده آید و اگر بسبب حصر البول رطوبتی لزج باشد سرکین کبوتر دشتی با سرکین موش صحرایی
در طبیخ شبیار در بول کودکان لبابند و بجری بنهند در جگانند و اگر تخم دورم سرکین کبوتر را بگیرند و سرکین
موش تخم در طبیخ شبیار جوشانند سود مند بود و آنچه بجاست سود مند بود و سنگدان مرغی است که از انار می

الرخمه گویند خشک کرده بکوبند و با یکدرم نمک هندی در آب گرم بدهند و دو دانگ حلتیت با شیر خر دهند صفت
لعوقی که رطوبتهای غلیظ را از مثانه و از همه تن پاک کند بگیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم شب یمانی دو درم هر دو را
در سرکه بپزند تا اسقیل مهرا شود و بدست بمالند و شکر بر افکنند یا انگبین و بقوام آرند و ضمادی که در علاج بسته شدن
در مثانه یاد کرده آمدست درین باب نافع بود و روغن کژدم مالیدن نافع بود و آب کرفس و آب ترب با روغن
بادام خوردن سودمند بود خصوصا اگر در آبزن نشسته خورند و اگر سبب عسر البول سنگ مثانه بود و علاج آن
پس ازین یاد کرده آید و اگر سبب عسر البول باز داشتن بول بوده باشد و ضعیفی قوت دافع که آنرا موت القوة گویند
علاج او آنست که قاطر بکار دارند و بول بیرون گیرند و در آب معدن گوگرد نشانند و ضمادهای نرم کننده بر می نهند
و روغن شبت همی مالند و طعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار بود و بسیاری بزرگان بدین علت گرفتار
شده اند صواب آن بود که مردم خویشتن را از مجلسی و کاری که به باز داشتن بول حاجت آید باز می دارند
و جهد کنند تا بدان مبتلا نشوند صفت عمل قناطر نخست ماثرها سازند از آهن و از سیم یا از مس یا غیر آن چنانکه
بمجری قضیب فرو شود سر و بن او گشاده سر چندانکه بول بدو فرو آید و سر آن ماثره را گرد کنند پس آلتی دیگر سازند
بشکل گرد پهلوهای او راست و هموار همچون موری بزرگ تا همگی بول در وی گنجد مثلا یکبار و هم یا دو بار چندان
و بر سر آن موری طبقه بلجام بر نشانده و در میانه گاه آنچه سوراخی باندازهٔ ماثره و بن آن ماثره را بدان سوراخ
بندند بهندام و در میان این موری پهنی ساخته بهندام چنانکه لبهای پهنی زندرون این موری نشیند بهندام تا هر گاه که
پهن بروی نهند هوا را که بیرون آید یا درو شود و میانه گاه این طبقه پهنین سوراخی کرده چندانکه میلی بدان بگذرد
و فراخ تر و درازی میل چندانکه یکبار و هم درازی موری و از سر این میل چندانی به بسوهان بسایند باندازه ماثره
که بر سر موری نشسته است تا بهندام ماثره اندر نشیند و طبقهٔ دیگر درین بگذارند و آنجا که سر میل ماثره اندر نشیند حدی
پدید آید میان سر میل که سوده اندر آرند و میان تن او را بجایگاه نشان کنند و این طبق را بجایگاه ملجام استوار کنند
و بر میان این هر دو پهنی طبقه باندازهٔ فراخی موری بود بهندام و چندانکه بالای موریست از این میل معلوم کنند و نیمه او نشانی
کنند و طبقه نخستین برین بگذرانند و بر همه کی گرد آید استوار کنند و بر میان این هر دو طبقه ریسمانهای پشمین بر پیچند سخت چندانکه
میان هر دو طبقه پر شود و موری را بر کنند تا هوا را در حیز این ریسمانهای پشمین گنج نماند و این میل را بدین صفت درین موری
بگذرانند و پهنین بدین موری راست بدارند و این جایگه را نشان کنند و بروی سخت کنند و باقی میل بیرون باشد
و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و رانهای او از هم باز گیرند و اگر بر کرسی بران شکل نشانند که بوقت آب تاختن
نشیند صواب بود تا عضلهای شکم بر دفع بول یاری دهند و لعاب اسپغول بر ماثره آلت طلی کنند و ماثره بمجری بول

فرو کنند

فرو کنند تا بین قضیب رسد پس قضیب را بسوی زیر فرود آرند تا ماشره آلت اندر قضیب باشد و باء الحنی ببالا بدارند و باز
فرود آرند تا دهانه مثانه بدین تدبیر گشاده شود پس آن میل که در موری ساخته اند برفق بیرون کنند تا آب از مثانه
بضرورت خلا بدین موری در ناید از بهر آنک چون آن موضع از ریسمان پشمین پر بود خالی شود و هوا را منفذی نباشد
که آنجا رسد خلائی پدید آید و اگر سبب سوء المزاج سرد بود نخست اگر امتلائی بود قی فرمایند پس تریاق بزرگ دهند
یا مثرودیطوس یا سنجرینا و ماء الاصول با روغن بید انجیر سودمند بود و روغنهای گرم بر زهار می باید مالید چون روغن
فرفیون و مانند آن و اگر سبب سوء المزاج گرم بود چنانک در تبهاء محرقه افتد آب گرم بر مثانه می باید ریخت
خاصه اگر بابونه و بنفشه و خطمی درین آب پخته باشند و روغن بنفشه و روغن شبت که با روغن بابونه آمیخته باشند
و گرم کرده مالیدن و اگر در طبیخ بابونه و خشک و بیخ خطمی فشانند صواب بود و روغن خشک مالیدن صواب بود
بر بالا آینده خایه بود علاج در جایگاهش یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی و بیرون شدن مهره بود از مهرهای
کمرگاه از جای خویش یا آفتی بدین نخاع رسیده بود خلاص از وی کمتر باشد خصوصا که از وی حس رانها و حس مثانه باطل شده
باشد بعلاج آن مشغول نباید بود مگر پس از آنکه اقرباء او را گویند که بیمار پر خطر است و اگر آفتی بدین حد باشد نخست رگ
باسلیق باید زد و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس دادن و قاناطیر بکار باید داشت و آب گرم و طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و بودنه جوبیاری و شیح و فیوم و سبوس بر زهار چکانند و موضع زخم را و مهره پشت را علاج کردن چنانکه رسم است
و ابو الحسن الترنجی می گوید مردی را این علت افتاده بقدرت پروردگار شهنشاه و نه بول می آمد و نه غایط طبیب او را
حقنه فرمود کردن و آب تخمها داد و ماده دیگر بمثانه آورد مرد همان روز فرمان یافت من طبیب را گفتم آب تخمها
نمی بایست داد که تن او ممتلی بود و ماده دیگر بمثانه آمد و قوت دافعه ضعیف بود و مثانه ممتلی شد و درد زیادت
گشت سخن من در وی اثر نکرد تا وقتی دیگر شخصی را هم این اتفاق بیفتاد و حس رانهای او باطل شد و مثانه ممتلی
گشت و طبیب شهنشاه حاضر آمد من وی را گفتم این همانست که آن دیگر را افتاد اگر خواهی که زود بمیرد آب تخمها
فرمای پس گفتم تدبیر آنست که بول بقاناطیر بیرون می کنند و براز بحقنه و شیاف اگر این تدبیر می کنند چهل روز
زنده باشد و اگر آب تخمها دهند هم امروز هلاک شود چنان کردند و چنان آمد که من گفته بودم بعد از چهار روز
قوت بیماری ساقط گشت و هلاک شد و هم ابو الحسن می گوید یکی را دیدم که ازین علت خلاص یافت
لیکن پای او سست شد و سلس البول پدید آمد بی خواست او میرفت و دران علت فرمان یافت و اگر
سبب آماسی بود در روده مستقیم و در رحم مانعی خشک بود در روده یا رطوبتی غلیظ علاج هر دو در جایگاهش
گفته آمده است و اگر سبب استرخاء مثانه بود بران شکل که آب تاختن بران کنند بپا بدن و دست بر زهار مالیدن

و اگر سبب

تا آب بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید فاما طیر بکار باید داشت و سنجر بنا و امرو سیا و تریاق و مثرودیطوس دادن
و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته در آب بپزند و آن آب میدهند و اگر ازان آب ماءالعسل پزند
و بجای آب این ماءالعسل دهند و هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط را بکوبند و با نمکین بسرشند و هر بامدادی
می دهند در روغنهای گرم میمالند و حقنه می کنند نافع بود و عسر البول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار با در تنگ و تخم خربزه
پاک کرده و پوست خربزه خشک بکوبند و با شکر بسرشند و می دهند و اگر پوست خربزه تنها دهند با شکر صواب بود و
علاجهای دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کودکان و بزرگان را سود مند بود یکی آنست که زعفران ناسوده یکشاخ بمجری قضیب
فرو نهند و شپش که در جامهٔ مردم افتد زنده در مجری قضیب نهند قوت دافعه را بجنباند و بول بیارد و اگر شپش را اگر
جانوری که او را بتازی الفراد گویند بکشند و با سرکه و یا پیاز بمالند بر مالند بول بیارند و اگر مثانه کوسفند کش را بسوزند و بسایند
و با شراب شیرین بدهند سود مند بود و دود درم سرطان نهری بریان کرده و کوفته با نمکین یا با شکر بدهند نافع بود
و اگر کبوتر بچه را بکشند و خون او بر زمار نهند قوت مثانه را بجنباند تا بول را دفع کند و اگر نمک تبرزد تبر اشند و بسایند و بسیاق کنند
بول را بیارد و شکم را فرو دارد و چند بیدستر و خشک سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت مثانه را و غریزیت او را
مدد کند تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوان که باشد در چکانیدن قوت دافع را پیدار کند و این ترتیب پیشینگان
آورده اند و همچنین اگر قدری بعرق ارمنی با قدری نمک مجری بول در نهند همین فعل کند و سود مند بود اما اسباب اندکی
بول پنج است یکی آب کم خوردن دوم کاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار بودن و عرق بسیار آوردن
سیوم اسهال کردن بسیار صفراوی چهارم ضعف قوت جگر از انک آب را از خون جدا کند و بکرده فرستد پنجم
ضعفی قوت کرده از انکه آب را بخویشتن کشند و ازین هر دو استسقا تولد کند خداوند این علت را ترشی سخت
زیان دارد آورده اند متقدمان در کتب بسیط که جمع کردند و بسیار و اندک درین علت بیفزاید و علاج ضعف جگر
کرده و علاج اسهال و ندیر باز داشتن عرق هریک در بابی جدا گانه یاد کرده آمده است آنچه غرض بود از انجا
طلب باید کرد **باب سیوم اندر سوزش آب تاختن و علاج آن** اسباب سوزش آب تاختن که بتازی حرقة البول
گویند سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجری بول بثره و جرب و مانند آن آفتی بود و علامات و علاج هریک
در جایگاهش یاد کرده آمد دوم انکه رطوبت لزج که در مجرمها بول است که آنرا صهروج گویند نیست شود
بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن طعامهای تیز و شور و تلخ و زداینده تا آن رطوبت بزد آید و
مجری بدرشته ماند سیوم انکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده نیز با بول همی آید **علامتها** اما علامت
گرمی و تیزی بول آنست که بول برنگ زرد بود یا سرخ و تشنگی غلبه کند و شبها گرم کند از پس آن رفته باشد

و علامت

برهنگی مثانه و مجاری چنانکه گفته آمد بسیاری جماع و سببها که از پیش اتفاق افتاده باشد و علاج هر دو بیکدیگر
نزدیک است اگر نشان آن یابند که ماده تیز با بول همی آید نخست فی فرمایند بر کشکاب و ماهی تازه و فقاع گرم و مانند
آن پس رگ باسلیق فرمایند زد و اگر مانعی باشد بر پهنه که بتازی قطن گویند حجامت فرمایند کرد و هر بامداد بنادق
البزور دادن با شراب بنفشه گر با شراب خشخاش گر با کشکاب و روغن بادام و شبانگاه اسپغول و شکر
با روغن گل مقدار دو درم و شراب کاکنج نیز سخت نافع است هر بامداد و اگر معده اسپغول و شراب بنفشه و روغن
احتمال نکند بجای اسپغول شاهسفرم فرمایند و بجای شراب بنفشه جلاب پخته و کشکاب بی روغن میدهند و من
از جهت کسانیکه حاجت بود شرابی ساختم بدین صفت بگرفتم بود نه خشک ده درم سنبل پنج درم هر دو را
بآب پختم تا آب طعم آن گرفت و رنگین شد پس بیست درم بنفشه خشک در افکندم تا آب بنفشه گرفت
و پس از آن بپالودم و شیره آن کشیدم و برین آب پالوده شکر بر افکندم و بقوام آوردم منفعت آن بزرگ یافتم
و معده را هیچ مضرت نکرد و از طعامهای شور و تیز و تلخ و زداینده پرهیز باید کرد و از جماع یکبارگی باز دارند و طعامهای
نرم فرمایند چون اسفیدباج و غیره **معالجات** به پیه مرغ فربه کرده باشند و ترشیها که سخت ترش نباشد چون طفشیل و نیسو
و مانند این سودمند بود و خایه نیم برشت و شیاف ابیض با شیر خر گر با شیر زنان گر با سپیده خایه مرغ در چکانیدن
سودمند بود و سپیده خایه تنها هم سودمند بود صفت بنادق البزور بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو
شیرین پاک کرده و تخم خرفه و تخم خشخاش **صفت** هر یک ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یک
سه درم بزر البنج الابیض دو درم تخم خربزه پاک کرده سی درم شربت سه درم **صفت** نسخه دیگر که خداوند
سوزش آب تاختن و خداوند ریشی مثانه را سودمند بود بگیرند تخم خربزه و تخم خیار و تخم کدو پاک کرده از هر یک
ده درم افیون سه درم تخم کرفس یکدرم اقراص کند شربت دو درم **صفت نسخه دیگر** بگیرند تخم خربزه و تخم
خیار و تخم کدو پاک کرده و مغز بادام شیرین و کثیرا و رب سوس و نشاسته و گل ارمنی و تخم خشخاش سپید
برابر و اگر سوزش صعب بود اندرین قرص پوست خشخاش تر اندر فزایند مقدار حاجت و اندر آب نیم گرم
نشستن سودمند بود بگیرند پوست خشخاش و نشاسته و رب سوس برابر شیاف کنند و بسایند و در چکانند
و اگر حاجت آید اندکی افیون با بزر البنج در افکنند درین شیاف و شیاف ابیض که در علاج رمد یاد کرده
آمده است در چکانیدن نافع بود **باب چهارم اندر ادرار البول و دیابیطس و معالجات آن** اسباب ادرار البول
چهار نوع است یکی ضعیفی گرده است و عاجزی از نگاه داشتن آب که از جگر بدر آید و از بزاییدن آن دوم
فراخی دهنهای رگهای مجری بول تا بدان سبب آب در وی هیچ درنگ نباشد و یا پخته زود بیرون آید

سیوم سوء المزاج سرد که بر همه تن یا بر جگر یا بر کرده مستولی گردد بسبب آب سرد خوردن بناشتا یا بسبی غیر آن
چهارم حرارتی بود غریب و با فراط که بر کرده مستولی گردد و کرده بدان سبب تری از جگر می گذرد فرون از انچه
در روی گنجد و فرون از انچه بتواند براندین و نا پخته دفع می کند و جگر از ما سار یقی میگذرد و همچنین ما سار یقا از معده میگذرد
و معده حالت آن می کند و قسلی بدان سبب غالب می شود و این کشیدن آب را که اعضا از یکدیگر می کشند
و زودی دفع یول و زودی نشسته شدن و آب خواستن بدو لاب مانند کرده اند و این علت را بعضی یونانیان
دیا بیطس گویند و معنی او بپارسی دولابست و نسبت این علت باکرده همچون نسبت زلق بالا لمعابت
یاوردہ و بدین سبب این علة زلق الکلیه گویند و هرگاه که این علت دیا بیطس مستولی گردد بدق و کاهش
و گداز بس در طوبتها ادا کند و علامتهای سوء المزاج گرم و سرد بسیار جای یاد کرده آمده است و معلوم شده
علاج اما خداوند دیا بیطس را اگر قوت قوی باشد و مانعی دیگر نبود نخست رگ باسلیق باید زد پس تدبیرهای
سردی و تری آرنده باید کرد و کشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل برجگانیده باید داد و اسپغول و شکر
در آب خیار تر بس و یا آب انار ترش و آب تخم خرفه هم با آب انار ترش باید داد و آب کدو بریان و رب آلی
و رب ریواج و حماض تر بخ و رب غوره و دوغ کاو سخت سودمند بود و در آب سرد نشاندن چندانک سرما
نیک اثر کند نشستگی را بنشاند و کرده گرم را با عتدال باز آرد و بهوای سرد و تر شدن علاجی بزرگست و بنفشه تر و کافور
و نیلوفر بوئیدن سودمند بود و اگر آب سرد بسیار میدهند وقتی میفرمایند صواب بود تا کرده با عتدال باز آید و آب
از وی باز کردد و اگر علت در ابتدا باشد و تن آبادان بود و قوت برجای عرق آوردن صواب بود و طبع را نرم
باید داشت و اگر بجفنه حاجت آید جفنه معتدل باید و قفاع کمه از آب دوغ ترش جگانیده و آرد جو کنند سودمند بود
و قرص طباشیر نافع باشد و انار دانک و سماق و تر بن دانه خرما و هندی در دهان داشتن نشستگی را بنشاند
صفت قرص طباشیر بگیرند طباشیر برده درم تخم کوک و تخم خرفه از هریک بانزده درم کسنه خشک سه شبانروز
بسرکه تر کرده و بریان کرده بنجدرم گلسرخ و گل ارمنی از هریک بنجدرم گلنار دو درم کافور نیم درم صندل سپید
و صمغ عربی و اقاقیا از هریک دو درم شربة سه درم و گلنار چهار درم صمغ یکدرم و کتیرا نیم درم کدو سرکرده
و خرفه ها با آب تخ تر کنند و بر کرده کاه می نهند کر بکلاب و اطراف بید و ناق و برگ خرفه و حی العالم
و اطراف رز و آبی کوفته بهم بیامیزند و بر کمر کاه و پنجولها زان می نهند و آرد عدس بگلاب سرشته ضمادی
آزموده است و حرارت کرده را ساکن کرداند و اگر احتمال کند اقاقیا چهار درم کاندر دو درم باب مورد تر بسرشند
و ضماد کنند و اگر اقاقیا در آب حل کنند و آن آب سرد کنند و خرقه بدان تر کردانند و بر کرده کاه نهند سودمند بود

در گاه که گرم شود بول می کند صفت غلیظ قوی بگیرد عصاره لحیه الحنش والاذن درالک از هریک دو درم آغاریقا
چهار درم کندر دو درم مازو یکدرم همه را بکوبند و باب مورد تر سرشند و بکار برند و حقنه که از عصاره خرفه و لسان الحمل و سپیدۀ
خایه مرغ سازند حرارت کرده را تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر درین حقنه دوغ ترش بالوده زیادت کنند مرکب بود
طعام حسوا خندروس دلک جوفقیه کرده اسفیدباج بجوب از گوشت مرغان فربه و بایجه و ماهی تازه ترشی بخته
دلی ترشی دفیه از سماق و کوک و نرمه قرص و اندرودوغ ترش مصوص باب غوره و مانند آن فرابند آنچه باد را دفع
علاج دیابنطس است و علاج تیزی بول دگرمی و آمدن ماده تیز با بول اما علاج فراخ شدن دهنهای رگها و مجرهای
بول طبیب را صرف باید کرد درنی و درک زدن آنرا باید فرمود که ماده بنشیند است و مرهم های سردی و تری آنرا نرم
خداوند دیابنطس را فرمودن و دوارد های قابض آنرا فرمودن که دهنهای رگها فراخ شده است و علاج ادرار البول
که از سردی بود اکنون یاد کرده آید اگر خان باشد که ماده بود نخست قی باید فرمود که بچوشهای گرم و مالک البول
فرمود چنانچه نخست مشاهده صواب پسندی کنند و علی بن زیدی گوید هرگه خواهد که بول او باز ایستد سه جوز بریان کند
دو انگبین بجوزد نافع افتد و بچوش بچون غلافلی سودمند بود و شراب الجز کرده را گرم کند و باک کرده را گرم بریان
خورند بر نگاه داشتن بول باری دهند در وغنهای گرم مالیدن در گرمگاه و زنار در آب گرم نشستن سود مند بود
دارو نا که در وقت باد باری دهند در وقت نگه داشتن بول نیز باری دهنده است و صفت مالک البول در
معالجات سلس البول که هم اکنون یاد کنیم بیان کرده آید انشاء الله تعالی باب پنجم اندر سلس البول علاج آن
سلس البول علتی است که بول بچونست خداوند علت میرود و اسباب این علت پنجوعت یکی سودالمزاج
سردیست با فراوانی مضاعفی مثانه دوم بسیار خوردن دارو ماء ادرار کننده پیشراب رقیق و مزوج سوم ضعف
مهره پشت از جای برود آفت بمبدا عضو مثانه رسد چهارم اگر مهره احنا را سببی بود که مثانه را رخت کند
و فشارد چنانک زنان آبستن را گاهی که در احنا که بالای مثانه است آماسی باشد و علامتهای هریک
معلوم است علاج این علت بچون علاج تقطیر البول است و مالک البول گرم سخت نافع باشد صفت آن
بگیرند بلوط و تخم خلب دسعه و مرو خادلنجان و قرفه و وج و راسن خشک برابر سه درم تا سه درم با مداد و سه درم
شبانگاه بخورند گیرند صفت نسخه دیگر بگیرند بلوط پنجاه درم کندر و سی درم کتیرا خشک بسرکه تر کرده و بریان
و کل ارمنی و صمغ عربی از هریک ده درم و سنبره سه درم با مداد و شبانگاه اگر سردی سخت غالب بود تریاق
کبیر گرم دهند و بطیوس و سنجبیاد افقردیا اندر شراب کهن بادرماالعسل سودمند بود و اطراف مورد تر با خشک
و نب یمانی و کندر و کهنار بلوط برابر اندر شراب شیرین بزند و بمالایند و هر بامداد قیه مربسند با کبد گرم بخورند

صفت معجون اللبوب که بسیاری بول باز دارد بگیرند مغز بادام شیرین سپید کرده نیمن مغز دانه زردآلوی تلخ سپید کرده
و ده استار حبة الخضرا یک من کنجد سپید کرده نیمن بانیذ یک من همه را بکوبند و بسرشند و هفت بخش کنند و بخش روز
بخورند سودمند بود صفت ترکیبی دیگر بگیرند شونیز و نان خواه و کندر و بانیذ و کنجد سپید کرده هر یک برابر بکوبند و بیامیزند
هر بامداد یک کف بگیرند و با شراب مورد بیامیزند و بخورند و سخت نافع بود صفت سفوف کهربا و گل ارمنی و هلیله سیاه
و بلوط و عدس مقشر از هر یک دو درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده یکدرم شربه سه درم این سفوف لیس و شراب
مورد کسانی را که سردی و تری غالب بود موافق باشد صفت داروی معتدل بگیرند بلوط بسرکه تر کرده و بریان کرده
ده درم هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر هر سه را در آب بجوشانند و بعد از آن بر تابه بریان کنند و همه را بکوبند و بیزند شربه
سه درم بامداد و شبانگاه و آنچه بخاصیت سودمند بود و گوشت روباه بریان کرده این علت را و درد پشت و زانو
و تاریکی چشم را سودمند بود و گرده خرگوش خشک کرده بگیرند یکجزو تخم شبت یکجزو عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یک
نیم جزو شربه دو درم و نیم با یک وقیه آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سودمند بود و قی کردن و در آب
کوکرد و آب دریا نشستن سودمند بود و باقی علاج این علت علاج فالج است و کمونی که اخلاط انرا نرم کوفته
و بیخته باشند خداوند مزاج سرد و تر را خوردن و طلی کردن سودمند بود و چهار درم کندر سوده یکبار سفوف کنند یا دو درم
تخم محلب کوفته سلس البول را باز دارد و روغن فرفیون با مشک و انجره طلی کردن سودمند بود صفت حقنه نافع
بگیرند خشک یک رطل بغدادی سعد هشت درم تخم محلب ده درم همه نیم کوفته کنند و در چهار رطل آب تر کنند و در
یکشبانروز بجوشانند تا دو بهره برود و بپالایند و نیم رطل روغن کنجد بر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و ازین روغن حقنه کنند و اگر حب النار و حب الغار و صدف و فستق و حبة الخضرا و تخم محلب بگیرند و همه را پوست
باز کنند و برابر بکوبند و روغن بکشند و یکجزو از آن آب که وصف کرده آمد و یکجزو ازین روغن و اندکی مشک بیامیزند
و حقنه کنند سخت سودمند بود و آنرا که با این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و از داروهای گرم مضرتی
همی باشد قرص طباشیر که در علت دیابیطس یاد کرده آمده است بکار برند اما علاج کسانیکه در بیشتر کمیز کنند
همچون علاج سلس البول و علاج استرخاء مثانه و آب کم خوردن و بوقت خواب خویشتن را فارغ کردن و بشب
طعام خوردن تا در خواب سبکتر بودند تدبیری صوابست و از خداوندان معتمدی یاد کرده است که یکی را این علت بود
و یک استار تخم شاهسفرم بلکه دانه مازوی سبز بدادم بعد از آن او را این کار نیفتاد و هر چه اندرین باب یاد کرده
آمده است همه علاج آنست صفت داروی نافع بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا دو من
کندر و شیاف مامیثا از هر یک دو درم راسن خشک ده درم هلیله کابلی بریان کرده ده درم شب یمانی بریان کرده ده درم

همه را بکوبند

همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربته سه درم هر بامداد بکار دارند سود مند بود صفت داروی دیگر بگیرند زیره کرمانی دکندر وحب الآس برابر بکوبند و بیزند هر بامداد دو درم بکار برند باب ششم اندر بول خون صرف و علاج آن

بول خون صرف یا از کرده آید یا از مثانه یا از اندامی که بالاتر است جون جگر یا از همه تن آید و آنچه از کرده و مثانه آید و حوالی آن و آنچه از اندامی آید که بالاتر است اسباب و علامات و علاج آن پیش ازین یاد کرده آمده است و آنچه از همه تن آید سبب آن امتلاء خونی بود یا غایت گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهای رگها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن دارو ما گرم و من مهتری را دیدم که مزاج او گرم شده بود و بسبب سوء المزاج گرمی ضعیفی حاصل میشود و در قوت باه تقصیری می نمود و آن مهتر ضعف خویش را تقصیر نمی داشت و هم شکایت ازین میکرد طبیب او را معجونی ساخت گرم و هر بامداد دو درم دارچینی یازرده خایه مرغ می داد و هر روز ازان تقصیر و ضعف زیاده می شد و این علاج زیادت میرفت پس ناگاه یکبار دهنهای رگها او گشاده شد و بول او خون صرف گشت و زیادت از جمل روز بر ان حال بود و خون صرف می شد و باخر که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بران گذشته شد و از معتمدی شنیدم که فرزند مهتری را اسهال خون بود و بسنگ غالب شد طبیب او را جز باندکی آب طباشیر دستوری نمیداد و بهتر نمی شد طبیبی دیگر غریب او را دستوری داد تا جندانکه او را بایست آب یخ بغایت سردی میخورد نیک شد و سبب آن هم این بود که چیزها گرم خورده بود و دهنهای رگهای او گشاده شده و آب سرد انضمام فم رگها پیدا کرده علامت دهنهای رگها آنست که بول و بر از خون صرف بود و اندر همه اندامها هیچ آفتی دالمی یابند بسیار نیاید از بهر انکه دردی رگها بزرگ نیست و بد و خونی اندک آید که بغذای او بکار شود و از کرده بسیار تری آید از بهر انکه خون بدو پیشتر آید بعضی از جهت غذاء او و بعضی از جهت آنکه ازوی بگذرد و باندامهای دیگر شود علاج اگر بسبب امتلا بود نخست رگ باید زد اگر مانعی نباشد رگ صافن او لیتر از باسلیق بود و طعام سبک داون و فروره و نیشو و غوره و مانند آن فرمودن بمغز بادام و کوک و اندکی کشنیز و شربته شراب عناب ساده و شراب خشخاش و شراب ریواج و شراب کاکنج و باول بیماری هیچ شربته و هیچ مروره قابض نشاید داد از بهر انکه چیزهای قابض خون را ببندد و علقه شود و ریخ آن عظیم بود و باشد که منفذها و رگها تنگ کند و ماده را باز گرداند و روی بنا لاکند و عضوی مختنق شود و خطر آن بزرگ باشد و هر گاه که فضل گرم شود و ماده کمتر شود شربتها و آبزنها، قابض بکار باید داشت صفت شربتی قابض بگیرند شب یمانی و کلنار و دم الاخوین از هر یک یکدرم کشیراده و درم صمغ نیم درم شربته یکدرم تا یکمثقال اندر شراب آبی یا در عصاره برگ و ساق خرفه بکار برند صفت شربتی دیگر بگیرند تخم خشخاش و کل مختوم و عصاره لحیته الثیس و صمغ فارسی و کهربا برابر شربته دو درم یا سه درم صفت شربتی دیگر بگیرند سردی کوزن سوخته و کشیرا برابر بکوبند شربته دو درم بابوب مورد در آبزنها، عدس مقشر و نار بوست

و از مثانه خون

ومازو دبرگ مورد و خرنوب و مانند آن می پزند اگر آرین شرطها قابض لختی با عصاره خرفه تر و مانندان در مجری قضیب
چکانند برزاقه صواب بود و گاه باشد که حاجت آید که بر تهیگاه و نشستگاه برنهند و برزها رد حوالی آن و خوزابا زدارند
تا علقه شود بس تدبیر کشادن علقه کند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمدست و اگر سبب تیزی خون گشاده
شدن دهنهای رگها بود علاج دیاطیس علاج آنست که خون صرف در اندامی آید که بالاتر از گرده است
تامل کنند تا هیچ الم و سوزشی و دغدغه هیچ در اندامی هست اگر باشد باید دانست که خون از ان اندام
همی آید بر بالاتر از ان موضع مجمه ربا ید نهاد و خون بیرون ناکردن تا خون از ان موضع باز گردد و ضمادهای
قابض بر نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و آنچه تدبیر باز داشتن ماده است پیش گیرند و بعضی طبیبان
صواب آن دیده اند که آن جایگاه را ریش کنند و بشکافند تا ماده از وی بیالاید و از میانه باز گردد پس
جراحت را علاج کند و ابوالحسن الرحی میگوید من تا این غایت هیچکس را ندیدم که این علاج کردم دمی گوید
ابوطاهر الطبیب این علاج صواب می دید و گفتی همچنانک ماده صرع از بای بیالا بر آید آن موضع را ریش کنیم
تا ماده از ان موضع بیالاآید و دماغ بسلامت بماند و این موضع را همچنان ریش کند تا میانه بسلامت بماند
و ماده از وی باز گردد **باب هفتم اندر بولها غریب و علاج آن** بولها غریب پنج نوعست یکی بول
غسالیست و سبب آن ضعیفی قوت هاضمه و میزه گرده بود یا ضعیفی جگر دوم بولی که با اخلاط غلیظ امیخته بود
و بعضی را سبب ضعیفی هضم کرده بود و بعضی بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیوم بول شعری و این بولی بود
که چیزی جون ریسمان باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی آن بمقدار دو بدست باشد و بود
که سپید بود و باشد که سرخ بود و برین صفت شکل از بهر آن بود که در میانه رگهای آلتها بول بوده باشد
و تولد آن از غذاها غذاها غلیظ بوده و در آن خطری نباشد چهارم بول ریم بود و سبب آن دیبله باشد
که در اندامها دم زدن و غیر آن گشاده شود یا آماسی و ریشی در آلتها بول ریم کند و بگشاید پنجم بول دسمی بود
یعنی بول جرب و سبب آن گدازش پیه بود و بول سیاه مقدمه تولد سنگ بود علامتها بول ریم با بول
آمیخته بود باید دانست که از عضوی همی آید که بالاترست و الم آن عضو همی بران گواهی دهد و اگر آمیخته نبود
از آلتهای بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول آید از ین قضیب و مثانه آید و اگر نخست بول همی آید پس ریم
از عضوی دورتر همی آید و بول غسالی و آنچه سبب آن ضعیفی قوت کرده بود میل بسپیدی دارد و غلیظ بود
و آنچه سبب ضعیفی جگر بود میل بسرخی دارد و بخون مانند تر بود و بول غلیظ یا نشان ضعیفی هضم و بسیاری
اخلاط بود یا نشان باک شدن تن بود بر طریق بحران و جهی مثانه شود و بول جرب بسان گدازش پیه بود

چنانکه بقراط می گوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی ان الحرارت غلبت الکلی ویذیب شحمها
وهم بقراط گوید من کان بوله رشیا وجا بعنه دل علی مرض حاد فی الکلیتین و بول سیاه از تندرست نشان تولد سنگ بود
روفس می گوید من بال بولا اسود بلا مرض مع وجع کان او بغیر وجع فانه یتولد فی کلاه حصاة بعد زمان بسر وخاصه ان کان شیخا
و بسیار باشد که مردم تندرست را اندکی خون بطریق بول بیاید و ازان قدر باکی نباشد و متقدمان گفته اند
من بال دما فی الندرة بلا حمی ولا وجع فلا باس علیه و بول شعری نشان مادهٔ غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج
بهر نوعی ازین بولها که یاد کرده آمد در بابی جداگانه گفته آمده است جزو چهارم اندر شناختن سبب که
تولد سنگ و ریگ که در گرده و مثانه پدید آید و این جزو پنج بابست باب اول یاد کردن سنگ و ریگ
در گرده و مثانه چگونه تولد کند و علاج آن این علت بیشتر کودکان را افتد و آن طفلی تا به نزدیک بالغ شدن افتد
و مردمان فربه را نیز بسیار افتد و مردم لاغر را کمتر افتد و کودکان را بیشتر در مثانه افتد و بزرگان را اندر گرده
افتد و مردم بالغ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد از بهر آنک رگها و منفذهای ایشان فراخ تر بود بخلاف مردم فربه
که ایشان را اندر گرده بیشتر افتد از بهر آنکه رگها و منفذهای ایشان تنگ تر بود و محمد ذکریا می گوید که من این
مستغنی نگه می کردم و هم چنین یافتم و می گوید بنادر اندر مثانه زنان نیز افتد و آنرا ایشان بانگشت بتوانند
یافت و سبب آنکه زنان را سنگ اندر مثانه بنادر افتد آنست که گردن مثانهٔ زنان را کوتاهست و دهنهای مثانه
ایشان گشاده تر از دهنهای مثانهٔ مردانست و نزدیکست به بیرون بدین سببها هر خلطی که بمثانه ایشان در آید
زود بیرون آید و آنرا که این علت افتد اندر کودکی افتد و زنان بزرگ را نادر افتد و اسباب آنکه کودکان را
بیشتر در مثانه افتد سه سبب است یکی آنکه قوة دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها از بالا بزیر دفع کند و از گرده
نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنکه هر بولی که غلیظ تر و تیره تر بود سنگ ازان بیشتر تولد کند و بول کودکان
تیره بود از بهر آنکه ایشان طعام بسیار و بی ترتیب خورند و دهان مثانه ایشان تنگ تر بود و تیرگی بول را
بسیار تر باز دارد و مثانه ایشان گرم تر بود و آن تیرگی را سنگ گرداند سیوم آنکه هر بولی را یکروز بنهند
نمک در وی پدید آید و اندر بول کودکان نمک بیشتر باشد و نمک نوعی از سنگ است و هر سنگی که در عالم
است تولد آن از رطوبتی غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند و آنرا خشک کند چنانکه از تاثیر آفتاب تولد کند
و بر دندانهای سفال تولد کند و تولد نمک از اجزاء ارضی است که بحرارت آفتاب سوخته شده باشد و بآب آمیخته و حرارت
آفتاب آن آب را بتحلیل خشک کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزای ارضی
اندر بول ایشان بیشتر است لیک آنکه حرارت اندر بول ایشان بسیار است و اجزای اراضی که اندر آنست

جمله بدان حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد سنگ در بول ایشان بیشتر بود بباید دانست که
این علت کودکی را بیشتر افتد که معده و جگر او گرم بود و جگر آب را و تریها را بخویشتن می کشد بگرده و مثانه میفرستد
و اگر در گرده و مثانه میفرستد نیز حرارتی بود زودتر تیرگی که در بول باشد به بندد و سنگ شود در جمله سبب
تولد سنگ و رطوبتهاء لزج که از طعامها که غلیظ و قوی بود تولد کند چون گوشت و گوشت شتر و ماهی بزرگ و مرغان
آبی بزرگ و گوشتهای برشته و شیر و پنیر و خایهٔ مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید و سماج و رسته و برنج
و بشیر و هریسه و سیر بریان و سهر بانچه و قطایف و فالوذج و میوهای خام و انبرود و آب تیره و شراب غلیظ خاصه
اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف باشد و گرده گرم باشد و طعام بی ترتیب خوردن و بسیاری منی باز داشتن
شهوت جماع خاصه اگر شهوت صادق بود و سختی آن و اسباب آن رفته باشد و منی حرکت کرده و کار
تمام ناشده و از آن منی که حرکت کرده باشد درد خایه و آماس آن و سنگ تولد کند و بتری شیر دایه همچنین از جمله
اسباب این علت از دو وجه بود یکی آنکه اگر گرم تر کند و غلیظی بول آنرا زودتر سنگ گرداند و اگر شیر
بلغمی بود بول کردن مثانه او آنرا به بندد و سبب تولد سنگ از آب تیره و شراب غلیظ آنست
که اجزای ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و پخته کرده و لزوجت پذیرد و اندر مثانه رسوب کند و سنگ گردد باب
دوم اندر آنکه سنگ در یک اندر کدام اندام تولد کند و علاج آن سنگ بیشتری در گرده و مثانه تولد کند و در روده
قولون بسیاری تولد کند و محمد ذکریا می گوید که مرا دوستی بود و در بول او سنگریزه بسیار بودی و یکبار سنگ بزرگ
در براز او بیرون آید و مردی فربه بود همچنین خداوندان درد بند و کشاد را در بندهاء اندامها سنگ بسیار تولد کند
و محمد ذکریا رحمة الله میگوید اندر حوالی گردن که جایگاه خنازیره است و در سلعه سنگهای سخت دیدم پس
جالینوس حکایت آورده است که در علت ذات الریه بصرفه سنگها برآمده است همچون ژاله و همچنین
اسکندر رومی حکایت می کند که من دیده ام که سنگی بزرگ برآمد همچو سنگها که از مثانه بیرون آرند
باب سیوم اندر علامتهاء سنگ گرده و مثانه و علاج آن هرگاه که بول غلیظ رقیق و صافی شود ایمن نشاید بود
از آنکه ماده در گرده باز می نماند و سنگ تولد می کند و بول سیاه که بی دردی و بیماری آید دلیل آنست که
سنگ تولد خواهد کرد خاصه اندر عمر پیری و هرگاه که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون خلیدن جوال دوز
زود بخلد بباید دانست که در گرده سنگ تولد کرده است و هرگاه که درد بیغوله ران پدید آید بباید دانست
که سنگ در مجری بول مانده است و هرگاه که این درد ساکن شود بباید دانست که علامت آن بود که سنگ
بمثانه فرود آمد و رنگ زرد و سرخ یاد کرده آید و اندر گرده همیشه گرانی بود و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود

و ثقل او بدان سبب خشک بود و بول او بیشتر باشد از بهر آنکه جگر آب را و تریها را بخویشتن می کشد صح

گرده بدرد آید

گرده بدرد آید خصوصاً آن وقت که ثفل بروده فرود آید و گرده فشارده شود و چون روده از ثفل تهی شود آن درد زایل شود
و خداوند سنگ گرده را هرگاه که درد آن بدید آید یک خایه که از آنجانب است که سنگ در وی است که درد خیزد
و باشد که ران او که برابر گرده است خدر شود و اعراض قولنج پدید آید و در بول باشد که رسوبی بود همچون رسوب
خداوند بیماری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج میل بسوی ناف پیش شکم دارد برتر آید
و فروتر شود و درد گرده بر یک جای لازم آید و در جایگاه گرده بود و آن ران که برابر گرده باشد خدر شود
و در قولنج این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در مثانه بود رسوب بول او سپید بود و باشد که خاکستر
گون بود و درد و خارش و گرانی در قضیب بود و در زهار و خداوند علت پیوسته دست بقضیب خویش
می برد و بول دشوار بیرون آید و هر روز گاه که بول کند در حال خواهد که دیگر بار بول کند و گاه باشد که بی مراد
بیرون آید و این در آخر بول کردن بود و سنگ مثانه بزرگ و درشت بود از بهر آنکه جای او فراخست
و ماده دیگر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت گردد و سنگ گرده کوچک بود از بهر آنکه
جای او تنگ است و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که در دهانه مثانه افتد و بول را باز دارد و هر وقت که
پیاده روند و یا رنجی رسد قضیب خدر شود و ممکن بود که در مثانه دو سنگ بود یا بیشتر و در حرکت مردم
با یکدیگر بسایند و سوده شوند و سونش آن ریگ باشد و در بن شیشه پدید آید و باشد که با این ریگ
رسوبی نخالی بود از بهر آنکه درشتی سنگها مثانه را ببرند و گاه باشد که سنگ مثانه بزرگ و گران بود و با مقعد
زحمت کند و آنرا بیرون آرد و باز گرداند خاصه اگر شرج ضعیف بود و هرگاه که خداوند سنگ مثانه را عسر البول
بسیار رنجه دارد بباید دانست که سنگ بزرگ و گران نبود و بوقتها در دهانه مثانه میتواند افتاد و بول را
باز داشتن و بسیاری ریگ در بول بر سستی دلیل کند و ریزانی سنگ بود و تا آمدن ریگ دلیل سختی
سنگ بود و هرگاه که خداوند علت پیاده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و هرگاه که ساکن شود
و باز ایستد درد ساکن شود بباید دانست که سنگ از مثانه آزاد است و بروی سخت گشته نیست علاج
نخست اسباب تولد آن باز باید داشت و ماده گسسته آن باید کرد پس تدبیر گسستن و ریزانیدن سنگ
کردن و طریق بیرون آوردن آن اندیشه کردن و اما تدبیر گسستن ماده آنست که تن را از آن ماده
پاک کنند و از طعامها که غذاء آن ماده سنگ شود باز دارند از تدبیرها و حرکتها و اسباب تولد آن گرده پرهیز کردن
فرمایند و اگر قوت نگه می باید داشت طعامها زود گوار فرمایند چون گوشت طیهوج و تذرو و دراج و مرغ خانگی
سبک اندام و فربه و گوشت بزغاله بزیر باها و اسفیدباها و خایه مرغ نیم برشت و نان خشکار که خمیر او خسته باشند

ونیکو پخته باشند واگر قوت قوی باشد چیزی فرمایند که غذا کمتر دهند چون ماش پوست کنده واسفاناخ وکشک جو
وقلیه کدو وقلیه خیار ونخوداب وزیربا ومزوره‌ها ساده بمغز بادام وروغن بادام شیره خالص با روغن گاو واز امتلا
وطعام از پس طعام احتراز باید کرد وطعامها که غذای آن ماده سنگ شود وتدبیرها وحرکتها که سبب تولد آن گردد
پیش ازین یاد کرده آمده است وتدبیر پاک کردن تن بقی کردنست وداروی مسهل خوردن وقی صواب تر بود
از بهر آنکه قی زود از زود شاید کرد وداروی مسهل زود از زود شاید خورد دوم آنکه قی ماده را از بیخ برکند وهم از آن راه
باز گرداند وداروی مسهل اگر حرارتی غالب بود گاه گاه مسهل قوی در خور مزاج وحال می باید داد واگر حرارتی
غالب نبود مسهل قوی نشاید داد لیکن برفق طبع را نرم می باید داشت تا ماده را بطریق روده باز میگرداند
ومعده را قوت دادن تا طعام را نیکو گوارد وریاضت معتدل کردن ومالیدن بوقت فرمودن چنانکه اندر
کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است گرمابه وآبزن سودمند بود از بهر آنکه ماده را از گرده باز گرداند وبظاهر تن کشد
ومنفذها را نرم کند لیکن افراط کردن زیان دارد از بهر آنکه قوت را ضعیف کند وگرده را زبون گرداند واز تدبیرها
که خداوند علت را موافق بود وتولد سنگ باز دارد یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورد وگاه گاه
نیز ناشتا آب خورد وبر فرشهای پوستین بخسپد لیکن بر کتان خسپد تا گرده ایشان گرم شود واز مفردات
آنچه ماده را لطیف کند خداوند این علت را سودمند بود ومثانه را پاک گرداند وسنگ را بشکند وبآب تاختن
بیرون آرد وبعضی سردیهاست وبعضی تریها وبعضی اکلها وبعضی شرابها وبعضی داروها اما سردیها کرفس است
وکسنی وبودنه وشبت وکشوث وبادیان خشک وبرگ ترب وقسط وراسن واز میوها خربزه وخیار
وخیار بادرنگ وانگور سپید وانجیر تر وخشک وبادام تر وزعرور وفستق ودرزعرور قوتی است که مجاری
بول را پاک کند وسنگ را بریزاند واز اجالها کبر وسرکه وهلیون بسرکه وعنصل بسرکه وزیتون پرورده
واز شرابها سکنگبین که از سرکه کبر سازند واز سرکه عنصل وبآب ترب وشراب سپید لطیف واز داروها مقل
وصمغ وکرفس جبلی وافسنتین وسلیخه وبیخ خیار دشتی وعود بلسان وحب بلسان وبرسیاوشان واسقولو
جندریان وبزر السادج وزیره دشتی وتخم بادیان واصل بنطافیلون وآب او وکمافیطوس وجعده وبیخ
هلیون وسعد مصری وقشور اصل الغار واسقوردیون وسداب دشتی وبوره ارمنی وداروها که اثر آن در گرده
قویست وفعل آن در گرده پدید آید حجر الیهود است ومشکطرامشیع وکمافیطوس وآنچه قوت آن بمثانه رسد
رماد العقارب ودهن العقارب است ورماد الزجاج وسنگ اسفنج وخون تیسی خشک کرده وخاکستر پوست وخایه
مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد بهتر وقوی تر از همه وگنجشک است که آنرا بلغت یونان اطراغولیدیطوس گویند واین

گنجشکی است

گنجشکی است از جنس صعوه کوچک تر از همه گنجشکان و منقار او باریکست و رنگ او میان زردیست و خاکستر گونیست
و بر هر دو بال او دو خط است زرگون و بر دنبال او نقطهای سفید و بیشتری در زمستان و زمینهای شوره پدید آید در
بنیاد دیوارها و پریدن او اندکست برخیزد و بنشیند زود پیوسته دنبال را بجنباند و صفیر می کند این مرغ خام و پخته
و قدید کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفتی که خورند سودمند بود و قدید او را بکوبند با شراب صافی اگر با ماء العسل و گر با جندبیدستر
بخورند سودمند بود و شیخ رئیس میگوید مرغی است او را بلغت فرنگ صفراغون گویند خشک کنند و بکوبند و اندکی
بدهند سنگ را که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود بیرون آرد و سرگین کبوتر و سرگین خروس همچنین سنگ را
پاک کنند و با این مفردات که یاد کرده آمده است چیزهای گذراننده بباید آمیخت تا آنرا بدرقه کند و بموضع رساند
چون بلبل و دارچینی و داروی ادرار کننده نیز بیامیزند چون وج و دوقو و فودنج و اسارون و نانخواه و کاشم
و سیسالیوس و اذخر و قردمانا و تخم پنجنگشت تا سنگ را زودتر با بول با درار بیرون آرد و اگر در مثانه
دردی بود داروهای درد نشاننده با وی بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چلغوزه و فندق و تخم خطمی
و صمغ بصفایح و صمغ جوز از بهر آنکه این داروها هم درد نشانند و هم با گوهر گرده سازگار بود و هم داروهای دیگر
گرده را در گرده و حوالی آن چندان نگاه دارد که داروهای فعل خویش بکند و اگر قوت گرده و مثانه ضعیف
شده باشد و داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و زرنباد و گل سوسن خشک و گل سرخ
و صندل و گلنار و رب میوها چون رب سیب و رب آبی تا همه احشا را قوت دهند و اگر از جهت صعبی درد بود
چیزی خدر کننده با آن بباید آمیخت بیامیزند اما ترکیب داروها بدین ترتیب باید کرد اگر مزاج گرده و مثانه
گرم بود داروهای گرم کننده کمتر بکار دارند صفت داروی که سوء المزاج گرم را سودمند بود بگیرند مغز تخم خیار و
و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یک یک جزو و تخم بادیان نیم جزو همه را بکوبند نیک شربه سه درم
با سکنگبین با گلاب آمیخته و سرد کرده نافع بود صفت داروی دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه
و تخم کدو و همه پاک کرده از هر یک پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ اسپنج و آبگینه سوخته
و سوده از هر یک سه درم همه را بکوبند و بیامیزند شربه سه درم با سکنگبین و طبع را با قراص بنفشه و گزنه بخیار چنبر
و تربد و آب بادیان نرم کنند و در آبزن می نشانند صفت آبزن بگیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک
و مرزنگوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ خطمی و پرسیاوشان برابر همه را بپزند و در آن آب می نشانند
و چون از آب زن بیرون آیند شربتی از آب تخم خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود و نیم مثقال
حجر السبج سوده بدهند و گاه گاه این مطبوخ میدهند صفت آن بگیرند بیخ سوسن و پرسیاوشان از هر یک پنج درم

و تخم فلنجمشک

تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم تخم کرفس و تخم بادیان و خسک از هر یک دو درم انجیر بستی ده درم سپستان
سی عدد همه بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربت چهار وقیه و نیم سکنگبین صفت مطبوخی دیگر بگیرند برگ خبازی دشتی
بپزند و با انگبین و روغن بیامیزند و مقدار بسیار بدهند سنگ را در مجری بول بلغزاند و با بول بیرون آرد و خیار چنبر
در آب بادیان حل کنند و با روغن بادام بدهند و روغنها تحلیل کننده با روغنهای قوت دهنده آمیخته می مالند چون
روغن شبت و روغن خسک و روغن سوسن و روغن خیری آمیخته و روغن خیری هم قوت دهنده است
هم تحلیل کننده و ریاضت کردن و به اسپ خوشگام نشستن و بر نردبانها برآمدن و فرود آمدن سودمند بود و سنگ را
از گرده و مجریهاء بول بمثانه فرود آرد و بمثانه فرود آید بابونه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس در آب بپزند و بمثانه
بر میچکانند و روغنهای گرم همی مالند چون روغن سداب تا درد را بنشاند و روغن عقرب بمجری قضیب چکانند
و بمثانه در مالند و به مقعد در بردارند تا سنگ را بشکند و بریزانند و طبیخ سداب و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن
ناردین و نفط سپید در چکانیدن سودمند بود خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه درد نکند و اگر در مثانه و گرده
آماسی بود علاجهای آماس که در جایگاهش یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر شکم خشک باشد بشیاف
و حقنه طبع را نرم کنند و حقنه سبک کنند تا مثانه را نرنجاند و زحمت نکند و شیاف اولیتر بود از حقنه و مسهل دادن
صواب نباشد از بهر آنکه مسهل مادها را فرود آرد از بالا و قی کردن سودمند بود ماده را کمتر کند و از آن موضع که روی
بدان دارد باز گرداند لیکن نه در آن وقت در باید کرد از بهر آنکه باشد که سنگ را بجنباند و ببالا در کشد و
درد زیادت گردد و اگر بدین تدبیرهاء درد زایل نشود از فلونیا و مانند آن چاره نباشد و تریاق نونا رسیده
سودمند بود از بهر آنکه قوت افیون در وی تازه باشد و درد را بنشاند و داروهای دیگر بعضی سنگ را بشکند
و بعضی سنگ ریزه با درار بیرون آرد و محمد ذکریا میگوید بسیار آزمودم که از بس رگ زدن درد ساکن شده
و سنگ بآسانی بیرون آمد و اگر سنگ گرده بیکجا بایستد در علاج آن داروهای گرم و داروهای ادرار کننده
قوی و روغنهای نطولهای محلل بکار نشاید داشت لیکن آب تخمها و طبیخ برسیاوشان و مانند آن باید داد
و بسبوس و ارزن نیم گرم و آبزن تکمید می کردن برفق و اگر از جای بجای میشود در آبزنی نشستن که پیش
ازین یاد کرده آمده است و بآب گرم روغن زیت بهم آمیخته تکمید کردن بباید دانست که داروهای مثانه گرم تر
از داروهاء گرده باید لیکن داروهاء سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروی گرم ماده را به بندد و سبب زیادتی
علت گردد اما آنچه یاد کرده آمدست علاج کسانیست که حرارت بر ایشان غالب بود و علاج کسانیکه
حرارت ایشان کمتر بود و رطوبت بر ایشان غالب است اینست که اکنون یاد کرده شود اما اگر با سهال

حاجت آید

حاجت آید داروها دهند که بلغم غلیظ را دفع کنند صفت حبی که بلغم غلیظ را دفع کند بگیرند تربد یک مثقال و حب النیل چهار دانگ
صبر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم ملح نفطی دو دانگ این همه یک شربه بود صفت داروی که سنگ مثانه
از گرده بیرون آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و تخم کرفس و تخم ترب و بادام تلخ برابر شربه
یکدرم با طبیخ برسیاوشان دهند صفت داروی که سنگ گرده و مثانه را بشکند و بریزاند و همچون گل بیرون آرد
بگیرند خاکستر کرنب نبطی و خاکستر پوست و خایهٔ مرغ که بچه از وی برآمده باشد و حجر الیهود برابر یکدیگر شربه
یک ملعقه با آب خشک کر یا شراب کهن صفت داروی دیگر بگیرند حب بلسان و حب البان و حب القلت
و سنگ اسپنج و مغز تخم خربزه برابر بکوبند شربه یک ملعقه با شراب ممزوج و حب القلت ماش هندیست
صفت داروی دیگر بگیرند مغز تخم خیار و تخم انیسون و تخم کرفس جبلی و سلیخه و سنبل و حب القلت و دارچینی
از هر یک یکجزو عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون از هر یک چهار یک جزوی شربه یکمثقال با سکنگبین و آب
نخود سیاه صفت داروی دیگر بگیرند دوقو و تخم کرفس و مر و مغز تخم خیار از هر یک درم سلیخه و سنبل و دارچینی
از هر یک چهار درم همه را بکوبند شربه چند یک دانه شش دانه ترمس یا چهار وقیه آب خشک سی روز این دارو
بخورند سنگ را بریزاند و پاک کند و این دارو را خاصیتی عجب است و آن آنست که هر که این دارو را بگوید در دست
او انگشترین آهنین نباید که باشد و در میان او کارد نباید و در کفش او میخ آهنی نباید که باشد و بهیچ وجه نباید که آهن با او
باشد و این خاصیت مرا آزمود نیست لیکن چنانکه در کتب استادان دیدم اینجا حکایت کردم و در اختیارات
کندی می آید آب ترب هر بامداد یک وقیه بخورند هم سنگها را بریزاند و پاک کند و جانوریست که در میان
تره بسیار باشد پشت او چون کندی گرد و رنگ او سرخ و نقطهای سیاه در میان سرخی از آن جانور
سه عدد درست بخورند و سنگ را بریزاند و پاک کند و همچنین کرمی است که شبهای تاریک روشنائی دهد
سر و اطراف او سوگند و شش او را بچیزی مسین خشک کنند بآفتاب هر روز یک کرم از آن یا دوازده درم
نقیع الخبز بدهند سه روز و بعضی گفته اند یک کرم به سه روز باید داد و این نیز آزموده من نیست و در اختیارات
چنین می آید که سرگین کبوتر با هم سنگ او شکر طبرزد و آب سرد بخورند گرده و مثانه را از سنگ و از مادهٔ آن
پاک گرداند و کودکان را نیم درم دهند و بزرگان را یک درم و گفته اند علف این کبوتر تخم کتان باید و
گروهی گفته اند سرگین کبوتر و بلبل و نمک بگیرند برابر هر روز یک درم بدهند با طبیخ مشکرا مشیع صفت داروی دیگر
بگیرند مغز تخم خربزه و دوقو و حب القلت و آبگینه سوخته برابر همه را نرم بکوبند شربه یک درم با آب ترب کر یا آب
خشک و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط یا چند یقون بدهند مدتی مثانه را پاک گرداند و بعضی طبیبان کژدم سوخته

ازهر نیم دانگ تا دو دانگ با دو وقیه آب راسن ترکه ازوی بفشارند فرموده اند یا در طبیخ پرسیاوشان و حالیتوس
رحمة الله میکوید مردی راکه این علت بوده نهشد مراحکایت کرد از طبیب خویش که طبیب اورا در طبیخ کرنب
نشاندی و هر بار یک وقیه تخم خربزه کوفته با شکر بدادی و مثانه او بدان سنگ پاک شد و گفته اند اگر هفتاد عدد بلیله بکوبند
و هفت قرص سازند و هفت روز بخورند کرده و مثانه از سنگ پاک شود و هفت درم بوره ارمنی با انگبین سرشته
با آب ترب بدهند سه روز مثانه از سنگ پاک کردد و نیم درم یا نیم مثقال آنکبینه سپید شامی سوخته با یک وقیه
آب کرم بدهند سنگ را بریزاند یا بول برون آرد و مقدار ملعقه خون بزکش که تازی تیش کویند خشک کرده با لختی
تخم بادیان و سنبل بساید تا خوشبوی شود و آنرا در شراب شیرین بدهند سنگ را بریزاند و اگر بزکش را بریزمار خداوند
علت کشند تا خون بروی ریزد تا غایت نافع بود و هم داروئی که ازبهر این علت دهند در آبزن و کرمابه سودمندتر بود
و حب بلسان سوده یکمثقال سنگ کرده را بریزاند و روغن حبة الخضرا با نخود آب خوردن و حلوا ازان ساختن
سنگ کرده را پاک کرداند و بادام تلخ با مغیثه و سنگ را بریزاند صفت معجون سودمند بکیرند آنکبینه سوخته و کردم
سوخته و خاکستر کرنب تبطی و خاکستر خرکوش و سنگ راسنج و خون تیس خشک و خاکستر پوست خایه مرغی که نخم
ازو برآمده باشد و حجر ارمنی سوده و صمغ جوز و وج برابر و قطر اسالیون و دوقو و مشک طرامشیع و وصمغ آلو و تخم خطمی
و بلیله از هریک یکدرو و نیم همه را بکوبند و بانکبین بسرشند شربتی از یکدرم تا یکمثقال با آب خشک یا آب نخود سیاه
سنگ را پاک کند صفت معجون کزدم بکیرند کزدم سوخته سه درم و نیم حنظیانا یک درم و نیم درم رنجبیل
و یکدرم بلیله از هریک دو درم و نیم بیخ کاکنج بنجدرم و نیم خندبیدستر چهار درم همه را بکوبند و بعسل مصفی بسرشند پس از
شش ماه کودکان را نیم دانک بود و بزرکان را دانکی در آب کرفش عظیم نافع تا بود صفت داروی دیکر که سنگ
مثانه را بشکند بکیرند و انیسون و بلیله و نطرون از هریک یکمثقال و حب بلسان دو مثقال و چهار مثقال همه را بشراب
شیرین بسرشند و جها سازند چند نخودی هر بامداد سه حب بکار برند در کرمابه یا پس ازان که از کرمابه برون آیند
در مدت چهل روز مثانه پاک کرداند صفت روغن کزدم بکیرند کزدم و حنظیانا و سعد و بوست بیخ کبر از
هریک یک وقیه همه را نیم کوفته کنند و یک رطل روغن بادام تلخ بکیرند و این داروها را دران روغن کنند
و در آفتاب نهند و یک روز پس آنرا بفشارند و بمالند و نفل ازوی جدا کنند و ده کزدم زنده درین روغن
افکنند در حال که بکیرند و هفته در آفتاب نهند پس بپالایند و بکار برند نهایت سودمند بود صفت خشک
کردن خون تیس بکیرند تیس کوچک چهار ساله در آنوقت که انکور رزمی آرد بسمل کنند و خون او اول که
برود لختی بریزند و آخر او نیز بریزند و میانه نکاه دارند و در دیک سنکین پاکیزه کنند و بپزند تا بعد دو پس آنرا پاره کنند

روغن کزدم

دیکر از نسخه

و بر چیزی مشبک نهند و یا بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی نهند و سر آن بحریر بپوشند تا گرد بدو راه نیابد در آفتاب نهند
تا خشک شود باید که از نم و تریها نگاه دارند چون نیک خشک شود و بوقت حاجت بسایند و بکار برند چنانکه یاد
کرده آمده است صفت سوختن کژدم شیشهٔ محکم بگیرند و کژدم در وی کنند و آنرا در گلحکمت گیرند و در تنوری گرم نهند
و شش ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند و اگر بریان شده باشد چنانکه سوده شود نگاه
دارند و گرنه دیگر باره سر شیشه را استوار کنند و دو ساعت دیگر در تنور نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته نشود که قوت او
برود و خام نباید که نتوان سود صفت سوختن آبگینه بگیرند گوهر آبگینه کارنا کرده یا آبگینهٔ شامی سپید در کفگیری
آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب شنجار افکنند چند نوبت سرخ میکنند و در آن آب می افکنند
تا بطرقد و چنان شود که بتوان سود باب چهارم اندر جراحت و مجرای بول از گذشتن سنگ و ریگ و علاج آن
اگر سنگ و ریگ مثانه را یا مجری بول را براند و جراحت کند علامت آن باشد که از پس آنکه سنگ
بیرون آید بول با خون آمیخته بود یا خون ناب بود اگر بول با خون نیک آمیخته بود بباید دانست که جراحت
در گرده افتاده است و در مجریها که فرود گرده است و اگر نخست خون آید پس بول آید بباید دانست که جراحت
در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بران گواهی دهد علاج هرگاه که جراحت افتاد در حال
رگ باسلیق باید زد تا از آماس ایمن شوند پس جراحت را علاج کردن صفت داروئی که جراحت بروياند
بگیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یک جزوی اقاقیا مغسول سدس جزوی تخم خربزه پاک کرده چند همه
داروها را بکوبند و بآب لسان الحمل بسرشند و قرصها سازند هر یک یکمثقال و بامداد و یک قرص در آب سرد بدهند
یا بآب لسان الحمل و مانند آن و از پس طعام بدو ساعت یک قرصهٔ دیگر بدهند صفت ترکیبی دیگر بگیرند اسفیداج
و ارزیز و طین مختوم و کندر و دم الاخوین برابر افیون عشر یک جزو همه را شیاف کنند و بوقت حاجت بآب
لسان الحمل بآب گلاب بسایند و بمجری قضیب اندر چکانند صفت ترکیبی دیگر که خون را از گرده و مثانه و مقعد
از هر کجا که آید باز دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و گلنار و اقاقیا و کندر راستا راست افیون ربع یکجزو و شربت
یکمثقال بآب سماق و باقی علاج در باب علاج بول خون یاد کرده آمده است و اگر خون در مجری بول بسته شود
علاج در موضع آن گفته آمده است و گاه باشد که خون در مجری بول و مثانه بسته شود و حاجت آید بدانکه بشکافند
همچنانکه از بهر سنگ بشکافند و اگر سنگ در مجری بماند علامت آن آنست که درین قضیب درد و گرانی بود و بول بدشواری
بیرون آید علاج وی آنست که خداوند علت را بقفا باز خوابانند و هر دو پای او ببالا بر آرند و نیک بجنبانند و او را
شکل بشکل میگردانند تا بقضای مثانه باز شود و پس از آن باشد که راست بیرون آید و اگر بدین طریق بجای باز نشود

سوختن کژدم

سوختن آبگینه

تدبیر آن باید کرد سر قانا طیر بجری بول فرو نشاندن و آنجا تحلیل کنند بر مثانه و قضیب حکاندن و آب بسیار و شربتها
ادرار کننده دادن تا بسیاری بول بر دفع سنگ معین بود **باب پنجم اندر شکافتن مثانه و سنگ بیرون آوردن**
و علاج آن اگر سنگ سخت و بزرگ بود و بتدبیرها که یاد کرده آمده است شکسته نشود تدبیر جز آن نباشد که بشکافند
و سنگ بیرون آرند لیکن شکافتن کاری با خطر است گاه گاه بنا در سلامت یابند و بعضی پیشینگان گفته اند که
سنگ کرده نیز از سوی پشت شکافتند و بیرون کنند و این سخت با خطر است و ما درین روزگار ندیده ایم
و نشنیده و در هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود و بیماری بدین علاج سلامت یافت پس این
علاج نشاید کرد اما اگر سنگ کردن سنگ سخت و بزرگ بود و بتدبیرها که یاد کرده آمده است شکسته نگردد آسان
از مثانه بیرون آید و کم خطر تر است و طبیبی را که این کار کند از سه حال تحمل باید کرد یکی در عمر خداوند علت و دوم
در کوچکی و بزرگی سنگ و سیوم در حال دردها که خداوند علت می کشند و فایدهٔ عمر خداوند علت شناختن آنست
که اگر کودک بود در حد ده سالگی یا کهل بود و براجراحت کردن آسان بود از بهر آنکه کودک خورد طاقت جراحت
ندارد و اگر در حد ده سالگی بود هم طاقت جراحت دارد و هم جراحت او بسته شود و کهل را اگر جراحت کنند
هم آماس فلغمونی کمتر بود و مردم جوان را و پیر را جراحت کردن عسر تر بود از بهر آنکه جوان را هم آماس فلغمونی
باشد و علاج آن با علاج جراحت دشوار بود خاصه درین موضع و پیر را جراحت بسته نشود و فایده شناختن
احوال و اشکال سنگ آنست که اگر سنگ کوچک بود و از زیر انگشت بیرون میشود و آنرا بدست آوردن
و دفع کردن دشوار بود و خداوند علت را عذاب کردن لیکن جون بیابند آسان بیرون آید و اگر سخت
بزرگ باشد جراحت بزرگ باید کرد و هم باشد که بسته نشود و اگر در کوچکی و بزرگی میانه بود و کرد باشد آسان
بیرون آید و اگر سنگ دراز بود جهد باید کرد تا آنرا بشکل راستی بدارند برابر جراحت تا آسان بیرون آید
و فایده شناختن دردها که خداوند علت می کشد آنست که معلوم کردد که سنگ درست است یا نه و هر چند
سنگ درستر بود درد صعب تر بود چون خداوند علت دردها کشیده باشد و یا در دعادت کرده درد
و رنج و جراحت تواند کشیدن و ازینجهت امید خلاص تن بجراحت در دهد و ذلیر باشد و اگر در دصعب کشیده
نباشد نه طاقت جراحت دارد و نه تن بدان در دمید هد **گفتار نوزدهم اندر بیان احوال بیماریها** که مخصوص است
بمردان و این گفتار سه جزو است جزو نخستین اندر شناختن بیماریها که قضیب و خایه را افتد از آماس و رشی و
غیر آن و این جزوه بابست **باب اول اندر یاد کردن آماس کرم در قضیب و خایه و علاج آن** سبب آماس کرم
که در قضیب و خایه افتد مادهٔ خونی و صفرائی بود اما سبب آماس خایه در پیشتر وقتها آن بود که شهوة جماع بوده باشد

و اسباب آن حاصل شده و سختی آن از کسی که بآرزوی آرزوی مراد بوده رفته و ازان کار بسببی باز مانده و منی حرکت
کرده باشد و سبب بر نا آمدن حاجت و نایافتن مراد در جای خویش بمانده و آماس خایه که سبب آن غیر این بود
یا در پوست خایه بود یا در نفس خایه بود و آنچه در نفس خایه بود مادهٔ آن گرم باشد بیشتر تب آرد از بهر آنکه عضوی شریف
است و بدل پیوسته است و آنچه در پوست خایه بود و بسیار باشد که بی تب بود و باشد نیز که با تب بود و فرق میان
آنکس که در پوست خایه بود و آنچه در نفس خایه بود بلمس نتوان دانست و بسیار باشد که آماس خایه از بحران انتقال کند
و ماده بسینه بر آید و بسرفه زایل شود **علاج** اما علاج آنچه از حرکت منی و نایافتن مراد افتد اگر در آن حال
که گرانی در خایه پدید آید آن مراد با کسی دیگر بر آید تا اوعیه منی فارغ گردد در حال ساکن شود و آماس نکند اما
چون آماس کرد با خود از مادهٔ دیگر است نه از حرکت منی نخست رگ صافن باید زد یا در ساق حجامت یا
در روی ران و من مردی را که این حال افتاده بود بر پهنه و بتازی القطن گویند حجامت فرمودم آماس و درد بیک
روز زایل شد و دیگری را همین حجامت فرمودم آنکس حجامت بر کمرگاه کرد برابر گرده هم سودمند بود و قی کردن
مادهٔ آماس را از آنجانب باز گرداند و اگر آماس در یکخایه بود رگ و حجامت از آن جانب باید کرد که باشد
و اگر در هر دو خایه باشد رگ از هر دو جانب باید زد و حجامت نیز هم از هر دو جانب باید کردن و طبع نرم داشتن
بشیافی که ماده را بجانب مقعد باز آرد و دفع کند و تدبیرهای لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز کردن و از طلاها و ضمادها
نخست خرقه بسرکه و گلاب تر می باید کرد یا بعصارهٔ کشنیز تر و عنب الثعلب و عصارهٔ ترنی و عصارهٔ کدوی تر
و سرد کنند و بر آن موضع پوشند صفت داروی سودمند بگیرند عصارهٔ کشنیز تر و سرد کنند و بر آن موضع پوشند
و اگر بگیرند عصارهٔ کشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و بسرشند و ضماد کنند سودمند بود
صفت ترکیبی دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد عدس و آرد جو و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بهم بسرشند و ضماد کنند
و اگر بگیرند آرد باقلی و بنفشه و سوده و لعاب خطمی سپید و چون عصیده کنند و بر نهند نافع بود و اگر بگیرند طین قیمولیا
و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسرشند و ضماد کنند نافع بود و اگر آب کشنیز تر و آرد جو و خطمی سپید ضماد کنند نافع بود
و اگر زردهٔ خایهٔ مرغ و اندکی سرکه و روغن گل با این داروها یار کنند صواب بود و اگر درد و ضربان همی فزاید
اندکی از برگ خشخاش و برگ کوک و مانند آن چاره نبود لختی ازین نوع باید آمیخت و هرگاه که درد و ضربان
ساکن شود و از حد ابتدا در گذرد داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه بلعاب
تخم کتان و مشحمه سرشته و آرد جو با ماء العسل سرشته و برگ کرنب پخته با آرد جو و زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل
و هرگاه که باخر رسد داروهای محلل بکار باید داشت اما قوی تر چون مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی کوفته

با این ضمادها

و بشراب شیرین یا بماء العسل مخیض کرده یعنی چون عصیده کرده و چون برگ کرنب و حلبه بیکجا کوفته و بیخته و آرد باقلی و مویز
دانه بیرون کرده و زیره در شراب ممزوج پخته و خاکستر دانه خرما و خطمی برابر بسرکه سرشته و خاکستر کرنب نبطی با زرده خایه
سرشته و بیخ سوس پخته و کوفته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخیض کرده و هرگاه که آماس صلب شدن گیرد محللات قوی تر
بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه مرغ و پیه گوساله چنانکه در بابی دیگر یاد کرده آید فی الجمله در جمیع احوال بحسب
مشاهده تصرف می باید داد **باب دوم اندر شناختن آماسها** علامت آماس سرد آنست که ضربان نکند و برنگ
سپید و بلمس سرد بود و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد و آماس سرد و گرم را اگر علاج صواب نکند صلب شود
علاج ضمادهای معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با آب آمیخته مخیض کرده و زردهٔ خایهٔ مرغ و آرد جو و
آرد گندم همچنان یا سبوس بهم بسرشتند و آرد باقلی که بشراب کهن مخیض کنند یا در ماء العسل یا در مثلثه و آرد باقلی
و مویز دانه بیرون کرده و اندکی زیره و روغن کنجد مخیض کرده برنهند و از بابونه و اکلیل الملک و کرده پیه و آرد نخود و باقلی
و موم و زیره روغن مرهمی سازند و برنهند و انزروت و مصطکی در ماء العسل حل کنند و طلا سازند و مشک را با روغن
بید انجیر گرم و بروغن زنبق حل کنند و بمجری قضیب در چکانند و اگر باستفراغ حاجت بود نخست قی فرمایند و حقنها
و شیافها معتدل بکار دارند و تدبیر معتدل و لطیف کنند و آماس صلب را بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یک ده درم
و آرد نخود و زیره کرمانی و کشنیز خشک از هر یک سه درم و مقل پنج درم همه را بمثلثه و کریم العسل عصیده کنند و همچنین
آرد نخود و آرد باقلی از هر یک ده درم تخم بنجنگشت پنج درم مویز دانه بیرون کرده پانزده درم پیه بط و پیه گوساله
از هر یک اوقیه و روغن زیت یک اوقیه و روغن سوسن یک وقیه همه را عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب پخته با آب حلبه
بسرشند و ضماد کنند و اگر آرد باقلی و بابونه و پیه مرغ با آن یار کنند قوی تر بود و بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یک یک جزو
و برگ زیتون و برگ سرو و اشق از هر یک نیم جزو همه را بماء العسل و روغن گاو مخیض کنند یا مقل و اشق و اندکی آرد
باقلی بماء العسل که بمطبوخ مثلث حل کنند و یا سبوس گندم را بکوبند و بیزند بحریری هموار و دیگر باره بکوبند و بیزند و همچنین
کوبند و می پزند تا جملگی سبوس پخته و کوفته شود و اشق را به سکنگبین حل کنند و سوسن را بسرشند و نیم گرم کنند و برنهند
چون سرد شود برمی دارند و دیگری برمی نهند همه آماسهاء صلب را نرم کند و بسیار باشد که بر پوست علت دوالی
پدید آید و بیشتری در سوی چپ پدید آید از بهر آنکه دران جانب رگی زیادتست و ماده در وی بیشتر آید و علاج او
علاج آماس صلبست **باب سیوم اندر بزرگ شدن خایه و علاج آن** بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل آماس لیکن
بر سبیل فریقی و فزونی همچون پستان زنان علاج این علاج پستان نورسیدگان است تا بزرگ و آویخته نشود و طلی کردن
و عصارهٔ ورق البنج و شوکران و بچیزها که قوت جاذبه و غاذیه را صعب کند و سرب را با آب کشنیز تر چکانند و سرب

پارهٔ دیگر

پارهٔ دیگر بروی بسایند تا از هر دو چیزی سوده شود و طلی میکند سودمند بود و سنگ آسیا و سنگ افسان که کارد
بروی تیز کنند بر یکدیگر سودن بآب کشنیز یا بآب گلاب و طلی کند هم این منفعت کند صفت ضمادی تحلیل کننده
مویز دانه بیرون کرده پیه مرغ و یا پیه گرده و موم زرد از هر یک ده درم زردهٔ خایه یک عدد مصطکی سوده پنج درم پیه را
و موم را با روغن کنجد بگدازند و زردهٔ خایه با وی بیامیزند و در هاون بسایند پس مصطکی بر فکنند و مویز را نیک بکوبند
و جرجیر بر افکنند و بپزند تا نرم شود بکوبند و جمله را بیکدیگر بسرشند و بکار می دارند نافع بود باب چهارم اندر علاج خایه که
بزهار فرود آید بسیار باشد که خایهٔ مردم بزهار بر آید و ناپیدا شود و باشد که بدان سبب عسر البول پدید آید و بوقت
بول کردن درد کند از بهر آنکه مجریهای بول را زحمت کند و تنگ گرداند و سبب آن سوء المزاج سرد بود و ضعف
قوت این علت آنچه بیمار را در آخر بیماریهای حاده افتد نشان نزدیکی مرگ باشد و آنچه تندرستان را افتد
خطری ندارد و نشان سوء المزاج سرد باشد علاج وی گرمابه است و آبزن و روغنهای گرم مالیدن و ضمادهای
گرم کننده و قوت دهنده بر نهادن چنانکه در علاج نقصان باه یاد کرده آید و شیخ رئیس رحمهم الله می گوید که پیشینگان
فرموده اند که ماثری ماثوره در مجری قضیب نهند و باد دردمند تا هم چون خیکی شود و خایه فرود آید باب پنجم
در مسترخی شدن پوست خایه بسیار باشد که پوست خایه مسترخی شود و فرود آویزد دراز و آنچه این علت از آن نیست
که بوقت آب تاختن نگه باید داشت تا بر زمین نیفتد و زشت نیز نباشد و گاه باشد که مردم نشسته باشد
و آن پوست در زیر پای آمده بود ناگاه که برخواهد خواست بکنند و درد کند و دوستی مرا حکایت کرد که این معنی
در سواحل و جزایر بخاید تابستان مردم را بسیار اتفاق افتد و رنج بنماید و در زمستان باز جای خویش رود
علاج او ضمادهای قابض است که بر می نهند و آبهای قابض بر میچکانند از آن معنی که در علاج فرود آمدن مقعد
یاد کرده است و بعضی طبیبان فرموده اند که فزونی را ببرند و باقی بدوزند و نزدیک من چنانست که نخست بدوزند
پس ببرند باب ششم اندر ریشهای خایه و قضیب و مقعد بباید دانست که ریش این جایگاهها بیشتری پهن باز میشود
و آنرا بتازی القروح الساعیه گویند و قروح الساعیه در هر اندامی که باشد بد باشد خاصه برین اندامها که از بهر آنست
که این اندامها همه نهانی و گرم است و عرق بسیار کند و از هوا پوشیده است و بمجریهای فزونی نزدیکست
بدین سبب قروح این اندامها همچون قروح احشاست و قروح دهان و بترین قروح این اندامها آنست که
بر عضلهٔ بن قضیب بر آید و بر عضلهٔ مقعد از بهر آنک حس آن هر دو قویست و بیشتر وقتها گرم بود و از عرق تر بود و بدین سبب زود
عفونت پذیرد و مصلحت قرحه آنست که موضع او خشک بود و بداروی خشک بهتر شود و بسیار باشد که بسبب این
ریشها قضیب را گر خایه را بباید مویز و مرد را خصی یا مجبوب نا ممسوخ باید کرد تا قرحه جای دیگر نگیرد مرد بسلامت بماند

وبسیار باشد که پوست خایه بنفشد وخایه برهنه بماند وآویخته پس آن پوست را عوضی برویید وخریطه شود وخایه را بپوشد همچنانکه بود لیکن سخت تر از پوست اصلی بود وآن پوست نباشد از بهر آنکه چون پوست برفت آنچه بعوض آن برویید پوست نباشد واین معنی در باب نخستین از جزو سیوم از گفتار پنجم ازین کتاب یاد کرده آمده است **علاج** اگر ریشی تازه بود هیچ دارو به از صبر نیست وتوتیا ومردارسنگ وقلمیایی مغسول با شراب سخت نیک است ومرواریدخرد بدان نزدیک است وکدوی خشک سوده نافع است وخاکستر قضیب وتوتیا دروی نیک است واگر ریشی کهن بود باشد دتری بسیار آید داروهای قوی تر باید چون روئی سوخته وبوست درخت صنوبر سوخته واگر بدان حاجت بود که گوشت بروید کندر باین داروها بیامیزند **صفت داروی مرکب** بگیرند توتیا وانزروت وصبر وکندر وشادنج وکلنار واقاقیا وبوست درخت پده بسوخته وشب یمانی سوخته وزاج سوخته ومازو برابر زنگار یکخرو نیم اقاقیا اندر ترش بکخرو ومرهم سازند بروغن گل **صفت نسخه دیگر** بگیرند خبث الحدید ومردارسنگ ودم الاخوین وقرطاس سوخته وشب سوخته مرهم سازند بروغن گل واگر ریش کهن باشد گاکندر وصبر باین داروها بیامیزند **صفت ترکیبی دیگر** که ریش جوزرا وبواسیر را سودمند بود بگیرند مس سوخته وکندر وشب یمانی ازهریک چهار درم وبوسهای بارهنگ که درمیان انار بوست ترش بود وزراوند وقلقطار ازهریک هشت درم همه رابکوبند وبشراب مثلث بسرشند واقراص کنند وبسایه درخشک بپازند واگر بگیرند توتیال مس داوزده درم مس سوخته ومروصبر نوشادر وشب یمانی وسحاله مس وکندر ازهریک هشت درم همه رابکوبند وبسایند بسرکه درافتاب واقراص کنند وبسایه نهند **صفت داروی دیگر** که ریشی پلید وخورنده را نافع بود بگیرند قرطاس سوخته نسی ودو درم آهک آب نارسیده وزرنیخ زرد ازهریک یک وقیه همه رابسایند وبعصارهٔ برگ اسپغول یا سرکه بسرشند واقراص کنند **صفت داروی دیگر** بگیرند خاکستر موی مردم که بجلبه سوزانند والجدان وعدس جبلی وشادنه برابر همه کوفته دروی کنند ریشهای خورنده را بغایت سودمند بود **باب هفتم** بسیار باشد که گوشت فزونی برقضیب وزهارو خایه ومقعد پدید آید ازان سبب رنجی دارد ومردم را از شهوات لذت بازمی دارد **علاج** این علت آنست که اول بلعبه مشغول شوند وبعد ازان بگیرند بوره سوخته وخاکستر جوز وآب بسایند وطلی میکنند اگرچنان باشد که بدین تدبیرها زایل نشود باید بریدن وزنگار وزاک پرکردن واگر سخت بد باشد داغ باید کرد **باب هشتم در بریدن قضیب** اگر قضیب کوزبا نبگیرند روغن سوسن وروغن نرگس وپیه مرغ وپیه لط ومغز ساق گاو وموم درمثالح بهم بسرشند ومی مالند یا هریک جدا جدا می مالند درگرمابه وبیرون ازگرمابه نافع بود **باب نهم** این علت را یونانیان عاموما دراساطون گویند وبهر اختلاج قضیب باشد

و تمدد اوعیه منی بسبب آماسی گرم که در اوعیه باشد و این علت هم مردانرا و زنانرا افتد و هر دو را نادر باشد
و زنانرا نادرتر و این علتست که اگر علاج صواب بکنند اوعیه منی یا مسترخی شود یا مسیح کند و هلاک گرداند و نخست شکم را
بیاماساند و عرق سرد آمدن گیرد بعده هلاک شود **علاج** نخست رگ باسلیق باید زد و بر پهنه و روی ران حجامت کنند پس
دیوچه برافکنند و طبع را بمسهلات لطیف نرم کنند چون آب لبلاب و خیار چنبر گرم آب چقندر و آب عنب الثعلب
و مانند آن و حقنهای نرم و طلاهای خشک بر نهند بر پشت قضیب و خایه چنانک اندر آماس گرم که در قضیب و خایه
یاد کرده آمده است که نیلوفر خوردن و بوئیدن و طلی کردن آماس گرم را که در قضیب و خایه بود سودمند بود و طعام
مزورهٔ اسفاناخ و نیشو و الو و آنچه بدین مانند باید خورد **باب دهم اندر خارش قضیب و خایه** سبب آن ماده تر بود که
بدانجا فرود آید و گاه باشد که تری تر او بلادن تیز بود **علاج نخست** استفراغ کنند بفصد و اسهال و حجامت بر پهنه
کردن و روی ران سخت سودمند بود **صفت داروی دیگر** که طلی کند بگیرند اقاقیا و مامیثا از هر یک نیم درم نوشادر
دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگی اشنان چند وزن همه بس بکوبند و به بیزند و بروغن زنبق بسرشند و بکار برند
و سرکه و روغن گل و اندکی بوره و طلی کردن در گرمابه سودمند بود و اگر خارش سخت بود اندکی مویزج با آن بیامیزند
و چون از گرمابه بیرون آیند سپیدهٔ خایهٔ مرغ با انگبین سرشته طلی کنند و دیوچه بر روی ران و قطن افکندن نافع بود
جزو دوم اندر شناختن احوال فتق که بعضی اهل خراسان آنرا بادخایه گویند و بشهر من دبه گویند و این جزو چهار باب است
باب اول اندر یاد کردن انواع اسباب فتق و فرق میان قیله و فتق و علاج آن بباید دانست که پوشش شکم
پوست است و عضلها و دو حجابست یکی از اندرون است و مماس معده و رودهاست و آنرا بتازی الطیف الامعا
گویند و دیگر بیرون است آنرا بلغت یونان بارسطون گویند و بتازی ممد خوانند از بهر آنکه این بازنده تر از آنست
و منفعت هر دو آنست که کثافت ایشان نگذارد که حرارت الحشا متلاشی شود تا همیشه احشا گرم شود و حرارت
هر یک کارهای خویش تمام میکند و عضلها و پوست بیرون و جربو که بر حجابها بود در آن یاری کنند و حرارت را
مدد کنند و این حجاب بارسطون را منفعتی دیگرست و خاصه آن آنست که رودها را بر نهاد خویش نگاه میدارد تا فراز
باز نشود بجایگاه خالی فرود نیفتد و این منفعت او از آنست که بازنده تر و کشنده ترست و این بارسطون تا تهیگاه و
بیغوله ران فرو آمده است و در آخر او دو منفذ ساخته شده است چون دو موی از هر یک سو فرو آمده است تا نزدیک
هر دو خایه و آنجا گشاده شده است و هر یک با دیگری پیوسته شده و یک خریطه گشته گرد بر گرد هر دو خایه و هر گاه که مردم
از جایی بجهد یا او را رنجی سخت رسد یا آوازی بلند کند یا باری گران برگیرد یا مانند این قوتی بدو رسد از صعبی قوت
این حجاب بارسطون بشکافد و سوراخ شود اگر این سوراخ برابر ناف افتد یا بر تر فرو تر رود و ثرب بدین سوراخ بیرون آید

وشکم از جایگاه بیرون خیزد آنرا بتازی فتق مراق البطن گویند یعنی فتق پوست واگر این منفذها که بارسطون ساخته
شده است شکافته شود ثرب و روده آنجا فرود آید و این شکاف کوچک باشد و بزرگ بود و اگر کوچک باشد
روده از بیغوله ران فروتر نیاید آنرا بتازی قیل الاربیات گویند یعنی فتق بیغوله ران و اگر بزرگ باشد روده بآن حجاب
مطبق و بکیسهٔ خایه فرود آید آنرا بتازی قیلة الامعا گویند یعنی فرود آمدن روده بکیسهٔ خایه و گاه باشد که فرود آمدن
سبب روده به بیغوله ران و بکیسهٔ خایه شکافتن بارسطون نباشد لیکن رطوبتی باشد که آنجا گرد آید و این منفذها
هر دو سست و آغشته شوند و باندک مایه قوتی فراخ باز شوند و روده بدین منفذها فرود آید و فتق الاربیات گویند
و قیلة الامعا تولد کند و این قیله سه گونه بود یکی آنکه یاد کرده آمد دوم آنک باد بخایه فرود آید و در آن حالت کیسهٔ خایه چون شود
و آنرا بتازی قیلة الریح گویند و سیوم آنکه آب بامعا فرود آید و آنرا بتازی قیلة الما گویند و فتق مراق البطن و فتق
الاربیات زنان را نیز افتد **باب دوم اندر فتق مراق البطن و قیلة الامعاء و علاج آن** علامت فتق مراق البطن
آنست که هرگاه که خداوند علت به پشت باز خسپد از آنچ بیرون آمده بود بجای باز شود و هرگاه که راست بنشیند
بیرون آید و نیز هرگاه که دست بروی مالند یا بفشارند بجای باز شود و هرگاه که دست بروی مالند بجای باز شود و هرگاه
دست بردارند بیرون آید علامت فتق الاربیات نیز همین است و علامت قیلة الامعا آنست که قراقر اندر خایه افتد
و هرگاه که طعامی بادانگیز یا بدگوار خورد یا پیاده روده بخایه فرود آید و هرگاه که دست برنهند بجای باز شود و گاه باشد که فرود آید
و بجای باز نشود و خایه سخت گردد چون سنگ و رنج بسیار یابد تا بجای باز شود **علاج این** هر سه نوع یکی است
اما هرگاه که روده با ثرب فرود آید آب گرم بران جای میریزند تا نرم گردد و یا بیمار را در آبزن نشانند و روغن بابونه
گرم کرده همی مالند و شبت پخته بر آن جای می نهند تا بجای باز شود پس آنرا بر فاده هموار ببندند تا فرود نیاید و از طعامهای
بادناک خوردن چون باقلی و لوبیا و عدس و از انبرود و سیب خیار و بادرنگ و از مجامعت و از بانگ کردن و بر سیری
پیاده رفتن و بر ستور نشستن و کاری با رنج کردن و پرهیز نمودن و خویشتن از سرفه نگاه داشتن و پیوسته گوارش زیره
و معجون حب الغار بکار باید داشت و اگر آن جایگاه داغ کنند تا سوراخ تنگ تر شود صواب بود و داروهای قابض
بر نهادن نیز سود دارد و سوراخ تنگ تر گردد و آن جایگاه را سخت کند و داروی قابض این است اقاقیا صبر عصارهٔ
لحیة التیس انزروت مر و مصطکی کندر نار پوست اقماع انار ترش مازو و جوز سرو و سماق و ماغان گلنار برگ مورد و شب یمانی
و صمغ طراثیث و سریشم ماهی و سریش کفشگران و آنچه تریها را کمتر کند با این داروها بیامیزند چون جوز و السرو و برگ او
و چیزها که باد را بشکند نیز بیامیزند چون ابهل و زیره و چیزهای نرم کننده که با نرم کنند که قوت دهنده بود بیامیزند چون زفت
و علک البطم و رتیانج و مقل و غیر آن **صفت ضمادی** سودمند بود بگیرند اشق کندر صبر دبق از هر یک سه درم

و مقل ده درم

از هر یک سه درم و مقل ده درم اقاقیا و انزروت از هر یک درم همه را بکوبند و بسرکه تر کنند از شبانگاه تا بامداد و
در هاون بسایند و لختی ابهل سوخته و کوفته بر افکنند و بیامیزند و بر آن جای نهند و بر بندند نافع بود و اگر بگیرند مصطکی و کندر و
ماميثا و گلنار و دم الاخوین و مرو سریشم ماهی برابر همه را بکوبند و سریشم را بآب عنب الثعلب بگدازند و داروها را
بدان بسرشند و بر مالند نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند اقاقیا و جوز السرو و صبر و انار پوست برابر همه را بکوبند و بآب
صمغ بسرشند یا بگیرند جوز السرو و مرو سعد و مرزنگوش و مازو سبز و اقاقیا و کندر و صمغ برابر صمغ را بشراب حل کنند
و داروها را بدان بسرشند و کودکان را مقل بشراب حل کنند خاصه بشرابی قابض و بر آن جا نهند و روغن یاسمین و جندبیدستر
می مالند نافع بود صفت ضمادی دیگر کودکان را شاید بگیرند سماروغ خشک بکوبند و ببیزند و با سریشم ماهی گداخته
بسرشند و بر آن جای نهند صفت ضمادی دیگر هم کودکان را شاید بگیرند معصفر و زعفران از هر یک یکدرم جرم موزه
کهنه سوخته چهار درم همه را بکوبند و بزردهٔ خایه نیم برشت بسرشند و بر نهند سودمند بود باب سیوم اندر قبلة الریحی
علامت قبلهٔ ریحی آنست که قراقر بسیار بود و بدست سبک باشد و کیسهٔ خایه چون دبه شود و این آسان تر
بجای باز شود از قبلة الامعا علاج از میوها و طعامها بادناک پرهیز باید کرد و گوارش زیره و معجون حب الغار
بکار داشتن صفت قطوری که بمجری قضیب در چکانند بگیرند روغن زنبق یک وقیه مشک یکمثقال جندبیدستر
و فرفیون در وی حل کرده می مالند و سنجرینا و داروها که در باب علاج استسقاء طبلی یاد کرده آمده است درین باب سودمند بود
صفت حبی که بادها را بشکند بگیرند تخم کرفس و انیسون و هزار سفند و مصطکی و زعفران از هر یک یکدرم و نیم فودنج
و قسط و قطراسالیون و فقاح و زرنباد و درونج و اسارون از هر یک نیم درم شربه یکمثقال هر بامداد بخورند و ضمادها
که در باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و از حرکتها همه پرهیز کنند خاصه بر سیر خوردگی و از جماع کردن و اگر بدان
حاجت آید تا معده و شکم از طعام سبک نشود جماع نکنند و نخست بندی که آنرا شاید بر نهند و اگر بندند پس جماع
و حرکتهای دیگر کنند باب چهارم اندر قبلة الماء علامت وی آنست که پوست خایه روشن شود و قراقر نکند و بدست
گران باشد و کیسهٔ خایه بروزگار سخت بزرگ شود و چون بجنبانی آواز آب آید علاج از معتاد کمتر خورند و معجون کندر
بکار دارند و ضماد که در علاج استسقاء زقی یاد کرده آمده است بر می نهند صفت ضمادی نافع بگیرند آرد جو سعد
گل ارمنی زیرهٔ مورد پشکل گوسفند راسنا راست همه را بکوبند و بآب مورد تر و سرکه تر کنند و بر نهند صفت ضمادی دیگر
بگیرند آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یک یکجزو و سرگین گاو دو جزو علک البطم سه جزو پیه کهن شش جزو و علک را
با پیه بگدازند و لختی روغن زیت بر افکنند و داروها بدان بسرشند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر بیخ کرنب با روغن زیت
سرشته طلی کردن بغایت سودمند بود و اگر چنان باشد که آب بسیار بود بدل باید کرد پس داغ کردن و بدل مبضع کنند

یکمثقال بیامیزند و در چکانند و غالیه و روغن
بان حل کنند و در مالند و روغن یاسمین جندبیدستر

و بر یک جانب درز و آب بدو سه روز بیرون کنند تا غشی نیفتد و قوت نگاه میدارد **جزو سیوم** اندر شناختن
جماع و احوال آن و منفعت و مضرت آن و کم رغبتی دران و این جزو بیست و پنج باب است **باب اول**
یاد کردن حکمت باریتعالی در آنکه مردم که از جماع لذت یابند بباید دانست که چون سبب بقاء جانوران در تولد و تناسل بود آفریدگار
تبارک و تعالی لذتی بافراط در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت قوت شهوت
اندر همه جانوران بنهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارهای باندیشد و تدبیر پیش و پس کارها
کارها دیدن و شناختن بود مسخر آن لذت کرد تا در حال طلب آن لذت شرم را که خاصیت مردمی است
مغلوب قوت بهیمی گردد و فراموشی بروی مسلط شود تا در آن حال از تدبیر پیش و پس کارها دیدن و اندیشیدن
غافل گردد و غمها که پدر و مادر عاقل از بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و از بهر آنکه تا حال این فرزند
در خور حال پدر و مادر بود یا نه و ایشان را ازین فرزند نیکونامی بود و نازشت نامی همه فراموش کنند و بسیار مردمان
باشند که کمال عقل و شرم و خویشتن داری ایشان بدان درجه بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کارست بر زبان
نیارند و نخواهند که پیش دیگران ساعد و یا دست خویش یا پای خویش برهنه سازند لیکن دران حال چنان مغلوب
قوت بهیمی شوند که همچون بهیمه عورت خویش برهنه کنند و باشد که عورت مفعول را نیز برهنه کنند و خواهند که عورت او را
همی بینند و خواهند که ساعتی درازتر درین کار باشند این همه از بهر آنک تا قبیل مردم باقی ماند چندانک آفریدگار
تقدیر کرده است و اگر نه بایستی که این فراموشکاری پدید می آمدی و قوت بهیمی غالب نمی شدی هرگز کدام
عاقل این کار کردی و این غمهای فرزندان که یاد کرده آمد بخود پیشتن کشیدی هر که این معما فهم کند بکمال قدرت و حکمت
آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهند و بصنع او ایمان آرد **باب دوم آنکه واجب است حفظ اعضا مقتضیها تناسل**
کردن ازین جهت مردم طبیب عاجز بدین بیشتر است علم طب وسیلتی است در نگاه داشتن تندرستی از تندرستان
و زایل کردن بیماری از بیماران تا تندرستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چندانکه ممکن گردد و حفظ نوع بزرگتر
و مهمتر از حفظ شخص است و علاج اعضای تناسل از جمله اسباب حفظ نوعست از بهر آنک حفظ نوع بتناسل بود
و تناسل حاصل نشود مگر که نر و ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند و اگر نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند
فرزند پدید آید و هم میان ایشان الفت پدید آید و اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد
کمتر بود یا در انزال تقدیمی تاخیری افتد نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار باشد که مثانه مرد ضعیف بود
و آب او جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت تمام یابد و باشد که آب مرد گرم و تیره بود
و زود انزال افتد و شهوت زن بجهنده بود و بر صحبت مرد حریص گشته مرد از وی جدا شود حاجت او تمام ناشده

اگر زنی باشند

اگر زنی باشد کها شرم و حفاظ او کمتر باشد بهم بود که دران حال که از مرد جدا شده باشد مقصود دنیا یافته و هر کرا هر دو موافق افتد بی تقدیم و تاخیر علم طب است و در تصرف طبیب باشد از هیچ علمی دیگر این تصرف میسر نگردد و اگر چنان باشد که مزاج آب مرد و یا آب زن نامعتدل است از ایشان فرزندی نمی آید یا آب سرد و یا آب یکی از دو کانه اندکست تدبیر باعتدال باز آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد و زن باندازه یکدیگر نیست و بدان سبب ایشانرا از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان الفتی پس تدبیر آن هم در علم طب است بدین سبب از علاج اعضای تناسل واجب بود و مردم را درین باب بدین علم حاجتمندی بیشتر بود از بهر آنکه عرض طبیب در علاج این اعضا سبب الفت و تناسل و بقای نوع بود اگر گویند طبیب خلیفتی از خلفاء الله است در میان خلق فهرست باشد

باب سیوم اندر منفعتهای جماع که بوقت باشد جماع استفراغی است طبیعی خاصه که بوقت حاجت و بر شهوت صادق اتفاق افتد فضلها از تن دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد قبول زیادت غذا کردد و همچنان بود که کوئی چیزی بعصب از هضم ثالث بسنده آید و طبیعت از جهت طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب شهوت طعام و هضم زیادت کردد و اندامها غذا بهتر قبول کنند و قوت تن بدان سبب زیادت شود و قوت غضبانی باعتدال باز آید و مردم هوشیارتر و مردم خودتر شوند و دخان منی که تحقن شده باشد و بجانب دل و دماغ برمی آید دفع شود و بدان سبب خیرکی چشم و صداع و دوار و اندیشهای بد و اعراض ماخولیا زایل شود و دردکرده و امتلاء مادهٔ آماس و بثرها و ریشهای قضیب و خایه و آماس بیضه ران و درد پشت و کمرکاه و حوالی آن همه دفع شود و کسانی را که حرارت عزیزی ایشان قوی باشد بیماریهای بلغمی از ایشان بدان دفع شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستند یا نیابند منی در اوعیه تحقن و مستحیل کردد و بخار آن بدل و دماغ برآید و بیماریها که ازا افتد آنرا اختناق رحم کویند مردرا مانند آن پدید آید نخست کسالی و کرانی اندامها پدید آید تن سرد شود پس باعراض اختناق رحم دچار کند چون چنین باشد جماع بوقت خویش سودمند بود

باب چهارم اندر مضرت جماع که بوقت باشد و نه بر شهوت اتفاق افتد افراط کردن در جماع و الحاح نمودن بر خویشتن سخت زیان دارد و از بهر آنکه هرکاه که اوعیهٔ منی فارغ شود هر جماع که از پس آن کنند غذای خصیه ازوی رسیده باشد نه بینی که هرکاه که الحاح کنند بجای منی خون آید و هرکاه که غذای خصیه رسیده باشد قوت جاذبهٔ او ازکرده غذا طلبند و عوض آنچه بجماع ازوی رسیده باشد از جکر دریابند و هرکاه که خصیه ازکرده بستاندکرده نیز از جکر غذا جوید و عوض آنچه ازوی رسیده باشد از جکر بستاند و جکر عوض آن از معده طلبد و غذای خام از معده ناکوارنده بجویشتن کشد و از غذای خام آقسها تولد کند نخست سده و آماس جکر پس یرقان و استسقا ادا کند چون که ازان غذا تولد کند هم خام بود هم باندامها رود و از بهر آنک کار جکر آنست که افشره کیلوس خام باشد نتواند پخت و آنچه ازان

خون بدماغ بر شود نخست درد سر آرد و باخر بسکته و صرع و سبات و فالج و لقوه و رعشه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه
بدل آید رطوبتی فاسد از وی در غلاف دل جمع شود و از آن خفقان تولد کند و آنچه بشش رود از وی دمادما و
ضیق النفس و سرفه و ربو و سل تولد کند و آنچه بحجاب رود از وی ذات الجنب تولد کند و آنچه بسپرز رود از وی سده و آماس
صلب تولد کند و آنچه بمفاصل رود از وی اوجاع المفاصل تولد کند و نقرس و عرق النسا و همچنین اگر جماع بر امتلا اتفاق
افتد همین علتها تولد کند و اگر بر گرسنگی اتفاق افتد مضرت آن بزرگ تر بود از بهر آنک رطوبت غریزی خرج شود و تن
سرد گردد و خشک شود و قوت حاستها ضعیف و ساقط شود و ساقهای پای سست گردد و رونق و رنگ روی برود
و موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی دماغ اصلع و درد پشت و زانو و گرده و مثانه خود نقد بود و دهان و گوشت بن دندانها
گنده شود و هرگاه که در تن خلطی بد بود در حال جماع فراشا به پشت او بر آید و اندام او ناخوش بوی گردد و هر که
از پس جماع سرما یابد و نفس او تنگ شود و خفقان پدید آید و چشم دور در شود و شهوت طعام ضعیف گردد و ویرا نشاید
که جماع کند و از بسیاری جماع دوار و طنین تولد کند و باشد که حرارت غریب مستولی گردد و تبهای محرقه آرد و بیشتری را
رعشه و ضعیف و بیخوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی را که در سر پهلوهای ایشان بادی همیگردد و بسیار کس باشد
که مزاج وی بد بود و اگر از جماع باز ایستد سر و تن وی گران گردد و حنجره و دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر
جماع کند معده و همه قوتها اندامها او ضعیف گردد و این را جز بمدارا و دیرا دیر آن کار کردن و باندک از و خرسند بودن
روا نباشد و معده را مراعات کردن

باب پنجم اندر مضرتهای جماع که بچگونه کسانی بیشتر رسد و علاج آن

مردم لاغر و خشک اندام که افراط کنند در جماع بیم ذبول بود و از دو بیرون نباشد یا رطوبت اصلی خرج شود و حرارت
غریب راه یابد و بر اندامهای اصلی مستولی گردد و بدق ادا کند یا حرارت غریزی نماند و بذبول و دق الشیخوخه ادا کند
و مردم فربه و گوشت آلو و از دق دور باشند لیکن به بیماریهای دیگر که در باب گذشته یاد کرده آمده است نزدیک باشند
از بهر آنک در تن ایشان فضول بسیار بود و مردم لاغر دو طایفه اند یکی آنکه لون ایشان سپید بود و پوست ایشان
نرم بود و بر تن ایشان موی کم بود و رگهای ایشان تنک بود و خون اندک بود و سپیدی لون ایشان برصاصی گراید
یا بسبزی یا سخت سپید بود و این علامتهای سردی و خشکی مزاج اصلی است و این طایفه را منی اندک بود و غلیظ
و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم بسیاه جردگی گرایند یا بسرخی و سمرت و رگهای ایشان فراخ بود
و خون بقیاس با طایفه دیگر و بقیاس پوست اندامهای ایشان را بسیار بود و بقیاس با دیگری اندک بود و بندو گشادهای
ایشان قوی و پیدا بود و عصبهای غلیظ و موی بر تن ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این
علامتهای مزاج گرم و خشکست و این طایفه را منی اندک بود و غلیظ و شهوت جماع بسیار باشد و در آن کار قوی باشند

برصاصی

لیکن زود

لیکن زود از کار باز مانند و مضرت افراط جماع در خورکی و پیشی خون باشد و مردم فربه تر و طایفه اندکی آنکه فربهی ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی بود و بند و گشادهای ایشان بگوشت پوشیده بود و رگها باریک بود و خون اندک باشد و لون ایشان سپید بود این همه علامتهای مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار بود در قوی و شهوة جماع اندک، بمضرت ذبول ایمن باشند لیکن مضرتهای دیگر چون درد پشت و درد زانو و غیر آن بسیار باشد و طایفه دوم آنکه فربهی ایشان بسرخی و سمرت گراید در رگهای ایشان فراخ و خون بسیار بود این علامتهای مزاج گرم و تر است این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل باشد و اگر بر تن ایشان موی بسیار بود آرزوی جماع قوی بود و مضرت آن اندک بود و اگر از جماع باز ایستد مضرت آن پیش از مضرت کردن بسیار بود و پیران و مردم لاغر و کسانی که از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف شوند ایشان را مصلحت آن باشد که از جماع دور باشند و هلاک خویش ازان دانند **باب ششم اندر تدارک مضرت جماع و علاج آن** خداوند مزاج سرد و خشک را تدبیرهای گرمی و تری فزاینده باید کرد و طعام او نان سمید و گوشت بره و اسپیدپاها و کوفته و کباب و هریسه باید که بمقدار هضم و توابل آن زنجبیل و دارچینی و بلیله و دارپلپل و شیرینها، چون زلبیا، عسلی و لوزینه و انچه بدین ماند و شراب شیرین مزه و خرمها شیرا غشته و نظیر انگبین سودمند بود و از طعامهای شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر گرم و نرم باید خفت چون طعام هضم شده باشد در گرمابه رفتن و در روغن یاسمین در روغن خیری بکار داشتن و لهو و آسایش جستن و لختی منکین با خود داشتن و سخن عاشقانه بر برده و زنجبیل برده و تریخ برده سودمند بود و اگر قوت بیکبار ساقط شود در حال ماءاللحم باید داد با اندک شراب ریحانی اگر زرده خایه نیم برشت با اندکی انگبین کهن و اندکی دارچینی و کرد و المشک در ماءالعسل گداخته نخست دادن پس ماءاللحم بر اثر آن دادن و لختی منکین بو یانیدن و چون عاشقان و کسانی که بعید عهد بجماع و کسانیکه جماع بر کرستنگی و ماندگی کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تندرست و فصل سال تابستان باشد در آب سرد چنین در حال برآمدن سودمند بود چنانک در کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است و از انکه در تن اخلاط عفن باشد و بسبب حرکت و حرارت جماعی آن اخلاط گرم شود و تن را گرم کند علامت وی آنست که در حال جماع فراسا بپشت برآید و باشد که نیک بلرزاند و پرانخست تن از اخلاط پاک باید کرد و حرارت غریب را تسکین کردن پس بعادت باز آوردن و خداوند مزاج سرد و تر را تدارک ضعف او ببوی مشک و عود و معجون گرم باید کرد چون مثرودیطوس و دواءالمسک و معجونها که در جایگاهش یاد کرده آمده است و سقوط قوت و غشی او را هم بماءاللحم و شراب کهنه و توابل گرم تدارک باید کرد و طعام او کباب و بریانی و قلیهٔ خشک باشد و توابل گرم چون بلیله و زنجبیل و دارچینی و بجای آب ماءالعسل خورد و شراب کهنه و شراب انگبین سودمند بود و خداوند مزاج گرم و خشک را

+ در ان حال پیران و مانان و کسلان را نیز باید
دانست که ایشان را نیز از جماع لذت بسیار نیابند

تدبیرهای بتری فزاینده باید کرد و نگاهداشتن تا حرارت غریب برنفروزد و تدبیر انکه از رنجی و ریاضتی که تن را گرم کند
دور باشند و از طعامها تواپل گرم پرهیز کنند و آسانیش طلبند و طعام از کدو و تره و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو
و دوغ تازه و بره و بزغاله و مرغ قرقره سازند و خایهٔ مرغ نیم برشت و ماهی تازه سخت موافق بود و از میوهای انگور رسیده
و انبرود چنین سودمند بود و در آب نیم گرم نشستن و روغن بنفشه و بارد و غن یاسمین آمیخته بکار داشتن سودمند و ادرار بول
باه دارد سی که بشیر و نرکنجین سازند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمد سخت موافق بود و شیر تازه و شکر بهم جوشانیده
و نان سمید ثرید کرده سخت نافع بود و خداوند مزاج گرم و تر را جماع کمتر زیان دارد و بعضی باشند که ایشانرا از ناکردن آن
جماع وسواس و خیرگی چشم و دیگر اعراض پدید آید و اگر افراط کنند خفقان و غشی و ضعیفی معده پدید آید و قوت ساقط شود
و سبب این آنست که مزاج اندامهای ایشان مختلف بود و مزاج آلتهای تناسل گرم و تر بود و منی بسیار
تولد کنند و مزاج معده و دل و جگر و دماغ ضعیف بود علاج ایشان بچیزها باید کرد که منی را خشک گرداند و کمتر تولد کند
چنانکه پیشتر بابی جداگانه یاد کرده آید و اگر این علاج نخواهند و خواهند که از لذت جماع بهره یابند دل و دماغ و معده را
تعهد باید کرد بمعجونهای قوی چون دواء المسک و مثرودیطوس و برشعشا و طعام و شراب معتدل فرمودن
و اگر دل و دماغ تیز گرم بود و این معجونها احتمال نکند مفرح معتدل و اطریفل بزرگ باید فرمود و دل را و دماغ را
ببوی صندل و گلاب و سیب و آبی و شراب ریحانی و قوت دادن و ضماد ها که ازین نوع باشد برنهادن و بعضی
مردمان باشند که ایشانرا پس از جماع اندامها را بلرزاند نه بر سبیل ناقض لیکن بسبب رعشهٔ ایشانرا چندروز پوسته ارنیم
درم جاوشیر تا یکدرم در وقیه آب مرزنگوش باید دادن و اگر نخست استفراغ کنند بدارو ها که رطوبت المزاج را بیرون آرد
و جوشانیدهٔ خطل و قثاء الحمار و قنطوریون باریک و بزرالانجره صواب باشد و دماغ را بمشک و عنبر و سعد و ابهل و زوی
حل کرده همی مالند و بعضی را ازین جماع درد سر خیزد و چشم خیره کردد و سبب این آن بود که در تن ایشان خلطی بود بد
بحرکت جماع بخار آن بدماغ برآید و بعضی را سبب آن بود که بر خمار جماع کنند و شراب صرف قوی خورد نشاید
باشند علاج ایشان آنست که اگر در تن خلطی بود نخست استفراغی کنند بایاره فیقرا و حب قوقایا پس قوت
دادن دماغ مشغول باشند و روغن سوسن و گلاب و آب غوره و اندکی سرکه بر سر همی نهند و طعام از سماق و غوره
و انار دانک و مانند این سازند و کشنیز در طعامها کردن سودمند بود و کافور و گلاب و صندل بوییدن و اگر احتمال
و اندکی کافور با روغن گل بینی برکنند سود دارد و قطولها از برگ سیب و آبی و انبرود و گل و اندکی بابونه و اکلیل الملک
ساختن و بکار داشتن صواب بود و بعضی را که از جماع کردن مانند پدید آید علاج ایشان آنست که خویشتن را گرم
پوشانند و بخفتند چون بیدار شوند ما اللحم یکزرده خایهٔ مرغ نیم برشت با اندکی شکر بخورند و باز بخفتند زمانی پیشتر دیگر ما بخورند

وطعامها

وطعامها و شرابهای لطیف خورند **باب هفتم اندر یاد کردن کسانی که ایشان را شهوت جماع بسیار باشد و خواهند که شهوت را بشکنند** بسیاری شهوت جماع که در جوانی باشد و مزاج نیک بر حال تندرستی و توانائی باشد و ضعیفی نیارد آن شهوة را نباید شکستن از بهر آنکه شکستن آن شکستن قوت و مزاج بود لیکن اگر سبب بسیاری شهوة زیادتی گرمی و تری بود اگر استفراغی کنند و آن شهوت را بنشانند یا ساکن گردانند روا باشد و استفراغ بفصد اولیتر و طعامهای سبک باید خورد و شربتهای خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر و شراب لیمو و آب نیلوفر با شکر و آب تخم خرفه و عصارهٔ تر و دوغ ترش و در طعامها کشنیز تر و خشک و تخم کوک کردن و طعام چون غوره یا و سماق یا و زیره یا و انار ترش و آبی ترش و ترشی ترنج و چیزهاء سرد و تر چون کدو و کوک و اسفاناخ و برگ و ساق خرفه و کسنی و آب عنب الثعلب و چیزهاء سرد و خشک چون پست جو و پست عدس و پست کاورس و عدس پخته یا شاه دانه و ضماد کردن از طحلب و برگ خرفه و کشنیز و اسبغول بر خایه و مقعد و باشد که برگ شوکران و برگ مشک بید باین چیزها یار کنند و پوست خربزه و اسفیداج شسته و قیمولیا و مردار سنگ و سرکه ضمادی قویست و آنرا که تری زیادت بود و حرارت اندازه باشد کمونی سودمند بود و منی را خشک کند و نگذارد که بسیار تولد کند و اگر حرارتی باشد کمونی با سرکه یا با سکنگبین خورند **صفت داروکه** منی خشک کند بگیرند تخم خرفه و تخم کوک از هر یک برابر شربة پنج درم با آب عدس پخته و اگر بگیرند تخم سداب و جند بیدستر و بزر البنج راستار است شربة یکدرم با شراب ممزوج یا آب سرد بدهند همان فعل کند **صفت داروی دیگر** بگیرند تخم سداب و انیسون از هر یک یکدرم بزر البنج و جند بیدستر از هر یک نیم درم گلسرخ و گلنار از هر یک سه درم شربة دو درم با آب سرد یا با دوغ ترش همان افعال کند و اگر بگیرند تخم سداب سه درم و انیسون از هر یک و نیم تخم کوک پنج درم شربة با سکنگبین و اگر کسی چند روز پیوسته هر بامداد ده درم تخم کوک یا آب تخم خرفه بخورد شهوت جماع از وی بریده شود و اگر بسبب بسیاری شهوت گرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری حرارتی باشد یا حرقتی و از جماع ضعیفی پدید آید علاج او شربتها و ضمادهای خنک است که یاد کرده آمد و نیلوفر و طحلب در ضماد او نافع باشد و عصارهٔ نی تر یا قدری کافور خوردن و طلی کردن سخت سودمند بود و ببستر کتان خفتن و تخته سرب بر پشت بستن برابر گرده نافع بود و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری سودا بود علاج منها آن داروها که در تحلیل کند چنانکه در چند موضع یاد کرده آمده است و داروها که استفراغ سودا کند چنانک در تدبیر مالیخولیا گفته آمده است بکار باید داشت **باب هشتم اندر ثبات قضیب و علاج آن** این علتیست که قضیب بی شهوت جماع برخاسته بماند سبب نزدیکترین درین علت بسیاری بادهای غلیظ بود اندر آلتها تناسل و در حوالی آن و مادهٔ این بادها رطوبتی باشد

غلیظ و برانگیزانندهٔ باد حرارتی باشد ضعیف و گاه باشد که سبب این علت نه تکاثف بوست و بستهٔ بدن
مسام قضیب و خایه و حوالی آن بود تا فضلها بدین سبب درین اندامها بوجه تحلیل خرج نشود و باشد نیز که دهنهاء رگهاء که
بدین اندامها پیوسته است فراخ گردد و مادتها و بادهای غلیظ بدان رگها بگذرد و مدد مادهٔ این علت شود و اسباب
دورترین خوردن طعامهای غلیظ و بادانگیز بود و انگور و نخود و لوبیا و زردهٔ خایهٔ مرغ و جرجر و شراب نوازان جملهٔ است
و عادت مستلقی خفتن یعنی به پشت باز خفتن پشت را گرم کند و ماده را بجنباند و باد برانگیزاند و این علتی است
اگر آنرا زود علاج نکند او عیه منی متمدد و اماس گرم تولد کند و بپکد و این علت را بلغت یونان فرسیموس گویند
از بهر آنکه بر دوم باز یکران صورتی سازند خوب قضیب او انگیخته و بزرگ بدان بازی کنند نام این علت از نام آن
صورت شگافته اند و خداوندان این علت را بدان مانند کرده علامتها علامت این علت دو گونه است یکی آنکه مادهٔ او
رطوبتی بود غلیظ و علامت آن علامتها را استلاء بلغمی است و تدبیرهای گذشته که سبب تولد بلغم بود بر آن گواهی دهد
دوم آنکه مادهٔ او خون بود و علامت آن علامتها را استلاء خونست بلمس گرم و بلون سرخ بود و تدبیر گذشته بران
گواهی دهد سیوم آنکه اگر بزودی این علت را علاج نکند قضیب بزرگ میشود و اختلاج می کند و ایستاده ماند باشد
و او عیه منی متمدد شود و اماس گرم پدید آید و زود هلاک کند اما نخست باد گیرد و عرق سرد آرد پس بکشد و زنا زاکه
با شوهر خوی کرده باشند پس تنها ماند این علت افتد و لیکن نادر بود علاج اما علاج نوع نخستین که مادهٔ آن بلغم بود
آنست که چند بار قی متواتر فرماید و در آن مبالغت کنند و مادهٔ تا که کم شود و باقی از جای برگشته شود و اندامها
برسوین را همیفرمایند مالیدن و ریاضت آن بکار داشتن و این چنان بود که بطبطاب بازی کنند تا ماده میل
سوی بالا کند و از انجا بتحلیل دفع شود و طعام اندک و لطیف خورد تا دل بجای باز شود و داروهائی که باد را بشکند
و منی را کم کند و خوردن و بر قضیب و حوالی آن ضماد کردن سود مند بود و از جماع و اندیشهٔ آن و از اسباب آن
پرهیز کردن مگر که ضرورت کرد و ترسند که مضرت دیگر از مضرتهاء ناکردن جماع پدید آید و علاج نوع دوم آنست
که نخست رگ زند و از بس رگ زدن چند نوبت فی کند تا ماده بسوی بالا باز گردد و از جایگاه علت سستتر شود
و شراب نیلوفر و بیخ او و تخم بیخ انگشت میدهد تا تولد منی کمتر بود و سرکه و گلاب و عصارهٔ کوک و طبنج عدس مقشر
بر قضیب و گرده گاه و زنار و خایه طلی میکنند و تخم کوک در آب سرد و آب تخم خرفه می دهند و تدبیرهای لطیف
میکنند و طعام ازان نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است جانینوس در کتاب میگوید که جوانی را
این علت افتاد او را رگ زدم و قیروطی از موم صافی و روغن گل با آب سرد طلی میکردم بدان شفا یافت
و دیگر را همین علت افتاد فصد کردم و بیخ نیلوفر و تخم بیخنکشت میدادم و ضمادی از بابونه بر می نهادم و شفا یافت

وجوه علت

وچون علت بآخر رسیده سداب وتخم او دادم اورا سودمند بود بعضی طبیبان معروف گفته اند که جماع کردن اندرین نوع
صواب بود وآن باد وآن ماده بدان دفع شود وبر بستر کتان وبر گل خفتن وتخته سرب وبر پشت وکمرگاه بستن
ونطولها تحلیل کننده بکار داشتن سودمند بود **علاج** نوع سیوم آنست که رگ اکحل وصافن زنند وقی فرمایند واگر
طبع نرم باید کرد بنفشه خشک در جلاب وآب لبلاب وآب عنب الثعلب وطبیخ برسیاوشان وخیار چنبر نرم کنند
وحقنه کردن بکشکابی که در وی آلوی سیاه وسپستان وخطمی پخته باشند با روغن بنفشه وشکر سودمند بود ومرداسنگ
واسفیداج وقیمولیا وگل ارمنی با سرکه وگلاب طلی کردن سودمند بود وشربه وکشکاب وآب انار وشراب بنفشه
وشراب نیلوفر وشراب عناب دهند وبر قطن حجامت کنند وعلق برافکنند وجوانرا یک طسوج با نیم دانگ کافور دهند
ومزوره با روغن بادام دهند **باب نهم اندر سرعت انزال وبسیار آمدن منی ومذی وودی وبسیاری احتلام**
آب مرد که بوقت مجامعت بیرون آید وسبب تولد فرزند آنست منی گویند وآب نشاط را که بوقت بازی کردن
وسخن گفتن ونگاه کردن بر کسی که از وی آرزوی بود بیرون تر آید مذی گویند وآب رقیق ولزج را که از بس بول آید
ودی گویند واسباب سرعت انزال واسباب بسیاری مذی چهار نوع است یکی بسیاری منی است که از
بسیاری خون تولد کند وبعید عهد جماع دران یاری دهد ودوم رقیقی وخامی منی سیوم گرمی وسردی منی
چهارم ضعیفی آلتها تناسل وضعیفی قوت ماسکه **علامتها** اما علامت آنچه سبب آن بسیاری وبسیاری
منی بود آنست که آلتهای تناسل قوی بود ودر مبادی ودر هیچ اندام ضعیفی دیگر نباشد ومنی بسیار بود ورنگ
وقوام آن معتدل باشد وعلامتهای خون ظاهر بود وتدبیرهای گذشته بران گواهی دهد وآنچه سبب آن رقیقی
وخامی منی بود علامت آن در قوام ورنگ منی پدید آید وودی از بس بول بسیار بود وآنچه سبب آن
گرمی وسردی منی بود علامت وی آنست که منی زرد بود وبوقت بیرون آمدن مجری را بسوزد وسخت زود
بیرون آید وزود بیرون جهد وآنچه سبب آن ضعیفی تناسل آلتها وضعیفی قوت ماسکه باشد علامت وی آنست که
منی بنعوظ بیرون آید ونعوظ بتازی برخاستن قضیب را گویند وبسیار باشد که اوعیه منی وآلت تناسل مسترخی شوند
ومنی بی نعوظ بیرون آید وتشنج اوعیه منی یا تشنج عضله مقعد قیاس نتوان کرد از بهر آنکه عضله مقعد از بهر
نگاه داشتن ثفل آفریده است وعضله اوعیه منی از بهر دفع وگاه باشد که بسبب شهوت جماع یا بسبب بسیاری
جماع پیه گرده بگدازد ورطوبتی لزج می تراود وتن مردم بدان سبب لاغر وضعیف می شود **علاج** اما علاج نوع
نخستین که سبب از بسیاری خون وبسیاری منی وبعید عهدی بود بجماع آنست که نخست رگ زنند وطعام
باندک تر باز آرند واز شراب دور باشند وآب غوره وآب انار وسکنگبین ومانند آن هر بامداد بخورند **صفت**

داروی که منی را کمتر کند تخم کوک و تخم خرفه از هریک ده درم اسپغول و کشنیز خشک از هریک نه درم و کلنار و نیلوفر
از هریک دو درم کافور دانگ و نیم شربه سه درم یکهفته این شربه بکار دارند و آنچه سبب آن رقیقی و خامی منی بود
علاج وی آنست که داروهای گرم و قابض بخوردن و مالیدن بکار دارند و طعام و کوشتهای بریان و مطبخه و قلیه خشک
خورند با دارچینی و زیره و سعتر و مانند آن و شهدانه بریان کرده با نکبین یا با سکنکبین عسلی سودمند بود و مذی و ودی را
باز دارد صفت داروی که ودی که و مذی مردان و زنانرا باز دارد بگیرند تخم سداب و تخم پنجنگشت و کلنار برابر شربه سه درم
با سکنکبین دو درم قرد مانا کوفته و بسر که بخورند سودمند بود دو درم تخم سیب زنانرا سود دارد و تخم پنجنگشت دو درم کردن
و سمع دودان با ندرون رسانیدن سودمند بود و ضماد که از قسط و قفاح اذخر و قصب الذیره و اقاقیا و لادن سازند
سودمند بود و لادن را بروغن یاسمین یا غیر آن حل کنند و داروها را بدان بسرشند و در طعام تنعع و سعتر و زیره بکار دارند
و آنچه سبب آن کرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست که بشرتها و ضمادها و نطولها و طعامهای خنک تیزی آن بنشانند
و با عتدال باز آرند و تخم خرفه و تخم کوک با سکنکبین سودمند بود و داروها که در علاج نوع نخستین اندرین باب یاد کرده آمده است
سودمند و صندل و کلاب و کافور بوییدن خاصه نیلوفر و جالینوس میگوید نیلوفر خوردن و بوییدن و روغن آن مالیدن
قوت منی بستاند و اسپغول نیز و همه طعامهای ترش و رباب سودمند بود و در آب سرد و طبیخ عوسج و مورد و گل
و کلنار و سماق و لحیة التیس و اثمرة الطرفا نشستن سودمند بود و ضمادهای خنک بر کمرگاه نهادن سودمند بود و آنچه
سبب آن ضعفی قوت باشد که انتهای تناسل بود و اگر مزاج گرم باشد علاج وی آنست که اکنون یاد کرده آمده است
و اگر مزاج سرد تر بود و این پشتر باشد علاج وی باستفراغ رطوبت باید کرد بقی متواتر بداروهای مسهل چون حب سقطرا
و حب منتن و حب اصطیخقون و طعام کوشتها ربریان و قلیه خشک و مطبخه و حلوای ترانگبین خوردن و روغن نرگس
با مشک طلی کردن سود دارد و روغن مورد با روغن نرگس آمیخته و روغن قسط و مانند آن طلی کردن و در طبیخ مورد و
مرزنگوش و نار بوست و جفت بلوط و سعد نشستن و از بس آن قسط و فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و رامک در روغن نرگس
و روغن مورد و آمیخته و طلی کردن سودمند بود و عصارهٔ مورد تر و عصارهٔ لحیة التیس و فرفیون از هریک
دو درم و روغن بلسان نیم درم روغن نرگس یک دقیه بهم بیامیزند و طلی کنند و آطریفل زرک که
کهنه الحدید کرده باشند و همچنین فسخونش درین باب و در علاج همه انداهای عصانی سودمند باشد
و اما آنرا که احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ کل و برگ بید خفتن و صحیفهٔ اسرب تنک کرده بر کمرگاه
بستن با این علاج که یاد کرده آمد نافع بود باب دهم اندر اسباب ضعفی و علاج آن و قوت مجامعت که حبذ است
مجامعت کاری طبیعی است همه انواع جانوران را از جهت بقاء نوع و بدین سبب قضیب و اوعیهٔ منی را از جمله

اعضاء رئیسه شمارند

اعضاء رئیسه سه اند و اعضاء رئیسه چهار است دماغ و دل و جگر و چهارم اوعیه منی و قضیب چنانکه بقا بنوع تعلق بقوت این
چهارم دارند و بقای شخص بقوت و سلامت آن سه کانه دارند و بدین سبب که کارها مجامعت تمام نکردد مگر بقوت آن سه کانه
و هرگاه که این سه کانه یا یکی ازان ضعیف شود کار مجامعت ضعیف و ناقص بود و ضعفی این اندامها بدین علامتها توان دانست
که اکنون یاد کرده آید علامتها اما اگر مغز سر ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر جماع کنند لذت نیابند و قضیب سست بود
و اگر عصبها ضعیف بود حال همین بود و حرکت جستن ضعیف باشد و گاه بود که سبب ضعفی عصبها آفتها باشد که بنخاع
رسیده باشد چون زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن با سور عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است بریده شده باشد
یا بر زمین سرد بسیار نشسته باشد و اگر سبب ضعفی مغز و عصبها سردی بود خداوند علت بسر ما و در هوای سرد جماع
نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعف تری بود و خداوند علت در آب و در کرمابه و در مستی
جماع نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد و ضعف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود علامتها سوء المزاج خشک
ظاهر بود چیزهای تری آرنده سودمند بود و جماع کردن و آنرا که دماغ و عصبها ضعیف نباشد حال برضد این بود از جماع
تمام باید و از آفتی جماع قوی باشد و قضیب بود و او را سر ما و کرما که سبب ضعیف عصبها باشد یا بر زمین سرد بسیار نشستن
و مستی و هشیاری و کرمابه و بیرون کرمابه گاه باشد و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر آرزو کند و نشاط آن کمتر بود و قضیب
دیر سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترس و اندیشه ازان کار بازدارد و اگر سر یا نها ضعیف بود حال همین بود
و اگر سبب این ضعفی سردی بود یا کرمی یا تری و یا خشکی چیزها، کرم و سرد و خشک زیان دارد چنانکه در ضعفی دماغ
یاد کرده آمد و آنرا که دل و شر یانها قوی بود همه احوال برضد این بود الا موی خوش و جلد بود و شرم و ترس او را ازان کار
بازندارد و در مستی و هشیاری و سرما و کرما یکسان بود و اگر جگر ضعیف بود منی و آرزوی جماع کمتر بود و قوت بسیاری
جماع نباشد و ضعف آرد و علامتهای ضعفی جگر و علامتها، انواع سوء المزاج که در جایگاهش یاد کرده آمد ظاهر بود
و آنرا که جگر قوی بود منی بسیار بود و جماع تواند کرد لیکن قوت جگر تنها کفایت نبود و با آن معده دگرده و هر دو
هم باید که قوی باشند از بهر آنکه هر دو خدمت او می کنند اما معده طعام را بپزد تا کیلوس کند تا جگر افشرهٔ کیلوس
خون بخود کشد و آنرا خون تواند کردانید و دگر آب را از خون جدا کند و بخویشتن کشد تا خون که ازوی تولد کند پسندیده
و قوی بود و اگر معده دگرده ضعیف باشد کار هر دو با تقصیر بود و بدان سبب قوت جگر بر حال خویش نماند و بیماریها
تولد کند چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر اوعیهٔ منی ضعیف بود جماع کردن با خلل بسیار بود و اگرچه در کتاب
نخستین در آخر گفتار دوم در مزاج خصیه و اوعیهٔ منی فصلی گفته آمده است اینجا بشرح یاد کرده آید باید دانست که
اگر مزاج اوعیهٔ منی گرم افتاده باشد علامت وی آنست که خصیه بزرگ بود و بر قضیب رگهای بزرگ پیدا بود و بلمس گرم باشد

و خداوند جماع بر مزاج این حریص و قوی باشد و منی او بسیار باشد و زودتر بالغ شود و زود بزهار او موی بسیار برآید فرزندان او
بیشتر نرینه باشند و گر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فسرده باشد و قضیب و خایهٔ او کوچک بود و در جماع ضعیف
و بی قوت باشد و در همه حالها بضد مزاج گرم بود و اگر مزاج اوعیه منی تر افتاده باشند منی او بسیار و رقیق باشد و لغوظ او
ضعیف باشد و رگهای قضیب او نرم بلمس سست بود و در جماع با خلل باشد و اگر مزاج اوعیهٔ منی خشک افتاده باشد
منی اندک و غلیظ بود و لغوظ دیر ادیر افتد لیکن چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج اوعیه مرکب افتاده باشد از گرمی و خشکی
منی اندک و غلیظ و زرد بود و بر زهار موی بسیار باشد تا بناف برآید و بر انها فرود آید و درشت باشد و زود بالغ شود و بر جماع
حریص باشد لیکن بسیار نتواند کرد و بسیار کردن زیان دارد و اگر گرم و تر افتاده باشد و بقوام معتدل بود و برنگ سپید بود
و بر زهار موی کمتر بود و نرم تر از ان بود که خداوند مزاج گرم و خشک را بود و آرزوی جماع معتدل باشد و بسیار تواند و مضرت
بسیار کردن بروی کمتر پدید آید و بود که اگر خویشتن را از جماع بار گیرد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده باشد بر زهار موی
کمتر روید و دیرتر از همگنان زاید و آرزوی جماع نیز کمتر باشد و منی رقیق بود و کبود خام و قضیب سست باشد و در جماع
با تقصیر بود و اگر با این مزاج عصبها ضعیف شود و حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب لاغر شود و بیشتری را
منی بی لغوظ بیرون آید و عنین کسی باشد که جماع نتواند کرد اگر مزاج و این ضعیفی مادرزادی بود عنین را سنبلی بود و اگر عارضی بود
و قضیب لاغر شده باشد علاج دشوار باشد و هیچ تدبیر سود ندارد و ثابت بن قره میگویند اگر این عارضه از جنس فالج بود
قضیب از آب سرد بهم باز نیاید علاج را بدان راه نبود و طمع بریده باید کرد و اگر بهم باز آید بباید دانست که از جنس فالج نیست
و علاج توان کرد و اگر آن مزاجهای دیگر که یاد کرده آمد عارضی افتد علامتها آن باشد که یاد کرده آمد لیکن آنکه اصلی باشد
در حال تندرستی همیشه بر یک حال بود و آنکه عارضی بود گاهی باشد و گاهی نه ازین جمله معلوم شد که در جماع پایدارتر
و قوی تر آن باشد که مزاج اوعیه منی او گرم و تر بود و این گرمی و تری باعتدال باید از بهر آنک هر مزاجی که از اعتدال بگردد
ضعف آرد و باشد که ضعف قوت مجامعت نه ازین سببها بود که یاد کرده آمد لیکن سبب آن باز ایستادن بود
از جماع و بعضی را چنانک در سفرها اتفاق افتد یا مردمان غرب که عیال ندارند و خویشتن را نگاه دارند تا چنان گردند که اگر
خواهند که جماع کنند خویشتن را ضعیف و عاجز یابند و بسیار باشد که اعضاء رئیسه بسلامت باشد و مزاجهای آن درست
اما سبب تدبیرهای ناهموار و ناموافق باد یا آب کمتر بود و یا هر دو را در حال مجامعت خللی پدید آید بباید دانست که
باد دو گونه است یکی آنست که از بخار منی پدید آید و این بادیست که همه کسان را بود و سختی قضیب بدین باد بود و تا
از جماع فارغ نشوند و منی بیرون نیاید قضیب سست نشود و دیگر بادیست که از گواریدن طعام در خواب پدید آید
و این چنان بود که در خواب طعام می گوارد از وی بخار برمیخیزد و باد می گردد و این باد با افشرهٔ کیلوس بجگر آید و از جگر

بگرده و اوعیهٔ منی

بکرده و اوعیهٔ منی و برگهاء قضیب فرود آید و قضیب را برانگیزاند چنانکه همگنان را و کودکان خورد را در خواب خاصه بآخر شب
قضیب برخیزد و برین باد اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه اگر باعتماد آن جماع کنند آن باد بحرکت و حرارت جماعی زود تحلیل پذیرد
و قضیب در میانه کار سست شود و از کار فرو ماند علاج اما اگر علامتهای ضعیفی دماغ بود نگاه باید کرد تا در دماغ فضله هست
یا نه اگر فضله باشد نخست دماغ را از آن فضله پاک باید کرد از حبها که از صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس ساخته باشند و با یارهٔ فیقرا
و حب قوقایا و بس غرغره و عطسه باید فرمود و بعطرهای موافق دماغ را قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و صندل
و بنفشه و گلاب موافق بود و اگر سرد بود مشک و عود و عنبر و غالیه موافق بود و شلیثا و دواء المسک و غالیه و مشک در
چکانیدن سودمند بود در جمله از جهت علاج این نوع بعلاجهای دماغی رجوع باید کرد و بدان استعانت نمودن و اگر علامتهای
ضعیفی دل ظاهر بود آنرا بدواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و شراب لسان الثور و بادرنجبویه و شراب ریحانی قوت باید داد
و اسباب لهو و مراد و کامرانی باید جست اندیشه و غم از خود دور باید داشت و از طعامهای غلیظ سودائی پرهیز باید کرد
و اگر علامتهای ضعیفی جگر و گرده و معده و علامتهای سوء المزاج و بیماریهای آن اعضا ظاهر بود علاج هر یک چنانکه در جایگاهش
یاد کرده آمدست می باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی قضیب و اوعیهٔ منی ظاهر گردد نگاه باید کرد و اگر ضعیفی از جنس فالج بود
آنرا علاج نتوان کرد و اگر قضیب سست بود بی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروهاء مسهل که عصبها را از خلط غلیظ
لزج پاک کند می باید خورد چون قنطوریون باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار و حقنهای تیز کردن پس حقنهای گرم کننده و داروهای
و روغنهاء گرم مالیدن و اگر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جند بیدستر و فرفیون و بلبل و شیطرج در طلاها بکار باید داشت
و اگر سوء المزاج تر بود ابهل و سعد و دار بلبل و وج و جوز سرو بکار باید داشت و اگر اعضاء رئیسه و مزاجهاء آن بسلامت باشد و سبب
ضعیفی و سبب ضعیفی قوت مجامعت نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج آن بطعام و شراب باید کرد
و بباید دانست که سبب بسیاری باد حرارتی بود که رطوبت را بجنباند و از وی غباری برانگیزاند اگر حرارت قوی بود
بخار را تحلیل کند و آنرا بپراکند و اگر ضعیف بود بخار کمتر انگیزد و مقصود حاصل نشود تامل باید کرد اگر نعوظ در وقت گرسنگی و تهی معده
و از پس ریاضت قوی تر باشد و داروهای گرم خوردن و مالیدن سودمند بود بباید دانست که سبب ضعیفی نقصان حرارت است
و باد کمتر است و اگر چنان باشد که در وقت امتلای معده قوی گردد بباید دانست که رطوبت کمتر است علاج نخست هر یک مشاهده
و در خور آن باید کرد چنانکه پیش ازین در بابهای گذشته یاد کرده آمدست و همچنین در بابهای آینده یاد کرده آید
باب یازدهم اندر طعامهای قوت جماع زیادت کننده و علاج آن اصل در علاج ضعیفی قوت مجامعت آنست
که تدبیر زیادت شدن آب و باد کنند از بهر آنکه هرگاه که آب و باد زیادت شوند و اوعیهٔ منی از آب پر باشند شهوت بیرون
کردن و قوت دفع آن بجنبد همچون بول و براز هرگاه که شهوت بیرون کردن و فزونی آب و باد پدید آید و قوت دفع آن بجنبد

همچون بول و براز هرگاه که شهوت بیرون کردن و فزونی آب و باد پدید آید قوت مجامعت پدید آید مگر در آلت
آفتی باشد که اگرچه آب و باد زیادت باشد و آرزوی جماع خاسته بود آلت مساعدت نکند و آلت را آفت
سستی بود و بعضی از علاج آن در باب گذشته یاد کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و زیادت
شدن باد و آب از طعامی بود که از وی خونی بود و خیزد قوی لزج و گرم و تر و گرمی او از بهر آن تا از آن تری
بخاری و بادی برانگیزاند و هرگاه که خون لزج و قوی بود بادی که از وی خیزد زود تحلیل نپذیرد لیکن قوت آن
در هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت و قوت قضیب ازین باد بود و بدین سبب است که طعامها که از بهر
این کار گزیده اند طعامی است که در وی سه معنی باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه باد انگیزد سیوم آنکه
میل بگرمی دارد اگر این هر سه معنی حاصل شود اما آنچه در وی هر سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گزر و شلغم
و آنچه بدین ماند و آنچه در وی یک معنی و یا دو حاصل است چون باقلی است و پیاز و آنچه بدین ماند اما باقلی
غالی دهد و در وی رطوبتی فزونی است که از وی بادها تولد کند لیکن در و حرارتی نیست که از آن رطوبت بخاری
و بادی برانگیزد پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک بود و ضد منی نباشد با وی ترکیب کند چون اندکی زنجبیل و
دارچینی و دار فلفل و شش فاقل هر سه معنی از وی حاصل آید و پیاز گرم و تر و باد انگیز است لیکن اندک غذاست
چون او را با گوشت پخته سه ساله ترکیب کنند هر سه معنی پدید آید و آب و باد زیادت کند و زردهٔ خایه نیم برشت و مغز سر و مغز استخوان
و مغز گنجشک و بره غذی و تری آرنده است و اگرچه مغزهای سر سرد است در مغزهای استخوان و مغز گنجشک لختی حرارت است
اگر آنرا با نعنع یا کرویا اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی حاصل آید خاصه از نعنع که در وی قوتست که آلتهای تناسل را
بر فعل خویش قوت و یاری دهد و اگر از جزر و شلغم و جرجیر و هر سه بیکدیگر ترکیبی سازند و مرکب یا مفرد با گوشت درین باب
در هر سه یاری دهد و حرارت معتدل و غذا دادن و رطوبت فزونی در ایشان هست لیکن جرجیر کم غذاتر است و حرارت او
از حرارت شلغم و گزر بیشتر است و گندنا گرم و تر است و غذا دهنده اگر با زردهٔ خایه مرکب شود غذای شایسته بود
و انگور شیرین رسیده بسیار غذا و تری دهنده و باد انگیز است و قوت او از قوت شلغم و گزر و آنچه یاد کرده آمده است
بیشتر است و هلیون تری دهنده که بپارسی مارچوبه گویند و خرشف که بپارسی کنگر گویند و جوز و بادام شیرین
و فستق و فندق و جوز هندی و حب الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه و بط و خایه و گنجشک و خایهٔ خروس و جگر مرغ و
انگبین و روغن گاو و کباب و برنج و شیر و انجیر و مویز همه اندرین باب سودمند بود و چیزهای گرم لطیف کننده
چون شونیز و آنچه بدین ماند زیان دارد از بهر آنکه بادها را تحلیل کند اما انگوزه با قوت گرمی بادناکی دارد
بدین معنی سودمند است و بباید دانست که اولیتر آن بود که درین باب اعتماد بر غذا کنند نه بر دارو از بهر آنکه زیادتی

در یکجا بیابند بر آن مزیدی نباشد
و اگر نیابند دو چیز و یا
سه چیز ترکیب کنند
یا هر سه معنی

قوت جماع

قوت جماع از زیادتی آب و باد بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم مادهٔ آب اند و هم فاعل باد و داروها که اگرچه
بعضی زیادت کنندهٔ آب اند این زیادتی از ماده تواند بود و مادهٔ غذا نیست پس غذائی که هم مادهٔ آب بود
و هم فاعل باد اعتماد بران بیشتر از ان بود که بر دارو و دیگر آنکه اگرچه بعضی داروها زیادت کنندهٔ آب اند
کار بعضی تا شهوت جماع پدید آید و بی شک نخست تولد آب باید تا پس دارو آنرا بجنباند و هر گاه که ما غذا یابیم
که هم آب را بیفزاید و هم باد را و شهوت را بجنباند اولیتر باشد که اعتماد بر غذاها کنیم نه بر داروها و دیگر آنکه مقدار
دارو اندکی باشد و قوت او قوی تر از قوت طبیعت بود و آنچه چنین بود دارو نبود و طبیعت از چیزی که مقدار آن
اندکی بود و قوت آن قوی تر از قوت او بود بهره تمام نتواند یافت و غذا آن تصرفی سودمند نتواند کرد و باشد که
بروی وبال گردد بلی اگر مزاج سرد باشد و منی بسیار فسرده ممکن است که دارو آنرا بجنباند و مزاج بگرداند
تا قوتی پدید آید جز بر چنین مزاج بر دارو اعتماد کردن خطا بود و مردی را دیدم محرور که طبیعتهای او را معجونهای گرم و
و داروها فرمود تا قوت جماع زیادت شود هر روز ضعیف زیادت می شد و بآخر چندان حرارت غلبه کرد که همه
سرهای رگهای او گشاده و بول او خون صرف گشت و بهیچ تدبیر آنرا تدارک نتوانست کرد و خون او هم بطریق
بول برفت و تشنج خشک پدید آید و مرد هلاک شد اما نخود در زیادت کردن قوت مجامعت قوی تر و نافع تر
از همه غذاست از بهر آنکه در وی گرمی است معتدل و غذا دهنده در وی فزونی است که ماده باه شود و اگر او را
در آب کنند تا آغشته شود هر بامداد یکمشت از ان بخورد نخود خام قوتی عظیم کند و در وی هیچ مضرتی نیست و اگر مردم
سرد مزاج آنرا باندکی زنجبیل بخورند صواب باشد و محمد ذکریا رحمة الله علیه می گوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید
بدین نخود خام بمقصود رسد و اگر نخود را در شراب آغشته کنند قوی تر باشد و قلیه نرگسی که در وی قلیه گزر و گوشت
و کندنا و نخود و باقلی کنند و نمک او با زنجبیل آمیخته بود و زردهٔ خایهٔ مرغ بر افکنند بهترین غذائیست و اگر انگبین
درین قلیه کنند قوی تر باشد و حکایتها و کتب خواندن که درین باب تصنیف کرده اند فایده تمام دهد چون کتاب
العبه و ماهی تازه بریان کرده بگرمی یا پیاز خام خوردن سودمند و خداوند مزاج سرد را با زنجبیل و قرنفل و خولنجان
و دار بلبل و مانند این خورد صفت طعامی نافع بگیرند هلیون و باب بپزند پس بروغن گاو بریان کنند و زردهٔ خایهٔ
بر افکنند و دارچینی اندک بر سر آن کنند صفت طعامی دیگر بگیرند مرغ خانگی فربه سه عدد کبوتر بچه آن مقدار که
از سه کبوتر حاصل آید همه را اندامها جدا کند با آلنخود و باقلی و لوبیا و پیاز بسیار بپزند و اندکی توابل بر افکنند و نمک او
از نمک سقنقور کنند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته بود طعامی دیگر بگیرند گوشت شتر جوان دو جزو پیاز سپید یکجزو بپزند و
با بکامه خوش کنند و نخود کوفته و دارچینی در افکنند طعامی دیگر خایه ماهی تازه بریان کنند چنانکه رسم است

وزرده خایهٔ مرغ برافکنند و توابل چون دارچینی و دار بلبل و زنجبیل کنند نافع بود طعامی دیگر مغز جوز هندی و پوست سیاه او
برداشته خورد بتراشند و نان میده با شیر تازه با این جوز هندی تراشیده ثرید کنند و مرغ فربه و بط فربه بر زیر آن
بیاویزند این گوز آب سخت نافع بود مغز بادام شیرین مقشر و مغز فستق مقشر و مغز فندق و مغز جوز هندی تراشیده
و تخم خشخاش سپید و شش شقاقل و انجیر خشک سپید و برابر همه را بکوبند و کعک خشک کرده و سوده چند سه وزن همه
هر بامداد سه وقیه در شیر تازه بجوشند بخورند تن را فربه کند و قوت جماع زیادت گرداند و کبوتر بچه و جوزهٔ مرغ خانگی
که علف ایشان نخود باشد و مغز پنبه دانه و لوبیا و باقلی و تخم معصفر سودمند بود و همچنین گنجشک و کبوتر بچه که در شکم او سیر
و تخم جرجیر و تودری کرده باشند و در کاغذ تر کرده پیچیده و در زیر آتش کرده سودمند بود و گفته اند اگر کسی پیوسته
گنجشک خورد و بجای آب شیر خورد پیوسته قضیب او سخت بود و آب او بسیار باشد و پیاز بروغن گاو بریان کرده
و زردهٔ خایه بروی شکسته و کرنب و لفتی و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته سودمند بود و مردم محرور و خشک مزاج را
ماهی تازه بریان کرده و پخته و ماست با پیاز تر و شیر تازه با ترانگبین یا با شکر و گوشت بزغاله و گوشت بره با کوک و کدو
و اسفاناخ و خیار پخته این جمله غذای بود بغایت نافع و آب تخم خرفه و سرطان نهری و مغز سر بره و بزغاله سخت سودمند بود

باب دوازدهم اندر داروهائی که از انواع طعامها سازند و قوت مجامعت بیفزاید و علاج آن اندر داروها که از انواع غذای
دوائی سازند قوت مجامعت بیفزاید بباید دانست که ترکیبی چند دیگر هست از دوای غذای که در وی قوت مجامعت باشد
و در الفاظ زیادت کنند بغایت صفت داروی که آب و باد زیادت کند بگیرند نخود سیاه و چرچر در آب تر کنند
پس در سایه خشک کنند و باز هم بدین آب تر کنند و باز خشک کنند تا سه کرت تر می کنند پس آنرا با هم چند وزن او
پانید خردی بکوبند و با روغن حبة الخضرا یا بروغن فستق یا بروغن جوز هندی یا بروغن پنبه دانه بسرشند بامداد و شبانگاه
جوز چندی بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه شراب بخورند صفت داروئی که دیگر نخود پاک کرده و به شیر تازه
تر کنند تا بزرگ شود پس بروغن گاو بریان کنند چنانکه نسوزد و چند وزن آن حب الصنوبر الصغار با آن بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند و اندکی دارچینی و مصطکی برافکنند و چند جوزی بزرگ هر بامداد و شبانگاه بخورند صفت ترکیبی بگیرند
خسک خشک بسایند نرم و آنرا در آب خسک تر فرغارند و خشک گردانند و باز هم بر آب خسک فرغارند و باز خشک کنند
سه بار و پنج بار خرد کنند و نگاه دارند و هر بامداد نیم وقیه ازین خسک با دو وقیه فانید در شیر تازه بجوشانند و اندکی
زنجبیل برافکنند صفت نسخهٔ دیگر بگیرند ازین خسک پرورده سه جزو عاقرقرحا و شکر طبرزد از هر یک چهار جزو شیرهٔ
دو درم با آب گرم بکار دارند و اگر بگیرند شیر تازه سه رطل بغدادی و نیم رطل ترانگبین پاکیزه و نیم رطل مغز حبة الخضرا
کوفته و نیم رطل خولنجان کوفته و بیخته درین شیر بجوشانند تا غلیظ شود هر بامداد چند یک وقیه بخورند سودمند و اگر بگیرند باقلی

و در زیر آتش کرده سودمند بود

و نخود و لوبیا

ونخود ولوبیا و در آب فرغار کنند تا بزرگ شود پس شود و گوشت میش فربه جوان بگیرند و یک تو گوشت می کنند و یک تو پیاز
سپید بریده و یک تو ازین حبوب و اندکی انگرد و نمک سقنقور بر افکنند و توابل از دارچینی کنند و قرنفل و مغز گنجشک
و مغز کبوتر بچه بر زیر آن کنند و به معمار بپزند صفت غنجه که شیخ رئیس رحمة الله علیه فرموده است بگیرند مغز کبوتر
و مغز گنجشک هر دو پنجاه عدد و زردهٔ خایهٔ گنجشک بیست عدد و زردهٔ خایهٔ مرغ خانگی ده عدد ماء اللحم که از گوشت میش جوان
کرده باشند یک وقیه عصارهٔ آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه آب جرجیر پنج وقیه روغن گاو پنجاه درم نمک و توابل چندانکه
بر سم است غنجه سازند و بخورند و از پس هضم اندکی شراب ریحانی بخورند نافع بود صفت غنجه که از بهر متوکل ساخته اند
و آنرا متوکلی گویند بگیرند پیاز بریده و بروغن گاو بریان کرده و خایهٔ گنجشک و خایهٔ کبوتر یا خایهٔ تذرو بروی شکنند و نیم درم
خاولنجان و اندکی نمک سقنقور بر افکنند و بکار می برند صفت ترمس دیگر بگیرند زردهٔ خایهٔ مرغ ده عدد و روغن گاو بیست درم
شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم بر افکنند و نیم برشت کنند و بخورند و اگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد صفت
حلوا بگیرند جلغوزه پاک کرده دو جزو و تخم خربزه پاک کرده و تخم جرجیر از هر یک یکجزو همه را بکوبند و بروغن گاو بریان کنند
و نگاه دارند تا نسوزد و اندکی دارچینی و دار بلبل بر افکنند و انگبین بر سر آن کنند و بقوام آرند اگر درین حلوا تخم کدو و شقاقل
در افکنند روا بود و اگر کسی این تخمها بخواهد بدل آن حبة الخضرا کنند و اندکی مشک در افکنند و کنجد بریان کرده و تخم خشخاش
بریان کرده و تخم کتان بریان کرده با انگبین سودمند بود بغایت صفت داروی که مردم محرور را شاید بگیرند شیر تازه
از گاو جوان دو رطل و دو کف تر انگبین با شکر طبرزد پاک کرده بر افکنند و بجوشانند و تا بقوام انگبین آید شربة یک وقیه ناشتا
صفت داروئی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده ده درم و آنرا در یک رطل شیر تازه از گاو جوان کنند
و نیک بجنبانند تا آمیخته گردد ناشتا یک قدح بخورند و از پس طعام بجای آب این شیر خورند و آب نخورند و طعام کباب و قلیه نرگسی
خورند یکهفته برین ترتیب بگذارند و هیچ جماع نکنند قوتی عظیم پدید آید لیکن اگر در تن خلطی بد یا حرارتی باشد این تدبیر نشاید کرد
و آنرا که تن پاک بود اگر در میانه این تدبیر حرارتی یابد از آن باز باید ایستاد و فصد کردن و کشکاب و شربتهای خنک بکار
داشتن و اگر بگیرند فانید و شیر تازه و عصارهٔ پیاز برابر و بپزند تا بقوام آید هر بامداد یک وقیه بخورند این دارو معتدل تر از آنست
و تولد آب از وی بیشتر بود صفت ترکیبی دیگر بگیرند عصارهٔ پیاز یک جزو و انگبین دو جزو و هر دو را بپزند تا عصارهٔ برود
و انگبین بماند شربة مقدار دو کفچه وقت خواب با آب گرم بدهند و اگر بگیرند پیاز یکجزو و شیر تازه دو جزو و پانید یکجزو بپزند تا بقوام آید
شربة یک وقیه این معتدل تر از آنست و اگر بگیرند پیاز سپید صد عدد پاک کنند و در پاتیله سنگین کنند و شیر تازه بر سر آن
افکنند چندانکه چهار انگشت بر سر او بایستد و بپزند تا مهرا شود و از آتش بردارند و بنهند تا سرد شود و همسنگ وزن پیاز روغن گاو
در افکنند و بجوشانند و همسنگ وزن روغن انگبین بر افکنند و بپزند تا بقوام آید و بگیرند شقاقل و خولنجان از هر یک بیست درم

کوفته بدان بسرشند صفت داروی دیگر بگیرند حبة الخضرا و بکوبند چندانک خواهند و با شراب انگوری بپزند نیک چنانکه
مهرا شود و بپالایند از آن شراب یک رطل با دو وقیه روغن بادام شیرین آمیخته در مدت هفت روز بخورند و اگر بگیرند
تخم شلغم دراز و تخم جرجیر و مغز تخم خربزه برابر همه را بکوبند و هر بامداد سه درم با شیر تازه بخورند نافع بود صفت نمکی
بگیرند زنجبیل و دارفلفل و تودریج سرخ و سپید و نعنع و شقاقل برابر همه را بکوبند و با او همسنگ همه نمک سقنقور بیامیزند و اگر
زنجبیل تنها با نمک ساده بیامیزند و هر وقتی در طعام بکار میدارند قوت آن قوی باشد و سودمند بود باب سیزدهم
اندر شرابها که قوت جماع را و منی را زیادت کند و علاج آن همچنانکه غذا و داروها که درین کار بکار آمده است
یاد کرده شد شرابها نیز همدرین معنی فایدها دارد چنانک یاد کرده آمد صفت شراب جرجیر بگیرند شلغم و جرجیر و انجیر خشک
برابر همه را در آب بپزند تا قوت آن آب گیرد و بفشارند و صافی کنند و بپالایند و مویز دانه بیرون کرده باندازه آن آب
در آن آب بپزند و بفشارند و صافی کنند و مقداری فانید که طعم شیرین کند در آن آب کنند و بنهند تا بجوشند و شراب گردد
و بکار می برند سودمند بود صفت شراب انجیر انجیر خشک فربه سه من حلبه دو من و نخست انجیر را بشویند تا خاک و غبار
از وی پاک شود و در آب کنند چندانک چهار انگشت آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر زمستان باشد سه شبانروز
جای گرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبانروز اگر بهار یا خزان بود دو شبانروز تا آب قوت انجیر بستاند پس جوشی
بدهند و در کرباس پاکیزه بفشارند و بپالایند و آن آب را در دیگی سنگین کنند و همسنگ آن انگبین با وی بیامیزند
و بعضی انگبین را نیم وزن آن کنند و تخم هلیون و تودری سرخ و سپید از هر یک دو درم انجیر سه درم دارچینی و جوزا و
و بسباسه و خیربوا از هر یک یکدرم بکوبند و در صره کتان بندند فراخ و درین دیگ افکنند و بجوشانند تا بقوام آید و هر ساعت
آن صره را می مالند تا قوت داروها درین شراب شود پس صره را بفشارند و بیرون کنند و از آن شراب مقدار دو وقیه
میخورند نافع بود صفت شراب گزر بگیرند گزر پاک کرده ده من بشویند و بن سبز از وی بیفکنند و آنرا درم درم ببرند و
در دیگی سنگین کنند و سه درم حلبه و دو من آب در وی کنند و سر دیگ بپوشند و بگل بگیرند تا بخاری بیرون نشود و بر آتش نرم
بنهند و می پزند چندانکه دانند که پخته شد و از آتش برگیرند و بنهند تا آهسته شود و بعد از آن سر دیگ بگشایند و آن آب
از وی بپالایند و گزر را بفشارند در کرباسی پاکیزه آب او بستانند و همسنگ آن عسل مصفی بر نهند و هم آن دارو که در دیگر
یاد کرده آمد در صره بسته در وی افکنند و همچنان بپزند و بعضی مردمان همسنگ آب گزر شراب انگوری با وی و با عسل بیامیزند
و بپزند تا بقوام آید صفت شراب دیگر بگیرند نخود سیاه پنج من و بشویند تا خاک از وی برود و آنرا در ده من آب تر کنند
و سه روز بنهند پس بجوشانند تا قوت نخود تمام بستانند و بپالایند و همسنگ آن انگبین مقداری شراب با وی بیامیزند
نخود را در آب جرجیر یا در آب گزر تر کنند یا در شراب شلغم سخت قوی بود صفت شراب دیگر بگیرند عصیر انگور و بر هر ده من عصیر سبز

ده استار داروی کوفته و در صره بسته در افکنند و بگذارند تا بجوشد و شراب شود و دارو اینست تخم شلغم و تخم جرجیر و لوزیدان
و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب القلقل و لعبت بربری و تخم کرز برابر همه را بکوبند جداگانه
و در صره بندند و در عصیر افکنند و بعد از آن هر چند روزی آن صره را بجنبانند و بفشارند و چون شراب رسیده شود صره
از وی بردارند و آب معدن آهن و آبی که در آهنینه پخته باشند نافع بود باب چهاردهم اندر داروهای مرکب که قوت
مجامعت بیفزاید و علاج آن بهترین معجونها از بهر این کار مثرودیطوس است و دواء المسک خاصه کسی را که سبب تقصیر
اندرین کار ضعف دل بوده صفت معجون سودمند بگیرند تخم هلیون و شقاقل و زنجبیل از هر یک پنجدرم تودری و هر دو
بهمن از هر یک سه درم تخم شبت دهاشی که بتازی القلت گویند و تخم شلغم و تخم کذر و تخم ترب و تخم چرچر و تخم انجره از هر یک دو درم
اسقیل مشوی و بیره سقنقور از هر یک سه درم حب الرشاد و لسان العصافیر از هر یک پنجدرم با نبیذ چهل درم بسرشند
چنانکه رسمست شربت پنجدرم صفت معجون دیگر بگیرند شقاقل و زنجبیل و دارچینی از هر یک یکجزو و تخم انجره
و عاقرقرحا و بلبل از هر یک نیم جزو و حلتیت ربع جزوی تخم جرجیر و تخم سپندان از هر یک جزو همه را بپخته و کوفته
با انگبین بسرشند شربت یک کفچه با آب گرم یا با شراب ممزوج صفت معجون قوی بگیرند عسل بلادر و انگبین و روغن گاو
برابر هر سه را با هم بجوشانند و نگاه دارند شربت از یکدرم تا دو درم با شراب ممزوج سودمند بود صفت داروی دیگر
بگیرند خرما و حلبه نخست حلبه را تنها بجوشانند و بپالایند و خرما درین آب حلبه تر کنند پس خرما را دانه جدا کنند و بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب ممزوج صفت داروی قوی بگیرند تخم پیاز سپید و شقاقل
و مغز گنجشک و لقاح النخل یعنی گشن خرما و کندر از هر یک برابر همه را بکوبند و با مغز گنجشک خشک کرده و با آب نیم گرم
بسرشند و حبها کنند هر چند نخودی بوقت حاجت هفت حب در شراب حل کنند و بخورند و این لقاح النخل همچون آردیست
پست سپید درین کتاب که این حب یاد کرده آمده است میگوید که از هفت حب زیاده نشاید خورد و هیچکس طاقت آنکه
این حب خورده باشد ندارد صفت معجون اللبوب بگیرند مغز بادام و مغز فندق و فستق و مغز گوز هندی و مغز چلغوزه
و مغز حب القلقل و حب الزلم و مغز حبة الخضرا از استار است نارمشک و دار بلبل و زنجبیل از هر یک یکعشر یک جزو همه را
بکوبند و با نبیذ بسرشند شربتی چند جوزی بزرگ صفت داروی دیگر بگیرند حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و زهره
گوزن کشن و علک الانباط برابر همه با انگبین بسرشند شربت یکمثقال و اگر بگیرند تخم چرچر و شقاقل و هر دو تودری و زنجبیل و
دار بلبل از هر یک دو درم لسان العصافیر و کندر از هر یک یکدرم مغز گنجشک دو درم همه را بکوبند و بروغن گوز هندی بمالند
و با انگبین بسرشند و بکار برند سودمند بود صفت داروی دیگر که خداوند مزاج سرد را شاید که سردی او سخت غالب بود
بگیرند جاوشیر سه درم و در یک وقیه آب مرزنگوش حل کنند و سه روز بدهند صفت داروی دیگر از نسخه شیخ رئیس بگیرند

حلتیت تخم جزر قاقله تخم خرچر لسان العصافیر کرمدانه از هریک یکجزو و بوزیدان بلبل از هریک سه جزو و مشک سدس یکجزو
همه را بروغن حب صنوبر صغار بمالند و بانگبین بسرشند و بکار می برند صفت داروی قوی معتدل بگیرند خایهٔ خروس
خشک کرده نمک شقنقور از هریک برابر هر دو را بکوبند شربة هر بامداد دو درم صفت داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه
و مغز حبة الخضرا و مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق و تخم هلیون و مغز جوز هندی و مغز حب القلقل و مغز جوز
عجمی راستار است شقاقل و زنجبیل و حب الزلم و لسان العصافیر از هریک نیم جزو همه را بکوبند و بانگبین بسرشند شربة یکجزو
و اگر مغز گنجشک یکجزو و نعنع و دار بلبل اندکی ازین معجون زیادت کند روا بود صفت داروی دیگر بگیرند حب القلقل
و حب الزلم و حب الرشاد و کنجد مقشر از یک بیست درم زنجبیل و دار بلبل از هریک پنجدرم نعنع و خصیة الثعلب و تخم هلیون
و تخم کزر و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم ترب و تخم پیاز و تخم کندنا و لسان العصافیر و نمک شقنقور از هریک ده درم تخم انجره شش درم
شقاقل پانزده درم وج و هر دو بهمن و هر دو تودری از هریک هشت درم همه را بکوبند و بروغن بادام شیرین بمالند
و بانگبین بسرشند شربة یکمثقال وقت خواب با آب سرد صفت داروئی که خداوند مزاج معتدل را شاید بگیرند مغز تخم
خربزه و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه از هریک سه درم مغز تخم کزر پنجدرم مغز بادام شیرین سپید کرده و تخم خشخاش
سپید از هریک شش درم کشنیز دو درم زنجبیل و خولنجان شقاقل از هریک نیم درم هر دو تودری و تخم کزر و تخم هلیون و چلغوزه
از هریک یکدرم ترنگبین یکمن بسرشند چنانکه رسم است شربه دو مثقال صفت داروها که منفعت آن عجب است یکی قضیب گاو
جوان است خشک کنند و بکوبند و چند نیم دینار بزردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت افکنند و بخورند و دیگر پنیر مایهٔ شتر کنند و مقدار یک نخود
در آب افکنند و بخورند پیش از وقت حاجت بدوازده ساعت قوتی عظیم کند و اگر رنجه دارد بآب سرد غسل کنند
و خایهٔ گورخر و پیه شیر می گویند درین باب قوتی عظیم کند و من بشهر خود جوانی سرد مزاج را علاج کردم از هیچ دارو آن شکر نکرد
که از قضیب گاو باب پانزدهم داروهائی که در مالند و قوت مجامعت را زیادت کنند در تدبیر قوت مجامعت
داروهای چند مالیدنی فرموده اند چنانکه بیان کنیم صفت داروئی که طلی کنند و قضیبی که نه مفلوج بود سخت کند
پیش ازین گفته ایم که علامت مفلوجی قضیب آنست که سست و لاغر و کوچک شود و علامت مرطوبی آنست که
قضیب بر حال خویش باشد و لاغر نباشد لیکن چون گوشت آلودی بود و نرم باشد دارو مالیدن او را سودمند بود
بگیرند بورق و سنبل و سعد و خردل و دارچینی و خولنجان و سداب همه را بکوبند و بشیر تازه تر کنند و بنهند تا دارو شیر بخورند
و خشک شود پس بکوبند و بزهرهٔ گاو تر کنند و بنهند تا آن نیز بخورد پس بانگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند
صفت داروی دیگر بگیرند پیه گاو و بگدازند و پیاز نرگس و عاقرقرحا و مویزج بکوبند چندانک خواهند و درین پیه گداخته کنند
و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند و پیه شیر طلی کردن قضیب را سخت کند صفت داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه و آنرا با روغن زنبق

کرباروغن

کربا روغن بان کربا روغن قسط کر روغن خیری بسرشند و بر قضیب خایه و مقعد و کمرگاه و سرین و کف پای طلی کنند
صفت داروی دیگر بگیرند خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و بورق و عاقرقرحا و بلبل و مغز پنبه دانه از هر یک یکجزو همه را
بسایند و در روغن خیری یا روغن یاسمین و غیر آن بیامیزند و طلی کنند و اگر سبب سستی قضیب از سردی بود داروها
که در روغن افکنند و طلی کنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا و خردل باید و اگر سبب رطوبت بود داروها از جنس
وج و ابهل و سعد باید باب شانزدهم اندر حقنها و شیافها که قوت مجامعت زیادت کند از جهت این کار حقنه چند
و شیافی چند فرموده اند اگر حاجت آید بر آن طریق که نموده می آید بکار می برند صفت حقنه که گرده را فربه کند و شهوت
جماع بجنباند بگیرند سر گوسپند فربه و خایهٔ او و پارهٔ دنبه او و یک کف گندم و یک کف نخود و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم هلیون
از هر یک پنج درم همه را در دیگی کنند و آب چندان در سر آن کنند که دو انگشت بر سر آلتها باز ایستد و سر دیگ را بپوشاند
و بگل در گیرند و یکشب در تنور بنهند تا پخته شود و از آن مطبوخ بگیرند یک وقیه و روغن جوز نیم وقیه و بوقت خفتن بدان حقنه کنند
و بعضی طبیبان سر و خایهٔ گوسپند بفرمایند گرفت و هرگاه که این حقنه خواهند کرد باید که نخست بحاجت برخاسته باشند و خویشتن را
فارغ کرده و پیشتر از آن حقنه دیگر کرده باشند و روده را از رطوبت فزونی پاک کرده و این حقنه نخستین از آب چغندر و خطمی و بوره
اندکی انگبین سازند روا بود صفت حقنه دیگر بگیرند سر گوسپند و خایه بر هر دو را نیک بکوبند و بیست درم کشک گندم نیم کوفته
و بیست درم نخود شبت و جرجیر و نعنع و برگ چغندر از هر یک یکدستهٔ کوچک شلغم پاره کرده بیست درم جوز پاک کرده
از هر دو پوست ده عدد تخم معصفر نیم کوفته بیست درم تخم پیاز و تخم هلیون از هر یک ده درم همه را در چهار من آب بپزند تا بیکمن
باز آید و بپالایند و بجای آب نبیذ شیرین کنند قوی تر بود شصت درم ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن بان و نیم وقیه روغن سوسن
و نیم دانگ حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب از میانه و سه شب از آخر ماه این حقنه بکار برند صفت حقنه دیگر بگیرند سر گوسپند
و پیه لط بیست درم و پیه کبوتر بچه بیست درم نخود و گندم و حلبه از هر یک یککف نیم کوفته انجیر خشک عدد مویز دانه بیرون کرده
بیست درم همه را بپزند چنانکه رسمست و ده استیر ازین مطبوخ با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند و روغن خیری بهتر بود و قضیب و خایه
بروغن بان چرب کنند صفت حقنه دیگر بگیرند سر گوسپند و یکعدد خایهٔ گوسپند چهار جفت نخود نیم کوفته سی درم همه را
در آب بپزند و از آن آب و جربو این مطبوخ چهل درم با نیم وقیه روغن جوز و نیم وقیه روغن حبة الخضرا و دو درم پیه شقنقور کربیه
سوسمار نمک ناکرده حقنه کنند صفت حقنه دیگر نافع بگیرند سر گوسپند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف مغاث
و بوزیدان و شقاقل از هر یک ده درم نیم کوفته همه را بپزند در تنور و بپالایند چهل درم ازین مطبوخ با ده درم شیر تازه و نیم وقیه روغن
محلب و نیم وقیه روغن جوز هندی و پیه شقنقور کربیه سوسمار از هر یک یکدرم تا دو درم بهم بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه
دیگر که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند تخم کتان از هر یک سه وقیه تخم ترب یک وقیه تخم جرجیر نیم وقیه انجیر خشک و خرما از هر یک بیست درم

مغز تخم معصفر یک وقیه و نیم مرزنگوش یک وقیه تخم انجره دو وقیه گندم و خشک نیم کوفته از هر یک چهار وقیه همه را در ده رطل آب
بپزند تا دو بهر برود و بپالایند ده استیر ازین مطبوخ با یک وقیه روغن سوسن و یک وقیه و نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند نافع بود
صفت حقنه دیگر بگیرند روغن جوز نیم من خشک نیم کوفته نیمن شیر گاو تازه یکمن و نیم یک وقیه زنجبیل نیم کوفته و یک وقیه بانند
همه را با آتش نرم بجوشانند نیک و بپالایند دو وقیه ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن بان و نیم وقیه روغن سوسن حقنه کنند
صفت حقنه دیگر بگیرند مغز حبة الخضرا و نیم وقیه و دنبه گداخته نیم وقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یک دو کف آرد را در آب کنند
و بدست بمالند و بپالایند و بفشارند و آن آب را با حبة الخضرا و دنبه بر آتش نهند تا پخته شود و باز بپالایند و بفشارند و دو دانگ
جندبیدستر سوده در وی بمالند و بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر که گرده را گرم کند خداوند باد باسور را سودمند بود بگیرند
روغن شیره و حبة الخضرا و آب کندنا از هر یک سه سکره بیامیزند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند نافع بود صفت حقنه
دیگر که گرده را گرم کند بگیرند سر و گردن بزکش و بابچه و خایه او همه را بشکنند و با استخوان بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه
و تخم پیاز و تخم کندنا و تخم شلغم و تخم شبت از هر یک یک کف این همه را نیم کوفته کنند و با این سر و گردن و بابچه بیامیزند و بپزند
نیک و جربوا زوی بردارند و بگیرند آب خشک تر از طبیخ خشک دو استیر روغن و شیره و ده استیر با آن جربوا بیامیزند و بسه بار
در سه روز حقنه کنند نیم گرم صفت حقنه دیگر بگیرند دنبه و شربه کنند و نیم درم جندبیدستر سوده برین دنبه براکنند و آنرا در زیر چیزی
سنگی کنند و یک شبانروز بگذارند پس آن دنبه را بگدازند و روغن آن نگاه دارند از آن روغن یک سکره و روغن گاو نیم سکره
و طبیخ حلبه نیم سکره بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند از وقت نماز دیگر تا شبانگاه دارند و باز وقت خفتن دیگر باره حقنه کنند
سه شب بدین گونه حقنه می کنند صفت حقنه که خداوند مزاج گرم را سود دارد بگیرند سر میش و گردن و پهلوی راست او
و خیار و کدوی تر و جو و گندم نیم کوفته و هلیون تر و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک بقدر حاجت بپزند و بپالایند و ده استیر
ازین مطبوخ بگیرند با یک وقیه روغن گاو و یک وقیه روغن خشک و یک وقیه روغن پیه مرغ بیامیزند و نیم گرم کنند و حقنه
سازند سه روز بامداد و شبانگاه هرگاه که یکی ازین حقنها بکار برند دران روز جماع نباید کرد و هیچ کار با رنج نباید کرد و آب
کمتر باید خورد و آسایش باید کرد و طعامها از آن نوع باید خورد که یاد کرده آمد صفت ترکیب شیاف بگیرند پیه بط
و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا همه را بکوبند و بسرشند و بروغن جوز هندی چرب کنند و برگیرند بغایت نافع بود صفت شیافی
دیگر بگیرند قنطوریون باریک و زفت رومی و موم گداخته بروغن سوسن زفت و قنطوریون با وی بیامیزند و شیاف کنند
بغایت نافع بود صفت شیاف دیگر لعبت بربری با مغز پنبه دانه سرشته شیاف کنند و برگیرند و پیه خر شیاف کردن
قوی کند و پیه بط با مغز پنبه دانه سرشته شیاف کند سودمند و سقنقور با طبرزد بسرشند و اول برگیرند الفاظی عجب نماید باب هفدهم
اندر داروها و طعامها که تن را سرد کند و منی را زیادت نکند و قوت مجامعت ضعیف کند اما داروها برگ نیلوفر است و بیخ او و برگ بید

و برگ گل

وبرگ کل وبزرقطونا وبزرالبنج وکافور وآزطاکه ترش تر باشد وقابض جون سماق وریواس وسرکه وترشه ترنج وآلبی
وسیب وزردآلوی خام ترش وغوره وآنچه بدین مانند وازسبزیها کوک وخرفه واسفاناخ وسرمق وکدو وحماض وکسنه
وکشنیز وکشوث وعنب الثعلب وخیار وخیاربادرنگ وخربزه زمستانی وانکارهای وصحبت زن حایض وناباغ وزنانی
که بعید عهد باشند بجماع زیان دارد باب هجدهم اندرعلتی که بتازی آنرا اثنه گویند محمد ذکریا رحمة الله علیه می گوید
هرگاه که آب مرد برآب زن غالب بود فرزند نرینه آید وهرگاه آب زن برآب مرد غالب بود فرزند مادینه آید وهرگاه که
آب مرد برآب زن سخت غالب بود فرزند نرینه آید برنرینگی تمام ودلاور وقوی تن ومردخوی بود وآلت نرینگی تمام وقوی بود
وهرگاه که اتفاق برخلاف این بود فرزند مادینه آید ومادینگی تمام بود یعنی زن بود وعادت وخوی زنان دارد وهرگاه که
اتفاق افتد که هردوآب برهمدیگر غالب نباشند لیکن یکی ازدوکانه باندک مایه قوی تر بود فرزند اگر نرینه بود درنرینگی
سخت تمام نباشد واگر مادینه بود درمادینگی ناتمام بود وبدین سبب است که بعضی زنان باشند که طبع وخوی مردان دارند
وسخن مردانه گویند ودرکارها مردانه باشند وکار مردلنه کنند که بعضی راحیض نباشد یاکمتر باشد وباشند که موی روی برآرند
وبعضی مردان باشند که طبع وخوی زنان دارند وسخن زنانه گویند وکارهای زنان کنند وگاه باشد که قوت آب مرد وزن برابر باشد
فرزند خنثی آید واین بود که آلت مردان وآلت زنان باشد نیز که فرزند نرینه بود لیکن قضیب وخایه اوکوچک وبیرون نامده بود
واوعیه منی او ومجاری آن میل بزندرون دارد همچون خایه واوعیه آب زنان وآنک بدین صفت بود هرگاه که منی او بسیار
گردد وگرم شود وشهوت جماع او بجنبد دغدغه وحرکت شهوت بجانب او مستقیم افتد ازبهرانکه اوعیه منی ومجاری آن
میل بدان جانب دارد وبدین سبب است که نادر بود وخداوند این علت راآلت نرینگی بزرگ وهرگاه که این شخص را
که بدین صفت بود حمیت وشرم کمتر بود دیگری تمکین کند تا موضع دغدغه اورا بجنباند وبرماسد ازان وبرماسیدن
لذتی یابد چنانکه کسی راگوش یابینی بخارد وباشد که درآن لذت ویزا انزال افتد وبدان خوگند وعلت مستولی گردد ومالیخولیا
اینست شیخ رئیس ابوعلی رحمة الله می گوید اگرچه سبب نری ومادگی قوت مزاج وغلبه آب مرد وزنست سبب این علت
مزاج محض نیست ازبهرانکه بسیار مردان ضعیف قوت وضعیف مزاج ودرکار جماع ضعیف هستند والیا نزاین علت
وشهوت نیست لیکن این علت پیشتر کسی راافتد که به کودکی خوی کرده بود که با اوآن معامله رفته باشد وچون بالغ شود
اندیشه مجامعت وشهوت آن برو غالب بود ومنی او بسیار بود ودل اوضعیف بود وقضیب او دراصل ضعیف بوده
باشد یا درزرگی بسبهای ازسبها ضعیف کرده ودروی آرزوی جماع باشد وتوانائی آن تمام نباشد قوت شهوت
اورا برآن دارد که خواهد که بهند دیگری می کند وباشد که افراط شهوات اوبدان حد رسد که خواهد که آن کار با اوکنند
واین علتی است که تعلق بحمیت وشرم ومردانگی ومروت دارد واگر باکم حمیتی وبی مروتی مزاج نیز ضعیف بود وعلت صعبتر بود

ومیگویند جاهل ترین اطبا کسی باشد که در علاج کردن این علت کوشد از بهر آنکه این علت وهمی است نه طبعی و مزاجی
واگر علاجی سود خواهد داشت بهترین علاجها اسبابی است که شهوت را بشکند و نشاط را ببرد چون غم و اندوه و کارهای
با رنج و مهم و گرسنگی و آنچه بدین ماند و محمد ذکریا می گوید بر زمین سرد و بر بستر سرد چون کتان و برگ گل و برگ بید خفتن
و بر کرباس که با آب یخ سرد کرده باشند خفتن و بر کمرگاه و پهنه خنک کردن و کمری از صحیفه سرب تنک بر میان بستن سود دارد
و میگوید من مردی را که هرگاه که بر جامه خواب بخفتی این شهوت بروی بجنبیدی علاج کردم و فرمودم تا از یخ شیافی تراشید
و بنهاد آن شب ساکن بخفت و مستغنی شد و میگوید جمله داروها که منی را کم کند و شهوت جماع را ببرد سود دارد اما شیاف یخ
جز مرد جوان قوی را نشاید نهاد که مضرتهای دیگر آرد و جماع کردن و انزال افتادن سود دارد و جماع ناکردن سخت
زیان دارد صفت داروئی که شهوت جماع را باطل کند و منی را کمتر کند بگیرند بیخ نیلوفر خشک کرده ده درم گل سرخ
پنج درم صندل سپید دو درم و نیم کافور بحد آنکه این ده شربت بود و اگر کسی کافور نخواهد بگیرند گل سرخ پنج درم بزرقطونا ده درم
تخم کوک و تخم کاسنی و تخم خرفه از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم و نیم شربت سه درم با نیم وقیه سرکه با آب آمیخته و اگر کسی نخواهد
با آب سرد خورد کرباکلاب و حقنه کردن بشراب انگوری سود دارد محمد ذکریا می گوید باشد که یک حقنه و یا دو حقنه ازین
کفایت بود و می گوید که این حقنه آزموده است باب هژدهم اندر علتی کردن که آنرا بتازی اسه غدیوط گویند و علاج آن
مردی که اندر وقت جماع براز از وی جدا شود او را بتازی غدیوط گویند سبب این علت یکی بسیاری لذت بود
که از جماع یابند دوم افراط شهوت جماع سیوم سستی شرج و این علت بیشتر مردم فربه نرم گوشت را افتد
علاج روغنها و ضمادها قابض چون روغن ناردین و روغن ابهل و روغن سرو سود دارد صفت ضمادی بگیرند
کهربا و اقاقیا و سوسن خشک و حنا همه را بسایند و بروغن آبی و بروغن حنا بسرشند و بمقعد بر نهند و بوقت جماع شیافی
از رامک و مازو و کندر و گلنار سازند کوچک و بنهند و طعامی قابض خورند و دل و دماغ را قوت دهند بعلاجها که در
جایگاهش یاد کرده آمده است و جماع از پس آن کنند که ثفل آن از ایشان جدا شده باشد باب نوزدهم
اندر یاد کردن غدیوط و علاج آن بگیرند خراطین و آن کرمی است دراز و باریک و سرخ در میان زمین تر و در زیر زمینهای
آبناک پدید آید آنرا خشک کنند و بروغن کنجد بسایند و بر قضیب طلی کنند و هرگاه که چیزی طلی خواهند کرد نخست قضیب را
بمالند تا سرخ شود پس داروها را طلی کنند و دیوجه را که بتازی العلق گویند بگیرند و در کوز هندی که آب او در میان بود
در افکنند و بنهند تا خشک شود و بسایند و طلی کنند و هر بامداد و شبانگاه بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و شیر تازه
طلی کنند خاصه شیر گوسپند و بگذارند تا بروی خشک شود پس زفت رومی طلی کنند تا ماده بجا کشد و بگذرد که تحلیل
پذیرد و نگاه دارد تا غذای آن گردد و بزرگ شود و روغنهای گرم و آب بادروج مالیدن سود دارد

باب بیستم

باب سیستم اندر تدبیر کردن قضیب و علاج آن اندر تدبیر زیادت کردن مولدت مردان و زنان غسل زنجبیل پرورده پیش از وقت
جماع بآب دهان رقیق کنند و بر قضیب مالند تا خشک شود پس مجامعت کنند و کبابه و عاقرقرحا بجایند و طلی کنند اگر انگبزد
در دهان گیرند یکزمان پس آب دهان در قضیب مالند و بگذارند تا بروی خشک شود لذت زیادت کرده و هر زنی که
با این مرد که این تدبیر کرده باشد خوکند جز او را نخواهد و صحبت جز او نکند صفت داروی مرکب یکیرند عاقرقرحا و زنجبیل
و دارچینی را ستار است بکوبند و با انگبین بسرشند و جهاکنند و نگاه دارند و پیش از وقت حاجت یکساعت یکبت در دهان
گیرند و آب دهان بر قضیب بمالند و بگذارند تا بروی خشک شود باب بیست و یکم اندر تدبیر زیادت کند لذت زنان و مردان
اندر تدبیر کردن گرمی رحم اگرچه این باب بعلاج زنان مخصوص است درین جایگاه لایق است بدین سبب درین گفتار
یاد کرده آمده است و باب بیست و سیوم همچنین بعلاج زنان مخصوص است و بدین جایگاه لایق است صفت
داروی آزموده یکیرند مردارسنگ و زعفران و مشک همه را در شراب ریحانی بخوشند و خرقه بدان تر کنند و بخوشتین
بردارند چنانکه رسم است و آندکی گرمدانه بکوبند و بجریر بیزند و با اندکی روغن زنبق با خوشتین بردارند ازین دارو بسیار
بکار برند تا سخت گرم نشود باب بیست و دوم اندر تدبیر کردن تنگی و علاج آن اندر تدبیر تنگی فرج و خشک کردن آن
بگیرند عود و مردارسنگ و رامک و رأسن و اقاقیا و قرنفل و اندکی مشک همه را بسایند و پنج بار بمیسوس تر کنند
و بدین دارو تا آلوده کنند و بخوشتین بردارند صفت داروی دیگر بگیرند مازوی خام و فقاح اذخر برابر بکوبند و بجریر نیک و بشراب
تر کنند و خرقه نرم بدان آلوده کنند و بردارند هر ساعت تازه می کنند بحال دو شبانروز نزدیک باز آیند صفت داروی دیگر
بگیرند بوست صنوبر کوفته در شراب قابض بیزند و هر ساعت خرقه بدان تر کنند و بخوشتین برمیدارند صفت
داروی دیگر بگیرند سرمه و مردارسنگی و آبگینه همه را نرم بسایند و بخوشتین بردارند و صمغ سوسن بر داشن سود مند بود
باب بیست و سیوم اندر آنچه تدبیر کردن تنگی فرج و علاج آن مجامعت کی صواب بود و بر کدام شکل اولیتر بهترین
وقتی اندرین کار است که طعام از معده فرو گشته باشد و هضم اول و ثانی طعام شده باشد و هضم هر شخصی یکسان نیست
و بعضی را زود تر هضم افتد و بعضی را دیر تر و این را وقتی معین نتوان کرد لیکن تقرب کسی را که عادت طعام خوردن
وقت نماز پیشین بود وقت خواب نخشتین که مردم بخواهد خفت اولیتر از بهر دو کار یکی آنکه در خواب شهوت بود
باز آید دوم اگر طلب فرزندی کند آب در رحم قرار گیرد شیخ رئیس قدس الله سره گوید بسخن آن کروه که گفته اند وقت
مجامعت آنست که همه هضمها تمام شده باشد التفات نباید کرد از بهر آنک آن وقت جوع باشد یعنی وقت بهی و گرسنگی
و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق بود و اعیه منی ممتلی و قوتهای تن قوی و سلامت باشد و این چنان باشد
که شهوت نه از بگردیدن دو کسی و نه از سخن گفتن و بازی کردن پدید آمده باشد لیکن از قوت و بسیار منی خاسته باشد

و از پس تخمه و ناگواریدن طعام و از پس استفراغهای چون قی و اسهال و رگ زدن و عرق بسیار آمدن که از پس رنج و ریاضت
و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بیخوابی جماع نشاید کرد از بهر آنکه تحلیل بسیار گردد و بیم ضعف و غشی باشد و اندر مستی و خمار
نشاید کرد از بهر آنکه اندر مستی رگها از خلط خام ممتلی باشند و خلط خام اندر تن پراکنده گردد و در خمار بر آمدن بخار دخانی بر دماغ
زیادت شود و خداوند مزاج خشک را در گرما و سرمای قوی جماع نشاید کرد و همگنان را در حالی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته
باشد از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن سلامت تر از آن باشد که از پس سرما یافتن و از پس
بسیار کردن جماع شراب صرف قوی نشاید خورد مگر کسی را که تن او سرد شده باشد و حرارت غریزی ضعیف گشته از بهر آنکه
شراب تحلیل زیادت کند و آنرا نیز که حرارت غریزی ضعیف شده باشد اندکی باید خورد و هیچکس را پس از جماع آب سرد و شربت
سرد نشاید خورد از بهر آنکه استرخا و رعشه آرد جگر سرد کند و باستسقا ادا کند و بآب سرد غسل نشاید کرد و خود را از سرما و هوای سرد
نگه باید داشت از بهر آنکه اگر بمسام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را سرد گرداند و مضرت آن بزرگ باشد و بهترین شکلی
آنست که زن بر بستر نرم بپشت باز خسپد و مرد بر بالای او بود و سرین او برداشته چندانکه تواند و سر او بر بالشی بلند باشد تا هم نطفه
بجایگاه رسد و هم لذت بیشتر باشد و بدترین شکلی آنست که زن بر بالای مرد باشد از بهر آنکه آب مرد نزول او بیرون نشود و بیم باشد
که چیزی از آب زن بمجری قضیب مرد فرو رود و باز گرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد و آماس اوعیه منی و قرحه
مجری و سنگ اندر مثانه و مجری آن تولد کند خاصه اگر آب که حرکت کرده باشد انزال بیفتد و مرد از آن پاک نشود و بر پای
جماع کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خفتن آب تمام دفع نشود و درد گرده و قولنج و آماس قضیب و بیغوله ران تولد کند

باب بیست و چهارم اندر آنکه مجامعت که صواب تر باشد و بر کدام شکل اولی تر بود

اندر آنکه میان جماع و جماعی دیگر چند باید
و مضرت مجامعت با غلامان گروهی گفته اند که طریقی صواب آن باشد که میان هر مجامعت سه روز توقف کنند و جماع نکنند
از بهر آنکه غذا بکمتر ازین مدت منی نگردد و چون چنین باشد توقف کردن سه روز سودمند بود و احوال همگنان درین باب
یکسان نیست اعتماد بر شهوت و امتلاء اوعیه منی و علامتهای آن باید کرد چنانکه حس دغدغه و حرکت منی نیابند و آزموده باشند
که هرگاه که از پس این شهوت جماع کنند خفتی و آسایشی یابند و این اختیار کسی راست که در نگاه داشتن تندرستی و نگاه
داشتن قوت کوشد و اما کسی که درین کار حریصتر باشد اختیار ویست که هرگاه که داند که از مجامعت طپیدن دل و سستی
اندامها و قوتها تولد نکند و دم زدن از حال طبیعی نگردد و انزال دیرتر از عادت طبیعی نباشد و مراد خویش جوید و هرگاه که داند
که ازین اعراض چیزی پدید خواهد آمد از آن پرهیز کند و کوشیدن با غلام پس از آنکه هم در شریعت حرام است و هم خلاف
طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است و هم نزدیک همگنان است و زیان کارست از بهر آنکه غلام محل آن کار نیست
و در وی قوتی جاذبه منی نیست بدین سبب بر خویشتن الحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن تا مراد حاصل شود و هر جماعی که با لحاح

و حرکت بسیار

بیان حیض

وحرکت بسیار تمام شود و زیان دارد ازان وجه که او محل جماع نیست و در وی قوت جاذبه منی نیست و اگر کشی را بشهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد چنانکه الحاح بسیار نباید کرد زیان کمتر دارد **گفتار پستم** اندر بیان کردن احوال بیماریها که مخصوص است بزنان و این گفتار سه خرد است **جزو اول** اندر شناختن احوال کمی و بسیاری حیض و این خرد سه باب است **باب اول اندر یاد کردن حیض و علاج آن** بباید دانست که حیض معتدل که در هر ماهی یکبار باشد و انچه ازین یکماه باشد روزی چند از ماه دورتر افتد یا ازین شانزده روز هفده روز باشد معتدل که طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود اما اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی زیادت شود و سرخی زیادت از عادت هر باری بود و رنگ روی و سخنه و چهره بگردد و علتها که در باب افراط طمث یاد کرده آمد ست تولد کند و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید یا یکبار حیض باز گیرد و هیچ نیاید و علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آمد تولد کند و ثابت فرمی گوید اول وقت پدید آمدن حیض زنده سالگی بود اول وقت باز ایستادن حیض ازپس سی و پنج سالگی بود و آخر ازپس شصت سالگی بود و کمترین ایام حیض سه روز است و بیشترین هفت روز و این مسئله بقول علماء شرع باید گرفت ازجهة تاکید تعبد و اعتماد اندر نماز کردن و ناکردن بر فتوی ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب ابوحنیفه کوفی رحمة الله کمترین یکروز است و بیشترین پانزده روز است و به نزدیک شافعی رضی الله عنه کمترین سه روز است بیشترین هفت روز و روزگار پاکی نزدیک ابوحنیفه پانزده روز است و به نزدیک شافعی هم پانزده روز است ابن ابی عمران ازیحی براکم حکایت می کند که وی گفت روزگار پاکی کمترین نوزده روز است ازبهر انکه خدایتعالی در قرآن مدت حیض و پاکی زنان که ایشان را حیض نباشد یکماه نهاده است و عادت جنان رفته است که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولیتر است که مدت حیض ده روز گیریم و مدت پاکی نوزده روز ازبهر آنکه ماهی بیست و نه روز اتفاق افتد **باب دوم اندر یاد کردن افراط طمث** افراط طمث یعنی بسیاری خون حیض یا دفع طبیعت بود که فضلها بدانرتن دفع شود و این ستوده بود اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب انکه بر سبیل بیماری بود یا در رحم بود و یا از خون بود اما اسباب انکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیفی رحم و ضعیفی رگهای او سبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه بود در رحم سیوم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم کشاده شدن سر رگها یا کستن رگی یا طرقیدن سببی از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی جون سوء المزاج گرم و خشک باشد یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاج تر که رگها بدان سبب نرم و اغشته شوند و برآیند و نازک شود یا دشواری زادن و اسباب بیرونی جون زخم و اسپی و افتادنی و مانند آن بود و اسبابی که از خون بود دو گونه است یکی بسیاری قوت خون است و این هم دو گونه بود یکی انکه هم تن قوی بود و هم خون بسیار و قوت طبیعت فزونی را دفع کند دوم انکه اگر خون در کمیت و کیفیت از اعتدال

بیرون نباشد لیکن تن ضعیف بود و این چون بقیاس با آن تن بسیار آید و از غذای او فزون آید و ضعیفی رگهای تن
برنتابد و سبب دیگر تنگی خون بود و این دو گونه بود یکی آنک خون گرم و تیز و تنک بود دوم آنکه بسبب آبناکی و تری بسیار
تنک و تراننده بود و بباید دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندک و رقیق باشد و از بهر آنکه منفذ او تنک و باریک بود پس
اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظ تر آید و یکچند بران بایستد پس کمتر و رقیق تر شود از بهر آنکه منفذ باز تنک و باریک شود
بسبب خشکی که از بسیار رقیق خون تولد کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد کند اندک ضعیف باشد و بباید دانست که از افراط
طمث بیماریها و آفتهای بسیار تولد کند چون ناگواریدن طعام و آرزوی ناکردن و بگردیدن چهره و رنگ روی و هیچ اطراف باشد
که باستسقا ادا کند و سدیگر آنکه هرگاه که خون خرج شود و صفرا غالب شود و تنهای صفرا پدید آید از بهر آنک صفرا غلبه کند و بدان سبب
قشعریره تولد کند و سبب این اشتهای طعام باطل گردد و دردی در پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی عضلهای آن موضع
و هرگاه که بارانها بسیار آید و زنان را خون حیض بسیار آید و بچه بسیار افتد و سبب این در کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است
علامتها آنچه دفع طبیعت بود از آن مضرتی پدید نیاید نه در تن و نه در قوتها بلک تن آسوده و سبکبار شود این حال بیشتر اهل تنعم را
افتد که غذاهای نیک خورند و کاری با رنج نکنند و ریاضتی نیز نکنند و خون فزونی در تن ایشان گرد آید و علامتهاء غلبهٔ خون که
معلوم است ظاهر بود و گاه باشد که این علت با درد بود و گاه باشد که بی درد بود و گاه باشد که خلطی با خون آمیخته باشد
و هرگاه که خواهند و بدانند که کدام خلط است خرقهٔ پاکیزه یکشب با خود دارند بامداد آن خرقه را بسایه بنهند تا خشک شود
و بنگرند اگر رنگ آن زرد بود خلط صفرا بود و اگر آب گون و میل بسپیدی آرد خلط بلغمی باشد و اگر بسبزی و سیاهی گراید و یا بنفش
نماید خلط سوداء بود و سحنه و چهره و تدبیرهای گذشته بر هر یکی گواهی دهد و آنچه سبب آن قرحه بود خون با ریم آمیخته بود با درد
باشد و علامتهای آن قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن باشد و بسبب تیزی خون خورده گشته باشد چیزی اندک بالاید و سیاه
همچون دردی شراب و گاه باشد که خون سیاه و رقیق پالاید و اگر این خورده در رحم فم بود سیاهی خون کمتر بود و انگشت
بدو رسد و آنچه سبب آن بواسیر بوده باشد و یا خارش علامتهای بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده باشد
و تدبیر گذشته بر هر یکی گواهی دهد و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز از نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد
لیکن هرگاه که تن ممتلی گردد خون آمدن گیرد و خون بواسیر سیاه بود و بواسیر از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر
و سپرز خالی نبود و هرگاه که خون گشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن ضعیفی رحم و گشاده شدن رگهای آن بود خون
صافی آید و بی درد بود و لیکن از منش گشتن و صداع خالی نبود بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خون که از اورده آید
سیاه تر بود و آنچه از شریان آید سرخ تر و گرم تر و درفشان تر باشد و اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج
سرد و خشک بود و علامتها و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن زخم و آسیب و دشواری زادن بود اسباب

نبود

از علامت

از علامت آن باشد و آنچه سبب آن گرمی و تیزی خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و چهره و سخته
و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی و آب ناکی خون بود گرم نباشد و رنگ و قوام آن پدید باشد
و گاه باشد که خداوند علت همچون زنی آبستن شود و گاه باشد که دردی همچون درد زادن پدید آید و رطوبتی لزج از وی جدا شود
و گوشت خداوند این علت نرم و آویخته بود علاج آنچه از دفع طبیعت یا از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود که خون را بر نتابد باز نباید
داشت مگر از حد بیرون شود و زانوها سست گردد و رنگ روی زرد شود و باشد که بفصد کفایت شود از بهر آنکه امتلا کمتر شود
و ماده از آنجانب باز گردد و بعلاجی دیگر حاجت نباشد و اگر سبب گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد
بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره از بهر آنکه با قوت اسهال در هر دو قوت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باز داشتن
خون کردن و بعضی طبیبان گفته اند که از پس استفراغ اثاناسیا که بجگر گرگ کرده باشند می باید داد و فلونیا با آب برگ مورد
بخویشتن بردارند و اگر در احشا المی باشد ازین اثاناسیا که گفته آمد می باید داد ثابت قرحه رحمة الله می گوید سه روز
هر بامداد مقدار دو دانگ تا چهار دانگ بزر البنج کوفته با شکر باید داد و چنین می گوید عصاره برگ خرفه و عصاره برگ
لسان الحمل باید داد با گلنار و گل ارمنی با سرو کوزن سوخته باید داد با سرکه ممزوج با آب و تخم خشخاش سیاه کوفته
با شراب یا تخم گل با سرکه ممزوج سودمند بود و معجون بسد و اقراص کهربا و اقراص شب یمانی سودمند بود صفت
معجون بسد بگیرند بسد سوده مغسول و کهربا و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و گل ارمنی و گل مختوم
و گلنار برابر همه را با آب آبی بسرشند شربة از دو درم تا پنج درم با آب سماق گرم عصاره لسان الحمل گر عصاره برگ خرفه و در طبیخ داروها
قابض نشاندن و ضمادها قابض و شیافهای قابض سودمند بود صفت شیافی سودمند بگیرند سرمه و گلنار
و جفت بلوط همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیگر بگیرند سک و مازو و اقاقیا
و کندر و سعد و فوفل راستا راست بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند و هم بدان طلی کنند و محجمه بر نهادن
بر فرو سوی پستانها و خون بیرون ناکردن پس از استفراغ سود دارد زنی حکایت کنند که در سه روز سه اسباب
کهربا بخورد حیض او یکبار باز ایستاد و داروهای سرد و قابض چون گل سرخ و خشک و عدس و مورد و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصاء الراعی و گلنار و جفت بلوط و مازو و انار پوست و اقاقیا و عصاره لحیة التیس خوردن
و در آب جوشانیدن و در آن آب نشاندن و ازین داروها ضماد و طلی ساختن اندرین باب و اندر آن که از
ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود از پس فصد بکار داشتن نافع بود و اگر طبع خشک بود بشراب گل و شراب نیلوفر نرم
باید کرد و اگر نرم بود اقراص طباشیر باید داد و طعامها اندرین علت همه آن باید که خون را غلیظ کند و در وقتی باشد
چون غوره و سماق و زرشک و عدسی و رمانی پالوده نشاسته و لوزینه و قطایفه و کلیچه و گوشت کبک و دراج و طیهوج

وتدرو وآهو ومیوها آبی ترش وانار ترش وزعرور وغیر اسودمند بود واگر خلطی با خون آمیخته بود نخست استفراغ آن خلط
باید کرد واگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب سکبینج وحب منتن باید کرد یا بقی یا بداروها که رطوبت لزج برآرد واگر خلط
سودائی بود استفراغ بحب اصطمخیقون ومطبوخ افتیمون باید کرد فی الجمله تن را ازان خلط پاک باید کرد پس تدبیرهای دیگر
باید کردن اگر سبب افراط طمث قرحه یا عفونت رحم یا خوره باشد علاج آن بداروهای مرکب باید کرد که از داروهای
قابض ومغری ومخدر ترکیب کرده باشند نخست نکه باید کرد اگر قرحه شوخگن ورطوبت ناک بود بماء العسل پاک باید کرد
بمحقنه وزراقه پس داروها که ریشها را خشک کند وبرویاند وبکار داشتن چون صبر وکندر ودم الاخوین وبسد وکهربا
ومر وزعفران وشیاف مامیثا ونشاسته وسپیده ارزیز وحضض ومردارسنگ وزاک سرخ وعنزروت وتوتیا
وقلیمیا وسیم وآنچه بدین ماند ازین داروها آنچه حاجت بدان بیشتر بود بسایند ومرهم کنند وشیاف سازند وبردارند
واگر داروهای خشک کننده تر باید قرطاس سوخته وسرو کوزن سوخته ومازوی سوخته واندر سرکه آغشته با این داروها
بیامیزند صفت مرهمی که ریشی را خشک کنند وگوشت برویاند بگیرند مردارسنگ وسپیده ارزیز وعنزروت
برابر بسایند وبا موم وروغن گل بسرشند وبکار برند واگر ریشی خشک سخت شوخگن بود اندکی زنگار درین مرهم
زیادت کنند وهرگاه که گوشت برآوردن آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند بگیرند توتیا مغسول دو جزو قلیمیا سیم
واسفیداج ارزیز وعنزروت از هر یک یکجزو وبا موم وروغن گل بسرشند وبکار برند صفت مرهمی دیگر
بگیرند صبر ومر وکندر وعنزروت ودم الاخوین برابر بسایند وشیاف کنند وسپیده خایه تر کنند وبردارند اگر ریم از جای دورتر
همی آید حقنها که در باب ریشی رودها یاد کرده آمده است در رحم بکار دارند وهمچنین شیافها که در باب ریشی وگرده ومثانه یاد
کرده آمده است بکار دارند واگر المی وخلیدی رنجه دارد مرهم کافوری در آب سرب سوده حل کنند وحقنه بدان کنند واگر سبب
افراط طمث بواسیر بود علاج آن سخت عسر بود از بهر آنکه آنرا که در قعر رحم باشد وآنرا که بر فم وگردن رحم باشد وآنرا که بر عضله
شانه باشد وآنرا که بعضی پیوسته باشد علاج نتوان کرد وگاه باشد که با سور استخوان زهار را تباه کند وبپوشاند وگاه باشد که
زهار را بشکند وسوراخهاء کوچک پدید آید بدین سبب علاج این علت عسر بود وبسیار باشد که سبب آنکه رحم از عصب است
ومشارک دماغست اگر علاج قوی کنند بگذارد واختلاط عقل ادا کند وباشد که آواز سخن گفتن باطل گردد وعلاج برفق که از وی
آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق میزنند وبر پهنه وکمرگاه وروی ران حجامت میکنند وتن را از ماده سودائی پاک میگردانند
وگاهی اقراص کهربا وگاهی حب مقل میدهند ومقل را در عصاره برگ کنند تا بخته حل می کنند وبدان حقنه سازند وبروغن کندنا
وبروغن زردآلو که مقل در وبخته باشند حقنه می کنند صفت روغن کندنا بگیرند عصاره کندنا خام مقداری که خواهند وچند
چهار یک وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند وبآتش نرم بجوشانند تا آب کندنا برود وروغن بماند ازین روغن خوردن وطلی کردن

روغن کندنا

وحقنه ساختن

روغن مقل

وحقنه ساختن همه خداوندان باسور را سودمند بود **صفت** روغن مقل بگیرند مقل چندانکه خواهند و در شراب حل کنند
و بروغن برافکنند و باندازهٔ آن بآتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب از شراب مویزی کنند
که تداوی کرده باشند بهتر بود و اگر سبب افراط طمث شقاق بود شقاق بیشتری از سوء المزاج خشک بود یا از پس دشواری
زادن یا از پس آنکه دوشیزگی برده باشند و از آن درد صعب و خون پیوستن آمدن تولد کند خاصه اگر رگها و غشاهای
دوشیزگی ضعیف و آلت مرد بزرگ بود و اما این که از دوشیزگی شده بود و هنوز تازه باشد او را در شراب قابض
و در آبهائی که در وی داروهای قابض پخته باشند و در روغن زیت می باید نشاند یا خرقه بدان تر می کند و بخود باز می نهند
و پشم پاره نرم بگیرند و بر ماثره بپیچند باندازه و بمرهمی رویاننده آلوده کنند و بنهند و بفرمایند تا ساکن باشد تا دوشیزگی معاودت نکند
و رگها باز نروید و آنرا که شقاق از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک افتاده بود و کهن گشته حال او از دو بیرون نباشد
یا از اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون باشد اما آنچه از اندرون باشد علاج آن بمرهمها توان کرد و این چنان باشد که
از داروها مرهم شقاق سازند و باندرون رسانند و شیافها که در علاج قروح رحم یاد کرده آمدست و شیافها که در علاج شقاق مقعد
یاد کرده آمدست و شیافها که درین معنی است همه سودمند بود و گاه گاه بآبهای قابض حقنه کنند و آنچه ظاهر بود توتیای مغسول
با زردهٔ خایهٔ مرغ و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش بود نخست بباید دانست که
این خارش از خلطی گرم صفرائی یا خلطی شور افتد که قوت بوره دارد و باشد که از خلطی سودائی گزنده افتد و آنرا بیکباره کرباسی
پاک بشب که با خویشتن داشته باشد برنگ آن بتوان دانست که چونست و بسیار باشد که سبب آن گرمی آن زن بود
و خداوند این علت از مجامعت سیر نشود و باشد که علت فریموس که در باب هژدهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم
یاد کرده آمدست پدید آید و طبیبان آنرا بتازی نتوء الرحم گویند و هرگاه که مجامعت می باید بتر می شود و علاج آن آنست که
رگ اکحل و صافن میزنند و باندازهٔ قوت خون بیرون میکنند و تن از آن ماده که سبب خارش بود پاک می کند و قوت آن
داروها که آرزوی مجامعت کمتر کند بشکنند و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و گل و صندل و شیاف مامیثا و بوش در بندی با سرکه
و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی کنند و اگر این داروها با عصارهٔ نخل یا برگ خرفه طلی کنند روا باشد **صفت** داروی
سودمند بگیرند برگ بودنه و انار پوست و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آن
بکوبند و شیاف کنند و یا ضماد سازند **صفت** داروی دیگر بگیرند زعفران و کافور از هر یک دانگی مرداسنگ و دو دانگ
حب الغار نیم درم همه را نرم بسایند و بروغن گل و سپیدهٔ خایه و قطرهٔ شراب بسرشند و بخویشتن بردارند و حضض و مغز دانه
ترنج سوختن و دود آن بقمع بموضع رسانیدن سودمند بود و شب یمانی و قطران برابر بسرشند و بردارند خارش فرج
و مقعد را بنشانند و هرچه در علاج جرب آلتهاء بول یاد کرده آمدست درین باب سودمند بود و اگر سبب افراط طمث گشادن

سر رگهای رحم بود نخست بآب عصاء الراعی یا بآبی که در وی مازوی خام و انار پوست و گل و گلنار جوشیده باشند و حقنه کنند
چند بار اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و عود و غلکشاخ و مازوی خام یعنی سبز و شب یمانی بگیرند و شیاف کنند و خرماء
خشک و آبی ترش و انار پوست و بلوط و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
و لادن و مورد دانه بگیرند و همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند یا بآب آبی و بر شکم و زهار و پشت او نهند و اگر سبب طرقیدن
رگی باشد بگیرند صمغ عربی و مختوم و طین ارمنی و کهربا و کندر و مردار سنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند
و بآب لسان الحمل بسرشند و شیاف کنند و هم از آن ضماد سازند و هم از آن حقنه کنند و هم از آن مرهم سازند و بخویشتن
برگیرند و اگر سبب افراط طمث ضعیفی رحم باشد نخست بباید دانست که هر بیماری و سوء المزاج که رحم را افتد همه از سبب
ضعیفی آن بود لیکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که چون مستحاضه شود و پیوسته خون با آبی که زنان را بجای
منی بود می تراود و بسته نشود و این علت ایشان را از پس آن افتد که بیماریها بسیار مضمن کشیده باشند و تشنج رحم متهلهل
شده باشد و علتی دیگر آنست که همچنین پیوسته با آن آب که ایشان را بجای منی بود یا رطوبتی عفن از ایشان می بالاید و این علت را
سیلان رحم گویند و سبب این ضعیفی قوت هاضمه رگهاء رحم و پوشیده شدن ماده حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ
خرقه که بشب با خویشتن داشته باشد بتوان دانست و سبب بالودن منی مردان بود اگر بی شهوت جماع بالاید سبب آن
ضعیفی رحم و استرخاء اوعیه منی باشد و اگر با شهوت جماع بالاید سبب آن بسیاری گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن
خارش رحم باشد و از لذت خارش دغدغه آرد و انزال افتد و خداوند سیلان رحم را دم زدن دشوار بود و شهوت ساقط
و رنگ روی بگردد و تهیج اندر پشت چشم پدید آید و بعضی را تهیج با درد چشم بود و بعضی را نه اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوء المزاج
بگردانند و اعتدال باز آرند و اگر در تن ماده بود نخست تن از آن ماده پاک کنند پس داروهای قابض که یاد کرده آمدست
بکار دارند و داروهاء قابض با داروهای خوشبوی بیامیزند چون سنبل و مانند آن و سیلان رحم را اگر سبب عفونت ماده حیض بود
نخست جگر و معده با یاره فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که بشب با خود داشته باشند بنگرند و تن را
از آن خلط که آن رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را بمعجون خبث الحدید و شراب بودنه و بودنه بشکر پرورده
قوت دهند و طعامها خشک کنند و زود گوارد دهند چون طیهوج و دراج و تدرو و کبک بریان کرده و بشوربا پخته و بنخود و دارچینی
و اگر حاجت آید مثانه را بماء الاصول و روغن بادام پاک تلخ کنند و اگر جراحتی باشد بآب تخمها پاک کنند پس حقنها و شیافها
و ضمادهای قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان رحم همچو سیلان منی مردان بود و علاج آن همچو علاج مردان بود چنانکه
در جایگاهش یاد کرده آمدست اگر سبب افراط طمث و رقیقی آب پاکی خون بود نخست تن را از رطوبت رقیق
پاک باید کرد و گلشکر مسهل درین باب نافع است بگیرند گلشکر هفت درم تربد یکدرم زنجبیل پنجدرم با طریفل کوچک بسرشند

نخست نافع بود

سخت نافع بود و گاهی ازین گونه مسهل میدهند و گاهی تدبیر ادرار بول می کنند و گاهی قی میفرمایند و ریاضت و گرمابه و
عرق آوردن و طعامهای خشک و زود گوار خوردن سودمند بود و از پس استفراغ حقنها و ضمادها یقابض بکار دارند
و پستانها بخرقهاء درشت می مالند و ضمادهاء خداوند استسقا بکار دارند و سودمند بود و اگر سببهای افراط طمث زخمی
و آسیبی و افتادنی باشد نخست رگ باسلیق باید زد و تدبیرها که از جهت زخم و افتادنی کنند می باید کردم پس اقراص کهربا
دادن و حقنها و ضمادها و شیافهاء قابض بکار داشتن صفت داروئی که همه انواع افراط طمث را باز دارد و عصارهٔ
لسان الحمل و بخورند و حقنه کنند نافع سخت بود جالینوس میگوید زنی را این علت بود و او را بسیار علاج کردم کفایت نشد
و بعصارهٔ لسان الحمل تنها حقنه فرمودم کفایت شد و شیر تازه که خبث الحدید در وی پخته باشند پس آهن تاب کرده
هر بامداد سه وقیه با قرص طباشیر که در وی کافور بود سودمند بود و آب ترشی ترنج بود سودمند بود و صمغ عربی و کثیرا
و تخم کتان در آب گرم خوردن سودمند بود صفت داروی نافع بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و شب یمانی و دم الاخوین
برابر از همه دو درم کافور دو حبه سک دانگی در یک وقیه شراب مورد بدهند صفت شرابی که خون را باز دارد و رنگ روی را
باز دارد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید مدبر و قشار الکندر و سک برابر همه را در شراب قابض تر کنند یکهفته و بپالایند
از آن شراب می دهند و اگر شراب قابض نباشد دانهٔ مویز بکوبند و در شراب تر کنند پس بپالایند و بدهند صفت
داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و کندر و افیون برابر همه را بکوبند و بیزند و بسرکه بسرشند
شربه نیم درم باید صفت داروی دیگر بگیرند زاک کفشگران و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند
شربه یکدرم و دغ سوخته دو درم در آب سماق کر در آب آبی بدهند سخت سودمند بود صفت شیافاة بگیرند
قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصارهٔ لحیة التیس و گل سرخ و حدید و حضض و رکوی کتان سوخته برابر همه را
بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند صفت شیافی دیگر بگیرند اقاقیا و کافور و رامک و لادن همه را
برابر بآب برگ زرشک تر یا بآب برگ زعرور بسرشند و بکار برند صفت شیافی دیگر بگیرند جفت بلوط و سرمه
و گلنار و تنکار زرگران برابر مورد تر کوفته دو درم همه را بآب مورد تر کنند و پشم پاره بدان آلوده تر کنند و بردارند
صفت شیافی دیگر بگیرند مردار سنگ و زاک و گلنار و گل مختوم و گل ارمنی برابر بآب برگ مورد بسرشند و بکار برند
شیافی دیگر مازو سبز و گلنار نشاسته افیون شب یمانی ریوند چینی گل سرخ حب الآس حصرم خام یعنی غوره تمام نارسیده
و سماق و عصارهٔ لحیة التیس و دانهٔ غوره و قرطاس سوخته و صندل سپید و کندر و گل مختوم و اقماع ورد و شادنج عدسی و سفال نو
و کشنیز خشک همه را نرم بسایند و پشم سرطان بآب برگ مورد تر کنند و چهار درم ازین دارو بدان پشم بگیرند و بخویشتن بردارند
بشب و همه شب بکار دارند دیگر بگیرند گلنار شوخ بلسک که بتازی السفور گویند و قرطاس سوخته و شب یمانی و زاک و زیره و سرکه

ترکرده و گل ارمنی حقنه سودمند بکنند قلقطار و اقاقیا و قشار الکندر از همه یکمثقال گل ارمنی و صمغ عربی و کهربا حل کنند و حقنه سازند

باب سیوم اندر باز استادن حیض و علاج آن

اسباب احتباس طمث بسیار است و سببی که بدان مخصوص تر است سده است و اسباب سده هفت نوعست یکی آنکه بسبب آن فربهی بافراط بود و آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه فربهی از پیه بود ببندد و دیگر آنکه فربهی از گوشت بود و پیه کمتر بود و هر خون که در گوشت رحم شود و سبب دوم لاغری بافراط بود و سبب لاغری سوء المزاج سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم و خشک بود اما سوء المزاج سرد یا گرم ساده را ماده بفشارد و سده کند و سرد و خشک گذرها و رگها را تنگ و باریک کند و خشک و بسته کند و سوء المزاج گرم ساده خون بسوزد و تری آنرا بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب سیوم آنکه اگرچه تن لاغر نباشد سوء المزاج مستولی گردد و ماده طمس را بفشراند و بسیار بود که سبب سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد باشد و این سببی است که آبستن شدن باز دارد از بهر آنکه آب منی و آن آب که زنان را بجای منی باشد بفسراند و سبب چهارم آنکه ماده سودائی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب خوردن طعامهای غلیظ یا بسبب تنعم و آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و برگها فرود آید و سر رگهای طمث را ببندد و سبب پنجم گوشت فزونی است که از پس قرحه که بوده باشد بروید یا خود از آغاز بروید چون ثولولی و بواسیری که چیزی نپالاید و سبب ششم انواع آماسها بود و سبب هفتم آنکه زخمی و آسیبی و افتادنی و اتفاق افتد و رگها کوفته و بسته شود و اسباب دیگر پنج نوعست یکی از انقلاب الرحم دوم زلق و خداوند این علت را زلقا گویند و شرح آن در جایگاهش گفته آید و سیوم استفراغ بسیار و این دو گونه باشد یکی دارو خوردن و رگ زدن و حجامت کردن بسیار و خون بینی و خون بواسیر و غیر آن آمدن و دیگر ریاضت بسیار و کارهای با رنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد و چهارم یکی خونست و اسباب کمی خون دو نوعست یکی کمی طعام ضروری چنانکه مسافران را و غیر ایشان را ضرورتی پیش آید که طعام نخورند یا نیابند و یا اختیاری چنانکه زاهدان را افتد و دیگر آنرا آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند و پنجم آنکه اگرچه جگر بسلامت باشد و کم طعام نبود لیکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک هضم شود و غذا گردد و فضلات آن خون بطمث نرسد و هر فضله که باشد بشوخ و عرق خرج شود و ماده موی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریق خرج فضله مردان خرج شود و این زنانی را بود که عصبهای ایشان قوتی دارد و گوشت عضلها سخت بود و پهنی سرین ایشان کمتر از پهنی سینه و بر ساعد و ساق ایشان موی بود و بباید دانست که رسیدن زنان و حیض طبیعی ایشان پس از چهار سالگی بود و بعضی را باشد که بیشتر بود اما آنرا که حیض بسیاری بیشتر آید پیوسته ضعیف و لاغر باشد و بسیار عمر نبود از بهر آنکه مزاج او گرم بود و گذرهای رگهای طمث بسبب گرمی مزاج بود و مثال او همچو گلی بود که زودتر و بیشتر از وقت بشکفند و چون میوه که زودتر و بیشتر از وقت برسد آنرا بقائی نباشد و آنرا که بسیاری باز بستر آید هم پیوسته کسلان و ناتوان باشد از بهر آنکه

یا پستر

۹ فراخ

مزاج او

مزاج او سرد باشد یا خشک و رگهاء او تنگ و باریک بود و خون حیض او کمتر و غلیظ تر بود و آنچه باشد بر رگهاء او گذرد دشوار یابد
و بدین سبب از گذرهاء طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی و ناتوانی گردد و مثال این همچو میوه بود که دیر تر برسد
و خام بماند سبب آنکه حیض طبیعی پس از چهارده سالگی آید آنست که پیش از آن خون ایشان تمام پخته و رسیده نباشد و از پروردن
و بالیدن ایشان چیزی فزون نیاید و مثال ایشان همچون درختی بود که هنوز بوقت آوردن میوه نرسیده باشد و از پس
چهل سالگی حیض باز ایستد از بهر آنکه مزاج ایشان بگردد و بسردی گراید و در جگر خون کمتر تولد کند و آنچه تولد کند هم بسردی
میل دارد و هنگام آبستنی حیض نباشد از بهر آنکه مادهٔ طمث غذاء بچه گردد و علامتها آنکه سبب آن ظاهر بود چون آماس و رتق
و ثلول و گوشت فزونی و زخم و آسیب و کم طعامی و فربهی و لاغری و علامتهای آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع
سوء المزاج بود علامت آن از علامتهاء سوء المزاج باید جست چنانکه معلوم است و آنچه سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت آن
در علامتهاء آن و آنچه سبب از مادهٔ غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامتهاء آن نیز یاد کرده آمده است اما باید دانست که از
احتباس طمث بیماریهاء گوناگون تولد کند نخست رنگ روی چهره و سحنه بگردد و بیماریهاء سر بسیار تر افتد چون طاسه
و بی آرامی و صداع و گرانی ~~و صداع گرانی~~ زفان باشد که گرانی زفان بدانجای رسد که سخن نتواند گفت و سبب این همه
بسر آمدن بخارهاء بد باشد بدماغ و سبب دشواری سخن گفتن ممتلی گشتن عصبهای زفان بود و بسیار باشد که بصرع یا بفالج ادا کند
و بعضی را بیماریهاء معده پدید آید و قوت هاضمه ضعیف شود و آرزوی طعام باطل گردد و چیزهاء بد آرزو کند چون تلخی و شوری و تیزی
و گل و انگشت و مانند آن و قی و منش گشتن پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی غالب شود و بعضی را سرفه و ضیق النفس
پدید آید و بعضی را عسر البول پدید آید و بعضی را گرانیهاء اندامها و درد پشت و کمرگاه و درد گردن پدید آید و بعضی را تبهاء محرقه و قشعریره
پدید آید و بعضی را بیماریها خشک پدید آید و باستسقا ادا کند و بعضی را سبب استسقا ترائیدن صدید بود که از خون جدا میشود
و در شکم گرد همی گردد و باشد که صدید با خون بهمه اندامها رود و همه تن بیاماسد علاج آنرا که سبب باز ایستادن و کم آمدن حیض
فربهی با فراط بود گر غلیظی خون و سردی مزاج نخست تن از مادهٔ غلیظ پاک باید کرد بقی و داروهاء مسهل و بداروهاء گشاینده
و گرم کننده تکمید کردن و خون را بگذرهای طمث کشیدن و طریق این از پس تکمید گشادن و طریق این رگ صافن
و مابض است و حجامت کردن بر ساق خاصه مردم فربه را حجامت یکروز بر یکساق کنند و دیگر روز بر دیگر ساق و گاه بود
که رگ صافن زنند از یک پای و مابض دوم روز از پای دیگر و از بن ران تا شتالنگ هر روز می بستن بعصابها و نوارهاء
لطیف خاصه در آن هفته که وقت حیض عادت آمدن بوده باشد و داروهاء گلنار و لیف کننده و گرم کننده خوردن
و در طبیخ نشستن و از آن ضمادها ساختن و داروهای گشاینده و گرم کننده این است قردمانا تخم کرفس انیسون حرف خردل
شونیز سیر حاشا زراوند حلتیت خربق اسارون دوقو وج جاوشیر سکبینج اشق جند بیدستر فرفیون جوز سداب بلبل زیره

بیماری جگر باد کرده آمده است

سعد فوه سلیخه دارچینی میعه خشک افسنتین افتیمون قطراسالیون اصل اللوف فقاح الاذخر سنبل راسن مشکطرامشیع مر
اگر این جمله داروها را جمع کنند و بعضی که حاضر بود بکوبند و بیزند و از یک دینار تا دو دینار در ماء العسل یا طبیخ فوه بدهند حیض را بگشاید
و همچنین طبیخ ابهل با عسل و طبیخ بودنه جویباری با عسل و بودنه خشک سوده با عسل و طبیخ مشکطرامشیع با عسل و طبیخ لوبیاء
سرخ و طبیخ نخود سیاه و طبیخ اشنان و طبیخ راسن و اشترغار و طبیخ او و تخم مرزنگوش با انگبین این همه گشاینده است
و دارچینی موره چون سرمه در پشم پاره که در شراب تر کرده باشند بردارند حیض آرد لیکن اگر خداوند علت را صداع باشد
هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت شب و بابونه و اذخر و سلیخه و مرزنگوش و قسط و اکلیل الملک و کرنب و کراث و سداب
و بودنه و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و قردمانا همه بجملگی و بعضی بگیرند و در آفتابه کنند و نایزه قمع بخود بردارند تا بخار بدان برسد
و چندانکه تواند صبر کند سودمند بود و خداوند صداع را این تدبیر نشاید کرد و اگر خواهد که درین آب نشیند روا بود و اگر اسفنجی
یا پنبه بدین آب تر کنند آنرا بخود بر می نهد سودمند بود **صفت** داروی مرکب بگیرند ترمس سه درم سداب خشک
پنج درم فودنه مشکطرامشیع و فوه و حلتیت و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم اقراص کنند هر یک دو درم شربه یک قرص در طبیخ ابهل
یا در طبیخ لوبیاء سرخ میدهند داروی دیگر بگیرند ترمس سه درم سداب خشک پنج درم فودنه و مشکطرامشیع از هر یک دو درم لوبیاء سرخ
و حلبه از هر یک یک کف انیسون پنج درم همه کوفته در سه من آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید بپالایند و مقدار پنجاه درم بدهند این نسخه
تمام است **صفت** داروی دیگر بگیرند لوبیا سه درم و کاوشیر از هر یک ده درم تخم هزار اسفند پنج درم و تخم کرفس کوهی هفت درم
همه را در دو من آب بپزند تا نیمن باز آید بپالایند و یکدرم خمر تا یا سنجرنیا در وی حل کنند و بکار برند **صفت** داروی دیگر
لوبیاء سرخ و نیلوفر و فوه هر سه را بپزند و یک سکره طبیخ آن با نیم سکره با آب سداب تر بیامیزند و پنج درم روغن زنبق بر افکنند
و بدهند **صفت** داروی دیگر افتیمون و فرفیون و غاریقون و بلبل و دوقو و انیسون و تخم کرفس کوهی برابر همه را بکوبند
و بپزند نرم و دو درم با شراب ممزوج بدهند و جوز سداب هر دو با هم بکوبند و پنج درم با شراب صرف بدهند و یکدرم حلتیت با ماء العسل بدهند
پس از آنکه از گرمابه بر آید و بودنه جبلی سوده دو درم با شراب ممزوج بدهند و پس از آنکه از گرمابه بر آید و فرفیون و قطراسالیون
برابر کوفته و بیخته دو درم در شراب بدهند و سلیخه تنها در طبیخ فوه بدهند و پوست بیخ توت ده درم تخم کرفس و تخم بادیان
از هر یک پنج درم تخم جزر هفت درم نانخواه سه درم همه را بپزند و طبیخ آن مقدار ده استار با انگبین بدهند و لوبیاء سرخ و کنجد سیاه
و نخود سیاه و فوه و سلیخه و قرفه هر شب در آب تر کنند و بامدادان بدهند و از کنجد و نخود سیاه مقدار یکمشت و از فوه و سلیخه و قرفه
از هر یک سه درم و رطل خرما و سه کف حلبه و یک کف فوه بپزند و بپالایند سه وقیه ازین مطبوخ و یک وقیه و نیم سداب تر بیامیزند و بدهند
و شحم حنظل تنها دود کردن در حال حیض بیارد و جاوشیر و سکبینج و قردمانا و حلتیت هر یک تنها دود کردن همچنین در حال بیارد
نزدیک من شحم حنظل صواب تر از بهر آنکه او را بوئی نیست که صداع آرد و فرفیون سوده بر پنبه کنند و بردارند و زمانی اندک نگاه دارند

از نیم درم تا یکدرم در طبیخ اسارون بدهند و سلیخه و قسط برابر کوفته و بیخته

دم و بودنه دشتم

و مرو بودنه دشتی از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست و سه درم همه را بکوبند
و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیافها سازند و بردارند ثابت بن قره گوید که زنی را هفت سال بود که حیض باز ایستاده بود بدین
شیاف گشاده شد و اشنان پارسی و عاقرقرحا و شونیز و سداب و فرفیون برابر بسایند و با بارزد بسرشند و شیاف
کنند و جند بیدستر و مشک بروغن بان بسرشند و پشم پاره بدان آلوده کنند و بردارند و خربق سیاه و بیخ حنظل و کندس برابر بکوبند
و بسرشند بزهرهٔ گاو و پشم پاره بدان آلوده کنند و بردارند و بورهٔ ارمنی و مویز دانه بیرون کرده و اشنان از هر یک چهار درم
شونیز یک درم مر دو درم و انجیر خشک در شراب تر کرده هشت درم کوفته کنند و بسرشند و شیافها کنند و آنرا که سبب آمدن
حیض لاغری و خشکی و تنگی رگها بود بنگرند اگر حرارتی باشد سکنگبین ساده و کشکاب با روغن بادام همی فرمایند و تدبیرهای تری
آینده کنند و آبزن و روغن بنفشه و روغن مغز کدو و روغن بادام همی مالند چنانکه معلوم است و طعامها از مرغ فربه و پیه بط و
و اسفاناخ و ماهی تازه و مانند این فرمایند و از بن ران تا قدم همی مالند و هرچه در باب کمی شیر یاد کرده آمده است درین باب
بکار دارند و اگر با لاغری و خشکی مزاج بود نخست مزاج را باعتدال باز باید آورد بعلاجها که در معالجات دق پیرانه یاد کرده
آمده است و هرچه پای میمالند از بن ران تا بقدم و از شیافها که یاد کرده آمد آنچه لایق تر بود بکار دارند و آنرا که سبب
ریاضت و رنج بود آسایش و خواب فرمایند و تدبیرهای معتدل کنند و آنرا که سبب ضعیفی جگر و کم خونی بود علاج آن از علاج
بیماری جگر برگزینند و آنرا که سبب کم خونی بود و کم طعامی و او را بتدریج و بطعامهای زود گوار که از وی خون خیزد
باز آرند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و ماء اللحم و اسفیدباها کوفته و مرغان فربه و انار شیرین و مانند این دهند اگر سبب
کم خونی بیماریها بود که پیش از آن بوده باشد تدبیر او تدبیر ناقهان کنند چنانکه در کتاب پنجم یاد کرده آمده است
و آنرا که سبب نا آمدن حیض گوشت فزونی و رسته شدن جراحت و ریشی بود صواب آنست که تن را از خلطهای
فزونی بداروهای مسهل و رگ زدن پاک کنند و ریاضت بوقت و باندازه بکار میدارند و طعامهای معتدل خورند و آنرا
که سبب انقلاب الرحم بود یا اختناق علاج آن گفته آید **جزو دوم** اندر شناختن احوال آبستن و سبب ولادت و
باز ناگرفتن و این جزو پانزده باب است **باب اول** اندر یاد کردن آنک بچه در شکم مادر بچه مدت تمام شود
و چگونه پرورده گردد حکماء متقدم و کسانی که بتشریح اندامهای مردم عنایت داشته اند و هر بچه که پیش از وقت زادن
بسببی از سببها تباه شده است بیفتاده و از مادر جدا شده بدید آید و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم
برسیده اند و دانسته و آنچه از مشاهده و تجربه ایشانرا معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم افتاد و قرار گرفت
و رحم آنرا قبول کرد و بران مشتمل شد و نطفه همچون کفکی شود و سبب آن کفک قوة مصوره و روح نفسانی و طبیعی
و حیوانی است آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه آفریده است و از مدد آن قوتها در حرکت آیند و از حرکت ایشان

وحرارت رحم بادها در نطفها پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت رحم و حرکت قوتها و بادها کفک تولد کند و سبب حرکت
قوتها آنست که هر یک بفرمان تبارک و تعالی جل جلاله میل بجانب معدن خویش کند و بدین سبب بادها که در میان
کفک بود نخست بمیانگاه رطوبت میل کند تا جایگاه دل ساخته گردد و نصیب دل از رطوبت نطفه بدانجا بایستد پس بعضی
ازان بادها همچو دو شاخ از موضع دل شکافته شود یکی بسوی بالا برآید دیگری بسوی راست شود و نصیبی ازان رطوبت
با هر شاخ برود آنچه ببالا برآید موضع دماغ ساخته گردد و آن رطوبت که با وی آمده باشد مایهٔ جگر شود و باقی رطوبت هنوز
کفک ناک باشد و بادی که در وی بود از موضع دل و دماغ و جگر لختی بظاهر رطوبت میل کند و آنرا بسپند موضع ناف پدید آید
تا ازان طریق مدد یابد و اگرچه نخست موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود و مایهٔ هر یک اینجا رسد صورت و هیئات هر یک
پس از پدید آمدن ناف تمام شود از بهر آنک غذا ازان طریق یابد و طرفی ازین معنی از گفتار نهم از کتاب دوم یاد کرده آمدست
و در میانهٔ این حرکتها و ساختن این اندامها که یاد کرده آمد از نطفهٔ زن غشائی پدید شود و بر هر دو نطفه پوشیده گردد و نطفه
بدان حد رسد از رحم آزاد گردد چنانک پیوندها پدید آید که آنرا بر نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا بدو میرساند و این باحوال در مدت
شش روز تمام شود یا هفت روز درین مدت از رحم غذا بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت در سه روز دیگر
قسمت اندامها و خطها و نقطها پدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یکروز بیشتر یا پستر افتد و از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت گردد
و دل و دماغ و جگر هر یک متمیز شوند و رطوبت نطاح کشیده شود و این حال نیز کسی را بده روز یا بنه روز بیشتر یا پس تر افتد
و از پس نه روز دیگر سر از کتف پدید آید و دستها از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود و جمله سی و شش روز شود و بعضی بمدت
چهل روز بدینجای رسد و بنادر بعضی در مدت چهل و پنج بدین جا رسد و گفته اند اگر چنین پس از چهل روز از مادر جدا شود و غشا
از وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او هر یکی جدا و نری و مادگی پدید آید و شیخ رئیس رحمة الله می گوید
بدان میماند که مدت کمترین تمام شود صورت نرینه را سی روز است و مدت کمترین زادن شش ماه است و گروهی گفته اند
مدت کمترین تمام شدن صورت سی و پنج روز بود و هر گاه که این مدت مضاعف شود بچه اندر شکم مادر بجنبد و این هفتاد روز باشد
و هر گاه که مدت حرکت مضاعف شود وقت زادن بود و این سه هفتاد باشد جمله دویست و ده روز بود و این هفت ماه بود
برین قیاس آنکه صورت او مدت چهل و پنج روز تمام شود و از پس نود روز بجنبد و از پس دویست و هشتاد روز آید و این نه ماه باشد
و اندرین همه تفاوت و این معنی در کتاب دوم یاد کرده است و نخست اندامی که آفریده شود دل است اگرچه از بقراط حکایت گفته اند
که وی گفته است نخست دماغ و چشم آفریده شود از بهر آنکه جوجهٔ مرغ را خبر یافته است و درست آنست که نخست دل آفریده شود
لیکن آفریده شدن اندر هر حیوانی نخست ظاهر نباشد و شیخ رئیس میگوید فضولی پدید آمده است و میگوید صواب آنست که می گویند
نخست جگر آفریده شود از بهر آنک نخستین فعلی از حیوان غذا پذیرفتن است و ازان پرورده شدن و این فعل بجگر مخصوص است و چنان تصور کرده

این معنی صواب دیده است

این معنی صواب دیده است و این قول هم از طریق و هم از طریق قیاس باطل است اما از طریق تجربه است که بزرگان بدین کار
عنایت داشته‌اند بتجربه خلاف این یافته‌اند و از طریق که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی بروی نتابد و قوت
حساسه در وی پدید نیاید قوت غاذیه و حاجتمندی بغذا پدید نیاید و هیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد و نه از غذا بهره پرورش
تواند یافت پس معلوم شد که نخست حاجت اندامهای حیوانی بآمیزیدن اندامی است که قوت حیوانی و حرارت غریزی
از وی برخیزد نه باندامی که قوت غذا دادن از وی خیزد و دیگر آنک نطفه را در حال تصویر بقوت غذا دهنده حاجت نیست
حاجت او بقوت حیوانی و حرارت غریزی است تا نخست قوام زندگانی بدانست در نطفه بدر حاصلست وی را گوئیم بلی
مبداء همه قوتها در نطفه است لیکن هم بقوتست جز قوت حیوانی که بفعل است و واجب است نخست قرارگاه و معدن او
پدید آید تا پس از وی بدیگر اندامها برتابد چنانک معلوم است و صورت بندد که این قوت را که قوام زندگانی بدوست
بیکار بگذارند نخست قرارگاه آنچه بقوتست بسازند خاصه که در حال بدان حاجت نیست از بهر آنکه حاجت بغذا پس از آن بود
که تحلیل و مضرت آن محسوس گردد و بباز آوردن بدل آنچه تحلیل افتاده است حاجت آید و در حال تصویر هنوز تحلیل و
مضرت آن محسوس نیست و قوت حساسه را هنوز معدن پدید آمد نیست پس درست شد که حاجت نخست بدل است
نه بجگر و آنچه مرا می افتد در دوستی آنکه نخست دل آفریده شود آنست که غذا طلبیدن و جذب کردن در حال تصویر
ممکن از بهر آنکه رگها که محل قوت جاذبه است هم نیست و تا حرارت غریزی از دل بود و دیگر اندامها نداند رگها گشاده
نگردد و اندامها را تجویف پدید نیاید و ممکن نیست که دل پدید نا آمده و تجویف اندامها و تجویف رگها ناگشاده
قوت غذا دهنده بکار آید و جنین را سه غشا است یکی مشیمه است و دوم غشائی است که آنرا بتازی اللفافی گویند و سوم
غشای رقیق است که مماس اوست اما مشیمه دو تو باشد و هر دو رقیق بود و رگها آورده و شیر این در میان این
هر دو تو مشیمه تنیده شود و بعضی را چنان نمودست که این رگها از رحم رسته است و هر یک شاخها زده است و اندر مشیمه
بگذشته و اندر جنین بجنس خویش پیوسته آورده با ورده و شرائین بشرائین و بعضی را چنان نموده است که آورده
از جنین روید و بجانب ناف آید و آنجا بدو شاخ شود و در مشیمه برزد و شاخها زند و بدهنهاء رگهاء رحم پیوندد و درست
این است و شرائین هم بدین قیاس و این رگها آنجا که سرهای آن برحم پیوندد باریک سر باشد لیکن از بهر آنکه
غذا از رحم ستاند آغاز سرخ گشتن رگها ازین سر بود بدین سبب بدان ماند که آغاز رستن آن ازینجاست
و از بهر آنکه دهنهای رگهاء اینجا باریک تر باشد و آنرا که از ناف جنین و از جگر او برآید فراخ تر بدان ماند که آغاز رستن آن
از آنجاست و اولیتر آنست که اعتبار از منفذ گیرند و از فراخی آن از بهر آنک بنیاد رگ فراخ تر از نهایت باشد
پس حقیقت آنست که همه رگها جنین برحم آید و بدو پیوندد تا غذا جذب کند و منفعت مشیمه آنست که یاد کرده آمد

ومنفعت [illegible] العالمی آنست که از ناف جنین منفذ بدین غشا پیوسته باشد و بول او درین غشا بدین طریق ریخته شود
از بهر آنکه منفذ بول او تنگ باریک بود و آنرا عضله باشد که بقوت اختیاری دفع کند و جنین را هنوز آن قوة تمام نباشد
و در منفذ بول معاوج است خاصه اندر منفذ بول نر بیکان و بیرون آمدن بول درین حال بقوت او دشوار بود و این
منفذ ناف فراخ تر باشد و راست نهاده بی تعاریج تا بول بآسانی بدو دفع شود و این غشا از بهر بول است خاصه از بهر آنکه
اتمام او نازک بود و بول تیز تیزی آن بر نتابد و منفعت غشاء سیوم آنست که عرق جنین در وی بالاید از بهر آنکه
او را جز بول فضله نباشد و از جهت براز بغشاء دیگر حاجت نیست از بهر آنکه غذاء او چیزی رقیق است و از آن بیش از بول
و عرق فضله حاصل نشود و خون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یک قسم غذاء جنین گردد و قسم دوم در پستانها
شود و شیر گردد و قسم سیوم از هر دو فزون آید بماند تا وقت نفاس از آن پاک شود بباید دانست که تولد فرزند
از آب مادر و پدر است لیکن بنیاد اندامهاء فرزند بیشتر از آب مادر است و قوت مصوره مغیره بیشتری از آن پدر است
و گوئی که عنایت آب پدر بدادن قوت اندامها بیشتر است و مثال آب مادر همچو شیر است و مثال آب پدر
همچو پنیر مایه که بتازی انفحه گویند هر گاه که انفحه در شیر بسیار کند شیر بسته شود و جغرات گردد هم برین مثال آب
پدر هر گاه که با آب مادر آمیخته شود اندامهای فرزند صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
جل جلاله و از بهر آنکه بنیاد اندامهای فرزند بیشتری از آب مادر است فرزندان بیشتر بمادر و برادران مانند و صاحب شرع
صلی الله علیه و سلم از بهر این فرموده است اختاروا لنطفکم فان اکثر ما یشبه الولد اخواله میفرماید از بهر نطفه خویش
جای بهتر گزینید که فرزند بیشتری ببرادران مادر ماند و این آنست که بیشتری جنین آید و اصل اندر آنکه فرزند ببدر ماند یا بمادر
قوت آبست تا کدام قوی تر بود فرزند بدان ماند که آب او قوی تر باشد و حکما گفته اند که اگر مادر و پدر در طلب فرزند
در حال جدا شدن آب صورة شخصی که ایشان را آرزو بود که فرزند بدو ماند در وهم آرند و از وی اندیشند ممکن بود که فرزند
بچهره یا بخوبی بدان شخص ماند و بباید دانست که تولد آب مرد از فزونی هضم رابع است و احوال و انواع هضمها در کتاب
نخستین یاد کرده آمدست و این فزونی هضم چهارم غذاء اندامهاء اصلی بود که بخش هر یک بدو رسیده باشد و نزدیک آمده
بدانکه بدو ماننده شود و قوت مغیره را در وی تصرف بسیار نباید کرد تا آنرا بگوهر اندامها ماننده کنند و بدان پیوندانند
و بدین سبب است از آبی که بصورت یکسان نیست اصل و مایه اندامهاء اصلی چون گوناگون چون دل و دماغ و جگر
و استخوان و غضروف و عصب و اورده و شرایین حاصل آید پس غذا برو ده شود بقراط رحمة الله گوید حی گوید اصلی منی
از دماغ می آید و منفذ آن دو رگست که از پس گوش است و بدین سبب است که هر کرا این بزنند از وی فرزند نیاید و نسل او
ببریده شود و خون که از آن دو رگ بیرون آید خونی بود که گوئی با شیر آمیخته بود آن ماده از دماغ بنخاع فرود آید پس بگرده آید

وازگرده

وازکرده باوعیه منی آید و جالینوس می گوید که مرا معلوم نگردد ازین رگ پس گوش زدن نقل بریده شود و شیخ رئیس
قدس الله روحه می گوید که مرا چنان می نماید که ماده منی از دماغ تنها نیست و بیشتری از اعضاء رئیس می آید چون دل
و دماغ و جگر از اعضاء دیگر مددی بر سبیل ترشح بدو می پیوندد تا جمله شود و در اوعیه منی گرد آید و پخته شود بدین سبب است
که بیماریها و آفتها که در اندامهاء مادر و پدر بود بمیراث بفرزند آید **باب دوم اندر بار ناگرفتن زنان و علاج آن**
اسباب بار ناگرفتن زنان یا در آلت مرد بود یا در ماده یا در مثانه و آنچه در آلت مرد بود سه گونه است یکی آنکه قضیب کوتاه بود
و نطفه را بجای خود نتواند رسانید دوم آنکه قضیب کوز و سرنگون و پشت برآمده باشد و منی در برابر جای تولد فرزند نیفتد
سیوم آنکه سنگ از مثانه بیرون کرده باشد و عصبی را آفتی رسیده باشد و اوعیه منی ضعیف شده و آنچه در آلت زن بود
هفت گونه است یکی آنکه زن ثقیل یا عقلا بود و معنی هر دو پس ازین یاد کرده آید دوم آنکه در رحم گوشتی فزونی یا باسوری یا
ریشی کهن بود سیوم انواع آفتهاء رحم چهارم بادهاء غلیظ در رحم پنجم غایت فربهی و بسیاری پیه ششم آنکه رحم
در خانه خویش بیکسوی میل کرده باشد و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان کند و باز گردد هفتم انواع سوء المزاج
گرم و سرد و خشک و تر و مرکب و ساده و با ماده اما سوء المزاج سرد فم رحم و رگهای آنرا و اوعیه نطفه را که تولد فرزند در وی
بود فراهم آرد و تنگ کند و نطفه بدان سبب بقعر رحم و اوعیه آن نرسد و چون برسد اگر این مزاج پدید آید غذای آن
چندانک باید بدو نرسد بسبب تنگی رگهای آبستنی تمام نگردد و سبب این مزاج بیشتری از بسیار خوردن آب سرد بود
و طعام ترش و باشد که سردی مزاج رحم منی را بفسراند و تباه کند و سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند همچون زمینی سرآینده
و بسیار آب که تخم را تباه کند و باشد که رطوبتی لزج بود که قوت ماسکه رحم را ضعیف کند و منی را بلغزاند و قوت جاذبه را
نیز ضعیف کند تا منی را جذب نکند و سوء المزاج گرم منی را بسوزد همچون تخم که برآمدن شعری کارند و سوء المزاج خشک تری
منی را نشف کند و بخورد همچون تخمی که در زمینی ناکاشته و زمینی ریگ ناک افکنند و آنچه در ماده بود بیشتری آنست که
مرد یا زن نارسیده باشد یا بسیار جماع بود یا مست بود یا بیمار بود یا خداوند تخمه و ناگواریدن طعام بود یا خداوند تشنج بود
یا انزال هر دو موافق نبود و یکی آن هر دو بیشتر و یا پستر افتد منی این گروه از مرد و زن تخم را نشاید و باشد که مزاج
منی مرد با مزاج زن موافق نیاید یا منی مرد آب زن را تباه کند یا آب زن منی مرد را تباه کند و اگر هر دو بدل یابند
از هر دو فرزند آید و آنچه از جهت زن بود تنها آنست که رگ پس گوش آورده باشند چنانکه بقراط می گوید یا مرد را نوعی
از انواع سوء المزاج بود و زن بسلامت باشد و آنچه در مبادی بود ضعیفی دل و دماغ و جگر و معده است و درد سر و نیم سر و بیم و غم
این همه سببهای بار ناگرفتن و تباهی ماده است و سببهای تباه شدن و بیفتادن بچه و بیرون ازین که یاد کرده آمد سببهاء
دیگر است که اتفاق افتد چون افتادنی و زخمی و آسیبی که بزن رسد یا از پس جماع بدود و از جائی بجهد یا سداب خورد

یا مانند آن چیزی التصاق افتد و آبستنی را باطل کند علامتهای علامت کوتاهی و کوزی قضیب و رگ پس گوش زدن
ظاهر بود و علامتهای آماس و ریش در باب آماس و ریش مثانه یاد کرده آمده است و آنچه اینجا یاد باید کرد آنست که رحم
در وقت مجامعت آوازی میدهد همچون آوازی که از سبو برآید و علامت یاسور در باب افراط طمث یاد کرده آمدست
و علامت انکه هر بیجانبی میل کرده باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی سیلان کند و علامتهای مزاجهای مادگی
از چهره و سخنه و نبق و از بسیاری و اندکی موی زنار و از تدبیرهای گذشته و از قوام منی و قوام طمث و از گرمی و سردی
و کمی و بیشی آن و رنگ و بوی آن معلوم گردد اما اگر مزاج گرم بود منی گرم و سوزان بود و مجری قضیب را بسوزاند و رنگ زرد بود
و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود و غلیظ باشد و اگر مزاج خشک بود منی تنک و غلیظ و لزج باشد همچو صمغ عربی و در جایگاه
تولد فرزند منبسط نشود و اگر مزاج گرم و خشک بود منی زرد و غلیظ و اندک و لیده بود و اگر مزاج سرد و تر بود منی بسیار و سپید
و رقیق و سرد بود و اگر مزاج رحم گرم بود و در حال مجامعت سوزان شود و خون حیض که بوقت خویش آید گرم بود و لون آن
سیاه و زرد یا سیاه بود و اگر سرد باشد مرد در وقت مجامعت فم رحم را سرد یابد و خون حیض سرد بود و اگر خشک بود
خون حیض اندک بود و مرد فم رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر باشد پوسته فم رحم تر باشد و خون حیض سرد و بسیار
و کم رنگ بود و هرگاه که زن از پس باکی از حیض فم رحم را ترمی یابد و بباید دانست که رحم را بلغزانیده و جشم زنان از حال رحم
نشانی دهند و تیهج چشم و تیرگی رنگ ازان رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبیبان تدبیرها فرموده اند که بتوان در پی سبب
بار ناگرفتن از جانب مرد است یا از جانب زن نیکی دانست که آب مرد و زن هر یک جدا در آب افکنند آب هر کدام که بر سر آید
تقصیر از جهت او بود و گفته اند بول مرد و زن هر یک جدا در بیخ درخت کدو و در بیخ کوک ریزند آب هر که آنرا خشک کند
تقصیر از جهت او بود و بر سر آب آمدن از جهت خامی بود و خشک کردن از گرمی و سوزانی بود و گفته اند هفت دانه گندم
و هفت دانه جو و هفت دانه باقلی در سفالی نو کنند و هم چندین در سفالی دیگر کنند و هر یک را بفرمایند تا بران تخمها بول کنند
و سفال هر یک جدا دارند و هفت روز بنهند آب هر که آنرا بر و یابند تقصیر از جهت او نباشد و شیخ رئیس میگوید درستی این نشانها
حقیقی نیست و درست آنست که بخوری خوش بقع در زیر زن بسوزند چنانکه دود و بوی همه بر دن نشود و نگاه کنند
اگر بوی او در دهان و بینی او بر آید تقصیر از و نباشد و اگر بر نیاید معلوم گردد که در رگها او سده است و سبب بار ناگرفتن آن سده است
که غذا بچه را باز می دارد و نیز گفته اند اگر دانه سیر درست پاک کرده شیاف بسازند و بکشب نگاه دارند اگر طعم و بوی آن بالا برآید سده نیست
و اگر برنیاید سده شده است علاج اگر سبب کوتاهی قضیب بود زن کوتاه کزیند و در حال جماع سرین او بر بالشی نهاده باید
تا برداشته تر باشد و در حال جدا شدن آب دیر از تنگ بخویشتن اندر کشد و از آنرا که سبب کوزی قضیب بود علاج نیست جز انکه
اگر ممکن گردد آن پیوندکه فرو سوی قضیب بود اندکی ببرند و بمرهمی طلی کنند و قضیب را بر چیزی راست نهند و ببندند تا راست بروید

استنی ان منیر مرد و زن

و اگر بر ان آب

واگر بریدن آن پیوند ممکن نشود موم روغنی همی مالند و بر تخته راست بسته دارند تا راست گردد و اگر سبب آنکه رحم از جای خویش
بیکسو میل کرده باشد نگاه کنند اگر علامتهاء خون بینند از آنجانب که رحم میل آن کرده باشد رگ صافن زنند و بر هر دو ساق حجامت کنند
پس اگر حاجت آید رگ اکحل زنند و از پس استفراغ خون حب سکبینج دهند و اگر علامتها خونی نیابند نخست حب سکبینج
و حبها دهند که استفراغ بلغم کند و ماء الاصول با دو درم روغنی بیدانجیر و دو دانگ ایارهٔ فیقرا هر بامداد می دهند و مدت
هفت روز یا نه روز روغن بیدانجیر برین گونه سازند بگیرند مغز تخم بیدانجیر مقدار یکمن انیسون و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک
یکلف با وی بیامیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و بلیته بدان روغن تر می کنند و نیم گرم بر میدارند و از بیرون رحم ضمادی
از کرنب و حلبه کوفته و پخته بر می نهند صفت حقنه بگیرند و شبت و بابونه و مرزنگوش و حلبه و لحس خشک همه را ببرند
و بسایند و یک سکره روغن کنجد بر افکنند و بکار برند و اگر در آبزن که حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت پخته باشند میفشانند
صواب بود و اگر مزاج بغایت سرد بود نفط سپید را بگیرند و بلیته بدان آلوده کنند یا بروغن ناردین آلوده کنند و بر دارند
و علاج ریش و آماس و علاج باسور هر یک در جایگاهش یاد کرده آمدست و اگر سبب بادهاء غلیظ بود ماء الاصول
و روغن بیدانجیر و ضماد و آبزن که یاد کرده آمد بکار می دارند و از طعامهای بادناک و میوهای تر پرهیز می کنند و باقی علاج
در علاج بادهای خایه یاد کرده آمده است و اگر سبب غایة فربهی بود تدبیر لاغر کردن باید کرد تا باعتدال باز آید چنانکه
در کتاب زینت گفته آید و اگر سبب ضعیفی مبادی بود چون دل و دماغ و جگر و گرده و علامتهای ضعیفی آن پیدا بود
علاج هر یک در جایگاهش گفته آمده است و اگر سبب سردی مزاج آلت و مادهٔ مرده باشد علاج آن در گفتار گذشته
یاد کرده آمدست و اگر سبب سردی آلت و مادهٔ زن بود اگر در تن امتلا بود نخست تن را پاک باید کرد پس مزاج را
بمعجونهای بزرگ بدل کردن و شیافها و بزرها بکار داشتن صفت تدبیری که رحم را گرم کنند بگیرند عود هندی خام
یا عود مطرا و بقمع رحم را دود کنند چنانکه بوی دود بیرون نشود و به بینی او نرسد و همه بوی خوش از بینی او دور دارند
پس قمعی که نایزه آن دراز بود بر سر خاکستر گرم نهند و زن در بالشی نشیند و نایزهٔ قمع بخویشتن بردارد و هم بران شکل صبر کند
چنانکه تواند و اگر ممکن گردد با نایزه بخسپد و بر سر قمع بر خاکستر گرم نهاده سخت نیک بود و جماع آن وقت کنند که نایزهٔ
قمع از خویشتن دور کنند صفت داروی که رحم را گرم کنند بگیرند زعفران و حماما و سنبل و اکلیل الملک از هر یک
سه درم و نیم ساذج هندی و قردمانا و دارو زرم از هر یک یک وقیه همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی
و پیه بز و موم صافی از هر یک دو وقیه روغن ناردین سه وقیه همه را بآتش بگدازند و بهاون در افکنند و یک زردهٔ خایه
جوشانیده در وی بمالند و داروها سوده بدان بسرشند و بسایند تا مرهم شود و بکار برند هر گاه که زن از حیض فارغ شود سه روز
پیوسته هر روز پشم پاره بدین مرهم آلوده می کنند و بخود بر می دارند صفت داروی دیگر بگیرند مشک و زعفران و سنبل

و مصطکی و میعه تر از هر یک یک وقیه پیه بط و پیه مرغ و پیه بز از هر یک دو وقیه روغن ناردین سه وقیه و زرده خایه یک عدد
همچنانکه دیگر داروها یاد کرده آمد مرهم کنند و بکار دارند **صفت** داروئی که خداوند رحم سرد را سودمند بود بگیرند شب یمانی
دو درم سماق پاک کرده و مر و زعفران و عود از هر یک یکدرم همه بکوبند و با انگبین بسرشند و از پس پاکی از حیض سه روز بکار دارند
صفت داروئی دیگر بگیرند زهره باز یا زهره گرگ یا زهره خر یا زهره خرگوش هر کدام که حاضر باشد دو دانگ با روغن ناردین
بسایند و پس از حیض بخویشتن بکار دارند و پیوسته فرج خویش بآب تخم حنظل جوشیده می شویند **صفت** داروی دیگر بگیرند
که دود کنند دار شیشعان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند و در موم روغن گدازند و بسرشند و قرصها کنند پس از پاکی حیض
دود کنند چنانکه یاد کرده آمدست **صفت** داروی دیگر بگیرند که دود کنند زرنیخ سرخ و تخم سیر و میعه تر و بارزد و مر و حب الغار
برابر میعه و بارزد بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند **صفت** حقنه که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد
بگیرند علک شاخ نیم کوفته از هر یک سی درم مرده درم همه را در سه رطل بغدادی آب بپزند تا بیک رطل باز آید و بپالایند
و سه روز ازین آب حقنه کنند نیم گرم کرده بول فیل را درین باب منفعتی عجب است پیش از حال جماع اندکی بدهند و سوس
عاج نیز سخت سودمند است و تخم سیسالیوس آزموده است هم جانوران ماده را بدهند زود باز گیرند روغن بلسان و روغن
سوسن و نفط سیاه بپشم آسمان گون برداشتن سودمند بود و پنیر مایه خرگوش با قدری مسکه یا روغن بنفشه سودمند بود
و سرگین او حمول ساختن و زهره آهو کش با انگبین حمول سازند بغایت سودمند بود **باب سیوم اندر یاد کردن نشانهای آبستنی**
و علاج آن نشانهای آبستنی سه نوع است یکی آنست که زن احوال خویش بداند که از وی باید پرسید دوم آنست که
مرد از احوال خویش بداند سیوم آنست که طبیب و زنان قابله توانند دانست اما آنچه زن احوال خود بداند آنست که پس
از آنکه بار گرفته باشد وی را مجامعت آرزو نکند و اگر مجامعت یابد در رحم دردی آهسته پدید آید و بناف بر آید از بهر آنکه هر گاه که
بار گرفته باشد فم رحم بمعده فراز هم آید چنانک میل در وی راه نیابد و هر مجامعت که کند منی از وی باز گردد و آنچه مرد از احوال او بداند
آنست که فرج او تنگ تر و فم رحم فراز هم گرفته تر یابد و فرج او خشک باشد و در آن حال که رحم آب مرد قبول کند
دران پدید آید یعنی مستی که مرد بداند و سر قضیب را خشک تر از هر باری یابد و زنان قابله و طبیب که بدانند آنست که چنین
تولد کند سپیدی چشم او زرد فام و یا کبود فام شود و رنگ روی او اندکی تیره گردد و کلفی پدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد
یا کمتر آید و ماده آن لختی ببالا بر آید و رگ نشانها کبودتر و سر پستان سیاه تر و بزرگتر شود از بهر آنکه خون حیض یعنی آنجا رود
و منش گشتن و سر گشتن و چیزهاء بد آرزو کردن پدید آید و پس از چهار ماه این منش گشتن و غیر آن زایل گردد از بهر آنک
سبب این همه خون حیض باشد که در تن بماند و پس از چهار ماه جنین بزرگ شود و آن فزونیها در غذای او بکار شود بقراط
رحمة الله می گوید هر گاه که تهمت افتد که بار گیرد یا نه شب آنگاه که بخفتد او را ماء العسل باید داد اگر درست از پیچیدن ناف

وقت که

فتوا...

شکایت کند

حکایت کند بباید دانست که بار گرفته است از بهر آنکه از حرارت و تحلیل ماء العسل بادی تولد کند خاصه که شبانگاه
بر امتلا خورده باشد و آن بادها بسبب آبستنی آسان گرد نیاید و پیچیدن ناف تولد کند و این ماء العسل خام باید چنانک عسل را
با آب سرد بیامیزند یا در آب نیم گرم حل کنند و سرد کرده بدو کنند تا ماده تولد کند و آزمودنی دیگر آنست که بفرمایند تا یکروز طعام
نخورند روزه دارند و شبانگاه پیش از آنکه طعام خورد عود یا چیزی خوشبوی زیر او دود کنند بقمع چنانک معلوم است اگر بوی
آن بدهان و بینی برآید بار ندارد و اگر بر نیاید دلیل آنست که بار گرفتن است و اگر همچنین پس از روزه یکدانه سیر درست بردارد
از برآمدن بوی آن بالا و بر نا آمدن حال بار نا گرفتن و نا گرفتن معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و هنوز مدت آن دراز
نگشته باشد ازرق گون بود و در میان شیشه همچون پنبه چیزی زرده باشد و در آخر بسرخی گراید و اگر شیشه بجنبانند
شیره شود و اگر شیره نشود هنوز اول بار گرفتن بود و گاه باشد که بول ایشان صافی باشد بقوام و همچون ضیائی بر سر آن پدید بود
و در میانه آب چیزی چون دانه پیدا شود و اگر بجنبانند برآید **باب چهارم اندر معرفت بدانچه بدانند که بچه نر است یا ماده**
همچنانکه معلوم شده که آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر چنان کرده است که فرزند از آب پدر و مادر آفرینند همچنان بتجربه
معلوم شده است و هرگاه که آب مرد گرم تر و قوی تر از آب زن باشد فرزند نرینه آید خاصه اگر از جماع روز اول یا دوم
از پس پاکی حیض افتد و در شهرهای سرد و فصل زمستان و روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه تولد کند از بهر آنکه
حرارت میل باندرون دارد و آب در رحم بدان سبب گرمتر بود و در شهرهای گرم و فصل تابستان و روزی که باد جنوب آید
بر ضد آن بود و گفته اند که هرگاه که آب مرد از سوی راست آید و در رحم بر جانب راست افتد فرزند نرینه بود و اگر از سوی
چپ مرد آید و در رحم بجانب چپ افتد فرزند مادینه آید و اگر از سوی چپ مرد آید اندر او در راست رحم افتد فرزند مادینه بود
ولیکن مرد خوی بود و سیرت مردان دارد و اگر از سوی راست مرد آید و در رحم بجانب چپ افتد فرزند نرینه آید
لیکن مخنث بود و نیز گفته اند که اگر جماع آنروز اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده باشد فرزند نرینه و تا پنج روز
بگذرد هم نرینه بود و از پس پنج روز تا هشت روز مادینه آید و از پس هشتم تا روز پانزدهم نرینه آید و از پس آن خنثی آید
و نباید دانست که هر زنی که آبستنی او بفرزند نرینه باشد نیکو رنگ تر و پاکیزه تر و بنشاط تر و جلد تر از آن باشد
که آبستنی او بفرزند مادینه بود و او را آرزوهای بد و منش گشتن و همه اعراض بد کمتر بود و نرینه در سوی راست جنبد
از بهر آن معنی که پیشتر یاد کرده آمد و نخست نشان آبستنی در پستان راست پدید آید و شیر او بقوام تر بود و اگر قطره
شیر او بر آئینه چکانند و در آفتاب بدارند همچون قطره سیماب یا دانه مروارید نماید و لون سر پستان او بسرخی نماید
نه بسیاهی نبض دست راست ممتلی تر و متواتر بود و هرگاه که باز ایستاده باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست
جنباند و هرگاه که برخواهد خواست اعتماد بر دست راست کند و حرکتهای چشم راست او زودتر بود و نرینه پس از سه ماه جنبد

و مادینه پس از چهار ماه در جمله احوال زنی که بمادینه آبستن بود همه برخلاف آن بود که بنرینه آبستن بود لیکن اگر نرینه
ضعیف و بدحال تر بود احوال مادر همچون احوال آن باشد که بمادینه آبستن بود و بدتر از جمله حیلتها که بدان معلوم تواند کرد
که بچه در شکم نرینه است یا مادینه یکی آنست که زراوند گرد را بکوبند و با انگبین بسرشند و به پشم پارهٔ سبز بخویشتن بردارند بامداد
ناشتا و تا بوقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند اگر آب دهان شیرین شود بچه نرینه بود و اگر تلخ شود مادینه باشد
و اگر طعمی بدید نیاید نشان آن بود که آبستن نیست و شیخ رئیس میگوید درین سخن نظر است و بتجربه حاجت و مدة نفاس
نرینه بیست و پنج روز باشد یا سی روز تا مدت نفاس مادینه سی و پنج روز بود و چهل روز **باب پنجم اندر بصلاح آوردن**
آب مرد و زن تا فرزند نرینه زاید که در نرینه آید اول بر سخن آنها که گفته اند که آب زن ضعیف بود تا فرزند نرینه آید اعتماد
نشاید کرد از بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد پذیرائی صورت نرینگی را نشاید لیکن آب مرد از آب زن قویتر
باید و تدبیر آنک هر دو آب قوی گردد آنست که عطرهای خوشبوی بکار دارند چون مثلث که از مشک و زعفران و
عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قدری زعفران و بوی کافور دور دارند و طعامهای موافق خورند چون اسپیدباها
ناکوفته و قلیه نرگسی و زردهٔ خایه نیم برشت و برنج بشیر و هریسه و بزهای فربه و مرغان فربه و حلوای شکر و آنچه بدین ماند
و طعامها و شرابها و معجونهاء دیگر که در جایگاهش یاد کرده آمدست بکار دارند و در فصل سرما مثرودیطوس و دواء المسک
و مانند آن دو سه شربت بخورند و از تخمه و ناگواریدن طعام پرهیز کنند و از ترشیها و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار
نخورند اندک اندک بمقدار حاجت خورند و باید که یکچندی مرد خود را نگاه دارد چندانک منی گرد آید و شهوت صادق شود
و آب خویش را بیازماید و رنگ و قوام آن بنگرد تا معتدل است یا نه پس از آنکه منی را معتدل یابد دو سه روز صبر کند
تا قوی تر شود و چندان از جماع خود را باز ندارد که منی او بسوزد و تباه شود و مرد و زن خوشدلی جویند و نشاط و ماوی
و خوابگاه خوشتر و پاکیزه تر و خوشبوی تر جویند و گزینند و در خانه عطرها سوزند و جماع وقتی کنند که شادمانه تر باشد
و در حال جماع و جدا شدن آب هر دو از فرزند نرینه اندیشند و صورت مردی مردانه و قوی اندام و تندرست یاد آرند
پیش از جماع لختی بازی کنند تا حریص گردند و در حال جماع مرد سرین زن را بلند بردارد چنانکه پشت او را نشیب افتد
و مرد در وقت جدا شدن آب زن را تنگ بخویشتن برکشد و او را همچنان یکزمان نگاه دارد چندانک حرکتهای فم رحم او
ساکن گردد و پس از آن نیز همچنان اندکی نگاه دارد و پس دور شود و زن رانها فراهم گیرد و هم بران شکل ساعتی بخسپد
و یا هم بران شکل صبر کند هرگاه که این شرطها بجای آرند امیدوار بود که فرزند نرینه آید **باب ششم اندر نشانهای مردان و**
زنان که زود فرزند نرینه زاید و نرینه زایند و مردی را چون فرزند بسیار آید و زود فرزند آرد بتازی التیس گویند
و زن را اللقوه گویند و این مردی بود قوی اندام و در فربهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود باشد و گوشت او

در نرمی و سختی

در نرمی و سختی معتدل بود و میل او اندکی سختی دارد و خایهای او بزرگتر از دیگران باشند و رگها بزرگ ظاهر بود و بر
جماع حریص بود و ازان کار بزودی سست نگردد و زودتر از دیگران بالغ بوده باشند و بعضی چهارپای داران بوقت
کس دادن اگر خواهند که ازان کس بچه ماده آید خایه راست او بندد تا آب از خایه چپ او بندند تا از خایه راست او
آب آید ازینجا معلوم میشود که هرگاه که کودکی بالغ خواهد شد اگر نخست خایه راست او منتفخ شود مزاج او قوی بود
و از وی فرزند نرینه خواهد آمدن و زن نیز معتدل اندام و معتدل گوشت بود و سخته و چهره و لون او معتدل باشد
و حیض او بوقت و تمام بود و مدت آن معتدل باشد و مدت پاکی او بیست و یک روز یا بیست و دو روز باشد
و خون حیض او سخت غلیظ و سیاه و سخت رقیق و آب ناک نباشد و معدهٔ او قوی بود و طعام نیک گوارد و کسلان
و سست نباشد و جلد و با نشاط بود و حاستهای او درست باشد و رسیدن او بهنگام بود و باندکی زودتر از دیگران
بود و رگهای او ناپیدا نباشد **باب هفتم اندر نشانها وقت زادن و علاج آن** هرگاه که زن آبستن فرو سوی ناف
و پشت گرانی کند و در بیغولهای ران دردی پدید آید و رحم او منتفخ شود و تری می تراید هنگام زادن او نزدیک آمده باشد
و هرگاه که سرینهاء او سست شود و بیغولهای ران او همچو آماسیده شود و باد گیرد هنگام فرزند بیرون آمدن بود
باب هشتم اندر نشانهای ضعیفی و بدحالی بچه سبب ضعیفی بچه در شکم مادر بیماریهاء مادر و استفراغها بود که
او را افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی حیض آید و سبب آن بسیاری خون بسود بود
و زنی را که این عادت نبود یا اگر باشد از اندازهٔ عادت زیادت شود نشانه ضعیفی بچه و غذا نایافتن یا غذا ناپذیرفتن
او بود و همچنین هرکه در اول آبستنی یا زودتر از آنکه عادت رفتست شیر اندر پستان پدید آید هم نشان ضعیفی و غذا ناپذیرفتن
جنین و مادت غذای او باز میگردد و بالا بر می آید و تا جنبیدن بچه بوقتی که عادت بود که بچگان بجنبد و جنبیدن بیوقت
نشان ضعیفی بچه بود و آنکه چون جدا شود از مادر ناف او بگشاید و عطسه ندهد و آوازی ندهد و تا زمانی نجنبد
نشان بیماری و ضعیفی بچه بود و زود هلاک شود **باب نهم اندر یاد کردن دشوار زادن و علاج آن**
سبب دشوار زادن زنان پنج نوعست یکی احوال مادر و دوم احوال بچه سیوم احوال رحم و مشیمه چهارم احوال اندامها
که در حوالی رحم است و مشارک اوست پنجم اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر پنج است یکی آنست که مادر بیماریها
کشیده بود و ضعیف شده و قوت برخیز ندارد و عضلهای او از قوت دفع ضعیف باشد دوم آنکه زادن نخستین بود
و ترسان تر باشد و درد بیشتر یابد سیوم آنکه سخت فربه و بسیار پیه بود چهارم آنکه از اهل تنعم و نازک بود و بر دردها صابر
نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند و از شکلی بشکلی دیگر میگردد و بچه بدان سبب ازان شکل که آسان بیرون تواند آید
بگردد و سببها که از رحم و مشیمه بود هم پنج نوعست یکی آنکه مشیمه تنگ یا کوچک بود و بچه در وی دشوارتر تواند گشت دوم آنکه

رحم خشک بود در طوبت که بچه را بلغزاند نباشد سیوم انکه آفتی و آماسی در رحم پدید آمده باشد چهارم انکه مشیمه غلیظ بود
و بقوت بچه شکافته نشود پنجم انکه مشیمه رقیق بود و زود تر شکافته شود تریها نخست بپالاید و ماده لغزاننده نماید تا بچه را
بلغزاند و سببها که از احوال اندامها بود که حوالی رحم است دو نوع باشد یکی انکه در امعاء مستقیم آماسی بود یا در میانه دوم انکه
بول باز گرفته باشد و مثانه سرد شده و جای بچه تنگ کرده و حرکت بروی دشوار گشته یا طبع خشک بود و ثفل در امعای
مستقیم گرد آمده باشد و بچه را زحمت کند و سببها که از احوال بچه بود هفت نوعست یکی آنست که بچه بزرگ یا سر وی بزرگ بود
دوم انکه بچه سخت کوچک بود و فرود آمدن گرانی نکند سیوم انک بچه مادینه بود و زادن مادینه در جمله احوال دشوارتر از آن
نرینه بود از بهر انکه حرکتهای او ضعیف تر بود چهارم انک بچه یکی بیش بود و هر یک را مجال حرکت نباشد و زحمت افتد
و بسیار بودست که زنی سبکبار پنج بچه زادست و گاه بودست که بیش از پنج و عددی بسیار در یک کیسه باشد پنجم انکه بچه
یا ضعیف بود یا مرده باشد و از وی حرکت و طلب بیرون آمدن نباشد ششم انک انکه نه بر شکل طبیعی افتاده باشد و بدان
سبب دشوار بیرون تواند آمد چنانکه نخست پای بیرون آید یا بر پهلو افتاده باشد یا بر زانو آمده باشد هفتم انکه بچه پیش از وقت
قصد آمدن کند و اگرچه قوی باشد بقیاس با آن وقت هنوز تمام قوت نبود و سببهای بیرونی چهار نوعست یکی سرمای سخت
و باد شمالی که رحم را و همه منفذها فراز هم فشارد و باشد که این سبب سخت قوی بود و بدان رسد که رحم بطرقد و پوست
و عضلهای شکم شکافته شود دوم صعبی گرما که قوتها را ضعیف کند سیوم اندوهی یا بیمی که بدو رسد و روح و قوتها بدان سبب
باندرون بگریزد و هرگاه که باندرون گریزد و قوت دافعه ضعیف گردد چهارم آنک عطرهای بسیار بکار دارند و پیوسته رحم
بدان سبب بسوی بالا کشیده می شود بسبب مشارکت رحم با دماغ و بدین سبب بوقت زادن دور داشتن عطرها
اولیتر بود مگر که غشی افتد و بضرورت قوت نگاه باید داشت و بسیار باشد که سبب درد و رنج زادن در سینه
و شش رگی گسسته شود و خون از گلو آمدن گیرد و سرفه و بیماری تولد کند و باشد که بادی سرد بعصبها رسد
یا عصبی گسسته شود و بگزاز ادا کند **معالجات** علاج کلی دشوار زادن را از هر سببی که باشد آنست که طبیخ حلبه و خیارین
و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت و زهار و بیغولهای ران میچکانند و روغن سیب و روغن بابونه میمالند و پشت و تهیگاه او
بدین روغنها چرب میکنند و فرو میمالند و در طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت نشانند چنانکه تا ناف درین مطبوخ نشیند
و بفرمایند تا گامی چند برود پس بر سر هر دو پای نشیند و یکبار برخیزد سبک چند بار چنین بنشیند و برخیزد و نفس خود فرو گیرد
و فرو سوی قوت کند چنانکه کسی را که طبع خشک بود و قوت کند تا ثفل بیرون شود و این قوت کردن را طبیبان تیزحر گویند
و داروهای عطسه آرنده چون کندس و بلبل و عرطنیثا و غیر آن ببویانند تا عطسه آید و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم روغن
از پیه بط و پیه مرغ خانگی با لعاب تخم کتان بر فم رحم طلی میکنند و اسفیدباج چرب با روغن پیه مرغ و پیه بط دهند تا بیاشامد و چهار مثقال

پوست خیار چنبر کوفته یا پخته با جلاب کرباشوربای مرغ دهند در حال فرود آید و دارچینی و حلتیت و جند بیدستر و مشکطرامشیع
هرکدام که با مزاج مادر موافق آید بدهند آسان تر آید و طبیخ حلبه دادن با روغن بادام خاصه که با آخر پخته باشند کرباتخم کتان
زادن را آسان کند صفت حبی که اندرین باب سودمند بود و از بهر این کار ساخته اند بگیرند دارچینی و ابهل از هر یک
ده درم سلیخه هفت درم قرفه و مرو زراوند گرد و قسط تلخ از هر یک پنج درم میعه و افیون از هر یک دو درم مشک درم و نیم
همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است شربه مثقال با دو اوقیه شراب کهن بکار برند و شیخ رئیس میگوید که نزدیک من
صواب آن بود که درین حب افیون یکدرم کنند صفت حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم سداب خشک پنجدرم تخم هزار اسفند
چهار درم حلتیت و اشق و بوره از هر یک سه درم حب کنند چنانکه رسم است شربه سه درم در طبیخ ابهل و مشکطرامشیع
و فوه یا در طبیخ لوبیای سرخ یا در عصاره تر دهند صفت حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم حلتیت نیم درم فوه نیم درم اشق
نیم درم این جمله یکشربه بود صفت حبی دیگر بگیرند مقل ازرق مر و ابهل برابر حل کنند شربه سه درم بچه مرده را بیرون آرد
و زادن را سهل کند صفت معجونی که طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارو برابر این نیست بگیرند مر و جند بیدستر
و میعه از هر یک یکمثقال دارچینی نیم مثقال ابهل نیم مثقال همه بکوبند و با انگبین بسرشند شربه دو مثقال با ماء العسل یا با شراب
کهن بکار برند صفت معجونی دیگر بگیرند برگ سداب خشک بیست درم فوه و قردمانا و مشکطرامشیع از هر یک ده درم
همه بکوبند و بیزند و بشیره انجیر تر بسرشند و اگر انجیر تر نباشد خشک بفشارند و بپالایند و آب او را بقوام آرند و داروها بدان
بسرشند شربه یکچند جوز بامداد و شبانگاه بکار می برند صفت ضمادی نافع بگیرند تخم کتان و بکوبند و در ماء العسل
و روغن کنجد بجوشانند و بر زهار و تهیگاه می نهند و طبیخ شحم حنظل و عصاره سداب تر و مقداری مرسوده بهم بیامیزند و بر ناف
و شکم و زهار طلی میکنند و پشم پاره بعصاره تر و طبیخ شحم حنظل تر کنند و بردارند و زراوند طویل سوده بپشم پاره بردارند
صفت شیافی نافع بگیرند خربق سیاه و جاوشیر و زهره گاو برابر شیاف کنند بچه مرده را و زنده را بیرون آرد صفت
بخورها بگیرند کوکرد زرد و مر و جاوشیر و بارزد و بزهره گاو بسرشند و دود کنند و مر تنها دود کردن و جاوشیر و سرگین باز
و سرگین کبوتر هر یک تنها دود کردن بچه را بیرون آرد و پوست مار دود کردن بچه را بیرون آرد لیکن باشد که بچه بگسلد اما
چیزهائی که بخاصیت سودمند بود سنگ مقناطیس در دست چپ گیرند زادن بروی آسان شود و بسد بر ران راست
بندد و سود دارد اگر اصطرک افریقی را بر ران بندند درد زادن نباشد و خاکستر سم خر طلی کردن و پشم خر دود کردن
و چشم ماهی شور دود کردن سودمند بود و بچه بیرون آرد و اگر زعفران بسایند و بسرشند و مهره سازند و بروی بندند
مشیمه را بیرون آرند اما خاصه هر نوعی آنست که اگر سبب ضعیفی و بیماری مادر بود و قوت مادر بشربتها و ماء اللحم و زرده خایه
نیم برشت و شوربای مرغ فربه نگاه دارند و روغنها که یاد کرده آمد میمالند و هرچه بدان حاجت آید از علاجهای کلی بکار می دارند

واگر ترسنده زادن نخستین باشد زنان دیگر او را دلخوشی دهند و موم روغن میمالند چنانکه عادت بود زنان قابله او را
بفرمایند تا تر حرمی کنند و اگر سبب دشواری فربهی مادر بود او را بروی در خوابانند و سینه و شکم او را بر بالشی نهند
و زانوهای او را فراهم آورند تا چون بچه بگرد آید سر او برابر رحم آید پس فم رحم را بموم روغن چرب کنند و داروهای عطسه آرنده
ببویانند تا بچه بقوت عطسه از جای خویش بجنبد و بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر نازک و اهل تنعم بود تدبیر او و
تدبیر آنکه زادن نخستین بود یکی است و اگر سبب آن بود که در رحم آفتی و آماسی بود علاج چنانک در جایگاهش یاد کرده آمده است
می کنند و از علاجهای کلی که یاد کرده آمده است آنچه ممکن بود بکار میدارند و اگر سبب کوچکی و تنگی رحم باشد یا خشکی رحم موم روغن
و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن شبت و آبزن که در وی شبت و حلبه و کرنب و تخم کتان پخته باشند بکار دارند و تدبیر عطسه آوردن کنند
و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجویند و بانگشتان دست چپ آنرا بگیرد و نگاه دارد و روغن کنجد با لعاب
تخم کتان در رحم افکنند و بناخن دست راست یا بالشی آهنین مشیمه را بشکافد و اگر سبب رقیقی مشیمه بود که زود شکافته شده باشد
و تریها بیرون آمده علاج او و علاج خشکی رحم که یاد کرده آمده است یکی بود و اگر سبب آماس مثانه و روده مستقیم بود و علاج آن
چنانکه در جایگاهش گفته آمده است می باید کرد و روغنها و لعابهاء لغزاننده بکار داشتن و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجهای کلی
میکردن و اگر سبب باز گرفتن بول بود و خشکی طبع را بحقنهاء نرم بباید گشاد و شوربا خروس که در وی نخود و شبت و تخم بادیان
و بسفایج نیم کوفته و مغز تخم پخته باشند میدهند و طبیخ خرما و حلبه و روغن بادام میدهند و باز گرفتن بول را روغن شبت در زهار
می باید مالید و داروهای ادرار کننده می باید داد تا مثانه تهی شود و اگر سبب بود که بچه بر شکل طبعی افتاده باشد حیله باید کرد

معصفر

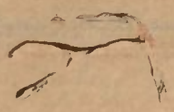

و برگ کرنب پخته ضماد کنند و شراب با سرکه آمیخته طلی کنند و حضض با آب کرنب سوده طلی کنند و صبر و صندل و فوفل با آب
عنب الثعلب طلی کنند و خاکستر روح که بتازی البردی گویند بسرکه تر کنند و طلی کنند و اگر زنانی را که در آبستنی حیض
دیدن و عادت نرفته باشد و حیض پدید آید علاج ایشان آنست که عدس و انار پوست و گلنار و مازو و بلوط در آب بپزند
و دران آب می نشینند و اگر مازو و انار پوست و انجیر خشک و گلنار بسرکه بپزند و بر زهار ضماد کنند سودمند بود و اگر بدین کفایت
نشود اقراص کهربا و هرچه در علاج باز داشتن افراط طمث یاد کرده آمدست بکار باید داشت و اگر تب آید و بفصد یا بمسهل
حاجت افتد پیش از چهار ماه و پس از هفت فشاید و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و چیزهای که طبع را نرم کند جز خیار چنبر
و تلئین و شیرخشت و شراب آلو نشاید داد **باب یازدهم اندر احوال نفاس** زنانرا از پس زادن مدتی خون رود
و آن باقی خون حیض باشد که در آبستنی باز گرفته باشد و بعضی ازان غذای بچه گردد و بعضی ببالا بر آید و در پستان شیر گردد
بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی جل جلاله باقی در ایام نفاس ببالاید آن خونرا که درین ایام رود بتازی نفاس خوانند
و زنانرا نفسا گویند و مدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود یا سی روز و از پس فرزند مادینه سی و پنج روز
یا چهل روز پس هرگاه که فرزند جدا گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد تا نفاس تمام بیاید از بهر آنکه
بیم باشد که علتها که از احتباس طمث خیزد اینجا لاحق بود و طعام شور با کبر و نخود که شبت و دارچینی در وی پخته باشد سود دارد
لیکن اگر زن نحیف و ضعیف و اندک خون بود اگر نفاس او کمتر آید مضرت آن بسیار نباشد یا خود نبود و اگر نفاس
بسیار آید و بی اندازه و علاج افراط طمث کنند **باب دوازدهم اندر اسباب اسقاط بود و معالجات آن**
بچه چون نابرورده از مادر جدا شود آنرا بتازی سبب اسقاط گویند و بپارسی افکانه و سببهاء اسقاط رحم در اصل سه نوع است
یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنک از پدر بود سه دیگر سببهاء بیرونی بود اما آنک از سوی مادر بود هفت است یکی آنکه
در رحم بادی افتاده باشد و بچه را هر وقت بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیوم آنک
سردی رحم چنانک بدان سبب پرورده نشود چهارم استفراغ خون باسهال یا بحیض یا بفصد یا بغیر آن پنجم آفتها
و بیماریهای رحم چون قرحه و بواسیر و غیر آن ششم بیماریهای گوناگون و تبهای گرم و لرزه و انواع اسهال صفراوی
و بلغمی هفتم آنکه مادر سخت و لاغر بود و هر غذا که حاصل آید تن مادر بدان محتاج تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد و آنچه از سوء پدر بود

سه دیگر

آنست که می افتد

گفت که منی رقیق باشد و روی مشیمه قوی که بچه را نگاه دارد تولد نکند و بسببهای ضعیف شکافته گردد و بچه پیش سر و اسباب بیرونی
چهار نوع است یکی انکه سرمای عظیم برحم رسد و رحم را و منفذ ها، غذا، بچه را فراهم نسازد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد
و از رنج سرما بمیرد و رحم وقوت دافعهٔ او ضعیف شود و زادن و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم انکه گرمای سخت گرم
بدو رسد و قوتهای او را ضعیف کرده و بچه را بهوای خشک حاجت آید و مقام و بسیار در گرما به ازین قبیل بود که هم
قوتهای مادر را و هم بچه را ضعیف کند و بچه بهوای خشک حاجت آید و تری گرما به معالیق و رباطهای مشیمه را سست کند
و بچه را بلغزاند و سیوم انکه حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن از جای بلند و آسیبی و زخمی رسیدن و آوازی بلند
کردن و چیزی گران برداشتن چهارم اعراض نفسانی چون خشمی سخت و اندوهی و تری عظیم که ناگاه بدو رسد و هرگاه که
زمستان جنوبی و گرم بوده باشد و بهار سرد از پس وی درآید اسقاط بسیار افتد و درد و رنج اسقاط بیش از رنج
زادن بود از بهر انکه زادن کاری طبیعی است و اسقاط نا طبیعی است و اسقاط پیشتر بود ماه نخستین بود دوم و سیوم ماه
و اندر ماههای دیگر نیز باشد و آنچه درین سه ماه باشد که یاد کرده آمد است سبب آن گرد آمدن بود اندر رحم و از بهر انکه
بچه درین ماهها کوچکتر و ضعیف تر و سبکتر بود بدانا او را دفع زودتر تواند کرد و آنچه در ماههای دیگر افتد سبب آن
سوء المزاج سرد و گرد آمدن رطوبتی فزونی بود اندر رحم و از بهر آنک بچه اندر ماههای بزرگتر و گران تر بود و رطوبتها او را
آسان نتواند لغزانیدن **علامتهاء** علامت اسقاط آنست که پستان مادر لاغر و تهی شدن گیرد و باشد که شیر از پستان
بالودن گیرد و آن نشان ضعیفی بچه و غذا نا پذیرفتن او بود و در رحم سرخ گشتن چشم و روی و گرانی سر و ماندگی بسیی
بی سببی ظاهر و انگه گویی که اندرون چشم دردمی کند این همه نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها در آید آید
و تب سرماکه بلرزاند زود اسقاط کند و نخست خون حیض آید پس اسقاط کند و علامت یاد که در رحم پدید آید و علامتهای
انواع سوء المزاج و علامتهای قرحه و بواسیر و هریک در جایگاهش یاد کرده آمده است و علامتهای مردن بچه آنست
که در شکم سخت گران گردد و هرگاه که مادر از پهلو بپهلوی دیگر گردد بدان مانند که سنگی در شکم او از یک جانب
بدیگر جانب می افتد و ناف او سرد شود و پیش ازان گرم بوده باشد و بستانها لاغر و تهی گردد و از رحم زردابی گنده
تراویدن گیرد و سپیدهٔ چشم تیره شود و باشد که سرینی و گوشش سپید گردد و لبها سرخ بود در بستر حال **علاج**
معلوم باید کرد که حال بچه در رحم همچون میوه است بر درخت همچنانک از درخت شکوفه و میوه که ناول همی بندد پیشتر
و باخر که بنزدیک تمامی و پختگی رسد بهر آسیبی و باد همی افتد بچه نیز اول سخت نازک بود و باخر گران گشته بود
درین دو وقت یعنی در اول بستنی و در آخر آن از سببهای اسقاط که یاد کرده آمده است پرهیز باید کرد و بدین
سبب است که پس از ماه هفتم نه رک شاید زد و نه دارو شاید خورد اگرچه اندرین میان کم آفت تر بود احتیاط باید کرد

تا سخت ضرورت نباشد بداروی مسهل خوردن و رگ زدن دلیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت بود که در تن
و رگهای مادر اخلاط بسیار بود و خون او تباه شده باشد و بیم باشد که زحمت و بوی اخلاط بد و تباهی غذا بچه را
هلاک کند بدین سبب ضرورت شود اخلاط بد را کم کردن لیکن بمدارا و تدبیر و شربتهای لطیف کننده و بتفاریق باید کرد
و بهترین مسهلی که بدان دلیری توان کرد خیار چنبر است و بتدبیرها و غذاهای پاکیزه مزاج را بگردانیدن و باعتدال
باز آوردن و بباید دانست که سبب قوی تر و بیشتر اندر اسقاط و رطوبتهای فزونی است که بچه را بلغزاند صواب آن بود
که پیش از آبستنی که استفراغها کند و بداروهای مسهل که رطوبت را کم کند چون حب منتن و حب سکبینج و حب شیطرج و بداروهاء
ادرار کننده نیز رحم را پاک گرداند چون ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و حقنهاء تیز درین باب سودمند بود
صفت حقنه بگیرند سعتر پارسی و ابهل و نانخواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه برابر همه را در یکمن و نیم
بپزند تا به نیمن باز آید و بپالایند و بر مقدار هفتاد درم از وی یک سیر روغن کنجد و یکسکره و روغن سوسن بر افکنند و بران
حقنه سازند صفت حقنه دیگر بگیرند که از پس استفراغها و حقنهاء دیگر رحم را بدان پاک کنند بگیرند حنظلی درست
و سرش را چون قواه بردارند و تخم او بیرون کنند و روغن سوسن یا روغن قسط در وی کنند و یک شبانروز بگذارند پس
بر خاکستر نهند تا نیک بجوشد و بدان روغن حقنه کنند رحم را پاک کند و از پس آن روغنهاء خوشبوی می مالند و پشم پاره
بدان چوب می کنند و برحم میرسانند و هر هفته دو بار دواء المسک و مفرح و سنجرینا و دحمرما و معجون کاکنج بکار می برند
و مقل و علک الانباط و اشق و شونیز ترکیب کرده یا هر یک جدا و پس از استفراغ دود کردن بقمع سودمند بود و سنبل
و زعفران و سک و مصطکی و مر و مقل و جند بیدستر بروغن یاسمین یا بروغن ناردین یا پیه بط بخویشتن بردارند نافع بود
و هر چند روزی [illegible] مایه خرگوش پیش از مجامعت بخویشتن برداشتن سخت نافع بود و در حال آبستنی مفرح دواء المسک
و مثرودیطوس [illegible] رطوب را سودمند بود و روغن بلسان تنها و نفط سیاه تنها سودمند بود و پشم پاره بدان چرب کنند
و به خویشتن بردارند صفت داروی سودمند بگیرند و روغن بلسان دو درم و نیم تریاق بزرگ و مثرودیطوس
یکدرم زرنباد و درونج از هر یک دو درم خرما دو درم و نیم مشک دو دانگ زوفا تر دو درم روغن که با ظفار الطیب
کنند دو درم همه را بسرشند چنانک رسم است و هر پنج روزی نیم درم بخورند و گاه گاه پشم پاره بدان آلوده کنند
و بخویشتن برگیرند و از پس اسقاط مقل و هزار سپند و سعتر و خردل سپید و علک الانباط دود کردن سود دارد
و طمث را که در رحم مانده باشد بیارد و درد را زایل کند باب سیزدهم اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر اسقاط
زن چون سال او اندک بود و ترسد که از درد زادن هلاک شود یا در رحم او آفتی بود و مصلحت آن بینند که بچه پیش از آنکه
بزرگ شود از وی جدا گردد و هر گاه که دشواری زادن چهار روز بدارد و بچه جدا نشود بباید دانست که بچه مرده است

تدبیر خلاص مادر

تدبیر خلاص مادر باید کرد و بعلاجها که در باب دشوار زادن یاد کرده آمده است از شیافها و داروهای قوی تر مشغول باید شد
و بیرون آوردن داروها که بچه بکشد و بلغزاند و بکار داشتن و پر مرغی یا شاخ چوب ایشان تراشیده و نرم کرده با عرطنیثا تراشیده
بمقدار پر مرغ و نرم کرده یا شاخی سداب یا بلیته از کاغذ بافته بفم رحم رسانیدن در وقت بچه بیفتد خاصه اگر بقطران یا با
شحم حنظل و طبیخ او آلوده کنند و تخم هزار اسفند خوردن و بخود برداشتن و روغن بلسان برداشتن بچه را بیفکند و انگزد و بارزد
و بخور مریم درین باب سخت قوی آید و گفته اند اگر زنی آبستن پای بر بخور مریم نهد بیم باشد که بچه را بیفکند و اگر عصارهٔ او بر شکم طلی کنند
یا پنبه پاره بدان آلوده بخویشتن بردارند بچه را بیفکند و اگر عصارهٔ او برگ حنظل حقنه کردن و پشم پاره برداشتن و عصارهٔ عرطنیثا
همچنین و اگر سه درم اشنان پارسی سوده بخورند بچه را بیفکند و سم خر و سرگین او دود کردن و هر دو چشم ماهی شور دود کردن بچه زنده
و مرده بیفکند صفت داروی مرکب انگزد نیم درم سداب خشک سه درم مر یک درم این جمله یکشربت بود بامداد و شبانگاه
با طبیخ ابهل بدهند بچه را بیفکند صفت داروی دیگر بگیرند زراوند طویل و جنطیانا و حب الغار و مر و قسط بحری و سلیخه سیاه
و فوه و عصارهٔ افسنتین و قردمانا تازه و بلبل و مشکطرامشیع راستار است همه کوفته و بیخته هر بامداد دو مثقال با انگبین سرشته
میخورند ده روز پیوسته و تریاق اربع درین باب قوی است و از داروها که محرور را شاید داد افسنتین است و شاهتره چند روز
پیوسته بخورند بچه را بیفکنند و آب سرد مقدار نیمن با یک وقیه خطمی سوده خورند بچه را بلغزاند صفت داروی نافع بگیرند
دارچینی و قردمانا و ابهل از هر یک ده درم مر پنج درم شربت سه درم صفت داروی نافع بگیرند طبیخ حلبه که با انجیر پخته باشند
سه اوقیه آب سداب تر سه اوقیه سعتر پارسی سه درم بهم بیامیزند بدهند بچه مرده و زنده را بلغزاند صفت شیافی
قوی بگیرند نوشادر سوده ده درم اشق سه درم اشق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها کنند بنهند و همه شب
نگاه میدارند و بر شکلی باشد که رانها افراشته باشد و بر بالشی نهاده صفت شیافی دیگر بگیرند خربق سیاه و مویزج
و زراوند گرد و بخور مریم و حب مازریون و شحم حنظل و اشق همه بکوبند و اشق را بزهرهٔ گاو حل کنند و داروها بدان بسرشند
و شیاف کنند صفت ضمادی بگیرند شحم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یک سه جزو هر سه جزو همه بزهرهٔ گاو بسرشند
و بر ناف و زهار طلی کنند سودمند بود باب چهاردهم اندر باز داشتن آبستنی هرگاه که زن انگ بسیار سال بود یا مثانه او ضعیف باشد
و بیم بود که بسبب زادن آفتی پدید آرد چون سلس البول و شقاق رحم و غیر آن مصلحت چنان دیده آمد که حیلتها کند تا آبستن نشاید
و حیله آنست که مرد در حال مجامعت زن را بخویشتن بکشد و رانهای او بر نیارد و زود از وی جدا شود و جهد کنند تا انزال هر دو
در یک زمان نباشد و چون از وی جدا شود بفرماید تا چند بار بر جهد و نیکو تا منی از وی جدا شود و عطسه آرد و بنردبان بر رود و فرود آید
زود از وی و اگر مرد در وقت مجامعت سر قضیب بروغن کنجد چرب کند منی در نیاویزد و بلغزد و بروغن بلسان یا بقطران
آلوده کند یا با سپیداج آبستنی باز دارد و شکوفه کرنب و تخم او کوفتن و سرشتن و پس از پاکی حیض و پیش از مجامعت و پس از آن

از زاییدن باز دارد

بخویشتن برداشتن آبستنی باز دارد خاصه اگر بقطران آلوده کنند یا بعصاره بودنه و سه اوقیه آب بادروج خوردن آبستنی باز دارد و سرگین پیل
بخویشتن برداشتن و دود کردن آبستنی باز دارد **صفت** شیافی دیگر بگیرند سحم حنظل و هزار حسان و خبث الحدید و کوکرد
و سقمونیا و تخم کرنب برابر بکوبند و بقطران بسرشند و شیاف کنند و پس از جماع بردارند آبستنی باز دارد **باب پانزدهم اندر رجا**
و معالجات آن رجا علتی است که زنان را پدید آید و حال ایشان درین علت همچو حال آبستنان باشد و گمان افتد که آبستنی
هست و نباشد لیکن شکم بزرگ شود و شهوت طعام باطل شود و فم رحم بهم فراز آید و پستانها بزرگ شود و باشد که بیاماسد و در شکم
حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست برنهند و بمالند و بفشارند و باشد که چهار سال و پنج سال درین علت بماند و باشد که چیزی
گوشت پاره بزاید و باشد که باد باشد گشاده گردد و باشد که حیض گشاده گردد و خون بسیار بپالاید و خلاص یابند و باشد که
هیچ علاج نپذیرد تا آخر عمر درین علت بماند و باشد که باستسقا ادا کند و اسباب این علت سه نوع باشد یکی آنکه سده در رگهای رحم
تولد کند و بدان سبب حیض باز ایستد و دوم آنکه بادی در رحم افتد سیوم آنکه آب زن در رحم ریخته شود و از خون حیض رویاند
و قوت مصوره که در منی مرد باشد نبود تا آنرا صورتی دهد چیزی چون گوشت پاره تولد کند **علامتها** فرق میان این علت
و میان آبستنی آن باشد که شکم سخت تر از شکم آبستنان باشد و دستها و پایها مترهل شود همچون دست و پای خداوند
سوء القنیه و باشد که علامتها با آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض درد قولنج پدید آید بسبب زحمت آن گوشت پاره که تولد کرده باشد
و علامتهای آبستنی که در جایگاهش یاد کرده آمده است هیچ ظاهر نباشد و حرکتی آنچه در شکم بود بوقت حرکت کودک نباشد
علاج آن حب منتن است و حب سکبینج است و شربتهای متواتر دادن سودمند بود و ایارج لوغاذیا نافع باشد و ماء الاصول
با روغن بید انجیر سودمند بود و حمرما و تریاق اربعه و دواء الکرکم نافع بود و رضا در تطول نرم کننده و تحلیل دهنده بکار برند و هرچه
احتباس طمث گفته آمده است علاج اینست دریابد و غذا نخود آب با دارچینی خوردن **جزو سیوم** اندر شناختن آفتها
و بیماریها که در رحم افتد و این جزو ده بابست **باب اول** اندر یاد کردن بعضی بیماریهای رحم و علاج آن حوالت کردن
بدانچه در گفتار یاد کرده آمده است بیماریهای رحم چهار نوعست یکی انواع سوء المزاجست دوم آنکه انواع آماسها و اختناق آماسها
و اختناق رحم سیوم قرحه و بثره و خارش و شقاق و بواسیر چهارم بیماریها که از جمله عیبها بود چون رتق و انقلاب رحم
و بطر دراز اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج گرده و مثانه یاد کرده آمده است بعضی که تعلق برحم
دارد هم آن علاج در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر اصول آن در گفتار پانزدهم گفته آمده است
و علاج قرحه و بثره گرده و مثانه مذکور است و بعضی را در افراط طمث یاد کرده آمده است **باب دوم اندر آماس رحم**
و دبیله که از آماس خون افتد و علاج آن اسباب آماس کردن رحم پنج نوعست یکی زخمی و آسیبی که بدو رسد دوم دشواری
زادن یا دشواری اسقاط سیوم ظهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس طمث و امتلای رگها پنجم بسیار جماع **علامتها**

معجون

رحم

و خارش نیز آن اصول در علاج قرحه و بثره

آماس رحم

اماس رحم آنست که در معده بسبب رحم مشارکت رحم درد خیزد و منش گشتن گیرد و تاسه و فواق پدید آید شهوت طعام هضم هر دو
ضعیف گردد و هم بسبب مشارکت سر درد خیزد و قعر چشم نیز درد کند و درد گردن پدید آید و باشد که درد منتشر گردد و باطراف
و انگشتان دست و پای رسد و ساقهاء بند و گشاد نیز درد کند و پشت و کمرگاه و تهی گاه و بیغولهاء ران و زهار درد کند
و منتفخ شود و ضربان از درد همه تن را گران کند و عسر البول پدید آید و باشد که بول بیکبارگی باز گیرد و باشد که طبع نیز اجابت نکند
بسبب رحمت اماس و باشد که باد نیز گذر نیابد و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود از تب و فراشا و سیاه شدن زبان خالی نباشد
و اطراف عرق کردن گیرد و باشد که آواز منقطع گردد و بغشی و تشنج ادا کند و باشد که اماس در جملگی رحم باشد که در یکجانب بود
اما اگر دران جانب بود که سوی پشت است درد و ضربان بکمرگاه باز دهد و اگر در سوی پیش بود درد و ضربان در زهار بود و اگر در قعر
رحم درد و ضربان بناف باز دهد و اگر در فم رحم بود و درد و ضربان هم در زهار بود لیکن درد صعب تر باشد از بهر آنک فم رحم
عصبانی است و اگر در جنب یا راست رحم بود درد و ضربان بتهیگاه باز میدهد و در هر جانبی که باشد بیمار بر جانب مخالف نتواند خفت
و برخاستن و رفتن و نشستن دشوار بود و لیکن پدید آید و باشد اماس گردد و علامتهای آن پدید آید چنانک معلوم است
و در علامتهاء دبیله گرده یاد کرده آمده است و اماس قعر رحم را علاج دشوار است و اماس فم رحم سهلتر باشد و دارو بدان
توان رسانید علاج رگ زدن و قی فرمودن و غذا باندک باز آوردن هر سه از امهات علاج جاتست اما رگ باسلیق
زدن اگرچه سودمند بود خون را بسوی بالا کشد و حیض گشاده نشود منفعت رگ صافن بیشتر است و صواب تر آنست که نخست
رگ باسلیق زدن تا خون را از میل کردن بدانجانب باز دارند پس رگ صافن زنند تا ماده را از انموضع جذب کند و باسلیق
چنان زنند که بیمار بر پهلو خفته باشد و سرین و رانها بر بالشی نهاده تا جذب بهتر کند و اگر در میان رگ باسلیق و رگ صافن زدن
قی کند یا پیش از باسلیق زدن قی کند سخت صواب باشد و منفعت هر دو رگ تمام تر آید و در اول علت غذا باز گیرند یا باندکی
باز آرند چندانکه میل نکند قوت را نگاه دارد و از خوردن باز دارند چنانکه ممکن گردد تا ماده بصحبت بول بدانجانب میل نکند
و اگر حاجت آید که ماده غلیظ کمتر کرده شود بنفشه و سپستان و عناب بپزند و ترانگبین بر نهند و بپالایند و فلوس خیار چنبر
و روغن بادام بر افکنند و بدهند و اگر خیار چنبر در آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند و روغن بادام بر چکانند صواب باشد
در جمله علاج این علت بعلاج این سرسام نزدیکست و نخست ضمادها و نطولهاء رادع بکار دارند و اندران افراط نکنند تا اماس
صلب نشود و داروهای رادع ازینوع باید عدس مقشر و لسان الحمل و عصارهٔ او و عنب الثعلب و عصارهٔ او و برگ او
و اسپغول و برگ خرفه و عصارهٔ او و کسنی و عصاء الراعی و طحلب و تراشه کدو و آرد جو و روغن گل ازین همه آنچه حاضر بود بکوبند
و بروغن گل چرب کنند یا بزیت اتفاق و نیم کرده را بر زهار و حوالی آن می نهند و بعصارهٔ لسان الحمل و غیر آن بروغن گل
آمیخته و نیم گرم کرده حقنه کنند یا پشم پاره بدان آلوده کنند و بخویشتن بر می دارند و آب خوشیم با روغن گل آمیخته اندر رحم نطولی سخت

نافع است و در وی نشستن سخت سودمند بود و خشخاش پخته و مهرا کرده و کوفته با روغن گل یا زیت اتفاق ضمادی سودمند است
و از پس این ضماد بزودی داروهای نرم کننده بکار برند و چیزهای تحلیل کننده یا رادع همی آمیزند و ببینند با روغن گل آمیخته
نیم گرم کرده نطول کنند و خطمی و تخم کتان و خسک و تخم هزار اسفند در آب بپزند و طبیخ آن با عصارهٔ لسان الحمل و غیر آن بیامیزند
و پشم پاره بدان تر می کنند و بخویشتن بر می دارند و ثفل آن بکوبند با برگ خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضماد کنند سپستر ضماد
از اکلیل الملک پخته و مهرا کرده و کوفته و با زردهٔ خایه و روغن ناردین و روغن زعفران سازند و بآخر همه داروهای تحلیل کننده
بکار دارند چون شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و روغن شبت و روغن بابونه و روغن خیری و مانند آن
اشق و مقل و میعه تر بارزد و مر و علک الانباط و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ و روغن سوسن و روغن سداب در آخر علت
حرارت که آماس زایل شده باشد بکار داشتن روا بود و اگر بدین کفایت نشود و دبیله خواهد گشت و علامتهای ریم کردن
پدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی نیم گرم کنند و بدان حقنه سازند در رحم و حلبه و آرد گندم نا پخته در شیر تازه
بپزند و اندکی سرگین بر افکنند و از بیرون ضماد سازند و پیوسته شیافها که از علک البطم و زوفا بارزد و روغن گاو کهن
کرده باشند بر رحم میدارند تا پخته شود و سر کند پس نگاه باید کرد اگر ریم از سوی مثانه بیرون آید یا بول بیمار را شیر تازه
باید داد یا اسپغول و جلاب با تخم خربزه کوفته و بیخته و بنادق البزور و اگر از سوی روده همی آید با براز آمیخته حقنها نرم
باید کرد و علاج قروح الامعا که در جایگاهش یاد کرده آمدست کردن و اگر ریم از رحم می بالاید و سپید و ا باشد
مرهم باسلیقون را با روغن گاو بگدازند و حقنه کنند در رحم و اگر ریم گنده بود علاجهاء قروح رحم بکار دارند چنانکه در علاج افراط طمث
یاد کرده آمدست و اگر خواهند که زودتر کرده شود ضمادی بر جهند از انجیر و تخم کتان و اکلیل الملک و هر بامداد دو دانگ صبر
و دانگی زعفران حب کنند و بگیرند و چون دبیله پخته شود و سر کند بگیرند اسپغول پنج درم تخم مر و یک درم تخم خطمی و تخم خیارین
از هر یک چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی ده درم همه بکوبند مگر اسپغول که البته نکوبند
و تخم مر او هم نکوبند و بیامیزند جمله شربه سه درم با جلاب خام و روغن گل بامداد و شبانگاه و اگر با شیر خر دهند روا بود
صفت داروئی که پشم پاره بخویشتن بر دارند از سوی پیش آماس گرم را بنشانده بگیرند مرهم داخلیون و با روغن گل
بیامیزند و لختی عصارهٔ لسان الحمل یا عصارهٔ کسنی یا عصارهٔ عنب الثعلب با شیر زنان با وی بیامیزند و بکار برند و گاه باشد که
بعوض این عصارها عصارهٔ کرنب بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند پیه بط و با روغن گل بگدازند و لختی رب سوس
سوده در وی حل کنند و بکار برند صفت داروی دیگر که درد بنشاند بگیرند تخم خشخاش کوفته و با شیر تازه بپزند و یا بهتر
بکوبند تا چون مرهمی شود و گلسرخ سوده و زعفران از هر یک مقداری بر وی افکنند و موم مصفی با روغن گل بگدازند و همه را
در هاون بمالند تا چون یک چیز شود و بکار برند صفت داروی دیگر بزاننده بگیرند گلسرخ خشک چهار درم تخم کتان و نشاسته

از هر یک

از هر یک و یکدرم زعفران دو درم همه را بکوبند و بیزند و بمیخته و روغن گل و شیر خر بیامیزند این همه داروها که یاد کرده بپشم پاره بخویشتن
بردارند **صفت** ضمادی که آماس سخت را نرم کند و خواب آرد و درد بنشاند بگیرند خشخاش بزرگ تازه پنج عدد و نیم کوفته
و در میخته کنند و بنهند یکشبانروز پس بپزند تا مهرا شود و بپالایند و بگیرند مر و کندر و افیون از هر یک یکدرم سلیخه کوفته و بیخته
سه درم مغز کوزن و پیه مرغ آبی از هر یک چهار درم روغن گل یک وقیه داروهای خشک بکوبند و بیزند و بدین میخته بر افکنند
و در هاون بسایند و بپشم پاره بخویشتن بردارند و با آماس رحم چیزی نشاید داد که حیض آرد نخست آماس را فرو نشانند و باخر
حیض فرود آوردن **باب سیوم اندر آماس بلغمی اندر رحم و علاج آن** فرق میان آماس گرم خونی و بلغمی آنست که
بلغمی بگرانی بود و درد کمتر باشد و زهار و حوالی آن و عضلهای شکم همه سست و مترهل بود و همه علامتهای بلغم که معلوم است
ظاهر بود نخست قی باید فرمود تا ماده بلغم کمتر شود و هرچه اندر آماس گرده و مثانه گفته آمده است علاج اینست
باب چهارم اندر آماس صلب و سرطان در رحم و علاج آن آماس صلب را بلمس بتوان دانست و علامتهای دیگر آنست
که مجری بول و براز گرفته شود و هر دو دشوار بیرون آید و درد اندک باشد و تا سرطان نگردد درد صعب تولد نکند و درد سرطان
با صعبی دردی و خلنده بود و درد بر زهار و بیغولهای ران و به بند گشادگان برین باز دهند و باشد که بحجاب سینه برآید و باشد
که درد چشم و درد صدغها پدید آید و بیماری ضعیف و لاغر شود خاصه ساقهای او و پشت پای آماس کند و باشد که شکم بزرگ شود
همچون شکم خداوند استسقا و باشد که استسقاء راستی پدید آید و آماس سرطانی صلب و ناهموار بود و رگهای او چون علت
دوالی برخاسته بود و رنگ آماس تیره باشد و بسبزی گراید یا برنگ ارزیز باشد یا رنگ دردی شراب دارد و باشد که
خداوند این علت را تبی آهسته گیرد و هرچند درد سخت تر گردد تب سوزان تر میشود و اگر سرطان ریش گردد ریمی شوخ ناک
و ناهموار بیرون آید و باشد که صدیدی سبز و گنده می بالاید و باشد که خورده شود و خون صرف بالاید و گمان افتد که حیض است
و نباشد و سبب ریش گشتن آنست که ماده آماس سودائی ناطبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کرده باشد یا خلطی تیز بادی
آمیخته بود و گاه باشد که چیزی بالوده شود و تب ساکن گردد **علاج** اما علاج آماس صلب آنست که رگ باسلیق زنند و باندازه
قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سودا می کنند برفق و مرهم داخلیون و باسلیقون با پیه بط و مغز بز کوهی و مسکه گوسفند
بگدازند و مقل حل کرده با آن بیامیزند و روغن نرگس برچکانند و بسرشند و ضماد کنند و به پشم پاره بخود بردارند و اگر روغن نرگس
حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن بیدانجیر و روغن پیه خراهلی و
خر وحشی و روغن کتان بردارند و اگر خواهند که ضماد گرم تر و قوی تر بود چند بیدستر و صبر و پنیر مایه خرگوش و زعفران و اقحوان
و علک الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و اگر درد صعب بود خطمی تازه و برگ خرفه مهر ماء العسل بپزند و بروغن گل چرب کنند
و ضمادی کنند و آب نیم گرم با روغن گل و شیر زنان و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه حقنه کنند شیخ رئیس میگوید برگ کبر و پنیر بماء العسل کرده

ضمادی سودمند است و آزموده و می گوید نزدیک من آنست که برگ کرنب و شکوفه او درین علت ضمادی موافق بود و اندر
مرا شبهتی است می پندارم که این از تصحیف ناسخ افتاده است و ابو عبید جرجانی اندر ترجمه قانون هم نیز میگوید و هم
تصحیف است و الحبر و الحبن خوانده است و فهم کرده و اندر کتب دیگران همی آید نان نمک ناکرده و اگر نباشد خمیر نمک ناکرده
و نمک ناحله سه بماء العسل بسایند با برگ کبر و مرهم باسلیقون و این لایق است و اگر در قانون الجبن الرطب غیر اطلح آورده
بودی قبول توانستی کردن از بهر آنک داروها که درین علت بکار دارند بنرمی چون داروهای چشم باید و پنیر تر نمک ناکرده
بر چشم دردمند نهادن سودمند بود اما چون آماس سرطانی گردد رگ باسلیق باید زد و گاه گاه رگ صافن زدن و استفراغ
سودا کردن برفق و تدبیرهای تری فزاینده مشغول شدن و آب کشنیز تر گر آب کشنی در میان فهر و صلایه سرب بسایند چندانک
آب کبودی گیرد و بدان حقنه کنند اندر رحم و هرگاه که درد صعب شود بشیر زنان و روغن نیم گرم حقنه کنند و مرهم الرسل را
درین علت خاصیتی عجب است و نخست مزاج را بداروهای گرم و سرد می باید آزمود اما از داروهای گرم که درد بنشاند و اگر
ریش گشته باشد سودمند بود طبیخ حلبه است نیم گرم حقنه کنند درد بنشاند و موم روغن که از موم زرد در وی روغن زیت کنند
و این روغن روزی دو سه در جایگاهی مسین داشته باشند تا اندکی قوت زنگار گرفته باشد از بیرون طلی کنند نافع بود
و از داروهای سرد خشخاش و کشنیز و عنب الثعلب و روغن گل و سپیده خایه است بر تخته سرب سوده ضماد کردند و آنرا
که خون آمدن گیرد و عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و سپیده ارزیز با عصاره لسان الحمل آمیخته حقنه کنند باب پنجم اندر
اختناق الرحم و معالجات آن اختناق الرحم علتی است مانند صرع و غشی و مبداء آن از رحم بود و رحم عصبانی است و با دل
و دماغ و حجاب و سینه مشارکت و سبب این علت در بیشتر وقتها حیض گرفتن و نایافتن جماع بود خاصه آنها که با شوهر
بوده باشند و عادت کرده و از آن عادت بسببی از سببها باز مانده و زنان دوشیزه نورسیده را که حیض ایشان تمام نیاید
و درین علت بسیار افتد از بهر آنکه هرگاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد رگهای رحم ممتلی گردد و غلیظ شود و رحم بهم باز نشیند
و تشنجی در وی پدید آید و باشد که بیکجانب میل کند و المی تولد کند و باشد که آن ماده از رگها در جرم رحم بسترد و اماسی
تولد کند و ماده حیضهای دیگر بدو میرسد و گذر نیابد و بعضی هم در رگها و حوالی آن بماند و محتقن شود و بعضی باز گردد و در همه تن
پراکنده شود اما آنچه در رحم و حوالی آن محتقن شود مستحیل اگر مزاج اصلی سرد باشد امتحانش بسردی و غلیظی بود و اگر مزاج
اصلی گرم بود امتحانش بسوختگی و عفونت بود و این کمتر بود و این بخارها که ماده از غلیظ بود و از ماده سوخته ببالا بر آید
انواع غشی و صرع و دلتنگی و ضجری تولد کند از بهر آنکه رباطهای رحم بحجابها پیوسته است دم زدن از حال طبعی بگردد
و دما دما و ضیق النفس و خفقان پدید آید و باشد که نفس فرو گیرد و همچو مرده بیفتد و باشد که بیکبارگی نفس منقطع شود
و ناگاه بمیرد و آفتها که از باز گرفتن حیض افتد سلیم تر از آن باشد که از نایافتن جماع و احتباس منی افتد و اگرچه تولد منی

از خون بود

ازخون بود منی استحالت را قابل تر از خونست همچو شیر که تولد او از خونست و استحالت قابل تر از وی است و آنچه از ماده حیضها
و دیگر برحم میرسد و کذر نیابد و باز می کردد و در تن پراکنده می شود و از وی تبها و آماسها و دردانداما و صداع و دوالم سدر
و وسواس تولد کند و از بهر انکه این علت صعبتر از غشی ساده است سخت درین علت غشی پدید آید پس بصرع و سبات و سکته
اداکند و باشد که نوبتها حرکت این علت دیرادیر بود و باشد که زود از زود بود و متواتر شود و آنچه متواتر شود از وی خلاص نبود
هرکاه که نوبت این علت نزدیک شود سخت اندیشها بد و تدبیرهای ناصواب بود بخاطر می آرند و در دسر و خفقان و خیرکی
چشم و دوار و طنین پدید آید و نفس از حال طبعی بکردد و رنک و روی از حال بحال می شود و اندرلب و دهان دینی و رخساره
حرکتهای بیهوده و ناهموار پدید می آید و دندان برهم میزنند و میجرانند و آواز نتواند داد و آنچه می کوید دشوار فهم کند و حس آن
نیفزاید که چیزی از حوالی رحم او بالا بدی می آید و از در دست خالی نباشد و از علامت آنکه ماده این علت خلطی غلیظ است
آنست که خداوند علت پیوسته کسلانی باشد و خواب بروی غلبه دارد و فراموش کار بود و در حال حرکت علت جون
خفته باشد چشمها فراز کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده بود و هوش با او نباشد و عرقی اندک و ناهموار بر او پدید آید
و باشد که قی کند و بلغم براندازد و راحت یابد و بهوش باز آید و علامت آنکه ماده سوخته است آنست که تشنکی بروی غلبه کند
در حال حرکت و طوبتی از رحم فرو آید و ازان راحت یابد و چشم و روی سرخ کند و از تب و درد سر خالی نباشد
و علامت انکه سبب این علت باز کرفتن حیض است آنست که حیض نباشد و اندر پستانها شیر پدید آید و علامت انکه
سبب علت احتباس منی است آنست که کاه باشد که در حال حرکت علت رطوبتی از رحم فرو آید و ازان راحتی یابد
و باشد که قابله دست بر رحم او برد و دغدغه کند و رطوبتی ازان جدا کردد و ازان خلاص یابد و فرق میان این علت و صرع
راستینی آنست که خداوند صرع راستینی زبان خاید و کفک اندازد و آواز نری از وی برآید و درین علت ازین نوع هیچ
چزانک نشنجی کند در رنک و روی و نفس او بکردد و از خویشتن غافل کردد و اکر کفکی برآید در حال ساکن شود و هرکاه که هوش
باز آید از حال خویش و آنچه شنیده باشد حکایت تواند کرد و فرق میان این علت و سکته آنست که حس خداوند سکته
باطل شود و حس خداوند این علت بعضی برجای باشد و غلیظ که خداوند سکته را بود و میرا نباشد و فرق میان این علت
از حال بحال میکردد و نبض خداوند لیثرغس ممتلی و موجی باشد و نبض این علت ممتد و متفاوت بود و چون قوت
ساقط شود سو متواتر و بی نظام کردد علاج اکر سبب باز استادن حیض باشد و علاج آن چنانکه در باب احتباس طمث
یاد کرده آمده است می باید کرد و نکاه می باید داشت اکر علامتهای خونی ظاهر باشد رک باسلیق و رک حافق نباید زد
و بر روی ران و ساق حجامت باید کرد و در طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مزرنکوش و لبلاب می نشینند
و روغن بنفشه و روغن سوسن بهم آمیخته بر زنار و حوالی او می مالند و به بشت ماده بخونشتن برمیدارند و بوهای ناخوش

بعضی

و میان لیثرغس آنست که خداوند لیثرغس کاهی او در بخنه اندک

به بینی برداشتن و رحم را بخور ناخوش بقمع دود کردن چنانکه معلوم است و آب تخمها و چیزهای ادرار کننده دادن و اگر سبب
علت خلط غلیظ و نایافتن جماع بود تدبیر لطیف باید کرد تا طبیعت ماده را هضم کند و اندامها فرو سوین مالیدن و بستن و اطراف
بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک و غیر آن شستن در حال حرکت این علت از بن ران تا بقدم به بستن و قدمها
در آب گرم نهادن و بنمک و خردل مالیدن و محجمه بر روی ران و ساق نهادن تا ماده را فرو کشد و بویهای ناخوش به بینی
برداشتن چون قطران و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج با رزد و چراغ کشته و بخورهای ناخوش سوختن چون مقل و کندنا و سم اسب
و کوکرد و پشم و آنچه بدین ماند و در طبیخ انجدان و قیسوم و حلبه و کرنب و هزار سپند و شب و اکلیل الملک و تخم کرفس و سعد
و محلب و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و نانخواه و عاقرقرحا و سلیخه و بودنه جویباری و مانند این نشاندن
و بدان تکمیل و تنطیل و زنی قابله را فرمودن تا شیافی از کرمدانه و بلبل و غیر آن بروغن حب الغار یا بروغن سوسن چرب کند
و بفم رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا باشد که رطوبتی سود از وی فرود آید و خلاص یابد و اگرچه این دغدغه از المی خالی نباشد
اما لذتی دهد که انزال افتد و سبب خلاص بود یابد و فرفیون درین باب سخت قوی است در حال رطوبتی فرود آرد و غالیه را نیز
درین باب منفعتی عجب است و سنجرینا مقدار یک فندق بروغن حب الغار یا بروغن سوسن بفم رحم رسانیدن سودمند بود
و در حال سلامت با یارهٔ فیقرا و شحم حنظل و ایاره روفس و بثادریطوس و حب شیطرج و حب منتن و حب اصطمخیقون و
ایاره لوغاذیا استفراغ باید کرد چند بار و معجون النجاح پیوسته بکار داشتن و از پس استفراغ سنجرینا و دحمرا و فلافل
و کمونی و کاکنج اندر طبیخ انیسون یا در طبیخ لوبیاء سرخ یا در آب سداب تر یا در طبیخ پنجنگشت سودمند بود و غاریقون
در شراب انگوری یا در ماء العسل و جند بیدستر اندر ماء العسل سودمند بود و سرکه عنصل و سکنگبین عنصلی ترش سودمند بود
و دو درم دادی اندر شراب قوی سود دارد و تدبیر آن کردن که بیمار را بشوهر رسانند سخت صواب باشد صفت
شیافی سودمند بگیرند میعه تر سه وقیه بلبل و کندر از هر یک یک وقیه پیه بط چهار وقیه تخم انجره چهار مثقال شیاف کنند
چنانکه رسم است و حقنهای گرم که رطوبت را فرود آرد و بادها را تحلیل کند چنانک یاد کرده آمده است هر نوبت بکار
می باید داشت باب ششم اندر آب که در رحم جمع شود و علاج آن علامتهای گرد آمدن آب در رحم آنست که حیض باز
ایستد و در شکم قراقر پدید آید خاصه بوقت حرکت و در فرط سوی شکم آماسی نرم و حالی همچون حال خداوند استسقا پدید آید
و باشد که گمان افتد که آبستن است و گاه گاه رطوبتی از رحم همی بالاید علاج این علت داروهای حیض گشاینده
و ادرار کننده باید کرد و اندر طبیخ آبی نشاندن سودمند بود و ضمادی که در استسقاء زقی بکار برند درین باب سودمند بود
و حقنها و شیافها که حیض را بگشاید و آب ناخنین آرد سودمند بود و خربق سپید برداشتن نافع بود باب هفتم اندر
بادهای غلیظ که در رحم پدید آید و علاج آن سبب این علت یا از زخمی و آسیبی بود یا دشواری زادن که الم آن مزاج رحم را ضعیف کند

یا سرما سخت

یا سرما سخت بدو رسد و سوء المزاج سرد غالب شود و فم رحم را سرد گرداند و مادهٔ بادها اندر فضاء رحم یا در زاویه های آن بماند
یا در میان لیفهای آن بگسترد و این عسرتر بود از آنکه در زاویهای نرم بود و باشد که بادها چنان غلبه کند که تمدد آن بران و زهار
و بیغولهای ران باز دهد و بحجاب و معده برآید و حالی همچون حال استسقاء طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای همی گردد و قراقر
میکند و می خلط و ضربان می کند و هرگاه که چیزی گرم تکمید کند ساکن شود و باز معاودت کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند
و علاج نپذیرد و بهیچ وجه **علاج** نخست بایاره فیقرا و ایاره لوغاذیا و ایاره ارکاغانیس استفراغ باید کرد و از پس استفراغ
سنجرنیا اندر طبیخ اصول و بزور دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کردن و در طبیخ سداب و تخم بنجنکشت و فنطوریون
و زیره و برنجاسف و مرزنگوش و بودنه دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه و مانند این نشاندن و مقل را با ثقل این طبیخ
ضماد کردن با روغن سداب و هرچه در علاج بادها که درو کرده و مثانه پدید آید یاد کرده آمده است اندرین باب سودمند بود
و گفته اند منی مرد که در رحم مشتمل گردد و او را قبول کند این بادها بشکند و هم در علاج بادهای رحم آورده اند که هر بامداد یکدرم و نیم
و حمر تا دو درم مقل و یکدرم زیره و دانگی علک بکار داشتن نافع بود

باب هشتم اندر انقلاب الرحم و علاج آن

سبب این علت دو نوعست یکی آنکه قوتی عظیم برحم رسد چون دشوار زادن و ظهور قابله یا بانگی عظیم کردن یا چیزی گران
برداشتن یا از جای بلند افتادن و جستن یا زخمی و آسیبی رسیدن ناگاه چیزی دیدن یا آوازی عظیم شنیدن که از آن بترسد
چنانکه مثلا ناگاه در پیش خویش ماری بیند یا دیواری بشکند و خانه بیفتد دوم آنکه رطوبتی غلبه کند و رباطهاء رحم سست گردد
و فرو لغزد یا قرحه بوده باشد و رباطها را خورده و تباه کرده و بسیار باشد که رحم بجملگی بیرون افتد این علت را بتازی انقلاب الرحم گویند
و عقل نیز گویند و خداوند این علت عقلا گویند بسیار بود که رحم بزرگ شود چنانکه مردم را خایه بزرگ شود و اهل لغت آنرا نیز عقل گویند
و قرن نیز گویند و خداوند این علت را عقلا و قرنا گویند **علامتهاء** انقلاب رحم آنست که در زهار و معده و پشت و حوالی آن
دردی عظیم بود و باشد که با این دردها تب آید و باشد که گزاز و رعشه تولد کند و ترسی در وی پدید آید بی سببی و حس آن همی آید
که چیزی گرد شده اندر زهار او نهاده است قابله و خداوند علت آنرا بانگشت نتوانند یافت و هرگاه که تمام گردد و باطن
رحم ظاهر شود منفذ آنرا بتواند یافت و هرگاه که مسترخی شده باشد و فرو لغزیده و به شکل خویش مانده منفذ آن پدید بود و گاه باشد
که بول و براز باز گیرد بسبب آنکه رحم منفذهاء بول و براز بفشارد و زحمت کند **علاج** این علت اگر نو باشد و خداوند این علت
جوان بود امید توان داشت که علاج پذیرد چون کهن گشت دشوار علاج پذیرد اما نخست حقنه کند تا امعا از ثفل پاک شود
و زحمت آن از وی دور گرداند و هرگاه که یک منفذ گشاده و برداخته شد منفذ دیگر گشاده گردد و بول بآسانی بیرون آید
و چون روده و مثانه برداخته شد و زحمت هر دو دور گشت رحم را بآسانی بجای باز توان برد و طریق بجای باز بردن آنست
که خداوند علت مستلقی بخسپد یعنی پشت باز خسپد و رانها را از هم باز گیرد و پشم پاره مرغزی پاکیزه نرم به پیچند بر سان

پلیته همواره و آنرا بخویشتن دارد و زخم را بدان پلیته بجای باز برد بمدارا پس پشم پاره دیگر بعصاره اقاقیا یا بشرابی که چیزی
قابض در وی حل کرده باشد تر کنند و بر فم رحم نهند و پشم پاره دیگر بسرکه آب تر کنند و بر فرج و زهار نهند و بر پهلو بخوابانند
و رانها بهم باز نهند و آن پشم پاره نگاه دارد و محجمه بر کمرگاه و بر فرو سوی ناف نهند و بمزند و خون بیرون کنند و عطری خوش
ببویانند تا رحم میل ببالا کند و از بوی ناخوش نگاه دارند تا رحم از آن بوی گریز نجوید و فرو سوی میل نکند و دو روز هم بدین شکل بماند
و روز سیوم آن پشم را بدل کنند و آن بدل را بشرابی که در وی برگ مورد و گل و اقاقیا و نار پوست و غیر آن جوشانیده
باشند تر کنند و آنرا نیم گرم بخویشتن بردارد هم بر آن سان و همچنان پشمی دیگر بدین بشراب تر کرده بر فرج و زهار نهند و هم
چنان شیشه محجمه بوی نهند و هم بر آن شکل بخسپد چندانکه تواند پس او را اندرین شراب مذکور و آبهاء قابض می نشانند و بطولهاء
قابض بکار میدارند و ضمادهای قابض بر می نهند و در طبیخ برگ مورد و برگ گل و از خود می نشانند چنانچه بحسب مشاهده صواب بینند

باب نهم اندر علت رتقا و علاج آن رتقا زنی را گویند که فم رحم او غشاء رسته باشد چنانکه مرد با وی صحبت نتواند کرد
و باشد که گوشتی فزونی باشد چون عضله و باشد که قرحه بوده باشد و جراحت آن رسته چنانکه هیچ منفذ نماند و باشد که
از آفرینش آمده باشد و هرگاه که رحم را هیچ منفذ نباشد که خون حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ و حیض آمدن چون ماده حیض
آنجا رسد و منفذ نیابد باز گردد و در تن پراکنده شود و از آن بادها و بیماریهاء صعب تولد کند و هلاک شود **علاج** این علت
جز بآهن و دستکاری نیست و این چنان بود که آنرا که غشا پدید آید هر دو لب فرج را بدو انگشت که آنرا ابهام گویند از هم باز گیرند
و از هم باز گشتند چندانکه اگر غشاء رقیق بود بدرد و اگر غشاء غلیظ بود میانه آنرا بمقصای بشکافند و اگر غشا دور فرو باشد
بصنارها بگیرند برفق و نگاه دارند و بشکافند و در نگاه داشتن آن غشا بر صفاده هیچ قوت نکند تا انقلاب رحم نیفتد
و اگر گوشت فزونی بود بمبضعی آنرا ببرند و بردارند پاکیزه چنانکه هیچ باقی نگذارند و از لب فرج هیچ نبرند پس پشم پاره
بروغن زیت و بشراب قابض تر کنند و بر میان هر دو لب فرج نهند نیم گرم و سه روز بگذارند و اگر حاجت باشد بماء العسل
می شویند و مرهمهاء رویانیده بکار دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست گردد فم رحم دیگر باره بسته نگردد و چون جراحت
درست شد جماع فرمایند و آنرا که این علاج خواهند که در هست بنشانند نشست بمسندی باز نهاده و زانوها برافراشته و ساقها
بخویشتن باز گرفته و رانها بشکم باز نهاده و هر دو دست بزیر هر دو زانو در آورده او را برین شکل به بندند بنوارهای نرم پس
این علاج کنند و اگر غضروف باشد مشکل تر باشد **باب دهم اندر درازی بطر که زنان را افتد و علاج آن** زنان را بر فرج فزونیست
آنرا ختنه کنند آن فزونی را ببرند و بتازی آنرا بطر گویند و زن ختنه ناکرده را بطرا گویند و زنانی باشند که ختنه ناکرده بمانند و بطر
ایشان دراز گردد و چیزی همچون قضیبی پدید آید مجامعت را نشاید و نخاسان کنیزکی را که بدین صفت بود گویند استخوان دارد
و آن این بطر بود که همچون قضیبی پدید آمده باشد و این بطر بزمستان کوتاه گردد و چنان بهم باز نشیند که ناپیدا شود و بتابستان درازتر نگردد

بمبضعی

بهم پدید آید

وبهتر پدید آید بدین سبب این علت بزمستان پوشیده تر باشد وبعضی زمان باشند که بدین نظر با زمان مجامعت کنند
واز جحاس وجالینوس برین گواهی میدهند واسدویس این را منکر است علاج این هم بآهن ودستکاری توان کرد
وآنرا از اصل بر باید داشت چه اگر لختی بماند خون بسیار برود وساقط گردد **گفتار بیست ویکم** اندر بیان کردن واحوال درد پشت
وتهیگاه وگشادن مهرها که بتازی ریاح الافرسه گویند وعرق النسا ونقرس ودوالی وداء الفیل واین گفتار ده بابست
باب نخستین اندر درد پشت وتهی گاه ومعالجات آن اسباب درد پشت هفت نوع است یکی سوء المزاج
سرد ساده دوم مادهٔ غلیظ وخام اندر عضلها ووترها اندرونی وبیرونین که گرد مهرهاء پشت درآمده باشد سیوم رنج وماندگی
چهارم بسیاری جماع پنجم امتلاء آن رگ بزرگ که در پشت بود ششم ضعیفی ولاغری کرده هفتم مشارکت رحم چنانک
بعضی زنانرا بوقت حیض باشد واسباب درد تهی گاه در بیشتر حالها بادی غلیظ بود با بلغم خام **علامتها** اما علامتهای
مادهٔ خام آنست که بحرکت وریاضت ساکن شود واندک اندک پدید آید ودشوار بر توان خاست ودرد با گرانی بود وباشد که
حس سرما یابد اندر جایگاه درد وعلامتهای باد آنست که درد خلنده بود وبا گرانی نباشد وطعام بادناک زیان دارد
وعلامتهای سوء المزاج سرد ساده آنست که حس سرما همی یابد وگرانی نباشد واز چیزی گرم که بدو رسد راحت یابد وآنچه
از ماندگی ورنج واز بسیاری جماع بود اسباب آن از پیش رفته وآنچه از ضعیفی ولاغری کرده بود علامتهای آن در ضعیفی کرده
ولاغری آن یاد کرده آمده است ونقصان قوت مجامعت بر آن گواهی دهد وآنچه بمشارکت رحم بود احوال رحم از آن خبر دهد
وآنچه از امتلاء رگ بزرگ بود دردی باشد با حرارت وضربان در ازاء پشت واگر دست بجایگاه درد میرسد علامت آن باشد
که ماده اندر عضلها ووترهاء بیرونست واگر نمیرسد علامت آن باشد که ماده اندر عضلها ووترهاء اندرونست **علاج** اما اگر سبب
مادهٔ خام باشد علاج وی پزانیدن ماده باشد بماء الاصول بروغن بید انجیر واستفراغ بقی وداروهای مسهل چون حب منتن
وحب سکبینج وایارهٔ فیقرا مرکب با شحم حنظل وتریاق اربعه را درین جایگاه خاصیتی خوبست ونخود سیاه هر شب تر کرده
وبامداد آب آن با وج وروغن گاو وانگبین خوردن سودمند بود خاصه اگر دو هفته پیوسته میخورند اگر وج را نیم کوفته کنند
وشبانگاه با نخود تر کنند وبامداد جوشی بدهند وبپالایند وانگبین وروغن گاو افکنند صواب باشد وطعام نخود آب وهلیون
خوردن سودمند بود وروغن فرفیون وروغن قسط وروغن سوسن وروغن سداب مالیدن سودمند بود ونخست پشت را
بکرباسی درشت بمالند پس روغن گرم کرده در وی مالند وضمادهای گرم که از مقل واشق واز جاوشیر وسکبینج و
جندبیدستر وفرفیون سازند وروغن حب الغار وروغن سداب سودمند بود وضماد خرزهره درد پشت کهن را سود دارد
واگر آسیب بادها بود ماء الاصول وروغن بید انجیر سودمند بود وحب نافع بود بدین صفت بگیرند حلبه وحب الرشاد وتخم
کرفس ونانخواه وزنجبیل از هر یک برابر سکبینج همسنگ جمله همه را بکوبند وبسرشند چنانکه رسم است وهر بامداد شربتی

دو درم میخورند و اگر سبب سوء المزاج سرد ساده بود مزاج را بدل باید کرد و سنجر بنا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
سخت نافع بود و اگر سبب رنج و ماندگی باشد آسایش باید جست و طعامهای سبک و لطیف خوردن و گرمابه و روغن شبت
و روغن بابونه بکار داشتن و اگر سبب بسیاری جماع یا ضعیفی لاغری کرده بود علاجها که در جایگاه یاد کرده آمده است
می باید کرد و اگر سبب امتلاء رگ بزرگ بود که در پشت است رگ باسلیق و رگ مابض باید زد و روغن گل مالیدن و طعام سبکتر
خوردن **باب دوم اندر بیرون آمدن مهرهٔ پشت از جای خویش و علاج آن** مهرهٔ پشت که از جای خویش برود باشد
که بیرون آید و بتازی آنرا حدبه گویند و باشد که باندرون شود آنرا انقعس گویند و باشد که بیکجانب رود آنرا التوا گویند و اسباب آن
در بیشتر حالها رطوبتی بود روان همچون رطوبتی که از آن فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ همچون رطوبتی که از آن تشنج بلغمی خیزد
یا بادی بود غلیظ که مهره را بگشاید یا آماسی بود از اندرون که مادهٔ آن غشاء اندرونی که آنرا صفاق گویند بکشد و مهره را
از جای ببرد و هر کودکی که مهرهای سینهٔ او گشاده شود و از جای برود دم زدن او ناطبیعی گردد از بهر آنکه اندامهای دم زدن او
از نهاد طبیعی شود و بقراط می گوید من اصابه حدبة من ربو او سعال قبل ان ینبت فانه یهلک هر کودکی را که سرفه و ضیق النفس باشد
و پس مهرهٔ سینهٔ او از جای برود و حدبه پدید آید پیش از آنکه بالغ شود هلاک گردد این از بهر آن بود که مادهٔ سرفه و ضیق
النفس انتقال کرده باشد و خراجی عظیم و مزمن تولد کرده و این خراج مزمن از بهر آن باشد که مادهٔ او بس غلیظ بود و اگر غلیظ
نبودی مهره را از جای نبردی و حدبه نکردی و سبب آنکه کودکان را مهره گشاده گردد و حدبه تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند
هنوز بوقت طعام دادن نارسیده و بدان سبب اخلاط ایشان غلیظ گردد و بسینه و پشت میل کند و مهره از جای ببرد و خداوند
حدبه را ساق باریک شود از بهر آنکه مهره از وی برود بعضی منفذها که غذا در وی گذرد و به اندامها فرو سوین آید تنگ تر شود و نصیب آن عضو
از غذا چندانک باید بدانجا نرسد و بسیار باشد که سبب تولد حدبه زخمی و آسیبی و سقطه باشد **علامتها** اما علامتهای مادهٔ غلیظ آنست
که تدبیرهای گذشته همه تری فزاینده کرده باشند و سحنه و نفس بران گواهی دهد و اگر روغنی در وی مالند آنرا نشف نکند یعنی
در نخورد و علامت آماس آنست که در وی خلنده باشد و تبها مختلف آید و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود این علت از پس پدید آید
علاج اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است نخست استفراغها باید کرد بداروهای مسهل چنانک
در علاج فالج یاد کرده آمده است و لعوقهای زداینده چون لعوق کرنب و لعوق اسقیل بکار داشتن و سکنگبین عنصلی سودمند بود
و علاجهای ربو و ضیق النفس درین باب سودمند بود و ضمادهای گرم و محلل مرکب با داروها که وترها و رباطها و مهرها را قوت دهد
بکار داشتن سود دارد اما داروهای محلل چون جاوشیر است و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک و داروهای قوت دهنده
چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ است و آنچه بدین ماند و داروهای دیگر هست که هم گرم و گدازنده و تحلیل کننده است و هم قوت دهنده
و آن چون جوز سرو است و برگ او و برگ درخت غار و اشنه و ابهل و قصب الذریره و راسن و منفعت ترکیبان داروهای با یکدیگر آنست

مهرهٔ پشت

که داروهای گرم

که داروهای گرم و محلل ماده را می گدازد و تحلیل میکند و داروهای قوت دهنده وترها و رباطها مهرها را قوت میدهد تا مهرها را بجای باز
می آرد و اگر نخست داروهای قوت دهنده بکار دارند بیم باشد که وترها و رباطها مهرها قوت یابند و ماده را دفع کنند و از دفع آنکه بی
تحلیل باشد در اندامهاء دیگر فالج و آماسها و آفتهای دیگر تولد کند اما هرگاه که نخست استفراغهای تمام کرده باشد بر داروهای
قوت دهنده اعتماد کردن روا بود اولیتر آن بود که از داروها داروی قوت دهنده و تحلیل کننده چون جوز سرو و آنچه بدین ماند
بکار می دارند تا منفعت تحلیل کردن و قوت دادن یافته شود و اگر اقاقیا و گلنار و مانند آن بکار خواهند داشت آنرا با جندبیدستر
و برگ خرزهره و وج و حب الغار و مانند آن ترکیب باید کرد و از روغنها روغن سداب و روغن فرفیون سودمند بود صفت
آن بگیرند و جندبیدستر و عاقرقرحا و شحم حنظل و فرفیون و انگزد از هر یک برابر همه بکوبند نرم و روغن سداب بگیرند یک رطل بغدادی
و ده درم ازین داروها کوفته در وی حل کنند و در آفتاب نهند یکهفته دیگر در آفتاب نهند چند کرت می پالایند و داروهای تازه
میکنند کمترین سه بار این تدبیر کنند پس بکار دارند صفت روغنی که رطوبتها و بادها را تحلیل کند بگیرند ابهل و شیح و جوز السرو
و برگ مورد و عاقرقرحا و مرزنگوش و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه را در آب بپزند و بپالایند و روغن سداب
بدین آب افکنند روغن چهار یک وزن آب باید و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر و فرفیون
و ابهل سوده در وی حل کنند صفت ضمادی نافع بگیرند راسن و وج و ابهل نیم کوفته کنند و او را در آب سرد بپزند ضماد کنند
صفت ضمادی دیگر بگیرند راسن و وج و ابهل و نیم کوفته کنند و در شراب بپزند تا مهرا شود و مقل در وی حل کنند و همه را
چون مرهمی سازند و بکار برند و آنرا که این علاجها اثر نکند داغ باید کرد و اگر سبب حدبه آماسی باشد و علاج وی علاج آماسهای
صلب است و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود علاج آن در جایگاهش گفته آید باب سیوم اندر یاد کردن اصول وجع المفاصل
و نقرس و عرق النسا که از گرمی تولد کند و معالجات آن سبب این دردها مادتهای فزونی بود که در پیوندها گرد آید و این علت را
علی العموم بتازی اوجاع مفاصل گویند اما آنچه در پیوندهاء انگشت آن پای بود آنرا نقرس گویند و آنچه در سرین و حقنه ران بود و اندکی
بران فرود آید آنرا وجع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از سرین بران فرود آید از سوی پس و تا شتالنگ و انگشت خردک فرود آید
آنرا عرق النسا گویند و نسا نام آن رگ است که از سرین تا شتالنگ و انگشت خرد فرود آمده است و از بهر آنکه ماده اندرین رگ
افتاده باشد درد اندر درازی آن می رود و عرق النسا از بهر آن گویند تا عامیان بدانند و آنچه در پیوندهای دست و زانو بود
وجع المفاصل گویند و سبب گرد آمدن مادتهای فزونی در پیوندها دو نوع است یکی سببهاست اصلی و دیگر عارضی اما سببهاء اصلی
سه چیز است یکی آنکه آفریدگار تبارک و تعالی جل جلاله پیوندها از بهر حرکتها آفریدست تا جانوران حرکتهای گوناگون توانند کرد و از بهر آنک
تا حرکتها آسان بود جایگاه پیوندها فراخست و در هر پیوندی رطوبتی نرم نهاده است تا حرکتها نرمی بود و تا استخوانها بهم سوده نشود
چنانک دندانها بر هم سوده میشود و تا سبب حرارتی که از حرکتها تولد کند و وترها و رباطها که پیوندها را نگاه می دارند خشک نگردند و حیوان از حرکت

باز نماند وبدین سبب است که هرگاه که مردم حرکت بسیار کند وازان رطوبت بیشتر تحلیل خرج افتد پوندها گرم شود ماندگی
پدید آید وسبب ماندگی این خرج رطوبت است وگرم شدن پوندها وطبیعت پوندها آنست که پوسته رطوبتی نخویشتن میکشد
وطبیعت را برین مسلط کرده آمد واین جهت نرم داشتن پوندها ونرداشتن وتر با وریاطها آماده می دارد همچنان که گردون کشان
وخراس بانان جایگاه گردش چوب گردون را ومیل خراس را بروغن چرب می کنند تا حرکت آن تیز می بود واز حرکت
گردش آن آتش نخیزد ودو مهره سایان هم بدین سبب مهرها وسنگها که می سایند بآب سایند تا از حرارت سودن وگردش
سازها آتش نجهد از بهر آنک این پیوندها از بهر حرکت ساخته شده اند وطبیعت حرکت آنست که ماده را در پوندها افکند بدو سبب
یکی انکه حرکت ماده را بجنباند وماده در جنبش آید میل بدانجانب کند که حرکت ازوی بلد آماده شد نه بینی که کشتی بانان کشتی را در
آبهای ساکن بمجراب رسانند وآنجنان باشد که آب را بمجراب بجنبانند تا کرانه کشتی در آب پدید آید تا بقوت کرانه آب کشتی را برود
از بهر انکه آب بسبب حرکت مجرا بکشتی کرانه نبوی کشتی کند یعنی میل کردن آب سبب دوم انکه از حرکت حرارتی تولد کند
وطبیعت حرارت کشیدن است رطوبت را بخویشتن نه بینی که حرارت سوختن پلیته چراغ روغن را چگونه بخویشتن می کشد
ومی سوزد واز فراخی جایگاه پوندها را قوت هاضمه نیست چنانکه دیگر اندامهاست بدین سبب هر خلطی فزونی که در پوندی افتد
در وی بماند وهضم نشود وهرچه در دیگر اندامها افتد اگر مددی بدو پیوندد قوت هاضمه آن عضو آنرا هضم کند وباشد که بعضی را دفع کند
وهیچ پیوندی از پوندها فضله را دفع نکند وسبب انکه در پوندها هیچ هضم نشود آنست که قوت هاضمه را یاری از حرارت ورطوبت نبود
وحرارت ورطوبت در گوشت بهتر است وگوشت از پوندها دورست وگوهر پوندها غضروفست واستخوان ووتر وریاط مزاج
این همه سردست وخشک بدین سبب هر فضله که در پوندی افتد در وی هضم نشود وسبب انکه پوند فضله را دفع نتواند کرد دو چیز
یکی آنک طبیعت او قبول ماده است ودیگر آنکه جای پوند فراخست هر فضله که در وی افتد آنجا بماند سببهای اصلی انیست
که یاد کرده آمد وسببهای عارضی هفت است یکی ریاضت ناکردن دوم ضعیف معده که طعامها را نتواند گوارید سیوم طعام
از پس طعام خوردن وچیزها ناموافق وبی ترتیب خوردن چهارم مستی متواتر پنجم شراب خوردن در ناشتا تا عصبها
وپیوندها بدان سبب ضعیف وبا آفت شود ششم از پس طعام خوردن در گرمابه شدن واز پس طعام جماع وریاضت کردن
هضم مادهٔ زکام ونزله که بالا فرود آید در پوندها افتد وبسیار باشد که سبب کرد آمدن خلطهای بد درتن ودر پوندها باز ایستادن
استفراغی بود که عادت بوده باشد چون قی واسهال وخون بواسیر وحیض وغیر آن وشیخ رئیس رحمة الله در کتاب
قانون می گوید یکی از سببهای این علت آنست که قولنج را علاج کنند بروجهی که قوت امعا قوی کردد وخلطهای فرومایه را
قبول نکند واز خویشتن بازدارد وباطراف پوندها افکند وبسیار باشد که خشمی عظیم پدید آید واندران خشم حرکتی ناهموار کرده
وحرارت خشم فزونیها که درتن بود بگدازد وبحرکت ناهموار در پوندها افتد ومن در شهر مرو مردی خردمند را دیدم که او را درد سرین

رنجه داشتی مرا حکایت کرد که روزی وضو میکردم تا نماز کنم کسی از خدمتکاران او چیزی تباه کرده بود او را از آن خشم آمد در ساعت
حرکتی کرد و دران حال این درد پدید آمد و برودی بماند اما سبب انکه طعامهای ناموافق و مستیهای متواتر و طعام از پس طعام
خوردن و بی ترتیب خوردن زیان دارد و این علت آنست که فزونیها ناگوارنده درتن گرد آید و برگها بگذرد و سبهای اصلی
که یاد کرده آمد بمفاصل شود و دردی بماند و سبب انکه مجامعت و ریاضت از پس طعام خوردن زیان دارد دانست که
در مجامعت پوندها را حرکت بسیار افتد و در ریاضت بیشتر افتد و پوندها بدان سبب گرم شود و فزونیها ناگوارنده که درتن
گرد آمده بود بخونشین کشد و درشود و سبب انکه از پس طعام درگرمابه رفتن زیان دارد دو چیز است یکی انکه درگرمابه همه برگها
و پوندها گرم و گشاده شود و اخلاط را بخونشین کشد و غذا را ناگوارنده را بدان سبب از معده و جگر برگها بگذرد و اندر پوندها ریخته شود
و دوم انکه مادتها را که درتن باشد درگرمابه گداخته شود و در رگها روان شود و از عضوی بعضوی ریخته می شود و در پوندها گرد
می آید و سبب انکه ریاضت ناکردن زیان دارد دانست که پوندها بحرکت ریاضت گرم شود و رطوبتها که در پوندها بود بحرکت
ریاضت تحلیل پذیرد پس هرگاه که مردم ریاضت نکند و رطوبتها درتن و پوندها بسیار گردد و بسبب دیر ماندن غلیظ شود
و دردها و آماسها و چیزها غریب چون گچ و سنگ و انگشت و مانند آن اندر پوندها پدید آید و هرگاه که خلطهای فزونی
درتن گرد آید پس استفراغ اتفاق افتد که یعنی یا باسهال یا بدراربول از قوت طبیعت یا بعلاج کردن و بول غلیظ آید
ممکن بود که این علت بدان دفع شود و اگر استفراغ اتفاق نیفتد از دو حال بیرون نبود یا خلطی فزونی در پوندها افتد
و این علت پدید آید یا در رگها بماند و عفن گردد و تبهای عفونی تولد کند یا گوشتی نرم را زبول گیرد و آماسی و خراجی کند چنانکه
در پنجولهای ران و نعل دست مادتها گرد آید و خراج کردد و ماده این علت بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بلغم آمیخته
و این بیشتر باشد و بعضی را بلغم خام بود و این عسر تر باشد و چیزها غریب که یاد کرده شد چون گچ و سنگ ازین تولد شد
و بعضی را مادهٔ سودائی بود و این کمتر باشد و تولد این مادتها بیشتری از فضله ثانی و ثالث باشد و این علت پیران و ناقهانرا
و کسانی را که بیماریها دراز کشیده باشد و علاج بعضی ناصواب رفته باشد بسیار افتد از بهر آنک قوت هضم این گروه ضعیف باشد
و بسیار بود که این علت را این پوندگاه سخت کردد و باشد که انگشتان بهم بچد و کوژ شود و گاهی درد صعب کردد
و گاهی ساکن تر شود و این حال خداوند مزاج گرم را بیشتر بود و بسیار بود که درمیان انگشتان و درمیان گاه و گوشت
فزونی پدید آید و این از مادهٔ خونی افتد و نقرس از جملهٔ بیرونیهاست که از پدران بمیراث در فرزندان پدید آید و بسیار باشد که
نقرس را داو جاع مفاصل را بداروهای قوت دهند و علاج کنند تا فضله را که بدو آید قبول نکند و از خویشتن باز دارد و آن
علاج سبب هلاک باشد از بهر انکه آن فضله که بمفاصل می آمدی باز کردد و با عضاء رئیسه شود و هلاک کرداند و این حال خداوند
نقرس صفرائی را بیشتر افتد خاصه که داروها سرد بسیار بکار دارند و داو جاع مفاصل بیشتری در فصل بهار پدید آید از بهر آنکه وقت

۷ خداوند ص

زیادت شدن و حرکت کردن اخلاط است و در فصل خزان نیز بسیار باشد از بهر سبب میوهاء بسیار خوردن و خلطهاء بد
اندر تن گرد آید و طعام نیک هضم نشود و بگرما نیز مسام همه تن و گذرهاء اخلاط فراخ شود و بسرماء شب تنگ و اخلاط از همه تن
بمفاصل فرود می آید و جمع میشود هرگاه که خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از علت نخستین خلاص یابند
و هرگاه که خداوند عرق النسا را اسهال افتد درد آن مدتی سهل گردد و بسیار باشد که در علت عرق النساء و درد سرین
استخوان ران از حقه ران بلغزد و بیرون آید و گفته اند هرگاه که خداوند درد سرین را سرخی بر ران پدید آید چند سه انگشت و
خارشی سخت در انجا تولد کند و درد سرین ساکن شود و سبزیها که بتازی بقول گویند آرزو کند روز بیست و پنجم هلاک شود و عرق النسا
و نقرس را اگرچه علاج صواب کنند و تن را از مادهٔ آن پاک گردانند باندک مایه خلطی که افزون شود معاودت کند و ماده
عرق النسا بیشتر اندر بندگاه کند و بعصب پهن که از پس ران است فرود آید و درد آن صعب باشد و داغ کردن سودمند بود
و از آن ایمن گرداند و در نقرس بعضی را از انگشتان پای آغاز کند خاصه از انگشت بزرگ که بتازی ابهام گویند و بعضی را
از پاشنه آغاز کند و بعضی را از کف پای و بعضی را از پهلوی پای و بعضی را همه پای درد خیزد و درد بران برآید و خداوند
نقرس را خریطه خایه را دراز شود و مردم خصی را نقرس نشود و واضح باشد که زنان را نقرس نباشد مگر زنی را که پیش از هنگام
حیض باز ایستد و غذاهای ناموافق و بی ترتیب خورد تا نقرس پدید آید از بهر آنک تن ایشان بحیض از ماده بد پاک میشود
و چون پیش از هنگام حیض باز ایستد هر اینه مادتهاء بد در تن بماند عجب نباشد که نقرس تولد کند و این معنی تمامتر در باب
یازدهم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است **علامتها** مقصود از طلب علامتهاء این علت آنست که بدانند
که ماده کدام خلط است و ترکیب آن و چندی و چگونگی آن معلوم کنند و این از رنگ جایگاه درد و رنگ آماس و از ضربان
و تمدد خلیدن و گرانی و سبکی و گرمی و سردی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از فصل سال و از تدبیرهاء گذشته
اما اگر بلمس گرم بود چنانکه دست بروی نهادن خوش آید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ بود با ضربان و تمدد
و گرانی بود و مزاج بیمار گرم و تر بود و از چیزهاء خنک بر نهادن آسایش یابد بباید دانست که ماده خونست و عمر بیمار و فصل سال
و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد و اگر بلمس سخت گران و سوزان بود و سرخی و گرانی و ضربان کمتر باشد و درد سخت تر
و سوزان تر بود و خلنده باشد و از چیزهاء خنک آسایش یابد و آماس بدان بزرگی نباشد بباید دانست که مادهٔ صفراست
و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر رنگ آماس همرنگ تن بود و بلمس گرم نباشد
و دردی ضربان و خلیدن بود لیکن گرانی بیشتر کند و مزاج بیمار سردتر باشد و از ضمادهای گرم و معتدل بآسایش یابد بباید دانست
که ماده بلغم است و عمر بیمار و فصل سال و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر آماس کوچک بود و درد اندک باشد
و رنگ آماس بسبزی یا بکبودی و یا بسیاهی زند و بلمس سرد باشد بباید دانست که مادهٔ علت سوداست و مزاج بیمار

و فصل سال

وفصل سال و عمر و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و اگر مادهٔ علت مرکب بود مثلا خونی بود یا صفرا یا بلغم آمیخته یا صفرا با بود یا سودا آمیخته علامتها نیز مرکب آمیخته باشد و شناختن آن بر طبیب ماهر آسان باشد و علامتی درست که از مادتها مرکب نشان دهد آنست که ضمادهای سرد نکسانست و کرم یکسان یعنی سرد با کرم نا آمیخته سود ندارد یا جنان باشد که گاهی سود مند بود و گاهی نه داین آن وقت باشد که یک مادہ بر دیگر غلبه کرده یا جنان باشد که گاهی چیزی کرم سود دارد و گاهی چیزی سرد داین مادتها آمیخته بیشتر کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان کرم بود و طعامهای سرد و تر و میوهای تر و قطاع و مانند این بسیار خورند و بر امتلا حرکت کنند و طعامی بی ترتیب خورند بسیار باشد که مادہ علت مادہ باشد تباه گشته همچو ریمی که بتازی مده گویند و علامت وی آنست که در دآن با خارش صعب و با سوزش بود و از چیزهای کرم و از جامه که بر و بوشیده بخت رنجور شود و از هوای خنک و داروهای خنک لذت و راحت یابد و بعضی را مادہ علت باد ناک بود و علامت وی آنست که درد از جای بجای میگردد و هیچ گرانی نبود و خداوند علت میوهای و طعامهای باد ناک خورده بود و بسیار باشد که مادہ این علت از گرمی و تیزی بدان اندازه بود که در استخوانها نگذرد و استخوانها را تباه کند و بگندد و این علت را بتازی ریح الشوکه گویند و فرق میان او جاع المفاصل و نقرس و میان ریح الشوکه آنست که اندر نقرس مادہ اندر گوشت و در فضای بندگاه بود و اندر ریح الشوکه اندر استخوان باشد **علاج** اگر علامتها خون ظاهر شود نخست رگ باید زد و از بهر بندهای دست رگ اکحل باید زد و از بهر بندهای پای رگ باسلیق باید زد و از جانب مخالف باید زد لیکن خلاف اندر محاذات باید نه اندر قطر و این جنان باشد که اگر درد اندر بندهای دست راست بود از دست چپ رگ زنند و اگر در بندهای دست چپ بود از دست راست رگ زنند و اگر در بندهای پای چپ بود رگ از دست راست زنند بخلاف اندر محاذات بود یعنی اندر برابر جایگاه درد و اگر بندهای هر دو پای بود یا هر دو دست باید که رگ از هر دو دست زنند و یکبار زنند و خون باندازهٔ قوت بیرون کنند و چون از رگ زدن برآساید دو سه روز بگذرد یا دو روز قی فرمایند کرد خاصه اگر درد اندر پای بود از بهر آنک اندر درد ما فرو شود قی سود مند تر بود از اسهال اما اگر قی کفایت نشود و از پس قی کردن داروی مسهل باید داد نخست نطولها و ضمادها را که دهشده بکار باید داشت و اگر مسهل دادن دفع نتواند کرد یا اندر دلیل اثر نجنگی مادہ پدید آید دفع باید کرد و بر جایگاه درد آب سرد و کرم می باید ریخت آنچه خوشتر آید و بران اقتصار کردن و نخست آب سرد بکار باید داشت و روزهای بحران نگه باید داشت تا مسهل از پس آن دهند و روزهای بحران روز چهارم و هفتم و یازدهم بود و روز بحران بهترین روز چهاردهم بود و در مسهل دادن مدافعت آن وقت توان کرد که حرکت مادہ سخت قوی نباشد و در دیقرار نبود و بباید دانست که ضماد کرم اندر آغاز علت و ضماد حذر هر دو زیان دارد از بهر آنکه ضماد کرم مادهٔ دیگر را بجای درد کشد و ضماد حذر کننده مادہ را اندر بندها باز دارد و آماس را صلب کرداند خاصه اما اگر مادہ غلیظ باشد و اگر مادہ رقیق باشد آنرا غلیظ کند و کار دراز کرد و آب کرم بسیار بکار داشتن بندها را و عصبها را

مالیخ

راست بود رگ از دست راست زنند و اگر در بندهای پای چپ بود

نرم تر و زبون تر کند و نخست نگه باید کرد تا ماده تمام در پیوندها ریخته شود و از حرکت فرو ایستاد یا نه اگر هنوز در حرکت باشد و بسیار بود
و حرکت او قوی باشد داروهای بازدارنده که سخت قوی باشد بکار نشاید داشت از بهر دو کار یکی آنکه ماده را از حرکت خویش باز دارد
و در زیادت شود از بهر آنکه رگها و پیوندها را نشاند دوم آنک ماده را بجانب اعضاء رئیسه باز گرداند و دران خطری بزرگ باشد
پس اگر این خطا کرده باشد و در زیادت کرود یا اعراض آنکه ماده با عضاء رئیسه میشود پدید آید زود بداروهای نرم کننده باز باید داشت
تا آنچه فرود آمدنی است از ماده فرود آید و آب گرم فاتزا اندرین حال سود مند خاصه اگر با بونه و بنفشه در وی پخته باشند و آنجا که
ماده اندک بود و حرکت او آهسته بود از داروها بازدارنده بس باک نباشد مگر در عرق النسا که داروها بازدارنده ماده را در قعر
پیوندها رتن افکند و آنجا باز دارد و صواب آن باشد که هر گاه که ماده بسیار باشد و هنوز در حرکت بود و حرکت او قوی باشد زود
باستفراغ مشغول باید شدن و اگر علامتهای صفرا غالب باشد بخست قی فرمایند پس هر گاه که اثر پختگی بینند استفراغ کنند
بمسهلی قوی و در علاج علت صفرائی میل بچیزهای سرد و تر باید و در علاج علت خونی میل بسردی باید کرد و تری کمتر ازان
باید کرد که در صفرای و اندر علتهای خونی و صفرائی سکنجبین سود مند بود لیکن درین علت سکنجبین بر شش موافق نبود
از بهر دو کار یکی آنکه ترشی سر که عصبها را ضعیف کند دوم آنکه قوت ترشی ماده را که آرامیده بود لطیف کند و بجنباند و ماده
علت پامیزد و اندر رگها بگذارند و بجایگاه درد آرد و سکنجبین بزوری که از تخمهای کرم کنند چون تخم کرفس و تخم بادیان و غیر ان
زیان دارد از بهر انکه ماده علت را بسوزاند و تری از وی نیست کند و باقی سنگ شود و مسهل ضعیف نیز در اول علت زیان دارد
از بهر انک اسهال چندان نکند که ماده علت بدان کم شود و ماده آرامیده را بجنباند و بجایگاه درد آرد اما در اوجاع مفاصل
و نقرس خونی نخست استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و افسنتین و شاهتره و خامندی و آلو سیاه و مویز و مانند این
باید کرد و ازین مطبوخ مبلغی تمام باید داد خانک استفراغی تمام کند زیرا که با این تب بود آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب سپستان
جوشانیده و صافی با اندکی فلسوس خیارچنبر باید داد یا لبلاب یا نفشه خشک و شکر و اگر حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد
اندر صد درم جلاب تر کنند یکشب و یکروز بس بمالند و بپالایند و ده درم اسپغول با وی بیامیزند و بدهند روا باشد و از پس انکه
تب زایل شود آب عنب الثعلب و کاسنی با آب بادیان و آب کرفس بیامیزند و یکمثقال ایاره فیقرا با وی ترکیب کنند
یکشبانروز بیالایند و بدهند و آنرا که مزاج بسلامت بود استفراغ بمطبوخ سورنجان و لوز و حب ریحان باید کرد و از پس
داروی مسهل داروها که ادرار بول کند سخت نافع بود از بهر انکه ماده این علت فضله هضم ثانی و ثالث بود هضم ثانی
در جگر بود و هضم ثالث در رگها و ادرار بول نه باک و بسیار کس باشند که از داروی مسهل خوردن و حقنه کردن منفعت نیابند
علت ایشان بدبا ادرار بول برخیزد و بسیار کسان باشند که از ایشان نه اسهال بسیار شاید نه ادرار بسیار از بهر انک
تری از تن ایشان با سهال و ادرار خرج افتد و خون ایشان کرد شود بسوزد و در علتهای دیگر افتد و این مردمان تخم ضعیف باشند

این دقایق نگاه باید داشت و در مادهٔ علت صفرائی بود نخست قی فرمایند پس استفراغ بمطبوخ هلیله و خرما رهندی و عناب
و آلو سیاه و شاهتره و تخم کشوث کردن و ارآنرا بصبر و سقمونیا قوت دادن صفت جی که خداوند تقرس خونی و صفرائی را
سودمند بود بگیرند صبر و هلیلهٔ زرد از هریک یکدرم و نیم تربد و سورنجان از هریک یکدرم شحم حنظل چهاردانک سقمونیا دانگی و نیم
زعفران دانگی شربه سه درم و اگر طبیعت ضعیف باشد استفراغ بگوارش صفرا حلی کنند صفت آن بگیرند آبی معتدل آنجا
درخوردکی و بزرگی بیخ عدد هریک را دو نیم راست کنند و تخم آن بیرون کنند و یک وقیه سقمونیا بجای تخم آن در میان آن نهند
و آبی را هم باز نهند و خمیر دروی بوشند و اندر تنوری معتدل نهند تا خمیر سرخ شود و بنهند تا سرد گردد و خمیر ازوی باز کنند
و آنرا در هاون سنگین بکوبند و بانگبین مصفی بسرشند شربه چندانک صواب بینند و در هر شربه دانگی سقمونیا پس نباید که باشد
و اگر مادهٔ علت مرکب بود از صفرا و بلغم استفراغ بجب سورنجان کنند صفت آن بگیرند صبر یکدرم سورنجان چهاردانک
هلیلهٔ زرد چهاردانک سقمونیا دانگی کل سرخ و مصطکی از هریک دانگی جمله یک شربه بود و اگر بعوض صبر اباره فیقرا کنند صواب باشد
صفت جی دیگر بگیرند هلیلهٔ زرد و تربد از هریک یکجزو و مقل نیم جزو و شحم حنظل و سقمونیا از هریک ثلث جزوی کشیرا
عشر جزوی شربه سه درم صفت جی دیگر بگیرند هلیلهٔ زرد یکدرم صبر چهاردانک ماهی زهره و بلوزندان از هریک دو دانک
سقمونیا دانگی این جمله یکشربه بود صفت مطبوخ سورنجان بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر بیست درم بنفشه خشک و کل سرخ
از هریک پنجدرم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیم کوفته دو درم بود نه ترشاخی چند و اگر بود نه نبود یکدرم مصطکی در افکنند و در رطل
آب بپزند بر طل بغدادی و بپالایند شربه مقدار دو بهر از یک رطل باد و وقیه شکر سوده و ضمادها ازین نوع بکار برند صفت
ضمادی نافع بگیرند حضض و صبر و صندل و سپیاف مامیثا و زعفران از هریک دو درم طین ارمنی یکدرم مریک درم
کرنب سوخته چهاردرم همه را بآب عنب الثعلب و آب کسنی بسایند بکار برند صفت ضمادی دیگر بگیرند اسفیداج
سرب و آنرا بشیر تازه بسایند و طلی کنند در دراننشاند و کوک را بکوبند و ضماد کنند و جوز کرم حمی شود برمیدارند و دیگر می
نهند و سبزی که بر سر آب استاده باشد بر نهادن سودمند بود و کشنیز تر و آب او و اسپغول و سرکه سودا و زعفران و افیون
برابر بشیر کا و بسایند پس با موم روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند و طلی کنند در دراننشاند صفت ضمادی که
آماس را تحلیل کند و حرارتی نه انگیزد لوپا و بیزند و بکوبند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر قابض که باول علت
بکار برند بگیرند اقاقیا و حضض و صندل سرخ و صبر و بوس درینی و سپیاف مامیثا و کل ارمنی برابر همه را بآب
عنب الثعلب بسایند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر مجرب عدس مقشر بکوبند و اندکی کافور باوی بسایند و بآب
کشنیز تر بسرشند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند نار بوست و در شراب قابض بپزند پس سماق را آرد جو
وحی العالم بگیرند و همه با هم بسایند و بسرشند و طلی کنند و این ضمادها در تابستان سرد کرده بکار دارند و در زمستان نیم گرم

صفت ضمادی که بآخر تر بکار برند بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند و یک زرده خایه خام و قدری در وی سرکه و قدری
آرد جو با آن بیامیزند و روغن گل بر چکانند و همه را بسرشند و طلی کنند نافع بود باب چهارم اندر وجع المفاصل و نقرس که از
سردی بود و علاج آن اگر درین علت علامتهای بلغم و خلط خام پدید آید نخست آنرا باید پزانید و طریق پزانیدن آن باشد
که هر بامداد کلنکبین عسلی دهند با آب بادیان تر کر با آبی که در وی زیره کر تخم بادیان جوشانیده باشند و طعام نخود آب دهند
و اگر پس از چهار روز اندر دلیل اثر پختگی پدید نیاید روزی چند ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبع را با یاره فیقرا و تربد بجنبانند
و بگیرند ایاره فیقرا یکمثقال تربد یک مثقال هر دو را با کبر بسرشند و بدهند سه روز دیگر ماء الاصول دهند روز چهارم کلنکبین دهند
بی ماء الاصول و دیگر روز استفراغ کنند بحب سورنجان یا بحب منتن یا بحب شیطرج و پس ازان باقی مانده را بچیزهای ادرار کننده
و بماء الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان بود و از قی کردن مانعی نباشد نخست از همه تدبیر قی کردن مشغول شوند و اگر بمسهل
حاجت آید پس ازان مسهل دهند بدان ترتیب که یاد کرده آمد و اگر ماده علت مرکب بود و لختی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتری
چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از داروها که اسهال صفرا کند خالی نباید که باشد از بهر آنک اگرچه استفراغ
بلغم در حال راحتی دهد زود باشد که دیگر باره بلغم جمع شود و بقوت صفرا در تن پراکنده شود و بجایگاه درد باز آید و بباید دانست که
از جمله داروها که درین علت بکار دارند سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیکوست و آن آنست که داروهای دیگر منفذهای ماده را بگشاید
و فراخ کند تا ماده علت برو بگذرد و دفع شود و لیکن همچنان گشاده بماند و هر فضله که در تن باشد دیگر باره بران منفذ فرود آید و
سورنجان پس از استفراغ منفذها را قوت دهد و فراز هم تر آرد و خلط فزونی را و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لیکن
یا اثر خاصیت در وی دو مضرتست یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنک عضلهای پیوندها را صلب کند و بدین سبب مصلحت آنست
که او را با زیره و زنجبیل و بلبل بیامیزند تا مضرت او آن سده باز دارند و بصبر و سقمونیا قوت اسهال او زیادت کند تا خلط رقیق را بیشتر
دفع کند و خود زودتر دفع شود و از پس استفراغ داروها نرم کننده و تحلیل کننده و چون پیه بط و پیه مرغ بر عضلهای طلی کنند
و بعضی طبیبان گوهر سورنجان بکار نبرند لیکن نبات او را با زیره و مانند آن ببرند و استفراغ بطبیخ آن کنند صفت
حبی مسهل بگیرند سورنجان و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یک یکدرم صبر دو درم و نیم حب کنند و با طبیخ شب بدهند در حال آسان
صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان یکدرم بوزیدان یکدرم ماهی زهره دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبیل نیم درم شکر همسنگی همه
این جمله یکشربه بود صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان و بوزیدان از هر یک سه درم ماهی زهره یکدرم تربد چهار درم فوه
رنگرزان دو درم تخم کرفس و انیسون و پوست حنظل از هر یک دو درم همه را در یک رطل و نیم آب بپزند تا به نیم رطل باز آید و بپالایند
این یکشربه قوی باشد صفت حبی قوی بگیرند تربد یکدرم شحم حنظل دانگی و نیم و عصاره قثاء الحمار دانگ و نیم قنطوریون باریک
دو دانگ فرفیون دانگی سورنجان دو دانگ بوزیدان دو دانگ ماهی زهره دانگ و نیم مقل دو دانگ این همه یکشربه بود صفت

حبی دیگر سورنجان

حبی دیگر سورنجان بزرگ بگیرند صبر نیم درم صبر نیم درم سقمونیا دانگی چنانکه رسم است شربه سازند صفت حب سورنجان بزرگ
بگیرند ایاره فیقرا سه درم غاریقون پنجدرم سورنجان چهار درم شیطرج دو درم شحم حنظل دو درم و نیم شاهتره و ماهی زهره و بوزیدان
و ملح نفطی و مقل از هر یک سه درم هزار اسفند یکدرم عاقرقرحا و اشق و جاوشیر و سکبینج از هر یک یکدرم حب کنند بآب سداب شربه از سه درم
تا چهار درم صفت حبی قوی بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و شیطرج اندر معالجات فالج یاد کرده آمده است صفت حبی که خداوند علت
مرکب را که از صفرا و بلغم بود سودمند بود بگیرند ایاره فیقرا شش درم سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک سه درم هلیله زرد
هفت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم بآب کندنا حب کنند شربه سه درم صفت مطبوخ سورنجان که خداوند صفرا
و بلغم را سودمند بود بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد و بسفایج و شاهتره از هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کسنی و تخم بادیان
و تخم کرفس از هر یک یکدرم گلسرخ سه درم همه را در یک من و نیم آب بپزند تا بهفتاد درم باز آید و بپالایند و بدهند صفت مطبوخی دیگر
بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل درم در پانزده رطل بپزند تا رطل باز آید و بپالایند و هر روز نیم رطل میدهند و پاره ترمس خداوند
این علت را سخت نافع بود در فصل بهار چند روز پیوسته میدهد کمترین یکهفته پیوندها را قوت دهد و ماده را بعرق یا درار البول بیرون
آرد و دردهای عسر را ببرد و چنین ابن اسحق می گوید خداوندان دردهای عسر را بگیرند ابهل خشک ربع یک گیاه و در آب کنند
چندانک آب بر سر او بایستد و بجوشانند تا آب سیاه گردد و بپالایند و مقدار نیم رطل یا سه وقیه روغن شیره بدهند و طعام از پس او
غوره با فرمایند صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و انیسون و نانخواه و سورنجان و بوزیدان
و ماهی زهره و پوست حنظل و شیطرج و قنطوریون از هر یک پنجدرم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند شربه ده درم
با یکمثقال روغن بیدانجیر صفت زامهران که سستی عصبها و اوجاع مفاصل را سودمند بود بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و تودری
سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم کرفس و تخم بادیان و افسنتین رومی کر عصاره او و وج و قسط و زراوند گرد
و تخم خشخاش و مرزنگوش و تخم شبت و خیربوا و اکلیل الملک و گلسرخ و خولنجان و بزر البنج الابیض از هر یک برابر همه بکوبند و به بیزند
و با انگبین مصفی بسرشند شربه دو درم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین علت داروئی آزموده است که خلاف نکند و از استخوان مردم است
سوخته و جهودان در قدیم این علاج کرده اند و نقرس و اوجاع مفاصل بدین زایل شده است لیکن این داروئی است بوقت
ضرورت و دردهای صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ گرداند و از سیلان و فرود آمدن به پیوندها باز دارد
بدین سبب است که پس از استفراغها باید داد تا خلط فزونی را در پیوندها باز ندارد و محمد ذکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید
لیکن استخوان مردم شرحا نمی کند می گوید آنچه من درین باب آزموده ام سورنجان است و شکر طبرزد از هر یک سه درم از پس
استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و همچنین اگر هر بامداد سه درم کشنیز خشک کوفته با سه درم شکر سفوف کنند نافع بود
و همچنین تخم خشخاش سپید کوفته سه درم با سه درم شکر سودمند بود صفت سفوفی دیگر بگیرند بلوط در سرکه آغشته و خشک گردانیده

وعدس پوست کنده و کشنیز خشک و سورنجان برابر بکوبند و به بیزند شربة سه درم با سه درم شکر بکار برند صفت ضمادها بگیرند
حضض و اشق برابر و در شراب کهن حل کنند و روغن زیت برافکنند و بیامیزند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که خلط
غلیظ را نرم کند بگیرند دانه بید انجیر پاک کرده سوده سه وقیه روغن گاو و انگبین از هر یک یک وقیه بیامیزند و بسرشند تا چون مرهمی شود
و بعضی مردمان یک وقیه سرکه با این بیامیزند صفت ضمادی دیگر بگیرند فرفیون و با روغن سوسن بسایند تا چون غالیه شود
و بکار برند دیگر بگیرند حلبه چندانک خواهند و در دیگی سنگین یا سفالین بپزند با سرکه و آب بهم آمیخته تا مهرا شود پس انگبین برافکنند
و بسایند همچون غالیه و طلای کنند و دو روز بگذارند و هرگاه که خشک می شود بروغن گل چرب میکنند همانان که اینجا روغن
سوسن و مانند آن فراخورتر بود و دیگر بگیرند کنجد و تخم کتان و حلبه همه را بکوبند و با دنبه کوفته بسرشند و بکار برند نافع بود
صفت ضمادی دیگر که بجای شربة استخوان سوخته و مانند آن باشد بگیرند ابهل و جوز سرو و استخوان سوخته از هر یک
یکجزو شب یمانی و زاج از هر یک سدس یکجزو همه را بکوبند نرم و بریشم ماهی بسرشند و بر جایگاه درد نهند و از پس استفراغ
بکار دارند چنانکه در استخوان سوخته و دیگر شربتها یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشاندن نافع بود صفت
آن نخست بباید دانست که کفتار را بتازی ضبع گویند و کفتار ماده را ضبعه و لنگ را بتازی اعرج گویند و ماده را عرجا
و این کفتار که اندرین مطبوخ بکار آید پیر باید و ماده که آنرا ضبعة العرجا گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او
برین ترتیب سازند بگیرند کفتاری پیر و او را بکشند و اندر مرجلی آب بسیار بجوشانند نیک پس این کفتار را درین
مرجل نهند درست پوست باز ناکرده و شکم ناشکافته و شبت و نمک درافکنند و بپزند تا مهرا شود و آن آب را ببالایند
و در آبزن کنند تا فاتر شود چنانکه در وی توان داشت پس بیمار را سه روز در وی می نشانند هر روز دو بار بامداد و شبانگاه
هر بار دو ساعت در وی صبر کنند و چون از آب بیرون آید او را با آب گرم بشویند و بپوشند و هوای سرد از وی باز دارند
اگر مثلا این علاج باول ماه کرده باشند اندر میان ماه دیگر بار این طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار برند
و اگر کفتار بدست نیاید و روباه یا گوشت خر وحشی بجای آن بود و خداوندان نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را شراب
نشاید خورد تا علت پاک زایل نشود و تا چهار فصل سال بر ایشان نگذرد هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند و مزاجهای
ایشان بران راست ایستاده باشند بتدریج از آن باز باید استاد و داروهای مدر بکار بردن باب پنجم اندر درد سرین
و علاج آن سببهای علت عرق النسا و درد سرین همانست که در باب گذشته یاد کرده آمده است و علاجها نیز یکسانست
لیکن از بهر آنک این پیوندها مغاک تر است و در میان گوشت بسیار است و مادهٔ علت از اندرون بود ترتیب علاج این هر دو
در بابی جداگانه یاد کرده آمده است و علامتها نیز همانست که در باب گذشته گفته شده است اما علامت خاصه که بعرق النسا
مخصوص است آنست که اندر خداوند این علت رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و از سببهای خاصه

درد سرین

دردسرین یکی آنست که خداوند علت بر زمین سخت سرد بسیار گشته باشد و سواری بسیار کرده و گاه باشد که در رحم کهن گردد
و بدردسرین باز گردد **علاج** اگر علامتهای خونی ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد از جانب محاذی چنانکه در باب گذشته
یاد کرده آمده است پس رگ پای زدن و تا نخست از دست رگ باسلیق نزنند رگ بای نباید زد اولیتر آن باشد که دو روز
روزه دارد پس رگ بای بزند و نگاه باید کرد اگر درد در جانب وحشی فرومی آید از رگهای بای عرق النسا باید زد و اگر بجانب
انسی فرود می آید رگ صافن باید زد و این هر دو رگ شاخها عرق النسا باید پس ازان رگ پشت بای که میان خنصر و بنصر است
باید زد و بعضی طبیبان گفته اند این رگ زدن در علت عرق النسا سود مندتر از عرق النساست همچنانکه رگ اسلیم زدن اندر
علتها جگر و سبرز سود مندتر از رگ باسلیق است و اگر از پس این رگ زدن باسلیق زنند صواب بود جالینوس میگوید رگ صافن
و مابض زدن سود مندتر از عرق اندر است و مابض سود مندتر از صافن بود از بهر انکه مادهٔ این علت از اندرون تر است
داروهای رادع و ماده را از قعر پوندها باز دارد و جون ماده اندر پوندها باز دارد و جون ماده اندر پوندها بماند و بسیار گردد پیم بود
که استخوانهای پوندرا از هم بلغزاند و اگر درد خیزد چیزی نرم کننده را بکار باید داشت و اندر خانه میانین گرمابه نشستن اندر آبرن
معتدل نشستن و روغن شیره تازه نیم گرم و روغن بنفشه و مانند این مالیدن سود مند بود و درد را بنشاند و بباید دانست که علاج
این علت اندر زمستان و شهرهای سرد عسر تر باشد خاصه اگر خداوند علت فربه باشد و ماده بلغم خام بود و علت بجانب جنبود
اما اگر علتها بلغم ظاهر نبود قی باید کرد پس اگر حاجت آید اسهال کردن بحب منتن و حب سقیطرح و مانند آن و خفته تبرکه در دوی
قنطوریون باریک و شحم حنظل و بوره و بنفشه و آبگامه و مانند این بود سود مند بود و اگر خفته فرماید سورنجان و بوزیدان و مازریون
و ماهی زهره با عاقرقرحا درافزایند و نخست خفتها نرم تر کنند و پس تیز تر و گاه باشد که در علت بلغمی برکها بای زدن حاجت باشد
واز پس قی کردن و داروی مسهل خوردن داروها ادرار کننده باید داد **صفت** داروی ادرار کننده بگیرند کمادریوس
و جنطیانا از هریک دو وقیه زراوند کرد دو وقیه تخم سداب یک رطل بکوبند و بپزند شربه سه درم باسه درم شکر سفوف کنند
واز پیرون نطولها و ضمادها تحلیل کننده بکار داشتن و مجمه آتش برنهادن و در آب معدن کوکردن شستن و ضمادهای ریش کننده
برنهادن تا ماده ازوی بپالاید سخت سود مند بود و بسیار باشد که مجمه برنهادن خون بسیار پیرون کردن سود مند بود و
ماده را از قعر پوندها برکشد و خداوند درد سرین را داغ کردن سخت صواب بود و داغ آن دایره باشد که کرد مهره حقه را اندر
کشند چنانکه صفت ضمادها اما نخست ضمادهای نرم باید نهاد بدین صفت بگیرند کنب تبطی بخته و بکوبند با زرده خایه و اندکی
زعفران بسرشند و بکار برند نیم گرم **صفت** ضمادی دیگر بگیرند بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حلبه از هریک بیست درم
مقل و اشق و جاوشیر از هریک دو درم بسه کرده بزدیه مزع و مغز ساق کاو و انگبین و روغن کاو از هریک ده درم موم
پنج پاره درم سرکه سی درم روغن چندانکه کفایت بود داروها خشک را بکوبند و بسرکه تر کنند و صمغها را حل کنند و موم را با پیه و روغن بگدازند

وهمه را بسرشند چنانکه رسم است و هرگاه که این ضماد بردارند بآب گرم یا بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر و بیخ کرفس بشویند
و اگر این بابونه و داروهای دیگر بسرکه بپزند و طلی کنند نافع بود صفت ضمادی ریش کننده بگیرند خردل و همسنگ آن سرگین کبوتر
و بکوبند نرم و طبیخ انجیر کرشیرهٔ انجیر بسرشند و ضماد کنند تا ریش گردد و صدید بپالاید چند روز بگذارند تا ماده پاک شود صفت ضمادی که
ماده را بظاهر کشد و تحلیل کند بگیرند تخم سداب دشتی و حب الغار و انجدان و نطرون و شیح ارمنی و قردمانا و شحم حنظل و نانخواه از هر یک
چهار مثقال سداب تر بیخ استار زفت رومی بیخ استار موم بیخ استار اشق بیخ استار بارزد شش مثقال جاوشیر و کوکرد
از هر یک چهار مثقال مرهم سازند چنانکه رسم است و سرگین بز با سرکه تیز بسایند و طلی کنند سخت سودمند بود صفت ضمادی دیگر بگیرند
زفت و کوکرد راستار است کوکرد را بسایند نرم و با زفت بسرشند و طلی کنند بر جایگاه درد کاغذی بروی نهند و بگذارند
تا خود بیفتد و خردل و نفسا بهم بکوبند و طلی کنند و مویزج و زرارنج ریش کننده اند و نفسا با موم و روغن سداب سرشته ماده را
بظاهر کننده و ریش کننده است ابن فراسیون می گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آن بود که دو روز پیاپی حقنه کنند پس رگ زنند
و قسطا ابن لوقا می گوید میگیرند عصارهٔ قثاء الحمار دو جزو روغن زیت کهن یکجزو بجوشانند تا بروغن باز آید و هر کجا دردی و بادی
عسر در افتاده باشد طلی کنند آماس گیرد پس نیک شود و محمد ذکریا میگوید اگر قثاء الحمار نیابند شحم حنظل بدل آن باشد و بسیار باشد
که خداوند عرق النسا و درد سرین را اسهال خون و سحج افتد و سودمند بود علت بدان زایل گردد و بدین سبب داروها که
اسهال خون آرد و سحج کند سودمند بود چون طبیخ قثاء الحمار و طبیخ حنظل و زهرهٔ گاو و عاقرقرحا و قنطوریون صرف و شیطرج
و طبیخ ماهی شور لیکن اگر ضرورت باشد بدین نوع داروها حاجت آید پس از قی کردن و مسهل دادن و حقنه کردن و پس از دیگر
علاجها شاید و اگر جاهلی پیش ازین علاجها آن علاج کند زیان دارد و طریق همه علاجها بسته گردد صفت حقنه سحج کننده
بگیرند حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج و فوه همه را بپزند و بپالایند و بدان حقنه کنند و ثفل آن ضماد کنند
بر جایگاه درد سودمند بود صفت شیافی که خداوند ورد سرین و درد پشت را سودمند باشد بگیرند سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق
و زنجبیل و عنزروت و سورنجان و شقاقل و شحم حنظل هندی و جند بیدستر و زرنباد و قسط و ماهی زهره و برگ سداب
و انیسون و تخم بادیان و بوره و فانید برابر و بعضی طبیبان میعه و سکنجبین زیادت کند و ایارج هرمس درین باب سودمند باشد
بران ترتیب که در باب گذشته یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سودمند بود و آنرا که هیچ علاج
سودمند نبود بضرورت نفط سپید دهند از درمی تا مثقال سه روز با شراب ریحانی باب ششم اندر یاد کردن دوالی
و داء الفیل و علاج آن دوالی علتی است که رگهای ساق سطبر شود و چون گره گره بران رگها پدید آید و این علت بیشتر پیکان را
و حمالان را بود و پیاده روان را افتد و کسانی را که در پیش ملوک بر پای باشند نیز افتد و مادهٔ این علت یا خونی بلغمی باشد
یا خون غلیظ یا سودای طبیعی آمیخته در حمل خونی درست و بی عفونت بود و الا رگها بسوختگی و ریش کسی و بسیار که این علت

حلتیت

از پس بیماریهای حاده

از پس بیماریهای حاده و از پس بیماریهای سبز افتد از بهر آنکه ماده بیماری انتقال کند و بدین رگها فرود آید خاصه کسانی را که مستعد این علت
باشند ازین طبقه که یاد کرده آمد و بعضی دستکاران این علت را علاج بدستکاری کنند و آن رگ را ببرند و ساقها بدان سبب
ضعیف و لاغر شوند از بهر آنک غذا نیابند و این علت چون محکم شد علاج دشواری پذیرد و بعضی را ماده علت بسبب گرمی مزاج
یا بسبب حرارتی عارضی در رگهای عفونت پذیرد و ریش گردد و علت داء الفیل علتی است که پای مردم سطبر شود هم بسبب فراخ شدن
رگها و فرو آمدن ماده بسببی از سببهای دوالی یا نقرس و ماده این همچون بلغمی و سودائی بود و بدین سبب است که این ماده
غذا گردد و ساق و قدم جمله را سطبر گرداند چنانکه بپای پیل ماند و داء الفیل بدین سبب گویند و نخست این علت پدید آید پای سرخ بود
پس رنگ بگرداند و تیره گردد **علامتها** علامت ماده بلغمی اندر علت داء الفیل آنست که رنگ پای تیره باشد و بسبزی و کبودی
و سیاهی گراید درشت گردد و طرقیدن گیرد و باشد که ریش گردد **علاج** داء الفیل تا سرخ باشد علاج او آسان تر باشد
و هرگاه که رنگ بگرداند و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاج آن قی کردن متواتر باشد بداروهای قوی که بلغم غلیظ را و سودا را
از جای برکند و اگر برگ زدن حاجت آید رگ باسلیق صواب باشد و آسایش جستن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن
و آنرا که ضرورت برباید خاست و بباید رفتن عضلها را بعصابهای پیچد از قدم تا بن ران و آغاز پیچیدن از قدم و از شتالنگ کنند
و گام آهسته نهند و هر هفته شربتی ایاره فیقرا و حجره ارمنی با وی ترکیب کرده بخورند و پیوسته ماء الجبن که آنرا بسکنگبین افتیمونی کرده باشد
و افتیمون و اندکی نمک نفطی با وی میخورند و هرگاه که برباید خاست و بباید رفت نخست داروهای قابض بر قدم و ساق طلی کنند
پس عصابها بر پیچند و از پس آنکه بسیار بار قی کرده باشد و داروها خورده و تن پاک کرده خاکستر کرنب بروغن زیت که آنرا زیت
الانفاق گویند بیامیزند و ثمرة الطرفا و سرگین بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم چرچر کوفته و بیخته با آن بسرشند و طلی کنند و ترمس پخته
طلی کردن و در طبیخ آن نشستن و نطول کردن سخت سودمند بود و بسیار باشد که ورمها بر ساقها پدید آید و پای همچون پای
خداوند داء الفیل باشد و طبیب را با خداوند علت گمان افتد که علت داء الفیل است نیک تامل باید کرد و سلعه را علاج با آهن کنند
چنانکه گفته آید و علاج دوالی آنچه به شربت و تدبیر تعلق دارد همچنین است نخست تن را پاک باید کرد و عادت رفتن رها کند
پس رگها بباید گشاد و خون بداروهای بیرون کردن و بعضی را پوست بشکافند و آن رگ را که سطبر شده باشد از دراز بشکافند
و ماده غلیظ که در وی باشد بیرون کنند و بعضی را رگها چندانکه بیرون توان کشند و ببرند این را بتازی سل خوانند و این سل چنان باید که
رگ را بجملگی ببرند و الا زود معاودت کردن صواب تر از سل بود و تا تن را پاک نکند و از خلطهای بد آنچه صواب باشد علاج دستکاری
نشاید کرد از بهر آنک جراحت درست نشود و پیوسته ماده بدو فرو می پالاید و ریش تازه می گردد **باب هفتم اندر بثرها**
که ایشان را بطم گویند این بثرهاست که بر ساق پای پدید آید و شکل آن همچون ثمرة الطرفا و حبة الخضرا بزرگ و درخت حبة الخضرا را
البطم گویند بدین سبب این بثرها را طبیبان البطم نام کرده اند از بهر آنک ماده آن ماده دوالی است **علاج** از بهر آنک ماده این علت

معاودت کند و داع

ماده دوالی است علاج آن همچون علاج باید کردن و همچون علاج ریشهای سودائی بود چنانکه اندر کتاب هفتم گفته آید
باب هشتم اندر درد پاشنه و معالجات آن اسباب درد پاشنه دو نوع باشد یکی آنکه زخمی و آسیبی رسد یا موزه آنرا بفشارد
دوم آنکه ماده از بالا بزیر فرود آید اما علاج آنکه سبب زخمی و آسیبی باشد مامیثا و گل ارمنی هریک جداگانه حل میکنند بآب و طلی میکنند
و آنرا که سبب فشاردن موزه بود آب سرد بسیار برو می ریزند و مامیثا و گل ارمنی طلی میکنند و آنرا که سبب فرود آمدن
ماده بود قی فرمایند و پیوسته بروغن گل می مالند نافع بود باب نهم اندر درد ناخنها و کوفته شدن و علاج آن
برگ موردتر و برگ سروتر کوفته ضمادی نافع است و انار تمام نارسیده اندر شراب ریخته نافع بود و اگر کوفتگی قوی بود
و زیره و نمک و مغز جوز کوفته بآن بیامیزند و جوز السرو و ابهل کوفته نافع بود و پیه مرغ و پیه بط با پیه گرده بز با سرگین بز کوفته و سرشته
گر سرگین گاو ضمادی نافع بود و اگر بود و خون در وی مرده آرد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند و تخم کتان کوفته با پیه بز
نافع بود باب دهم اندر دمیده شدن ناخنها و خارش که در وی پدید آید پیوسته بآب دریا می باید شست یا بطبیخ عدس و طبیخ کرسنه
و ضمادها بر نهادن از سبوس و انجیر پخته و زفت رومی هریک جدا کوفته بهم سرشته نافع بود کتاب هفتم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی
اندرین کتاب حال بیماریها و آفتها که ممکن است که همه اندامها را افتد از سر تا پای چون آماسها و ریشها و جراحتها و کوفتگی
و شکستگی و از جای بیرون آمدن اعضا و سوختن بآتش گرم و روغن و آنچه بدین ماند و اندامها را داغ نهادن گفته شود
بشرحی تمام و اسباب و علامات و معالجات هریک و این کتاب هفت گفتار است گفتار نخستین اندر بیان کردن انواع
آماسهاء بثرها و این گفتار سه جزو است جزو اول اندر شناختن انواع آماسها و قانون علاج هریک و این جزو نه بابست
باب اول اندر یاد کردن انواع آماسها و بثرهاء گرم باب دوم اندر بیان کردن آماس فلغمونی باب سیوم
اندر یاد کردن حمره باب چهارم اندر یاد کردن ماشری باب پنجم اندر یاد کردن طاعون باب ششم اندر غددها
که در بیغولهای ران افتد و نه از طاعون بود باب هفتم اندر خراج باب هشتم اندر ورمها باب نهم اندر شری
جزو دوم اندر شناختن انواع بثرهاء گرم و این جزو چهار باب است باب اول اندر یاد کردن جمره باب دوم اندر یاد کردن
نار فارسی باب سیوم اندر یاد کردن نمله باب چهارم اندر کاورسه جزو سیوم اندر شناختن انواع بثرها و ریشهای
دیگر که در سطح تن بر آید و این جزو پنج بابست باب اول اندر یاد کردن سعفه و شیرینه باب دوم اندر خشک ریشه که بتازی
الحصف گویند باب سیوم اندر بنات اللیل باب چهارم اندر یاد کردن جرب باب پنجم اندر قوبا که بپارسی بریون گویند
جزو اول اندر شناختن انواع آماسها از هر جنس و قانون علاج هریک و این جزو نه بابست باب اول اندر یاد کردن
انواع آماسهاء گرم و بثرهاء ماده آماس و بثرهای گرم یا خون بود یا صفرا و از هیچ خلط مفرد آماس و بثره تولد نکند و خون طبیعی تا از حال
خویش نگردد و سیلان نکند و یک جا هیچ نشود از آن آماس و بثره نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرم تر شود

و تیز گردد و سیلان کند و از وی آماس و بثره پدید آید از بهر آنکه حرارت صفرا با خون بیامیزد از حرارت خون اندر گذشته است
و این کیفیت تیزی که او راست هیچ خلط دیگر را نیست بدین سبب از هیچ خلط مفرد آماس و بثره تولد نکند تا لختی صفرا با وی نیامیزد
و حرارت و تیزی آن در وی اثر نکند و همچنین صفرای طبیعی که آنرا حمره گویند تا بر حال خویش بود از وی آماس تولد نکند از بهر آنک
بس لطیف بود پس اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار شود و با خون برگها بگذرد و بهمه اندام رسد از وی یرقان اصفر تولد کند و اگر سخت گرم شود
و در یک عضو گرد آید بسبب لطافت و رقت از گوشت بگذرد و بظاهر پوست آید از وی نمله تولد کند و اگر غلیظ تر بود و لختی در گوشت
نیز بماند از وی نمله متاکله تولد کند و اگر سودای طبیعی بود همچنین یرقان سیاه تولد کند و چون از حال بگردد از وی آماسها و ریشهای
سودائی تولد کند چنانک بعد ازین یاد کرده آید و ترکیب و آمیختن اخلاط بکما بیشی بود لیکن هرگاه که یک خلط غالب شود چنانکه
اخلاط دیگر که با وی آمیخته شوند پدید نیاید آماس را و بثره را بدان خلط غالب و باز خوانند و انواع آماسهاء گرم کرده است شش از وی
انواع آماسهاست و چهار انواع بثرها اما انواع آماسها یکی فلغمونی است دوم حمره است سیوم ماشری است چهارم طاعون است
پنجم خراج و دمل است ششم شرست و انواع بثرها یکی جمره است بجیم و آنرا آتش پارسی گویند دوم بثرهاء بزرگ پر آبست که آنرا
نفاخات گویند و نفاطات نیز گویند سیوم کادرسه است چهارم نمله است **باب دوم اندر یاد کردن آماس فلغمونی**
و معالجات آن فلغمونی آماس خونی است و پیشینگان همه آماس گرم را فلغمونی گفته اند پس قرار برین افتاد که فلغمونی
جز آماس خونی را نگویند از دو بیرون نشود یا تنک یا غلیظ و قوام آن هم از دو بیرون نیست یا غلیظ باشد یا رقیق و آماس که از خون غلیظ بود
هم اندر گوشت بود و هم اندر پوست و با ضربان باشد و آنچه از خون رقیق بود اندر پوست بود و بی ضربان باشد از بهر آنکه ضربان
آماسها و دردها نزدیکی شاخهای شریان بود بدان جایگاه و شاخهای شریان اندر گوشت است و از پوست دور است بدین
سبب آماس پوست بی ضربان باشد و آماس گوشت با ضربان باشد و هر دو نوع باستفراغ و تحلیل زایل شود از بهر آنک
ماده آن از خونی نیک بود و فلغمونی که در هر اندام پدید آید هر یکی را نامی خاصه است بحسب آن اندام آنچه اندر غشاء دماغ افتد
در گوهر دماغ آنرا سرسام گویند و آنچه اندر چشم افتد در طبقه ملتحمه آنرا رمد گویند و آنچه اندر غشاء حجاب و پهلوها افتد آنرا ذات الجنب
گویند و آنچه اندر شش افتد آنرا ذات الریه گویند و آنچه اندر حنجره افتد آنرا خناق گویند و آنچه اندر گوشتهاء نرم افتد و درد در عضلها پدید آید
و بزرگ باشد و پخته شود آنرا خراج گویند **علامتها** هر چند که آماسها غایرتر یعنی اندر گوشت نشسته تر بود ضربان و درد بیشتر بود خاصه
اگر شاخی بزرگ از شاخهای شریان بدان نزدیک باشد و زودتر پخته شود و اگر آماس در عضوی حساس بود درد صعب تر باشد
و ماده آماسهای خونی بیشتر با صفرا آمیخته بود و گاه باشد که ماده صفرا زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و باشد که رطوبتی رقیق
با خون آمیخته بود و آماس همچون تهیجی بماند و برنگ سرخ و بلمس گرم باشد و صلب نباشد و هرگاه که آماس پخته خواهد شد ورم
خواهد کرد ضربان و درد صعب تر شود و هرگاه که پخته شد درد و ضربان آهسته گردد و اگر آماس پخته نشود عضو را تباه کند و بسیار بود که اگرچه

و گوهر خون

ماده اندک بود لیکن بد و تباه باشد و تباهی آن عضو را بمیراند و تباه کند و علامت وی آنست که آماس تیره شود و بسبزی گراید
و بسیاهی و حس عضو باطل شود و اسباب آماس یا سابقه بود یا بادیه اما اسباب سابقه امتلا باشد و تباهی اخلاط و ضعیفی و
زبونی آن اندام که آماس در وی افتد و اسباب زخم بود و آسیب و در افتادن از جائی و آنچه بدین ماند علامت اما اگر سبب
آماس سببی از اسباب بادیه باشد نخست نگاه باید کرد اگر در تن امتلا بود بو نخست رگ باید زد و باشد که داروی مسهل نیز باید داد
و اگر در تن امتلا نباشد زودتر بعلاج آماس مشغول باید بود و داروهاء نرم کننده و تحلیل دهنده بکار باید داشت و اگر در عضوی شریف بود
نخست داروهاء رادع بکار باید داشت و تدبیرهای دیگر که ماده را از آنجانب باز گرداند می باید کردن چنانکه معلوم است پس داروهای
رادع را یا داروهای نرم کننده می باید آمیختن و چون در و بباید دانست که هر کجا امتلا باشد در ابتداء آماس هیچ داروی
نرم و تحلیل کننده بدو نشاید برد از بهر آنکه داروهاء نرم کننده و تحلیل کننده آن جایگاه را زبون گرداند و ماده فزون از آنک
تحلیل کند آنجا گرد آید صفت ضمادی که در ابتداء آماس ها گرم که از اسباب بادیه افتد بکار دارند بگیرند پشم شوخگن که از
رانهاء دنبه و گوسپند بردارند و بروغن شبت یا روغن دست مال نیم گرم چرب کنند و بر آن موضع نهند و درد را بنشاند و آماس را
تحلیل کند و در ابتدا نمک لیکن بآخر که ضربان و تمدد ساکن شده باشد بکار دارند صفت ضمادی دیگر بگیرند صندل سرخ و زعفران
برابر بآب کشنیز تر بسایند و طلی کنند صفت ضمادی که درد را بنشاند و بگیرد سبوس گندم و خطمی و بابونه همه را بکوبند و بپزند و بعصاره
کرنب بسرشند و طلی کنند درد را بنشاند و تحلیل کند صفت ضمادی دیگر بگیرند آرد گندم نابیخته ده درم روغن دست مال ده درم با قدری آب
صافی بپزند تا سطبر شود و طلی کنند صفت ضمادی دیگر تحلیل کننده بگیرند موم صافی یکجزو و روغن شبت شش جزو موم را درین روغن گدازند
و بابونه بگیرند و بکوبند نرم بدین موم روغن بسرشند و طلی سازند اما اگر آماس سخت گرم بود یا در عضوی شریف بود و ضربان و درد
قوی باشد بگیرند حی العالم و پوست انار ترش تازه و بشراب بپزند و بسایند و ضماد کنند و سماق و آرد جو همچنین بپزند و بر نهند تا ماده را
از جایگاه آماس باز دارد و آنچه حاصل بود نیست کند و حرارت آماس را تسکین دهد و مزاج عضو را باعتدال باز آرد و اگر درد سخت باشد
ضماد چنان سازد که دردی با قوت قبض قوت تحلیل باشد چون پشم شوخگن که بموم روغنی که از روغن گل و موم مصفی کرده باشند
آلوده کنند و بر جایگاه درد نهند اگر فصل تابستان بود سرد کنند و اگر زمستان بود نیم گرم کنند یا اسفنجی بشراب قابض یا بسرکه و گلاب
تر کرده بر می نهند و بنگرند اگر اثر پختن و ریم کردن پدید آید داروهای نرم کننده و پزاننده بر نهند و اگر نه بداروهای تحلیل کننده قناعت کنند
و بسیار باشد که باول چون آماس پدید آید و در تن امتلا نبود و سبب آماس سببی از اسباب بادیه باشد آماس را بیازننده
کفایت شود و آماس امتلا را نخست رگ زنند و حجامت کنند پس داروی مسهل دهند چون آب و میوها و مطبوخ هلیله و بنفشه
و لبلاب و پس از رگ زدن و حجامت کردن و مسهل دادن و داروهای رادع بکار برند و در میان داروی محلل با رادع تر کنند و بآخر محلل بکار
دارند صفت داروی رادع بگیرند شیاف مامیثا و فوفل و اقاقیا و صندل سرخ همه را بسایند و بآب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند

ضمادی دیگر آرد جو با آب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند

و داروها که

و داروها که در علاج اوجاع مفاصل گرم گفته آمده است درین جای نافع بود صفت ضمادی دیگر بگیرند که اندر میانه روزگار تر آید
بکار دارند بگیرند آبی پخته و مهرا کرده بکوبند و بآرد جو بسرشند و طلی کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند شیاف مامیثا و حضض
و زعفران و حماما و مر بکوبند بآب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند و هرگاه که ترسند یا آماس صلب گردد کشنیز تر یکدسته بگیرند
و بکوبند و با روغن گل بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند ضمادی دیگر بگیرند آرد جو بآب کشنیز تر بسرشند و طلی کنند و هرگاه که
بینند که رنگ میگرداند و بسبزی و سیاهی می گراید دستکاری و از دن صواب تر باشد چنانکه گفته آید و هر آماسی که در گوشت نرم
و جایگاه فراخ افتد چون گوشت بناگوش و بغل دست و بیغولهای ران تا پخته نشود و چاره نبود پس صواب آن باشد که نخست
تن را از مادهای بد پاک کنند پس داروهای پزاننده برگیرند جالینوس می گوید هرگاه که آماس بزرگ بود و ضربان صعب باشد
و امید تحلیل نباید داشت داروهای پزاننده و داروها که آماس را تحلیل و گرم نکند بر باید نهاد از بهر آنک بیم بود که آماس صلب شود
و رنگ او سبز یا سیاه گردد صفت ضمادی دیگر که ماده را تحلیل کند و آماس را گرم نکند و نگذارد که صلب شود و رنگ بگرداند
وصف جالینوس است بگیرند آرد جو یا پست جو آنرا بسرکه یا آب کشنیز تر بزنند و ضماد کنند لیکن این ضماد باول علت بر نشاید
نهاد و هرگاه که بینند که درد و ضربان و حرارت آماس هیچ کم نکند بباید دانست که در تن امتلای بقوت است اخلاط بد
اندر رگها بگذشته است و در اعضائی که آنرا بتازی الاعضاء المتشابهة الاجزا گویند چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن
رسیده است و در میان اجزای آن رفته و جای گرفته علاج وی آنست که نخست تن را پاک کند از آماس را بباز زنند یا دیوچه
برافکنند پس بگیرند آرد جو بنجدرم و روغن دست مال بنجدرم با قدری آب صافی بپزند تا سطبر شود و طلی کنند و اگر حاجت آید
پس از آن داروهای بس کننده برنهند و اگر آماس در عضوی بود که در وی رگهای بسیار بود یا به نزدیک بندگاهی باشد زودتر
نباید شکافت تا رگها را و بندگاه را تباه نکند و اگر در گوشت بود تا تمام پخته نشود نشاید شکافت از بهر آنکه اگر زودتر شکافند مدت
سیلان ریم و زرد آب دراز گردد بباید دانست که آماس بیغوله ران و مانند آن جائی که پوست فراخ تر بود و ضربان و درد آن
کمتر بود اگرچه آماس بزرگ باشد از بهر آنک بسبب فراخی جای پوست و رگها طرنجیده نشود پس از بهر آنک درد و ضربان و تمدد
سر بود خود را در غلط نباید افکند و بوقت حاجت نباید شکافت و اگر خداوند علت جراحت آهن بخواهد بدارو سوراخ باید کرد
صفت داروی سوراخ کننده بگیرند عسل بلادر و زفت تر برابر هر دو را بآتش نرم کنند و بر جایگاهی که سر جراحت خواهند بود
برنهند و نیم روز بگذارند و سوراخ کنند و اگر آهک آب نارسیده با پیه بسرشند و برنهند همین فعل کند باب سیوم اندر حمره و علاج آن
حمره آماسی بود خونی و از خون گرم و بد تولد کند و قوام خون رقیق باشد که اندکی بغلیظی گراید و بیشتری بآخر ریش گردد از بهر آنک
ماده آن خونی بد باشد علامتها فرق میان حمره و فلغمونی آنست که حمره سخت سرخ بود و رنگ فلغمونی در گوشت پنهان بود و بدان
سبب بسبزی گراید و بر حمره هر کجا انگشت برنهند سرخی برود و سپیدی گردد و زود بسرخی باز آید و فلغمونی بر خلاف این بود

مقرح

واندر سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفران آمیخته بود واندر سرخی فلغمونی نباشد وحمره در پوست بود وبدان سبب درد
وطرنجیدگی کمتر باشد وحرارت حمره خالص سوزان بود واگر صدید با خون آمیخته بود نفاخات برآرد وفلغمونی درین معانی برخلاف
این بود وحمره بیشتری اندر روی پدید آید واز سر بینی آغاز کند ودر همه روی بگسترد وباشد که قوت حرارت او پوست را بسوزد
علاج نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله زرد ومانند آن پس اگر جراحت افتد استفراغ خون کردن ورگ زدن
وحجامت کردن خاصه اگر ماده در میان توثاء پوست بود وباشد که پس از استفراغ خون دیگر باره اسهال صفرا باید کرد
واین طبیب را مشاهده حال معلوم گردد پس طلاها سرد وقابض بکار باید داشت وآب سرد بران ریختن چندانک رنگ بران
بگردانند سودمند بود وحمره خالص بدان زایل شود ولیکن اندر بکار داشتن طلاهای سرد قابض واندر آب سرد ریختن احتیاط باید کرد
تا عضو تباه وسیاه نگردد وبباید دانست که طلاهای سرد ریختن اندر علاج حمره سودمندترست واستفراغ اندر علاج فلغمونی از بهر آنک
ماده فلغمونی غلیظ تر باشد وهرگاه که بیم آن بود که عضو سیاه گردد از داروهای سرد وقابض بداروهای نرم کننده باز باید داشت
چنانکه در باب گذشته گفته آمده است واگر حمره پهن باز شونده بود مرهمی باید ساخت از داروهای خنک وتحلیل کننده وخشک کننده
برین صفت بگیرند پشم ناشسته سوخته دوازده درم وانگشت چوب صنوبر دوازده درم وموم زرد پانزده درم وروغن مورد
پنج وقیه خاک ارزیز گداخته که بتازی الرصاص گویند نه درم پیه بز کهن شسته پانزده درم پیه را بگدازند یا بکوبند وبا موم
موم روغن بیامیزند وداروهای کوفته وسوده در وی بسرشند وطلی کنند صفت مرهمی دیگر بگیرند خبث الرصاص سوده وبرگ حنظل
بشراب کهن پخته بسایند وبسرشند وطلی کنند نافع بود صفت مرهمی دیگر خبث الرصاص وعصاره سداب تر وروغن مورد
وموم صافی همه مرهم سازند وطلی کنند نافع بود باب چهارم اندر ماشری وعلاج آن ماشری آماسی است پست که سخت گرم
وسوزان بود وماده آن خونی گرم بود یا صفرای بسیار که آنرا حمرا گویند آمیخته وحمره خالص بدو نزدیک باشد واین ماشری نیز
بیشتر اندر بینی وروی وحوالی چشم وپیشانی پدید آید واز بینی آغاز کند همچون حمره خالص ومن آنچه دیدم ازین علت همه اندر بینی
وروی دیدم وممکن است که در دیگر اندامها نیز افتد علاج هرگاهی که ماشری پدید آید زود عصارهای خنک طلی کنند چون عصاره
کوک وعصا الراعی وحی العالم ونیلوفر وعصاره کسنه وکشنیز تر وعنب الثعلب وتراشه کدو تر واسپغول وآنچه بدین ماند واستفراغ
صفرا کردن بداروهای مسهل چون آب انار ترش وشیرین ومطبوخ هلیله زرد وحقنهاء قوی سخت سودمند تا ماده از سر وروی
فرود آرد ورگ زدن نیز پس از آنکه تیزی صفرا کمتر شده باشد سودمند بود وعصارها که یاد کرده آمد با موم روغنی که از موم سپید
وروغن کدو سازند آمیخته طلی کردن سودمند بود وبآخر اگر آن موضع را بسازند صواب بود وداروی تحلیل کننده که در علاج فلغمونی یاد
کرده آمد بکار داشتن سودمند بود وماشری که از سببی از اسباب بادیه باشد پدید آید ضمادها از آرد جو وارد کشنیز تر بر نهادن
وآزدن واجب کند خاصه اگر بسیاهی می گراید یا صلب میشود واز طلاهای عصاره نقیع با روغن گل وعصاره سداب با سرکه

باتب بود وفلغمونی بسیار بود که بی تب بود وحمره بیشتری

وروغن گل

وروغن گل وقیمولیا با اسفیداج وسرکه وروغن گل ومردارسنگ با عصارهٔ برگ چقندر وسوده گرکه بعصارهٔ کند ناسودمند بود
واگر عصارهٔ نقیع وعصاره سداب بدست نیاید سداب خشک ونقیع خشک سوده بجای آن باشد صفت دهروی مرکب
مردارسنگ بگیرند اسفیداج وزعفران وکوکرد زرد ناسوخته همه را با آب آمیخته بسرشند وطلی کنند صفت مرهمی که ونمله وسوختن آتش را
سودمند بود بگیرند برگ خیارین تر یک رطل وورآب وروغن کنجد بپزند وبسایند وبا چهار وقیه روغن گل ودو وقیه ونیم مردارسنگ
ودو وقیه ونیم اسفیداج با آب گشنیز تر کرباب برگ خرفه ومقدار ومغز آن قرص با وی بسرشند ومرهم کنند صفت مرهمی دیگر بگیرند
موم چهار وقیه روغن گل سه وقیه خایهٔ مرغ شش ماریقون چهار وقیه همه را بسرشند ومرهم سازند وماریقون نباتی است که آبگینه را
بدان جلا دهند واوطبوس میگوید ماریقون نباتی است مانند لبلاب که نخورند وآنست که آبگینه را بدان جلا دهند واو مهدریون
نبشته است در کتب خود صفت مرهمی دیگر ماشری مزمن را سودمند بود بگیرند روغن بید انجیر یک رطل بغدادی موم
پنج وقیه مردارسنگ چهار وقیه زنگار دو وقیه ونیم مردارسنگ وزنگار در سرکه بسایند وبا موم وروغن مرهم کنند

باب پنجم اندر طاعون ومعالجات آن اطبا ما تقدم هر آماسی که در گوشت نرم افتادی چون گوشت پس گوش یا در گوشت غددی
چون پستان وخایهٔ گوشت بن زفان یا در جایگاهی فراخ چون بغل دست وبیغوله ران آنرا طاعون گفتندی پس اتفاق بران
کردند که طاعون آماس گرم را گویند که درین جایها افتد که گفته شد وبعد از مدتها قرار بران نهادند که بهر آماسی که درین جایها افتد
وحرارت وسوزانیدن آن از اندازه بیرون بود وماده آن مستحیل گشته باشد وهمچون زهری شده وعضوی را تباه می کند ورنگ او
وحوالی او بگرداند ومضرت او بطریق شریانها بدل باز دهد وخفقان وغشی آرد طاعون آنرا گویند علامتها آنچه در گوشت
پس گوش ودر بغل دست ودر پستان افتد کشنده باشد از بهر آنکه بدماغ ودل نزدیک بود وآنچه رنگ او سرخ باشد
یا بزردی گراید سلیم تر باشد وآنچه بسیاهی گراید سخت بد باشد وطاعون اندر هوای بد وسالها وماهی واندر شهرها که آنجا
وبا بیشتر بود بسیار افتد علاج دل را قوت باید داد بشربتهای خنک وخوش بوی چون شراب ترشی ترنج وشراب لیمو
وشراب انار وسیب وآب آبی وبویهای خوش بویانیدن چون صندل وکافور وگلاب ونیلوفر ومانند این وطعام از عدسی مصوص
فرمایند از گوشت دراج وطیهوج وبزغاله ومانند این وهواء خانه را بمیوهای خوشبوی وبرگ بید ونیلوفر وبنفشه وگلاب وکافور
وصندل وبه یخ معتدل وخوش گردانیدن وگلاب وصندل وکافور بر دل می نهادن وهرچه علاج سوء المزاج گرم است
که دل را افتد وهرچه در علاج بیماریها وتبها وبائی یاد کرده آمده است علاج این است وهیچ ضمادی وطلی سرد رادع بر نشاید نهاد
وبرگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر امتلای قوی که خونی بود وخلط بد را کم کردن واجب شود وجایگاه علت را آزدن
وباهستگی مزیدن وبآب گرم شستن تا خون در وی فشرده نشود صواب بود وهرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم
وطبیخ بابونه وشبت نطول می باید کرد تا ماده را از دل باز گرداند وبجایگاه علت باز آرد وتحلیل کند وتدبیر ترانیدن علت باید کرد بداروها

که در علاج خراج گفته آید باب هشتم اندر آماسها که در گوشت غدد و در پنولهای ران افتد و نیز اطاعون افتد و علاج آن

اسباب آماس گوشت غددی و آماس پنولهٔ ران یا دفع طبیعت بود که ماده را از عضوی شریف دفع کند یا المی بود فرود آن
عضو و ماده که روی بدان عضو دارد بدین جای گذرد و سبب فراخی جای و زبونی آن لختی در وی بماند اما آنچه بر سبیل بحران و دفع
طبیعت افتد باز نشاید داشت و هیچ داروی رادع بران ننهاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که داروها نرم کننده یا مجمعه بر نهند تا تمام
ماده بدو آرند پس از وی تحلیل کنند و آنچه بر سبیل گذر آنجا باز مانده بود نگاه کنند اگر در تن امتلائی بود نخست استفراغ باید کرد و تن را
از اخلاط بپاک کردن و طعام باندکی باز آوردن و تدبیرهای لطیف کردن و تا استفراغ کرده نشود هیچ داروی رادع و هیچ داروی نرم
کننده بر ننهاید نهاد از بهر آنکه مضرت داروی رادع آنست که ماده را باندرون باز برد و بیم باشد که باجای باز گرداند و آنجا آماسی کند
و مضرت داروی نرم کننده آنست که اگر در تن امتلائی بود ماده بسیار وی بدان موضع نهد و آماس عظیم شود و خواهی ورسی بد
تولد کند و هر وقت که استفراغ کرده باشد یا اگر در تن امتلائی نباشد داروهای نرم کننده بر باید نهاد تا تحلیل کنند و اگر استفراغ ناکرده
در دیخز در روغن زیت کرم کرشیم باره بر وی نهادن صواب باشد تا درد بنشاند و در ابتدا نمک ازوی دور باید داشت اگرچه باآخر
بدان حاجت بود لیکن در ابتدا درد زیادت کند و آرد جو و آرد گندم نیک تحلیل کننده اند لیکن آرد جو با سلامت تر است و اگر این آماس
در بستان یا در خانه افتاده باشد و در تن امتلا نباشد و بیم آن بود که ماده بعضوی شریف تر باز گردد نخست داروهای رادع بر باید نهاد
تا مددی دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاجها آنست که در ابتدا و انتها و انخطاط بکار دارند بران موجب می روند و اگر نرسند که آماس
صلب شود داروهای نرم جانک در فلغمونی گفته آمد است میکنند باب هفتم اندر یاد کردن خراج و معالجات آن خراج آماس بود کرم
و مادهٔ آن از خونی غلیظ و بد باشد او از دو گونه باشد و بعضی آماس باشد که در اندرون او ماده باشد که نخته خواهد شد و ریم خواهد گشت
و بعضی آماسی بود درست همچون فلغمونی و یا خرجنان کرد که نخته شود و ریم کند اما آنچه زود نخته شود آنرا خراج گویند و آنچه دیر نخته شود
دمخت سوزان بود و آنرا طاعون گویند و هر آماس خونی که در اندامها، اندرونی افتد از تب خالی نباشد و آنچه اندر اندامهای
بیرونی افتد حرارتی مانند تب اندران عضو پدید آید علامتها هر خراجی که مادهٔ آن سخت گرم بود رنگ او سرخ بود و آماس افراشته تر بود
و سراو تیز تر بود همچون شکل مخروط و زود تر نخته شود و زود تر سر کند و هر چه مادهٔ آن غلیظ و آهسته تر شود بهن تر بود در رنگ او بد
و دیر تر نخته شود و باشد که مادهٔ او میل باندرون دارد و این بد باشد و آنچه سر او در اندرون گشاده شود بد تر بود و بعضی باشد که در اندرون
و بیرون سر کند و آنچه سر او در اندرون گشاده شود بهترین آن بود که اندر تجویفی گشاده شود که خاصهٔ آن عضو را بود و فضلهٔ آن عضو ازان
تجویف برداخته شود چنانکه مثلا اندر معده خراجی بود و سر او اندر تجویف معده گشاده شود بهتر ازان بود که بظاهر معده گشاده شود
اندر تجویفی که میان معده و عضلهای شکم است همچنانکه خراج دماغی که بجانب منفذ بینی گشاده شود بهتر ازان بود که اندر جزوی گشاده شود
که منفذی ندارد که فضله ازوی بیرون آید و خراج اندر مفاصل نیادر بود از بهر آنکه در وی خلطی مخاطی است و جای آن فراخست خلط

دروی متعفن نشود چنانکه خراج کند پس اگر باشد از ماده سخت بسیار بود و دردمندتر و با آفت ترین خراجی آن بود که بر سر عضله افتد
خاصه عضله که دروی عصبهای بسیار بود و حس او قوی بود بسیار باشد که خراج پخته شود و ریم کند و بظاهر پوست پدید نباشد
از بهر آنکه ریم در قعر پوست گوشت بود یا پوست آن موضع غلیظ باشد و هرگاه که پخته شد آماس نرم گردد و درد ساکن شود و ضربان
زایل گردد و بباید دانست که ریم سپید و هموار که ناخوشبوی نباشد و دلیل آن بود که طبیعت قوی است و در ماده تصرفی تمام کرده
و آنرا نیک بزاینده و سلامت است و از عفونت دور است و از بهر آنکه لون اندامهای اصلی سپید است ریم دلیل قوت طبیعت است
از بهر آنک تا طبیعت قوی نباشد ماده را هم رنگ اندامهای اصلی نتواند کرد و ریم ناهموار ناخوشبوی و رنگ و قوام آن مختلف
برخلاف آن دلیل کند که ریم سپید و هموار و بوی ناخوش دلیل عفونت بود علامتها خراج باطن آنست که در احشا المی باشد
و نبض صلب بود و تبهای بی ترتیب آید و در اوایل تبها فراشا بود و مدت فراشا در اول درازتر بود پس کوتاه می شود
و گرانی اندر جایگاه خراج زیادت میشود و الم کمتر و هرگاه که الم احشا و قشعریره و تب ساکن گردد و گرانی بماند بباید دانست
که خراج پخته شد و هرگاه که تبها و درد معاودت کند و جایگاه خراج سوختن و خلیدن گیرد بباید دانست که خراج سر خواهد گشاد
و هرگاه که فراشا قوی که بتازی نافض گویند پدید آید و تب و گرانی و درد و خلیدن از پس آن زایل شود بباید دانست که خراج
گشاده شد و سر کرد خاصه اگر بمجری بول یا براز یا بقی یا بنفث بیرون شود و بر هر عضوی که ریم میگذرد سوزشی در وی پدید می آید
و هرگاه که ریم بسیار یکبار بیرون آید قوت ضعیف گردد و بسیار باشد که خفقان کند و غشی تولد کند از بهر آنک قوت تحلیل پذیرد
و ساقط شود و باشد که هلاک شوند و اگر خراج اندر سینه گشاده شود و ریم اندر فضاء سینه ریخته شود حالی همچون حال خداوند خناق
پدید آید و باشد که هلاک کند علاج نخست استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب کردن چنانکه در علاج آماسهای
گرم معلوم شده است لیکن احتیاط باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضو شریف باز نگردد و پس تدبیر بزاییدن
باید کرد و قوت را نگه داشتن بغذاها ستوده لیکن اگر خراج در احشا بود بضرورت تدبیر لطیف باید کرد و هرگاه که خراج ظاهر
عظیم بود و ترسند که قوت طبیعت ماده را تمام نتواند بزاییدن و بیم باشد که بدان سبب آفتی در آن عضو تولد کند خراج را
بباید شکافت و احتیاط باید کرد تا آهن بعضوی شریف که احتمال آن نتواند کرد نرسانند و همچنین هرگاه که خراج عظیم بود
و طبیعت ضعیف بود و داروهای مغری و منضج بر می نهند اگر داروی مغری و مسام و منفذ نسیم را بگیرد و داروی منضج حرارت
ضعیف بجنباند و بدان سبب عفونتی پدید آید در چنین حال خراج را بباید شکافت پس داروهای تحلیل کننده بر نهادن و هر
خراجی و قرحه که بشکافند همه بدرازای لیف عصبها باید شکافت یا بر راستای شکنها و خطها نشاید شکافت یا بر راستای
شکنها و خطها که بتازی آنرا الاسره والقصون گویند مگر عضوی مخصوص را چون پیشانی که آنرا بر راستای شکنها و خطها نشاید شکافت
از بهر آنکه پوست پیشانی از عضله جدا نیست و هرگاه که از پهنا بریده شود عضله سست گردد و ابرو را بر نتواند داشت و چشم را باز نتواند کرد

که آنرا بتازی الاسره والقصون گویند مگر عضوی مخصوص را چون پیشانی که آنرا بر راستای شکنها و خطها

وآنجا که خواهند تا فعل عصبانی باطل کنند یا از تشنج آن عضو ایمن شوند لیف عصب را از پهنا باید بریدن شود در ازاء لیفهاء عصبها بیشتری
اندر درازاء قامت مردم واگر خراج در بیغوله ران بود از پهناء تن باید شکافت بر راستاء خطها و شکنهاء آن جایگاه واگر بغل دست بود
از پهنا باید شکافت بر راستاء رستن موی تا چون موی برآید جراحت بپوشد واگر بر حوالی چشم بود بوریب باید شکافت و بعضی
هلالی بر راستاء خطها و شکنها که شکن سنگ گرداگرد چشم است اگر بر بینی و رخسار بود بعضی راست باید شکافت از درازا و بعضی بوریب
بر راستاء خطها و شکنهاء آن جایگاه و این خطها و شکنها جوانان را در حال خنده پدید آید و پیران و پیران را از لاغری پدید آید واگر
بر بازو و ساق و ساعد پای و ران بود واگر بر پشت یا بر شکم بود همه از دراز باید شکافت واگر بر پهلو بود بوریب باید شکافت بر راستاء آنها
و عضلهای پهلوها واگر بر سرین بود هلالی باید شکافت و هر خراجی و قرحه که شکافته شد روغن و آب و داروها که در وی پیه باشد
از وی دور باید داشت واگر بضرورت جراحت را بباید شست بماء العسل شویند اگر بشراب ممزوج یا بآب گرم بسرکه ممزوج واگر
پس از آن که خراج شکافته باشند حرارتی و سوزشی عظیم پدید آید ضمادی از عدس مقشر پخته بر باید نهاد واگر ساکن باشد و حرارتی
و فزونی پدید نیاید مرهمها و داروهاء رویاننده بر باید نهاد و هرگاه که خراجی شکافته شود و ریم از وی پاک کرده آید زود پوست را
بر گوشت باید دوشانید و خرقه پیچیده بر شکل بالشی بر وی نهادن و ببستن تا پوست بر گوشت رسته شود و تجویفی در میان نه افتد
که دیگر باره ریم کند و ناصور گردد واگر حاجت آید نخست خرقه پاکیزه بر میل باید پیچید و در غور آن کردن و بگردانیدن و ریم از وی پاک
گردانیدن پس پوست را بر گوشت دوشانیدن و به بستن چنانک یاد کرده آمد و چون شکافتند نخست جایگاه ریم طلب
باید کرد و جهد کردن تا آنجا شکافند که از رگها و شریانها و عصبها و از فربهی دور بود و جایگاهی لاغرتر یا از گوشت پاک تر باید گزید
از بهر آنک جراحت که بر جایگاه فربه افتد دشوار روید و پوست بر گوشت پیوسته نگردد بدین سبب اگر ضرورت گردد جراحت
بر جایگاه ریم باید کرد و همه جراحتها را جهد باید کرد تا سر جراحت فرو سوی خراج باشد چنانکه ریم بآسانی بالاید و جایگاه لاغرتر یا
از گوشت پاک تر از بهر آن باید گزید که هر چند آن جایگاه خشک تر بود جراحت زودتر روید و پوست بر گوشت زودتر
رسته گردد بدین سبب اگر چه بر جایگاه لاغر و از گوشت پاک جراحت بزرگ و دراز کنند تا ریم پاک بیرون آید صواب باشد
و جایگاه ریم را بلمس انگشت و بلون جایگاه توان دانست و آنچنان باشد که دو انگشت بر نهند اگر چیزی از زیر انگشت بیرون شود
و دیگر انگشت حس آن بیابد که در زیر او چیزی زیادت گشت یا حرکتی کرد معلوم گردد که آن جایگاه ریم است و لون آنجایگاه
سپید بود و نخست سرخ بوده باشد و بعضی باشد که جایگاه ریم بسبزی و زردی و سیاهی گراید از بهر آنک نضج ماده نیکو نباشد
واگر خراجی بزرگ باشد و ریم از یک شکاف پاک نشود نخست آنجا که شایسته تر بینند بباید شکافت چندانکه انگشت بر وی
توان زد پس انگشت مسبحه از دست چپ در وی باید کرد و آنجا که سر انگشت رسیده باشد بباید شکافت واگر بزرگ تر بود اندر
انگشت شکاف دوم باید کرد و دیگر باره آنجا که سر انگشت برسد بشکافتن تا تمام شکافته شود و ریم پاک بیرون آید و آنرا که

ممکن گردد

ممکن گردد که بزانند تا خود سوراخ شود و سر کند بباید بزانید و دستکاری نباید کرد و کسانی باشد که دستکاری را نخواهد و خراج
سر نمی کند تدبیر آن باشد که بسر نیش آنجا که شایسته تر بود نشانی کنند چنانکه پوست شکافته شود پس دارو بزاننده و سوراخ
کننده بر آنجا نهند تا زودتر سوراخ کرد و آب گرم خراج سلیم را سودمند بود و بزاند و خراج بد را زیان دارد از بهر آنک ماده را بدارو آرد
صفت داروهای بزاننده بیاز نرگس بزاننده است خاصه اگر در ماء العسل و اندکی روغن سوسن بجوشانند و بیخ نی
برکوفته با انگبین سرشته بزاننده است و زفت رومی با شوخ خانه مگس انگبین بزاننده است صفت داروی قوی بگیرند
موم زرد و رتیانج و روغن گاو از هر یک رطل زفت و انگبین از هر یک نیم رطل زنگار سه وقیه روغن زیت چندانکه
کفایت بود صفت داروی دیگر بگیرند اشق شش جزو موم چهار جزو و گوگرد زرد سه جزو نطرون سه جزو روغن زیت
چندانکه کفایت باشد صفت داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه و گوز مغز تیز کشته و خمیر و برگ کرنب پخته و پیاز پخته و خردل
و سرگین کبوتر همه را بکوبند و مرهم سازند زود بزاند و سوراخ کند و مرهم باسلیقون اندر لعاب خردل نرم کرده و صابون با انجیر سرشته
بزاننده و سوراخ کننده است صفت داروی قوی تر بگیرند عسل بلادر و زفت تر هر دو را بآتش دارند تا نرم و آمیخته شوند
و بر نهند و نیم روز بگذارند صفت داروی دیگر بگیرند شنجار و آهک آب نارسیده و در آب کننده چنانکه سه انگشت آب
بر سر او استاده باشد و یک شبانروز بگذارند پس یک جوش بدهند و صافی بپالایند و اندرین آب دیگر باره شنجار و آهک
تازه کنند و همچنان بنهند پس بجوشانند و بپالایند سه بار یا بیشتر اندرین آب اشنجار و آهک تازه می کنند پس این آب را
در چیز مسین بجوشانند و بنهند تا سرد شود هر آینه نمکی از وی پدید آید از آن نمک یکجزو بگیرند و ربع وزن او نوشادر با وی
بسایند و در لعاب خردل بسرشند و اگر اندکی عسل بلادر با وی یار کنند و قوی تر باشد و زودتر سوراخ کند صفت داروی دیگر
زرآرنج را با روغن زیت کهن بسایند و با عسل بلادر بیامیزند و بر آتش نرم نهند تا چون مرهم شود و اگر سرگین گنجشک یا سرگین بط
یا سرگین باز با وی بیامیزند روا بود صفت داروی که باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک گرداند بگیرند عاقرقرحا
و مویزج و بورق همه را با انگبین بسرشند و بر بیرون طلی میکنند صفت داروی دیگر بگیرند حجر مارقشیشا و اشق از هر یک
دوازده درم آرد باقلی شش درم همه برابر بتیانج تر بسرشند و بر پوست باره طلی کنند و بر خراج نهند و بگذارند تا خود بیفتد
و این دارو در وقت که سرشته شد اگر یکزمان بگذارند زود خشک شود حالی طلی باید کرد صفت داروی دیگر بگیرند
نوشادر یکجزو بارزد ربع یک جزو مرداسنگ یک جزو روغن زیت چندانکه کفایت بود بیامیزند و طلی کنند و اما خراج
و دبیله که در باطن بود علاج آن نخست باستفراغ و تبدیل مزاج مشغول باید شد و خون را صافی کردن پس ماده را بزانیدن
بداروهای لطیف و معتدل چون شراب رقیق و سپید اندک اندک و دارچینی اندر طعامها کردن و اگر هر بامداد دو دانگ صبر
و دانگی زعفران بدهند زودتر پخته شود و سر کند و هر گاه که سر کند بگیرند اسپغول پنج درم مر و سعد و سپندان از هر یک یکدرم تخم

خبازی و تخم خطمی از هر یک چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی ده درم شربه سه درم
بامداد و سه درم شبانگاه در آب سرد و مقداری روغن گل و طعام حسو از برنج و کشک جو نیم کوفته و اندکی نشاسته
بمغز بادام با اندکی صمغ عربی سوده و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و امروسیا سخت سودمند بود و اگر درد خیزد بگیرد تخم مرو تخم خطمی
و تخم خبازی پاک کرده و کثیرا از هر یک برابر همه بکوبند و بروغن گل یا روغن بنفشه یا روغن بادام چرب کنند شربه سه درم
بامداد و سه درم شبانگاه با شیر خر مقدار سه وقیه درد را بنشاند و اگر درد اسافل بود بلعاب حلبه و لعاب تخم کتان و کثیرا و صمغ
و زرده خایه و روغن گل حقنه کنند و باقی علاج اندر علاج قروح معده و امعا و شانه طلب کنند **باب هشتم اندر انواع دملها**
و معالجت آن دمل از جنس خراج است و سبب آن بدگواریدن طعام بود در حرکتها و ریاضتها که بر امتلا کنند **علاج** هرگاه که دمل
پدید آید در علاج آن تغافل نشاید کرد از بهر آنک بیم بود که خراجی گردد بزرگ و علاج آن تا مدت سه روز علاج آماسهای گرم باشد
نخست اگر مانعی نباشد رگ باید زد و حجامت کردن و هر شب آلو سیاه و عناب و آلو و کشته ترش و خرماء هندی و اندکی
زرشک و یکدرم کشنیز خشک در آب کنند و بامداد صافی کنند و بدهند و آب انار ترش و شیرین و آب کشنه با سکنگبین سودمند بود
و استفراغ کردن بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و سنامکی و خرماء هندی صواب بود و از طعامهاء غلیظ و از گوشت و شیرینیها
پرهیز باید کرد و آنچه خورد باید که میل به ترشی دارد و از اول که دمل پدید آید چیزهای خنک بر باید نهاد چون اسپغول بگلاب و سرکه تر کرده
و خطمی هم بگلاب و اندکی سرکه تر کرده و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و از پس سه روز تدبیر تحلیل و بزانیدن
باید کرد و نخست اسفنج با آب و روغن نیم گرم کرده تر می باید کرد و بر دمل نهادن چند کرت تا زود بزاند و آرد گندم و نان گندمین
در آب و روغن زیت پخته بر نهادن تا زود بزاند و آرد گندم خاییده بزاننده و موم گداخته با اندکی زفت و ریباج اندر روغنی
که میل بگرمی دارد چون روغن سوسن بزاننده است و روغن کتان نیز بزاننده است و تخم کتان و تخم مرو هر دو کوفته با خمیر
ترش سرشته بزاننده است و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم مرو کوفته با آن سرشته بزاننده است خاصه اگر اندکی
ماء العسل بر افکنند و مویز کوفته بی دانه و بابوره سرشته بزاننده است و تخم مرو کوفته و اندر شیر خر جوشانیده بزاننده است و مجرب
صفت داروی بزاننده بگیرند و روغن گاو وقیه و نیم خمیر ترش دو وقیه تخم مرو کوفته و اسپغول ناکوفته از هر یک یک وقیه و نیم
شیره انجیر سه وقیه حلبه و تخم کتان از هر یک پنج درم همه را در شیر تازه بجوشانند و ضماد کنند داروی معتدل و بزاننده است
و جرجیر اندر روغن گاو پخته بزاننده است و اگر دمل سخت گرم نباشد و دیر پخته می شود و نخست از رگی که بدان عضو پیوسته باشد
خون بیرون کردن و محجمه بر دمل نهادن و حجامت کردن و خون غلیظ بیرون آوردن و کسانی را که دمل بسیار بر آید با این علاجها
که یاد کرده آمده است گرمابه و ریاضت بهنگام و خوردن انار سودمند بود **باب نهم اندر شری و معالجات آن** شری آماسها بود
بسیار و کوچک و پهن و پست با خارش و با تاسه صعب و بیشترین ناگاه پدید آید بیک بار و سبب آن بخاری باشد غلیظ

مویز دانه بیرون کرده و با انجیر کوفته و خردل کوفته
با آن سرشته بزاننده است

که اندر تن بجنبد

که اندر تن بجنبد و این بخار از خون صفرائی خیزد یا از بلغم بورقی علامتها آنچه خونی بود سرخ و سوزان و گرم بود و زود بر دمد
و بیشتری وقت چاشتگاه پدید آید که آفتاب بلند برآمده باشد و آنچه بلغمی بود بدان سرخی و سوزان نباشد و بود که رنگ او
میل بسپیدی دارد و بیشتری شبانگاه پدید آید یا در هست و باشد که تری همچون عرق از وی می تراید علاج آنرا که علامتها
خونی ظاهر بود در حال که پدید آید آب غوره طلی باید کرد و شراب غوره و آب غوره با آب سرد می باید دادن تا ساکن گردد و هرگاه که
ساکن شود در حال رگ باید زد یا حجامت کردن و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و با آب انار ترش و نقیع خرما هندی و دوغ ترش تسکین کردن و نقیع سماق مقدار سه وقیه تسکینی تمام کند و اگر از پس رگ زدن
معاودت کند و قوت قوی باشد بهلیله زرد و ایاره فیقرا استفراغ باید کرد بدین صفت بگیرند هلیله زرد دو درم ایاره فیقرا یک درم
کثیرا دانگی حب کنند بآب کرفس و بدهند اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ ترش و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر
باید داد و اگر مدت دراز گردد و نقیع صبر باید داد بآب کسنه یا بآب عنب الثعلب و اگر شرابا غثیان بود یاری باید داد تا تمام قی کند
و آب گرم دادن و شربتهای متواتر سودمند بود و طبع را نرم کند و آنرا که علامتها بخار غلیظ یا بلغمی ظاهر شود هم نخست لختی خون
کم باید کرد پس استفراغ بلغم کردن بهلیله و تربد برین صفت بگیرند هلیله زرد دو درم و تربد سپید یکدرم زنجبیل دانگی سقمونیا دانگی و نیم
انیسون دانگی کثیرا دانگی حب کنند بآب کرفس این جمله یک شربت بود و هر بامداد ده درم گلنگبین با ده درم سکنگبین ساده
بسرشند و بدهند و اگر گلشکر دهند با نیم درم انیسون روا بود و گرمابه و عرق آوردن و مسام گشاده داشتن هر دو نوع را سودمند بود
و یکدرم کبابه سوده با سه درم شکر سفوف کردن شری بلغمی را سودمند بود و سه درم تخم بنجنگشت کوفته و بیخته با سه وقیه شیر تازه
بغایت نافع بود و اگر خشت پخته نو در آب نهند و آن آب که از وی بماند بدهند سودمند بود و طبیبان مغز بگیرند و آنرا کوفته در آب
حل کنند و آب صافی از وی بدهند نافع بود جزو دوم اندر شناختن انواع بثرها گرم و غیر آن و این جزو چهار بابست
باب نخستین اندر حمره و معالجات آن حمره بجیم بثره بود سخت گرم سوزان و با خارش صعب و خورنده باشد و پوست را بسوزاند
و بخورد و لختی بگوشت فرو رود و خشک ریشه سیاه برآرد همچون خشک ریشه جایگاهی که داغ کرده باشند و تری کمتر دارد و ماده او
بسودا مایل باشد و بثرها اندک و پراکنده بود و بزرگی آن چند نخودی بود یا بزرگتر و بعضی باشد که هیچ بثره پدید نیاید لیکن از جایگاه
بخارد و بسوزد و نخست سرخی پدید آید پس رصاصی شود یا رمادی و گاه باشد تبهای صعب گیرد و هلاک گرداند علاج
اگر قوت قوی باشد و مانعی نبود نخست رگ باید زد و خون بسیار بیرون کردن چنانک نزدیک شود بدانکه غشی خواهد افتاد و
گاه باشد که جایگاه علت بباید آزرد آزردنی تمام و خون بد بیرون کردن و ضمادها که بکار دارند که چنان باید که در وی با قوت خنکی
قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضمادی که عدس مقشر و برگ لسان الحمل و نان خوش ارد که در وی سبوس بسیار بود این همه را
بپزند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند انار ترش و بشکافند و در سرکه بپزند و بسایند و نیک و رخرقه طلی کنند و بران موضع نهند

این ضمادیست که در ابتداء علت و اندر انتها سودمند بود و اندر شبانروزی سه بار بکار باید برد بامداد و شبانگاه و نیم شب
و طعام از چیزی بیارند که بتری و سردی میل دارد و اگر جمره بر لب باشد یا بر قضیب و خایه و مانند آن عضوی که بداروهای خشک کننده
محتاج تر بود بگیرند فلقطار و فلقدیس از هر یک بیست درم بوره پنج درم جمله را بآب بسایند و طلی کنند و پشک بز سوده و بانگبین سرشته
طلی کردن سودمند بود **باب دوم اندر آتش پارسی و علاج آن** آتش پارسی بثره باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش
و صعب و سبب آن بسیاری گرمی و تیزی خون بود **علاج** نخست رگ باید زد و بطبیخ هلیله و خرماء هندی استفراغ کردن
و هر بامداد کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و اسپغول و شکر و مانند آن خوردن و آن بثرها باید شکافت
و آب از وی برجهد و اگر پوست آن بثره بناخن سر ابتر بند تا آب گرد نیاید روا بود و آنچه از وی می تراید بر می چینند و گل ارمنی
در سرکه حل کنند و بر حوالی آن مالند و بر بثره مرهم اسفیداج نهند **باب سیوم اندر نمله و معالجات آن** نمله بثرها خورد باشد
بیکدیگر نزدیک و در هم پیوسته میگردد و پهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد و بلمس گرم بود و سوزش او همچون سوزش
گزیده بود و بسیار بود که نمله یک بثره بود و باشد که بثره بآب پراگنده بود گرد همچون ثولول و بیشتری چنان باشد که بن او پهن بود
و بعضی چنان باشد که بن او باریک باشد همچون ثولول معلق و رنگ نمله میل بزردی دارد و بعضی باشد که ریش گردد
و بعضی باشد که بتحلیل زایل شود و سبب آن ماده بود تیز در زیر پوست با خون آمیخته و اندر رگهای باریک که در پوست است
روان گشته **علاج** نخست تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کردن و گرداگرد آن موضع طلا کردن
بصندل و فوفل و همچنین بگیرند شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیز و گل ارمنی از هر یک یکجزو و قشور یبروج و افیون از هر یک نیم جزو
همه را بکوبند و بگلاب بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بگلاب حل کنند هر شبانروزی چند بار بغایت نافع بود
و پوست خیار چنبر بگلاب حل کنند و طلی سازند و اگر برابر طلی اندکی سرکه بر چکانند صواب باشد و باید که بر آن موضع که
ریش گشته باشد مرهم اسفیداج بدان نسخه که قرابادین یاد کرده آمده است طلی میکنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود
و ریش نشده بود همین طلی صندل و فوفل بر همه اندام و بر موضع خارش و بر گرداگرد آن طلی می کنند و هر نوبت تازه
میگردانند و هر وقت که شویند برگ بید را در آب بجوشانند و بدان آب بشویند و طعام عدسی بآب غوره
و آنچه بدین ماند دهند و قریص و افشره روا بود **باب چهارم اندر کاورسه و علاج آن** کاورسه بثرها خورد باشد
و بسیاری و اندکی و صلبی و نرمی آن باندازه باشد و نخست آن جمله کاورسه میل بصلبی دارد از بهر آنک ماده آن
بلغم بود یا سودا که بصفرا گرم شود و با وی بیامیزد و سبب صلبی وی این است **علاج** او بعلاج نمله نزدیکست
از بهر آنک نوعی از نمله بود لیکن شربتهای مسهل که درین علت دهند از تربد و افتیمون خالی نباید که باشد **جزو سیوم**
اندر شناختن انواع بثرهای دیگر که بر سطح تن پدید آید و این جزو پنج باب است **باب نخستین اندر یاد کردن سعفه و شرنیه**

و اگر خون سخت غالب باشد نخست رگ باید زد پس استفراغ صفرا کردن

بثرها بود که

بثرها بود که در سطح تن پدید آید و غایر نباشد یعنی اندر گوشت دور فرو نشود لیکن بعضی بهن باز میشود و در آن درد و سوزش و خارش کمتر بود
و سعفه بیشتری بر پوست سر پدید آید و شرنیه بر روی برآید و بر دیگر اندامها هم باشد و سوزش شرنیه بیشتر از سوزش سعفه باشد
و تراینده تر از سعفه بود و آنچه از سعفه تراید ریمی بود غلیظ و لزج و باشد که قوام آن همچون انگبین بود و باشد که تر بود و باشد که
خشک باشد و هیچ از وی نه تراید و باشد که شوره برآرد همچون نمک و آنچه از شرنیه تراید رقیق باشد **علاج** اما سعفه را بنگرند
اگر خون غلبه دارد و علامت آن ظاهر بود رگ قیفال باید زد و بر هر دو جانب گردن حجامت کردن و اگر کفایت نبود رگ
پیشانی فرمایند زد و اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در روی و سر مالند پس مرهم سرخ که از مردار سنگ
و زرد چوبه و سرکه و روغن زیت سازند طلی میکنند و سبوس گندم و برگ چغندر بسرکه و آب می پزند و سر بدان می شویند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو در بینی میچکانند و اگر علامتهای غلبه خلطی دیگر ظاهر بود تن را از آن خلط
پاک کنند و سعفه بیشتر از خون تولد کند که با صفرا تیز آمیخته بود یا بلغم شور و تباه شده اما آنچه از خون صفرا تولد کند ریم او
رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ بود و استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و
استفراغ بلغم بحب صبر و حب قوقایا باید کرد پس داروها طلی کردن **صفت** داروی نافع بگیرند توبال مس و سرب سوخته
و عنزروت و قرطاس سوخته از هر یک دو جزو و کوکرد زرد یکجزو و همه را بسرکه بسایند طلی میکنند **صفت** داروی دیگر
که کودکان را سود دارد بگیرند زرد چوبه و حنا و زراوند طویل و مردار سنگ و انار پوست همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل
کنند و طلی می کنند **صفت** داروی دیگر هم کودکان را شاید بگیرند مردار سنگ و زرد چوبه و بادام تلخ همه را بسرکه بسایند
و بروغن گل حل کنند و طلی میکنند **صفت** داروی دیگر هم کودکان را بگیرند مازوی خام بی سوراخ بروغن گاو بریان کرده
بسایند و بسرکه طلی کنند و اندر ماهی سه روز این روغن گاو در بینی آن کودک چکانند و بعضی طبیبان مورد خشک با آن یار کنند
صفت داروئی که محمد ذکریا می گوید سعفه را به ازین دارو نیست بگیرند سفال تنور کهن یکجزو و نیم جزو نرم بسایند و بسرکه تر کنند
طلی سازند و هم او میگوید اندر علاج سعفه و گر و ریشهای پلید اعتماد بر نمک و سرکه باید کرد از بهر آنکه هیچ داروئی اندر نیست کردن
ماده بد و خشک گردانیدن بجای آن نیست **صفت** داروئی دیگر بگیرند کشنیز خشک سوخته و سفال تنور و حنا و بسرکه بسایند
و بروغن گل طلی کنند **صفت** داروئی که سعفه تر را نافع بود بگیرند خرزهره و در آب بپزند و سر بدان بشویند پس بگیرند توبال مس
و مر و قنبیل از هر یک دو جزو و سنا و کندر و شب یمانی از هر یک چهار جزو و زراوند طویل و قلقطار و صبر و مر و آبی که از شاخ رز بچکد از
هر یک یکجزو و بسرکه و روغن طلی کنند و اگر این آب بدست نیاید خاکستر چوب رز بجای آن بکار دارند اما سعفه که بر روی افتد
بثرها بود سرخ و طریق این علاج سعفه آنست که پیوسته بکار بگرمابه می روند و روی را بر بخار آب گرم می دارند و رگ پیشانی زدن و دیوچه
برافکندن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلی کردن نافع بود **باب دوم اندر خشک ریشه که بتازی حصف گویند و علاج آن**

این عارض بثرها بود سخت خورد و سوزاننده همچون سوزانیدن زخم سر سوزن و اندر تابستان پدید آید خاصه آن وقت که مردم
گرم شود و عرق کند و در گرم سیرها و در سواحل دریا و در جزایر این حصفه بر مردم بسیار پیدا آید از گرمی هوای آن موضع
در تابستان **علاج** نخست رگ باید زد پس بمطبوخ هلیله و شاهتره استفراغ کردن و در گرمابه آب گشنیز تر و سرکه
و گلاب و روغن گل طلا کنند و حنا بسرکه سرشته طلا کردن اندر گرمابه سودمند و اگر مورد بپزند و آن آب را طلا کنند با سرکه و گلاب سودمند بود
و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن سود دارد و غذا چیزهای سرد و تر باید خورد **باب سیوم اندر بنات اللیل و علاج آن**
هرگاه که مسام ظاهر تن بسته شود و پوست درشت گردد و طعام نیک هضم نشود اندر شبهای سرد درشتی و خارش و بثرها
خورد بر سطح پدید آید آنرا بنات اللیل گویند **علاج** رگ باید زد و استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد و نقیع صبر و آب انار
و مانند آن و اندر گرمابه حنا و آب کرفس طلا کردن و سبوس گندم بسرکه طلی کردن و آب جغندر طلی کردن و آرد باقلی با سرکه
طلی کردن سودمند بود و اگر این خارش دراز آهنگ شود و ماده از خلط بورقی باشد آرد حلبه با انگبین بیامیزد و در گرمابه طلی کنند
و بطبیخ قثاء الحمار کرطبیخ شحم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل با آبی که خرزهره در وی جوشانیده باشند طلا کردن
سودمند بود و اگر برنج سپید بگیرند دو وقیه و بکوبند و بسرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک وقیه گوگرد سوده با وی بسرشند
و در گرمابه طلی کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان بود قی آوردن نافع بود **صفت** داروی سودمند بگیرند تخم کرفس
و تخم بادیان و انیسون از هر یک یکمثقال ریوند چینی و گل سرخ از هر یک دو مثقال ترانگبین هم سنگ همه شربت ازین جمله
چهار درم عسر شیر بز سه روز پیوسته بکار برند بغایت سودمند بود و اگر بدین کفایت نشود یک هفته هم برین ترتیب دهند
باب چهارم اندر جرب و علاج آن جرب بپارسی گراز گویند و ماده او از خونی غلیظ و عفن باشد که در رگها گرد آمده بود
و طبیعت آنرا بظاهر تن که اقرب المخرجست دفع کند اما گراز دو گونه باشد بعضی خشک و بعضی تر **علاج** نخست رگ باید زد
پس بمطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و خرماء هندی استفراغ کردن و اقراص بنفشه نیز مسهلی موافق است
و از پس استفراغ آب شاهتره خوردن با هلیله زرد با شکر سفوف کردن یا اطریفل شاهتره چیزی بکار داشتن و نقیع صبر
اندر آب کسنه سودمند بود و باقی خون را صافی کند **صفت** نقیع صبر بگیرند صبر یکدرم با یکمثقال در آب کسنه تر کنند یکشبانروز
بامداد آن آب را باز خورند سه روز پیوسته و سه روز بیاسایند و دیگر بار نخورند و سه روز بیاسایند تا نه درم یا نه مثقال
خورده شود جرب کهن را مستاصل کند و طبیخ شاهتره سودمند بود بگیرند هلیله زرد پانزده درم شاهتره هفت درم سنای مکی پنج درم
مامیران دو درم افتیمون چهار درم افسنتین رومی سه درم گل سرخ دو درم تخم کسنه سه درم بپزند و بپالایند این یکشربت بود
خداوند جرب تر را سودمند بود **صفت** حب شاهتره بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم صبر هفت درم سقمونیا را
بآب شاهتره بسایند و داروهای کوفته را بدان بیامیزند و در سایه خشک گردانند و دیگر بار بسایند و آب شاهتره تازه کنند

تا سه روز

تا سه روز پس حب کنند شربت دو درم تا دو مثقال بکار برند صفت معجون شاهتره بگیرند هلیله زرد ده درم سنا مکی و
شاهتره از هر یک پنج درم ریوند چینی یکدرم چوب گذر دو درم بکوبند و بکشمش بسرشند شربت سه درم با چهار درم با آب میوه
صفت اقراص برنگی خداوند جرب تر را سودمند بگیرند هلیله زرد و بلیله و آمله و برنگ کابلی مقشر از یک یکجزو تربد دو جزو
بکوبند و بسایند و بسرشند شربت سه درم و اگر از بهر استفراغ خورد شربت از ده درم تا بیست درم باید خورد و اگر استفراغ بسیار
کرده شود و منفعت پدید نیاید هر بامداد شربتی از پست گندم با شکر و آب بسیار بباید داد و محمد زکریا رحمة الله می گوید
که شیر گوسپند یا بز که او را شاهتره دهند خداوند جرب را سودمند بود و از پس این تدبیرها داروها را طلی کردن اما جرب تر را
داروها باید که نیک خشک کننده بود و گر خشک را بچیزهای که خشکی نبود صفت داروی جرب را بگیرند سیماب کشته و خبث الفضه
و برگ خرزهره و کندش و شنجار و مردارسنگ همه را کوفته و بیخته بروغن گل تر کنند و طلا سازند و بشب و بامداد بگرمابه اندر شوند
و بشویند صفت داروی دیگر که جرب تر را سودمند بود بگیرند زرنیخ زرد و سرخ و مردارسنگ و خبث الفضه و زرد چوبه و کندش
و برگ خرزهره و نوشادر و زراوند دراز از هر یک سه درم سیماب کشته یکدرم همه را بکوبند و بسرکه و روغن زیت طلی کنند و اگر
بجای خبث الفضه قلیمیا سیم کنند بهتر بود صفت داروی دیگر که جرب تر را سود کند بگیرند زراوند دراز و کرد و مغاث و کندش
و عدس و مر و اشق و بادام تلخ و زرد چوبه از هر یک یکجزو و مردارسنگ و خبث الفضه از هر یک دو جزو همه را بکوبند و بروغن زیت
و سرکه طلی کنند صفت داروی دیگر که جرب تر را نافع بود بگیرند خبث الفضه و کندش و برگ مورد خشک و زراوند دراز و شنجار
و روی سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین سگ که سپید بود و مردارسنگ و کوکرد و زرنیخ زرد و سرخ و اسفیداج ارزیز و حب البان
از هر یک برابر همه را بکوبند و بروغن زیت یا بروغن گل یا بروغن حب الغار تر کنند و طلی سازند صفت داروی دیگر
جرب را نافع بود بگیرند مامیران و خبث الفضه و قنبیل و مردارسنگ و زرد چوبه برابر بسرکه و روغن زیت و روغن گل طلا کنند
صفت داروی دیگر جرب تر را شاید بگیرند قلیمیا سیم و مردارسنگ و زرد چوبه و خاکستر بلوط و نمک خمیر و کندش و سفال
تنور کهن و کوکرد برابر بروغن زیت کهن طلا کنند صفت داروی دیگر جرب تر و خشک را نافع بود بگیرند کندش دو درم
زراوند دراز چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته ده درم بسرکه و روغن گل طلا کنند صفت
داروی دیگر جرب تر و خشک را شایسته بود بگیرند تخم ریواس بیست درم مغز دانه زردآلو تلخ بیست درم سیماب کشته دو درم
نمک خمیر دو درم همه را بکوبند و بسرکه تر کنند و با جغرات طلی کنند و در گرمابه و اگر بارده کنجد طلا کنند روا بود صفت داروی دیگر جرب
خشک را بگیرند قسط حلو و کندش از هر یک یکدرم میعه تر پنج درم روغن گل پنج درم در گرمابه طلی کنند صفت داروی دیگر جرب
خشک را بگیرند سیماب کشته و میعه تر و روغن گل و در هاون بمالند تا چون مرهمی شود و در گرمابه طلی کنند صفت
داروی دیگر بگیرند خبث الفضه و مردارسنگ و کشنیز خشک سوخته و گلنار و قنبیل از هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلی کنند

در یکشب دو بار اما خارش را که بی جرب باشد آب کرفس و سرکه و گلاب و روغن گل می کنند اندر گرمابه شود سودمند بود و
خداوند رطوبت را طبیخ حلبه و طبیخ شحم حنظل گرد سودمند بود صفت داروی سودمند بگیرند آب انار ترش و اندکی بوره اندر وی
بزنند و با روغن گل در گرمابه طلی کنند صفت داروی دیگر بگیرند تخم خشخاش و بکوبند نرم تا چون مرهم شود و با سرکه طلی کنند
صفت داروی دیگر نافع بگیرند آرد باقلی و گوشت خربزه گر تخم خربزه از هر یک یکجزو بوره نیم جزو آب کرفس چندانکه همه بدو تر کنند
و طلی سازند صفت داروی دیگر بگیرند آرد عدس و گلسرخ که بتازی المغره گویند با سرکه و روغن گل طلا کنند و خارش چشم را
سپیده خایه مرغ و نشاسته با گلاب بسرشند و ضماد کنند نافع بود و خارش انگشتان را آب چغندر گرم کنند و انگشتان در وی نهند
و بروغن بان طلی کنند و اگر خارش اندر زنخدان بود بگیرند شحم حنظل یکدرم بوره یکدرم صندل سرخ دو درم سنا مکی پنجدرم همه بکوبند
و بسرکه و روغن گل طلی کنند و خارش پیرانرا گرمابه خوش آب و بطبیخ شاهسفرم و مورد و گوشت خربزه شستن سود دارد و خارش
مقعد را و فرج زنان را شب یمانی بریان کرده و قطران برابر مقدار یکدرم به پنبه بردارند و حمول کنند و انار ترش و شیرین در آفتاب نهند
تا اندکی غلیظ شود و گرم کرده حمول می کنند باب پنجم اندر قوبا و معالجات آن قوبا را بپارسی بریون گویند و سبب این علت
دو چیز باشد یکی خلط بد اندر تن مردم دوم قوت طبیعت و خلط بد نیز دو گونه بود یا خلطی بود تیز و رقیق یا خلطی بود رقیق یا خلطی بود
غلیظ سودائی با خون آمیخته و قوت طبیعت چنان باشد که اخلاط بد را از اندامهای شریف باز می دارد و بظاهر پوست دفع می کند
علامتها اگر خلط تیز بود و رقیق بریون تراینده و خلنده و سوزان باشد و اگر خلط غلیظ سودائی باشد بریون خشک بود و بدان
خلندگی نبود و اگر اخلاط آمیخته و با یکدیگر برابر بود علامتها میانه بود علاج تامل باید کرد تا ماده علت کدام خلط است و باستفراغ آن
مشغول بودن و اگر اخلاط آمیخته و برابر بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی غالب بود تدبیر استفراغ خلط غالب باید کرد
و از مراعات دیگر خلط غافل نباید بود و استفراغ خلط رقیق و تیز بداروها باید کرد که اندر علاج جرب کرده گفته آمد و استفراغ خلط غلیظ
و سودائی بداروها باید کرد که اندر علاج بیماریهای سودائی یاد کرده آمده است چون مالیخولیا و غیر آن پیوسته اندر گرمابه رفتن و بآب گرم
خوش شستن بهترین علاجهاست از بهر آنک آب گرم و خوش مسام را بگشاید و تری آب و خوشی و گرمی آن خلط غلیظ را تحلیل کند
و تیزی خلط رقیق را بنشاند و مزاج آن بگرداند و از پس گرمابه داروهای مالیدنی بکار باید داشت اما اگر بریون تر بود داروهای آن
خشک کننده باید و اگر تری اندک بود داروهای زداینده باید و بریون کهن را داروهای قوی و تحلیل کننده و برنده باید و آنرا که
تری اندک بود و بگوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ مالیدن سودمند بود خاصه کسی را که تری اندک بود و اگر آرد باقلی و آرد جو
با وی بسرشند و طلی کنند بهتر باشد و چغندر و سبوس گندم و تخم خربزه نیم کوفته هر سه اندر آب بجوشانند تا نیک پخته شود و آن آب را
طلی کنند و تخم ترب کوفته با نشاسته بیامیزند و بسرکه تر کنند و طلی کنند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن نافع بود
و کودکانرا آب دهن و ریمه بن دندان نباشتا طلا کردن سودمند بود و هلیله زرد بسرکه سوده طلی کنند سودمند بود و پیه مرغ و پیه بط

مالیدن سودمند بود

مالیدن سودمند بود و صمغ آلو و کثیرا بسرکه تر کنند با ترشی ترنج داروی مجربست بریون را که کهن گشته نباشد زایل کند و مازو
بسرکه سوده در آمل بسرکه حل کرده سودمند بود و آنرا که تری بیشتر آید حضض و مازو و صمغ و کثیرا و شیاف مامیثا و مقل
و توبال مس و سنجسوبه با سرکه طلا کنند سودمند بود و آنچه بدین داروها زایل نشود نخست دیوجه بر باید افکند تا خون بدر آید بکشند
پس محجمه بر نهادن تا آنچه از دیوجه باقی باشد آنرا پاک گرداند پس موم روغنی که از روغن گل کرده باشند طلی کردن و یکشب
رها کردن و دیگر روز آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کثیرا در آب جوشانیده طلی کردن و یکشبانروز رها کردن
و دیگر اندر گرمابه بطبیخ بابونه و بیخ خطمی شستن و اگر چیزی بماند دیگر بار دیوجه بر باید افکند و هم این علاج دیگر باره کردن و اشق
بسرکه حل کرده بریون کهن را سودمند بود و کندش و زرد چوبه کوفته و بیخته و اشق در آب حل کرده هر سه را بسرکه بسرشند
و طلی کنند سودمند بود و نفط سپید چند کرت طلا کردن سودمند بود **صفت** داروی قوی بگیرند و زرارنج و بسایند با روغن گاو
و سه روز بگذارند پس روغن از وی بپالایند و آن روغن طلی کنند تا بریون بردارد و گوشت پاکیزه پدید آید پس بمرهم علاج کنند
صفت داروی دیگر بگیرند مازوی ناسفته پنج درم بول گاو و یک سکره سرکه یک سکره مازوی کوفته درین بول و سرکه
بپزند تا نرم شود و بسایند و طلا کنند یا بگیرند سریشم ماهی چهار جزو کندر دو جزو و هر دو بسرکه حل کنند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر
بگیرند خربق سیاه چهار مثقال آرد ترمس و سرطان سوخته و نطرون از هر یک سه مثقال همه را بکوبند و بیزند و همچنان خشک
بر برا کنند **صفت** داروی دیگر بگیرند مازو و کثیرا و رخشن برابر بسرکه حل کنند **صفت** داروی بریون که بر خایه باشد
بگیرند اسفیداج هشت درم کوکرد زرد دو درم مویزج یکدرم همه را بسرکه حل کرده طلا کنند و هر گاه که بریون علاج کنند و پاک شود داروهای
رادع که آن موضع را قوت دهد طلی می باید کرد تا معاودت نکند و رنج ننماید **گفتار دوم** اندر بیان کردن انواع آماسهای
سرد از هر جنس و این گفتار هشت بابست **باب اول** اندر یاد کردن مادتهای سرد که آماسهای سرد از آن تولد کند
و شناختن انواع آماسهای سرد باب دوم اندر آماس نرم که بتازی الورم الرخو گویند باب سیوم اندر آماسهای سخت
که از بلغم غلیظ و از ماده سودا خیزد و نه از جنس سلعه و سرطان باشد باب چهارم اندر یاد کردن سرطان باب پنجم اندر یاد کردن
آماسهای بادناک باب ششم اندر خنازیر باب هفتم اندر سلعه باب هشتم غدد و مسامیر **باب نخستین** اندر یاد کردن
مادتهای سرد یا بلغم بود یا سودا یا بادی غلیظ یا ماده مرکب ازین اخلاط بدین سبب آماسهای سرد یا بلغمی بود یا سوداوی
یا بادی یا مرکب ازین انواع و ترکیب اخلاط راستا راست نادر بود بلکه بیشتر بکمابیشی بود و علامتهای کمابیشی آن بسیار جای
یاد کرده آمده است **علامتهای** اما آماسهای بلغمی پنج گونه باشد یکی آنکه آماسی بود نرم و ماده آن بلغم ساده باشد و آنرا
بتازی الورم الرخو گویند لون او سپید باشد و بلمس گرم نبود دوم آنکه آماسی بود آبناک و ماده آن بلغمی بود رقیق همچون آب
و این استسقاء یک عضو باشد سیوم آنکه آماسی بود صلب با دست باز کوشد و ماده آن بلغمی بود غلیظ و لزج چهارم آنکه آماسی بود صلب

آماس

و مادهٔ آن بلغمی بود غلیظ‌تر و فسرده‌تر و این نوع یا خنازیر باشد یا غدد یا سلعهٔ صلب پنجم آماسی بود که از بخار بلغم خیزد و آنرا بتازی
تهیج گویند و این چنان بود که بخار بلغم بسر بر شود و پشت چشم و رخسارگان آماسیده نماید و آماس سودائی دو گونه بود یکی آماسی بود
صلب و از آن هیچ حس و الم نباشد و آنرا بلغت یونان سقیروس گویند و بعضی ازین سقیروس باشد که از آن حس اندک بود لیکن هیچ الم
نباشد و مادهٔ آن سه گونه باشد یکی سوداء خالص بود و لون او همچون لون سرب باشد که بتازی ایار گویند دوم خلطی بود مرکب
از سودا و بلغم و هم رنگ تن بود سیوم بلغمی غلیظ و صلب بود و لون او رصاصی بود و باشد که بروی موی ضعیف که بتازی زغب
گویند بر آمده باشد و هیچ نوع از انواع سقیروس علاج پذیر نباشد و گونهٔ دوم از آماس سوداء سرطانست و فرق میان سقیروس
و سرطان آنست که سقیروس را حس الم و ضربان و التهاب نباشد و رگهاء حوالی سرطان خاسته بود و حوالی سقیروس هیچ نباشد
و نزدیکی و دوری از آن سرطان بحسب کمی و بیشی این علامتها بود و مادهٔ سرطان دو گونه بود یکی سوداء خالص باشد و یکی سودائی بود
که با سودا سوخته آمیخته بود و با درد و سوزش و التهاب و ضربان بود و در حوالی او رگها بود بسبزی و تیرگی گراید و درد و سوزش
و التهاب و ضربان او باندازهٔ کمابیشی آمیختن صفراء سوخته بود با سودا و پدید آمدن سقیروس بیشتری چنان باشد که نخست آماسی گرم
بوده باشد و نسبت گرمی و افراط آن و بی ترتیبی علاج بدان باز گردد و سرطان بیشتر با بتدا پدید آید و در اندامهای نرم و متخلخل پدید آید
و بدین سبب بیشتری زنانرا اندر پستان و اندامهاء افتد عصبانی چون رحم و مردانرا بیشتر اندر حوالی حلق و حنجره افتد و اندر خایه
و قضیب و اندر رودها نیز افتد و سرطان که هنوز در ابتدا بود دشوار توان دانست و چون ظاهر گردد علاج دشوار پذیرد و نخست که
پدید آید چند یکدانه باقلی بود یا کوچکتر و صلب بود و لون او تیره باشد و در وی حرارتی اندک باشد و سرطان بعضی با درد صعب بود
و بعضی ساکن‌تر بود و بعضی زود ریش گردد و بعضی ساکن بماند و ریش نگردد و آنچه ریش خواهد گشت باشد که بدارو ساکن گردد
و ریش نگردد و آنچه ریش نخواهد گشت دو گونه باشد یکی آنک باد با بخار بلغم مرکب شود و ببالا بر آید و یا در عضوی را بتر بخاند
باشد که بدارو ریش اما آنچه درد و سوزش او صعب بود زود ریش گردد و مادهٔ او سوداء سوخته بود که از صفراء سوخته تولد کرده باشد
و آماسهای بادی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب دوم اندر آماس نرم که بتازی ورم الرخو گویند

و علاج آن طریق علاج آنست که نخست باستفراغ مادهٔ بلغمی و پرهیز کردن از طعامها که از وی رطوبت خیزد مشغول باید بود پس
داروهاء خشک کننده و تحلیل کننده بکار داشتن و این چنان باشد که آن موضع را بکرباسی درشت بمالند و اسفندی نو بسرکه
ممزوج بآب تر کنند و بران موضع نهند و مزاج آن معتدل باید چنانک بتوان خورد و اگر گوشت خداوند علت سخت باشد
اسفنج بسرکه ناب تر باید کرد نخست بسرکه خوشتر باید کرد چندانک علت در تزاید بود سرکه ترش تر باید و بوقت انتها ترش
بغایت باید و اگر بجاء سرکه آب غوره کنند یا آب خاکستر چوب انجیر و چوب رز و چوب بلوط روا باشد و چنان باید که موضع آماس را
و حوالی این جمله بدین اسفنجها پوشیده دارند تا ماده بجایگاهی دیگر نشود و اگر بسرکه کفایت نشود شب یمانی سوده اندر سرکه حل می کنند

وبرمی نهند واگر اسفنج حاضر نباشد کرباسی دو تو بجای آن باشد از پس یکدیگر برمی نهند وآب آهک اندرین باب قوی باشد
روغن گل با سرکه ونمک سودمند بود وآب برگ مورد با سرکه وروغن گل سودمند بود واگر آماس اندر عضوی عصبانی بود
وبا آن دردی باشد نخست بزوفاء تر منخته وبقیروطی که از روغن زیت ساخته باشند وبشراب انگوری نیم گرم برچکانیدن
درد بباید نشاند پس داروها طلا کردن صفت داروئی که آنرا طلی الترحل گویند بگیرند مر وحضض وصبر وسعد وقاقیا و
شیاف مامیثا وزعفران واندکی گل ارمنی بکوبند وبسرشند وبسرکه وآب کرنب وبنادق کنند همچون پیاده شطرنج وبوقت
حاجت بکار برند ضمادها بگیرند بوره ارمنی وسعد وگل ارمنی وزیره وپشک گوسفند وقصب الذریره وخاکستر برگ
کرنب وآرد جو همه را بسرکه بسرشند وضماد کنند وشب یمانی سوده وحضض هر دو اندر سرکه وآب خاکستر طلی کنند نافع بود وسرگین گاو
با کندر ومیعه واشنه وقصب الذریره وسنبل وافسنتین بهم آمیخته وهر یک جدا ضماد کردن سودمند بود وطبیخ کرنب وطبیخ شبت
وطبیخ پوست ترنج نطول کردن سودمند بود وطین قیمولیا با سرکه وشب یمانی طلی کردن سودمند بود واگر آماس اندر روی
وپشت چشم باشد این دارو که آنرا طلاء الترحل گویند بگلاب وآب کشنه واندکی بسایند وطلا کنند وتهیج را که از پس تبها وبیماری دراز
پدید آید وسرکه را وگلاب وروغن گل وآب برگ مورد تر طلی کنند واسفنج بدان تر می کنند وبرمی نهند وبرگ کزتر وبرگ
خیار تر کوفتن وضماد کردن نافع بود صفت گرفتن آب خاکستر بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب رز وبسوزانند
وخاکستر آن در آب کنند ویکشب بگذارند وبامداد ببالایند وبکار برند همه آماسهاء نرم وآب سود دارد یا سرکه می آمیزند
ونمد مرعزی بدان تر می کنند وبر آماس می نهند نافع بود باب سیوم اندر آماسهاء سخت که از بلغم غلیظ واز مادهٔ سودا
خیزد ونه از جنس سلعه ونه از جنس سرطان باشد نخست تن را از مادهٔ فزونی پاک باید کرد بانواع استفراغها بباید دانست
که علاج آماسهاء سخت وعلاج نقرس سرد بهم نزدیک بود واندر کتاب ششم علاجهاء انواع نقرس یاد کرده آمدست
از آنجا مطالعه باید کرد ضمادها که از پیها وروغنها ولعابها ومغزها کنند واز داروهاء تحلیل کننده بکار می باید داشت اما پیها چون
پیه بط وپیه همه مرغان آبی وپیه مرغ خانگی وپیه سباع چون پیه شیر وخرس وگرگ وروباه وپلنگ وکفتار باشد وپیه بهایم چون پیه
گوساله وپیه گردهٔ بزکش وپیه گورخر وروغنها چون روغن زیت کهن وروغن تخم کتان وروغن بان وروغن سوسن ولعابها
چون حلبه ولعاب تخم کتان وداروهای تحلیل کننده چون میعه تر واشق وجاوشیر وبارزد وزوفاء تر ومغزها چون مغز ساق گاو
ومغز ساق گوزن آنچه بدست آید جمع باید کرد وبکار داشتن واین پیها همه تازه ونمک نارسیده باید تخم بید انجیر نیک تحلیل کننده است
ونرم کننده صفت داروی نرم کننده بگیرند خاکستر برگ کرنب وریباح واشق ومقل همه را بسرکه حل کنند وبر اندایند صفت
داروی دیگر بگیرند روغن زیت یا روغن کتان ودردی سرکه بجوشانند وروغن دنبه گوسپند گداخته با آن بیامیزند وبر اندایند
وقثاء الحمار وبیخ خطمی ومیعه تر ضمادی نرم کننده وتحلیل کننده است وپیه بط با بیخ خطمی نرم کننده است بباید دانست که سرکه در اول علت

بکار نباید داشت لیکن در آخر علت بکار دارند و بر عصب و عضوهاء عصبانی کمتر بکار شاید داشت و در عضو لحمانی بیشتر بکار توان داشت
و گاه گاه جایگاه آماس را بسرکه طلی می باید کرد و هم ببخار سرکه علاج کردن و بر اثر آن مقل و جاوشیر و اشق و مانند آن طلی کردن
بتدریج و بخار سنگ آسیا و سنگ مارقشیشا نیک بود و هر چند روزی این علاج می باید کرد و در میانه داروهای نرم کننده
بکار می باید داشت **باب چهارم اندر سرطان و معالجات آن** بباید دانست که تدبیر صواب اندرین علت آنست که نگاه دارند
تا آنچه پدید آمده بود و همچنان و همچندان بماند و زیادت نشود و ریش نگردد ممکن است که از اول چون پدید آید اگر زود علاج کنند
بجملگی زایل شود لیکن آنچه محکم شده باشد زایل شدن آن ممکن نیست و بسیار بود که اندر احشا سرطانی آهسته و نهانی پدید آید
علاج صواب آنست که آنرا بهیچ وجه نجنبانند و اگر علاج کنند باشد که بهلاک انجامد و اگر آنرا بخود باز گذارند مدتی دراز آهسته باشد
و سلامت بود خاصه اگر استفراغ اگر بوقت می کنند و غذاء موافق سرد و تر بکار می دارند چون کشکاب و روغن بادام
و ماهی تازه و خایه مرغ نیم برشت و ماش و اسفاناخ و کدو و مانند آن و آنرا که حرارتی فزونی بود دوغ گاو سودمند بود
و این دوغی بود که در حال مسکه از وی جدا کرده باشد و هنوز طعم ترشی نگرفته باشند و بعضی سرطان که کوچک باشد و از اندامهای
شریف دور باشد آنرا بتوان برید چنانک بیخ او بریده شود و این چنان باشد که گوشت پاکیزه لختی نیز بآن ببرند و بگذارند
تا خون بسیار از وی برود پس جراحت را مرهم کنند و باشد که از پس آن که سرطانرا بریده باشند داغ باید کرد و بسیار باشد
که از بریدن و داغ کردن آن خطری عظیم تولد کند خاصه اگر بعضوی شریف تعلق دارد و نزدیک باشد و حکایت کرده اند
که بعضی طبیبان ما تقدم پستان زنی که سرطان داشت بجملگی ببریدند و بر پستان دیگر سرطان پدید آمد و شیخ رئیس رحمة الله
می گوید ممکن است که دران پستان دیگر ماده بوده است و سرطان خواست شد لیکن پس از بریدن این یکی پدید آمد و نیز
ممکن است که اندر تن ماده این علت بسیار است و روی بدین یکی داشت چون بریده شد بدان دیگر باز گشت در جمله
هر وقت که آغاز علاج خواهند کرد نخست تن را از ماده سودا پاک باید کرد و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود
و هر چند روزی چهار درم افتیمون اندر ماء الجبن می باید داد یا در ماء العسل و اگر بجای ماء العسل و افتیمون هر چند روزی طبیخ افتیمون
دهند با سکنگبین آمیخته صواب بود و هر چه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و هر چند اندر علاج جذام یاد کرده آید علاج
این علت است و حرارت جگر را بغذاء موافق و بشربتها و ضمادها ساکن باید کرد و باعتدال باز آوردن تا سوخته شدن
خون باز دارد و بباید دانست که داروی تحلیل کننده را اندرین علت مضرت بیش از منفعت بود از بهر آنکه ماده رقیق را
تحلیل کند و باقی که بماند غلیظ تر شود و علت صعب تر گردد و داروهاء معدنی مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و خورانده نبود
نافع آید و توتیای مغسول که با روغن گل طلی کنند ممکن بود که ماده غلیظ سرطانی را بجملگی تحلیل کند برفق خاصه که زود
دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمترین آن بود که بدان حال بماند و زیادت نشود و حکاک سنگ آسیا یعنی آنچه

از سنگ آسیا

ارسنگ آسیا با آب بسایند سودمند بود و آنچه از سنگهاکه کارد بدان تیز میکنند با آب سوده شود و حکاک سرب یعنی آنچه از سرب
حل شود چون آنرا با آب کهنه یا با آب کشنیز تر یا بعصارهٔ کوک بستانند تا چیزی ازان سوده کردد و این داروها طلی کردن نگذارد
که سرطان زیادت شود و نگذارد که ریش کردد دمن این حکاک سرب را که بدین آبها حاصل آمد و توتیا و اسفیداج و صبر
از هریک اندکی در میان فهر و صلایهٔ سرب سوده در اول پدید آمدن سرطان آزموده و آنرا زایل کرد و کل ارمنی و کل مختوم
یا اسفیداج سرب با زیت انفاق با عصارهٔ حی العالم یا لعاب اسپغول در میان فهر و صلایه سرب سوده و طلی کردن بغایت
سودمند بود و نگذارد که زیادت شود و نگذارد که ریش کردد و غوره کوفته ضماد کردن و سرطان نهی تازه کوفته با قلیما ضماد کردن
سودمند بود خاصه اکر حرارتی و سوزشی و ضربانی باشد و کل ارمنی بسرکه حل کرده طلی کردن سودمند بود و هرکاه که ریش کردد
بپوسته خرفه کستان در آب عنب الثعلب تر کرده بروی نهاده باید داشت و هرکاه که خشک می شود هم با آب عنب الثعلب
تری باید کرد صفت داروی سودمند بگیرند نشاسته و کندر و اسفیداج ارزیز از هریک یکدرم کل ارمنی و کل مختوم و صبر از هریک
دودرم بکوبند و بیزند اکر ریشی تر بود این داروها بروی می براکند و بعضی بروغن کل آمیخته کرد اکرد آن طلی می کنند و خاکستر سرطان
نهرمی و قلیما از هریک برابر در قیروطی بروغن کل طلی کردن سود دارد و حکاکه سرب که بعصارهٔ برک خرفه و عصارهٔ کوک سوده باشد
یا بلعاب اسپغول طلی میکنند نافع بود باب پنجسم اندر آماسهای بادناک و دو کونه باشد یکی آنکه از بخاری لطیف خیزد دوم آنک
از بخاری و بادی غلیظ خیزد که آنرا بتازی نفخه کویند همچون چیزی که با دروی دمیده باشند و اکر دست بروی زنند آواز طبل دهد
خاصه آنچه در عضوی بود که میان او کشاده بود چون معده و روده و بند کاه زانو و غیر آن و بسیار باشد که در میان استخوان و غشا
که در وی پوشیده است و میان او تار و غشا ناکه در هریک پوشیده است بادی تولد کند و آنرا از هم بکشد و دردی صعب تولد کند
و بسبب آنکه باد غلیظ بود و مسام بسته باشد تحلیل دشوار پذیرد و بسیار باشد که باد اندر بند کاهی کرد آید و آماسیده شود و پندارند که
ماده آماس خلطی دیکرست و بشکافند و هیچ ماده بیرون نیاید مکر بادی علاج آنچه از بخاری لطیف خیزد از جنس تهیج بود
و علاج آن پیشتر یاد کرده آمده است و علاج با د غلیظ آنست که عضو را متخلخل کنند و مسام را کشایند و دارو ها تحلیل کننده
بکار دارند تا ماده بتحلیل دفع تواند شد و کاه باشد که بمجمه آتش تحلیل پذیرد و روغنهای کرم چون روغن زیت که در وی تخم کرفس
و تخم بادیان و انیسون و ناخواه و زیره و سداب و مانند آن پخته باشند طلی کنند سودمند بود صفت مرهمی تحلیل کننده
خاصه بادی را که در حوالی او تار و عضلها بود بکیرند و سنج کرمابه یعنی شوخ دیوار کرمابه و در آب حل کنند و مقداری آهک آب ناکشیده
در وی بخمند و طلی کنند یا اهل اندر شراب بجوشانیده طلی کنند صفت مرهمی دیکر بکیرند زرده فای خشک کوفته و پخته
و در موم روغنی از موم زرد در روغن سبت بسرشند و طلی کنند و اکر این آماس بادناک اندر عضلها بود یا سبب آماس صدمه
یا آسیبی بود داروها کرم و تیز و تر باید داشت داروهای دردنشانده با داروهای تحلیل کننده شاید آمیخت و مسحه با روغن زیت

جوز و روغن ص

آمیخته بشم زوفا بدان تر کردن و بر نهادن سودمند بود و اگر حرارتی باشد بشم زوفا بروغن گل چرب کنند و بر نهند و اگر زوفا تر
در روغن گل حل کنند صواب بود و این همه را نیم گرم کرده بکار باید داشت و هرگاه که سرد شود بر باید داشت و دیگری گرم بر نهادن بود
از بهر آنک چیزی سرد عصب و عضله را زیان دارد و نگذارد که باد تحلیل پذیرد و در ابتدا آماس روغن گل و روغن بنفشه با روغن
شبت آمیخته بر باید نهاد و چون درد ساکن شود داروهای تحلیل کننده چون روغن شبت و نطرون و سرکه و آب خاکستر بر باید نهاد
باب ششم یاد کردن خنازیر و علاج آن این علت را بپارسی خوک گویند و این آماسی بود کوچک و صلب بر جایگاه
خویشتن سخت شده چنانکه از جای نجنبد و فراتر و بازتر نشود و همرنگ تن باشد و فرق میان سلعه و خوک آنست که سلعه جنبان بود
و آنرا در زیر پوست بدست فرازتر و بازتر توان برد و خنازیر را نه و خنازیر باشد که بسیار بود و باشد که یکی بود و باشد که نخست
یکی بود پس بسیار گردد و بیشتر بر گردن و زیر بغل دست پدید آید و مردم مرطوب کوتاه گردن این علت را مستعد باشند و بعضی
باشد که چون قلاده شود و گرد گردن در آید و بعضی باشد که سخت بزرگ باشد و این نادر باشد و بعضی با درد بود و بعضی بی درد بود
و علاج آنچه بی درد بود و علاج آنچه جوانانرا بود عسرتر بود و آنچه کودکانرا بود سهلتر بود و علاج از طعامهای غلیظ و از ترشیها
و از طعام خوردن بشب پرهیز باید کرد و تدبیر لطیف کردن و استفراغ رطوبت کردن بقی و بداروهای مسهل و بفصد و حب و اصلی
مسهلی سودمندست و حب خیران نیز نافع بود و حبهای دیگر که بلغم غلیظ و سودا فرود آرد چون حب افتیمون و مانند این نافع بود
و حجامت خداوند این علت را نافع بود از بهر آنکه مادهٔ علت جذب نتواند کرد و خون لطیف را جذب کند و باشد که مادهٔ دیگر
بدان موضع گرد آید و بالین بلند باید داشت و از بسیار گفتن و آواز بلند کردن و خشم و ضجرت دور باید بود صفت حب واصل
بگیرند سنبل و سلیخه و حب البان و عود البلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران و قرنفل از هر یک یکدرم صبر
شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک پنجدرم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حب کنند چنانکه
رسم است شربه دو درم و نیم تا سه درم صفت حب خیران بگیرند ایارهٔ فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل
یکدرم و نیم عنزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یکمثقال دو درم سقمونیا یکمثقال حب کنند بآب کندنا شربه هر روز
یکدرم صفت سفوفی سودمند بگیرند تربد و زنجبیل و شکر همه را بکوبند و بیامیزند شربه از یک مثقال تا دو درم هر بامداد بکار برند و نخست
چیزهای نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون
مرهم دیاخیلون و مرهم الرسل از بهر آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرد و تحلیل بدو حرارت باشد صفت
مرهم دیاخیلون بگیرند مرداسنگ سوده یک وقیه زیت دو وقیه و نیم در باتیله کنند و بر آتش نرم نهند و آنرا برفق میگردانند
تا مرداسنگ حل شود و روغن سیاه گردد پس بگیرند لعاب تخم کتان یک وقیه و برین روغن افکنند و بپزند تا غلیظ شود و بکار می برند
صفت مرهم الرسل بگیرند مقل سه جزو و اشق پنج جزو و کندر سه جزو و مرداسنگ چهار جزو و مر و بارزد از هر یک دو جزو و موم بیست و چهار جزو

مرهم دیاخیلون

روغن زیت

روغن زیت صد و بیست جزو رتیانج چهارده جزو و زنگار دو جزو و زراوند سه جزو و داروهای خشک را بکوبند و صمغها را بسرکه حل کنند
و بارزد و موم را بروغن اندر بگدازند و همه را باهم بیامیزند و بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخیلون را قوتی زیادت دهند
بیخ سوسن آسمانگونی و زفت و زراوند گرد از هر یک جزو با وی بیامیزند و بسرشند و پشک گوسپند و پشک بز و تخم سپندان
و بیخ قثاء الحمار و آرد باقلی و آرد جو و مغز بادام تلخ و انجیر نارسیده که از درخت بیفتد و خشک شود و سپید گردد و مقل همه آنست
که داخیلون را بدان قوت زیادت گردد و هرگاه که خنازیر نرم گردد و آنرا بشکافند و بمرهم زنجار علاج کنند صفت مرهم زنجار
بگیرند زنگار دو درم علک الانباط و موم از هر یک پنج درم زیت سه استار مرهم سازند چنانکه رسم است و بعضی طبیبان
اندرین مرهم پنج درم رتیانج زیادت کنند و هرگاه که مادهٔ علت بریده شود و گوشت پوسیده پاک شود داروهای رویاننده
بکار دارند صفت مرهمی که خنازیر را نرم کند بگیرند آرد باقلی و آرد جو و پیه بط از هر یک یکجزو بیخ حنظل و شب یمانی و بیخ سوسن
و زفت تر از هر یک نیم جزو زفت و پیه بروغن زیت بگدازند و داروها را بدان بسرشند و بکار می برند صفت مرهمی دیگر
بگیرند حلبه چهار جزو و آهک و نطرون از هر یک یکجزو و همه را بانگبین بسرشند بکار برند صفت داروی دیگر بگیرند رتیانج
و توبال مس از هر یک دو جزو و شب یمانی و زرنیخ سرخ از هر یک چهار جزو بسرشند و طلی می کنند صفت
داروی دیگر بگیرند مویزج و نطرون رتیانج و آرد کرسنه همه بسرشند و بانگبین بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر
بگیرند تخم کتان و بیخ سوسن هر دو اندر شراب بپزند و سرگین کبوتر بقدر حاجت با وی بیامیزند و ضماد کنند و کندی میکوبد
میانهٔ سر و بز که بتازی مشاش قرن الماعز گویند بگیرند و بسوزند و یکهفته هر بامداد دو درم بدهند این علت را بپزند و بباید دانست
که بعضی خنازیر باشد که مادهٔ او ماده سرطان بود باشد داروهاء گرم که اندر علاج آن بکار آید با روغن گل بباید سرشت و بعضی
باشد که در وی حرارتی باشد و ضمادی از پست گندم و آب گشنیز تر باید کرد و مر یکجزو و حضض دو جزو بآب گشنیز تر بسرشند
و طلی کنند و روغن مغز شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود و هرگاه که خنازیر میشکافند احتیاط باید کرد تا رگها
و عصبها که نزدیک او باشد نگاه دارند و در کتب آورده اند که یکی از قدما خنازیر می شکافت و شاخی از عصب الراجع
ببرید و آواز خداوند علت باطل شد و اگر عصب بریده نشود لیکن برهنه گردد و هوای سرد بدو رسد و مزاج او تباه گردد
و فعل او باطل شود بدین سبب صواب آنست که چون خنازیر می شکافند از جانب سلیمتر شکافند و باقی را بداروهاء تیز
پاک کنند تا بی آفت بود باب هفتم اندر سلعه و معالجات آن سلعه از جملهٔ آماسهاء سرد است و مادهٔ آن بلغم غلیظ
بود و قوام آن بعضی همچون گوشت بود و بعضی چون عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که مادهٔ آن خشک گردد و اگر
بشکافند چیزی یابند خشک همچون ارزن و مانند آن و هر نوعی را کیسه بود و ماده دران کیسه بود و بسیار باشد که در زیر بند و گشاد
زانو و غیر آن همچون سلعه چیزی پدید آید و سلعه نباشد لیکن عصبی بود که چیزی چون گرهی بروی پدید آید و فرق میان سلعه

وآن آنست که سلعه از همه سوی جنبان بود واین کره جز از راست وچپ نجنبد از درازی عصب نتواند جنبیدن وبسیار باشد که
بسبب زخمی بود علاج آنچه صلب تر بود علاج وی آنست که پوست را بشکافند وسلعه را بیرون گیرند وشکافتن آنچنان باشد
که پوست را بکشند بدست چپ یا کسی دیگر بگیرد وبکشد تا پوست از سلعه برخیزد وجدا گردد وآن پوست بدلق بشکافند از بهر آنک
ممکن بود که پوست سلعه یعنی آن کیسه که سلعه در وی بود یا پوست دیگر برخاسته باشد واین رفق کیسه شکافته نشود
وچون شکافته شد کنارها پوست بضبارها برداشته میدارند وباز کشیده تا کیسه سلعه را کشط کنند وبعضی باشد که آسان کشط توان کرد
وبعضی دشوار آنچه دشوار کشط توان کرد سلخ کنند وکیسه را درست بیرون گیرند یا آنچه در وی بود وچون سلعه از پوست بیرون آید
اگر سلعه کوچک بوده باشد واز پوست فزونی پدید نیاید خون از جراحت پاک کند وجراحت را بماء العسل بشویند وبدوزند
وداروی رویاننده برنهند واگر سلعه بزرگ باشد واز پوست فزونی پدید آید از فزونی از وی ببرند تا زشت نباشد پس جراحت را
بماء العسل بشویند وبدوزند واگر سلعه را در پهلو عصبی یا رگی باشد وکشط توان کرد بیرون کنند وروغن گاو کهن نیم گرم کرده
در جراحت می کنند تا باقی بپوسد وبپالاید وباقی کیسه نیز بیرون آید در جمله جهد باید کرد تا سلعه را با کیسه بیرون گیرند واگر کیسه دریده شود
باقی را بضبارها بگیرند تا جمله را برفق کشط کنند وبیرون آرند واگر حاجت آید کیسه را که دریده شده باشد بدوزند واستوار کنند تا اگر ماده سلعه
رقیق باشد از وی بیرون نشود تا با کیسه درست وتمام بیرون آرند چه اگر کیسه در وی بماند دیگر باره پر شود واگرچه اندکی بماند
همچنین بود واگرچه قوام سلعه نرم باشد همچون عسل ومانند آن احتیاط اندر نگاه داشتن کیسه بیشتر باید کرد واگر کسی خواهد که سلعه را
بدارو نرم کند یا تحلیل پذیرد روا باشد واز داروها که بدین کار بود اشق باشد بسرکه حل کرده بروی ضماد کنند وخاکستر بیخ کرنب
بازفت بسرشند وبمسکه نرم کنند وضماد کنند ومرهم باسلیقون که آنرا مرهم الاربعه گویند اندرین باب سخت نافع بود صفت
آن بگیرند موم ورتینج وپیه گاو وزفت راستار است همه را بسرشند ومقداری دلق با وی یار کنند صفت داروی تیز
که سلعه را ببراند وریش کند بگیرند آهک آب نارسیده وچهار جزو در وی شراب انگوری سوخته دو جزو ونطرون دو جزو ومغره
یکجزو همه را در آب خاکستر بجوشانند ودر جای مسین کنند وپیوسته آنرا تر می دارند تا خشک نشود صفت داروی دیگر که سلعه را
وغدد را وثالیل زایل کند بگیرند خربق وزرنیخ سرخ از هر یک دو جزو توبال مس چهار جزو همه را بسایند نرم وبروغن گل بسرشند وطلی کنند
واگر بعوض خربق تخم الجزه کنند یا این داروها روا باشد صفت ضمادی که سلعه عسلی را وهمه خراجها را ببراند وتحلیل کند
بگیرند لادن وبارزد ومقل واشق وشوخ خانه مگس وعلک البطم وانگبین راستار است همه را بسرشند وضماد کنند صفت
داروی دیگر گدازنده بگیرند بوره یکجزو وخربق نیم جزو با موم روغنی که از روغن گل کرده باشد طلا کنند صفت داروی دیگر گدازنده بگیرند
بوره یکجزو وقلقطار یک جزو وزرنیخ سرخ یکجزو وبا موم روغنی طلی کنند ومویزی دانه ضمادی نافع است واولیتر آن بود که پوست
بشکافند وضماد را بر سلعه نهند باب هفتم اندر انواع غدد ومسامیر وثالیل ومعالجات آن غدد از جمله آماسهای سردست وماده آن

مرهم الاربعه

بلغمی باشد

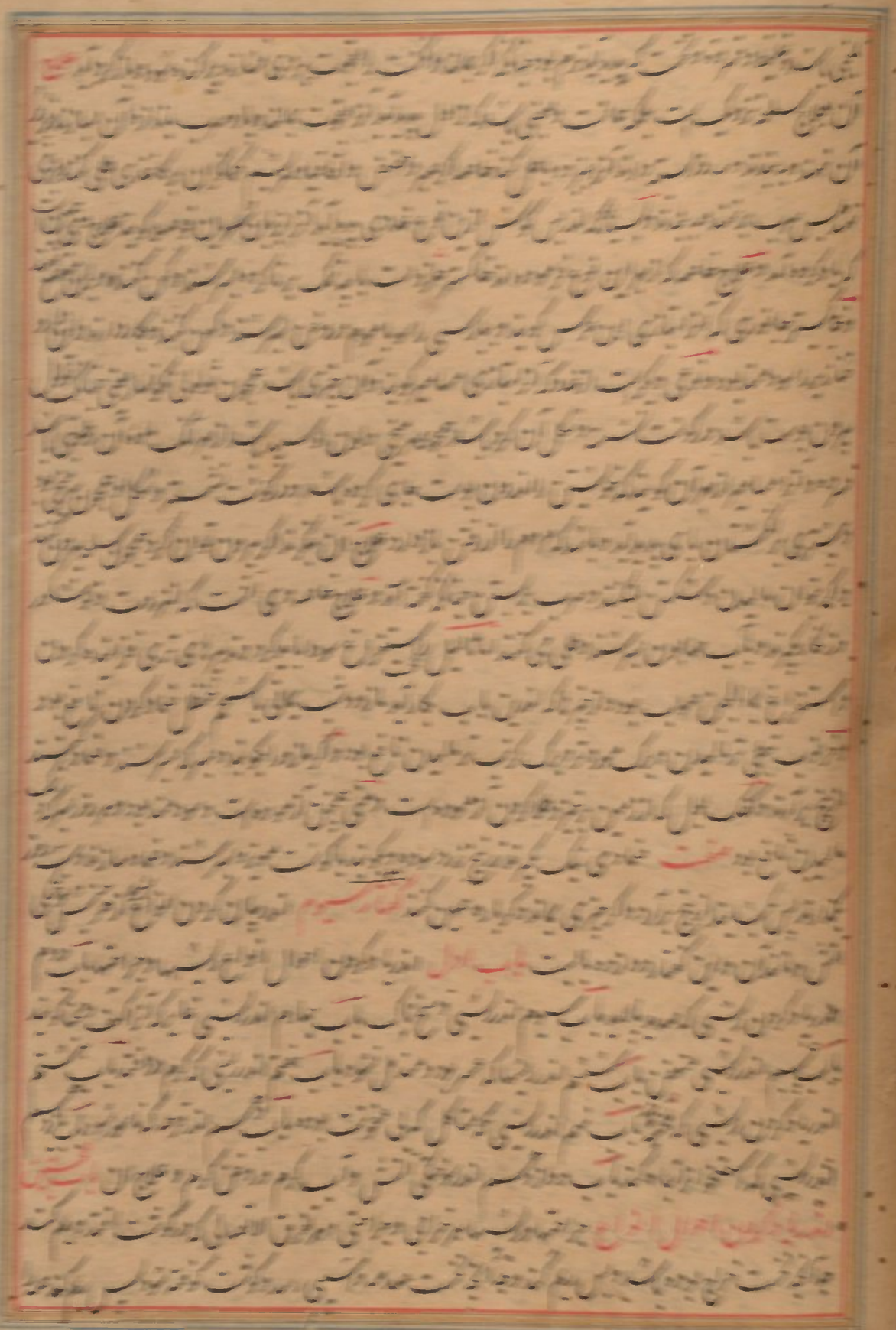

بتازی قرحه گویند و سبب یکی کردن آنست که آنچه بدان عضو آید از غذا بسبب ضعفی آن موضع مستحیل گردد و تباه شود و فضلها را دیگر اندامها
که بدو پیوسته باشد آنچه زود از بهر آنک آن موضع زبون تر باشد بسبب سوء المزاج آن عضو و آنچه رقیق تر باشد از ریم آنرا بتازی
صدید گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح و بده نیز گویند و آنچه غلیظ تر آنرا اوسخ گویند و این وسخ بعضی سفید باشد
و بعضی بسیاهی زند و بعضی همچون دردی شراب بود اما صدید از مادهٔ کرم و رقیق تولد کند و وسخ از مادهٔ غلیظ و تباه و قیح از مادهٔ که
با اعتدال نزدیک بود و قرحه را که ازوی صدید بالاید بچیزها خشک و خنک علاج باید کرد و قرحه وسخ را بمداروهای لطیف فرو دانیده
و قرحه بعضی بر ظاهر تن بود و بعضی با غور بود اما آنچه با غور بود از دو گونه باشد بعضی را گوشت که گرداگرد آن بود صلب گشته باشد
و لبهاء قرحه سطبر شده آنرا ناصور گویند و آن قرحه بود که در گوشت خانه کرده باشد و بگذشته همچون ناشره و آنچه گرداگرد آن صلب نباشد
آنرا بتازی کهف گویند و مخبا نیز گویند و بعضی طبیبان کهف آنرا گویند که در گوشت خانه کرده باشد و عطفی کرده یعنی بجانبی بازگشته
چنانکه گذر اورست نباشد و از اندرون او فراخ باشد و مخبا آنرا گویند که خانه در زیر پوست کرده باشد و ریم میان گوشت
و پوست بود و گروهی دیگر هر قرحه را که بر گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ کرده باشد آنرا کهف گویند و آنرا که
اندرون او تنگ بود ناصور گویند و ناصور بعضی راست بود و بعضی منعطف چنانکه یاد کرده آمد و هر ناصور که نهایت او
بعصب رسد سخت دردناک بود خاصه در آن وقت که میل بدو رسد و هر ناصور که نهایت او باستخوان یا بر باط بود
بدان دردناکی نباشد و آنچه نهایت او باستخوان رسد ازوی چیزی رقیق بالاید و میل نرودی دارد و آنچه نهایت او بر باط
رسد بالایش او هم برقیق باشد لیکن میل سپیدی دارد و آنچه نهایت او بر کهاء هریدی رسد ازوی خون صافی بالاید
و آنچه نهایت او بشریان رسد ازوی خونی اشقر و گرم و درافشان بالاید و آنچه بگوشت اندر بود ازوی رطوبتی لزج و غلیظ
و تیره بالاید و بسیار باشد که ناصور دو دهانه دارد یا بیشتر و این مشکل کردد و دشوار توان دانست که یکدهانه دارد یا بیشتر پس
تدبیر آن که اندر یکدهانه داروی رنگین فرو کنند اگر ناصوریکی باشد و دهانه دو باشد آن رنگ از دیگر دهانه بیرون آمد و اگر دهانه
نیز یکی بود آن رنگ هم ازان دهانه بیرون آید بدین طریق معلوم کردد که آن ناصوریکی است یا بیشتر و دهانه آن یکی است
یا بیشتر و ریشی بعضی با آماس بود و بعضی بی آماس و بعضی با درد بود و بعضی بی درد بود و بعضی باکیزه تر و بعضی آلوده تر و بعضی
همرنگ تر باشد و بعضی مخالف رنگ تر بود و بعضی صلب تر باشد و بعضی نرم تر بود و بعضی کرم تر باشد و بعضی سرد تر
و بعضی عفن باشد و بعضی نه و آنچ عفن باشد و بعضی بهن باز نمی شود و یا آنک بهن باز نمی شود و مادهٔ او سخت تیز باشد
و گوشت درست را می خورد آنرا بتازی القروح الساعیه گویند و متاکله نیز گویند و بعضی را مادهٔ تیزی نباشد لیکن بسبب
عفونت بهن باز نمی شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند اما آنچه متاکله نباشد عفونت بود و بی تب و ساعیه بیشتر بسبب
عفونت باتب بود و ریشهای سر این بهن باشد و سپید بود و خارش و سوزش بود و زود پخته شود و ریشها که صلب باشد

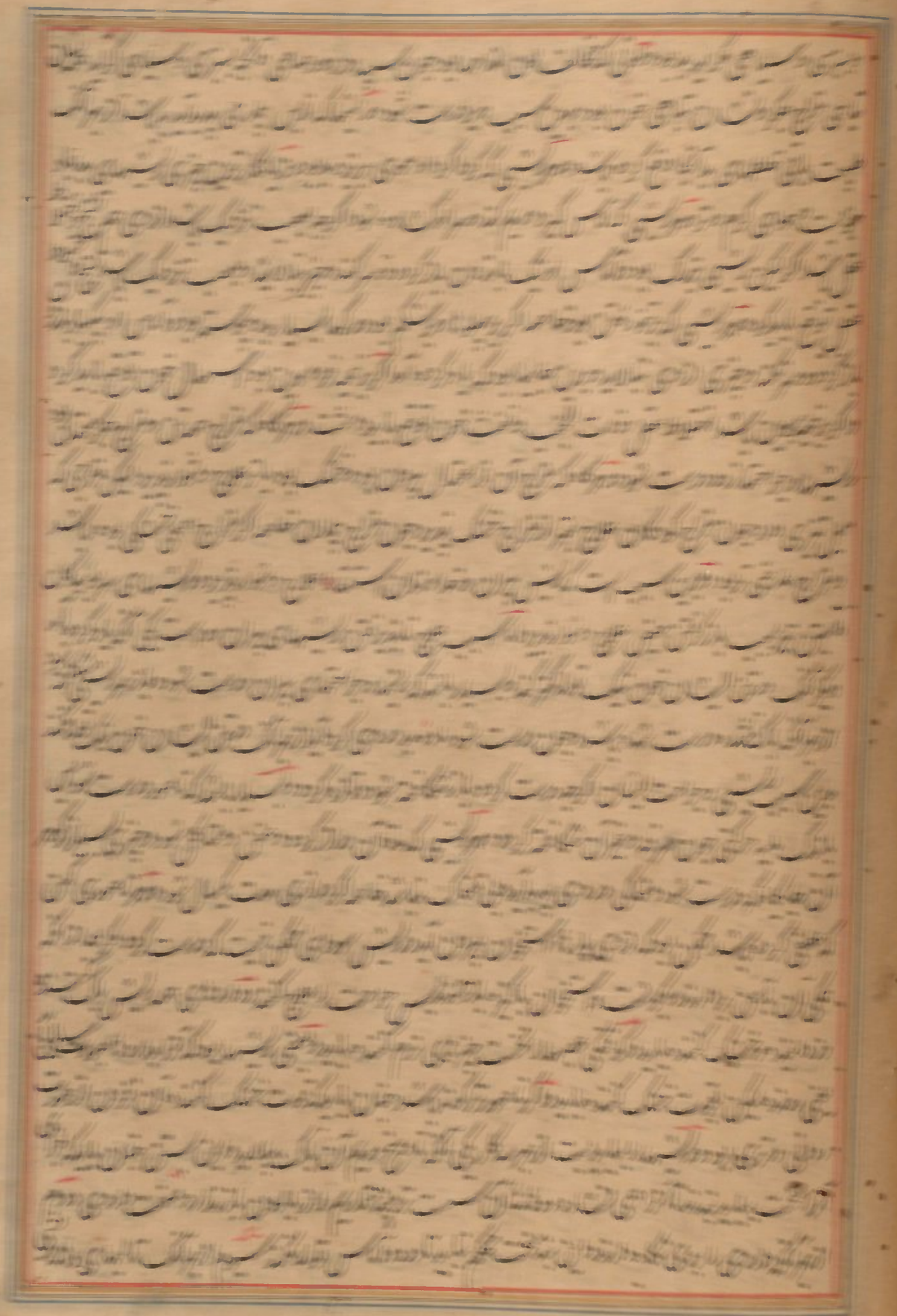

فراز هم آرد و این بند سست نباید و نیز محکم نباید تا دردمند نشود و اگر ریشی با آماس بود نخست آماس را علاج باید کرد و از
تعهد ریشی غافل نباید بود و چون آماس زایل گردد همگی بعلاج ریشی مشغول باید بود و اگر گوشت حوالی ریشی تباه شود و سبز گردد
تا سیاه شود نخست بعلاج آن مشغول باید شد و آنرا بباید ازد و محجمه نهادن و خون بد بیرون کردن پس اسپنجی خشک بر نهادن
و ببستن پس داروهای خشک کننده بر کردن و تامل کردن تا اندر تن ماده بد بدان موضع همی بالاید یا نه اگر می بالاید نخست تن را
ازان ماده پاک باید کرد و بفصد و اسهال و بقی پس بعلاج ریشی مشغول شدن و قی کردن سخت سودمند بود و بسیار باشد که
چون تن از ماده بد پاک کنند و مزاج آن عضو باعتدال باز آرند ریشی درست گردد و بعلاج بسیار حاجت نیاید و باشد
بی علاجی دیگر درست گردد و ترتیب علاج قرحه آنست که نخست داروهاء برانندہ بر نهند تا ریم کنند پس داروهاء جلا دهنده بکار دارند
تا پاک کنند پس داروهاء رویاننده بر نهند تا درست شود و ریشهای وسخ را یعنی ریشهای که ریم و پلیدی بسیار دارد و داروهاء
تیز و زداینده باید خاصه در اول علاج از بهر آنک در اول حس تیزی دارد کمتر باید بسبب آلودگی و بسیاری پلیدی پس بدان
اندازه که وسخ آن کم می شود آن تیزی دارو کمتر می باید کردن از بهر آنک چون وسخ کم میشود حس تیزی دارد قوی یافته شود
از بهر آنک دارو را با قرحه ملاقات تمامتر بود و در همه حالها جهد باید کرد تا ریشی را دردمند نکند خاصه اگر حرارتی و التهابی بود
از بهر آنکه هر جایگاهی که دردمند شود اگر آنجا سوء المزاج بود زیادت گردد و اگر نباشد حاصل شود و درد را بداروی نرم کننده
و بروغنهای ساکن توان کرد اگرچه این هر دو ضد قرحه باشد و بدین سبب گفته اند که روغن از ریشها دور باید داشت
و اگر چاره نباشد روغن بیدانجیر و روغن مصطکی و روغن مورد بکار باید داشت و بباید دانست که تا درد ساکن نشود قرحه درست
نگردد و بسیار باشد که قرحه نرم و مترهل شود و گوشتی بر آرد سست و بدو بحجره باز گردد آنرا بطلاء خنک علاج باید کرد و چون
عصارهٔ عنب الثعلب و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن بیخ و برف سرد کرده تا مزاج عضو را باعتدال باز می آرد
و جایگاه قرحه کوچک تر می شود و قرحه می روید تا بجملگی درست گردد و بسیار باشد که قرحه که گوشت فزونی بر آرد و آن گوشت را
بداروهای تیز بر باید داشت و بر قرحه و حوالی آن داروهاء خنک و خشک کننده طلی کردن تا خشک شود پس آنرا بر داشتن
چنانک خشک ریشه بردارند و بباید دانست که بعضی داروها بقیاس با بعضی اشخاص تیزتر باید و با بعضی نرم تر و بدین سبب
در علاج کسانی که نازک و نرم گوشت باشند با داروهاء تیز داروهاء نرم و قابض و روغنها بباید آمیخت هر یک باندازهٔ
حاجت بحسب مشاهده و قرحه که دشوار درست شود داروهاء قابض در وی بیشتر بقابض باید داشت و داروها را سه روز
بر قرحه بسته باید داشت پس بگشادن و هر عضوی که بروی ریشی بود آنرا ساکن باید داشت پس بگشادن و هر عضوی که
بروی ریشی بود آنرا ساکن باید داشت خاصه اگر در تن اخلاط بد بود یا مزاج بد باشد و بدین سبب که نخست تدبیر
استفراغ و تدبیر اصلاح مزاج باید کرد و بباید دانست که اندر علاج ریشهاء باطن حاجت بداروهای مغری بیشتر بود

چون صمغ

چون صمغ و دم الاخوین و گل ارمنی و مانند آن داروهای تیز چون زنگار و غیر آن احتمال نکند خاصه اگر داروی خوردنی بود اما داروهای قرحه
میان این و آن باید ساخت و ریشی که آنرا بتازی کهف یا مخبا گویند زود ناصور گردد و ریشی که بشیر این و آورده نزدیک بود
حوالی آن زود آماس گیرد بدین سبب در علاج چنین ریشی نخست تدبیر استفراغ باید کرد و بباید دانست که هر دارو که علاج قرحه
بکار دارند از دو حال بیرون نباید یا موافق آن باشد یا نه اگر موافق بود و در حال منفعت نکند از وی مضرتی پدید نیاید و اگر نه موافق نبود
از دو بیرون نباشد یا ضعیف تر از آن بود که می باید و علامت وی آنست که آنچه توقع بود از منفعت آن ظاهر نباشد و مضرتی دیگر
تولد نمی کند چون حال این بود در قوت آن دارو زیادت باید کرد اگر گرم تر از آن بود که می باید و حرارت و سرخی پدید آرد از آن
دارو بداروهای خنک باز باید گشت و اگر سرد تر از آن بود که می باید و حوالی قرحه را سیاه کند یا بسبزی و تیرگی میل کند داروی گرم
داروی زیادت باید کرد تا میل تیزی دارد و قرحه را مترهل می کند داروی قابض چون گلنار و مازو در وی زیادت باید کرد یا سخت تیز
و زداینده بود و خشکی می آرد بافراط قوت زدایندگی و خشکی آنرا بباید شکست از بهر آنکه اگر داروی زداینده سخت قوی باشد اندام را
بخورد و گوشت را بگدازد و صدید گرد آید و قرحه را گرم کند و دور فرو نرود و لبهای قرحه را زشت کند و باز گرداند و بسیار باشد که
ناموافقی دارو سوء المزاج همه تن بود یا سوء المزاج آن عضو اگر سوء المزاج همه تن بود نخست تدبیر اصلاح مزاج باید کرد و اگر سوء المزاج
آن عضو بود داروهای مخالف و ضد آن مزاج بکار باید داشت **باب دوم اندر ریشی که صدید بالاید و علاج آن**
علاج ریشی که صدید بالاید بداروهای خشک کننده و قابض باید کرد از نخست پس بداروهای رویاننده که گوشت و هرگاه که مزاج
پس تر بود و منفعت داروی خشک کننده پدید نیاید آنرا بداروهای زداینده چون انگبین قوت باید داد و بداروهای قابض چون شب و
گلنار و روغن آن و روغن مورد باید کرد و بباید دانست که داروهای خشک کننده بعضی سخت سرد است چون افیون و بیخ لفاح
و سک و بعضی سخت گرم است چون زرنباد و زفت و بعضی معتدل تر است چون مازو و نارپوست و شب یمانی و قشور الکندر و
مرداسنگ و آرد جو و پست جو و شقایق النعمان **صفت** ضمادی که خشک کننده و نافع بود بگیرند جوز تر
و برگ آن و بکوبند و ضماد کنند و اگر جوز تر و برگ آن بکوبند و بشراب بپزند و ضماد کنند نافع بود و رطوبتها را بچینید **صفت**
مرهمی سودمند بگیرند مرداسنگ سوده و آنرا گاهی بسرکه می پرورند و می سایند و گاهی بروغن زیت تا سپید شود این را مرهم
خام گویند و ریشی و جراحت را که تازه نباشد سودمند بود و اگر یک وقیه ازین مرداسنگ با یک وقیه زردچوبه سوده بسایند و بسرشند
بسرکه و روغن زیت مرهمی سرخ شود سعفه و همه ریشی را سود دارد و اندر بعضی نسخها بجای زردچوبه داروهای دیگر یاد کرده اند برین گونه
بگیرند ازین مرداسنگ شش جزو و روی سوخته و بصری و زردچوبه و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و قلیمیا سیم از هر یک یکدرم
همه را بیامیزند و بکار برند و اگر خواهند مرهم کنند و اگر خواهند ذرور سازند و اگر خواهند که قرحه را بشویند آب دریا و آب شب یمانی
و آبی که سعد در وی پخته باشند بدین اینها باید شست و گاه باشد که مرهم را و ذرور را با انگبین باید سرشت تا جراحت را می شوید

و داروی خشک کننده را قوت می دهد چنانک بحسب مشاهده صواب بینند و می کنند و اگر آماسی بود این داروها را زیان دارد
تا آماس زایل نشود هیچ گونه این تدبیر نکنند **باب سیوم اندر ریشی وسخ ناک و علاج آن** ریشی وسخ ناک را که ریم و پلیدی بسیار دارد
و رطوبتهائی که گوناگون بالاید بداروهای زداینده و قوی علاج باید کرد خاصه در اول و هرچه قوی تر و سوزاننده تر بود آنرا بکار باید داشت
چنانک در بابهای گذشته یاد کرده آمده است پس بتدریج بچیزهاء نرم و تر باز آیند چون شیطرج و زراوند با اندکی سرکه و انگبین
و علک البطم با همسنگ آن روغن گاو یا روغن گل و بیخ سوسن با انگبین و آرد کرسنه با نبات و جاوشیر سودمند بود و در وی
روغن زیت و شب یمانی و انگبین از هر یک برابر مرهم کند ریش وسخ را پاک کند و خشک گرداند خاصه در آخر علت
و فراسیون با انگبین ریشی که سخت وسخ ناک بود پاک گرداند و زیتون پرورده با نمک ضماد کردن سودمند باشد و مرهمها
که در قرابادین یاد کرده آمده است همه سودمند بود چون مرهم زنگار و مرهم نمک و مرهم عندی و قرص اخضر و قرص اسود **باب
چهارم اندر ریشی غایر که آنرا کهوف و مخابی گویند و علاج آن** علاج قروح غایر و کهوف و مخابی بداروها زداینده و خشک کننده باید کرد
و نخست نگاه باید کرد اگر قرحه سر فرو سو دارد چنانکه پلیدی بطبع راست فرو بالاید فبها و نعمه و اگر بر خلاف این بود جهد باید کرد
تا اگر ممکن بود بیمار بر شکلی نشیند و خسپد که پلیدی از قرحه بطبع فرو بالاید و اگر ممکن نباشد آنرا بباید شکافت و دهانه منفذ
فرو سوی سوختن چنانکه پلیدی بطبع از فرو بالاید و اگر این منفذ ساختن ممکن نگردد یا در آن خطری باشد قرحه را از سر تا آخر او
بباید شکافت تمام تا کهف و مخابی نماند پس علاج جراحت کردن و اگر آن دهانه دیگر گشاده باشد چنان باید بست که آن جایگاه
که از هر دو دهنه دورتر باشد سخت تر بندد و آنچه بدهنه نزدیکتر بود سست تر بندد چنانکه پیش ازین گفته آمده است تا این میانه
آنرا میفشارد و از هر دو دهنه پلیدی بآسانی می بالاید تا پاک شود و اگر بهیچ شکافتن ممکن نشود و داروهای زداینده و خشک کننده
بر پلیته می باید کرد و بدو فرو نهادن و ترکیب آن چنان باید که دارو زداینده و خشک کننده هیچ دو فعل یکدیگر را باطل نکنند و
شیخ رئیس میگوید مرهم الرسل درین باب آزمودم و منفعت او تمام یافتم و قنطوریون کوفته و بیخته و ایرساء کوفته و بیخته و آرد
کرسنه هر یک جدا در کهوف و مخابی کنند و اگر با دیگر چیزها ترکیب کنند سودمند بود و بباید دانست که اگر مخبا را زود پاک نکنند
و پوست را بر گوشت نه بندند چنان گردد که پوست بر گوشت استوار شود و کهوف و مخابی را و قروح غایر را جز بداروهای
شیال و زداینده با پلیتها که بدان آلوده کنند پاک نتوان کردن و انگبین زداینده نیک خاصه با شراب آمیخته و آب دریا
زداینده بود و آب شب یمانی زداینده است و ماده را از آمدن بدان موضع باز دارد و ریشی که بدین گونه بود پس از آنکه
دارو کرده باشد بر زبر آن طلیها و ضمادها که مزاج عضو را باعتدال باز آرد و با گرمی و تیزی داروها زداینده برابر کند بر باید نهاد
و بسیار باشد که کهوف و مخابی یکبار رطوبتی بالاید و زود خشک شود و پوست بر گوشت استوار گردد **باب پنجم
اندر ریشی متعفن و علاج آن** طریق این علت و این جراحت آن باشد که نخست تن را از خلط غالب و بد پاک کنند

ومزاج همه تن ومزاج آن عضو را بصلاح باز آوردن واگر حاجت آید آن عضو را بمحجمه بر نهادن وخون بد بیرون کردن ودیوچه بر افکندن
وطلیها وضمادهای موافق بکار داشتن وغذای موافق باندازه معتدل فرمودن وبسیار باشد که ریش عفن را حاجت آید
که بداروی تیز یا بآهن پاک بردارند تا خون صافی وگوشت پاکیزه واستخوان سپید پدید آید ودردی که از داروی تیز تولد کند
بروغن گاو تسکین توان کردن چنانکه هر ساعت تازه تازه بر می نهند واصلاح علاج همه ریشی عفن آنست که پلیدی وسخ
از وی پاک کنند چنانکه در علاج ریشی وسخ گفته آمدست وپیوسته بآب دریا ومانند آن شستن وبعد از آن علاج گوشت باز آوردن
باید کردن تا آنچه از آن موضع کم شده باشد از گوهر گوشت بجای باز آید واین بداروها که خشکی وی آن معتدل بود چون کندر
وآرد جو وآرد کرسنه وبیخ سوسن آسمان گون وزراوند وبیخ نبات جاوشیر وقلیمیا وتوتیا ومانند آن وچون گوشت باز آید
وسطح آن موضع هموار شود تدبیر درست کردن قرحه باید کرد واگر سطح آن موضع راست نمی شود وتری همی بالاید بباید دانست که
داروی خشک کننده تر وزداینده تر می باید وداروها بمقدار حاجت قوی تر باید کرد وبانگبین مدد دادن واگر سخت خشک میشود
وهیچ تری در وی نمی ماند بباید دانست که دارو بدان زدایندگی وخشک نمی باید قیروطی باید ساخت وروغن زیادت کردن
وبسیار باشد که داروها قوت زدودن آن قوی بود گوشت را بگدازد وصدید گرداند وسبب زیادتی تری قرحه این حال بود
ونشان این آن بود که غور قرحه زیادت شود ولبهای آن ناهموار وصلب وسرخ وبر دمیده شود هر که این حال بود
بباید دانست که قوت زدودن دارو کمتر می باید ونشان درست تر از آن که قوت زدودن کمتر می باید دانست
که بیماری دارو سوده تر باشد وعوسج وشقایق النعمان وقشور صنوبر جوشانیده وبا قیروطی آمیخته اندرین حال نافع بود وهر دارو
که بر نهند سه روز بسته دارند وآرد کرسنه با اندکی شب یمانی وگوشت ماهی قدید با مقداری مغربان وزراوند گرد وبیخ کرنب
وبیخ چغندر وبیخ قثاء الحمار وتخم کتان بس سودمند بود وحاشا با مویز یا بانگبین سرشته وزیره ونطرون وآرد کرسنه با آرد جو
با عسل سرشته سودمند بود وبصل الفار بانگبین پختن کردن سودمند بود صفت داروی سودمند زراوند بگیرند طویل
وعصاره برگ بید انجیر از هر یک یکجزو وزنگار نیم جزو وطلی کنند واگر این دارو بعصاره قثاء الحمار قوت دهنده صواب تر
باشد صفت داروی دیگر بگیرند زراوند ومازو وروغن زیت راستار است وطلی کنند صفت مرهمی نیک بگیرند
عنزروت وروی سوخته ومازو وزنگار وزراوند وراستار است همه با مقداری علک البطم بسرشند تا علک داروها را نرم
کند واین مرهم پس از آنکه قرحه پاک کرده باشند نافع بود صفت مرهمی دیگر بگیرند زاک سرخ بیست وچهار درم آهک
آب نارسیده شانزده درم شب یمانی شش درم نار پوست شانزده درم کندر ومازو از هر یک سی ودو درم موم مصفی
صد وبیست درم روغن زیت کهن یک وقیه وقوطولی گرم کنند چنانکه رسم است در نسخه روغن چندین است لیکن اولیتر آن بود
بحسب مشاهده تصرف میکند در اعداد واوزان ادویه وقوطولی نه وقیه بود صفت مرهمی دیگر بگیرند ارزیز سوخته

بکوکرد و مس سوخته و اسفیدهٔ ارزیز و کندر و مرداسنگ و مر و قلیمیا و اشق و جاوشیر و مصطکی از هر یک دو درم به کردهٔ گاو و زرنباد
و علک الانباط و روغن مورد و موم از هر یک سه درم آنچه گداختنی است در سرکه گدازند و دیگرها را بکوبند و بسرشند و اگر ریشی
بر قضیب و مانند آن عضو بود داروی قرطاس سوخته و دارو اندرون بکار می برند صفت دارو و اندرون بگیرند اقماع الرمان ده مثقال
شب یمانی چهار مثقال قلقند دوازده مثقال و اندر نسخه سر سرافیون و زراوند مدحرج همی آید همه را بکوبند و بمسبحه بسرشند
صفت اقراص قوالوامدس که همه ریشی عفن را نافع بود بگیرند نار پوست ده مثقال مر هشت مثقال صبر هشت مثقال
شب یمانی پنج مثقال اندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ گاو بز را شش مثقال همه بسایند و بشراب شیرین همه را بسرشند
و اقراص کنند و اگر قرحه گرم باشد یا روزگار معالجت تابستان بود مرهمهای خنک بکار باید داشت و بوقت آنکه قرحه را
داروهای رویاننده باید داروهای سخت سرد چون بیروج و برگ بنج و داروهای سخت گرم چون زفت و زرنباد دور باید داشت
مگر آنجا که مزاج از اعتدال سخت دور باشد صفت مرهمی رویاننده بگیرند مرداسنگ یک وقیه روغن زیت یک وقیه
مرداسنگ را درین روغن بپزند تا حل شود پس بگیرند دم الاخوین و کندر و عنزروت و بارزد و زفت تر از هر یک
یکدرم بسایند و بدان بسرشند و بپزند تا قوام مرهم گیرد صفت مرهمی که اندر تابستان بکار دارند بگیرند مرداسنگ سوده
پنجدرم و با سرکه بسایند چندان که حل شود و روغن گل برچکانند و می سایند تا غلیظ شود همچون مرهم پس بگیرند اسفیداج پنجدرم و با اندکی
کافور در وی بسرشند و بکار دارند و گاه بود که اندرین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت بباید سرشت صفت
داروی رویاننده که ریشهای تر را نافع بود صفت بگیرند کندر و دم الاخوین و عنزروت و نوشادر و زراوند طویل راستار است
همه را بسایند و ذرور کنند و اگر قرحه گوشت فزونی برآرد اشنان بسایند نرم ذرور کنند و اگر چیزی قوی تر باید شنجار سوده گز زنگار
ذرور کنند و از مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرند صفت آن بگیرند اشق و اندر سرکه تر کنند تا نرم شود و زنگار که بسرکه تر کرده باشند
با وی بسایند و بسرشند و زنگار که بنوشادر تر کرده باشد دور دارند از بهر آنکه زنگار نوشادر بس تیز بود باب ششم اندر ریشی عسر
که مندمل نشود و علاج آن اسباب عسری قرحه هفت است یکی بسیاری خون دوم اندکی خون سیوم بدی خون و این
از دو گونه بود یکی آنکه رطوبتی بد با خون آمیخته باشد و اندر ریش بدان سبب تری فزاید و مترهل شود و دوم آنکه خلطی تیز سوزاننده
با وی آمیخته باشد چهارم نوعی از انواع سوء المزاج که بر همه تن و بر آن عضو غالب بود پنجم آنکه در عضوی که بالای او باشد آماسی بود
و مادهٔ آن آماس بدین قرحه می بالاید چنانکه اگر در جگر یا در سپرز که سبب عسری قرحه است زایل نشود ششم آنکه بر لب قرحه
یا در زیر آن گوشتی بد بود یا گوشتی صلب هفتم آنکه اندر قرحه استخوانی بود علاج اگر سبب بسیاری خون بود و علامتهای آن ظاهر بود
نخست بفصد و اسهال تن را که پاک باید کرد پس قرحه را باید کرد و اگر سبب کمی خون همه تن بود تن و قرحه و حوالی آن خشک و لاغر بود
نخست تدبیرهای معتدل باید فرمود تا خون معتدل زیادت شود و پیوسته بآب گرم تکمید کردن چنانکه آن عضو سرخ شود و حوالی قرحه

و گدازاننده

نرم گردد

نرم گردد و فزون ازین تکمید نباید کردن تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و بسیار باشد که اگر خرقه بآب گرم تر کنند و بر قرحه نهند
و به بندند سودمند بود و مرهم سیاه سود دارد صفت آن بگیرند موم و روغن زیت و علک و زفت راستا راست و در هم گدازند
و بکار برند و اگر سبب بدی خون بود نخست خلط غالب و بد را از تن پاک باید کرد اما اگر بدین خون از رطوبتهاء بد بود که با خون
آمیخته باشد علاج آن پس از استفراغ علاج قرحه وسخ است چنانکه گفته آمد در جمله داروهای تیز و خشک کننده بر باید نهاد تا قرحه
خشک شود پس روغن گاو بر نهادن تا گوشت پلید برخیزد پس تدبیر رویانیدن کردن و گاه باشد که داغ کردن سودمند بود
و اگر سبب بدی خون خلطی تیز سوزاننده و گدازاننده بود که با وی آمیخته باشد و علاج آن پس از استفراغ محجمه بر نهادن بود بر حوالی
قرحه و از دن و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن کردن بداروهای خشک کننده که داروها خشک کننده که در بابهاء گذشته یاد کرده
آمده است اگر سبب قرحه نامندمل شدن نوعی از انواع سوء المزاج بود مزاج را بدل باید کرد چنانک معلوم است و اگر سبب
آماس عضوی بود چون جگر و سپرز نخست علاج آماس آن عضو باید کرد پس علاج قرحه و اگر سبب رگی باشد که ماده بدان رگ
از اندامی دیگر بدین موضع همی آید آن رگ را بباید زد و اگر رگی باشد که سل توان کرد یا بتوان بریدن بباید کردن تا آن ماده از وی
گسسته شود و نخست استفراغ همه تن باید کرد و اگر سبب گوشتی بد یا صلب بود بر لب قرحه یا در زیر او آنرا با آهن بباید خارید
و خون از وی روان کردن و آن گوشت صلب را برداشتن پس مرهم کردن و اگر سبب استخوانی عفن بود در زیر قرحه آنرا
برهنه باید کرد و بریدن تا پاک شود و اگر نتوان بریدن نباید برید چنانکه یاد کرده آمد اما داروها که مخصوص است بعلاج ریشی که عسر باشد
و مندمل نشود بعضی اینست که اکنون یاد کرده آمد صفت داروی نیک بگیرند مس سوخته و زرنیخ و نمک اندرانی از هر یک دو وقیه
موم و روغن مورد چندانکه کفایت کند صفت داروی دیگر بگیرند سونش مس و سونش آهن و آنرا بآب غوره یا بسرکه تر کنند
و در گل گیرند و بسوزانند پس بیرون گیرند و بسایند و ذرور کنند و بکار دارند و اگر این ذرور با مرداسنگ مرهم کنند سودمند بود صفت
داروی دیگر بگیرند مرداسنگ یک وقیه سرکه تیز سه وقیه روغن زیت یا روغن مورد دو وقیه مرداسنگ را با این روغن و سرکه
بر آتش نهند و برفق میجنبانند تا مرداسنگ حل شود پس بگیرند ودع سوخته و ارزیز شسته از هر یک چندانکه با این مرداسنگ
بسرشند تا بقوام مرهم شود تا بگیرند موم ده درم صمغ صنوبر نه درم قلیمیا سه درم روغن مورد قدری بکار برند چنانک رسم است

باب هفتم اندر قرحه که کرم افتاده باشد و علاج آن

قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته باشد و گنده شود و کرم در افتد
بدین سبب علاج آن بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خواتیم النخره بسرکه سوده یا بسکنگبین و نخست بشراب بباید شست
یا بانگبین و جوز سرو و بزرک سرو و خاکستر گز خیار و از خاکستر شبت و پشم سوخکن و لسان الحمل با بست جو همه داروها خشک
کننده است و داروها که کرم را بکشد و تولد آن بگذارد طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین طبیخها بشویند
و افسنتین و قنطوریون و فراسیون بسایند و با یک کرم بیامیزند و ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلی سازند صواب بود

و خاکستر کن

وعصارهٔ بوده جوپیاری وعصاره برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد واگر با این عصارها زراوند وقنطوریون غلیظ وبیخ نبات
جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و داروها که اندر علاج کرم گوش گفته آمده است همه اندرین مرض نافع افتد **باب
هشتم اندر ریشی بلخیه ومعالجات آن** ریشی بلخیه قرحه بود که از سطح گوش دور فرو نرود و بهن باز میشود و با خفقان
باشد و باشد که غشی افتد در بیشتر احوال و گاه باشد که این ریش با تب باشد و این ریش در نواحی بلخ گویند و برباط و هستان
نیز بسیار افتد و اهل بلخ آنرا پشه گزندگی گویند و برباط و هستان ساقور گویند **علاج** نخست فصد باید کرد پس استفراغ کردن
و هر بامداد آب میوها و شرابهای ترش و قرص باید داد و کشکاب و طعامهای معتدل که میل بتری و سردی دارد باید فرمود
و بر دل طلاهای خنک چون صندل و گلاب بر نهادن و قرحه را مرهم اسفیداج بر نهادن و از هوای گرم بهوا خنک شود
سودمند بود **باب نهم اندر ریشی متاکل که متعفن نبود و علاج آن** تدبیر این ریشی استفراغ است و شربت و غذا هم از آن نوع
باید داد که در علاج ریشی بلخی گفته آمده است پس دیوچه بر افکنند بر آن موضع و حوالی آن تا مادهٔ بد بیرون شود و بسیار باشد که حاجت آید
که قرحه را با آهن پاک بردارند یا آن عضو را جدا از بن کنند تا بناهی بعضوی دیگر باز ندهد و عضو را در آب یخ باید نهاد و آب برگ مورد تر
و گلاب سرد کرده و عصارهٔ عصا الراعی سرد کرده بر چکانیدن و اگر ماده بدان گرمی نباشد شراب قابض و سرکه ممزوج
با گلاب و با آب سودمند بود و ضمادها از نار پوست و عدس و بزر الورد و برگ مورد تر و برگ حماض باید ساخت
و از طبیخ این داروها نطولی باید کرد و برگ حماض بشراب قابض جوشانیده و گل ارمنی بسرکه با سکنگبین حل کرده
و برگ لسان الحمل کوفته با پست جو رشته و برگ زیتون تر کوفته و گرد خشک سوخته با برگ لسان الحمل کوفته ضمادی
نافع بود **باب دهم اندر قرحه که ناصور گردد و علاج آن** احوال و انواع ناصور و علاج آن بعضی با علاج بواسیر یاد کرده آمده است
و آنچه بدین جایگاه لایق تر بود گفته آید معلوم باید گردانیدن که ناصور تازه سهلتر بود و آنچه کهن بود علاج آن مشکل تر بود خاصه آنچه مخوف باید
یا عطفی کرده باشند و چاره نباشد از آنکه جوانب او را با آهن بتراشند و پاک گردانند تا با آتش داغ کنند یا بداروی تیز بسوزانند
و این صعب و دردناک بود خاصه اگر بعضوی شریف نزدیک باشد در جمله لبهای ناصور را با آهن بباید تراشید و کوشید و پلید و تباه
شده را بر باید داشت و اگر تجویفی و عطفی کرده باشد بباید شکافت تا منفذ آلت داغ راست کردن پس بمرهم علاج کردن
و سوزانیدن بداروی تیز چنان باشد که داروی تیز بکار دارند تا گوشت پلید بسوزد و بریان شود چنانکه از وی جدا شود و آن را
بکلبتین بر توان داشت **صفت** داروی تیز بگیرند نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار و سیماب کشته همه برابر و همسنگ سوزش
آهن شنجار و آهک نیم نیم جمله بپزند و مصعد کنند چنانکه رسم است و اهل آن صفت دانند یا همه در شیشه کنند و شیشه را در گل حکمت گیرند
و در آتش نهند تا بسوزد پس بیرون کنند و بسایند و در ناصور کنند تا آنرا بسوزاند چنانک گفته آمد و چون گوشت پلید و نابکار
سوخته و بریان شد و بکلبتین برداشته آمد روغن گاو بر می نهند تا درد و سوزش ساکن شود پس علاج قرحه کنند چنانکه گفته آمد

وناصور که

وناصور که تازه باشد آنرا بآب دریا می باید شست یا بآب صابون و زرنیخ و نوشادر با آن آمیخته یا بآبی که از وی سوخته نوشادر
در مصعد کرده باشند و داروی خشک کننده و رویاننده بر کردن و بآبی که شنجار و آهک و کلبتین قشور البیض برابر و در کننده
و یا بانگبین سرشته بکار می برند و داروهای دیگر اندر قرابادین یاد کرده آید **باب یازدهم اندر ریشها که استخوانرا**
تباه کنند و علاج آن و بسیار باشد که این ریش کهن و متعفن گردد و عفونت باستخوان رسد و تباه گرداند **علامتها** علامت
تباه شدن استخوان چهار نوع است یکی آنکه گوشت عفن گردد و گنده شود و زرد آب بالودن گیرد و میل حجام آسان
در گوشت بگذرد و باستخوان رسد دوم آنک سطح استخوان درشت گردد و حس درشتی آن بسر میل بتوان یافت و باشد
که چنان تباه شده باشد که سر میل در وی تواند نشست همچون چیزی مغز بل سیوم آنکه اگر آن عفونت تازه بود غشائی که بر
استخوان پوشیده بود از وی زایل شده باشد و سر میل از هر سوی لغزان باشد چهارم آنک اگر استخوان برهنه شود لون او بگردیده
علاج اگر عفونت بقعر استخوان فرو نرفته باشد آنرا بباید تراشید و باستخوان پاکیزه باز باید برد و اگر استخوان بمغز در وی
تباه شده باشد همگی آن بباید برید و اگر استخوان بازو و یا استخوان ساق تباه شده باشد و بمفصل نزدیک باشد مفصل را
بباید گشاد و استخوان بیرون کردن و اگر مهره پشت و مهره سر ران تباه شود آنرا بریدن خطر باشد بسبب نخاع از علاج آن
دور باید بود و بعضی از طبیبان استخوان تباه شده را داغ کنند تا فرو ریزد و منقشر شود اما تراشیدن و بریدن چنان باشد
که ریسمانی بزیر گوشت اندر آرند و گوشت را از استخوان بردارند و از وی دور کنند و اگر در زیر استخوان صفاقی بود یا عضوی
دیگر بود صفحه از عاج یا غیر آن در زیر استخوان باید کرد تا در بریدن دندانه منتشار بگوشت و صفاق و بعضوی دیگر نرسد
و استخوان ریزه که اندر جراحتها و ریشی بود آنرا بتعجیل بیرون نشاید آورد لیکن آنرا بطبیعت باز باید گذاشت و طبیعت را
باهستگی یاری دادن تا آنرا دفع کند و آنرا بهیچ حال نه دست و نه بدارو نشاید جنبانید تا آن وقت که طبیعت آنرا دفع کند
و نزدیک پوست آرد پس داروها که استخوانرا بیرون آرد بر می نهادن چه اگر پیش از آنکه طبیعت آنرا دفع کند بجنبانند بیم بود
که تشنج و اختلاط عقل و تبهاء محرقه ادا کند و قرحه ناصور گردد پس اگر بطبیعت باز گذارند تا آنرا باریم دفع کند ازین خطرها ایمن شوند
و داروکه استخوانها را بیرون آرد ازین نوع باید کرد بگیرند روغن زیت کهن و موم زرد و شوخ خانه مگس و انگبین و یک جزو
فرفیون و یک جزو لبن الیتوع و سه جزو زراوند طویل قیروطی سازند چنانکه رسم است **صفت** داروی دیگر بگیرند اشق
و مقل و هر دو را بروغن سوسن بسایند و مرهم کنند و آنرا بکار می برند نافع بود **باب دوازدهم اندر سوختگی آتش و آب**
گرم و روغن گرم و علاج آن مقصود از علاج سوختگی آتش و غیر آن دو چیز است نخست آنکه تا بر ندمد آب نگیرد و ریش نشود
و دیگر آنک اگر آب گرفته باشد و ریش گشته تا درست شود و داروها که نخست بکار باید داشت تا بر ندمد داروهاست سرد کننده
و ناسوزانیدن چون سپیده خایه مرغ با روغن آمیخته آنرا به پر مرغ بر اندایند و صندل و فوفل و خشت پخته و سنبل یا سفال سپید نو

همه را بگلاب و آب عنب الثعلب بسایند و طلی میکنند و قیمولیا و گل ارمنی و هر گلی که سپید و سبک بود بسرکه ممزوج بسایند و طلی میکنند
تا سوزاننده نباشد و عدس و برگ گل بپزند و بسایند و با روغن گل طلی کنند و برگ خطمی و آرد جو بحریر بیخته و سرشته و برگ کسنی
کوفته با روغن بسایند و طلی کنند و برگ خطمی با برگ خبازی مقدار یک رطل پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس
بمرداسنگ و سپیده ارزیز از هر یک دو وقیه و نیم روغن گل چهار وقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب از هر یک یک وقیه همه را
در هاون بسایند و طلی میکنند این طلی آماسهاء گرم را سودمند بود اما داروها که از پس تر بکار برند مرهم آهک است صفت
آن بگیرند آهک آب نارسیده و آنرا هفت بار بشویند و خشک کنند ازین آهک شسته چهار وقیه و از روغن گل شش وقیه
و موم مصفی دو وقیه موم را با روغن گل بگدازند و آهک در وی بسرشند و طلی کنند و اگر سپیده خایه مرغ و اندکی سپیده
ارزیز و آهک شسته و روغن بهم بسایند و طلی کنند و سودمند بود و اگر قیمولیا و سپیده خایه مرغ و اندکی سرکه با مرهم آهک
بسایند و طلی کنند سودمند باشد صفت داروی که نافع بود بگیرند سونش مس و سونش آهن و گل پاکیزه که آنرا بتازی
طین الحر گویند و اگر بجای طین الحر گل سرخ کنند که بتازی طین المغره گویند نیک باشد همه را بسرشند و اندر تنور بسوزانند و بسایند
و بوقت حاجت بر سوختگی که ریش گشته باشد و جراحت کمتر کند بود و خواهد که خشک کنند بکار دارند این ذرور را اگر سرگین
کبوتر اندرین خرقه کتان کنند و بسوزانند تا خاکستر شود و آنرا با روغن گل طلا کنند ریشی را که حرارت آن کمتر بود سودمند بود
و خشک گرداند و برگ مورد خشک کوفته و بیخته ذرور کردن سودمند بود و اگر عسر گردد علاج ریشهای عفن کننده چنانک یاد کرده آمده
است و سوختگی آب گرم و سوختگی روغن را در حاصل بصندل و گلاب و کافور طلی باید کرد و نباید گذاشت که خشک گردد و هر ساعت خرقه
با آب سرد تر می باید کرد و بروی بپوشانید تا آنک آماس نگردد و بر ندمد و گروهی گفته اند در حال آب زیتون بر باید ریخت یا آب خاکستر
یا آب کامه که بس ترش نباشد اگر آب سماق و مرهم سپید که اندر قرابادین یاد کرده اند می کنند نافع بود و اگر ریش گردد و مرهم
آهک طلی کنند نافع بود

گفتار چهارم اندر بیان کردن احوال جذام و اسباب و علامات و معالجات آن

و این گفتار یک بابست بباید دانست که هرگاه که لختی سودا در یک اندام یا در یکجا از یک اندام گرد آید مرضی سودائی که در یک
اندام تولد کند سرطانست و آماسهاء صلب و صغیر و س و مانند آن لیکن اگر سودا رقیق باشد خوره تولد کند و اگر سودا بظاهر تن
مندفع شود بهق سیاه و کلف و برش و نمش و قوبا تولد کند و همچنانک سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه
تن است بدین سبب همچنانک علاج سرطان عسر است علاج جذام عسر تر است لیکن از بهر آنکه جذام اندر همه تن بود و مزاج
همه تن اندران یکسان گسسته بود علاج آن یکنوع بود و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین روی طریق علاج آن
یکسان بود و سهلتر و سرطان که در یک عضو بود مزاج آن مخالف مزاج دیگرها اعضا بود با علاج آن از مراعات احشا
و دیگر اعضا غافل نشاید بود طریق علاج آن ازین روی عسر تر بود و سبب فاعل درین علت سوء المزاج گرم و خشک بود

اندر جگر یا اندر همه تن و بدان سبب خون بسوزد و سودائی گردد و سبب ماده غذاهای سودائی بود غذاهای بلغمی که حرارت اجزاء
لطیف آنرا تحلیل کند و باقی را سودا کرداند و طعام خوردن از پس سیری تولد مادهٔ بلغمی باشد و حرارت اندران مادهٔ هم این
فعل کند که یاد کرده آمد و کثافت بشره و بسته شدن مسام اندرین باب یاری دهد و حرارت غریزی را فرو گیرد و ضعیف کند
و خون را سرد و غلیظ کرداند خاصه که سبز ضعیف باشد یا منفذ فرو آمدن سودا از جگر بدو بسته بود تا بدان سبب سودا با خون اندر
همه تن برا کنده شود و تباهی هوا و تولد فرزند اندر ایام حیض و مجاورت مجذومان از جمله اسباب این علت است از بهر آنکه این علت
از جمله بیماریهای معدیه است و بمیراث نیز افتد از بهر آنکه مزاج نطفه بدر تباه بود و باشد که مزاج نطفه بدر اندر جسم پسر از سببها بگردد
و تباه شود و خون مجذوم غلیظ بود تا بدان حد که خونی که از رگ او آید چیزی همچون ریگ بادی آمیخته باشد و جذام را دالاسد گویند
از بهر آنکه چهرهٔ مجذوم همچو چهرهٔ شیر گردد بهن روی و سطبر و ترش و گرفته شود و گفته اند دالاسد از بهر آن گویند که این علت شیر را
بسیار افتد و جذامی که مادهٔ آن سودائی صفرائی بود یعنی سودائی که از صفرا سوخته باشد سوزان تر بود و اعراض آن قوی تر زود
ریش کرد لیکن علاج زود تر پذیرد و جذامی که از مادهٔ ثفل خون بود سلیم تر و ساکن تر بود و ریش نشود و آنچه از سودا سوخته بود
اعراض آن همچون اعراض صفرائی بود لیکن علاج دشوار پذیرد و خاصیت جذام آنست که مزاج آن ضد مزاج کرمی و تری است
که مزاج جوهٔ بود و بدین ضدی مزاج اندامها را تباه کند تا چون با عضاء رئیسه رسد هلاک کند و تباه شدن اندامها نخست
از اطراف و اندامهای نرم آغاز کند و موی را برزاند و لون را بگرداند پس اندک اندک اندامهای دیگر را می گیرد و تباه میکند
علامتها خاصهٔ جذام بانزده نوع است یکی آنک هرگز اعلت جذام پدید آید نخست لون او سرخ گردد و از سرخی بسیاهی زند
و زنگ چشم او همچنان سرخ گردد بسیاهی زند دوم نفس او تنگ گردد و آواز درشت و گرفته گردد از بهر آنکه شش و قصبهٔ
شش بی آفت نبود و این درشتی آواز را بتازی البحج گویند و بعد ازان گرفتگی در آواز پدید آید و آن گرفتگی را غنه گویند
سیوم آنک عطسه بسیار دهد چهارم آنک باشد که منفذ بینی گرفته شود و بسته گردد و هیچ بوی و گندی نشود پنجم آنکه موی او
اندک و باریک می شود ششم آنکه از سردردی و بسیهٔ او عرق بسیار آید هفتم بوی عرق و بوی نفس او ناخوش باشد
هشتم اخلاق مردم سودائی ازوی پدید آید و کینه ور و لجوج و معجب شود و خوابهای سودائی بسیار بیند نهم اندامهای او
در خواب سخت گران گردد دهم آنکه سپستر موی ابرو و موی روی ریزیده شود و باشد که پوست نیز از جایگاه موی
افتادن گیرد یازدهم ناخنان او می طرقند و می شکافند دوازدهم چهرهٔ او زشت گردد و لبهای سطبر و سیاه شود
و بر همه اندام او عددها پدید آید و لون او تیره و کبود رنگ شود سیزدهم خون اندر مفاصل او بفسرد و غفن کرد چهاردهم آنک
اگر مادهٔ صفرائی بود اندامهای ریش کرد و دستی خورده شود بس بیفتد و اطراف نیز افتان گیرد و صدید کند و ازوی همی بالاید
پانزدهم آنکه نبض مجذوم در جمله ضعیف و بطی بود بهر آنکه علت سرد است و قوت ضعیف و حاجت اندک و آلت صلب

واگر در میانه قوتی دهد متواتر شود از بهر آنک سریع و عظیم نتواند بود **علاج** چون ابتدا جذام پدید آید بباید شتافت و استفراغها
کردن و تن را از ماده بد پاک کردن و اگر علامتهای خون ظاهر بود و واثق باشند بر آنکه خون بسیار است فصد باید کرد و
و مبلغی خون تمام بیرون کردن و اگر فصد از هر دو دست کند صواب بود و اگر بر بسیاری خون واثق نباشد فصد نشاید کرد
لیکن اگر خواهند که لختی خون کم کنند رگهای کوچک باید گشاد خاصه اطراف رگها که از گشادن آن احشا را هیچ مضرت نرسد
چون رگ بینی و رگ پیشانی و اگر آواز گرفته شده باشد و تنحنح صعب گشته و بیم خناق باشد در چنین حال بفصد حاجت آید
خاصه بفصد وداج و از پس فصد تدبیر استفراغ کردن بایارهٔ لوغاذیا و مطبوخها و حبها که اخلاط آن افتیمون و اسطوخودوس
و بسفایج و هلیله سیاه و هلیله کابلی و خربق سیاه و حجر لاجورد و حجر ارمنی بود و اگر ماده علت سودائی صفراوی باشد شحم حنظل
و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار با آن بیامیزند و ایارهٔ فیقرا بسقمونیا قوت داده سودمند شود خاصه اگر اندکی حجر ارمنی و خربق سیاه
با آن یار کنند و ثیادریطوس نیز سودمند بود بغایت **صفت** مطبوخی نافع بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت طب نیم درم مویزی دانه نیم من باز آید و بپالایند و پنج درم انگبین در مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بیامیزند
و بدهند و همه تن او بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا گرم شود و بفرمایند تا هفتاد گام برود و بخسبد و از پهلوی راست در دیگر
پهلو میگردد و بر شکم می خسبد و به پشت باز میغلطد و این مطبوخ هفت روز یکدیگر بدهند و هر روز تازه بزند در جمله خداوند
این علت را اگرچه هنوز مستحکم نشده باشد و هر ماهی یکبار یا دو بار بمسهلی معتدل استفراغ باید کرد و بحسب مشاهده تصرف باید کرد
و تدبیر آن باید ساخت که هر روز یکبار یا دو بار اجابت افتد و از اندیشه و غم و بیخوابی و رنج و از هر چه رطوبت غریزی را
تحلیل کند و خشکی فزاید پرهیز باید فرمود و داروی قوی اندر هر فصلی خاصه اندر فصل خزان یکبار یا دو بار بیش نشاید داد و دماغ را
با غرغره و سعوط پاک باید کرد و هر بامداد پس از آنکه فضول از رودها فرود آید ریاضت باید فرمود و کشتی گرفتن و آواز بلند کردن
چندانک تواند پس فرمودن تا ادرا بمالند و عرقی که بیرون آید از برچیدن پس روغنهای معتدل مالیدن چون روغن مصطکی
و روغن مورد و روغن قسط و گاه باشد که روغن با شیر بز یا شیر زنان باید مالیدن لیکن نخست که علاج آغاز می کند چیزهای
قوت دهنده باید مالیدن چون هلیله و مازو سرکه جوشانیده و هر گاه که خشکی غلبه کند شیر زنان در روغن اندر بینی باید چکانیدن
و هر گاه که منش گشتن گیرد قی باید کردن اما نخست که قی خواهد کرد در گرمابه باید رفت و چون بیرون خواهد آمد روغن مورد
و مصطکی و مانند آن در همه تن مالیدن و چون بیرون آید مقدار نیم ساعت بباید آسود پس تدبیر قی کردن و پر مرغی فرو کردن
تا غرض حاصل شود و بعد از آن شراب افسنتین باید داد و از پس استفراغها و تنقیها روغن بادام باید داد با عصیر انگور تازه
و بباید دانست که عرق آوردن و اندر گرمابه داروهای تحلیل کننده بر مالیدن قانون علاج است و داروهای تحلیل کننده اینست
آرد حلبه و آرد باقلی بوره و اشنان راستا راست بیامیزند و در گرمابه طلی کنند **صفت** داروی دیگر آرد حلبه و آب چغندر و اندکی بوره با وی بیامیزند

دبرشند

وبسرشند وطلی کنند نافع بود یا بگیرند کوکرد خرد کرده و علکشاخ وبسرکه بسایند وطلی کنند یا بگیرند آب حلبه وآب چغندر واندکی بوره
وآب شبت وروغن شبت با آن بیامیزند ودر مالند یا بگیرند آهک وبیخ حماض وگل ارمنی سوخته وباوی قدری بوره بیامیزند
وبسرشند وطلی کنند صفت داروی دیگر طبیخ جمله بگیرند وصابون قدری در وی حل کنند واورا بدان بشویند وعاقرقرحا و
مویزج وخردل وسعتر وصبر وفوتنج وحب الغار وبلبل ودار بلبل جمله داروها تحلیل کننده اند اندر گرمابه طلی کردن وبا داروی دیگر
ضماد کردن بر مفاصل سودمند بود وتریاق فاروق وسلیثا طلی کردن سخت نافع افتد ومعجونها که درین علت باید داد
بهترین همه تریاق فاروق است وتریاق اربعه وقرص افعی که در تریاق بکار آید سخت نافع بود یکمثقال بدهند با یک وقیه
شراب غلیظ واقراص عنصل نیز نافع است وگوشت افعی وهر دارو که در وی گوشت افعی بود سخت سودمند بود وافعی
باید که ماوی او در زمین شوره نباشد ونزدیک آب نباشد واز بهر آنکه آنچه در شوره ماوا دارد تشنگی صعب آرد وهلاک کند
ونزدیک آب ماوی دارد منفعت او اندک بهترین آن بود که در کوه ماوا دارد وسپید باشد وسر ودم بهم باز آرند وبیکبار
بیفکنند اگر از وی خون بسیار آید وزمانی دیر می جنبد ومی پیچد نیک بود واگر زود بمیرد واز حرکت باز ایستد وخون بسیار نرود
ضعیف وبی منفعت بود آنچه نیک بود آنرا پاک کنند وبشوربا بپزند گوشت وآن شوربا آن سخت نافع بود صفت شوربای
افعی بگیرند افعی پاک کرده وبا شبت ونخود وکندنا واندکی سیر ونمک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود واستخوانها از وی پاک کنند
ونان پاکیزه در وی ثرید کنند وبخورند وشوربا بیاشامند وگوشت لختی نیز بخورند اگر خواهند که شوربا خوشتر آید کبوتر بچه با وی
بپزند وثرید کنند وبخورند ومنفعت این طبیخ زود ظاهر نشود لیکن سپستر یکبار منفعت آن پدید آید وباشد که نخست روزی چند
عقل زایل شود پس شفا پدید آید ونشان منفعت پدید آمدن این طبیخ وقت باز ایستادن از خوردن آن آنست که خداوند
علت بیاماسد ومنتفخ شود پس باشد که عقل او زایل گردد پس پوست او جدا گردد پس عافیت پدید آید واگر این طبیخ بکار دارند
واو را دوار رسد وانتفاخ پدید نیاید ضرورت باشد که دیگر باره این طبیخ بسازند وبکار برند ونیز گفته اند که اگر مار سیاه را که
بتازی اسود سالخ گویند بگیرند وبکشند ودر خاک پنهان کنند تا کرم در افتد آنرا با کرمان بیرون آرند وخشک کنند وبسایند و
کسانی را که این علت صعبتر بود سه بامداد هر روز یکدرم با شراب عسلی بدهند وطبیخ اسود سالخ طلی کردن نافع بود صفت
آن بگیرند اسود سالخ را بکشند وپاک کنند ودر دیگ نهند دهست وقیه خل الخمر ویک وقیه آب در وی کنند وشیطرج تر
وبیخ لوف از هر یک دو وقیه در افکنند ودر آتش نرم بپزند تا مهرا شود پس بپالایند وموی سر وموی تن خداوند علت را بسترند
وسه روز این طبیخ طلی میکنند وباید که داروها که در وی گوشت افعی بود بیشتر داده باشند ودر میانه این طبیخ طلی کنند
تا پوست تباه بیفکنند وپوست وگوشت درست برآرد وروغن زیت که در وی گوشت افعی پخته باشند مالیدن سخت سودمند
بود وگاه باشد که خشکی غالب شود چیزهای تری فزاینده که در گرمی معتدل بود نافع بود حکایت اطبا ما تقدم
چنین آورده اند که وقتی قومی خانه می برداختند وخداوند خانه قدری جغرات بگل کاران داد تا بخورند در آن حال نپرداختند

انچه

شوربای افعی

طبیخ اسود سالخ

و بنهادند تا نماز دیگر چون از کار فارغ شوند خواستند که طعام خورند قدح ماست پیش آوردند ماری دران جای افتاده بود و مرده شده
ایشان باز ماندند و نخواستند ریختن جماعت همسایگان را معلوم شد یکی بیامد و گفت این جغرات مریزید و مرا بخشید گفتند چه
خواهی کرد گفت خویشی ازان من هست و مدتهاست تا در علت جذام افتاده است و ما از حال او کوفته می باشیم و پراکنده
خاطر و او نیز از خود عاجز آمده است این بدو خواهیم داد چنانک او نداند مگر یکبارگی باز رهد آن قوم جغرات بدو دادند و نه نزدیک
صاحب جذام برد چون چشم وی بدان افتاد از تشنگی و خشکی که بروی غالب بود آن جغرات را یکبار بخورد از انجا
بصحرای بیرون رفت و روز دوم آماس گرفت و چند روز افتاده بود بعد از یک هفته با خود آمد و آماس فرو نشست
و اسهالی تمام کرد و یکبار مادهٔ جذام از وی زایل شد و بسلامت با شهر آمد **حکایت** همچنین آورده اند که ما تقدم علت جذام
پیدا آمد و بیشتری مردم را بگرفت و خواص می ترسیدند که سرایت کند بفرمودند که هر کرا جذام گرفته است بصحرا روند و هیچ کس را
از ایشان باز نگذارند قومی را بصحرا بردند فاتوا اتفاق سما و یا دو مار بر درختی در یکدیگر آویختند و هر دو همچنان آویخته بر یکدیگر بزیر افتادند
و در زیر درخت بعضی آب دیرینه استاده بود ناخوشده هر دو مار دران آب افتادند و هلاک شدند و آورده اند که
دو افعی بودند ازان ازین قوم که بصحرا میرفت تا کجا بآب رسد چون بدان بقعه رسید ازان آب شربتی تمام باز خورد
و آن شب همان جایگاه بخفت اسهال بروی افتاد و همه اندام او آماس گرفت و بیخبر شد و بعد از یکهفته بهوش باز آمد
برخاست و در صحرا برگهاء خبازی و لبلاب میخورد آن قوم دیگر بدو رسیدند و او را باز شناختند و درست شده از وی سوال
کردند که ترا چه مداوات کردند و چگونه ازین علت خلاص یافتی جواب داد که مرا هیچکس مداوات نکرد و حال خود جمله باز گفت
قوم مجذومان از وی درخواستند تا ایشان را بر آن آب یکبار برد و ایشان ازان آب باز خوردند جمله خلاص یافتند و جمله روی
بشهر نهادند اطبا وقت حال ایشان تفحص کردند ایشان سرگذشت باز بعضی گفتند و بعضی از اطبا بدان جای آمدند و جای آب
باز طلبیدند و در قعر آب دو افعی دیدند مرده بدانستند که سبب خلاص ایشان مرق افعی بود این قاعده بنهادند که گوشت افعی
و مرق او نافع بود و بباید دانست که روغن بنفشه چون با روغن خیری آمیخته باشند و پیه مرغان و پیه ددگان و پیه گاو و روغن قسط
و روغن سوسن طلی کردن بغایت سودمند بود و باید که طلاها بعد از استفراغ و پیش ازان نشاید از بهر آنک مسام را ببندد
و روغن بنفشه یا روغن خیری اندر بینی چکانیدن و اگر خشکی غالب نبود دماغ را بغرغرها و سعوطها که در علاج بیماری سر یاد کرده آمد
پاک گردانیدن اصلی بزرگست اندر علاج این علت **صفت** سعوطی نافع بگیرند دار بلبل و مامیران و شیطرج و برنگ کابلی
مقشر از هر یک یکدرم جوز بوا و مشکطرامشیع از هر یک نیم درم عصاره بنجنگشت سه قوطولی و قوطولی نه وقیه باشد و روغن تازه
سه قوطولی عصاره را با روغن بیامیزند و داروها را در وی بپزند تا آب برود و روغن بماند و بپالایند و صافی کنند و در شیشه
کنند و در وقت حاجت آب بسیار به بینی برکشند بعد ازان ازین داروها لختی به بینی برکشند و هر گاه که نفس تنگ شود و آواز
گرفته گردد و شیر تازه شربتی موافق است خاصه شیر گوسفند در دوشند بدان مقدار که هضم شود و اگر ممکن گردد که بدان

قناعت کنند

قناعت کنند سخت صواب بود و اگر قناعت نیفتد نان پاکیزه در وی ثرید کنند یا اسفیدباج خورند بگوشت بره و آنچه بدان ماند
و چون نفس بصلاح باز آید دست از شیر خوردن باز دارند و اندر میانه طعام چیزهای تیز خورند و بهر آنچه قی کنند و چون قی کرده باشند
و استفراغ نیک افتاده بود پس شیر خوردن باز آید چنانک اندر سالی چند بار این ترتیب بر دست گیرند و در میانه هر استفراغی
نیز شیر تازه دادن سخت نافع بود این جمله یاد کرده آمد علاج انهاست که ایشان را محکم نباشد اما دیگری را که علت محکم باشد
ایشان را نه فصد شاید کرد و نه مسهل قوی شاید داد از بهر آنک بفصد و اسهال ماده اندر تن ایشان بجنبد و تن ایشان از آن
پاک نشود ولیکن باهستگی طبع را نرم باید داشتن تا ماده میل بجانب امعا کند و از بیرون داروها تحلیل کننده می باید مالید
و از شربتهای موافق بعضی اینست که اکنون یاد کرده آید صفت بگیرند سرکه یک وقیه قطران یک وقیه و نیم عصارهٔ کرنب صحرائی
سه وقیه همه را بیامیزند و بدهند بامداد و شبانگاه صفت شربتی دیگر بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و اندر سه وقیه شراب و روغن بهم آمیخته
بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند عنصل ده قیراط با ماء العسل که بقوام لعوق باشند و بسرشند و بدهند صفت شربتی دیگر زیرهٔ کرمانی
پنج درم بکوبند و با ماء العسل که قوام داده باشند و بدهند و عصارهٔ بودنه سودمند بود و ماهی شور هر چند گاهی بر سبیل دارو خوردن
سودمند بود و همه چیزهای شور و تیز خوردن زیان دارد الا که قی خواهند کرد هم بر سبیل دارو روا بود صفت داروی مرکب
که هندوان ساخته اند و آزموده بگیرند هلیلهٔ سیاه شیطرج هندی از هر یکی ده درم دار بلبل پنج درم پیش سپید ده درم و نیم همه را
بکوبند و بیامیزند و آنکسی که پیش گوید باید که دهان پوشیده دارد و بینی را که بروغن گاو چرب دارد و به بندند و داروها بروغن گاو گداخته
چرب کنند و با انگبین بسرشند و شربه از یک مثقال تا دو درم بکار برند پس از آنکه تن پاک کرده باشند بانواع استفراغها و اگر مقدار
شربه ازین دارو با همسنگ آن دواء المسک خورند صواب بود از بهر آنک دواء المسک پازهر پیشست صفت معجونی دیگر
که علمای هند ساخته اند از بهر ملوک آن زمان جذام و برص و بهق و قوبا و خارش و جرب کهن را سود دارد و عقل باز آرد
و فرامشکاری ببرد بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی از هر یک بیست و چهار درم جوز بوا و قشور الکندر و مرو فو و بلبل و
دار بلبل و فلفلمویه و نار قیصور و نار مشک و کندش و عصارهٔ اسفند و ساذج هندی از هر یک هشت مثقال پیش ازرق چهار
مثقال فانید خراسانی دو رطل و نیم نیم کوفته کنند و بگدازند چنانکه بقوام انگبین باشد و داروها را بدان بسرشند و بنادق کنند
هر یک مثقال هر بامداد یک بندق بخورند در آب گرم یا در نبیذ و این معجونی است که طبیبان جوان دارو خورانند صفت
معجونی که آنرا معجون سلاحه گویند جذام را و ریخته شدن مژهٔ چشم را و سپید شدن موی بنا وقت را و ضیق النفس را و خفقان و اسهال
صعب و استسقا و یرقان و باسور را و سقوط شهوت و خارش و ریشی کهن را و کسی را که فرزند نباشد نافع بود و پیران را بحال
جوانی باز آرد بگیرند سلاحه پاک کرده و شسته دویست و شش دینار و سلاحه بول بز کوهی بود که بوقت کس بر سنگ کرده باشد
و سنگ از آن چرب شود و سیاه گردد و هلیله و آمله و بلیله و بلبل و دار بلبل و دهمست و خیربوا و قرفه و بسباسه و عود دنا که
که دمکار و طباشیر و اکنمل و برنگ کابلی و باقیس از هر یک چهار مثقال مقل دویست و شش مثقال شکر طبرزد صد و سی و چهار مثقال

زر خالص و سیم صافی و مس پاکیزه و آهن نرم و آهن بولاد و سرب از هر یک هشت دینار این همه کوهرها را بسوزند و داروهای دیگر را
بکوبند نرم و به بزند و همه را بر روغن گاو جرب کنند و با نکین بسرشند بر روغن کاوسی و چهار مثقال باید و با نکبین ۷ صفت
سوختن بولاد بگیرند بولاد و صفایح کنند پس بگیرند هلیله و بلیله و آملج از هر یکی راستار است چندانکه خواهند همه در آب بزنند و بسالایند
و آب آن در دیگی مسین کنند و بر آتش نرم نهند و صفایح بولاد را اگر می کنند تا سرخ شود و اندرین آب می افکنند تا بیت و یکبار
پس آن آب را بسالایند و آنچه از بولاد دران آب نشسته باشد بگیرند و هشت مثقال برکشند و نگاه دارند باز هم آن آب را
در دیگی مسین کنند بر آتش نهند و نرم آتش سرخ می کنند و اندرین آب می افکنند تا بیت و یکبار و آب را بسالایند و آنچه
از آهن در آب نشسته باشد بگیرد و هشت مثقال دیگر برکشند و نگاه دارند و سیم پاکیزه بگیرند و بسوهان نرم نهند و آنرا در گفجه
آهنین در نمک آب بزنند تا سوخته شود و اگر تمام سوخته نشود اندکی کوکرد بر افکنند تا تمام بسوزد و هشت مثقال ازین برکشند
و نگاه دارند و زر خالص هشت مثقال بسوهان کنند و با آن بیامیزند و بگدازند و باز بسوهان کنند و در گفجه آهنین با نمک آب بزنند
تا آب برود و زر و سرب بماند پس بهاون بکوبند تا چون خاک شود و همه را بهم بیامیزند با داروهای دیگر صفت صافی کردن
سلاحه بگیرند آب خسک و بول گاو و بر سلاحه افکنند اندر جای پاکیزه چندانکه بر سر آن بایستد و اندر آفتاب نهند پس بسالایند
و آن نفل غلیظ را بگیرند و دیگر باره آب خسک و بول گاو بر افکنند و در آفتاب نهند و باز بسالایند تا سه بار این تدبیر بکنند پس آن
نفل غلیظ را بیت و یکروز در آفتاب نهند تا چون عسل شود و سیاه کردد صفت معجون سلاحه بر ترتیبی دیگر بگیرند سلاحه پاکیزه
بگیرند و مقل چهار جزو و جندبیدستر چهار جزو و انکبین بشکر سوده و جندبیدستر وزن انکبین روغن گاو مقل را حل کنند و همه را با هم بسرشند
و اندر آبگینه کنند و نگاه دارند شربه یکمثقال با شیر گاو نیم گرم کرده صفت داروی دیگر بگیرند هلیله سیاه و هلیله زرد پاک کرده
و زنجبیل از هر یک بانزده درم نانخواه پنج درم حلتیت طیب سه درم مویز پاک کرده نیم ملوک همه را اندر چهار دو درق آب بزنند
تا دو بهره برود و یک بهره بماند پس بفشارند و بسالایند و عسل چندانکه باید بر افکنند و بیامیزند شربه یک رطل بغدادی دهند
و در حال همه اندامها را بر روغن گاو جرب کنند و در آفتاب نشانند تا عرق کند و اگر وقت تموز دارد بفرمایند تا هفتاد کام
برود و گاهی بر پهلوی راست خسپد و گاهی بر پهلوی چپ و گاهی بشکم و گاهی بپشت باز می خسپد و می غلطد و طعام او
نان و انکبین دهند مقداری معتدل هفت روز این دارو بر بن گونه دهند و ابو عبید حورجانی اندر ترجمه قانون سزد و انکبین
می گوید و من گمان می برم که این غلطی است که از تصحیف افتاده است و در قانون الجر و العسل است او الجبن و العسل خوانده است
و این گمان از بهر آن می افتد که بسیار کلمها مشکل ترجمه ناکرده نقل می کند و بسیار جا فصلها را که بشرح مزون تر حاجت
بوده است دانسته است که ترجمه بی شرح مفهوم نشود آن فصل را ترجمه ناکرده فرو گذاشته است و هر که ترجمه ابو عبید تا اصل
قانون برابر کند بر بن احوال واقف کردد صفت طلای ماری که او را اسود سالخ گویند بگیرند و اندر دیگ مسین کنند
و هشت وقیه سرکه ترش و یک وقیه آب و دو وقیه شیطرج تر و دو وقیه بیخ لوف همه را بیزند با آتش نرم تا مهرا شود و استخوان مار

۷ صفت وزن هشت مثقال و هفتاد و هفت مثقال شربه یکمثقال با شیر گاو نیم گرم

۸ کیفیت عمل سلیمانی بر وجه کامل از نیل تا نیل

از گوشت جدا کنند و ثفل او در آبگینه نگه دارند خداوند علت را موی سر و ابرو گسترند و سه روز این دارو طلی می کنند سودمند بود صفت طلاء دیگر
بگیرند مویز بیش و هلیله سیاه و آمله پاک کرده برابر بزیت انفاق بجوشند و طلی میکنند نخست آن موضع را بطبیخ عوسج بشویند
پس این طلی کنند و طعام خداوند این علت نان جوین پاکیزه باید یا نان چندروس و حسو که از چندروس سازند و اسفیدباج گوشت
مرغ و ماهی تازه خورد و اندر طبیخ ایشان برگ چغندر و ترب و کندنا باید که باشد گاه گاه و کبر و بادیان هم نافع بود ماهی شور نیز
گاه گاه روا باشد خاصه هر وقت که قی خواهد کرد یا مسهل خواهد خورد و کرنب بخاصیت سودمند بود و نان با سیر و انگبین سخت سودمند
بود و انجیر و گوز و مویز و مغز بادام بریان کرده بیت و تخم معصفر و چلغوزه موافق بود و طعام باندازه هضم باید و اگر علت ساکن شود
شراب رقیق تازه مقداری معتدل گفته اند سودمند بود و شراب کهن هیچ حال نشاید خورد صفت طلاهاء دیگر بگیرند هلیله سوخته
و مازو هر دو را بسایند و با سرکه طلا کنند گفتار پنجم اندر بیان کردن احوال انواع جراحتها و این گفتار نه بابست باب اول
اندر یاد کردن جراحتی که شکاف راست دارد باب سیوم اندر جراحت گرد و بزرگ و ناهموار باب چهارم اندر جراحتها که
از ظاهر بباطن فرو شود باب پنجم اندر سیلان خون بافراط باب ششم اندر جراحتها که بر عصبها افتد باب هفتم اندر بیرون
آوردن خار و پیکان و مانند آن باب هشتم اندر علاج کردن کسی که بچوب زده باشند باب نهم اندر سحج بن ران و انگشتان پای
باب نخستین اندر یاد کردن انواع جراحتها ده نوع است یکی آنک شکافی بود راست دوم آنکه گرد بود سیوم آنکه
پهلوها و زاویها دارد چهارم آنکه لختی گوشت از وی رفته بود پنجم آنک غور دارد و دور اندر شده باشد غور او ظاهر نباشد
ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او کوفته بود و خون اندر اجزاء او گرد آمده هشتم آنکه آماس کند نهم آنک
از ظاهر تن اندر باطن افتد دهم آنک باستخوان رسیده باشد و بعضی اندامهاست که جراحت را احتمال نکند و اگر
جراحت بدان رسد خلاص از آن نادر باشد و آن دماغ و گرده و مثانه و رودهای باریکست و جراحتهاء جگر نیز
خطرناک بود لیکن از آن سلامت بسیارتر از آن باشد که از جراحتهای اندامهای دیگر که گفته آید و دل بهیچ حال جراحت
احتمال نکند و مهلت ندهد و جراحتها که بر عصب و کنارهاء عضله افتد خطرناک بود و بر تبع آن رنگ و روی بگردد و نبض و قوت
ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید آید و از قبول کردن علاج نومید شوند تدبیر وی آنست که آن عضله را از پهنا
ببرند و بباطل شدن فعل آن عضو که آن عضله بدان پیوسته باشد رضا دهد و هر کرا بر شکم جراحتی رسد و تهوع یا فواق یا اسهال
پدید آید هلاک شود و بعضی طبیبان گفته اند جراحتها که بر عصبها و رگها افتد ملتحم نشود یعنی در گوشت نگردد و نروید لیکن چیزی چون
لحامی گرد آن در آید و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی گفته اند که جراحت شریانهاست که ملتحم نشود و دیگر ملتحم شود
و جالینوس می گوید هم از روی قیاس ممکن است که جراحت شریان نیز ملتحم شود و هم بمشاهده دیده ام که ملتحم شد
اما آنچه دیده ام شریانی بود که در زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق پای این شریانها را دیدم که ملتحم شد و آنچه
از روی قیاس است آنست که استخوان اندر سختی بطرفست و گوشت اندر نرمی بطرف و رگها و شریانها میان این دو است

اندر یاد کردن انواع جراحتها باب دوم

پس واجب کند که حال آن دو میان این و آن باشد و خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم می شود و گوشت خود بی شبهت
ملتحم شود پس قیاس آنست که رگها و شریانها که از استخوان نرم تر است ملتحم شود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک بود
و اگر جراحت چیزی از پوست کم کند خلاف نیست که بدل آن نروید لیکن بجای آن چیزی بروید همچون پوستی املس بی موی
و اما رگهای باریک بسیار باشد که شاخهای آن بنالد و نروید و بجای باز نیاید و ازین جراحتها بعضی خون بسیار رود و بعضی را هیچ خون
نرود و بعضی را خون باندازه رود و بسیار باشد که رفتن خون که باندازهٔ معتدل بود سودمند بود از بهر آنک هرگاه که مقداری
خون برود بی آماس و تب و بثره نباشد و بدین سبب بهترین علاج آنست که تدبیر باز داشتن آماس کنند چنانکه اندر علاج
آماسها و ریشها یاد کرده آمد و پس ازین بابی جداگانه یاد کرده آید و رفتن خون اندک را یاری باید داد تا در جراحت باز نماند
و آماس نکند و رفتن خون بسیار را باز باید داشت و تدبیر باز داشتن در بابی جداگانه گفته آید پس ازین ان شاء الله تعالی

باب دوم از گفتار پنجم اندر جراحتی که شکافی بود راست اگر در جراحت شکافی بود راست و هموار و از گوشت آن جایگاه هیچ رفته
نباشد آنرا زود خشک بند باید کرد و این چنان باشد که لبهای جراحتها را بهم باز آرد و رفاده بر نهد و محکم بندد و نگاه دارند
تا در میان جراحت چیزی در نیفتد چون موی و روغن و غیر آن چه اگر ازین نوع چیزی در افتد دیر درست گردد و روزگاری بدان
در بماند و از طعامها و شرابها که خون اندر تن زیادت کند پرهیز کند تا جراحت آماس نکند و درست شود و چیزی بستن
بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که از جهت باز داشتن آماس باید کرد آنست که خرقه را بسرکه و گلاب تر کنند
و بر گرد اگرد جراحت نهند و اندرین باب هیچ داروی سودمندتر از انار ترش و شیرین که بشراب قابض پخته باشد نیست
آنرا بگیرند و ضماد کنند آماس را باز دارد و آماسها که نه از جراحت بود هم سودمند بود و منفعت این تدبیرها آن وقت
پدید آید که بنگرند اگر فصد باید کرد نخست کنند و خون بجانب مخالف کشند و لختی کم کنند و اگر مسهل باید داد مسهل دهند

باب سیوم از گفتار پنجم اندر علاج جراحتها که یا گرد بود یا ناهموار و بازاوویها بود یا سخت بزرگ باشد
و پوست با گوشت لختی رفته باشد یا غوری دارد و غور او راست بود و در گوشت و جراحت تازه باشد این قسم را
خشکی نبود و بند باید کرد چنانکه بند بر غور جراحت بود تا ماده در وی گرد نیاید و شرطها که در بستن ریشی یاد کرده آمدست تامل
باید کرد و اندر بستن جراحتها نیز احتیاط بجای آوردن و همه جراحتها تازه را خشک بند کنند دو روز تا سه روز بسته
باید داشت تا چون بگشایند بسته شده باشد و اگر بگشایند باز به بندند و یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب بود
و اگر جراحت ناهموار بود و بر غور بندی افتاده باشد حاجت آید که آنرا بشکافند و مشرح کنند پس علاج کنند و اگر این
جراحت چنین کهن باشد علاج آن علاج قرحه باشد که جراحت عظیم افتد و آن عضو را که جراحت بروی افتاده بود نباید برید
و از تن جدا کردن و اگر جراحت با غور بود و سر او تنگ باشد نباید گذاشت که سر او بسته شود تا ریم اندر قعر او گرد نیاید و این چنان بود
که پاره پنبه کهنه اندر سر این نهند تا نگذارند که گوشت بروید و اگر حاجت آید پنبه پاره کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند

وبرسر جراحت نهند و داروهای رویاننده و مرهمها که علاج بدان می کنند و بر پلیته باید کرد و بدو فرو نهادن و هر بار پلیته خود تر از آن
باید نهاد که پیش ازان نهاده باشند و پنبه کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهاد تا آنکه از قعر جراحت گوشت برآید و غوری
نماند که تباهی افزاید و جراحتی را که مشرح خواهند کردن و بخواهند شکافت ایخ در رسیسی یاد کرده آمدست اندرین باب همانجا نظر
بجای باید آورد و حاجت بشکافتن از بهر آن بود تا در غور جراحت چیزی نماند که اگر سر جراحت بسته شود و در قعر او چیزی مانده باشد
دیگر باره آماس کند و ریش گرداند و اگر جراحت ناهموار بود و زاویها دارد یا لختی گوشت بابوست رفته باشد و لبهای جراحت
بهم فرا نتوان آورد آنرا ببرند و سه جای بباید دوخت بعد ازان داروکردن و ببستن و داروهای ترازوی دور باید داشت و داروهای
رادع و خشک کننده و رویاننده بکار باید داشت و اگر جراحت خیال بود که گوشت کوفته شده باشد و خون در اجزای گوشت مرده
هرچه زودتر آنرا بداروهای نرم و تحلیل کننده بر باید داشت و باید دانست که داروی خشک کننده باید که قوت خشکی او متحلل بود
از بهر آنک اگر سخت خشک کننده بود غذا را که بدان موضع رسد از شایستگی آن ببرد که ازوی گوشت روید و اگر سخت
زداینده بود آن ماده را رقیق و مهال کند و ماده گوشت را نیست کند پس باید که داروها هم اندر قوت خشک کردن
هم اندر قوت زدودن معتدل بود تا رطوبت فزونی را نیست می کند و باقی خوزا گوشت میکرداند و اندر قوت سردی و گرمی
درخور مزاج مجروح باید و درخورد مزاج فصل سال و داروها که جراحت را ملتحم کند خشک کنند و تر باید و در وی قوت زدودن
هیچ نباید از بهر آنک اندرین جای مقصود آن بود که قوتی دهد همچون سرشیم دوشانند و این بقوت داروی تواند بود که در وی
قبض و خشکی زیادت و زداینده نبود اما اگر جراحت بر گوشت بود و داروها که ازین جنس باید برگ درخت صنوبر
اندر سرکه ممزوج یا اندر شراب پخته و مازو و سنبل و انار بوست و قلیمیا و مغسول و لسان الحمل خشک کرده و شادنج عدسی مغسول
این همه هریک جداگانه و برامیخته جراحتها، کوچک را گوشت برویاند و درست کند و بر بالای این داروها کرد اگر جراحت
برگ حماض و برگ کوک و برگ عوسج و برگ علیق بر باید نهاد و اگر جراحت بزرگ بود بشتر ترسودمند بود و پنیری که از شیر تریس
کرده باشند بهتر بود و اگر جراحت بر عصب افتاده باشد خراطین سوده بر نهادن نافع بود و سر سوختن با اسفیداج از زیر
یا قیروطی که از روغن مورد کرده باشند و قلقطار سوخته و با آمیخته در بعصاره قنطوریون و مشکطرا شیع با سودمند بود و آنرا که
جراحت بر سر پود خمیر خشک سوده برابر کندن سودمند بود و زراوند مدحرج اندر شراب پخته و کوفته و لسان الحمل خشک
بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده و پیخ جاوشیر با سرکه ممزوج سودمند بود صفت مرهمهای رویاننده یکیرند
خرقه کتان شسته و باکیزه بکوبند چون سرمه پس زیت انفاق با روغن مورد یکیرند و اندر بارزا و اندروی گذارند و
خرقه کتان کوفته اندروی بسر شند و مرهم سازند این را مرهم کتان گویند صفت داروی سبک یکیرند اسفیداج
و مردار سنگ از هریک یکجزو خبث الرصاص و مردار از هریک نیم جزو و همه را بسایند نرم و بکار برند صفت
داروی دیگر یکیرند صدف سوخته دوازده جزو انار جزو نار سیده که از درخت بیفتد و قلیمیا و رسانه و پیخ سوسن از هریک چهار جزو

سه درهم سوده و بقلیس از هریک سه درهم سوده و مرهم کتان

قشار الکندر و پوست درخت صنوبر از هر یک شش جزو اسفیداج ارزیز و شب یمانی از هر یک هشت جزو همه را چنانک رسم است
مرهم سازند و بکار می برند **باب چهارم از گفتار نخستین اندر جراحتها که از ظاهر در باطن افتد** هر جراحتی که از ظاهرش
در باطن افتد جراحتی بود که بشکم آید و عضله شکم را که بتازی مراق البطن گویند بشکافد و روده بیرون افتد هر گاه که چنین
جراحتی افتد نخست روده را بجای خویش باید برد و جراحت را بدوختن و اگر جراحت کوچک بود و روده باد گیرد و باز
جای نشود و سبب باد گرفتن هواء سرد باشد که بدو رسد علاج آن از دو گونه باشد یکی آنک بکوشند تا آن
باد را تحلیل کنند دوم آنکه اگر روده بجای باز نتوان برد جراحت را فراخ تر کنند اما تدبیر تحلیل باید دانست که اسفنجی بآب گرم
تر کنند بفشارند تا آب از وی برود و گرمی در وی بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل پذیرد و تکمید کردن
با شراب قابض گرم کرده تحلیل کننده تر بود از بهر آنک حرارت شراب بیش از حرارت آب گرم بود و این شراب قوی
و سیاه رنگ باید پس اگر باد بدین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ تر باید کرد و روده را بجای باز بردن و بدوختن
چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود پس فراخ نباشد تا روده را نگه تواند داشت پس تنگ نباید تا زخم سوزن
در هم نیفتد و صفاق اندرونین و مراق البطن رویاننده نگاه باید داشت از بهر آنک صفاق عصبانی است و دشوار ملتحم شود
و زخم سوزن چنان باید که نخست سر سوزن سوی خویش دارد و بهر دو لب آن بگذارند پس هر دو لب صفاق بهم گیرند و سوزن
باز گردانند و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن سوی خویش دارند تا برین سان جراحت هم دوخته شود و اگر جراحت
بزرگ بود کسی دیگر لبهاء جراحت فراهم گرفته نگاه میدارد و اندک اندک بدو باز می گذارد تا او می دوزد و بستن جراحت را
رفادها سه سو باید بر شکل سنبوسه چنانکه مثلا جراحت خطی مستقیم بود و در رفاده یکی ازین سوی خط و یکی از آن سوی خط باشد
تا لبهای جراحت را تنگ فراهم گیرد برین شکل و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی رودها از جانب جراحت
دور باشد مثلا اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بر جانب چپ باید کرد و اگر جراحت فرو سوی شکم باشد سینه وی
نشیب تر باید و اگر بر بالاتر بود سینه او بلندتر باید تا گرانی روده از جایگاه جراحت دور باشد و نخست داروی رویاننده
بر باید کرد پس جراحت را بستن و چون جراحت بسته باشد پاره نمد بروغن زیت گرم کرده چرب کنند و بر بغل
ران او نهند و حقنه سازند نرم از لعابها و روغنها بدان حقنه کنند و اگر جراحت بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض
نیم گرم کنند اما اگر جراحت بروده صایم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد از بهر آنک او رقیق تر است
و رگها و شریانها در وی بسیار است و مزاج او گرم است و پیوسته صفرا از جگر بدو فرو می آید و اگر بر رودهاء فرو سوئین افتاده باشد
علاج توان کرد از بهر آنکه رودها گوشت ناک تر است و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدو رسد از طبیعت خویش بگردد
و بفسرد و اگر بجای باز نهند پوسیده شود بدین سبب طبیبان هر چه بیرون آمده باشد از وی آنرا ببرند و جدا گردانند باحتیاطی
و بجای باز نهند البته که مضرتها از آن تولد کند و داروهای رویاننده و در قرابادین گفته آید ان شاء الله تعالی

باب پنجم

باب پنجم از گفتار پنجم اندر سیلان خون بافراط اسباب سیلان خون چهار نوع است یکی گشاده شدن دهنهای رگها
بسبب ضعیفی تهلهل و تشنج لیفهاء رگها دوم امتلاء خونی سیوم حرکت قوی یا بانگی بلند کردن و از جای بجای جستن چهارم شکافتن
و بریده شدن رگی بسبب جراحتی یا بسبب تیزی ماده یا داروئی که سر رگی را بسوزد و بخورد و سیلان کند و سیلان خون که از رگهاء
شریان بود بستن آن مشکل بود از بهر آنک شریان پیوسته در حرکت بود و حرکت او از دو نوع باشد یکی حرکت انبساط
و دیگر حرکت انقباض و حرکت انقباض فشارنده است تا هوای گرم از دل بیرون آید و همچنانک هوای گرم شده و سوخته
از دل بدین حرکت بیرون آید خون نیز بدین حرکت بیرون آید بدین سبب سبب بستن و باز داشتن آن دشوار بود
و اگرچه ممکن است و جراحت شریان بسته شود از آن خالی نیست که التهام بود و باشد که بعضی ملتحم شود و لیکن
چیزی چون لحام گرد آن پدید آید و لبهای جراحت را فراهم گرفته نگاه دارد اما ممکن است که التحام بعضی چنان بود
که از وی چیزی می تراید اندک اندک و در پوست چندانک جای یابد گرده شود و همچون آماسی پدید آید و اگر انگشت بر روی
نهند بجای باز شود همچون فتق و بسیار باشد که بسبب تیزی خون یا بسبب امتلاء خون یا بسبب حرکتی سخت شریانی در زیر پوست
شکافته شود و فتقی پدید آید همچون آماسی نرم و اگر دست بر آن نهند بجای باز شود و این نوع فتق اندر رگها گردن و بیغوله ران
و زیر زانو بسیار افتد و اندامها که خون از آن سیلان کند جگر است و شش و بینی و مثانه و گرده و رحم و آنچه از شش
و گرده و مثانه آید و خطرناک بود و آنچه از بینی آید بیخطرتر بود و آنچه از جگر آید کم خطرتر از آن بود که از شش آید و حال سیلان
خون از شریانها مختلف بود آنچه از شریانها مختلف بود الی آنچه از شریانهاء بزرگ آید چون شریان دست و بازو و گردن
خطرناک بود و بیشتری را نتوان بست و باز نتوان داشت و آنچه از شریانهاء کوچک آید چون شریانی که بر میان سر است
بتوان بست و بیخطر باشد و بسیار بود که سیلان خون از شاخهای کوچک بود از شریان و خود باز ایستد
اگر رنگ خون ارغوانی بود و گرم و رقیق بود و از رگ بیرون میجهد و باز می ایستد و باز بیرون میجهد چنانکه میان هر جستنی
و سکونی بود همچون حرکت نبض بباید دانست که از رگهای شریانست و اگر هموار می آید و بدین رنگ نباشد که یاد
کرده آمد بباید دانست که از رگهاء دیگر است تدبیر باز داشتن خون پنج نوع است یکی آنکه خون را از آن جانب که میرود
بجای دیگر کشند چنانکه اگر از بینی راست خون می آید محجمه بر جگر نهند و دوم که خون را طریقی دیگر پدید آرند تا قوت بیرون او از
جایگاه جراحت باز ایستد و این چنان باشد که اگر مثلا خون از بینی چپ می آید هم از آن جانب چپ رگ زنند سیوم آنکه
راه آمدن خون بدان موضع که جراحت است ببندند و این چنان باشد که آن عضو را آنجا که از جراحت دور ترک باشد
ببندند و عضو را چنان دارند که افراشته تر از دیگر اندامها باشد تا خون آمدن بدان موضع قوت نتواند کرد و این بستن چنان باید که
از آنجا که جراحت است عصابه بر نهند و بستن آغاز کنند پس باز می آیند و عصابه بر می پیچند و می بندند و صواب آن باشد
که از جانب دیگر که خون را از آن باز پس آرند و بخویشتن کشند به بندند تا بدین بند قوت آمدن خون بدان جانب کم شود و بدین جانب

بازگردد و بدان بند نخستین از بیرون آمدن باز ایستد و اگر جراحت بر جایگاهی بود که دشوار توان بست حوالی آن ملح اندر گیرند
تا گذرهای خون را تنگ تر کند پس داروها که از پستر یاد کرده آمد بر نهند چهارم آنک بداروها حذر کننده و غلیظ کننده خون را ساکن
کنند و این چنان باشد که طعامهای غلیظ کننده دهند چنانک کعک و عناب و آب سرد فرمایند دادن و اندر هوای خنک نشانند
یا در آب سرد پنجم آنکه جراحتها را علاج کنند و این دو گونه باشد یکی آنک داروها بازدارنده بر می نهند دوم آنک گوشت را بشکافند
و رگ را بصناره بردارند و هر دو جانب جراحتها را که بروی بود بریسمان کتان یا بریشم به بندند پس دارو بر نهند و بسیار باشد که
رگ را از پهنا ببرند تا هر دو سر اندر کنند و گوشت بگرد هر دو دهانه رگ در آید و آنرا فرو گیرد و این در جایگاه گوشتناک بهتر آید
و بباید دانست که فسرده شدن خون بر جراحت و خشک ریشه که بر سر جراحت بسته شود سیلان خون باز دارد و هرگاه که رگ
سخت بسته دارند و آب سرد و یخ و داروهای خنک گرداگرد جراحت بر می نهند خون اندر دهنه جراحت بفشرد و بر جراحت
داغ کنند یا داروی تیز داغ کننده بر نهند خشک ریشه بر آرد و زیره کوفته داروی داغ کننده و سهل است آنرا بره جراحت
بر اکنند و به بندند و کفک دریا نیز بر بر اکنند پس از آنکه سوده باشد و به بندند همداغ کننده بود و هم خشک ریشه بر آرد لیکن بیم بود
که هرگاه که خشک بیفتد دیگر باره خون گشاده شود بدین سبب داغ کردن با آهن گرم کرده صواب تر تا داغ ژرف تر آید
و خشک ریشه غلیظ بر آرد و پیش از آنکه خشک ریشه بیفتد گرداگرد آن گوشت بر آمده باشد صفت داروی داغ کننده بگیرند
آهک آب نارسیده و در سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و آنرا بموی خرگوش که آنرا بتازی وبر گویند بر دارند و بر جراحت نهند
و به بندند صفت داروی قوی تر بگیرند آهک آب نارسیده و زیره کوفته و اندکی قلقطار با وی بیاویزند و بر جراحت
کنند و به بندند نافع بود اما داروهای دیگر که خون باز دارد و جراحت را برویاند بی آنک داغ کنند ازین نوع باید صفت
بگیرند صبر و قشار کندر و دم الاخوین و بسایند نرم پس وبر خرگوش یا قز یا پنبه نرم سپیدهٔ خایه مرغ آلوده کنند و بدین دارو سوده
اندر گردانند و در جراحت نهند و به بندند و تا ملتحم نشود نه گشایند و اگر این وبر را با دارو پلیته کنند و در دهنه جراحت نهند
صواب تر بود و تا جراحت ملتحم می شود طبیعت بفرمان حق تعالی تدبیر بیرون انداختن آن می کند تا چون جراحت ملتحم شود
طبیعت پلیته را تمام بیرون انداخته باشد صفت داروی مرکب که جالینوس آنرا ستوده است بگیرند قلقطار
بیست جزو قشار الکندر شانزده جزو صبر و پیپل از هر یک هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین هشت جزو این داروها کوفته
بر پلیته پراکنده و خشک بکار برند و بر جراحت نیز پراکنند سخت نافع بود و زود برویاند صفت داروی دیگر بگیرند عنزروت
و صبر و دم الاخوین و ذرور کنند یا بگیرند صبر یک جزو قشار الکندر یک جزو و دم الاخوین و عنزروت از هر یک نیم جزو
بسپیده خایه مرغ و قز و یا وبر خرگوش یا خانه عنکبوت بکار دارند و داروها مغری که خون باز دارد جبسین مغسول است
و علک مطبوخ و نشاسته گندم و گرد آسیا و صمغ و کندر و زرنباج و داروها خشک که خون باز دارد صبر است و قشار
الکندر و دانه انگور از سرکه بیرون کنند و مازو که بروغن چرب کنند و بسوزانند و زنگار آهن و استخوان و صدف سوخته ناشسته

دانگ تر

واسفیج تر اندرزفت یا اندر شراب آغشته بس سوخته کرده جو سوخته و سرکین اسپ و سرکین خر سوخته و ناسوخته

باب ششم از گفتار پنجم اندر جراحتها و ریشها که بر عصب افتد از بهر انکه مبدا عصبها دماغست حس آن قوی تر

بدین سبب از جراحت آن الم صعب و تشنج و اختلاط عقل تولد کند و بسیار باشد که بی انکه آلمی بوده باشد تشنج کشند

بسبب آماسی بزرگ که در عصب یا در عضله پدید آمده بود و آماس عصب از زبت خالی نباشد و گاه بود که اندر موضع جراحت

آماس پدید آید و تشنگی غلبه کند و دهان خشک می شود و بخوابی رنجه دارد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضلها افتد همین باشد

خاصه اگر بر و تر بر سوی افتاده باشد که بر عضله پیوسته است و بباید دانست که عصب زود عفونت پذیرد از بهر انکه گوهر عصب رطوبتی است

فسرده و هر گوهری که بدین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد عفن کردد از بهر آنک بدان پخته شود و بدین

سبب است که آب سرد و گرم آنرا زیان دارد و آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن کردد و روغن هم زیان دارد

لیکن گاه باشد که بر روغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کاریکی آنک تا درد نشاند دوم انکه تا داروها را رقیق کند تقعر جراحت

رساند از بهر آنک خشکی دارو ها تری روغن برابری کند مضرت آن پدید نیاید و جراحت عصب آنچه از دراز افتد سلیم تر

باشد از آنچه از پهنا افتد از بهر آنک لیفهای آن اندکی مجروح شده باشد و آفت بدماغ باز ندهد و تشنج و اختلاط عقل

آید و بسیار باشد که عضو مجروح را از تن جدا باید کرد تا از افتهای آن خلاص یابند و جراحت عصب سلیم تر از جراحت

اوتار و عصب ها بود س و درد آنرا از بهر آنک غشا طاقت دو خشن دارد و بباید دانست که جراحت اوتار و عصبها

و الماس و درد آنرا داروهای لطیف باید و گرم و خشک و اندر گرمی و خشکی معتدل چنانکه نه گرمی آن آنرا بسوزد و نه خشکی

آن ویرا خشک کند و نه اندروی قوت جاذبه باید که باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج بلی

در آخر داروی قابض که در وی قوتی زداینده بود چون روی سوخته و قوبال مس و مانند آن بکار داشتن روا بود

در وی سوخته داروئی است که کوهر اد کتانست و لطافت اندروی بسیر که پدید آید که آنرا در وی بسایند و سرکه حرارتی لطیف را

که در کوهر چیزهای غلیظه باشد ظاهر کرداند و آنرا لطیف کند و قوت آنرا بجایگاه رساند و اگر چیزی سخت کرم بود کرمی آنرا

بشکند و معتدل کرداند تا کرم کردن آن باعتدالی بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیز

که در وی تیزی بود بر نتابد و مضرت آن در وی بزرگ بود و همچنین داروها که بفعل سرد بود بر نتابد نیم کرم کرده باید

چنانک بکرمی کرایند علاج جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن نباید کرد مکر پس از انکه درد را بنشاند

باشند نخرقها و روغنهای کرم کرده خاصه زیت انفاق و کرم کردن چنان باید که سخت سوزان نبود و نیم کرم

نه بسیار از بهر آنک نیم کرم بقیاس با طبیعت عصب سرد بود و نیم کرم چنان باید که مسهلی بکرمی دارد و اگر جراحت در دا

بود آماس باشد تا هر دو زایل نشود علاج خاصه جراحت نتاید کرد صفت ضمادی که درد عصب را بنشاند بکیرند

آرد باقلی یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس کل تلخ یا بیست جو و آنرا بسکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا با آب خاکستر

و دماغ سلامت بود و آفت آنرا از بهر آنست که بسیار تشنج افتد و بسبب آفت آن

بسر شسند و بکار برند نافع بود صفت ضمادی که جالینوس آنرا ستوده است آماس عصب را زایل کند خصوصاً آماس
فلغمونی بگیرند قلقدیس دمی و دانگی نیم زاک نه درم و چهار دانگ و نیم تو بال مس دو وقیه دو درم و نیم قار الکندر یک وقیه
و نیم مازریون یک وقیه موم هفت وقیه زیت نه وقیه خل الخمر دو رطل و یک چهارک بغدادی داروهای خشک را ده روز بسر که بسایند
و آنچه گداختنی است بگدازند و بیامیزند تا جمله یکجا گردد و بکار دارند و بر آن اندام که جراحت بروی بود هر روز دو بار یا سه بار
زیت نیم گرم کرده اغشته برنهند و هر گاه که ضمادی برنهاده باشند کرد آن بسبی بسر که و روغن زیت نیم گرم کرده اغشته برنهند
و هر گاه که ضماد نهاده باشند از سرما نگاه دارند از بهر آنک عصب را هیچ چیز از سرما و چیزی سرد زیانکار نبود و اگر جراحت رحمی بود
یا غیر آن و آماس و عفونت نباشد مرهم فرفیون سودمند بود و اگر جراحت تنگ بود فراخ تر باید کرد و هر گاه که جراحت پدید
سکنبج و آرد کرسنه سودمند بود و هر گاه که آماس کند آرد جو و آرد باقلی و مانند آن اندر آب خاکستر سرشته یا در آب ساده
که در وی قوت سکنبج بود و اگر جراحت از دراز بود و عصب برهنه باشد و آنرا نخست بکوشت باید پوشانیدن پس دارو
برنهادن و به بستن خبانک لبهای جراحت فراهم گرفته باشد و اگر جراحت از پهنا بود دوختن آن ضرورت کردد
پس اگر جراحت با درد بود و بیم آن باشد که عصب بوشیده کردد آنرا نیز باید کرد یعنی از پهنا تمام بباید دن و جهد کردن
تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنک اگر آماس گیرد تشنج کند و اگر عفن کردد عضو نابکار کردد بدین سبب نباید کذاشت
که سر جراحت زود بسته کردد و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد و تا زر آب و ریم کرد نیاید و عفونت نکند و بدین
سبب آنرا در شبانروزی سه بار یا چهار بار بباید کشاد و کمترین آنست که بامداد و شبانگاه بباید کشاد و اگر جراحت
فراخ بود و عصب برهنه باشد داروهای سخت کرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند و از داردهیچ داروی که اندروی
اندک مایه سوزانی بود هم احتمال نکند و از داروهای خشک کننده مقصود بکار باید داشت و مرهم اهک و آنرا از اهک شسته
در روغن کل و روغن مورد باید ساخت و اگر علک بکار دارند و اگر سر عصب برهنه نباشد داروی کرم
فرفیونی را بر سیاق او یا بر عضوی دیگر یا بر عضو کسی دیگر که سخته و مزاج آنکس مانند او بود بباید آزمود تا اگر جراحت آید حرارت
آنرا بداروی دیگر بشکنند و باعتدال بازدارند یا اگر کرم تر باید کرد بکنند در جمله اگر دارو از بهر خشک کردن ساخته باشند یا از
بهر زدودن یا از بهر کرم کردن ترکیب آن در خور مزاج او باید کرد و اگر یکبار جراحت او بیاز ماند و اثر آن بنکرند دارو را باید
و اعتماد بر آزمایش کنند داروها را خبانک واجب کند بحسب مشاهده تصرف میکنند در زیادت و نقصان و اگر عضو بهار
مجروح بخلقت قوی بود اقراص فلقطار و اقراص انزروت و مانند آن بکار داشتن روا بود و به هر حال و هر ضعفی که باشد
بر بالای دارو نمدی نرم بروغن زیت جرب کنند و بر نهند و اگر جراحت بر نیمه و بر سوئین بود و سرد کردن خلط را
جرب باید داشت و اگر بر نیمه فرو سوئین بود کرکاه و زبار و پنبه لهاران جرب باید داشت و مجروح را بر بستر نرم باید
خوابانید و بهیچ حال نباید که آب یا روغن بدان جراحت رسد یعنی جراحت عصب و آنرا نه بروغن و نه بآب نباید

تو تیا

و آنرا بکوبند

و آنرا بخرقهٔ نرم و پنبه و به پشم نرم باید کرد و اگر بسببی از اسباب بروغن حاجت آید نخست عصب را بمسحه آلوده باید کرد
پس روغن بوی رسانیدن و جالینوس میگوید مردی را جراحت رسید از آهنی باریک و جراحت بعصب دست رسید
طبیب آن جراحت را مرهمی رویاننده برنهاد جراحت آماس گرفت پس داروی نرم کننده برنهاد چون ضمادی که از
آرد گندم و آب و روغن کرده باشند و دست مرد بپوسید درد هلاک شد و همچنانک عصبهای نازکتر است و داروی قوی اعتماد
نکنند و رباطها که بسحر استخوانها پیوسته است قوی تر است و داروی قوی احتمال نکند و رباطها که بعضلها پیوسته است میان این
و آنست و اگر الم عصب از کوفتگی سحها بود و جراحت و آماس نبود بآب خاکستر و مانند آن چیزی که ریشی را بگشاید علاج
نشاید کرد لیکن تدبیر تسکین درد باید کرد و روغنهای محلل گرم کرده برنهادن چون روغن اقحوان و روغن شبت و روغن سداب
برگ خطمی کوفتن و ضماد کردن و گوشت صدف برنهادن سخت نافع بود و اگر با کودکی آماس بود عصیدة العنب با شراب
انگوری ضماد کردن نافع بود و اگر اندکی سرکه با روغن زیت گرم کنند چنانکه پوست را نسوزد و ریش نکند و پشم پاره
شوخگن خاصه پشم شوفا بدین سرکه و زیت تر کنند و بر آن موضع نهند سودمند بود و اگر زخمی رسد و عصبی پیچیده شود
یا صلب گردد مقل الیهود ده درم در آب حل کنند و ده درم بیخ خطمی کوفته و بیخته با وی بسرشند و ضماد کنند و اشق و بارد
و فرفیون بدردی زیت بسرشند و ضماد کنند و اشق و بیرزد و تخم مرو بکوبند و بسخته ضماد کنند و دیاخیلون و با نیم وزن او
سرگین بز سرشته نافع بود و تدبیر کسی که جراحت بر عصب افتاده باشند بغایت لطافت باید و آنرا که جراحت آماس کند
و درد خیزد هیچ تر از غذا دادن نیست از بهر آنک او را بفصد و استفراغ خون حاجت بود و اگر نکنند مضرت افزاید و باید دانست
که بهترین داروئی جراحتها و ریشهاء عصبها را علک البطم است خاصه کسانی را که مزاج ایشان تر بود علک البطم تنها ذرور کنند
یا باندکی روغن زیت چندانکه آنرا لزوجتی دهد و رسالح بدل آن بود و کسانی را که گوشت ایشان صلب تر بود و مزاج
خشک تر لختی فرفیون با آن بیامیزند و کمابیشی آن در خورد مزاج کنند و اگر فرفیون تازه بود کمترین یکجزو کنند از دوازده جزو
از علک البطم و بیشترین ثلث آن و از فرفیون گذشته لین الیتوع بود و حلتیت و سکبینج و جاوشیر این همه داروهاء
گرم کننده است و قوی تر است و آنچه ضعیف تر است شوخ گرمابه است که آنرا بتازی بیخ الحمام گویند و معروفست و همچنین
خاکستر کوزه که در وی مس بالایند و لتذاق الذهب همچنین و گاه باشد که فرفیون حاضر نبود بجای آن شوخ خانه مگس
انگبین کنند بغایت نافع بود و آزموده و بیشتری از طبیبان مرهم باسلیقون با این دارو که یاد کرده آمد بیشتر بکار برده اند
و سودمند افتاده و مرهم آهک مغسول که بآب دریا شسته باشند و نخست آنرا بآفتاب گرم کرده نافع بود باب هفتم
اندر جراحتها که بتازی آن را آلو خز گویند و بیرون آوردن خار و پیکان و خز و خزق هر دو جراحتی را گویند که
که از آهنی یا از خاری و مانند آن افتد لیکن خز آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سر خاری و سوزنی و
مانند آن و جراحت بزرگ را نیز گویند که از پوست پس دور فرو نگذرد و هم و خز گویند و خزق با الزاء معجمه جراحتی را که

غور او کمتر ازان بود اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج نباید مگر مزاج مجروح که گوشت او بد بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر اندکی
از بوست فرو گذرد و بگوشت رسد و علاج آن پیش ازان نباشد که آماس را بنشاند اما خرق را هم تدبیر نشاندن آماس
و درد باید کرد و هم علاج جراحت چنانکه در باب گذشته گفته آمده است و بیرون آمدن خار و پیکان بعضی بفشاردن جراحت بود
و بعضی بآلتی بود که آن خار را بدان بگیرند و بیرون کنند و بعضی بداروهای جاذب بود تا هرچه بفشاردن و بآلت بیرون نتوان آورد
بخاصیت دارو بیرون آورند و آنچه بفشاردن جراحت خار و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است و تعلیم حاجت نیست و آنچه
بآلت بیرون آرند نخست باید که منفذ جراحت را بگیرند تا بیرون آوردن پیکان و غیر آن هم ازان جانب که اندر آمده است
آسان تر بود یا از جانبی دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که جراحت تنگ بود و پیکان دور اندر گذشته باشد یا بود که پیکان
شاخی دارد که اگر آنرا برکشند الم عظیم و جراحتی دیگر تولد کند صواب آن بود که اگر ممکن بود و مانعی دهم بر بدن شریانی و عصبی نباشد
برابر آن جایگاه بشکافند و پیکان را بدانجانب بیرون آرند و در جمله احتیاط باید کرد تا پیکان و غیر آن شکسته نشود و نخست باید
آزمود آنرا و باستکی بباید جنبانید تا جنبان کرد و بس برکشیدن و آلت برکشیدن انبری باشد که گیرش آن سوهان بود
تا آن چیز را بگیرد و سخت دارد و بسیار باشد که پیکان را و غیر آن را روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و بسیار که
پیکان زهر آلوده بود و گوشت و اتباه کند آن گوشت تباه را باک بر باید داشت و علامت وی آنست که آنگه گوشت
بگردد و حال او همچو حال گوشتهای مرده شود سست و بدرنگ و اگر پیکان اندر استخوان سخت شده باشد و برنمی توان کشید
گرد اگرد او بمنقب بباید سفت تا آسان برآید و اگر پیکانی اندر اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و شش و جگر و مثانه
و امعاء و علامتهای بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانیدن و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت
کند تا ملامتی بد و باز نگردد خصوصاً چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتها بد ظاهر نباشد گمان افتد که مجروح
افتد که مجروح خلاص یابد خطر مجروح او با اولیا ربباید گفت پس علاج کردن از بهر آنک بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتها
با خطر افتاده است و امید خلاص نبود و علاج کرده اند و خلاص پدید آمده بفرمان حق تعالی اما داروها که بخاصیت خار و پیکان
برآرد ازین نوع باشد اشق را حل کنند و بر آن موضع نهند چیزی را که در جراحت مانده بود برکشند و اگر با نگبین بسرشند قوی تر
باشد و زراوند مدحرج با نگبین سرشته ضماد کند و سیخ نی بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل و برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر
با پست جو و تخم بنگ که بتازی بزرالبنج گویند خاصه با قلقدیس و انواع چیزی زراوند و بیاز نرگس این همه داروهای
جاذب است و ضفدع مخلوع درین باب سخت عجیب است خصوصاً چیزی که در استخوان شده باشد و بدین خاصیت است
که دندانرا برکند و سرطان سوخته نیز و انفحهای جانوران و جانوری که بتازی اورا العطاره گویند خاصه سر او با زراوند طویل
و سیخ نی و بیاز نرگس جاذب است **باب هشتم اندر علاج کسی که او را جوب زده باشند** بهترین چیزی که درد آماس
و زخم جوب را بنشاند و عفونت از جایگاه زخم باز دارد بوست کوسنبد بود کرم و تر که آن ساعت از مسلوخ جدا کرده

از زیر جایگاه زخم

آنرا بر جایگاه زخم بپوشند و بگذارند تا بروی دو شد خشک شود و تا دیگر روز بر ندارند آماس و درد زایل شده باشد خاصه اگر نخست نمک سوده
بران جا براکنند و پوست بر پوشند و اگر سفال نو کوفته و بیخته کز خاکستر گلخن بجای نمک بکار برند روا بود و اگر مرداسنگ و اسفیداج
بگیرند راستار است و قیروطی سازند از روغن گل و موم صافی و با آن طلی کنند نافع بود و طعام او نخود آب فرمایند از نخود مقشر
و نیم کوفته و لوبیا سرخ مقشر و بجای آب نخود آب خورد از نخود تر کرده و اگر فصل تابستان بود و مزاج گرم و خشک باشد طعام قبله کنند
و ماش مقشر و برگ چغندر و کوک فرمایند و شربت زنجبیل و ریوند چینی برابر از هر دو یک درم تا یکمثقال در جلاب و هر گرا زخمی و آسیبی
و سقطه افتد در حال فصد باید کرد اگر مانعی نباشد یا محجمه بر جانب مقابل نهادن و اگر طبع خشک باشد بحقنه نرم یا بآب میوها و خیار چنبر
طبع را نرم کنند **باب نهم از گفتار پنجم اندر سحج بن رانها که از عرق پدید آید** بسیار مردم را افتد که بر ستوری
نشینند و عرق کنند و پوست رانهای ایشان بر زیر یا بر بالان و غیر آن سوده شود و ظاهر پوست ران برود و مردم گوشت ناک را
نیز از پیاده رفتن رانها بر هم ساید و ظاهر پوست برود و باشد که آماس کند و باشد نیز که پوست گسسته شود و فرود آویزد **علامت**
سحج مطلق را که جز سوده شدن پوست نباشد آنست که آن جایگاه برهنه کنند تا خنکی هوا بدو رسد و آب سرد و گلاب سرد
بر زنند و بیخ بر می مالند و اگر اقاقیا و مازو سوخته کوفته بران براکنند صواب بود و طبیخ سماق و نقیع آن سخت سودمند بود و مرداسنگ
بشراب سوده و طلی کردن سودمند بود و آب دریا نیم گرم گرم ده سودمند باشد و دردی شراب خشک شده بغایت سودمند بود
و اما سحج موزه را شش تازه بر نهادن خاصه شش اشتر سودمند بود شش را کباب کنند و بر آن می نهند آماس و درد را ببرد
و درست گرداند و اگر آماس نبود جرم موزه کهن سوخته بسایند و بر آن براکنند نافع بود و کدوی سوخته نیز سودمند بود و آزموده است
و روغن گل و زرنیخ سرخ سودمند بود و مرهم ابیض و اسود سودمند بود و مرهم اسفیداج بغایت سودمند بود **صفت**
آن بگیرند اسفیداج و اشق و روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید انجیر و روغن سوسن و مرهم کنند و نخست اشق را
بآب یا بشراب حل کنند و با سفیداج بیامیزند و مرهم سازند **گفتار ششم** اندر بیان کردن احوال چگونگی داغ نهادن
و این گفتار دوازده بابست اول اندر منفعت داغ نهادن و بیماریها که علاج آن داغ نهادن بود دوم اندر یاد کردن
داغ نهادن بر سر از بهر درد چشم کهن و ضیق النفس و علت جذام سیوم اندر یاد کردن داغ نهادن صدغ چهارم
اندر داغ نهادن پلک چشم از بهر موی فزونی پنجم اندر داغ نهادن ناصور گوشه چشم ششم اندر داغ نهادن خراج که از شوصه
تولد کند هفتم اندر داغ نهادن جگر هشتم اندر داغ نهادن سپرز نهم اندر داغ نهادن معده دهم اندر داغ نهادن استسقا
یازدهم اندر یاد کردن داغ نهادن سر کتف دوازدهم اندر داغ کردن بندهای سرین **باب نخستین اندر یاد کردن**
منفعت داغ و بیماریها که داغ کردن بود منفعت داغ نهادن آنست که رطوبتهای بد که اندر اندامی از اندامهای
مردم گرد آید و مزاج و گوهر آن اندام تباه کند و علتهای بد را آمدن دهد و طبیب خواهد که آن اندامها را از رطوبتها پاک کند و انواع
استفراغها و داروهای گرم و خشک بپاک کردن آن وفا نتواند کرد داغ کردن بآتش آنرا نیست کند و منفذهای بزرگ

ومنفذهای بزرگ که مدد آن بدان منفذها باندامها رسد بندد و سخت کند و بیماریها که علاج آن بداغ باید کرد شانزده است
اول درد چشم کهن که سبب آن نزله دماغ بود دوم ضیق النفس که سبب آن نزلها بسیار بود سیوم جذام است چهارم
فرود آمدن آب چشم و باز داشتن آن تا فرود نیاید پنجم برآمدن موی فزونی بر پلک چشم ششم ناصور گوشه چشم که بتازی
غرب گویند هفتم خراجی است که از شوصه تولد کند هشتم خراجی که اندر جگر بود و ریم اندر غشا بر جگر افتد و ضماد و شربه نافع بود نهم بیماریها
سپرز دهم درد و ضعیفی معده که از نزلهای بسیار تولد کرده باشد یازدهم علت استسقا دوازدهم بیرون آمدن مهره استخوان
بازو از سر کتف بسبب بسیاری رطوبت یا غیر آن سیزدهم سستی بندگاه سرین چهاردهم عرق النسا پانزدهم علت فتق که
بتازی قیلة الما گویند شانزدهم علت فتق که در بیغوله ران افتد **باب دوم اندر داغ کردن سر از بهر درد چشم کهن**
و ضیق النفس و جذام خداوند ضیق النفس را و خداوند درد چشم را که سبب آن نزلهای بسیار بود اول موی میان سر باز باید کرد
و یک داغ بر نهادن و داغ چنان باید که پوست سر جمله بسوزد و چون پوست باز افتد استخوان را بتراشاند تا بخار ماده نزله بیرون
تواند شد و اگر نزله سخت بسیار بود داغ دو بار یا سه بار باید کرد و جراحت داغ را مدتی گشاده باید داشت تا رطوبتها را
می بالاید پس بمرهمهای رویاننده علاج کردن و آنرا که ترسند که او را جذام خواهد بود بر سر او پنج داغ بر باید نهاد یکی آنجا که حد
رستن گاه موی پیشانی است دوم آنجا که از یافوخ برتر است سیوم از پس سر آنجا که برتر از نقره است و نقره مغاک
پس گردن را گویند و دو داغ دیگر از پس گوش یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ بر جایگاه درز قشری که در تشریح استخوانها
گفته آمده است **باب سیوم از گفتار ششم اندر داغ کردن صدغ** کسانی را که درد سر و شقیقه بسیار باشد و صعب باشد
و از آن ترسند که آب بچشم ایشان فرود آید احتیاط را بعضی طبیبان شریان صدغ ایشان سل کنند و بعضی پوست صدغ را
بشکافند و شریانی برهنه کنند و داغ بر نهند تا بسوزد و سرها اندر کشد تا خون در وی گذر نکند **باب چهارم اندر داغ کردن**
سگ بجهت موی فزونی هر کرا موی فزونی بر جفن برآید نخست آنرا بر باید کندن و بر بن موی داغ نهادن بآلتی و باشد که
بن هر دو موی را داغی کنند و باشد که بن همه مویها داغ کنند و بعضی داغ آن بدارو کنند و این چنان بود که داروی سوزاننده بر پشت
چشم طلی کنند بر آن موضع که تشمیر کردن رسم است هم بر آن شکل و بدان مقدار که تشمیر کنند دارو یکروز بر وی بگذارند و دیگر روز بشویند
و پاک گردانند و یکروزی دارو بگذارند و دیگر روز دارو بر نهند و یکروز دیگر بگذارند و هم برین ترتیب دارو بر نهند چند روز تا پوست
سیاه شود و سوخته گردد پس اسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهند تا پوست سوخته بیفتد پس مرهم کنند تا درست شود و اگر
پلک چشم مسترخی شده باشد داروهای قابض بر نهند چون اقاقیا و مازو و شب یمانی و طین قبرسی و اگر پلک بهم باز نشیند
و تقلص کند مرهم دیاخیلون و موم روغن طلی کنند **صفت** داروی سوزاننده که در چنین حال بکار برند بگیرند آهک آب نارسیده
و صابون و بوره ارمنی راستا راست بسایند و بآب خاکستر چوب بلوط و چوب انجیر و بول کودکان نارسیده بسرشند
و طلی می کنند **باب پنجم اندر داغ کردن ناسور گوشه چشم** ناصور گوشه چشم را غرب گویند و داغ کردن آنچنان باشد که

ناصور را پاک بردارند

ناطور را پاک بردارند تا استخوان ظاهر شود و بنگرند تا اگر استخوان درست و پاکیزه بود لختی تبر اشند و اگر تباه شده باشد
داغ کنند بالتی باریک و نخت اسفنجی یا خرقه بآب سرد تر کنند و بر چشم نهند پس استخوان را داغ کنند یکبار یا دو بار یا سه بار
تا منفذی از انموضع در بینی گشاده شود و نشان گشاده شدن او منفذ آن بود که دخان و بینی خداوند این علت بگیرند و احتیاط کنند
اگر نفس از انموضع بیرون می آید بدانند که منفذ گشاده شد پس پلیته بمرهم زنگار و روغن گاو آلوده بدو فرو می نهند تا اگر ناصور
چیزی مانده بود ناصور را و این منفذ را پاک کنند و بعد ازان بگیرند پلیته بمرهم زنگار فرو نهند و بگیرند پنبهٔ کهن تنها فرو نهند باب
ششم اندر داغ کردن خراج که از شوصه تولد کند این خراج را طبیبان ذات الجنب گویند و هر گاه که خراج بزرگ بود
و بنفشت پاک نشود و ریم کند آنرا داغ باید کرد و داغ کردن آن باهن نشاید و شکافتن نشاید از بهر آنکه در آن خطری
بزرگ بود و اگر نیز ازان خطر خلاص یابند انموضع ناصور گردد و درست نشود پس آنرا داغ بمیخ زراوند طویل کنند و آن چنان باشد
که روغن زیت گرم کنند و زراوند را بدو فرو برند و یکزمان بدارند تا زراوند نیز گرم شود و آنگاه که سرهر دو استخوان چنین کردن بهم پیوندد
بدان داغ کنند و نخست پوست انموضع ببالا برکشند پس داغ کنند و نزدیک و داج آنجا که میل بسوی پس دارند دو داغ
کوچک برنهند یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و دو داغ دیگر بزرگتر برمیان پهلو و پشم و شش نهند چنانکه میل بسوی پس دارد
و یک داغ برمیان سینه نهند و یک داغ بر بالای فم معده نهند و یک داغ برمیان دو کتف نهادند و بر جانب پشت بازو نهند
و این داغها که برمیان بازو و کتف باشد سخت ظاهر نباید یعنی کوچک باید و داغها را بمرهم اسفیداج و مرهم الجل علاج کنند
نافع بود باب هفتم اندر داغ کردن جگر هر گاه که اندر جگر خراجی پدید آید و علامتها از تب و گرانی و درد اندر جانب راست
ظاهر شود باید دانست که خراج اندر گوشت جگر است بعلاج آن مشغول باید بود چنانک اندر علاج قرحه جگر یاد کرده آمده است
و هر گاه که در جگر سخت عظیم بود و علاجها هیچ منفعت نکنند باید دانست که خراج اندر غشاء جگر است علاج بداغ باید کرد و این
داغ خنان باشد که آلت داغ بگیرند و بر آخر جگر آنجا که نزدیک بپهلوی راست اندکی بر تر یک داغ برنهند چنانک پوست جمله
بسوزد و بغشاء رسد و ریم بیرون آید و یکچندگشاده باید داشت تا پاک شود و سر تهای موافق و شویاننده می باید داد
تا پاک شود پس دارو های رویاننده برنهادن باب هشتم اندر داغ کردن سپرز پوست شکم را که بر روی
سپرز است بصنارها بردارند پس داغ کنند و آلت داغ آن آلتی باشد از آهن دراز کشیده و سر او بدو شاخ تا یکبار دو داغ
کند نزدیک یکدیگر و بر سه جایگاه این داغ برنهند چنانک شش داغ باشد و بعضی طبیبان قدیم یک آلت ساخته اند چنانکه
یکبار شش داغ کنند باب نهم اندر داغ کردن معده کسانی را که نزله بسیار از دماغ بمعده فرو دمی آید و دارو ها فایده نکند
شکم معده را داغ باید کرد بر سه موضع بر شکل مثلث چنانک یکداغ اندکی فرو دتر از غضروف خنجری بود و دو دیگر از دو جانب
آن فرو دتر که تا بر شکل مثلث آید و داغها چنان باید که از سبری پوست فزون تر نباشد و کم ازان نباشد و جراحت
و داغ را علاج نباید کرد تا همیشه گشاده باشد و رطوبتها همی بالاید باب دهم اندر داغ کردن خداوند استسقا هر گاه که هیچ علاج فایده نکند

وخداوند علت نزل نخواهد او را بر هیچ جای داغ نباید کرد فم معده و جگر و سپرز و قولنج معده و بالای ناف

باب دوازدهم اندر داغ کردن بند گاه سرین

هر گاه که مهرهٔ استخوان بازو از سر کتف بیفتد بسبب حرکتی یا بسبب زخمی و آسیبی و غیر آن یا بسبب رطوبتی لزج که آنجا گرد آید و عصب را سست کند و مهره را بلغزاند نخست مهره را بجای باز باید برد بسر داغ کردن و داغ چنان کند که خداوند علت را بر پهلوی دیگر که درست باشد نخوابانند و بوست آنموضع که مهره از وی بلغزیده بود بضمادها یا بسر انگشت آن بگیرند و بردارند تا قوت داغ بعصبها و رباطها که آنجایست نرسد پس کرداکرد آن موضع داغها برنهند کمتر چهاندار بر شکل مربع و داغها چنان باید که استبری بوست تمام بسوزاند

گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر مجری و روادی و این گفتار دو جزو است جزو اول اندر روادی

سرین بسیار باشد که علت عرق النسا و درد سرین دراز کرد و رطوبتی لزج اندر بند گاه سرین گرد آید و عصبها و رباطها بند گاه سرین سست شود و مهرهٔ سر استخوان را از حقهٔ سرین بفتد و پایهای باریک شود آنرا داغ باید کرد و این چنان باشد که گرداگرد مهرهٔ ران داغها برنهند و بعضی طبیبان آلتی ساخته اند از آهن بر شکل قدحی و این قدح را دنبالی دراز کرده و قطر قدح نیم بدست و سبری لب این قدح چند سبری دانه خرما و از اندرون این قدح دایرهٔ دیگر همچنان و از اندرون دایرهٔ دوم دایرهٔ سیوم همچنان و دورنی میان هر دو دایره چند سبری یک انگشت این آلت را گرم کنند و یکبار بر حقهٔ ران نهند چنانکه مهرهٔ ران در میان دایرهٔ سیوم باشد تا یکبار سه داغ کرده شود و مدتی قدحی داغ را کاشده باید داشت تا رطوبتها بپالاید پس مرهمهای روینده برنهند

گفتار هفتم از کتاب هفتم اندر مجری و روادی و این گفتار دو جزو است جزو دوم اندر روادی

اندر دادی اندر بجای باز بردن اندامها اندامهاکه از جای خویش بیرون آمده باشد و این جزو دوازده بابست

باب نخستین اندر احوال اندامهاکه از جای خویش بیرون آید و علامتهای بیرون آمدن و علاج آن

بر طریق کلی اندامهاکه از جای خویش بیرون آید و از نهاد طبعی بشود بتازی خلع گویند و این از دو گونه باشد یکی آنکه از جای بیرون آید و لختی از اندرون تر شود و دیگر بیرون تر آید و آنرا که از جای بجنبند و تمام بیرون نشود زوال المفاصل گویند و الوثی نیز گویند و آنرا که استخوان از جای جنبیده نشود لیکن کوشت و رباطها که حوالی بند گاه باشد کوفته شده باشد الوثی گویند و گاه باشد که عصبها و رباطهای بند گاه کشیده شود و دراز تر گردد و استخوان بجای خویش بود و کسانی باشند که مفاصل ایشان در اصل آفرینش ضعیف تر بود و زود از جای بفتد از بهر آنک مغاکهاکه سر استخوانها در وی نشسته باشد ژرف نباشد و سر استخوان که اندرین مغاک باید اندرون محکم چست نباشد و رباطها نیز که پیوند استخوانها بدان است سخت محکم نباشد و بعضی را بود که رطوبتها در مفاصل گرد آید و رباطهاء بدان آغشته و سست شود و بهر حرکتی و آسیبی بلغزد و از جای بیرون شود و بعضی را باشد که بسبب حرکتی قوی و زخمی و آسیبی که رسیده باشد کنارهای این مغاک که سر استخوان بند گاه در وی نشسته باشد شکسته شود و بند گاه بدان سبب سست گردد و از جای بیرون شود و بند گاهها تن مردم بعضی آسانتر از جای بیرون شود و بعضی میان این و آن بود اما آنچه آسان تر از جای بیرون شود بند گاه زانوست از بهر آنک در آفرینش نرم تر و روان تر افتاده است تا بدان حرکتها و بسیار کوناکون توان کرد و زخمی

و روانی آنرا بدان نهند که بر سر زانوست محکم کرده آمده است تا زود از جای بیرون نشود از بهر آنکه زود از جای بیرون تواند
آمدن و زود بجای باز تواند شد و بندگاه سر سفت از نرمی و روانی بدان نزدیک است خاصه اندر مردم کم گوشت و لاغر
و بند و گشادهای مزلق که میان استخوان بازو و استخوان ساعد است و بدین سبب هرگاه که از جای بیفتد دشوار بجای باز
توان برد و بند و گشادی که میانست بند و گشاد سرین است و گاه باشد که بندگاهی محکم بسبب رطوبتی لزج که در وی گرد آید
سست گردد و آسان از جای بیرون آید چنانکه خداوند عرق النسا را که مدت آن دراز گردد و رطوبت لزج مفصل او راست کند
تا سر ساعت سر استخوان ران او از حقه سرین آسان بیرون آید و آسان بجای باز شود و آسان و دشواری بجای
باز شدن بندگاه باندازه آسانی و دشواری برون آمدن آن باشد هرچه دشوارتر از جای بیرون آید بجای دشوارتر باز شود
و هرچه آسانتر از جای بیرون آید آسانتر بجای باز شود و بترین از جای بیرون آمدن بندگاه ران بود که گرانها و مغاکها
که مهره دیگر استخوانها در وی نهاده باشد شکسته شود از بهر آنکه محکمی بندگاه بیشتر بدان کنارها باشد و چون آن محکمی باطل گردد
بندگاه سست گردد علامت بیرون آمدن بندگاه دو نوع است یکی آنکه مغاکی نامعهود اندر وی پدید آید دوم آنکه
حرکتهای آن بندگاه باطل شود و اگر مشکل گردد آن بندگاه را با بندگاه دیگر جانب که درست باشد برابر کنند تا اگر از جای
بیرون آمده باشد تفاوت پدید آید و علامت زوال مفصل آنست که آن موضع که بلندتر بوده باشد مغاک شود و آنچه مغاک
بوده باشد بلند شود و علامت کشیده شدن عصب و رباط آنست که آن عضو چون آویخته شود و حرکت او باطل گردد
یا ضعیف شود و چون بدست راست کند راست شود و چون دست از وی بدارند باز آویخته شود و باشد که در وی مغاک
پدید آید چنانکه انگشت بدو اندر نشیند علاج علاج عام همه انواع کسر و خلع و وثی و غیر آن آنست که نخست رگ زنند
خاصه رگی که بدان عضو پیوسته باشد و پس یکمثقال گل ارمنی بدهد با جلاب که از گلاب کرده باشند و طبع را نرم کنند
بفلوسی خیار چنبر و ترانگبین و خرمای هندی و اگر با آب لبلاب یا خرمای هندی و مانند آن و بنفشه و آب میوها با شکر
مسهلی لطیف است و موافق بود و طعام مزوره بروغن بادام تا از تب و آماس ایمن شوند پس بنگرند اگر خلع چنانست
که باندک مایه کشیدن و راست کردن کفایت شود راست کنند و اگر با آب جراحت و یا آماس است یا قرحه ایست
نخست قرحه را و جراحت و آماس را علاج کنند پس خلع را خاصه اگر خلع بندگاه بزرگ را افتاده باشد و دردمند بود و ریم
باشد که تشنج ادا کند و اصل علاج آنست که بیازماید اگر بآسانی باز بجای باز توان برد بی دردی عظیم بجای باز برند و بجراحت
و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم تولد می کند دست از علاج خلع بدارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بند باز کنند و در حکایتهای
پیشینگان همی کند که مردی را سنگی گران بر سر سفت افتاد و پوست و گوشت از وی باز شد و استخوان بازو برهنه
پدید آمد و سر چنبر گردن که بتازی ترقوه گویند باز جای بیرون شد مجری جاهل استخوان را بجای باز برد و گوشت و پوست را
بجای خویش باز نهاده و به بست آن گوشت تباه و گنده شد و بدان سبب استخوان نیز تباه گشت و شتر شدند

آنست که آن گوشت بباید برید و بابگاه بریدن را بروغن زیت گرم کرده داغ باید کرد اما تدبیر بجای باز بردن بناگاه چنان باشد
که آن عضو را باهستگی اندک اندک از سوی چپ و راست بجنبانند و پس راست بکشد تا بجای باز آید و بسیار باشد که آوازی
شنوند که بدان معلوم گردد که بجای شد پس به بندند از بهر دو کار یکی آنک تا باز بیرون نشود و بر نهاد طبیعی محکم بماند دوم تا آماس
باز دارد و بخرقه خشک بستن نشاید از بهر آنکه آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید اولیتر آن باشد که ضمادی سازند
از مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر و خرقه را بدان ضماد تر کنند و سرد کنند و به بندند و آرد ماش با آب مورد نیز
ضمادی نیکست و بستن سخت محکم نباید و عصابه که بدان بند کنند سه بار یا چهار بار بیش نباید گردانید و ضماد که از بهر زوال المفصل
کنند قوی کننده و گرم کننده باید چون مازو و گلنار و اقاقیا با مقداری اشنه و قسط و جند بیدستر آمیخته و اگر از کندر و اهل
و داروهای فتق ضمادی سازند روا بود **باب دوم اندر بیرون آمدن منه** که آنرا بتازی الفک گویند فک را بشهر مرو
منه گویند و بیرون آمدن آن از جای خویش کم افتد و آنچه افتد بیشتر یکجا را افتد و بیرون آمدن بتمامی نادر بود **علامت**
علامت بیرون آمدن منه آنست که دهان گشاده ماند و حرکت منه یکبار باطل نشود از بهر آنک عضلها که از پس سر و گردن بدو
پیوسته است او را بجنباند لیکن دهان تمام فراز کردن دشوار بود و منه بیرون خاسته بماند و گشادگی دهان بخلاف آن بود
که بوقت تثاؤب و غیر آن باشد و از یکجای بیرون آمده باشد شکل برون خاستگی منه بوریب بود و دندانها از برابری یکدیگر
نشوند **علاج** هرگاه که منه از جای خویش بیرون آید بباید شتافت و بزودی بجای خویش باز بردن و اگر تاخیر افتد
دشوار گردد و آفتهای بزرگ پدید آید و صلب شود و بجای باز بردن مشکل گردد و آماس گیرد و عضلها کشیده شود
و تبی لازم و صداعی عظیم تولد کند بسبب کشیده شدن عضلها و باشد که اسهال و قی صفرائی پدید آید و باشد که روز دهم
هلاک شود و تدبیر بجای باز آوردن منه آنست که یکی را بفرمایند تا سر بیمار را بگیرند و راست دارد و بیمار را بفرمایند تا اگر چه
دهان باز است چندان دیگر که تواند باز کرد و بفرمایند تا منه را نرم دارد و طبیب منه را بگیرد و باهستگی بجنباند
بجانب چپ و راست پس منه را پیش باز برد و باهستگی برآرد و بجای باز برد چنانک دنبال منه که همچون منقاری
در آورد است اندر حلقه منه بر سوی افتد و این چنان تواند بود که منه را باز پس برند و همچنان برآرند و بجای باز برند
از بهر آنکه اندر آمدن دنبال منه اندر حلقه منه بر سوین از سوی پس است و اگر طبیب از پس پشت بیمار نشیند و منه او را
بسوی خویش کشد و ببالا برآرد و بجای باز برد صواب بود و این طبیب را که این کار کند بتازی رداد گویند و بیمار مستلقی خسپد
یعنی به پشت باز افتد و سر بر بالشی نرم نهد که در آن بالش پنبه نو نهاده باشد و موکلی نزدیک باشد که او را نگاه میدارد
تا سر از بالش نگرداند و علامت بجای باز آمدن وی آنست که دندانهای بر سوین و فرو سوین با یکدیگر برابر شوند و چون
بجای باز آمده رفاده بقیروطی از موم و روغن گل اندوده بر نهند و به بندند بستنی خوش و آنرا که منه از جای خویش
بیرون آید و مدتی در میان افتد و بجای باز بردن بدشوار گردد آب گرم و روغن بنفشه اندر گرمابه نطول می باید کردن تا نرم شود

پس بجای باز برند

پس بجای باز برند **باب سیوم اندر بیرون آمدن ترقوه از جای خویش** ترقوه چنبر گردن را گویند و خلع از سوی اندرون نتواند بود
از بهر آنکه از آن سوی بسته بر نشسته است از وی جدا نشود لیکن ممکن بود که طریق دیگر که بر سر سفت پیوسته بسبب زخمی و آسیبی که
بدو رسد از جای بجنبد **علامتها** رداد تجربه ناکرده اندر کسی که لاغر باشد غلط افتد پندارد که عضله از جای رفته است از بهر آنکه سر کتف
نیز بیند و جایگاه ترقوه را که از جای بیرون آمده باشد مغاکی بیند و علامت درست آنست که بیمار دست بر سر نتواند نهاد و نه بر دوش
علاج طریق بجای باز بردن ترقوه آنست که او را بدست راست کند و بر فاده بسیار به بندند چنانکه اندر بستن ترقوه شکسته
یاد کرده آمده است **باب چهارم اندر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش** سر سفت را بتازی منکب گویند و بشهر من دوش گویند
و این بندگاهی است که از جای خویش بیرون آید و آسان بجای باز شود و بیرون آمدن او چنان باشد که مهره استخوان بازو
از مغاک سر سفت بیرون آید و این بسیار افتد از بهر آنک مغاک سر سفت سخت معقر نیست تا مهره اندر وی نیک نشسته باشد
و رباطها نیز آنرا سخت محکم گرفته تا بدو حرکتهای گوناگون توان کرد و بیرون آمدن جز فرو سوی نباشد از بهر آنک از بالا افراشتگی
سر دوش او را باز دارد و از سوی سر کتف باز دارد و از جانبی انسی اندکی ممکن است که بجنبد و فرو سوی مانعی نیست پس بدین
سبب چون از جای بیرون آید فرو سوی تواند آمدن و مردم لاغر را این بندگاه زود از جای بیرون آید و زود بجای باز توان برد
و مردم فربه را بر خلاف این بود و اگر کودکی را بوقت زادن بسبب دشواری زادن بازو او از جای بیرون آید و زود بجای باز
نبرند بازوی او کوتاه بماند و نه بالد و بندگاه او باریک باشد و دست او همچون دست راسو بود و اگر استخوان ران از جای بیرون آید
پای او کوتاه بماند و ساق او باریک بود و دشواری بر تواند خاست از بهر آنک پای او تن او را بر نتواند داشت و بسیار بود که زخمی
رسد بر سر دوش و آماسی پدید آید و گمان افتد که آن بندگاه بیرون آمدست و نباشد **علامتها** علامت بیرون آمدن استخوان بازو
از جای خویش آنست که آن دوش بدیدار بخلاف دوش دیگر بود و اگر آنرا نیز آفتی رسیده باشد از بهر آنک جایگاه سر استخوان
بازو که از جای خویش بیرون آمده باشد تهی باشد و سر دوش کژ و فرو رفته بود و مهره استخوان بازو اندر زیر بغل پیدا بود و بندگاه
مرفق این دست از پهلو دور مانده بازو را به پهلو باز نتوان نهاد و اگر اندر آن تکلف کند بدشواری و بدرد توان کرد و بهیچ حال به پهلو نرسد
و راست ببالا بر نتوان برد و همه حرکتها دشوار بود **بدانکه** اگر زود بجای باز برند آسان تر شود و اگر روزگار را در میان افتد دشوار شود
و بجای باز بردن آنچنان بود که رداد بیک دست بازو او را بگیرد و انگشت میانین از دیگر دست اندر بغل او کند و مهره استخوان
بازو بدان بردارد و قوت کند زود بجای باز شود و اگر همین کس در حال دیگر دست در بغل خویش کند و آن مهره را بردارد بآسانی
بجای باز شود و آنرا که روزگار در میان افتاده باشد و صلب و دشوار کشد باندر گرمابه باید برد و آب گرم و روغن بر آن
موضع می نهادن و بر میچکانیدن تا نرم شود پس بباید فرمود تا به پشت باز خسبد و گروهه از پوست یا غیر آن چیزی ساختن
که نه سخت صلب بود و نه سخت نرم آن گروهه را از پوست یا غیر آن اندر بغل دست او نهند و رداد هم بر پهلوی او نشیند و پاشنه
خویش اندر بغل او نهد بر آن گروهه و قوت کند و دست او را بخویشتن می کشد و بقوت پاشنه آن گروهه دفع می کند تا بدین تدبیر

بجای باز شود و کسی دیگر باید که او را نگاه می دارد تا از کشیدن رداد بیمار بر پهلو نگردد و اگر بازو دست راست بیرون آمده باشد
باشنه پای راست اندر بغل او نهد اگر بازو چپ بیرون آمده باشد باشنه پای چپ اندر بغل چپ او نهد و طریقی دیگر
آنست که مردی قوی دراز بالا که درازتر ازین کس باشد او را بر دارد و دوش خویش اندر بغل دست او نهد و او را از پشت
خویش بیاویزد و دست او گرفته باشد و بسوی شکم خویش میکشد چنین که بیمار بدین دست از پس پشت او آویخته باشد تا
استخوان بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست و آن آنست که نردبان بیارند و بر عتبه نردبان گروهه بر بسته باشد یا بر ساخته
چنانک اندر بغل دست نشیند پس او را بر دارند و بغل او بران گروهه ها نهند و دست او بگیرند و فرو می کشند و او را از نردبان
در آویخته باشند تا بدین تدبیر بازو بجای باز شود و طریقی دیگر هست که بعضو نردبان چوبی دراز و محکم که بر سر چوب همچون گروهه
بود چیزی نرم بر سر چوب نهند و در بغل او نهند استاده چنانک وی از چوب آویخته شود و دست او را بسوی پهلو فرو
کشند تا بجایگاه باز شود و چون بجای باز شده باشد گروهه سازند معتدل از پشم یا از پنبه و در بغل او نهند و بازو او را بپهلو
باز نهند و ساعد او را بر بازو نهند و به بندند بعصابه که بدیگر بغل می اندازد و بدین دست باز می آرد و صلب وار به بندند و هفت روز
یا بیشتر بسته دارند تا نیک شود **باب پنجم اندر بیرون آمدن بندگاه مرفق** مرفق را بشهر من ارشی گویند و تا قوتی و آسیبی عظیم
بدو نرسد از جای خویش بیرون نشود و چون بیرون شود دشوار بجای باز شود **علامت** بیرون آمدن این بندگاه از جای خویش
هم بلمس بتوان دانست و بچشم بتوان دید **علاج** هرگاه که مرفق از جای خویش بیرون شود زود بجای باز باید برد و طریق بجای
باز بردن او آنست که او را بفرمایند تا کف دست گشاده دارد و یکی را بفرمایند تا ساعد او را بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن آن
می کشد تا بیمار کشیده نشود و رداد دست بر بندگاه دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجای باز برند و بقراط
میگوید اگر خلع از سوی پیش افتاده باشد دست را دو تو باید کرد یعنی ساعد را ببازو باز باید نهاد و تا کف دست بر دوش رسد
و بندگاه بجای باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و از جای بیرون آمده بکشیدن باز جای باید برد **باب ششم اندر بیرون
آمدن ساعد** و انگشتان دست تدبیر بجای باز بردن این بندگاه و بندهاء انگشتان سخت مشکل نیست و طریق آن کشیدن دست
برفق تا شکل بندگاه و انگشتان راست گردد و استخوان بجانب باز آید پس بباید بست تا نیک شود **باب هفتم
اندر بیرون آمدن مهرهای پشت از جای خویش** مهره پشت که از جای بیرون شود زود هلاک کند از بهر آنک نخاع فشارده شود
و هر کرا نخاع فشارده شد زود هلاک شود و عصب نیز که از و رستست اگر فشارده هم هلاک شود و اگر مهره گردن از جای بیرون شود
خاصه مهره نخستین دم زدن باطل شود و در حال هلاک شود از بهر آنکه از عصب که حرکت دم زدن بدانست فشارده گردد و اگر
مهره پشت که فقار الصلب گویند از جای بیرون شود و بیرون شدن آن سوی زندرون بود آنرا علاج نیست از بهر آنک دست
بدان نرسد تا آنرا راست کند و بیرون آرند و بجای باز برند و گروهی کوشیده اند تا آنرا بجای باز برند بیمار را بر نردبانی کشیده اند
تا و محجمه بر موضع نهاده اند و بیمار را بعرفه و عطسه آورده و چیزهای بادناک داده تا در شکم او بادها پدید آید و آن مهره را زحمت کند

تا باین تدبیرها بسوی بیرون بازگردد و سیج سودمند داشت و بقراط آن گروه را ملامتها کرده است و بسیار باشد که شناسان شکند
و شناسن آن استخوانرا گویند که از مهرهٔ پشت برآمده است چنانکه اندر تشریح یاد کرده آمده است و هرگاه که یکی ازین شناسن
بشکند آن موضع اندر نشیند و بندارند که مهره از جای بیرون آمده است و سوی زاندرون شده است مگر گروهی را این پندارت
بود ست و علاج کرده اند و خلاص پدید آمده است و پنداشت که مهره بیرون آورده اند و این ممکن نیست از بهرانکه هرگز مهرهٔ
صلب یا اندرون شد بول و براز باز گیرد و هلاک کند و اگر تمام از جای بیرون نشده باشد و بول و براز باز گرفته نباشد از آنی
که در نخاع و عصب پدید آید خالی نباشد و با خر بول و براز بی خواست و او بیرون آید و اگر بسوی ظاهر بیرون آید مضرت آن
بنخاع کمتر رسد لیکن از مضرت خالی نباشد و عصبها که فرود آن مهره باشد ضعیف شوند و پایها و عضلهٔ مثانه و مقعد همه ضعیف شود
و بهلاک نزدیک شود و از بیرون آمدن یک مهرهٔ پشت معوّش نشود یعنی کوز نشود و از شکستن باکی نباشد علاج هرگاه که
سقط افتد یا آسیبی رسد که مهرهٔ پشت بیرون آید طریق بجای بردن آنست که رداء او را بهر دو زانو بردارد بقوت چنانکه خادم
کرمابه کند که پشت مردم را بزانو بهموار او را بگیرند بدارد و بجنباند و طریق دیگر آنست که او را بر شکم خوابانند و باشنهٔ خویش
بران مهره نهد و بروی بایستد و طریق دیگر آنست که جوبه که نان را بر آن باز برند بر پشت او بمالند و بقوت و مهره را بدانجا
باز برند و اگر باین طریقها بجای باز نشود تدبیر آن بود که بقراط فرمود است میکوبد تخته بگیرند باندازهٔ بالا و پهنای مرد یا دوکانی
بدین اندازه نزدیک دیواری چنان کز دوری میان دیوار و دوکان یک قدم پیش نباشد و بستری نرم بدین دوکان
باز کنند و مرد را اندر کرمابه برند تا اندامهای او نرم شود پس بیرون آرند و برین دوکانی خوابانند چنانک بر شکم خفته باشد
و دستاری دو تا بر سینه او بچند و کنارهای دستان از نغل او بیرون آرند و در میان دو کتف او بندکنند و جوالی بر شکل
دستهٔ هاون بگیرند و کنارهای این دستار بدان جوب اندر بندند و این جوب بشاکردی دهند که بر بالین همچار ایستاده باشد
و دستاری دیگر بیارند و هر دو بای مرد را از بالای زانو بدان دستار به بندند و آنجا که بن رانها بود بندکنند و بر کنارهای
دستار همچنان جوبی دیگر اندر بندند و بشاکردی دهند که نزدیک بای مرد ایستاده باشد و هر دو را بفرمایند تا جوبها را
سخت بگیرند و بکشند بسوی خویش و رداء هر دو بن و کف بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای باز شود و اگر بدان
حاجت آید که برین مهره بایستد و قوت کند بباید ایستد و باک نباید داشت و اگر بدین تدبیرها راست نشود و همچار
قوت دارد تخته بگیرند و اندر پی دیوار که نزدیک دو دکانست سوراخی کنند چندانکه سر تخته به مقدار یک کف یا کمتر
اندر دی شود و این سوراخ چنان کنند که برتر و فروتر ازین مهره نباشد که بیرون آمده است پس سر تخته اندرین
سوراخ نهند و میان تخته برین مهره و بر دیگر سر تخته قوت کنند و فرو فشارند تا مهره را بجای باز برند پس تخته دیگر
که بهنای آن سه انگشت و درازای آن چندانکه جایگاه و مهره را بجای باز برده اند و لختی جای مهرهای درست را
بگیرد بگیرند و خرقهای کتان یا مشاقه باک کرده بر بران تخته بچند هموار و بر آن جای نهند و به بندند و اگر پس از انکه

این همه تدبیرها کرده باشند لختی هنوز از حدبه باشد طبها روغنها نرم کننده می باید مالید و آن تخته بر بسته می باید داشت و طریق بجای
باز بردن مهرهٔ گردن آنست که بیمار را بقفا باز بخوابانند و سر او بکشند و مهره را بمالند تا بجای باز شود و ضمادی قوی کننده
بر نهند و به بندند و تخته باندازهٔ درازی گردن بر بالای آن ضماد نهند و به بندند چنانک بند بر حلق نباشد لیکن بر سر و تر
سینه باشد **باب هشتم اندر بیرون آمدن عصعص** از جای خویش بسیار باشد که سقطه افتد یا زخمی رسد و عصعص از جای
خویش بیرون آید **علامت** وی آنست که آن جایگاه اندر مغاک افتد و خداوند علت را حرکتهای پای و دو تو
کردن آنرا سخت دشوار شود **علاج** تدبیر آنست که رواد انگشت میانین اندر مقعد بیمار کند و مهرهٔ عصعص را بجوید و قوت کند
تا بجای باز شود پس ضمادی قوی کننده بر نهند و به بندند و بیمار طعام اندک خورد تا کمتر بر باید خاست و بحاجت و با این تدبیر
طبع نرم دارند **باب نهم اندر بیرون آمدن بندگاه** ران از جای خویش بیرون آمدن مهرهٔ استخوان ران از حقه سرین
بسیار افتد و گاه باشد که بیرون آمدن ران از سوی اندرون رفتن و گاه باشد که سوی بیرون و گاه باشد که سوی پیش افتد
و گاه باشد که سوی پس و گاه باشد که سوی راست فرو افتد چون بندگاه سر دوش **علامتها** هر گاه که استخوان ران
از جایگاه خویش بیرون آید اگر سوی اندرون افتد آن پای که استخوان او بیرون آمده باشد درازتر از دیگر پای بود
و زانو دو تو نتواند کرد و بندگاه بن ران دو تو نتواند کرد و بیغولهٔ پس ران آماسیده بماند از بهر آنکه سر استخوان ران اندر بیغولهٔ
ران آمده باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد این پای کوتاه تر بود و بیغولهٔ ران آمده باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد
این پای کوتاه تر بود و بیغولهٔ ران اندر مغاک افتاده باشد و بر اثر آن آماسیده نماید از بهر آنکه سر ران از آنجانب بیرون
آمده باشد و زانو بدان ماند که در قعر افتاده است و در اندرون شده و اگر سوی پیش افتاده باشد اگر خواهد که پای دراز کند
نتواند کرد و اگر خواهد که زانو دو تو کند بدرد صعب تواند و اگر خواهد که برود نتواند رفت و بول باز گیرد و بیغولهٔ ران آماسیده بود
و حوالی مقعد او آن جوعده و فراز هم آمده بود از بهر آنک استخوان سوی پیش آمده باشد و اگر خواهد که برود جز پاشنه
بر زمین نتواند نهاد و اگر سوی پس افتاده باشد پای کوتاه شود و پای دراز کردن و با خویشتن گرفتن نتواند و اندرین ران
سستی پدید آید و سر ران سوی مقعد بود و آن موضع بدان سبب چون آماسیده نماید **علاج** هر گاه که استخوان ران
از جای خویش بیرون آید زود بجای باز باید کرد و اگر تاخیر افتد رطوبتها بدان جای ریخته شود و عفونت و تباهی پدید آید
و طریق بجای باز بردن وی آنست که اگر فرو سو آمده باشد ران را بکشد و او سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان
برابر جای خویش آید پس بجای باز برند و هر گاه که برابر جای خویش آمده خود بجای باز شود و نگاه دارند و ضماد بر نهند و به بندند
پس نواری نرم بگیرند و یکسر نوار همچون رکابی سازند و پای او اندران رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و بر ران او بندند
و سر دیگر بر آرند و بر سر دوش او نهند و بسوی پشت او فرود آرند و بزیر بغل او اندر آرند و بسینهٔ او بر گردانند و بند کنند
تا پای نتواند کشید تا مهرهٔ ران از جای بیرون نشود و اگر از سوی اندرون افتاده باشد بیمار را دو تو بدارند چنانکه کسی

دررکوع

در رکوع استاده باشد و مردی قوی اورا ازین سوی که بیغوله رانست گرفته دارد و استاده دارد سر ران او بگیرد آنجا که
زانوست و بکشد و بجنباند چنانک این سر ران را بجانب زندرون که بتازی جانب انسی گویند اندر کشد تا بن ران
بسوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بن زانو را به بالا برآرد که جای او آنجاست و چون بیند که برابر جای
خویش آمد بجای باز بود و اگر شاگردی جلد میانگاه ران اورا بنواری گرفته و اورا در آن حرکت که خواهد برفق یاری دهد صواب
باشد و اگر سوی بیرون افتاده باشد هم بدین طریق بجای باز باید برد لیکن کشیدن ران و جنبانیدن برخلاف این باید از بهر آنکه
بیرون آمدن برخلاف آنست و اگر سوی پیش یا پس افتاده باشد طریق بجای باز بردن آن چند گونه است و بهتر و آسانتر آنست
که ران او بنواری به بندند و مردی قوی آن نوار بر دوش خویش افکند و بشکند و دو مرد دیگر آن نوار بگیرند و همگنان بکشند
چنانکه بیمار را از جای خویش بربایند تا بدان پای آویخته شود و مهره پس ران بجای باز افتد پس ضماد برنهند و به بندند تا درست شود

باب دهم اندر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش زود بیرون آید و آسان بجای باز شود و چون بیرون آید بهر جایی
افتد مگر از سوی پیش از بهر آنکه نهنبن زانو اورا نگاه دارد بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران اورا نگاه دارد
و دیگری دست اندر بغلهای او کند و نگاه دارد و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد اورا نگاه میدارد و بر بالا
برمی کشند و استاد رداد دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید خود بجای باز شود و در حال بندد و ضماد
برنهند نافع بود

باب یازدهم اندر بیرون آمدن نهنبن زانو از جای خویش بسیار باشد که نهنبن زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود
و علاج وی آنست که بیمار راست فرو نشیند و نهنبن زانو بجنبانند و بجای باز برند و آنجانب که لغزیده باشد ضمادها برنهند
تا اورا نگاه دارد و از لغزیدن بدانجانب باز دارد و ضماد برنهند و به بندند و بر بالای بند تخته دو سه برنهند چنانک رسم است
و به بندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بند باز کنند زانو را باهستگی دو تو کنند

باب دوازدهم اندر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ را که از جای بیرون آید علاج هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو و لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد
و دشواری بجای باز میشود علاج وی آنست که چوبی بزمین اندر سازند محکم و بیمار را بیارند و بقفا باز خوابانند چنان که این
چوب میان هر دو ران او باشد و کرباسی برین چوب برپیچند تا بیمار چون پای بیمار بکشند بن ران او از چوب خسته نشود
پس قدم او بگیرند و بشکنند و بقوت تمام و یک مرد دیگر پای او فرو کشیده نگاه می دارد و اگرچه این چوب از بهر آنست تا بیمار
فرو کشیده نشود اولیتر آن بود که مردی بقوت ساق اورا نگاه میدارد و دیگری ران او نگاه دارد تا چون برین گونه کشیده شود بندگاه
بجای باز شود و چون بجای باز شد ضماد برنهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بر بالای شتالنگ
بند کنند و پی پاشنه را نگاه دارند تا ازین بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن نگاه دارند و اگر پیش از آنکه بندگاه محکم شود
حرکتی کند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و رنجها تولد کند و بندهای انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشیدن بجای
باز شود همچون بندهای انگشتان دست و همه بندها که بجای باز برند و راست کنند و اگر آنرا آماسی و ناهمواری بماند آنرا بداروهای

نرم کننده که در علاج آماسها صلب یاد کرده آمده است علاج کنند جزو دوم از گفتار هفتم از کتاب هفتم
اندر مجبری یعنی بستن استخوانها که شکسته شود از اندامهای مردم و این جزو ده بابست باب نخستین اندر احوال شکستگیها
استخوانها که شکسته شود بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پهنا و بعضی خورد شکسته شود و مجبر آن هر نوعی را نام نهاده اند اما آنچه از درازا
شکسته شود آنرا بتازی صدع گویند و بعضی باشد که با درازی لختی از پهنا شکسته شود آنرا هلالی گویند و آنچه از پهنا شکسته شده باشد
که گرد شکسته بود و تمام شکسته شود آنرا فتوی و فحلی نیز گویند و باشد که لختی درازی دارد همچون قلم آنرا منشطب گویند و باشد که
شکستگی شاخ شاخ شود آنرا متشعب گویند و منشطی نیز گویند و باشد که استخوان ریزه شود و آنرا رض گویند و اگر سخت ریزه بود سویقی
گویند و حریشی نیز گویند و خشخاشی نیز گویند و هرگاه که استخوان تمام شکسته شود جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر بیفتد و غشا را که
بر استخوان پوشیدست و گوشت را که حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و آنچه گرد شکسته شود دیر درست گردد
و هر عضوی که استخوان او تمام شکسته شود و تر گردد بقراط می گوید اگر بسوی بیرون باز گردد و میل از آن سوی کند به از آن باشد
که میل آن بسوی اندرون باشد از بهر آنکه ملاقات آن بعصبها بیشتر بود و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر
استخوان دیگر در وی نشیند بشکند هرگاه که درست شود آن بندگاه صلب گردد از بهر آنک رسدی بران استخوان پدید آید
و حرکت آن عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی باید تا نرم شود و شکستگی که در بندگاه استخوانهاء کوچک افتد صلب تر گردد
و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیک تر بود و گشادگی تهی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درست
گردد صلب تر بود و صعبترین شکستگی آن بود که استخوان گرد شکسته شود از بهر آنکه دیرتر بسته گردد و بسیار باشد که چون
استخوان شکسته شود و آماسی گر جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را ازین
اعراض علاجی باید کرد و کوفتگی گوشت را از عفونت نگاه باید داشت و بباید از وی تا لختی خون از وی برود و الا متآکل شود
و تباه گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید از بهر آنک هنوز از قوت نخستین اندر تن ایشان بود و استخوان
جوانان و پیران اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی همچون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت پذیرد
همچون گران که چیزهای شکسته بدان بسته کنند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود
پس استخوان ساعد و شانه پس استخوان ترقوه که شکستگی از اندرون بود و آماس استخوان ران و استخوان ساق زودتر بسته شود
و مدت بسته شدن استخوان هر عضوی بدیدست و استخوان بینی اندر مدت ده روز بسته شود و استخوان پهلو اندر مدت بیست روز
و استخوان ساعد اندر سی روز یا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز بسته شود و بعضی باشد که تا سه ماه و چهار ماه بسته شود
و سببها که استخوانها بدان سبب دیر بسته شود چهار نوع است یکی آب بر جایگاه شکستن ریختن دوم بند آن زود گشادن
سیوم شتاب کردن اندر حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن و استخوان مردم صفرائی خشک مزاج
دیرتر بسته شود از بهر آنکه خون ایشان لزج نباشد و ازین سبب است که خداوند استخوان شکسته را طعامهای غلیظ فرمایند

لزج چون هریسه و پاچه و کعک و آنچه بدین ماند و علامت بسته شدن آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آن جایگاه پدید آید
از بهر آنک چون شکسته درست شود طبیعت از آن کرده باشد مستغنی گردد و بظاهر دفع کند **باب دوم اندر یاد کردن قانونهای**
مجبری و ردادی قانون بزرگ اندر مجبری و ردادی دو کار است یکی کشیدن عضو است و دیگر بستن اما کشیدن چندان باید
که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده برابر یکدیگر آید چنانک مجبر و رداد آنرا راست بدارد و بهم باز نهد و این کشیدنی
باشد باعتدال و بمقدار حاجت و اگر زیادت از مقدار حاجت کشیده آید باشد که بتشنج ادا کند و آبلها صعب پدید آید
و تبها تولد کند و بعضی باشد که باسترخا ادا کند و مضرت کشیدن اندر اندامها و مزاجهای تر کمتر بود و از بهر آنک عصبهای نرم
و رگهای تر فرمان بردارتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشیده شود استخوانها بنظام خویش باز نشود و این معنی اندر
استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست و هرگاه که عضو چندانک باید و چنانکه باید کشیده شود مجبر دست
بر وی مالد و آنرا بنظام خویش باز آرد پس رفاده بر نهد و به بندد و عضو شکسته را پس از آنکه بسته باشد چندانکه ممکن بود
بسته و ساکن باید داشت لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز می باید گشاد و اگر آماس و الم
و جراحت باشد زود و از زود نباید گشاد لیکن گاه گاه حرکتی باید کرد چندانک احتمال بود تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود
و هرگاه که استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده را بخواهد کشید یا بخواهد بست جهد باید کرد تا دردی صعب تولد نکند و بباید دانست
که بسیار باشد که آن عضو را سخت به بندند و بند آن دیر گشایند و اگر نیک گوش باز ندارند آن عضو بهر دو پوسنده شود و بدان جای
رسد که آنرا از تن جدا باید کرد و چون معلوم شد که از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید باید که معلوم گردد
که مقصود از بستن جز آن نیست که لحامی بر حوالی آن موضع بروید همچو رشیدی پس از هر چه خون را لطیف و ماده رشید را
تحلیل کند چون حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و ماوی جای خویش باید خنک باید داشت
و ضمادهای قابض و مغری که در وی حرارت بود بر نهادن چون دارو که در علاج فتق یاد کرده آمده است خاصه که در وی ابهل
و گوز سرو و کثیرا باشد و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و محکم نشود بباید دانست که آنجا ماده ایست
که از آن رشید تولد نکند پس همچنانک ریشهائی که دیر درست شود بخارند و بخراشند تا آن ماده بداردی بپالایند این موضع را
نیز برفق بباید خارید و بناخن و کف دست بر وی بباید مالید تا گرم شود و ماده بد و خون ضعیف تا بکار تحلیل پذیرد و خونی
قوی بآنجا رود و رشید بسته گردد و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها بر می خیزد و بدان سبب حاجت افتد
که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا پخته نشاید بست لیکن بر فادها بباید بست و اگر با شکسته شدن استخوان
جراحتی افتد در راست کردن و بستن آن تاخیر نشاید کرد تا آن وقت که جراحت درست شود از بهر آنک آن موضع
صلب گردد راست نتوان کرد و نتوان بست مگر بکشیدن صعب که از آن کشیدن دردی عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که
دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود راست ناکردن و نابستن و ناکشیدن یا افزودن دردی از راست کردن بود.

از بهر آنک کوری یک عضو بهتر از خطر هلاک بود پس صواب آن بود که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند و آنرا که بباید
و آن قدر که بتوانند کشید بکشند و آنچه راست توان کردن راست کنند و مبالغت نکنند و اگر بعضی راست باشد بماند همچنان بگذارند
تا هیچ خطر بزرگ نباشد و اگر شکسته راست کرده باشند و بسته پس دردی عظیم تولد کند بباید گشاد و اگر حاجت آید استخوان راست
کرده را از هم جدا باید کرد و بی نظام بباید گذاشت تا بیمار از آن درد خلاص یابد و خطری تولد نکند و بقراط می گوید هر کرا استخوان
بسته باشند بباید فرمود تا خربق مزد و غرض او ازین آنست که مادتها را بسوی اندرون کشند و جالینوس ازین خربق مزیدن
بددلی می نماید و بعضی خربق غاریقون میفرماید داد یا سکنگبین که در وقت خربق بود و میگوید بروزگار بقراط چنان بود که خربق می
شایست داد و ابو علی سینا رحمة الله می گوید که این فرق که جالینوس میان بقراط و روزگار خویش کرده است اندرین
باب عجبست و شکستگی که از درازا بود سخت تر بباید بست چنانکه شکاف استخوان فراز هم فشارده شود و آنچه از پهنا شکسته شود
تا سر استخوانها برابر یکدیگر راست نشود بهم باز نشاید و بباید دانست که اگر سر استخوانها شکسته شاخ شاخ شده باشد و همچون پراکنده شده
و آنرا بتازی شظایا گویند تا آن شظایا راست و بهندام نکنند رسته نگردد و محکم نشود و تا عضو را بقوت تمام بکرباسها و رسنها نکشند شظایا
برابر یکدیگر نشود و هر یک بجای خویش بهندام باز ننشیند و هرگاه که عضو را چندانک و چنانکه باید کشیده باشند موضع شظایا بدست
بباید مالید و درست باید کرد پس عضو را از کشیدن بآهستگی رها باید کرد پس ببستن چنانکه عضو را بر آن هندام نگاه دارند و نگذارد
که شظایا دیگر باره از هندام بشود لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد
و عضله را می خلد و درد زیادت می شود آن موضع را بباید شکافت و آنچه بیرون تواند گرفت بیرون گرفتن و آنچه بباید برید
بریدن و اگر جراحت را بشکافتن بزرگ می باید کرد عصبها را و رگها را نگه باید داشت و اگر آفتی تولد خواهد کرد مهمل فرو باید گذاشت
و اگر استخوان متفتت شده باشد یعنی ریزه شده باشد ریزها را بیرون باید کشید و اگر ریزها بسیار باشد و اگر ریزها بسیار باشد
و همچون آواز خشخاش آوازی می دهد لیکن از هندام بیرون افتاده باشد امیدوارتر بود که بر حوالی آن رشید بسته شود و آنرا محکم فرو گیرد
باب سیوم اندر بریدن شظایا چنان باشد که نمدی نرم را سوراخی کنند باندازه شظیه و بر آن موضع نهند و شظیه را بر آن سوراخ
بیرون آرند پس پوستی هم بر آن شکل در زیر نمد نهند و شظیه را برین پوست بیرون آرند و دست بر نهند و فرو فشارند برفق
چنانکه منشار بر اهل شظیه نشیند و او را از اصل بردارد و منشار این کار منشاری بود باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه
گران و بعضی مجبران استخوانی را که نخواهد برید هر ماهه سوراخ کند چنانک سوراخهای پهلوی یکدیگر افتد و این از خطر خالی نباشد
از بهر آنک ممکن بود که سر بر ماه بگذرد بجایگاهی درست یا بعضوی شریف رسد [illegible] بود که صفحه نرم در زیر استخوان نهند
تا سر بر ماه از استخوان بیرون نشود و این نیز از رنج و خطر خالی نباشد باب چهارم اندر آنکه استخوانهای شکسته را
چگونه باید بست و اندر صنعت ردادی و عصبهای و حجتها جایگاه شکستگی را سخت تر از آن باید بست که حوالی آن را
و چنان باید بست که حوالی آنرا لختی بند بر جای درست افتد تا شکسته را نیک فرو گیرد و اندر سختی بند افراط نشاید کرد

و بند حوالی آن

وبند حوالی آن نرم تر باید تا غذا را باز ندارد و رفادها و عصابهای نرم و پاکیزه باید و پهنای هر عصابه که برنجد در خورد هر عضوی باید
عصابه سینه و پهلو مثلا پهن تر باید و عصابه ساعد و ساق تنگ تر و کمترین سه انگشت پهنای آن باید و عصابه انگشتان
تنگ تر باید و غرض از رفاده دو کارست یکی آنک تا جایگاه بند هموار شود و بند راست آید و عضو را نیک نگاه دارد تا کوژ نشود دوم آنکه
تا تخته که بر جایگاه شکستگی نهند بر رفادها نهاده شود تا ملاقات آن و پوست بتوسط رفاده باشد و اگر ترسند که آماس گیرند بقراط
میفرماید قیروطی از زیت انفاق و موم صافی طلا باید کرد و باشد که رفادها بهوا گر بآب سرد باید کرد و باشد که بسرکه ممزوج
تر باید کرد و رفاده از کتان باید ساخت تا آماس باز دارد و روغن بابونه و شراب قابض آماس را تحلیل کند و عضو را قوت دهند
و زیت انفاق که در وی قوت مصطکی و اشق بود تحلیل کننده و قوت دهنده و بیشترین شکستها که مخالف و ناهموار افتد
از قرحه خالی نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی پیرامن آن نباید بود و رفاده بشراب قابض تر باید کرد و بر نهادن و داروها که
اندر علاج شکستگی بکار آید اندر بابی جداگانه یاد کرده آید و شکستگی بزرگ بسه عصابه باید بست نخست رفاده بر باید نهاد پس تخته
بر نهادن و تخته از چوبی نرم باید چون چوب انار و بید و رمح و آنچه بدان ماند و هموار باید لیکن آن جایگاه که بر شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظ تر بود شاید و تخته را از چهار جانب بر باید نهاد تا شکستگی را نگاه دارد و عصابه سه عدد باید تا یکی رفادها را فرو گیرد
و دوم تخته را نگاه دارد و فضول از جایگاه شکستگی باز دارد و سیوم از بهر این دو معنی و از بهر تمامت این غرضها و بند عصابه
نخستین از فرو سو بالا باید پیچید و بند عصابه دوم از بالا فرو سوی باید پیچید و عصابه سیوم از بالا فرو باید پیچید تا همه بندها و رفادها را
نگاه دارد و تخته پیش از پنج روز بر نباید نهاد مگر آنجا که ترسند که عضو کوژ شود و آفتی بزرگ تولد کند و هر چند که عضو را شکسته
بزرگتر بود تخته دیر بر باید بستن لیکن رفاده بیشتر باید و گوش داشتن که عضو جنبان و آویخته نباشد و اگر ترسند که آفتی افتد زود
تخته بر باید بست اگر نترسد نخستین رفاده **باب پنجم اندر آنکه استخوانهای بسته را کی باید گشاد** اما گشادن بند را بقراط می گوید
روزی می باید گشاد روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش رنجه ندارد و هر مایه که بگشایند هم بر آن نهاد که بوده باشد باز باید بست
و شکل بند و نهاد رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نخیزد
و چون هفت روز بگذرد هر چهار روزی بباید گشاد تا هر پنج روزی از بهر آنک از پس هفته از آماس و خارش ایمن شوند
و بند نیز اندک اندک سست بر می کنند غذا بران موضع میرسد و اندر برداشتن تخته شتاب نباید کرد اگر چه گمان افتد
که بسته شد از بهر آنکه ممکن بود که رشد محکم نشده باشد و عضو کوژ گردد و بسیار باشد که ده روز یا بیست روز بسته دارند و نگشایند
و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط هر چند روزی بگشایند و نگاه کنند تا اگر لون پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند **باب ششم اندر آنکه عضوی را که استخوان شکسته شود و هم**
جراحت رسیده چگونه باید بست هر گاه که استخوان عضوی شکسته شود و با شکستگی جراحت رسد رفادها و تخته از جای جراحت
دور باید داشت و این چنان باشد که جایگاه جراحت برهنه بگذارد و بر حوالی آن رفادها و تختها بر نهند و به بندند بر شکلی که

موافق تر باشد و جراحت را مرهم نهند و زفادها بشراب قابض سیاه تر کنند و بعضی مجبران زفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را . جنانک مرهم بدان فرو شود و ریم دیلمدی ازوی بیرون آید عصابه بر روی تخته پیچند تا مکس و هوا بر سر
و کرم بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید که زفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و سرد کنند و بر حوالی جراحت نهند تا آماس
باز دارد و قیروطی از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه اندر تابستان تا پیم عفونت نباشد باب هفتم اندر تدبیر استخوان
که کوز بسته باشند و بران کوژی راست بود و حاجت آید براکنده دیگر باره بشکنند هر گاه که استخوان شکسته کوز بسته باشند
و حاجت آید بدانک دیگر بار بشکنند و راست به بندند نخست از حال رشید باید دانست که سخت صلب است کرنه
اگر سخت صلب بود نخست آنرا نرم باید کرد بداروها که آماسهای صلبی را و صغیر و سل را ایدان نرم کنند جون بوست دنبه
و خرما و دنبه و دروی روغن و مانند آن و دنبه گداخته با مغز فستق و بادام و مغز تنبه دانه سود دارد و رشید را نرم کند و در آزمن
نشستن و آب فاتر بسیار بر عضو رنجن سود دارد جون این تدبیرها کرده باشند باید آزمود اگر نرم شود گوشت را مشرح کنند
و رشید را بجنبانند بس استخوان را بشکنند و راست کنند و باز به بندند و جراحت را نیز مراعات کنند جنانک اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است و بسیار باشد که رشید بدین تدبیرها نرم نشود و آن کوزی را بدست راست و بهندام توان کرد و باز
بستن تا دیگر باره بشکستن حاجت نیاید باب هشتم اندر طلیها و داروها که اندر مجبری بکار آید داروها که اندر مجبری بکار آید
بعضی آنست که اندر آماس و خارش بکار دارند و بعضی عضو را قوت دهد و رشید را سخت کند و بعضی بنگاه که صلب گشته باشد
نرم کند و بعضی رشید را معتدل کند و بعضی استرخاء مفاصل را سخت گرداند اما آنچه آماس و خارش باز دارد قیروطی آب
و شراب قابض نطول کردن و زفاده کتان بسرکه و گلاب کرآب سرد تر کرده یا همجنان خنک و بهوای خنک کرده
در روغن با بونه بشراب قابض آمیخته جنانک اندر باب چهارم ازین جزو یاد کرده آمده است و آب نیم گرم نطول کردن جارش
ببرد و باید دانست که آب گرم هر گجا جراحت یا استخوان متفقت بود بکار نباید داشت از بهر آنک گوشتی که حوالی استخوان
متفقت بود باندک مایه سببی متعفن شود و داروها که شکستها را سخت کند و عضو را قوت دهد ازین نوع باید که اکنون یاد کرده آمد
صفت داروی آزموده ماش مقشر و مغاث از هریک ده درم مرو صبر و خطمی سپید و اقاقیا از هریک پنج درم کل ارمنی
بیست درم همه را بسپیده خایه مرغ بسرشند و طلی کنند آماس جراحت باز دارد و بند را سخت کند صفت داروی دیگر
بگیرند برگ سرو و برگ مورد و برگ بید بکوبند و بفشارند بس بگیرند سک و کاو صندل سرخ و کل ارمنی و لادن
و فوفل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنگوش و اگر بنجری نرم تر حاجت آید سر و ورس زیاده کنند
صفت داروی دیگر ماش مقشر و مغاث و کل ارمنی از هریک ده درم اقاقیا و صبر از هریک دو درم آب مورد
تر بسرشند و طلی کنند اگر بروغن حاجت آید روغن مورد کنند و طبیخ برگ مورد و طبیخ مورد انرکه بتازی حب الآس
گویند بجای آب مورد بود و ماش و زعفران و مر بشراب قابض بسرشند ضمادی نیک ست رشید را صلب کند صفت

داروی دیگر

داروی دیگر بندگاه را و دشید صلب را نرم کند خرما و دنبه و اندکی روغن شیره بهم بسرشند و ضماد کنند صفت داروی دیگر
تخم بید باک کرده بکوبند و با نیم وزن آن روغن گاو چهار یک وزن از انگبین بسرشند و ضماد کنند و اگر بچیزی گرم تر حاجت آید
سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر اندر ضمادها زیادت میکنند صفت داروی دیگر دردی روغن کتان و دردی روغن زیت
و دردی روغن کنجد در حلبه و شیر پخته و روغن دنبه همه را بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و مقل
و اشق و جاوشیر بسرکه حل کنند و همه را بهم بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر لعاب حلبه و لعاب کتان و لعاب قثاء الحمار
و اشق و لادن و زوفای تر و پیه بط و مقل و پیرزد و مغز گوساله و روغن سوسن بهم بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر زیت
کهن دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه تر چهار یک رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو وقیه فرفیون دو وقیه مغز استخوان گاو چهار وقیه
بسرشند و ضماد کنند و جند بیدستر و قسط و سرگین کبوتر و خردل غددها را که بر مفاصل پدید آید بگدازد صفت داروی دیگر که استرخاء
مفاصل را سود دارد ابهل و کوز سرو و مر و زعفران و راسن و دارچینی و اقاقیا و اندر طبیخ وج سرشته ضماد کنند و داروها که دشید را
و مفاصل را سخت کند هم اندرین باب نافع است صفت ضمادی که بر معده نهند و المی را که بمعده رسیده باشد سود دارد بگیرند
سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا و مصطکی و برگ مورد و سنبل از هر یک بیست درم زعفران و کوز سرو
از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بآب لسان الحمل بسرشند و بر نهند و شربت سکنگبین سفرجلی دهند یا سکنگبین ساده با بسد و کهربا
صفت ضمادی دیگر که بر جگر گرم نهند و المی را که بجگر رسیده باشد سود دارند بگیرند صندل سرخ و صندل سپید و گل سرخ و بنفشه
خشک از هر یک پنجدرم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را بگلاب و روغن گل بسرشند و ضماد کنند و شربت سکنگبین
ساده دهند با سفوف ریوند صفت آن بگیرند ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنجدرم طباشیر پنجدرم شربت
یکدینار با سکنگبین و عصاره گل آمیخته و اگر حرارتی نباشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند گل سرخ پنجدرم سنبل و مصطکی و دارچینی از
هر یک دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند و داروها را بدان بسرشند و شربت مثرودیطوس
دهند کر ریوند یا زنجبیل صفت ضمادی دیگر که جگر را و دیگر اندامها را سود دارد بگیرند مغاث و برگ مورد و گل ارمنی برابر راست
همه را بکوبند و بیزند و بیامیزند و بآب ضماد کنند نافع بود باب نهم از جزو دوم اندر منفعت روغن و آب گرم بباید دانست
که روغن و آب نیم گرم پیش از آنکه شکستگی را به بندند سود دارد از بهر آنک عضو را و عصبها را نرم کند تا از کشیدن آن الم کمتر رسد
و از پس آنکه استخوان بسته شده باشد هم سود دارد و صلابت عضو را و بندگاه را نرم و فضله را که آنجا بود تحلیل کند و خشکی رگها را
و عصبها را که از بستن تولد کرده باشد زایل کند لیکن اندر روزگار بستگی زیان دارد نگذارد که ماده دشید صلب گردد اگر ضماد
خشک شده باشد و درد خواسته و خواهد که بگشاید اندکی روغن طلی کردن روا بود تا درد را زایل کند خاصه کودکان را و کسانی را
که مزاج ایشان تر بود و اگر درد خاسته نباشد بهیچ حال روغن طلی کردن نشاید و بعضی مجبران هرگاه که بند را بگشایند آب نیم گرم
نطول کنند تا ماده دشید آنجا بیشتر آید لیکن آن آب سخت فاتر باید چنانک بیمار اعتدال آن می شناسد و آن مقدار باید که

فزونی وتری اندر پوست ورگها پدید آید نباید تا تحلیل نکند **باب دهم اندر شکستگی اندامها از سر تا پا** شکستگی سر را بتازی
الشج گویند اما اگر پوست برود آنرا القاشره گویند واگر پوست را بشکافد آنرا الباضعه گویند واگر پوست وگوشت هر دو ببرد آنرا
الجائفه گویند واگر بشکند وخون روان شود آنرا الدامیه گویند واگر جراحت را از پوست بگذرد وبران پوست نرسد که بر استخوان
پوشیده است آنرا السمحاق گویند والملطات نیز گویند واگر استخوان برهنه کند آنرا الموضحه گویند واگر استخوان بشکند آنرا
الهاشمه گویند واگر چنان شکند که پاره از شکسته بیرون باید کرد آنرا المنقله گویند واگر میان جراحت شکستگی ومیان دماغ
آن پوست ماند که بر دماغ پوشیده است آنرا المامومه گویند والامه نیز گویند واگر جراحت بدماغ رسد آنرا الدامعه گویند واگر
استخوان بشکند وبشکافد آنرا المغرشه گویند دامیه وقاشره وباضعه ومتلاحمه وموضحه آنست که اندر علاج جراحتها
وریشها یاد کرده آمده است وآنچه اندرین موضع یاد کرده علاج هاشمه ومنقله وامه است وبباید دانست که بسیار بود که
استخوان سر شکسته شود وپوست شکافته نشود لیکن آماس کند ومعالج بعلاج آماس مشغول گردد وشکستگی را علاج نکند
وبود که آماس زایل شود وپس ازان استخوان تباه گردد واز تباهی آن تباهی کرم ورعشه واختلاط عقل ودیگر آفتهای
دماغی پدید آید وبود که هنوز آماس زایل نشده تباهی استخوان وآفتهای دیگر پدید آید وحاجت افتد بدانک پوست را
بشکافند وبسیار باشد که پوست سر یکجا بشکافند واستخوان اندر زیر پوست چند جای شکسته بود ومعالج آن یک شکستگی را
علاج کند وچنان داند که شکستگی همانست واز پس مدتی آفتها که یاد کرده آمده است پدید آید پس بر معالج واجب است
که تامل کند وشکاف پوست وکوفتگی گوشت سر وناهموار شدن آن بنگرد وسبب شکستگی باز جوید تا معلوم گردد که جراحت
از چه رسیده است وچه زخم آمدست تا قوت وضعف آن زخم پدید آید وبداند که ازان زخم شکستگی فزون ازان تواند بود گر نه آفتها
که از پس زخم سر افتد شکسته است وسدر وباطل شدن آواز ورعشه واختلاط عقل وهرگاه که گمان افتد که استخوان اندر زیر پوست شکسته است
پوست را بشکل طبعی بباید شکافت واستخوانرا برهنه کردن واگر از شکافتن پوست خون بسیار رود وجراحت را بخرقهای درشت
وپاکیزه بباید کند یا خرقها را بسرکه ممزوج باب گر بگلاب تر کنند وبفشارند تا آب ازوی ازوی جدا شود وبدان خون ساکن کنند
ورفاده را بشراب وروغن زیت تر کنند وبر نهند وبه بندند تا دیگر روز اگر دیگر روز دیگر آفتی ظاهر نشود استخوانرا علاج کنند
واگر آفتی پدید آمده باشد از علاج آن دور باشد وبباید دانست که کمترین شکستن استخوان آنست که اندر وی تراکی پدید آید که دیگر
روی استخوان درست مانده بود وتراک بدو نارسیده وبتازی آنرا صدغ می گویند واین صدغ باشد که پوشیده بود چنانک
نتوان دید وهمچون موی باشد وعلاج صواب آنست که آنرا بتراشند تا ازان هیچ نماند واگر قطره بامداد یا غیر آن بروی
چکانند تا صدغ ظاهر شود صواب باشد وآلتها که استخوانرا بدان بتراشند بعضی پهن تر باید وبعضی باریکتر ونخست آنچه پهن تر است
بکار دارند تا بتدریج بباریک تر باز آرند تا اثر صدغ هیچ نماند پس دارو بر نهند وبه بندند اگر صدغ دور فرو رفته باشد اندر تراشیدن
افراط نکنند ودست باز نگیرند وحال غشا که زاندرون قحف دماغ است تامل کند اگر بر وضع خویش مانده باشد آماس ودرد وتب

وغشی واختلاط عقل کمتر بود واگر از وضع خویش گردیده بود این آفتها بیشتر بود و داروها که بکار دارند ایرساست و آرد کرسنه
و قشار کندر و زراوند و پوست و بیخ جاوشیر و مروا نیز روت و دم الاخوین آنچه حاضر بود ازین داروها بر جراحت دور کنند
پس از آنکه لبهای جراحت فراهم گرفته باشد و دوخته واگر جراحت چنان بود که باستخوان رسیده باشد روغن گل نیم گرم کرده
بر چکانند پس لبهای جراحت فراز هم آرند و بدوزند و ذرور بر پراکنند و خرقه کتان بسپیده خایه تر کنند و بر زیر ذرور نهند و رفاده
بشراب انگوری قابض و روغن زیت تر کنند و بر بالای آن نهند و به بندند و بر همه انواع جراحتهاء سر خاصه اگر شکستگی استخوان
و تراشیدن و پاره بیرون کردن و مانند آن باشد از سرما و هوای خنک نگاه دارند اگرچه تابستان بود و بیمار را آسوده دارند و
بخوابانند و اگرچه رگ باید زد بزنند و اندر همه تراکی و شکستگی قصد آن نکنند که همه استخوانرا بتراشند یا بیرون کنند از بهر آنکه بهر جای
این عمل نتوان کرد یا آنک بسیار کسانرا استخوان از سر بیرون کرده اند و گوشت بر جراحت ایشان رسته است و درست شده
و سلامت یافته اما شکستگی که هاشمه و منقله و مانند آن بود و بباید دانست و حال استخوان سر بر خلاف دیگر استخوانهاست
و بروی دشید قوی نروید چنانک بر استخوانهای دیگر پس از بهر این کار و از بهر آنک تا ریم در اندرون نیفتد استخوان شکسته بیرون
باید کرد و بباید دانست و بجای باز نباید برد و یک خاصیت دیگر است و آن آنست که استخوانهاء دیگر را چون به بندند ماده
از وی باز گردد و استخوان سر بر خلاف اینست بدین سبب ناچار استخوان شکسته از سر بیرون باید کرد تا صدید از وی بیرون آید
چنانک باید و اگر استخوانهاء دیگر را که بسته باشند و صدیدی در اندرون استخوان پدید آید بباید دانست که آن صدید از نفس آن جایگاه
تولد می کند و بمغز اندر می شود آن استخوانرا برهنه باید کرد و آن صدید پاک کردن و نباید گذاشت که جراحت بسته شود مگر که از تولد
صدید ایمن شوند پس تدبیر رویانیدن جراحت کنند و اگر نه از تولد صدید ترسندی و از آنکه در اندرون شودی استخوانرا نبایستی بریدن
و بیرون نبایستی کردن پس اگر ضرورت شود از جایگاهی موافق باید برید و آن جایگاهی بود که برابر صدید بود و با این همه باید که
از عصب دور بود چون استخوان یافوخ نگاه باید داشت تا هوای سر بغشاء دماغ نرسد و روغنی که نه سرد بود و نه گرم بروی میچکانند
و اگر سیاهی بر غشا پدید باشد که بر ظاهر او بود و زیان ندارد و باشد که رنگ دارو بود آنرا بانگبین با سه همسنگ او روغن گل آمیخته
پاک کنند و اگر سیاهی بر گوهر استخوان بود یا بر گوهر حجاب از علاج آن دور باید بود و بباید دانست که حرارت غریزی فرو مرد
و آنجا که استخوان بیرون باید کرد هر چند زودتر بیرون کنند بهتر بود و از آفتها دورتر و اندر تابستان فزون از هفت روز مدافعت نباید کرد
و اندر زمستان ده روز و این مدافعت آنجا توان کرد که غشاء دماغ که آنرا بتازی ام الدماغ گویند در تنگی و فشاردگی نباشد
و گرنه استخوان شکسته او را نمی خلد و اندر همه احوال و آنجا که تنگی و خلیدن بود با آماس و تشنج و سکته ادا کند لیکن ممکن بود که آن در حال
بیرون باید کرد تا در حال تشنج و سکته زایل شود و بریدن و بیرون کردن استخوان چنان باید که نخست موی بسترند و پوست سر
بدو جای بشکافند صلیب وار و ازین دو شکاف که یکی بر زخم شکستگی بود تمام بشکافند و استخوانرا برهنه کنند و شکستگی بیرون کنند
و این چنان باشد که بیمار را بنشانند یا بر شکلی بخوابانند که آنجا یکباره بتوان برید و پاره پنبه در گوش آواز کنند تا آواز بریدن نشود

وبندها که بر جراحت بسته باشند بگشایند و رگوها بردارند و استخوانرا بمالند و پاک کنند و آنرا باهستگی بدست اره باریک ببرند
چنانک آسیب بغشاء دماغ نرسد و اگر استخوان قوی بود آنرا نخست بمثقبها بشکنند و مثقب چنان باید که تیغ او باندازه سبزی
استخوان بود چون از بیخ بگذرد بمری باشد که او را باز دارد تا بغشاء دماغ فرو نشود و میان هر سوراخی که مثقب کرده شود تا
بسوراخی دیگر چندان بود که سر میلی بر نهند هرگاه که برین گونه سوراخها کرده باشند آنچه میان هر سوراخی بود بدست اره باریک و تیز
ببرند تا استخوان شکسته جدا شود پس آنرا بمنقاش یا بکلبتین بردارند باهستگی و یکبار بر ندارند تا ناگاه غشا برهنه نشود پس درشتی
کنارها آنرا بآلتی لطیف نرم کنند و درین حال که درشتی کنارها نرم همی کنند چیزی در زیر استخوان نهند تا غشا را و دماغ را نگاه
دارند و استخوانهای کوچک و شاخهای باریک که بماند آنرا باهستگی و مدارا برچینند پس مرهم و دارو کردن گیرند نخست خرقه
کتان سبک و پاکیزه باندازه جراحت بروغن گل چرب کنند و بر آن موضع نهند و خرقه دیگر دو تو یا سه تو بشراب و روغن گل
تر کنند و بر بالای آن نهند چنانک گرانی بدماغ در رسد پس بعصابه پهن به بندند چنانک آن خرقها را بر جراحت نگاه دارد
پس اگر تب آمده باشد علاج تب کنند و خرقها را هر وقتی بروغن گل چرب میکنند و روز سیوم بگشایند و ذروری از داروها
سر بر غشا پراکنند پس داروها که اندر علاج ریشها یاد کرده آمده است بکار دارند بوبس می گوید بسیار دیدم که از پس علاج کردن
ریشها یاد کرده آمده است با آهن آماسی گرم اندر غشاء دماغ یا اندر دماغ پدید آید و آماس یا از آن افتد که استخوان برداشته
باشند یا از رنج بریدن از استخوان و از حرکتها که اندران باید کرد یا از آنک پاره استخوان غشا را می خلد یا از گرانی خرقها
و رفاده یا از هوای خنک یا از بسیاری طعام و شراب اما اگر ازین سببها بود که یاد کرده آمد نخست سبب را آنچه ممکن بود
باز باید داشت تا علاج آسان بود و اگر سببی پوشیده تر بود فصد باید کرد اگر مانعی نباشد و تدبیر لطیف فرمودن و نطولی از طبیخ
خطمی و حلبه و بابونه و تخم کتان بر سر و گردن بکار داشتن و ضمادی ساختن جو و روغن کتان و یا روغن بابونه و آب گرم
بر حوالی جراحت نهادن و پیه مرغ گداخته اندر سر و گردن و مهرهای پشت می مالیدن و روغن بنفشه اندر گوشها گر
چکانیدن و او را در آب گرم نشاندن و اگر بداروی مسهل حاجت آید و مانعی نباشد داروی مسهل باید داد
بینی دو بخش است بخش بر سوین استخوان است و بخش فرو سوین غضروف است و غضروف را شکستی نباشد لیکن کوفته شود
و فرو نشیند و بینی بدان سبب پهن شود و هرگاه که استخوان بینی شکسته شود و اگر زود علاج نکنند دو آفت پدید آید یکی آنکه
مرد را خشم شود یعنی حس بوی باطل شود و بتازی که آنرا بوی و گند نشود اخشم گویند دوم آنک بینی کوژ شود و بران شکل بماند
پس چنان باید که روز اول علاج کنند دیرتر افتد پس از ده روز باید که راست کرده شود چه از پس ده روز بهتر شدن
دشوار بود و بستن و راست کردن وی چنان باشد که میلی املس بهندام در بینی کنند برفق چنانکه بجایگاه شکستگی رسد
و آن استخوان شکسته را بر دارند و راست کنند و دست بر ظاهر بینی بمالند برفق تا راست شود پس میل بیرون آرند
و پلیته سازند بهندام چنانکه شکل بینی راست دارد و به بینی اندر نهند و در اندرون پلیته تا نیزه از مرغ اندر نهند تا نفس بدان بیرون آید

پلیته بلغات

وبلیته بمغاث واقاقیا آلوده کنند ولختی بر کاغذ طلی کنند واز بیرون بر نهند وبینی بند نشاید کرد از بهر آنک بینی پهن شود وتا بینی
درست نشود بلیته بیرون نباید کرد وهر گاه که غضروف کوفته شود آنرا بانگشت راست توان کرد وسبابه کر حنظل اندر بینی کند
وراست کند وبلیته اندر نهند تا آنرا راست بدارد واگر آماسی پدید آید مرهم دیاخیلون بر باید نهاد تا آماس را تحلیل کند یا از
روغن زیت وسرکه ونان سمید وسیاف کندر ضمادی کنند وبر نهند واگر غضروف یکسوی شده باشد وراست نمیشود خرقه بگیرند
سخت از کتان گران کرباس دو تو در پهنا یک انگشت واگر بجای خرقه دوالی بود روا باشد یکسر این خرقه بسریشم یا بغیر آن
چیزی مغزی آلوده کنند وبر یک پهلو بینی نهند از آنجانب که می باید که بینی بدان جانب باز آید چون سریشم سخت شود
خرقه را بکشند چنانکه بینی راست شود ودیگر سر خرقه سوی پس آرند وآنرا به عصابه به بندند وبینی را بلیته اندر نهند **شکستگی منه**
در دندان خانه که بتازی اللحی گویند شکستگی منه بیشتر سوی زاندرون بود اگر منه چپ شکسته بود مجبر انگشت سبابه وانگشت
وسطی از دست راست اندر دهان وی کند وآنرا بیرون بشورد ودست دیگر بیرون بر آن موضع نهاده دارند تا آنرا راست کند
وراستی آنرا از راست شدن زده دندانها معلوم گردد واگر منه راست شکسته بود مجبر آن انگشتها از دست چپ اندر کنند
واگر شکستگی از هم جدا بود آن پاره که سوی پیش باشد آنرا بباید کشید وآن چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا سر منه را بکشد
ومجبر بدست راست کند وبهم باز نهد چنانک زده دندانهای راست شود واگر با شکستگی جراحتی وشظیه بود شظیه بیرون باید کرد
واگر حاجت آید که جراحت را فراخ تر کند تا شظیه بیرون آید بباید کرد پس داروها ورفاده بر باید نهاد وببستن آنچنان باید که عصابه
بگیرند ومیانگاه عصابه بر قفای او نهند وبهر دو گوش او بر آرند تا بگوشه منه بر گذرانند وبمیان سر بر آرند وبچپ وراست فرود آرند
تا بنقره قفا پس بزیر منه اندر آرند وبهر دو رخسار بر آرند تا بمیان سر باز بچپ وراست بگذرانند وفرود آرند تا بنقره قفا وباز همچنان بزیر منه
اندر آرند وبهر دو رخسار بر آرند تا بمیان سر وبند کنند پس عصابه بر پیشانی نهند وپیش سر باز آرند وبه بندند تا همه بندها را نگاه دارند
واگر حاجت آید بر جایگاه شکستگی تخته کوچک لطیف بر نهند وبیمار را از سخن گفتن واز حرکت باز دارند وطعام او آشامیدنی
فرمایند واگر آماسی گرم پدید آید ضمادها ونطولهای مسکن ومحلل بکار دارند واندر بیشتر حالها در مدت سه هفته بسته شود از بهر آنکه
استخوان منه نرم است ودر وی مغز است **شکستگی چنبر گردن که بتازی آنرا ترقوه گویند** هر گاه که ترقوه شکسته شود
استخوان بازو از سر دوش فرود آید اگر شکستگی نزدیک استخوان سینه باشد کمتر فرود آید وبستن وی چنان باشد که بیمار را
بر کرسی نشانند ومجبر کسی را بفرماید تا بازوی او بگیرد آنرا ببالا بر می دارد وپا بر داشتن آن بسوی بالا وبسوی بیرون میکشد
ودیگری را بفرماید تا گردن بیمار ودیگر دوش او بگیرد ونگاه می دارد ومجبر بانگشتان جایگاه شکستگی راست می کند اگر بدین
تدبیر راست نشود وبیشتر می باید کشید وخرقها بسیار بگیرند وبر شکل گوی بدوزند وگره کنند بهندام واندر بغل او نهند وسر استخوان
بازو وببالا بر می دارند چنانکه استخوان مرفق با استخوان پهلو رسانند تا بدین بازو وترقوه بجای باز شود واگر گوشه ترقوه
چنان در اندرون شده باشد که بدین طریق بجا باز نتوان برد بیمار را بقفا باز بخوابانند ودر میان کتفهای بالشی دو تو اندر نهند

واگر کرباسی کردکنند بجای پالش بهتر بود و هر دو سر دوش او را بزیر فرو شوزند تا استخوان ترقوه بدینطریق بیرون آید و بجای بازشود
و مجبر آنرا بدست بگیرد و راست کند و ببندد و اگر شطیه برخاسته باشد و می خلد آن موضع را باید شکافت و شطیه بیرون کردن
و کوشش باید داشت تا جراحتی از شکافتن بعضلات سینه نرسد و آن جنان باشد که التی در زیر استخوان شکسته دارند تا عضلات را
نگاه دارد و اگر ازین شکافتن آماسی گرم پدید آید رفاده را بروغن گل جرب باید کرد و اگر آماس نکند جراحت را باید دوخت
و مرهم برنهادن و مدت بسته شدن از یکماه است یا کمتر **شکستگی کتف** از کتف پشتری اطراف و بهلوی آن شکند
و جایگاهی که پهن ترست کم شکند و شکستن آن بدرشتی و خلیدن و لمس بدانند و بسیار باشد که شکستگی شکافی بود و بتازی
شکاف را صدع گویند و آنرا بهم لمس درشتی نتوان دانست و بسیار باشد که شکستگی اندر نشیند و مغاکی بدانموضع پدید آید
و بتازی آنرا تقصع گویند و از شکستگی کتف بهر حال که باشد خللی اندر حرکات و افعال دست پدید آید اما تقصع را حاجت افتد
بدانکه مجبره برنهند تا آنرا برکشند و دارو برنهند و ببندند و دیگر انواع شکستگی را جز بدارو شکستگی حاجت نیاید و اگر آماس کرده باشد
بدارو ناساکن و محل حاجت آید و آنرا که شیشه برنهند احتیاط باید کرد تا ماده بسیار آنجا نیاید اندرین آن بود که نخست رگ زنند
و غذا کمتر دهند و طبع را بنقیع الوا که و فلوس خیار چنبر نرم کنند و اگر از استخوان شکسته شطیه برخاسته بود چاره نباشد از انکه
بشکافند و شطیه بیرون کنند **شکستگی استخوان سینه** شکستگی استخوان سینه از دو گونه بود یکی انکه مهره بشکند و از جای
خویش بیرون جهد و در حال بیرون جستن آوازی کند آن آواز را بتازی فرقعه گویند بدین آواز بلمس نتوان دانست دوم انکه
مهره زندرون شود و سینه اندر نشیند و ضیق النفس و سرفه خشک پدید آید و باشد که بسرفه خون برآید علاج آن همچون علاج
ترقوه باشد و اگر مهره بیرون آمده باشد دو تن را بفرماید تا هر دو بازو و هر دو سر دوش او می شکنند و مجبره مهره را که بیرون
آمده باشد بجای بازمی برد و برفق راست میکند بس دارو و رفاده برنهند و ببندند و اگر مهره زاندرون شده باشد مجبره انگشت برنهند
و برکشند و آن کوهر بعضی همه استخوانست و آن هفت پهلوست که آنرا پهلوهای سینه گویند هرگاه که یکی ازین پهلوها را آسیبی رسد
ممکن است که هر جزوی ازوی که آسیب بدو رسد شکسته شود و کوهر بعضی دیگر که خود ترا زانست لختی استخوانست و لختی غضروف
اگر آسیبی با استخوان رسد شکسته شود سرفه خشک و ضیق النفس و نفث و خلیدن و درد پدید آید و خلیدن آن در وقت
پدید آید و خلیدن آن فرو رفتن خلیدن ذات الجنب بود و شکستگی آن بلمس توان دانست و بدست راست توان کرد
و اگر زندرون نشسته بود بدست راست نشود و بعضی طبیبان گفته اند او را طعام بسیار باید داد خاصه طعامها که ازوی باد تولد کند
تا معده و امعا ممتلی گردد و شکم منفخ شود بیرون بشورد و این علاج بس موافق نیست از بهر انکه امتلا آماس را
زیادت کند و ضجرت و بی آرامی آرد و بعضی گفته اند که مجبره بر باید نهاد تا آنرا برکشد و بجای باز آرد و این بصواب نزدیکتر است
لیکن ایمن نشاید بود از بهر آنک مجبره ماده را جذب کند و اگر استعداد آن کند بس مجبره برنهند باکی نباشد و این استعداد خبان بود
که نخست ماده را کم کنند بفصد و اسهال و تدبیری لطیف فرمایند بس مجبره برنهند و اگر شطیه افتاده باشد و درد و خلیدن صعب شود

آن موضع را

آن موضع را بباید شکافت و استخوان برهنه کردن و شظیه را بیرون کردن و صفاق را نگاه داشتن تا جراحت شکافتن بدو نرسد
چنانک اندر بابهای گذشته یاد کرده آمدست پس جراحت را بباید دوخت و مرهم کردن و بعضی طبیبان گفته اند که
استخوان پهلوها را بستن چنان باید که پشم بروغن زیت گرم کرده تر کنند و بران موضع نهند و در میان پهلوها رفاده بر نهند
چنانک بند هموار آید **شکستگی مهرهٔ پشت** مهرهٔ پشت کمتر شکند لیکن کنارهای آن کوفته شود و غشاء نخاع را با خود گوهر نخاع
و عصب را اندر میان هر دو مهره فشارده شود و زود هلاک شود خاصه اگر این آفت مهرهٔ گردن را افتد از علاج او دور باید بود و اگر
علامتهای بد ظاهر نباشد آماسی که تولد کرده باشد علاج باید کرد و روغن با آب نیم گرم آمیخته نطول کردن و ضماد مسکن و محلل بر نهادن
و اگر خارها که بر پشت مهره است شکسته شود آنرا بانگشت بتوان دانست آن موضع را بباید شکافت و شکسته بیرون کردن جراحت را
مرهم کردن و اگر از مهرها که فرود آن پهنه است چیزی شکسته شود یا مهرهٔ عصعص شکسته یا کوفته گردد مجبر انگشت بمقعد اندر کند و مهره را
بردارد و دیگر دست بر ظاهر آن میمالد تا راست شود و ضمادهای شکستگی بر مهره نهند و به بندند و اگر شظایا افتاده باشد بباید شکافت
و شظیه را بیرون کردن و جراحت را مرهم کردن **در شکستن بازو** شکستن بازو را علاج کشیدن است تا استخوانها راست شود و بجای
باز شود و کشیدن او چنان باشد که مجبر یکی را بفرماید تا سر بازو که بدوش نزدیکتر است بگیرد و دیگر را بفرماید تا مرفق بگیرد و هر دو را
بفرماید و بکشد و خود استخوانها بدست راست می کند پس رفادها پهن بگیرد و داروی شکستگی بروی طلی کند و گرد بازو اندر آرد
پس تخته را بلفافه آمیخته بپیچد و بر رفاده نهد و به بندد بستنی معتدل که نه دردی تولد کند و نه استخوان کوز دارد و نباید که دست او آویخته
بود و حرکتی کند اولیتر آن بود که عصابه در گردن افکند و ساعد بران عصابه نهند پس بسته باز بندند و در مدت هفت روز هر سه روزی
بگشایند و دارو تازه کنند و اگر استخوانی از جای بجنبد و پیش از سه روز بگشایند درست کنند و چون هفت روز بگذرد هر دو روزی
بگشایند و اگر دردی یا آماسی پدید آید زودتر بگشایند و تدبیر آن کنند و اگر در اول آماس کند تخته بر نشاید بست لیکن روغن بنفشه
نیم گرم نطول می باید کرد و رفادها را بضمادهای مسکن و محلل طلی کردن و بر نهادن و حوالی آماس با آب کشنه و آب کشنیز تر
و صندل سپید و صندل سرخ طلی کردن و تدبیر لطیف کردن و چون آماس زایل شود داروی شکستگی طلی کردن و ببستن
و مدت چهل روز بسته باید داشت و هر هفت روزی یا ده روزی می باید گشاد و از پس چهل روز آب نیم گرم نطول می باید کرد
استخوان ذراع دو است یکی سطبرتر است دیگر باریک آنچه سطبرتر است فروسوین و آنچه باریکتر است
برسوست اگر هر دو شکسته شود آفت بزرگتر بود و علاج دشوار و اگر یکی شکسته شود سهل تر بود و از استخوان فروسوین دیرتر
بسته شود و برسوین زودتر و بستن آن همچو بستن بازوست و مدت بسته شدن او سی روز بود استخوان رسغ کمتر شکند
از بهر آنک سخت صلب است و هرگاه که آفتی رسد بیشترین آن بود که از جای بیرون آید و علاج آن کشیدنست و بجای باز بردن
چنانک اندر جزو نخستین ازین گفتار آمده است **شکستگی اطراف دست و استخوان** استخوانهای دست و انگشتان کمتر شکند
لیکن کوفته شود و هرگاه که کوفته یا شکسته شود بیمار را بر کرسی بلند نشانند و کف دست او بر کرسی هموار نهند و استخوانهای شکسته بکشند

ومجبر هریک را بانگشت ابهام وسبابه برمی گیرد و راست میکند واگر ابهام شکسته بود بستن او جنان باید نهاد که او را با کف دست
بهم بسته دارند واگر خنصر شکسته بود او را بنصر بسته دارند نخست خنصر را دارد و رفاده بر پیچند پس با بنصر بندند واگر بنصر شکسته بود
او را دارد و رفاده جدا گانه بر افکنند پس با وسطی بندند واگر سبابه شکسته شود او را با وسطی بندند در جمله شکسته با درست
می بندند تا درست شکسته را بجای تخته بود و او را راست می دارد **شکستگی استخوان سرین** که بتازی ورک گویند
استخوان زبار شکستگی استخوان ورک باشد که شکافی بود از دراز او اگر این نوع شکستگی را درد و خلیدن و دیگر اعراض کمتر بود
علاج وی عسر بود از بهر آنک استخوان در میان گوشت است و از ظاهر دور است قوت دارو بدو کمتر رسد و هر گاه که استخوان
بهن که بر بالای عضص است شکسته شود علاج آن سخت عسر بود و اگر استخوان شکسته میل سوی زندرون دارد درد و خلیدن
صعب پدید آید و ران و ساق خدر شود علاج وی آنست که بیمار را بر شکم خوابانند و دو مرد قوی را نها او بشکنند و یکی دست
و سینه او نگاه دارد و مجبر سرین او می مالد بقوت تا استخوان شکسته را راست میکند پس ضماد بر نهند و به بندند و بیمار را به نشت
باز خوابانند و بالشی سخت زیر پشت او نهند و بعضی مجبران علاج این بهجون علاج سر سفت کنند و استخوان زبار کمتر شکنند
اگر شکسته شود آنرا بکشند و بدست راست کنند **شکستگی ران** علاج شکستگی ران همچون شکستگی بازو ست نخست باید کشید
بقوت و راست کردن اما اگر شکستگی بود که نزدیک تر بود از زانو بگیرند و میانگاه آنرا بشم اندر نهند یا پنبه مقداری معتدل
و بدو زند و آنرا اندر میان هر دو ران بیمار اندر آرند و آن پنبه بجانگاه معقد و زبار او نهند و هر دو سر ازار بالا بر آرند یکی سوی پیش و دیگر
سوی پس و دو مرد قوی آنرا نگاه دارند و دو مرد دیگر سوئی که نزدیک زانوست بگیرند و همه بیکبار قوت کنند و بکشند و مجبر شکسته را
بدست راست کند و دارو و رفاده و تخته بر نهد و به بندد و اگر شکستگی بر زانو نزدیک تر بود دو مرد ران بگیرند و زانو را دو
دیگری بگیرند و بکشند و مجبر استخوان راست کند و به بندد و در ان وقت که استخوان راست می کند بیمار را بر شکم خوابانند
و چون بسته باشند جوبی کر بالشی در میان هر دو ران او نهند تا بهمات ران بر ان شکل که راست کرده باشند بماند و تخته ها
باید که لختی تقعر دارد تا بر رفاده نشیند بهندام و اگر شکستگی عظیم بود جنان باید بست که ساق را نیز نتواند جنبانید و اینجنان باشد
که تخته ها دراز کند و رفاده بهندام و هموار و مدت بسته شدن استخوان ران تا پنجاه روز بود **شکستگی زانو** پیشتر نگذن زانو را
افتد و شکستگی وی آنست که کوفته شود یا شکافته و کوفتگی و شکستگی آن بلمس توان دانست و بستن وی جنان باشد که ساق را
بگشند و زانو راست بدارند و نهبن را و کوفتگی آنرا بدست راست کنند و بهیات و شکل طبعی باز آرند بس دارو و رفاده بر نهند
و به بندند **شکستگی ساق** بستن استخوان ساق همچون بستن استخوان ساعد است از بهر آنک همجنانک استخوان ساعد دو است
یکی ستبر تر و یکی باریکتر استخوان ساق نیز دو نوعست یکی ستبر تر و دیگر باریک تر جنانک اندر تشریح یاد کرده آمده است
و هر گاه که هر دو استخوان شکسته شود ساق و قدم از هر جانبی همی افتد و اگر یکی شکسته شود از جانب شکسته افتد و از جانب که
درست بود راست باشد و اگر استخوان کوچک شکسته شود که باریکتر است ساق بجانب وحشی بسوی پیش میل کند و زشت ممکن نبود

وبستن وی چنان باشد که دو مرد قوی زانو را بگیرند و دیگری آنجا که نزدیک شتالنگ است بگیرد و ساق را بهر دو بکشد و در مجبر
استخوان شکسته راست کند و دارو و رفاده و تخته بر نهند و به بندند و اگر شکستگی نزدیک زانو بود رفاده و تخته چنان باید که
بقدم فرو آید تا حرکت مفصل را باز دارد **شکستگی شتالنگ و پاشنه** شتالنگ کمتر شکند از بهر آنک استخوان او سخت است
و اشتها و راست و بیشتری آفتی که بدو رسد آن بود که از جای بیفتد و علاج آن اندر جزو رداوی یاد کرده آمده است
و شکستن پاشنه چنان افتد که از جای بلند در افتد و قوت بر پای کند و بسیار بود که خون اندر کف پای گرد آید و آنجا بفسرد
و باشد که باختلاط عقل و بارتعاش و تشنج و تبهای گرم ادا کند و باشد که آماس کند چنانکه سخت ظاهر نباشد و لون پای بگردد
و تیره شود و علامت آن بود که عفونت می پذیرد و اگر آماس ظاهر بود ممکن بود که پخته شود و سر کند و اگر علاج کند و بسته شود
و رفتن دشوار بود و درد کند و اگر نیک بسته نشود منفعت پاشنه باطل شود **شکستگی قدم و انگشتان پای** بستن و علاج آن همچون
بستن و علاج دست و انگشتان دست است والله اعلم تمام شد کتاب هفتم از کتاب ذخیره خوارزمشاهی الحمد لله و منه

کتاب هشتم از ذخیره خوارزمشاهی اندر زینت و آراستگی ظاهر تن از سر تا پای و این کتاب سه گفتار است **گفتار نخستین هشتم**
اندر احوال موی و این گفتار شانزده باب است باب اول اندر یاد کردن آنکه سبب باطل شدن موی چیست باب دوم
اندر داروها که موی را نگه دارد باب سیوم اندر داروها که موی دراز کند باب چهارم اندر داء الثعلب و داء الحیه باب پنجم
اندر داروها که موی را بسترد باب ششم اندر علاج کسانیک آهک و زرنیخ ایشان را بسوزد باب هفتم اندر داروها که بوی آهک را
ببرد باب هشتم اندر داروها که موی را باطل کند و از بر آمدن باز دارد باب نهم اندر داروها که موی را جعد کند باب دهم اندر
باطل کردن جعدی موی باب یازدهم اندر علاج موئی که بشکافد و بریزد باب دوازدهم اندر تدبیر باریک کردن موی باب سیزدهم
اندر سبوسه که سر اندر پدید آید باب چهاردهم اندر نگاه داشتن موی تا زود سپید نشود باب پانزدهم اندر انواع خضاب
باب شانزدهم اندر مضرتهای خضاب **گفتار دوم** اندر احوال بشره و آنچه بروی پدید آید و این گفتار یازده باب است
باب اول اندر گردیدن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب و غیر آن باب دوم اندر نشانهای زخمها که بر حوالی چشم بود
و غیر آن باب سیوم اندر نشانهای ریشها و آبله و برش و نمش و کلف باب چهارم اندر باطل کردن نشان کبودی
و نقش که بر اندام کنند و تدبیر باطل کردن باب پنجم اندر باد دشنام باب ششم اندر بهق و وضح و برص باب هفتم اندر کند
بغل و کند عرق باب هشتم اندر کند بول و غایط باب نهم اندر شپش که اندر پوست پدید آید باب دهم اندر ترقیدن پاشنه
و انگشتان پای و دست باب یازدهم اندر علاج انگشتان پای که در زمین آید **گفتار سیوم** اندر حالها که تعلق بتن
و باطراف دارد و این گفتار ده بابست باب اول اندر احوال فربهی و لاغری و اسباب و علاج آن باب دوم اندر فربه
کردن عضوی جداگانه باب سیوم اندر تدبیر لاغر کردن فربهی بافراط باب چهارم اندر لاغر کردن عضوی جداگانه باب پنجم
اندر تعفف و جذام ناخن باب ششم برص که بر ناخن افتد باب هفتم اندر زرد شدن ناخن باب هشتم اندر تدبیر کردن

کتاب هشتم

برکندن ناخن معیوب تا نیکو برآید باب نهم اندر نگاهداشتن ناخن تا نیکو برآید باب دهم اندر داخس گفتار نخستین اندر احوال
موی و این گفتار شانزده باب است **باب نخستین اندر احوال موی و انکه سبب باطل شدن موی چیست**
تولد موی از بخاری دخانی بود که اندر مسام بسته شود و آنجا بماند و مدد آن بدوی پیوندد و آنرا به بیرون دفع می کند خاصه اگر رطوبتها
جرب و لزج بود و اجزای خاکی و آبی در وی کمتر بود تن از موی برسته نشود و بدین سبب است که درختها که رطوبت آن جرب
و لزج بود از برگ برسته نشود و چون درخت سرو و زیت و مورد و مانند آن و اسباب باطل شدن موی دو نوع است یکی اندر
ماده بود و دیگر اندر بوست اما آنچه اندر ماده بود سه سبب است یکی آنکه بخار دخانی کمتر بود چنانک کودکان را و زنان را که بخار ایشان تر بود
و رقیق بدان سبب ایشان را موی روی نروید دوم سببی بود که عارضی چنانک کسی را افتد که بیماریهای دراز کشند و در تن ایشان
ماده بماند چنانک غذای موی کردد بدان سبب موی ایشان بفتد و باز نو برنیاید و این در بیماری دق و سل افتد و خانکه
خانها را افتد بسبب سردی و رطوبت و بسبب انکه رطوبت بسیار در تن ایشان متراکم و سرد کردد و سردی آن باندامهای شریف
باز دهد و قوت حرارت ایشان باندکی باز آید بدان سبب بخار رطوبت ایشان دخانی شود و آنچه باشد اندک در رقیق بود
و مادهٔ موی را نشاید همچنانک نباتی که آب حاجتمند بود چون آب نیابد خشک شود و بریزد و باز برنیاید و چنانک کسانی را افتد
که پوسته عامهای بزرک بر سر دارند تا بخار ایشان بدان سبب رقیق بود و بتحلیل دفع شود و اندر مسام هیچ نیاید سیوم انکه
مادهٔ موی و غذای او از موی باز افتد سبب انکه دماغ فروتر نشیند و ملاقاتی که اورا با قحف دماغ بوده است باطل شود
تا بدان سبب موی را غذا نتواند داد چنانک بوقت ملاقات همیدادی و سبب اصلی یکی اینست و دیگر انکه ماده اندک بود
و سببها که در بوست بود بر سه وجه است یکی انکه مسام بسته شود تا ماده در وی کذر نیابد و بباید دانست که هر کرا استکی مسام
اصلی بود بوست او سخت بود و بزر براو و همچون کاغذ خشکی بروی غالب بود و بدین سبب است که مردم محرور
زود اصلع شود از بهر انک خشکی بروی غالب شود و اندر پیشتر خالها مردم که اصلع شود بر سینه و اندامهای او موی بسیار بود
بسبب کرمی مزاج دوم آنک ماده اندر مسام بوست بکردد لیکن اندروی نپاید و منعقد نشود از جهة تخلخل بوست و فراخی مسام
سیوم آنکه ماده اندر بوست تباه کردد و متغیر نشود تغیری که ماده ازان حال بیرون شود که تولد موی را نشاید و علامت
تخلخل بوست آنست که موی بآسانی از بیخ برآید و علامت تباه شدن مادهٔ موی آنست که نخست رنک و شکل و قوت
موی تباه کردد پس افتد و این چنان باشد که بعضی سرخ یا زرد شود و بعضی از میانکاه می کسلد و بعضی از بیخ برمی آید و بعضی
که جعد باشد جعدی بکذارد و بباید دانست که اصلی را علاج نیست لیکن تولد آن باز توان داشت و در پدید آن تاخیر توان
کرد و بقراط می کوید که هرکاه که مردم اصلع را علت دوالی پدید آید موی سر ایشان برآید و این خداوند علت دوالی را
می کوید و موی ملک چشم و موی ابروی بآسانی باطل نشود از بهر انک بیخ آن اندر غضروفست و جسمی و رنکی را اصلی کمتر بود
لذ بهر انک بوست سر ایشان صلب است و مسام تنک و بدین سبب است که موی ایشان دراز نشود و باریک بود

امدن

لیکن آنچه باشد محکم باشد و دشوار از بیخ برآید و مردم الثغ اصلع نشود از بهر آنکه دماغ ایشان تر بود بدین سبب مدد غذای ایشان
بریده نگردد و بسبب تری دماغ ایشان را نزله و ذرب بسیار بود **باب دوم از گفتار نخستین از کتاب هشتم اندر داروها که**
موی را نگاه دارد بباید دانست که داروها که قوت موی را نگاه دارد در وی چهار قوت باید که باشد یکی حرارت لطیف دوم قوت
جذب سیوم قوت قابضه چهارم قوت خاصیت اندر موی نگاه داشتن و آن شقایق النعمن است اگر چند جزو از آن با اکلیل الملک
یا بیخ او و اطراف درخت انجیر از هر یک یکجزو و لادن سه جزو بر سیاوشان دو جزو بسایند و با روغن مصطکی بکار دارند
نافع بود **صفت** داروی دیگر بگیرند بیخ ماش و بیخ مورد و اطراف درخت انجیر و خاکستر آن و حب الصنوبر تازه از هر یک
یکجزو و بوره دو جزو و همه با روغن مورد بسایند و بکار دارند و اگر سبب اندک شدن موی خشکی مزاج و کمی خون بود آسایش
باید فرمود و غذاهای چرب و ستوده که میل آن بحرارت لطیف بود بکار داشتن از چیزهای ترش و شور و عفص و از مباشرت
و شراب کهن پرهیز باید کرد و اندر آبزن خوش نشستن و گرمابه معتدل بکار داشتن و اشنان و صابون و بوره را دور داشتن
و موی را با آرد باقلی و تخم خربزه و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و مانند آن می شستن و اگر سبب تنگی مسام بود موی را ببوره و کفک
دریا باید شست و خردل و بودنه و سداب و پیاز اندر پوست مالیدن و روغن از وی دور باید داشت و اگر سبب تخلخل پوست
و فراخی مسام بود داروها که در اول یاد کرده آمده است چیزی قابض اندر وی زیادت کرده سود دارد و اندر آب نیم گرم نشستن
پس یکبار ناگاه اندر آب سرد نشستن **باب سیم اندر داروها که موی را دراز کند** داروها که موی را دراز کند رطوبتها بود
لزج چون لعاب برگ کنجد و برگ کدو و برگ خطمی و روغنها که در وی حرارتی و قبضی بود چون روغن سوسن و روغن حنا و روغن
مورد و طبیخ حنظل را درین باب منفعتی بزرگ است **صفت** داروی سودمند بگیرند لادن و اندر دیگی کند با روغن زیت و دیگ را
در گل گیرند و بر آتش نرم نهند و بگدازند و مغز دانه زردآلو تلخ بسوزند و بسایند و در وی مالند و بکار دارند و برگ آزاد درخت را
و عصاره او را خاصیتی نیکوست و تخم کتان سوخته با روغن شیره سودمند است **صفت** داروی دیگر بگیرند برگ آزاد درخت
و بر سیاوشان تازه رومی و مر و آمله همه را بکوبند و بسرشند بلعاب خطمی و مانند آن و بر سر نهند و اندر میان وی کنند یکشب
صفت داروی دیگر بگیرند خردل کوفته با طبیخ چغندر و موی را بدان بشویند پس روغن آمله با روغن مورد بکار دارند
صفت داروی دیگر بگیرند زهره گاو و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و سنا دارو و مازو درست از هر یک راستار است
همه را بکوبند و بعصاره عنب الثعلب تر می کنند هفت روز پس بنهند تا خشک شود و بکوبند با لعاب خطمی و مانند آن بکار دارند
و باید که نخست موی را با انگبین شسته باشند **صفت** داروی دیگر کشک جو سی درم آمله پنج درم اندر سه من آب بپزند
تا نیمه باز آید پس بده درم برگ خطمی و ده درم برگ کدو و ده درم برگ کنجد و تر یا خشک در وی بپزند و بپالایند و چند نیمه وزن
آب روغن بنفشه با وی بیامیزند و بآتش نرم بپزند تا هیچ آب نماند و سه درم لادن در وی گدازند و بکار دارند اندر بعضی
نسختها بجای روغن بنفشه بان آورده اند **باب چهارم اندر داء الثعلب و داء الحیه** سبب داء الثعلب و داء الحیه آنست

که مادهٔ تباه اندر پوست واندر مسام که موی ازوی برآید گرد آمده باشد و بیخ موی و غذای او ازان مادهٔ تباه گردد و این علت را داء الثعلب از برای آن گویند که روباه را بسیار افتد و مردم را بر سر و ابرو و موی و روی افتد چون درم درم یا بزرگتر و داء الحیه آن بود که موی با پوست برود لیکن پوستی تنک باشد که شکل آن دراز بود همچو شکل مار مو و داء الحیه از بهر این دو معنی گویند یکی آنکه پوستی تنک از انموضع برود همچنانکه از مار برود و بشکل آن موضع دراز همچون شکل مار و مادهٔ که این دو علت ازوی خیزد بعضی را سودائی بود و بعضی را صفرائی و بعضی را بلغمی و بعضی را خون تباه علامتها لون آنجایگاه دلالت کند بر آن مادهٔ که آنجا بود خاصه اگر با نکشت بمالد و اعراض اخلاط که معلوم است و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و هرچه بمالیدن زودتر زایل شود علاج نخست تن را از اخلاط فزونی پاک باید کرد پس دماغ را پاک کردن با یارهٔ فیقرا و حب شبیار و بغرغره و بدارو ها که در پنی جگانند چنانکه اندر علاج انواع صداع و علاج پاک کردن دماغ یاد کرده آمده است پس دارو ها که مادهٔ را تحلیل کند و خون تنک را جذب کند طلی کردن و دارو های قوی که اندر طلیها کار دارند چون نفسیاست و فرفیون و آنچه بدین ماند و فرفیون تازه از نفسیا قوی تر است حرارت آنرا بروغن معتدل باید شکست و هرچه تازه تر بود قوی تر بود و فرفیون و نفسیا از بس سه سال ضعیف شوند اگر تازه بود اندر دارو ها که ترکیب اندک تر باید کرد و تبدیل مزاج کمتر کردن در جمله قوت دارد قوی باید تا در پوست بگذرد و ازداروی قوی قوت دهنده که در وی قبض بود جایز نباشد تا پوست را جذب قوت دهد که مادهٔ بدرا قبول نکند و سخت قابض نباید تا غذا را باز ندارد و هرگاه که طلی کنند نخست دارو کمتر و ضعیف تر طلا باید کرد و در اثر آن نگاه باید اگر اثری تمام کند بران زیادت نباید کرد و اگر اثر کمتر کند قوت آن زیادت باید کرد و اگر داروی قوی بکار دارند و اثری کند قوت آن کم باید کرد و نگاه باید داشت تا آماسی و قرحه تولد نکند خاصه کسانی را که اندام ایشان نازکتر و نرم تر بود یا کودک بود هرگاه که اثر آماس و قرحه پدید آید طلی باز باید گرفت و به لطوبه مرغ و تیرو طی با شیر طلی کردن و چون اثر آن زایل شود بطلی معتدل معاودت باید کرد و نشان اثر دارو آنست که سرخ شود و لون خون پدید آید و اگر از دارو و از مالیدن انگشت سرخ نشود و نخست بخرقها درشت بباید مالید پس بخیزهای تیز چون باز و بوست ترب بمالیدن پس طلی کردن و اگر بدین نیز سرخ نشود و بباید از دو مجمه بر نهادن یا سوزنها فرو بردن تا مادهٔ بدرا یکشد و کلاه با موی بوسته بر سر داشتن سود دارد تا عرق کند و مادهٔ را تحلیل کند و هر دو روزی یا سه روزی موی سر ببایدستر و پس طلی کردن و اگر کسی باشد که نخواهد که موی سر او بستر ند بقوام رقیق باید تا بن موی اندر شود و آنرا که باستفراغ حاجت بود و مادهٔ صفرائی بود استفراغ بجب قوقایا باید کرد و با یارهٔ فیقرا مرکب با سقمونیا و بمطبوخ هلیله و اگر مادهٔ بلغمی بود ایارهٔ فیقرا با تربد و زنجبیل مرکب باید کرد و اگر مادهٔ سودائی بود بمطبوخ افتیمون و ایارهٔ لوغاذیا و ایارهٔ روفس و مانند آن باید داد و اگر جایگاه علت سرخ بود و رگها ممتلی رگ باید زد پس رگ پیشانی و رگ سر باید زد و دران احتیاط باید کرد تا درست نگردد که رگ پیشانی و شور فردرین علت خطاست و بدان دلیری نشاید کرد

خطل

از اینجا

از بهر آنک آنجا بماده فزونی حاجت بود و اگر یک استفراغ کفایت نبود دو بار یا سه بار معاودت باید کرد و در میان
هر استفراغ آسایشی باید داد چنانکه اندر مدت یکماه سه بار یا چهار بار استفراغ کرده شود لیکن بمسهلی سبکتر چون
لیاره فیقرا در چیزی که با او ترکیب کنند و بسیار شود که پس از استفراغ بعلاج دیگر حاجت نیاید و حاجت بغرغره و سعوط
پس از استفراغ بمسهل سود دارد و استعمال آن اندر علاج انواع صداع یاد کرده آمده است و اما داروها که اندر طلا بکار دارند
آنچه قوی تر است و فرفیون است پس تفسیا پس حرف و خردل و ذراریح سوخته و بازفت تر سرشته و مویزج بروغن حب الغار
سوده و اگر شیر یتوع طلی کنند تا نفاخات برخیزد و آب از وی بیرون کنند تا خشک شود پس چون پوست بفکند
موی بندد و سکنگبین یکزمانکه بر نهند پس زود بردارند از داء الثعلب موی برآرد و تخم برخیزد و زبد البحر و بیخ نی سوخته و برگ او
و سرگین گوسپند و سرگین موش سوخته و دار بلبل و خردل و بندق سوخته و کندش و برگ انجیر و خربق سیاه و سپید و گوگرد
و قطران و مامیران و بادام تلخ سوخته با پوست و زهره گاو در نفت و پیه خرس این همه داروها این علت است که در طلیها
بکار دارند **صفت** داروی مرکب بگیرند فرفیون تفسیا و روغن حب الغار از هر یک دو مثقال گوگرد خربق سیاه یا سپید
آنچه حاضر بود از هر یک یکمثقال همه را بکوبند و بقیروطی موم بسرشند **صفت** داروی دیگر بوره ارمنی دو جزو نوشادر
یکجزو هر دو را بسوزند و در سرکه بسایند و نخست آن موضع را بمالند پس این دارو طلی کنند طلای رقیق و پس از سه ساعت دیگر باره
طلی کنند و سه روز پیوسته بکار دارند تا نفخات برخیزد آب آن بیرون کنند چنانکه از نفخات و شیره یتوع و ذراریح و خردل
سوده اندر روغن بجوشانند تا بقوام غالیه گردد و طلی کنند تا نفخات برنخیزاند و تفسیا اندر غالیه طلی کردن سود دارد
و اهل بروب فرفیون و مویزج و تفسیا و خردل و آنچه بدین ماند اندر غالیه بکار دارند و سرکه ناب و روغن گل راستا راست
بهم بزنند و طلی کنند منفعتی نیکو کند و از شراب و از خمار و امتلای طعام و طعامهای انفاخ پرهیز باید کرد و بعضی طبیبان گفته
شراب ممزوج با آب مسام بگشاید و بخار که ماده موی است بسیار کند و بسر برآرد و مالیدن پیاز موی برآرد و هر سه روزی
استره بر سر راندن و آنچه برآمده باشد ستردن سود دارد و آب بر سر کردن زیان دارد و اگر چاره نباشد شیح و برسیاوشان
و نمام و مرزنگوش اندر آب بباید پخت و سر بدان آب شستن **باب پنجم اندر یاد کردن داروها که موی را بسترد**
صفت داروی که موی را بسترد بگیرند آهک آب نارسیده و زرنیخ از هر یک برابر صبر هشت و یک وزن یکجزو در آب کنند
و بسرشند و یکساعت بنهند پس طلا کنند و اگر آهک بیشتر کنند و زرنیخ کمتر روا بود و اگر آهک و زرنیخ راستا راست
در آب بپزند یا در آفتاب بنهند و بپالایند و دیگر باره آهک و زرنیخ تازه کنند هم اندران آب تا چنان شود که چون
پر مرغ بدو فرو کنند و در حال موی از آن ببرد پس اندک روغن بر افکنند و بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند این روغن طلی کنند **صفت** نسخه دیگر [illegible] یک جزو و آهک دو جزو و زرنیخ زرد دو جزو
همه را در آب کنند و سه روز بنهند و بپالایند و چهار یک وزن روغن با وی بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

آن روغن طلی کنند و اگر خواهند که موی باز برآید و ضعیف بود اندر آهک و زرنیخ خاکستر چوب رز و بلوط یا بوره در افکنند و نیک بیامیزند
و طلی کنند و بآرد نخود و آرد جو و آرد باقلی و تخم خربزه بسرشند و اگر بلوره پوست سخت نازک بود بگیرند نشاسته گندم صد درم
آهک پنجاه درم و زرنیخ زرد بیست درم همه را بیامیزند و بسرشند و طلی کنند و اگر ده درم آهک و دو درم زرنیخ زرد اندر
کشکاب بسایند و بنهند تا بنشیند و بپالایند و آن کشکاب را طلی کنند پس باقلی بشویند صواب بود **باب ششم اندر علاج**
کسانیک آهک و زرنیخ ایشان را بسوزد هرگاه که آهک طلی کنند زود بباید شست و صواب آن بود که نخست
روغن گل طلی کنند پس آهک و طلی آهک از آن نوع باید که با نشاسته گندم سرشته یا در کشکاب سوده بود و چون خویشتن را
و آهک شسته باشند در آب سرد سپید بعدس مقشر بسایند یا بگلاب و صندل طلی کنند و اگر سوختگی قوی بود بمرهم اسفیداج حاجت آید
و بمرداسنگ پرورده که با سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل و اندکی کافور بسرشند و طلی کنند نافع بود **باب هفتم اندر یاد کردن**
داروهائی که بوی آهک ببرد روغن گل با سرکه و گلاب طلی کردن بوی آهک ببرد برگ شاهسفرم سوده سعد و گلسرخ و سنبل و حنا و اذخر
و قرنفل و ثقل معصفر و برگ رز از هر یک جدا و آمیخته بوی آهک ببرد و برگ شفتالو خاصیتی دارد اندرین باب **باب هشتم اندر**
یاد کردن داروها که موی را باطل کند و از برآمدن هرگاه که خواهند موی باطل شود موی را برکنند و بعصارهٔ بنج که بپارسی بنگ گویند
و افیون و سرکه و شوکران هر یک جدا و آمیخته طلی کنند و ضفدع مرغزاری خشک کرده را بسایند و با لعاب اسپغول بیامیزند
و طلی کنند و زبد البحر و بزر البنج را بسرکه بسایند و طلی کنند **صفت** داروی مرکب قیمولیا و اسفیداج ارزیز از هر یک
یکجزو و شب یمانی نیم جزو همه را بعصارهٔ بنگ بسایند و طلی کنند **صفت** داروی دیگر ضفدع که اندر میان نی و مرغزار
ماوی دارد بگیرند و خشک کنند و خون کشف که اندر آبهای خوش ماوی دارد بگیرند و خشک کنند و بورهٔ سرخ و مرداسنگ
و صدف و مروارید سوخته همه را استار است بکوبند و بآب بسرشند و از آن موضع که خواهند موی برکنند و این دارو طلی کنند
و بزر الانجره با روغن سوده هر روغنی که باشد طلا کنند موی را بریزاند و از جهت موی بغل پیه دراج است نخست موی را برکنند
پس پیه را طلی کنند و هر بار ضعیف تر میشود تا باطل گردد و اسپغول بسرکه طلا کردن پس از آنکه موی را برکنده باشند موی را
باطل کند **باب نهم اندر داروها که موی را جعد کند** حلبه و بزر البنج الابیض و سدر و مازو و آهک و مرداسنگ بکوبند و بسرشند
و اندر میان موی کنند یکشب و دیگر روز بشویند **صفت** داروی دیگر مازو و گزمازو و سونش سوزن و برگ سرو
و حب السفرجل و کثیرا و گل خوردنی و آمله و مرداسنگ از هر یک یک جزو و همه را بآب چغندر چکند و بسرشند و بکار دارند موی را
سیاه و جعد کنند **باب دهم اندر باطل کردن جعدی موی** روغن شیر بخت نیم گرم بروی میچکانند و بآب گرم می شویند و روغن
شبت و لعابهای تری فزاینده جعدی موی را باطل کند **باب یازدهم اندر علاج موی که بشکافد** و بریزد سبب شکافته شدن موی
خشکی بود علاج وی بچیزهای نرم و تر بود چون برگ چغندر و لعاب خطمی و لعاب برگ بید و آب با روغن آمیخته سود دارد
باب دوازدهم اندر آنکه موی سطبر را باریک کنند هرگاه که موی سر پس سطبر باشد و خواهند که باریک تر شود

اندر چیزها که

اندر چیزها که موی بدان بر شویند لختی بوره بباید آمیخت **باب سیزدهم اندر علاج سبوسه که در سر پدید آید** سبب آن دو نوع است
یکی آفتی است که اندر پوست سر پدید آید خاصه در سطح بیرونی و همه اجزای سر و همه تن بسلامت بود و دوم آنکه بشرکت سر و
شرکت همه تن بود و سبوسه بعضی رقیق و اندک بود و بعضی غلیظ و بسیار باشد که چندان سبوسه برخیزد که سر ریش گردد
و بیخ موی تباه شود و ماده این علت دو نوع بود یا رطوبتی بود بورقی یا خونی بود سودائی **علاج** اما آنچه رقیق و اندک بود
بعلاج سبک زایل شود و روغن گل و روغن بنفشه و لعاب خطمی و لعاب اسپغول و طبیخ چکندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه
و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلی این همه علاج آنست **صفت** داروی سودمند بگیرند و آرد ترمس و آرد باقلی
و کتیرا و گل خوردنی و قیمولیا همه بعصاره چقندر حل کنند و بر نهند و دو ساعت بگذارند پس بشویند و عصاره برگ بید سودمند است
و عصاره برگ کنجد و عصاره شهدانه سود دارد و سبوسه غلیظ را نیز زایل کند و بادام تلخ مقشر کوفته با خل الخمر و آرد حلبه با خل الخمر
و آرد نخود با برگ کنجد سوده و عصاره برگ چقندر و اندک خل الخمر بر سر نهادن و بدان مالیدن و شستن سود دارد و آرد نخود با
خطمی و سرکه سود دارد و برگ و شکوفه خطمی در روغن زیت پرورده سود دارد و از پس آنکه موی شسته باشند و روغن بنفشه
و روغن گل و روغن مورد و روغن مصطکی آنچه لایق تر بود طلا باید کرد و آنچه غلیظ تر بود و بسیار بود بیشتری مشارکت
همه تن بود نخست استفراغ باید کرد پس داروهای زداینده چون بوره است و زهره گاو و شحم حنظل و طبیخ آن و دردی شراب
و خربق و خردل و مویزج و آبگینه سوخته و نفسیا و کوکرد و مانند آن آنچه حاضر بود ازین داروها با لعابها و عصارها که در اول باب
یاد کرده آمده است بکار باید داشت **صفت** داروی سودمند قلیمیا بزهره گاو بسرشند و بر سر نهند و دو ساعت صبر کنند
پس بشویند **صفت** داروی دیگر حب البان و آرد باقلی راستار است در آب بپزند و سر بدان بشویند **صفت** داروی دیگر
دردی شراب را بگیرند یک رطل بغدادی و صابون یک وقیه بورق چهار درهمی همه را بهم بسرشند و بر سر نهند و در میان
موی کنند و یکساعت بدارند پس بآرد نخود و آب چقندر بشویند پس بروغن مورد طلی کنند **صفت** داروی دیگر پیه بط
یک جزو و روغن خیری یکجزو زوفا ترنیم جزو نفسیا ربع یکجزو لادن دو جزو نخست موی را بآب گرم و صابون بسرشند
و بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و این داروها طلی کنند و یکشبانروز بگذارند پس بشویند و شستن ببول شتر اعرابی سود
دارد و سرگین گاو بر نهند با عناب چنانک یکشب بر نهند تا روز دیگر نه سود دارد **باب چهاردهم اندر تدبیر نگاه داشتن**
موی تا زود سفید نشود تدبیر نگاه داشتن آنست که ماده بلغمی از تن بیرون کنند بقی و بداروی مسهل و دماغ را با یاره فیقرا
مشحم و غرغره پاک کنند و معجونهای موافق و طعامهای معتدل بکار دارند باندازه آنکه قوت هاضمه معده بدان مستولی گردد
از بهر آنک اگر هضم نیک نباشد از بهر آنک خون نیک تولد نکند و قلیه خشک و گوشت بریان و مطنجنه و مانند آن خوردن و از ثرید و
و طعامهای تری فزاینده دست کشیده دارد و خداوند مزاج تر را اندر طعامهای توابل گرم بکار دارند چون پلپل و خردل و دارچینی
و مانند آن و گاه گاه اندکی آبکامه بناشتا غرغره کردن و خوردن رطوبت را کم کند و شراب کهن اندکی موافق بود و مستی و آب بسیار

و مباشرت و رفتن بسیار و گلاب و کافور با وی رسانیدن زیان دارد و اگر کسی را عادت بود اندر گرمابه بسیار رفتن و موی
شکستن موی را زود خشک باید کرد و اندر گلی که موی را بدان شویند لختی طبیخ حنظل و شحم آن و شونیز و بوره در افکنند و از معجونها
و بر وروها بهلیله کابلی هر بامداد یکی بخورند سخت موافق بود و گفته اند که همانان اگر کسی پیوسته این هلیله بکار دارد تا آخر عمر موی او
سیاه بماند و اطریفل کوچک بجای آن باشد و انقودیا سخت قویست اندرین باب و مثرودیطوس و تریاق بزرگ
سخت سود دارد جوانی را و قوتها را نگاه دارد و کسانی که گوشت افعی خوردن عادت دارد جوانی را بر ایشان نگاه دارد صفت
معجونی قوی بگیرند هلیله سیاه و آمله از هر یک یکجزو و عسل بلادر نیم جزو و بروغن گاو و انگبین بسرشند صفت معجونی معتدل بگیرند
هلیله سیاه و برنگ و دار بلبل و آمله از هر یک یکجزو و بانگبین بسرشند چنانک رسم است و اندر بعضی نسخها بجای دار بلبل خبث
الحدید آورده اند صفت معجونی دیگر بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دار بلبل راستاراست کوفته و بیخته بانگبین بسرشند صفت
معجونی دیگر بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل و دار بلبل و قرنفل از هر یک دو درم بسرشند چنانکه رسم است
و کسانیک این شربتها بکار دارند باید که تا نیم روز صبر کنند پس طعام خورند صفت روغنی که طلا کنند بگیرند روغن پنبه دانه و روغن
مورد و روغن آمله از هر یک چهار وقیه سه درم و دو دانگ که جمله یک رطل بغدادی بود و بگیرند سعد و سلیخه و سنبل و شونیز
و شحم حنظل و قرنفل و قسط و قصب الذریره و عود خام و لفاح الاذخر از هر یک ده درم همه را بکوبند و بیزند پس عصاره حنظل
چهار رطل و اگر حاضر نباشد بجای آن عصاره پوست گوز تر کنند و داروهای در وی بیزند تا آب به نیمه باز آید پس روغنها
در وی کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و برین موی طلی کنند و روغن قسط و روغن بان و روغن شونیز
قوی تر از همه چیز است و قطران طلی کنند پس بشویند و اگر روغن زیت صحرای هر روز طلی کنند موی سپید نشود

باب پانزدهم اندر انواع خضاب خضابها سه نوع است یکی آنکه سیاه کننده و اشقر کننده و دیگر سپید کننده و ما نخست خضابهای
سیاه کننده یاد کنیم خواجه ابو علی رحمة الله می گوید اندر کتابهای طب نسخه روغنی یاد کرده اند و گمان برده اند که موی را
سیاه کنند و از تجربه معلوم شده است که روغن قوت ~~دارد~~ داروها را از موی باز دارد میان قوت داروی و میان قوت
موی تا در میان وی اثر نکند مگر که قوت دارو سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم بود و این داروئی تواند بود که رنگ آن قوی تر
از همه بود و پای دارتر چون زنگار آهن و چون عصاره پوست گوز تر پس همانا که ممکن است که اگر قوت چنین چیزها بروغن دهند
بمیانجی چیزهائی که آنرا بدرقه کند و پرورش دهد چون سرکه با خمر و میگوید که اگر در اول بهار بیخ درخت گوز در شیشه نهند و روغن
در سر آن کنند و شیشه را با روغن و بیخ در زمین پنهان کنند تا بیخ درخت آن روغن را بکشد و در آخر تیر ماه که درخت آب بلیخ
باز میدهد آن روغن بشیشه باز آید خضابی بود با دارو سیاه کننده و همانا که اگر این تدبیر با یک روغن چند بار کنند بهتر بود
و بباید دانست که اصل خضابها حنا و وسمه است و رسم چنانست که نخست حنا بر نهند و یکساعت صبر کنند تا بیشتر وقتها
و پس بشویند و وسمه بر نهند و همچندان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردمان حنا و وسمه بهم آمیخته بر نهند و بعضی وسمه تنها

بر نهند

برنهند ورنگ اوطاوسی بود ورنگ وسمه هندی زود ترکیرد و تمام تر لیکن طاوسی تر بود ورنگ وسمه کرمانی کمتر و دیر ترکیرند
برنهند ورنگ اوطاوسی بود ورنگ وسمه هندی لیکن سیاه تر بود ورنگ طاوسی او کمتر بود واگر خواهند که رنگ وسمه
هم رنگ موی کنند از پس آن که موی را از وسمه شسته باشد باید که دیگر بار حنا برنهند دزود بشویند و بعضی مردمان وسمه و حنا
هر دو بهم بیامیزند و بآب سماق و آب انار ترکنند و بعضی قدری برف باوی بیامیزند و با عصارهٔ بوست گوز تر برنهند و بعضی
آهک و مردار سنگ در آب بزنند یا در آفتاب نهند و پشم را بدان بیازمایند تا سیاه شود و بس وسمه و حنا بدان آب تر کنند
و بکار دارند و اگر بگذرم قرنفل کوفته و بیخته اندر خضاب کنند موی سیاه تر آید و مضرت آن از دماغ باز دارد صفت خضابی که
در وی حنا و وسمه نیت سومازو را برو غن زیت جرب کنند و اندر دیگی مسین کنند و بسوزانند جانک سیاه کردد و سوده شود از این مازو
بیست درم روی سوخته ده درم شب یمانی دو درم نمک اندرانی یکدرم زنگی نیکو کند و بای دار بود صفت نسخهٔ دیگر بگیرند
مازدی سوخته و شب یمانی و کتیرا از هریک پانزده درم نمک هفت درم همه را بسایند و بآب گرم بسرشند و بر موی نهند
ده ساعت صبر کنند بس بشویند و بعضی مردمان وسمه و حنا با این دارو ها بیامیزند صفت نسخهٔ دیگر وسمه و حنا و مردار سنگ
سوده چون سرمه و آهک و مازو سوخته و شب و کتیرا و قرنفل و کل سرشوی از هریک برابر و بدان خضاب کنند و شش ساعت بگذارند
و برگ جعدر بروی بوشند تا خشک شود بس بشویند و اگر وسمه و حنا در آب کنند و در آفتاب نهند تا آب رنگ آن گیرد و خضابها
بدان آب بسرشند بهتر بود و اگر در آب بجوشانند و بیالایند همچنان بود که در آفتاب نهاده باشند صفت نسخهٔ دیگر وسمه دو جزو
و حنا یک جزو روی سوخته و شب و نمک و مازو سوخته و خبث الحدید راستار است همه را بسرکه بسایند و بکار دارند و اگر بجای سرکه
ترشی ترنج بود یا ترشی نارنج بهتر بود و گفته اند برگ لاله کوهی که آنرا شقایق النعمان گویند اندر حنبره آبگینه کنند با شب یمانی یک تو
برگ لاله و یک تو شب یمانی سوده جنانک با یک رطل از برگ لاله یک و قیه شب سوده بود بس حنبره را سر بگیرند و در سرگین اسب
پنهان بگذارند تا چهل روز برگ لاله چهل شود و خضابی شود نیکو و گفته اند که اگر نبات جوپشن از خوشه کردن با نیم وزن آن شب یمانی
همچنین اندر حنبرهٔ آبگینه کنند و در زیر سرگین اسب پنهان کنند از وی خضابی خوب آید سیاه کننده و گفته اند که اگر کدوی تر را
بردرخت سوراخ کنند و میان او لختی بیرون کنند و لختی نمک دانگی خبث الحدید در میان آن نهند و آنچه از بوست او بریده باشند
بجای باز نهند و کدوی را در گل گیرند چهل روز چون بگشایند خضابی و مداد سیاه پدید آمده باشد و گفته اند که اگر برگ گبر بسایند
و بشیر بزند بشیر زنان و بشب بر موی نهند و همه شب کنند خضابی بود نیکو و اگر شکوفه درخت کوکه همچون عناقید
آویخته بود بگیرند و با روغن زیت بسایند و مقداری بعرنز با آن بیامیزند سیاه کننده بود صفت غالیه سیاه کنند
بگیرند آلیه یخله دم آب مورد تریک رطل و نیم هر دو را اندر چهار رطل آب بزنند تا نیمه باز آید و از آتش برگیرند و پنجاه درم حظی و پنجاه
درم وسمه و پنجاه درم وسمه و پیت عدد مازو دمبریان کرده و ده درم مازوی خام و پنجاه درم صمغ همه را بکوبند نرم و بیزند
و در این آب بالوده کنند و بر آتش نرم بپزند تا بقوام غالیه شود و بمشک و سک خوش بوی کنند و بکار دارند بانزدهم خضابهای سرخ

واشقر کننده نی تر را بوست باز کنند و بر آتش نهند و آن نری که از دیگر سر او بیالاید طلی کنند موی را دینار گون کنند و زنگار
آهن با آب زاک بسرشند و طلی کنند همچون حنا و چهار ساعت صبر کنند و حنا را بطبیخ کندش بسرشند و طلی کنند و شب و اسبرک
و زعفران بهم بسرشند و طلی کنند و بگیرند ترمس سوده ده درم و پنج درم شوره دباغان سه درم در شراب خشک کرده سوخته
سه درم همه را با آب خاکستر چوب زر بسرشند **صفت** خضابی دیگر سماق دو وقیه مازو سه وقیه ازرگون زرد دو وقیه بر سیاوشان
دو مشت افسنتین یک کف ترمس مقشر خشک دو کف همه را بکوبند و اندر دو رطل آب تر کنند چند روز پس موی و اندازان ضماد کنند
و طبیخ کندش و سعد اشقر کننده است خضابهای سپید کننده گل نسرین و ماش و سرگین خطاف و شکوفه سیر که سپید بود
و پوست ترب و زهره گاو و شکوفه کبر و بخار گوگرد هر یک جدا و آمیخته و بسرکه سرشته خاصه بدروی سرکه موی را سپید کند
صفت خضابی سپید کننده راسن خشک و پوست ترب خشک کرده و شب یمانی همه را بکوبند با اندکی صمغ بسرشند
صفت خضابی دیگر بگیرند گل نسرین و پوست خشخاش و لفاح و بیامیزند و اگر کافور و گلاب با وی بیامیزند بهتر بود
و اگر موی را تر کنند و اندکی گوگرد سوده بر نهند و به بندند پس بشویند و گوگرد دود کننده اندر یک روز دو بار یا سه بار این دود کنند
زود موی را سپید کند **صفت** روغنی که موی را سپید کند بگیرند آرد کنجد و بر اندرون طغاری بر مالند و طغار را نگون بر نهند
و گوگرد اندر زیر او دود کنند و هر ساعت طغار را باز می گردانند و آن آرده را می جنبانند و زیر و زبر می کنند چند کرت پس روغن بکشند
از آن آرده و بکار میدارند و اما موی را چون خواهند که سپید تر شود و ترف طلی کنند بشب و به بندند و بامداد بانگبین بشویند یا بشکر
و ترشی ترنج و نارنج نیز سپید کننده اند آرد برنج موی را سپید کند و برف و یخ زردی موی را پاک کند و عرطنیثا نیز پاک کننده است
باب شانزدهم اندر تدارک مضرت خضاب بدانکه خضابها بیشتری آنست که دماغ را سرد و ضعیف کند
و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند و صواب باشد که اندر خضاب چیزی گرم که دماغ را قوت دهد بیامیزند چون
یا قرنفل یا از پس خضاب بکار دارند و باشد که خضاب جعدی موی را نگاه دارد با خضاب بباید آمیخت و باشد که موی
از خضاب غلیظ گردد چیزهائی که موی را رقیق کند با آن بباید آمیخت و باشد که موی را خشک کند و شکسته می گردد پس
از خضاب روغن بنفشه و روغن خیری بکار باید داشت و باشد که بشره سیاه شود آن سیاهی را بآرد نخود و آرد باقلی
می باید شست و روغن گرم کرده آن سیاهی را زود بشویند **گفتار دوم اندر احوال بشره** و آنچه بروی پدید آید و علاج آن
و این گفتار یازده بابست **باب نخستین** اندر بگردیدن رنگ روی از باد و سرما و آفتاب و غیر آن رنگ روی
که از حال طبعی بگردد یا سیاه گردد یا زرد و اسباب سیاهی باد است و آفتاب و سرما و گرما یافتن و گوشت نمک سود و طعامهای
سودائی بسیار خوردن و اسباب زردی بیماریست و غم و درد و جماع کردن بسیار و اندر هوای سخت گرم مقام داشتن
و سرکه بسیار خوردن و نانخواه و زیره بسیار کردن و بوئیدن و اندر خانه که زیره بسیار باشد نشستن و خفتن و در نانخواه
بسیار نگریدن و آب تیره خوردن و گل خوردن از بهر آنک ازین هر دو سدها تولد کند و خون صافی در رگهای باریک گذر نیابد

باطل کند و زشت گرداند بدین سبب چیزهای جعدی موی را

مگر اندکی

مگر اندکی که با بخار صفرا آمیخته گردد و اگر زیره را بکوبند با سرکه بر روی طلا کنند روی زرد گردد صفت علاج نخود آب و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم
و انجیر و نان سپید پاکیزه و شراب ریحانی و شیر روی را سرخ کند از بهر آنک از وی خون رقیق و صافی خیزد و انجیر خشک و رطب
حرارت غریزی را برافروزاند و خون لطیف تولد کند و هر بامداد لختی شیر و شراب بهم آمیخته خوردن اندرین باب آزموده است
خاصه بناشتا و هلیله پرورده و اطریفل کوچک خون را صافی کند و رنگ روی را روشن گرداند و حلتیت و بلبل و سعد و قرنفل اندر
طعامها کردن رنگ روی برافروزاند از بهر آنک خون را لطیف کند و برگهای باریک بگذارند و بظاهر بشره رساند و زعفران خون را رنگین کند
خاصه اگر با آمیخته خورند و اگر دو درم زوفا خشک و نیم درم زعفران با شکر بخورند روی را سرخ کند و وج نیز رنگ روی را برافروزاند او را با پست جو
و شکر خورند تا سخت گرمی نکند و ترب و کندنا و پیاز و کرنب و سیر روی را برافروزاند و ریاضت معتدل و شادکامی و خشم معتدل
و کشتی گرفتن و سماع و عطر موافق و جامه پاکیزه و با ظرفا نشستن و نظاره بازیها خاصه نظاره اسپ تاختن و گوی زدن نشاط
افزاید و رنگ روی را برافروزاند و آرد باقلی مقشر و آرد جو و آرد کرسنه و آرد گندم ناپخته و آرد نخود و نشاسته گندم و آرد عدس و آرد
برنج و سریشم ماهی و ایرسا و لادن و مصطکی و کندر و انجیر و نشاره عاج و استخوان پوسیده و پوست خایه مرغ و گوشت صدف
و مقل و مرداسنگ و اسفیداج و محلب و فوه و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و تخم کدو و تخم ترب و تخم جرجیر و کثیرا و عصاره
برغست و زرد آب معصفر و طبیخ گوشت صدف و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک و سپیده خایه مرغ این همه اندر طلیها بکار دارند و رنگ
روی را بجای باز آرد و روشن و صافی گرداند صفت داروی آمیخته آرد باقلی مقشر و آرد کرسنه و آرد ترمس و تخم ترب
و تخم خربزه و نشاسته برابر بکوبند و روی بدان بشویند صفت داروی دیگر آرد جو و آرد باقلی از هر یک یک جزو و آرد نخود
و آرد عدس مقشر و کثیرا و نشاسته گندم از هر یک نیم جزو و تخم خربزه پاک کرده دو جزو و زعفران چندانک رنگ او پیدا آید بشب
طلا کنند و بامداد بخربزه یا بطبیخ بنفشه و مانند آن بشویند صفت داروی دیگر بادام شیرین و کثیرا و صمغ و آرد باقلی و ایرسا
و سریشم راستار است سریشم را بگدازند و داروها را بدان بسرشند و طلی کنند صفت داروی دیگر هر شب تخم سپندان
زرنیخ سرخ با زرد بشیر تر کنند و طلی کنند و بامداد بشویند و اگر خواهند که روی را نگاه دارند تا باد و آفتاب و سرما اثر نکند سپیده خایه مرغ
طلی کنند و اگر نان سپید پاکیزه در آب حل کنند و با سپیده خایه مرغ طلی کنند روا باشد و آب صمغ حل کرده طلی کردن سود دارد و روی را
از سرما و گرما نگاه دارد باب دویم از گفتار دوم اندر نشان زخمها که بر چشم و حوالی آن پدید آید مرداسنگ سپید را با پیه مرغ یا پیه بط و غیر آن
بسرشند و طلی کنند اثر زخمها را ببرد و اگر با مغز نان بسرشند و طلی کنند همین فعل کند و مرداسنگ و بلبل بسایند و طلی کنند و برگ کرنب
و تربد و گزر و زرنیخ و کندر و ترب و بودنه تر هر یک ازین با آب کشنیز تر و آب کرفس طلی کنند و آهک و بوره سرخ با سرکه طلی کنند
و اثرهای سبز را ببرد و کندر و بوره سرخ و صبر اثرهای بادنجانی را ببرد و افسنتین با انگبین طلی کنند و علک البطم با لادن طلی کنند
و چند روز بران موضع بگذارند اثرها را ببرد و مرهم دیاخیلون نیز اندرین باب نافع است صفت داروی نیلوفر قلیمیا و
سرگین کبوتر و صابون و کندر راستار است بسرکه طلی کنند صفت داروی دیگر مغز بادام تلخ سپید کرده و صدف سوخته

وتخم سپندان سپید از هر یک دو درم ماش مقشر دو درم کرسنه دو یکدرم ترمس نیم درم کفک دریا یکدرم استخوان بوسیده یکدرم
انزروت یکدرم همه را بکشکاب و شکر بسرشند و بزرد آب معصفر حل کنند و طلی کنند و سوزش سفال نو سود دارد و انجیر بسرکه تر کرده
اثر خون که در زیر پوست مانده باشد ببرد **باب سیم اندر ریشها و آبله و کلف و نمش و برش صفت ضمادی** ایرسا و قسط و مرداسنگ
و سرو کوزن و روی سوخته و بوره و کماشق همه را بزرد آب معصفر بسرشند و ضماد کنند **صفت** داروی دیگر پشک شتر کهن و سپید شده
و استخوان کهن بوسیده از هر یک ده درم بیخ نی خشک بیست درم برنج سپید ده درم ارد نخود ده درم حب البان ده درم
همه را بکوبند و بکشکاب بسرشند و طلی کنند و اگر زراوند و مر اندرین طلی زیادت کنند بهتر بود و علک البطم بر نهند و شش روز بسته دارند
پس بطبیخ اکلیل الملک و طبیخ حلبه بشویند پس کندر و نطرون و موم و آهک و انگبین همه را بسرشند و ضماد کنند و هر سه روزی
بگشایند و بشویند اثرهای قوی را ببرد و عصاره برغست کلف و برص هر دو را ببرد قردمانا و مر و تفسیا و پیاز عنصل با انگبین سرشته
ضمادی قویست و تخم ترب و خردل یا انجیر تر کرده اندر سرکه کلف را ببرد و قسط و دارچینی با زرد آب با معصفر سود دارد
صفت داروی سبک مقل و تخم جرجیر بزرد آب معصفر بسرشند و طلی کنند و پیاز نرگس و پیاز زعفران مالیدن و ضماد
کردن سود دارد **صفت** مرهم دیاخیلون که اندرین باب سود دارد بگیرند یک وقیه مرداسنگ و اندر دو وقیه روغن زیت
کهن حل کنند و بیامیزند پس یک وقیه لعاب خردل و یک وقیه لعاب حلبه برافکنند و پنج درم مقل و پنجدرم مرنجست با روغن
و مرداسنگ حل کرده بیامیزند پس این هر دو لعاب برافکنند و بپزند تا قوام دیاخیلون گیرد پس بکار دارند **صفت** قرصی که
سود دارد بگیرند مازریون چهار درم خردل سپید ده درم اشق دو درم اشق و مقل را در آب حل کنند و دیگر داروها بدان بسرشند
و اقراص کنند **صفت** داروی آزموده بگیرند مغز بادام تلخ سپید کرده سه درم بسایند نرم و دو درم سیماب اندر وی بسایند
و بکشند چنانچه اثر سیماب نماند و مغز بادام سیاه گردد پس پنجدرم مغز تخم خربزه کوفته و سوده با آن بیامیزند و هر شب طلا کنند
و یکهفته از روی شستن و گرمابه باز دارند و چون از پس یکهفته بشویند کلف و نمش پاک شده باشد **صفت طلا** این طلا را هر شب
بکار دارند و خداوند کلف و نمش را استفراغ باید کرد بمطبوخ هلیله و افتیمون و بماء الجبن پس این دارو و طلیها بکار داشتن
باب چهارم اندر باطل کردن نشانهای کبودی و نقشها که اندر اندامها کنند داروها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب
سود دارد و نطرون اندر آب حل کردن و آن موضع را بدان شستن و علک البطم را نرم کنند و بران موضع نهند و یکهفته بسته دارند
پس بگشایند و نیک بمالند و بآن علک البطم بر نهند چند کرت این تدبیر میکنند تا اثر آن برود و اگر این تدبیر کفایت نباشد
عسل بلادر بر باید نهاد تا ریش گردد پس ریش را بمرهم علاج کنند **باب پنجم اندر باد و شنام باد و شنام سرخی است منکر**
و بر روی و اطراف پدید آید همچو ابتدا لون جذام اندر زمستان بسیار افتد بسبب آنکه بخار بسیار دموی اندر زیر پوست
متحقن شود و باشد که ریش گردد **علاج** رگ باید زد و حجامت کردن و دبوچه برافکندن و داروی مسهل خوردن
پس علاجها که در ابتداء جذام کنند کردن **باب ششم اندر بهق و وضح و برص** سبب بهق و برص ضعیفی است فعل قوت مغیره بود

کنند اتمام

که غذا را تمام مانند اجزای آن تمامها تواند کرد و فرق میان بهق و برص آنست که مادهٔ بهق رقیق تر بود و قوت دافعه قوی تر بود
و آنرا بظاهر بوست دفع کند و مادهٔ برص غلیظ تر بود و قوت دافع ضعیف تر تا بدان سبب ماده اندر باطن بماند و مزاج اجزاء را
تباه کند و مدد غذا که بدان موضع میرسد مستحیل میشود و بدان ماده پیوسته میگردد و طبع آن می گیرد اگر گوهر خلط نیک بود و باشد همچنانکه
مزاج نیک غذای بد را و مادهٔ تباه را هضم کند و بصلاح آرد و مزاج بد مادهٔ تباه مادهٔ نیک را تباه کند و همچنانک درخت را که از شهری
بشهری برند میوهٔ آن بگردد چنانک جالینوس و غیر او حکایت میکنند که درختی بود در ولایت بارش میوهٔ آن بدو زهرناک بودی
آن درخت را بمصر برند میوهٔ آن نیک شده و همچنانک لون و مزاجهای مردمان و نباتهای هر ولایتی بجنب هوا و تربت و بعد افتاد
دیگر گونه است مادتها نیز اندر اندامها بجنب مزاج اجزای آن اندام بگردد دیگر گون شود از بهر آنک هر اندامی غذائی را که بدو
همچون شهری دیگرست پس هرگاه عضوی بلغمی بود گوشت آن همچون گوشت صدف و گوشت ماهی گردد و خون را بلغمی گرداند
و سپید کند و مادهٔ بهق سپید بلغمی بود خام و مادهٔ بهق سیاه سودا بود و برص و سیاه اگرچه یکی اند بمعنی مخالف اند از بهر آنک بهق
سیاه همچو قوبا متقشر است بوست را درشت کند و همچون فلوس که از بوست ماهی برخیزد و از بهق سیاه برخیزد و باخارش بود
و مادهٔ آن سودا بود که بوست و حوالی آن ویران شرب کرده باشد و این علت از مقدمات جذام است علامتها شناختن بهق
سیاه بدین نشانها که یاد کرده آمد مشکل نیست اما بسیار بود که فرق میان بهق سپید که آنرا وضح گویند و میان برص سپید
مشکل گردد و فرق آنست که بر موضع آن موی سیاه روید یا اشقر و بر برص جز موی سپید نروید و از وضح خون برآید و اگر تمام
زود سرخ شود و آنچه زود سرخ نشود بد باشد و برص سپید سرخ نشود و از رطوبتی سرخ برآید و فرق میان بهق سیاه و برص سیاه
آنست که بهق سیاه نرم بود و برص سیاه درشت بود چنانکه یاد کرده آمد و بهق سپید و برص سپید هرچه نرم تر بود بتر بود و بهق سیاه و برص
سیاه هرچه نرم تر بود بهتر بود و اگر بلون دیگر جایها نزدیکتر بود امیدوارتر بود و آنچه از لون دیگر جای دورتر بود بتر بود و بصلاح او امید نباشد
و آنچه بهر روزی زیادت نشود و آنچه جایهای بزرگ گرفته بود علاج نپذیرد باشد از بهر آنکه ماده او بسیار بود علاج بهق سپید را
استفراغ بلغم باید کرد بپوسته اطریفل کوچک بکار داشتن و ردناس و شطرج کوفته با سرکه طلا کردن صفت طلی دیگر بگیرند
تخم ترب و تخم جرجیر و فوه و کندش و شطرج و شحم حنظل و مازریون و خردل و سقمونیا راست است همه را بکوبند و بسرکه طلی کنند
این طلی سخت قوی است بقدر حاجت می باید افزودن و کاستن و هرگاه که بردمد و آبله کرده روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود
پس معاودت کردن و بهق سیاه را اگر علامت خون باشد رگ الحل بباید گشاد و استفراغ سودا کردن بلطیخ افتیمون و غاریقون
و هلیله سیاه و بلیلج و امطوخودوس و مویزدانه بیرون کرده و انجیر و حجر ارمنی مغسول و حجر لازورد و خربق ترکیب کرده و
اگر قوت استفراغ قوی ندارد بما الجبن باید کرد و هر روز یکدرم افتیمون اندر یک قدح ماء الجبن می دادن و معجون نحاج
بکار می باید داشت صفت معجونی سودمند هلیله سیاه و کابلی و افتیمون راست است بکوبند و بمویز سیاه دانه بیرون کرده
بسرشند شربت خندقوری و برص سپید را از همه تدبیرها تا که سردی دری فزاید پرهیز باید کرد و تدبیر ناگرم و لطیف کننده باید کرد

وشراب خندیقون ومیبه گرم باید فرمود وشراب کهن واز استفراغها نخست استفراغ بقی باید کرد وچند کرت پس ایارهٔ لوغاذیا
وایارهٔ روفس وایاره ارکاغانیس وبیاذریطوس وبلادری یا مطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله دادن واگر قوت داروها که یاد کرده آمد
ایارهٔ فیقرا سازند بدین نسخه بگیرند سنبل ودارچینی وقرنفل ومصطکی واسارون وعود بلسان وزعفران وساذج هندی وبودنه
جویباری وشحم حنظل از هریک یکدرم صبر دو درم همه را بکوبند وبیزند وبکار دارند واطریفل وماشیان بدر بکار داشتن صفت
آن بگیرند هلیلهٔ کابلی بیست درم بلیله وآمله از هریک ده درم بوبد کابلی مقشر پانزده درم شیطرج وسعد وزنجبیل از هریک سه درم
ساذج هندی پنجدرم بسفایج واسطوخودوس از هریک هفت درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر ومصطکی وانیسون و
قرنفل وخیربوا وجوزبوا از هریک دو درم بلبل ودار بلبل ونارمشک از هریک چهار درم بانگبین مصفی بسرشند شربه از دو درم تا سه درم
صفت معجون سبکتر هلیله کابلی وبلیله وآمله وافتیمون ودوقو از هریک پنج درم جوزبوا وعاقرقرحا وشیطرج از هریک
دو درم قرنفل ودار بلبل وقرفه از هریک چهار درم بانگبین مصفی بسرشند شربت سه درم تا دو درم صفت طلی قوی
برگ مازریون وبوره وخربق سیاه وبلبل راستاراست همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود پس مقداری نطرون وذرآرنج
وبراده آهن وکفک دریا بسایند ودروی بیامیزند غلیظ شود پس آن موضع را بنطرون بشویند واین را بپر مرغ بران موضع
طلی کنند در آفتاب در روزی چند بار چندانک ممکن بود صبر کنند وبا آن بشویند تا بردمد وآبله کند انگه آب ازان آبله بیرون کنند
وبگذارند تا خشک شود پس دیگر باره دارو بر کنند صفت طلی سبکتر خربق سیاه با مازو وسرکه بپزند وطلی کنند صفت
داروی دیگر شیطرج نیم کوفته اندر روغن مورد بپزند وزاک سوده در آن روغن کنند وطلی کنند ترنجی میگوید زنی را دیدم اندر بصره
برص را علاج کردی وعلاج او سودمند بودی مدتی با او معرفت گرفتم تا آن علاج از وی بیاموزم بیاموختم وآن این بود که نخستین
حبی دادی با این نسخه زنجبیل وبلبل سپید وخربق سیاه وایارهٔ فیقرا همه را سرد حل کرده اندر شراب بسرشتی وحب کردی
شربتی سه درم پس این طلی فرمودی شیطرج وسرمه ومازو واستخوان ماهی سوخته وزاک سرخ سوده بسرکه حل کرده وبرص سیاه را
بنگرند اگر در تن امتلا خونی بود نخست رگ زنند پس استفراغ کنند بداروها که سودا از تن بیرون کند چون حب اصطمخیقون ومطبوخ
افتیمون ومانند آن واز پس استفراغ اطریفل افتیمونی ومعجون نجاح بکار دارند واستفراغ بماء الجبن وافتیمون سخت صواب بود
وگرمابه سود دارد وهر شب پاشنه پای بروغن چرب کردن نافع بود صفت سفوفی سودمند که برص وبهق را زایل کند
هلیله سیاه وبلیله وشونیز از هریک یکجزو ونیم هر روز سه درم بامداد وسه درم شبانگاه با مویز دانه بیرون کرده کوفته بسرشند
وبخورند وطلی کنند صفت طلی سودمند بگیرند خربق سیاه وخربق سپید وآهک شسته از هر یک راستاراست بآب تر کنند وطلی کنند
باب هفتم اندر کند بغل وکند عرق سبب این کندها عفونت عرق باشد وسبب عفونت آن تاخیر در غسل باشد از جنابت
واز حیض وطعامها که در وی حلبه وپیاز وانگزد ومانند این باشد خوردن بوی عرق وبوی بول وغایط ناخوش کند علاج کسانی که
بوی بول وبوی عرق ناخوش باشد هر وقت که در تن امتلایی یابند استفراغ باید کرد وخویشتن بگرمابه پاکیزه داشتن وجامه

باکیزه پوشیدن و ضرورهای بکار داشتن خوشبوی و از طعامها که بوی عرق ناخوش کند پرهیز کردن و بامداد ناشتا از چیزها که بوی
عرق را ناخوش کند اندکی خوردن چون سلیخه و کرفس و کنگر که بتازی سرشف گویند و هلیون آنست که بول را گنده نکند
و زردالو و نقیع که عرق و دهان را خوشبوی کند و گند بغل را زایل کند و آب مورد تر و طبیخ تمام و مرزنگوش و برگ سیب طلا کردن
سود دارد و مورد کوفته و بیخته و صندل و سعد و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنگوش و شاهسپرغم و اشنه و برگ سوسن
همه را بهم بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی سودمند صندل و سلیخه و سک و سنبل و مر و ساذج هندی و گلسرخ از هر یک
یکجزو و توتیا و مرداسنگ سپید از هر یک سه جزو و کافور نیم جزو و توتیا و مرداسنگ همه بکوبند و بگلاب حل کنند و همه را اقراص
کنند و بسایه نهند تا خشک شود و بسایند و بکار دارند **صفت** قرصی دیگر گل یک رطل بغدادی سک و سنبل و سعد و مر
و شب یمانی از هر یک ده درم اقراص کنند بگلاب و خشک کنند و در میان گل تازه نهند و بکار می دارند **صفت**
قرصی دیگر دارچینی و سنبل و اظفار الطیب و قسط از هر یک دو وقیه طین البحره و خبث الاسرب و اسفیداج مغسول
از هر یک نیم وقیه شیح و سنبل رومی از هر یک یک وقیه زعفران و گل سرخ از هر یک سه وقیه همه را بسایند نرم و باب مورد تر
بسرشند و زعفران را بشراب حل کنند و همه را اقراص کنند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها کنند
و در میان برگ گل تازه نهند و خشک کنند و باز بسایند و بکار دارند و توتیا با آب و نمک بشویند و خشک کنند و بگلاب
و کافور بپرورند و بکار می دارند **باب هشتم اندر علاج گند بول و غایط** سبب گند بول و غایط دو چیز است یا عفونتی بود
اندر امعا یا خوردن چیزها که بول و غایط را گنده کند چون اشترغار و انگدان و سیر و جرجیر و گندنا و حلتیت امعا را
با یاره فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد و بدان اندازه باید خورد که قوت هاضمه بر آن مستولی شود تا عفونت
بدان راه نیابد و شراب خوشبوی و ناخوشی غایط را ببرد و حلبه بول را و عرق را گنده کند و ناخوشبوئی غایط را ببرد
باب نهم اندر شپش که در پوست پدید آید هرگاه که طبیعت رطوبتی را که در وی حرارتی باشد دفع کند و بپوست افکند اگر آن رطوبت
رقیق بود عرق پدید آید و اگر غلیظ بود شوخ پدید آید و اگر غلیظ تر از آن باشد سبوسه و خشک زنده پدید آید و اگر سخت بد و غلیظ بود
و اندر قعر پوست بود داء الثعلب پدید آید و اگر صدیدی با آن رطوبت آمیخته بود پوست را بسوزد و قوبا و سعفه پدید آید و اگر ماده
و اگر ماده بدان بدی نباشد و صدیدی با وی آمیخته نباشد استعداد قبول صورت حیوانی در وی پدید آید شپش بسیار یکبار تولد کند
و باشد که تولد آن بسیار و متواتر گردد و بدان سبب رنگ روی برود و شهوت باطل گردد و قوت ساقط شود و انجیر از جمله غذاهای
لطیف است که از وی کیموس نیک و رقیق تولد کند و ماده را بظاهر پوست دفع کند بدین سبب از بسیار خوردن انجیر شپش
پدید آید و بخار منی که بسبب حرکت جماع برخیزد و ماده شپش باشد خاصه اگر در غسل جنابت تاخیر کند و تاخیر غسل حیض هم
زیان دارد **علاج** از سبب تولد شپش اندر پوست بسیار و متواتر شود نخست فصد باید کرد پس دارو خوردن و حرکتها که ماده را
بظاهر تن کشد کمتر کردن و خویشتن را شستن و پاک کردن و جامه پاک پوشیدن خاصه حریر و کتان و زود بدل کردن

ودارو های مالیدنی بکار داشتن وآن دارو ها بود خشکی آرنده وتحلیل کنند جون سماق بارو غن زیت وبرگ حماض وبیخ او
وشب یمانی بارو غن زیت وبرگ ازاد درخت وبرگ انار وبرگ خنطل وبرگ مورد وبرگ سرو وبرگ کتان وقصب الذیره ودار
چینی بارو غن زیت کبار و غن کاکیان وروغن ترب سخت نافع است وبوست سلیخه وزراوند وعاقرقرحا وبیخ خطمی وبادام
وحجده وانیسون ومشکطرا شیع وبزرالانجره وبرنجاسف وقردمانا این همه دارو ها مالیدنی است صفت دارو ی مرکب
سشیاف بامیثاسه درم قسط نیم درم بوره یکدرم نشاسته وهمنک همه نخست آهک وزرنیخ طلی کنند وخوشتن رابا ک کردانند
بس این دارو ها راطلی کنند وآنجا که آهک بدونتوان برد بطبیخ نرمس بشویند وطبیخ چقندر وطبیخ کز وطبیخ بودنه کوهی وطبیخ برگ سرو
نافع است وصبر مالیدن وباکل که سربدان بشویند آمیختن پاک کننده است وزهرهٔ کاو وزهرهٔ نر باکل آمیختن وموی را
بدان شستن سخت نیک است صفت دارو ی که قوت تر بود وموینج وزرنیخ وبوره وبرگ خرزهره بابرگ خنطل
بارو غن زیت طلی کنند صفت دارو ی دیگر خردل وکندش وزرنیخ سُرخ وزراوند طویل وقطران وزهرهٔ کاو وبهم بسرشند
وطلا کنند صفت داروی دیگر قطران وحنظیانا وزرنیخ وروغن سوسن اندرکرمابه طلا کنند وکندش وموینج وزرنیخ
وسک دودکردن سود دارد واکران دارو ها که یاد کرده بس ازان طلا کنند که دود کرده باشند بهتر بود باب دهم
اندر طرقیدن باشته وانگشتان دست وپای تب طرقیدن باشنه بای غلیه خشکی بر پای را از خاک نگاه باید داشت واندرکرمابه
باکیزه وماز وبسودن نرم وبابه بزکداخته بسرشتن واندر طرقیدی کردن واکر اسفیداج ارزیز یا اسفیداج سرب اندر روغن
بسندروس بسرشند هم نیک باشد وصمغ عربی سوده پس ازانکه ازکرمابه بیرون آید وهنوز تر باشد اندر شکافها کنند
وبموزه اندر کنند سود دارد واکر بجای صمغ کثیرا بود واکر طرقیدی بردست وپای وبرمفاصل نیز بود هر بامداد بیست درم روغن
بادام یا روغن شیر بخت باآب انکور سپید کرباشراب انکور بخورند یک هفته پس استفراغ کنند بمطبوخ
افتیمون وازپس استفراغ یکهفته دیکر همین روغن بخورند وتدبیرهای قوی ارنده کنند ومحمد ذکریا کوید هر شب روغن اندر
کف پای مالیدن طرقیدن باز دارد واکر هر شب باره پنبه بروغن جرب کرده اندر ناف نهند طرقیدن لب باز دارد واکر
دست یا پای از سر ما طرقیده باشد شلغم را میان پرون کنند وموم وروغن اندر میان بکدازند بر جا کستر کرم وطلی کنند
واکر شلغم پاره کنند واندر روغن بجوشانند وضماد کنند سود دارد واکر میان انکشتان طرقیده شود وبسفاج وبیخ او بسایند جون
غبار ویرا برا کنند باب یازدهم اندر علاج انکشت پای که در زمین آید جالینوس رحمة الله می کوید خرقه دو تو یا سه تو بر انکشت
پای بجند وجند بار بران موضع بول کنند بدیکر علاج حاجت نیاید کفتار سیم اندر حالها که تعلق بین دارد واطراف
واین کفتار ده بابست باب نخستین اندر احوال [illegible] وعلاج لاغری اسباب لاغری نه نوع است یکی نایافتن غذای تمام
که مادهٔ فربهی است دوم طعامهای خوردن که ازوی خون بسیار تولد نکند سیوم بر طعامی اقتصار کردن که ازوی خوبی نیک
تولد نکند چهارم ضعیفی قوتها که در غذا که در غط تصرف کنند اندجون قوت ناضمه وجاذبه اندامها بسبب نوعی از انواع

ه همه را بروغن زیت در سرکه بپزند وبرین موی طلا کنند وخرفی کسپید دو بوره ه

ز وضماد کنند ه

سوء المزاج و بیشتری بسبب سوء المزاج سود باشد یا بسبب ریاضت و حرکت عادت کرده باشد و قوت جاذبهٔ او بدان حرکتها
قوت پدید آمده و غذا را جذب چون از آن عادت باز ایستد و قوت جاذبهٔ او کسلان شود پنجم آنکه طبیعت آن خون را که اندرین
تن افتد کاره باشد و خون صفرائی را کاره تر از بلغمی و آبی بود ششم آنکه سپرز با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از وی بخویشتن کشد
تا بهره اندامها بدایشان نرسد و قوت جگر نیز بسبب تصدی سپرز با او ضعیف شود هفتم کرمان دراز و حب القرعه طعامها را که خورده آید
بغذا ایشان شود هشتم تنگی مسام و منفذهای غذا بسببی از سببهای آن و سرما و گرما با فراط و گل خوردنی خوردن و غلبهٔ خشکی از
اسباب آن باشد نهم درنگ نایافتن غذا که باندامها رسد سبب تحلیل پذیرفتن آن بزودی بسبب گشادگی مسام و بسبب ریاضتها
و غم و اندیشه و مانند آن و بباید دانست که لاغری که بروزگار اندکی پدید آید بمدت دراز بحال فربهی باز آید از بهر آنک قوت او
غذا بسیار بر نیامد و اندران تصرف نتواند کرد و مضرتهای لاغری آنست که سرما و گرما زود اندر مردم لاغر اثر کند و رنجها و اندیشه
و بیخوابی و استفراغ بر نتابد و مضرتهای فربهی بیشتر است از بهر آنکه فربهی با فراط مردم را از حرکت و برخاستن باز دارد و رگهای او
اندر میان گوشت فشارده شود و بدان سبب روح حیوانی را مجال حرکت نباشد و نسیم هوا چنانکه باید بعروق انسان نرسد و مزاج
ایشان بدان سبب تباه شود و بعضی را بیم آن باشد که لختی خون بمنفذی تنگ ریخته شود و بدان روح سبب اندر حوالی دل
و دماغ و غیر آن رگی شکافته گردد و سبب هلاک ایشان بود و هرگاه که این حال بیفتد خفقان و ضیق النفس پدید آید و تدارک آن
بفصد باید کرد و بیشتری بمفاجا بمیرند خاصه آنها که در کودکی فربه شوند از بهر آنک رگهای ایشان باریک بماند و مستعد فالج و
خفقان و غشی باشند و بسبب رطوبت و مستعد ذرب باشد و مستعد تبها بلغمی و بر تشنگی و گرسنگی صبر نتوان کرد بسبب اندکی خون
و فرزندشان کمتر بود و منی ایشان اندک بود و فرزندشان بسبب این ضعیف باشد و زنان فربه حمل کمتر پذیرند و اگر حمل پذیرند
بیشتری اسقاط افتد و شهوت شان ضعیف باشد و اگر بیمار شوند علاج ایشان صعب بود از بهر آنکه دارو اندر عروق
ایشان گذر نیابد و بدان اندامها که باید نرسد و ایشان را فصد کردن دشوار بود از بهر آنک رگ باریک بود
گوشت پنهان و دارو مسهل دادن خطر بود از بهر آنکه بیم باشد که اخلاط را بجنباند بسبب باریکی رگها گذر نیابد هلاک شود
و اگر اسهال افتد ضعیف شوند از بهر آنکه حرارت غریزی ایشان اندک بود نخست سبب لاغری بباید جست و زایل باید کرد
اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از وی خونی رقیق خیزد یا خوردن طعامها بود که از وی خون بسیار تولد نکند تدبیر بباید کرد
و طعامها مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعیفی قوت هاضمه معده باشد معده را پاک باید کرد و قوت دادن چنانکه در جایگاهش
یاد کرده آمده است و اگر سبب کسلانی قوت جاذبه اندامها بود حرکت و ریاضت معتدل باید فرمود و هر بامداد که از خواب
بیدار شود فرمودن تا بمالند مالیدنی باعتدال و گرمابه و تمریخ و آبزن بکار داشتن چنانکه معلوم است و اگر سبب بدی خون باشد
تدبیر موافق باید کرد خون را با طریفل کوچک و مانند آن صافی کردن و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرمان دراز و حب القرعه
علاج آن در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب تنگی منفذها بود گرمابه و تمریخ و آبزن باید فرمود و عرق آوردن

خوردن

داکر سبب کشاده شدن مسام بود اسباب زایل باید کرد و اندر آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و دلخوشی و کامرانی
و آسانی و بستر نرم و جامهٔ نرم و عطرها، موافق و شراب غلیظ و طعامها که ازوی کیموس غلیظ و قوی تولد کند چون هریسه و کوزاب
و برنج بشیر و کوشت بره بریان و کوشت بط فربه و کوشت مرغ خانکی و کوشت کبک و مغزها چون مغز بادام و فندق و فستق و کلوز
و با شکر دنی شکر این همه فربه کننده است و از هریسه و کوشت بریان و کوشت کبک و کوشتی سخت خیزد و محرور را کوشت
بزغاله و مرغ خانکی فربه و بره شیر مست و کوزاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تر و دوغ تازه که نان دروی تر بدکنند و کوک و کاکنج
و انکور سپید و بادام تر با شکر موافق باشد و کوشت فدید با طعامهای شور و تلخ و تیز و از تر شیها پرهیز باید کرد و اکر چیزی شور و تیز از و کند
آن مقدار باید که طبع را خوش کند صفت معجونی که با مداد بخورند بکیرند مغز بادام فندق و فستق و حبة الخضرا و جلغوزه همه را پاک کرده
و شهدانه همه را بکوبند و با بکنین بسرشند و بنا دق کنند هریک چند کوزی هر با مداد پنج عدد یا ده عدد ازان بخورند و اکر کسی شراب
خواره باشد از پس آن اندکی شراب بخورد فربه کند و رنک روی را روشن کرداند و برباه یاری دهد صفت حسوی معتدل
بکیرند نخود سپید و اندر شیر کاو تر کنند تا شیر اندر خورد و خشک کند بکیرند و ازین بخرد و یک خروار کشک جو و یکخروار نان میده پاکیزه خشک کرده
و نیم خروار کشک کندم و سه خروار شکر کشک جو و کشک کندم را بیزند و اندکی زیره بر افکنند چون پخته شدن آن خشک کوفته
و شکر در افکنند و مقداری شیر تازه بر افکنند و بجوشانند تا قوام کیرد و بخورند و پس ازان که این حسو خورند او را نیک بمالند و چندانک
اندامها سرخ شود اکر اندرین حسو یک جزو تخم خشخاش سه جزو مغز بادام سپید کرده و کوفته در افزایند صواب بود صفت
کوارشی فربه کننده بکیرند بهمن سرخ وزراوند کرد و سلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و تودری زرد و شهدانه و شونیز و فستق و مغز پسته
و ست الخوذ و مغز بادام سپید کرده و کنجد مقشر راست است همه را بکوبند نرم و چند دو بهره حلبه شسته و بریان کرده
در آرد کرده با آن بیامیزند و بروغن کاو حرب کنند و بمالند و با بکنین بسرشند شربه زنانزا چند یک کوز با شیر تازه و مردرا
چند یک خایه مرغ با آب نیم کرم صفت حسوی بکیرند شیر تازه دو رطل آب یک رطل بیزند تا آب برود و شیر بماند
و یک دقیه روغن کاو و یک دقیه نبید بر افکنند و بجوشانند نیک و بپاشمند نا شتا صفت قرصی نافع ارد سمید
یک کیاه غنر روت پنج دقیه هر دو را بروغن کاو بمالند و حرب کنند و اقراص کنند با مداد و شبانکاه یک قرص بخورند
صفت قرصی دیکر بکیرند تخم پیدانجر پاک کرده صد درم و بسایند نرم و دو رطل شیر تازه دروی کنند و با چندانکه ارد سمیده
که بدو بتوان سرشت بسرشند و اقراص کنند هر قرصی چند یک دقیه و نیم بیزند و خشک کنند هر با مداد یک قرص یا دو بکوبند
و بخورند صفت داروی دیکر بزر البیخ الابیض چندانک خواهند در آب بیزند نیک پس آب ازوی بیالایند و بفشارند و در سایه
خشک کنند و آنرا درمیان خمیر کندم کنند و در تنور کرم بر سر خشت پخته نهند تا بریان شود و سرخ کردد پس از خمیر جدا باز کنند
و آن تخم را بکوبند و دو مثقال اندر یک رطل فتیت کنند و باید که اندر فتیت کنجد مقشر و تخم خشخاش کرده باشد و با مداد شبانکاه
سه کف ازین فتیت بخورند محرور را سود دارد باب دوم اندر تدبیر فربه کردن عضوی جداکانه تدبیر فربه کردن یک عضو بیشتر بدین

وطلا کردن

وطلی کردن بود و باشد که حیله باید کرد تا عضو فربه را لاغر کند و دیگری را که لاغر بود یا هر دو بیک حال کند و این چنان بود که
مثلا که یکدست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را عصابه بر باید پیچید چنانک از سر دست آغاز کنند و بر می پیچند تا بزیر بغل
پیچیدنی هموار پس سخت نه لیکن چنانک را باز دارد تا دران دست گذر نیابد و باز گردد و بمقسم غذا باز آید اعنی بخشش گاه غذا
پس غذا را بدیگر دست کشند بمالیدن و طلی کردن خاصه بروغن زیت با اندکی موم گرم کرده و مالیدن [illegible] باید و هرگاه که
گرم شود مالیدن فرو گذارند و چون ساکن شود باز مالیدن گیرند تا بدین طریق غذا ازان یکدست باز گردد و بدین دست آید
و اگر مزاج مرد سرد بود زفت رومی طلی کردن و پس ازان که عضو را بآب گرم بشویند و بمالند عضو را گرم کند و غذا را بدو کشد
و اگر زفت غلیظ باشد آنرا با اندکی روغن بگدازند تا نرم و رقیق شود چندانک طلی را و مالیدن را بشاید و بعضی طبیبان زفت را
بآتش دارند تا نرم شود و بر پوست پاره مالند و گرم کنند و بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود و بفسرد بر دارند و اندر تابستان
در یکروز یکبار چنین کنند و اندر زمستان دو بار و برداشتن چنان باشد که از وی برویانند و نگاه کنند تا اگر عضو زود سرخ میشود زودتر
بر دارند و اگر دیرتر سرخ شود زود بر ندارند و اگر نخست عضو را بمالند بخرقه درشت پس مسطری بروغن چرب کنند و آن مسطر هموار بر آن عضو
می زنند تا سرخ شود و منتفخ گردد و زدن بسیار تحلیل کند چندان باید زد که سرخ شود پس زفت بر نهند و اگر بعوض زفت داروها
سرخ کننده بر نهند چون عاقرقرحا و مویزج و خردل و نفسیا و آنچه بدین ماند روا باشد و اگر فربهی دیر پدید آید ملول نباید گشت
و مواظبت باید نمود تا مقصود حاصل آید **باب سیم اندر تدبیر لاغر کردن** چون تدبیر لاغر کردن فربهی بافراط ضد تدبیر فربه باشد
چیزهای تلخ و شور باید خورد و چیزها که بسرکه پرورده باشند و کامها و نان خشک ارد و نان جوین و طعامها که ازان خون تولد
نکند و طعام ایشان چرب باید کرد تا زود سیر شوند و کمتر خورند و اندر طبیخ ایشان توابل گرم بیشتری باید کرد چون بلبل
و خردل و زیره و کرویا شیر و در شبانروزی طعام یکبار باید خورد و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانک آن شهوت
پدید آمده باشد باطل شود و جامه درشت باید پوشید و بر بستر نرم نباید خفت و آب سرد نباید خورد و مزاج بدل باید کرد اگر سرد بود
گرم باید کرد و گر گرم بود سرد باید کرد و ریاضت بسیار و قی کردن از بهر آنکه قی معتدل فربه کند و بسیار لاغر گرداند و معجونهای
لطیف کننده باید داشت چون تریاق بزرگ و نمک افعی و کمونی و فلافلی و سنجرینا و انقردیا و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل
کوچک و اندر آب معدنها که بتازی میاه الحماة گویند نشستن و آبی که اندر وی نمک و زاک و شب و بوره و گوگرد پخته باشند
بجای میاه الحماة باشد و داروهای لطیف کننده و ادرار بول و طمث آرنده که در علاج اوجاع مفاصل بکار باید داشت
اندرین باب سودمند باشد خاصه اگر از پس هضم دوم خورده شود غذا از راه رگها باز گرداند و رگها بدان سبب گرسنه ماند و اندامها
بهره نیابد و آن داروها چون جنطیانا است و تخم سداب و زراوند گرد و قطراسالیون و جعده و قنطوریون و تخم کرفس و زاک
لیکن زاک خطرناک باشد و مرزنگوش قویست و سندروس هم قویست و ضد کهرباست و لک را نیز اندرین باب خاصیتی است
اما سندروس چهار دانگ و نیم با سکنگبین ممزوج با آب سرد خوردن درین باب سخت نافع است و کشتی گیران بکار دارند

تا عضلهای ایشان قوی شود و خشکی اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد **صفت** داروی مرکب
بگیرند نان خواه و تخم سداب و زیره از هر یک یکجزو و مرزنگوش و بوره از هر یک ربع یکجزو و شربت هر روز یکمثقال و اندکی سرکه گرم بکار
ناشتا لاغر کننده است لیکن کسی را که عصب ضعیف بود یا اندر رحم آفتی بود نشاید داد و شراب بر دلق هم لاغر کننده است
و تحلیل کننده و طبع را نرم داشتن و داروهای لطیف کننده خوردن تدبیری قویست و گرمابه بناشتا و از پس گرمابه صبر کردن
و خفتن پس ریاضت و مالیدن و بیاسودن پس طعام اندک اندک خوردن از طعامها که از وی خون تولد بسیار نکند تدبیری
صواب است **باب چهارم اندر لاغر کردن عضوی جداگانه** آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است چون قی کردن
و داروهای لطیف کننده خوردن و مانند آن اندرین باب بکار باید داشت و طلیها که اندر باب دهم از گفتار نهم از کتاب ششم
یاد کرده آمده است اندر تدبیر نگاه داشتن پستان تا زنان تا بزرگ نشود بکار باید داشت بهر عضوی که خواهند تا بزرگ نشود چون
خایه کودکان و بندگان و پای و دست و غیر آن و سنگ افسان بر یکدیگر سوده طلی کردن پیوسته سود دارد و ضمادی که
مخصوص است بعلاج پستان زیره کوفته است و بسرکه سرشته بر پستان نهند و خرقه بسرکه تر کرده بر روی آن پوشند
و به بندند سه روز پس پیاز و سوسن سپید بکوبند و بدو بر نهند و به بندند و سه روز دیگر بسته دارند اندر یکماه این علاج سه بار بکنند
باب پنجم اندر تعفف و جذام که ناخن را افتد تعفف باز گشتن و تشنج ناخن را گویند و باشد که بطرقد و سبب آن دو گونه باشد
یا خشکی مزاج بود یا غلبهٔ سودا **علاج** اگر سبب خشکی بود علامتها و اسباب آن بران گواهی دهند تدبیرهای تری آرنده باید کرد
و هر بامداد شیر تازه خوردن خشکی را زایل کننده بود و ناخنان راست شود و روغن شیره تازه گر روغن بادام خوردن هر بامداد با مقداری
شکر یا اندکی سکنگبین سود دارد و ناخن راست شود و ثفل فقاع ضماد کردن آنرا نرم کند و استعداد راست شدن اندر وی
پدید آرد و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته بر نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج ببرد و ناخن نرم کند و جرب ناخن را زایل کند
و صمغ سرو نیز ضماد کردن ناخن را نرم کند و اگر سبب غلبه سودا بود نخست تن از مادهٔ سودا پاک باید کرد بانواع استفراغها
و مزاج بدل کردن و ماء الجبن بکار داشتن و ضمادی که یاد کرده آمده است بر نهادن **باب ششم اندر برص که بر ناخن افتد** نسخه
بسرکه بباید سرشت و ضماد کردن و تخم کتان و خرف و خردل بهم کوفته با اندکی سرکه ضماد کردن و دردی شراب گر دردی سرکه
سوختن و با زرنیخ و زرنباد و زفت تر سرشتن و ضماد کردن برص ناخن را ببرد و بیخ حماض کوفته با سرکه ضماد کردن سود دارد
و زرنیخ سرخ و گوز سرو و سریشم ماهی ضمادی عجب است و اگر زرنباد و زفت و دردی شراب با آن یار کنند سخت قوی بود
باب هفتم اندر زرد شدن ناخن مازو و شب یمانی بکوبند و با پیه بط بسرشند یا بزهرهٔ گاو و ضماد کنند و بزر جرجیر نیم کوفته با سرکه حل کرده
ضمادی نافع است **باب هشتم اندر بر کندن ناخن معیوب** و سبب تا نیک بر آید صمغ سرو را بکوبند و ضماد کنند و چند روز بسته دارند
تا نرم شود پس ناخن زنند تا خون بسیار از آن برود پس سیر را بکوبند و ضماد کنند بامداد تا شب و شبانگاه بگشایند و ضماد را
تازه کنند تا بامداد ناخن بدین ترتیب بیفتد و مویز کوفته پیوسته ضماد کردن ناخن را مستعد افتادن کند خاصه اگر جاوشیر

سوزن اندرین

با آن بیامیزند

با آن بیامیزند و کوکرد با پیه کوفته درین باب سودمندست **صفت** ضمادی قوی بگیرند دلق بلوق و نفسیا و زرنیخ سرخ و زرد
و کوکرد و علک البطم بسرکه بسرشند و ضماد کنند و چند روز بسته دارند ناخن بیفتد **باب نهم اندر نگاه داشتن ناخن تا نیکو برآید**
چون ناخن جدا شود سر انگشت را پوشیده باید داشت و از هوای گرم و سرد و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاه داشتن
و انگشت را غلافی کنند چون کلاهی از سیم و غیر آن بشکل انگشت و آنجا که برابر جای ناخن بود مغربل کنند تا هوا بیکبارگی از وی
باز داشته نبود و اگر سرما با فراط یا گرما با فراط بود آنرا بخرقه بپوشند و جایگاه ناخن باید که ازین غلاف آزاد بود چنانکه مماس او
نباشد و از وی بس دور نباشد و یکماه یا دو ماه انگشت را فراموش کنند تا هر وقت که بگشایند ناخن خوبتر برآمده باشد
باب دهم اندر داخس و داخس آماسی بود گرم دردناک و با ضربان اندر حوالی ناخن و درد آن به بغل دست و بیغوله ران برسد
و باشد که تب آرد و باشد که ریش گردد و ریم کند و گنده شود انگشتان از آن پرخطر باشند علاج اگر عهدی بعید باشد فصد
و مانعی نباشد نخست فصد باید و تدبیر لطیف کردن و اگر حاجت آید و ماده گرم را بمسهلی لطیف کم کردن و اگر درد و ضربان
عظیم باشد افیون و بزر البنج کوفته با سرکه طلی کردن تا بروی غلیظ گردد و بزر قطونا بسرکه تر کرده بر زبر آن نهادن و خرقه بآب یخ
تر کردن و بروی پوشیدن و هر ساعت که خرقه را سرد کردن یا انگشت را در آب یخ داشتن و این علاج جز روز اول نشاید
کردن و در ابتدا علت و تزاید و انتها و انحطاط آن نگاه داشتن چنانکه اندر آماسهاء دیگر یاد کرده شد و هر وقت علاج در خورد
وقت کردن و حضض بسرکه حل کرده از جمله طلیهائیست که روز اول بکار آید و سماق و اقاقیا و زیدس عاج بسکنگبین ضمادی
نیک است و مازو با نگبین ماده را از وی باز دارند **صفت** داروی نیک صبر و گلنار و مازو با نگبین بسرشند
و ضماد کنند و اگر بدین ساکن نشود روغن را گرم باید کرد چنانکه انگشت در وی توان داشت و انگشت در وی نهادن
و هر گاه که فاتر شود دیگر باره گرم کردن و اگر بدین ساکن نشود علاج دمل باید کرد تمام شد کتاب هشتم ذخیره خوارزمشاهی
بحمد الله و منه **کتاب نهم از ذخیره خوارزمشاهی** اندر احوال چیزهای زیانکار و زهرها و دفع مضرت و علاج آن و این کتاب را
بتازی کتاب السموم گویند و این کتاب پنج گفتارست **گفتار اول** اندر احتیاط کردن از زهرها و یاد کردن انواع زهرها
بر طریق کل و قانون علاج آن و یاد کردن داروها زیان کار معدنی و نباتی و حیوانی و علاج آن و این گفتار ده بابست
باب اول اندر احتیاط کردن تا اگر زهری دهند اثر نکند باب دوم اندر یاد کردن انواع زهرها بر طریق کلی باب سیوم
اندر آنکه چگونه توان دانست که کدام زهر داده اند باب چهارم اندر قانون علاج زهرها باب پنجم اندر داروها که مضرت
زهرها را دفع کند باب ششم اندر داروها که معدنی که مردم را زیان دارد باب هفتم اندر داروهای نباتی که گوهر آن بد است
باب هشتم اندر داروهای گرم زیان کار باب نهم اندر داروهای سرد زیان کار باب دهم اندر زهرها حیوانی **گفتار دوم**
اندر گزیدن ماران و جانوران زیانکار و زهرناک بر طریق کلی و تدبیر راندن حشرات بر طریق جمله و تفصیل و این گفتار
هفت بابست باب اول اندر تدبیر کلی و علاج گزیدن ماران و جانوران زهرناک باب دوم اندر داروها که از بهر

کتاب نهم

گزیدن جانوران زهرناک خورند باب سیوم اندر طلاها که بر گزیدگی جانوران زهرناک طلی کنند باب چهارم اندر داروکه بر خوردن
طلا کنند تا جانوران دور باشند باب پنجم اندر داروها که در خانه بگسترند و دود کنند تا حشرات وهوام بگریزند باب ششم اندر داروها که
بعضی جانوران از انگشت باب هفتم اندر تدبیر دور کردن جانوران زیانکار بر سبیل تفصیل گفتار سیوم اندر گزیدن ماران
و علاج آن و این گفتار چهار بابست باب اول اندر یاد کردن انواع ماران و احوال گزیدن ایشان باب دوم اندر
گزیدن ماران که اندر طبقهٔ نخستین اند باب سیوم اندر گزیدن ماران که اندر طبقهٔ دوم اند باب چهارم اندر گزیدن ماران
که زهر ایشان ضعیف باشد گفتار چهارم اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و گرگ و غیر آن و این گفتار دوازده بابست
باب اول اندر گزیدن مردم باب دوم اندر گزیدن سگ و گرگ و غیر آن که دیوانه نباشد باب سیوم اندر صفتهای سگ
دیوانه و گرگ و شغال دیوانه باب چهارم اندر حالهاکه از گزیدن سگ دیوانه پدید آید باب پنجم اندر میان فرق گزیدن
سگ دیوانه و غیر آن و آزمودن آن باب ششم اندر علاج گزیدن سگ دیوانه باب هفتم اندر گزیدن پلنگ و یوز و شیر
و جراحت جنگال او باب هشتم اندر گزیدن نمساح باب نهم اندر گزیدن گربه باب دهم اندر گزیدن قرد یعنی بوزنه باب
یازدهم اندر گزیدن راسو باب دوازدهم اندر گزیدن حیوانی که او را ابوعالی گویند گفتار پنجم اندر گزیدن حشرات
و این گفتار یازده بابست باب اول اندر زخم کژدم و شتی باب دوم اندر زخم کژدم جزاره باب سیوم اندر گزیدن
رتیلا یعنی عنده باب چهارم اندر گزیدن عنکبوت باب پنجم اندر گزیدن پشپش کرگس باب ششم اندر گزیدن
جانوری که بسیار پای دارند باب هفتم اندر گزیدن کرمابه که بتازی سام ابرص گویند و انواع آن باب هشتم
اندر گزیدن انواع زنبور باب نهم اندر گزیدن مورچه برنده باب دهم اندر زخم کژدم دریائی باب یازدهم گزیدن
ضفدع دریائی تمام شد فهرست کتاب السموم و بتمام شدن آن تمام شد کتاب ذخیره خوارزمشاهی منت از خدای تعالی
توفیق ازدی و اندر آخر این کتاب سه فصل یاد کرده آید انشاءالله تعالی فصل اول اندر عذر دیر تمام شدن این کتاب
فصل دوم اندر عذر تقصیری که اندرین کتاب هست فصل سیوم اندر عذرهای طبیبان از جهت بیماری که ایشان را افتد

کتاب دهم

اندر احوال چیزهای فریبانکار و زهرها و دفع مضرت و علاج آن و این کتاب
پنج گفتار است بباید دانست که مقصود ازین کتاب دفع مضرت چیزهای زیانکار یادمی بابست کرد چاره نبود از انکه
آن چیزها را یاد کرده شود و از یاد کردن آن استشعاران می که مردم کم دانش و ناپاک و زنان کودکان چیزهای
زیانکار را بدانند و از دانستن آن آفتها تولد کند چنانکه بسیار دیده اند و شنیده که دو زن که در خانه یک شوهر بوده اند
هر دو قصد یکدیگر داشته اند و چیزها طلبیده اند که یکدیگر را هلاک کنند بدین سبب اگرچه این کتاب را منفعت بیشتر بزرگست
و سبب خلاص آدمیان است از زهرهای جانوران و از زهرها که بانفاق خورده شود یا کسی بدهند ازین مضرت خالی نیست
که بسیار چیزهاست که هرکس ندانند که دران مضرتی باشد و زیان کننده است چون در کتاب بخوانند بران واقف شوند

بدین سبب بایستی که این کتاب جز در خزانهٔ ملوک نبودی و طبیبان این علم اندر هر کتابی یاد نکردند و این علم را
از جملهٔ علمها مستور داشتندی چون اسرار علم کیمیا و غیر آن لیکن چون متقدمان طبیبان و متاخران نیز این علم را اندر همه کتابها یاد کرده اند
این کتاب را این علم خالی نشایست گذاشت لیکن صواب چنان دیده آمد که آنچه نام چیزهای زیان کار و خاصیت و فعل آنست
بتازی یاد کرده آید تا بوجهی پوشیده تر باشد و آنچه دفع مضرت و علاج آنست بپارسی یاد کرده آید تا ظاهرتر بود و منفعت آن عام تر
یاد کرده آید و اگرچه نام داروهاء زیان کار و خاصیت و فعل آن اندر کتابهاء تازی و پارسی دیگران یاد کرده اند بحکم آنکه این کتاب
عجب نباشد که مردمان آنرا بجویند و بخوانند اولیتر آن بود که آن معانی بسمع و خاطر هر کسی بسبب این کتاب تازه گردد و مقصود
ازین منع مضرت و بسیاری منفعت است و از ایزد بدیع توفیق و معونت خواسته آمد و هو الموفق والمعین **گفتار نخستین**
اندر احتیاط کردن از زهرها و یاد کردن داروهاء زیانکار معدنی و نباتی و حیوانی و علاج ایشان و این گفتار ده بابست **باب نخستین**
اندر احتیاط کردن تا زهری که بکسی بدهند اثر نکند کسی را که ازین کار اندیشه باشد احتیاط آنست که طعامی که طعم آن قوی بود نخورند مثلا طعامی که
سخت ترش باشد یا سخت شیرین یا سخت شور یا سخت تیز باشد نخورند از بهر آنکه کسانی که خواهند که کسی را زیانکار دهند بچنین طعامها را
مزهٔ آنرا بپوشند و آنجا که تهمت این کار باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت افتد در چنین جای گرسنه و تشنه نباید شد از بهر آنکه در حال
گرسنگی و تشنگی بسبب دربایست طعام و شراب تعریم و بوی آن طعام و شراب که در وی داروی زیانکار بود بر مردم
پوشیده گردد و دیگر که در حال گرسنگی و تشنگی زهر زودتر راه یابد و اندر رگها بگذرد و بدل رسد و اگر طعام خورده باشند آن نخست
بر آن طعام آید و اندران معمور گردد و پدید نیاید و از بهر آنکه رگها ممتلی باشند زهر اندران گذر نیابد و بدل نرسد و باشد که اندران
که از پیش خورده باشد قوتی بود که بآن زهر باز کوشد یا ضد آن بود و باید که بر سبیل احتیاط معجون مثرودیطوس و تریاق
الطین و مانند آن خورده شود چه منفعت آن آزموده است **علاج** اندر باز داشتن مضرت همه زهرها نافع است و تخم شلغم خورد
کرده مقدار پنج درم مطبوخ بخورند و انجیر با بندق و گوز با فندق و انجیر خشک با نمک درشت خوردن و برگ بودنه جویباری
و برگ سداب در شراب خوردن درین باب سودمند است و حبوا هم البحره اندر شراب سخت سودمند است و همه احتیاط
از بهر آن هست تا کسی کسی را زهر دهند لیکن نباشد که اتفاق افتد که مردم غافل بود و کسی را دران قصدی نبود و این چنان
باشد که حیوانی بد اندر طعامی افتد چون عظایه رتیلا و عقرب و آنچه بدین مانند یا اندر شراب افتد از بهر آنکه بسیار جانوران
زیان کارند که بوی شراب را دوست دارند و قصد آن کنند و باشد که یکی ازان در شراب افتد و باشد که ازان شراب
بخورد و اندر وی قی کند اندرین باب نیز احتیاط باید کرد و هیچ طعام و شراب را سر گشاده نباید نهاد و اندر زیر درختان بزرگ
و اندر میان گیاه نشاید داشت **باب دوم اندر یاد کردن انواع زهرها بطریق کلی** زهرها دو نوع است یکی آنکه مضرت او از کیفیت او باشد
و دیگر آنکه گوهر او ضد مردم بود اما آنچه مضرت از کیفیت او باشد چهار گونه است یکی آنست که داروئی بود خورنده
و پوشاننده چون ارنب بحری دوم آنکه داروئی بود گرم و سوزاننده چون فرفیون سیوم آنکه داروئی بود سرد و فسراننده

جون افیون چهارم آنک داردی بود که جون اندرتن آید راه دم زدن که در همه تن است بگیرد و سده افکند جون مرتک دانچه کوهر او
ضد کوهر مردم است جون پیش است وجون قرون السنبل وجون بهلیل کوسد صمغ پیش است یا قرون السنبل یا صمغ چیزی دیگر
وجون مرارة الخرد انچه ازین نوع است بدترین زهرهاست وبعضی زهرهاست که آسیب آن جمله برتک اندام اید ومضرت او
اندران یک اندام بود جون ذرایح که مضرت او اندر مثانه بود وجون ارنب بحری که مضرت او اندر سرش بود بعضی انست
که مضرت آن اندر همه تن بود جون افیون که مضرت زهرها سر داند خداوند مزاج کرم بوجهی کمتر باشد وبوجهی بیشتر اما ازروجه انکه
باید که مضرت آن کمتر بود آنست که مزاج کرم کوهر انرا لطیف کند ودر دوی منفعل شود واز حال خویش بگرداند ونزدیک
آن شود که غذا خواهد ومزاج او با مزاج برابری می کند تا مضرت کم تواند کرد واز وجه آنک باید که مضرت آن بیشتر بود
آنست که مزاج کرم کوهری غلیظ انرا لطیف کند شریانهای او بحرکت انقباض آنرا بدل کند برین سبب بیشتر بود
خاصه که مزاج ضد مزاج دل بود عجب نیست که حال دارو کرم همین بود از بهرآنکه از حرکت شریانهای دل کرم قویتر بود
آنرا بحرکت انقباض بخویشتن کشد تا مضرت آن بدین سبب بیشتر بود وجالینوس در نهمی که شوکران بانوعی دیگر از
زهرها، قاتل مردمان راهلاک میکند وسار راکه تبازی زرار یر کویند زیان ندارد از بهرانکه اندر تن او کذر نمی کند وبدل او
پس ازان می رسد که از حرارت غریزی وطبیعت او منفعل شده باشد واز حال خویش بگردیده ونزدیک آن شده
که غذا کردد واندر تن مردم زود می کذرد ومنفعل ناشده بدل او میرسد بسبب حرارت مزاج وقوت حرکات شریانها
وشیخ علی رئیس ابوعلی سینا قدس الله روحه می کوید این سخنی درست است لیکن مناسب میان قوت فاعله ومنفعله
شرط است وجالینوس را رحمة الله از کجا معلوم شده است که شوکران مردم را از بهرآن هلاک کند که زود بدل او می رسد
وزرازیر را هلاک نمیکند از بهرآنک منفعل شده بدل او می رسد باشد که سبب این معنی بود که شوکران بقیاس با مزاج زرازیر
زهر نیست ومیکویند که زنی اندر روزکار کذشته اندکی پیش نخورد او ورا زیان نداشت پس اندک اندک خوردن عادت کرد
وبران دلیر کشت او ورا زیان نداشت وروفس میکوید بعضی ملوک کنیزکانرا بزهر بپرورند جانک خوردن آن ایشانرا عادت شود
وزیان ندارد واین از بهرآن کنند که کنیزک را تحفه یا بجلبی دیکر بخصمی و دشمنی فرستند که ایشانرا بود تا بمباشرت آن کنیزک هلاک شود
ومزاج آن کنیزک چنان کردد که آب دهان او همه جانورانرا هلاک کند واکر آب دهان او بر زمین افتد مکس نزدیک او نکردد

باب سیم اندر انکه چکونه توان دانست که کدام زهر داده اند

نخست بوی دهان وبوی اندامهارا نکاه باید کرد از بهرآنک بعضی دارها
که بوی دهان ازان خبر دهد جون افیون که بوی آن بتوان دانست وجون ارنب بحری که شش را تباه کند وعفن کرداند
وبوی غونت از دهان پدید آید وضفدع بوی زهوشت دارد واکر از بوی معلوم نکردد تی باید کرد واندر آنچه برآید تامل کردن باشد
که آن دارو را بتوان دید جون مرتک وحصی وآنچه بدان ماند واکر بدین طریق معلوم نکردد اندر احوال مرد باید نکاه کرد اکر در اعضای
صورتی وبخشی نمی یابد باید دانست که دارو تیز وبرنده جون زرنیخ ونک وزیبق واکر چشمها شوخ شده باشد ورکها برجاسته وحرارتی عظیم

و تشنگی و تاسه پدید آید و بباید دانست که دارو سخت گرم است چون فرفیون و اگر اندامها و اطراف سرد باشد و خدر می شود
بباید دانست که دارو سرد و فسراننده است چون افیون و اگر بینند که قوت ضعیف می شود و غشی می افتد و عرق سرد همی آید
بباید دانست که داروی است که گوهر آن ضد گوهر مردم است و این تیزی زهرهاست و علامتها بدانست که غشی افتد و چشمها
ورم می گردد و سیاهی چشم ناپیدا می شود و دران حال هیچ امید خلاص نباشد و اگر چشمها سرخ می شود و زفان از دهان بیرون افتد
و نبض ساقط شود و عرق سرد آمدن گیرد سخت بد باشد **باب چهارم اندر قانون علاج زهرها** اصل درین باب آنست که چون
حس آن بیابند در حال قی کنند پیش از آنکه قوت آن اندر تن پراکنده شود و آب نیم گرم و روغن و شیر می خورند و قی می کنند
چندانکه تواند و اگر طبیخ شبت و لختی بود نه با این آب و روغن آمیخته بود بهتر بود و چون قی تمام کرده شیر تازه خورند بسیار
تا مضرت زهر تمام بکشد و بشکند و اگر شیر قی کند نیک باشد و آب و روغن که از بهر قی کردن خورند بسیار باید خورد و اگر طعام
خورند هم بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد بسیاری آن یا زهرها باز کوشد و بروی غلبه کند و اگر طبیخ و بزر الانجره با روغن بخورند
زهر را بقی برآرد یا باسهال دفع کند پس شیر خورد مسکه از شیر بهتر بود و طبیخ بزر الکتان از بهر تر می خورند و شراب شیرین با
گداخته سود دارد و اگر حس آن یابد که زهر و مضرت آن با معا و اسافل فرود آمده است حقنه باید کرد و اگر اضطراب صعب باشد
هم تدبیر قی باید کرد و هم تدبیر اسهال و در میانه شیر می باید داد زهر را بقی برآرد و چهار درم بسوره و یکدرم مر اندر شراب شیرین
سوده داشته اند و اگر پس از آن حرارتی عظیم پدید آید آب یخ و روغن گل می باید داد و هر بار قی فرمودن و نباید گذاشت
که در خواب شود و نگذارند که فرو آرامد لیکن بیدار می باید کرد و چیزی را بر هم زدن چنانکه آواز آن او را بیدار میدارد و هرگاه که
معلوم گردد که زهر کدام جنس است یا از کدام نوعست علاج آن در خور آن کنند چنانکه اگر آن زهر از جمله زهرهای برنده و تیز است
علاج آن از پس آن قی کرده باشد شیر و مسکه و بالوده روان که بروغن بادام کرده باشد با روغن کنند و بهر چه تیزی آنرا بشکنند
و اگر بدانند که زهر از جمله زهرها گرم کننده است و برافروزاننده علاج آب سرد و گلاب و کافور و آب کشنیز تر و لعاب اسبغول
و عصاره خرفه و عصاره کوک کنند همه سرد کرده یخ و بر اعضاء رئیسه ضمادهای سردی نهند از طحلب و مانند آن دوغ گاو سرد کرده
سود دارند و اگر بدانند که از جمله زهرها خدر کننده است و فسراننده علاج بتریاق بزرگ و دواء الحلتیت کنند و اندر شراب گرم کرده
و سیر کوفته اندر شراب آمیخته و اگر بدانند که از جمله زهرهاست که گوهر او ضد گوهر آدمی است علاج بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک
و باد زهرها آزموده کنند و ماء اللحم دهند و خانه را خوش هوا و خوشبوی کنند و فم معده او را بمالند و اندر دهان او بادها اندر
دمند و موی صدغ او می کشند تا در خواب نشود و سست نگردد و اگر معلوم گردد که کدام زهر داده اند علاج خاصه آن
کنند چنانکه یاد کرده آید **باب پنجم اندر یاد کردن داروها که مضرت زهرها را دفع کند** داروئی که با زهر برابری کند و نگذارد که
قوت آن بدل رسد تریاق بزرگست و مثرودیطوس و گل مختوم و تریاق الطین و تریاق اربعه و گفته اند تخم سرو را اندرین
باب نظیر نیست و برگ انگدان و بیخ او از هر یک یکدرم نیم نیم و شیح ارمنی دو درم با انگبین بسرشند و در آب سیب بدهند

غاریقون

و دو درم اندر شراب بدهند و خبازی و تخم او و مرق او نافع است و دارچینی و مغز خرگوش با دو اوقیه خل الخمر و یکمثقال جندبیدستر
با دو اوقیه روغن زیت و آب خشک معصفر و حلتیت و طبیخ جعده و طبیخ سیسالیوس و تخم درخت سکبینج نافع است صفت
داروی مرکب سداب سکبینج و جندبیدستر و برگ نی از هر یک یکجزو و شحم حنظل سه بار جندوزن سه شربت جندفندقی بزرگ
و گوشت قدید را گوکه ببازی این عرس گویند پاک کرده بخاصیت قوی ترین داروئی است دفع مضرت زهرها را صفت
داروئی دیگر بگیرند سداب خشک بیست جزو مغز گوز پوست باز کرده دو جزو انجیر خشک پنج جزو و همه را بکوبند و بسرشند صفت
داروی دیگر گوز مغز شش درم سداب و نمک از هر یک یکدرم انجیر چندانک داروها را بدان بسرشند شربت جندگوزی
صفت تریاق الطین بگیرند گل مختوم و حب الغار راستا راست بکوبند و بروغن گاو بمالند و چرب کنند و بانگبین بسرشند
باب ششم اندر داروهای معدنی که زیانکار بود مردم را حجر الاحمر میگویند سنگی است همچون بسد وزن دانگی از وی کشیده بود
آنرا از جمله زهرها شمارند گوهر آن ضد گوهر مردم است علاج آن بعلاج پیش نزدیک است اما الزیبق الزیبق الحی فان اکثر من
شربه لا یتضرر فانه یخرج بحاله من الاسفل سریعا و من صبت فی اذنه الزیبق الحی فانه یعرض له الم شدید و اختلاط عقل و ربما تادی
الی التشنج و یحس بثقل شدید من ذلک الجانب و ربما تادی الی الصرع و السکتة لتاذی جوهر الدماغ و رجرجته و ثقله و اما المیت
و المصعد فانه ردی ضار مقطع یعرض منه اعراض شدید شبیه باعراض من شبهه من شرب المرتک من المغص و التواء الامعاء و مشی الدم
و ثقل اللسان و المعدة و یحتبس بوله و یرم جسده علاج اندر باب چهارم از گفتار نخستین یاد کرده آمدست از قانونهای علاج
زهرها بجای باید آورد و قی فرمودن و هر ساعت ماء العسل دادن و سه درم اندر شراب حل کردن و بدادن و بماء العسل و بوره حقنه
کردن پس علاج سحج و حقنه سحج کردن و قوت دل نگاه داشتن المرتک کسی را که مرتک و براده رصاص دهند اندامهای او
آماس گیرد و زفان او سنگی شود و بول و غایط باز گیرد لیکن اطلاق افتد بافراط و اندر معده و امعا گرانی پدید آید و مقعد باز گردد
و تشنج ادا کند و اندر معده و اعالی شکم نفخ شود و لون او رصاصی بود و نفس تنگ شود و باشد که بخناق ادا کند که اعراض ایاس
پدید آید علاج قانون علاج بجای باید آورد و شربت از طبیخ تخم کرفس و انجیر و شبت و بوره باید داد و قی بدان فرمودن
و سه درم مر اندر شراب بباید داد و سنبل رومی و سرگین کبوتر دشتی در شراب بباید داد و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و بلبل
این همه اندر شراب سود دارد و یکدرم فرفیون و نیم درم بلبل بباید داد تا عرق کند و اگر طبع باز گرفته باشد سقمونیا اندر شراب یا اندر ماء العسل
بباید داد و طعام اسفیدباج چرب زبان را سپید کند و اندامها را سست گرداند و سرفه و فواق پدید آرد و اختلاط عقل نیز
پدید آرد و همه تن و مغز سرد شود و باشد که در حلق عفوصتی یابد چنانکه گوئی مازو خورد است و اندر کام و زفان درشتی و خشکی یابد
و نفس تنگ شود و دل درد کند و استخوانهای سینه تمددی می کند علاج این هم چون علاج مرتک است سقمونیا باید داد
اندر ماء العسل چند بار تا طبع را بیارد و عصاره افسنتین یکمثقال با ماء العسل چند بار تا بول را بیارد و چیزهای دیگر که بول آرد بباید داد
و حقنه باید کرد و نباید گذاشت که بخسپد و اندر آنچه بدان قی کنند روغن اقحوان که بپارسی گاوچشم گویند و روغن سوسن

اسفیداج

دروغن نرگس

وروغن نرگس اندر باید کرد و کندر بکاهند و بخورند و از پس آن هاپنند خورند سود دارد **جشین** حصین از جشین همان پدید آید که از اسفیداج لکن گرفتگی عظیم تر بود و علاج این و علاج اسفیداج و علاج فطریک نوعست ولعابها سود دارد تا در شتی حلق را ببرد و حبوبها نرم کنند باید داد و چند بار اسهال باید آورد بسقمونیا و ماء العسل و مانند آن و اگر روده ها ریش کرد علاج آن باید کرد و علاج خاصه جشین خاکستر جوب نرست با حاشا **شنکرف و نمش** اعراض این هجون اعراض زیبق کشنده است لیکن باشد که اسهال بسیار کند و علاج این هجون علاج زیبق است و حبوبهای جرب باید داد از خوردن وی لرزه سخت پدید آید و نرم کند و اندر حلق و زندرون شکم سوزش بود و در افزون ریشها پدید آید و قی نیز افتد **زنجار** علاج وی هجون علاج زرنیخ است و پیشتر یاد کرده آید **وخیشه** از خوردن آن صداع و خشکی دهان و درد شکم پدید آید علاج شیر تازه باید داد یا چیزها که اسهال آرد پس روغن کاو باید داد و روغن بنفشه و روغن بابسر که بر سر او می باید نهاد و باشد که مغناطیس باید داد تا انچه براکنده است جمع شود پس تدبیر اسهال کردن و باشد که بدان حاجت آید که هر روز نکدرم مغناطیس بدهند و از پس آن حبوبی جرب دهند لغزاننده با روغن کاو تا اسهال کند و اگر هنوز اندر معده بود هم بدین چیزها قی باید فرمود **النوره والزرنیخ** من شربهما معا اورثه قروح الامعاء والسعال الحاد الشدید فی البطن ومن شرب الزرنیخ المصعد ظهر به اعراض شرب السمک والسعال الشدید ومن شرب النوره وحدها اورثه وجع المعده واحتباس البول واطلاق البطن مع الدم وربما برد اطرافه وغشی علیه وجف لسانه وحلقه **علاج** آب گرم کرده باید داد با جلاب و روغن تا قی کند پس حبوبی باید ساخت از برنج نشسته و کنگ و اندکی تخم کتان بدان دادن با انگبین و عصاره خبازی با انگبین دادن پس پیوسته شیر تازه و مسکه و لعابها و حبوبها نرم دادن با پنیر مرغ و علاج آهک هم ازین نوع باید کرد و آنچه اندر علاج ذرایح یاد کرده آید علاج آنست و بول خراندکی با دود آنک زهره آهو بره بیاید داد تا بول بیارد **ماء الصابون** حال این **جون زرنیخ** است و علاج همانست **المزاج والشب** یورثان السعال الشدید ویؤدیان الی السل **علاج** شیر خر می باید داد و مسکه و شکر و شراب بنفشه و ماء الشعیر با روغن بادام و خایه مرغ نیم برشت و شوربا ر ماکیان فربه و اسفاناخ و آب سرد خوردن بناشتا و از پس گرمابه و ریاضت و از پس جماع و مزاج را تباه کند و باستسقا کشد **علاج** دوالکرک و دوالک خوردن علاج آنست و باشد که اگر بر اثر آن پیوند صرف خورد کفایت باشد **باب هفتم اندر دارو های نباتی که کوهر آن بدست** جون پیش است دقرون السنبل و غیر آن پیش از جمله دارو های بدست از خوردن آن دل بپاماسد و چشم برون خیزد و دوار پدید آید پس غشی افتد و سماها از کار نشود و هر که از وی بر بدکم بود که زندرون افتد تا اندر سل و باشد که از بوی آن صرع پدید آید و اگر پیکان را با آب او آب دهند هر کرا از ان جراحت رسد هلاک شود **علاج** در حال قی باید کرد بطبیخ شلنم و شراب و روغن کاو و ازین طبیخ و شراب و روغن بسیار باید خورد و پیوسته قی می باید کردن و هر ساعت طبیخ بوست بلوط اندر شراب بخورند سود دارد و بهترین چیزی یک درم دواء المسک است با نیم دانک مشک سود دارد یا چیزی از ادویه ها آزموده

و تریاق را درین باب منفعت بسیار است و آنجا که پیش روید جانوریست که آنرا موش پیش گویند خوردن آن مضرت
بیش دارد قرون السنبل از خوردن آن علامتهای سرسام پدید آید و زفان سیاه شود و قطره قطره خون از قضیب چکیدن گیرد
علاج قی فرمایند کرد بکشکاب و روغن گل نیم گرم و آنچه بدین ماند و یک درم کافور اندر یک دقیه گلاب بدهند و بر دل و جگر
و ضماد صندل و کافور و گلاب بر می نهند و پست جو و پست سیب ترش میدهند در جلاب سرد کرده و عصارهٔ انار ترش را
و آب خیار و خربزه هندی و آب عنب الثعلب و دوغ ترش و کشکاب سود دارد باب هشتم اندر داروهای زیان
کار کرم فرفیون از خوردن آن تاسه و سوزش احشا و فواق پدید آید و باشد طبع را بگشاید و اسهال کند بافراط علاج
نخست قی کند و شیر تازه و مسکه می دهند و در آب سرد می نشینند و باقی علاج علاج قرون السنبل بود یتوع مانند شبرم
و عشر و لاغیه است و این هر سه قوی تر اند و از خوردن شیر آن حرارت و تاسه و اسهال بسیار پدید آید علاج آن شیر گاو و
مسکه و دوغ خوردنست و در آب سرد نشستن و شیر شبرم دو درم بکشد و شیر لاغیه و شیر عشر سه درم بکشد اندر مدت دو روز و جگر را بریزاند
سقمونیا یورث ضعف المعده و العطش و الاسهال المفرط و ضعف الکبد علاج مضرت او بدوغ باید شکست و برب آبی
و ریواج و شراب او و مزوره سماق و پست سیب و پست جو بسیار از وی مردم و ستور را بکشد و اندکی از وی
تاسه آرد و شکم بدرد آید و براند و تپشی عظیم کند گرم و خشک و برنده است و آن آب که دفلی را اندر وی روید بدو زیانکار است
آنرا مقطر باید کرد و با شیرینی باید خورد علاج طبیخ خرما و حلبه باید داد و بیخ کشت و تخم آن و طبیخ آن تریاق اوست و انجیر با
انگبین و شکر و جلاب و شیرینیها همه سودمند است و جرشها و چیزهای لزج همه سود دارد و سپستر حقنه باید کرد بلادر اندر گلو
تپش و حرارت پدید آرد و بیماریهای حاده آرد و بکشد بعضی اندامها را تباه کند دو مثقال از وی بکشد و اگر از مضرت او خلاص یابند
وسواس پدید آید از بهر آنکه اخلاط را بسوزاند و بعضی مردمان باشند که ایشانرا زیان ندارد از بهر خاصیتی که مزاج ایشانرا بود خاصه که
با گوز خورند و شیخ رئیس میگوید من یکی را دیدم که بلادر میخائید و می خورد و او را هیچ زیان نداشت این داروئیست تیز
و بکشد علاج او علاج همچون بلادر است مویزج اعراض او همچون اعراض ذراریح است و علاج سپستر یاد کرده آید سداب دشتی
از خوردن آن سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها بیرون خیزد و علاج او همچون علاج دفلی است نخست قی باید کرد
نفسیا خوردن آن بول و غایط گیرد و زفان بیاماسد و قراقر و باد اندر شکم افتد و گلو و معده بسوزش آید و چشمها بیرون خیزد
و روی سرخ شود و باشد که بر همه تن شری پدید آید و بسیار بود که غشی آرد و نفس او تنگ شود علاج قی باید کرد پس شیر تازه
و روغن گاو و کشکاب خوردن بروغن غرغره کردن و گویند هیچ محروث و طبیخ سعتر و جند بیدستر گرم کرده یا با انگبین سود دارد ابو علی سینا
میگوید مگر این چیزها بخاصیت سود دارد از بهر آنک تحلیل کند و قیاس آنست که چیزهای سرد و نرم باید داد جلهنک اعراض او
همچون اعراض کندش و خربق است و علاج همان وند حسی اسهال عظیم آرد علاج قی باید کرد و شیر و مسکه خوردن
پس بیاز اسهال گرفتن اسهال مشغول باید شد و تریاق بزرگ دادن از بهر آنکه اسهال باز گیرد سود دارد

دفلی

کبیکج

خربق سفید

و کندش

وکندش وعرطنیثا وعصاره قثاء الحمار ونوعی از شونیز وغاریقون سیاه وتربد زرد این همه داروهائی است که منش کشتن آرد وباشد که
چندان قی آرد که دفع نتوان کرد وخناق کند وباشد که اسهال نیز آرد واگر زیادت از حاجت خورند مردم را بیهوش کند وقوت ببرد
وخون سر دارد وتشنج آرد خاصه خربق سپید علاج اگر بینند که ماده بجانب بالا جنبیده است ودفع نمی تواند کرد وخناق خواهد کرد
حقنه باید کرد وماده را از بالا فرود کشیدن وشیر ومسکه دادن وروغن گاو بسیار دادن واگر تشنج کند مفاصل را بروغن چرب کنند
وعلاج تشنج خشک کنند چنانکه معلوم است خربق سیاه اگر زیادت خورده شود اسهال کند بافراط وگلو را بگیرد از وی دو درم
بکشد وتشنج خشک آرد نخست آروغ بسیار آرد وباد اندر شکم پدید آید علاج نخست قوت او بباید شکست بروغن گاو ومسکه ومانند آن
وزیره وانیسون وسنبل وجندبیدستر از هر یک برابر بباید کوفت واز جمله بباید خورد ونمک گرم کرده ومانند آن بر باید نهاد تا بادها را
بشکند وبعد آن خوردنیهاء چرب ونبیذ شیرین خورند پنیر تر با انگبین سودمندتر باشد ونبیذ ممزوج با آب بسیار سود دارد
کرم دانه مقدار دو درم از وی خارش اندر تن افکند وبیاماساید وبکشد وعلاج این علاج فرفیون است دازی چون از وی
بسیار بخورند بکشد علاج وی قی است واسهال وشیر خوردن ومسکه وروغن گل کنجاره کنجاره کنجد وکنجاره بید انجیر که نیک
فشارده باشند زیان کاری عظیم است علاج وی قی کردنست وطبع را نرم کردن وسفیدیاء چرب آشامیدن جندبیدستر
از خوردن او نشانهای سرسام پدید آید وگلو را بگیرد واندر روز بکشد خاصه آنچه سیاه وگنده بود وآنچه اغبر بود وبسیاهی زند
علاج وی قی باید کرد باب شبت وسپستان با شراب انگور وانگبین پس ترشی ترنج ولیمو وشراب انار ودوغ گاو
ومیوهای ترش خورند وشیر خر سودمند باشد عنصل بر خون شکم آرد ونخست درد شکم ودرد سینه پدید آید علاج
شیر آهن تاب کرده دهند وزرده خایه ومقلیاثا ومانند آن خانق الذئب وخانق النمر قبضی اندر کام وزفان ودهان
اندر حلق ودر قصبه شش پدید آرد وآماس کند ودهان خشک شود واز دهان او بوی دود می آید وزبان بسته شود
واختلاج اندر بناگوش پدید آید پس برعشه وتشنج ادا کند وباد وقراقر اندر شکم افتد علاج زود قی باید کرد پس حقنه کردن
پس افسنتین رومی وسعتر بوی فراسیون شیح ارمنی وکمافیطوس با نبیذ وروغن بلسان مقدار یکدرم ونیم اندر نبید
وباید که نبید را آهن تاب کرده باشد یا زر وسیم گرم کرده در وی افکنند وخبث الحدید وسنبل لوزن وانتریره وبزغاله سود دارد
وحسوهای چرب دادن برگ آزاد درخت برگ او چهار پایان را بکشد ومردم را سخت زیان دارد وعلاج او همچون علاج
خرزهره است آزاد درخت برگدان زیان کارست ودهان وزفان بیاماسد ومعده ورودها درد خیزد واز جمله زهرها شمرند
علاج او همچون علاج زرآرنج است روغن زیت آبی در وی جوشانیده سود دارد پوست ترنج مضرت او همچو مضرت عنصل است
سیح لیکن باین سرفه زیادت باشد علاج او همچو علاج عنصل است وسرفه را شراب بنفشه وکشکاب وداروهای سرفه باید داد
انجره مضرت او همچون مضرت عنصل است وعلاج او همچنانست خاصه برب میوها چون رب غوره وریواج وسیب از بهر آنکه
با منش کشتن وناسه وغشی باشد نبیذ خوردن بناشتا تن گرم شود وخناق تولد کند وصداع سخت پدید آید واختلاط عقل

و باشد که تشنج ادا کند علاج رگ باید زد و طبع را نرم کردن و قی کردن و فقاع سرد و دوغ ترش سرد کرده و آب میوها و قرص کافور
باید داد انگبین بد مضرت او آنست که اگر ببویند عطسه آرد و اگر بخورند مضرتها که از انجره باشد و از عنصل پدید آید و عرق شود و نوعی انگبین است
که از و مضرتهای شوکران پدید آید علاج ماهی شور و سداب باید خورد و قی باید کرد و اسفیدباها جرب باید خورد دبق مضرت دبق
آنست که فراقر در شکم افتد و اعتقال طبیعت پدید آید و سده تولد کند علاج انگبین باید خورد و قی باید کرد پس حقنه کردن و افسنتین
با نبیذ بسیار و سکنگبین سود دارد باب نهم اندر داروهای زیانکار سرد افیون خدر کننده است و فسراننده و فواق آرد و تاریکی چشم
و تنگی نفس و گرفتگی زفان و گرانی خواب و خارش اندر پوست پدید آرد و چشمها دور فرو شود پس گداز پدید آید و خوی سرد
آرد و هلاک کند و دو درم از وی دو روز بکشد علاج تریاق باید داد و مثرودیطوس پس از آنکه قی کرده باشند بروغن
و آب نیم گرم و نمک و بوره و سکنگبین و ماء العسل با انگزد تریاق آنست و سکبینج و جندبیدستر و بلبل با نبیذ کر با سکنگبین و شیر
و جوز سرو سخت نیست صفت تریاقی خاصه او را بگیرند انگزد و ابهل و جندبیدستر و بلبل راستار است با انگبین بسرشند
و شربت جندکوزی و شراب کهن سود دارد و خاصه با دارچینی و عطسه باید آورد و نباید گذاشت که در خواب شود و می او می باید کند
خاصه موی صدغ و روغنهای گرم قوی و روغن قسط می باید مالید اندر اندامهای او و جندبیدستر می باید بویانید و در آب زن
گرم می باید نشاند تا تشنج نکند جوز ماثل یعرض منه احمرار العینین و یظلمها و یورث فی السدر و ینیم وزن مثقال منه یقتل
و وزن دانقین یسکر علاج قی باید کرد و روغن گل باید داد و عاقرقرحه و بلبل و دارچینی و حب الغار و جندبیدستر با نبیذ سود دارد
و دست و پای اندر آب گرم باید نهاد و تن را گرم کردن بخرقها گرم کرده و روغن قسط و روغن بان گرم کوفته و غذا جرب
باید داد و نبیذ شیرین بیروج اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و یحدث منه السرسام منه البارد و الصمم و الحکة قشره شیر
اجزایه و حب الفیا قریب منه علاج او همچون علاج ماثل است و همچون علاج افیون البنج یعرض منه استرخاء الاعصاب
و یرم اللسان و یخرج الزبد من فیه و یحمر عیناه و یحدث منه دوار و غشاء العین و ضیق النفس و حکة فی البدن و السکر
و اختلاط العقل و ربما حکوا صوتا مختلفة و ربما نهقوا و ربما صهلوا و ربما سبحوا و ربما احتباس بول و اطیوس و غیر او میگویند
از خوردن آن زبان بیاماسد و استرخا پدید آید و عقل زایل شود و بر تن او جای جای سیاهی پدید آید و عفن شود
علاج او قی و حقنه است و علاج افیون علاج اوست و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و مانند آن و اوطیوس
می گوید و علاج او علاج ذراریح است و علاج خاصه او آنست که رتیانج و علک البطم هر دو کرنگی با میعه و جنطیانا
و انگبین بدهند و طبیخ کمافیطوس و حب الصنوبر الصغار و برگ سرو و برگ انجره با روغن زیت سوده و خایه سلحفه
بحری و بری سود دارد ضفدع بیشه سبز بود و دریایی سرخ جو این بخورند رنگ روی تیره کند و بزردی گراید و تن
بیاماسد و مترهل شود و نفس تنگ شود و در وی تاریکی چشم پدید آید و بوی دهان گنده گردد و حرقتی در حلق و دهان
پدید آید و باشد که تشنج ادا کند و باشد اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل و غشی پدید آید و باشد که قی کند و قی می براندازد

واگر سلامت یابد دندانها بیفتد علاج قی باید کرد بآب گرم و روغن زیت و شراب بسیار و ریاضت کند و عرق آرد در آبزن
و گرمابه و روغنها بآب گرم مالیدن و دواء الکرکم و دواء اللک و هرچه اندر علاج استسقا سود دارد اندرین علاج سود دارد و مقدار
سه درم بیخ نی اندر شراب بسیار سود دارد و سعد و قصب الذریره اندر شراب سود دارد و ضفدع زرد شهوت طعام را ببرد
و آروغ ترش آرد و رنگ روی بگرداند و تباه کند و منش گشتن و قی و درد دل آرد و شکم و ساقها بیاماسد * علاج این
همچون علاج ضفدع بیشه است زهر افعی این از جمله زهرها قاتل است و غشی آرد و کم باشد که علاج سود دارد قی باید کرد
بروغن گاو هر ساعت و زود تریاق افعی و مثرودیطوس و بادزهرها از موده و دواء المسک و مشک دادن و هرگاه که
غشی افتد بماء اللحم که از گوشت فروج پخته باشند با اندکی مشک یا دواء المشک و شراب ریحانی بحلق اندر چکانند
و بگلو فرو ریزند قی آرد سبز و زرد و از بینی و دهان او بوی صبر آید و دهان او طعم صبر دارد و در چشم علامت یرقان پدید آید
و بکشد و اگر سه ساعت مهلت دهد امید خلاص است علاج علاج او هم قیست و تریاقی که خاصه تریاق اوست
صفت آن بگیرند که گل مختوم و حب الغار از هر یک یکجزو و پنیر مایه آهوبره چهار جزو و تخم سپندان مر از هر یک نیم جزو با انگبین
بسرشند شربت چند جوزی پیوسته دارو قی فرمایند و در آبزن که در وی اسفرمها پخته باشند می نشانند
این گرمی است زهرناک از خوردن او زبان بیاماسد و کام و دهان درد کند و آن درد بمعده و رودها فرود آید و اندرین سوزش
و حرارت پدید آید علاج او بچیزهای سرد باید کرد و علاج زرارنج علاج اوست و روغن آبی خاصه اندرین باب سودمند است
مقدار یک عدس از وی پس از یکهفته بکشد و علاج روغن گاو می باید داد یا حنطیانا رومی و دارچینی
و تدبیر لطیف کنند و روغنها خوشبوی و پنیر مایه خرگوش دادن و علاج اوست زهریست که تاسه و بیهوشی آرد
و بکشد علاج وی قی کردنست بروغن گاو و روغن شیر بخت پس بندق و بسته بهم بسرشند و یکروز چهار کرت بدهند
هر بار چند بندقی بزرگ حنجر و حوالی آن و مجری طعام و شراب درد خیزد زفان سرخ شود و بارهای خون
در میان دندانها پدید آید پس خناق و گزاز پدید آید پس بکشد علاج علاج نخست حقنه باید کرد و مسهل دادن از بهر آنکه قی خطر باشد
و ماده بسیار بپیچد و دفع نتواند کرد و گلو بگیرد و بکشد و بیخ انگدان و انگزد و بوره و خاکستر چوب انجیر و پنیر مایه بزغاله و آهوبره
با سرکه بادزهر آنست خون فسرده را ببرد پس مسهل دادن آنرا دفع کند صواب بود و انجیر خام که در وی شیر بسیار بود
سود دارد و طبع را نرم کند و بر معده ضمادی کردن از ارد جو و ماء العسل سود دارد و علامت خاص او آنست که اسهال
زود پدید آید رنگ روی سبز شود و بیاماسد و از همه تن عرق کنده آید خاصه از بغل علاج علاج قی باید کرد
بآب نیم گرم چیزی که بروی یاری دهد و پنج درم روغن گل و نیم درم زراوند مدحرج و نیم درم نمک اندرانی اندر شراب
شیرین بدهند و تریاق الطین سود دارد گروهی طبیبان گفته اند که اگر در حال تدارک بکنند علاج سرگین باز اندر شراب
شیرین بدهند پس قی فرمایند و همه تن او بروغن گاو بمالند و نمک گرم کرده بر سر او می نهند و انجیر خشک باید داد با مسکه و حنطیانا

وازطریق ترش گشتن تباهی رسیده سرگشتن آرد غشا و بخش فم معده و باشد که هیضه کند و بکشد علاج او قی کردن
بماء العسل پس شراب صرف خوردن با فلافلی و روغن بادام دین گرم کرده بر فم معده طلی کردن اگر خون
اندر سینه و اندر معده بفسرد رنگ روی بگردد و نبض ضعیف و صغیر شود و قوت ساقط و استرخا پدید آید اندر همه تن و غشی افتد
و اگر اندر معده فسرد همه تن سرد شود و اعراض خناق پدید آید و نبض ضعیف شود و غشی افتد و اگر اندر مثانه بفسرد هم ازین نوع اعراض
پدید آید و در مثانه المی و تمددی تولد کند و اگر اندر رودها بفسرد همچنین بود و الم اندر شکم بود آرد تخم معصفر اندر آب گرم بگدازند
و بدهند سود دارد و اگر ممکن شود که قی کند با نگبین و غسار کرفس قی کند سخت نیک باشد داروی خاصه بگیرند
گل مختوم هفت درم پنیرمایه خرگوش سی و شش درم پنیرمایه آهو بره سی و دو درم جنطیانا چهار درم زراوند مدحرج چهار درم
تخم سداب دشتی چهار درم مر چهار درم انگزد چهار درم با نگبین بسرشند شربت چند جوز با آب گرم یا اندر سکنگبین
داروی دیگر خاکستر چوب انجیر دو درم مغز خرگوش یکمثقال و شیخ رئیس میگوید ظن من چنانست که بجای مغز خرگوش پنیرمایه
وی می باید هر دو را اندر خل الخمر مالند و نمک اندرانی اندر پنیرمایه بزغاله نیک باشد و یکمثقال سرگین سگ در سرکه نیک باشد
و آنچه بمثانه مخصوص است عصاره برگ زرست و پیوسته سکنگبین خوردن و تریاق بزرگ و مثرودیطوس خوردن سخت سود
دارد و انگزد و عصاره کرفس و تخم ترب اندر خل الخمر یا اندر سکنگبین و دیگر مثقال قردمانا اندر آب گرم و نیم مثقال انگزد کرفس
شربت غاریقون کرسیسالیوس کرد و درم حب البلسان کرد و درم اظفار طیب کرد و درم عود فاوانیا این همه سود دارد
و چند وزن یکدانه خرما که از گوشت جدا کرده باشند و نمک درست بسایند و در اندکی آب حل کنند و در احلیل چکانند و آب
خاکستر چوب و همه دارو که از بهر سنگ مثانه یاد کرده آمده است و اندرین باب سود دارد پس اگر هیچ دارو اثر نکند بباید
شکافت و خون فسرده بیرون کردن چنانک سنگ بیرون کنند و اقحوان سپید و مقل و حاشا و شیر انجیر و آب خاکستر چوب انجیر
سود دارد و گفته اند شیر بز خون فسرده اندر تن بگدازد داروی عجب بگیرند گوگرد و انگدان از هر یک یکجزو اندر
خل الخمر بدهند باشد که سبب آن استعدادی بود اندر شیر یا پنیرمایه بود اندر سرما آن کس پنیرمایه خورده باشد
از بهر کاری دیگر پس اتفاق افتد که شیر خورد و بدان سبب فسرد و از فسردن شیر اندر معده تب لرزه آید و قی و غشی
در جمله فسردن شیر همچون فسردن خونست منفذ نفس بگیرد و نبض ضعیف شود و باشد که شکم بار گیرد و بیاماسد
از خوردن چیزهای شور پرهیز باید کرد از بهر آنک شوری آنرا بسته تر کند و سرکه با آب آمیخته و تنها خوردن سود دارد و پنج درم بوزن خشک
در حال آنرا بگدازد خاصیت او آنست که شیر تازه را رقیق کند و نگذارد که بسته شود و پنیرمایه سخت سود دارد نیم مثقال
تا یک مثقال آنرا بگدازد و قی یا باسهال بیرون آرد و داروها که اندر فسردن خون یاد کرده آمده است همه سود دارد و گوگرد
و انگدان اندر سرکه و آب خاکستر چوب انجیر نافع بود سود دارد ماهی سرد تبازی آنرا المبیت گویند یعنی شب بروی گذشته بود
خورند اعراض او همچون اعراض فطر باشد خاصه اگر جای نمناک نهاده باشند و باشد که مضرت آن از پس یکروز یا از پس سه روز پدید آید

علاج قی باید کرد

علاج قی باید کرد و علاج فطر کردن که از تنور برآرند و بپوشند گوشت تباه شده و هر گوشتی که از تنور برآرند نشاید
پوشید و سر گشاده باید گذاشت تا بخار از وی بشود و دم بزند و آنچه بپوشند سخت بد باشد همچون چیزی زهرناک شود تا سه
و هیضه آرد و باشد که یکروز یا دو روز بیهوش بیفکند و باشد که علت ثبات آرد و باشد که بکشد علاج قی باید کرد پس میبه
و مسوس و شراب ریحانی باید داد بعصاره آبی و عصارهٔ سیب و اگر هیضه آرد علاج هیضه کردن و گل مختوم سخت
نیک باشد **گفتار دوم اندر گزیدن ماران و جانوران زیانکار بر طریق کلی** و تدبیر راندن حشرات بر طریق جمله و تفصیل آن
و این گفتار هفت بابست **باب اول اندر تدبیر کلی اندر علاج ماران و جانوران زهردار** تدبیر دفع کردن زهرها شش نوعست
یکی آنک حرارت غریزی را برافروزند و احشا را تقویت دهند تا زهر را دفع کند چنانک تریاق بزرگ و لعبه بربری
حرارت را برافروزاند و زهر را بشوراند و از تن دفع کند دوم آنک رطوبتها از تن کم کنند تا زهر مرکبی نیابد که بصحبت آن
بگذرد و باعضاء رئیسه رسد و طریق کم کردن رطوبتها قی است و از پس قی فصد و اسهال و ادرار بول و این طریق آن وقت
شاید کرد که معلوم گردد که زهر اندر تن او پراکنده می شود و آنرا بجذب بجانب ظاهر توان آورد خاصه اگر ممتلی باشد
سیوم آنکه باد زهرها آزموده دهند و تریاق بزرگ دهند یا تریاقی دهند که بدان زهر مخصوص باشد چون تریاقها که اندر گفتار
گذشته یاد کرده شده است چون گوشت تمساح و چون گوشت افعی زهر او را چنانکه جالینوس رحمه الله گفته است
چهارم آنکه داروی دهند که ضد مزاج آن حیوان بود چون انگزد که ضد مزاج کژدم است پنجم آنکه داروهای طلا کننده که اخلاط را
در حرکت آرد تا زهر را بر طریق تموج بپوست افکنند و دفع کند چون داروهای عرق آرنده ششم آنکه در حال تدبیر کنند تا زهر اندر تن
پراکنده نشود و این چنان باشد که در حال آن عضو را از تن جدا کنند اگر ممکن گردد و پس داغ کنند تا به بندند و موضع داروهای
جذب کننده بر نهند تا محجمه بر نهند و شارسد و زهر را بیرون کشد و یا دیوجه برافکنند و باشد که بدهان بمزند و آن کس که می مزد
باید که طعام خورده باشد و دهان را شسته و بشراب مضمضه کرده و لختی خورده و دهان بروغن گل بروغن بنفشه آلوده و دندانهای او
معیوب و خورده نباشد و این مزیده می مزد و آب دهان می اندازد و بباید دانست که داروهای جذب کننده بعضی ریش کننده است
و چون ریش کرد نباید گذاشت که درست شود تا زهرناک ببالاید و بسیار باشد که آن عضو را جذب کردن و بستن ممکن
نگردد و این تدبیرها بروجه عبث رود و منفعت پدید نیاید و تدبیر آن باشد که گوشت حوالی آن جایگاه پاک برگیرند تا باستخوان
پاکیزه باز آید پس مرهم کنند و داروهای مالیدنی بر حسب طبیعت زهر باید بگرمی و سردی تا طبیعت آن زهر را بگرداند
چون بروج یا بسوزاند چون داغ کردن بآتش و داغ بزفت و روغن زیت جوشانیده نافع بود انشاء الله تعالی
باب دوم اندر یاد کردن داروها که از بهر جانوران زهرخورنده خورند شیر لاغیه که معروفست بتریاق بوشنجه گزیدن افعی
تریاقی سخت نافع است و شرابی که افعی در وی افتاده باشد گزیدن همه جانوران را نافع است و مقدار دو مثقال تخم ترنج
ضد همه زهرهاست و حب البلسان و روغنی بلسان و جوز با انجیر و بندق و جنطیانا و جاوشیر با زراوند و شکوفهٔ خرزهره

وبرگ او نافع است وثمرة الدلب یعنی ثمره که درخت چنار برآرد بتازگی منفعت آن سخت عجبست ودارچینی نافع است
وسرگین بز سوخته ضماد کردن وخوردن وکماذریش وکاشم وادریون وتخم بادآورد وحرف وزیره که بشونیز ماند وسیر وبلبل
وبزرحند قوف درآب او یا درشراب طبیخ بودنه کوهی ضماد کردن وخوردن وراسن وقیصوم وفردمانا وغاریقون همه نیک است
وبطون راسو ومعده او را پاک کنند وبکشنیز تر بیا کنند وخشک کنند وبوقت حاجت بدهند سود دارد وطبیخ سرطان نهری
وخون سنگ پشت وسرزد رانغی عجب است وتخم جرجیر نافع است صفت معجون عجب افیون ومر از هر یک یکدرم
بلبل یکدرم ونیم بیخ زراوند طویل وبیخ زراوند گرد از هر یک سه درم هزار سفید وزیرهٔ هندی از هر یک درم شونیز پنجدرم
جنطیانا سه درم سداب دو درم همه را بآب جرجیر تر کنند وبانگبین بسرشند پخته وکفک برداشته وصافی کرده شربه
یکمثقال اندر شراب پخته وتریاق الطین که پیشتر یاد کرده آمده است نافع است صفت تریاقی که منفعت آن
عام است همه گزیدن جانوران زهرناک را وهمه داروهاء زیان کار را بگیرند شونیز وتخم هزار سپند وزیره از هر یک دو درم
بلبل سپید ومر از هر یک نیم درم بانگبین بسرشند شربت جند باقلی رومی اندر شراب بدهند صفت داروی دیگر
حب البلسان وزوفاء خشک وتخم شلغم دشتی وبلبل سپید وبلبل سیاه ودار بلبل ووج وانیسون وقطراسالیون وزیره
وبزرالبنج از هر یک چهار درم سنبل وتفاح الاذخر از هر یک ششدرم بانگبین بسرشند وشربت جندیک باقلی رومی
صفت داروی دیگر حماما وحب البلسان از هر یک سه درم خمی بزرالجرجیر وبزرالکرات وتخم کندنا از هر یک
یکدرم تخم زراوند وبیخ انگدان سیاه از هر یک دو درمی مر وزعفران از هر یک دو درهمی طین البحره چهار درهمی با
بانگبین بسرشند شربت جندیک باقلی رومی باب سیوم اندر طلیها که بر گزیدگی جانوران زهرناک نهند آنچه بر گزیدگی نهند لفظ
سپید است یا لفظ ازرق با شیر پخته وخام یا روغن گاو یا جند بیدستر با روغن زیت یا عصاره کندنا تا بآب نارسیده
وناشسته وعصارهٔ بودنه سادی وکوکرد با بول سوده ومرغ خانگی یا خروس سپید زنده سینهٔ او بشکافند وبر آن موضع
نهند وهر ساعت که فاتر شود دیگری برمی نهند با سرکه ونمک یا زهرهٔ گاو بزرا یا خاکستر چوب انجیر وچوب رز وسرکه
با سیر ونمک وسرگین بز همه گزندگی جانورانرا سود دارد مگر گزندگی ماری را که بتازی صما گویند وصل گویند صفت
داروی خردل وسرکه وآهک بآب صابون طلی کنند صفت داروی دیگر زفت جوشانیده با نمکی طلا کردن
سودمند بود وگزندگی افعی را سود دارد واین داغ کننده است وطریق اهل مصر است وسخت نیک است وسارها
نیکست وآب دریا گرم کرده نطولی نیک است تنها وبا سرکه وطبیخ موش دشتی زنده که بتازی الجرد گویند وطبیخ
را سوزنده که بتازی ابن عروس گویند نیک است باب چهارم اندر داروها که بر تن طلی کنند تا جانوران از وی
دور باشند بقدرت الهی مغز خرگوش با سرکه وروغن زیت گداخته ومیعه اندر روغن زیت حل کرده وبرگ صنوبر
تازه کوفته اندر روغن زیت آغشته وجوشانیده وتفاح سرو با حب العرعر یا برگ پنجنگشت یا قیصوم وبیخ انگدان ودوقو وحب البلسان

و بیخ حرف کوفته جمله یا بعضی کوفته و اندر روغن زیت جوشانیده آن روغن را مالیدن اندر همه تن سود دارد و همه حشرات و همه
جانوران زهرناک از وی دور باشند **صفت** داروی آمیخته بیخ انگدان سیاه و سر شاخ سرو و ترحب العرعر از هر یک دو جزو
بیخ لفاح نیم جزو مر و حب البلسان و قردمانا از هر یک سه جزو همه را بکوبند و بروغن زیت بپزند تا سطبر شود آن روغن
طلی کنند **صفت** داروی دیگر فقاح الصنوبر یک جزو بیخ لفاح دو جزو و بزر البنج سه جزو اندر روغن زیت بپزند
اگر این چیزها را دود کنند هم سود دارد و روغن ترب مالیدن بشه را باز دارد **باب پنجم اندر داروها که در خانه بگسترند و دود کنند**
و نزدیک سوراخ بنهند تا حشرات بگریزند و بیرون نیایند آنچه دود کنند و جانوران بد را و حشرات را بگریزاند
چون انار است و بیخ سوسن و تیرزد و سرو و سیب و پشم و موی را و اظلاف جانوران و مقل و انگزد و سکبینج و برگ غار
و حب غار همه حشرات از بوی و دود این چیزها بگریزند و بودنه و درمنه اندر خانه بگسترند حشرات از آن خانه بگریزد و از بوی
قطران بگریزد و جعده و پنجنگشت بسوزند نیک بود و اگر اندر زیر جامه افکنند نیک بود و اگر افیون بسوزند نیک بود و شونیز و تبرزد
و سرو کوذن و کوکرد و سم بز دود کردن مار را و حشرات را بگریزاند و میعه و سرو کوزن و شونیز و قطران و مر از هر یک یک جزو
و موی بز و سم او از هر یک نیم جزو و قرصها کنند و خانه را بدان دود کنند و قردمانا و بیخ انگدان سیاه و میعه از هر یک
یک وقیه پوست خایه شترمرغ و شونیز و اسفند کنده از هر یک دو وقیه این همه بیامیزند و بسوزند و برگ سرو یا برگ صنوبر
و شونیز و بزر البنج از هر یک یک درهمی همه را با یکدیگر بیامیزند و بر آتش چوب رز بسوزند و پنجنگشت و درمنه و حلتیت و برگ غار
اندرین باب عجبست و آنچه بر زمین بباید گسترد سیسنبر است و بودنه کوهی و دشتی و درمنه و حلتیت و تعلق و طاوس
و مرغ آبی سپید و کوزن و خارپشت و راسو و اندر خانه داشتن نیک باشد جنبندگان از ایشان بگریزند و اگر چیزی پدید آید اینها
آنها را بکشند **باب ششم اندر داروها که بعضی جانوران را بکشد** خربق سگ را و گرگ را بکشد اندر چیزی تعبیه کنند و بدهند خانق الثمر
پلنگ را بکشد و خانق الذیب گرگ را و سگ را و شکال را بکشد بادام تلخ روباه را بکشد خرزهره و برگ آزاد درخت بهایم را
بکشد **باب هفتم اندر داروهای دود کردن** و هلاک کردن جانوران زیانکار بر سبیل تفصیل **بر این موجب است** دود سرو کوزن
و اظلاف بز و بیخ سوسن و عاقرقرحا و کوکرد مار را بگریزاند خردل مار را بکشد و اگر بر گذر آن نهند از وی دور شود نوشادر
اندر آب حل کنند و اندر خانه بپاشند مار از آن خانه بگریزد و از وی دور شود و آب دهان روزه دار اندر دهان مار افکنند
بمیرد خاصه اگر نوشادر اندر دهان گیرد **دور کردن کژدم** آب اگر ترب را پوست بخراشند و بر کژدم نهند بمیرد و آب ترب
و آب برگ ترب بر کژدم باشند بمیرد و برگ بادروج و آب او همچنین و آب دهان روزه دار که مزاج او گرم بود
کژدم را بکشد **صفت بخوری** بگیرند میعه و زرنیخ و پشک گوسپند و پیه بز راستار است پیه را بگدازند و دیگرها را
بدان بسرشند و نزدیک سوراخ کژدم دود کنند و اگر پاره ترب بر سوراخ او نهند از سوراخ بیرون نیاید و اگر کژدم را
بسوزند دیگران بگریزند **دور کردن کیک** کیک را بتازی البرغوث گویند و اگر حنظل اندر آب کنند و آب اندر خانه

ببراکنند کیکان بمیرند و بگریزند و طبیخ خرنوب و طبیخ علیق همچنین بود و اگر خون بزکش اندر زمین کنند کیکان آنجا جمع شوند و اگر پیه
خارپشت بر چوبی طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند و از بوی کوکرد و از برگ خونی هره بگریزند و گیاهی است که آنرا کیکواشه
البراغیث گویند اندر حوالی بستر نهند کیکان حذر شوند و بمیرند **دور کردن پشه** سبوس چوب صنوبر و تراشه آن دود کنند پشه
بگریزند و آنرا قلقدیس دود کنند با شونیز همچنین بود و بهتر آن بود که این همه جمع کنند و از دود و برگ مورد خشک بگریزند و اگر
سرو و جوز سرو و کوکرد و مقل و سرگین گاو سپید دود کنند و سپند کنده همچنین بود و اگر طبیخ شونیز یا طبیخ هزار سپند یا طبیخ افسنتین
یا طبیخ سداب یا طبیخ بیخ ترمس اندر خانه ببراکنند سود دارد و دران خانه نشوند **دور کردن راسو** از بوی سداب بگریزند
دور کردن موش و کشتن او مردار سنگ و خربق موش را بکشد و خربق و بزر البنج همچنین و بیخ کرنب و پیاز موش که بتازی
بصل الفار گویند و سک و خبث الحدید و زعفران این همه موش را بکشد می گوید اگر موشی را خصی کنند و یا دنبال ببرند یا پوست
باز کنند و رها کنند و موشان بگریزند **دور کردن مور** بر سر سوراخ وی مقناطیس بنهند بگریزد و قطران همچنین و اگر زهره گاو اندر خانه آویزند
باز رفت یا انگزد بگریزد و اگر مور را دود کنند دیگران بگریزند **دور کردن مگس** زرنیخ اندر شیر کنند و بنهند مگسان اندر وی بمیرند و از
دود کردن زرنیخ و دود کردن کندر بمیرند و اندر طبیخ خربق سیاه بمیرند **دور کردن زنبور** از دود کردن کوکرد از سر بگریزند و از عصاره
خطمی یا از عصاره خبازی و زیت در خویشتن مالند زنبور گرد آنکس نگردد **دور کردن جو** که بتازی خنفسا گویند از دود برگ
خبازی بگریزند **دور کردن چوب خواره** که بتازی ارضه گویند اندران خانه که هدهد باشد ارضه نباشد و مرغی دیگر است آنرا درخت
کوب گویند و بتازی بغار گویند اندر خانه که این مرغ باشد ارضه نباشد و اگر اندامهاء هدهد بسوزند اندر خانه که ارضه باشد
همه بمیرند **دور کردن دیوچه** که بتازی سوس گویند افسنتین و شونیز و بودنه جوبیاری و پوست ترنج ∴ حلبه را از دیوچه
رکاه والله اعلم **گفتار سیم اندر گزیدن ماران و علاج آن** و این گفتار چهار بابست **باب اول اندر یاد کردن انواع ماران و احوال
گزیدن ایشان** علما که احوال ماران و طبیعت ایشان دانسته اند می گویند ماران سه طبقه اند اولین آنست که زهر او سخت
تیز است و زود بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت ندهد و گزیدن این را علاج نیست و این نوع ماران را اصم گویند بتازی
یعنی افسون بر و کار نکند والاصل نیز گویند و این بترین انواع ماران باشند و علاج گزیدن وی جز آن نیست که در حال آن عضو را
جدا کنند یا داغی کنند قوی چنانک زهر را بسوزد و منفذها را بگیرد پس تریاق دادن و علاج دیگر کردن و بعضی باشد که اندرین
طبقه ضعیف تر باشد اگر عضو را به بندند تا زهر پراکنده نشود و کفایت بود و آن جایگاه را ریش کند پس دیگر علاجها کنند
و طبقه دیگر آنست که زهر او بدان تیزی نیست و بیشتری علاج پذیر بود و کم باشد که بکشد و طبقه دیگر آنست که میان این
و آن باشد و ماران بزرگ که بتازی آنرا تنین گویند و ثعبان نیز گویند زهر ایشان ضعیف باشد و علاج گزیدن ایشان
علاج قرحه باشد و علاج زهر ایشان سهل تر باشد اما طبقه نخستین بسیار گونه اند یکی ماریست که بلغت یونان او را سقیوس
گویند یعنی ملک ماران را این ماریست که آواز او و دیدار او کشنده است و دیگریست که آنرا خطاف گویند از بهر آنکه او

همچون رنگ خطافست و خطاف بتازی برسنگ را گویند درازی او نزدیک گز بود و اندر دو ساعت بکشد یا زود و دیگری
است درازی او سه گز است یا چهار گز و پنج گز نیز باشد و پوست او درشت و خشک بود و خاکستر گون بود و بزردی گراید
و چشمهای او سرخ سخت روشن و تابنده بود و او نیز هم اندر دو ساعت بکشد و دیگر نیست بتازی آنرا بزاقه گویند و بتازی
آن دهانرا بزاق گویند و او را از بهر آن بدین نام خوانند که ناگزیده زهر از دهان بیندازد و دندانها برفشارد و زهر بیرون آید
از دو بهر که برآید بکشد و درازی او دو گز بود و لون او خاکستر و بزردی گراید علاج این را نیست و انواع دیگر است که در ناحیت
مصر بسیار باشد و بعضی را باشد که دو سر بود و بعضی سپید باشد و بعضی سرخ و بعضی اشقر و بعضی برنگ انگبین و بعضی خاکستری
و بعضی را دندانها همچون صناره باشد و مانند افعی باشد و ثعبان که کشنده بود از جمله ایشانست و طبقهٔ دیگر انواع افعی است
و بباید دانست که تیزی و قوت زهر ماران و ضعیفی آن بنری و مادگی بگردد و پیری و جوانی و بخردی و بزرگی و سیری و
گرسنگی و بجایگاهی که ماوا دارند و بفصل سال نیز بگردد و گروهی گفته اند مار نر بتر بود از بهر آنک زهر او تیز بود و دندان او که
انیاب گویند کمتر بود و گروهی گفته اند ماده تیز بود از بهر آنک او بیشتر بود و مار جوان از نوع خویش بتر از پیر بود
و بزرگ و دراز و از نوع خویش بتر از کوچک و کوتاه بود و آنچه ماوی او جایگاه خشک و بی آب بود بتر از آن بود که ماوی او
نزدیک آب دارد اگرچه هر دو از یک نوع بود و گرسنه از نوع خویش بتر از سیر بود و آنچه او را زخمی رسیده بود و در خشم شده
بتر از آن بود که آسوده بود و اندر تابستان بتر از آن باشد که اندر زمستان و بعضی مردمان پنداشته اند که زهر ماران و زهر افعی
سرد است از بهر آنکه مار زده باشد که سرما یابد و سرد شود و سبب آن سرما نه آنست که زهر ایشان سرد بود لیکن سبب آن سرما
فرو بردن حرارت غریزی است و همچنین بعضی گفته اند که زهر ماران که اندر طبقهٔ اول که یاد کرده آمده است که اندر دو ساعت بکشد
سرد است و سبب آنکه بدین زودی بکشد آنست که خون دل را بفسراند و بدین سبب است که مار زده خدر شود و این غلط است
و سبب خدر شدن وی آنست که حرارت غریزی بعضی بمیرد و بعضی بتحلیل خرج شود و حجت ایشان اندرین پیداست آنست
که گویند که حیوان سرد مزاج اندر زمستان بمیرد و حیوان گرم مزاج را اندر زمستان حرارت زیادت شود و بدین سبب است که
مردم محروم اندر زمستان قوی تر بودند یکی از بهر ضدی مزاج و دیگر از بهر آنکه اندر زمستان تحلیل کمتر پذیرد و ما همی بینیم که مار
اندر زمستان همچو مرده شود بدین سبب گفتیم که زهر مار سرد است گوئیم اتفاق است که مزاج زنبور سخت گرم است
و همی بینیم که اندر زمستان همچون مرده شود و ازین قیاس که حجت گفتند بایستی که زنبور اندر زمستان قوی تر شدی و چون
بر خلاف اینست دانستیم که آن حجت باطل است با آنکه مضرت زهرهای ایشان تنها بسبب گرمی و سردی مزاج نیست
لیکن بسبب ضدی گوهر آنست و بخاصیتی که آنرا با مزاج روح باشد و ضعیف شدن ایشان اندر زمستان ضدی
مزاج زمستان است و مزاج ایشانرا و بخاصیتی که مزاج ایشانراست با مزاج زمستان **باب دوم از گفتار سیم**
اندر گزیدن ماران که در طبقهٔ نخستین اند گزیدن ملک ماران این ماریست که بر سر او نشانی است چون اکلیلی و اکلیل

بتازی تاج را گویند و بدین سبب او را ملک ماران گویند و درازی او دو یدست باشد و سر او تیز باشد و چشمها سرخ و لون او
بسیاهی و زردی زند و بر هر چه بگذرد آنرا بسوزد و حوالی سوراخ او گیاه نروید و هر مرغی و جانوری که بسوراخ او نزدیک شود بیفتد و هر حیوانی
که حس آن بیاید بگریزد و اگر ناگاه بدو رسد حرکت باطل گردد و خدر شوند و آواز او از یک سر او را بکشد و نظر او بر هر که افتد بمیرد
و دیده اندک بدو رسانیده است و هم سوار بمرده است و هم اسب و دیده اند که لب اسب را بگزیده است
هم اسب بمرده است و هم سوار که بر پشت او بوده است و این مار بزمین ترکستان بسیار باشد و هر کرا بگزد تنش بیاماسد و ریم آید
از وی بپالاید و در حال بمیرد و هر که نزدیک آن مرده شود هم بمیرد و این را علاج نیست **ماری دیگر است** هم بدین قوت
آواز او و دیدار او بکشد و لیکن این لختی درازتر است یک گز تا یک گز و نیم درازی اوست و این را هم علاج نیست
و میگویند اگر چیزیست که علاج اوست دو درم تخم خشخاش است و جند بیدستر دو درم **خطاف** از گزیدن او فواق پدید آید
و رنگ روی بگردد و خدر شود و اندامها سرد شود و سبات پدید آید و چشمها بر هم نهاده گردد و با دردی عظیم و خفقان عظیم
ماری که پوست او درشت بود و خشک گزیدن او همچون گزیدن خطافست و همان اعراض پدید آید **بزاقه** هر کرا
این مار بزاقه بگزد نخست دهان فراز هم ملی کند و تثاوب می کند و گردن می پیچد همچون خداوند گزاز و از اول دردی
باشد پس حس و حرکت باطل شود و همچو کسی که در سکته باشد بیفتد و ماری دیگر است که از گزیدن او همین اعراض پدید آید و اندر صفت
این مار می گویند که چون قصد گزیدن میکند تا بدو رسد سر می برآرد زهر می اندازد و اثر گزیدن او همچو سر سوزن و آماس نباشد
و خون اندک برآید و سیاه گزیده او را چشم تاریک شود و احشا بدرد آید پس اندر ثبات افتد و این اعراض که پدید آید
بیش از سه ساعت مهلت ندهد **مقرنه** مقرنه ماریست درازی آن از یک تا دو گز و بر سر چون دو سر و دارد و لون او
همچون لون ریگست و بر شکم او فلوسهاست صلب و خشک از رفتن او بر زمین آواز صلبی و خشکی آن فلوس بتوان
دانست و دندانهای او راست است و اندر زمین نمناک ماوی دارد و قومی گفته اند که هم ازین مقرنه نوعی دیگر است را
آنرا قصیره گویند از بهر آنکه سر وی کوتاه تا هفتاده و درازی او کوتاه تر است و تن او کوچکتر است لیکن دندان خانه او بزرگست و دندان خانه
بتازی اللحی گویند و او را بدین سبب لحائی گویند و علامت گزیدن او آنست که بندارند اندران موضع سوزنی یا میخی استاده است
و تن او سخت گران شود و پشت چشم برآماسد و سر گشتن پدید آید و چشم تاریک شود و عقل زایل شود **علاج** خاصه او که قی کند
بتخم ترب و شراب و از پس قی زیره هندی خورند و کنجد با شراب و جند بیدستر با شراب و بودنه دشتی با شراب سود دارد
لکن منفعت تخم ترب عجبست و بر جایگاه گزیدگی نمک سوده سرشته بر نهند یا پیاز خام کوفته با سرکه **گزیدن ماری**
سری که او را بیونانی ادرتوبس گویند گاهی در آب گردد و گاهی در خشک چون در آب باشد او را ذریوس گویند و چون
بر خشک گردد او را سودروس گویند از دیگر ماران لختی کوتاه تر بود و گردن او پهن بود و سخت بد ماریست
گزیدن او درد سر باشد و حرارتی عظیم پس جایگاه گزیدن او سبز بود و متآکل گردد و از داروی قی صفرائی گنده پدید آید و قوت

ضعیف شود

ضعیف شود ساعت بکشد یا زودتر و اگر کسی از وی خلاص یابد اندر بیماریهای دیگر افتد که از آن درستی نیاید **علاج**
خاصه او آنست که جوز سرو پاک کنند یا حب الآس بخورند از هر یک دو درهمی اندر ماء العسل یا اندر شراب و دو درم زراوند اندر
شراب یا اندر سرکه ممزوج سود دارد و بودنه کوهی و پوست بیخ بلوط جدا جدا و بهم آمیخته و با آرد جو ضماد کردن سود دارد **باب**
سیوم اندر گزیدن ماران که اندر طبقه دوم مسکن دارند افعی و ثعبان ازین طبقه اند و از ایشان ماده سلیم تر بود و نر سخت بد بود و علامت
گزیدن افعی آنست که از گزیدن او نشان دو دندان پدید آید و از موضع گزیدن او نخست صدیدی آید همچون غساله گوشت تازه
و باشد که نخست رطوبتی آب ناک آید پس رطوبتی که بروغن زیت ماند پس رطوبتی آید زنگاری از بهر آنک رطوبتهای او مستحیل شده
و زهر گشته و همرنگ آن شده و درد از آن موضع بهمه اندامها باز دهد و آماسی سرخ و گرم اندران موضع پدید آید و بثرها بر آید چنانکه از
سوختگی آتش بر آید و پس سبز گردد و دهان خشک شود و سوزش و حرارت اندر احشا افتد و تب گرم تب ناقض گردد و عرق
سرد کند و لون او بسبزی گراید و تهیج پدید آید و نفس متواتر و صغیر شود و منش گشتن و فواق و قی صفرائی تولد کند و بول دشوار
بیرون آید و بن دندانها خون گیرد و سر گران شود و باشد که از بینی خون آید و پشت گرانی کند و عرق سرد آید و بلرزاند سخت
و غشی آید و بیشتری اندر سه روز هلاک کند و باشد که یک هفته مهلت دهد **علاج** وی آنست که از پس علاجها مشترک
بستانند و تریاق افعی دهند و آنچه گفته اند تریاق آلت زهر گردد باطل است از بهر آنکه آلتها را طبیعت بکار دارد و ممکن نیست که چیزی
آنرا بکار دارد و مگر اتفاقی افتد که طبیعت و چیزی غریب بیکبار و یک درجه در کار آیند و آن علاجها صواب آنست که شیر و شراب بسیار دهند
و باشد که بدین کفایت شود و اگر سیر حاضر نباشد گندنا و پیاز با سرکه که بجای آن باشد و گفته اند که اگر در حال قضیب گوزن بریان
کرده حاضر باشد و بخورند سود دارد **صفت** تریاقی خاصه بگیرند انیسون یک السوتا فی بلبل درهمی قشر الزراوند المدحرج
و جند بیدستر و مر دو درهمی بشراب شیرین بسرشند شربت جند گوزی و روغن گاو بسیار بدهند خاصه کهن و بدین خلاص یابند
و بعلاجی دیگر حاجت نیاید و اندر آبزن شیر نشانند و نگذارند که بخسپد و حرکت فرمایند و بردارند تا لختی برود و اندر گرمابه می برند
گاه گاه تا عرق کند و از پس گرمابه اندکی پنیر مایه دهند خاصه پنیر مایه خرگوش تازه از بهر آنکه تازه خوشتر و پنیر مایه گوزن سخت نیک
و با شراب ممزوج دهند و گفته اند اگر کسی پیاز بحری بخاید و آن آب بخورد و ثفل آن ضماد کند خلاص یابد و طبیخ ضفدع خوردن
آزموده اند و خلاص یافته و گوشت راسو بسرکه اندر نهاده و نمک سود کرده و خون سنگ پشت بحری سود دارد و سنگی که آنرا
مارمهره گویند با خویشتن داشتن سود دارد و کرفس دشتی که آنرا سمربیون گویند و بیخ وج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مرو غاریقون
ازین همه آنچه حاضر بود دو درم با شراب شیرین سود دارد و زیره خاصه زیره کوهی و عصاره کرنب و بزر الکاشم و بیخ او با تخم
هزار سپند اندر عصاره گندنا اندر عصاره حرشف که بپارسی کنگر گویند و دو درم جاوشیر اندر سرکه و سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آن
سود دارد و همه گوشتها و نمک سود خاصه بطون راسو و کژدم بریان کرده و زهره خرگوش و زهره همه مرغان سود دارد
و بشک بز خشک شده اندر شراب بمالند و بدهند سود دارد و عصاره سداب و عصاره برگ سیب و عصاره مرزنگوش

وسرکه تنها جوشانیده مقدار چهار وقیه و عصاره اطراف کرنب نبطی و بول مردم سود دارد **صفت** ضمادی ابهل
وحب الغار و بابونه و اسقیل و دعو الکرسنه هر یک جدا آمیخته و بشراب سرشته ضماد کنند سود دارد و زهر را بیرون کشد زود بر باید نهاد
پیش از آنکه آماس کند و مرغ خانگی زنده بشکافتن و بر نهادن و گوشت افعی و ضفدع شکافته بر نهادن سود دارد و روغن غار
و طبیخ برگ او سود دارد **گزیدن** ماران که از گزیدن ایشان خون از مسام گشاده شود نوعی ماران اند که هر کرا گزند از مسام
و منفذهاء او خون گشاده شود تا بدان حد که قرحه بوده باشد و درست شده بود و دیگر بار خون از آن قرحه بگشاید و قی خون آرد
و بعرقه خون برآرد و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و این ماران همرنگ ریگ باشند و منقط باشند بنقطهای سیاه و سپید
و بدرازی همچون مقرنه باشند و گروهی میگویند این مار کهتر از افعی بود و سر و دم باریک و همرنگ ریگ بود و بعضی باشد که سرخ بود
و بعضی سپید و جوهر ایشان خطها باشد متقاطع یعنی بر یکدیگر گذشته و پوست شکم خشک بود و خشخشه رفتن او همچون خشخشه
درختان بود که باد بروی زند و دندانهای او دراز بود و دیر حرکت بود و جایگاه گزیدن او بیاماسد و سیاه شود و از وی
رطوبتی آب ناک می بالاید و درد معده آرد و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرخاء اعضا و آواز منقطع شود و حالی
همچون علت بسیار و سبات پدید آید و باشد که کزاز افتد و دندانها بیفتد و هلاک شود **علاج** او همچون علاج افعی است
قی متواتر کردن و شراب بسیار خوردن و ماهی شور خوردن خاصه ماهی طریخ و سیر و قی کردن و از پس قی نان و ماهی خوردن
کباب کرده بر آتش و مویز و تخم او سود دارد خاصه اندر شراب و عصاره خشخاش با بیخ سوسن آسمانگون اندر شراب و سپیده خایه
مرغ اندر شراب سود دارد و ضماد کردن ساق خرفه و برگ او سود دارد و آرد جو و برگ زرنجه گر برگ لسان الحمل پخته گر مار و پخته
ضماد کردن خون باز دارد و کندنا و انجره و سداب و آرد جو و سپیده خایه مرغ ضمادی نیک است **گزیدن مار** معطشه
یعنی تشنه کننده و این معطشه یک بدست باشد و بر تن او نشانهای سیاه باشد و سر او کوچک باشد و گردن او غلیظ بود
و تن او از گردن باریک میشود تا بدنبال و گویند این مار اندر شام و شهرها که بدان نزدیک است بسیار بود و از میانگاه پشت
و تا بدنبال او بسیاهی زند و دنبال برداشته رود و گزیده او را سوزش و حرارت اندر شکم افتد و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشود
و آنچه میخورد نه بعرق بیرون آید و نه ببول و رگهای او پر شود و همه تن او بیاماسد **علاج** پس از آنکه تدبیر مشترک کرده باشند
و روغن بسیار می باید خورد و قی کردن پس حقنه کردن و رطوبتهای او و آب را فرو سوی کشیدن و داروها که ادرار بول آرد
می دادن چون طبیخ کرفس و سنبل هندی و دارچینی و اسارون و سیسالیوس و قطراسالیون و مانند آن و از بیرون ضمادی کنند
بنمک و آهک و روغن زیت و ضمادها که اندر علاج کلب یاد کرده آید **گزیدن** ماران جهنده ماریست باریک و کوتاه بر درخت شود
هر کرا بیند خویشتن را بدو اندازد و نوعی دیگر است می گویند هم سوی پیش جهد و هم سوی پس و سر و ذنب و میانه او هموار است
و یکسان شیخ رئیس میگوید من این نوع را نخستین را بدهستان دیده ام رنگ او میل بسرخی دارد و بد ماریست و علاج او پس
از علاجهاء مشترک علاج افعی است **البلوطیه** این نوعی است که آنجا که بلوط باشد و ماوا دارد هر کرا بگزد پوست باز گذارد و آنکه

اورا و علاج کنند هم پوست باز گذارد و این مار بوی ناخوش آرد و هر که خواهد که اورا بکشد آن بوی اندر گیرد و اعراض گزیدن او
همچو اعراض افعی است و علاج خاصه او آنست که زراوند طویل دهند اندر شراب انگوری و بلوط ضماد کنند الجاورسیه ماریست لون او
بزردی همچون لون کاورس و بدین سبب اورا بدین نام خوانند و اعراض گزیدن او همچو اعراض افعی بود و علاج همان
این ماریست رنگین برنگهای مختلف ماری بدست اندر روز بکشد زهر او جگر را بکشد بخورد و رودها را این بزید و علاج
این علاج افعی است باب چهارم اندر گزیدن ماران که زهر ایشان ضعیف باشد و علاج ایشان علاج قرحه باشد التنین
ماری بزرگ کهترین او پنج گز باشد و آنچه بزرگ بود سی گز بود یا بیشتر و چشمهای بزرگ بود و اندر زیر فک او چیزی بیرون آمده باشد
همچون زنخدان و از هر سوی سه دندان زهر بود و دهان او سخت فراخ بود و ابروان او بزرگ بود چنانک چشم او را بپوشد
و بر گردن او فلوس باشد و گرداگرد آن موی باشد و اندر زمین نوبه و هندوستان بسیار بود و هندوی بزرگ تر بود و لون او
سیاه بود یا زرد شیخ ابو علی قدس الله روحه می گوید من دیده ام که تنین را که بر گردن او از دو جانب موی بود و بیرون
از هندوستان تنین بسیار بود گزیدن او علاج ریشهای بدست و نوعی دیگرست از تنین دندانهای او سخت
بزرگست چون بگزد گوشت بکند و جدا کند و ریش بد گردد و علاج ریش بد باید کرد علاج بر جایگاه گزیدن او سرکه و گوگرد طلا
باید کرد و پیه گرده نهند طلا کردن سود دارد و ارزیز بروی مالیدن و با دروج خوردن و ضماد کردن سود دارد و داروها که در علاج رتیلا
یاد کرده آمده است خاصه تریاق او سود دارد و نوعی دیگرست هم دریایی سمودیا گویند گزیدن افعی است و علاج همان
و نوعی دیگرست هم دریایی هر کرا بگزد درد سخت کند و سرما گیرد و خدر شود و میرد و میگوید سرکه نیم گرم طلی باید کرد و برگ درخت
غار ضماد کردن و روغن قسط مالیدن و روغن عاقرقرحا و طبیخ غار با سرکه و انگدان و سداب سود دارد و مرو بکبک و سداب
راستارست شربت دو درهمی اندر شراب سود دارد و تریاق اول که اندر علاج رتیلا یاد کرده آمده است سود دارد گفتار
چهارم اندر گزیدن مردم و گزیدن سگ و گرگ و غیر آن و این گفتار دوازده بابست باب اول اندر گزیدن مردم
بدترین گزیدها آنست که گزیده گرسنه باشد و از مردم و خر مردم و باشد که از گزیدن مردم روزه دار حالها پدید آید و از گزیدن کسی که
چیزی بد خورده باشد یا طعامهای تباه شده خاصه عدسی همچنین حالها بد تولد کند علاج پیاز و نمک و انگبین بر باید نهاد یکشبانروز
و مرهمی ساختن از پیه و موم و روغن زیت و سرزد و بر نهادن و این بهترین دارویست گزیدن را و خاکستر با انگبین و سرکه پیاز سرشته
بر نهادن سود دارد و شیاف کذر با شراب و روغن زیت و نمک سوده با انگبین و استخوان گوساله سوخته و از سوختگی سپید شده
با انگبین سرشته سود دارد و شبت خشک بسوزند و بر جراحت کنند و به بندند و خاکستر کرنب طلی کنند و اگر حالی پدید آید آن جایگاه را
بروغن زیت چرب کنند و بیخ بادیان ضماد کنند با انگبین و آرد باقلی با سرکه ممزوج ضماد کنند باب دوم اندر گزیدن سگ خانگی
که دیوانه نباشد و گزیدن گرگ و غیر آن هر چه اندر علاج گزیدن مردم که یاد کرده آمده است همه سود دارد و باشد که اگر جایگاه را که
بر مالند در آن حال و کف دست بر آن جای زنند باری چند پس نطرون با سرکه بر نهند و به بندند و هر روزی تازه می کنند خاصه اگر ترسند

خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندر بیشتر حالها این کفایت باشد و سداب و باقلی و مازو و بادام تلخ با انگبین
و برگ لسان الحمل و با نمک و برگ خیار و خیار بادرنگ و بودنه کوفته با نبید ضماد کردن سود دارد و مرداسنگ طلی کردن
سود دارند اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با انگبین و سعتر دشتی با نمک و انگبین و آبکامه ممزوج با سرکه و نمک اندرو
گداخته باشند و چند روز نهاده طلی کردن و ضماد کردن همه گزیدها را سود دارد **باب سیوم اندر صفتهای سگ دیوانه**
و شغال دیوانه و گرگ دیوانه سبب دیوانه شدن سگ و غیر آن آنست که مزاج او بگردد و سودای زهرناک بروی غالب شود و سبب غلبه
این سودا دو چیزست یکی هوا و دیگری چیزهای خوردنی اما آنچه از جهت هوا بود چنان بود که اندر تابستان هوا گرم اخلاط را بسوزد
و سودائی کند تا اندر خریف دیوانه شود یا اندر زمستان صعبی سرما خون او را بفسراند و سودائی کند تا اندر فصل بهار دیوانه کند
و آنچه از جهت چیزهای خوردنی بود چنان بود که خون جانوران که قصابان و خراشیان ریخته باشند بسیار خورند و آبهای عفن و گوشت
مردار خورند و نشانهای وی آنست که همه احوال او بگردد و باشد که تنش بیاماسد و چیزی کم خورد و تشنه شود و آب نخورد و از آب
بترسد و هرگاه که آب بیند بلرزد و لرزه اندر پوست رویش پدید آید و چشمش تاریک باشد و نگریدن او هولناک شود و چشم او سرخ باشد
و زبان از دهان آویخته و لعابی کفک ناک می ریزد و از بینی او تری می بالاید و گوش آویخته باشد و سر اندر پیش افکنده چون کسی
اندوهمند و خداوند خویش را نشناسد و دنبال میان پای آورده باشد و پشت برآورده و کوژ کرده و از یکجانب برده و رفتن او
همچون رفتن مستان بود و هر چند گامی که برود بسر اندر آید و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله برد حمله نه بر عادت سگان همچون کاری
بیهده و بانگ کم کند و هرگاه که بانگ کند آواز او همچون آواز کسی باشد که گلو گرفته باشد و سگان که وی را بینند از وی دور میشوند
و می گریزند و اگر ناگاه کسی با او باز خورد آن سگ چون تضرعی بماند و درست گریختن جوید و گرگ دیوانه از سگ بتر بود
و گفتار و شکال همچنین و روباه و راسو نیز هم دیوانه شوند و اندر کتب آورده اند که مردی روباهی داشت و آن روباه دیوانه شد
و آن مرد را بگزید و مرد نیز همچنان دیوانه شد **باب چهارم اندر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید**
نخست که بگزد جراحتی چون جراحتهاء دیگر پدید نباشد و چون روزی چند بگذرد اندیشهای بد و اندوهناکی و وسواس و اختلاط عقل
و تشنج اطراف و اختلاج ابروان و فواق و خشکی دهان و تشنگی پدید آید و خوابهای آشفته بیند و از روشنائی بگریزد و تنهائی
دوست دارد و اندامها سرخ شود خاصه روی پس روی او ریش گردد و آواز گرفته شود و بآخر گریستن آغاز کند و از آب ترسد
و هرگاه که آب بیند خیال سگ اندر آب همی بیند و از آن به ترسد و بگریزد و از همه تریها بگریزد و باشد که اعتقاد کند که آب پلید است
و باشد که اندر خاک مراغه کند و باشد که بی شهوت مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج او اکند و بگدازد و عرق سرد کند و غشی افتد
پس هلاک شود و باشد که پیش از آنکه این همه احوال پدید آید و هلاک شود و باشد که آب خواهد و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیلتها
آب در حلق او چکانند در حلق او بمانند و هلاک شود و باشد که بانگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و بسیار باشد که در بول او
چیزی بیرون آید همچون جوانی و سگی کوچک و اندر بیشتر حالها بول رقیق باشد و بود که سیاه باشد و بود که بول او باز گیرد و نتواند

بول کردن

بول کردن و طبع خشک باشد و عجب تر از که سیاه باشد و بود که احوال او آنست که بر گزیدن مردمان حریص گردد و هر کرا بگزد
او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از وی بماند هر که بخورد دیوانه شود همچو او باشد که روی خویش در آینه نه بیند خویشتن را
نشناسد و باشد که در آینه صورت سگ بیند و هر که هنوز از آب نترسد علاج او آسانتر بود و هر که از آب ترسد کم خلاص یابد
و هر کرا از گزیدن آن از جراحت بسیار رود کار او سلیم تر بود هر کرا دارو دهند و بول او خون گردد از ترسیدن آب ایمن شود
و بعضی باشند که پس از یکهفته از آب ترسند و بعضی پس از چهل روز و بعضی پس از شش ماه و قومی گفته اند باشد که پس از هفت
سال از آب بترسند و این درست نیست **باب پنجم از گفتار چهارم اندر فرق میان گزندگی سگ دیوانه** و غیر دیوانه و آزمودن آن
چیزی خوردنی بر جراحت او نهند یکساعت پس پیش مرغ اندازند اگر مرغ از آن باز گردد و نخورد یا اگر بخورد بمیرد بباید دانست
که سگ دیوانه بوده است و همچنین پارهٔ نان بگیرند و چیزی که از آن جراحت می بالاید بر آن پاره نان میمالند و پیش سگ اندازند
و اگر سگ آنرا نخورد بباید دانست که سگ دیوانه بوده است **باب ششم اندر علاج گزیدن سگ دیوانه چون** معلوم شد که سگ دیوانه بوده است
که گزیدست جراحت را نباید گذاشت که درست شود لکن اگر جراحت بزرگ نباشد بزرگتر باید کرد و محجمه بر باید نهاد و بمزیدن
چنانک معلوم است و مدت چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام از وی ببالاید و اگر تمام در اول غلط افتاده باشد
و جراحت درست گشته بود دیگر باره بباید شکافت و داروهای ریش کننده بر نهادن تا باز گشاده شود **صفت** مرهمی
ریش کننده بگیرند زفت یک رطل جاوشیر سه وقیه جاوشیر را اندر سرکه حل کنند و زفت با وی بیامیزند و بکار دارند و سیر و پیاز
و جرجیر پخته و انگزد هر یک جداگانه و آمیخته روا باشد و دارو که جراحت را بزرگ کند ازین نوع باشد بگیرند نوشادر دو جزو و قلقدیس
هشت جزو و اسقیل مشوی شانزده جزو و سداب چهار جزو و بسد دو جزو و سوسن سوخته چهار جزو و زنگار سه جزو و تخم فراسیون
دو جزو و همه را نرم بکوبند و به بیزند و بر جراحت بر کنند خاصه اندر ابتداء او و باستفراغ مشغول نباشد تا نخست زهر بیرون کشند
و چون دانند که ماده بسیار از جراحت بالوده و عرق بسیار آورده شد روزی دو سه آسایش باید داد پس تدبیر استفراغ کنند
و تا اگر فضولی اندک تر گذر یافته است بدان دفع شود و اگر در اول تدبیر جراحت و بالودن ماده از وی و تدبیر عرق آوردن
بوجه برفته است تدبیر استفراغ واجب تر بود و داروی قوی تر باید نخست نگاه باید کرد و اگر امتلا خونی بود فصد باید کرد یا پس
استفراغ کردن و اگر فصد کرده شود نباید گذاشت که خون را به بندند خاصه اگر مدت دراز تر شده باشد **صفت داروی**
مسهلی هلیله کابلی دو مثقال افیون یکمثقال و نیم نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی یکمثقال غاریقون یکمثقال و نیم
خربق سیاه دو مثقال حب کنند شربت دو مثقال و ایارهٔ روفس سخت سودمند است و از پس استفراغهاء قوی و اندر
میانهٔ آن هر چند روزی حقنه باید کرد بروغن زیت و طبیخ جغندر و آب برگ او تا معده و امعا را پیوسته رنجانید و اگر حقنه دشوار بود
بماء الجبن و افتیمون و طبع را نرم همی باید داشت و طعامهای لطیف و تری آرنده باید داد و با خر داروهای ادرار آرنده
باید داد و شراب شیرین دادن و شیر و شراب بهم آمیخته سخت سود دارد و گاه گاه اندر طعام او سیر و پیاز می باید کرد

از بهر آنک این دو چیز زهرها را از تن دفع کننده اند و آب که ایشان خورند آبی باید آهن سرخ کرده و بآتش در وی افکنده باشد بسیار بار
و تریاق بزرگ و داروی سرطانی بگیرند سرطان نهری زنده آن روزگار که آفتاب اندر اسد باشد و این سرطان را زنده اندر دیگی مسین کنند
و اندر تنور گرم نهند تا بریان شود چنانک بتوان سود ازین سرطان پنج جزو و جنطیانا پنج جزو کندر یکجزو و شربه اندر اول یک ملعقه اندر آب
و روغن گاو و از پس چند روز شربه دو ملعقه هر چند روزی می افزایند تا چهار ملعقه و سرطان بریان کرده بر آتش از چوب رز که انگور او
سپید باشد آزموده اند خاصه با جنطیانا آمیخته شربت چهار ملعقه اندر شراب صرف و اندر بعضی نسخها و جنطیانا هم چند وزن
سرطانست و اگر دو روز یا سه روز گذشته باشد از گزیدن سگ دیوانه شربت دو وزن باید که روز اول ازین داروی سرطان و از همه داروها
و زهر او از پس چهار روز اندر تن پراکنده شود و چون پراکنده شد جراحت را بزرگ کردن بس سودمند نباشد لیکن بهمه حال سر جراحت
گشاده باید گذاشت و اگر در حال یا در روز اول و دوم داغ کنند سخت سودمند باشد و داغ بزرگ باید و قوت داغ اندر بیرون آوردن
زهر و سوختن و تباه کردن آن بسیاری قوی تر از قوت داروهاست و ممکن است که از پس یکهفته داغ کنند و فایده کند و ترسیدن
از آب باز دارد و اگر داغ ممکن نشود داروهای محجره بر می باید نهاد و با داغ اندر گرمابه نباید برد و از سرما نگاه باید داشت با داغ
و بی داغ و چون روی باقبال آرد ریاضت معتدل باید فرمود و گرمابه معتدل و آب نیم گرم بکار داشتن چنانکه او صورت خویش
در آب به بیند و بروغن معتدل تمرخ کردن و اگر از آب ترسیده باشد حیلتها باید کرد تا آب داده شود و شراب ممزوج بآب نیمانیم
آزموده اند نافع بوده است **صفت** داروئی که اندرین وقت سود دارد بگیرند طین البحر که از اسکندریه آرند و پنیر مایه خرگوش
و حب العرعر و جنطیانا از هر یک چند یک باقلی مصری **صفت** داروئی خواتیم البحر و حب العرعر از هر یک ده انفحه الازیت
شش زراوند مدحرج و حب الغار و مر و حماما و تخم سداب دشتی از هر یک سه نخست بشراب شیرین تر کنند پس با انگبین
بسرشند شربت چند یک باقلی و حضض و حلتیت و افسنتین و جعده و طین مختوم این همه داروها سود دارد اندر شراب و منفعت
شونیز عجب است اندرین باب و نام شونیز بلغت یونانی از معنی منفعت زهر سگ دیوانه اشتقاق کرده و مر ضماد کردن
و خوردن سود دارد و گفته اند هیچ دارو چون جنطیانا نیست و کماذریوس سخت نافع است و گفته اند اگر چشم سرطان بخورند
سخت سود دارد و نیز گفته اند اگر انفحه سگ اندر آب بدهند خلاص یابند و چون از سگ دیوانه بود سود دارد و نیز گفته اند اگر جگر آن سگ
بریان کرده بدهند سود دارد تا بدان حد که ترس آن از وی ببرد و دل او همچنین بریان کرده سود دارد و از ضبعه العرجا پوست او
بریان کرده سود دارد و اگر ماهودانه و جند بیدستر بهم شیاف و بنهند سود دارد و دواء الزراریح همچنین سخت نیکست **صفت**
آن بگیرند در اریح دست و پای و بر و سر او پاک کرده یک جزو عدس مقشر یکجزو زعفران و سنبل یکجزو و قرنفل و بلبل و دارچینی
از هر یک سدس یکجزو و همه را با آب بسرشند و اقراص کنند هر یک دو دانگ شربت هر بامداد یک قرص و اندر گرمابه برند
و در آبزن نشانند تا هم در آبزن بول کند و طعامهای تری آرنده دهند و اسفیدباء مرغ فربه و شراب شیرین و از سرما نگاه داشتن
و اگر از پس این شربت اندر مثانه بیخشی باید طبیخ عدس مقشر دهند با روغن بادام و مسکه و روغن گاو **صفت** نسخه دیگر مختصر بگیرند

که باد کرده آمد سود دارد خاصه در اول **صفت** داروی سرطانی

در اریحا

ذرارنج واندر دوغ نهند یکشبانروز پس دوغ از وی بریزند و دیگر باره دوغ تازه کنند و یکشبانروز دیگر بنهند و دیگر باره بریزند و دوغ
تازه کنند تا سه بار پس اندر سایه خشک کنند و بسایند با دو همسنگ آن عدس مقشر و اقراص کنند شربت دو دانگ اندر آب گرم
یا اندر شراب پس تدبیر عرق آوردن کنند بریاضت و گرمابه و غیر آن و اگر ازین شربت تا سه پدید آید مسکه و روغن گاو دهند صفت
داروی دیگر بگیرند سرطان نهری و جنطیانا از هر یک پنج درم کندر و بودنه از هر یک سه درم طین مختوم دو درم بکوبند و سفوف کنند
شربت سه درم بامداد و سه درم شبانگاه و حلتیت اندر آب دادن و گفته اند اگر مشربه سازند از پوست کفتار و آب در وی کنند و بخورد
و گفته اند اگر کوزه یا قدحی باشد و آنرا در پوست کفتار گیرند روا باشد و اگر قدح از چوب گز بود بهتر باشد و اگر مشربه از پوست سگ دیوانه کنند
و آنرا بپوست کفتار دیوانه بپوشند زودتر خورد و بهتر بود و بعضی گفته اند اگر خرقه متوضا اندر زیر مشربه کنند یا بر سی آن بکنند سود دارد و گروهی
دیگر گفته اند این هیچ سود نکند و صواب آنست که نایژه سازند چنانک یک سر نایژه بحلق او فرو نهند و دیگر سر نایژه چون مشربه باشد که آب
در وی می کنند تا از آنجا بحلق او فرو شود و او آب را نه بیند بهتر باشد باب هفتم اندر گزیدن پلنگ و شیر و یوز و جراحت
چنگال ایشان گزیدن این ددگان و جراحت چنگال ایشان از زهرناکی خالی نیست پس صواب آنست که جراحت را محجمه بر نهند
و ماده زهر از وی بیرون کنند پس جراحت را درست کنند باب هشتم اندر گزیدن تمساح علاج او همچون علاج گزیدن سگ است و تدبیر
جذب کردن زهر هم بدان طریق و موضع جراحت را بنطرون و عسل ضماد کردن و گوشت تمساح و پیه او بهترین دارو نیست و روغن گاو
و پیه گوزن و پیه مرغ آبی و انگبین ضمادی نیک است و چون دانند که جراحت شد تدبیر رویانیدن آن باید کرد باب نهم اندر
گزیدن گربه بسیار باشد که از گزیدن گربه دردهای صعب تولد کند و آن موضع سبز شود نخست علاج عام باید کرد و زهرناکی او
جذب کردن و ضماد پیاز و ضماد بودنه خوردن سود دارد و اگر ضمادی کنند از شونیز یا از کنجد و آب سود دارد باب دهم اندر گزیدن قرد
نخست ضمادهای جذب کننده بر نهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و انگبین و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام
و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ گداخته اندر آب آماس را بنشاند و شونیز و انگبین
جراحت را گشاده دارد باب یازدهم اندر گزیدن راسو در گزیدن او زهر زود اندر تن پراکنده شود پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد
گرسنه سود دارد و گوشت او بر گزیدگی سگ نهند در حال درد بنشاند و سود دارد باب دوازدهم اندر گزیدن حیوانی
که آنرا بوعال خوانند این حیوانی است کوچک تر از راسو و لون او خاکستر گون است و تن او لطیف است و باریک و دهان او
سخت دراز و سخت فراخ و گویند هر جانوری را که به بیند بجهد و در خایه او آویزد و بعضی گفته اند صورت او همچون موش است و همرنگ او
و لیکن بینی او تیز است و چشمها سرخ سخت کوچک و دندانهای او سه طبقه است بالا یکدیگر و اندکی دندانهای او سوی بالا باز گردیده
است از گزیدن او دردی سخت پدید آید و همه تن را میخلد و گرداگرد آن جایگاه که او گزیده باشد سرخ شود و بثرها بر آید و اندر
بثرها رطوبتی باشد با خون آمیخته و با سوزش بود و باشد که متآکل شود و باشد که عسر البول و پیچش رودها پدید آید و عرق سرد کند علاج
بر گزیدگی او بپرزد بر باید نهاد تنها گر با سرکه تنها و آب شور گرم کرده نطول کردن و علاجها که معلوم است کردن و آرد جو

با سکنگبین ضماد کردن سود دارد و اگر نباشد عاقرقرحا سوده بر کنند یا سیر کوفته بر نهند و برگ خبازی نیز نیک باشد ولیکن اگر آماس باشد پوست
انار شیرین بپزند و ضماد کنند و شیح ارمنی بشراب اندر جوشانیده یا جرجیر با نمام با جوز سرو و آن شراب بدهند سود دارد و سکنگبین
با شیر آمیخته سود دارد و عصارهٔ برگ خبازی با شراب آمیخته بهترین چیزهاست و طبیخ قیسوم و طبیخ لبلاب با شکر که سب نیک است
و میعه اندر شراب حل کرده سخت سودمند است و گوشت این حیوان ضماد کردن سودمند است **گفتار پنجم** اندر گزیدن حشرات
و این گفتار یازده بابست **باب نخستین اندر زخم کژدم دشتی** کژدم ماده بزرگتر و فربه تر باشد و نر کوچک تر لیکن نیش ماده باریک
تر بود و نیش نر غلیظ تر و بعضی را باشد که دو نیش بود و از زخم او دو نشان پدید آید و کژدم برنده بسیار بود و بسیار باشد که برخیزد
دو بار او را برباید و از شهر بشهری برد گروهی گفته اند کژدم نه لون است سپید و زرد و سبز و سرخ و کبود و همرنگ و سیاه و دردناک و ذهبی
یعنی دینارگون و بعضی اندکی تن زرد است و سر دنبال و سرون سیاه است و قوت او بوقت برآمدن شعری بود و بعضی دنبال بیشتر بود
و بعضی کمتر و بیشتر نری را شش مهره بود و از زخم او همه تن گرم شود و جایگاه زخم سرد شود و آماس سخت پدید آید و باشد که لرزه برافتد
و اختلاط عقل پدید آید و باشد که گاهی سرد می شود و گاهی گرم و سرما چنان بود که پندارند که برف بر وی زنند و گاهی میخلد همچون خلیدن سوزن
و لبها اختلاج کند و قی افتد و چیزی لزج برآید و زود بفسرد و اطراف سرد شود و استرخا اندر همه تن پدید آید و گوشها و قضیب متمدد شود
و اندر شکم باد پدید آید و باشد که خراط بروی افتد خاصه اگر زخم بر اسافل بود و اندر بغل دست آماسی پدید آید خاصه که زخم بر نیمه بالا بود
و باشد که لون او بگردد و همه تن او سرما و لرزه گیرد و تری دهان بر لب او می فسرد و از چشم رطوبتی همی بالاید و بر گوشهٔ چشم همی فسرد
و مقعد بیرون آید و قضیب بیاماسد و بن زفان سطبر شود و دندانها بر هم زدن گیرد و خواهد که دندانها از هم بردارد و نتواند برداشتن
و این را علاج نبود جالینوس میگوید اگر زخم بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر اورده افتد عفونت آرد **علاج**
نخست تدبیر جذب باید کرد پس بنمک و کاورس گرم کرده تکمید کردن و حلتیت و شیر و عاقرقرحا خوردن سخت نیک است
و لعبة بربری و بصل الاسقیل سخت نافع است و تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق عنده و تریاق اربعه و سنجرنیا سخت
سود دارد و قومی گفته اند اگر چند یک کنجد بیش بدهند در حال درد ساکن شود و هیچ زیان ندارد از بهر آنکه در سنگی از وی کشنده است
و سیر کوفته با شراب سود دارد و بهتر آن بود که نخست و اندکی صبر کنند پس شراب صرف از پس آن خورند و بخسپند
و گرم بپوشند و اگر اندر گرمابه شود تا عرق کنند سخت سود دارد و از پس گرمابه شراب صرف خورند **صفت** تریاقی سودمند بگیرند سیر
و جوز از هر یک جزو برگ سداب خشک و انگزد و مو از هر یک نیم جزو همه را با انجیر در آب آغشته و نرم شده بسرشند شربت
سه درم اندر شراب **صفت** تریاقی دیگر سودمند بگیرند جاوشیر و مرو قنه و جند بیدستر و بلبل سپید راستار است همه را بمیعه
و انگبین بسرشند نیمانیم **صفت** تریاقی دیگر بگیرند بیخ حنظل و کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طلخشقوق راستار است
شربت کودک را دو دانگ و بالغ را یکدرم این تریاق سخت نافع است و این را داروی عسکری گویند و این را نظیر نیست
و عرب کژدم زده را دو درم بیخ حنظل بدهند در حال راحت پدید آید و گفته اند اشنان سبز کوفته و بیخته بروغن گاو بسرشند

دو مثقال بخورند

و دو مثقال بخورند سخت نافع بود و اگر کسی بخورند ترب و بادروج خورده باشد زخم کژدم او را زیان نکند و اگر ملخ بزرگ که پر ندارد
خشک کرده بسایند و با شراب بخورند سود دارد و گفته اند اگر افیون و بزر البنج راستار است با انگبین سرشته بدهند سود دارد صفت
داروی دیگر زراوند و شونیز و بیخ جاوشیر و بزر الحرمل راستار است شربت دو درم با شراب و زراوند طویل و عاقرقرحا به نیمانیم
با سکنگبین سرشته شربت دو درم سخت سودمند است و داروهای مالیدنی نخست تن کژدم است و دنبال او طلا کردن و موش را
زنده بشکافند و بران موضع نهند آزموده است شکافتن و بران موضع نهادن و مداد هندی آزموده است و سیر با انجیر خام و جند بیدستر
و بلادر سخت نیک است و شحار اندر سرکه طلی کردن نیک است و گوگرد زود بار سیاح و علک البطم سودمند است و گوشت ماهی شور
و شیر پخته با روغن گاو ضماد کردن سود دارد و سرگین کبوتر و سبوس گندم پخته با سرگین کبوتر نیک است و بادروج در حال درد را
بنشاند و از ملح البول اندرین نافع تر چیزی نیست و مرزنگوش خشک نافع است نفط سپید گرم کرده در چکانیدن و روغن زیتی
که گربا سه که بتازی الورغه گویند در وی پخته باشند بر چکانیدن بگرمی سود دارد باب دویم اندر زخم جرازه جرازه کژدمی است
که شکل تن او همچون برگ انگدان بود بخوزستان و عسکر و مکران و بمعدن انگدان بسیار بود و دنبال میکشد جرازه از بهر این
گویند که زهر او گرم باشد و در حال که بزند درد او سخت نباشد و دیگر روز یا سیوم روز درد صعب پدید آید و رنگ بگرداند و باشد که
یرقان پدید آید و زفان بیاماسد و جایگاه زخم او ریش گردد و بول خون شود و باشد که شکم باز گیرد و هلاک شود و نخست خفقان
پدید آید و غشی هلاک شود و هر کرا زخم او رسید بسبب آنکه در حال درد سخت نباشد تغافل نشاید کرد از بهر آنکه سخت بد است
علاج نخست تدبیر جذب زهر باید کرد و بهترین آنست که پس از علاج عام داغ کند و شربت را آب کوک و آب طلخشقوق و کشکاب
فرمایند و پست سیب با آب سرد آزموده است و راسن سودمند است و داروی عسکری که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
سخت نیک است صفت تریاقی نیک بگیرند طلخشقوق خشک و برگ سیب خشک و کشنیز راستار است سه کف کوفته و بیخته
بر دهان اندازند و حرارتها را با آب میوها و عصارها خنک می نشانند و اگر خفقان پدید آید شراب سیب شامی و پست سیب
و دوغ ترش با قرص کافور سود دارد و آب میوها با روغن گل سرد کرده تا سه را بنشاند و اگر بول خون شود فصد باید کرد و اگر شکم باز گیرد
حقنه کردن و اگر زفان بیاماسد رگ زیر زبان زدن و با آب کسنه غرغره و سکنگبین و اگر جایگاه زخم خورده شود بسبب تیزی
زهرها داروهای آن بر باید کرد و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه طلی کردن و خوردگی جراحت را علاج قرحه کردن باب سیوم
اندر گزیدن عنکبوتها و رتیلاها خداوند تجربه که این چیزها را گوش داشته اند میگویند رتیلا شش نوعست و هر کس هر یکی را بنوعی دیگر وصف
کرده اند یعنی از معتمدان این کار می گویند رتیلا جانوریست همچون عنکبوتی و گرد است بشکل دانه انگور و دوم پهن تر است و بر گرد او
شکنهاست پیدا چنانک چیزی را اندر بریده باشند و بر دهانش سه چیز است و بیرون خاسته متخلخل و نرم و سیوم چند موریست
بزرگ و لون خاکستر گون است و بر تن او چیزهاست رسته خورد سرخ خاصه بر پشت او چهارم همه تن او و سر او سخت
و دو پر دارد همچون موری بزرگ پنجم همه تن او دراز است و باریک و بر تن او نقطهاست خاصه بر گردن و ششم تن او دراز است

همچون سوزنی و سبز است و در زیر گردن او خیرگی است چون سوزنی این طبیب که این وصف کرده است میگوید اعراض گزیدن همه
یکنوع است و این بازپسین را عرضی زیادت گفته است و بعضی دیگر گفته اند که رتیلا جانوریست که بدان عنکبوت ماند که بتازی او را فهد گویند
یعنی یوز و او را از بهر آن این نام نهاده اند که او بجهد و مگس گیرد و جستن او همچون یوز بود و این رتیلا بسیار گونه است جالینوس رحمة الله میگوید
یازده گونه است و بدترین ایشان مصریست و شکل او گردیست همچون دانه انگور و بعضی سرخست و بعضی دودناک است و بسیاهی زند
و بعضی نقط نقط است و بعضی سپید است و شکم او گرد و دهان او خورد بر پشت او نقطهاست درافشان بدین سبب او را بستاره مانند
کرده اند و او را کوکبه گویند و بعضی زرد است و موی ناک و رغبی دارد و بعضی دیگر است که با انگور ماند او را بدین سبب عنبیه گویند و بعضی را
دهان بر میان سر است و پایهای او کوتاه است و میل بوی پس دارد و هرگاه که خواهد که کسی را بزند رطوبتی از دهان بیندازد
و بعضی را نملیه گویند بر شکل مورچه است گردن او سرخست و سر او سیاه و پشت او سپید بنقطهای الوان و بعضی را زنبوریه
گویند از بهر آنک خورد است و چند یکدانه گرسنه است و دهانش درخورد است سخت خورد و شکم سرخ و دست و پای سپید
و بعضی را دیوجه گویند و بدان ماند که مصریست و آن نوع که نخست یاد کرده آمده است سخت بد است و شکمش بند است و سرش
بزرگ و مضرتها که از گزیدن رتیلا پدید آید از قول آنکه گفت رتیلا شش نوعست آنست که جایگاه گزیدن او بیاماسد و آماس
اندر بیشتر حالها تیره باشد و بسبزی گراید و اندر بعضی سرخ باشد و با خارش بود و احوالی آن بخارش آید و دیگران گفته اند آماس
گزیدن او سخت برخاسته باشد و گرم نباشد و او میگوید عصبها و استخوانها بسردی میل کند چون استخوان زانو و پشت و وطن و کتف
و باشد که همه تن سرد باشد و میگوید تن سرد شود و لرزه پدید آید و درد سخت بود و بیخوابی بود و گونه روی زرد شود و چشمها بدان ماند که تر
می شود و فزون از تری عادتی و قطره قطره خون چکیدن گیرد و زیر نیمه شکم و حوالی زهار چون فارغی بندارد و طبیعت ماده آب ناک
از بالا و زیر دفع می کند و باشد که اندران ماده همچون خانه عنکبوت چیزی پدید باشد و اندر بیغوله ران و اندر خایه نفخی پدید آید و مفاصل
فراز هم آید بر سبیل تشنج و در زیر بغل ران نیز و درد دل خیزد و غثیان و عرق سرد پدید آید و باشد که صداعی همچون صداع
خداوند سرسام پدید آید و دیگران گفته اند که از گزیدن رتیلا جایگاه سرخ شود و سوزشی سخت پدید آید و زود ساکن شود
و از گزیدن سیاه منقط دردی پدید آید سخت و همه تن سرد شود و رعشه و گزاز و عرق سرد پدید آید و با سرما و فراشا و رعشه
و دانها گران شود و از گزیدن کوکبیه دردی صعب با خارش و قشعریره و خدر و گرانی سر و استرخا همه تن پدید آید و از گزیدن
عنبیه دردی پدید آید سخت و همه تن سرد شود و رعشه و گزاز و عرق سرد پدید آید و آواز منقطع گردد و همه تن خدر گردد و شکم
بیاماسد و تعوظی پدید آید و قی بیمراد و بول تیره گردد و از گزیدن سیاه دودناک درد معده و قی متواتر و درد سر و سرفه پیوسته
پدید آید و شکم باد گیرد و زود بکشد و از گزیدن زرد موی ناک دردی سخت و رعشه و عرق سرد اندر تن پدید آید و شکم باد گیرد
و بکشد و گزیدن نمله سلیم باشد و از گزیدن آنکه بدیوجه ماند آبلها برآید و زبان سنگی شود و از گزیدن زنبوریه آماس آن موضع
و گزاز و سبات و ضعیفی زانو پدید آید و گزیدن گرسنه بد باشد و اعراض آن چون اعراض عنبیه باشد و مصری سخت بد باشد

از گزیدن آن

از گزیدن آن صداعی سخت و سبات پدید آید و زود بکشد **علاج** نخست قانون کلی و طریق زهر از جراحت بجای باید آورد
و آب شور گرم نطول کردن و تریاقها که اندر علاج کژدم زده یاد کرده آمده است دادن به و آبزن سخت نافع بود در حال که
اندر گرمابه شوند درد ساکن شود و چون بیرون آیند باز درد معاودت کند پس هر ساعتی گرمابه باید شد **صفت** تریاقی که گزیدن
رتیلا را و تنین بحری را و اجناس مارانرا نافع بود بگیرند بلبل سپید و زراوند و بیخ سوسن نانکون و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و خربق
سیاه و کمونی حبشی و برگ هیوت و نطرون و اقماع انار و انفحه خرگوش و دار سرطان نهری و میعه و عصاره خشخاش
و حب بلسان و از هر یک یک درم همه را بکوبند و بعصاره کبر بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک درهمی قرص یک شربت بود و با نبیذ
بدهند و اندر نسخه دیگر بیخ سوسن سپید و عود بلسان و بزر خندیقون و جوز و بزر الکرفس زیادت آورده اند **صفت**
تریاقی دیگر نزنبوه درم دوقو و زیره از هر یک پنج درم ابهل و جوز سرو از هر یک سه درم سنبل و طیب و حب الغار و زراوند مدحرج
و حب البلسان و دارچینی و جنطیانا و بزر خندیق و بزر الکرفس از هر یک دو درم با انگبین بسرشند و شربت چند یک جوز
اندر شراب کهن و طبیخ مرغابی و طبیخ جوز سرو با دارچینی و طبیخ بیخ هلیون شراب آمیخته سود دارد و زیره و زراوند نیم نیم مقدار سه درم
اندر آب گرم سود دارد و حب الصنوبر و زیره حبشی و برگ درخت انار و پوست او و نخود سیاه و حب الآس و تخم قیسوم
و تخم شبت و زراوند و ثمرة الطرفا و عصاره حی العالم و سیر و کوکرد دستی از هر کدام که باشد دو مثقال اندر شراب سود دارد
و خاکستر چوب انجیر بشراب سرشته طلا کردن نیک باشد و زراوند با شیر درخت انجیر سود دارد و آب دریا گرم کرده و همه آبهای شور
گرم کرده نطول کردن سود دارد **باب چهارم اندر گزیدن عنکبوت** بادها در شکم پدید آید و فراشا کند و اطراف سرد شود
و عرق سرد و نعوظ پدید آید **صفت** آن علاج رتیلاست و شراب صرف هر ساعت اندک اندک سود دارد و گرمابه و عرق آوردن
و شونیز اندر شراب و میعه اندر شراب و سداب خشک اندر تنه اندر شراب و اگر سعد و سداب بیکجای دهند اندر شراب بهتر باشد
و حیوانی دیگر است همچون عنکبوت دراز پای گزیدن او درد معده آرد و قی و بول و غایط دشوار گردد زهر او تیز است
و کشنده و علاج او علاج رتیلاست و دو حیوان دیگر است هم از جنس رتیلا و عنکبوت تن هر دو پهن است و پایها سپید
ازین دو یکی را بر سر دو فزونی دارد و یکی پیش او راست فرود آمده است چون خطی و دیگر مقاطع آنست از پهنا و بر وی گذشته
بدین سبب بدان ماند که او را دو دهانست و چهار منه و بدین نام معروفست که او را بتازی ذو اربعة الفکوک گویند یعنی
چهار منه و آن دیگر را بعوض این دو فزونی که یاد کرده آمدست دو خط است بی فزونی مضرت گزیدن کژدم است دردی
سخت کند و آن موضع سپید شود و بیخ اندر وی پدید آید و درد سر و بیخوابی و علاج این همچون علاج رتیلاست و خربق و جاوشیر
و قیسوم و خندیقون بدو مخصوص است **باب پنجم اندر گزیدن شپش کرکس** جانوریست همچون کند سخت کوچک جالینوس میگوید
از کوچکی باز پرهیز نتوان کرد و او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه و از مقعده و از بن دندانها
خون بگشاید و از معده قی خون برآید و از شش بصرفه خون برآید و باشد که کار از دست بشود و علاج سود ندارد

بر موضع گزندگی او زهر آزموده طلا باد و عصارهٔ کوک و صندل سرخ و شیر تازه دادن خاصه شیر بز و مسکه و گل مختوم و برگ خرفه
و عصارهٔ آن و لعاب بزرقطونا و اکسنه و عصارهٔ کدو تر و هرچه حرارت را تسکین کند و جانوری دیگرست پایهای بسیار دارد
زهر او تیز است و حکم او همچون حکم سرکس است **باب ششم اندر گزیدن جانوری که پایهای بسیار دارد** و بدین نام معروفست
این جانوریست که دراز بود آنچه بزرگ از وی باشد که بدستی بود و بیشتری چند یک انگشت باشد و چهل و چهار پای دارد
از هر سوی بیست و دو و هم از پیش تواند رفت هم از پس می گویند بگوش اندر شود و بعضی مردمان او را گوش خوره گویند گزیدن او
سلیم باشد از زهر خالی نیست دردی پدید آید عتی بیارامد نمک و سرکه بر گزیدگی او طلا کنند کفایت بود **باب هفتم اندر
گزیدن کرباسه که او را بتازی سام ابرص گویند و انواع او خورد و بزرگ** مضرت گزیدن او آنست که دندان
اندران جای که بگزد و بگذارد و دندانهای او خورد باریک و سیاه و زرد و خارش اندران جای پدید آید و علاج وی آنست
که ابریشم با قرین آن جای میمالند و از پهنا در اینگر دانند تا آن دندانها در وی آویزد و بیرون آید و روغن و خاکستر
ضماد کنند تا دندانهای او را بیرون آرد پس محجمه بر باید و مزیدن و در آب گرم نهادن و گفته اند و طلخشقوق خوردن سود دارد
و اگر درد صعب شود تریاق رتیلا دهند و جانوری دیگر بدین کرباسه ماند چهار پای دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را
سالارمند یا گویند چنین میگویند که اگر این جانور در میان آتش بدارند سوخته نشود و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که
که درد سخت کند و حرارتی عظیم همچون آتشی اندر تن پدید آید آماسی گرم اندر زفان تولد کند و زفان بسته شود و یا سنگی گردد و سخن
اندر ماند و لرزه بر اندامها افتد و خدر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه شود و باشد که عفن گردد **علاج** او همچون علاج درازنج
است و علاج خاصه او رسایج از هر صفت که باشد انگبین طبخ کمافیطوس سود دارد و گفته اند ضفدع خوردن و ضماد او کردن
سود دارد و خایهٔ سنگ پشت صحرائی و دریائی پخته بخورند سود دارد **باب هشتم اندر زخم زنابیر از زخم** او آماسی سرخ و دردی صعب
تولد کند و نوعی زنبور است بزرگ و سر او سیاه و بر تن او دایره بسیار است و درد زخم او تشنج ادا کند و ضعیفی زانوها و باشد که
بکشد و انواع دیگر کوچک ترند باشد که از زخم ایشان رنجی صعب رسد و بثرها پدید آید و یرقان باز گردد **علاج** اگر در حال
سه کف کشنیز خشک بخورند درد ساکن شود و گویند یکدرم تخم مرزنگوش در حال درد بنشاند و عصارها خنک سود دارد و شیافی
که از یخ بردارند سود دارد و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجب دارد و آب خطمی و آب بادروج همچنین و بقلة الیمانیه و عنب الثعلب
و کنجد کوفته و برگ او ضماد کنند نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه ریزند و طلی کنند و سرگین گاو با سرکه برگ تمام سود دارد
و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ خرفه و غیر آن طلی کنند و خرقهٔ تر بر آن پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلی کنند و طحلب
با سرکه ضماد کنند سود دارد و بآب گرم و نمک تکمید کنند و شیر انجیر خام طلی کنند و شوره دیوار با سرکه طلی کنند سود دارد و آن موضع را
اندر آب گرم داشتن یکساعت پس ناگاه بآب شور و سرکه باز آوردن آزموده اند و در حال درد ساکن شود و مگس در وی
مالیدن درد را بنشاند و علاج مگس انگبین بدین نزدیک است **باب نهم اندر گزیدن مورچه گزنده مورچه گزنده** جانوریست مانند مور

ولیکن از وی

ولیکن از وی بزرگترست و نیش دارد همچون زنبور و جند زنبوری کوچک است لیکن درازتر و باریکتر از وی و پایهای وی همچون
پایهای عنکبوت است دراز و زرد و دایرها که بر تن زنبور باشد او کوچکترست خانه از گل سازد و روزنهای خانهٔ وی
فراخ بود و بچهٔ او همچون بچهٔ عنکبوتست نیش در پوست بگذارد و سر و زخم او همچون زخم زنبور بود و علاج همان **باب دهم**
اندر زخم کژدم دریائی می گویند مضرت زخم او آنست که شکم برآماسد چنانکه در استسقا و بیخواست او از وی بادها رها می شود
و علاج او علاج رتیلاست و علاج تن بحری **باب یازدهم اندر گزیدن ضفدع دریائی** ضفدع دریائی سرخ باشد جانوریست پلید
و زهر او بد است هر جانوری که بیند فصد کند و بدر جهد از دور و اگر نتواند گزید بوی بدمد و دمیدن او زیان دارد و مضرت او آنست که
گزیدن او آماسی کند عظیم و زود بکشد علاج او تریاق بزرگ باید کرد و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده آمده است تا خلاص یابد
والله اعلم بالصواب تمام شد کتاب السموم و بتمام شدن این
تمام شد کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی منت خدایرا
و توفیق از وی برگزیده محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
و بر اهل بیت او الکاتب این ذره نحیف
فقیر الحقیر امام الدین ولد شیخ محمود قورلسی
ساکن شاهجهان آباد واقعه تاریخ
چهاردهم شهر ذی قعده سنه ۳۲
جلوس عالمگیر شاهی
بکارش
یافت
۵

مالکه ۸۲ جـ

9
-1966
PBW

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD
778 5- 6